مهدی موعود

علیه السلام

نویسنده:
علامه محمد باقر مجلسی


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مهدی موعود علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، ق۱۱۱۱ - ۱۰۳۷
عنوان قراردادی : [بحار الانوار. برگزیده. فارسی]
عنوان و نام پدیدآور : مهدی موعود: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار/ علامه مجلسی؛ مترجم علی دوانی
مشخصات نشر : تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴.
مشخصات ظاهری : ۱ ج. (شماره‌گذاری گوناگون)نمونه، عکس
شابک : ۱۵۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : این کتاب در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات جاویدان تحت عنوان "ترجمه جلد سیزدهم: مهدی موعود(عج)..." منتشر شده است
یادداشت : چاپ بیست و ششم: ۱۳۷۳؛ ۱۲۰۵۰۰ ریال
یادداشت : چاپ بیست و هفتم: : ISBN 964-440-035-6۱۳۷۵
یادداشت : چاپ بیست و هشتم: ۱۳۷۸؛ ۱۵۰۰۰ ریال-ISBN 964-440-035-6
یادداشت : چاپ بیست و نهم: ۱۳۸۱ ۵۰۰۰۰ ریال :ISBN 964-440-035-6
عنوان دیگر : ترجمه جلد سیزدهم: مهدی موعود(عج)
عنوان دیگر : بحار الانوار
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ق۱۱
موضوع : مهدویت
موضوع : محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - .
شناسه افزوده : دوانی، علی، مترجم، - ۱۳۰۸
رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۴۵ ۴۲۱۳۰ ۱۳۶۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی : م۶۵-۲۱۹۶

[مقدمه]

سر آغاز سخن

حمد بی‌حدّ و ستایش بی‌عدد شایسته خداوندی است که جهانیان را از ظلمت نیستی بصحنه نورانی هستی آورد، و لباس زیبای وجود بر اندام نارسای آنها پوشانید.
آنگاه از میان سلسله کائنات، بنی نوع آدم را بر گزید، و تاج کرامت بر سر آنان نهاد، و آنها را نمونه اعلای آفرینش قرار داد. قال اللَّه تعالی: لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا.
سپس پیامبران راستین و جانشینان معصومین آنها را مأمور ساخت تا شاهراه زندگی و طریق صحیح کسب علم و معرفت را بآنان بیاموزند، و بدین وسیله چراغی فرار راه آنها بیافروزند، تا هر کس بمیزان سعی و کوشش و همت خود این راه را پیموده، و با تشخیص حق از باطل و درّ از خزف بمقام عالی انسانی، و مطلوب حقیقی روحانی نائل گردد. إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً بدین گونه بندگان خود را با سر چشمه هستی و قدرت لا یزال غیبی آشنا ساخت تا با نیروی تفکّر و خرد دین الهی را انتخاب نموده، و رابطه خویش را با آن منبع فیّاض سرمدی بر قرار سازند و از آن پس تعلیمات حیات بخش انبیاء عظام و کتب آسمانی خود را که در هر دوره و کوره‌ای راهنمای مجتمع بشری بودند، با بر انگیختن آخرین نسخه اتم الهی، حضرت رسالت پناهی، پیغمبر ختمی مرتبت وجود اقدس محمّد بن عبد اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و نزول قرآن مبین که ناسخ تمام کتب منزله پیشین است دوره نبوّت و پیغمبری و شارعیّت را ختم، و تأسیس دین جدید و تدوین قانون دیگر را تا أبد و انقراض عالم مهر و موم کرد!
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 48
ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ سر انجام بمنظور صیانت آن دین حنیف و حفظ آن گوهر شریف از دستبرد و تصرف و تحریف غولان راهزن و هوا و هوس هر مرد و زن و خدعه و نیرنگ دشمنان دیرین و سحر و افسون مدعیان بیدین، دوازده نور پاک و گوهران تابناک را که از امام نخستین، شاه ولایت: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام آغاز و بحضرت بقیة اللَّه فی الارضین پادشاه غائب جهان، پیشوای منتظر، و مهدی موعود امم، نهمین فرزند امام حسین علیه السّلام: حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه پایان میيابد امامان بحق و حافظان دین و مربّیان نفوس بشری گردانید، و اطاعت آنان را برای تأمین

این مقصد عالی بر تمام بندگان خود فرض شمرد. بقوله تعالی: أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ: صلّی اللّٰه علیهم اجمعین و السلام علینا و علی عباد اللّٰه الصّالحین.
ای خالق بدیع شمائل نگارها در صنعت تو مات شمائل نگارها
جز خامه‌ات بصفحه ایجاد کی توان بیرنگ ریخت این همه نقش و نگارها
بر ما بسوی معرفتت راه بسته‌اند گوئیم باز، گر چه بگفتیم هزارها
الّا برهنمائی خاصان درگهت آن سالکان ره بحقیقت سپارها
اوّل رسول هاشمی ابطحی که عرش دارد ز خاکبوس درش افتخارها
سر خیل انبیا که رسولان بدرگهش از بهر کسب فیض ز خدمتگزارها
سر لوح آفرینش، دیباچه وجود کز وی گرفت ملک وجود اعتبارها
دوم علی که پنجه با قدرتش شکست هنگام رزم پنجه با اقتدارها
وانگه دو سبط گوهر سنگین بهای او کان هر دو گوش عرش ترا گوشوارها
فرخنده مجتبی و حسین آنکه جبرئیل در پیشگاهشان یکی از پیشکارها
پس نه امام بر حق و نه هادی سبل کان نه تنند شاخ شرف را ثمارها
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 49
ویژه امام حاضر ناظر که ما همه داریم مر ظهور ورا انتظارها
آن صاحب زمان که زمان موکب ورا با انتظار می‌شمرد روزگارها
دارند بر طلوع رخش چشم شیعیان چون بر افول مهر، همه روزه دارها
ای رهنمای راه حقیقت ترّحمی بر حال خستگان ز ره بر کنارها
فرسود جان ما همه در زیر بار ظلم تا کی کشند بار مر این بردبارها
بر زین نشین و ز آتش بران شها بر جان بدسگال بر افکن شرارها
تار تن مخالف بگسل که پیش تو نسج العنا کند مر این پود و تارها

بطوری که در مقدّمه چاپ نخست نوشتیم، مرحوم حاج میرزا آقا مشفق یکی از افراد محترم و خیر اندیش تهران، وصی عالم جلیل مرحوم حاج شیخ محمد حسین شریعتمدار سیستانی مقیم تهران تصمیم داشتند از ثلث آن مرحوم، جلد سیزدهم بحار- الانوار علامه مجلسی را بسبک تازه که از هر جهت قابل استفاده طبقات مختلف باشد ترجمه و برایگان در اختیار مسلمانان قرار دهند ولی دیری نپائید که برحمت ایزدی پیوسته، و قبل از وفات، انجام این کار را بعهده آقای حاج میرزا عباسعلی اسلامی (خاله‌زاده خود) واگذار نمودند.
آقای اسلامی نیز با مراجعه به مرحوم آیت اللّٰه العظمی آقای بروجردی مرجع عالیقدر وقت و صلاحدید آن مرحوم، این جانب را دعوت بانجام این خدمت بزرگ نمودند. نویسنده نیز با کمال افتخار پذیرفت و پس از یک سال و نیم، کتاب را ترجمه نموده و بنام «مهدی موعود» چاپ و منتشر ساختم.
نظر باینکه چاپ نخست کتاب برایگان در اختیار مردم گذارده شد، لذا اکثرا از انتشار و استفاده آن بی‌اطلاع و محروم ماندند. بدنبال نشر کتاب طبقات مختلف با مراجعه به مترجم و ناشر، لزوم تجدید چاپ آن را متذکر شده، و ما را در انتشار آن تشویق نمودند.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 50
اینجانب نیز با توجه به احتیاج مبرمی که از طرف مردم احساس میشد، و با اینکه عده‌ای از متصدیان بنگاه‌های طبع و نشر، داوطلب تجدید چاپ آن بودند، مع الوصف چون ایشان قصد داشتند چاپ دوم آن را نیز شخصا بعهده بگیرند، و بفیض بیشتری نائل گردند، لذا چاپ مجدد آن بواسطه پاره‌ای گرفتاری و موانع دچار وقفه گردید، و افزون از سه سال بتأخیر افتاد! آقای حاج میرزا عباسعلی اسلامی (سبزه میدان تهران) که از مردان سرشناس و محترم، و همیشه در امور خیریه و کارهای عام المنفعه و مؤثر دینی پیشقدم و بحمد اللّٰه کاملا موفق هستند، چاپ دوم کتاب را با سرمایه خود بعهده گرفته، و تصمیم داشتند که باز برایگان در اختیار مسلمانان قرار دهند.
ولی اینجانب که از موقعیت کتاب و طالبین آن کاملا آگاه هستم، و ضرورت انتشار بیشتر آن را بخوبی احساس میکنم، پیشنهاد کردم بجای اینکه کتاب برایگان و بطور خصوصی در اختیار عده‌ای معدود قرار گیرد، بعد از چاپ بیک بنگاه طبع و نشر واگذار نموده و بقیمتی کمتر از آنچه تمام شده، منتشر سازند و در آمد آن را صرف چاپهای بعدی نمایند، تا هم نفع آن عام

باشد و هم ایشان به ثواب منظور و اجر اخروی که از نشر این کتاب داشتند، بهتر و بیشتر نائل گردند.
بعلاوه در این صورت کتاب در همه جا منتشر گشته و عموم طبقات میتوانند از قیمت بسیار مناسب آن استفاده نموده و بدین وسیله زحمات مترجم هم بهدر نرود، و ارزش کتاب نیز کاهش نیابد. زیرا به تجربه رسیده است که وقتی کتاب رایگانی شد از اعتبار می‌افتد، و چنان که می‌باید، مردم رغبتی بمطالعه آن نشان نمیدهند و در حقیقت نقض غرض حاصل میگردد. بحمد اللّٰه این پیشنهاد بموقع مورد قبول واقع شد، و اینک کتاب «مهدی موعود» با همه سعی و دقتی که در ترجمه و چاپ و تجلید آن بکار رفته است، بقیمتی بسیار مناسب، در دسترس عموم طبقات و طالبین قرار میگیرد. و الحمد للّٰه رب العالمین.

شرح حال علامه مجلسی مؤلف کتاب بطور اجمال

علامه عظیم الشأن مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان اللّٰه علیه مؤلف عالیقدر کتاب با عظمت «بحار الانوار» که این کتاب ترجمه جلد سیزدهم آنست، یکی از بزرگترین دانشمندان ماست که با همت عالی و اقدامات اساسی وی، مذهب شیعه دوازده امامی در سراسر این کشور اسلامی رواج یافت و باوج انتشار خود رسید و اثرات عمیقی در دل بزرگ و کوچک و مرد و زن و خاص و عام بر جای گذارد. بطوری که بیاری خداوند متعال تا هنگام ظهور وجود اقدس امام زمان عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف خدمات ریشه دار آن بزرگ مرد علم و دین نیز همچنان استوار خواهد ماند و از خاطره‌ها فراموش نخواهد شد.

برای تحقیق و بررسی دقیق در پیرامون احوال علّامه مجلسی فرصتی بیشتر باید، تا بتوان با تجزیه و تحلیل تاریخ زندگانی درخشان وی، چنان که می‌باید حقش را ادا کرد و آن طور که بوده معرفی نمود. زیرا بدیهی است این مقدار که در این مقدمه نگارش مییابد، نمیتواند معرّف شخصیت بزرگ آن مرد نامور باشد.

شرح حال علّامه مجلسی در کتب تراجم و رجال شیعه که بعد از وی نوشته شده باجمال و تفصیل آمده است.

از جمله: محدّث مشهور مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتاب نسبتا مبسوطی بنام «فیض القدسی فی احوال المجلسی» بعربی در شرح حال وی و پدران و مادران و برادران و خواهران و حسب و نسب و استادان و شاگردان مجلسی و تألیفات فارسی و عربی او تألیف کرده که با جلد یکم بحار الانوار چاپ امین الضرب معروف بکمپانی بطبع رسیده است.

همچنین در مقدّمه جلد نخست چاپ جدید نیز شرح حال مفصلی بعربی بقلم آقای میرزا عبد الرحیم ربانی شیرازی از فضلای مشهور حوزه علمیه قم نگارش

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 52

یافته، ولی متأسفانه هیچ یک مورد استفاده فارسی زبانان و عامه مردم نیست.

علّامه نامی مرحوم آقا احمد کرمانشاهی فرزند نابغه بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی مؤلف کتاب «مقامع الفضل» که نوه استاد کل وحید بهبهانی است و خود با چهار واسطه خواهرزاده علامه مجلسی میباشد، در تاریخ «مرآت الاحوال جهان نما» که از کتب نفیس و ممتّع فارسی بشمار می‌آید و بسال 1219 هجری در سفر هندوستان تألیف کرده است شمه‌ای از شرح حال علامه مجلسی دائی خود و خاندان وی و مقامات علمی و عملی

و مکارم اخلاقی و اطوار زندگانی او را برشته تحریر در آورده است که در عین اختصار، دارای نکات سودمند و مطالب منحصر بفردی است که تنها باید از آن کتاب گرفت.
اما متأسفانه این کتاب نیز هنوز بزیور طبع در نیامده و از این جهت آن هم از دسترس عموم خارج است. نسخه ناقصی از مرآت الاحوال تا نصف شرح حال مؤلف که بنظر ما رسیده و تقریبا تمام آن را استنساخ کرده و در تألیف کتاب «وحید بهبهانی» مورد استفاده قرار دادیم، در کتابخانه ملّی ملک و نسخه کامل آن در کتابخانه ملّی تهران موجود است.
در اهمیّت این کتاب از لحاظ اشتمال بر شرح احوال علامه مجلسی، کافی است که بگوئیم: قسمت عمده فیض القدسی محدّث نوری ترجمه آن کتاب است. چنان که محدّث نوری خود در چند جا از مؤلف آن و کتاب مرآت الاحوالش با این تعبیر: «قال العلّامة الآقا احمد الکرمانشاهی فی مرآت الاحوال» نام میبرد.
منظور ما از تفصیل مزبور این بود که با همه شهرت علامه مجلسی، هنوز ما شرح حال کامل و جامعی از وی بفارسی در دست نداریم، و آنچه تاکنون بعربی و فارسی نوشته‌اند برای شناسائی مردی چون او، که مجمع فضائل و مکارم بوده و زندگی او دارای مطالب مهم دینی و تاریخی و علمی است بهیچ وجه کافی نیست.
نویسنده این سطور شرح حال کوتاهی از علّامه مجلسی و پدر علّامه‌اش مجلسی اوّل در کتاب «شرح زندگانی وحید بهبهانی» نوشته‌ام، ولی از موقعی که مشغول
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 53
ترجمه این کتاب شدم بفکر افتادم که در این کتاب جبران ما فات نموده، و با نگارش شرح حال مفصلتری از علامه مجلسی این نقیصه رجالی بر طرف گردد.
ولی مع التأسف اکنون که مشغول تنظیم مقدمه کتاب هستم بر اثر خستگی مفرط چندان مجالی برای این کار ندارم، و ناگزیر از آنم که این منظور را محوّل بوقت دیگری و فرصت بیشتری نموده بمصداق ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه فصلی از کتاب مفصل زندگانی آن علامه نامدار را در این اوراق بیاورم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ.

علامه مجلسی اول پدر وی

اشاره

ملا محمد تقی پسر مقصود علی اصفهانی معروف به «مجلسی اول» یا «علامه مجلسی اول» پدر علامه ملا محمد باقر مجلسی مؤلف کتاب بحار الانوار از اعاظم علمای نامی شیعه و مفاخر دانشمندان عصر صفوی است. بزرگ مردی است که با همت بلند و پشت کار پر ارزش او مذهب تشیّع رونقی بسزا گرفت و شیعیان این آب و خاک از برکت وجود کثیر النفعش بهره‌ها بردند. فقیه بزرگ و محدّث نامی شیخ حرّ عاملی مؤلّف کتاب «وسائل الشّیعه» درّ أمل الامل مینویسد: «ملا محمد تقی مجلسی فاضلی عالم، محققی متبحّر، زاهدی عابد، ثقه متکلّم و فقیه از معاصرین است».

مطابق نقل «روضات الجنّات» میر محمد حسین خاتون‌آبادی که خود نوه مجلسی دوم است در کتاب «حدائق المقرّبین» در باره جدّ خود نوشته است: «ملا محمد تقی شاگرد ملا عبد اللَّه شوشتری و شیخ بهاء الدین عاملی رحمهما اللَّه بوده، در روزگار خویش در زهد و تقوی و عبادت و پارسائی، نسخه ثانی استادش ملّا عبد اللَّه بوده است. در ایام حیات خود پیوسته مشغول بریاضیات و مجاهدات و تهذیب اخلاق و عبادات و ترویج احادیث خاندان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سعی در بر آوردن حوائج مؤمنین و هدایت خلق بوده، و به یمن همتش احادیث اهل بیت علیهم السّلام انتشار یافت، و بنور هدایتش جمع بسیاری هدایت یافتند».

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 54

محدّث قمی در «فوائد الرضویه» مینویسد: مرحوم مجلسی در شرح فقیه در باب نماز میت فرموده: «... و الحمد للّه رب العالمین که بنده در چهار سالگی همه اینها را می‌دانستم. یعنی خدا و نماز و بهشت و دوزخ، و نماز شب میکردم در مسجد «صفا» و نماز صبح را بجماعت میکردم و اطفال را نصیحت میکردم بآیه و حدیث به تعلیم پدرم رحمه اللَّه تعالی» علّامه جلیل آقا احمد کرمانشاهی سابق الذکر که خود با پنج واسطه نوه دختری مجلسی اول است در کتاب نفیس «مرآت الاحوال» در باره جدّش ملّا محمد- تقی مجلسی مینویسد: «ابا عن جدّ مروّج دین و مشیّد شریعت سید المرسلین بوده‌اند.

از اجازات او معلوم می‌شود که مادر وی عالمه صالحه دختر ملّا درویش محمد اصفهانی، فاضل عامل و مقدّس کامل از شاگردان شهید ثانی، و پدر درویش محمد مجتهد کامل اوحدی شیخ حسن عاملی، و پدر آن جناب ملا مقصود علی عارفی صاحب- کمال و مقدّسی نیکو مقال بوده است.

اشعار بسیار خوب میگفته «و مجلسی» تخلّص داشته، لذا سلسله او

مشهور به «مجلسی» شده‌اند. ملّا محمد تقی شاگرد شیخ بهائی و ملا عبد اللّه شوشتری و غیرهما بوده ... در کسب اخلاق و تهذیب باطن بحدّی کوشید که به تصوف متهم گردید»! مرحوم مجلسی اول در سنه 1070 در سن شصت و هفت سالگی رخت بجهان باقی کشید. این شطر شعر ماده تاریخ فوت اوست: «افسر شرع اوفتاد و بی‌سر و پا گشت فضل» و عکس این تاریخ وفات شیخ بهائی است! «شرح من لا یحضره الفقیه» بعربی و فارسی، شرح تهذیب، شرح زیارت جامعه، حاشیه بر اصول کافی، شرح صحیفه کامله سجّادیه از تألیفات آن مرد بلند- قدر است.

فرزندان مجلسی اول

بطوری که آقا احمد مینویسد و نوشته او نیز مدرک «فیض القدسی» و سایر منابع شرح حال علامه مجلسی قرار گرفته است «مجلسی اول» سه پسر داشته که به ترتیب عبارتند از: ملّا عزیز اللَّه و ملّا عبد اللَّه و پسر کوچکتر ملّا محمد باقر (مجلسی دوم) و چهار دختر باین شرح داشته است: دختر اول «آمنه بیگم» که همسر فقیه مشهور ملّا صالح مازندرانی بوده، دختر دوم همسر علّامه فاضل ملّا محمد علی استرآبادی، دختر سوم همسر محقّق مدقّق ملّا میرزا شیروانی، و دختر چهارم همسر میرزا کمال الدین محمد فسائی شارح «شافیه» است. بطور خلاصه فرزندان مجلسی اول پسر و دختر همه از دانشمندان پارسا و با اخلاص بوده‌اند. خداوند همه گونه وسائل سعادت را برای این مرد بزرگ جمع کرده بود: فرزندان عالم، دامادهای با شخصیت، دختران فاضله، و نواده‌گان عالیقدری که ذیلا بچند نفر آنها اشاره می‌نمائیم.

اینها همه نشانه معنویت و رابطه روحانی آن عالم پاکسرشت با خداوند رؤف است، و نماینده روح بزرگ و عظمت قدر او در عالم ظاهر و معنی است.

آمنه بیگم دختر دانشمند مجلسی اول

یکی از دختران مجلسی چنان که گفتیم آمنه بیگم بوده است که باید از زنان نادره و نابغه روزگار بشمار آید. این بانوی فاضله بهمسری ملّا صالح مازندرانی یکی از افاضل شاگردان پدرش در آمد. این ازدواج داستانی شنیدنی و جالب دارد که ذیلا برای تنبّه و سرمشق گرفتن مردان و زنان مسلمان خلاصه آن نوشته می‌شود:

ملّا صالح مازندرانی از طلاب تهیدستی بوده که با وضع رقّت باری اشتغال به تحصیل داشته بقسمی که قادر بخرید چراغ برای مطالعه خود نبوده است، و حتی پدرش بعلت فقر و تنگدستی او را جواب گفته بود! ولی او در اصفهان در سایه جهد و کوشش بسیار و پشت کار عجیب خود، و شوق زاید الوصفی که برای کسب

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 56

علم و کمال داشت بجائی رسید که بمجلس درس علّامه مجلسی اول راه یافت، و در اندک زمانی بعلل مذکور مورد توجه خاص استاد قرار گرفت و بر تمام شاگردان وی فائق آمد.

آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال مینویسد: در این اثنا ایشان را میلی به تمتّع نساء (ازدواج) حاصل شد. مرحوم مجلسی از احوال او این معنی را دریافت. روزی بعد از تدریس بایشان فرمودند: اگر اجازه میدهی زنی بعقد همسری تو در آورم! ایشان بعد از حیاء و تحمل بسیار اجازه دادند. مرحوم مجلسی باندرون خانه خود رفت و دختر فاضله مقدّسه خود «آمنه بیگم» را که در تمام علوم بسر حد کمال بود طلبیدند و فرمودند: ای دختر! شوهری برای تو پیدا کرده‌ام که در نهایت فقر و منتهای فضل و صلاح و کمال است ولی این امر موقوف باجازه تو است.

آن مقدّسه صالحه فرمودند: فقر عیب مردان نیست! پس در ساعت سعد نکاح را جاری فرمودند. در آن شب داماد با سعادت روی عروس را گشود و بعد از ملاحظه جمال بیمثال همسر خود و حمد قادر متعال، بگوشه‌ای رفته بمطالعه مشغول شدند.

اتفاقا مسأله بسیار مشکلی پیش آمده بود که حل نمیگردید. آمنه بیگم فاضله بهر تدبیری که بود آگاهی بر آن یافته، چون فردا داماد برای تدریس از خانه بیرون رفت، آمنه بیگم مسأله را با شرح و بسط تمام نوشته و در جایش گذارد ملّا صالح هنگام شب موقع مطالعه بنوشته آن مرحومه برخورد، دید که آن عقده لا ینحل بسر انگشت آن فاضله حل گردیده!! جبهه نیاز بدرگاه خالق بی‌نیاز سوده سجده شکر بجا آورد و تا صبح مشغول عبادت ذو الجلال شد، و مقدّمه زفاف تا سه روز بطول انجامید!! چون

مرحوم مجلسی مطلع گردید بداماد فرمود: اگر این زن باب طبع تو نیست دیگری را برایت نکاح کنم؟! ملّا صالح گفت: از این جهت نیست، بلکه تنها برای شکر الهی است که چنین نعمتی بمن عطا کرده است که هر چه کوشش کنم ادای
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 57
شکر نعمت را نخواهم کرد. علّامه مجلسی فرمود: اقرار کردن بعدم قدرت برای شکرگزاری نهایت شکر بندگان است «1» اکنون که از این بانوی فاضله سخن بمیان آمد نقل این دو مطلب پر اهمیت نیز کمال ضرورت را دارد: دانشمند بزرگوار مرحوم سید محمد حسن زنوزی که از شاگردان مشهور استاد کل وحید بهبهانی است در کتاب بزرگ «ریاض الجنة» ضمن شرح حال مرحوم علامه مجلسی اول مینویسد: «از استاد آقا محمد باقر بن محمد اکمل- وحید- بهبهانی شنیدم که میفرمود: «آمنه بیگم دختر مجلسی زنی صالحه عابده زاهده و فاضله عالمه عامله، و مجتهده جامع الشرائط بوده. کتابی بسیار خوب در فقه تا عبادات تألیف کرده است، و آن مخدّره به برادرش ملّا محمد- باقر (مجلسی دوم) در اکثر تألیفاتش کمک میکرد!» و نیز در «فیض القدسی» از «ریاض العلماء» نقل میکند که: نوشته است «آمنه خاتون دختر ملّا محمد تقی مجلسی، فاضله عالمه پرهیزکار، همسر ملّا صالح مازندرانی بود. شنیده‌ایم که شوی آن بانوی فاضله با همه فضلی که داشت، در حل بعضی از عبارات کتاب «قواعد علامه» از وی استفاده میکرد»! شرح اصول کافی که میگویند بهترین شرح آن کتاب است، و شرح من لا یحضره الفقیه، شرح معالم الاصول، حاشیه بر شرح لمعه، حاشیه وجیزه شیخ بهائی از جمله تصنیفات پر مغز و مفید ملّا صالح مازندرانی است.

ملّا صالح از «آمنه بیگم» همسر دانشمند خود دارای شش پسر دانشمند و فقیه و ادیب

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 58

و یک دختر فاضله شد، و از آنها نیز نواده‌گان بزرگی بوجود آمدند که بعضی از آنها از برازنده‌ترین فقها و دانشمندان شیعه میباشند. مانند استاد کل آقا محمد باقر وحید بهبهانی، و آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند نابغه او و سایر رجال بزرگ این دودمان، و مانند فقیه نامی سید علی صاحب ریاض و فرزندان عالی قدر او آقا سید محمد مجاهد و آقا سید مهدی طباطبائی، و مانند خاندان «شهرستانی» و رجال بزرگ اینان مانند مرحوم سید محمد حسین و میرزا جعفر شهرستانی که هر کدام در عصر خود از مراجع و رؤسای دینی و فقهای طراز اول شیعه بوده‌اند.

و امروز هم حضرت آیت اللّه العظمی آقای بروجردی زعیم بزرگ عالم تشیّع که با همان شخصیت و دانش و تقوی و مرجعیت علّامه مجلسی، بلکه با علم و فقه و نفوذی بیشتر، و ریاست و اهمیت و جامعیتی زیادتر، زعامت و پیشوائی شیعیان جهان را بعهده دارند، نیز از نواده‌گان دختری مجلسی اول و خواهرزاده علّامه مجلسی دوم مؤلف «بحار الأنوار» میباشند، و بوسیله تنها دختر ملّا صالح مازندرانی و «آمنه بیگم» بمرحوم مجلسی نسبت میرسانند.

و لذا حضرتش نیز مانند علّامه بحر العلوم عموی جدشان و دیگر مفاخر خاندان خود و نواده‌گان دختری ملّا صالح، در تقریرات و تألیفات خودشان از مجلسی اول به «جدّ» و از مجلسی دوم مؤلف بحار الأنوار به «دائی» تعبیر میکنند «1»

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 59

باری تعالی سایه بلند پایه‌اش را بر سر کافه مسلمانان خصوصا شیعیان جهان و بالاخص حوزه‌های علمی و دینی شیعه همچنان برقرار بدارد، و جامعه شیعه و حوزه روحانیت ما را که بوجود ذیجودش باقی است در کنف مرحمت خود حفظ کند.

اشاره

علّامه بزرگ ملّا محمد باقر اصفهانی معروف به «علّامه مجلسی» و «مجلسی دوم» سومین پسر دانشمند ملّا محمد تقی مجلسی اول است.
بگفته میر عبد الحسین خاتون‌آبادی در تاریخ «وقایع الایام و السنین» علّامه مجلسی در سال 1037 در دار العلم اصفهان دیده بدنیا گشود، ولی در مرآت الاحوال ولادت او را بسال 1038 نوشته است.
علّامه مجلسی از همان اوان کودکی با هوشی سرشار و استعدادی خدا داد و پشت کاری مخصوص، بتحصیل علوم متداوله عصر پرداخت. چون در سایه تعلیمات و مراقبت پدر علّامه‌اش که خود نمونه کامل یک فقیه بزرگ و عالم پارسا بود، شروع بکار نمود، در اندک زمانی مراحل مختلفه علمی را یکی پس از دیگری طی کرد. از همان سنین جوانی آثار نبوغ از سیمای جالبش آشکار بود، و هر کس او را میدید آینده درخشانی را برایش پیشبینی میکرد.
بطوری که از تألیفات انبوهش مخصوصا دائرة المعارف «بحار الأنوار» و «مرآت- العقول» شرح اصول کافی آن علّامه روزگار استفاده می‌شود و از اشاره و تصریحی که خود در خلال بعضی از بیان‌ها و توضیحات بحار میکند، و از مجموع آنچه استادان و شاگردان و معاصرانش در باره او گفته‌اند، و آنچه خود در دیباچه جلد اول بحار نوشته است، بخوبی استفاده می‌شود که آن مرد فزون مایه بعد از تکمیل تحصیلات خود در فنون و علوم: فقه، حدیث، رجال، درایه، ادبیات عرب، کلام، حکمت و فلسفه، ریاضی و طب و غیره با واقع بینی مخصوصی به تحقیق در اخبار اهل بیت عصمت و طهارت پرداخت، و با استفاده از شرائط مساعد و قدرت سلطان وقت شاه سلیمان
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 60
صفوی، بجمع‌آوری کتابهای مربوطه و مدارک لازمه، از هر مرز و بومی که بود همت گماشت.
آنگاه برای تأمین هدف بزرگ و منظور عالی خود و مسئولیتی که بعهده گرفته بود، یک دوره کامل اخبار روایات ائمه اطهار را در هر باب و هر موضوعی از نظر گذرانید.
سپس در زمانی که درست وارد چهل سالگی عمر گرانبهایش شده و بکمال عقل رسیده بود، با بنیه‌ای سالم و نشاطی عجیب و دانشی پر مایه و اطلاعی وسیع، دست بیک اقدام دامنه دار و اساسی زده، شالوده بنای عظیمی را که میباید تا ظهور قرین- السرور امام زمان ارواحنا فداه باقی و برقرار بماند، پی ریزی کرد و با تکمیل این بنای محکم و تأمین آن منظور

ضروری که همانا تألیف کتاب بزرگ «بحار الأنوار» است نام نامیش در همه جا پیچید و آوازه فضل و علم و همت بلندش در سراسر دنیای اسلام بگوش دوست و دشمن و عالی و دانی رسید. بطوری که در حیات خودش آثار قلمی و فکریش، در اقصی نقاط دنیای اسلام و بلاد کفر منتشر گشت، و همچون قند پارسی به بنگاله بردند!

یکی از کارهای معروف علّامه مجلسی اینست که وی متصدی شکستن بتهای هندوها در دولتخانه شاهی بود. این واقعه را معاصر او میر عبد الحسین خاتون‌آبادی در وقایع ماه جمادی الأولی سال 1098 در تاریخ خود «وقایع السنین» نگاشته است.
همچنین محدث بزرگوار سید نعمت اللَّه جزائری که از شاگردان مشهور علّامه مجلسی است در کتاب «مقامات» مینویسد: باستاد ما خبر دادند که بتی در اصفهان هست که کفار هند آن را پنهانی میپرستند. استاد هم دستور داد آن را خورد کنند.
بُت پرستان هند حاضر شدند، مبالغ هنگفتی بشاه ایران بدهند که نگذارد آن بُت شکسته شود و اجازه دهد آنها بُت مزبور را بهندوستان ببرند، ولی شاه ایران (شاه
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 61
سلیمان صفوی) نپذیرفت.
وقتی بت شکسته شد، خادمی که ملازم و مراقب آن بت بود، تاب نیاورد ریسمانی بگردن خود آویخت و انتحار کرد «1».
در همین سال که علّامه مجلسی با تألیف کتاب «بحار الانوار» و دیگر کتب نافع و مؤثر خود و نفوذ روز افزونش، شخصیّت ممتاز و مقام علمی و عملیش زبانزد خاص و عام بود، تا جایی که ارکان دولت و شخص شاه صفوی نیز تحت تأثیر جامعیّت و موقعیّت وی قرار گرفتند، از میان آن همه دانشمند مشهوری که در اصفهان و سایر شهرهای ایران میزیستند، فقط او که در آن موقع شصت و یک سال داشته است، از طرف شاه سلیمان صفوی بمنصب شیخ الاسلامی که بزرگترین مقام دینی بود برگزیده شد و تا پایان عمر نیز در این سمت باقی بود.
میر عبد الحسین خاتون‌آبادی نامبرده در تاریخ فارسی خود (وقایع السّنین) مینویسد: در سنه 1098 که معروف بسال شکستن بتهاست، پادشاه سلیمان جاه پادشاه ایران، ایشان را بشیخ الاسلام باستقلال کردند. مدّ اللَّه تعالی فی عمره و اطال بقاه و تا حال که روز پنجشنبه نوزدهم صفر است از سنه 1104 بحمد اللَّه تعالی عامه و خاصه اهل روزگار از افادات و کتب مصنّفه او مستفید میشوند».
و نیز در ضمن وقایع همان سال مینویسد: «روز شنبه چهارم شهر جمادی الاولی سنه 1098 نوّاب اشرف اقدس همایون شاه سلیمان صفوی بهادر خان از راه تصلّبی که داشت از برای ترویج امور شرعیه مقدّسه و تنسیق امور شیعیان مولانا محمد باقر مجلسی را تعیین فرمودند به «شیخ

الاسلامی» دار السلطنه اصفهان و از راه رعایت علما و استرضاء خواطر ایشان مکرّر بر زبان خجسته بیان لفظ التماس جاری ساختند! «2»

علّامه مجلسی با احراز منصب شیخ الاسلامی قدرت مهمی بهم زد، و از آن فرصت، حد اکثر استفاده را نمود و تا سر حدّ امکان، در رونق و رواج علم و حدیث شیعه، و حمایت از اهل علم و مردم بی‌پناه و امر بمعروف و نهی از منکر و محدودیت بیگانگان اسلام، و مبارزه با ظلم و زور گوئی که پیش از وی کسی قدرت جلوگیری آن را نداشت کوشید، و بهمین جهت او یگانه ملجأ ستمدیدگان و مایه امید بی‌پناهان و خانه او مجمع فضلاء هر دیار اعم از عرب و عجم بود، و به بهترین وجه از طالبان علم و فضل دستگیری و دلجوئی مینمود. بعلاوه او از لحاظ خانوادگی نیز واجد همه شرائط مرجعیّت و ریاست دینی و علمی بود، بطوری که ارکان دولت و ملت پیش از آنکه وی شیخ الاسلام شود و بعد از آن، هیچ گاه از مساعدت و معاونت وی در راه ترویج افتخارات دین و مذهب مضایقه نمیکردند.

دانشمند محقّق متتبّع مرحوم سید عبد اللّه شوشتری در آخر اجازه کبیره از پدرش نور الدین و او از پدرش محدّث مشهور رسید نعمت اللّه جزائری که از شاگردان دانشمند علّامه مجلسی بوده است نقل میکند که گفته است:

چون علّامه مجلسی اقدام بتألیف کتاب «بحار الأنوار» نمود و همه جا در جستجوی کتب قدیمه بود و سعی بلیغ برای بدست آوردن آنها مبذول میداشت، بوی خبر دادند کتاب «مدینة العلم» شیخ صدوق در یکی از شهرهای یمن است.

علّامه مجلسی هم موضوع را باطلاع شاه (گویا شاه سلیمان صفوی) رسانید.

شاه نیز یکی از امرای دولت را با هدایای بسیار بمنظور بدست آوردن کتاب مزبور، به یمن فرستاد «1» بعلاوه پادشاه صفوی قسمتی از املاک مخصوص خود را وقف تألیف

بحار الانوار و استنساخ آن، و هزینه طلاب علوم دینیه کرده بود»!

دیگران در باره او چه گفته‌اند؟

شناسائی هر کسی، بسته به شخصیت و آثار وجودی اوست که موقعیّت ممتازی باو میدهد، و او را در جامعه از دیگران مشخّص میگرداند. از این رو یگانه راه برای شناسائی مردان بزرگ گذشته، یا معرفی آنان بدیگران، مراجعه بآثار آنها است ولی تردید نیست که گاه هست گفتار استادان و شاگردان و معاصران یک دانشمند دینی یا فیلسوف الهی و حکیم طبیعی و امثالهم در باره وی، نماینده شخصیت دینی و علمی و فلسفی اوست، بخصوص اگر معرف را خوب بشناسیم و مقام دین و دانش او را کاملا بدانیم بهتر میتوانیم پی بمقام معرّف ببریم.

بهمین جهت مختصری از آنچه دانشمندان معاصر و شاگردان بزرگ و نزدیکان علّامه مجلسی در باره او گفته‌اند، برای مزید اطلاع خوانندگان در زیر می‌آوریم، و توجه آنها را بمنظور آشنائی با این نابغه بزرگ شیعه بمفاد آن معطوف میسازیم.

زیرا مطالعه این قسمت، ما را تا حدّ زیادی با علّامه مجلسی و موقعیت و نفوذ معنوی و علم و دانش و تقوی و همت عالی او آشنا میسازد، و جز از این راه نمیتوانیم آن مطالب را چنان که می‌باید بدست بیاوریم.

1- محدّث عالیمقام شیخ حُرّ عاملی مؤلّف کتاب با عظمت «وسائل الشیعه» که خود از مفاخر علمای ما و همعصر علّامه مجلسی است و شیخ الاسلام مشهد مقدّس بوده در کتاب «أمل الامل» بدین گونه از وی یاد میکند: «مولانا الجلیل: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، عالم فاضل ماهر، محقّق مدقّق، علّامه فهّامه، فقیه متکلم، محدّث ثقه، جامع همه خوبیها و فضائل، جلیل القدر عظیم الشأن اطال اللّه بقاءه دارای تألیفات سودمند بسیاری است، مانند «بحار الأنوار» در اخبار ائمه اطهار که احادیث تمام کتب شیعه را غیر از کتب اربعه (کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و نهج البلاغه که کمتر از آن نقل میکند، با ترتیبی پسندیده در آن جمع

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 64

نموده و مشکلات آن را شرح کرده است ...»

2- محقّق بزرگوار حاج محمد اردبیلی مجاز در 1098 که خود از شاگردان مشهور علّامه مجلسی است در کتاب گرانمایه «جامع الرواة» استاد عالیقدرش را بدین گونه توصیف میکند: «محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی ملقّب به مجلسی مدّ ظله العالی، استاد ما، شیخ الاسلام و المسلمین، امام علّامه، محقّق مدقّق، جلیل- القدر، عظیم الشأن و الا جایگاه، وحید عصر و یگانه زمان خود بوده. ثقه بزرگوار علمش بسیار،

تصانیفش نیکوست. شخصیت وی از نظر علوّ قدر و بزرگی شأن، و مقام عالی و تبحّرش در علوم عقلی و نقلی، و دقّت نظر و رأی صائب و وثاقت و امانت در نقل مطالب و عدالت، مشهورتر از آنست که گفته شود و ما فوق آنست که در عبارت بگنجد.
3- محدّث محقّق و فقیه عالیمقام مرحوم شیخ یوسف بحرانی متوفی بسال 1186 در کتاب «لؤلؤة البحرین» مینویسد: در خصوص ترویج دین و احیای شریعت حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و تصنیف و تألیف و امر و نهی مردم و ریشه کن ساختن متجاوزین و مخالفین و هوا پرستان و بدعت‌گذاران، بخصوص فرقه صوفیه، هیچ کس نه قبل و نه بعد از وی بپایه او نرسیده است. او امام جمعه و جماعت بود، و هم او بوده که احادیث اهل بیت را در شهرهای ایران منتشر ساخت.
تا آنجا که مینویسد: مملکت شاه سلطان حسین (صفوی) بواسطه کثرت ضعف و قلّت تدبیر شاه بوجود شریف او محروس بود، و چون او برحمت ایزدی پیوست، اطراف مملکت درهم شکست، و ظلم و تعدّی همه جا را فرا گرفت، بطوری که در همان سال که او وفات یافت (1110) شهر «قندهار» از دست شاه سلطان حسین بیرون رفت، و پیوسته خرابی بر کشور مستولی گردید تا آنکه تمام مملکت را از دست داد! 4- مرحوم آقا احمد کرمانشاهی که از علمای نامی و ذو فنون بوده و با چهار واسطه خواهرزاده علّامه مجلسی است در کتاب نفیس «مرآت الاحوال» مینویسد:
اگر بخواهم ذرّه‌ای از آفتاب مکرمت و فضیلت و جامعیت و حالات و کرامات و مجاهدات
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 65
و ضبط اوقات و طور معاش و مکارم اخلاق آن زبده آفاق را شرح دهم، کتابی مبسوط شود، و بسیاری از مطوّلات باید که بمختصری از احوالاتش اشاره شود.
از بعضی ثقات شنیدم که ملّا محمد تقی (پدر وی) نقل کرده که شبی از شبها بعد از نماز و تهجّد و گریه و زاری بدرگاه قادر علی الاطلاق خود را بحالتی دیدم که دانستم هر چه از درگاه احدیت مسألت کنم، باجابت مقرون، و عنایت خواهد شد، و فکر میکردم که از خدا چه بخواهم؟
آیا از امر دنیوی یا از امر اخروی؟ که ناگاه صدای گریه محمد باقر از گهواره بلند شد. من گفتم الهی بحق محمد و آل محمد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین این طفل را مروّج دین و ناشر احکام سید المرسلین گردان و او را بتوفیقات بینهایت خود موفّق بدار! سپس آقا احمد مینویسد: شکی نیست که این خوارق عادات که از آن بزرگوار بظهور رسیده، نیست مگر از دعای چنین بزرگواری. چه آنکه وی از قبل سلاطین (صفویه) در بلدی مثل اصفهان شیخ الاسلام بود و جمیع مرافعات و دعاوی مردم را بنفس نفیس

خود رسیدگی میکرد، و فوت نمیشد از او نماز بر اموات و جماعات و ضیافات و عبادات!! و آن جناب را شوق شدیدی بتدریس بود، و از مجلسش جماعت بسیاری برخاستند و در ریاض «1» است که عدد ایشان بهزار نفر میرسید.
مکرّر بیت اللَّه و ائمه عراق علیهم السلام را زیارت کرد، و متوّجه امور معاش خود میشد و حوائج دنیای او در نهایت انضباط بود، و با این حال تألیفات او رسید به آنچه رسید. در ترویج دین بمرتبه‌ای رسید که عبد العزیز دهلوی که از جمله معاصرین و از اهل سنت و جماعت است در «تحفه اثنی عشریه» که در این اوقات در ابطال مذهب شیعه نوشته گفته است: اگر دین شیعه را دین مجلسی بنامند رواست، زیرا که این مذهب را او رونق داد و سابق بر این (بر اثر سلطه حکومت اهل تسنن) آنقدر عظمتی نداشت.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 66
5- مطابق نقل عالم بزرگوار مرحوم سید محمد باقر خوانساری مؤلف کتاب مشهور «روضات الجنات» از کتاب «حدائق المقرّبین» تألیف میر محمد حسین خاتون‌آبادی دخترزاده علّامه مجلسی که شرح حال سی نفر از بزرگترین علمای شیعه را که دارای تألیف و تصنیف بوده‌اند گرد آورده، و از شیخ کلینی مؤلف کتاب کافی شروع و به علّامه مجلسی ختم نموده، در شرح حال استاد و جدّش مجلسی، شرح مفصلی نوشته است که چون دارای مطالب مفیدی است، ترجمه آن را در اینجا می‌آوریم:
... «وی از همه اعاظم فقهاء و افاخم محدثین و علمای ما برتر و بزرگتر، و در فنون فقه و تفسیر و حدیث و رجال و اصول عقائد و اصول فقه، سر آمد تمام فضلای روزگار و بر کلّیه علمای مشهور ما تقدّم داشت.

هیچ یک از دانشمندان گذشته و متأخرین آنها، در جلالت قدر و عظمت شأن و جامعیت بپای او نرسیدند. وی از جهاتی چند بر مذهب شیعه حق دارد که از همه روشنتر شش حق است که ذیلا بدان اشاره می‌شود:

اول- اینکه علّامه مجلسی شرح کتب اربعه شیعه را که در تمام اعصار، مدار استفاده دانشمندان ما بوده است، تکمیل کرد و مشکلات آن را حل نمود، و مطالب پیچیده آنها را که بر فضلای اقطار پوشیده بود، روشن ساخت. او کافی و تهذیب را شرح کرد. در شرح من لا یحضره الفقیه اکتفا بشرح پدرش (مجلسی اول) نمود و مرا مأمور ساخت که استبصار را شرح کنم، و از برکت اشاره آن بزرگوار من هم آن را شرح کردم. هنگام وفاتش وصیت کرد که بقیه شرح او را بر کتاب کافی نیز تمام کنم، و اینک بر حسب امر شریف او مشغول بشرح آن هستم.

دوم- اینکه وی سایر اخبار ما را که از ائمه اطهار روایت شده و اخبار کتب اربعه، در مقابل آن مانند قطره در برابر دریاست، در مجلدات بحار الانوار گرد آورد. بحار الأنوار کتابی است که تألیف یکجلد آن برای علما طاقت فرسا است

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 67

و از لحاظ جمع‌آوری و ضبط و فوائدی که دارد، و احاطه بادلّه و اقوال علماء در هر باب، در جامعه شیعه مانند آن نوشته نشده است. این کتاب بیست و پنج جلد است.

هفده جلد آن پاکنویس شده و هشت جلد دیگر همچنان مسوّده مانده، و لذا این هشت جلد «بیان» و «توضیح» مؤلّف را ندارد. آن بزرگوار بمن وصیت فرمود که موارد لازم آن را با بیان و توضیح خود شرح دهم، من هم بخواست خداوند بعد از تکمیل شرح کافی بآن خواهم پرداخت.

سوم- اینکه مؤلفات فارسی بسیار سودمند او دارای نفع دنیوی و اخروی است، و باعث هدایت غالب عوام اهل عالم شده، بطوری که کمتر خانه‌ای از شهرهای شیعه‌نشین است که یکی از تألیفات وی بآنجا نرسیده باشد!

چهارم- اینکه آن مرد بزرگ امام جمعه و جماعت بود و اهمیت بسزائی بمجامع عبادت میداد، اکنون پنج سال از رحلت او میگذرد و تقریبا مجمعی برای عبادت و نماز جمعه و جماعت مانند زمان او منعقد نگردیده. غالب آن مراسم که در لیالی شریفه و شبهای احیاء معمول بود و هزاران نفر از مؤمنین در مواضع و اوقات عبادت اجتماع مینمودند، و از مواعظ بلیغه و نصایح شافیه آن جناب استفاده میکردند متروک شده است!.

پنجم- اینکه فتاوی و جوابهای مسائل دینی که از آن وجود نافع صادر

میگشت طوری بود که تمام مسلمانان در نهایت سهولت از آن بهره‌مند میشدند، ولی امروز مردم حیران و سرگردانند و نمیدانند چه کنند! گاهی مراجعه به زید میکنند، و زمانی پیش عمرو میروند، و جوابهای درهم و برهمی که ناشی از جهالت و تجاهل جواب- دهندگان و از قانون منطق و کتابت تهی است میشنوند! ششم- اینکه وی در بر آوردن نیازمندیهای مؤمنین و دفاع از حقوق آنان چنان بود که نمیگذاشت ستمگران بآنها ظلم کنند، و شرّ آنها را از سر ایشان بر طرف میساخت، و خواسته‌های بیچارگان را بگوش اولیای امور میرسانید، تا بکار آن درماندگان بی‌دست و پا آن طور که میباید رسیدگی کنند.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 68
و بالجمله حقوقی که آن منبع کمالات و معدن خیرات بر این دین حنیف بلکه بر همه مردم دارد بسیار است. من احادیث بسیاری را نزد حضرتش خواندم و او با خط شریف خود در سال 1085 اجازه روایت مؤلفات خودش و سایر کتبی که خود برای روایت آنها اجازه گرفته بود، برای من نوشت، و در آن تصریح باجتهاد من کرد.
من در آن موقع در حدود هفده سال داشتم! حقّی که آن بزرگوار بر من دارد، نمیتوان احصاء کرد. او حقّ پدری و تربیت و هدایت مرا برای تحصیل کمالات و نیل بسعادات در گردن من دارد.
من در اوائل سن شوق زیادی به تحصیل حکمت و معقول داشتم، ولی به تحصیل و تکمیل آن نپرداخته بودم، تا اینکه در سفر حج با وی همراه گشتم و براهنمائی او شروع به تتبّع کتب فقه و حدیث و علوم دینی نمودم، و چهل سال عمر خود را در خدمتش بسر آوردم! در حالی که از فیض وجودش و مشاهده کرامات و استجابت دعاهایش بی‌نهایت بهره‌مند میگشتم.

تألیفات پر ارزش علامه مجلسی

شهرت علّامه مجلسی گذشته از مقام علمی و جامعیت و مرجعیتی که در دولت صفویه داشته است، اصولا مرهون تألیفات بسیار اوست که همه مفید و قابل استفاده عموم و در نهایت سلاست نوشته است. مخصوصا کتابهای فارسی آن مرد بزرگ همه سودمند و از زمان تألیف و در عصر حیات مؤلّف تاکنون مورد استفاده تمام شیعیان فارسی‌دان بوده و میباشد.
کتابهای حیات القلوب، حلیة المتّقین، حقّ الیقین، عین الحیوة، جلاء العیون توحید مفضّل، زاد المعاد آن علّامه جلیل القدر از کتبی است که هنوز هم در اغلب خانه‌های مردم ایران و افغانستان و پاکستان و هندوستان و عراق و غیره موجود و مرد و زن شیعه با رغبت تمام و میل فراوان آنها را میخوانند، و از آثار فکری و راهنمائی‌های آن رهبر عالیقدر استفاده مینمایند.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 69
اغلب آنها بارها بچاپ رسیده و بزبانهای عربی و فارسی وارد و ترجمه شده، چنان که در خلال عبارت گذشته مذکور گشت، و در آینده هم ذکر می‌شود، علّامه مجلسی و پدرش مجلسی اول نخستین دانشمندانی هستند که احادیث شیعه را بفارسی قابل استفاده و سلیس و ساده ترجمه کردند. چه پیش از آنها هر چند کتبی از طرف علمای دینی بفارسی ترجمه میشد، ولی قلم آنها روانی قلم این دو بزرگوار را نداشت و اغلب هم موضوعات غیر اخبار و روایات بود. مانند «النقض» عبد الجلیل قزوینی، تفسیر ابو الفتوح رازی، گوهر مراد «و سرمایه ایمان» ملا عبد الرزّاق لاهیجی، و جامع عباسی شیخ بهائی.
محدّث نوری در فیض القدسی مینویسد: یکی از اساتید بزرگ ما بیک واسطه از علّامه بحر العلوم نقل میکرد که وی آرزو داشت تمام تصنیفات او را در نامه عمل مجلسی بنویسند، و در عوض یکی از کتب فارسی مجلسی که ترجمه متون اخبار، و مانند قرآن مجید، در تمام اقطار شایع است در نامه عمل او نوشته شود! سپس محدّث عالیقدر مزبور میگوید: چرا علّامه بحر العلوم این آرزو را نداشته باشد، با اینکه روزی و ساعتی از اوقات شبانه روزی مخصوصا در ایام متبرّکه و اماکن مشرّفه نمیگذرد مگر اینکه هزاران نفر از عباد و صلحا و زهاد چنگ بریسمان تألیفات وی زده و متوسّل به تصنیفات او میگردند یکی از روی کتاب او دعا میخواند، و دیگری با نوشته‌های وی مناجات میکند، سومی زیارت مینماید، و چهارمی ناله و گریه سر میدهد ...»
همچنین آقا احمد کرمانشاهی نواده استاد کل وحید بهبهانی که گفتیم مردی

فقیه و ذو فنون و در سال 1219 از راه بندر عباس بمسقط و از آنجا بهندوستان سفر کرده و مدت پنج سال شهرهای بمبئی، لکهنو، حیدرآباد دکن، عظیم‌آباد، مرشدآباد بنگاله و غیره را سیاحت نموده است، در تاریخ مرآت الاحوال جهان نما که سفرنامه اوست و چنان که گفتیم از کتب نفیس خطّی است، در ضمن شرح حال دائی خود علّامه مجلسی مینویسد:
«مصنّفات آن عالی درجات بحدّی مقبول طباع شده و بدرجه اشتهار رسیده که

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 70

از بلاد کفر و اسلام جایی نخواهد بود که از آنها خالی باشد. از جمعی ثقات شنیدم که در ازمنه سابقه یک کشتی طوفانی شد و مردمان کشتی بعد از رنج و محنت بسیار در جزیره- ای فرود آمدند که اصلا از اسلام اثری نبود، و در خانه شخصی مهمان شدند. هنگام صحبت معلوم شد که آن شخص مسلمان است.
باو گفتند با وجود آنکه این قریه دار الکفر است و از اسلام در آن نشانی نیست و تو نیز بشهر مسلمانان نرفته‌ای باعث بر اسلام تو چیست؟! آن شخص به- درون- خانه رفته کتاب «حقّ الیقین» مرحوم مجلسی را آورد و گفت: من و قبیله من بشرافت و ارشاد این کتاب بدرجه اسلام رسیده‌ایم»!! گرچه تألیفات علّامه مجلسی نوعا در اخبار ائمه طاهرین است، ولی از موضوعاتی که وی بمناسبت اخبار وارده در تألیفات و تصنیفات خود مورد بحث قرار داده، پیداست که شخصا در تمام علوم وارد بوده و از هر علمی بهره‌ای وافر داشته است. اگر روزی دانشمند با کمالی همت کند و کلّیه «بیان» ها و توضیح‌ها و نکات جالب و مطالب پر- مغز و گاهی منحصر بفرد او را از میان تألیفات وی بیرون بکشد، و بعد از تهذیب و تنقیح در کتابی، بلکه کتابهائی، مرتّب و منظّم کند، آن وقت است که میتوانیم کاملا پی بمقام شامخ علم و فضل و تتبّع و احاطه آن رادمرد با کفایت شیعه ببریم، در آن وقت است که او را فقیهی اصولی، و محدّثی اخباری، و حکیمی الهی، و فیلسوفی منطقی، و مهندسی ریاضی، و واعظی مطّلع، و متکلّمی زبر دست، دارای علوم غریبه، و فنون نادره، با ذوقی سرشار، و قریحه‌ای سیّال، و قلمی سریع می‌بینیم، و چنانچه بخواهیم از روی انصاف و کمال بی‌طرفی این معانی را در کسی مجسّم کنیم، حقا کسی جز علّامه مجلسی را نخواهیم دید! اینک فهرست کامل تألیفات و تصنیفات فارسی و عربی او را مطابق نقل فیض القدسی علّامه نوری و مقدّمه آقای ربّانی شیرازی در اول بحار طبع جدید، بنقل از «الذریعه» علّامه جلیل القدر آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی در زیر از لحاظ خوانندگان محترم میگذرانیم و هر کدام چاپ شده در پاورقی توضیح میدهیم.
خوشبختانه اغلب آثار قلمی مجلسی از دست فنا محفوظ مانده و آنها که

چاپ نشده
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 71
نیز نسخ خطی آن یافت می‌شود.

1- حیات القلوب سه جلد «1» 2- حلیة المتّقین «2» 3- عین الحیات «3» 4- مشکلات الأنوار مختصر عین الحیات 5- زاد المعاد «4» 6- تحفة الزائر «5» 7- حقّ الیقین که آخرین تصنیف او بوده است «6» 8- جلاء العیون «7» 9- ربیع الاسابیع»
10- مقباس المصابیح «9» 11- رساله اختیارات 12- رساله دیات «10»
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 72
13- رساله در اوقات 14- رساله در رجعت 15- رساله در شکوک 16- رساله در خصوص مال ناصبی 17- رساله در آداب ماههای رومی 18- رساله در نماز شب 19- رساله در فرق بین صفات ذاتی و فعلی خداوند 20- رساله بهشت و دوزخ 21- رساله در مناسک حج 22- رساله در مناسک حج 23- رساله در کفارات 24- رساله در زکاة 25- رساله در آداب نماز 26- ترجمه توحید مفضل «1» 27- رساله در بداء «2» 28- رساله در نکاح 29- شرح دعای جوشن کبیر 30- رساله مختصری در تعقیب نماز 31- ترجمه فرمان امیر المؤمنین علیه السّلام بمالک اشتر 32- رساله السابقون السابقون 33- مفاتیح الغیب در استخاره 34- ترجمه «فرحة الغری» سید عبد الکریم بن طاوس.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 73
35- ترجمه حدیث رجاء بن ابی ضحّاک که در راه خراسان نوشته.
36- رساله در جبر و تفویض 37- رساله صواعق یهود، در جزیه و احکام دیه 38- رساله در سهام.
39- مناجات نامه 40- رساله در زیارت اهل قبور 41- ترجمه توحید امام رضا علیه السّلام 42- ترجمه دعای مباهله 43- ترجمه حدیث عبد اللّٰه بن جندب 44- ترجمه زیارت جامعه 45- ترجمه دعای کمیل 46- ترجمه جوشن صغیر 47- ترجمه دعای سمات 48- ترجمه قصیده دعبل خزاعی 49- مشکاة الانوار در آداب قرائت قرآن و دعا و شروط آن 50- انشائاتی که بعد از مراجعت از نجف بواسطه شوقی که بآن سرزمین مقدّس داشت نوشته است.
51- ترجمه حدیث: «ستة اشیاء لیس للعباد فیها صنع: المعرفة و الجهل و الرضا و الغضب و النوم و الیقظة» 52- ترجمه نماز 53- جوابهای مسائل متفرقه 54- کتاب اختیارات کتاب بزرگی است و غیر از آنست که ذکر شد 55- تذکرة الائمه 56- کتاب صراط النجاة، شرح گناهان کبیره و صغیره
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 74
57- کتاب تعبیر خواب 58- رساله جنت و نار (بهشت و دوزخ) غیر از آنچه

ذكر شد.
پنج كتاب اخير را نسبت بوى ميدهند و درست روشن نيست كه تأليف او باشد «1».

نخست كتاب بزرگ و دائرة المعارف «بحار الأنوار» در بيست و پنج جلد بشرح زير است:
59- جلد اول- مشتمل بر كتاب عقل و جهل، فضيلت علم و علما و طبقات آنها، حجّيت اخبار و قواعدی كه از آنها استخراج می‌شود، نكوهش قياس، با مقدمه مفصل در باره مصادر كتاب، و توثيق مصادر و مطالب سودمندی. اين جلد شامل چهل باب است.
60- جلد دوم- كتاب توحيد (يگانگی خداوند) و صفات خداوند، و اسماء حسنای ذات الهی، توحيد مفضل، رساله اهليلجه 31 باب.
61- جلد سوم- كتاب عدل، مشيّت، اراده، قضا، قدر، هدايت، ضلالت امتحان، طينت، ميثاق، توبه، علل احكام، مقدّمات مرگ و مؤخرات آن 59 باب.
62- جلد چهارم- كتاب احتجاجات و مناظرات 83 باب و تمام كتاب علی بن جعفر عليه السّلام.
63- جلد پنجم- احوال پيغمبران و سرگذشت آنها 82 باب.
64- جلد ششم- احوال پيغمبر اكرم صلی اللَّه عليه و آله و جمعی از پدران آن حضرت، شرح حقيقت معجزه، و چگونگی اعجاز قرآن، شرح حال ابو ذر، سلمان، عمار مقداد و برخی ديگر از بزرگان اصحاب آن سرور، 82 باب.
مهدی موعود عليه السلام، مقدمه، ص: 75
65- جلد هفتم- در مشتركات احوال ائمه عليهم السلام و شرائط امامت و چگونگی ولادت آنها، و شئون غريبه و علوم و برتری آنها نسبت به پيغمبران سابق، و ثواب دوستی آنان و فضيلت ذريه آن ذوات مقدّسه، و پاره‌ای از مناظرات علماء، 150 باب.
66- جلد هشتم- فتنه‌هائی كه بعد از پيغمبر صلی اللَّه عليه و آله روی داد، سيرت خلفا و آنچه در روزگار آنها اتفاق افتاد، جنگ جمل، جنگ صفين، جنگ نهروان، غارتگری معاويه در اطراف عراق، احوال بعضی از اصحاب امير المؤمنين عليه السّلام، شرح قسمتی از اشعار منسوب بآن حضرت، و شرح بعضی از نامه‌های آن وجود اقدس 62 باب.
67- جلد نهم- احوال امير المؤمنين علی عليه السّلام، از ولادت تا شهادت، سرگذشت ابو طالب پدر آن حضرت و ايمان او، گروهی از اصحاب امير المؤمنين، و روايات وارده در امامت امامان دوازده‌گانه 128 باب.
68- جلد دهم- احوال حضرت فاطمه زهرا عليها السلام و امام حسن مجتبی و امام حسين عليهما السلام، خروج مختار و خونخواهی از قتله

کربلا، 50 باب.
69- جلد یازدهم- احوال ائمه چهارگانه بعد امام حسن یعنی: امام زین-العابدین، امام محمد باقر، و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام و جماعتی از اصحاب و فرزندان آنها، 46 باب.
70- جلد دوازدهم- شرح حال چهار امام قبل از حجت منتظر علیه السّلام یعنی حضرت امام رضا، امام محمد تقی، امام علی النّقی، امام حسن عسکری علیهم السلام و شرح حال بعضی از اصحاب آنان، 39 باب.
71- جلد سیزدهم- احوال حجّت منتظر عجّل اللّٰه تعالی فرجه، 36 باب «1».
72- جلد چهاردهم- آسمان و جهان (سماء و عالم) پیدایش آنها، اجزاء

آنها مانند: فلکیات، فرشتگان، جن، انسان، حیوان، عناصر، صید و طریق کشتار حیوانات، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، و تمام کتاب طبّ النّبی، و کتاب طبّ الرضا: 210 باب.
73- جلد پانزدهم- ایمان و کفر- در سه بخش، اول: ایمان و شرائط آن و صفات مؤمنین و فضل آنها و فضل شیعه و اوصاف آنان. دوم اخلاق حسنه و آنچه موجب نجات آدمی از مهالک دنیاست. سوم کفر و شعب آن، و اخلاق رذیله، 108 باب.
74- جلد شانزدهم- در آداب و سنن، زینتها، تجمّلات، نظافت، سرمه‌کشیدن، استعمال عطریات، شب‌زنده‌داری، خواب، سفر، منهیات، گناهان کبیره، 131 باب.
75- جلد هفدهم- مواعظ و حکم، 73 باب.
76- جلد هیجدهم- در دو بخش: بخش اول طهارت، مشتمل بر شش باب بخش دوم صلاة (نماز) در صد و شصت و یک باب بعلاوه رساله «ازاحة العله» شاذان بن جبرئیل قمی.
77- جلد نوزدهم- نیز در دو بخش: بخش نخست فضائل قرآن و آداب آن و ثواب تلاوت و اعجاز آن. همچنین تمام تفسیر نعمانی. 130 باب. بخش دوم در باره ذکر و انواع آن و آداب دعا و شروط آن، تعویذات، حرزها، دعا برای دردها، صحیفه ادریس و غیره، 131 باب.
78- جلد بیستم-: زکاة، صدقه، خمس، نماز، اعتکاف، اعمال سال، 122 باب.
79- جلد بیست و یکم: حج، عمره، احوال شهر مدینه و غیره، 84 باب.
80- جلد بیست و دوم: زیارتهائی که از ائمه معصومین نقل شده است، 64 باب.
81- جلد بیست و سوم: عقود و ایقاعات 130 باب.

82- جلد بیست و چهارم: احکام شرعی تا کتاب دیات، 48 باب.
83- جلد بیست و پنجم: اجازات و تمام فهرست شیخ منتخب الدین رازی، منتخب کتاب «سلافة العصر» سید علیخان شیرازی، اوائل کتاب اجازات سید بن طاوس، اجازه کبیره علّامه حلی برای «بنی زهره» و اجازه شهید اول و دوم و غیر آن.
84- کتاب «مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول» در دوازده جلد شرح کتاب «کافی» ثقة الاسلام کلینی که در یک جلد بسیار بزرگ در ایران بطبع رسیده است.
85- ملاذ الاخیار، شرح تهذیب الاخبار شیخ طوسی، از اول تا کتاب صوم (روزه) و از کتاب طلاق تا آخر آن.
86- شرح اربعین.
87- الفوائد الطریفه در شرح صحیفه سجادیه تا آخر دعای چهارم.
88- الوجیزه در رجال.
89- رساله اعتقادات.
90- رساله در شکوک.
91- رساله در اذان که صاحب حدائق در لؤلؤة البحرین از آن نام برده است.
92- رساله در بعضی از دعاهائی که از صحیفه کامله سجادیه افتاده است.
93- حواشی متفرّقه بر کتب اربعه: کافی، تهذیب، من لا یحضره الفقیه و استبصار.
94- المسائل الهندیه- مسائلی است که برادرش ملا عبد اللَّه از هند از وی پرسیده بود.
95- رساله در اوزان که نخستین تألیف اوست.
این بود فهرست تألیفات و تصنیفات علّامه مجلسی که بدست آمده است، چنان که
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 78
گفتیم بحمد اللَّه غالب این کتابها موجود، و نوعا نیز بچاپ رسیده است. ولی باید دانست که تألیفات آن مرحوم بعضی کتب بسیار بزرگی است مثلا جلد ششم و چهاردهم و هیجدهم بحار، و مرآت العقول شرح کافی هر یک چندین جلد است.
دوره بحار الانوار در چند سال اخیر از طرف «دار الکتب الاسلامیه» طبع حروفی می‌شود.
و قریب 40 جلد آن منتشر شده است، امید است این خدمت بزرگ بزودی انجام پذیرد.
کلیّه مجلدات بحار الأنوار که به ترتیب چاپ جدید است جمعا در صد جلد انتشار خواهد یافت. اگر سایر تألیفات آن مرحوم را نیز بسبک جدید، چاپ

كنند، كليّه تألیفات عربی و فارسی علّامه مجلسی را میتوان بالغ بر دویست جلد بقطع وزیری در چهار صد صفحه تخمین زد! و اگر این تألیفات را با گرفتاری‌ها، درس و بحث‌ها، و صدور فتوی، اجرای حدود، و کارهای بسیار، و مسئولیتهای مهمّ مرجعیت و مسافرتهای مکرّر آن رادمرد عالَمِ علم و دین مقایسه کنیم اعتراف خواهیم کرد که جز توفیق الهی، عاملِ دیگری نمیتواند منشأ این همه کارهای طاقت فرسا باشد.

[تألیف بحار الانوار]

چگونگی تألیف بحار الانوار

بطوری که از نظر خوانندگان گذشت مشهورترین تألیفات علّامه مجلسی دوره کتاب‌های «بحار الأنوار» است. در باره چگونگی تألیف این کتاب بزرگ میان مردم مختلف گفتگوی بسیار است. عده‌ای معتقدند که علّامه مجلسی شاگردان بسیاری داشته و آنها بودند که اخبار بحار را جمع‌آوری نموده و مرتّب میکردند و نشان استاد خود میدادند و او نیز در ذیل بعضی از روایات بیان یا توضیح مینوشت، و عناوین بعضی از بابها را نیز شخصا مینگاشته است. عده دیگر هم اظهار عقیده میکنند که او شخصا اخباری را از مظانّ خود بیرون آورده، و در یک جا جمع کرده و این نشانه علميّت نیست! علّامه محدّث مرحوم حاج میرزا حسین نوری که او را «مجلسی دوم» خوانده‌اند
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 79
، در کتاب فیض القدسی میگوید: این سخن کسی است که اهل تألیف و تصنیف نیست زیرا بیرون آوردن اخبار از کتابها و جمع کردن در یک جا نمیتواند شخصی را فقیه کند، در صورتی که ما علّامه مجلسی را با دانش و فقه و علم بسیار می‌بینیم، تا جایی که بزرگانی چون استاد کل وحید بهبهانی و علّامه بحر العلوم و استاد اعظم حاج شیخ مرتضی انصاری در آثار خود از وی به «علّامه» تعبیر میکنند.
این نظریه علّامه نوری بود، ما نیز با قلّت اطلاع و بضاعت مُزجاة در این باره مطالعات زیادی نمودیم و مخصوصا نسخه‌های خطی بحار الانوار را مشاهده کرده، خصوصیات آن را ملاحظه نمودیم و اینک خلاصه مطالعات خود را در زیر می‌آوریم:
اولا در هیچ یک از کتب «تراجم» علما و هیچ کتاب دیگری ندیده‌ایم که نوشته باشند علامه مجلسی این کتاب را با کمک شاگردان خود نوشته، و این حرف شایعه‌ای بیش نیست، و شاید اشخاص مغرض باعث انتشار آن در بین عوام مردم شده باشند و بعد هم سرایت به بعضی از خواص کرده، و آنها نیز بدون تعمّق و تتبّع و رنج مطالعه، این سخنان واهی را بر زبان رانده و میرانند.
ثانیا بسیار دور مینماید که هیئتی از فضلا و شاگردان مجلسی مأمور این کار پر زحمت شده باشند، و با این وصف علّامه مجلسی با آن مقام شامخ علمی و دینی در مقدّمه بحار و یا در خاتمه کار اشاره بآن اشخاص مؤثر نکرده باشد! علامه مجلسی در جلد بیست و پنجم صریحا مینویسد: یکی از شاگردانم اخیرا کتابهائی را پیدا کرده و بمن اطلاع داده است. که بظنّ قویّ مقصود نابغه نامی میرزا عبد اللّه اصفهانی مؤلف «ریاض العلماء»

بوده است. کسی که از این یک کار کوچک شاگردش تمجید میکند، و از نوشتن آن ابا ندارد، چطور ممکن است از زحمات کلّی آنها در تألیف بحار نام نبرد؟
ثالثا- میرزا عبد اللّه اصفهانی نامبرده که شرح حال استادش را در «ریاض-العلماء» نوشته و همچنین میرزا محمد اردبیلی شاگرد دانشمند دیگرش در کتاب «جامع الرواة»، و سید نعمت اللّه جزائری در تألیفات خود، و شیخ حُرّ عاملی همعصر
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 80
او در «امل الامل» از وی و کتاب بحار الانوارش نام میبرد، هیچ کدام از هیئتی که مأمور تألیف بحار بوده‌اند نامی نمیبرند! جای تردید نیست که اگر مطلب چنین بود، بهیچ وجه از نظر دانشمندان معاصر وی و شاگردان انبوهش پوشیده نمیماند، و بالاخره در بین معاصرین و استادان و شاگردانش بخصوص بعضی از علمای طرفدار فلسفه و تصوّف و فرقه‌های صوفیه که دشمن وی بوده‌اند، سر و صدائی براه میانداخت ولی می‌بینیم دوست و دشمن و معاصرین و شاگردانش همه او را مؤلف کتاب بحار الانوار دانسته‌اند.
خود او هم در اول و آخر تمام مجلدات بحار این کتاب را تألیف خود دانسته است و با هیچ منطقی نمیتوان اثبات کرد که او فقط نظارتی داشته، و بعد نتیجه زحمات دیگران را بنام خود تمام کرده، بدون اینکه اشاره باین مطلب نماید و شاگردان او هم بعدها اسمی از این موضوع نبرند، و او را به بهترین وجه با معنویّت تمام و شخصیّت ممتاز بستایند! رابعا- ما مجلدات بحار را دیده‌ایم. بسیاری از دانشمندان هم دیده‌اند، دیگران هم میتوانند در کتابخانه‌های بزرگ و نزد متصدیان طبع جدید آن به بینند، و در کلیشه‌هائی که در برخی از مجلدات بحار چاپ جدید و از جمله دو کلیشه که در همین کتاب چاپ شده بنگرند، تا عرایض ما را تصدیق کنند.
خامسا- از مشاهده مجلدات مختلف بحار الانوار بخوبی پیداست که علّامه مجلسی تمام آیات و دعاها و عناوین بابها و سند روایات را شخصا مینوشته، و بسیاری از روایات را نیز تا آخر ذکر میکرده، بعدا در شرح بعضی از روایات «بیان» یا «توضیح» و یا «ایضاح» و غیرها داشته که آنها را نیز خود مینگاشته است. در برخی از موارد در باره دانشمندان و کتاب آنان نیز سخن میگوید و توضیحات لازم میدهد که تمام این موضوعات در اغلب مجلدات بحار بقلم خود وی هم اکنون موجود است، حتی در بسیاری از موارد ده بیست صفحه را از اول تا آخر شخصا نوشته است! آری در بعضی از مجلدات بحار، علّامه مجلسی عنوان باب و سند روایت و
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 81
کتابی را که باید از آن نقل کرد خود مینوشته و بعد بدیگری میداده که

روایت را مطابق راهنمائی او از همان کتاب بنویسد، و کاملا پیداست که این افراد همه از دانشمندان نبوده‌اند. زیرا: اگر اینان عده‌ای از فضلا بودند جهت نداشت که آیات و دعاها را خود وی بنویسد، و تمام اعراب کلمات را بگذارد، این بخوبی میرساند که آن افراد کاتب عادی بوده‌اند و مجلسی اطمینان بآنها نداشته و فقط گاهی از آنها برای نوشتن متن روایت استفاده میکرده است.

بهمین جهت می‌بینیم بعد از نوشتن روایت چون کاتب اشتباه کرده، آن را خط زده و در ذیل و حاشیه همان صفحه شخصا روایت را بطور صحیح نوشته است، چنان که در کلیشه دوم این کتاب ملاحظه میکنید.

بعضی اوقات هم دستور میداده کاتب متن روایتی را بنویسد و زیر آن را برای بیان و توضیحات وی خالی بگذارد، و چون فرصت نمیکرده بعضی از بیان‌ها و توضیحات نوشته نشده و جای آن همچنان سفید مانده است!

سادسا- از بیان‌ها و توضیحات علّامه مجلسی در ذیل بعضی از اخبار این کتاب بخوبی پیداست که شخصا با دقت و مطالعه کامل تمام اخبار را میدیده. مثلا در بیان یک روایت در جلد سوم میگوید: در این باره در فلان کتاب بحث خواهم کرد یا در وسط جلد چهارم مینویسد روایاتی در این خصوص در فلان باب هم خواهد آمد، یا سابقا در فلان باب و فلان کتاب گذشت، یا در جلد چندم گفتیم که همه حاکی از این است که تمام امور مربوط بتألیف کتاب بعهده خود وی بوده. از خطوط بعضی از مجلداتی که بنظر ما رسیده پیداست که علّامه مجلسی قلمی سریع داشته و تمام آیات و دعاها را اعراب میگذاشته است. نویسنده با دقت ملاحظه کردم و ندیدم که در میان آن همه مطالب و آن همه کسره و ضمه و فتحه و تشدید و مَدّ و غیره اشتباهی روی داده باشد! و راستی باید مجلس را یک دانشمند کار کشته بتمام معنی موفّق دانست.

سابعا- دانشمند بزرگوار سید عبد اللَّه پسر سید نور الدین جزائری در اجازه

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 82

کبیره خود «1» در شرح حال جدّش علّامه متتبّع سید نعمت اللَّه جزائری مینویسد: وی از کسانی بوده که در تألیف بحار و مرآت العقول باستادش علّامه مجلسی کمک میکرد» همین مضمون را سابقا هم در باره آمنه بیگم خواهر دانشمند مجلسی از کتاب ریاض الجنه زنوزی و ریاض العلماء نقل کردیم که آن بانوی فاضله هم در تألیف بحار و غیره به برادرش کمک میکرد.

این مطلب بر ارباب تألیف و تصنیف پوشیده نیست که هنگام تألیف خواه ناخواه مؤلف از همکاری بعضی از نزدیکان و شاگردان خود استفاده می‌نماید، این امور هیچ گونه دلیلی بر کسر شأن مؤلف نیست، و از وزن او

نمیکاهد. مثلا اگر مجلسی نوشتن قسمتی از متن روایتی را بخواهرش یا بیکی دو نفر از شاگردانش محوّل میکرده و آنها در طول این چند سالی که او مشغول تألیف این کتاب بزرگ بوده بعضی اوقات بوی کمک کرده‌اند، دلیل این نیست که علم و اطلاع آنها بحار را بوجود آورده و کتاب را باید تألیف عده‌ای دانست! بهمین جهت ما نیز مانند تمام دانشمندان متتبّع و مطلع و اهل فن عقیده داریم که این کتاب با عظمت تألیف آن علاّمه روزگار است و این شهرت عوامانه یا مغرضانه کوچکترین تأثیری در دگرگون ساختن واقعیات ندارد.

آنچه باختصار در این جا نوشتیم نتیجه تتبّعات شخصی خود ما بود، بعد از نگارش این مطالب که تدریجا بچاپ میرسد مکتوبی از مرحوم آیت اللّه حجت که از مراجع تقلید و مجتهدین بزرگ عصر اخیر بودند، و در سال 1371 قمری در قم برحمت ایزدی پیوستند، بنظر رسید که هر چند نظریات نویسنده مفاد برخی از نظرات آن مرحوم است، ولی چون نظریه ایشان با تعمّقی بیشتر و تتبّعی بسیار کاملتر میباشد، و دارای مطالب تازه‌ای است، عینا درج می‌کنیم و توجه خوانندگان را بدان معطوف میسازیم.

کتاب «بحار الانوار» از متنهای جامعی است که سلسله تألیفات طائفه (شیعه) و مفردات محدثین، ثانی او را در میان خود نداشته، و اخبار انبوهش از منابع عصمت سلام اللّٰه علیهم که در وی ودیعه گذارده شده، در هیچ جامعی از جوامع بمقام تجمّع نیامده.
البته تنهائی و بی‌نظیری اولین شاهد ارجمندی مقام و اهمیت موقع میباشد.
و او را (چنانچه میتوان گفت) تالی اعجاز قرار داده، علاوه بر جودت نظم و حسن ترتیب و جمع اشتمال بر آیات کریمه مربوطه باخبار، باز بعلاوه بیانات و توضیحات و تذئیلات اخبار منقوله که پر از جهات ادبیه و نکات تاریخیه و مباحث نظریه بوده و مثل دریاهای متلاطم با تراکم امواج حیرت‌آور خود پیش چشم مراجع و متتبّع جلوه- گر شده و خود نمائی مینماید.
چنانچه از قرائن پیداست، منظور اصلی از تألیف کتاب بحار جمع متفرقات اخبار و حفظ اصول از تفرق و انقراض بوده، چنانچه عده زیادی از اصول امامیه بواسطه عوامل تفرقه و مجهولیت با مرور دهور از بین رفته، و متتبّع در معاجم و تراجِم رجال و محدّثین بکمّیت زیادی از رسائل و اصول و تألیفات بر میخورد که اکنون در دست ما از آنها نشانی بجز نام و عینی بجز اثر بیادگار نمانده.
بهمین جهت است که در این کتاب اخباری پیدا می‌شود که ظاهر الضعف هستند یا از کتب و جزواتی نقل شده‌اند که شأن شخصی، مثل مجلسی (ره) اجلّ از اینست که از آنها نقل نماید، فضلا از اینکه اعتماد هم بفرماید، خاصه در قسمت فضائل و مناقب ائمه (ع).
ولی عذر مؤلف واضح و منظورش تنها جمع و حفظ بوده، علاوه بر کثرت مشاغل ایشان، چنانچه بعضی از قرائن وی خواهد آمد، و همچنین کثرت تألیف ایشان مشهور

است، و همچنین در دسترس نبودن نسخ بعضی از کتب و تراجِم مؤلفین آنها بسا موجب مجهولیّت مؤلفش شده مثل کتاب «ثاقب المناقب» که مؤلف (مجلسی ره) از صاحبش بلفظ «بعض قدماء» تعبیر میکند.
و عجب‌تر از آن کتاب «الامامة و التبصرة» است که نسبت میدهد به علی بن بابویه، با اینکه سند کتاب مساعد نیست، بلکه این کتاب «جامع الاحادیث» علی بن احمد بن جعفر قمی مؤلف کتاب «العروس» است.
و از همین باب است اینکه نسبت میدهد کتاب «ازاحة العلة فی معرفة القبله» را به فضل بن شاذان (کتاب «العشرة» چاپ کمپانی صفحه 152)

با اینکه در جای دیگر بخلاف همین کلمه بشاذان بن جبرئیل قمی نسبت میدهد (کتاب العشره چاپ کمپانی صفحه 153) و مثل همین اشتباه و تناقض بصاحب وسائل هم رخ داده و همین کتاب را در وسائل بفضل بن شاذان، و در فهرست وسائل بشاذان بن جبرئیل نسبت داده! و همچنین محدّث نوری در مستدرک، طعن بر صاحب وسائل زده و غفلت از فهرست کرده است. پیش ما سه جزء از اجزاء بحار از نسخه مؤلف موجود است که همان سه جزء کتاب الایمان و الکفر و مکارم الاخلاق میباشند.
آنچه تدبّر در آنها بدست میدهد و در غیر آنها از نسخ اصل بحار مشاهده نموده- ایم، اینست که: حال این کتاب در چگونگی تألیف و وضع و کتابت غیر از وضعیّت حال سایر تألیفات میباشد. کسی که در یکی از این مجلدات تأمل بکند خواهد دید که جزوات چندی است که هم از حیث کاتب مختلف و هم از حیث خط و قلم مختلف میباشد و بسا حجم و اندازه صفحات و گاهی مقدار و عدد اوراق جزوات هم مختلف و بعضی بزرگ و بعضی کوچک هستند.
و بسا در میان یک جزوه چند صفحه سفید یا در صدر یا ذیل یک صفحه مقداری سفید دیده می‌شود و با این اختلاف فاحش از حیث خط و قلم غالبا خط مؤلف نیستند فقط غالب عناوین ابواب و آیات در صدر ابواب دارند و بیانات که در ذیل اخبار ثبت شده‌اند به خط خود مؤلف‌اند. با این همه بیاناتی که در جلد مکارم الاخلاق ذکر شده با خط غیر است و نوعا از
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 85
کتاب مرآت العقول (شرح کافی تألیف مجلسی) نقل شده حتی اینکه لفظ مصنّف که در مرآت العقول بعد از نقل، لازم التغییر بود، بهمان حال باقی است (مثل اینکه لفظ مصنّف که در مرآت العقول مراد صاحب کافی است بهمان حال باقی مانده) و گاهی بیانات مختصره دو کلمه سه کلمه با خط غیر مؤلف پیدا می‌شود و گاهی بعضی از اغلاط هم بحال خود بیمقابله باقی مانده.
و از همین قبیل گاهی بعضی از روایات در غیر باب خود ذکر شده و بهمان حال باقی مانده (مثل اینکه در جلد (11) طبع کمپانی صفحه 97 باب 8- احوال اصحاب ابی جعفر الباقر علیه السّلام در حاشیه دارد «کا» محمد بن یحیی و محمد بن احمد الروایة) روایتی است متعلّق بحال ابی جعفر محمد جواد علیه السّلام و عجبتر اینکه عینا همان روایت را در همین کتاب در احوال حضرت ابی جعفر محمد جواد وارد کرده (جلد 11- چاپ کمپانی صفحه 129 «باب فضائله و مکارم اخلاقه» روایت ثانیه- کا- عن محمد بن یحیی الخ) و نظیر این در جاهای متفرّق بحار زیاد است.
و در بعضی جاهای ابواب صدر روایات و اسناد چند کلمه از سند بخط مؤلف و ما بقی سند و متن بخط غیر میباشد.

و از اختلاط خطوط و کتاب که گاهی بخط نسخ و گاهی ثلث و گاهی تحریر و گاهی خوب و گاهی بد میباشد، و همچنین از تفویض مؤلف امر نقل روایت را بصاحبان خطوط، پر روشن است که آنها عده‌ای از تلامذه و اطرافیان مؤلف بوده‌اند که امر نظم را بآنها واگذار نموده و استعانت می‌جسته و از طبقه کُتّاب و نویسندگان بوده‌اند.
و از مجموع این خصوصیات و ضمّ این قرائن بهمدیگر میتوان گفت که مؤلف کتاب را جزوه جزوه کرده و میان تلامذه و اطرافیان خود پخش کرده و بموجب دستوری که بآنها میداده، اخبار را از مظانش نقل میکرده‌اند و بترتیبی که اشاره مینموده‌اند و عناوین بابها را مینوشته بهمان ترتیب وضع اخبار در ابواب مینموده‌اند و مواردی که محتاج ببیان بوده در ذیل اخبار سفید میگذاشتند و مؤلف بحسب اقتضاء

بیانی با خط خود در مورد- آن- مینوشته، و در همه این احوال گاه در یک مجلس و گاه متفرّق بوده‌اند.
و همچنین استفاده می‌شود که تمام کتاب در زمان مؤلفش از مسوّده به مبیّضه منتقل نشده بلکه بعضی مجلدات آخری بهمان عنوان مسوّده مانده است و برای این مطلب علاوه بر شواهدی که گذشت که دلالت داشتند بعدم فراغت و کثرت اشتغالات تألیفی و مشاغل شرعی مؤلف، که غالبا ممکن نکرده که بچیزی که مینوشته مرتبه دیگر مرور نموده و اصلاح نماید این موضوع را شاهد میتوان گرفت که در طبع کمپانی (که اول چاپ است) در بسیاری از موارد در ذیل بعضی ابواب بیاض اصل بهمان نحو باقی مانده و از این عجیبتر جزء اول چاپ تبریز است و الحمد للّه قم- حجة الکوه‌کمری «1»

نظر علّامه مجلسی در تألیف بحار الانوار

یکی از موضوعاتی که در خصوص «بحار الانوار» علّامه مجلسی دستاویز بعضی از
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 88
مردم پر مدعای بی‌اطلاع قرار گرفته و بدان وسیله بنظر قاصر خود میخواهند از وزن این کوه سنگین بکاهند، وجود بعضی از مطالب ضعیف و غیر مناسب، یا مکرّرات خسته‌کننده و مدارک و منابع ضعیف، در این کتاب است.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 89
در صورتی که این نیز نشانه عدم آشنائی و انصاف این قبیل افراد (اعم از دوست و دشمن و خودی و بیگانه و عالم و جاهل) میباشد. زیرا اگر اینان با یک مطالعه سطحی علل تألیف بحار و زمان و مکان و شرائطی را که موجب تصمیم علّامه مجلسی برای انجام این منظور گردید، در نظر میگرفتند، نه تنها این طور در باره این کتاب فکر نمیکردند، بلکه مانند افراد مطّلع و اهل فنّ، به روح بزرگ و همت عالی علامه مجلسی درود میفرستادند.
گرچه علّامه مجلسی خود در مقدّمه جلد اول بحار علل تألیف کتاب را شرح میدهد، و احتیاج به توضیح بیشتر ندارد ولی با این وصف لازم میدانیم که مختصر توضیحی در این باره بدهیم: علّامه مجلسی در عصری میزیسته که فلسفه و عرفان، فقه و حدیث اهل بیت را تقریبا تحت الشعاع قرار داده بود، علما و فقهای شیعه بیشتر میل بفلسفه داشتند، و فقه و حدیث در درجه دوم أهمیت قرار داشت. اندکی پیش از وی فیلسوف نامی میرداماد و بعد از او شاگردش صدر المتألّهین شیرازی و فرزند وی و دامادهایش ملا عبد الرّزاق لاهیجی و ملا محسن فیض از کسانی بودند که عمر خود را در فلسفه و عرفان صرف کرده و در اوائل کار و پیش از احساس خطر بمنقول و حدیث و اخبار کمتر توجه داشتند. ادامه این وضع مکتب اهل بیت و رواج افکار نورانی آنها را سخت مورد تهدید قرار میداد، و آینده وخیمی را برای علوم دینی مجسم میساخت.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 90
بعلاوه کتابهای اخبار شیعه بر اثر تاخت و تازها و جنگها و غارتهائی که مکرّر در ایران روی داده بود، و محدودیتهائی که شیعیان پیش از ظهور صفویه داشتند، نوعا از میان رفته و آنها که باقی مانده بود چندان در دسترس نبود. بهمین جهات شیعه از نظر حدیث و اخبار و فرایض و سنن سخت در مضیقه بود، و بمیزان زیادی محتاج به یک دائرة المعارف شامل همه گونه اخبار در

هر باب و موضوع بودند.
این علل و عوامل بود که موجب تصمیم علامه مجلسی برای تألیف بحار الانوار گردید. علاّمه مجلسی میدانست که عمر زودگذر فرصت اینکه او بتواند تمام اخبار را جمع، و بعد مرتب و منظم و تهذیب و تنقیح نماید بوی نخواهد داد، پس چه بهتر که تمام اخباری که در کتب معتبر شیعه است، همه را یک جا جمع کند، حتی اگر سند آنها ضعیف و احیانا کتاب غیر معتبری باشد، مشمول نظر وسیع او که حفظ تمام اخبار از زوال و نیستی است قرار گیرد و هر جا فرصت کرد بدون اینکه خود را معطّل کند، با نوشتن «بیان» و «توضیح» و «ایضاح» باجمال و تفصیل توضیحی داده و بگذرد، و تحقیق و تفکیک و تهذیب و دقت و تعمق بیشتر را به فرصتهای مناسب موکول کند، یا برای نسل‌های بعدی بگذارد! بهمین جهت می‌بینیم بعضی از نسخه‌ها را که مغلوط بوده، یا جملاتی از آن سقط شده، با همان صورت در بحار آورده است تا مبادا «بحار الانوار» از آن خالی بماند حتی در بعضی از بیان‌ها میگوید: «نسخه مغلوط و غیر مرتّب و مشوّش است، ولی ما آن را نقل کردیم تا اگر بعد از ما نسخه اصل پیدا شود، از روی آن مقابله و تصحیح گردد و گر نه همین نسخه هم که احیانا خالی از فائده نیست، از بین نرود، و اسمی از آن باقی بماند»!! در حقیقت مجلسی با تألیف بحار الانوار دریائی بوجود آورده که همه گونه گوهرهای قیمتی و درّهای گرانبها، در کنار خزفها و لجنهای دریائی، یک جا در آن یافت می‌شود، و البته دریا هم جز این نمیتواند باشد! آری بحار الانوار علامه مجلسی دریاست، و در دریا همه چیز پیدا می‌شود!

گذشته از ترجمه آثار علّامه مجلسی، بعضی از آنها نیز توسط جمعی از علماء استدراک، و انتخاب شده، و فهرس‌هائی نیز بر آن نوشته‌اند که همه را علّامه تهرانی دام بقائه در «الذریعه» نگاشته است، و ما نیز در زیر می‌آوریم:
1- جامع الانوار- مختصر جلد هفتم بحار- تألیف آقا نجفی اصفهانی.
2- نیز مختصر جلد هفتم- از آقا رضی بن ملا محمد نصیر بن ملّا عبد اللَّه بن ملا محمد تقی مجلسی، نوه برادر علّامه مجلسی.
3- جوامع الحقوق- منتخب جلد شانزدهم بحار- آقا نجفی اصفهانی.
4- درر البحار- تألیف ملا محمد بن محمد بن المرتضی مشهور به نور الدین برادرزاده ملا محسن فیض کاشانی که مکرّرات و سندهای آن را حذف کرده و احادیث متقن و موثق را انتخاب نموده و بعضی از مجلدات آن را مختصر کرده است، و بعضی از آنها هم طبع شده است.
5- مختصر المزار، مختصر جلد بیست و دوم بحار- توسط یکی از فضلای گرگان.
6- الشّافی- جمع بین بحار و وافی در هفت جلد بزرگ، تألیف ملّا محمد رضا ابن ملّا عبد المطلب تبریزی که مکرّرات و بیان‌های آن را انداخته است.
7- منتخب تمام بحار الانوار «1» 8- مستدرک بحار- تألیف علّامه متتبّع مرحوم میرزا محمد تهرانی مقیم سامره که تمام بحار را استدراک کرده است.
9- جنّة المأوی- مستدرک جلد سیزدهم- تألیف علّامه نوری.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 92
10- معالم العِبَر- نیز تألیف علّامه نوری استدراک جلد هفدهم- که بضمیمه دو کتاب مزبور بطبع رسیده است.
11- سفینة البحار- تألیف محدّث جلیل مرحوم حاج شیخ عباس قمی در دو جلد- این کتاب بترتیب حروف تهجّی فهرست کامل تمام دوره بحار الانوار است. سفینة- البحار از کتابهای ذی قیمت و پر مطلب و متقن شیعه است. علاوه بر اینکه فهرست بحار الانوار است، دارای مطالب متنوّع و سودمند میباشد، و در کمال اعمال سلیقه و حسن قریحه توسط محدّث بزرگوار مزبور، در مدّت بیست سال تنظیم و تألیف شده است. ولی متأسفانه این کتاب برای بحار طبع جدید ایجاد اشکال مینماید. زیرا سفینه به ترتیب بیست و پنج جلد طبع سابق بحار تنظیم شده و تطبیق آن با مجلدات بحار چاپ جدید، مشکل و چندان قابل استفاده نخواهد بود. بسیار بجا است که

یک یا چند تن از دانشمندان همت کنند، و رموز آن را بچاپ جدید برگردانند که در این صورت خدمتی بسزا بعلم و دین کرده‌اند، و زحمات آن محدّث جلیل القدر نیز همچنان محفوظ خواهد ماند.

12- مفتاح الابواب- فهرست ابواب بحار- در سال 1352 در تهران چاپ شده است.

13- فهرست احادیث بحار با تعیین کتبی که بحار از آنها گرفته است.

14- فهرست کتبی که مدارک و مصادر بحار بوده است.

15- فهرست بعضی از مطالب بحار.

16- مصابیح الانوار- فهرست ابواب بحار برای سهولت استدراک آن.

ترجمه‌های بعضی از کتب علامه مجلسی

بعضی از کتابهای علامه مجلسی از عربی بفارسی و از فارسی بعربی و زبان اردو ترجمه شده، بعضی از آنها هم بطبع رسیده و برخی هم چندین ترجمه شده که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد:
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 93
1- ترجمه جلد اول و دوم بحار الانوار- که یکی از علماء برای یکی از شاهزادگان سلاطین هند بنام شاهزاده سلطان محمد بلند اختر بفارسی ترجمه کرده است.
2- نیز ترجمه جلد اول بحار بنام «عین الیقین» 3- ترجمه جلد دوم بحار- موسوم به جامع المعارف که در ایران بطبع رسیده است «1».
4- ترجمه جلد ششم بحار- توسط یکی از علمای اعلام «2» 5- ترجمه جلد هشتم بحار- بنام «مجاری الانوار» «3» 6- ترجمه جلد نهم بحار- مترجم: آقا رضی بن ملّا محمد نصیر بن ملّا عبد اللَّه بن محمد تقی اصفهانی «4»
7- ترجمه جلد دهم بحار- مترجم: مفتی میر محمد عباس شوشتری لکهنوئی 8- ترجمه جلد دهم بحار- مترجم: میرزا محمد علی مازندرانی 9- ترجمه جلد دهم بنام محن الابرار.
10- ترجمه « «بزبان اردو «5» 11- ترجمه جلد سیزدهم- مترجم: شیخ محمد حسین بن محمد ولی ارومی طبع طهران.
12- ایضا ترجمه جلد سیزدهم مترجم: میرزا علی اکبر ارومی 13- ترجمه دیگری که یکی از علمای هند بدرخواست «شاه بیگم» زوجه سلطان نصیر الدین حیدر، ترجمه نموده است «6»
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 94
14- ترجمه جلد چهاردهم مترجم: آقا شیخ محمد تقی اصفهانی معروف بآقا نجفی متوفی بسال 1334 «1» 15- ترجمه جلد هفدهم بنام «حقایق الاسرار» نیز ترجمه آقا نجفی مزبور 16- ترجمه اعتقادات: بوسیله یکی از علماء.
17- نیز ترجمه اعتقادات. مترجم: ملّا محمد کاظم هزار جریبی «2» 18- نیز ترجمه اعتقادات بزبان اردو مترجم: مولی عابد حسین هندی، در هند بطبع رسیده «3» 19- ترجمه جلاء العیون بزبان اردو- مترجم: سید محمد باقر هندی معاصر.
20- ترجمه جلاء العیون بعربی. مترجم: علامه نامی سید عبد اللَّه شبر متوفی بسال 1242.
21- مختصر ترجمه جلاء العیون بنام «منتخب الجلاء» و مختصر دیگری نیز از سید عبد اللَّه شبر نامبرده «4» 22- ترجمه تحفة الزائر بعربی- مترجم:

نیز سید عبد اللّه شبر «5» 23- ترجمه حق الیقین بزبان اردو- مترجم: سید محمد باقر هندی سابق الذکر «6» 24- ترجمه حق الیقین «بزبان عربی»: مترجم: سید عبد اللّٰه شبر سابق الذکر «7» 25- ترجمه حق الیقین «بزبان عربی»: مترجم: ملّا محمد مقیم بن درویش محمد
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 95
خزاعی «1» 26- ترجمه حلیة المتقین بزبان اردو- مترجم: سید مقبول احمد دهلوی معاصر، بنام تهذیب الاسلام «2» 27- ترجمه حلیة المتقین بعربی «3» 28- ترجمه عین الحیات بزبان اردو، مترجم: سید محمد باقر سابق الذکر 29- ترجمه عین الحیات بزبان عربی، مترجم: یکی از علماء

ترجمه حاضر و مشخصات کتاب مهدی موعود

اشاره

در بخش ترجمه کتب علّامه مجلسی نوشتیم که جلد سیزدهم بحار الأنوار سه ترجمه دیگر هم شده است. ولی تنها ترجمه مرحوم شیخ محمد حسن ارومی دو سه بار چاپ سنگی و حروفی شده است. هر چند سبک نثر نویسی آن، تا حدی ساده و قابل فهم عموم است، ولی چون مقید بوده سلسله سند را نقل کند، و حشو و زوائد مطالب را در ترجمه هم بیاورد، با توجه بشیوه چاپهای آن، تقریبا مورد استفاده مردم امروز که اصولا حوصله مطالعه این گونه کتابهای مغلق و قدیمی را ندارند قرار نمیگرفت. بعلاوه چون فاقد هر گونه توضیح و پاورقی لازم است، لذا قسمتهائی از بعضی روایات آن مورد دستبرد و سوء استفاده فرقه بابی و بهائی و ازلی قرار گرفته و حد اکثر استفاده را از آن بنفع منظور سوء خود نموده و بدان وسیله بسیاری از مردم ساده- لوح و بی‌اطلاع را گمراه ساخته‌اند!
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 96
بطوری که اطلاع داریم بسیاری از خریداران آن ترجمه نیز فرقه بهائی میباشند! فرقه بهائی ترجمه سابق سیزدهم بحار (چاپ اسلامیه!!) را به محافل تبلیغی خود میبرند و با نشان دادن مواردی که قبلا تعیین نموده و برای بدام انداختن افراد ساده دل و مسلمانان بی‌اطلاع تازه وارد، آماده ساخته‌اند، نخست آنها را در عقیده سابق خود متزلزل و گیج میکنند، آنگاه رفته رفته بیچاره فریب خورده را بدام افسون و نیرنگ بهائیت که ماسک «تحرّی حقیقت و گفتگوی مذهبی» بآن زده‌اند، میاندازند.
این جهات موجب شد که هنگام پیشنهاد ترجمه جلد سیزدهم بحار به نویسنده نظر بلزوم ترجمه دیگری که بتواند نواقص ترجمه سابق را جبران نماید، پذیرفتم.
اصولا نویسنده مدتها پیش در صدد بود کتابی در اخبار مربوط بمهدی موعود جهان که چهارده معصوم علیهم السلام بوجود و ولادت و غیبت و ظهور، و دولت جهانی او، بشارت داده‌اند بفارسی شیوا بنویسم، و تمام احادیث صحیح و لازم و غیر مکرّر مربوط باین قسمت را بسبک مخصوص دسته‌بندی کنم، و مخصوصا روایاتی را که فرقه بهائی دستاویز قرار داده، یا بیچاره‌ها بر اثر کمی اطلاع فریب آن را خورده‌اند، در آن بیاورم، و سپس هر یک را مورد بحث و بررسی قرار دهم، تا ایادی بیگانه بیش از پیش اذهان ساده لوحان و عوام کالانعام را مشوب نسازند.
ولی چنان که گفتیم نظر بجهات یاد شده، از ترجمه جلد سیزدهم «بحار الانوار» چاره‌ای نبود.

آنچه ما در ترجمه حاضر انجام داده‌ایم امور زیر است:

اول اینکه نویسنده برای تسهیل امر و کمک بفهم خوانندگان در این ترجمه که چاپ اول و دوم آن را نیز طبق قرار داد شخصا بعهده گرفتیم، نخست سعی کردیم، از لحاظ حروف چینی طوری باشد که آن همه احادیث پی در پی بهم مخلوط نشود و خواننده را کسل نکند. زیرا ترجمه این گونه کتابها هر چند هم نویسنده استاد باشد، باز ملال آور خواهد بود، لذا برای جبران این امر عناوینی برای آنها قرار داده، و در
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 97
هر صفحه عنوان هر روایتی را با حروف (12 سیاه) مشخص کردیم، و فواصل زیادی در میان سطور آن قرار دادیم.
دوم- اینکه در باب پنجم بعکس مؤلف، نخست آیات را با شماره نوشتیم و سپس روایت را ذکر کردیم. جمعا 51 آیه در این باب و 13- آیه در پاورقی، در باره وجود اقدس امام زمان تفسیر و تأویل شده و شاید 20 آیه دیگر باشد که در خلال سایر ابواب مخصوصا در ابواب 30- 31- 32- 33- 34 ذکر شده است.
سوم- برای اینکه کتاب بیش از حد قطور نشود، و مطالعه و استفاده آن مشکل نباشد، داستان «جزیره خضراء» را که مؤلف از مجموعه غیر معتبری نقل کرده (صفحه 754) و بعضی از روایات مکرّر باب سی و دوم و باب رجعت که عینا در ابواب سابق حتی مکرّر ترجمه شده است، و قسمتی از باب توقیعات که در پاورقی علت آن را توضیح داده‌ایم، ترجمه ننمودیم.
چهارم- چنان که گفتیم مؤلف در ذیل بعضی از روایات «بیان» و «توضیح» و «ایضاح» دارد. آنچه مربوط بمعنی روایت و قابل استفاده بود تحت عنوان «مؤلف» آوردیم، و هر چه معنی لغات و تعبیرات بود، در خود متن هنگام ترجمه لفظ بکار بردیم، گاهی در میان هلالین قرار دادیم، و زمانی، در ترجمه عبارات منعکس ساختیم، البته باید متوجه بود که غالب مطالبی که در بین هلالین است، توضیحاتی از خود ماست.
پنجم- اینکه تمام روایاتی که بهائیان مورد استفاده تبلیغاتی خود و گمراه- ساختن مردم قرار داده‌اند، همه را حتی بطور مکرّر و در چند باب ترجمه نمودیم، و در این مورد، ملاحظه سنگین شدن کتاب را نکردیم. تا مبادا حذف آن موجب دستاویز آنها گردد.
ولی چون هنگام ترجمه فرصت نداشتیم، تمام آن موارد را یاد داشت کنیم قسمتی از آن را در مقدمه توضیح میدهیم، و برای سهولت امر همه را در فهرست کاملا مشخص کرده‌ایم.

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 98
ششم- برای اطلاع خوانندگان بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی و رجال حدیث و راویان اخبار را باجمال شناساندیم، و در موارد لازم تا آنجا که حوصله داشته‌ایم، توضیحات- لازم یا از خود و یا از دیگران- آورده‌ایم، و اماکن و اسامی اشیاء را شرح داده‌ایم و در نتیجه کتابی جامع و پر مطلب، و ممتّع در اختیار پویندگان راه حقیقت و علاقمندان بامام زمان علیه السّلام نهاده‌ایم.
البته صریحا میگویم، نظر باهمیّت موضوع و سنگینی کار و گرفتاری نویسنده و تشویش خاطر، چنان که منظور داشته‌ام از عهده این کار بزرگ بر نیامده‌ام.

استادان علامه مجلسی

علامه مجلسی از محضر بسیاری از علمای نامی و فقهای بزرگ کسب علم و فضیلت نموده، و مقامات علمی و عملی را طیّ کرده یا از آنان بدریافت اجازه نائل گشته است که از جمله این عده میباشند:
1- پدر عالیقدرش ملّا محمد تقی مجلسی رضوان اللّٰه علیه.
2- ملّا محمد صالح مازندرانی سابق الذکر متوفی بسال 1081 3- دانشمند بزرگ مولی حسین علی فرزند عالم نامور ملّا عبد اللّٰه شوشتری که فقیهی اصولی و مؤلف کتاب «تبیان» در فقه است.
4- حکیم مدقق میر رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی حسنی طباطبائی نائینی متوفی بسال 1099 که از اجله حکما و محققین بوده است.
5- دانشمند متبحّر میر محمد قاسم طباطبائی کوهپائی.
6- سید بزرگوار محمد بن شریف بن شمس الدین رویدشتی اصفهانی.
7- عالم جلیل القدر میر شرف الدین علی بن حجة اللّٰه حسنی حسینی شولستانی مقیم مشهد مقدّس و مدفون در آنجا.
8- شیخ علی بن حسن بن تاج الفقهاء شهید ثانی مؤلف شرح کافی، الدّر المنثور حواشی بر شرح لمعه، و غیرها. که در سن نود سالگی بسال 1103 رحلت نمود.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 99
9- دانشمند محدّث میر محمد مؤمن بن دوست محمد استرآبادی مؤلف کتاب «رجعت» مجاور مکه معظمه که در سال 1088 همان جا بدست دشمنان شهید شد، وی داماد محدّث مشهور ملّا محمد امین استرآبادی، و مؤلف کتاب «فوائد المدنیه» است.
10- محدّث بزرگوار سید محمد مشهور به سید میرزای جزائری.
11- شیخ بزرگوار عبد اللّٰه بن جابر عاملی که از بستگان مادر مادر علّامه مجلسی بوده است.
12- محدّث عالیمقام نامی شیخ حُرّ عاملی مؤلف کتاب «وسائل الشیعه» چنان که خود در فائده پنجم آخر وسائل مینویسد: علّامه مجلسی آخرین کسی است که بمن اجازه داد و من هم بوی اجازه دادم! 13- محدّث عظیم الشّأن و عالم جلیل القدر ملا محمد طاهر قمی که از مفاخر علمای ماست، و در قم شیخ الاسلام بوده است. مؤلف کتاب «تحفة الاخیار» در ردّ صوفیه.
14- دانشمند بزرگوار قاضی میر حسین، چنان که در ریاض العلماء او را با همین تعبیر یاد کرده و میگوید: «وی از اساتید اجازه استاد استناد (مجلسی) ادام اللّٰه فیضه است و استاد در صحّت کتاب فقه الرضا بوی

اعتماد جست».
15- حکیم محقّق و محدّث بلند قدر ملا محسن فیض کاشانی متوفی 1091 مؤلف کتاب وافی و غیره که از بزرگترین دانشمندان ذو فنون ماست.
16- دانشمند بزرگ و نقّاد بصیر و متبحّر در انواع علوم: سید علیخان شیرازی متوفی بسال 1120.
17- دانشمند جلیل القدر محمد محسن بن محمد مؤمن استرآبادی رحمة اللَّه علیه.

شاگردان علامه مجلسی

در این بخش شاگردانی که نزد وی تحصیل کرده‌اند، یا از وی بدریافت اجازه نائل گشته‌اند، مذکور میگردند. محدّث نوری در فیض القدسی مینویسد:
اینان دانشمندانی هستند که من آنها را شناخته‌ام، در حالی که شاگردان علّامه
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 100
مجلسی بیش از اینهاست که من بگویم توانسته‌ام با کمی اطلاع و فقدان وسیله، بر اسامی همه آنها اطلاع یابم. میرزا عبد اللّه اصفهانی شاگرد مجلسی در «ریاض العلماء» مینویسد: «شاگردان استاد بالغ بر هزار نفر بودند! و شاگرد دیگرش سید نعمت اللّه جزائری در «انوار نعمانیه» مینویسد: بیش از هزار نفر بودند!! و اینان:
1- سید بزرگوار و محدّث عالیمقام سید نعمت اللّه جزائری نامبرده است، که بگفته نوه‌اش سید عبد اللّه جزائری در اجازه کبیره خود: چند سال روز و شب در خدمت علّامه مجلسی حضور داشته و آن مرد بزرگ برای او همچون پدری مهربان بود.
2- علّامه محقّق میر محمد صالح بن عبد الواسع داماد مجلسی مؤلف کتاب شرح استبصار و شرح من لا یحضره الفقیه متوفی بسال 1116.
3- دخترزاده‌اش میر محمد حسین خاتون‌آبادی فرزند دانشمند میر محمد صالح سابق الذکر مؤلف کتاب «حدایق المقرّبین» که سابقا گفتار او را در باره جدّش علّامه مجلسی نقل کردیم.
4- عالم متبحّر خبیر حاج محمد اردبیلی مؤلف کتاب مشهور «جامع الرّوات».
5- دانشمند عظیم الشأن و عالم متتبّع بصیر میرزا عبد اللّه اصفهانی معروف به افندی مؤلف کتاب «ریاض العلماء».
6- علّامه مدقّق و محدّث عالیقدر مولی ابو الحسن شریف بن محمد طاهر عاملی اصفهانی نجفی این مرد بزرگ خواهرزاده میر محمد صالح سابق الذکر و جدّ مادر شیخ اعظم شیخ محمد حسن نجفی صاحب «جواهر الکلام» است.
7- سید جلیل میرزا علاء الدین گلستانه شارح نهج البلاغه.
8- عالم ربانی حاج محمد طاهر بن حاج مقصود علی اصفهانی.
9- شیخ فاضل فقیه مولی محمد قاسم بن محمد رضا هزار جریبی.
10- محقّق عالیمقام و مدقّق بزرگوار ملّا محمد اکمل پدر استاد کل آقا محمد باقر بهبهانی- چنان که در اجازه علّامه بحر العلوم تصریح کرده است.

11- علامه متبحّر نامى شيخ سليمان ماحوزى بحرينى مؤلف كتاب «البلغه»

و «المعراج» در رجال و ساير تأليفات ارزنده.
12- عالم نحرير ملّا رفيع بن فرج گيلانى مقيم مشهد مقدّس معروف به «ملا رفيعا».
13- دانشمند جليل القدر شيخ احمد بن محمد حظى بحرينى مؤلف كتاب «رياض الدلائل».
14- فقيه پاكسرشت شيخ محمد بن يوسف نعيمى بلاذرى.
15- عالم بزرگوار مولى مسيح الدين محمد شيرازى.
16- دانشمند جليل ملا محمد ابراهيم سريانى.
17- سيد عاليقدر مير محمد اشرف حسينى مؤلف كتاب بزرگ «فضائل السادات» 18- فاضل نيكو خصال ملّا عبد اللّه يزدى (با ملّا عبد اللّه يزدى صاحب حاشيه اشتباه نشود).
19- دانشمند متبحّر شيخ محمد فاضل كه از شاگردان پدرش نيز بوده است 20- حاج ابو تراب كه درست از وى اطلاع نداريم.
21- فاضل نبيل حاج محمد نصير گلپايگانى.
22- محدّث بلند قدر شيخ حُرّ عاملى سابق الذكر صاحب وسائل الشيعه
23- دانشمند بزرگوار سيد عليخان شيرازى سابق الذكر، دو نفر اخير از نظرى استاد و از لحاظى شاگرد مجلسى بوده‌اند.
24- فاضل پرهيزكار حاج محمود بن حاج غياث الدين محمد اصفهانى.
25- سيد عاليقدر مير محمد معصوم قزوينى پدر سيد بزرگوار آقا سيد حسين قزوينى معاصر وحيد بهبهانى و استاد اجازه علّامه بحر العلوم.
26- علّامه محقّق مولى محمد بن عبد الفتاح تنكابنى معروف به «سراب» مؤلف كتاب «سفينة النجاة» در كلام و تأليفات بسيارى ديگر.
27- دانشمند فاضل مير محمد صادق مازندرانى.
28- عالم پارسا شيخ حسن بن ندى بحرينى.

29- ملّا عبد اللّه مدرّس، كه مدرّس يكى از مدارس مشهد مقدس بود.
30- دانشمند بزرگ سيد على بن محمد اصفهانى معروف به «امامى» مؤلف كتاب «التراجيح» در فقه كه بگفته مؤلف رياض العلماء تمام اقوال فقها را در آن آورده است، ترجمه شفا و اشارات شيخ الرئيس ابن سينا بفارسى، كتاب هشت بهشت كه ترجمه هشت كتاب معروف علماى ماست. مانند: خصال، كمال الدين، عيون اخبار الرضا، امالى شيخ صدوق و غيره.
31- عالم متبحّر ملّا محمد حسين طوسى استاد شهيد سعيد: سيد نصر اللّه حائرى 32- فاضل متتبّع خبير شيخ عبد اللّه بن نور الدين.

33- سید عظیم الشأن میر محمد مهدی بن سید ابراهیم قزوینی سابق الذکر.
34- محقّق بصیر میر محمد صالح حسینی قزوینی.
35- حکیم متکلّم مولی علی اصغر مشهدی.
36- محدّث بزرگ و فقیه نامی آقا محمد صادق تنکابنی اصفهانی.
37- عالم بزرگوار محمد بن مرتضی مشهور به نور الدین و مؤلف تفسیر «الوجیز» برادرزاده ملا محسن کاشانی. قبلا هم گفتیم که وی بحار الانوار را مختصر کرده و «درر البحار» نامیده است.
38- دانشمند فاضل محمد قاسم بن محمد صادق استرآبادی.
39- عالم خبیر ملّا محمد رضا بن محمد صادق بن مقصود علی مجلسی پسر عم علّامه مجلسی.
40- دانشمند مفسّر بزرگوار میرزا محمد مشهدی صاحب تفسیر «کنز الدقائق» در چهار جلد که بهترین تفسیرهاست.
41- فاضل دانشمند ملّا محمد داود.
42- سید فاضل میر عبد المطلب که اصول کافی را نزد علّامه مجلسی خوانده است.
43- عالم ربّانی مولی ابراهیم گیلانی.

44- فاضل کامل مولی جمشید بن محمد زمان کسکری.
45- سید ادیب لبیب میر علیخان گلپایگانی.
46- دانشمند فقیه ملا محمود طبسی.

گفتار علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار

اکنون که تا حدی خوانندگان با علّامه مجلسی و ارزش کار پر ثمر او در تألیف کتاب با عظمت بحار الانوار آشنا گشتند، بسیار مناسب میدانیم که سرآغاز گفتار آن بزرگ مرد جهان تشیع را در مقدمه بحار که در ضمن میزان سعی و کوشش گرانقدر او را نیز آشکار میسازد، ترجمه نموده و از لحاظ عموم فارسی زبانان بگذرانیم، و توجه مخصوص همگان را بدان معطوف سازیم. علّامه مجلسی بعد از حمد و ثنای خداوند و درود بر حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام میگوید:

«ای پویندگان حق و یقین! و گروندگان بریسمان پیروی خاندان سید المرسلین، صلوات اللَّه علیهم اجمعین! بدانید که من در اوائل جوانی اشتیاق زیادی بتحصیل انواع علوم و فنون داشتم، و بفضل الهی وارد دائره آن شدم، و قدم در گلزار آن نهادم، و با خوب و بد آن مواجه گشتم، تا اینکه آستینم از میوه‌های رنگارنگ آن پر شد، و گریبانم از بهترین نوع آنها اشباع گردید. از هر چشمه‌ای جرعه گوارائی نوشیدم، و از هر خرمنی دو مشته برداشتم.

سپس به فوائد و نتائج آن علوم نگریستم، و در باره مقاصد محصلین و آنچه موجب ترغیب آنها برای نیل بسرانجام تحصیل آن علوم است، اندیشیدم. آنگاه در آن قسمت که برای جهان دیگرم سودمند بود، و انسان را بکمالات شایسته میرساند، دقّت و تأمّل نمودم، تا بفضل و الهام باری تعالی بیقین دانستم که اگر علم و دانش از منبع زلالی که از سرچشمه‌های وحی و الهام میجوشد، گرفته نشود، عطش انسان را برطرف نمی‌سازد، همان طور که حکمت نیز وقتی از رهبران دین که عقلای بشریّت هستند، اخذ نشود گوارا نخواهد بود.

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 104

من در نتیجه مطالعات خود تمام علوم را در کتاب خداوند عزیز (قرآن مجید) که بهیچ وجه باطلی در آن راه ندارد، و در اخبار خاندان پیغمبر که خزینه دار دانش آن حضرت و ترجمان وحی او بودند یافته و دانستم که دانش قرآن مجید عقول بندگان را برای استنباط خود کافی نمیداند، و جز پیغمبر و امامان عالیمقام که خداوند آنها را برگزیده و پیک وحی الهی در خانه‌های آنان فرود آمده است، کسی بآن احاطه پیدا نمیکند! چون باین نتیجه رسیدم، آنچه را که زمانی در راه آموختنش صرف عمر کرده بودم، با اینکه در زمان ما رواج کامل دارد، ترک گفتم و سراغ چیزی رفتم که میدانستم در سرای دیگر نافع بحالم میباشد، با اینکه اینها (احادیث و اخبار) در عصر ما بازار کسادی دارد!! از میان علوم دینی بررسی و جستجوی

اخبار ائمه اطهار علیهم السلام را برای کار خود برگزیدم و در آن باره به بحث و تحقیق و مطالعه پرداختم، و چنان که میباید با دقّت آنها را از نظر گذراندم. و باندازه لازم نیروی تفکّر خود را در پیرامون آن بکار انداختم در نتیجه اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را همچون کشتی نجاتی یافتم که مملو از ذخائر نیکبختیها است، و مانند آسمانی دیدم که مزیّن بستارگان فروزان و نجات دهنده از ظلمت نادانی‌ها است.
راه‌های علوم و اخبار اهل بیت روشن، و پرچم‌های هدایت و رستگاری در آنها برافراشته است. و صدای دعوت‌کنندگان آن برای سعادت و نجات از مهالک، در راه‌های آن شنیده می‌شود. من در طیّ طریق آن، بگلزارهای پر گل و بوستانهای سرسبزی رسیدم که با شکوفه‌های هر علم و میوه‌های هر حکمتی زینت یافته بود. در طی منازل آن راهی روشن و آبادان دیدم که آدمی را بهر گونه عزّت و مقام عالی، نائل میگرداند به هیچ حکمتی بر نخوردم جز اینکه گزیده آن را در گفتار و اخبار اهل بیت پیغمبر دیدم؛ و به حقیقتی دست نیافتم مگر اینکه اصل آن را در آنجا یافتم!! بعد از مطالعه و تحقیق کتب متداول و مشهور و احاطه بر آنها، به تتبّع در اصول معتبره گمنام پرداختم. اصول و کتابهائی که: در اعصار گذشته و زمانهای متمادی،
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 105
بواسطه سلطه پادشاهان مخالف شیعه، و پیشوایان گمراه، یا بعلت رواج علوم باطله در میان نادانهای مدعیان فضل و کمال، و یا بلحاظ اینکه گروهی از علمای متأخر کمتر توجه بآن نموده و در تطاول ایام فراموش گشته بود.
زیرا اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از هر علم و فنّ دیگر، جامعتر و کافی‌تر و کاملتر است. لذا برای تأمین این منظور در شرق و غرب به جستجوی آن کوشیدم، و نزد هر کس گمان بردم چیزی هست برای دست یافتن بآن اصرار ورزیدم. عده‌ای از برادران دینی من در این راه بمن کمک کردند، و برای یافتن آنها به شهرها سفر نمودند، و بهر نقطه و ناحیه‌ای که امکان داشت سرزدند، تا آنکه بفضل خداوند بسیاری از کتب قدیمی و اصول معتبره که در زمانهای گذشته مورد استفاده و استناد علما بوده و دانشمندان ما در زمانهای فترت بآنها رجوع میکردند، در نزد من جمع شد.
چون در آنها دقّت نمودم، دیدم مشتمل بر فوائد زیادی است، که کتب مشهور و متداول کنونی خالی از آنست. در میان آنها بر بسیاری از مدارک احکام دین آگاه شدم با اینکه اکثر علما اعتراف نموده‌اند، که کتب موجود از وجود مدرکی که بتواند بتنهائی مأخذ حکم قرار گیرد، خالی است!. بهمین جهت نهایت سعی و کوشش خود را بعمل آوردم تا آن اخبار و اصول معتبر شیعه را رواج داده و تصحیح کنم و منظم و منقّح گردانم.

زیرا من می‌بینم که زمان در منتهای فساد غوطه‌ور است! و اکثر اهل زمان هم از آنچه موجب ترقی معنوی آنهاست، روگردانند، لذا ترسیدم مبادا این کتابها بزودی بهمان سرنوشت و فراموشی و هجران سابق خود، بازگردد! و بیم آن دارم که بواسطه عدم مساعدت روزگار خیانت پیشه، این آثار ذی قیمت، دستخوش تشتّت و پراکندگی گردد.

با اینکه این کتابها را در اختیار داشتم، و از دست فنا محفوظ مانده بود، ولی باز اخبار متعلّق بهر مقصدی در ابواب متفرّق و فصول مختلف آمده بود، بطوری که کمتر اتفاق می‌افتاد که یکنفر بتمام اخبار یک مقصد دست یابد. شاید همین پراکندگی و بی‌نظمی

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 106

هم یکی از علل فراموشی این کتابها و خارج شدن از حیّز انتفاع و قلّت رغبت مردم بضبط آن بوده است. من بعد از طلب خیر و استمداد از خداوند متعال عزم خود را جزم کردم که همه آن را در یک کتاب بزرگ که فصول و ابواب آن منظّم، و مقاصد و مطالب آن مضبوط باشد جمع کنم، و نظم و ترتیب دهم. آنهم با نظمی غریب و سبک تألیفی عجیب که مانند آن در مؤلّفات و مصنّفات علمای گذشته، بی‌سابقه باشد.

بحمد اللَّه آنچه میخواستم به بهترین وجه جامه عمل پوشید، و بیش از آنچه امید داشتم و خود را برای آن آماده کرده بودم! تحقّق یافت. هر بابی را با آیات مربوطه بعنوان آن باب شروع نمودم. سپس قسمتی از آنچه مفسّرین ذکر کرده‌اند، اگر نیاز به تفسیر و بیان داشت آوردم.

در هر بابی یا تمام خبر متعلّق بعنوان باب را نقل کردم، و یا قسمتی از آن را که مربوط بود آوردم و بقیّه را در مورد دیگری که مناسب‌تر بود ذکر نمودم، و اشاره کردم که قسمت اول آن در کجا ذکر شده است.

تا بدین گونه فائده منظور با رعایت کمال ایجاز و اختصار بدست آید. آنگاه هر حدیثی که احتیاج بشرح و توضیح داشت، بازهم با اختصار «توضیح» دادم و «بیان» نمودم. مبادا با شرح و تفصیل، باب‌ها طولانی و حجم کتاب زیاد شود، و تحصیل آن برای طالبین مشکل گردد. در عین حال در نظر دارم که اگر مرگ مهلت دهد و تفضّل الهی مساعدت نماید، شرح کاملی متضمّن بسیاری از مقاصدی که در مصنّفات سایر علماء نباشد، بر آن (بحار الانوار) بنویسم و برای استفاده خردمندان قلم را بقدر کافی در پیرامون آن بگردش درآورم! یکی از فوائد پسندیده کتاب ما (بحار الانوار) اینست که مشتمل بر کتب و ابواب پر فائده‌ای است که علمای گذشته آن را سر بسته نهاده و یک کتاب و باب مستقل برای آن نگشوده‌اند. مانند کتاب عدل و معاد، و ضبط تاریخ پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السلام و کتاب سماء و العالم (آسمان و جهان) که مشتمل بر چگونگی عناصر و موالید و غیره است و بر خوانندگان کتاب پوشیده نیست.

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 107
ای برادران دینی من! و ای دوستان ائمه طاهرین (ع) اگر شما در اظهار دوستی خود صادق هستید بشتابید بجانب خوانی که من گسترده‌ام و با دستهای اعتراف و یقین آن را بگیرید، و با وثوق و اطمینان چنگ بآن زنید و از آنها نباشید که چیزی بر زبان میرانند که در دل ندارند، و از آنها نباشید که از روی نادانی و گمراهی دلهاشان از بدعت‌گذاری و هواپرستی سیراب شده است و با سخنان باطل خود آنچه را ادیان حقه ترویج کرده‌اند با حق مخلوط می‌سازند.
برادران من! بشما مژده میدهم، مژده میدهم بکتابی که جامع مقاصد و دارای نکات بی‌نظیری است که روزگار بخوبی و روشنی آنها نیاورده است، و ستارگانی است که از افق غیب درخشیده و چشم بندگان بروشنی و درخشندگی آن ندیده است.
رفیق شفیقی است که پیش از این کسی در صداقت و وفا مانند آن را یاد ندارد. ای بیچاره‌ای که منکر شاخه‌های تناور و ساقه‌های فضل و احسان آن هستی، همان حسد و عناد و کور دلی که داری برای تو کافی است! و ای کسی که اعتراف به مقام بلند و حلاوت بیان بحار الانوار نمیکنی تردیدی که از جهل و گمراهی و حماقت تو سرچشمه گرفته، برایت بس است!! من نظر باینکه این کتاب مشتمل بر انواع علوم و حکمتها و اسرار است، و از مراجعه بتمام کتب بی‌نیازکننده میباشد آن را بحار الانوار (دریاهای نور) جامع گوهرهای اخبار ائمه اطهار، نامیدم. از خداوند سبحان امیدوار چنانم که از فضل و مرحمت و منّتی که بر این بنده امیدوارش دارد این کتاب مرا تا موقع قیام قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله باقی داشته، و آن را مرجع دانشمندان و مصدر دانشجویان علوم ائمه دین قرار دهد و علی رغم ملحدان پست و فرومایه پاینده بدارد! در ظلمتهای قیامت برای من نور و روشنی باشد، و از آنچه در آن روز مردم میدانند، موجب امن و سرور گردد. در سرشکستگی روز حساب، نعمت و کرامت، و در کشاکش روزگار همواره ذکرش در میان باشد. زیرا هر کسی امید فضل و رحمت از او دارد، و صاحب هر نعمتی و دارنده
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 108
هر کار نیکی فقط اوست و الحمد للّٰه اولا و آخرا، و صلی اللّٰه علی محمد و اهل بیته الغُرّ المیامین النجباء المکرّمین».

وفات علامه مجلسی

علّامه مجلسی بعد از یک عمر گرانبها و تعلیم و تربیت صدها شاگرد دانشمند، و تألیف و تصنیف و ترجمه ده‌ها کتاب سودمند و مؤثّر دینی بعربی و فارسی، و آن همه آثار خیری که از خود بیادگار گذارد، مطابق نقل «روضات الجنات» از میر محمد حسین خاتون‌آبادی سابق الذّکر که خود نوه مجلسی بوده است، در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال 1110 هجری، اوائل سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در سنّ هفتاد و سه سالگی چشم از این جهان فانی فرو بست و روح پر فتوحش بآشیان جنان پرواز نمود، و در مسجد جامع اصفهان پهلوی پدر علّامه‌اش ملّا محمد تقی مجلسی مدفون گردید. آرامگاه مجلسی از زمان درگذشتش تا کنون همواره مزار مجاورین و مسافرین از زن و مرد مسلمان بوده است.
این فرد شعر ماده تاریخ روز و ماه و سال رحلت آن مرحوم است و الحق که نیکو سروده شده است:
ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد
توضیح اینکه جمله «ماه رمضان» بحساب ابجد (1137) می‌شود که اگر بیست و هفت از آن کم کنیم (1110) خواهد شد! ضمنا شاعر نکته سنج با کسر بیست و هفت از ماه رمضان اشاره بروز و ماه واقعه فوت او هم کرده است! بعلاوه این دو دلیل دلیلهای دیگر هم در دست است، و همه شواهد زنده است که علّامه مجلسی در سال 1110 دیده از این جهان فرو بسته، بنا بر این جای بسی تعجّب است که در پشت مجلدات بحار الانوار طبع جدید صریحا (1111) نوشته‌اند که بدون شک اشتباه است.

مستشرقین انگلیسی و علامه مجلسی

شاید برای یک بار هم که شده خوانندگان نام ادوارد برون انگلیسی را شنیده باشند، این مرد از مستشرقین معروف است که چندی در ایران توقف داشته و کتابها و رسائل بسیاری بفارسی و انگلیسی در باره ادبیات ایران و اخلاق و آداب و اطوار زندگی ایرانیان نوشته و از این رو در میان ما مشهور و طرفداران زیادی پیدا کرده است.
شاهکار او «تاریخ ادبیات ایران» در چهار جلد است که میگویند: در مدت بیست سال نوشته و در آن از اوضاع ادبی و تاریخی و اجتماعی ایران از قدیم الایام تا زمان خودش سخن رانده است. آراء و عقائد در باره این مستشرق انگلیسی و ایران دوستی او و زحمتی که راجع بتاریخ ایران و اوضاع دینی و احوال رجال ملی و مذهبی ما کشیده، مختلف است.
اغلب او را شخصی بیغرض و دوستدار ایران میدانند. یکی از طرفداران سرسخت او مرحوم محمد قزوینی است که در اروپا او را دیده و مدتی با هم مأنوس بوده‌اند.
ایشان در زمان حیات «برون» و بعد از مرگ او، همه جا او را استاد خود خوانده و بشاگردی وی فخر میکند! نوشته‌های مرحوم قزوینی در بسیاری از مردم زود باور و فرنگی مآب کشور گل و بلبل مؤثّر واقع شده و طبعا جمعی بدون تعمّق و تتبّع در نوشته‌های برون، بوی علاقمند شده و او را یک فرد بیگانه، اما عاشق ایران و فرهنگ و تمدّن و همه چیز ایران معرفی کرده‌اند! مرحوم قزوینی در مقاله‌ای که بمناسبت فوت برون نوشته و جز و بیست مقاله ایشان، و هم در اول جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران ترجمه رشید یاسمی چاپ شده است نامبرده را مردی خیر اندیش و بیغرض دانسته و مینویسد: «گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد. زیرا که خدمت او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبوده، در عالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن ما نموده اما

خدمات ادبی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سوگند بخورم که ما بین جمع مستشرقین اروپا و آمریکا هیچ کس این همه زحمت در این راه نکشیده است، و مخصوصا هیچ کس بادبیات و ذوقیات و معنویات ایران، یعنی بافکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص و عاری از هر گونه شوائب و اغراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است»! ما کار نداریم که مرحوم قزوینی چه نوشته‌اند، و محبت ایشان و امثال ایشان به ادوارد برون ناشی از چیست. ایشان با شیوه صلح کلی و وسعت مشرب که دارند در باره ادوارد برون، عباس افندی، حزب

بهائی، و سایر مسلکهای باطله که اوهام بشر بوجود آورده، یا دست مرموز اجانب برای بر هم زدن وحدت و استقلال ما، و جلوگیری از پیشرفت ایرانیان و مسلمانان ساخته است، چیزها نوشته‌اند، که شاید مورد پسند بسیاری از مردم بی‌قید و بی‌علاقه بدین باشد. ولی ما که از دریچه دین حنیف اسلام باوضاع مینگریم، نمیتوانیم حقایق را مبهم و سربسته و دو پهلو با تلوّن حال و احتیاط همه جانبه بنویسیم، بطوری که طرفداران هر مسلک و مرامی آن را پسندیده، و همه کس حتی صاحبان مذاهب باطله و عمال اجانب را از خود خشنود کنیم! ادوارد برون چه نوشته است؟

آنچه موجب شد که ما در این خصوص بسط مقال دهیم، یک مورد از غرض‌ورزی و سوء نظر وی در تاریخ ادبیات ایران است. ادوارد برون در آن کتاب جلد چهارم ترجمه مرحوم رشید یاسمی صفحه 115 تحت عنوان «غلبه ملاها که فرد اکمل آنها ملّا محمد باقر مجلسی بوده است» می‌نویسد: «در عهد ملّا حسین (شاه سلطان حسین صفوی) آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بدبخت بود، علاوه بر خواجه‌سرایان یک طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد. اقتدار این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود! این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخصی مهیب و هول‌انگیز بود

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 111

بر آنها ریاست و برتری داشت.

«مریدان و معتقدان او گویند: پس از فوتش بقلیل مدتی، حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال 1722 (میلادی- مقصود حمله محمود افغان در سنه 1135 هجری به اصفهان است) بآن درجه از سختی و تیرگی رسید، و اظهار میدارند که فقدان چنان بزرگواری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوّه انتقاد دارند، آن پیشآمدها را تا درجه‌ای مربوط بسختگیری‌ها و آزادی‌کشی‌های او و همفکرانش خواهند دانست».

بطوری که ملاحظه می‌شود این شرق‌شناس کهنه کار انگلیسی، بایرانیان سرمشق میدهد که اقتدار و نفوذ طبقه علماء بزرگ و مراجع دینی، چندان برای مصالح روحانی و ملی ایران نافع نیست! بنا بر این تز «روحانیت از سیاست جداست» که ساخته دول استعمارگر آنها و بوسیله مبلغینی امثال «برون» یاد نوکران ایرانی خود میدهند، باید بمرحله اجرا درآید! علّامه مجلسی را که (طبق دستور شرع اسلام) مخالف صوفیه و بت پرستان و یهود و نصاری، و هموطنان ادوارد برون بوده که در زمان مجلسی با همان نیرنگ و تزویری که وارد هندوستان شدند و بنام «کمپانی هند شرقی» کم کم آن کشور پهناور و پر نعمت را تصاحب کردند، تازه بداخله ایران نیز راه

یافته بودند، شخصی مهیب و هول انگیز معرفی میکند و با تردستی مخصوصی گناه بی‌حالی شاه نالایق صفوی را بگردن او و همفکران وی یعنی سایر علماء بزرگ شیعه میاندازد، و با طرز ماهرانه‌ای افراد فرنگ رفته و ساده لوح ایرانی و نسل جوان را از دین و روحانیت منزجر نموده و تلویحا سرمشق میدهد که ملت ایران نباید اجازه اظهار وجود به علمای مذهب بدهند و مطلقا اهمیتی برای آنان قائل نباشند، و باوامر آنها ترتیب اثر ندهند!! ادوارد برون این موضوع را به تقلید از هموطن خود «سرجان مالکم انگلیسی» برای ایرانیان دیکته نموده، و خود با مهارت تشریح کرده، و از آن بهره برداری نموده است. از این جهت آنچه جان مالکم نوشته هم در زیر می‌آوریم و سپس پاسخ هر دو
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 112
را یک جا میدهیم

جان مالکم انگلیسی چه نوشته؟

سرجان مالکم که سه بار سفیر کبیر انگلیس در دربار فتحعلی شاه بوده است، کتابی بنام تاریخ ایران در سه جلد بزرگ نوشته که بفارسی نیز ترجمه و منتشر شده است. وی یکی از رجال سیاسی و نظامی انگلیسی بوده، و در «تاریخ ایران» لطمه بزرگی بحیثیّت ایران زده است. زیرا در غالب موارد موقعیّت و مفاخر و حیثیّت ملی و دینی ما را بر خلاف سیره تاریخ نگاری دگرگون ساخته و مورد نقد و استهزاء قرار داده، و حقیر و کوچک شمرد است! از جمله در جلد اول کتاب مزبور صفحه 283 ضمن بحث از اوضاع عصر صفویه و سقوط اصفهان بدست محمود افغان مینویسد: «منقول است که در مرض موت سلیمان (شاه سلیمان صفوی) امرائی که حضور داشتند مخاطب ساخته گفت: اگر آرامی میخواهید سلطان حسین را بسلطنت بردارید و اگر افتخار ملک و ملت مقصود است عباس میرزا را بشاهی اختیار کنید.
لکن خواجه‌سرایان که در آن وقت صاحب مناصب عالیه بودند بجهت مصلحت خود سلطان حسین را اختیار کردند. سلطان حسین پادشاهی ملایم طبع بود و در مراعات ظاهر مذهب باقصی الغایه میکوشید. لکن این محاسن وی از معایب پدرش بیشتر سبب خرابی مملکت شد.
ملاها و سادات بمناصب عالیه سربلند شدند، و هر کجا مدرسه‌ای بود مانند حریم مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً گشت. هر کس بهر عمل شنیعی حتی قتل نفس! اقدام کردی و چون از همه جا دستش کوتاه شدی بمدرسه پناه بردی! و آن مدرسه بست بود، و اینها همه بدستور العمل یکی از ملّاهای متعصّب که ملّا محمد باقر مجلسی نام داشت بود (!).
گویند چند روز بعد از جلوس سلطان حسین باغرای وی (یعنی مجلسی) حکم

کرد جمیع شرابها و گلابهائی که متعلّق به پدرش بود بریزند و ظروف آنها را بشکنند و همچنین بسبب او جمیع طوائف و فرق مذهب اسلام صدمه خوردند. از آن جمله فرقه متصوفه که آباء و اجداد حسین خود از این فرقه بودند. حکم شد که هر جا خانقاهی از ایشان بود خراب کنند، و اکابر ایشان باخراج یا بجلای وطن در اطراف عالم پراکنده شدند. از آن جمله شیخ محمد علی حزین است که بهندوستان رفته در بنارس فوت شد».

این بود آنچه جان مالکم انگلیسی نوشته که با نوشته ادوارد برون چندان تفاوتی ندارد. نوشته این دو نفر نیز از کتاب «تاریخ انقلاب ایران» تألیف «کروسینسکی» و «شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر» تألیف «جونانس هانوی» است که این دو انگلیسی نیز در اواخر دوره صفویه در اصفهان میزیستند.

بدیهی است اروپائیان سود پرست که بهمین منظور بایران سفر نموده و جز تأمین منافع و عظمت ملک و ملت خود مقصودی نداشته، و برای حفظ موقعیّت خویش بعکس ما ایرانیان و لو با تظاهر، سخت پابند دین خود بوده و هستند، نمیتوانند بسط و توسعه دین اسلام و نفوذ علمای روحانی را که ضد مسیحیت میباشند به بینند، و ناچار از آنند که با هر وسیله شده، آنها را در نظر خودی و بیگانه از اعتبار و اقتدار و احترام بیاندازند و جاده را برای پیشرفت نفوذ سیاسی و تأمین مقاصد استعماری خود صاف کنند.

جان مالکم در نقل مطالب فوق چند دروغ شاخدار گفته و مرتکب غرض‌ورزی صریح شده است. زیرا علّامه مجلسی فقط چهار سال با شاه سلطان حسین معاصر بوده، و تقریبا چهل سال پیش از وی دارای وجهه عمومی و حوزه درس هزار نفری و شیخ الاسلام اصفهان بود. بنا بر این ملّاها و سادات نه تنها در عصر شاه سلطان حسین دارای نفوذ و اقتدار بودند، بلکه از اوائل صفویه که مملکت در کمال امن

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 114

و آرامی بود، دارای مناصب عالیه بوده‌اند.

آیا میتوان باور کرد که علّامه مجلسی مرتکبین عمل شنیع، حتی قتل نفس را که بمدرسه پناه میبردند، بر خلاف دستور اسلام از مجازات معاف بدارد، و در پناه خود حفظ کند؟ آیا این مطلب را ما جز از این مرد انگلیسی، از مورخ بی‌غرضی یا در کتابی دیده‌ایم؟! آیا علّامه مجلسی برای جلوگیری از شرابخواری دستور میدهد، شرابها و گلابها (!) را بریزند، و ظروف آن را بشکنند؟! فرض کنیم ریختن شراب مصلحت بوده، گلاب چرا؟ و شکستن ظروف شراب طبق چه مجوز شرعی؟ آیا علّامه مجلسی نمیدانست که از این راه جلو شرابخواری گرفته نمیشود؟

راجع بصدمه دیدن طوائف ضد اسلام بعدا بحث میکنیم، در باره اخراج شیخ محمد علی حزین از اصفهان و رفتن وی بهندوستان، میگوئیم: شیخ محمد علی حزین در سال 1134 هنگام محاصره اصفهان توسط افغانها حضور داشته، و بعد بوسیله‌ای از محاصره بیرون آمده و بهندوستان رفته و در «بنارس» مرده است.

چنان که خود وی در «تاریخ حزین» مفصلا شرح فرار خود را از محاصره افغانها داده و ادوارد برون هم «در تاریخ ادبیات ایران» جلد چهارم نوشته است.
بطوری که گفتیم وفات علّامه مجلسی سال 1110 بوده، بنا بر این شیخ محمد علی حزین چهارده سال بعد از رحلت مجلسی، آنهم بوسیله هجوم افغان‌ها، و محاصره اصفهان نه سختگیری علّامه مجلسی از اصفهان گریخته است فرار او که یک مرد دینی و روحانی بوده چه مناسبتی با سخت‌گیری علامه مجلسی داشته است؟! جان مالکم انگلیسی بعد از آن دروغ پردازی‌ها در باره مجلسی که گناه سقوط اصفهان را با حکومت شرعی وی مربوط میسازد، در دنباله مطلب سابق، این طور سوء استفاده میکند: «تغلّب افاغنه از این مقدمات نتیجه میگیرد» و ادوارد برون نیز همین نتیجه را گرفته که صریحا میرساند هر دو از یک مکتب برخاسته‌اند و نزدیک استاد درس خوانده، و یک هدف و مأموریت داشته‌اند!
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 115
«ملکم» در همان کتاب تعریف زیادی از شاه عباس اول میکند که چقدر اهمیت به ارمنی‌ها و مسیحیها میداد، و آنها را از پرداخت مالیات معاف داشته احترام زیادی برای آنها قائل بود!!

نظریه برون در باره شاه عباس ثانی

ادوارد برون هم در صفحه 108 جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران در باره شاه عباس ثانی مینویسد: «شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرگ داشت. نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابدا اجازه نمیداد که از نظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید! و میگفت: «هیچ کس جز خدا صاحب وجدان و عقیده آنان نیست. من فقط بجسم و ظاهر آنان حاکم هستم و تمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند، پیرو هر مذهبی میخواهند باشند. شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد بهره‌مند سازد».

بطوری که ملاحظه می‌شود «برون» شاه عباس ثانی را بخاطر اینکه باجانب و عیسویان آزادی کامل میداده و بر خلاف دستور قرآن مجید که می‌فرماید:
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ «1» آنها را با ایرانیان برابر دانسته بود، تمجید میکند و او را دارای روحی نجیب و بزرگ میداند!
ولی علّامه مجلسی که بوظیفه ملی و مذهبی خود عمل کرده و یک نفر ایرانی وطن دوست و با شخصیت بوده و بکفار و بت پرستان هند و یهود و نصاری و صوفیه اجازه خرابکاری و جاسوسی و ضربت زدن بدین و مذهب شیعه نمیداده، و نمیگذاشته آزادانه به تخریب دین و تضعیف روحیّه مسلمانان بپردازند، و مسلمانان را از
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 116
معاشرت با آنها و شرابخواری و فسق و فجور که ارمغان همشهریان ادوارد برون بوده است، نهی میکرده مردی مهیب و هول انگیز قلمداد کرده، و گناه سقوط اصفهان و مملکت ایران را که پانزده سال بعد از وی روی داده، و هیچ گونه ارتباطی با او نداشته است، از ناحیه آن مرد عالیقدر ایران و اسلام می‌داند!.

نظریه برون در باره شاه سلطان حسین

«ادوارد برون» در صفحه 110 جلد چهارم تاریخ خود شاه سلطان حسین را این طور معرفی میکند: «این پادشاه حالت طلبگی داشت و از فقه بی‌اطلاع نبود و بی‌اندازه در تحت نفوذ ملّاها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدّی بلیغ داشت.
بحدی که برای خود لقب «ملّا» تحصیل کرده بود. هر چند بدوا در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت، اما بعدها باصرار مادر بزرگ و ابرام ندمای شرابخوار و خواجه‌سرایان جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان در وی تأثیر نمود که بهیچ وجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجگان خود وامیگذاشت که هر طور میل دارند امور مملکت را حلّ و عقد نمایند. آنان نیز با کمال خودسری رفتار میکردند»

از این گفته میتوانیم اتّخاذ سند کرده و بگوئیم: آری تا علّامه مجلسی زنده بود مملکت ایران با قلّت تدبیر پادشاهش محروس بود و با مرگ وی رو بویرانی نهاد! زیرا چنان که گفتیم وفات علّامه مجلسی سال 1110 و سقوط اصفهان سنه 1135 بوده. و بگفته برون «شاه سلطان حسین بدوا در نهی منکرات سعی کامل داشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدّی بلیغ مبذول میداشت، ولی بعدها باصرار مادر بزرگش (زوجه شاه عباس ثانی که برون خیلی از وی تعریف میکند) و ندمای

شرابخوار!! و خواجه‌سرایان» میگسار و بی‌حال و عیاش از آب درآمد.

بعلاوه بطوری که همه مورّخین نوشته‌اند و از جمله سرجان مالکم نیز در تاریخ خود مفصلا نوشته ابتدای برخورد افغانها با ایران بر سر عزل حکومت قندهار بود که از طرف شاه سلطان حسین یکنفر ارمنی گرجی را بحکومت آنجا منصوب داشته بودند، هر چند مردم افغان از ظلم این حاکم ارمنی نزد پادشاه نالایق مسلمان دست بتظلّم برداشتند سودی نبخشید. تا اینکه «میروس» افغانی پدر محمود افغان بقندهار حمله آورد و آن را تصرّف کرد! این واقعه یک سال بعد از فوت علامه مجلسی بود آنهم بر سر عزل یک حاکم ارمنی!! در واقعه اصفهان نیز چنان که سرجان مالکم «نوشته وزیر جنگ پادشاه متعصّب شیعه «والی عربستان» یک نفر سنّی بوده که خود را در مرکز دولت شیعه جا زده بود، و او بود که مقدّمات سقوط اصفهان را فراهم آورده، نمیگذاشت سلاح و نفرات کافی برای مقابله با افغانها ببیرون شهر فرستاده شود! تا کم کم اختیار از دست شاه بیرون رفت، و والی سنّی عربستان منظور خود را عملی ساخت و مملکت شیعه را بدست محمود افغان سنّی داد! از اینجا بخوبی پیداست که شاه سلطان حسین بعد از فوت علّامه مجلسی مرجع بزرگ روحانی ایران تغییر رویّه داد، و افراد فرومایه و مغرض و خائن بر وی مسلط شدند تا جایی که نه تنها دیگر تدبیر و سیاست و حوصله مملکت داری نداشت، بلکه آن جنبه تدین و اظهار مسلمانی را هم کنار گذاشت، و در این پانزده سال بعد از رحلت علّامه مجلسی شیخ الاسلام مقتدر اصفهان، ندمای شرابخوار، وزرای خائن، و خواجه‌سرایان بقدری آزادی عمل پیدا کرده و در فساد فرو رفته و شاه را احاطه کرده بودند که بقیمت سقوط پایتخت و انقراض سلسله صفویه تمام شد! ولی ادوارد برون و سرجان مالکم دو مأمور کهنه کار و ورزیده انگلیسی ایران- دوست! گناه شرابخواری و بی‌حالی شاه، و سلطه حاکم ارمنی بر سر مسلمانان، و فسق و فجور درباریان و خیانت

وزیر سنّی را، بگردن علّامه مجلسی پیشوای توانای

شیعه و مرد نامی ایران انداخته، و بدین وسیله ایرانی را از نضج گرفتن علماء و روحانیون بر حذر میدارد! معلوم نیست چرا جناب ایشان این نصیحت را بملل اروپا و مخصوصا ملت انگلیس نمیکند که از نفوذ مقامات روحانی نصاری و اطاعت از پاپ اعظم! بر حذر باشند، و نمیگوید که: اقتدار آنها بصلاح ملت و مملکت نیست؟!.

معلوم می‌شود آنچه برای آنها نان است برای ما بلای جان است! ما در تاریخ صفویه میخوانیم که در زمان سلاطین بزرگ صفویه شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس اول، علما بیشتر با شاه مربوط بودند، بطوری که صدر اعظم‌ها اغلب از میان علمای بزرگ انتخاب شده و مجلس شاه پر از فقها و مجتهدین بوده است! جالب توجه اینست که نه تنها در آن زمانها اقتدار و نفوذ علما موجب سقوط مملکت و ضعف شاه نگردید، بلکه ایام درخشان و عصر طلائی دولت صفوی همان زمانها بوده است، فتوحات پادشاهان و تدبیر و سیاست مداری آنها و عمران و آبادی کشور ایران در عصر صفویه همه و همه در عصر این سه پادشاه بزرگ بوده است.

ولی در عصر شاه سلطان حسین، در میان تمام وزرای او حتی یک عالم دینی نبود و دربار وی بعد از رحلت علّامه مجلسی دربست در دست خائنین و رجال تن پرور و شرابخواران بود.

شاه سلطان حسین فطرتا مردی سخیف و نالایق بود، چنان که گفتیم او فقط چهار سال اوائل سلطنتش با علامه مجلسی معاصر بوده، و در آن موقع هنوز آثار عدم لیاقت و لاابالی‌گری او آشکار نبود. پیشتر از صاحب حدائق نقل کردیم که آن عالم بزرگ قبل از سرجان مالکم و ادوارد برون، او را به قلّت تدبیر و ضعف بسیار معرفی کرده است «1».

ادوارد برون در جای دیگر از تاریخ خود که نثر نویسان ایران را معرفی
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 119
میکند تحت عنوان «خدمات مجلسیها» شرحی در باره علّامه مجلسی نوشته است که هر چند از آنان تمجید میکند، ولی باز نتوانسته است بی‌علاقگی خود را از زحمات آنها در رواج دین اسلام، پنهان بدارد! وی در فصل نهم جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران صفحه 291 مینویسد: «پیش از این گفتیم که: در موقع ظهور شاه اسماعیل و رسمیّت دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود و بنا بر مندرجات «روضات الجنات» ملّا محمد تقی مجلسی شخصی بود که بعد از استقرار سلسله صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت. پسرش ملّا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحار الانوار را بعربی نوشت و تصانیف ذیل را بزبان فارسی تحریر کرد ...

و پس از ذکر کتب فارسی علّامه مجلسی میگوید: «اما جای عجب است که در ضمن این کتب نام یکی از مهمترین تألیفات او (حقّ الیقین) برده نشده است، این کتاب در 1109 هجری 1698 (میلادی) تألیف شده و با کمال نظافت در 1241 (هجری) و 1825 (میلادی) در طهران چاپ گردیده است. مرحوم (ام. ازوبی برستین کازیمیرسکی) عازم شد که این کتاب را بفرانسه ترجمه نماید، اما از خیال خود انصراف یافت، و نسخه اصل ترجمه خود را نزد من فرستاده تقاضا کرد که کار او را بپایان ببرم اما متأسفانه هیچ وقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم (!) اگر چه به زحمتش می‌ا (!!!) زیرا که هیچ ترجمه واضح و معتبری از عقائد شیعه در هیچ زبان اروپائی موجود نیست»!!

چطور ما میتوانیم ادوارد برون را ایران دوست بدانیم، با اینکه او خود را حاضر نکرده ترجمه حقّ الیقین علّامه مجلسی را برای اطلاع اهل اروپا که بقول وی هیچ گونه اطلاعی از مذهب شیعه ندارند، تمام کند؟ معرفی مذهب شیعه، که مذهب رسمی ایرانیان بود آیا خدمت بایران نبود؟ آیا علّامه مجلسی ایرانی نیست؟ کسی که

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 120

از سیر تا پیاز ایرانی را به اروپائیان شناسانده است، اگر این دانشمند بزرگ ایرانی و خدمات مؤثر او را در برگرداندن احادیث عربی به نثر سلیس و ساده فارسی، هم درست مورد بحث قرار میداد و یک کتاب آنها را ترجمه و از بودجه اوقاف منتشر میکرد چه میشد.

بسیار شگفت آور است که مرحوم قزوینی بر خلاف شواهد زنده، سوء نظر و دسیسه بازیهای مستر برون که از جمله همین مورد گویا و نوشته صریح اوست، مینویسد:

محبت او بعالم اسلام عموما و بایران و ایرانیان خصوصا فی الحقیقه حدی نداشت (!) و هیچ غرض مادی عملی از قبیل جاه و یا مال یا سیاست یا خدمت بوطن خود (!!) و امثال ذلک در آن ملحوظ نبود»! «1» ادوارد برون که آن همه کتاب و مقدمه و مقاله در باره بابی‌ها، ازلیها، و بهائیان ایران نوشته، ده‌ها رساله و کتاب در باره صوفیه و خرقه و خانقاه و عقائد و خرافات آنها تحریر کرده، و آن همه از روزنامه نویس‌ها و تصنیف‌سازان عهد مشروطه تعریف کرده است. چرا باید با مجلسی یکی از بزرگترین شخصیت ایرانی، میانه‌ای نداشته باشد؟ پاسخ آن یک جمله است و آن اینکه: تقویت روحانیون بزرگ و رواج دین اسلام بضرر اروپائیها و دشمنان ایران است! و آنها نمیتوانند نقشه‌های خود را در داخله ایران عملی سازند، و همه چیز ما را به یغما ببرند، حتی رجال ما را دست بسته در اختیار خود داشته باشند و بنفع مطامع خود برقصانند! پس باید این طبقه را کوبید تا سر بلند نکنند، و بالنتجیه راه برای استعمارگران باز شود. چنان که این نقشه بعد از ادوارد برون هم عملی شد و نتیجه مطلوبی هم داد! بهر حال آنچه ادوارد برون در مواردی از «تاریخ ادبیات ایران» و «طب اسلامی» که تقدم پزشکان ایرانی را در علم طب بسبک زننده و مسخره‌ای شرح داده است، و «مقدمه نقطة الکاف» که برای تقویت فرقه ازلی و بهائی و حفظ و معرفی آنها بخارجیان و ایجاد اختلاف در داخله

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 121

ایران نوشته، و مخصوصا «یک سال در میان ایرانیان» «1» خود و سایر

رسائل و کتابهایش با آشنائی کاملی که بروحیات ایرانیان داشته، نوشته است، طوری نقّادان منصف و محقّق بی‌غرض را بدگمان میکند که نمیتوانند محبتهای او را نسبت به ایران و ایرانی، واقعی و نشانه صمیمیت و بی‌غرضی دانسته و عاری از هر گونه اغراض سیاسی و شائبه استعماری بدانند! دوستان و مقلّدین وی اصرار دارند او را یک فرد اروپائی عاشق ایران بدانند و خدمات او را نسبت بایران بی‌آلایش نمایش دهند، ولی بگفته وی کسانی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند، خدمات او را برای مقابله با حریف شمالی یعنی دولت تزار روس که در آن ایام چشم بمنافع ایران دوخته بود دانسته، و عقیده دارند که مستر برون یک فرد انگلیسی کهنه کار و شرق‌شناس ورزیده بوده، که وجود نافع او در اوائل قرن بیستم و دوره امپراطوری انگلیس، از نظر دور اندیش اداره شرق وزارت خارجه انگلستان و سازمان حساس «انتلیجنت سرویس» مستور و معطّل نمانده است. مخصوصا با سوابق و خاطرات بسیار تلخی که ما ایرانیان از دسیسه بازی‌های اجانب بخصوص نژاد انگلیسی و بالاخص مستشرقین آنها داریم، چگونه میتوانیم نظریه مرحوم قزوینی و همفکران او را در باره ادوارد برون بپذیریم، و او را خدمتگزار ایران و ایرانی بدانیم؟!

تصویر علامه مجلسی

تقریبا سه عکس و تصویر از علامه مجلسی در دست هست. تصویر اول همان است که در مقبره مرحوم مجلسی (اصفهان) بوده و در سال 1323 شمسی با وصیت- نامه آن مرحوم، در یک صفحه بزرگ چاپ و منتشر و در «ریحانة الادب» و بعضی از کتابها نیز کلیشه شده است.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 122
تصویر دوم در جلد اول «بحار الانوار» طبع «دار الکتب الاسلامیة حاج شیخ محمد آخوندی» چاپ شده، و ما نیز از روی کلیشه آن، در این کتاب چاپ کردیم.
تصویر سوم متعلق بآقای سید محمد مشکاة استاد دانشگاه تهران بوده که در جلد اول فهرست کتابخانه ایشان که بدانشگاه تهران اهداء نموده‌اند، چاپ شده.
ما برای اطلاع، نامه‌ای بآقای مشکاة نوشته و در باره این تصویرها و اصالت تصویر متعلّق بخودشان توضیح خواستیم، ایشان در جواب نوشته‌اند:
«تصویری که در کتابخانه اهدائی بنده موجود است: و عکسی از آن در جلد اول فهرست کتابخانه مزبور بچاپ رسیده، معتبرترین عکسی است که از مرحوم مجلسی وجود دارد. زیرا این تصویر را مرحوم آقا نجف نقاش معروف (که چند سالی بعد از مجلسی در گذشته) با قلم توانای خود نقاشی کرده، و بسیار هنرنمائی نموده است. در این تصویر اصل مینیاتور با یک کتیبه نقاشی و تذهیب عالی در جزو کتابخانه اهدائی این بنده در کتابخانه دانشگاه موجود میباشد که در قاب خاتمی گذارده شده و در صندوق نسوز نگهداری می‌شود».
تصویری که در این کتاب کلیشه شده چند فرق جزئی با تصویر متعلّق بکتاب- خانه آقای مشکاة دارد. در آن تصویر فرورفتگی بالای بینی نیست، و بینی کمی فربه‌تر است. بعلاوه محاسن مرحوم مجلسی سفیدتر و کوتاه‌تر و شخصا با حال‌تر میباشد. خطوط عمامه و لباس هم در این تصویر درشت و روشنتر است، و جز اینها چندان فرقی ندارد.

سلاطین صفویه از یک خاندان آذربایجانی صوفی مشرب بودند. مرد نامی این سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی است که میگویند خود صوفی بوده و مدتی دنبال انسان کامل میگشته، و در شیراز بملاقات شیخ سعدی رفته ولی صحبت او را نپسندیده سپس نزد شیخ زاهد گیلانی رفته و داماد او شده است.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 123
فرزند او سلطان جنید و نوه‌اش سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی نیز ریاست صوفیان شیعه اردبیل و آذربایجان را داشته‌اند، ولی درست معلوم نیست که آنها تا چه اندازه پای بند تصوف بوده‌اند. آیا آنها هم چله‌نشینی و ترک حیوانی، ذکر جلی، ذکر خفی، سماع، وجد، رقص و پایکوبی را مانند سایر فرق صوفیه با کم و بیشی اختلاف شعار خود ساخته بودند، یا فقط نظر باوضاع محیط و استفاده از فرصت بمنظور سیاسی و قیام مذهبی علیه حکومت سنّی که در ایران حکمرانی میکردند بصوفیگری دل بسته بودند؟ بنظر ما آنها ابدا بمقررات درویشی و بدعتهای صوفیانه که از اهل تسنّن سرچشمه گرفته است، اعتنا نداشتند و خرقه و کرسی نامه و سلسله و طریقتی نمیشناختند.
زیرا می‌بینیم ملّا عبد الرحمن جامی شاعر و صوفی معروف با همه شهرتی که «شیخ صفی الدین اردبیلی» داشت در کتاب «نفحات الانس» که شرح حال سلسله مشایخ صوفیه است، از وی نام نبرده، و سایرین هم اصلا سلسله‌ای برای شیخ صفی- الدین و اولاد و اتباع وی ذکر نکرده‌اند.
اگر بعضی از اکاذیب در کتب صوفیه راجع بکشف و کرامات وی دیده شود، همه ساخته صوفیه عهد صفویه است که بعنوان تملّق و چاپلوسی در نزد پادشاهان این دودمان، دست باین مجعولات زده و شیخ صفی الدین را یک صوفی تمام عیار معرفی مینمودند.
آنچه از آثار صوفیه در ظهور این سلسله می‌بینیم اینست که «صفویه» در مقابل شیوع تصوّف در بین اهل تسنن، جمعی از شیعیان را نیز بدین نام خوانده و آنها یک جبهه واحد و مجهّز سیاسی تحت عنوان «صوفیه» که نزد عموم اعتباری داشتند بمنظور گرفتن زمام امور از دست سلاطین و امرای ترکمانان «آق قویونلو» که بر فارس و آذربایجان و غرب ایران حکومت میکردند، و همه از سنیان متعصب بیگانه بودند تشکیل دادند. آن جبهه را که بعدها بصورت نیرومندی در آمده «قزلباش» میگفتند.
شعار اینان حتی سالها بعد از روی کار آمدن سلاطین صفویه، اطاعت از مرشد کامل

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 124
یعنی شاه وقت بود.
از اینجا پیداست که تصوف صفویه جنبه سیاسی داشته، و گر نه «شاه» کجا و مرشد کامل کجا!! صفویه از صوفیه همان استفاده را میکردند که عثمانیهای ترکیه مینمودند چه دولتهای عثمانی در اوائل کار از وجود فرقه‌های متنفّذ دراویش و مخصوصا سلسله نقشبندی و بکتاش که هم سرباز بودند و هم درویش، استفاده میکردند. چنانچه در میان عیسویها تا مدتی پس از جنگهای صلیبی همین رسم متداول بود و مردمی نیم نظامی و نیم مذهبی شوالیه دوتامپل و شوالیه سوسپیتالیه و شوالیه توتوتیک وجود داشتند»
غیر از این هیچ گونه اثری از ذکر و سلسله و طریقت و اجازه و تلقین و این بازیها که شالوده صوفیان سنّی و شیعه است، در زندگی سلاطین صفویه دیده نمیشود.

بهمین جهت می‌بینیم وقتی صفویه بر سر کار آمدند، بجای اینکه بازار صوفیگری رونق گیرد، علما و مجتهدین شیعه عرب و عجم باین کشور شیعه شده روی آوردند مانند محقّق اول شیخ علی کرکی، شیخ لطف اللّٰه میسی که مسجد او هنوز در اصفهان معروف است، شیخ حسین بن عبد الصمد پدر شیخ بهائی، و خود شیخ بهائی و شیخ علی منشار پدر زن او که همه از علمای عرب جبل عامل بودند، و مانند میر غیاث الدین منصور شیرازی، میرداماد، علامه مجلسی اول و دوم که همه در دولت صفویه دارای مناصب مختلف شیخ الاسلامی یا منصب وزارت و مشاورت شاه بودند، و در تمام دوران صفویه یک صوفی و درویشی را نمی‌بینیم که سمتی یافته و کرّ و فرّی داشته است.
البته معلوم است که هر چند تصوّف صفویه جنبه سیاسی داشته، ولی درویشهای دوره گرد و عرفان‌بافان بی‌قید و بند که جنگ هفتاد و دو ملت را همه عذر نهاده بودند، از فرصت استفاده نموده و از این عنوان و اشتهار اجداد صفویه بتصوّف (بهر

معنی که واقعا بوده) استفاده میکردند، و شاه هم احیانا از خانقاه ساختن و معرکه‌گیری آنها جلوگیری نمی‌نموده است ولی از این حدود تجاوز نکرده‌اند.

نخستین کسی که علنا در دولت صفویّه با صوفیه درافتاد و عقائد خرافی آنها را بباد انتقاد گرفت، عالم عظیم الشّأن ملّا محمد طاهر قمی استاد اجازه علّامه مجلسی بود که شیخ الاسلام قم بوده، و از محدّثین نامور بشمار می‌آمده. اصلا شیرازی ولی در قم سکونت داشته چنان که خود میگوید نخست بی‌علاقه بصوفیه نبوده ولی بعدها که پی بفساد مشرب آنها میبرد سرسختانه بمبارزه با آنان قیام میکند، آنهم در دولت صفویه که صوفیان بیاد آن شارب میجوند! ملّا محمد طاهر کتابهائی چند در ردّ صوفیه نوشته که از جمله «ملاذ الاخیار» بعربی، و «تحفة الاخیار» بفارسی سلیس و پر مغز است «1».

ملّا محمد طاهر در مبارزه خود، برای از میان بردن صوفیه چندان توفیقی نیافت و فقط توانست زمینه را برای دانشمند دلسوز و بیدار و زنده دل آینده علیه رواج بازار بوق و پوست و کشکول و بدعتها و خرافات صوفیه آماده سازد. بعد از وی شاگردش علّامه مجلسی راه او را دنبال کرد و عملا جلو بدعتهای آنها را گرفت و در کتابهای فارسی و عربی خود سخت بر آنها تاخت. چنان که قبلا در صفحه چهل و دو از شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق در این خصوص و از گفته «برون» و «مالکم» انگلیسی، اشاره‌ای رفت.

بعد از علّامه مجلسی در اواخر سلطنت آغا محمد خان قاجار، دوباره مردم به شارب‌گذاری و بیعاری و بیکاری و بی‌بند و باری یعنی صوفیگری خو گرفته بودند،

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 126

و مرشدانی همچون معصوم علی هندی «1» که مردی مرموز و مجهول الهویّه بود و نسب او هنوز هم معلوم نشده، و مریدان او نور علیشاه، فیضعلی شاه اصفهانی، معطر- علیشاه، مظفر علیشاه، رونقعلی شاه کرمانی و غیره پیدا شده، بازار خرافات را رونق بخشیدند. در این موقع با قیام نابغه بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند ارشد استاد کل وحید بهبهانی مؤلف کتاب «مقامع الفضل» که خود با سه واسطه خواهرزاده علّامه مجلسی است، بکلی تار و مار شدند. بطوری که قریب پنجاه سال صوفیگری از این مرز و بوم ورافتاد. آنگاه در دولت محمد شاه قاجار و صدارت وزیر او حاج میرزا آقاسی که یک درویش خرافی و مهمل و بی‌اراده بود از گوشه و کنار مملکت، سرو کلّه دراویش با بوق و کشکول پیدا شد، و کم کم ایران را بصورت جنگل مولا درآورد! صوفیّه مانند هر فرقه گمراه و اقلیت بی‌ثباتی که طبق معمول هر دانشمند پارسای زاهد و

خوشنامی را بخود منتسب میدانند، علاّمه مجلسی اول را جزو علمای متمایل به تصوّف دانسته و از یک جمله علاّمه مجلسی دوم در مقدّمه «زاد المعاد» که گفته «صوفیان صفوت نشان» و نامه‌ای که مؤلف «طرائق» نسبت باو داده و هیچ گونه دلیلی بر صحّت آن در دست نیست. چنین وانمود کرده‌اند که او نیز بی‌میل بصوفیه نبوده، و نتیجه گرفته‌اند که موضوع مخالفت علاّمه مجلسی با صوفیه حقیقت ندارد.
البته این پندار واهی، یا صحنه سازی عده‌ای از صوفیه است، و گر نه عده دیگر که نتوانسته‌اند مخالفت مجلسی را با صوفیه توجیه کنند، سخت با علاّمه مجلسی مخالف هستند و نسبت بآن مرد بزرگ شیعه عناد میورزند.
این صحنه‌سازیها نمیتواند، مجلسی را با صوفیه سازش دهد ...!
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 127
گفته وی در مقدمه زاد المعاد بملاحظه پادشاه وقت شاه سلطان حسین صفوی بوده که اجداد خود را صوفی میدانسته‌اند. آنهم چه صوفی؟ چنان که گفتیم درست معلوم نیست!! مجلسی اول در شرح فارسی (من لا یحضره الفقیه) در شرح حدیث
«بادروا الی ریاض الجنّة قالوا یا رسول اللَّه و ما ریاض الجنّة؟ قال حلق الذّکر»
مینویسد:
مقصود از حلقه‌های ذکر مجلسی است که در آن از علوم دینیه یا مواعظ حسنه گفتگو شود، چنانچه از ائمه چنین وارد شده. و اما «ذکر جلی» صوفیه از ائمه چیزی بما نرسیده، و از سنیان و فاسد و باطل و مخالفت آیات قرآن است»!! آیا چنین کسی میتواند صوفی یا مایل بصوفیگری باشد؟ علاّمه مجلسی نیز در کتابهای «عین الحیات» و «حق الیقین» و مواردی از «بحار الانوار» و «مرآت العقول» شرح کافی، و رساله «اعتقادات» سخت از صوفیه نکوهش فرموده و با روایات اهل بیت تمام فرقه‌های آنها را خارج از اسلام و تشیّع دانسته و آنها را بدعت گذارد در دین معرفی کرده و از پدرش دفاع نموده است.

از جمله در رساله «اعتقادات» مینویسد: جماعتی از مردم عصر ما بنام «صوفیه» بدعتهائی اختراع کرده و آن را مسلک خود قرار داده و گوشه‌گیری و رهبانیت را شعار خود ساخته‌اند تا بنظر خود بدان وسیله خدا را عبادت کنند! با اینکه پیغمبر از رهبانیت و گوشه‌گیری از خلق نهی فرمود، و دستور داد که مسلمانان باید ازدواج کنند، و با مردم معاشرت نمایند، و در اجتماعات مسلمین حاضر شوند، و با مؤمنین نشست و برخاست کنند، و یک دیگر را براه خیر و صلاح و اعمال نیک هدایت و راهنمائی کنند، و احکام خدا و مسائل دینی بیاموزند و بدیگران یاد دهند، و عیادت بیماران بنمایند، و تشییع جنازه و ملاقات مؤمنین و سعی در انجام حوائج آنها داشته باشند، و امر بمعروف و نهی از منکر بنمایند، و حدود الهی را جاری سازند، و احکام خدا را منتشر کنند، در حالی که رهبانیتی که صوفیه اختراع

کرده‌اند مستلزم ترک تمام این واجبات و مستحبات است! بعلاوه صوفیه در این رهبانیت (گوشه‌گیری و خانقاه‌نشینی) عبادتهای ساختگی پدید آورده‌اند.

از جمله این عبادات ساختگی «ذکر خفی» است که نزد آنها عمل خاصی است و با هیئت مخصوصی معمول میدارند. نه آیه‌ای و نه روایتی در باره این ذکر خفی از شرع مطهر وارد نشده و در هیچ کتابی هم پیدا نمیشود که البته این خود بدون هیچ گونه شک و تردیدی بدعت است و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

کلّ بدعة ضلالة و کلّ ضلالة سبیلها الی النّار.

یعنی: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش بطرف جهنم است.

از جمله آن بدعتها «ذکر جلی» است که در آن حالت با اشعار و نعره الاغ آواز میخوانند، و عربده میکشند، و این را عبادت خدا میدانند و عقیده دارند که جز این دو ذکر و بدعتها، خدا عبادت دیگری ندارد، و بدین گونه تمام واجبات و مستحبات و نوافل را ترک میکنند، و هر گاه نماز میخوانند مثل مرغی که پی در پی منقار بزمین میزند، با عجله و شتاب قناعت میکنند، و اگر ترس از علماء نبود، حتی این نوع نماز خواندن را هم بکلی ترک میکردند!! صوفیه لعنهم اللَّه تنها باین بدعتها اکتفا نکرده‌اند، بلکه اصول دین را نیز تغییر داده‌اند، و قائل به وحدت وجود شده‌اند. معنی وحدت وجود که در این زمان مشهور است و از مشایخ آنها شنیده می‌شود کفر است و نیز صوفیه عقیده‌مند به جبر و سقوط عبادات و غیر اینها از عقائد فاسد و

سخیف هستند.

پس ای برادران من! دین و ایمان خود را از فریبهای این شیاطین و دغلبازی آنها حفظ نمائید، و از خدعه و نیرنگ ساختگی آنها که دلهای مردم نادان بدان متمایل میگردد، پرهیز کنید!» چون صوفیه پدرش مجلسی اول را نظر بتقوی و مقام معنویش طبق معمول صوفیان بخود منتسب مینمودند، در آخر همین رساله میفرماید: مبادا گمان بد در حق پدرم علامه مجلسی ببری و او را صوفی بدانی زیرا وی پاک‌تر از اینست که دامنش بلوث تصوف آلوده شود و من از هر کس آشناتر بحال پدرم میباشم!

علّامه مجلسی در کتاب فارسی «حقّ الیقین» که آخرین تألیف پر اثر و ذی قیمت اوست، و همان است که مرحوم سید عبد اللّه شبر، آن را با جزئی تغییری بعربی ترجمه کرده است، در مبحث اثبات وجود خدا، و بحث صفات سلبیه باری تعالی مینویسد: هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود. زیرا که اتحاد اثنین (دو چیز) محال است و او را زن و فرزند نمی‌باشد، و در چیزی حلول نمیکند. چنان که نصاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خداست، یا آنکه خدا در او حلول کرده است. یا با او متحد شده است، و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است، و عین کفر است. و آنچه صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاء است، یا آنکه ماهیّات ممکنه امور اعتباریّه‌اند و عارض ذات حق شده‌اند، یا آنکه خدا در عارف حلول میکند (!) و یا با او متحد می‌شود (!) همه این احوال عین کفر و زندقه است!
علّامه مجلسی در موارد بسیاری از کتاب «عین الحیات» که آن را نیز بفارسی ساده در مواعظ و اندرز نوشته است در باره نکوهش صوفیه و بدعتها و پندارهای واهی و مفاسد تصوف سخن گفته است.
از جمله در باره چلّه‌نشینی که شعار مشایخ صوفیه است و حتی بدروغ نسبت بخود مجلسی و پدرش هم داده‌اند، در «لمعه هشتم» کتاب مزبور مینویسد: باید عقل را سخیف و ضعیف نکنند به ترک حیوانی (خوردن گوشت) و مثل آنها. زیرا مدار تمیز امور بر عقل است، و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را میخورد. چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین معنی بود، و ظاهرا شیطان این عبادت ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرع است، برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است، که چون چهل روز در سوراخی نشستند و قوا را ضعیف کردند، اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی می‌شود، و از راه و هم چیزها در خیال ایشان بهم میرسد.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 130
و باعتبار ضعف عقل گمان میکنند کمالی است! و آنچه «پیر» بایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی را در نظر دارند، بتدریج قوت وهمی و ضعف عقل، حالی ایشان می‌شود، و بیرون که آمدند اگر پیر میگوید دیشب پنج مرتبه بعرش رفتم، تصدیقش میکنند، بدون بیّنه و برهان! و اینها همه از ضعف عقل است! حدیثی از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که: هر کس در چهل صباح عمل خود را برای خدا خالص گرداند، خدا چشمه‌های حکمت را از دلش بر زبانش جاری کند، و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که:

هر گاه ایمان را برای خدا چهل روز خالص نماید، یا فرمود: هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز، خدا او را زاهد گرداند در دنیا، و او را بدرد و دوای دنیا بینا فرماید، و حکمت را در دل او جای دهد، و زبان او را بحکمت گویا گرداند.

بعد از آن حضرت آیه‌ای خواندند که ترجمه‌اش اینست: آنان که گوساله را خدای خود گرفتند عنقریب بایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگی دنیا، و چنین جزا میدهیم جماعتی را، و هر کس افترا بر خدا می‌بندد پس فرمود: هر صاحب بدعتی را که بینی البته ذلیل و خوار است که افتراء بر خدا و رسول و اهل بیت می‌بندد.

صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده‌اند، در برابر اهل حق «1» و نمیدانند که این هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد».

و در «لمعه دهم» بعد از آنکه روایاتی در باره فضیلت «ذکر» و معنی آن نقل میکند، میفرماید: «چون حقیقت «ذکر» معلوم شد، بدان که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع شده که هر دو بدعت است! و آن را بهترین عبادات میدانند، و اوقات

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 131

عمر خود را در آنها ضایع و مردم را گمراه میکنند اول- ذکر جلی و آن مشتمل است بر چند چیز:

اول آنکه این نحو عبادت از شارع نرسیده و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع وارد نشده است، خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است.

دوم- آنکه غنا میکنند، و ذکر را به تصنیف‌ها برمیگردانند! و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه بنغمه و ترانه میخوانند، و این باجتماع علمای ما (شیعه) حرام است. چنانچه دانستی در باب غنا، قطع نظر از اعمال شنیعه‌ای که در ضمن آن میکنند از دست بر دست زدن به نغمه که خدا در قرآن مذمّت فرموده است، و رقص کردن «1» شرعا مذموم است و عقل همه کس حکم به قباحت آن میکند.

سوم- آنکه این اعمال را در مساجد میکنند ... «2» و چون بایشان میگوئی این اعمال بدعت و تشریع است، جواب میگویند: ما را از این، قرب دیگر حاصل می‌شود! و فریادها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود مینمایانند ...

ای عزیز! شاهدی برای بدعت بودن این اطوار، از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان، هرگز مطربی داشته‌اند و برای ایشان زمزمه میکرده است!! یا حلقه ذکر منعقد میساخته‌اند، یا اصحاب خود را

بآن امر میکرده‌اند؟.
حقتعالی شاهد است وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً که این ذرّه حقیر را با هیچ یک از سالکان آن طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست، و از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما

و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست. از فضل کریم لا یزال چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصائح شافیه، بسیاری از سالکان مسالک جهالت را هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنین را به درجات سعادت و کمالات فایض گرداند».

و در اواخر کتاب مزبور «مصباح پنجم» میفرماید: بدان که احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی وارد شده است، و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکند و بعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است ... از اکثر احادیث معتبره که در باب زیّ و لباس پیغمبر و ائمه (ع) بنظر رسیده ظاهر می‌شود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده، و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سبیل ندرت میپوشیده‌اند، بر یکی از چند وجه محمول است که در این باب و در لمعات بیان کردیم پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
یا أبا ذر یکون فی آخر الزّمان قوم یلبسون الصّوف فی صیفهم و شتائهم یرون انّ لهم الفضل بذلک علی غیرهم اؤلئک یلعنهم ملائکة السّموات و الأرض.
یعنی: ای ابو ذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان، و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران هست، این گروه را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمین! بدان که چون حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه مطلعند، میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آن حضرت پیدا میشوند که در این لباس بتزویر و مکرم مردم را فریب دهند، لهذا متصل بآن فرمودند که جماعتی پیدا خواهند شد علامت ایشان اینست که بچنین لباسی ممتاز خواهند بود، آن گروه ملعونند» تا مردم فریب نخورند.
و غیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد و این یکی از
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 133
معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده‌اند و سخن را در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته‌اند! که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیه بیّنه انکار نماید، به لعنت خدا و رسول گرفتار گردد.
آنچه حضرت فرموده‌اند از پشم پوشی منشأ لعن ایشان همین نیست، بلکه چون آن جناب بوحی الهی میدانسته‌اند که ایشان شرع آن حضرت را باطل خواهند کرد، و اساس دین آن حضرت را خراب خواهند نمود، و در عقاید بکفر و زندقه قائل خواهند شد، و در اعمال ترک عبادت الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت بازخواهند داشت «1» لعن ایشان فرمود، و این هیأت و لباس را علامتی برای ایشان بیان

فرموده که بآن علامت ایشان را بشناسند.
ای عزیز! اگر عصابه عصبیت از دیده بگشائی و بعین انصاف نظر نمائی همین فقره که در همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافیست. قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان، و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است».

«و اکثر قدما و متأخرین علمای شیعه رضوان اللّٰه علیهم مذمت ایشان کرده‌اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته‌اند، مثل علی بن بابویه که نامه‌ها بحضرت صاحب- الامر مینوشته، و جواب او میرسیده و فرزند سعادتمندش محمد بن بابویه (شیخ صدوق)
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 134
که رئیس محدثین شیعه است، و بدعای حضرت صاحب الامر علیه السّلام متولد شده، و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست.
و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدّثین و فضلاء نامدار از شاگردان اویند و توقیع حضرت صاحب الامر علیه السّلام برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته، و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوب است، و مثل علّامه حلّی رحمه اللّٰه که در علم و فضل مشهور آفاق است، و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه، و فرزند او شیخ حسن در کتاب عمدة المقال.
و شیخ عالیقدر جعفر بن محمد دوریستی، در کتاب «اعتقاد» و ابن حمزه در چند کتاب، و سیّد مرتضی رازی در چند کتاب و زبدة العلماء و المتورّعین مولانا احمد اردبیلی «1» قدس اللّٰه ارواحهم و شکر اللّٰه مساعیهم و غیر ایشان از علماء شیعه رضوان اللّٰه علیهم و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشأن و اخباری که در این مطلب ایراد نموده‌اند موجب تطویل مقال است. ان شاء اللّٰه کتابی علیحده در این مطلب نوشته می‌شود».

«پس اگر اعتقاد بروز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حقتعالی از تو حجت طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی، و نمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت علیهم السلام و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان اللّٰه علیهم بر بطلان این طائفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حقتعالی چه عذر خواهی داشت؟! آیا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که چند حدیث در لعن او وارد

شده است؟ یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السّلام دشمنی میکرده و پیوسته معارض آن حضرت میشده است، و بعضی احوال او را در اول کتاب بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خودخواهی گفت که بیقین ناصبی بوده! و میگوید در کتابهای خود، بهمان معنی که مرتضی علی امام است، من هم امام، و میگوید: هر کس یزید را لعنت میکند گناهکار است، و کتابها در لعن و ردّ شیعه نوشته، مانند کتاب «المنقذ من الضلال» و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد؟ که میگوید: شیطان از اکابر اولیاء اللّٰه است؟! یا ملای رومی را شفیع خواهی کرد که میگوید: ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام شفاعت میکند، و ببهشت خواهد رفت، و حضرت امیر باو گفت که: تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی! و میگوید:

چون که بیرنگی اسیر رنگ شد موسئی با موسئی در جنگ شد

و در هیچ صفحه از صفحه‌های مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسد نکرده باشد.

و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادات میدانسته است یا پناه به محیی الدین خواهی برد که هرزه‌هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی، و میگوید جمعی از اولیاء اللّٰه هستند که رافضیان (شیعیان) را بصورت خوک می‌بینند، و میگوید بمعراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابو بکر و عمر و عثمان پست‌تر دیدم! و ابو بکر را در عرش دیدم! چون برگشتم بعلی گفتم چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از آنها بهترم الحال دیدم مرتبه ترا که از همه پست‌تری!! و او و غیر او از این تزریقات بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن می‌شود. و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب میخوری آخر فکر نمیکنی بلکه برای حب دنیا اینها را بر خود بندند، اگر خواهی او (مرشد) را امتحان

کنی که میگوید من جمیع اسرار غیبی را میدانم و همه چیز بر من منکشف می‌شود، و شبی ده بار بعرش میروم
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 136
یک مسأله از شکیات نماز یا یک مسأله مشکل از میراث و غیر آن یا یک حدیث مشکل از او بپرس اگر آنها را راست میگوید این را هم برای تو بیان میکند.
چنانچه بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که علامت کذّاب و دروغگو آنست که ترا خبر میدهد بچیزهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب چون از حلال و حرام خدا مسأله‌ای از او میپرسی نمیداند!.
آخر این مردی که دعوی میکند مسأله غامض وحدت وجود را فهمیده‌ام که عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا یک معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر- نشان او کنند نمیفهمد؟!! و آنهائی که دقایق معانی را میفهمند آنچه او فهمیده است چرا نمیفهمند، و باز هر گاه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع می‌شود و کفّار هند صاحب کشف می‌باشند، بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند کی دلالت بر خوبی ایشان میکند؟.
چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات در چند موضع دیگر بیان کردم، در این موضع اختصار نموده ختم میکنم ...»

علّامه مجلسی نه تنها میانه‌ای با صوفیه نداشته، بلکه در عصر صفویه که صوفیان بوجود سلاطین صوفی منش آنها بر خود میبالند، سخت بر آنها تاخته و تمام فرقه‌های آنها را از نظر دینی و منطق شیعه مردود و مطرود دانسته، اعمال و اذکار آنها را بدعت و گمراهی شمرده است.
سخنان علّامه مجلسی در عین الحیات بیش از این است که در اینجا آوردیم، زیرا وی به تفصیل در باره حسین بن منصور حلاج، سخن گفته که چون در صفحه 701 این کتاب از وی سخن رفته است، دیگر بتکرار آن نپرداختیم، همچنین در باره ذکر خفی و جلی، ماجرای حسن بصری و عباد بن کثیر بصری دو تن از اکابر صوفیه با

حضرت امیر المؤمنین و زین العابدین علیهما السلام، بحث و انتقاد نموده است.
کسانی که سعی دارند، مجلسی را از دشمنی با صوفیه، تبرئه کنند، نمیخواهند از وی دفاع نمایند اینان چون علّامه مجلسی و مقدّس اردبیلی و امثالهم را در مقامی می‌بینند که جرات اسائه ادب و جسارت نسبت بآنان ندارند، و میدانند که مخالفت آنان با صوفیه چه زیانی برای اهل تصوف خواهد داشت، لذا در یک جا نامه ساختگی بنام مجلسی اول و دوم میسازند که آنها نسبت بصوفیه و یا لا اقل صوفیه شیعه ذی علاقه بلکه خود صوفی بوده‌اند! و در جای دیگر «حدیقة الشیعه» را تألیف مقدّس اردبیلی نمیدانند! اگر شخص با انصاف و با اراده‌ای کتاب «تذکرة الاولیاء» عطار نیشابوری یا «نفحات الانس» جامی، یا «شرح گلشن راز» عبد الرّزاق کاشی، و یا «اسرار- التوحید» ابو سعید ابو الخیر را که جزو اسناد و منابع قدیمی و پر ارزش تمام فرقه‌های صوفیه است مطالعه کند، خواهد دانست که صوفیه فرسنگها با اسلام و مسلمانی فاصله دارند، و دنیائی غیر از دنیای اسلام دارند. دروغهای شاخدار، جعلیات، کفریات، معجزات و کرامات ساختگی که برای مشایخ صوفیه امثال، با یزید بسطامی، جنید بغدادی، منصور حلاج، حسن بصری، سری سقطی، معروف کرخی، سفیان ثوری شقیق بلخی، ابراهیم ادهم، داود طائی و رابعه عدویه و دیگران نقل کرده‌اند، برای هیچ پیغمبر اولو العزم و امام معصومی در تمام کتب سنی و شیعه نیامده است!! با این وصف خود را مسلمان و شیعه مذهب و پیرو اهل بیت پیغمبر میدانند، دیگر نمیدانند مادام که این عقائد و اعمال و گفتار را داشته باشند، و پیروان مشایخ و پیران گمراه و بدعت‌گذاران سودجو و حیله‌گر باشند فرسنگها با ائمه طاهرین و آئین تشیّع فاصله دارند! آنچه آنها

در کتابهای خود برای توفیق طریقت با شریعت و ارتباط مشایخ خود با اصحاب ائمه یا علمای مذهب شیعه، نوشته‌اند فاقد ارزش است، و بکلّی از درجه اعتبار ساقط میباشد.
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 138
این نکته هم ناگفته نماند که صوفیه در مقام جواب بما، نوعا مقام ادبی و شعری و مسلک عرفانی بعضی از مشایخ و سران خود را برخ ما میکشند، مثلا، احیاء- العلوم غزالی، مثنوی مولوی، دیوان سنائی و عطار و حافظ و سعدی و غیره را به میدان می‌آورند، در صورتی که اولا ما با ادبیات و اشعار خوب نه تنها مخالف نیستیم، بلکه آن را رکنی از علوم میدانیم دلیل بر این، کتب علماء و سخنان گویندگان ماست که از شعر و ادبیات خالی نیست. ولی این چه ربطی باوهام و خرافات و عقائد فاسده آنها دارد؟ آیا اگر فی المثل ما از کتاب «روح القوانین» منتسکیویا «جنگ و صلح» تولستوی یا «بینوایان» ویکتور هوگو یا فلسفه «کانت» یا فرضیه نسبیّت «انشتین» بدلیل اینکه دارای مطالب ارزنده و قابل استفاده است، تعریف کردیم، باید مذاهب آنها را که یا یهودی و یا مسیحی بوده‌اند هم ستایش کنیم، و پیرو مذهب آنها باشیم؟!
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
از این گذشته باید دید غزالی، محی الدین، سنائی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ و سایرین که دم از صوفیگری و خانقاه‌نشینی زده‌اند و صوفیه هم در مقام پاسخ بما آنها را برخ ما میکشند، آیا آنها معلومات و مقام ادبی و عرفانی خود را از خانقاه و چله‌نشینی و ترک درس و بحث و شستن اوراق دفتر گرفته‌اند، یا در محضر علما و مدرسه آموخته‌اند؟ آیا باین گفته سعدی ایمان ندارند که با صراحت میگوید:
زاهد و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست؟
شکی نیست که مشایخ صوفیه اگر دانشی داشته‌اند، از پاسداران شریعت و علمای دینی در مدارس گرفته، سپس که بر اثر طبع سرکش و نفس هوا پرست بطرف خانقاه و بی‌بند و باری کشانده شدند، در لباس «طریقت» بمشتریان دیگر فروختند و گر نه همه میدانند که در خانقاه خبری نیست. نه علمی و دانشی، نه درسی و بحثی نه حلالی و حرامی و نه حسابی و کتابی «1»
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 139
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ور نه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

منصب امامت منحصر در دوازده امام است

بطورى كه خواننده محترم ملاحظه ميكند مؤلف در اين كتاب از ولادت با-سعادت امام زمان عجّل اللّه فرجه شروع نموده، بدون اينكه قبلا از ادله عقلى و نقلى براى اثبات امامت آن حضرت ذكرى بميان آورد.
علت اينست كه علاّمه مجلسى اين بحث را در جلد هفتم پيش از آنكه بشرح حال هر يک از ائمه مبادرت ورزد، تمام كرده و ادله لازمه را به تفصيل بيان نموده و سپس در جلدهاى بعدى بشرح حال ائمه از نظر اخبار و روايات پرداخته است و در اين مجلّد نظر باهميت موضوع منحصرا در باره حضرت بقية اللّه امام عصر ارواحنا فداه بسط مقال داده است.
كسانى كه اطلاعات عربى دارند براى كسب اطلاع از نحوه ورود مؤلف در اين بحث بآن مجلّد بحار الانوار مراجعه كنند و گر نه بكتاب حقّ اليقين وى كه فارسى است و يک دوره عقيده شيعه راجع باصول عقايد را در آن شرح داده است، رجوع نمايند.
بطور كلى علماء شيعه در بحث عقايد كه بآن «علم كلام» ميگويند، هنگام اثبات امامت ائمه دوازده‌گانه ما نخست از اثبات وجود خدا و يگانگى و صفات ثبوتيّه و سلبيّه ذات بى‌زوال او، و عدل الهى كه هر فعلى از خداوند صادر شود موافق حكمت و از روى مصلحت است، شروع نموده، آنگاه باثبات نبوت كه رابطه بين خلق و خالق و شخص پيامبر فردى ممتاز از نوع بشر است، پرداخته و بعد از تكميل اين سه مرحله نوبت به بحث امامت ميرسد.
سپس در بحث امامت با ادلّه عقلى كه لزوم نصب يک رئيس عالى از طرف خداوند براى اداره امور بندگان است، تا حافظ تكليف بندگان و مبيّن قرآن و مفسّر قوانين موضوعه خاتم انبياء پيغمبر اسلام صلى اللّه عليه و آله باشد، گفتگو نموده، و از آن پس با دليل نقلى از قرآن مجيد و روايات متواتر از شخص پيغمبر اكرم كه مورد اتفاق و قبول
مهدى موعود عليه السلام، مقدمه، ص: 140
فرق مسلمين است اثبات ميكنند كه اين رئيس عالى و حافظ تكليف و مبيّن قرآن و مفسّر قوانين اسلام بعد از پيغمبر اكرم صلى اللّه عليه و آله شخص امير المؤمنين على عليه السّلام است كه در علم و فقه و تقوى و فضيلت و شجاعت و سابقه ايمان و اسلام و تمام سجاياى حميده و اوصاف ملكوتى از كليه مسلمانان برتر و والاتر بود.
بهمين دليل نيز خداوند در غدير خم به پيغمبرش دستور داد كه على عليه السّلام را بجانشينى خود برگزيند، و منصب خلافت بلا فصل و امامت و زمامدارى آن حضرت را بعموم صحابه و مسلمانان حاضر كه از سفر حج

مراجعت میکردند، اعلام دارد. و نیز بهمین دلیل ثابت میکنند که هر امامی باید امام بعد از خود را تعیین کند، و بدین گونه امامت هر یک از ائمه دین ثابت میگردد، زیرا تمام علمای دوست و دشمن معاصر آنها آن ذوات مقدّسه را در تمام ملکات نفسانی و فضائل انسانی و مقامات علمی و عملی میستودند، و باصالت و نجابت و شخصیّت بزرگ آنها معترف بودند، و در احادیث شیعه و سنی وارد است که پیغمبر فرمود: امامان بعد از من دوازده تن میباشند که همه از قریش و خاندان من هستند! در این باره از همان قرون اولیه اسلام تا کنون بحث‌ها و گفتگوها و مناظره‌ها شده و در پیرامون آن کتاب‌ها تألیف و تصنیف گردیده، علماء و متکلّمین ما نیز با استفاده از ادله عقلی و نقلی در کتب کلامی حق مطلب را ادا کرده و موضوع خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علی (ع) و امامت ائمه دوازده‌گانه را مانند آفتاب نیم روز ثابت نموده‌اند «1».

امام دوازدهم آخرین سفیر الهی است

اشاره

بعد از آنکه در جای خود دانستیم که امامان بعد از پیغمبر منحصر در دوازده وجود

مقدّس است. و آنها نیز همه معصوم و از هر گونه خطا و گناه و نافرمانی الهی و اعمال خلاف مصلحت نوع، پیراسته بوده‌اند، با روایاتی که شیعه و سنّی باسناد مختلف و طرق عدیده، در کتب معتبر خود در این خصوص نقل کرده‌اند، یقین پیدا میکنیم که حجة بن الحسن العسکری نهمین فرزند امام حسین علیه السّلام آخرین سفیر الهی و نماینده خدا در روی زمین است.
در این کتاب شما در باب سوم 64 آیه قرآن را میخوانید که در باره آن حضرت تأویل و تفسیر شده، و گفتیم که آیات منحصر باین نیست بلکه در خلال ابواب دیگر تقریبا 20 آیه دیگر هم ذکر شده است.
مؤلف «در باب چهارم» روایات بسیاری از شیعه و سنی در باره مهدی موعود اسلام مطابق عقیده شیعه نقل کرده، و در ابواب بعدی نیز روایاتی که از یک یک ائمه در باره امامت و غیبت و طول عمر و اوصاف مهدی موعود و قائم منتظر و علائم ظهور و محل طلوع وی رسیده آورده است.
از جمله این روایت مورد اتفاق شیعه و سنی است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنْ الدُّنیا الَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتَّی یَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا صالِحًا مِنْ اهْلِ بَیتْی یُواطی اِسْمُهُ اسْمی وَ کُنْیَتهُ کُنْیَتی یَمْلَأُ الارْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.
یعنی اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد. خداوند آن روز را چندان طولانی میگرداند، تا مردی نیکبخت از خاندان من که در نام و کنیه با من برابر است قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
همچنین در «باب ششم» شرح مفصلی از شیخ طوسی که رئیس طایفه امامیه و پیشوای فقها و مجتهدین شیعه است میخوانید که آن مرد بزرگ قریب هزار سال پیش با ادلّه عقلی و نقلی امامت و غیبت و طول عمر آن حضرت را ثابت نموده و او را از تمام کسانی که مدعی مهدویت بوده‌اند ممتاز و مشخص گردانیده تمام اشکالات مخالفین را پاسخ گفته و جای شکّ و شبهه و سخنی برای کسی نگذاشته است. همچنین در ابواب

دیگر شیخ صدوق، مفید، سیّد مرتضی، ابو الفتح کراجکی، سید بن طاوس و

خود علّامه مجلسی به تفصیل از نظر عقلی و علمی (گذشته از نقل روایت هر باب) موضوع را آفتابی کرده‌اند.

چنان که در این کتاب ملاحظه میکنید، موضوع طول عمر امام زمان علیه السّلام و مهدی موعود جهان در زمان شیخ صدوق متوفی بسال 381 یعنی تقریبا صد سال بعد از غیبت امام زمان علیه السّلام مورد گفتگو و دستاویز دشمنان شیعه بوده، بطوری که صدوق آن عالم نامدار شیعه، در صدد بر آمده و در «کتاب کمال الدین» آن همه مطالب تاریخی و تحقیقی راجع بوجود اشخاص طویل العمر در پاسخ آنها نقل کرده و استدلال نموده است.
بعد از صدوق محمد بن ابراهیم نعمانی، شیخ مفید، سیّد مرتضی، کراجکی شیخ طوسی و سایر بزرگان ما در کتابهای غیبت و کلامی خود هر یک بشرح و بسط این مطلب پرداخته، پاسخهای ذی قیمتی داده‌اند که قسمتی از آن را شما میتوانید در این کتاب بخوانید.
البته علمای ما در آن زمان و زمانهای متأخر این مطالب پر ارزش تاریخی را فقط از تواریخ عرب و ایران و تورات که در دسترس داشته‌اند گرفته‌اند. اگر آنها بزبانهای خارجی آشنائی داشتند، میتوانستند معمرین بیشتری را بما معرفی کنند، و از نظر علمی و پزشکی بحثهای جالبی بنمایند. همان طور که گفتیم در همین عصر نیز راه اثبات مطلب کاملا برای منکرین آماده است و این ایراد از نظر علمی و نزد اشخاص باسواد و منصف پایه محکمی ندارد.

طول عمر از نظر دکتر هاوزر

موضوع طول عمر در عصر ما با پیشرفت شگفت انگیزی که در علم پزشکی و غذاشناسی پدید آمده، یک امر ساده و حل شده است. از میان ده‌ها تن از پزشکان و غذاشناسان و استادان آزموده که در باره راز طول عمر به تحقیق و بررسی

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 143

پرداخته‌اند، در این جا فقط چند جمله از نوشته‌های دکتر «گیلورد هاوزر» آلمانی مقیم امریکا، که بزرگترین استاد غذاشناس کنونی است، از لحاظ خوانندگان میگذرانیم:

وی مینویسد: «من میخواهم بشر عمر طولانی کند، بیشتر و بهتر از لذت زندگانی بهره‌مند گردد ... همان طور که گفتم قبل از هر چیز خودم علاقه بعمر دراز دارم و میخواهم کمتر از صد سال عمر نکنم «1» امروز علم پزشکی بکمک علم تغذیه قیود و حدود عمر را از سر راه برداشته و ما امروز بر خلاف اجداد و پدران خود میتوانیم امیدوار باشیم که میتوانیم عمر طولانی کنیم ... در گذشته اگر کسانی عمر طولانی میکردند در نظر خود آنها و مردم عجیب و خارق العاده میرسید «2».

طبق یک اصل علمی ثابت شده است که هر موجود زنده‌ای میتواند هفت تا چهارده برابر سنّی که بدوره بلوغ میرسد عمر کند، و چون انسان در سن بیست سالگی بالغ می‌شود، پس بخوبی میتواند لا اقل صد و چهل سال عمر کند ... دانشمندان بسیاری با تجربه علمی ثابت کرده‌اند بخوبی و آسانی میتوان عمر را طولانی کرد «3» و خلاصه من عقیده دارم که پیری ابتدا از کیفیت تغذیه شروع می‌شود و دانشمندانی که در سراسر جهان در باره موضوع طول عمر انسانی مطالعه و تجربه میکنند هزاران دلیل محکم بر اثبات این ادعا اقامه نموده‌اند، و نتیجه گرفته‌اند که سرچشمه جوانی به یک تغذیه خوب و با یک غذای کامل بستگی دارد! «4» این همان موضوعی است که سالیان دراز دانشمندان دینی با اینکه اطلاعی از علم پزشکی و غذاشناسی نداشتند، در اثبات طول عمر امام زمان (ع) گفته‌اند.

دانشمندان ما میگویند: اولا خداوند اراده کرده، امام زمان آخرین سفیر و نماینده

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 144

خود در میان خلق را تا هزاران سال زنده نگاه دارد، آیا این کار از خدای قادر متعال بعید است، و آیا خدا که این همه کرات آسمانی، سیارات و ثوابت، و کهکشانها با آن همه مزایا را آفریده و هر کدام را روی نظم بدیع و خیره‌کننده‌ای در مدار و مسیر خود قرار داده و بگردش در آورده است،

از حفظ سلامتی و نشاط جوانی آخرین سفیرش که خود از اسرار بزرگ آفرینش و راز بی‌نظیر خلقت است، عاجز و ناتوان است؟! اگر مادیها ایمان بوجود خدا و قدرت و اراده او ندارند، آیا میتوانند قوانین مسلم طبی و طبیعی را که خود کشف کرده‌اند، زیر پا بگذارند؟ اگر امام زمان روی یک برنامه بسیار دقیق و منظم تغذیه کند، و زندگی نماید، بطوری که نگذارد عوامل پیری بهیچ وجه در وی راه یابد مانعی دارد که صدها و هزاران سال عمر کند؟!

طنطاوى دانشمند معروف اهل تسنن- در جلد 17 تفسير «الجواهر» ص 225- 226 شرحى از پزشكان آن موقع در باره امكان عمر طولانى آورده و سپس ميگويد «هنرى جكسن» انگليسى 169 سال زندگى نمود و در سن 112 سالگى در جنگ «فلورفيلد» شركت جست «جان بلندى» 175 سال داشت و سه تن از فرزندانش را كه هر يک متجاوز از صد سال داشتند، ديد! «يوحنا تنگتون» كه در سال 1797 در گذشت 160 سال زيست و فرزندانى 105 ساله داشت. «تزمابار» 152 سال، و «كورتوال» 144 سال در جهان زيستند. اخيرا نيز مردى سياه پوست در سن دويست سالگى در گذشت».

در مجله عربى الهلال صفحه 144 جلد اول سال 1939 و همچنين در جزء 2 سالنامه پارس سال 1311 شمسى صفحه 100 تحت عنوان غرائب طبيعت از يک پيرمرد چينى بنام «لى چينک» نام ميبرند كه 252- يا 253 سال داشته است، و سن بعضى از فرزندانش بيش از 90 سال بوده «1»

مطابق نوشته روزنامه‌هاى اطلاعات در فاصله سال‌هاى 38 تا

مهدى موعود عليه السلام، مقدمه، ص: 145

41 از اين افراد طويل العمر نام برده و بعضى را با عكس و تفصيلات نوشته بود: پير- مردى در امريكا در سن 180 سالگى و پير مرد ديگرى در روسيه در سن 150 سالگى در گذشت. محمد مبارک مراكشى ساكن الجزائر 162 ساله، سعيد اسلام گيلانى مقيم تركيه 141 ساله، سيد على فريدنى 185 ساله، حاج عليخان رود سرى 155 ساله و كربلائى ابراهيم حيدر محله‌اى 145 ساله را بعنوان نمونه ميتوان نام برد و غير از سيد على فريدنى كه او را براى پرستارى و توجه بهتر بتهران آوردند، و اندكى بعد مرد بقيه هنوز زنده‌اند. اينها نوشته جرائد بزرگ و مؤثر ايران و جهان بود، و بر فرض كه در ميزان اعمار اينان چند سالى كم و زيادى روى داده باشد، با اصل اساسى راز طول عمر كه هيچ گونه مانع مسلّمى در جلو خود ندارد، كاملا مطابقت دارد، و عقيده داريم كه اگر بودجه‌اى را بمنظور يافتن و تحقيق در باره اين گونه اشخاص طويل العمر اختصاص دهند پير مردان سيصد ساله هم در گوشه و كنار دنيا يافت ميشوند.

مجله نامه آستان قدس در شماره سوم خود نوشته است:

«فاضل محترم آقاى مجتبى مينوى در كتاب 15 گفتار مينويسد كه نويسنده بزرگ جرج برنارد شاو زمانى كه 65 ساله بود كتابى نوشت و منتشر كرد، تحت عنوان (برگرديم به متوشلخ) متوشلخ در ميان اروپائيان مثال براى طول عمر است. تا آنجا كه مينويسد: برنارد شاو ميگويد: «وايزمن» عالم

آلمانی گفته است که مرگ لازمه قوانین طبیعی نیست و در عالم طبیعت از عمر أبد گرفته تا عمر یک لحظه ای، همه نوعش هست، آنچه طبیعی و فطری است، عمر جاودانی و ابدی است. بنا بر این، افسانه عمر 969 ساله متوشلخ نه مردود عقل است و نه مردود علم! در همین دوره خود ما میزان طول عمر بالا رفته است و دلیلی ندارد که بعد از این هم بالاتر نرود و یک روز بیاید که بشر بعمر 900 ساله برسد»!! و نیز مجله الهلال در جزء 5 صفحه 607- 1930 یعنی 35 سال پیش، مینویسد: یکی از پزشکان انگلیسی توانست با ابتکارات طبّی خود جوجه مرغ را تا هفده

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 146

سال زنده نگاهدارد و هم مینویسد بعضی از دانشمندان توانسته‌اند این آزمایش را در باره بعضی از حشرات انجام داده، و عمر طبیعی آنها را تا نهصد برابر افزایش دهند! بدین گونه که حشره را از آلوده شدن بسم و مقابله با دشمن و کم شدن حرارت بدن که مایه حیاتی آنست، حفظ کند»!

بنا بر این اگر بگفته دکتر هاوزر. عمر طبیعی افراد را 140 سال فرض کنیم امکان اینکه یک نفر چند هزار سال عمر کنند هست.!!

شرح زیر هم برای تکمیل بحث در پیرامون طول عمر امام زمان ارواحنا فداه از مجله مکتب اسلام از لحاظ خوانندگان میگذرد.

«موضوعی را که مخالفین ما زیاد بما ایراد میکنند و سر و صدا در باره آن راه میاندازند، موضوع طول عمر غیر طبیعی آن حضرت است که طبق مدارک قطعی که بما رسیده فرزند بلا واسطه امام حسن عسکری علیه السّلام است و بنا بر این بیش از هزار سال از عمر آن حضرت میگذرد.

اینها بما می‌گویند: چطور ممکن است قوانین طبیعی بطور استثنائی در باره کسی بهم بخورد و بشری بیش از هزار سال عمر کند؟! ولی بعقیده ما این موضوع را نمیتوان یک ایراد تلقی کرد، بلکه استبعاد و اظهار تعجبی بیش نیست. چه اینکه هیچ گونه دلیل قاطعی بر محدود بودن عمر بشری در دست نیست، ولی ما آن را یک ایراد فرض کرده و توجه شما را بنکات زیر جلب می‌کنیم:

این ایراد را ممکن است مادیها و کسانی که اساسا باصول خداپرستی اعتقاد ندارند بما کنند، همچنان که ممکن است از ناحیه ملل خدا پرست غیر مسلمان مانند یهود و مسیحیها بما شود. در صورت اول این سؤال پیش می‌آید که آیا اصول قوانین طبیعی در مورد مقدار عمر طبیعی بشر اصول ثابت و غیر قابل تغییری است؟

جواب این سؤال از نظر دانشمندان طبیعی مخصوصا پزشکان منفی است. زیرا خود آنها همواره مشغول مطالعات و آزمایشهائی برای ازدیاد عمر انسان هستند و سعی دارند بقول خودشان در این قسمت هم بجنگ طبیعت بروند و او را مغلوب کنند،

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 147

اگر راستی عمر طبیعی انسان معلول اصول غیر قابل تغییری بود، این کوششها و مطالعات و آزمایشها ابدا معنی نداشت.

صریحتر بگویم: پیری از نظر بسیاری از علماء طبیعی درد غیر قابل علاجی نیست و امیدوارند روزی بیاید که درمان آن را از راه همین داروهای طبیعی! کشف کنند.

چند ماه پیش بسیاری از این مطلب را در صفحات جرائد و مجلات خواندید یکی از پزشکان کشور رومانی بنام پروفسور «آنا اصلان» داروئی از ترکیبات «نوکائین» برای درمان پیری کشف کرده که پس از تکمیل در دسترس جهانیان قرار خواهد گرفت.

این خبر در محافل مختلف دنیا مورد بحث واقع شد. کاشف این دارو معتقد است که این دارو روی سلولهای بدن انسان تأثیر خاصی دارد و آن را جوان میکند و طبعا عمر خود را از سر میگیرد، و چون پیری جز فرسودگی و پیر شدن سلولهای بدن نیست، باین وسیله درمان مییابد.

در باره امکان کشف چنین داروئی با چند نفر از اطباء معروف کشور ما نیز مصاحبه شده بود، و بعضی صریحا امکان آن را تأیید و گزارش مزبور را قابل مطالعه دانسته بودند «1» ما نمیدانیم کاشفین داروی مزبور در تکمیل آن تا کنون چه اندازه موفقیت پیدا کرده‌اند، همین قدر میدانیم که موضوع مبارزه با پیری و تجدید عمر همواره مورد مطالعه است.

چند سال پیش نیز این خبر در دنیا انتشار یافت که یکی از دانشمندان فرانسه طی مطالعات خود در باره زنبور عسل باین نتیجه رسیده که مشاهدات نشان میدهد که عمر ملکه کندو بمراتب از افراد عادی زنبورها بیشتر است و این مطلب مربوط بتغذیه ملکه

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 148

از عسل خاصی است که کارگران کندو برای او تهیه میکنند و این «عسل شاهانه» نصیب دیگران نمیشود.

دانشمند مزبور از مطالعات خود نتیجه گرفته بود که اگر بتوان آن عسل مخصوص را بمقدار کافی در اختیار بشر گذاشت سالیان زیادی بر عمر او افزوده خواهد شد و یک عمر طولانی و غیر عادی پیدا میکند، و هیچ بعدی ندارد، روزی نتائج مثبتی از این مطالعات عائد جامعه بشری گردد.

خلاصه منظور اینست که این موضوع یک موضوع لا ینحل و بعیدی از نظر قوانین طبیعی نیست تا چه رسد به این که از نظر قوای ما فوق طبیعت جای گفتگو داشته باشد.

اما هیچ چیز برای ما تعجب آورتر از این نیست که این ایراد را ملل خدا پرست مانند مسیحیها و یهودیها، بما کنند، زیرا خود آنها اموری را برای پیغمبران خود قائلند که این موضوع در مقابل آنها ساده است، مگر تولد

عیسی بدون پدر و زنده کردن مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج آنهم از غیر طرق طبی و همچنین قسمتهای زیادی از زندگانی موسی بن عمران همه از آن امور استثنائی و بر خلاف وضع عادی طبیعت نیستند؟! روشن است که آنها در جواب خواهند گفت: خدائی که این افراد نمونه خلقت را برای راهنمائی بندگانش فرستاده، چه مانعی دارد که برای معرفی آنها بمردم، گاهگاه اموری بر خلاف وضع عادی طبیعت بر دست آنها ظاهر سازد، تا همگان بدانند از طرف کسی مأموریت دارند که قوای سرکش طبیعت در برابر او خاضع و فرمانبر دارند! البته در این سخن حق با آنهاست و این منطق عموم خدا پرستان است و اساسا ممکن نیست خداپرستی را پیدا کنیم که خود را مقهور قوانین طبیعی بداند. ما هم در باره طول عمر امام زمان (ارواحنا فداه) بفرض اینکه موضوعی بر خلاف قوانین عادی طبیعت باشد!، همین را میگوئیم:

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 149

حکیمی کاین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد «1»

چنان که در خلال عبارات گذشته اشاره نمودیم و در این کتاب هم مفصلا از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت، پیغمبر اسلام و اهل بیت اطهار کرارا بشارت بظهور مهدی موعودی که از نسل پیغمبر است داده‌اند، این مطلب خود یکی از امتیازات اهل بیت عصمت بود که هنگام ذکر مفاخر خود از وجود مهدی آخر الزمان و ظهور دولت عالمگیر او و قیام وی با شمشیر و اصلاح کار جهان و تأمین عدالت عمومی در سراسر دنیا، سخن میگفتند.
ولی متأسفانه این موضوع گاهی موجب اشتباه، و زمانی بهانه دست بعضی از سادات و حتی مردم عادی شده، از همان قرون اولیه اسلامی دعوی مهدویت نموده و بنام «مهدی» علیه خلفای وقت قیام کردند عوام کالانعام هم بدون در نظر گرفتن تمام علائم اوصاف مهدی و همه شرائط و آثار ظهور وی، بطرفداری از آنها برخاسته، باعث گرفتاری خود و سائرین میشدند، چنان که در خلال باب هفدهم، و سائر ابواب، بمناسبتهائی که پیش آمده است، در ردّ اعتقاد گروهی از آنها مانند کیسانیه، واقفیه ناووسیه، محمدیه، فطحیه و غیره سخن رفته است.
اینان افرادی بودند که بواسطه ظلم و بیدادگری که از خلفای اموی و عباسی می‌دیدند و در پیشآمدهای سوء منتظر منتقم حقیقی بودند بعضی جوانان سادات را که جزئی شباهتی در نام یا دلیری یا صورت زیبا و ظاهر آراسته، داشتند، مهدی موعود پنداشته، و دور او را گرفته کم کم فرقه‌ای تشکیل میدادند. در اخباری که از حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت موسی کاظم علیهم السلام رسیده پاره از حالات آنها از نظر خوانندگان خواهد گذشت.
بعلاوه در قرون بعد از ائمه و مخصوصا بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نیز افراد بسیار بنام مهدی موعود چه از سادات و اولاد پیغمبر و چه افراد دیگر
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 150
که دعوی سیادت داشتند یا رسما سید نبودند مدعی مهدویت شده و حتی بعضی جنگها و لشکرکشی‌ها کردند که تا کنون نیز اتباع آنها باقی هستند. مانند متهمدی سودانی و متهمدی مراکشی و مهدی سنوسی که از اهالی لیبی بود، و با قوای فرانسه و انگلیس جنگها کردند و مردمی انبوه بطرفداری آنها برخاستند.
بعضی از این مدعیان مهدویت تنها به ارتباط خود با مهدی موعود و باب او قناعت کردند، تا از این حیث بمنظور پست دنیوی خود برسند، مانند محمد بن علی شلمغانی و شریعی و نمیری و بلالی که مفصلا در باب بیست و

دوم این کتاب شرح سوء احوال آنها را میخوانید.
لازم بذکر نیست که این همه اخبار و آیات که در باره مهدی موعود آمده، و طول زمان و دیدن زور و ظلم از دشمنان، بخصوص اگر محرکی هم در میان باشد هر چه زمانه طولانی و ناکامی از پیروزی بیشتر شود زمینه برای ادعای مهدویت بعضی از افراد مالیخولیائی بهتر فراهم می‌شود. از جمله میرزا علی محمد شیرازی را که معروف به «سید باب» است باید نام برد.

[بهائیت]

در دولت محمد شاه قاجار و صدارت حاجی میرزا آقاسی ایروانی که درویشی سخیف و بی‌تدبیر بود، و بهنگامی که درست پانزده سال از شکست فتحعلی شاه و از دست دادن شهرهای قفقاز میگذشت، و زمانی که تازه بواسطه تهدید و فشار دولت انگلیس محمد شاه افغانستان را بعد از دو سال محاصره از دست داد و با سرشکستگی و بدون اخذ نتیجه بپایتخت بازگشت، در آن موقع که سیاست روس و انگلیس یکی از شمال و دیگری از جنوب برای دست اندازی بایران و تأمین منافع استعماری خود شدیدا سرگرم رقابت و گل آلود ساختن آب و گرفتن ماهی مقصود بودند، و در وقتی که مردم ایران نوعا بر اثر از دست دادن قسمتی از کشور خود و سلطه اجانب و شیوع ظلم و تعدّی درباریان بیرحم و اجحاف و تعدّی حکام سنگدل و یغماگر و فقر و پریشانی عمومی
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 151
بستوه آمده بودند، و در هر شهری شاهزاده‌ای علم مخالفت با محمد شاه برافراشته و دم از استقلال میزد، و در نتیجه جان و مال و عرض و ناموس مردم در معرض تلف و خطر قرار داشت، آری در چنین زمان حسّاسی زمینه برای یک مهدویت دیگر و ظهور امام زمان قلابی در داخله ایران از هر جهت فراهم بود.
کارگردانی که سر رشته‌دار کار بود، میدانست که باید از فرصت حد اکثر استفاده را نمود و کسی را وارد میدان کرد که بعضی از علائم مهدویت در وی باشد لا اقل میان مردم معروف بسیادت و جوان و در واقع احساساتی و آماده هر گونه تحریک و آشوب باشد، تا هیجانات عمومی، خود انگیزه ادعای او شده نقشه از هر جهت تکمیل گردد.
میرزا علی محمد نامی، پسر میرزا رضای شیرازی؛ چندی در بوشهر منشی تجارتخانه دائی خود بود. وی برای تحصیل علوم دینی به کربلا رفت و مدتی پای درس سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی، سر سلسله شیخیه که در بافندگی و ادعاهای عجیب و غریب مهارتی بسزا داشت، و یک دسته از طلاب افراطی در درس وی اجتماع میکردند، حضور یافت.
میرزا علیمحمد مدتی در بوشهر بمنظور تسخیر خورشید در پشت بام و آفتاب سوزان آنجا بریاضت پرداخته بود؛ و از این راه مشاعرش تکان خورده دچار خبط دماغ شد. بطوری که تمام سلولهای بدنش در ناراحتی و تشنّج شدیدی میسوخت.
کارگردان شخصی ماهر بنام «کینیاز دالگورکی» منشی سفارت روسیه در تهران بود، و خود تظاهر باسلام میکرد، زن مسلمانی گرفته بود، و حتی

بلباس روحانیت در آمده و بخاطر یافتن چنین هنرمندی برای ایفای نقش بکربلا رفته بود، و در درس سید کاظم رشتی و میان طلاب جا گرفت! کارگردان میرزا علی محمد شیرازی را برای ادعای با بیت و ابراز ارتباط خود با امام زمان شیعیان که شب و روز فریاد العَجَلَ العَجَلَ مردم برای ظهورش بلند بود از هر کسی دیگر بهتر و مناسب‌تر تشخیص داد، و برای
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 152
صید او بکار پرداخت. «1»
دیری نپائید که مردم ایران شنیدند، میگویند امام زمان ظهور کرده و بنا- بر این دوران عیاشی و خودکامگی شاهزادگان قاجار و ظلم و بیداد حکام آنها بسر آمده، و عنقریب نه تنها ایران بلکه تمام جهان گلستان خواهد شد، و ظلم و ستم برای همیشه ریشه کن می‌شود، خوشبخت کسی که زودتر بسوی او بشتابد!! بدیهی است که عوام کالانعام زود باورِ رنجدیده آن روز ایران چه غوغائی برپا کردند، و بخصوص وقتی دیدند غالب علمای (شیخیّه) و سادات آنها که اطلاع یافتند وی از پای درس سید کاظم رشتی برخاسته، بوی گرویدند، بیشتر موجب اشتباه دیگران شده، بخیالی واهی و فقط برای رهائی از ظلم و زور بگمان اینکه اگر دیر بیاری امام زمان بشتابند نزد خداوند و پیغمبر مسئول، یا به پندار اینکه اگر کسی زودتر باو بگرود از آن سیصد و سیزده نفر میباشند! دسته دسته بوی گرویده، و همان طور که حریف بیگانه منظور داشت، غوغائی برپا شد! در این بین زنی طنّاز و عشوه‌گر و زیبا بنام «زرّین تاج» دختر ملّا صالح برغانی قزوینی که بعدها بابیها بعلاوه لقب «طاهره» که باو دادند «قرّة العین» هم خواندند نیز بصف آنها پیوست. این زن باسواد و بسیار با ذوق بود و شعر پرشور و زیبا میسرود، چون عمویش حاج ملّا علی شیخی مشرب بود، و بعد به سیّد باب پیوست، این زن جوان و دلفریب هم خانه و شوهر و دو فرزندش را رها ساخت و بدنبال سر و صدای باب سید جوان زیبا افتاد، و دست بهر کاری زد، در آن موقع که زنان ایران سخت در حجاب بسر میبردند وی با سر و روئی باز بجمع بابیها و بطرفداری از امام زمان نو ظهور در ایران (نه در مکه و عربستان که محل ظهور است) پیوست.
وجود این زن با آن آزادی و بی‌بند و باری محفل احباب را رونقی دیگر بخشید.
گاهی در «بدشت» گرگان شبها را با وی بصبح آوردند و زمانی با دسته‌ای به نقاط دور
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 153
و نزدیک رفتند، و از این قبیل کارها که گفتنی نیست و حتی در تواریخ بهائیان نیز ثبت و موجود است. فتنه باب در ایران موجب بدبختیها و زد و خوردها و پریشانیها شد و دولت ِو ملت را بوضع فلاکت باری مواجه

ساخت. ناچار سید باب را که منشأ آن فتنه و فساد بود گرفته، چندی در شیراز و بعد در خانه «معتمد الدوله گرجی» حاکم اصفهان که یک نفر ارمنی مسلمان نما بود، نگاه داشتند. معتمد الدوله به تحریک کارگردان روسی بدون اجازه از دربار به بهانه اینکه میخواهد با تحت نظر گرفتن باب جلو فتنه او را بگیرد، شش ماه باب را در اندرون خانه جای داد، و او را تشویق بایفای نقش خود کرد. باب هم نامه‌ها و کتابها نوشت، و مخفیانه بشهرها فرستاد، تا اینکه او را به ماکو فرستادند، و در قلعه چهریق زندانی نمودند. میرزا علیمحمد در آنجا توبه نامه‌ای بخط خود نوشت و از امام زمانی استعفا کرد و همه چیز را تکذیب نمود، ناچار او را از آنجا به تبریز فرستادند. در تبریز جمعی از علماء در حضور ناصر الدین شاه ولیعهد، با وی گفتگو نمودند، و میرزای بیچاره در پاسخ سؤالات سطحی فروماند، و بامر ناصر الدین شاه کتک مفصلی بوی زدند.!

میرزا علی محمد شیرازی «باب» علنا ادعاء مهدویت کرده بود و مدعی با بیت و ارتباط و نمایندگی امام زمان بود، اما کارگردان روسی و عوام الناس ایرانی هم نگذاشتند این آتش خاموش شود، بلکه هر لحظه آن را دامن زده کشور را بخاک و خون و فتنه و آشوب کشیدند.

خوشبختانه در این میان محمد شاه قاجار پادشاه مریض، جان سپرد و دوران صدر اعظمی حاجی میرزا آقاسی درویش سپری شد، ناصر الدین شاه ولیعهد جوان از تبریز بتهران آمد و بدون فوت وقت بر تخت نشست و یکی از نوابغ و شخصیتهای برجسته سیاسی و نظامی ایرانی یعنی میرزا تقی خان امیر کبیر بصدارت رسید، و باندک زمانی اوضاع درهم پاشیده مملکت را سر و سامان بخشید.

میرزا تقی خان امیر کبیر مرد با کفایت و صدر اعظم کاردان و وزیر با تدبیری بود که اگر دست خیانت خائنین داخلی و داس سیاست خارجی نهال وجود او را قطع

نکرده بود امروز ایران، ایران دیگر بود. ولی همان سیاستی که تازه با ظهور امام- زمان شیرازی معرکه گرمی برپا کرده بود و از آن تنور گرم نان میگرفت، نگذاشت این مرد بزرگ ایران بیش از سه سال بر این آب و خاک حکومت کند و بالاخره در حمام «فین» کاشان بسرنوشت حیات پرافتخار او خاتمه دادند و ایران را باین روز سیاه نشاندند! امیر کبیر بعد از چندی که بکار مملکت پرداخت و آشوبهائی که در اطراف کشور پدید آمده بود فرو نشاند، اقدام به خاموش ساختن فتنه بابیها و گوش‌مالی این امام زمان پوشالی نمود، و بالاخره برای اینکه نقطه امید کارگردان این صحنه و مردم همج الرعا را از میان ببرد، دستور داد در سال 1266 میرزا علی محمد باب را در میدان مشق تبریز تیر باران کنند و با مرگ او بکلی سرو

صدای بابیگری را خاموش سازند، بطوری که تا او بر سر کار بود کسی جرأت نداشت از بابیگری دم بزند.
ولی بعد از عزل میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا آقا خان نوری مشاور مخصوص حاج میرزا آقاسی که در دولت امیر کبیر برای حفظ جان خود، پناه بسفارت انگلیس برده بود، بر سر کار آمد و با روی کار آمدن وی بابیه دوباره مانند مورچه از سوراخها سر بدر آوردند، و دو برادر همشهری خود یعنی میرزا یحیی و میرزا حسین علی نوری پسران میرزا عباس نوری مازندرانی را با جمعی از بابیان بعد از واقعه سوء قصد و تیر اندازی بناصر الدین شاه که چند ماه زندانی بودند با وساطت سفیر روسیه در سال 1269، آزاد نموده و ببغداد تبعید کرد. این دو برادر چند سال در بغداد ماندند، سایر معروفین با بیان هم از ایران گریخته در بغداد بآنها ملحق شدند، چون در آنجا هم وجودشان را خطرناک تشخیص دادند، و در روز اول محرم که روز ولادت باب است بجشن و شادمانی پرداختند با اعتراض مسلمانان و دخالت دولت ایران دولت عثمانی آنها را بشهر «ادرنه» واقع در ترکیه تبعید کرد. در ادرنه اختلاف دو برادر میرزا حسین علی و میرزا یحیی که هر کدام خود را جانشین باب میدانست بالا گرفت.
کار به زد و خورد و رسوائی کشید و بعد از چند سال میرزا یحیی که بابیها او را «صبح

ازل» نامیدند، بجزیره قبرس و میرزا حسین علی بشهر «عکّا» واقع در فلسطین که آن موقع در دست دولت عثمانی بود تبعید گردید.
در این موقع عده کمی از بابیها بناچاری میرزا یحیی «صبح ازل» را بنصّ صریح باب جانشین بلا فصل میرزا علیمحمد دانسته و به «ازلی» معروف گشتند، و بقیه که اکثریت داشتند میرزا حسین علی که خود را «بهاء اللّه» معرفی میکرد بریاست بر گزیده به «بهائی» مشهور شدند، و بالاخره کارگردان ماهر که از دیر زمانی چشم طمع باین آب و خاک دوخته بود، رل خود را خوب ایفا کرد و نگذاشت دامنه این سر و صدا فرو نشیند و عوامل کار و ایادی! آنها از داخله این کشور ریشه کن شود و حتی تا کنون هم ول کن معامله نیستند. با این فرق که از وقتی که آن دو برادر به قبرس و عکّا تبعید شدند، رابطه آنها با روسیه قطع، و بعد از جنگ جهانی اول که هر دو منطقه به تصرف انگلستان در آمد، «عباس افندی» پسر میرزا حسین علی به پاس خدمات صادقانه به بریتانیای کبیر به لقب «سِرْ» مفتخر شد! و از آن روز «سر عبد البهاء» خوانده شد!! بعدها نیز نوه او «شوقی افندی» یکی از عاملین مؤثر اجرای سیاست دولت مزبور در ایران بشمار آمد.

بطوری که از نظر خوانندگان گذشت، فرقه بابی و ازلی و بهائی بطور سياسی در ايران پديد آمد، و از اين رو بايد آن را اولين و قديميترين حزب سياسی دست نشانده بيگانه دانست، ولی خود آنها برای اينکه اين راز را مکتوم دارند، دست و پا کرده بآن رنگ دين و مذهب! داده و از لابلای ده‌ها آيات و صدها علائم، و رواياتی که در اين کتاب و ساير کتب دينی در باره مهدی موعود شيعه رسيده، چند آيه را سرقت و تحريف و بعضی از روايات را بدون ذکر اول و آخر آنها که ضدّ مقصود آنان بوده است و جزئی شباهتی بمقصود آنها داشته بيرون کشيده و در کتب خود مانند «ايقان» ميرزا حسين علی مازندرانی و «فرائد» ميرزا ابو الفضل گلپايگانی آورده، و از آن راه سيد باب
مهدی موعود عليه السلام، مقدمه، ص: 156
و ميرزا حسين علی مازندرانی را مصداق آنها قرار داده‌اند.
گاهی ميرزا علی محمد شيرازی متولد در شيراز سال 1235 پسر ميرزا رضا بزاز شيرازی را همان مهدی موعود جهان معرفی کرده! و زمانی ميرزا حسين علی پسر ميرزا عباس نوری مازندرانی را عيسی بن مريم که از آسمان فرود آمده و همان امام حسين ميدانند که رجعت کرده بدنيا بازگشته است! در يک جا مهملات و عربی‌های دم نکشيده سيد عليمحمد شيرازی را که زن بچه مرده از خواندن و شنيدن آن ميخندد و احکام تازه ميرزا حسين علی را که مادر و عمه و خاله و دختر و خواهر جز زن پدر را بر تمام بهائيان حلال کرده «1» و مردم را از قيود متين دين اسلام راحت نموده، يا «بيان» و «اقدس» کتاب جديد و شرع جديد و قضاء جديد و امر جديد و تازه دانسته و برخی از رواياتی که در اين کتاب وارد شده دليل بر صدق مدعای خود گرفته‌اند! در يک جا نام حزب سياسی بهائی را «امر اللّه» نهاده و با آيه أَتى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ و آيه يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ «2» و بعضی از احاديث که ذيل آنها وارد شده تطبيق ميکنند و در جای ديگر جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ را که بهترين شاهد نيامدن مهدی موعود است، که با آمدن وی دولتهای باطل بکلی از ميان ميرود، دليل بر ظهور سيد باب ميگيرند! هر حديث، و هر آيه قرآنی را با رأی و ميل خود معنی ميکنند و از آن سوء استفاده مينمايند! عوام بيچاره نيز که هميشه تنها بقاضی ميرود و در اين گونه موارد که جز کتب پر زرق و برق بهائيان و تواريخ پر آب و تاب و حکايات ساختگی و تواريخ آنها چيزی نميشنود، و از علمای مطلع سؤالی نميکند، و بکتبی که در ردّ بهائيان نوشته شده و تمام حرف‌های آنها واصل و فرع آن را با کمال بيطرفی شرح داده‌اند مراجعه

نکرده، فریب آنها را خورده دل بآن سراب فریبنده میدهد. رفته از جاده روشن دیانت اسلام و مذهب حقّه شیعه بسیاه‌چال بهائیگری می‌افتد! در صورتی که

اگر آنها کمی چشم و گوش خود را باز میکردند، و در همان کتب بهائیان دقیق می‌شدند، میتوانستند سخافت این دیانت جدید! و سستی این بنای متزلزل را بخوبی درک نمایند.

سید علیمحمد شیرازی در آغاز کار خود را «ذکر» نامید تا بعد آیه شریفه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ و آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ را تطبیق بخود کند! بهمین جهت معروف به «سید ذکر» شد بعد که از سادگی عوام کالانعام استفاده کرد، خود را «باب» امام زمان نامید و گفت من واسطه میان مردم و حضرت هستم!.

سپس که پیشرفتی در کار خود دید، ادعای مهدویت نموده و گفت خود امام زمانم که هزار سال منتظر او هستید! و از آن پس که اقبال مردم تیره بخت و ساده لوح را مشاهده کرد، مانند نمرود و فرعون که از حماقت مردم سوء استفاده کردند پا را بالاتر نهاده و ادعای پیغمبری بلکه الوهیت و خدائی نمود!! میرزا علیمحمد کتابهائی نوشت، و هر چه بذهن آشفته‌اش میرسید، بدون فکر و تأمل بیدرنگ بقلم می‌آورد و بسرعت مینوشت. بهمین جهت آثار او آنچنان آشفته و نامفهوم و درهم و برهم و مغلوط است که خود بهائیان هم از افشا و نقل آن جدا خود داری میکنند! معروفترین اثر سید باب «بیان» است که آن را کتاب آسمانی میدانست و عقیده داشت که خداوند بر او نازل کرده و باید مردم مطابق آنچه در آنست عمل کنند.

باب در آن کتاب چیزهائی گفته و احکامی وضع کرده که بد نیست خوانندگان قسمتی از آن را بدانند. سید باب خواندن کتب آسمانی قبل از ظهور خود را حرام کرده و سوزانیدن آنها و جمیع کتب علمی را واجب قرار داده! مکرر تصریح نموده که دین وی تا سالهائی بعدد حروف «مستغاث» (دو هزار و یک سال) باقی

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 158

خواهد بود. هر کسی در خلال این مدت ظاهر گردد، و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد، نباید از او قبول کرد! تعلیم و تعلّم و تدریس تمام علوم و کتب را غیر از کتابهای خودش حرام کرده! حج بیت اللَّه را باطل و بطور کلی نسخ کرده و وصیت نموده که هر گاه مرد مقتدری در امت او پیدا شد، خانه خدا را که در مکه می- باشد خراب کند، و هر کس استطاعت داشته باشد خانه محل ولادت او را در شیراز حج کند! اگر یکنفر بابی بر یکنفر یا بر جماعتی وارد شود! باید مبادرت بگفتن «اللَّه اکبر» کند، و آن فرد یا جماعت در جوابش «اللَّه اعظم» بگویند و اگر یک زن بابیه بر یکنفر یا جماعتی وارد شود «اللَّه ابهی» بگوید و آن نفر یا جماعت در جوابش «اللَّه اجمل» بگویند! بر هیچ مرد بابی و زن بابیه جایز نیست که در اموال منقول و املاک غیر منقول خود تصرف کند! و بهره برداری نماید. اگر چه بمقدار تسع تسع و عشر عشر باشد! مگر آنکه باب یا امناء وی آنها را پاک کرده باشند. هر کس دعوت باب را بشنود و بوی ایمان نیاورد تمام اموالش بر باب و امناء وی حلال و مصادره می‌شود! اساس ازدواج را فقط منوط برضایت طرفین دانسته و طلاق را بدست مرد قرار داده، و رجوع را بعد از نوزده روز تجویز کرده. هر زنی را می‌شود نوزده مرتبه! طلاق داد و سپس حرام ابدی می‌شود. هر گونه استدلالی را غیر از کتب خود لغو و باطل دانسته است ... «1»

سطوری چند از کتاب بیان باب «2»

برای اطلاع خوانندگان از سخنان میرزا علی محمد باب نقل قسمتی از آن خالی از تفریح نیست! اگر خوانندگان خواه آنها که تسلّط کامل بر زبان عربی دارند، و خواه

آنها که سید باب را «نقطه اولی» میدانند، چیزی از این کلمات فهمیدند، این جانب را نیز متوجه کنند که مزید بر تشکر است! سید باب مینویسد:

«انا قد جعلناک جلالا جليلا للجاللین، و انا قد جعلناک جمالا جمیلا للجاملین، و انا قد جعلناک عظاما عظیما للعاظمین، و انا قد جعلناک نورا نورانا، نویرا للناورین و انا قد جعلناک تماما تمیما للتامتین، قل انا قد جعلناک عزانا عزیزا للعاززین، قل انا قد جعلناک حبانا حبیبا للحاببین، قل انا قد جعلناک شرفانا شریفا للشارفین، قل انا قد جعلناک قهرانا قهیرا للقاهرین، قل انا قد جعلناک بطشانا بطیشا للباشطین ...»!

بسم اللّٰه القادم القدام، بسم اللّٰه القادم القدوم، بسم اللّٰه القادم القدمان، بسم اللّٰه القادم المتقدم، بسم اللّٰه المتقدم المقتدوم، بسم اللّٰه القادم المتقادم، بسم اللّٰه المستقدم المستقدم، بسم اللّٰه القدم ذی القدمین، بسم اللّٰه القدم ذی القدومین، بسم اللّٰه القدم ذی المقادم ...» باللّٰه اللّٰه القادم القدام، باللّٰه القادم القدوم، باللّٰه اللّٰه القادم القدمان باللّٰه اللّٰه ذی القادمات باللّٰه اللّٰه القدم ذا الاقدام، باللّٰه اللّٰه القدم ذی الاقادم، باللّٰه اللّٰه القدم ذی المتقادم، باللّٰه اللّٰه القدم ذی المستقادمات ...»!!

اننی انا اللّٰه لا اله الا ایای و اننی انا اللّٰه ذو الالهین، اننی انا اللّٰه لا اله الا ایای و اننی انا الواحد ذو الوحادین، اننی انا اللّٰه لا اله الا ایای و اننی انا العزیز ذو العزازین اننی انا اللّٰه لا اله الا ایای و اننی انا الصمد ذو الصمادین، و اننی انا اللّٰه لا اله الا انا العدل ذی العدالین ...»!!!

بسم اللّٰه البهی الابهی الحمد للّٰه قد اظهر ذاتیات الحمدانیات باطراز طرازا طرزانیة، و اشرق الکونینات الذاتیات باشراق شوارق شراق شراقیة، و الاح الذاتیات البازخیات بطوالع بدایع رقائع مناسع مجد قدس متناعیة حمدا اطلع و اضاء و اشرق فانار و برق فانار و اشرق فاضاء و شعشع فارتفع و تطع فامتنع حمدا شراقا ذو الاشتراق و براقا ذو الابتراق و شقاقا ذو الاشتقاق و ابراقا ذو الارتقاق ...»!!!!

سید باب در هر بخشی از شئون خمسه و بعضی از الواح خود و غیر آنها، بدین گونه کلمات بی‌سروته که زنان بچه مرده هم بآن می‌خندند بهم بافته است! بقیه آثار او هم

از همین قبیل است. جالب اینست که جانشین وی میرزا حسین علی مازندرانی که خیال نمیکرده وقتی این کتابها بدست غیر بهائیها هم بیافتد، در کتاب خود بنام «ایقان» صفحه 178 در باره فضل و دانش سید باب و آثار قلمی او که بهترین نمونه آن را در اینجا ملاحظه نمودید، با اصرار هر چه تمامتر از تمام پیغمبران بالاتر برده و باین کلمات خنده‌آور بالیده است. وی مینویسد: «چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود- چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شد، و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده. چنانچه بیست مجلد الان بدست می‌آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده»!! و البته میدانید که منظور میرزا بهاء از «مشرکین» مسلمانان هستند! که چون ایمان بخدائی او نیاورده‌اند «مشرک» میباشند!!

سید باب مکرّر در بیان تصریح نموده که «دین وی تا سالهائی بعدد حروف مستغاث» (دو هزار و یک سال) باقی خواهد بود، هر کسی در خلال این مدت ظاهر گردد، و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد، نباید از او قبول کرد» مع الوصف هنوز چند سالی از قتل باب و باصطلاح خودش تأسیس دین او نگذشته بود که حسین علی مازندرانی ادعای «مَنْ یُظْهِرُهُ اللّٰهُ» و ظهور جدید کرد، و خود را «بهاء اللّٰه» نامید و دو کتابی بنام «اقدس» بزبان عربی در احکام دین خود! و «ایقان» بفارسی در تشریح ادعای باب و تحریف و تفسیر مضامین آیات قرآنی و اخبار اسلامی و دگرگون ساختن حقایق و واقعیات، نوشت و کم کم رئیس بلا منازع پیروان باب شد. حسین علی در کتاب

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 161

«اقدس» بیشتر احکام دین باب را که سر بافتضاح برداشته و باعث مسخره خرد و کلان بود، نسخ کرد، و چیز بهتری که بعقلش میرسید بجای آن گذاشت! چنان که در یادداشتهای «کینیاز دالگورکی» یعنی پدید آورنده «باب و بهاء» مینویسد مطالب الواح «بهاء» را در سفارت روس انشا نموده و بعد برای او میفرستادند، و او خود اصلاحات خنکی میکرد! و بگفته مرحوم عبد الحسین آیتی یعنی بزرگترین مبلغ سابق بهائیها که بعد از پی بردن بفساد بهائیت برگشت، در کتاب «کشف الحیل» و کتاب کوچک «سِر عبد البها و انگلیس!» بهاء در اصلاح کتاب اقدس از مشاورین خود که از جمله «مشکین قلم» بود، و در نوشتن کتاب «ایقان» از مراشد صوفیه و نوشتجات آنها استفاده میکرد! نکته جالب اینست که باب و بهاء هر دو ایرانی بودند، ولی کتابهای آنها غالبا عربی، آنهم چه عربی، که باید از آن پناه بخدا برد، تازه این کتابهای عربی پیغمبران ایرانی را بایران می‌آوردند و برای ایرانیان ترجمه میکردند!!

بهاء در کتاب اقدس که بنظر خود مثل قرآن نوشته است! نماز را نه رکعت در سه وقت صبح و ظهر و شب قرار داده، «1» قبله بهائیان شهر عکّاء محل تبعیدی وی (واقع در کشور اسرائیل) است، و میگوید خدا آنجا را محل طواف ملاء اعلی و محل اقبال مردم شهرهای بقاء و محل صدور امر برای سکّان ارض و سماء قرار داده! نماز جماعت هم باطل است! روزه را نوزده روز آخر ماه اسفند تعیین کرده که نوروز، عید فطر اهل بهاء باشد! (نمیدانیم اصولا مؤمنین و مؤمنات بهائی چقدر باین احکام عمل میکنند) حج بهائیان زیارت شهر عکاء و قبر بهاء است. دزد بهائی را باید تبعید کرد و سپس حبس نمود و در مرتبه سوم داغی در پیشانی او بگذارند تا هیچ شهری و مردمی او را نپذیرند!! هر مرد و زن بهائی که زنا کردند، باید نه مثقال طلا به «بیت العدل» برای تقویت امر بهاء بپردازند. و اگر باز هم زنا کردند هیجده مثقال طلا از آنها بگیرند.
استماع موسیقی حلال است! هر بهائی که خواست دیه‌ای بپردازد باید ثلث آن را به
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 162
«بیت العدل» بدهد. کسی که خانه‌ای را عمدا آتش زد، او را بسوزانید! بیش از دو زن نگیرید «1» منی و نطفه مرد و زن پاک است، این رحمت خدا بر اهل بهاست! تمام اشیاء پاک است «2» با تمام ادیان با روح و ایمان معاشرت کنید. از میان محارم فقط زن پدر حرام است «3» اگر کسی لواط کرد، طوری نیست! و ما از بیان حکم آن حیا داریم؟! «ما پاره‌ای از مردم را می‌بینیم که آزادی میخواهند و بدان افتخار میکنند آنها در نادانی آشکارند: زیرا آزادی بفتنه‌ای منتهی می‌شود که آتش آن خاموش‌شدنی نیست»! «4»

سبک انشاء کتب میرزا حسین علی مانند «باب» اعم از فارسی و عربی پر از اغلاط املائی و بر خلاف قوانین صرفی و نحوی و قواعد زبان عربی و فارسی است. کتاب «ایقان» را بهاء در بغداد پیش از تبعید به ترکیه نوشته و هر کس مطالعه کند خیال میکند، تألیف یکنفر صوفی عارف مسلک بسیار غلیظ است. در حقیقت نیز چنین بود، زیرا بهاء خود از دراویش خانقاه دیده بود، و هر چه داشت همان تعبیرات عرفانی و مهملات صوفیه بود. گلپایگانی در صفحه 25 «فرائد» تمام کتب بهاء و در موارد دیگر بخصوص «ایقان» را کتاب آسمانی دانسته و میگوید: خود بهاء تصریح فرموده که این کلمات، کلمات الهیه است و این صحف آیات سماویه‌اند، از خود نمیفرمایند و بغیر ما اذن اللّٰه

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 163

تکلم نمیکنند ... چندان که کلمه مبارکه «ان البهاء ما ینطق عن الهوی» مسموع ملل گشت»!! «1» اکنون خوانندگان با کمال بیطرفی، بامور ذیل که برای نمونه و رعایت اختصار از کتاب ایقان نقل می‌شود توجه کنند و به بینند آیا چنین کتابی از آسمان آمده است و گوینده آن خداست؟! 1- ای برادر! جهدی باید تا ایام باقی است ... تا آنجا که نصحت این عبد ص 19 حال ای برادر ملاحظه نما ص 47 (آیا خداوند به بندگانش برادر میگوید و خود را بنده «عبد» میخواند؟) 2- حال این بنده! رشحی از معانی این کلمات را ذکر مینمایم ص 23 3- در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست ... و این عبد! بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات نشده‌ام ص 26 (!) (بهاء مکرر در این کتاب میگوید فی البحار و فی الکافی آیا چنین کسی خداست؟).

4- فی الکافی ص 210- فی البحار ص 211- از آن جمله در دعای ندبه میفرماید 29 ص (کی میفرماید؟) 5- پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع شویم ص 31 (مگر خدا گمراه بوده که میخواهد هدایت شود؟) 6- روزی در مجلسی نشسته بودم، شخصی از علمای معروف وارد شد، بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود ص 32 (آیا این سخن خداست؟) 7- در صفحه 145 مفصلا از حاج کریمخان کرمانی شاگرد سید کاظم رشتی و رئیس شیخیه عصر خود که رقیب سید باب بوده نکوهش نموده و مینویسد: «در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضیلت و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سب نموده! چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است و این بنده! چون او را بسیار شنیده بودم،

اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم، باری کتب عربیه او بدست نیافتاد، تا اینکه شخصی ذکر کتابی

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 164

از ایشان که مسمی به «ارشاد العوام» است در این بلد یافت می‌شود. اگر چه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن .. (!) با وجود این کتاب را طلب نموده چند روز نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد»!! اکنون باید از جناب ابو الفضائل! پرسید گوینده این کتاب خداست و آیا حسین علی راست گفته که خود نفرموده و آیات سماوی است؟ اگر راست گفته دروغ او و از همین چند مورد کاملا مشهود است، و اگر دروغ گفته که پیغمبر دروغگو بدرد اهل بهاء میخورد، و در هر حال چرا گلپایگانی این قدر پا روی وجدان و عقل خود بگذارد و چنین ادعائی کند، که خود و جناب بهاء و تمام احباب را رسوای دو جهان نماید؟

بیچاره آنها که از پیروی قرآن مجید و خاتم النبیین (ص) و گوینده نهج البلاغه و سایر ائمه دین روی بر تافته باین اکاذیب و جعلیات و هواپرستی‌ها، دل بسته کورکورانه بسوی جهنم میروند.

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس هر زمان خرمهره را با در برابر میکنند

اشاره

میرزا ابو الفضل گلپایگانی، شخصی وازده و مفلوک بیچاره‌ای بوده که از فرط فقر و تنگدستی توسط یکنفر ماهوت فروش بهائی، بمسلک بهائیگری میگرود. وی که در دسیسه بازی و قلب حقایق و پشت هم اندازی در بیان و قلم استاد بوده، چون بوادی بهائیت افتاد، و از جامعه مسلمین طرد شد، کینه مسلمین و علمای اسلام را بدل گرفت، و تا سر حد توانائی در منحرف کردن مردم از اسلام و سوق آنها بحزب بهائی کوشید، و در این راه از هیچ گونه دروغ و تقلب، و دستبرد بآیات و احادیث اسلام خودداری نکرد. اثر معروف او کتاب «فرائد» است که آن را بقول خودش در استدلال
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 165
بصحت دعوی باب و بهاء نوشته مشتمل بر سه فصل: استدلال بآیات قرآنی و استدلال باحادیث و اخبار و دلیل تقریر.

میرزا ابو الفضل که سرآمد تمام بهائیان بوده و باب و بهاء طفل دبستان او نمیشوند! از میان آن همه آیات و روایاتی که قسمت عمده آن را در این کتاب راجع به مهدی موعود اسلام میخوانید، فقط چند آیه و چند حدیث را دستاویز قرار داده و مثل بهاء در ایقان اغلب آنها را تحریف و تبدیل نموده اول و آخر آن را زده و مورد سوء استفاده قرار داده است که در پاورقیهای این کتاب تقریبا همه آن را آورده‌ایم.

وی در اثبات حقانیت دعوی «بهاء» که عمده نظرش در آن کتاب نیز همین است میگوید: «اگر کسی مدعی شارعیت شود و شریعتی تشریع نماید و آن را بخداوند نسبت دهد، و آن شریعت، نافذ گردد و در عالم باقی بماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد»!! در صورتی که هر کسی میتواند ادعای چنین شارعیت بکند و احکام و شریعتی از پیش خود تشریع نماید و بعد هم با سماجت و خود سری در حفظ دکان خود بکوشد ...

راجع به نفوذ بهائیت که دلیل عمده اوست، باید دید، تا کنون چقدر موثر بوده، و بعد از صد سال چه کرده؟ در ایران که مرکز این دعوی بوده و تمام فعالیتها و پولها و نفوذ و قدرت را از این آب و خاک دارند، فعلا جمع کل افراد بهائی نسبت بسایر اقلیتها چقدر است؟ در اروپا هم که یا بکلی خبری نیست و هر چه میگویند مانند سایر گفته‌های اعضاء این حزب همه دروغ است، و یا بنام اسلام و مسلمانان روشنفکر خود را جا زده و بعد کم کم پای باب و بهاء و آئین او را بمیان میکشند و سپس عکسها برداشته و شرح و تفصیلها نوشته که بله در اقلیم امریکا و اقلیم افریقا و آسیای

جنوب شرقی و سایر اقالیم روی زمین چقدر بهائی وجود دارد و امر اللّه چه پیشرفتها کرده است!!

بطوری که گفتیم غالب گفته‌های گلپایگانی را بمناسبت آیات و روایات این کتاب جواب داده‌ایم. فقط در صفحه 275 روایت کعب الاحبار ذکر شده که هر چند خود روایت چندان دلالتی برای منظور او ندارد، ولی گلپایگانی آن را با شرح و بسطی
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 166
از کتاب «الیواقیت» شعرانی از شیخ تقی الدین که هر دو از علمای اهل تسنن میباشند نقل میکند و در آنجا از آیه لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ که معنی بسیار روشنی دارد و مقصود اینست که هر دسته‌ای از مردم سرنوشتی و مدتی دارند که چون فرا رسد، از چنگ مرگ نمیتوانند فرار کنند، و همچنین آیه یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ و آیه یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ که مربوط به تدبیر آفرینش و قیامت است حد اکثر سوء استفاده را نموده و آنها را که هیچ ربطی بهم ندارند، مربوط بهم دانسته و بهره برداری زیادی کرده است!! اصل حدیث کعب الاحبار بدون ذکر سلسله سند است، و خود کعب نیز یکنفر یهودی بوده که تظاهر به مسلمانی مینموده و نزد عثمان و معاویه جایگاهی بزرگ داشته است! در کتب رجال و حدیث شیعه از «کعب الاحبار» سخت نکوهش شده و او را دروغگو، یهودی، جاعل حدیث دانسته‌اند. از این رو حدیث وی بکلی از درجه اعتبار ساقط و قابل هیچ گونه بحث و بررسی و استدلال نیست، چنان که علامه مجلسی نیز در همین کتاب مکرر تصریح کرده است «1» ما از میان کتب بهائی در پاورقیهای این کتاب فقط نظر به «ایقان» حسین علی، و «فرائد» گلپایگانی داشته‌ایم، چون اساس سایر نوشته‌های بهائیگری در نقل آیات و روایات و شواهد تاریخی و تأویل هر مطلبی بنفع دعوی باب و بهاء، همین دو کتاب است. لذا آب را از سرچشمه گرفته و دیگر بسایر آثار این حزب سیاسی نپرداخته و اهمیتی بآن نداده‌ایم.

اشاره

آیات و اخباری که در این کتاب بزرگ راجع به مهدی موعود شیعه رسیده است میگوید: آن حضرت در سال 255 هجری در شهر سامره متولد شده، پدرش امام حسن عسکری علیه السّلام و مادرش نرجس خاتون است، غیبت طولانی خواهد داشت که مردم بسیاری دچار حیرت و سرگردانی شده و از اعتقاد باو برمیگردند و بقیه بر عقیده خود ثابت مانده، روز و ماه و سال ظهور او را هیچ کس جز خدا نمیداند آنگاه در روزی که تمام کره زمین را ظلم و ستم فرا گرفته، و بشریّت دادرسی نداشته باشد که بداد آنها برسد، خداوند متعال او را در شهر مکه آشکار نموده و نخست سیصد و سیزده نفر از اطراف شتافته و بسرعت برق یک شبه در آنجا حضور یافته و صبح آن روز با وی بمنظور ریشه کن ساختن اساس ظلم و فساد و اصلاح جهان و تشکیل حکومت واحد جهانی و عدالت اجتماعی بیعت میکنند.
سپس جبرئیل با صدائی که تمام اهل عالم هر کس بلغت و زبان خود آن را میشنوند، ظهور او را اعلام نموده، و نام او و پدرش را میبرد، آنگاه آن حضرت از مکه حرکت نموده و بکوفه و نجف می‌آید و در آنجا با لشکری که حدّاقل ده هزار نفر مردان فداکار و با ایمان خواهند بود، قیام میکند، هر جا گردن کشی و رئیس دولتی و قوم ظالم و بیدادگری باشد همه را نابود ساخته و شهرهای قسطنطنیه، کابل ... که در حقیقت ممالک مؤثر آن روز میباشند فتح نموده سپس به نجف برگشته و سلطنت میکند حضرت عیسی روح اللّٰه از آسمان فرود آمده، با وی نماز میگزارد، و آن حضرت دجّال و سفیانی را بقتل میرساند دینش همان دین اسلام و احکامش احکام پیغمبر و کتابش قرآن مجید است ...
در نتیجه قیام وی همه در صلح و صفا و امن و آرامش با آسایش زندگی میکنند

ولی ابو الفضل گلپایگانی آنقدر این مضامین عالی را پائین آورده و ساده گرفته است که در صفحه 38 فرائد مینویسد: «چون در سنه دویست و شصت هجریه
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 168
حضرت حسن بن علی العسکری علیهم السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید (!) و امر دیانت بآراء و انظار فقها منوط و محول گشت» و در صفحه 11 میگوید: «دلها بر این امید هزار و دویست و شصت سال همی آرمید تا آنکه انجم دری الهی از افق فارس بتابید و شعله نورانیه نار حقیقیه از شیراز (!) برافروخته و آشکار گشت و صیحه قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت»!! تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی (!) از افق بیت المقدس طالع گردید» و در صفحه 16 میگوید: «ظهور اول ظهور قائم موعود و ظهور ثانی ظهور حسینی بلسان اهل تشیع و ظهور مهدی و نزول روح اللّٰه باصطلاح اهل تسنن»! گلپایگانی در اینجا تصریح به غیبت قائم موعود پسر امام حسن عسکری کرده، در صورتی که بهائیها عقیده به غیبت ندارند! و میگویند: میرزا علی محمد پسر میرزا رضا بزاز شیرازی و مادرش زنی بنام خدیجه بوده و در سال 1235 در شیراز متولد شده مگر اینکه بزبان شیعه گفته باشد از این گذشته معلوم نیست پسر امام حسن عسکری بعد از غیبت طولانی چرا بجای مکه از شیراز برافروخت؟! و چطور حضرت عیسی که قبل از عروج بآسمان روح اللّٰه و فرزند مریم دوشیزه بوده در موقع ظهور قلب ماهیّت داد و یک دفعه امام حسین شد؟! آنهم نه حسین بن علی بن ابی طالب، بلکه حسین علی پسر میرزا عباس نوری مازندرانی متولد در قریه نور سال 1234؟! بعلاوه این تقسیمی که ابو الفضل کرده که نزد اهل تشیّع قائم و ظهور حسینی و نزد اهل تسنّن مهدی و نزول عیسی غلط است، شیعه و سنی عقیده به مهدی موعودی دارد که جهان را در زمان خود با قیام و جنگ پر از عدل و داد میکند از آن پس که پر از ظلم و جور شده باشد.
از همه اینها گذشته اگر مهدی همان میرزای باب و حضرت عیسی و امام حسین میرزا حسین علی بوده‌اند، آمدند چه کنند، و چه کردند؟ کدام دولت ظالم را بر انداختند؟ سلطنت و قدرت آنها کجاست؟ آیا همین که چند نفر بهائی شهمیرازدی و سنگسری بی‌سواد، بآنها دل بستند و آنها نیز در دل تیره آنها جا گرفتند، آن سلطنت مطلقه و قدرت بزرگ جهانی تحقّق پیدا میکند؟! بیچاره بهائی نگون بخت صد سال است

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 169
که قائم موعودش آمده و رفته و ظهور ثانی و روح اللّٰه و قیام «حسینی» هم سپری شده، عباس افندی و شوقی هم آمدند و سواری گرفتند، هنوز باندازه یکی از احزاب دنیا پیشرفت نکرده، ولی او باین دلخوش کرده است که این صد سال دوره سختی و ناراحتی بوده، و ظهور امر اللّٰه و غلبه بر عالم در صد سال بعد از این خواهد بود!!
از همه بدبخت‌تر خفّاش بود کو عدوی آفتاب فاش بود

اکنون که پی بارزش باب و بهاء و دعوی آنها بردید، بد نیست بدانید که یکی از اساسی‌ترین حرفهای آنها، مضامین بعضی روایات است که در آن از کتاب جدید، و امر جدید، و قضاء جدید که بر عرب شدید و دشوار است نام برده شده، و باب و بهاء آن را تطبیق بدعوی خود و کتاب و احکام خود نموده‌اند! با اینکه در تمام آن همه روایات اگر صدر و ذیل آنها دیده شود، و چند تای آنها را کنار هم بگذارند معنی کاملا روشن و حتی نیازی بشرح و بیان ندارد.

زیرا امام زمان در هنگام ظهور، قرآن را بهمان کیفیّت که حضرت امیر علیه السّلام جمع آوری و مرتّب نموده بود می‌آورد، که بنظر مردم، مخصوصا طایفه عرب که اکثرا سنیّان متعصّب میباشند، شدید و دشوار است که قرآن را خلاف نظم و ترتیب کنونی که متعلّق به عثمان است، بیابند، و از در دشمنی با وی در می‌آیند.

مهدی علیه السّلام خیمه‌ها در مسجد کوفه نصب نموده مردم را بیاد گرفتن قرآن با تأویل و تفسیر آن امر میکند. حکم و قضای او هم مانند داود پیغمبر است، که بدون شاهد، مجرم را از غیر مجرم تشخیص میدهد، و حکم را جاری میسازد. امر جدید هم جز این نیست که اسلام را بعد از اندراس و غربت که بر اثر غلبه اهل باطل و تقویت کفر و تعطیل احکام آن فراموش شده است، زنده میگرداند چنان که در دعای ندبه است:

«ایْنَ الْمُدَّخَرَ لِتَجْدِیدِ الْفَرائِضِ وَ السُنَنِ»

سلطان جدید هم قدرت قاهره اوست که از زمان پیغمبر تا آن روز چنان سلطنتی در آل محمد دیده نشده است! مهدی علیه السّلام با اجرای دستورات اسلامی، و تعلیم قرآن جمع‌آوری‌شده علی علیه السّلام

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 170

بمردم، در نظر مردم آن روز که از اسلام و قرآن و احکام الهی چیزی نمی‌بینند چنان مینماید که کتاب جدید، و قضاء جدید، و امر جدیدی آورده، در صورتی که او اسلام را از سر گرفته، و تا خود او هست دین وی اسلام و کتاب او قرآن و بروش پیغمبر حکومت میکند، و سپس اسلام با مرگ وی که علائم قیامت و انقراض بشر آشکار میگردد، ختم می‌شود، و معنی ختم دین بوسیله مهدی نیز همین است. این مضامین را خواننده میتواند بطور وضوح و کمال صراحت در صفحات 283- 908- 1011- 1222- 296- 297- 1080- 1097- 1098- 1100- 1105- 1121- 1123- 1125- 1136 بلکه در تمام ابواب این کتاب، بخواند.

سران بهائی امثال خود میرزا علی محمد و میرزا حسین علی، و گلپایگانی،

امر جدید را تطبیق به «دیانت بهائی»! و کتاب جدید را به «بیان» که چند نمونه آن را خواندید، و قضاء جدید را به احکام باب و بهاء که شمه‌ای از آن گذشت!، و سلطان جدید را هم، بسلطنت باب و بهاء بر دلهای! پیروانش تأویل و تفسیر کرده و قیام حضرت را با شمشیر که کنایه از جنگ و کشتن دشمنان اسلام است، به نفوذ تدریجی امر بهائی حتی بعد از صدها سال! معنی کرده‌اند!!

راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه میرود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

بد نیست بدانید که این دین جدید! چگونه بوجود آمده است؟ در کتاب «الکواکب الدّریه» تألیف آیتی که خود وی مینویسد چندین بار عباس افندی (عبد البها) دست در آن برد و آن را اصلاح کرد و بعد چاپ شد و یکی از بهترین تاریخ بهائی است در صفحه 127 تحت عنوان «قضیه بدشت» مینویسد: «در سال 1264 کبار اصحاب باب یک مصاحبه مهمی و یک اجتماع و کنکاش فوق العاده‌ای در دشت «بدشت» کرده‌اند که موضوع عمده آن دو چیز بود:

مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 171

یکی چگونگی نجات و خلاصی نقطه اولی (میرزا علی محمد باب که در قلعه ماکو زندانی بود) و دیگر در تکالیف دینیه و اینکه آیا فروعات اسلامیه تغییر خواهد کرد یا نه!!» تا آنجا که میگوید: اکثر تکالیف مبهم و امور درهم بود، بعضی امر جدید را امری مستقیم، و شرعی مستقل میشناختند و بعضی دیگر آن را تابع شرع اسلام در جزئی و کلی میدانستند و حتی تغییر در مسائل فروعیه را نیز جایز نمیشمردند و بسیاری از مسائل واقع میشد که تباین و تخالف کلی در انظار پیدا میشد و غالبا قرة- العین را حکم کرده جوابی کتبی یا شفاهی از او گرفته قانع میشدند ..» تا آنجا که میگوید:

«سپس در موضوع احکام فروعیه سخن رفت بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق اعظم از سابق است و هر خلفی اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی (یعنی سید باب که آن موقع در زندان بود) اعظم است از انبیاء سلف و مختار است در تغییر احکام فروعیه. بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلامیه تصرف جایز نیست و حضرت باب مروج و مصلح آن خواهد بود، و قرة العین از قسم اول بوده اصرار داشت که باید بعموم اخطار شود و همه بفهمند که قائم دارای شارعیت است، و حتی شروع شود به بعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها» تا آنجا که صریحا میگوید طی یک زد و بندی بالاخره قرة العین پرده را بالا زد و تغییر اسلام و ظهور دین جدید را اعلام کرد، ولی همهمه و دمدمه فرو ننشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر بر نگشتند».

در دشت پر نزهت و خوش آب و هوای بدشت که با بیان قرة العین را چون شمع انجمن در میان گرفته بودند و مانند گوی غلطان از این دست بآن دست میدادند، و از مشاهده آن دلبر هر جایی هوش از سر و دل از دست همه رفته بود، بدون حضور خود امام زمان که بیچاره در زندان و از همه جا بی‌خبر بود، با اصرار و ابرام و هوا و هوس قرّة العین طنّاز و سکوت احباب

در برابر آن شیرین زبان، احکام اسلام را تغییر داده، آزادی مطلق و دین جدید بابی (و قهرا بعد از آن بهائی) بوسیله

خواسته و رأی صریح شخص «قرّة العین» تغییر کرد. «1» سپس بکامرانی و خوش‌گذرانی پرداختند. دیگر نه منعی و نه مانعی در کار نیست. از نظر دین جدید چه مانعی دارد یک زن متعلق به چند مرد باشد؟! مگر چیزی از او کم می‌شود، اگر دین اسلام حرام میداند دین جدید بابی و بهائی که مانعی نمی‌بیند؟! خوش مزه اینجاست که در همان کتاب در پایان این قضیه صریحا مینویسد:
«آنها که طاقت نیاورده و رفته بودند، سبب فساد شدند و جمعی از مسلمین بر حضرات (یعنی قرّة العین و هوا خواهانش) تاخته ایشان را مضروب و اموالشان را منهوب کرده «آنها را از آن حدود متواری کردند!!
این بود تاریخچه دین جدید بابی و بهائی که میگوید: دین قائم موعود شیعه است! و میخواهد اسلام دین منطق و عقل و ریشه‌دار جهانی را که دنیای متمدّن در برابر احکام متین و خرد پسندش سر فرود آورده، ملغی و با این سوابق درخشان! و احکام و آیات مشعشع! که نمونه آنها گذشت جهان را بصلاح و رستگاری و عدالت، و حکومت جهانی سوق دهد!
ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

آنچه موجب پيدايش بهائيگرى و بقاء و تقويت آنها شده است

علل پيدايش و پيشرفت اين حزب سياسى كه رنگ دين و مذهب بخود گرفته امورى است كه از جمله اين چند چيز است:
1- عدم توجه علماى شيعه بفتنه باب و بهاء و سهل گرفتن كار آنها بدليل «الباطِلُ يَمُوت بِتَرک ذِكرِه»!
مهدى موعود عليه السلام، مقدمه، ص: 173
2- نداشتن يک سيستم تبليغى صحيح كه بتواند در لباسهاى مختلف و در همه جا و ميان هر طبقه‌اى راه يافته، و گمراهان بهائى را راهنمائى كرده، جلو تبليغات يا در حقيقت دروغهاى مبلغين بهائى را گرفته مشت خالى آنها را باز كند.
3- وضع آشفته روحانيت كه هيچ گونه نظمى و تشكيلاتى ندارد، و كنترلى براى اخلاق و رفتار و درس و برنامه و حتى حفظ لباس افرادش در كار نيست. بطورى كه هر بيسر و پائى يا شيادى بآسانى ميتواند باين لباس درآيد، و هر گونه لطمه‌اى را بحيثيّت دين و مذهب بزند! و راه براى پيشرفت بهائيت و هر مسلک باطل و اقليت منحطّ ديگرى باز كند.
4- پنهان بودن اعضاء حزب بهائى كه در همه جا راه دارند بدون اينكه شناخته شوند، و بآسانى و بدون احساس خطر با لطائف الحيل و طرق مختلف مردم ساده يا بى‌خبر را بدام انداخته گيج و گمراه ميكنند.
5- فعاليت و پشت كار اعضاء اين حزب كه شب و روز، زن و مرد، براى نابودى ايران و ايرانى سعى در تفرقه و اختلاف و غارت سرمايه ملى و معنوى ما و آبادى وطن خود (اسرائيل) كه مدفن بهاء و محل بيت العدل آنهاست دارند.
6- تقويت و حمايت بيگانگان از آنها و هر اقليت ديگرى كه در ايران پيدا شده‌اند. چنان كه از نوشته «كينياز دالگوركى» منشى سفارت روس و نوشته «كنت گوبينو» سفير فرانسه در زمان ناصر الدين شاه و نوشته‌هاى «ادوارد برون» انگليسى مخصوصا در كتابهاى «مقدّمه نقطة الكاف» و «يک سال در ميان ايرانيان» كه بقول آقاى ابراهيم صفائى بايد آن را «يک سال در ميان بهائيان» ناميد، اينان و ساير مأمورين دول خارجه در داخل و خارج هميشه سراغ فرقه بابى و ازلى و بهائى رفته، و از آنها حمايت نموده و تمجيد و تعريف كرده، و در راه حفظ مرده بهائيت تشجيع نموده و جسورتر كرده‌اند. دول آنها نيز بهائيان را براى جاسوسى و ايجاد تفرقه و اختلاف در بين مسلمين نگاهدارى و حمايت نموده از هر گونه تقويت مضايقه ندارند.

در باب اول این کتاب ضمن روایاتی که با جزئی تغییری در الفاظ همه دارای یک معانی هستند، خوانندگان به تفصیل شرح حال و سرگذشت مادر بزرگوار حضرت ولی عصر علیه السّلام را میخوانند که چگونه از روم خود را بمیان اسیران انداخته تا به بغداد آمده و از آنجا بسامره محل اقامت امام دهم حضرت هادی علیه السّلام رسیده است.
برای اطلاع بیشتر خوانندگان توضیح میدهیم که: امام هادی علیه السّلام طبق روایت «مسعودی» در مروج الذهب در سال 235 هجری از طرف «متوکّل» عباسی از مدینه بسامره آورده شده‌اند. ولادت حضرت عسکری (ع) نیز در سنه 232 در مدینه طیبه اتفاق افتاده است. از همان زمانها چنان که در تواریخ اسلامی و خارجی مینویسند، جنگهائی میان سپاه اسلام و روم شرقی یا «بیزانس» که ترکیه فعلی باشد، و روم غربی «ایتالیا» و متصرفات آن، بوقوع پیوسته است. از جمله بطوری که در «کامل ابن اثیر» و دیگر منابع نوشته‌اند، در سالهای 240، 244، 245، 247 248، 249، 253 هجری، جنگهائی میان قوای اسلام و روم شرقی در گرفته و در خلال آنها اسیران طرفین مبادله شده است.
از جمله بطوری که در تاریخ «العرب و الروم» تألیف «فازیلیف» روسی، ترجمه دکتر محمد عبد الهادی شعیره مینویسد در 247 هجری، جنگها بین مسلمین و رومیان درگرفت، و غنائم بسیاری بچنگ مسلمانان افتاد. و هم در سال 248 «بلکاجور» سردار مسلمین با رومیان جنگید و طیّ آن بسیاری از اشراف روم اسیر شدند» «1» همین کتاب مینویسد: در چنگ «عموریه» که معتصم عباسی بروم حمله برد، و بعد از ویران کردن آن شهر که در عظمت و اهمیت چیزی از «قسطنطنیه» کم نداشت عده‌ای از روحانیون و شاهزادگان رومی اسیر شدند «2»
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 175
ابن اثیر نیز طی حوادث سال 249 هجری مینویسد: جنگی میان مسلمین به سرکردگی عمر بن عبد اللّٰه اقطع و جعفر بن علی صائفه با قوای روم که شخص قیصر نیز در آن جنگ شرکت داشت روی داد.
اگر مادر بزرگوار امام زمان در سال 248 خود را در میان اشراف روم انداخته و اسیر شده باشد، مصادف با سیزدهمین سال توقف حضرت هادی در سامره و شانزده سالگی حضرت امام عسکری علیه السّلام بوده است.
در صفحه 198 همین کتاب میخوانید که امام هادی نرجس را بخواهرش حکیمه خاتون سپرد تا احکام دینی را بوی بیاموزد، و قهرا سالی چند هم آن بانوی گرامی در خانه عمه آن حضرت بود تا آنکه وسیله زفاف آنها فراهم و

این وصلت با میمنت انجام گرفت، و موجب پیدایش بزرگترین راز آفرینش شد! پروفسور «هانری کربن» استاد فرانسوی دانشگاه تهران در کتابچه‌ای که بفرانسوی بنام «امام منتظر» نوشته، و با مطالعات عمیق خود در تاریخ و فلسفه اسلام و شیعه، مطالب ارجداری راجع بحضرت ولی عصر در آن رساله آورده است، و قسمتی از آن در چند شماره روزنامه آذربایجان سال 1338 و شماره اول سال ششم مجله دانشکده ادبیات چاپ و منتشر شده است، نیز مینویسند:
«هنگامی که امام حسن عسکری علیه السّلام در عنفوان شباب بود و رشد و کمال سِنّی مینمود، یک شاهزاده خانم از اهالی «بیزانس» موسوم به نرگس و یا نرجس خاتون او را در عالم رؤیا دید.
این بانوی معظمه در عالم خواب از جانب حضرت فاطمة الزهراء یعنی مادر ائمه اطهار بدین اسلام تشرف یافت و این کیش معنویت را پذیرفت. یعنی مذهبی را قبول کرد، که روزی بین عموم افراد در جهانی نوین و در زیر فلکی نوین، صلح و صفا برقرار خواهد نمود.
نرجس خاتون در عالم رؤیا امام جوان را زیارت مینماید، تا نامزدی را که قسمت و نصیب او شده بود بشناسد ... در این موقع حضرت مسیح علیه السّلام (دختر خود)
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 176
را بذریه حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله میدهد و آنگاه در اعماق وجود این زوج و زوجه جوان وحی و الهام ربانی انجام میپذیرد. برای وصال و اتصال این زوج و زوجه مطهره چند سالی بیش وقت لازم نبود، و پس از آن نرجس خاتون برای پیوستن با نامزد خود یعنی بامامی که در عالم رؤیا دیده بود، به طیب خاطر رضا داد، جزو اسیران به بازرگانی که با کشتی بجانب «بیزانس» آمده بود بفروش رسد.
از این وصلت مسعود فرزندی قدم به عرصه وجود نهاد، فرزندی اسرار آمیز که انواع مخالفین او و مخالفین همیشگی سِنّی او و مورّخین عیب‌جو حتی وجود او را نیز منکر میگردند (!) همین فرزند امام دوازدهم و سیمائی است که هیئت دوازده امام و چهارده معصوم را کامل مینماید. او قائم است که وجود غایب او نیز حکومت‌های عالم را دچار اضطراب ساخته است. هنگامی که پدر جوانش جهان را بدرود گفت وی فقط پنج یا شش سال داشت و در این هنگام مسئولیت‌های خطیری را بر عهده گرفت و برای ایفای وظایف قطعی با معرفت و وجدانی که فقط فرشتگان و ملائک خفّی در ورای حجاب وجود کودکی خرد سال قادر باجرای آنند به مجاهدت پرداخت و سپس در پس پرده غیب نهان گشت تا خود را از چنگ مخالفین ابدی خلاص بخشد و قدم در عالم و اوضاع و احوالی اسرار آمیز نهاد.
هیئت چهارده معصوم واجد جمیع قدرتهای جمالی و ازلی و ابدی و بعنوان

نمونه‌ای عالیه آن دیده شد.
این امر و حقیقت راز بدیع و اسم اعظم و تقوائی است، که معمول و منبعث از سیمای امام دوازدهم است، و به سالک طریق عرفان و معرفت جستجوی امام عصر خود را تکلیف مینماید، و عبارت از یک نوع وجد و هیجان نهانی که موجب شعشعه و تلألؤ چراغانی شب پانزدهم شعبان میگردد «1»

اشاره

اکنون که اعتقاد بوجود مهدی موعود اسلام و ظهور او را در آخر الزمان و اصلاح کار جهان را بدست وی به تفصیل مورد بحث قرار دادیم، بی‌تناسب نیست که از بشارت سایر کتب آسمانی و اخبار و عقیده اقوام و ملل دیگر هم شمه‌ای نگاشته شود. تا نگوئی که افسانه مهدویت از اسلام سر زده و تنها اعتقاد مسلمانان است که چنین شخص موعود در پایان روزگار خواهد آمد و ظلم و پلیدی و بی‌دینی را ریشه کن خواهد ساخت. بطوری که ملاحظه میکنید این اخبار و اطلاعات که چند مورد جزئی آن منظور میگردد، بعینه در اخبار و روایات اسلامی و آیات قرآنی که همه در این کتاب آمده است دیده می‌شود! اخیرا کتابی بنام «ظهور و علائم ظهور» نوشته صادق هدایت، و حسن قائمیان منتشر شده که از هر جهت جالب و خواندنی است، نکته قابل توجه اینست صادق هدایت نویسنده معروف که خوانندگان او را بخوبی میشناسند و میدانند که وی سرانجام چگونه خودکشی کرد، در این کتاب با نقل علائم ظهور از منابع زرتشتی و یهودی و مسیحی و اسلامی کاملا ثابت نموده و معتقد بوده که اعتقاد و انتظار ظهور موعود جهان یک موضوع مسلم و عامل عمده آن ایمان است.

آقای قائمیان در صفحه 17 کتاب مزبور مینویسد:
«قسمت اعظم ترجمه متن‌های پهلوی صادق در باره ظهور و علائم ظهور است، و اگر رویهمرفته نظر کنیم به همه متون پهلوی ترجمه صادق باید بگوئیم که تماما جنبه مذهبی دارد. موضوع ظهور و علائم ظهور موضوعی است که در همه مذاهب بزرگ جهان واجد اهمیت خاصی است. و در همه مذاهب مشترک است و آرزوی مشترک همه معتقدین بمذاهب بزرگ را تشکیل میدهد: آرزوی ظهور یک مصلح بزرگ جهانی ...
بقول صادق: «صرف نظر از عقیده و ایمان که پایه این آرزو را تشکیل میدهد» هر فرد علاقمند به سرنوشت بشریت و طالب تکامل معنوی آن، وقتی از همه سو
مهدی موعود علیه السلام، مقدمه، ص: 178
ناامید می‌شود و می‌بیند که با وجود این همه ترقیات فکری و علمی شگفت انگیز باز متأسفانه بشریت غافل و بیخبر، روز بروز خود را بیشتر به سوی فساد و تباهی میکشاند و بیشتر از خداوند بزرگ دوری میجوید و بیشتر از اوامر او سرپیچی میکند بنا به فطرت ذاتی خود متوجه درگاه خداوند بزرگ می‌شود و از او برای رفع ظلم و فساد یاری میجوید.
از این رو در همه قرون و اعصار آرزوی یک مصلح بزرگ جهانی در دلهای خدا پرستان وجود داشته است و این آرزو تنها در میان پیروان مذهبهای بزرگ مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی و مسلمان سابقه ندارد، بلکه آثار آن را در افسانه‌های یونان، در افسانه‌های میترا در ایران، در کتابهای قدیم چینیان و در عقائد هندیان و در بین اهالی اسکاندیناوی و حتی در میان مصریان قدیم و بومیان وحشی مکزیک و نظائر آنها نیز میتوان یافت.»
در صفحه 55 این کتاب صادق هدایت مینویسد: «اعتقاد بوجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجزه‌آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم سازد، در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است. این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجبی نخواهد بود اگر می‌بینیم در هر زمان انسان امیدوار بآینده بهتری بوده است. انسان نه تنها میخواهد امید زندگی جاودان در ما وراء دنیای مادی بخود بدهد بلکه مایل است منشأ کارهائی معجزه آسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء و عقائد و تعصبهای خود را بوسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند، عامل عمده این عقیده ایمان است.

(23) انجیل متی- پس اگر کسی شما را گوید که اینک مسیح در اینجاست یا در آنجاست باور ننمائید، زیرا که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست (26) پس هر گاه شما را گویند که اینک در صحرا است بیرون مروید یا آنکه در

خلوتخانه است باور ننمائید (27) زیرا که چون برق که از مشرق بیرون می‌آید و تا مغرب ظاهر میگردد آمدن فرزند انسان نیز چنین خواهد بود.
(30) در آن وقت علامت فرزند انسان بر فلک ظاهر خواهد شد و خواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای آسمان که می‌آید با قدرت و جلال عظیم (31) و فرشته‌های خود را خواهد فرستاد با صور بلند آواز و آنها برگزیدگانش را جمع خواهند نمود از اطراف اربعه از اقصای فلک یا بطرف دیگر. باب 24- 42 (9) شریران منقطع میشوند، اما متوکلان بخدا وارث زمین خواهند شد.
(18) خداوند روزهای صالحان را میداند و میراث ایشان ابدی خواهد بود (32) متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد (29) صدیقان وارث زمین شده ابدا در آن ساکن خواهند شد.
مزمور (37) مطالب فوق که در زبور حضرت داود آمده است عینا در قرآن مجید نقل شده است. قوله تعالی:
وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ! «1»
کتاب اشعیاء نبی- گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد- باب 65 کتاب اشعیاء: گرگ با بره سکونت خواهد داشت، پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند، و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید. باب 11 کتاب اشعیاء: کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند، امتها را بوی تسلیم میکند و او را بر پادشاهان مسلط میگرداند و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود.
ایشان را تعقیب نموده به راهی که با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت باب 41.
کتاب اشعیاء، آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد. و هر که بر بام باشد بجهت برداشتن چیزی از خانه بزیر نیاید. و هر که در مزرعه است

بجهت برداشتن رخت خود برنگردد، زیرا که در آن زمان چنان مصیبت

عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد. باب 2.

انجیل متی- و در آن زنان بسیاری لغزش خورده یک دیگر را تسلیم کنند و از یک دیگر نفرت گیرند. و بسا انبیاء کذبه (دروغگو) ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند. و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد شود. باب 24 «1»

موعود جهان از اولاد پیغمبر اسلام است

«هر چند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملا برای تاریخ روشن نشده است. اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را اصلاح خواهد نمود. مع هذا در بعضی جزئیات با یک دیگر فرق دارند، مثلا یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح میباشند، در صورتی که در اسلام قائم ظهور میکند، یعنی امامی که غائب است، بموقع ظاهر می‌شود و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد مینماید.
یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشعیاء- باب شصت و یکم- 1) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند. نزد یهود یاجوج و مأجوج، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنائی espylacopA و پیغمبر کذاب، نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان etsirhcetnA عیسویان و دجال مسلمانان است) نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است. و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد، و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. و لیکن اسلام همه این وظیفه را به عهده عیسی نمی گذارد و کارگشائی بدست امام غائب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است» «2»

خطبه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

ستایش نامحدود آفریدگاری را سزد که بندگانش را راهنمائی کرد تا معتقد شوند که پس از هر امامی، امام دیگر خواهد بود، و بدین گونه بوظائف خود آشنا گردند. خداوندی که دین مقدسش را در هر دوره و زمانی بوسیله پیغمبران امین و سفرای راستین خود، برای اهل ایمان و یقین کامل گردانید.

و درود پی در پی بر آن نور پاک و گوهر تابناکی باد، که پیامبران خدا و فرستادگان پیشین بآمدن او و جانشینان معصومش بشارت دادند: محمد صلی اللّٰه علیه و آله سرور عالمیان و اهل بیت طاهرین او، که تا روز رستاخیز چراغهای روشن شبهای دیجور گمراهی میباشند. و نفرین خدا بر دشمنان آنان تا گاهی کک آسمان و زمین برقرار است.

و بعد: این جلد سیزدهم از کتاب «بحار الانوار» در تاریخ امام دوازدهم راهنمای منتظر و مهدی مظفّر، نور الانوار و حجت پروردگار، امامی که از نظرها غائب و در دلهای پاکان حاضر است. سروری که ایمان بخدا بوجود مسعود او پایدار میباشد و پیشوائی که با ظهور خود، غبار غم از لوح دلها بزداید، حجت خدا در روی زمین و امام زمان: حجة بن الحسن العسکری صلوات اللّٰه و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین.

از تألیفات خادم اخبار ائمه اخیار و خاک آستان حاملین آثار پیغمبر و اهل بیت اطهار: محمد باقر بن محمد تقی (مجلسی) که امید است خداوند او را، با سروران خود محشور گرداند و در زمان ظهور و دولت آنان از یاوران آنها قرار دهد.

کُلَینی «1» در کتاب «کافی» روایت نموده که: ولادت با سعادت وجود اقدس امام زمان علیه السّلام در سال 255 هجری روی داده است.
شیخ صدوق «2» در «کمال الدین» نقل کرده که چون مادر امام عصر (ع)

حامله گشت، حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بوی فرمود: پسری می‌آوری که نامش محمد و پس از من، جانشین من خواهد بود.
و هم صدوق در کمال الدین از استادش ابن ولید قمی و او از محمد بن عطار از حسین بن رزق اللّه از موسی بن محمد بن القاسم بن حمزة بن الامام موسی بن جعفر علیه السّلام و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی (ع) روایت نموده که گفت: امام حسن عسکری (ع) مرا خواست و فرمود: عمه! امشب نیمه شعبان است، نزد ما افطار کن که خداوند در این شب فرخنده کسی بوجود می‌آورد که حجت او در روی زمین میباشد. عرضکردم: مادر این نوزاد مبارک کیست؟ فرمود: نرجس. گفتم فدایت گردم! اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست. فرمود همین است که میگویم.
سپس بخانه حضرت در آمدم و سلام کرده نشستم.
نرجس خاتون آمد کفش از پای من درآورد و گفت: ای بانوی من شب بخیر! گفتم: بانوی من و خاندان ما توئی! گفت: نه! من کجا و این مقام بزرگ؟
گفتم: دختر جان! امشب خداوند پسری بتو موهبت میکند که سرور دو جهان خواهد بود. چون این سخن شنید، با کمال حجب و حیا نشست.
سپس نماز شام را گذاردم و افطار کردم و خوابیدم سحرگاه برای اداء نماز شب برخاستم. بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبری نیست،

پس از تعقیب نماز دوباره خوابیدم و بعد از لحظه‌ای با اضطراب بیدار شدم، دیدم نرجس خوابیده است. در آن حال در باره وعده امام تردید میکردم، که ناگهان حضرت از جایی که تشریف داشتند با صدای بلند مرا صدا زده فرمودند: عمه! تعجب مکن که وقت نزدیک است! چون صدای امام را شنیدم شروع بخواندن سوره «الم سجده» و «یس» نمودم در این وقت نرجس با حال مضطرب از خواب برخاست، من بوی نزدیک شدم و نام خدا را بر زبان جاری کردم و پرسیدم: آیا احساس چیزی میکنی؟ گفت: آری.

گفتم: ناراحت مباش و دل قوی بدار، این همان مژده است که بتو دادم، سپس هر دو بخواب رفتیم.
اندکی بعد برخاستم دیدم بچه متولد شده و روی زمین با اعضاء هفتگانه «1» خدا را سجده میکند. آن ماه پاره را در آغوش گرفتم. دیدم بعکس نوزادان دیگر، از آلایش ولادت پاک و پاکیزه است! این هنگام امام حسن عسکری علیه السّلام صدا زد: عمه جان! فرزندم را نزد من بیاور چون او را نزد پدر بزرگوارش بردم، امام دست زیر رانها و پشت بچه گرفت و پاهای او را بسینه مبارک چسبانید و زبان در دهانش گردانید و دست بر چشم و گوش و بندهای او کشید و فرمود: فرزندم! با من حرف بزن! آن مولود مسعود گفت:
اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَه وَ اشْهَدُ انَّ مُحَمَّدا رَسُولُ اللَّهِ
آنگاه بر امیر- المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السّلام درود فرستاد و چون بنام پدرش رسید، دیدگان گشود و سلام کرد. امام فرمود: عمه جان! او را نزد مادرش ببر تا باو نیز سلام کند و باز نزد من بر گردان. چون او را نزد مادرش بردم سلام کرد، مادر نیز جواب سلامش را داد. سپس او را پیش امام حسن عسکری علیه السّلام برگردانیدم.
حضرت فرمود: عمه! روز هفتم ولادتش نیز بچه را نزد من بیاور. صبح روز نیمه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 185
شعبان که بخدمت امام رسیدم سلام کردم، روپوش از روی او برداشتم ولی بچه را ندیدم عرضکردم: فدایت گردم بچه چه شد؟ فرمود: عمه جان! او را بکسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را باو سپرد!، چون روز هفتم بحضور امام شرفیاب شدم فرمود: عمه فرزندم را بیاور. او را در قنداقه پیچیده نزد حضرت بردم. امام مانند بار اول فرزند دلبندش را نوازش فرمود و زبان مبارک آنچنان در دهان او مینهاد که گوئی شیر و عسل باو میخوراند. سپس فرمود: ای فرزند با من سخن بگو! گفت: اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ آنگاه بر پیغمبر خاتم صلی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام و یک یک ائمه تا پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود:
وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ «1» یعنی: اراده کردیم که منت بنهیم بر آنان که در زمین زبون گشتند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و آنها را در زمین جای دهیم و بفرعون و هامان و لشکریان آنان نشان دهیم آنچه را که آنها از آن میترسیدند.
موسی بن جعفر راوی این حدیث میگوید: این روایت را از عقبه خادم امام

حسن عسکری علیه السّلام پرسیدم و او نیز گفته حکیمه را تصدیق کرد.
در کتاب «کمال الدین» از معلی بن محمد روایت نموده که گفت: از امام حسن عسکری علیه السّلام نقل شده که چون زُبَیری «2» بقتل رسید حضرت فرمود: اینست

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 186

پاداش کسی که نظر رحمت حق را نسبت باولیائش دروغ دانست و گفته بود مرا خواهد کشت و فرزندی نخواهم داشت که جانشین من باشد. ولی او دید که خود کشته گشت و خداوند فرزندی بنام (م ح م د) بمن موهبت کرد در سال 256 هجری «1».

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 187

این روایت در غیبت شیخ طوسی هم آمده است.
و نیز در کمال الدین روایت میکند که امام زمان علیه السّلام شب نیمه شعبان سال 255 متولد گردیده است. و هم در کتاب مزبور است که چون امام زمان علیه السّلام از مادر بزاد دو زانو نشست و در حالی که انگشت مبارک بسوی آسمان داشت عطسه‌ای کرد و فرمود:
«الحَمدُ لِلَّهِ رَبّ الْعالَمینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِه
ستمگران چنین پنداشته‌اند که حجت پروردگار از میان رفته است، اگر بما اجازه سخن- گفتن میدادند هر گونه تردیدی برطرف میشد»!. در «غیبت» شیخ طوسی بسند دیگر هم روایت شده است.
در کمال الدین از ابراهیم بن محمد و او از نسیم خادم امام حسن عسکری علیه السّلام نقل میکند که گفت: شب دوم ولادت امام زمان بحضورش مشرف شدم، در آن هنگام در حضور آن آقازاده عزیز عطسه‌ام گرفت، امام فرمود:
یَرْحَمُکَ اللَّه
! از این کلام آقا بسی شاد گشتم. آنگاه فرمود: آیا در باره عطسه چیزی بتو نگویم؟ عرضکردم:
بفرما! فرمود: عطسه تا سه روز موجب دوری از مرگ است. در غیبت شیخ طوسی بجای شب دوم، شب دهم نقل شده.
همچنین در کمال الدین از محمد بن عثمان نقل کرده است که چون آقا متولد گردید، امام حسن عسکری علیه السّلام عثمان بن سعید (نائب اول امام زمان و پدر محمد بن عثمان مذکور) را احضار نمود و فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریده و بحساب من میان بنی هاشم قسمت کن، و چند رأس گوسفند هم برای او عقیقه نما.
و هم در آن کتاب از ابو علی خیزرانی و او از خادمه خود که او را بامام حسن عسکری علیه السّلام هدیه کرده بود روایت نموده که گفت: من موقع ولادت امام زمان (ع)

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 188
حاضر بودم مادر آقا نامش «صیقل» بود. امام حسن عسکری ماجرای آن بانوی معظمه را برایم نقل فرمود که از حضرت خواسته بود دعا فرماید مرگ او پیش از وفات امام فرا رسد. همین طور هم شد و آن مکرّمه در زمان حیات آن حضرت رحلت نمود. بر مزار او لوحی است که نوشته‌اند «آرامگاه مادر محمد» «1» ابو علی خیزرانی گفت: از همین خادمه شنیدم که هنگام تولد امام زمان علیه السّلام دیده است نوری از سر و روی حضرت باطراف آسمان میدرخشد و مرغان سفیدی چند از آسمان فرود می‌آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن مولود مسعود میکشیدند و پرواز میکردند. چون این خبر را بامام حسن عسکری علیه السّلام داد، تبسّم نمود و فرمود: آنها فرشتگان آسمانها بودند که در موقع ظهور این طفل یاوران او خواهند بود، آنها آمده بودند بوی تبرک جویند.
نیز در کتاب مزبور از ابو غانم خادم روایت نموده که چون امام زمان علیه السّلام متولد گردید، پدر بزرگوارش نام او را «محمد» گذارد و در روز سوم او را باصحاب خود نشان داد و فرمود: بعد از من این کودک امام شما و جانشین من خواهد بود.
این همان قائم است که مردم برای ظهور او انتظارها میکشند و در وقتی که دنیا پر از ظلم و بیعدالتی شود ظاهر گردد و جهان را پر از عدل و داد کند.
در غیبت شیخ طوسی «2» از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 189
انصاری و یکی از شیعیان مخلص حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام و در سامره همسایه حضرت بود روایت کرده که گفت: روزی کافور غلام امام علی النقی علیه السّلام نزد من آمد و مرا احضار کرد، چون خدمت حضرت رسیدم فرمود:
ای بشر! تو از اولاد انصار هستی «1» دوستی شما نسبت بما اهل بیت پیوسته میان شما برقرار است، بطوری که فرزندان شما آن را بارث میبرند و شما مورد وثوق ما میباشید.
میخواهم ترا فضیلتی دهم که در مقام دوستی با ما و این رازی که با تو در میان میگذارم بر سایر شیعیان پیشی گیری.
سپس نامه پاکیزه‌ای بخط و زبان رومی مرقوم فرمود و سر آن را با خاتم مبارک مهر نمود و کیسه زردی که دویست و بیست اشرفی در آن بود بیرون آورد و فرمود: این را گرفته ببغداد میروی و صبح فلان روز در سر پل فرات حضور مییابی.
چون کشتی حامل اسیران نزدیک شد، و اسیران را دیدی، می‌بینی بیشتر

مشتریان، فرستادگان اشراف بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب میباشند.
در این موقع مواظب شخصی بنام (عمر بن زید) برده فروش باش که کنیزی را باوصافی مخصوص که از جمله دو لباس حریر پوشیده و خود را از معرض فروش و دسترس مشتریان حفظ میکند، بمشتریان عرضه میدارد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 190
در این وقت صدای ناله او را بزبان رومی از پس پرده رقیقی میشنوی که بر اسارت و هتک احترام خود مینالد، یکی از مشتریان بعمر بن زید خواهد گفت عفّت این کنیز رغبت مرا بوی جلب نموده، او را به سیصد دینار بمن بفروش! کنیزک به زبان عربی میگوید: اگر تو حضرت سلیمان و دارای حشمت او باشی من بتو رغبت ندارم بیهوده مال خود را تلف مکن! فروشنده میگوید: پس چاره چیست؟ من ناگزیرم تو را بفروشم. کنیزک میگوید: چرا شتاب میکنی؟ بگذار خریداری پیدا شود که قلب من باو و وفا و امانت وی آرام گیرد.
در این هنگام نزد فروشنده برو و بگو من حامل نامه لطیفی هستم که یکی از اشراف بخط و زبان رومی نوشته و کرم و وفا و شرافت و امانت خود را در آن شرح داده است. نامه را بکنیزک نشان بده تا در باره نویسنده آن بیاندیشد.
اگر بوی مایل گردید و تو نیز راضی شدی من بوکالت او کنیزک را میخرم.
بشر بن سلیمان میگوید: آنچه امام علی النقی علیه السّلام فرمود امتثال نمودم.
چون نگاه کنیزک بنامه حضرت افتاد سخت بگریست، سپس رو بعمر بن زید کرد و گفت: مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگند یاد نمود که اگر از فروش او بصاحب وی امتناع کند خود را هلاک خواهد کرد، من در تعیین قیمت او با فروشنده گفتگوی بسیار کردم تا بهمان مبلغ که امام بمن داده بود راضی شد.
منهم پول را بوی تسلیم نمودم و با کنیزک که خندان و شادان بود بمحلی که در بغداد اجاره کرده بودم آمدیم. در آن حال با بیقراری زیاد نامه امام را از جیب بیرون آورده میبوسید و روی دیدگان و مژگان خود مینهاد و بر بدن و صورت میکشید.
من گفتم: عجبا! نامه‌ای را میبوسی که نویسنده آن را نمیشناسی! گفت:
ای درمانده کم معرفت! گوش فرا ده و دل سوی من بدار. من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم هستم، مادرم از فرزندان حواریین است و به شمعون وصی حضرت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 191
عیسی علیه السّلام نسبت میرسانم، بگذار داستان عجیب خود را برایت نقل کنم. «1»

جد من قیصر میخواست مرا که سیزده سال بیشتر نداشتم برای پسر برادرش تزویج کند سیصد نفر از رهبانان و قسیسین نصاری از دودمان حواریین عیسی بن مریم علیه السّلام و هفتصد نفر از اعیان و اشراف و چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران لشکر و بزرگان مملکت را جمع نمود. آنگاه تختی آراسته بانواع جواهرات را روی چهل پایه نصب کرد. چون پسر برادرش را روی آن نشانید و صلیبها را بیرون آورد و اسقفها پیش روی او قرار گرفتند و سفرهای انجیلها را گشودند، ناگهان صلیبها از بلندی بروی زمین فرو ریخت و پایه‌های تخت در هم شکست.
پسر عمویم با حالت بیهوشی از بالای تخت بر روی زمین در افتاده و رنگ صورت اسقفها دگرگون گشت و سخت بلرزیدند.
بزرگ اسقفها چون این بدید رو بجدم کرد و گفت: پادشاها! ما را از مشاهده این اوضاع منحوس که نشانه زوال دین مسیح و مذهب پادشاهی است، معاف بدار!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 192
جدم نیز اوضاع را بفال بد گرفت، مع هذا باسقفها دستور داد تا پایه‌های تخت را استوار کنند و صلیبها را دوباره برافرازند و گفت: پسر بدبخت برادرم را بیاورید تا هر طور هست این دختر را بوی تزویج نمایم، باشد که با این وصلت میمون نحوست آن برطرف گردد.
چون دستور او را عملی کردند، آنچه بار نخست روی داده بود تجدید شد. مردم پراکنده گشتند و جدم با حالت اندوه بحرم سرا رفت و پرده‌ها بیافتاد.
شب هنگام در خواب دیدم مثل اینکه حضرت عیسی و شمعون وصی او و گروهی از حواریین در قصر جدم قیصر اجتماع کرده‌اند و در جای تخت منبری که نور از آن می‌درخشید قرار دارد.
چیزی نگذشت که «محمد» صلی اللَّه علیه و آله پیغمبر خاتم و داماد و جانشین او و جمعی از فرزندان وی وارد قصر شدند، حضرت عیسی علیه السّلام باستقبال شتافت و با محمد (ص) معانقه کرد و محمد (ص) فرمودند: یا روح اللَّه! من بخواستگاری دختر وصی شما
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 193
شمعون، برای فرزندم آمده‌ام، و در این هنگام اشاره بامام حسن عسکری علیه السّلام نمود. حضرت عیسی نگاهی بشمعون کرده و گفت: شرافت بسوی تو روی آورده با این وصلت با میمنت موافقت کن. او هم گفت: موافقم.
پس محمد صلی اللَّه علیه و آله بالای منبر رفت و خطبه‌ای انشاء فرمود و مرا برای فرزندش تزویج کرد، و حضرت عیسی و فرزندان خود و حواریون را گواه گرفت. چون از خواب برخاستم از بیم جان خواب خود را برای پدر و جدم نقل نکردم، و همواره آن را پوشیده میداشتم.

بعد از آن شب چنان قلبم از محبت امام حسن عسکری علیه السّلام موج میزد که از خوردن و آشامیدن بازماندم و کم کم لاغر و رنجور گشتم و سخت بیمار شدم.
جدّم تمام پزشکان را احضار نمود و از مداوای من استفسار کرد، و چون مأیوس گردید گفت: نور دیده! هر خواهشی داری بگو تا در انجام آن بکوشم؟ گفتم:
پدر جان! اگر در بروی اسیران مسلمین بگشائی و آنها را از قید و بند و زندان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 194
آزاد گردانی امید است که عیسی و مادرش مرا شفا دهند.
پدرم تقاضای مرا پذیرفت و من نیز بظاهر اظهار بهبودی کردم و کمی غذا خوردم. پدرم از این واقعه خشنود گردید و سعی در رعایت حال اسیران مسلمین و احترام آنان نمود.
چهارده شب بعد از این ماجرا باز در خواب دیدم که حضرت فاطمه علیها السّلام با مریم و حوریان بهشتی بعیادت من آمده‌اند. حضرت مریم روی بمن نمود و فرمود:
این بانوی بانوان جهان و مادر شوهر تو است. من دامن مبارک او را گرفتم و گریه نمودم و از نیامدن امام حسن عسکری علیه السّلام بدیدنم، شکایت کردم. فرمود: او بعیادت تو نخواهد آمد زیرا تو مشرک بخدا و پیرو مذهب نصاری هستی. این خواهر من مریم است که از دین تو بخداوند پناه میبرد.
اگر میخواهی خدا و عیسی و مریم از تو خشنود باشند و میل داری فرزندم بدیدنت بیاید، بیگانگی خداوند و اینکه محمد پدر من خاتم پیغمبران است گواهی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 195
بده. چون این کلمات را ادا نمودم، فاطمه علیها السلام مرا در آغوش گرفت و بدین گونه حالم بهبود یافت. سپس فرمود: اکنون منتظر فرزندم حسن عسکری باش که او را نزد تو خواهم فرستاد.
چون از خواب برخاستم، شوق زیادی برای ملاقات حضرت در خود حس کردم. شب بعد امام را در خواب دیدم و در حالی که از گذشته شکوه مینمودم گفتم:
ای محبوب من! من که خود را در راه محبت تو تلف کردم! فرمود: نیامدن من علتی سوای مذهب سابق تو نداشت و اکنون که اسلام آورده‌ای هر شب بدیدنت می‌آیم تا موقعی که فراق ما مبدل بوصال گردد. از آن شب تا کنون شبی نیست که وجود نازنینش را بخواب نبینم.
بشر بن سلیمان میگوید: پرسیدم چطور شد که بمیان اسیران افتادی؟ گفت در یکی از شبها در عالم خواب امام حسن عسکری علیه السّلام

فرمود: فلان روز جدت قیصر لشکری بجنگ مسلمانان میفرستد تو هم بطور ناشناس در لباس خدمتکاران
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 196
همراه عده‌ای از کنیزان از فلان راه بآنها ملحق شو.
سپس پیشقراولان اسلام مطلع شدند و ما را اسیر گرفتند و کار من بدین گونه که دیدی انجام پذیرفت. ولی تا کنون بکسی نگفته‌ام نوه پادشاه روم هستم.
حتی پیر مردی که من در تقسیم غنائم جنگ سهم او شده بودم نامم را پرسید، ولی من اظهاری نکردم و گفتم: نرجس! گفت: نام کنیزان؟
بشر میگوید: گفتم: عجب است که تو رومی هستی و زبانت عربی است؟! گفت جدم در تربیت من جهدی بلیغ داشت. او زنی را که چندین زبان میدانست معین کرده بود که صبح و شام نزد من آمده زبان عربی بمن بیاموزد و بهمین جهت عربی را بخوبی آموختم.
بشر میگوید: چون او را بسامره خدمت امام علی النقی علیه السّلام آوردم حضرت از وی پرسید: عزت اسلام و ذلت نصاری و شرف خاندان پیغمبر را چگونه دیدی؟
گفت: در باره چیزی که شما از من داناتر میباشید چه عرض کنم؟.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 197
فرمود: میخواهم ده هزار دینار یا مژده مسرت انگیزی بتو بدهم، کدام یک را انتخاب میکنی؟ عرض کرد: مژده فرزندی بمن دهید! فرمود: تو را مژده بفرزندی میدهم که شرق و غرب عالم را مالک شود، و جهان را از عدل و داد پر گرداند، از آن پس که پر از ظلم و جور شده باشد.
عرضکرد: این فرزند از چه شوهری خواهد بود؟ فرمود: از آن کس که پیغمبر اسلام در فلان شب و فلان ماه و فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری نمود. در آن شب عیسی بن مریم و وصیّ او تو را بکی تزویج کردند؟ گفت: بفرزند دلبند شما! فرمود او را میشناسی؟ عرضکرد: از شبی که بدست حضرت فاطمه زهرا (ع) اسلام آوردم شبی نیست که او بدیدن من نیامده باشد.
در این وقت امام نهم به «کافور» خادم فرمود: خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید. چون آن بانوی محترم آمد فرمود: خواهر! این زن همان است که گفته بودم. حکیمه خاتون آن بانو را مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 198
شادمان گردید. آنگاه امام علی النقی علیه السّلام فرمود: عمه! او را بخانه خود ببر و فرایض دینی و اعمال مستحبه را باو بیاموز که او همسر فرزندم حسن و مادر قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله است.
در کافی از محمد بن یحیی شیبانی روایت کرده که گفت: در سال 286

وارد کربلا شدم و آستان ملائک پاسبان حضرت امام حسین علیه السّلام را زیارت کردم، سپس بقصد زیارت مقابر قریش واقع در کاظمین علیهما السّلام به بغداد مراجعت نمودم.
آن روز بسیار گرم و آسمان صاف و نورانی بود. چون بمدفن مطهر امام هفتم رسیدم و بوی تربت معطر آن حضرت را استشمام نمودم بی‌اختیار سرشک اشک بر آن تربت پاک فرو ریختم و چنان از خود بیخود شدم که چشم اشکبارم جایی را نمیدید.
بعد از آنکه اندکی آرام گرفتم و اشک چشمم فرو نشست و دیدگان گشودم، پیر مردی را در مقابل خود دیدم که با قامتی خمیده و کف دست و پیشانی پینه بسته بدیگری که با وی نزدیک مرقد منور بود، میگفت: برادرزاده! عمویت از برکت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 199
آن دو آقا مفتخر بعلوم شریفه و اسرار نهفته‌ای گشته که جز سلمان فارسی کسی بآن نرسیده است. اکنون روزهای زندگانیم بسر آمده و ستاره عمرم در حال غروب کردن است. ولی افسوس که در این ولایت کسی را نمی‌یابم که شایسته باشد این علوم و اسرار را باو بسپارم! من با خود گفتم: پیوسته رنج و مشقت میبرم و همه جا سواره و پیاده در جستجوی علوم و اسرار اهل بیت عصمت هستم، و اکنون از این پیر مرد سخنی میشنوم که حاکی از علمی بزرگ و امری عظیم است.
ازین رو گفتم: ای پیر مرد آن دو آقا که گفتی کیانند؟ گفت آنان دو کوکب تابانند که در زمین سامره پنهان گشتند. گفتم: بدوستی و شرافت مدفن آن دو آقا سوگند میخورم که من جویای علوم و اسرار آنها هستم و با ایمان راسخ در راه حفظ آثار و اخبار آنان جان میدهم.
گفت: اگر راست میگوئی آنچه از ناقلان آثار آنها ضبط کرده‌ای بمن نشان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 200
بده! چون کتابهای مرا جستجو نمود و روایات آن را دید گفت: راست گفتی. اکنون بدان که من بشر بن سلیمان از اولاد ابو ایوب انصاری، یکی از دوستان و خادمان امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام میباشم و در سامره همسایه آن دو بزرگوار بودم.
گفتم: بر من منّت بگذار و پاره‌ای از آثار آنها که دیده‌ای باز گو کن! گفت: من از خرید و فروش کنیزان احتراز میجستم و از موارد شبهه‌دار آن اجتناب مینمودم. امام علی النقی مسائل آن را بمن آموخت تا آنکه کاملا آشنا شدم و حلال و حرام آنها را شناختم، شبی در سامره منزل خود نشسته بودم که کوبنده‌ای در زد. با عجله در را گشودم دیدم کافور خادم امام علی النقی علیه السّلام است که حضرت بطلب من فرستاده است.
فی الوقت لباس پوشیدم و بخدمت حضرت شتافتم دیدم با فرزندش امام

حسن عسکری علیه السّلام و خواهرش حکیمه خاتون که در پس پرده قرار داشت، صحبت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 201
میفرماید وقتی که در حضورش نشستم فرمود: ای بشر تو از اولاد انصار هستی دوستی شما نسبت بما اهل بیت پیوسته میان شما برقرار است، بطوری که فرزندان شما آن را بارث خواهند برد ...» تا آخر که در روایت سابق مفصلا از غیبت شیخ طوسی نقل شد.
در کمال الدین است که محمد بن عبد اللَّه مطهری گفت: بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السّلام بخدمت حکیمه خاتون رسیدم تا در باره امام زمان که مردم اختلاف نظر داشتند، سؤال کنم، چون بخدمتش رسیدم فرمود: ای محمد! خداوند زمین را از وجود حجت گویا یا ساکت خالی نمیگذارد، و ای منصب بزرگ را بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام بدو برادر نداد.
این بخاطر فضیلت و امتیاز آنان است که در روی زمین نظیر ندارند. با این وصف خداوند این منصب بزرگ را فقط اختصاص بفرزندان امام حسین علیه السّلام داده است. چنان که فرزند هارون را بجای اولاد حضرت موسی بمقام نبوت برگزید، هر چند موسی بر هارون حجت بود. مع هذا این فضیلت تا روز قیامت برای فرزندان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 202
هارون ماند.
در این امت هم ناچار باید امتحانی پیش آید تا بدان وسیله پیروان باطل و طالبان حق تمیز داده شوند و در سرای دیگر مردم را از خدا باز خواستی نباشد و لازم بود که این امتحان بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السّلام واقع گردد.
گفتم: ای بانوی من امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندی دارد؟ تبسمی فرمود و گفت: اگر امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندی ندارد پس بعد از او حجت خدا کیست؟! مگر نگفتم بعد از امام حسن و امام حسین امامت برای دو برادر نمی- تواند باشد؟ [1]

---

[1] معلوم می‌شود در آن موقع جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری (ع) ادعای جانشینی آن حضرت داشته است.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 203
گفتم: ای بانوی من! چگونگی ولادت با سعادت و غیبت آن حضرت را برای من شرح دهید! فرمود: کنیزی داشتم که نامش نرجس بود. روزی پسر برادرم امام حسن عسکری علیه السّلام بدیدن من آمد، و سخت بوی نظر دوخت. گفتم: اگر مایل هستید او را نزد شما روانه میکنم؟.

فرمود: نه عمه جان! ولی من از وی در شگفتم. گفتم از چه چیز تعجب میکنید؟
فرمود: عنقریب فرزند بزرگواری از وی بوجود می‌آید که خداوند زمین را بوسیله او پر از عدل و داد میکند، از آن پس که پر از ظلم و ستم شده باشد. گفتم: من او را نزد شما میفرستم. فرمود: در این خصوص از پدرم اجازه بگیر؟!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 204
من هم لباس پوشیدم و بمنزل امام علی النقی علیه السّلام رفتم و سلام کرده نشستم.
حضرت ابتداء بسخن کرد و فرمود: حکیمه! نرجس را نزد فرزندم بفرست. عرض کردم آقا من برای همین مطلب نزد شما آمده‌ام. فرمود: خدا میخواهد تو را در ثواب آن شریک گرداند و از این خیر بهره‌ور کند.
بی‌درنگ بخانه برگشتم و نرجس را زینت کرده و در خانه خودم وسیله زفاف آنها را فراهم نمودم. سپس حضرت چند روز بعد باتفاق نرجس نزد پدر بزرگوارش رفت.
بعد از رحلت امام علی النقی علیه السّلام آن حضرت بجای پدر نشست. من هم مانند سابق که بدیدن امام علی النقی نائل میگشتم بملاقات او نیز میرفتم. یک روز که بخانه آن حضرت رفته بودم نرجس آمد کفش از پایم درآورد و گفت: ای بانوی من! بگذار کفش شما را بردارم! گفتم بانو و سرور من تو هستی، بخدا قسم نمیگذارم و خدمت تو را رضایت نمیدهم. من خدمت تو را بر روی چشم می‌پذیرم. چون امام گفتگوی ما را شنید فرمود: عمه! خدا پاداش نیک بتو مرحمت فرماید. من تا غروب آفتاب خدمت امام علیه السّلام بودم و با نرجس صحبت میداشتم. آنگاه برخاستم که لباس پوشیده بروم.
امام فرمود: عمه! امشب را نزد ما بسر ببر که در این شب مولود مبارکی متولد می‌شود که زمین مرده را زنده میگرداند. گفتم: این مولود مبارک از چه زنی خواهد بود؟ من که چیزی در نرجس نمی‌بینم؟ فرمود با این وصف فقط از نرجس خواهد بود! سپس من نزدیک نرجس رفتم و او را نگریستم اثری از حمل در وی ندیدم! لذا رفتم موضوع را بامام هم اطلاع دادم.
حضرت تبسمی نمود و فرمود: عمه موقع طلوع فجر اثر حملش آشکار می‌شود
لِأَنَّ مَثَلَها مَثَلُ امّ مُوسی لَمْ یَظْهَرْ بِها الْحُبْلُ وَ لَمْ یَعْلَمْ بِها احَدٌ الی وَقْتِ وِلادتِها
یعنی او مانند مادر موسی است که اثر آبستنی در وی مشهود نبود و تا موقع تولد موسی هیچ کس اطلاع نداشت. زیرا فرعون برای دست یافتن بموسی شکم زنان باردار را

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 205
میشکافت این هم مانند موسی است (که دشمنان در صدد کشتن او هستند) حکیمه می‌گوید:
تا هنگام طلوع فجر پیوسته مراقب نرجس بودم. او جنب من خوابیده و گاهی پهلو- به پهلو میگشت. نزدیک طلوع فجر ناگهان برخاستم و بسوی او شتافتم و او را بسینه چسبانیدم و نام خدا را بر او خواندم.
امام با صدای بلند فرمود: عمه! سوره انا انزلناه بر او قرائت کن. از وی پرسیدم حالت چطور است؟ گفت: آنچه آقا فرمود ظاهر گردید.
چون بقرائت سوره انا انزلناه پرداختم آن جنین نیز در شکم مادر با من میخواند بعد بمن سلام کرد. چون صدای او را شنیدم وحشت کردم! امام حسن عسکری علیه السّلام صدا زد: عمه! از کار خداوند تعجب مکن! که ذات حق ما را از کوچکی با حکمت گویا و در روی زمین حجت خود میگرداند.
هنوز سخن امام تمام نشده بود که نرجس از نظرم ناپدید گشت مثل اینکه میان من و او پرده‌ای آویختند. از این رو فریادکنان بسوی امام شتافتم. حضرت فرمود:
عمه! بر گرد که او را در جای خود خواهی دید. چون مراجعت کردم چیزی نگذشت که پرده برداشته شد و دیدم نوری از وی میدرخشد که دیدگانم را خیره میکند.
سپس دیدم طفلی سجده میکند، بعد روی زانو نشست و در حالی که انگشتان بسوی آسمان داشت گفت:
اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّه وَ انَّ جَدّی رَسُولُ اللَّه و انّ ابی امیرُ الْمُؤْمِنینَ
آنگاه تمام امامان را نام برد تا بخودش رسید و سپس گفت:
اللَّهُمَّ انْجِزْ لی وَعْدی وَ اتْمِمْ لی امْری وَ ثَبّتْ وَطْأَتی وَ امْلَاء الارْضَ بی قِسْطاً وَ عَدْلًا
خداوندا! آنچه بمن وعده فرموده‌ای مرحمت کن و سرنوشتم را بانجام رسان! قدمهایم را ثابت بدار و بوسیله من زمین را پر از عدل و داد کن!!.
در این وقت امام حسن عسکری علیه السّلام با صدای بلند فرمود: عمه! او را بگیر و نزد من بیاور. چون او را در بغل گرفته نزد پدر بزرگوارش بردم، بپدر سلام کرد.
حضرت هم او را در برگرفت ناگهان دیدم مرغانی چند دور سر او در پروازند. امام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 206
علیه السّلام یکی از آن مرغان را صدا زد و فرمود: این طفل را ببر نگهداری کن و در هر چهل روز بما برگردان! مرغ او را برداشت و پرواز نمود و سایر مرغان نیز بدنبال او به پرواز در آمدند، و میشنیدم که امام

حسن عسکری علیه السّلام میفرمود: تو را بخدائی میسپارم که مادر موسی فرزند خود را باو سپرد. نرجس خاتون بگریست، امام فرمود: آرام باش که جز از پستان تو شیر نمی‌مکد. عنقریب او را نزد تو می‌آورند همان طور که موسی را بمادرش برگردانیدند. خدا در قرآن میفرماید: فَرَدَدْناهُ إِلى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ «1» یعنی: او را بسوی مادرش بازگرداندیم تا دیده‌اش روشن شود و محزون نگردد.
حکیمه میگوید: از امام پرسیدم آن مرغ چه بود؟ فرمود: روح القدس بود که مراقب ائمه است و بامر خداوند آنها را در کارها موفق و محفوظ میدارد و با علم و معرفت پرورش میدهد. بعد از چهل روز بچه را نزد برادرزاده‌ام برگردانیدند، حضرت مرا خواست، چون بخدمتش رسیدم دیدم بچه جلو پدر راه میرود.
عرضکردم: آقا! این طفل که دو ساله است! امام تبسمی نمود و فرمود:
فرزندان انبیاء و اولیاء که دارای منصب امامت و خلافت هستند نشو و نمای آنان با دیگران فرق دارد. کودکان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله دیگران میباشند.
کودکان ما، در شکم مادر حرف میزنند و قرآن میخوانند و خدا را پرستش میکنند و در ایام شیرخوارگی، فرشتگان به پرستاری آنها مشغول و هر صبح و شام برای اطاعت فرمان آنان فرود می‌آیند.
من هر چهل روز آن طفل نازنین را میدیدم، تا آنکه چند روز پیش از وفات پدرش او را بصورت مردی دیدم و نشناختم. لذا از امام پرسیدم: این کیست که میفرمائی پیش روی او بنشینم؟ فرمود: او پسر نرجس است که بعد از من جانشین من خواهد بود من بیش از چند روز دیگر میان شما نیستم، بعد از وی فرمانبرداری

کنید! امام چند روز بعد رحلت فرمود و چنان که می‌بینی مردم در باره او چند دسته شده‌اند ولی بخدا قسم که من هر صبح و شام او را می‌بینم و از آنچه شما از من میپرسید قبلا بمن خبر میدهد. من هم باطلاع شما رساندم. بخدا قسم هر وقت میخواهم از وی سؤالی کنم در جواب دادن بر من پیشی میگیرد. حتی شب گذشته بمن اطلاع داد که تو نزد من می‌آئی و در باره او سؤال می‌کنی و اجازه داد که حقیقت مطلب را بتو بگویم.
راوی: محمد بن عبد اللَّه میگوید: بخدا سوگند حکیمه چیزهائی بمن گفت که جز خداوند کسی نمیداند و دانستم که همه راست و درست و مطابق عدل الهی است و یقین دارم که خداوند اخباری بامام عصر علیه السّلام داده است که هیچ یک از بندگانش اطلاع ندارند.
شیخ صدوق (ره) در کمال الدین روایت نموده که امام زمان علیه السّلام در روز جمعه متولد شده. نام مادرش ریحانه و صیقل و سوسن است ولی

چون آبستن بآن حضرت بود، لذا او را صیقل گفتند. ولادت با سعادتش هشتم ماه شعبان در سال 256 هجری اتفاق افتاد.
وکیل او عثمان بن سعید بود. او هم وصیت نمود که بعد از وی فرزندش محمد بن عثمان باشد، و او ابو القاسم حسین بن روح نوبختی را معین کرد، و او هم ابو الحسن علی بن محمد سیمری را، رضی اللّٰه عنهم. هنگام وفات سیمری از او خواستند که جانشین خود را معرفی کند اما او کسی را تعیین نکرد و گفت: دیگر کار بدست خداست، و بدین گونه بعد از سیمری غیبت کبری آغاز شد.
مؤلف: در روایت مذکور که میگوید: «چون بآن حضرت آبستن بود او را صیقل میگویند» بواسطه روشنی و نوری بوده که از آن مخدره بعلت حمل نور امامت ساطع بوده است. چه که وقتی میگویند فلانی شمشیر را صیقل داد، بعلت

درخشش آنست و دور نیست که منظور وصف جمال آن مخدره باشد «1».
نیز در آن کتاب از علی بن حسن بن فرج از محمد بن حسن کرخی روایت میکند که گفت از ابو هارون که یکی از علمای ما شیعه بود شنیدم که گفت: من امام زمان علیه السّلام را دیدم ولادتش روز جمعه سنه 256 بود.
و در کتاب مزبور از محمد بن ابراهیم کوفی نقل میکند که گفت: «امام حسن عسکری علیه السّلام گوسفند ذبح کرده‌ای برای من فرستاد و فرمودند: این از عقیقه فرزندم محمد است» و هم در آن کتاب از حمزة بن ابی الفتح روایت کرده که گفت: یکی از خواص امام حسن عسکری علیه السّلام نزد من آمد و مژده داد که شب گذشته در خانه امام مولودی بدنیا آمد، ولی امام علیه السّلام امر بکتمان او نمود! گفتم: نام مولود چیست؟ گفت: نامش را محمد و کنیه‌اش را ابو جعفر گذارده‌اند.
همچنین در کمال الدین از غیاث بن اسد روایت میکند که گفت: از محمد ابن عثمان «2» قدس اللّٰه روحه شنیدم که چون امام زمان صلوات اللّٰه علیه متولد گردید نوری از بالای سر مبارکش بآسمان تابید. سپس صورت بخاک نهاد و خدا را سجده

کرد. آنگاه سر برداشت و فرمود:
اِشْهَدُ انْ لا الهَ الّا اللّٰهُ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ. لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلامُ
و هم محمد بن عثمان گفت که: ولادت حضرت شب جمعه بود.
و نیز در آن کتاب بهمین سند نقل کرده که امام ختنه کرده متولد شد و

حکیمه خاتون گفت در ایام وضع حمل خون نفاس از مادر امام دیده نشد، و این شیوه مادر هر امامی است.
و نیز در آن کتاب از احمد بن حسن بن اسحاق (قمی) روایت میکند که گفت:
چون امام زمان متولد گردید نامه‌ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برای جدم احمد بن اسحاق «1» رسید که با خط خود مرقوم فرموده بود: «مولود ما متولد گشت ولی تو آن را از مردم پوشیده دار! زیرا ما نیز جز به نزدیکان و دوستان خود بکسی اظهار نکرده‌ایم!! ما بتو اعلام داشتیم تا مسرور شوی چنان که خداوند ما را مسرور گردانید. و السّلام» و در آن کتاب از حسن بن حسین علوی سابق الذکر روایت میکند که گفت:
من در سامره بخدمت امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم و آن حضرت را بولادت فرزندش «قائم» تهنیت گفتم. در غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نیز این حدیث بسند دیگر نقل شده است.
در کمال الدین از ابو سهل نوبختی از «عقید» خادم روایت نموده که امام عصر عجل اللّٰه فرجه در شب جمعه و ماه رمضان سال 254 متولد گردید. کنیه‌اش ابو القاسم و ابو جعفر و لقبش «مهدی» و او حجت خداوند در روی زمین است.
مردم در باره ولادت او اختلاف دارند. جمعی اظهار وعده‌ای انکار میکنند. گروهی

از نقل آن جلوگیری و برخی آن را نقل می‌نمایند.
و در غیبت شیخ طوسی از حسین بن حسن علوی نامبرده روایت میکند که در سامره خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیدم و میلاد مسعود مولی صاحب الزمان علیه السّلام را بوی تبریک گفتم.
و هم در آن کتاب از حکیمه خاتون نقل میکند که در نیمه شعبان سال 255 امام حسن عسکری علیه السّلام برای من پیغام فرستاد که افطار امشب را نزد ما صرف کن تا خداوند تو را بمیلاد مسعود ولی و حجت خود و جانشین من مسرور گرداند، من بسی شادمان گشتم و همانوقت لباس پوشیده بخدمتش رسیدم. دیدم آقا در صحن خانه نشسته و کنیزان اطرافش را گرفته‌اند.
گفتم: قربانت گردم! فرزند شما از چه زنی خواهد بود؟ فرمود: از «سوسن» من کنیزان را نگریستم و در هیچ کدام جز سوسن اثر آبستنی ندیدم. بعد از اتمام نماز مغرب و عشاء با سوسن افطار کردیم و در یک اطاق باهم خوابیدیم. لحظه بعد برخاستم و مدتی در باره آنچه امام فرموده بود اندیشیدم.

سپس پیش از وقت هر شب برخاستم و نماز شب را خواندم. سوسن هم ناگهان از خواب پرید و بیرون رفت و وضو گرفت و مشغول نماز شب شد تا بنماز وتر رسید.
در این موقع بدلم خطور کرد که صبح نزدیک است. پس برخاستم و نگاه کردم دیدم فجر اول طلوع نموده، فی الحال از وعده امام بشک افتادم، ناگاه صدای حضرت را شنیدم که از اطاق خودش میفرمود: عمه! شک مکن همین حالا آنچه گفتم آشکار می‌شود و ان شاء اللّٰه آن را خواهی دید!
از آنچه در دلم نسبت بحضرت خطور کرده بود حیا داشتم، ناچار باطاق برگشتم در حالی که پیش خود خجل بودم. دیدم سوسن نماز را تمام کرده و سراسیمه بیرون می‌آید. دم در او را دیدم گفتم: پدر و مادرم فدایت شود آیا چیزی در خود احساس میکنی؟ گفت: آری امر سختی را حس میکنم. گفتم: بخواست خدا چیزی نیست، بعد بالش را میان اطاق نهادم و او را روی آن نشاندم و خود در جایی که قابله‌ها برای وضع
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 211
حمل زن می‌نشینند نشستم. سوسن دست مرا گرفت و بر خود سخت فشار می‌آورد و ناله مینمود و شهادت بزبان جاری میکرد در این موقع من نگاه کردم دیدم ولیّ خدا صلوات اللّٰه علیه سجده میکند. او را برداشتم و در دامن خود گذاردم دیدم پاک و پاکیزه است! امام علیه السّلام صدا زد عمه! فرزندم را بیاور! او را نزد پدرش بردم. حضرت نور دیده‌اش را گرفت و زبان مبارک بر وی چشمهای او مالید تا دیده گشود، سپس زبان در دهان و گوش‌های طفل نهاد و او را در دست چپ گذارد و بدین گونه ولیّ خدا در دست پدر نشست. آنگاه دست بر سر او کشید و فرمود: فرزند! بقدرت الهی با من سخن بگو!.
آن نوزاد عزیز گفت: اعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ «1» آنگاه بر پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و امیر مؤمنان و همه ائمه تا پدرش درود فرستاد.
امام حسن عسکری علیه السّلام او را بمن داد و فرمود: عمه او را بنزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعده خداوند حق است هر چند اغلب مردم باور ندارند! چون بچه را نزد مادرش برگرداندم صبح صادق دمیده بود. من هم نماز صبح گذاردم و تا طلوع آفتاب به تعقیب پرداختم. آنگاه با امام خداحافظی کردم و بخانه برگشتم، تا روز سوم که بشوق دیدار ولیّ خدا باز سری بآنها زدم. نخست وارد اطاقی شدم که سوسن جای داشت ولی بچه را ندیدم، پس بخدمت امام رسیدم، اما نخواستم ابتدا بسخن کنم، امام فرمود: عمه! بچه در کنف حمایت

خداست! عمه! چون من وفات کنم و شیعیان در باره بود و نبود این طفل دچار تردید شوند، تو بودن او را بدوستان موثق ما اعلام کن! مع هذا لازم است که مطلب نزد

تو و آنها پنهان باشد، زیرا خداوند خواسته است که او را از نظرها پوشیده دارد و کسی او را نبیند، تا گاهی کک جبرئیل امین اسب او را آماده گرداند و خداوند بوسیله او کار جهان را اصلاح فرماید.
در غیبت شیخ طوسی مفاد روایت مذکور را از محمد بن ابراهیم از حکیمه خاتون نیز نقل کرده، با این فرق که: حکیمه گفت: امام حسن عسکری در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج مرا خواست. و میگوید: بحضرت گفتم: یا ابن رسول اللَّه! مادر این مولود کیست؟
فرمود: نرجس چون روز سوم شد شوق دیدار ولیّ اللَّه (یعنی امام زمان) در دلم افزون گشت. پس بخانه آنها شتافتم و یک راست باطاق نرجس رفتم. دیدم بعادت زنانی که وضع حمل کرده‌اند. نشسته و لباس زردی پوشیده و سرش بسته است.
سلام کردم و بگوشه خانه نظر افکنده دیدم گهواره‌ای نهاده‌اند و پارچه سبزی روی آنست. پیش رفتم و پارچه را برداشتم دیدم ولیّ خدا بی‌قنداق به پشت خوابیده است تا مرا دید چشم گشود و با حرکت دستها مرا طلب نمود. او را گرفتم و نزدیک بردم که ببوسم، چنان بوی خوشی از او بمشامم رسید که هیچ گاه استشمام نکرده بودم! در این موقع امام حسن عسکری صدا زد عمه! پسرم را بیاور، او را بنزد آقا بردم، فرمود: فرزندم! با من حرف بزن ...
تا آنجا که حضرت او را بمرغی سپرد و فرمود: فرزند! تو را بکسی میسپارم که مادر موسی فرزندش را باو سپرد. برو در پناه امن و حفظ و حمایت حق- و چون مرغان او را برگرداندند- فرمود: عمه او را نزد مادرش ببر و خبر ولادت او را از مردم پوشیده دار و بکسی مگو تا وقتش فرا رسید. او را بمادرش سپردم و خداحافظی نموده بخانه خود رفتم» تا آخر حدیث ...
و نیز در آن کتاب این حدیث را از محمد بن علی بن بلال و هم از جماعتی از بزرگان شیعیان از حکیمه خاتون نقل کرده است. در آن روایت نیمه شعبان دارد و نام مادر حضرت نرجس است. تا آنجا که حکیمه میگوید: چون آقا متولد

شد امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: عمه! بچه‌ام را بیاور! وقتی روپوش از روی آقا برداشتم دیدم بروی زمین افتاده خدا را سجده میکند و بر دسِت راستش نوشته شده: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ

زَهُوقاً «1» یعنی: حق آمد و باطل از میان رفت زیرا باطل رَفتنی است.
او را در آغوش گرفتم دیدم پاک و پاکیزه است. آنگاه در پارچه‌ای پیچیده نزد پدر بزرگوارش بردم. تا آنجا که حضرت فرمود:
اشْهَدُ انْ لا الهَ الّا اللَّهُ وَ انَّ مُحَمَّدَاً رَسُولُ اللَّهِ وَ انَّ عَلیّاً امیرُ المُؤْمِنینَ حَقّاً
آنگاه بر همه ائمه درود فرستاد تا بخودش رسید، و برای دوستانش دعا نمود که خداوند با فرج او آنها را دلشاد گرداند، سپس چشم گشود.
تا آنجا که میگوید: مثل اینکه میان من و آقا پرده‌ای آویختند بطوری که او را نمیدیدم، از پدرش پرسیدم آقا! بچه چه شد؟ فرمود: آن کس که از تو و ما باو نزدیکتر است او را برد. تا آخر حدیث مذکور.
در این روایت حکیمه میگوید چون روز چهلم شد، بحضور امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم، دیدم امام زمان (ع) در خانه راه میرود. صورتی نیکوتر از رخسار او و زبانی بهتر از گفتار او ندیدم. امام حسن عسکری (ع) فرمود: عمه این مولود پیش خدا بسیار عزیز است. عرضکردم: آقا آنچه باید ببینم از چهل روزه او میبینم امام تبسمی کرد و فرمود: عمه‌جان! نمیدانی که رشد یک روز ما ائمه برابر رشد یک ساله دیگران است؟ پس من برخاستم و سر آقا را بوسیدم و برگشتم، چون وقتی دیگر آمدم او را ندیدم. از امام جویا شدم فرمود: او را بکسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را باو سپرد.
و نیز در غیبت شیخ طوسی از احمد بن علی از محمد بن علی از حنظلة بن زکریا روایت میکند که گفت: خبر داد بمن احمد بن بلال بن داود کاتب و او مردی سنی-
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 214
مذهب و ناصبی بود و دشمنی خود را با اهل بیت عصمت پوشیده نمیداشت، با این وصف بمقتضای طینت اصلیش با من اظهار دوستی مینمود و هر وقت مرا ملاقات میکرد میگفت در نزد من خبری است که تو را خشنود میسازد. ولی نخواهم گفت من هم چندان اهمیت نمیدادم. تا آنکه روزی در یک جا با هم جمع شدیم، من از فرصت استفاده نموده از او خواستم که خبر را برای من نقل کند.
او گفت: خانه ما در سامره روبروی خانه ابن الرضا (یعنی امام حسن عسکری علیه السّلام) بود. من مدت درازی بطرف قزوین رفتم سپس بسامره برگشتم، دیدم تمام کسان و بستگان و خویشانم درگذشته‌اند، مگر پیرزنی که مرا تربیت کرده بود و او دختری داشت که نزد خودش بود.
وی پیر زنی محبوب و خود نگهدار بود و اهل دروغ نبود، زنانی که با ما دوستی داشتند هم در خانه پیر زن بودند. من چند روزی آنجا ماندم سپس عزم رفتن کردم پیر زن گفت چرا در رفتن عجله میکنی؟ تو که مدتها از ما دور بودی. اکنون نزد ما بمان تا با دیدنت شاد شویم. با مسخره گفتم

میخواهم بکربلا بروم! زیرا یا نیمه شعبان و یا روز عرفه بود که شیعیان بکربلا میرفتند.
پیر زن گفت: فرزند! از خدا بترس و توهین مکن و آنچه گفتی مسخره مپندار. داستانی را برایت نقل کنم که دو سال بعد از رفتن تو مشاهده نمودم.
داستان اینست: من در همین اطاق نزدیک دهلیز با دخترم خوابیده بودم. در حال خواب و بیداری دیدم مردی نیکو روی و خوشبو با لباسهای تمیز آمد و بمن گفت! هم اکنون کسی می‌آید و تو را بخانه همسایه میطلبد. وحشت مکن و از رفتن با او خودداری منما!.
سراسیمه برخاستم و بدخترم گفتم: کسی را دیدی که بخانه ما بیاید؟ گفت: نه! پس نام خدا بردم و خوابیدم. باز همان مرد آمد و همان سخن را تکرار کرد. این بار نیز با وحشت برخاستم و از دخترم پرسیدم: هیچ کس نیامده؟ گفت: نه من هم نام خدا بزبان آورده خوابیدم. بار سوم نیز همان مرد آمد و گفت: فلانی! آن کس که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 215
تو را میطلبد آمده و در میزند با او برو.
در این وقت صدای کوبیدن در را شنیدم. پشت در رفتم و گفتم: کیست، گفت در باز کن و مترس! سخن او را شناختم و در را باز کردم. دیدم خادمی است که روسری بمن میدهد و میگوید: یکی از همسایه‌ها برای حاجت مهمی ترا میخواند بخانه آنها بیا. روسری بسر کردم و او مرا بخانه‌ای آورد که نمیشناختم. دیدم پرده درازی در وسط خانه آویخته‌اند و مردی کنار پرده ایستاده است.
خادم گوشه پرده را بالا زد و من داخل شدم. دیدم زنی در حال وضع حمل است و زنی دیگر مانند قابله پشت سر او نشسته است. آن زن بمن گفت در این کار بما کمک میکنی؟ پس باو کمک کردم و چیزی نگذشت که پسری متولد گردید.
من او را روی دست گرفتم و صدا زدم پسر! پسر! آنگاه سر از پرده بیرون آوردم که بآن مرد نشسته مژده دهم، کسی گفت سر و صدا مکن! چون متوجه بچه شدم او را روی دست خود ندیدم و همان زن گفت: صدا مکن! در این موقع خادم روسری بسرم انداخت و مرا بخانه‌ام برگردانید و کیسه‌ای بمن داد و گفت: آنچه دیدی بکسی اظهار مکن! وارد خانه خود شدم و بطرف رختخواب رفتم دیدم هنوز دخترم خوابیده است. او را بیدار کردم و پرسیدم آیا از رفتن و برگشتن من مطلع شدی؟ گفت: نه، پس در کیسه را گشودم دیدم ده دینار در آنست. این مطلب را تا کنون بکسی نگفته‌ام جز اکنون که دیدم تو با مسخره این سخن را گفتی، از این رو برای تو نقل کردم تا بدانی که این قوم (خانواده پیغمبر) نزد خداوند دارای

شأن و مقام بزرگی هستند و آنچه ادعا میکنند درست است.
از حرف پیرزن تعجب کردم و آن را بباد مسخره گرفتم و دیگر از زمانی که این واقعه در آن رخ داده پرسش نکردم، جز اینکه بیقین میدانم که سال دویست و پنجاه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 216
و اندی از سامره رفته بودم و در سنه 281 ایام وزارت عبید اللّه بن سلیمان «1» برگشتم و این داستان را از پیرزن شنیدم.
حنظله راوی این خبر میگوید: ابو الفرج مظفر بن احمد را خواستم تا او نیز این خبر را بشنود.
و هم در غیبت شیخ طوسی (ره) واقعه ولادت را بدین گونه نیز روایت کرده که یکی از خواهران امام علی النقی علیه السّلام کنیزی داشت که خود تربیت کرده و نامش نرجس بود، چون بزرگ شد، روزی امام حسن عسکری علیه السّلام بخانه آنها آمد و او را دید. خواهر امام گفت: آقا! مثل اینکه طالب این کنیز هستی؟ فرمود: من از روی تعجب نگاه باو میکنم. زیرا مولودی که عزیز خداست از وی بوجود می‌آید سپس خواهر امام از برادرش امام علی النقی اجازه گرفت و آنها با هم ازدواج کردند. «2»
و نیز در آن کتاب از علّان رازی روایت نموده که امام زمان علیه السّلام در سال 256 هجری دو سال پس از درگذشت امام علی النقی (ع) متولد گردیده است.
و هم در آن کتاب از محمد بن علی شلمغانی در کتاب «الاوصیاء» و او از حمزة
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 217
ابن نصر و او از پدرش نصر خادم امام علی النقی علیه السّلام روایت کرده که چون آقا متولد شد تمام اهل خانه به پرستاری او پرداختند. بمن گفتند که هر روز مقداری مغز استخوان با گوشت بخرم و میگفتند که: این برای آقای کوچک ماست! همچنین در آن کتاب از شلمغانی مزبور از ابراهیم بن ادریس روایت میکند که او گفت: امام حسن عسکری علیه السّلام برای نزد من فرستاد و فرمود که: آن را برای فرزندم عقیقه کن. خود از آن بخور و بکسانت نیز بخوران.
چنین کردم و بعد که خدمت حضرت رسیدم فرمود: بچه ما در گذشت «1» سپس دو بره همراه نامه‌ای فرستادند که نوشته بود: بسم اللّه الرحمن الرحیم. این دو بره را از جانب مولایت عقیقه کن. خود گوارا بخور و به کسانت نیز بخوران! چنین کردم و چون بخدمتش رسیدم چیزی نفرمود.
در غیبت نعمانی از معروف بن خرّ بود از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که گفت: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: مثل اهل بیت من، میان این امت، مانند ستارگان آسمان است که چون ستاره‌ای غروب کند ستاره

دیگری بدرخشد و چون بامامی برسید که دستها بطرف وی دراز کنید و با انگشتان باو اشاره نمائید ملک الموت می‌آید و او را میبرد و شما در طول روزگار بی‌سر و سامان می‌مانید حتی اولاد عبد المطلب از این بی‌سر و سامانی بی‌نصیب نخواهند بود! و بهنگامی که کار بدینجا کشد، خداوند ستاره شما را آشکار گرداند. پس شما حمد خدا نموده او را پذیرش کنید.
مؤلف: «ملک الموت می‌آید و او را میبرد» یعنی حضرت در مدت غیبت، با روح القدس میباشد، نه اینکه او را قبض روح میکند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 218
سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» از علی بن محمد بن زیاد صیمری در کتاب «الاوصیاء» که از کتب مورد اعتماد میباشد و ثقه معتمد حسن بن جعفر صیمری که با امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) مکاتبات داشته است، آن را روایت نموده، از ابو جعفر قمی برادرزاده احمد بن اسحاق بن مصقله نقل کرده که:
در قم یک منجم یهودی معروف بحذاقت در حساب نجوم بود. احمد بن اسحاق او را طلبید و گفت: مولودی در فلان وقت متولد شده، طالع او را بگیر و زایچه- بندی کن!.
چون یهودی طالع گرفت و زایچه بندی نمود و در آن نظر کرد باحمد بن اسحاق گفت: حساب نجومی دلالت ندارد که این مولود از آن تو باشد. این چنین مولود یا پیغمبر و یا وصی پیغمبر است. حساب نجومی میرساند که این مولود شرق و غرب و دریا و خشکی و کوه و دشت جهان را مالک می‌شود. تا جایی که تمام مردم روی زمین بدین و ولایت او میگروند.
در کشف الغمه «1» مینویسد: شیخ کمال الدین بن طلحه گفته است: ولادت حجة بن الحسن در سامره و در بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال 258 اتفاق افتاد، پدرش ابو محمد حسن «ع» و مادرش صیقل بود و حکیمه و غیر آن هم گفته‌اند. کنیه‌اش ابو القاسم و لقبش «حجت» و «خلف الصالح» و «منتظر» است. و در ارشاد «2» میگوید: ولادت حضرت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 219
در شب نیمه شعبان سال 255 بود، و مادرش نرجس است. موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بود در آن سن خداوند جهان حکمت و فصل الخطاب باو عطا فرمود و او را برای جهانیان باقی گذارد و مانند یحیی در کوچکی بوی حکمت آموخت و همان طور که عیسی بن مریم را در گهواره پیغمبر نمود، او را نیز در آن سن امام گردانید.
او پیش از ظهورش دو غیبت دارد: یکی طولانی‌تر از دیگری. چنان که در اخبار رسیده است. غیبت کوچک «صغری» از زمان تولد تا موقع وفات آخرین سفیر اوست (مدت هفتاد و چهار سال) و غیبت بزرگتر «کبری» بعد از غیبت صغری است تا زمانی که با شمشیر قیام کند.

در کشف الغمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل کرده که «خلف صالح» «1» از فرزندان من میباشد و «مهدی» اوست نامش (م ح م د) و کنیه‌اش «ابو القاسم»

است و در آخر الزمان ظهور میکند.
ابو بکر درّاع (زره ساز) بمن گفت: نام مادر حضرت صیقل بود؛ و بروایتی حکیمه و در روایت سوم نرجس و هم گفته‌اند که سوسن بوده است، و اللّه اعلم. کنیه‌اش ابو القاسم و هم او خلف صالح و مهدی است که در آخر الزمان ظهور میکند. بالای سرش ابری است که بر وی سایه میافکند و همه جا با او میرود و بزبان فصیح میگوید:
اینست مهدی.
و هم محمد بن موسی طوسی بمن خبر داد که وی از ابو مسکین و او از یکی از علمای تاریخ نقل کرد که نام مادر حضرت «حکیمه» است. «1»
مؤلف: در باب اخبار کسانی که بفیض ملاقات حضرت رسیده‌اند نیز از موضوع ولادت امام سخن میرود: ابن خَلکان «2» در تاریخش مینویسد: بعقیده طایفه شیعه او (امام زمان)

دوازدهمین امام و معروف است که زنده میباشد. و اوست که شیعیان او را منتظر و قائم و مهدی میدانند. و میگویند در سرداب سامره غائب و در این باره گفته‌های بسیار دارند و منتظرند که در آخر الزمان از سرداب سامره درآید! «1» میلادش روز جمعه نیمه شعبان سال 255 هجری است. چون پدرش وفات کرد، او پنجساله بود. نام مادرش خمط است و نرجس هم گفته‌اند.
شیعیان میگویند: وی در حالی که مادرش باو مینگریست داخل سرداب خانه پدرش شد و دیگر برنگشت. و این در سال 265 بوده و گفته شده این واقعه در هشتم شعبان سال 256 بوده و قول اخیر صحیح‌تر است و گفته‌اند: موقعی که داخل سرداب شد چهار ساله یا پنجساله بود، و بقولی در سال 275 بوده و آن موقع ده سال داشته است و اللّه اعلم» مؤلف: در یکی از تألیفات علمای شیعه روایتی دیدم که با سلسله سند از امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: چون خداوند متعال اراده آفرینش امامی کند، قطره‌ای از آب بهشت در ابری فرو میفرستد و در میوه‌ای از میوه‌های بهشتی «2» میچکد و امام آن را میخورد (و از این میوه نطفه امام بسته می‌شود).
چون در مشیمه مادر قرار گرفت، چهل روزه سخن مردم را میشنود، و موقعی که

چهار ماه بگذرد بر بازوی راستش نوشته می‌شود: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «1» و هنگامی که متولد میگردد بامر خداوند میایستد و نوری از وی باطراف جهان میتابد و بدان وسیله مردمان و اعمال آنها را میبیند و در آن نور است که امر الهی بر او فرو می‌آید و بهر طرف که رو کند آن نور جلو چشم اوست.
و در همان کتاب است که امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: روزی بخانه یکی از عمه‌های خود رفتم، یکی از کنیزان او را که زینت کرده بود و بوی نرجس میگفتند دیدم و نظری طولانی بوی نمودم. عمه‌ام گفت: آقا! می‌بینم او را سخت زیر نظر گرفته- ای؟ گفتم: عمه! نگاه من از روی تعجب و بلحاظ اراده و خواست خداوند نسبت باوست گفت: آقا! مثل اینکه میل باو داری! گفتم: پس، از پدرم اجازه بگیر! او نیز اجازه گرفت و او را بهمسری من درآورد «2» و هم در آن کتاب از حسین بن همدان نقل میکند که گفت: یکی از علمای موثق از حکیمه خاتون روایت نموده که فرمود: هر وقت خدمت امام حسن عسکری علیه السّلام میرسیدم دعا میکردم که خداوند فرزندی بوی موهبت کند. یک روز چون دست بدعا برداشتم حضرت فرمود: عمه! آنچه از خدا میخواستی بمن روزی کند، امشب متولد میگردد! و آن شب، شب جمعه سوم ماه شعبان سال 257 هجری بود.
آن شب امام فرمود: عمه! افطار امشب را مهمان ما باش! عرضکردم: این مولود بزرگ از چه زنی خواهد بود؟ فرمود: از نرجس گفتم: اتفاقا در میان کنیزان شما کسی نزد من از نرجس محبوب‌تر نیست. پس برخاستم و نزد او رفتم و او مانند وقتی که نزد من بود، از من احترام کرد. من دستهای او را بوسیدم و او را از خدمت- کردن باز داشتم. او مرا بانوی خود میخواند و من نیز او را بانوی خویش میخواندم او بمن گفت: فدایت گردم و من گفتم: من و همه دنیا فدای تو شویم!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 223
سپس بوی گفتم: امشب خداوند پسری که سرور دو جهان است بتو عنایت میفرماید که آرزوی اهل ایمان است، او از سخن من شرم می‌کرد، سپس برخاستم و در وی نظر کردم اثری از حاملگی ندیدم.
بهمین جهت بامام علی النقی عرضکردم من اثری در وی نمی‌بینم. حضرت تبسمی کرد و فرمود: عمه! ما ائمه در شکمها نیستیم بلکه در پهلوهای مادران میباشیم و از راه رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران راست مادران خارج میشویم. زیرا ما نور خدائیم که پلیدیها آن را نمی‌آلاید.
عرضکردم آقا! چه وقت متولد میگردد؟ فرمود: موقع طلوع فجر.
من برخاستم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم. حضرت هم در صفه‌ای از همان خانه خوابیدند. موقع نماز شب که برخاستم، نرجس

خوابیده بود و علامت حمل نداشت، چون بنماز وتر رسیدم در باره وعده امام بشک افتادم که فجر نزدیک است و بچه نیامد.
حضرت از همان صفه صدا زد عمه! هنوز فجر طلوع نکرده است! نماز وتر تمام کردم و نرجس را حرکت دادم و باو نزدیک شده نام خدا بر او خواندم و پرسیدم: آیا چیزی در خود می‌یابی؟ گفت: آری، سپس هر دو خوابیدیم و بیدار نشدم تا آنکه صدای امام را شنیدم که میفرماید: عمه فرزندم را نزد من بیاور.
چون روپوش از روی او برداشتم دیدم روی زمین افتاده و خدا را سجده میکند و بر روی بازوی راستش نوشته شده: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً او را در آغوش گرفتم دیدم پاک و پاکیزه است. سپس در پارچه‌ای پیچیده نزد پدر بزرگوارش بردم. حضرت او را روی دست چپ گرفت و دست راست بر پشت او گذارد و زبان در دهان او نهاد و دست بر پشت و گوش و بندهایش کشید و فرمود:
فرزندم! با من سخن بگو! او نیز خواند:
اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللّهُ وَ اشْهَدُ انَّ مُحَمَّداً رَسُولُ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 224
اللّه وَ انَّ عَلیاً امیرُ المُؤمنینَ وَلیّ اللَّه
. سپس تمام ائمه را نام برد تا بخودش رسید، و برای دوستانش دعا کرد که خداوند فرج او را نزدیک گرداند. آنگاه چشم گشود.
امام فرمود: عمه! او را نزد مادرش ببر تا بوی سلام کند و بعد نزد من بیاور.
چون نزد مادرش بردم سلام کرد. سپس او را نزد پدرش برگردانیدم مثل اینکه میان من و حضرت پرده‌ای آویخته شد و من آقا را ندیدم. لذا پرسیدم: آقا! آقازاده چه شد؟ فرمود: آن کس که از تو نزدیکتر است او را برد (سپس او را برگردانیدند) چون روز هفتم خدمت حضرت رسیدم فرمود: فرزندم را بیاور! آقا را در لباس زردی پیچیده نزد پدر بردم، مانند بار اول دست بسر و صورت او کشید و زبان در دهانش نهاد و فرمود: پسرم! با من حرف بزن! او هم این آیه شریفه را خواند وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ ...
آنگاه فرمود: فرزند! از کتب آسمانی که بر پیغمبران پیشین نازل شده نیز قرائت کن. نخست صحف حضرت آدم را بزبان سریانی خواند و بعد کتاب ادریس و نوح و هود و صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را خواند. سپس قصص انبیاء و مرسلین را تا زمان خود حکایت نمود.
چهل روز پس از تولدش که خدمت امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم، دیدم مولی صاحب الزمان در خانه راه میرود. صورتی نیکوتر و

زبانی فصیح‌تر از صورت و زبان او ندیده بودم. امام فرمود: عمه! این مولود در پیشگاه ذات باری تعالی بسیار عزیز است.
گفتم: آقا! من از مشاهده وضع او آنچه باید بدانم می‌بینم. فرمود: عمه! نمیدانی که رشد یک روز ما ائمه با رشد دیگران در یک هفته و رشد یک هفته ما با رشد یک ساله دیگران برابر است؟ پس سر آن مولود مسعود را بوسیدم و بخانه برگشتم و باز که آمدم او را ندیدم. از امام جویا شدم، فرمود: او را سپردم بکسی که مادر

موسی فرزندش را باو سپرد.
سپس فرمود: چون خداوند مهدی این امت را بمن موهبت فرمود، دو فرشته فرستاد و او را بسرا پرده عرش الهی بردند و از بارگاه ذات ربوبی ندا رسید:
ای بنده من آفرین بر تو باد بیاری کردن از دین و فرامین و راهنمائی بندگان من! بوسیله تو بندگانم را مؤاخذه میکنم یا مشمول رحمت میگردانم و آنها را بتو می‌بخشم و با خشم تو عذاب میکنم. فرشتگان! زود او را به پدرش برگردانید که در کنف حفظ من است. تا زمانی که بوسیله او حق را آشکار و باطل را از میان ببرم و دین من در سراسر گیتی گسترش یابد.
و چون از مادر بزاد دیده شد که روی زانوها نشسته و انگشتان بطرف آسمان برداشته سپس عطسه‌ای کرد و گفت:
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی مَحَمَّدٍ وَ آلِه عَبْداً داخِراً غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ وَ لا مُسْتَکْبِرٍ.
آنگاه فرمود: ستمگران چنین پنداشته‌اند که حجت خدا از بین رفته است! اگر بمن اجازه میدادند جای شک برای کسی نمیگذاردم! و از ابراهیم که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود نقل شده که: امام چهار گوسفند همراه نامه‌ای برای من فرستاد و نوشته بودند: بسم اللَّه الرحمن الرحیم این گوسفندان را برای فرزندم محمد المهدی عقیقه کن و با گوارائی خود و هر کس از شیعیان ما که یافتی بخورید.
مؤلف: شهید اول «1» در کتاب «دروس» فرموده است: امام زمان علیه السّلام

در روز جمعه پانزدهم ماه شعبان سال 255 هجری متولد گردیده. نام مادرش صیقل یا نرجس و هم گفته شده نامش مریم دختر زید علوی است «1».
و هم بخط شهید (ره) از امام جعفر صادق نقل کرده‌اند: که آن حضرت

فرمود: در شبی که قائم آل محمد علیه السّلام متولد گردد، هر مولودی متولد شود با با ایمان است و اگر، در زمین شرک متولد گردد، خداوند به برکت وجود امام، او را بسرزمین ایمان منتقل خواهد کرد.
شیخ طوسی قدّس سرّه در کتاب مختصر مصباح و مصباح المتهجّد و سید بن طاوس در کتاب اقبال و سایر مؤلفین کتب ادعیه تعیین کرده‌اند که: ولادت با سعادت حضرت امام عصر عجل اللّٰه فرجه در نیمه ماه شعبان روی داده است. و در فصول المهمه «1» مینویسد: آن حضرت در سامره شب نیمه شعبان سال 255 هجری متولد گردید «2»

شیخ صدوق در کتاب «علل الشرائع» از ابو حمزه ثمالی «1» روایت میکند که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم یا ابن رسول اللَّه! مگر شما ائمه همه قائم بحق نیستید؟ فرمود: بلی. عرضکردم: پس چرا فقط امام زمان «قائم» نامیده شده؟ فرمود: چون جدم امام حسین علیه السّلام شهید شد، فرشتگان بدرگاه الهی نالیدند و گفتند: پروردگارا! آیا قاتلین بهترین بندگانت، و زاده اشرف برگزیدگانت را بحال خود وامیگذاری؟
خداوند بآنها وحی فرستاد که ای فرشتگان من آرام گیرید. بعزت و جلالم سوگند، از آنها انتقام خواهم گرفت هر چند بعد از گذشت زمانها باشد. آنگاه پروردگار عالم امامان اولاد امام حسین علیه السّلام را بآنها نشان داد و فرشتگان مسرور گشتند. یکی از آنها ایستاده بود و نماز میگذارد. خداوند فرمود:
بِذلِکَ الْقائِمُ انْتَقِمُ مِنْهُم
یعنی باین قائم از آنها انتقام میگیرم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 229
و نیز در آن کتاب از جابر جعفی «1» روایت کرده که شخصی خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السّلام رسید و من نیز حاضر بودم، عرضکرد: این یک صد درهم زکاة من است آن را بگیرید و بمصرفش برسانید. امام فرمود: خودت آن را بهمسایگان و یتیمان و فقیران و برادران مسلمانت تقسیم کن.
زیرا وجوب سپردن زکاة بشخص امام، موقعی است که قائم ما ظهور کند، و بطور مساوی تقسیم نماید و در میان بندگان نیک و بد خدا بعدل حکومت کند، هر کس از او پیروی کند اطاعت خدا کرده و آن کس که از فرمانش سر به پیچد از فرمان خدا سر پیچیده است.
او را «مهدی» گویند، زیرا خداوند بامر پوشیده، هدایتش نموده. او تورات (حقیقی) و سایر کتب آسمانی را از غاری واقع در انطاکیه بیرون می‌آورد، آنگاه با پیروان تورات طبق تورات و با اهل انجیل طبق انجیل و با اهل زبور طبق زبور و با مسلمانان مطابق قرآن حکومت میکند.
تمام اموال دنیا آنچه در دل زمین و روی آنست نزد او جمع شود، و او بمردم خواهد گفت: بیائید و اموالی را که بخاطر آن بجان هم افتاده و رشته خویشاوندی خود را از هم گسستید و خونریزیها می‌کردید، و مرتکب محرمات الهی میشدید از من بگیرید! خداوند متعال مقامی باو میدهد که پیش از او بهیچ کس نداده است.

سپس امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: پیغمبر فرمود: قائم مردی است همنام من.

خداوند مرا در وجود او حفظ میکند و او بسنت من عمل مینماید. زمین را پر از عدل و داد و نور گرداند، از آن پس که از ظلم و جور و زشتی پر شده باشد.
مؤلف: اینکه امام میفرماید با اهل تورات طبق تورات و ... حکومت میکند با اخباری که بعدا نقل می‌شود و میگوید: فقط دین اسلام را از مردم میپذیرد، منافات ندارد، زیرا در اینجا مقصود اینست که پیروان هر کیشی را با کتاب آسمانی خودشان محاکمه میکند. یا آنکه این در آغاز ظهور امام پیش از بالا گرفتن کار او و تسلط وی بر جهان میباشد.
همچنین اینکه پیغمبر میفرماید: «خداوند مرا در وجود او حفظ میکند» باین معنی است که خداوند حق و احترام مرا باو میدهد و او را یاری و پشتیبانی میکند، بطوری که اهل جهان حقوق و احترام او را بخاطر جدش رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله خواهند شناخت. شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت نموده که:
سُمّیَ الْقائِمُ قائِماً لِأَنَّهُ یَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِکْرِهِ
یعنی: از این جهت او را «قائم»، میگویند که پس از فراموش شدن نامش قیام میکند.
و در کمال الدین از صقر بن ابی دلف روایت کرده که گفت: از حضرت امام محمد تقی علیه السّلام شنیدم که میفرمود: امام بعد از من نامش علی است. امر او امر من و گفته او گفته من و پیروی او پیروی من است و امام بعد از او فرزندش حسن است.
امر و گفته و پیروی او، امر و گفته و پیروی پدرش میباشد.
سپس حضرت ساکت شدند. عرضکردم: یا ابن رسول اللّٰه! امام بعد از حسن کیست؟ حضرت سخت گریست سپس فرمود: بعد از حسن، فرزندش قائم بحق و منتظر است. گفتم چرا او را قائم میگویند؟ فرمود: زیرا بعد از آنکه نامش از خاطره‌ها فراموش شود و اکثر معتقدین بامامتش از دین خدا برگردند، قیام میکند عرضکردم: چرا او را منتظر میگویند؟ فرمود:
لِأَنَّ لَهُ غَیْبَةٌ تَکْثِرُ ایّامُها وَ یَطُولُ امَدُها فَیَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ یُنْکِرُهُ الْمُرْتابُونُ وَ یَسْتَهْزِئُ بِذِکْرِهِ

الْجاحدُونَ وَ یُکْثِرُ فِیها الْوَقّاتُونَ وَ یَهْلِکُ فِیهِ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ یَنْجُو فِیهِ الْمُسْلِمُونَ.
یعنی: زیرا وی برای مدتی طولانی غیبت مینماید و علاقمندان منتظر

ظهورش خواهند بود، و آنها که تردید دارند انکار میکنند و مخالفین، آن را بباد مسخره میگیرند! کسانی که وقت ظهور را تعیین میکنند بسیار و آنان که در این باره شتاب مینمایند بهلاکت میرسند و آنها که در مقام تسلیم هستند رستگار میشوند.
شیخ طوسی (ره) در کتاب غیبت از امام حسن عسکری علیه السّلام روایت کرده که چون امام زمان علیه السّلام متولد شد فرمود: ستمکاران میخواستند مرا بکشند تا نسل من قطع شود، اکنون کجا هستند که قدرت خداوند را ببینند؟ از این رو امام آن مولود را «مُؤمّل» نامید «1».
نیز در آن کتاب از ابو سعید خراسانی نقل میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا مهدی و قائم یکی است؟ فرمود: آری. عرضکردم: چرا او را مهدی میگویند؟ فرمود: زیرا برای هر امر پوشیده‌ای راهنمائی شده است، و از این جهت او را قائم میگویند که در وقتی که مردم او را فراموش کنند او قیام بامر عظیمی میکند.
در ارشاد مفید از محمد بن عجلان از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم علیه السّلام قیام نماید مجددا مردم را باسلام دعوت میکند و باحکام از دست رفته آن آشنا میگرداند. و چون از جانب خداوند بامور گم شده راهنمائی می‌شود، او را (مهدی) میگویند و بلحاظ اینکه بطرفداری حق قیام مینماید (قائم) مینامند.
فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فرمود: او حسین بن

علی علیه السّلام است و بقیه آیه فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً «1» مقصود امام زمان است که نامش در آیه «منصور» میباشد چنان که خداوند احمد و محمد را محمود و عیسی را مسیح خوانده است.
مؤلف: در باب سابق اسامی حضرت ذکر شد، و در باب «کسانی که آن حضرت را دیده‌اند» و ابواب دیگر هم ذکر خواهد شد.

در غیبت نعمانی از ابو خالد کابلی «1» نقل میکند که گفت: بعد از رحلت حضرت امام زین العابدین علیه السّلام خدمت امام محمد باقر علیه السّلام رسیدم و عرضکردم فدایت گردم از اخلاص و انس من نسبت بپدر بزرگوارتان و ترسی که از دشمنان داشتم اطلاع دارید؟ فرمود: بلی، مقصود چیست؟
عرضکردم: پدر بزرگوارتان طوری صاحب الامر را برای من توصیف فرمودند که اگر او را در راهی ببینم دستش را میگیرم؟ امام فرمود: ابو خالد! مقصودت چیست؟
گفتم میخواهم نام او را بفرمائید تا او را بنام بشناسم فرمود: ابو خالد! بخدا قسم از امر عظیمی پرسش نمودی اگر برای دیگری گفته بودم بتو نیز میگفتم. مطلبی پرسیدی که اگر برخی از اولاد فاطمه علیه السّلام بدانند او را قطعه قطعه میکنند.
نیز در آن کتاب از ابو هاشم جعفری روایت میکند که گفت: شنیده‌ام امام علی النقی علیهما السّلام میفرمود: جانشین من فرزندم حسن است ولی چگونه خواهد بود برای شما وضع جانشین او؟!.
گفتم: مگر چه می‌شود فدایت گردم؟! فرمود: شما او را نمی‌بینید و روا نیست که نام او را ببرید. گفتم پس چگونه او را نام ببریم؟! فرمود: بگوئید حجت آل محمد

محمد صلوات اللَّه و سلامه علیه.
در کمال الدین و غیبت شیخ و در کفایة الاثر باسناد دیگر این روایت از سعد بن عبد اللَّه اشعری نیز مذکور است.
مؤلف: در روایاتی که قبلا ذکر کردیم تصریح باسم حضرت شده است. شیخ صدوق میفرماید: با این وصف نظر بروایات دیگر جایز نیست، آن حضرت بنام ذکر شود.
و هم صدوق در کتاب «توحید» از حضرت عبد العظیم حسنی از امام علی النقی علیه السّلام نقل میکند که فرمود: جایز نیست نام امام زمان برده شود تا گاهی کک ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد در کمال الدین از صفوان بن مهران «1» از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: مهدی از فرزندان من و فرزند پنجم امام هفتم است. او از نظرها غائب شود و جایز نیست که او را بنام یاد کنید.
در آن کتاب از عبد اللَّه ابن ابی یعفور نیز این حدیث از امام ششم منقول

است. هم در آن کتاب است که چون در محضر امام موسى بن جعفر عليهما السّلام از امام زمان سخن بميان آمد فرمود: ولادت او بر مردم پوشيده ميماند و جايز نيست او را بنام ياد كنند. تا موقعى كه خداوند او را ظاهر گرداند و بوسيله او زمين را از عدل و داد پر كند از آن پس كه پر از ظلم و ستم شده باشد.
مؤلف: اخبار ياد شده مخالف صريح قول كسانى است كه ميگويند: در غيبت
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 235
صغرى بردن نام امام زمان جايز نبوده، و باعتماد عللى كه خود استنباط كرده‌اند از روى توهم آن را در غيبت كبرى مستبعد ميدانند.
و نيز در كمال الدين از حضرت عبد العظيم حسنى از امام محمد تقى روايت شده كه فرمود: قائم كسى است كه ميلادش بر مردم پوشيده ميماند و خودش غائب مى‌شود و بردن نامش حرام ميباشد و خود همنام و هم كنيه رسول خداست. در كفاية- الاثر از ابو عبد اللَّه خزاعى از اسدى نيز اين روايت نقل شده است.
شيخ صدوق در كمال الدين از پدرش على بن بابويه و استادش ابن وليد قمى از حميرى «1» روايت نموده كه گفت: با احمد بن اسحاق نزد عثمان بن سعيد عمرى (نائب خاص امام زمان عليه السّلام) بوديم. من به عثمان بن سعيد گفتم: همان طور كه خداوند بحضرت ابراهيم (كه از خدا خواست چگونگى زنده شدن مردگان را باو بنماياند) ميفرمايد: مگر بقدرت من و روز رستاخيز ايمان ندارى و ابراهيم گفت: ايمان دارم ولى ميخواهم اطمينان قلبى پيدا كنم «2» من نيز از شما ميپرسم، آيا امام زمان را ديده‌اى؟ گفت: آرى ديده‌ام و گردن او نيز مانند اينست- و با دستهاى خود اشاره بگردن خود نمود- گفتم نام مباركش چيست؟ گفت از پرسش اين مطلب بپرهيز زيرا در نزد دشمنان ما مسلم شده كه نسل عترت طاهره قطع گرديده است.
در كافى از على بن محمد از ابو عبد اللَّه صالحى روايت نموده كه بعد از رحلت امام حسن عسكرى عليه السّلام شيعيان از من خواستند (كه بتوسط نواب امام زمان) از نام و محل حضرت جويا شوم. من نيز سؤال كردم و اين جواب بافتخار من صادر گشت:
«اگر بگويم نامم چيست، شهرت ميدهند، و اگر جايم را نشان دهم مردم را بدان جا راهنمائى ميكنند».
در كمال الدين از على بن عاصم كوفى نقل ميكند كه در چند توقيعى كه از ناحيه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه صادر گشته نوشته بود: هر كس در محفلى مرا بنام ياد
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 236

کند ملعون است ملعون. نیز در کمال الدین از محمد بن همام نقل میکند که گفت از محمد بن عثمان قدس اللّٰه روحه شنیدم که میگفت: توقیعی بخط امام زمان صادر شد که: هر کس در محفلی مرا بنام یاد کند لعنت خدا بر او باد.

هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: صاحب الامر مردی است که جز شخص کافر او را بنام یاد نمیکند.

باز در آن کتاب از ریّان بن صلت روایت میکند که گفت: راجع بولی عصر از حضرت امام رضا علیه السّلام سؤال کردم. فرمود: شخصا دیده نمیشود و نامش را نمی‌برند.

و هم در آن کتاب است که: امام محمد باقر (ع) فرمود: عمر بن الخطاب از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: نام مهدی چیست؟ فرمود: نامش را نمیگویم.

چه که حبیبم رسول خدا با من پیمان بسته که نام او را بکسی نگویم تا زمانی که خداوند او را برانگیزد. و این از اسراری است که خداوند نزد پیغمبر ودیعه گذارده بود. در غیبت شیخ نیز این روایت را آورده است «1»

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا از امام حسن عسکری از پدرانش از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام روایت نموده که فرمود:
لا یَکُونُ الْقائِم الّا ابْنَ امامِ وَ وَصِیَّ ابْنَ وَصِیّ
یعنی: قائم باید امام و پسر امام و وصی و پسر وصی امام باشد. در کمال الدین از عبد اللّٰه بن عطا روایت میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر (ع) عرضکردم: شیعیان شما در عراق بسیارند. بخدا در هیچ خانواده‌ای کسی چون شما نیست. چرا قیام نمیفرمائید؟ فرمود: عبد اللّٰه بن عطا! آیا حرف‌های بیهوده بگوش خود راه داده‌ای؟ بخدا قسم من صاحب شما نیستم. گفتم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: متوجه باشید آن کس که میلادش بر مردم پوشیده است او صاحب شماست.
مؤلف: منظور امام اینست که: سخنان شیعیان کم مایه را شنیده و باور کرده‌ای که ما یاران فراوان داریم و بدل گرمی آنها باید قیام کنیم؟ نه این قیام از آن قائم موعود است.
شیخ طوسی در کتاب غیبت از سفیان جریری نقل کرده که گفت از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی «1» شنیدم میگفت: بخدا قسم مهدی موعود از دودمان حسین (ع) است.
و نیز در آن کتاب از فضیل بن زبیر نقل کرده که گفت: از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که گفت: این منتظر، از دودمان حسین بن علی و در
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 238
ذریه حسین و در پشت حسین است، و اوست مظلومی که خداوند میفرماید:
وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً ولیّ حسین مردی از دودمان اوست، که بعدا خواهد آمد. چنان که خدا میفرماید: وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ. «1»
پیروزی حسین بر کشندگانش در سلطه او بر تمامی مخلوق خداست، تا آنکه حجت و سلطنت الهی از آن او باشد، و کسی را بر وی حجت و سلطه‌ای نباشد.
و هم در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السّلام نقل میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام در منبر فرمود: مردی از دودمان من در آخر الزمان ظهور میکند که رنگش سفید مایل بسرخی و شکمش عریض، رانهایش پهن، استخوان شانه‌هایش درشت، در پشت وی دو خال است: یکی برنگ پوست بدنش و دیگری شبیه خال پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و هم دو نام

دارد: یکی مخفی و دیگری ظاهر. نامی که مخفی است احمد و آنکه ظاهر است محمد میباشد. چون پرچم خود را باهتزاز درآورد، شرق و غرب عالم را مسخّر سازد و دست بر سر مردم گذارد و دل مؤمنین از آهن قوی‌تر گردد.
خداوند نیروی چهل مرد باو عطا فرماید. مرده‌ای نیست که این شادی بدل و قبرش راه نیابد. ارواح آنها در قبور با هم ملاقات میکند و قیام قائم ما را بیکدیگر مژده میدهند.
هم در کمال الدین از امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: علم بکتاب خدا و سنت پیغمبر مانند زراعت در دل مهدی ما میروید. اگر یکنفر از شما شیعیان او را ملاقات نماید باید بگوید:
السّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَةِ وَ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنَ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعَ الرّسالَةِ
و روایت شده که باید بدین گونه بامام زمان سلام کنند:
السَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَ اللَّهِ فی ارضِهِ.
در غیبت شیخ طوسی از جابر جعفی روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: عمر بن الخطاب نزد امیر مؤمنان علیه السّلام رفت و پرسید: نام

مهدی چیست: فرمود: حبیبم رسول خدا (ص) با من پیمان بسته که نام او را بکسی نگویم تا زمانی که خداوند او را برانگیزد گفت: صفات او را بیان کنید! فرمود:
جوانی است متوسط القامة، نیکو رو و خوش مو و مویش تا پشت دوشش میریزد نور رخسارش سیاهی محاسن و سرش را تحت الشعاع قرار داده، پدرم فدای فرزند بهترین کنیزها!! این روایت در غیبت نعمانی هم ذکر شده.
نیز در غیبت نعمانی از عبد اللَّه بن عطا نقل کرده که گفت: از شهر واسط «1» بآهنگ حج سفر کردم. چون بخدمت امام محمد باقر علیه السّلام رسیدم، حضرت از اوضاع مردم و اسعار «2» جویا شدند. عرض کردم مردم همه منتظر قیام شما هستند! فرمود: پسر عطا! گوش بحرف احمقان داده‌ای؟ نه! بخدا قسم من صاحب شما نیستم هر وقت یکی از ما را باین منظور در نظر گرفتند، یا کشته شد و یا از غصه مرد جز آن کس که پروردگار برای این منظور برانگیزد، و او کسی است که مردم نمیدانند متولد شده است یا نه؟ او صاحب شماست.
هم در آن کتاب از ایوب بن نوح روایت می‌کند که گفت: بحضرت امام رضا علیه السّلام عرض کردم: ما امیدواریم صاحب الامر شما باشید و خلافت را بدون خونریزی قبضه کنید. چه می‌بینیم مردم خراسان با شما بیعت کرده و بنامت سکه زده‌اند فرمود:

هر یک از ما ائمه که نامه‌ها بسوی او فرستند و مورد توجه مردم واقع شود و مسائل دینی از وی بپرسند و اموال نزدش آورند، یا کشته می‌شود و یا در بستر میمیرد، مگر موقعی که خداوند جوانی از ما را برای این کار برانگیزد که میلاد و جایش بر مردم پوشیده ولی شخصا مشهور باشد.
و نیز در آن کتاب از حصین ثعلبی و او از پدرش نقل کرده که گفت:
حضرت امام محمد باقر (ع) را در حج یا عمره ملاقات نموده عرضکردم: ایام زندگانیم بآخر رسیده و استخوانم فرسوده گشته و نمیدانم بالاخره سعادت رؤیت قیام شما را دارم

یا نه؟ با من پیمان بسته و اطلاع دهید کی این کار خواهد شد؟ فرمود: او کسی است که پرچمها دارد و در کوه و دشت از کسان و بستگان و وطن دور و تنها میماند پدرش را کشته‌اند ولی او انتقام نگرفته، کنیه او بنام عمویش می‌باشد و نامش نام پیغمبر است.
گفتم: تکرار فرمائید! پاره پوستی یا صحیفه‌ای خواست و آنچه فرموده بود در آن نوشت.
در غیبت نعمانی این روایت را بطریق دیگر از سالم اشل از حصین تغلبی نقل کرده و در آخر میگوید: چون حضرت بسخنان خود خاتمه دادند، فرمود: آنچه گفتم حفظ کرده‌ای یا بنویسم؟ عرضکردم: اگر میل دارید بنویسید حضرت پاره پوستی یا صفحه‌ای خواستند و آن را نوشته بمن دادند. راوی میگوید: در این وقت تغلبی صحیفه را بما نشان داد و خواند. سپس گفت: این نامه امام محمد باقر است.
همچنین در آن کتاب از ابو جارود نقل میکند که امام باقر علیه السّلام فرمود:
صاحب الامر از وطن دور و از کسانش مهجور است. پدرش را کشته‌اند و او قصاص نکرده، کنیه او بنام عمویش میباشد و نامش نام پیغمبری است. و تنها بسر میبرد، و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: آن کس را که شما میخواهید و بوی امیدوارید، از مکه قیام میکند، و از مکه قیام نخواهد کرد تا وقتی که آنچه میخواهد ببیند هر چند اعضای آدمی از انتظار و غصه مانند درخت، خشک و متلاشی گردد.
نیز در آن کتاب از امام ششم روایت کرده که فرمود. چون این سه اسم: محمد و علی و حسن از پی هم در آید، چهارمی آنها قائم است «1».
همچنین در کتاب یاد شده از داود رقی نقل کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: فدایت گردم! انتظار ما در ظهور صاحب الامر بدرازا کشید و دلها

تنگی گرفته و از غصه مرده‌ایم. فرمود: این امر (ظهور امام زمان) بسیار

روشن و رنج آن سخت است.- ولی بالاخره روزی فرا رسد- که از آسمان او را بنام «قائم» و بنام پدرش صدا زنند (تا قیام کند و جهان را از بیدادگری نجات دهد) عرضکردم:
فدایت شوم نامش چیست؟ فرمود: نامش نام پیغمبر و نام پدرش نام جانشین پیغمبری است.
و هم در آن کتاب از امام پنجم روایت میکند که فرمود: موقعی که صاحب الامر بامامت میرسد، سنش از ما (یازده امام) کمتر و گوشه‌گیریش بیشتر است. عرضکردم:
این موضوع کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که خبر بیعت او در همه جا منتشر شود و هر صاحب قدرتی پرچم برافرازد.
نیز در آن کتاب از امام ششم روایت نموده که فرمود: قائم ما بدون اینکه بیعت کسی را بگردن گرفته باشد، قیام میکند. و هم در آن کتاب از آن حضرت روایت کرده که: قائم ما بدون اینکه با کسی پیمان به‌بندد یا بیعتی بگردن گرفته باشد قیام میکند.
و نیز در آن کتاب از شعیب بن ابی حمزه روایت نموده که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم و عرضکردم: صاحب الامر شما هستید؟ فرمود: نه.
گفتم: فرزند شماست؟ فرمود: نه: گفتم فرزند فرزند شماست؟ فرمود: نه.
گفتم: فرزند فرزند فرزند شماست؟ فرمود: نه، گفتم پس: او کیست؟ فرمود:
او کسی است که: زمین را پر از عدل کند آنچنان که پر از ظلم و ستم باشد. و در زمانی خواهد آمد که یکتن از ائمه نباشد چنان که پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در عصری برانگیخته شد که پیغمبری نبود.
همچنین در کتاب مزبور از ابو وابل نقل میکند که گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السّلام نگاهی بامام حسین علیه السّلام نمود و فرمود: این پسر من آقاست چنان که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نیز او را آقا نامید. خداوند از دودمان او مردی همنام پیغمبر بوجود آورد که در خوی و سیرت مانند خود آن حضرت است و بهنگامی که مردم از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 242
همه جا غافل و حق از میان برود و ظلم سراسر گیتی را فرا گرفته باشد، ظهور کند بخدا قسم اگر قیام ننماید، او را میکشند.
ساکنان آسمانها بظهورش شادمان گردند، پیشانیش باز، بینیش کشیده و میان برآمده، شکمش فربه، رانهایش پر گوشت، و در ران راستش خالی است و میان دندانهای ثنایایش باز است. او زمین را پر از عدل کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

هم در کتاب یاد شده از حمران بن اعین نقل میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: فدایت گردم دستمالی که هزار دینار در آنست بکمر بسته و بمدینه آمده و با خدا پیمان بسته‌ام که همه آن را در خانه شما بذل کنم، بشرط اینکه آنچه میپرسم پاسخ دهید! فرمود: ای حمران بدون اینکه دینارها را بذل کنی پرسش کن تا پاسخ بشنوی! عرضکردم: شما را به پیوندی که با رسول خدا دارید سوگند میدهم شما صاحب الامر نیستید؟! فرمود: نه گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد پس او کیست؟ فرمود: او کسی است که رنگ بدنش مایل بسرخی، ابروانش بهم متصل، میان بندهایش فراخ سرش پر مو و در رخسارش نشانه‌ای است. خدا موسی را رحمت کند.
مؤلف: شاید جمله «خدا موسی را رحمت کند» اشاره باین باشد که گروهی بعد از این پندارند قائم اوست، مانند فرقه واقفیه در صورتی که او خواهد مرد و این علائم در وی نمیباشد. شیخ مفید در کتاب ارشاد نیز از حمران بن اعین روایت نموده که گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم: قائم شما هستید؟ فرمود: من زاده پیغمبرم ولی آن کس که خونخواهی مظلومان کند کجاست؟ خدا آنچه خواهد میکند، من مجددا پرسیدم. فرمود: مقصودت را دانستم! صاحب الامر شکمش عریض، سرش پر مو، و از دودمان پارسایان است، خدا فلانی (موسی کاظم) را رحمت کند.
در غیبت نعمانی از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق «1» روایت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 243
نموده که فرمود: قائم دو علامت دارد: یکی خال سر و دیگری موی سر در سمت چپ شانه‌های او خالی است و هم در زیر شانه‌هایش نشانه‌ایست چون برگ درخت آس.
فرزند شش میباشد و مادرش بهترین کنیزهاست.
مؤلف: در این روایت و سایر روایات که میفرماید فرزند شش میباشد (ابن سته) یا مقصود وقت رسیدن امام زمان علیه السّلام بمقام امامت است که شش ساله بوده، و یا باین معنی است که پدران حضرت تا پیغمبر جمعا شش اسم داشته‌اند باین شرح: محمد، علی، حسین، جعفر، موسی، حسن. اسامی سایر امامان هم یا علی بوده و یا محمد و بدیهی است که این موضوع برای هیچ یک از ائمه حاصل نشده است. بعلاوه بعضی از روایات یاد شده از فرقه واقفیه است که البته هر چه موافق مذهب آنها باشد نزد ما پذیرفته نیست.
نیز در غیبت نعمانی است که امام پنجم فرمود: غیبت صاحب الامر چون غیبت یوسف علیه السّلام و از زنی سیاه چهره میباشد. خداوند متعال در

یک شب کار او را اصلاح فرماید هم در آن کتاب از حکم بن عبد الرحیم قصیر نقل کرده که گفت از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم: اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان آیا مقصود حضرت فاطمه علیها السّلام است؟ فرمود فاطمه علیها السّلام بهترین زنان آزاده است فرزند آن کنیز مردی است که شکمی پهن و رنگی مایل بسرخی دارد خداوند فلانی (امام موسی کاظم) را رحمت کند که مردم او را اشتباه میگیرند.
در کتاب مزبور از ابو الصباح روایت میکند که گفت: وقتی بخدمت امام جعفر صادق علیه السّلام رسیدم فرمود: چه اطلاعی داری؟ عرضکردم: اطلاع مسرت انگیز اینست که عموی شما زید قیام کرده و مردم او را فرزند شش معصوم و قائم آل محمد و فرزند بهترین کنیزان میدانند، فرمود: دروغ میگویند چنین نیست که گفته‌اند اگر قیام کند کشته خواهد شد.
مؤلف: شاید زید حضرت امام حسن مجتبی را نیز که بطور مجاز عمو هم پدر نامیده می‌شود، در شما پدران خود آورده تا بدین وسیله با حضرت زهرا فرزند شش معصوم شود!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 244
هم در آن کتاب از یزید بن حازم روایت نموده که گفت: چون از کوفه بمدینه رفتم و خدمت امام جعفر صادق رسیدم سلام کردم. حضرت فرمود: آیا کسی همراه داشتی؟ عرضکردم آری مردی معتزلی مذهب همسفر من بود که عقیده داشت محمد بن عبد اللّٰه محض «1» قائم آل محمد است و دلیلش این بود که نام وی نام پیغمبر و پدرش همنام پدر آن حضرت است. من گفتم اگر علامت وی فقط اسم باشد. قائم آل محمد بن عبد اللّٰه بن علی بن الحسین خواهد بود نه او. ولی او در پاسخ گفت: کسی که تو میگوئی مادرش کنیز و اینکه من میگویم مادرش زن عقدی است حضرت فرمود: چه پاسخی بوی دادی؟ گفتم: بیش از این اطلاعی نداشتم فرمود: کاش میدانستید که قائم آل محمد فرزند شش امام است (بشرحی که گذشت).
هم در آن کتاب است که امام پنجم فرمود: صاحب الامر امامی است که سنش موقع نیل بمنصب امامت از همه ما کمتر و نامش مخفی‌تر باشد.
و نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت: از امام پنجم یا ششم «2» پرسیدم آیا می‌شود صاحب الامر مردی نابالغ باشد؟ فرمود: آری می‌شود. گفتم: او در آن سن چه میکند؟ فرمود: خداوند علم و کتب آسمانی را بارث بوی خواهد داد و او را حفظ میکند و بخود وانمیگذارد.
هم در کتاب مزبور از حضرت رضا علیه السّلام روایت نموده که فرمود: نزدیک است امامت بکسی منتقل شود که او را (از کوچکی) به بغل

میگیرند.
در کشف الغمه از آن حضرت روایت نموده که فرمود: خلف صالح فرزند حسن

(عسکری) هم و صاحب الزمان و مهدی اوست. در غیبت شیخ از امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: مهدی مردی از فرزندان فاطمه زهرا (ع) است. و در فصول المهمه مینویسد: «مهدی موعود جوانی متوسط القامه، نیکو روی و خوش موی است و موی سرش بروی دوشهایش ریخته است. بینیش باریک و پیشانیش باز است. گویند وی در سرداب ناپدید گردیده در حالی که برای گرفتنش مأمور گذارده بودند، و این در سال 276 هجری بوده است» «1».

1- وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی: اگر عذاب را تا مدت معینی (ظهور امام زمان) بتأخیر بیاندازیم لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ با استهزاء خواهند گفت چه چیز آن را باز داشت (و مانع ظهور امام زمان چیست؟) أَلا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ «1» بدانید روزی که عذاب می‌آید از آنها برداشته نمیشود، بلکه بر آنان فرود آمده و آنچه را استهزاء بآن میکردند خواهند دید.
از امیر المؤمنین روایت شده که در تأویل این آیه شریفه فرمود: أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ اصحاب قائم آل محمد است که سیصد و سیزده نفر میباشند. «2»
و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود: خداوند اصحاب قائم ما را در یک لحظه مانند ابرهای پراکنده فصل پائیز جمع میکند.
و در غیبت نعمانی از اسحاق بن عبد العزیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود:
«لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ» این عذاب قیام امام زمان و امت معدوده یاران او میباشند. که برابر با سپاه اسلام در جنگ بدر هستند (یعنی 313 تن میباشند).
2- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ

ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ «1» یعنی موسی را همراه آیات خود فرستادیم تا قوم خود را از ورطه ظلمانی کفر درآورده بوادی نورانی ایمان رهبری کند، و آنها را بروزهای خداوندی متذکر گرداند که در آن آیاتی است برای هر صبرکننده شکرگزاری. روزهای خداوندی (ایّامُ اللَّه) سه روز است:
روز ظهور قائم صلوات اللَّه علیه و روز مرگ و روز قیامت.
در خصال صدوق از امام باقر روایت نموده که فرمود «ایام اللَّه» سه روز است:
روز قیام قائم آل محمد، روز رجعت و روز قیامت، و هم صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت مزبور را آورده است.
3- وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ یعنی: در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم سپس خداوند خطاب با بنی اسرائیل را قطع کرده و امت پیغمبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله را مخاطب ساخته و میفرماید: لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ که شما ای امت محمد براه بنی اسرائیل خواهید رفت و دو بار در زمین دست بفساد میزنید. مقصود فلان و فلان و اصحاب آنها و

نقض عهد آنان است.
وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً و سركشى بزرگ خواهيد كرد. يعنى ادعاى خلافت عظمى مينمائيد، فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما پس چون نخستين فتنه پديد آيد، يعنى جنگ جمل بوجود آوريد بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِى بَأْسٍ شَدِيدٍ بندگان خود را كه سخت نيرومند ميباشند بر شما مسلط گردانيم، و اينان امير المؤمنين على عليه السّلام و اصحاب آن حضرت ميباشند فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا پس آنها شما را هر چند بخانه‌ها پناه ببريد جستجو نموده بقتل رسانند تا بدانيد كه اراده خداوند انجام پذير است.
ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ آنگاه باز بشما دولت و غلبه ميدهيم، يعنى بنى اميه كه بر آل پيغمبر چيره ميگردند وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 248
و اموال بسيار و فرزندان بيشمار روزى كنيم و از اندازه فزون گردانيم. يعنى با اين عده وعده خود را بر آل پيغمبر برتر يافته و با آنها بمنازعه برخاسته و بالنتيجه حسين بن على عليهما السّلام و ياران او را شهيد و زنان خاندان پيغمبر را باسارت بريد إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ اگر نيكى كنيد، نيكى بينيد، و اگر بد كنيد بدى يابيد و چون وعده ديگر فرا رسد يعنى قائم آل محمد و يارانش قيام كنند لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ رويهاى شما سياه گردد وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ و با يارانش بمسجد الحرام در آيند مانند روزى كه پيغمبر اكرم و امير المؤمنين و سپاه اسلام نخستين بار در آمدند وَ لِيُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِيراً تا دولت و شوكت شما را سخت تباه گردانند: يعنى بر شما غلبه يافته همه‌تان را از دم شمشير بگذرانند. سپس پروردگار جهان عطف توجهى بآل پيغمبر نموده و ميفرمايد: عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ خداى بشما ترحم خواهد كرد و شما را بر دشمنانتان پيروز گرداند. آنگاه بنى اميه را مخاطب ساخته و ميفرمايد: وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا»
يعنى: اگر شما با شوكت سفيانى خروج كنيد، دولت حق نيز با ظهور قائم آل محمد صلى اللّه عليه و آله قيام خواهد كرد. در تفسير عياشى است كه حضرت صادق عليه السّلام فرمود آيه وَ قَضَيْنا إِلى بَنِى إِسْرائِيلَ فِى الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِى الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ مقصود شهادت امير المؤمنين و مسموم كردن امام حسن مجتبى «وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً» يعنى كشتن امام حسين عليه السّلام «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما» يعنى چون زمان خونخواهى آن حضرت فرا رسد «بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ» خداوند مردمى را پيش از ظهور قائم آل محمد برانگيزد كه هر جا دشمنى از دشمنان و ظالمين آل پيغمبر پيدا كنند نابود نمايند «وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا» و اين كارى است كه قبل از قيام قائم شدنى است «ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ

عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ

نَفِيراً»:
آنگاه حضرت امام حسین علیه السّلام با هفتاد نفر از یاران جانبازش که در کربلا با وی شهید شدند رجعت مینمایند. در حالی که لباس سفید پوشیده‌اند و بمردم اعلان کنند که امام حسین با یارانش قیام نموده‌اند تا اهل ایمان تردید ننمایند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، بلکه او امامی است که در دسترس مردم است، و چون یقین کردند او امام حسین علیه السّلام میباشد تردید نخواهند کرد.
سپس از جانب امام حسین علیه السّلام امام زمان بهمه مردم معرفی میگردد و اهل ایمان نیز آن حضرت را تصدیق میکنند. چون امام زمان وفات نماید، حضرت امام حسین علیه السّلام او را غسل داده و کفن و حنوط کرده دفن میکند. چنان که در روایت است که متصدی امر امام باید امام جانشین او باشد. و در خبر است که امام حسین علیه السّلام چندان سلطنت میکند که ابروانش جلو چشم مبارکش را میگیرد.
در تفسیر مزبور از حمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت میکند که این آیه را میخواند بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِی بَأْسٍ شَدِيدٍ و میفرمود:
این بندگان خدا، قائم ما و یاران او هستند که سخت نیرومند میباشند.
هم در آن تفسیر از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که در یکی از خطبه‌هایش فرمود: ای مردم!
سَلُونی قَبْلَ انْ تَفْقِدُونی
: پیش از آنکه از میان شما بروم هر چه میخواهید از من بپرسید. چه در گنجینه سینه من علوم بسیاری نهفته است. پس آنچه خواهید از من بپرسید، پیش از آنکه فتنه‌ای پدید آید و شراره آن بالا گیرد، و سرپرست و رئیس و اداره‌کنندگان آن حتی آنها که از آن دوری گزینند در آتش آن بسوزند.
بسیاری می‌خواهند از آن ورطه بکنار روند و از هول آن فتنه فریادها کشند مع الوصف در آن افتند و کسی هم بداد آنها نرسد، آنگاه چون زمانهای متمادی بدین گونه بگذرد، خواهید گفت: مهدی مرده یا کشته شده و اگر هست

بکدام بیابان رفته؟ در آن موقع انتظار فرج بکشید. و اینست تأویل آیه ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ ...
سوگند بخداوندی که دانه را شکافت و آدمی را بیافرید که در آن عصر پادشاهان در نعمت و شوکت بسر برند و مردی از آنان از دنیا نرود جز این

که هزار فرزند ذکور از او بماند و از هر بدعت و آفتی در امان باشند، عامِلِینَ بِکِتابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ همه عمل بکتاب خدا (قرآن) و سنت پیغمبر میکنند و آفتها و تردیدها از حریم آنان برطرف گردد.
مؤلف: بنا بر این تفسیر آیه مزبور باین معنی است: وحی فرستادیم به بنی اسرائیل که شما امت محمد چنین و چنان خواهید کرد، و احتمال دارد روایتی که علی بن ابراهیم تفسیر این آیه را از آن گرفته، همان است که پیغمبر خبر داده که آنچه در بنی اسرائیل بوده در این امت نیز هست و این وقایع از جمله آنهاست.
4- أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً «1» یعنی ... یا پدید آورد برای آنها ذکری را.
یعنی ذکر ظهور قائم آل محمد و خروج سفیانی.
5- فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ یعنی چون (بنی امیه) عذاب ما را (که بوسیله ظهور قائم آل محمد بر آنها فرو فرستیم) احساس کنند، از آن میگریزند لا تَرْکُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلی ما أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَ مَساکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُونَ. فرار نکنید و بازگردید تا شما را از آن نعمتها و جایگاهها که بخوشگذرانی سرگرم بودید باز- خواست کنند.
در حدیث است که چون امام زمان ظهور کند، بنی امیه از ترس بروم میگریزند حضرت آنها را از روم بیرون می‌آورد و گنجهائی که پنهان کرده‌اند از آنها طلب میکند قالُوا یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتَّی جَعَلْناهُمْ حَصِیداً خامِدِینَ «2»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 251
بنی امیه میگویند: وای بر ما که قومی ستمکار بودیم. پس همچنان بدین سخن تکلم کنند تا آنکه (بوسیله قائم آل محمد و سپاه او) همه را درو کنیم و از دم شمشیر بگذرانیم! این آیات هر چند لفظش ماضی است ولی در معنی مستقبل است و این از آیاتی است که چنان که گفتیم تأویلش بعد از نزول میباشد «1» 6- وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ «2» یعنی در زبور (حضرت داود پیغمبر) بعد از کتب آسمانی سابق نوشتیم که: زمین را بندگان صالح ما بارث میبرند. و اینان قائم آل محمد و یاران او میباشند.
مؤلف: علی بن ابراهیم «ذکر» را تمام کتب آسمانی میداند و بنا بر این معنی آیه این است که: قبل از زبور نیز در کتب آسمانی نوشتیم، مفسرین دیگر گفته‌اند: «ذکر» تورات است. و گفته شده که زبور «نوع کتب آسمانی» و «ذکر» لوح محفوظ است.
7- أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ «3» یعنی: بآنان که ستم دیده‌اند اگر پیکار کنند، اجازه جنگ داده شده و خداوند قدرت بر یاری آنها دارد.
ابن ابی عمیر از عبد اللَّه بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السّلام

روایت کرده که فرمود: اهل تسنن میگویند این آیه در باره پیغمبر نازل شده، در موقعی که کفار قریش حضرتش را از مکه بیرون کردند. ولی او قائم آل محمد است که برای خون- خواهی حسین علیه السّلام قیام میکند.
و در غیبت نعمانی از اثبات الوصیه مسعودی از آن حضرت روایت میکند که فرمود: آیه أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ در باره قائم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 252
ما و یاران او نازل شده است.
8- وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ «1» یعنی: کسی که (پیغمبر اکرم) عقوبت کند مانند عقوبتی که دیده، سپس مورد ظلم و ستم قرار گیرد، خداوند او را (بوسیله قائم که از اولاد اوست) نصرت دهد، و ذیل آیه که میفرماید:
الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی: کسانی که اگر آنها را در زمین ساکن نمودیم نماز بپا دارند و زکاة دهند و امر بمعروف و نهی از منکر کنند. امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: این آیه متعلق بآل محمد است. یعنی دوازده امام و شخص مهدی موعود و یاران او که خداوند آنان را در شرق و غرب جهان جای دهد، و دین اسلام را غالب گرداند و هر بدعت و باطلی را بوسیله او و یارانش محو کند همان طور که سفیهان حق را از میان برده باشند و آنچنان عالم در آسایش بسر برد که اثر ظلم در جایی دیده نشود.
9- إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ «2» یعنی: اگر بخواهیم میتوانیم علامتی بر آنها از آسمان فرو فرستیم تا بدان وسیله گردنهاشان خاضع گردد. از امام صادق علیه السّلام روایت است که فرمود: مقصود بنی امیه هستند که با یک صدای آسمانی بنام قائم آل محمد گردنهاشان در پیشگاه آن حضرت خاضع می‌شود.
10- أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ «3» یعنی: ... یا آنکه چون گرفتاری او را بخواند، اجابت کند و گرفتاری او را برطرف گرداند؟ از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: این آیه در باره قائم آل محمد نازل شده «4». بخدا قسم «مضطر» اوست که دو رکعت نماز در مقام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 253
حضرت ابراهیم بگذارد و خدا را بخواند، پروردگار نیز اجابت کند و گرفتاری او را برطرف سازد و آنها را در زمین خلیفه خود گرداند.
11- وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ یعنی هر گاه از جانب خدایت نصرتی (قائم آل محمد) رسد لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِی صُدُورِ الْعالَمِينَ «1» خواهند گفت ما نیز با شما بودیم. آیا خداوند از آنچه در سینه‌های اهل

عالم میگذرد آگاه نیست؟! 12- وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظَلَمِهِ ابو حمزه ثمالی از امام پنجم علیه السّلام روایت میکند که فرمود: آن کس که انتقام میگیرد بعد از آن که بوی ظلم شده قائم آل محمد و یاران او هستند. فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ و کسی را برایشان راهی نیست. و فرمود: چون قائم قیام کند خود و یارانش از بنی امیه و دروغگویان و دشمنان اهل بیت انتقام میگیرند إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ «2» این انتقام را از کسانی میگیرند که بر مردم ستم میکنند و بی‌جهت در زمین بیدادگری پیشه سازند. آنها کیفری دردناک خواهند داشت. در تفسیر فرات بن ابراهیم نیز این روایت از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السّلام نقل شده.
13- اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ «3» روایت شده که مقصود ساعت قیام قائم آل محمد است 14- مُدْهامَّتانِ «4» یونس بن ظبیان از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که در تفسیر این آیه فرمود: در دولت امام زمان راه میان مکه و مدینه با درخت خرما اتصال یابد! 15- یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ «5» یعنی: میخواهند با دهانهاشان نور خدا را خاموش نمایند، ولی خداوند نور خود را با قائم آل محمد تمام میکند در آن زمان که ظهور کند تا خداوند او را
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 254
بر همه مذاهب باطله غلبه دهد بطوری که جز خدای یگانه پرستش نشود. و این است معنی «یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا».
هم در کنز الفوائد است که امام پنجم آیه شریفه یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ ... را تلاوت نمود و فرمود اگر شما از نور خدا روی بتابید خداوند آن را پایدار خواهد داشت.
و نیز در آن کتابست که ثقه جلیل القدر محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام معنی آیه یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ را پرسید، حضرت فرمود: مقصود دوستی امیر المؤمنین علیه السّلام است وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ یعنی خداوند امامت را بآخر میرساند بدلیل آیه شریفه: الذین فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا که مقصود از نور همان امام است. محمد بن فضیل میگوید: عرضکردم: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ» یعنی چه؟ فرمود: یعنی خداوند به پیغمبرش دستور داد که لزوم دوستی جانشین خود «امیر المؤمنین» را بمردم اعلام کند، و دوستی وصی پیغمبر «دین حق» است.
عرضکردم «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ» چیست؟ فرمود: یعنی خداوند بهنگام ظهور قائم ما دین حق را بر همه ادیان باطله پیروز میگرداند. چنان که خود فرموده: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» یعنی خداوند نور خود را با ولایت قائم آل محمد تمام میکند «وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» یعنی هر چند دشمنان علی این را

نخواهند. عرضکردم: اینکهَ میفرمائی تنزیل و ظاهر معنی قرآن است! فرمود: آری آنچه که گفتم تنزیل و ظاهر معنی قرآن است و غیر آن تأویل میباشد.
16- وَ أُخْری تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ «1» یعنی: و دیگری که دوست میدارید یک پیروزی از جانب خدا و فتح نزدیکی است. یعنی فتح قائم آل محمد در دنیا.

17- حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً «1» یعنی تا آنکه وقتی آنچه بآنها وعده داده‌اند به بینند (مقصود قائم آل محمد و امیر المؤمنین علیهما السّلام است)، خواهند دانست که چه کسی یاورش ضعیف‌تر و در شماره اندک است.
18- إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً وَ أَکِیدُ کَیْداً «2» یعنی: آنها: فسونگری پیشه سازند و من نیز بخوبی آن را چاره کنم فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ أَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً یعنی: ای محمد پس آنها را مهلتی ده! که چون قائم قیام کند برای من از ستمگران و سرکشان قریش و بنی امیه و سائر بیدینان انتقام گیرد.
19- وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی یعنی: قسم بشب هنگامی که پوشیده دارد. محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: مقصود امیر المؤمنین علیه السّلام است که در دولت باطل مستور گشت و ناگزیر بصبر گردید. وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی «3» یعنی: قسم بروز هنگامی که بدرخشد. فرمود: این روز روشن قائم ما اهل بیت است که چون قیام کند بر دولت باطل پیروز گردد. خداوند در قرآن برای مردم مثلها زده و پیغمبرش و ما ائمه را مخاطب بآن ساخته و جز ما کسی عالم بتأویل آن نیست.
20- قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ «4» یعنی: ای پیغمبر! بمردم بگو: بمن بگوئید: اگر آبی که در دسترس دارید در زمین فرو رود کیست که آب روان برای شما بیاورد؟. در این آیه امام زمان تعبیر بآب شده (که موجب حیات همه اشیاء است) و تأویل آیه اینست: بگو اگر امام شما از نظرها غائب گردید کیست که آن امام ظاهر را بیاورد؟ از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت است که فرمود: «مائکم» یعنی (ابوابکم) که ائمه هستند و ائمه ابواب (و

درهای رحمت الهی) میباشند «فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ» یعنی کیست که علم امام را برای شما بیاورد؟ (و آن درها را بروی شما بگشاید)؟
این روایت در کافی و غیبت نعمانی و کمال الدین صدوق از حضرت موسی کاظم علیه السّلام نیز نقل شده: و عبارت کمال الدین اینست: ان اصبح امامکم غائبا عنکم لا تدرون این هو فمن یاتیکم بامام ظاهر یاتیکم بأخبار

السّماء و الأرض و حلال اللّه جلّ و عزّ و حرامه.
سپس فرمود: بخدا تأويل اين آيه هنوز نيامده و البته خواهد آمد.
21- هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ «1» يعنى: خدا فرستاده خود را با هدايت و دين حق فرستاد تا بر همه دينها غالب شود. هر چند مشركين نخواهند. اين آيه نيز در باره قائم آل محمد است و او امامى است كه خداوند او را بر همه كيشها غالب گرداند و او زمين را از عدل و داد پر كند همچنان كه از ظلم و ستم پر شده باشد. اين آيه نيز از آياتى است كه گفتيم تأويلش بعد از تنزيل ميباشد.
و نيز در آن كتاب از ابو بصير روايت نموده كه گفت از امام هشتم از آيه هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى ... سؤال كردم. فرمود هنوز موقع تأويل اين آيه نرسيده است گفتم: قربانت گردم! كى موقع آن فرا ميرسد؟ فرمود؟ ان شاء اللّه هنگامى كه قائم قيام كند و چون قيام كند هر جا كافر و مشركى باشد، ظهور او را ناخوش دارد تا جايى كه اگر كافرى در دل سنگى پنهان شود سنگ صدا ميزند اى مؤمن! كافرى يا مشركى در من پنهان شده او را بكش. خداوند او را بيرون مى‌آورد و ياران قائم او را بقتل ميرسانند.
در تفسير فرات بن ابراهيم «2» مانند اين روايت را آورده و ميگويد: آن سنگ
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 257
صدا ميزند اى مؤمن مشركى در من پنهان شده، مرا بشكن و او را بكش.
و نيز در كنز الفوائد از عبايه ربعى نقل ميكند كه: وى از حضرت امير المؤمنين عليه السّلام شنيده كه حضرت در آيه هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ ... را قرائت نمود و فرمود: خدا اين رسول و فرستاده خود را بعد از اين ظاهر خواهد كرد بخدائى كه جان من بدست اوست در زمان ظهور او قريه‌اى نيست كه صبح و شام بانگ «اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمدا رسول اللّه» در آن بلند نشود.
و هم در آن كتاب از ابن عباس روايت نموده كه وى در باره آيه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ گفت: اين در زمانى است كه تمام يهوديان و نصارى و پيروان هر كيشى بدين حنيف اسلام بگروند و گرگ و ميش و گاو و شير و انسان و مار از جان خود ايمن باشند، موقعى كه ديگر موش انبانى را پاره نميكند وقتى كه حكم جزيه گرفتن از اهل كتاب ساقط مى‌شود و هر جا صليبى است شكسته ميگردد و خوگها معدوم مى‌شود و اين بهنگام قيام قائم آل محمد خواهد بود.
22- هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ يعنى: آيا داستان آن فروگيرنده بتو رسيده است؟ شيخ صدوق در كتاب ثواب الاعمال از محمد بن سليمان از پدرش

روایت میکند که گفت از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم «هَلْ أتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ» یعنی چه؟ فرمود:
مقصود قائم ماست که اهل باطل را با شمشیر فرو میگیرد. گفتم وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ «صورتهای آنها در آن روز خاضع است» یعنی چه؟ فرمود آنها بر خلاف دستور خدا

عمل میکنند و والیان جور منصوب میدارند گفتم: تَصْلی ناراً حامِیَةً «1» «در آتش سوزنده بیفتند» یعنی چه؟ فرمود: موقع ظهور قائم ما در آتش جنگ بسوزند و در سرای دیگر بدوزخ در افتند.
23- یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ «2» یعنی: روزی که بیاید یکی از آیات پروردگارت، ایمان کسانی که قبلا ایمان نیاورده‌اند سودی نبخشد. صدوق در کمال الدین و ثواب الاعمال از حضرت صادق روایت نموده که فرمود: آیات ائمه هستند. و بعض آیات قائم آل محمد است.
24- فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْکُنَّسِ «3» یعنی: قسم بستارگانی که حرکت کرده و پنهان میشوند!. در کمال الدین از امام محمد باقر (ع) روایت میکند که در جواب ام هانی راجع باین آیه فرمود: مقصود امامی است که بسال 260 هجری غائب می‌شود آنگاه چون ستاره تابان آشکار می‌شود اگر او را به‌بینی دیدگانت روشن گردد «4» در غیبت شیخ طوسی و نعمانی نیز بمانند آن روایت شده است.
25- الم ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ «5» شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق علیه السّلام نقل میکند که فرمود:
هر کس اقرار بظهور امام زمان کند، ایمان بغیب آورده است. و نیز در کتاب مزبور از یحیی بن ابو القاسم روایت نموده که گفت: تفسیر این آیه را از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم فرمود: «متقین» در این آیه شیعیان علی علیه السّلام هستند و «غیب» حجت غایب میباشد. دلیل این معنی آیه «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ» است «6» یعنی: ای پیغمبر بگو غیب مال خداست، پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظران هستم.

26- وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ «1» یعنی روزی شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است: پس بخدای آسمان و زمین که او بر حق است (و خواهد آمد) مانند تکلم کردن شما با یک دیگر در غیبت شیخ از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: مقصود قیام قائم آل محمد است «2».

27- اعْلَمُوا أنَّ اللّهَ يُحْيِ الْأرْضَ بَعْدَ مَوْتِها. قَدْ بَيَّنّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلّكُمْ تَعْقِلَونَ «3» يعنى: بدانيد كه خداوند زمين را پس از مردنش زنده ميگرداند. ما آيات خود را براى شما بيان كرديم تا در آن باره تعقّل كنيد. در غيبت شيخ از ابن عباس روايت نموده كه در تفسير اين آيه گفت: خداوند زمين مرده را بعد از بيدادگرى اهلش، با ظهور قائم آل محمد اصلاح مى‌كند.
و «آيات» و علائمى كه خدا براى مردم بيان كرده نيز آن حضرت است و اين آيه در باره او نازل شده.
در كمال الدين در تفسير اين آيه روايت كرده كه امام پنجم فرمود: خداوند زمين را با ظهور قائم زنده ميگرداند از آن پس كه با كفر اهلش مرده باشد «4» 28- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِى لا يُشْرِكُونَ بِى شَيْئاً «5» يعنى خداوند بكسانى- كه از شما ايمان آورده و عمل صالح پيشه ساخته‌اند وعده داده كه آنها را در زمين نماينده خود گرداند چنان كه همانند آنها را سابقا خليفه كرد. و ثابت ميدارد دين
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 260
آنها را كه براى آنان برگزيد، ترس آنها را تبديل بأمن كنيم و اينان هيچ گاه بمن شرک نياورند.
در غيبت شيخ روايت ميكند كه اين آيه نيز در باره مهدى موعود و ياران او نازل شده. در كنز الفوائد نيز بطريق ديگر اين روايت نقل شده است.
29- وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ «1» در غيبت شيخ از امير المؤمنين عليه السّلام روايت ميكند كه در تفسير اين آيه فرمود: اينان كه در زمين ضعيف گشته‌اند آل پيغمبرند كه خداوند مهدى آنها را برانگيزد تا آنان را عزيز و دشمنانشان را ذليل گرداند.
30- وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ «2» يعنى: مانند آنها نباشيد كه از پيش كتاب بآنان داده شد، ولى زمان بر آنها طولانى گشت، پس دلهاشان سخت گرديد و بسيارى از آنها فاسق ميباشند. صدوق در كمال الدين از امام جعفر صادق عليه السّلام روايت نموده كه اين آيه در باره قائم آل محمد نازل شده است.
31- وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ «3» يعنى: اين روزها را ميان مردم ميگردانيم. در تفسير عيّاشى از زراره روايت ميكند كه امام جعفر صادق عليه السّلام فرمود:
از زمان خلقت آدم هميشه دولتى از خدا و دولتى از شيطان بوده، پس در اين زمان دولت خدا كو؟ آگاه باشيد كه صاحب دولت خدا قائم آل محمد

(ع) است.
32- الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ «4» یعنی: امروز کسانی که راه کفر پیش گرفته‌اند از دین شما نومید شدند، پس از آنها نترسید بلکه از قهر من بترسید.
در تفسیر عیاشی از امام محمد باقر (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه فرمود:

آن روز، روز ظهور قائم آل محمد است که بنی امیه نومید میشوند و آنها هستند که کافر گشته و از آل محمد نومید میباشند.
23- وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ «1» یعنی: در روز حج بزرگ از جانب خدا و رسول بمردم اعلان می‌شود. در تفسیر عیاشی از امام پنجم و ششم روایت شده که فرمودند: (حج بزرگ) ظهور قائم است و (اعلان) دعوت مردم است.
مؤلف: البته این معنی باطن آیه است.
34- وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ «2» یعنی با همه مشرکین پیکار کنید، چنان که آنها (اگر دسترسی پیدا کنند) با شما نبرد کنند، و بدانید که خداوند با پرهیزکارانست. در تفسیر عیاشی از زراره روایت نموده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: راجع باین آیه از پدرم سؤال شد پدرم فرمود: هنوز تأویل آن نیامده است. اگر قائم ما قیام کند، آن کس که او را می‌بیند تأویل آن را بخوبی خواهد دید. با ظهور او شعاع دین پیغمبر چنان بالا گیرد که در روی زمین شرک و بیدینی نماند. چنان که خداوند فرمود: وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ «3» یعنی با آنها پیکار کنید تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین از آن خداوند باشد.
35- أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ «4» یعنی: آیا کسانی که اعمال بد انجام دادند، از این که خداوند آنها را در زمین فرو برد، یا بدون این که متوجه باشند عذاب بر آنها فرستد، ایمن هستند؟.
در تفسیر عیاشی از امام پنجم نقل میکند که فرمود: عهد و پیمان پیغمبر (ص) بعد از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام بعلی بن الحسین رسید، سپس از آن حضرت بمحمد بن

علی منتقل گشت. آنگاه خداوند آنچه خواهد میکند. وقتی ائمه طاهرین در صحنه دنیا محکوم (دشمنان) شدند مردی از آنها قیام میکند که سیصد و سیزده مرد فداکار با او باشند و بیرق پیغمبر با وی است. و بطرف مدینه رهسپار میگردد، تا اینکه از «بیداء» میگذرد و میگوید: این است محل

قومی که خداوند آنها را در زمین فرو میبرد.
در تفسیر مزبور از امام ششم روایت نموده که فرمود: آن قوم دشمنان خدا میباشند که بزمین فرو روند.
36- فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ «1» یعنی: پس چون دمیده شود در صور. در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت میکند که چون تفسیر این آیه را از حضرتش پرسیدند، فرمود: امامی از ما غایب می‌شود، پس چون خداوند اراده کند که او را آشکار گرداند، علامتی در دل وی پدید آورد و بدین گونه بامر پروردگار ظاهر میگردد.
37-اسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ
«2» یعنی: پیشی گیرید اعمال نیک را، هر جا که باشید خدا همه شما را خواهد آورد. چه خداوند بهر چیزی تواناست، غیبت نعمانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: این آیه در باره قائم آل محمد و یاران او نازل شده و آنها پیش از آنکه موقع آمدنشان معلوم گردد، اجتماع میکنند.
38- یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ «3» یعنی گناهکاران از سیماشان شناخته میشوند.
و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت وارد شده که فرمود: آیه یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ البته خداوند مجرمین را میشناسد ولی این آیه در باره قائم ما نازل شده که هنگام ظهورش مجرمین را از سیماشان شناخته و با یارانش آنها را از دم شمشیر میگذرانند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 263
39- وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ «1»
یعنی: پیش از عذاب بزرگتر بآنها عذاب نزدیکتر می‌چشانیم شاید برگردند.
در کنز الفوائد از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت از حضرت صادق علیه السّلام این آیه را پرسیدم. فرمود: عذاب نزدیکتر گرانی نرخها و عذاب بزرگتر قیام مهدی موعود با شمشیر است. و نیز در کنز الفوائد از آن حضرت روایت نموده که فرمود: چون قائم ما ظهور کند بمسجد الحرام درآید و در حالی که رو بکعبه و پشت بمقام نموده دو رکعت نماز میگزارد. آنگاه برخاسته و میگوید: ای مردم! من از هر کس بآدم ابو البشر و ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح و محمد پیغمبر اکرم نزدیکترم. سپس دست بدعا بلند می‌کند و آنقدر بدرگاه خدا مینالد که غش کرده روی زمین می‌افتد. چنان که خداوند میفرماید: أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ.
و هم از محمد بن مسلم روایت نموده که امام پنجم فرمود: آیه أَمَّنْ یُجِیبُ در باره قائم ما نازل شده. هنگامی که قیام میکند عمامه بر سر مینهد و

جنب مقام ابراهيم نماز میگزارد و بدرگاه الهی تضرع مینماید، و از آن موقع پرچم او در اهتزاز خواهد بود 40- إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ «2» یعنی هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود میگوید. افسانه‌های پیشینیان است. در کنز الفوائد از امام ششم نقل کرده که فرمود: بیدینان چون خبر ظهور قائم را بشنوند افسانه میپندارند و هنگامی که او را ببینند میگویند ما تو را نمی‌شناسیم و تو از فرزندان فاطمه علیها السّلام نیستی چنان که مشرکین این گونه سخنان به پیغمبر میگفتند.
41- كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ هر کس در گرو آنچه کسب کرده میباشد جز اصحاب یمین (دست راست) در تفسیر فرات کوفی است که امام

محمد باقر علیه السّلام فرمود: اصحاب یمین ما و شیعیان ما می‌باشیم و فرمود: شیعیان ما فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ در بهشت از مجرمین (که بیرون بهشت هستند) میپرسند چه چیز شما را بدوزخ افکند آنها میگویند ما نمازگزار نبودیم. یعنی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السّلام نبودند و باز میگویند وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ بدرماندگان غذا نمیدادیم و پیوسته با مردم گزاف گوی بیهوده بسر میبردیم.
و این در روز ظهور قائم ماست که «یوم الدین» میباشد چنان که میفرماید: وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ ما یوم الدین (روز ظهور قائم آل محمد) را تکذیب میکردیم تا امروز که یقین پیدا کرده‌ایم فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ «1» پس شفاعت هیچ کس بحال آنها سود ندارد و پیغمبر هم در روز رستاخیز از آنان شفاعت نخواهد کرد «2».
42- قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی: ای پیغمبر بگو بخاطر آن پاداشی از شما طلب نمیکنم و این امر دشوار را نمیپذیرم. این فقط برای یاد آوری جهانیان است و خبر آن را بعد از گذشت زمانی خواهید دانست. در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: مقصود از «ذکر» امیر المؤمنین علیه السّلام است وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی:
و خبر آن را بعد از گذشت زمانی خواهید دانست، این زمان، موقع ظهور قائم ماست 43- وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ. یعنی ما کتاب تورات را

بموسی دادیم پس از آن بنی اسرائیل در باره آن اختلاف نمودند. امام باقر علیه السّلام فرمود: این امت نیز مانند بنی اسرائیل در باره معانی قرآن

اختلاف پیدا کردند چنان که در باره کتابی که با قائم ما است و برای آنها می‌آورد نیز اختلاف نظر خواهند داشت بطوری که بسیاری از مردم آن را انکار میکنند و قائم هم گردن آنها را میزند.
وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ «1»
یعنی:
اگر بملاحظه آنچه خدا در باره آنها فرموده نمیبود، میان آنها حکم جاری میشد.
ولی آنها همواره بحالت تردید و شک بسر میبرند. امام فرمود: اگر بملاحظه مشیّت حق نبود قائم یکتن از این گروه را زنده نمیگذاشت.
44- وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ «2» در کافی از حضرت باقر علیه السّلام روایت میکند که فرمود: یعنی کسانی که روز ظهور قائم ما را تصدیق و باور دارند.
45- قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ «3» یعنی: گفتند و اللّه بخدا قسم ما مشرک نبودیم. در کافی روایت میکند که امام پنجم میفرماید: یعنی آنها هنگام ظهور امام زمان میگویند: ما منکر ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام نبودیم.
46- قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً «4» یعنی: حق آمد و باطل از میان رفت، بدرستی که باطل رفتنی است! در کافی روایت نموده که حضرت باقر فرمود: اذا قام القائم ذهبت دولة الباطل چون قائم ما ظهور کند دولت باطل از میان میرود «5» 47- سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ «6»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 266
یعنی زود باشد که آیات خودمان را در آفاق و در وجود آنها بآنان نشان دهیم تا بیقین بدانند که خداوندی هست.
کلینی در کافی از ابو بصیر روایت میکند که گفت از حضرت صادق علیه السّلام راجع باین آیه سؤال کردم، فرمود: خداوند باهل باطل نشان میدهد که چگونه مسخ میشوند و آفاق بر آنها تنگی میگیرد، پس در آن وقت قدرت پروردگار را در خود و آفاق خواهند دید. عرضکردم: حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی چه؟ فرمود ظهور قائم آل محمد بامر خداوند حتمی است، خدا او را ظاهر گرداند تا همه مردم او را به‌بینند.
48- حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً «1».
یعنی: تا زمانی که به‌بینند آنچه را که بآنها وعده کرده بودیم: یا عذاب را و یا ساعت حساس! پس بزودی خواهند دانست چه کسی بدترین جای دارد و نیروی او ضعیف‌تر است؟
نیز در کافی از ابو بصیر از امام ششم نقل کرده که فرمود: «إِذا رَأَوْا ما

یُوعَدُونَ» قیام قائم ماست و آن ساعتی است که پیروان باطل خَواهند دید، و عذاب خدا را.
بدست توانای قائم آل محمد خواهند چشید، و اینست معنی (مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً) یعنی آنها خواهند دید که در پیشگاه امام زمان چه جایگاه بدی دارند و چقدر ناتوانند.
49- مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ «2» یعنی هر کس میخواهد برای آخرت چیزی بیاندوزد ما نیز اندوخته او را زیاد گردانیم و هر کس طالب اندوخته دنیوی است بدانها نیز میدهیم. ولی در آخرت دیگر نصیبی ندارد!
در کافی از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل میکند که فرمود: اندوخته آخرت یعنی: شناسائی امیر المؤمنین و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 267
ائمه طاهرین علیهم السّلام که خداوند از برکت دولت آنها، دوستان آنان را نیز بهره‌مند گرداند، ولی آن کس که چشم باندوخته دنیوی دوخته، در دولت حق و ظهور قائم آل محمد بهره‌ای نخواهد داشت.
مؤلف: سید علی بن عبد الحمید «1» در کتاب «الانوار المضیئه» از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که فرمود: کسانی را که خداوند در قرآن مجید
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 268
«مستضعف» در زمین خوانده و خواسته است آنها امامان و سفرای او باشند، ما اهل بیت عصمت هستیم. پروردگار عالم «مهدی» ما را برانگیزد تا اهل بیت را سر بلند کند و دشمنان ما را سرشکسته و خوار گرداند.
و نیز سید جلیل نامبرده در کتاب مزبور از عبد اللَّه بن عباس روایت میکند که گفت: مقصود از آیه: وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ، ظهور مهدی موعود است.
50- وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً: «1» یعنی: خدا بشما روزی کرد نعمتهای ظاهری و باطنی خود را. در کتاب مذکور از سید هبة اللَّه راوندی «2» و او از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نعمت ظاهری، امام ظاهر، و نعمت باطنی امام غائب است که از دیدگان مردم پنهان می‌شود، و گنجهای زمین برای او آشکار گردد، و هر چیز دوری برایش نزدیک باشد.
مؤلف: روایتی بخط شیخ محمد بن علی جبائی دیده‌ام که نوشته بود روایتی بخط شهید اول نور اللَّه ضریحه یافتم که صفوانی «3» در کتابش از صفوان نقل کرده که چون
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 269
منصور خلیفه عباسی امام جعفر صادق علیه السّلام را خواست، حضرت

وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد سپس سجده شکر نمود و فرمود: پروردگارا بتوسط پیغمبرت محمد صلّی اللّه علیه و آله بما اهل بیت وعده پیروزی دادی که ما را از هر گونه هراسی ایمنی بخشی.
پروردگارا آنچه بما وعده کرده‌ای بما موهبت کن، چه میدانیم که وعده‌ات خلاف- پذیر نیست. صفوان میگوید عرضکردم: آقا! وعده خداوند کدام است که بشما داده است؟ فرمود: این آیه شریفه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ....
و هم روایت شده که وقتی در حضور آن بزرگوار آیه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ ... خوانده شد، اشک از دیدگان حضرت جاری گشت و فرمود: بخدا قسم آنها که در زمین تضعیف شده‌اند، ما اهل بیت پیغمبر هستیم و در نهج البلاغه است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ضمن خطبه‌ای فرمود:
دنیا نسبت بما مدارا و مهربانی خواهد کرد، بعد از آنکه سخت کجمداری کرده باشد سپس آیه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا ... را تلاوت فرمود «1».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 270
منابع شیعه روایاتی در تفسیر آیات دیگر آمده است که حتی مورد قبول برخی از دانشمندان اهل تسنن نیز واقع شده است.
شیخ سلیمان حنفی در کتاب «ینابیع الموده» باب (71) بعلاوه آنچه مؤلف نقل کرده آیاتی دیگر از کتاب (المحجة فیما نزل فی القائم الحجة» تألیف دانشمند بزرگوار مشهور سید هاشم بحرینی نقل کرده است، که قسمتی از آن ذیلا ذکر می‌شود:
51- وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ»
یعنی: شما را امتحان میکنیم بچیزی از ترس و گرسنگی و کاستن مال و خطر جانی و ثمرات زندگی، و مژده بده بآنها که ثابت قدم هستند. محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود: قبل از آمدن قائم، علاماتی برای امتحان مؤمنین خواهد بود. عرضکردم: آنها چیست؟ فرمود: این امتحان که خدا میفرماید:
بچیزی از ترس؛ این ترس بیماری‌های گوناگون است، گرسنگی، بالا رفتن قیمتها است، کاستن مال، قحطی است، خطر جانی، مرگ شایع و زیاد است. و نقص ثمرات زندگی، نیامدن باران است. پس در آن موقع بآنها که در عقیده بما ثابت میمانند، مژده بده. آنگاه فرمود: ای محمد! این تأویل آیه است، و هیچ کس جز آنها که راسخ در علم هستند، تأویل قرآن را نمیداند، و مائیم راسخین در علم.
52- وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْض طَوْعاً وَ كَرْهاً «2» یعنی: آنها

که در آسمانها و زمین هستند از روی میلَ یا اکراه تسلیم خدا میشوند.
رفاعة بن موسی گفت:
شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: تأویل آن اینست که موقع ظهور قائم ما، زمینی نیست که در آن لا اله الّا اللّه و محمّد رسول اللّه گفته نشود.
53- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا «3» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبائی پیشه سازید، و صبر کنید، و مواظب باشید. یزید بن معاویه عجلی از امام محمد باقر (ع) نقل کرده که فرمود: تأویل آیه اینست: شکیبا باشید بر انجام فرائض

دینی، و صبر کنید بر آزار دشمنانتان، و مواظب ظهور امام خود مهدی منتظر باشید! 54- وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّا نَصاری أَخَذْنا مِیثاقَهُمْ، فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُکِّرُوا بِهِ «1» یعنی: و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم. پیمان آنها را گرفتیم، ولی آنها فراموش کردند بهره‌ای را که بآنها یادآوری شده بود» ولی آنها بزودی متذکر خواهند شد.
ابو ربیع شامی از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود: نصارا آن بهره را بیاد خواهند آورد، و گروهی از آنها همراه قائم ما قیام خواهند کرد.
55- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ «2» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کدام از شما از دین خود برگردد، بداند که- بزودی خدا گروهی را می‌آورد که دوستشان دارد، و آنها نیز خدا را دوست دارند، آنها نزد اهل ایمان خود را ناچیز شمرند ولی در مقابل کفار نیرومند باشند.
سلیمان بن هارون عجلی گفت: شنیدم که: امام جعفر صادق (ع) میفرمود: صاحب الامر در پناه خدا محفوظ است، اگر همه مردم از بین بروند، خداوند یاران او را خواهد آورد، و آنها کسانی هستند که خدا در باره‌شان فرموده است:
56- فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْماً لَیْسُوا بِها بِکافِرِینَ «3» یعنی: اگر اینان باو کفر ورزند، بجای آنها قومی را می‌آوریم که باو کفر نورزند.
57- قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ. قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ «4» یعنی: شیطان گفت: خدایا بمن مهلت ده تا روزی که مردم برانگیخته میشوند، خدا فرمود: بتو مهلت داده شده تا روزی که وقت آن معلوم است! وهب بن جمع گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: این روز کدام روز است؟
فرمود: ای وهب روزی است که پیغمبر شیطان را بقتل میرساند. و این بعد از قیام قائم ما

مهدی است.

58- وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّهِ «1» آن روز مؤمنين با پيروزى حق خشنود ميگردند، ابو بصير از امام صادق (ع) نقل ميكند كه فرمود: در موقع قيام قائم اهل ايمان از پيروزى خدا خشنود خواهند شد.
59- قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ «2» يعنى: بگو در روز پيروزى ايمان آنها كه كافر گشتند، سودى بحال آنها ندارد، و مهلت داده نمى‌شوند.
جميل بن درّاج روايت كرده كه امام ششم فرمود: اين روز فتح و پيروزى، فتح جهان بوسيله قائم ما است. اگر كسى قبل از آن روز ايمان نياورده باشد، ايمان آن روزش كه ميخواهد بقائم نزديك شود نفعى بحال وى ندارد، ولى آن كس كه پيش از اين فتح و پيروزى عقيده بامامت او داشته و منتظر ظهور او بوده، ايمانش نافع بحال او است. خداوند مقام او را نزد قائم بزرگ ميگرداند، و آن مرد از دوستان اهل بيت پيغمبر است.
60- حم- وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ. إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ «3» يعنى: قسم بكتاب مبين (قرآن) كه آن را در يک شب پر بركت نازل كرديم كه ما خلق را از نافرمانى خود بر حذر ميداريم و هر امر محكمى، از هم جدا ميگردد.
عبد اللّه بن مسكان از حضرت باقر، و صادق و كاظم عليهم السّلام روايت كرده كه هر سه امام فرموده‌اند: خداوند تمام قرآن را در «ليلة القدر» به بيت المعمور نازل كرد. سپس در مدت بيست و سه سال بر پيغمبر (ص) نازل نمود. خداوند در آن شب هر كار حق و باطلى و آنچه را در آن سال روى ميدهد، تقدير فرموده، و بداء و مشيّت الهى در آن راه دارد، آنچه خواهد مقدم ميدارد و هر چه خواهد بتأخير مياندازد، از سرنوشتها، روزى‌ها، امنيت و صلح و سلامت و غيره.
پيغمبر آن را بامير المؤمنين تلقين فرمود، و آن حضرت هم به ائمه طاهرين از اولاد خود رسانيد تا آنكه نوبت به صاحب الزمان مهدى عليه السّلام برسد.

باب ششم آنچه شیعه و سنی از قول خداوند متعال و پیغمبر اکرم (ص) راجع به قائم آل محمد نقل کرده‌اند

اشاره

در غیبت نعمانی از انس بن مالک روایت کرده که گفت: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: ما اولاد عبد المطلب: رسول خدا، حمزه سید الشهداء، جعفر طیار، علی، فاطمه، حسن، حسین و مهدی سروران اهل بهشت هستیم. در غیبت شیخ طوسی مانند این حدیث را از سعد بن عبد الحمید نیز آورده است.
61- وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ «1» چه میدانی، شاید آن وقت نزدیک باشد؟! مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) نقل کرده که منظور وقت ظهور قائم است.
62- وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ «2» یعنی: بشنو روزی را که گوینده‌ای از جای نزدیکی صدا زند. روزی که صدای بحق را میشنوند. آن روز، روز قیام است!! امام صادق (ع) فرمود: گوینده، اسم قائم و پدرش را میبرد، و این صدا صدای آسمانی است، و آن در روز قیام قائم علیه السّلام است «3» 63- وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ «4» یعنی: قسم بآسمان که برجها دارد. اصبغ بن نباته از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر فرمود: منظور از آسمان در آیه منم، و برجها امامان اهل بیت و عترت من هستند که اول آنها علی و آخرشان مهدی و آنها دوازده تن میباشند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 274
صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا از حضرت ختمی مرتبت (ص) روایت میکند که فرمود: روز قیامت فرا نمی‌رسد، مگر این که قائم ما قیام بحق نماید، و این موقعی است که خداوند عز و جل بوی فرمان قیام دهد. هر کس از وی پیروی کند رستگار و آن کس که سرپیچی نماید بهلاکت رسد. بندگان خدا! بسوی وی بشتابید هر چند با راه رفتن از روی برف باشد. چه که وی سفیر الهی و جانشین من است.
و هم صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود چون در شب معراج مرا بآسمان هفتم و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا بحجابهای نور بردند، پروردگارم ندا کرد که: ای محمد! تو بنده من و من پروردگار توأم.
پس خود را در برابر من کوچک شمار و مرا پرستش کن و بر من توکل نما و بمن اعتماد داشته باش! زیرا من دوست دارم که تو بنده و حبیب و رسول و پیغمبر من باشی، و برادرت علی جانشین، و باب مدینه علم تو باشد او حجت من و پیشوای بندگان من است که بوسیله او دوستان من از دشمنانم شناخته گردند و هم بوسیله او حزب شیطان از حزب اللَّه تمیز داده می‌شود. دین من بوجود او پایدار، و حدود آن محفوظ، و احکامش

جاری میگردد.
بخاطر تو و او و امامان اولاد تو، بمرد و زن بندگانم ترحّم میکنم، و بوسیله قائم شما زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات مقدسم، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک گردانم و بدوستانم واگذار نمایم. با ظهور او سخنان بیدینان را پست و تعالیم خود را بلند گردانم، و شهرها و بندگانم را از علم خود با خبر کنم و گنجها و اندوخته‌ها را آشکار سازم، و او را باسرار و ما فی الضمیر هر کس مطلع گردانم و با نیروی فرشتگانم مدد کنم، تا فرمان مرا اجرا کند و دینم را رواج دهد او ولی بحق من و مهدی حقیقی بندگان من است.
مؤلف: بسیاری از این گونه اخبار را ما در جلد نهم (بحار الانوار) و برخی

را در باب دوم همین کتاب نقل کردیم.
و نیز در عیون اخبار الرضا از کعب الاحبار نقل کرده که گفت: امامان دوازده تن میباشند چون ایام آنها سپری گردد و طبقه شایسته‌ای بیایند پروردگار عمر آنان را طولانی کند. زیرا خداوند چنین وعده کرده، سپس این آیه را خواند: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ... خداوند در قوم بنی اسرائیل نیز چنین کرد برای خداوند آسان است که این امت را در یک روز یا نیم روز گرد آورد. آنگاه این آیه را خواند: وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ «1» هم در آن کتاب از امام رضا و آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که گفت پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود:
لا تذهب الدّنیا حتّی یقوم بأمر امّتی رجل من ولد الحسین یملأها عدلا کما ملئت ظلما و جورا
یعنی: دنیا بآخر نمیرسد تا اینکه مردی در میان امت من قیام کند که از فرزندان حسین است و او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
در امالی شیخ طوسی از ابو ایوب انصاری روایت نموده که گفت: پیغمبر در بستر بیماری بدخترش فاطمه زهرا علیها السّلام فرمود: قسم بخدائی که جان من بدست اوست که این امت محتاج بمهدی است و او هم از فرزندان تو است.
همچنین در آن کتاب از ابن ابی لیلی و او از پدرش نقل کرده که گفت پدرم گفت:
در جنگ خیبر پیغمبر پرچم را به علی علیه السّلام داد و خداوند لشکر اسلام را فاتح گردانید آنگاه ماجرای غدیر خم و انتصاب حضرت را بمقام خلافت بلا فصل و پاره‌ای از فضائل مولی را ذکر نموده و میگوید: آنگاه پیغمبر گریست. گفتند یا رسول اللّه برای چه گریه میکنید؟

فرمود: جبرئیل بمن خبر داد که امتم بر علی ستم کنند و او را از حقش باز دارند و شهید نمایند و فرزندانش را نیز بقتل رسانند و بر آنها ظلم روا دارند جبرئیل از جانب پروردگار اطلاع داده که این ستمها بالأخره پایان میپذیرد و چون قائم آنها ظهور کند و نام آنها بالا گیرد و همه امت دوستدار آنان گردند، دشمنان آنها اندک

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 276

و بدخواه آنان خوار شود، و مدح گویان آنها افزون گردد و این در زمانی است که اوضاع شهرها تغییر کند و مردم ضعیف گردند «1» و از فرج امام زمان مأیوس شوند در آن هنگام قائم در میان امت آشکار شود.

نام وی مانند نام من و نام پدرش مانند نام فرزند من «2» و خود وی از اولاد دخترم فاطمه است. خداوند حق را با شمشیر آنها آشکار گرداند و باطل را از میان ببرد دسته‌ای از مردم با میل و گروهی از ترس پیروی آنها را انتخاب میکنند. سپس گریه پیغمبر فرو نشست. آنگاه فرمود ای جماعت مؤمنین شما را بآمدن مهدی مژده میدهم چه که وعده خداوند خلاف پذیر نیست و خواسته او برگشت ندارد. خداوند حکیم و خبیر است و فتح الهی نزدیک میباشد پروردگارا! آنها اهل بیت من هستند. پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاک و پاکیزه گردان و در پناه خودت محفوظ بدار و نصرت و یاری ده و آنها را عزیز گردان و درمانده مکن و آنان را جانشین من قرار ده إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ.

و نیز در آن کتاب از جبیر بن نوف بن ابی الوداک روایت نموده که گفت:

به ابو سعید خدری گفتم: بخدا قسم هر سالی که بر ما میگذرد از سال پیش بدتر است و هر امیری که بر ما مسلّط میگردد از امیر سابق ظالم‌تر میباشد.

ابو سعید گفت: آنچه گفتی من از پیغمبر شنیدم، و هم شنیدم که میفرمود: همواره وضع شما چنین خواهد بود تا گاهی کک کسی متولد گردد که مردم او را نشناسند، آنگاه زمین پر از ظلم شود تا گاهی کک کسی قدرت ندارد، نام خدا را ببرد. سپس خداوند عزّ و جلّ مردی از من و از اهل بیت من برانگیخته کند و او زمین را پر از عدل نماید

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 277

چنان که دیگران پیش از وی پر از ستم کرده باشند، زمین پاره‌های جگر خود را برای او بیرون میدهد و مال و ثروتی بدست می‌آورد که از شماره بیرون است و بدین گونه دین اسلام را پایدار میدارد.

کمال الدین از حضرت رضا علیه السّلام روایت میکند که پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: بخدائی که مرا برای بشارت اهل عالم براستی مبعوث گردانید سوگند که قائم اهل بیت من در موقع معهودی غائب می‌شود. بطوری که بسیاری از مردم میگویند خداوند چه احتیاج بآل محمد

دارد و گروهی در ولادت وی شک میکنند. پس هر کس زمان او را درک کند، بدین وی میگرود و نمیگذارد شیطان او را فریب دهد و از دین اسلام بیرون ببرد شیطان پدر و مادر شما را پیش از شما از بهشت بیرون کرد، و لذا خداوند شیاطین را دوستان مردم بی‌ایمان خوانده است.
و نیز شیخ صدوق در کمال الدین از عبد اللّه بن عباس «1» روایت میکند که پیغمبر اکرم (ص) فرمود. در شب معراج ندای پروردگار را شنیدم که میفرمود:
ای محمد! عرضکردم: بلی ای خدای با عظمت! خداوند وحی فرمود که:
ای محمد! ساکنان عالم بالا در باره کدام موضوع بود که گفتگو نمودند؟
عرضکردم: خدایا نمیدانم. ندا رسید: آیا وزیر و برادر و جانشین در میان آدمیان برای خود انتخاب کرده‌ای؟ عرضکردم: پروردگارا! چه کسی را انتخاب کنم؟
خودت معین فرما! ندا رسید من علی را انتخاب کردم. عرضکردم: پسر عم مرا جانشین من میکنی؟!.
آنگاه وحی شد که: علی بعد از تو وارث علم تو و در روز قیامت صاحب لوای حمد است، و هم صاحب حوض تو است که هر مؤمنی از امت تو بر وی وارد گردد او را سیراب کند.
سپس ندا رسید: ای محمد! من بذات کبریائی خود قسم یاد میکنم که دشمن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 278
تو و دشمن اهل بیت و فرزندان تو از آن حوض آب نخواهند آشامید. تمام امتان تو را جز آن کس که سر باز زند به بهشت درآورم. عرضکردم: پروردگارا! آیا کسی هست که از آمدن به بهشت سر باز زند؟ ندا رسید آری. عرضکردم: خدایا چگونه است؟ ندا رسید: ای محمد! من تو را از میان بندگانم برگزیدم و وزیری بعد از تو برایت انتخاب کردم تا مانند هارون باشد که وزیر بعد از موسی بود، با این فرق که بعد از تو پیغمبری نیست، محبت او را در دل تو جای دادم و پدر فرزندان تو گردانیدم، حقی که او بر امت تو دارد مثل حقی است که تو در زمان حیات خود بر بندگان من داری. پس هر کس حق او را پایمال کند حق تو را ضایع کرده است، و هر کس از دوستی وی سر باز زند از دوستی تو سر باز زده و هر کس از دوستی تو سر باز زند، از آمدن به بهشت سر باز زده! پس من بخاک افتادم و بخاطر این نعمت که خدا بمن موهبت فرموده سجده شکر نمودم.
سپس ندائی شنیدم که میگفت: سر بردار و آنچه خواهی از ما بخواه تا بتو عطا کنیم. عرضکردم: پروردگارا! همه امت مرا دوستدار علی بن ابی طالب گردان تا روز قیامت همه سر حوض بر من وارد شوند! ندا رسید ای محمد! پیش از خلقت بندگانم میدانستم که کدام کس راه باطل گیرد و چه

کسی هدایت می‌شود، علم تو را به علی بن ابی طالب دادم و او را وزیر و خلیفه تو نمودم و سرپرست اهل بیت و امت تو گردانیدم.
کسی که علی را دشمن میدارد و دوستی و مقام ولایت او را بعد از تو قبول ندارد، داخل بهشت نخواهد شد. پس هر کس او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته. و هر کس او را دوست بدارد تو را دوست داشته و آن کس که تو را دوست میدارد دوست من است و او را باین فضیلت مفتخر گردانیدم و این موهبت را بتو ارزانی داشتم که یازده «مهدی» «1» از نسل علی بوجود آورم

که همه از دختر دوشیزه تو میباشند. آخرین مهدی کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد و زمین را از عدل و داد پر گرداند چنان که از ظلم و ستم پر باشد.
بوسیله او بندگانم را از هلاکت نجات دهم و از گمراهی هدایت کنم، نابینا را بینا و بیمار را شفا دهم. عرضکردم الهی آنچه فرمودی کی واقع می‌شود؟ خدا وحی فرستاد: موقعی که علم از میان برود و نادانی پدید آید، قاریان قرآن زیاد شوند ولی عمل کم باشد، قتل نفس بسیار شود، فقهای راهنما قلیل، و فقهای ضلالت پیشه و خیانتکار افزون گردند، و شاعران بسیار باشند! امت تو قبرستانهای خود را مسجد کنند، و قرآنها را زینت دهند و مسجدها را منقّش گردانند، ظلم و فساد در همه جا شایع، و افعال قبیح در کوی و برزن آشکار شود. امت تو مرتکب قبایح گردند و فضائل اخلاقی را زیر پا گذارند، مردها بمردها و زنها بزنها اکتفا کنند، دولتها کافر و اولیاء امور فاجر، دستیاران آنها ظالم و نمایندگان آنان فاسق گردند!.
در آن هنگام سه خسوف پدید آید: یکی در مشرق، و یکی در مغرب، و دیگری در جزیرة العرب. شهر بصره بوسیله شخصی از نسل تو که پیروان او زنگیان میباشند، خراب شود. و مردی از اولاد حسین بن علی علیه السّلام قیام کند، دجال از سیستان خروج نماید و سفیانی ظاهر گردد! عرضکردم: الهی! چه فتنه‌ها که بعد از من پدید آید! خداوند فجایع بنی-امیه و اولاد عمویم (بنی عباس) را و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود بمن خبر داد و من هم همه آنها را پس از آنکه بزمین فرود آمدم به پسر عم خود (علی بن ابی طالب علیه السّلام) اطلاع دادم و اداء رسالت کردم. خدا را حمد میکنم آنچنان که پیش از من سایر پیغمبران و تمام اشیاء، او را ستایش کرده‌اند.

مؤلف: در اول این روایت که میفرماید: ای محمد کدام موضوع بود که ساکنان عالم بالا در باره آن گفتگو نمودند؟ اشاره باین آیه شریفه است:

ما كانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلی إِذْ یَخْتَصِمُونَ (سوره ص- 67) یعنی من از آنچه ساکنان عالم بالا در باره آن گفتگو کرده‌اند، اطلاع ندارم. ولی مشهور میان مفسرین اینست که این مطلب اشاره بآیه إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً (سوره بقره- 29) و سؤال فرشتگان از خداوند در باره تعیین خلیفه است. شاید خداوند نخست این ماجرا را از پیغمبر پرسیده باشد و سپس که پیغمبر اظهار بی‌اطلاعی نموده، گفتگوی فرشتگان را در باره لزوم نماینده خدا (خلیفه) در روی زمین و اینکه زمین نمیتواند از وجود نماینده خدا خالی بماند، بآن حضرت خبر داده، آنگاه از جانشین آن حضرت سؤال فرموده و از آن پس جانشینان پیغمبر را بطریقی که در روایت مسطور است، باطلاع پیغمبر رسانده باشد و دور نیست که فرشتگان نیز در آن موقع در باره جانشین پیغمبر اسلام از خداوند پرسش کرده‌اند و خداوند هم آن موضوع را خبر داده باشد چنان که در باب معراج (جلد ششم بحار) در این باره سخن رفت.

همچنین جمله «شهر بصره بوسیله شخصی از نسل تو که پیروان او زنگیان میباشند، خراب شود» اشاره بداستان «صاحب الزنج» است که سال 256 یا 255 هجری در بصره قیام کرد و به بومیان سودان وعده داد که اگر با وی همراهی کنند آنها را از قید رقیت و بندگی آزاد نماید و مورد احترام و اکرام قرار دهد، پس جماعت بسیاری از زنگیان بوی گرویدند و کارش بالا گرفت، و از این رو ملقب به «صاحب الزنج» شد.

معروف بود که وی: علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید:

بیشتر مردم نسب او را تخطئه میکردند. مخصوصا سادات و علماء نسب را عقیده بر

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 281

این است که وی از تیره عبد القیس و نامش علی بن محمد بن عبد الرحیم و مادرش از بنی اسد دختر اسد بن خزیمه و جد مادرش محمد بن حکیم اسدی از اهل کوفه است.

ابن اثیر در کامل «1» و مسعودی «2» در مروج الذهب مینویسند: از روایات

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 282

استفاده می‌شود که نسب وی درست است، ضمنا باید دانست که این علائم لازم نیست، مربوط بوقت ظهور امام زمان عجل اللّه فرجه باشد. چه مقصود اینست که پیش از ظهور آن حضرت این حوادث روی میدهد، چنان که اکثر علائم روز قیامت که شیعه و سنی در کتب خود آورده‌اند سالها و قرنها، پیش از قیامت آشکار میگردد. از این رو قیام صاحب الزنج

همزمان ولادت با سعادت امام زمان بوده و از همان موقع علائم وجود آن حضرت ظاهر گردید.
شیخ صدوق در کمال الدین از سعید بن جبیر و او از ابن عباس و او از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود: جانشینان من که بعد از من حجت‌های پروردگار بر مردم روی زمین هستند، دوازده تن میباشند. اول آنها برادرم و آخر آنان فرزندم خواهد بود. عرض کردند: یا رسول اللَّه برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب است.
عرضکردند: فرزندت کیست؟ فرمود: مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. بخدائی که مرا براستی بمقام پیغمبری بر- انگیخته که اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند. پس عیسی روح اللَّه از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گزارد.
و تشرق الارض بنور ربّها و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 283
زمین، بنور پروردگارش روشن شود و سلطنتش در شرق و غرب عالم گسترش یابد.
و در آن کتاب از جابر جعفی و او از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت میکند که پیغمبر (صلی اللَّه علیه و آله) فرمود:
المهدیّ من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی، اشبه النّاس بی خلقا و خلقا، تکون له غیبة و حیرة تضلّ فیه الامم ثمّ یقبل کالشّهاب الثّاقب فیملؤها عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا
یعنی: مهدی از اولاد من است. نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من میباشد صورت و سیرتش از همه کس بمن شبیه‌تر است، غیبتی کند که مردم دچار حیرت گردند و بسیاری از فرقه‌ها گمراه شوند آنگاه مانند ستاره تابانی از پرده غیبت بدر آید و زمین را پر از عدل و داد کند آن چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
و نیز در کمال الدین از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خوش بحال کسی که قائم اهل بیت مرا به بیند و در غیبت و پیش از قیامش از وی پیروی کند و دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد، اینان دوستان و رفقای من هستند، و روز قیامت نزد من بسیار گرامی میباشند!.
همچنین در آن کتاب از امام ششم علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
خوش بحال کسی که قائم اهل بیت مرا به‌بیند در حالی که قبل از قیامش از وی و امامان پیش از او پیروی نموده و از دشمنان آنها پرهیز کرده باشد. اینان رفقای من و گرامی‌ترین افراد امت من میباشند! و هم در آن

کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: مهدی از فرزندان من است. نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من میباشد. در صورت و سیرت شبیه‌ترین افراد بمن است. غیبتی دارد که موجب تحیر گردد تا جایی که مردم از ادیان خود منحرف شوند. سپس مانند ستاره تابانی بدرخشد و زمین را پر از عدل و داد کند چونان که از ظلم و ستم پر باشد.
و نیز در کتاب مزبور از امام پنجم روایت کرده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود مهدی

از فرزندان من است، غیبت و حیرتی دارد که فرقه‌ها در آن گمراه شوند. آنچه انبیا ذخیره کرده‌اند با خود بیاورد و زمین را از عدل و داد پر کند، چونان که از ظلم و جور پر شده باشد.
و نیز در آن کتاب از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب پیشوای امت من است و بعد از من جانشین من خواهد بود. قائم منتظر که زمین را از عدل و داد پر گرداند چونان که از ظلم و جور پر شده، از فرزندان اوست. بخدائی که مرا براستی به پیغمبری برانگیخته، کسانی که در زمان غیبت وی در عقیده بوجود و ظهور او ثابت قدم بمانند، از کبریت احمر کمیاب‌تر میباشند! جابر بن عبد اللّه انصاری برخاست و عرضکرد: یا رسول اللَّه! قائم که فرزند شماست غائب می‌شود؟ فرمود: آری و اللَّه! و لِیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقَ الْکافِرِینَ «1» خداوند (بدان وسیله) اهل ایمان را امتحان نموده خالص میگرداند و کافران را آزمایش کرده از میان میبرد.
ای جابر! این از کارهای عجیب خداوند و سری از اسرار الهی است که بر بندگانش پوشیده است، پس از شک در کار خدا بپرهیز که کفر است.
و هم صدوق علیه الرحمه در آن کتاب از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل میکند و آن حضرت از جدش پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: قائم از فرزندان من است. نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من و شمائلش شمائل من و آدابش آداب من میباشد. مردم را بدین و شریعت من وادارد و آنها را بسوی قرآن مجید دعوت کند هر کس از وی پیروی نماید از من پیروی نموده و آن کس که از فرمان او سر باز زند از فرمان من سرپیچی نموده هر کس در زمان غیبتش منکر وی شود انکار وجود او نموده و هر کس او را تکذیب کند، تکذیب من کرده و آن کس که تصدیق وی کند

مرا تصدیق کرده و بخدا شکوه میبرم از کسی که آنچه من در باره او گفته‌ام تکذیب کند یا منکر شود و یا امت مرا از راه او برگرداند «وَ سَیَعْلَمُ

الّذِینَ ظَلَمُوا أیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ».
و نیز در کمال الدین از آن حضرت از جدش رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: هر کس وجود فرزندم قائم را انکار کند، منکر من شده. هم در آن کتاب از آن حضرت از پیغمبر (صلی اللَّه علیه و آله) روایت کرده که فرمود: هر کس قائم ما را در زمان غیبتش انکار کند، چون مردم جاهلیت از دنیا میرود.
شیخ طوسی طاب ثراه در کتاب غیبت از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت میکند که پیغمبر فرمود: مهدی در آخر الزمان قیام میکند.
هم در آن کتاب از ابو سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود:
شما را مژده میدهم به مهدی که هنگام اختلاف مردم و تزلزل زمانه برانگیخته شود و زمین را از عدل و داد پر کند چونان که از ظلم و ستم پر شده باشد و ساکنان آسمان و زمین از وی خشنود باشند.
نیز شیخ در کتاب غیبت از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که سه بار فرمود: شما را بقیام مهدی مژده میدهم، هنگامی که مردم بجان هم افتند و زلزله سختی پدید آید او ظهور خواهد کرد. زمین را از عدل و داد پر کند چونان که از ظلم و جور پر شده باشد.
دلهای بندگان خدا را از عبادت لبریز نماید و سایه عدلش همه آنها را فرا گیرد.
و نیز در آن کتاب از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: شنیدم پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله در منبر میفرمود: مهدی از عترت و اهل بیت من است و در آخر الزمان قیام نماید.
آسمان برای او باران ببارد و زمین بذرهای خود را بیرون دهد. او هم زمین را پر از عدل و داد کند چونان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
نیز در کتاب غیبت شیخ است که ابو هریره «1» از رسول خدا (ص) روایت

نموده که فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا مردی از اهل بیت مرا ظاهر گرداند که جهان را از عدل و داد پر کند چونان که از ظلم و ستم پر شده باشد.
هم در آن کتاب از عبد اللَّه بن مسعود روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که نامش با نام من و نام پدرش با نام پدر من مطابق

باشد. و زمین را از عدل پر کند چونان که از ظلم پر شده باشد.
همچنین در کتاب مزبور از عبد اللَّه بن مسعود از پیغمبر اکرم (ص) روایت

نموده که فرمود: دنیا بپایان نمیرسد تا آنکه در میان امت من شخصی بپادشاهی رسد که از اهل بیت من و نامش مهدی باشد.
هم در آن کتاب از عبد اللّٰه بن عمرو بن عاص روایت کرده که پیغمبر اکرم (ص) ضمن روایتی طولانی فرمود ... در این هنگام مهدی قیام میکند و او مردی از اولاد این است، و با دست مبارک اشاره به علی بن ابی طالب فرمود. خداوند بوسیله او دروغ را از لوح دل مردم بزداید و سختی روزگار را از آنان برطرف گرداند و طوق بندگی را از گردنهای شما بیرون آورد. آنگاه فرمود: من پیشوای نخستین این امت هستم و مهدی اوسط و عیسی آخرین ماست و در اثنای این مدت مردم دچار بلاها گردند.
هم در غیبت شیخ (ره) است که ام السلمه همسر گرامی پیغمبر گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: «مهدی از عترت و اولاد فاطمه است» در کتاب مزبور این حدیث را از راویان دیگر هم نقل کرده است.
در آن کتاب از ابن عباس روایت می‌کند که ضمن حدیث طولانی بوهب بن منبه گفت: ... ای وهب آنگاه مهدی ظهور میکند، وهب گفت: او از فرزندان تو است؟ گفت: نه بخدا او از اولاد من نیست بلکه از فرزندان علی است خوش بحال کسانی که در زمان او باشند. خداوند امت پیغمبر را بوسیله او از ناملایمات روزگار آسوده گرداند و او زمین را از عدل و داد پر کند ...»
و نیز شیخ طوسی در غیبت روایت مفصلی از ابو سعید خدری آورده است که مختصر آن را ما نقل میکنیم و آن اینکه پیغمبر بفاطمه (ع) فرمود: دخترم! پروردگار جهان هفت فضیلت بما داده است که پیش از ما بهیچ کس نداده است: اول اینکه پیغمبر اسلام بهترین پیغمبران است و او پدر تو است. دوم: جانشین من بهترین اوصیاء است و او شوهر تو است. سوم: شهید ما بهترین شهیدان است و او عم پدرت حمزه است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 288
چهارم: پسر عمویت جعفر (طیار) است که خداوند در بهشت دو بال سرخ فام بوی عطا فرماید تا در بهشت پرواز کند. پنجم: دو سبط این امت از ماست که حسن و حسین دو فرزند تو میباشند. و بخدائی که جز او خدائی نیست مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد نیز از ماست. سپس دست روی شانه حسین علیه السّلام گذاشت و سه بار فرمود: مهدی از نسل این بوجود می‌آید! در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السّلام از رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نقل میکند که فرمود: اهل بیت من مانند ستارگان آسمان میباشند که چون ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید تا آنکه چون یکی از آن ستارگان طلوع کند و مورد کینه دشمن قرار گیرد که با نگاه چشم و اشاره دست او را بهم نشان داده و مورد تعقیب قرار دهند، از نظرها پنهان شود و شما

مدت زمانی در پریشانی بسر برید، و اولاد عبد المطلب (بنی عباس) بسلطنت رسند.
طوری هرج و مرج پدید آید، که دوست از دشمن شناخته نشود. آنگاه آن ستاره تابان آشکار گردد و شما خداوند را سپاس گذارده او را پذیره شوید.
نیز در غیبت نعمانی از حضرت صادق روایت نموده که فرمود. وقتی پیغمبر (ص) در بقیع تشریف داشتند و امیر المؤمنین (ع) بخدمت وی رسید و سلام کرد، پیغمبر فرمود: بنشین! سپس او را در سمت راست خود نشانید. آنگاه جعفر بن ابی طالب آمد و سراغ پیغمبر را گرفت. گفتند در بقیع تشریف دارد او هم آمد و به پیغمبر سلام کرد و حضرت او را در جانب چپ خود جای داد از آن پس عباس (عموی پیغمبر) سراغ پیغمبر گرفت و در بقیع خدمت حضرت رسید و سلام کرد و حضرت هم او را در پیش روی خود نشانیدند. سپس رو به علی (ع) کرد و فرمود: یا علی! تو را مژده ندهم؟ خبری بتو ندهم؟ عرضکرد: بفرما یا رسول اللّٰه! فرمود: همین حالا جبرئیل نزد من بود و بمن اطلاع داد آن قائم ما که در آخر الزمان قیام میکند و زمین را پر از عدل میگرداند چنان که پر از ظلم و ستم باشد، از نسل تو فرزندت حسین است.
علی علیه السّلام عرضکرد: یا رسول اللّٰه هر خبر خوشی که بما میرسد فقط بوسیله
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 289
حضرتت میرسد. آنگاه پیغمبر متوجه جعفر بن ابی طالب شده فرمود: مژده‌ای بتو ندهم؟ عرضکرد: بفرما! فرمود: جبرئیل اندکی پیش نزد من بود و بمن اطلاع داد آن کس که پرچم فتح بدست قائم میدهد از نسل تو است. آیا او را میشناسی؟
گفت: نه. فرمود: روی او مانند اشرفی سرخ، دندانهایش شمرده و شمشیرش آتشبار است با ذلت بکوه رود و با عزت از آنجا بیرون آید و در کنف حمایت جبرئیل و میکائیل باشد.
بعد از آن نظری بعمویش عباس افکند و فرمود: ای عم! آیا آنچه جبرئیل بمن خبر داده بتو اطلاع ندهم؟ عرضکرد: یا رسول اللّٰه بفرمائید. فرمود: جبرئیل بمن گفت: و ای از آنچه اولاد تو از فرزندان عباس می‌بینند! عباس گفت یا رسول اللّٰه بهتر نیست که برای جلوگیری این امر دیگر با زنان هم بستر نشوم؟ فرمود: آنچه باید بشود شده است! و نیز در آن کتاب است که سالم اشل گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم می- فرمود: موسی بن عمران علیه السّلام در سفر اول تورات بآنچه خداوند راجع بقائم آل محمد فرموده بود، نگاه میکرد. آنگاه عرضکرد: پروردگارا مرا قائم آل محمد گردان. ندا رسید او از نسل احمد است، سپس حضرت موسی نظری بسفر دوم و سوم انداخت و آنچه در سفر اول بود دید و

همان جواب را شنید.
کلینی (ره) در کافی از معاویة بن عمار از امام ششم علیه السّلام روایت نموده که فرمود: روزی پیغمبر را شاد و خندان دیدند، پرسیدند یا رسول اللَّه، خداوند شما را شادمان کند علت مسرت شما چیست؟ فرمود: شب و روزی نیست جز اینکه خدایم ارمغانی میفرستد، همین امروز خداوند ارمغانی برایم فرستاده که هیچ تحفه و ارمغانی مانند آن بمن عطا نفرموده بود.
جبرئیل نزد من آمد و از جانب پروردگارم سلام رساند و گفت: ای محمد! خداوند عز و جل از میان بنی هاشم هفت تن را برگزیده که در گذشته و آینده نیافریده و نخواهد آفرید. یا رسول اللَّه نخست تو هستی که سرور انبیا میباشی. دوم علی بن

ابی طالب جانشین تو است که سرور اوصیاء است سوم و چهارم حسن و حسین دو سبط تو است که سرور اسباط هستند. پنجم عمویت حمزه سید الشهداء است. ششم جعفر پسر عمت میباشد که در بهشت با دو بال هر جا خواهد با فرشتگان پرواز میکند، هفتم قائم شماست که چون عیسی بن مریم بزمین فرود آید پشت سر او نماز گذارد و او از نسل علی و فاطمه و از اولاد حسین است.

روایات اهل تسنن در باره مهدی موعود (ع)

علی بن عیسی اربلی در کتاب (کشف الغمه) مینویسد: «چهل حدیث در باره مهدی موعود علیه السّلام بدست آورده‌ام که حافظ ابو نعیم اصفهانی «1» آنها را جمع آوری کرده و من هم بترتیبی که او ذکر نموده می‌آورم ولی از میان سلسله سند فقط شخص راوی که از پیغمبر روایت نموده است نام میبرم:

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 291

1- رفاه مردم در عصر او- ابو سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی از میان امت من برخاسته شود. مدت سلطنت او هفت یا هشت یا نه سال میباشد. همه طبقات امت من در زمان ظهور او چنان مرفه الحال زندگی نمایند که قبل از وی هیچ برّ و فاجری بدان نعمت نرسیده باشند. آسمان باران رحمت خود را بر آنان میبارد و زمین از روئیدنیهای خود چیزی فرو نمیگذارد.

2- «عدل مهدی» هم ابو سعید خدری گفت: پیغمبر فرمود: زمین پر از ظلم و ستم گردد پس مردی از عترت من قیام کند و آن را پر از عدل و داد گرداند و هفت سال یا نه سال سلطنت نماید «1».

3- «نیز عدل او» نیز ابو سعید خدری نقل کرده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

قیامت نخواهد گذشت تا اینکه مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد و او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم شده باشد و مدت سلطنتش هفت سال است.

4- «مهدی فرزند فاطمه علیها السلام است زهری از امام زین العابدین و آن حضرت از پدرش روایت نموده که پیغمبر بفاطمه زهراء سلام اللَّه علیها فرمود: مهدی از فرزندان تو است.

5- «مهدی برگزیده خداست» علی بن هلال از پدرش روایت نموده که گفت در مرض موت پیغمبر بخدمتش رسیدم دیدم فاطمه زهراء علیها السّلام در بالین حضرت نشسته و گریه میکند. چون صدای گریه‌اش بلند شد، پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله سر برداشت و فرمود: فاطمه جان! چرا گریه میکنی؟ عرضکرد: میترسم بعد از شما احترام ما از دست برود؟ فرمود: عزیزم مگر نمیدانی که خداوند باهل زمین نگاه کرد و پدرت را از میان آنان برگزید سپس نظر کرد و شوهرت را انتخاب فرمود و بمن وحی نمود.

که تو را باو تزویج کنم.

فاطمه جان! ما اهل بیتی هستیم که خداوند عز و جل هفت فضیلت بما

عطا فرموده

که بهیچ کس قبل و بعد از ما عطا نفرموده است و آن اینکه: من خاتم انبیا نزد خداوند و بهترین آنها و محبوب‌ترین بندگان میباشم و با این امتیازات پدر تو میباشم. جانشین من بهترین جانشینان پیغمبران و محبوب‌ترین آنها نزد خداوند است و او شوهر تو است.
شهید ما بهترین شهدا و محبوب‌ترین آنان نزد خداوند است، و او حمزة بن عبد المطلب عموی پدر و شوهرت میباشد، جعفر بن ابی طالب که با دو بال هر کجا که خواهد در بهشت با فرشتگان طیران میکند پسر عموی پدرت و برادر شوهرت، از ماست. دو سبط این امت که حسن و حسین دو فرزند تو و دو آقای اهل بهشت میباشند از ماست و بخدا قسم که پدرشان افضل از آنهاست.
فاطمه جان! بخداوندی که مرا براستی برانگیخته مهدی این امت نیز از ایشان میباشد، موقعی که دنیا هرج و مرج شود و آشوب‌ها پدید آید و راه‌ها مسدود گردد و اموال یک دیگر را بغارت برند، نه بزرگتر رحم بکوچکتر کند و نه کوچکتر احترام بزرگتر نگاه دارد، خداوند کسی را برانگیزد که قلعه‌های ضلالت و دلهای قفل زده را بگشاید و اساس دین را در آخر الزمان استوار کند، چنان که من در آخر الزمان (دوره نبوت) پایدار کردم، و زمین را پر از عدل نماید چونان که از ظلم پر شده باشد.
فاطمه جان! غمگین مباش و گریه مکن که خداوند از من نسبت بتو مهربان‌تر است، و این برای احترامی است که نزد من داری و محبتی است که من بتو دارم. خداوند تو را بشوهری تزویج کرد که از لحاظ بزرگی و حسب و منصب و رعیت پروری و حکومت و قضاوت از همه مردم بزرگتر و گرامی‌تر و مهربانتر و عادلتر و بیناتر است. من از خداوند عز و جل درخواست نمودم که تو نخستین کس باشی که از میان اهل بیت من بمن بپیوندی! علی علیه السّلام فرمود: فاطمه بیش از هفتاد و پنج روز بعد از پیغمبر زنده نبود تا آنکه خداوند او را به پیغمبر بپیوست.

6- «مهدی حسینی است» در آن کتاب از حذیفة بن الیمان روایت میکند که گفت: پیغمبر خطبه‌ای ایراد فرمود و آنچه میباید اتفاق بیفتد بما اطلاع داد سپس فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اولاد من برانگیزد که همنام من باشد. سلمان برخاست و عرضکرد: یا رسول اللَّه از کدام فرزند شما خواهد بود؟ فرمود: از این فرزندم، و دست روی شانه حسین علیه السّلام گذاشت.
7- قریه‌ای که مهدی از آنجا قیام میکند» از عبد اللَّه بن عمر روایت نموده

که گفت: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: مهدی از قریه‌ای قیام میکند که آن را «کرعه» میگویند.
8- «رخسار نازنین حضرت» هم حذیفه از پیغمبر نقل کرده که فرمود: مهدی مردی از فرزندان من است که رویش چون ستاره تابان میباشد.
9- «رنگ و اندام او» نیز حذیفه روایت نموده که فرمود مهدی مردی از اولاد من است رنگ بدن او رنگ نژاد عرب و اندامش مانند اندام بنی اسرائیل است (یعنی: با صلابت و قوی پی میباشد) در گونه راست وی خالی است که چون ستاره تابناکی بدرخشد. زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد. ساکنان زمین و آسمان و پرندگان هوا در خلافت وی خشنود خواهند بود.
10- «پیشانی مبارک آن حضرت». ابو سعید خدری میگوید: پیغمبر فرمود: مهدی ما پیشانیش روشن و وسط بینیش برآمده است.
11- «وصف بینی او» هم ابو سعید خدری از پیغمبر روایت نموده که فرمود:
مهدی ما اهل بیت مردی از امت من است که وسط بینیش برآمده و او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم باشد.
12- «خال رخسار او». ابو امامه باهلی از پیغمبر روایت کرده که فرمود: میان شما و رومیان چهار صلح است. چهارمین آن بدست مردی از نسل هرقل خواهد بود و هفت سال دوام مییابد. مردی از طایفه عبد قیس بنام «مستورد بن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 294
بجیلان» عرضکرد: یا رسول اللَّه! در آن روز پیشوای مردم کیست؟ فرمود پیشوای مردم مهدی است که از فرزندان من میباشد که چون ظهور کند بصورت مرد چهل- ساله است. رویش چون ستاره تابان میدرخشد و در سمت راست رخسارش خال سیاهی است. دو عبای قطری پوشیده (و از لحاظ سلامت بنیه) گوئی از مردان بنی اسرائیل است. ذخائر زمین را استخراج کند و شهرهای شرک را بگشاید.
13- «دندانهای وی» عبد الرحمن بن عوف روایت نموده که پیغمبر فرمود: خداوند از عترت من مردی برانگیزد که میان دندانهایش باز و رویش روشن باشد زمین را پر از عدل کند و بمردم اموال فراوان بخشد.
14- «پیشوای صالح» نیز ابو امامه نقل میکند که رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله برای ما خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن از دجال نام برد و فرمود: پس شهر مدینه از پلیدیها پاک شود چنان که کوره آهنگری از کثافات فلزات پاک گردد. آن روز اعلام خواهند کرد که امروز، روز آزادی است. زنی بنام «ام شریک» عرضکرد: یا رسول اللَّه عرب کجا خواهند بود؟ فرمود: در آن روز آنها اندکی بیش نیستند، بیشتر آنان در بیت المقدس

می‌باشند و پیشوای آنها مهدی است که مردی صالح میباشد.
15- «خداوند او را بطور آشکار برانگیخته کند» ابو سعید خدری روایت میکند که پیغمبر فرمود: مهدی میان امت من قیام خواهد کرد و خداوند او را بطور آشکار برای مردم برانگیزد. مردم در رفاه و چهار پایان در آسایش باشند و زمین روئیدنیهای خود را بیرون دهد و او مال را بطور تساوی میان مردم تقسیم کند.
16- «ابر بر سر او سایه میافکند» عبد اللَّه بن عمر نقل کرده که پیغمبر (ص) فرمود: مهدی در حالی که قطعه ابری بر سر او سایه افکنده قیام مینماید. در آن وقت گوینده‌ای اعلام خواهد داشت که این مهدی خلیفة اللَّه است از وی پیروی کنید.
17- «بالای سر مهدی فرشته‌ایست»- هم عبد اللَّه بن عمر میگوید: پیغمبر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 295
صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مهدی در حالی قیام میکند که فرشته‌ای بالای سر او قرار دارد و میگوید: مهدی اینست از وی پیروی نمائید.
18- مژده پیغمبر (ص) بظهور مهدی (ع)» ابو سعید خدری از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: شما را مژده بظهور مهدی میدهم که بهنگام انقلاب احوال مردم و اوضاع متزلزل، قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از حکومت او راضی خواهند بود. و علی السویه اموال را میان مردم قسمت کند.
19- «نام مهدی (ع)» عبد اللَّه عمر از آن حضرت روایت نموده که فرمود: پیش از قیامت مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد که نامش مطابق نام من باشد. زمین را پر از عدل و داد کند چونان که پر از ظلم و جور شده باشد.
20- «کنیه مهدی (ع)» حذیفه از آن سرور روایت کرده که فرمود اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند در آن روز مردی برانگیزد که نامش نام من و خویش چون خوی من و کنیه‌اش ابو عبد اللَّه میباشد. «1»
21- «نام مهدی (ع)» هم عبد اللَّه بن عمر از آن حضرت روایت نموده که فرمود عمر دنیا بپایان نمیرسد تا اینکه خداوند مردی از اهل بیت من برانگیزد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است «2» او دنیا را پر از عدل و داد نماید چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.
22- عدل مهدی (ع) ابو سعید خدری از آن سرور روایت کرده که فرمود چون روزی فرا رسد که زمین پر از ظلم و ستم شود، خداوند مردی از اهل بیت من ظاهر گرداند تا جهان را پر از عدل و داد کند.
23- «خوی مهدی (ع)»- عبد اللَّه عمر روایت نموده که پیغمبر فرمود:
مردی از اهل بیت من خواهد آمد که نامش مطابق نام من و خویش چون

خوی من

می‌باشد و او جهان را پر از عدل و داد کند.
24- «بخشش مهدی (ع)»- ابو سعید خدری گفت: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: در آخر الزمان و موقعی که آشوبها پدید آید، مردی بسلطنت رسد که بخشش او گوارا باشد.
25- «علم مهدی بسنت پیغمبر (ص)»- هم ابو سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود مردی از اهل بیت من بسلطنت خواهد رسید که بسنت من (آن طور که باید) عمل نماید و خداوند از آسمان برای وی روزی فرستد، و زمین آنچه دارد بیرون دهد و او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد. او به بیت المقدس در آید و هفت سال سلطنت نماید.
26- «آمدن مهدی با پرچمها»- ثوبان از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: چون پرچمهای سیاه به‌بینید که از خراسان می‌آید باستقبال آن بشتابید هر چند با رفتن از روی برف باشد، چه که در آن جماعت مهدی خلیفة اللّه است. «1»

27- آمدن وی از جانب مشرق- هم عبد اللّه عمر گفت روزی در خدمت پیغمبر بودیم که عده‌ای از جوانان بنی هاشم بیامدند، از مشاهده آنها دیدگان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پر از اشک شد و رنگ مبارکش تغییر کرد اصحاب عرضکردند: یا رسول اللّه سیمای مبارکتان گرفته است، ما نمی‌توانیم شما را بدین حالت به بینیم فرمود: ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده، بعد از این اهل بیتم مصیبتها می‌بینند و از وطن آواره میگردند، تا آنگاه که مردمی که از جانب مشرق با پرچمهای سیاه بطلب حق قیام کنند. این حق را بآنها نمیدهند تا جنگ کنند و پیروزی یابند و حق را بگیرند و آن را بمردی از اهل بیت من بسپارند که دنیا را پر از عدل کند چونان که از ظلم پر باشد هر کس، آن زمان را درک کند بآنها بپیوندد.
اگر چه برفتن از روی برف باشد.
28- آمدن مهدی و تجدید عظمت اسلام- حذیفه روایت نموده که از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم میفرمود: وای بر این امت از سلطه‌ای که پادشاهان ستمگر بر آنها پیدا میکنند و آنها را کشته و مؤمنین را بوحشت میاندازند، مگر کسی که فرمان آنها را گردن نهد شخص با ایمان بزبان با آنها میسازد ولی قلبا از آنان می- گریزد. چون خداوند عز و جل اراده نماید که عزت اسلام را تجدید کند «1» شوکت هر ستمگر جباری را در هم بشکند. زیرا خدای توانا قادر است امتی را که در میان فساد افتاده‌اند، بساحل صلاح آورد.

سپس فرمود: ای حذیفه اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد که با بیدینان جنگها کند تا اسلام را آشکار سازد:
لا یخلف وعده و هو سریع الحساب
29- رفاه و تنعّم مسلمانان در عصر مهدی ابو سعید خدری از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود: امت من در زمان مهدی چنان در فراخی معیشت بسر برند که هیچ گاه پیش از آن ندیده باشند. آسمان پی در پی برکات خود را برای آنان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 298
فرو میریزد و زمین آنچه دارد بیرون میدهد.
30- مهدی یکی از سروران اهل بهشت است. انس بن مالک روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود: ما فرزندان عبد المطلب سروران اهل بهشتیم. یعنی من و برادرم علی و عمویم حمزه و جعفر (بن ابی طالب) و حسن و حسین و مهدی.
31- سلطنت مهدی- ابو هریره گفت: پیغمبر (ص) فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، در همان شب مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد.
32- خلافت مهدی- ثوبان از آن حضرت روایت کرده که فرمود: نزد گنج شما سه نفر بقتل رسند که هر سه پسران خلیفه میباشند و پس از آن دیگر هیچ یک از آنها خلیفه نمیشود تا آنکه مردمی با پرچمهای سیاه سر رسند و طوری آنها را بقتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند»
سپس خلیفه خدا مهدی بیاید.
چون بشنوید که ظهور نموده بسوی او رو آورید و با او بیعت کنید زیرا او مهدی خلیفه حقیقی خداوند است.
33- با مهدی بیعت کنید- و هم ثوبان از آن سرور روایت کرده که فرمود: مردمی با پرچمهای سیاه از جانب شرق پدید آیند که دلهای آهنین دارند هر کس از آمدن آنها مطلع گشت بسوی آنها رو آورد و با آنان بیعت کند و لو با رفتن از روی برف باشد.
34- مهدی دلهای مردم را با هم پیوند دهد- از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود به پیغمبر اکرم (ص) عرضکردم: یا رسول اللّه! مهدی از ما اهل بیت است یا از غیر ما؟ پیغمبر فرمود: او از ماست. خداوند دین را بوسیله او ختم کند چنان که توسط ما گشود. مردم، بوسیله ما از آشوبها نجات یابند چنان که از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 299
منجلاب شرک بیرون آمدند. دلهای آنها را بهم پیوند دهد و بعد از دشمنیها آنها را با هم برادر کند چنان که بعد از نجات از شرک آنها را با هم برادر

دینی کرد.
35- «بعد از مهدی زندگی سودی ندارد»- عبد اللَّه مسعود میگوید پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، خداوند آن شب را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من میباشد «1» و او زمین را پر از عدل و داد کند چونان که پر از ظلم و جور شده باشد.
اموال را بالسویه میان مردم تقسیم کند «2» و خداوند دلهای امت مرا بی‌نیاز گرداند هفت سال یا نه سال سلطنت نماید سپس بعد از مهدی زندگانی سودی ندارد.
36- «قسطنطنیه بدست مهدی (ع) فتح شود» ابو هریره از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیش از آنکه قیامت شود مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد و قسطنطنیه و جبال دیلم «3» را فتح کند. اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا آنجا را فتح کند.
37- «مهدی بعد از پادشاهان ستمگر خواهد آمد»- قیس بن جابر از پدرش و او از جدش از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: بعد از من خلفاء خواهند بود و بعد از خلفاء امراء و بعد از امراء پادشاهان ستمگر بیایند، آنگاه مردی از اهل بیت من خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پر کند چنان که پر از ظلم باشد.
38- «عیسی پشت سر مهدی نماز گذارد» ابو سعید خدری از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد از من است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 300
39- «مهدی با عیسی بن مریم سخن میگوید»- جابر بن عبد اللَّه انصاری از آن حضرت روایت نموده که فرمود: چون اصحاب مهدی قیام کنند عیسی بن مریم از آسمان فرود آید، امیر قیام‌کنندگان بعیسی میگوید بیا تا با تو نماز بگذاریم.
عیسی میگوید: شما خود از جانب خدا برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا نسبت باین امت است.
40- عبد اللَّه بن عباس از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود امتی که من در اول آنها و عیسی بن مریم در آخر آنها و مهدی در وسط آنها باشیم، هرگز هلاک نمیشوند.

بیست و پنج باب مشتمل بر روایات اهل تسنن در باره مهدی موعود (ع)

اشاره

در کشف الغمه مینویسد: شیخ ابو عبد اللَّه محمد بن یوسف بن محمد شافعی کنجی «1» در کتاب «کفایة الطالب» که در مناقب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السّلام نوشته در قسمت مربوط بمهدی (ع) گفته است: مطالب این کتاب را فقط از طرق اهل سنت جمع آوری کرده‌ام تا استناد بآن محکمتر باشد. سپس در قسمت مربوط بمهدی (موعود) مینویسد:

شیخ مذکور باسناد خود از «سنن» ابو داود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 302
از زر از عبد اللَّه نقل می‌کند که پیغمبر فرمود: دنیا بپایان نمیرسد مگر اینکه مردی از اهل بیت من در میان عرب بسلطنت رسد که نامش مطابق نام من باشد «1» هم ابو داود در سنن آورده است که علی علیه السّلام از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که:
اگر از عمر روزگار جز یک روز نمانده باشد خداوند مردی از اهل بیت من را برانگیزد که دنیا را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم باشد. «2»
و نیز حافظ ابراهیم بن محمد الازهر صیریفینی در دمشق و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدسی در مسجد «جبل قاسیون» باسناد خود از حافظ ابو الحسن محمد ابن حسین بن ابراهیم بن عاصم أبری برای ما روایت نمودند که وی در کتاب «مناقب شافعی» روایت سابق را نقل کرده و اضافه نموده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا مردی را از من و اهل بیت من برانگیزد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من باشد و او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.
کنجی میگوید: ترمدی این حدیث را در کتاب «جامع» خود بدون جمله «نام پدرش نام پدر من میباشد» آورده است «3» ولی ابو داود آن را ذکر نموده. در بسیاری از روایات حفاظ و ثقات از ناقلان اخبار فقط جمله «نامش نام من است» نقل شده، و جمله: «نام پدرش نام پدر من میباشد» در حدیث (زائدة بن ابی رقاد) زائد است و بر فرض که صحیح باشد باین معنی است که نام پدر مهدی حسین است که کنیه‌اش ابو عبد اللَّه میباشد و این نام پدر من (عبد اللَّه) است، که کنیه ابو عبد اللَّه کنیه از اسم پدر پیغمبر (عبد اللَّه) باشد، تا مردم بدانند که مهدی از اولاد حسین است نه از فرزندان برادرش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 303
حسن. احتمال هم دارد که (بر فرض صحت) جمله «اسم ابی» در اصل «اسم ابنی» یعنی نام پدرش نام فرزند من است، باشد زیرا نام پدر مهدی حسن بوده است. ولی امام احمد بن حنبل با دقتی که در نقل و حفظ حدیث دارد، این خبر را در چندین جا بهمان لفظ «نامش نام من است» ذکر کرده است.
مؤلف کشف الغمه (که خود از علمای شیعه است) بعد از نقل این مطلب میگوید:

علمای شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند، زیرا در نزد ما نام امام زمان و نام پدرش معلوم بوده است ولی چون اهلسنت این جمله را در حدیث زیاد میدانند، ناگزیر از آنند که بنحو مذکور آن را تصحیح کنند، تا بدین گونه میان اقوال و روایات مختلف را جمع کرده باشند «1»

باب دوم مهدی از عترت من و فرزندان فاطمه (ع) است.

ابو داود در کتاب سنن از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت: ام سلمه گفت: از پیغمبر (ص) شنیدم میفرمود: مهدی از عترت من و فرزندان فاطمه است.

و هم ابن ماجه در سنن از علی (ع) نقل کرده که پیغمبر فرمود: مهدی از ما اهل بیت است. خداوند در یک شب او را آشکار نموده بسلطنت میرساند «1»

باب سوم مهدی یکی از سروران اهل بهشت است.

ابن ماجه در کتاب صحیح از انس بن

مالک روایت نموده که گفت شنیدم پیغمبر میفرمود: ما فرزندان عبد المطلب سروران اهل بهشت هستیم: من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی «1»

و نیز ابن ماجه از ثوبان روایت کرده که گفت پیغمبر (ص) فرمود: در نزد گنج شما سه تن کشته میشوند که همه فرزندان خلیفه میباشند و بعد از آنها آن منصب بهیچ یک آنان نمیرسد، تا آنگاه که پرچمهای سیاه از سمت مشرق پدید آید و شما را طوری بقتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند، سپس راوی چیزی گفت که من حفظ نکردم «2» آنگاه فرمود چون او را به بینید با وی بیعت کنید هر چند برفتن از روی برف باشد، چه وی مهدی خلیفه خداست و در حدیث عبد العزیز بن مختار از خالد حذاء این مضمون را بدین گونه آورده: پرچمهای سیاه از جانب شرق می‌آید که پرچمداران آن، دلهائی آهنین دارند. هر کس قیام آنها را شنید، بسوی آنها بشتابد، هر چند با راه رفتن از روی برف باشد، آنها بشهر دمشق می‌آیند و آن را منهدم میکنند و پیروان پادشاهان را در آنجا میکشند «3»

همچنین ابن ماجه این حدیث حسن و صحیح را که ثقات محدثین نقل کرده‌اند در کتاب سنن «4» از عبد اللَّه بن حارث بن جزء زبیدی

روایت نموده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مردمی از جانب مشرق قیام نمایند و سلطنت را برای مهدی آماده سازند «1» و از عبد اللَّه مسعود نقل شده که گفت: روزی در خدمت رسول خدا بودیم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند. «2» در کتاب فتوح ابن اعثم کوفی است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به به از طالقان.
خدا را در آنجا گنجهائی است که از طلا و نقره نمیباشد، بلکه آن گنجها مردان مؤمنی هستند که خدا را بخوبی شناخته‌اند. آنها در آخر الزمان از یاران مهدی خواهند بود.

ترمدی از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت ترسیدم مبادا بعد از پیغمبر سوانحی روی دهد، لذا از پیغمبر در این باره سؤال کردیم، حضرت فرمود: «مهدی در میان امت من ظهور کند و پنج یا هفت یا نه سال زندگی نماید» و بیش از این هم راوی بطور اختلاف روایت نموده و هم روایت شده که راوی گفت: مهدی چقدر سلطنت می‌نماید؟ فرمود: چند سالی. سپس فرمود: مردم می‌آیند و از وی طلب مال می‌کنند و او هم بقدری که آنها توانائی بردن دارند بآنان میدهد. ترمدی در پایان حدیث گفته این حدیث حسن است، و از غیر ابو سعید هم روایت شده است «3» و نیز ابو سعید از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: مهدی در امت من خواهد بود. چون ظهور کند حد اقل هفت و حد اکثر نه سال سلطنت نماید. امت من در عصر او چنان متنعّم گردند که هیچ گاه بمانند آن ندیده باشند!، زمین آنچه دارد بیرون میدهد و هیچ باقی نمیگذارد. اموال در آن روز از بسیاری چون دانه‌هائی-

است که زیر پا ریخته باشد. چون کسی از مهدی طلب کند (بیدرنگ) می- گوید: بگیر! «1» و هم از ام سلمه زوجه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که گفت: بهنگام مرگ یکی از خلفا اختلافی پدید آید. پس مردی از اهل مدینه بسوی مکه فرار نماید.

اهل مکه او را پذیره شوند و با اصرار بیرون آورده در بین رکن و مقام با او بیعت نمایند، آنگاه از جانب شام لشکری بدفع وی گسیل شود ولی در بیابان مکه و مدینه بزمین فرو رود. چون مردم از این ماجرا مطلع شوند ابدال شام و عراق آمده با او بیعت نمایند.

سپس مردی از قریش خروج کند که دائیهای او از قبیله کلب «2» میباشند، مرد مدنی اموال آنها را میان مردم قسمت کند و بسنت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله عمل نماید و اساس اسلام پایدار بماند آنگاه با مرد کلبی جنگ کند و او را شکست دهد، بیچاره کسی که موقع تقسیم غنائم آنها حاضر نباشد مرد مدنی هفت سال یا نه سال زندگی میکند. آنگاه وفات مینماید و مسلمانان بر وی نماز گزارند. «3»

ابو هریره از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: چه حالی خواهید داشت، زمانی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و امام شما هم میان شما باشد؟ این حدیث حسن و صحیح است و صحت آن مورد اتفاق همه محدثین اهل سنت است و از حدیث محمد بن شهاب زهری است که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 308
بخاری و مسلم آن را در صحیح خود آورده‌اند «1» و از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل است که گفت: شنیدم پیغمبر میفرمود: پیوسته جماعتی از امت من تا روز رستخیز بخاطر اجرای حق جنگ کنند و پیروزی یابند، پس عیسی بن مریم (ع) فرود آید. سر کرده آن جماعت میگوید بیا تا با تو نماز بگذاریم عیسی خواهد گفت: شما خود برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا در حق این امت است.
کنجی میگوید: این حدیث نیز حسن و صحیح است و مسلم آن را در صحیح خود نقل کرده است. «2» اگر حدیث سابق قابل تأویل باشد، تأویل این روایت امکان ندارد. زیرا این حدیث صریح در مقصود است. چه که عیسی علیه السّلام نزد سرکرده مسلمین می‌آید و او در آن روز مهدی است. بنا بر این تأویل این روایت بمعنی دیگر اعتبار ندارد.
سپس کنجی میگوید: اگر کسی بگوید: چنانچه این اخبار صحیح باشد که عیسی علیه السّلام پشت سر مهدی علیه السّلام نماز میگذارد و در رکاب او جنگ میکند و دجال را را بقتل میرساند و این اخبار از نظر سلسله سند نزد سنی و شیعه صحیح و مورد اتفاق همه علمای اسلام است، زیرا غیر از علمای شیعه و سنی اگر کسی چیزی بگوید، از درجه اعتبار ساقط و مردود است، و این معنی اجماعی علمای اسلام است و با اثبات این معنی و صحت آن، باید دید که آیا در آن نماز و جهاد، عیسی افضل است یا مهدی (امام یا مأموم)؟
جواب گوئیم که: عیسی و مهدی هر دو دو پیشوا میباشند. یکی پیغمبر و دیگری امام. اگر آنها در محلی اجتماع کنند و امام سمت پیشوائی پیدا کند، قهرا نسبت به
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 309
بدیگری که پیغمبر است مقتدا و پیشواست، و میدانیم که امام و پیغمبر هر دو از ارتکاب افعال زشت و ریا و نفاق معصوم و پیراسته می‌باشند و هیچ کدام عملی را که از حریم شریعت بیرون و مخالف خواسته خدا و رسول باشد برای خود ادعا نمی‌کنند.

چون این معنی مسلم است میگوئیم: امام افضل از مأموم یعنی حضرت عیسی است که پشت سر او نماز میگذارد. زیرا از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: امام جماعت باید پیشوای جماعت باشد، اگر دو نفر مساوی بودند آنکه عالم‌تر و چنانچه هر دو در علم مساوی بودند آنکه فقیه‌تر و اگر هر دو فقیه بودند آنکه سابقه دینیش بیش‌تر است.
و چنانچه هر دو از لحاظ سابقه مساوی بودند آن را که خوش صورت‌تر است باید مقام داشت، و با او نماز گذارد. پس اگر امام زمان بداند عیسی علیه السّلام از او افضل است، جایز نیست که بر وی پیشی گیرد. چه امام از هر کس آشناتر بمسائل دین و منزّه‌تر از ارتکاب فعل مکروه است.
همچنین اگر عیسی علیه السّلام بداند که مهدی علیه السّلام از وی افضل میباشد، جایز نیست که در نماز بمهدی اقتداء نماید، چه که پیغمبر از عمل ریا و نفاق و نیرنگ پیراسته است. علی هذا امام زمان بخوبی میداند که از عیسی علیه السّلام افضل میباشد و لذا بر وی مقدم می‌شود و عیسی هم میداند که مهدی از او افضل است و بهمین جهت او را بر خود مقدم میدارد و پشت سر او نماز میگذارد و اگر جز این بود معنی نداشت که بوی اقتدا کند. این بود علت فضیلت امام نسبت بعیسی در نماز گزاردن پشت سر او.
و اما در باره جهاد عیسی بن مریم در رکاب امام زمان، باید دانست که جهاد عبارت است از جان دادن در راه خدا بفرمان کسی که برای خدا می‌جنگد، و اگر جز این بود، معنی نداشت کسی بفرمان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله جهاد کند.
دلیل بر این مطلب آیه شریفه: إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 310
أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ. یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «1» یعنی: خداوند جان و مال مؤمنین را میخرد تا در عوض بهشت بآنها ارزانی دارد. آنها در راه خدا پیکار میکنند و میکشند و کشته میشوند. این وعده حق خداوند است که در تورات و انجیل و قرآن بمؤمنین داده است. کیست که بهتر از خداوند بعهدش وفا کند پس شما را بآنچه فروخته‌اید بشارت باد، که سعادتی بس بزرگ است.
دیگر اینکه امام در میان امت نماینده پیغمبر است و برای حضرت عیسی جایز نیست که بر پیغمبر (اسلام که اشرف مخلوقات و خاتم انبیاء است) پیشی گیرد همچنین بر نماینده او نیز نمی‌تواند مقدم باشد. مؤید این قول روایت مفصلی است که حافظ ابن ماجه قزوینی راجع بفرود آمدن عیسی بن مریم علیه السّلام از آسمان نقل کرده است که قسمتی از آن اینست:

ام شریک دختر ابی عکر عرضکرد: یا رسول اللّه! در آن روز قوم عرب کجا هستند؟

فرمود عرب در آن روز قلیلی بیش نیستند. اغلب آنها در بیت المقدس میباشند.

امام آنها هر صبح با آنها نماز میگذارد. چون عیسی بن مریم فرود آید امام آنها بعقب برگشته تا عیسی جلو آمده و با مردم نماز گذارد. ولی عیسی دست روی شانه‌های او میگذارد و میگوید بایست تا ما با شما نماز گزاریم.

این حدیث صحیح و نزد محدثین اهل فن ثابت و ابن ماجه آن را در کتاب خود از ابو امامه باهلی نقل کرده است. «2».

ابو سعید خدری روایت نموده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مهدی از من است: پیشانیش باز و بینیش باریک میباشد. زمین را پر از عدل

و داد کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد، و هفت سال سلطنت نماید. این حدیث حسن و صحیح است. ابو داود سیستانی در صحیح خود «1» آورده و دیگران و از جمله طبرانی نیز روایت کرده‌اند.
ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» باب «الف و لام» با سند خود از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر فرمود:
المهدیّ طاوس اهل الجنّة
: مهدی طاوس اهل بهشت است. و هم او از حذیفة بن الیمان نقل کرده که آن حضرت فرمود: مهدی از فرزندان من است. رویش چون ماه تابان، رنگ بدنش عربی و اندامش بنی اسرائیلی «2» زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد. اهل آسمان و زمین و پرندگان هوا از خلافت وی خشنود خواهند بود و بیست سال سلطنت کند.

دارقطنی در کتاب «الجرح و التعديل» از ابو هارون عبدی روايت نموده که گفت: نزد ابو سعيد خدری آمدم و پرسيدم آيا در جنگ بدر شرکت داشتی؟ گفت: آری. گفتم: آيا از آنچه از پيغمبر صلّی اللّٰه عليه و آله راجع بعلی و فضل او شنيدی برای من نقل نميکنی؟ گفت چرا ميگويم. وقتی پيغمبر صلّی اللّٰه عليه و آله سخت بيمار شد، فاطمه زهرا بعيادت آن سرور آمد و من هم در سمت راست حضرت نشسته بودم. چون فاطمه ضعف زياد پيغمبر را مشاهده کرد، چندان گريست که قطرات اشک بر صورتش فرو ريخت پيغمبر فرمود: فاطمه جان! برای چه گريه ميکنی؟
عرضکرد: ميترسم سانحه‌ای روی دهد. فرمود: نميدانی که خداوند نظری باهل زمين کرد و از ميان آنها پدرت را انتخاب نمود و او را بمقام پيغمبری برگزيد، باز نظر کرد و شوهرت را انتخاب کرد و بمن وحی نمود تو را بوی تزويج کنم و او را جانشين خود نمايم؟
نميدانی خداوند بخاطر پدرت، شوهر تو را عزيزترين امت دانسته و علم و
مهدی موعود عليه السلام، متن، ص: 312
حلم او از همه آنها بيشتر و اسلامش پيشتر است؟ فاطمه مسرور گرديد و پيغمبر خواست همه فضائل و مناقبی را که خداوند باهل بيت موهبت کرده است برای او بيان فرمايد، پس فرمود: فاطمه جان! علی هشت منقبت دارد: 1- ايمان بخدا 2- ايمان برسول خدا 3- علم و حکمت 4- همسرش فاطمه 5- 6- فرزندانش حسن و حسين 7- امر بمعروف کردن و نهی از منکر نمودن وی.
فاطمه جان! ما اهل بيتی هستيم که خداوند شش فضيلت بما داده است که جز ما بيک نفر از پيشينيان نداده است، و يکتن از آيندگان نخواهند يافت و آن اينکه پيغمبر ما بهترين پيغمبران است و او پدر تو است، و وصی ما بهترين اوصياست و او شوهر تو است. شهيد ما بهترين شهداء است و او عموی پدرت حمزه است.
و دو سبط اين امت از ماست که حسن و حسين دو فرزند تو ميباشند و از ماست مهدی اين امت که عيسی پشت سر او نماز ميگذارد. آنگاه دست روی دوش حسين نهاد و فرمود: مهدی از نسل اين ميباشد.

در صحیح مسلم است که ابو نضره گفت: نزد جابر بن عبد اللَّه انصاری بودیم و او گفت: روزی خواهد آمد که اهل عراق بیش از یک قفیز «1» خوراکی و یک درهم نداشته باشند گفتیم: چرا چنین خواهد شد؟ گفت: زیرا عجم جلوگیری میکنند. سپس گفت: روزی بیاید که نزد اهل شام بیش از یک دینار و یک مد «2» خوراکی نباشد، گفتیم: چرا؟ گفت: رومیان چنین کنند. آنگاه مدتی سکوت نمود، سپس بگفتار خود ادامه داد و گفت: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: در آخر الزمان میان امت من خلیفه‌ای است که چندان مال بمردم دهد که از شماره بیرون باشد»

و هم مسلم در صحیح آورده است که ابو سعید خدری گفت: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 313

فرمود: یکی از خلفای شما خلیفه‌ای است که چندان مال بمردم میدهد که نتوان احصا کرد، و این حدیثی ثابت و صحیح است. «1»

و در مسند احمد بن حنبل روایت شده که ابو سعید خدری گفت: پیغمبر فرمود:

بشما مژده میدهم که مهدی بهنگامی که مردم با هم نزاع داشته باشند و اوضاع متزلزل باشد در امت من برانگیخته شود و زمین را پر از عدل و داد کند چونان که پر از ظلم و ستم شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او راضی باشند و بالسویه اموال را میان مردم تقسیم کند.

خداوند دلهای آنها را بی‌نیاز می‌سازد و سایه عدلش بر سر همه گسترش مییابد تا آنجا که دستور دهد اعلان کنند کیست که بمال نیاز داشته باشد؟ و در آن میان فقط یک مرد برخاسته و میگوید: منم که نیازمند میباشم. اعلان‌کننده بوی میگوید:

برو نزد خزینه‌دار و بگو مهدی علیه السّلام دستور داده که بمن مال دهی. خزینه‌دار پول بسیاری در دامن او ریخته و میگوید: بردار! ولی او از حملش عاجز میماند و پشیمان می‌شود، و میگوید: من از لحاظ نیروی بدنی بسیار قوی هستم و با این وصف از بردن این پولها ناتوان میباشم و آن را نمیپذیرد. ولی باو گفته می‌شود: چیزی را که ما بکسی دادیم پس نمیگیریم! مهدی هفت یا هشت یا نه سال بدین گونه سلطنت میکند و بعد از وی دیگر زندگی لذتی ندارد.

کنجی شافعی میگوید: این حدیث صحیح و حسن است و نزد اهل حدیث مسلم میباشد و شیخ اهل حدیث (احمد بن حنبل) در مسند خود آن را نقل کرده است «2» و هم این روایت که در مسند احمد حنبل است، همان

روایتی است که اجمال آن در صحیح مسلم نقل شده و هر دو با هم توافق دارد.
و نیز حافظ ابو نعیم از ابو سعید خدری نقل کرده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: در آخر الزمان و پیدایش آشوبها مردی بسلطنت خواهد رسید که بخشش وی برای

همه گواراست.

ابن ماجه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله عرضکردم: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از نسل دیگران میباشد؟ پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: او از ماست. خداوند دین خود را بوسیله او ختم کند چنان که بوسیله ما گشود «1». مردم بوسیله ما از آشوبها نجات یابند، چنان که بوسیله ما از شرک و بت‌پرستی رهائی یافتند، و هم بوسیله ما خداوند دلهای آنها را بعد از دشمنیها و آشوبگریها با هم پیوند دهد چنان که بوسیله ما دلهای آنها را پس از عداوت آلوده بشرک پیوند داد و آنها را با هم برادر دینی نمود.
ابن ماجه میگوید: این حدیث حسن و عالی است. حفاظ محدثین آن را در کتابهای خود آورده‌اند. طبرانی آن را در «معجم اوسط» نقل کرده و ابو نعیم در «حلیة الاولیاء» روایت نموده «2»، و عبد الرحمن بن حاتم نیز در «عوالی» خود آورده است.
و هم ابن ماجه از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل کرده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:
چون عیسی بن مریم از آسمان فرود آید، مهدی امیر آن عده (که در آخر الزمان با وی قیام می‌کنند) بوی میگوید: بیا پیشنماز ما باش! عیسی میگوید: شما هر کدام نسبت به دیگری امیر و پیشوا هستید، و این کرامت خداوند برای امت پیغمبر اسلام است.
ابن ماجه میگوید: این حدیث صحیح و حسن است. حارث بن ابی اسامه آن را در مسند خود آورده و حافظ ابو نعیم در (مناقب المهدی) نقل کرده، این روایت دلالت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 315
دارد که مهدی غیر از عیسی بن مریم است. فقط در روایت علی بن محمد خالد جندی است که مهدی همان عیسی بن مریم است! شافعی گفته است: که وی در حدیث سهل انگار بود و من گویم: روایات در باره مهدی بحد تواتر و استفاضه «1» رسیده که او هفت سال سلطنت مینماید، و زمین را پر از عدل می‌کند و با عیسی بن مریم قیام می‌نماید و عیسی علیه السّلام بوی در کشتن دجال در باب «لدّ» فلسطین کمک خواهد کرد. مهدی با مردم نماز میگذارد و عیسی بوی اقتدا مینماید.
شافعی این حدیث را در کتاب «الرسالة» نقل کرده است ولی سندش طولانی است شافعی گفته است: اهل حدیث اتفاق دارند، حدیثی که راوی آن در نقلش معروف بسهل- انگاری باشد، مورد قبول نخواهد بود.

و نیز از ابن- عباس روایت نموده که پیغمبر (ص) فرمود:
لن تهلک امّة انا فی اوّلها و عیسی فی آخرها و المهدیّ فی وسطها
«امتی که من در اول و عیسی در آخر و مهدی در وسط آنها باشیم، هرگز بهلاکت نمی‌افتند»: این حدیث حسن را حافظ ابو نعیم در «عوالی» خود و احمد بن حنبل در مسند نقل کرده‌اند.
و اینکه میفرماید: عیسی در آخر آن است، مقصود این نیست که عیسی بعد از مهدی (ع) میماند، چه بعللی این درست نیست. اول اینکه پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: بعد از مهدی زندگی لذت و خیر ندارد. دوم اینکه مهدی امام آخر الزمان است، و در هیچ یک از احادیث، بعد از او امام دیگری ذکر نشده است و ممکن نیست که مردم بعد از مهدی بدون امام باشند.
پس اگر گفته شود: بعد از او عیسی امام امت است، با گفته پیغمبر که

میفرماید: «بعد از مهدی خیری در زندگی نیست» نمیسازد.
زیرا اگر عیسی در میان قومی باشد، معنی ندارد که خیر از میان آنها برود، و اگر گفته شود عیسی علیه السّلام بعنوان نیابت مهدی میماند، مقام پیغمبری وی با نیابت امام وفق نمیدهد، و اگر بگویند بالاستقلال بر مردم امامت خواهد کرد، باز صحیح نیست، زیرا این توهم برای عوام امت اسلام پیش می‌آید که دین اسلام بآئین مسیحیت انتقال یابد، و این کفر است!.
پس لازم است که روایت را درست معنی کنیم. بنظر من معنی روایت اینست که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله میفرماید: نخستین دعوت‌کننده باسلام من و مهدی در وسط و عیسی در آخر آن خواهد بود. و هم ممکن است مقصود از
«و المهدیّ اوسطها»
این باشد که مهدی بهترین امت اسلام است، زیرا او امام این امت میباشد و بعد از ظهور او عیسی از آسمان فرود آمده و او را تصدیق کرده و بوی کمک و مساعدت نموده صحت ادعای امام را برای مردم اثبات میکند. بنا بر این مطابق روایت مزبور عیسی آخرین مصدّق مهدی موعود است. «1»
مؤلف کشف الغمه مینویسد: اینکه دانشمند مزبور میگوید: معنی «اوسطها» یعنی مهدی بهترین امت اسلام است، این توهم را پیش می‌آورد که وی از علی علیه السّلام بهتر باشد در صورتی که این را هیچ کس نگفته است. آنچه بنظر من میرسد اینست که پیغمبر نخستین دعوت‌کننده باسلام است، و چون مهدی پیرو پیغمبر و دین اوست بعلت پیوندی که با حضرتش

دارد در ردیف دعوت‌کنندگان، او را نفر وسط قرار داده و عیسی علیه السّلام را که صاحب دین دیگری بوده و مع هذا در آخر الزمان مردم را بدین (اسلام) دعوت میکند، جا دارد که آخرین داعیان در بین امت خود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 317
بخواند و اللّه اعلم.

باب سیزدهم کنیه مهدی و اینکه خوی مهدی چون خوی پیغمبر است.

حذیفه از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: «اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند در آن روز مردی را برانگیزد که نامش نام من و خویش خوی من و کنیه‌اش ابو عبد اللَّه باشد» این حدیث حسن و عالی است. معنی «خویش خوی من» در عبارت پیغمبر (ص) از بهترین کنایات است و اشاره بانتقام مهدی از کفار میباشد، چنان که پیغمبر چنین کرد- و خدا فرموده: إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ «1»

«2» ابو نعیم اصفهانی در «عوالی» آورده است.

باب پانزدهم ابری که بر سر مهدی سایه میافکند

«4» این حدیث حسن را حفاظ پیشوایان اهل حدیث نقل کرده‌اند. مانند ابو نعیم و طبرانی و غیرهم.

اندام او و خال صورتش «5» بسیاری از علمای حدیث

آن را روایت کرده‌اند.

همه را طبرانی در معجم کبیر نقل کرده.

«2» حافظ ابو نعیم در عوالی آورده است.

«3» ابو نعيم نقل كرده و گفته است بى‌شک اين فاتح مهدى موعود است.

«4» ابو نعیم در فوائد و طبرانی در معجم اکبر آن را روایت کرده است.

«5» حافظ ابو نعیم اصفهانی آورده است.

باب بیست و سوم تنعّم امت اسلام در عصر مهدی.

«6»

باب بیست و چهارم مهدی خلیفة اللَّه است.

باب بیست و پنجم در اینکه مهدی (ع) از زمان غیبتش تا کنون زنده و باقی است و هیچ گونه اشکالی در بودنش نیست

بدلیل حیات عیسی و خضر و الیاس از اولیاء اللّٰه و زنده بودن دجال و شیطان از دشمنان خداوند، چه این عده باستناد کتاب و سنت تا کنون زنده میباشند. اهل حدیث در این مورد اتفاق دارند. ولی بودن مهدی را منکرند! آنها از دو نظر وجود مهدی را انکار کرده‌اند یکی بعلت طول زمان غیبتش و دیگری بودن وی در سرداب، بدون اینکه کسی آب و غذائی برای او بیاورد. و میگویند که این عادتا محال است.

سپس مؤلف كتاب مذكور محمد بن يوسف بن محمد گنجى شافعى ميگويد:
با امداد الهى در حل اين مشكل ميگوئيم: دليل زنده بودن عيسى عليه السّلام از قرآن آيه شريفه وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ «2» يعنى: تمام اهل كتاب پيش از مرگ عيسى و قبل از روز قيامت بوى ايمان مى‌آورند و او بر آنها گواه ميباشد، در صورتى كه همه ميدانيم كه نصارى و اهل كتاب از موقع نزول اين آيه تا كنون ايمان باو نياورده‌اند. پس ناچار بايد كه در آخر الزمان باشد و از اخبار پيغمبر (سنت) يكى اينكه مسلم در صحيح ضمن حديث مفصلى در باره خروج دجال ميگويد: پيغمبر فرمود: ... پس عيسى بن مريم در مشرق دمشق جنب مناره سفيد ما بين «مهروده» در حالى كه دو دست خود را
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 320
روى شانه دو فرشته نهاده فرود مى‌آيد و قبلا نيز گذشت كه پيغمبر فرمود: چگونه خواهيد بود وقتى كه عيسى بن مريم در ميان شما فرود مى‌آيد و امام شما نيز ميان شما باشد؟ ... و در باره خضر و الياس نيز محمد بن جرير طبرى ميگويد: آنها در زمين ميگردند.
و نيز مسلم در كتاب «صحيح» از ابو سعيد خدرى نقل ميكند كه پيغمبر صلى اللّٰه عليه و آله ضمن حديثى طولانى كه در باره دجال براى ما بيان ميكرد فرمود: او قدم بكوچه‌هاى مدينه نميگذارد. بلكه بشوره زارى نزديك مدينه روى مى‌آورد. در آن موقع مردى كه بهترين خلق است بسوى او ميرود و ميگويد: ميدانم كه تو همان دجال هستى كه پيغمبر صلى اللّٰه عليه و آله بما خبر داده است! دجال بمردم ميگويد: اگر من اين مرد را كشتم سپس زنده كردم آيا باز در حقانيت من ترديد خواهيد كرد؟ مردم ميگويند: نه! آنگاه آن مرد را ميكشد و سپس زنده ميگرداند. چون آن مرد (در ظاهر و بنظر مردم) زنده مى‌شود، ميگويد بخدا سوگند من در شناختن تو از خودت بيناترم (يعنى تو را ساحرى بيش نميدانم) دجال دوباره آهنگ كشتن او ميكند ولى كارى از پيش نميبرد.
ابو اسحق ابراهيم بن سعد گفته است: گويند اين مرد (كه دجال بظاهر او را ميكشد) خضر پيغمبر است. روايت مذكور را عينا مسلم در صحيح خود آورده است.
و دليل بر زنده بودن دجال روايت «تميم دارى» است كه حديثى حسن و صحيح «1» ميباشد و مسلم در صحيح خود آورده و گفته است؟ اين روايت صريح در زنده

بودن دجال است.
و دلیل بر وجود شیطان آیات قرآن مجید است مانند این آیه: قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ. قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ «1» یعنی: شیطان (پس از سرپیچی از فرمان خداوند و غضب پروردگار نسبت بوی) گفت خداوندا! بمن مهلت ده تا روزی که بندگانت برانگیخته شوند. خدا فرمود: تو از جمله مهلت داده‌شدگانی تا روز و موقع معلومی.

و دلیل بودن مهدی موعود. از قرآن مجید آیه شریفه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ است «2». سعید بن جبیر روایت کرده که مقصود مهدی است که از عترت فاطمه (ع) میباشد. و کسی که گفته است مقصود عیسی است مطابق آنچه گفتیم با هم منافات ندارد. مقاتل بن سلیمان و مفسرین پیروان او گفته‌اند:
مقصود خداوند از آیه وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ «3»» مهدی آخر الزمان است که بعد از ظهور او علائم روز قیامت آشکار می‌شود.
و پاسخ کسی که از راه طول زمان غیبت، منکر مهدی علیه السّلام شده، بدو گونه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 322
است: یکی نقلی و دیگری عقلی. در جواب نقلی گوئیم از روایات گذشته دانستیم که سه نفر در آخر الزمان خواهند آمد و هیچ کدام جز مهدی پیشوا نیست. زیرا وی امام مردم است و عیسی پشت سر او نماز میگذارد و سومی که دجال است، و بودنش نزد اهل حدیث (از شیعه و سنی) مسلم میباشد.
و اما جواب عقلی، میگوئیم: بودن اینان در طول این مدت از دو حال بیرون نیست: یا بودن آنها مقدور خداوند هست، و یا محال میباشد، و مقدور خدا نیست که آنها را در این مدت طولانی زنده نگاه دارد. قسم دوم باطل است. زیرا خداوندی که مخلوقات را از نیستی بهستی آورده و بعد فانی میگرداند و بعد از فنا دوباره بصورت نخست برمیگرداند. البته نگاه داشتن آنها در حیطه قدرت او خواهد بود. و در این صورت که بودن آنها مقدور خداوند است از دو حال بیرون نیست، یا بودن آنها باختیار خداست و یا بمیل مردم میباشد. بدیهی است که بسته بمیل مردم نیست، زیرا اگر مردم چنین قدرتی داشته باشند، برای یکی از ما ممکن بود که خود یا فرزندمان همیشه زنده بمانیم. در صورتی که میدانیم این معنی برای ما حاصل نمیشود و از قدرت ما خارج است.
پس ناچار باید بگوئیم بقای آنها در طول این مدت باختیار ذات مقدس الهی است.
و نیز بودن آنها از دو حال بیرون نیست. یا علتی دارد و یا بدون علت است. اگر بدون علت باشد بی‌حکمت خواهد بود، و چیزی که حکمت ندارد داخل افعال الهی نمیباشد. پس ناچار باید بقای آنها بواسطه علتی باشد که حکمت الهی اقتضا دارد. دلیل بقای عیسی را در تفسیر آیه وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ ... بیان داشتیم و در خصوص بقای دجال لعین میگوئیم: علائم او را

که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده: مردی است یک چشم و کوهی از غذا در همه جا با وی است. تا کنون واقع نشده، پس ناچار باید آمدن وی، در آخر الزمان باشد.
و دلیل بر وجود امام مهدی علیه السّلام میگوئیم: از موقعی که غیبت فرموده تا کنون آن طور که اخبار مژده داده است، زمین پر از عدل و داد نشده بنا بر این باید

این علائم در آخر الزمان ظاهر گردد. این بود آنچه باعث بقای عیسی و مهدی (علیهما السّلام) و دجال علیه اللعنه شده است. پس وقتی که عیسی و دجال زنده میباشند و محدثین اهل تسنن هم آن را قبول دارند، چه مانعی دارد مهدی که یادگار پیغمبر اسلام و نماینده اوست هم باختیار و قدرت الهی زنده باشد؟ علی هذا بودن وی از آن دو اولیتر است. زیرا بقای مهدی که امام آخر الزمان است و زمین را پر از عدل و داد میکند، شاید مصلحتی برای مکلفین داشته باشد و از ناحیه خداوند نسبت ببندگانش لطف باشد «1».
وجود و خروج دجال هر چند موجب فساد عقیده مردم می‌شود، چه وی ادعای خدائی میکند و مردم را بقتل می‌رساند لیکن بقای او خود امتحانی است که طی آن دیندار و گناهکار و مصلح و مفسد از هم تمیز داده میشوند.
همچنین بقاء عیسی تا کنون و آشکار شدن وی در آخر الزمان، خود باعث ایمان آوردن اهل کتاب و تصدیق خاتمیت پیغمبر اسلام است. ایمان مؤمنین را تحکیم و ادعای امام را نزد منکرین تصدیق میکند. بدلیل اینکه پشت سر حضرت نماز میگذارد و او را یاری میکند و مردم را بدین اسلام دعوت مینماید پس بقای مهدی علیه السّلام اصل و آمدن عیسی و خروج دجال فرع آن میباشد ...
و پاسخ کسانی که از راه بودن وی در سرداب، منکر وجود او شده‌اند نیز بدو گونه است: یکی اینکه (بعقیده محدثین) عیسی علیه السّلام نیز در آسمان است، بدون اینکه در روایتی وارد شده باشد که کسی آب و نان برای او میبرد، در حالی که او هم مانند مهدی علیه السّلام بشر است! وقتی که بودن وی بدین گونه در آسمان نزد منکرین مسلم باشد، بودن مهدی در سرداب نیز اشکال ندارد! اگر بگوئی: عیسی علیه السّلام را خداوند از خزانه غیبش غذا میدهد.
میگویم: اگر خداوند مهدی را نیز از خزانه غیبش غذا دهد، خزانه او

خالی نخواهد شد! اگر بگوئی: عیسی (بواسطه عروج بآسمان) از طبیعت بشری خارج شده (یعنی محتاج بخورد و خوراک نیست) و با مهدی فرق

دارد.
میگویم: این درست نیست، زیرا خداوند در باره اشرف مخلوقات میفرماید:
قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ «1» یعنی پیغمبر! بگو من نیز بشری مانند شما هستم با این فرق که بمن وحی می‌شود.
اگر بگوئی: این طبیعت ثانوی را عیسی در عالم بالا پیدا کرده.
میگویم: این ادعا محتاج باثبات است و دلیلی بر اثبات ندارد ... «2»
مؤلف: ابن اثیر در کتاب «جامع الاصول» از چند کتاب صحیح اهل تسنن از ابو هریره و جابر بن عبد اللّٰه انصاری و عبد اللّٰه مسعود و علی (ع) و ام سلمه و ابو سعید خدری و ابو اسحق، ده روایت معتبر در باره ظهور مهدی و نام و اوصافش و نماز گزاردن عیسی در پشت سر او، ذکر کرده که ما برای رعایت اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم.
ثعلبی در تفسیر (حمعسق) با سند خود از پیغمبر روایت کرده که فرمود: «سین» سنا و رفعت امر مهدی است و «ق» قوت عیسی در موقع آمدن از آسمان است که نصارای متمرد را میکشد و کنیسه‌ها را ویران میکند! و هم ثعلبی از پیغمبر روایت نموده که فرمود: مهدی اصحاب کهف را میخواند و خداوند آنها را زنده میگرداند. آنگاه دوباره بخواب میروند و دیگر تا روز قیامت

بیدار نمیشوند.
مؤلف: سید بن طاوس «1» از کتاب جمع بین صحاح ششگانه اهلسنت و هم از کتاب

فردوس و مناقب ابن مغازلی و مصابیح ابو محمد حسین بن مسعود فرّاء، بسیاری از روایات گذشته را نقل کرده است، و سپس میگوید: یکی از علمای شیعه کتابی بنام «کشف المخفی فی مناقب المهدی» تصنیف کرده که بدست من رسیده و یک صد و ده روایت بهتر از آنچه نقل کردیم از طرق محدثین و علمای مذاهب چهارگانه اهل تسنن آورده است، که بملاحظه اختصار و رعایت حال خوانندگان از نقل آن نیز خودداری نمودیم، چه برخی از روایات گذشته که نقل کردیم خواننده را از تفصیل بیشتر بی‌نیاز می‌کند و همانها برای اهل انصاف و عقل سلیم، کافی خواهد بود.
در این جا فقط اسامی دانشمندانی که یک صد و ده حدیث مزبور را در کتب خود آورده‌اند می‌آوریم تا اهل توفیق با تحقیق از مظانّ آن مستحضر گردند:
*** نام مؤلّف/ نام کتاب/ عدد احادیث بخاری/ در کتاب صحیح/ 3 حدیث مسلم/ در کتاب صحیح/ 11 حدیث حمیدی/ در کتاب جمع بین صحیحین/ 2

حديث زيد بن معاويه عبدرى/ در كتاب جمع بين صحاح سته/ 11 حديث عبد العزيز عكبرى/ در كتاب فضائل الصحابه/ 7 حديث ثعلبى/ در كتاب تفسير/ 5 حديث ابن قتيبه/ در كتاب غريب الحديث/ 6 حديث ابن شيرويه ديلمى/ الفردوس/ 4 حديث حافظ ابو الحسن دارقطنى/ مسند فاطمه (ع)/ 6 حديث حافظ ابو الحسن دارقطنى/ مسند على عليه السّلام/ 3 حديث كسائى/ المبتداء/ 2 حديث حسين بن مسعود فراء/ المصابيح/ 5 حديث
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 327
نام مؤلف/ نام كتاب/ عدد احاديث ابو الحسن منادرى/ الملاحم/ 34 حديث حافظ ابن مطيق/ از كتاب وى/ 3 حديث محمد بن اسماعيل فرغانى/ الرعاية لاهل الرواية/ 3 حديث حميدى (نامبرده)/ خبر سطيح/ 2 حديث يوسف بن عبد البر نميرى/ استيعاب/ 2 حديث

گفتار سید بن طاوس

سید بن طاوس سپس میگوید: جلد دوم سنن ابن ماجه قزوینی را که تاریخ کتابت آن سنه 300 هجری یعنی زمان مؤلف است ما بدست آورده‌ایم. در کتاب نامبرده روایات بسیاری در باره ملاحم (پیشینی‌ها) منجمله هفت حدیث در باب (ظهور مهدی) با سلسله سند نقل کرده است که وی از فرزندان فاطمه (ع) است و زمین را پر از عدل میکند چنان که پر از ظلم شده باشد.

و هم سید بزرگوار مزبور میگوید: کتابی دیگر بنام (المقتص علی محدث الاعوام لبناء ملاحم غابر الایام) تلخیص ابو الحسین احمد بن جعفر بن محمد منادری بدست آوردم که در زمان مؤلفش نوشته شده. در آخر آن نسخه نوشته بود:

«در سنه 330 از تألیف آن فراغت حاصل شد» در آن کتاب هیجده روایت با سند از پیغمبر در باره قیام و ظهور حتمی مهدی علیه السّلام و اوصاف آن حضرت و این که او از اولاد فاطمه زهراء (ع) دختر پیغمبر است و او زمین را پر از عدل می‌کند، نقل کرده است.

سپس سید بن طاوس چهل حدیثی را که حافظ ابو نعیم اصفهانی در توصیف مهدی موعود جمع آوری نموده و ما از (کشف الغمه) نقل کردیم، آورده آنگاه فرموده است: احادیث راجع بمهدی که دانشمندان اهل تسنن روایت کرده‌اند یک صد و پنجاه و شش حدیث است

و آنچه شیعه در این باره نقل کرده‌اند: باید در چند جلد تدوین شود «1»

محمد بن طلحه شافعی حدیث «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» را از صحیح ابو داود نقل میکند و سپس میگوید: «اگر گفته شود، اسم پدر مهدی (ع) با نام پدر پیغمبر تطبیق نمیکند؟ سپس با دو مقدمه جواب داده و میگوید: اول اینکه رمیان عرب لفظ «پدر» (أب) بجای «جد» استعمال می‌شود مثل اینکه خدا در قرآن میفرماید: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ و از زبان یوسف حکایت میکند که گفت «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِيمَ». و در حدیث است که شب معراج، جبرئیل بپیغمبر (ص) گفت: این پدر تو ابراهیم است.

دوم اینکه کلمه «اسم» به کنیه و صفت هم اطلاق می‌شود. چنان که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که پیغمبر نام علی (ع) را ابو تراب گذاشت و هیچ اسمی را هم بمثل ابو تراب دوست نمیداشت! بنا بر این چون حجت غائب از اولاد امام حسین علیه السّلام است پیغمبر با این جمله مختصر اشاره باین معنی کرده است. زیرا کنیه امام حسین (ابو عبد اللّه) و اسم پدر پیغمبر هم (عبد اللّه) بوده است».

مؤلف: یکی از علمای معاصر توجیه دیگری نموده و گفته است: کنیه امام حسن عسکری ابو محمد و عبد اللَّه پدر پیغمبر هم ابو محمد بوده است و کنیه هم داخل در عنوان «اسم» است.
ولی ظاهر اینست که «ابی» تصحیف «ابنی» است «2»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 329
علمای ما به «تواتر» نقل کرده‌اند که ولادت مهدی علیه السّلام. بطور پنهانی بوده.
زیرا روایات راجع بسلطنت و دولت او و غلبه وی بر همه کشورها و تمام مردم و شهرها، برای عموم روشن و بدین سبب ولادت او توأم با خطر و ترس بوده، مانند ولادت حضرت ابراهیم و موسی علیهما السّلام.
این معنی را شیعیان از راه ارتباط و اتصال بپدران آن حضرت میدانستند. چه هر کس با قومی معاشر باشد از دیگران آشناتر باحوال و اسرار آنهاست، همچنان که اصحاب شافعی از سایر علمای مذاهب چهارگانه اهلسنت آشناتر بحال او هستند. بعلاوه امام زمان را بسیاری از اصحاب پدرش امام حسن عسکری علیه السّلام دیده و از وی اخبار و احکام روایت کرده‌اند.
از این گذشته حضرت وکلائی داشته که اسم و نسب و وطن آنها معلوم و معروف بوده و آنها معجزات و کرامات و جواب مسائل مشکله و بسیاری از اخبار غیبیه را که آن حضرت از جدش پیغمبر روایت نموده، نقل کرده‌اند.
یکی از آنها عثمان بن سعید عمری است که در قطقطان واقع در سمت غربی بغداد مدفون میباشد. و دیگر فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان و دیگر ابو القاسم حسین بن روح نوبختی و چهارمی علی بن محمد سیمری رضی اللَّه عنهم است.
نصر بن علی جهضمی «1» بروایت علمای چهار مذهب اهل تسنن، احوال چهار نفر مذکور و اسامی آنها را و اینکه هر چهار نفر از وکلای مهدی (ع) بوده‌اند ذکر نموده است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 330
بعد از غیبت صغری نیز بسیاری از شیعیان و غیرهم آن حضرت را ملاقات کرده و از معجزات و کراماتی که بدست آن حضرت بوقوع پیوسته فهمیده‌اند که او همان مهدی موعود است.
پس اگر امروز از نظر نوع شیعیان و دوستانش غائب است، منافات ندارد که عده‌ای از آنها حضرتش را به‌بینند و از گفتار و کردارش بهره‌مند گردند و در عین حال از مردم پوشیده دارند، چنان که این معنی در باره جماعتی از پیغمبران و اوصیاء و پادشاهان و اولیاء حق، جریان داشته که مصالح دینی ایجاب مینمود آنها مدتی غائب گردند.
کسانی که وجود مهدی موعود علیه السّلام را از راه استبعاد طول عمر

شریف آن حضرت انکار میکنند، افرادی هستند که جاهل بقدرت الهی و اخبار حضرت رسالت پناهی و اهل بیت عصمت میباشند، و گر نه چگونه می‌شود آن را انکار کرد با اینکه طول عمر عده‌ای از پیغمبران و غیر هم که همه از معمرین بوده‌اند، در روایات متواتر «1»

بما رسیده است وقتی خضر علیه السّلام با سالها عمر که نه پیغمبر و نه حافظ دینی است و نه بودنش در بقاء تکلیف لطف است، و فقط بنده صالح پروردگار میباشد، تا کنون زنده است، چگونه طول عمر مهدی علیه السّلام را که حافظ دین جدش میباشد و بقاء تکلیف بسته بوجود اوست میتوان مستبعد شمرد؟ مضافا باینکه نفعی که در حال غیبت و ایام ظهور امام زمان (ع) عائد مردم می‌شود، بیشتر از نفعی است که مردم از وجود خضر، میبرند.
بعلاوه کسی که مطابق صریح قرآن مجید معتقد بداستان اصحاب کهف است که سیصد و نه سال خوابیدند و با این وصف بدون اینکه آب و نان داشته باشند زنده ماندند و تا زمان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نیز باقی بودند چنان که ثعلبی روایت کرده که حضرت عده‌ای از اصحاب را فرستادند تا بآنها سلام کنند، چطور طول عمر مهدی علیه السّلام را مستبعد میداند؟!! ابو حاتم سیستانی که از اعیان علمای اهل سنت میباشد کتابی تصنیف نموده بنام «المعمّرون» و بسیاری از مردان طویل العمر را نام برده. در اینجا سید بن طاوس علیه الرحمه شرح مفصلی در این باره بیان میکند که چون از موضوع کتاب ما خارج است از ذکر آن در میگذریم.
در کتاب کفایة الاثر «1» باسناد گذشته در باب روایاتی که دلیل بر

اثبات امامت دوازده امام است از محمد بن حنفیه «1» از امیر المؤمنین (ع) از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: یا علی تو از من و من از توأم تو برادر و وزیر منی. چون من رحلت کنم در سینه‌های قومی کینه‌هائی نسبت بتو پدید می‌آید، و بزودی بعد از من آشوبی سخت بوقوع می‌پیوندد که دامن همه را خواهد گرفت و این بوقت فقدان پنجمین امام از اولاد امام هفتم از نسل تو خواهد بود و اهل زمین و آسمان در فقدانش محزون گردند.
در آن هنگام چه بسیار مرد و زن مؤمنی که متأسف و دردمند و حیران میباشند! آنگاه حضرت سر مبارک بزیر افکند و لحظه‌ای بعد سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که همنام و شبیه من و موسی بن عمران است. او لباسی از نور می‌پوشد که با شعاع قدس میدرخشد. بر آنها که در غیبت او بیقرارند تأسف دارم که صدائی را از دور می‌شنوند که برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است.

امير المؤمنين فرمود: عرضكردم يا رسول اللّه! آن صدا چيست؟ فرمود: سه صدا در ماه رجب شنيده می‌شود: صدای نخست أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و صدای دوم
ازفت الآزفة
يعنی قيامت نزديک گرديد! و صدای سوم بطور آشكار شخصی را نزديک خورشيد می‌بينند كه ميگويد: ای اهل عالم آگاه باشيد! خداوند مهدی فرزند حسن بن علی بن ابی طالب را برانگيخت، و روز مرگ ستمگران فرا رسيد! در آن وقت مهدی ظهور ميكند و خداوند دلهای دوستانش را شاد ميگرداند و عقده‌های دلشان را برطرف ميسازد.
عرضكردم: يا رسول اللَّه! بعد از من چند امام خواهد آمد؟ فرمود: بعد از فرزندت حسين نه امام می‌آيد و نهمی قائم آنهاست.

باب هفتم روایاتی که از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام در باره مهدی موعود (ع) رسیده است

اشاره

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین بسند خود از عبد العظیم حسنی «1» از امام علی النقی بنقل از پدران عالیقدرش از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که فرمود:
قائم ما غیبتی طولانی خواهد داشت، شیعیان را چنان می‌بینم که برای پیدا کردن او دشت و دمن را زیر پا گذارند و او را پیدا نکنند! بدانید آنها که در غیبت وی در دین خود ثابت بمانند و از طول مدت غیبتش منکرش نشوند، روز قیامت با من خواهند بود.
آنگاه فرمود: چون قائم ما ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نمیباشد. از این رو ولادتش پوشیده خواهد ماند و خودش از نظرها پنهان می‌شود.

نیز در آن کتاب از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین بامام حسین علیهما السّلام فرمود: فرزند نهمی تو قیام بحق میکند و دین را پایدار میدارد و عدل را گسترش میدهد. امام حسین عرضکرد: یا امیر المؤمنین آنچه فرمودی تحقق خواهد یافت؟ فرمود: آری بخداوندی که محمد (ص) را به مقام پیغمبری برانگیخت و او را بر همه مخلوقات برتری داد. لیکن پس از غیبتش وضعی پیش می‌آید که جز دوستان مخلص ما و مؤمنین پاک سرشت که نور ایمان و محبت ما در لوح دلشان نقش بسته، کسی در عقیده دینی خود ثابت نمیماند! و هم در کمال الدین از عبد اللّٰه ابی عفیف شاعر نقل کرده که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود: چنان می‌بینم که شما شیعیان همه جا را در جستجوی مهدی زیر پا گذارید و او را نیابید. در کتاب مزبور بطریق دیگر نیز این روایت را نقل کرده است. در کتاب غیبت شیخ از عبایه اسدی روایت نموده که گفت از آن حضرت شنیدم میفرمود: چه حالی خواهید داشت وقتی که بی‌امام بمانید و گروهی از شما از عقیده بعضی دیگر تبری جویند؟!.
شیخ مفید (ره) در ارشاد از مسعدة بن صدقه روایت کرده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق (ع) میفرمود: امیر المؤمنین (ع) در کوفه برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: من سرور پیران میباشم و سنتی از ایوب در من است «1» بزودی خداوند کسان مرا با گذشت زمان و تغییر اوضاع روزگار مانند اولاد یعقوب «2» گرد آورد، و چون روزگار طولانی گردد خواهید گفت: او گم شده یا مرده است «3».

آگاه باشید و پیش از آن موقع صبر پیشه سازید و عذر تقصیر به پیشگاه

خدا آورید شما پاکی و قدس خود را بدین وسیله از کف دادید و چراغ ایمان خود را خاموش نمودید و از کسی پیروی کردید که مالک نفس خود و شما نیست و چشم و گوش بسته بر شما حکومت میکند (مقصود معاویة بن ابی سفیان است) بخدا قسم هم آنها نقص دارند و هم شما کار خلاف نمودید.
اگر در انجام وظائف دینی خود ضعف نشان ندهید و در نصرت دین پیغمبر (ص) یک دیگر را زبون ننمائید و در محو باطل سستی نکنید، آنها که در شجاعت بپای شما نمیرسند، شجاعت و نیروی خود را بر وی شما نمی‌آورند، و بر شما مسلط نمیگردند و وظیفه دینی خود را زیر پا نمیگذارند و مردم را از اطاعت خداوند باز نمیدارند و دیگر مانند بنی اسرائیل عبد حضرت موسی حیران و سرگردان نخواهید شد.
براستی میگویم که چون اولاد مرا مقهور کنید مانند بنی اسرائیل حیران و سرگردان شوید و چون از سلطه شجره ملعونه که در قرآن ذکر شده «1» پی در پی سیراب گردید از کسی پیروی خواهید کرد که مردم را بگمراهی سوق میدهد و دعوت باطل را میپذیرد «2» پیمانی که با دعوت‌کننده بسته بودید، میشکنید و رشته ارتباط خود را با اهل جهاد قطع میکنید و بکسانی که اهل جنگ و جهاد در راه خدا نیستند می‌پیوندید.
و چون وعده‌ها و بخششی که برای جلب شما در دست دارند، آب شود، وقت امتحان و پاک شدن هر کس نزدیک شود و پرده بالا رود و مدت انتظار بپایان رسد و وعده نزدیک گردد! و آشکار می‌شود برای شما ستاره‌ای از جانب شرق ماه شما ظاهر و مانند شب
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 336
چهاردهم برای شما بدرخشد «1» چون این علائم آشکار گردد، توبه کنید و گناه را از خود دور سازید و بدانید که اگر از آن ستاره که از مشرق طلوع میکند پیروی کنید او شما را بطریقه (شریعت) پیغمبر اسلام (ص) رهبری نماید و از کری و گنگی شفا خواهید یافت و بار سنگین تحمل (ظلم و ستم از دولتهای جابر و بیعت سلاطین جور) را از گردنها فرود می‌آورید.
خداوند در آن روز هیچ کس را بی‌نصیب نمیکند، جز آن کس که از رحمت او سر باز زند و خویشتن دار نباشد وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 337
مؤلف: معنی قسمتی از این خطبه و مطالبی راجع بآن در ذیل روایتی که از کتاب «کافی» نقل میکنیم و بمنزله شرح این خطبه است خواهد آمد و هم در آن خطبه تحریفات و اختصارهائی مخلّ معنی که در اینجا روی داده معلوم خواهد شد.
غیبت نعمانی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که در زمان امیر المؤمنین

علیه السّلام وقتی آب فرات زیاد شد حضرت و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السّلام سوار شده و از قبیله ثقیف گذشتند، مردم گفتند علی آمده است آب را برگرداند حضرت فرمود:
من و این دو پسرم شهید خواهیم شد و خداوند در آخر الزمان مردی از نسل من برانگیزد که انتقام خون ما را بگیرد و از نظرها غائب شود تا اهل باطل شناخته شوند.

تا آنکه جاهل میگوید: ما للّٰه فی آل محمّد من حاجة خداوند را با آل محمد حاجتی نیست.
و نیز در غیبت نعمانی از مفضل بن عمر روایت میکند که گفت امام جعفر صادق (ع) فرمود: اگر معنای یک روایت را بدانی بهتر از ده روایت است که ندانسته برای مردم نقل کنی! هر حقی حقیقتی و هر راستی نوری دارد بخدا قسم ما کسی از شیعیان خود را فقیه نمیدانیم جز اینکه با وی برمز و اشاره سخن بگوئیم و او مقصود ما را بفهمد.
امیر المؤمنین (ع) در منبر کوفه میفرمود: شما آشوبهای تاریک و روزگار مبهم در پیش دارید، که جز «نومه» کسی از آن ماجرا نجات نمی‌یابد عرضکردند:
یا امیر المؤمنین! نومه کیست؟ فرمود: کسی است که مردم را میشناسد ولی مردم او را نمیشناسند. بدانید که زمین از وجود حجت خدا خالی نمیماند، و بزودی خداوند بندگان گناهکارش را بکیفر ظلم و ستم و زیاده رویهای خود میرساند.
و لو خلت الارض ساعة واحدة من حجّة اللّٰه لساخت باهلها و لکنّ الحجّة یعرف النّاس و لا یعرفونه، کما کان یوسف یعرف النّاس و هم له منکرون
. اگر یک لحظه زمین از حجت خدا خالی بماند، ساکنان خود را فرو میبرد.
حجت خدا در روی زمین هست، او همه را میشناسد ولی کسی او را نمیشناسد چنان که یوسف مردم را می‌شناخت ولی کسی او را نمیشناخت. آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ «1» یعنی: وای بر مردم که هر پیامبر و راهنمائی که برای راهنمائی آنها فرستاده می‌شود، او را بباد مسخره میگیرند!! ابن عیاش در کتاب «مقتضب الاثر» میگوید: شیخ ثقه ابو الحسین بن عبد الصمد ابن علی در سال دویست و هشتاد و پنج، نزد عبید بن کثیر، از نوح بن دراج و او از یحیی ابن اعمش و او از زید بن وهب و او از ابو جحیفه و حرث بن عبد اللّٰه همدانی و حرث بن

شرب روایت نموده که آنها در خدمت علی علیه السّلام بودند، حضرت بفرزندش امام حسن علیه السّلام، فرمود: مرحبا ای پسر پیغمبر! و چون

امام حسين عليه السّلام آمد فرمود:
پدر و مادرم قربانت شود اى پدر فرزند بهترين كنيزان! عرض شد يا امير المؤمنين چرا بحسن آن طور و بحسين اين طور خطاب فرمودى؟ و فرزند بهترين كنيزان كيست؟ «1».
فرمود: او گم‌شده‌ايست كه از كسان و وطن دور و مهجور است، نامش (م ح م د) فرزند حسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين است، در اين وقت حضرت دست مبارك بر روى سر امام حسين عليه السّلام نهاد و فرمود همين حسين! در نهج البلاغه است «2» كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: چون اوضاع دنيا بآنجا رسد (كه از هر سو بلوا و آشوب و ظلم و ستم بوقوع پيوندد) آقاى بزرگوار ظاهر شود و بر تخت سلطنت قرار گيرد، ياران وى از هر طرف چون پاره‌هاى ابر كه در فصل پائيز جمع شده بهم مى‌پيوندد بدور او گرد آيند و او و پيروانش بر دين حق پايدار باشند.
مؤلف- گفته‌اند: اين كلام از جمله اخبار غيبى آن حضرت است كه در آن مهدى موعود عليه السّلام را ذكر فرموده است.
و نيز آن حضرت در يكى از خطبه‌هاى نهج البلاغه ميفرمايد «3»: (مهدى موعود) سپر حكمت را پوشيده و آن را با تمام شرائطش از توجه بآن و شناختن آن و آمادگى براى اخذ آن، فرا گرفته پس حكمت گم‌شده‌ايست كه آن را يافته است و آرزوئى است كه درخواست مينموده. او از مردم كناره گرفته و در گوشه‌اى بسر برده و اين هنگامى

است كه (بر اثر فتنه‌ها) اسلام غريب گشته و مانند شترى است كه رنجيده و دم خود را بحركت آورده و جلو گردنش را بزمين ميچسباند، او (مهدى) از بازماندگان حجت خدا و يكى از جانشينان پيغمبر است.

گفتار ابن ابی الحدید راجع به مهدی موعود (ع)

مؤلف: ابن ابی الحدید در شرح این خطبه مینویسد: «شیعه امامیه می-گویند: مقصود از این شخص قائم منتظر است و صوفیه گفته‌اند او «ولی اللّٰه» است و معتقدند که دنیا از چهل نفر ابدال و هفت نفر اوتاد و یکنفر بنام «قطب» خالی «1»

نیست بگمان فلاسفه مقصود «عارف» است و اهل تسنن عقیده دارند «مهدی» است که منبعد متولد خواهد شد. همه مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف مردم در عهد مهدی بپایان میرسد، و اینکه حضرت میفرماید او از مردم کناره میگیرد، یعنی این مرد هنگامی که فسق و فجور ظاهر گشت مخفی می‌شود و غربت اسلام موقعی است که عدل و صلح غریب شود و از میان برود و این دلالت بر اعتقاد شیعه نسبت به مهدی موعود دارد.

در غیبت نعمانی از آن حضرت روایت نموده که فرمود: «صاحب الامر» از فرزندان من است و او کسی است که در باره‌اش گفته می‌شود: مرده است و اگر هست بکدام بیابان رفته است؟ نیز در کتاب مزبور است که آن حضرت فرمود: (روزی بیاید) که شیعه مانند بز باشند که شیر نداند دست روی کدام یک از آنها بگذارد! یعنی عزت آنها از دست رفته و کسی احترامی برای آنها قائل نیست، و کسی ندارند که در کارهای خود بوی پناه برند.

هم در آن کتاب از عبد اللّٰه شاعر یعنی ابن ابی عفیف روایت کرده که گفت:

شنیدم امیر المؤمنین علی علیه السّلام میفرمود: ای شیعیان! شما را آنچنان می‌بینم که مانند شتران در پی چراگاه هستید و آن را نمی‌یابید.

و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السّلام و آن حضرت از پدران خود از امام حسین علیه السّلام روایت نموده که مردی نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! ما را از مهدی خودتان مطلع نمائید، فرمود: چون قرنها بر مردم بگذرد و مؤمنین اندک و طرفداران حق از میان رفته باشند، در آن وقت او ظهور کند! راوی گفت:

یا امیر المؤمنین! مهدی از چه طایفه‌ای می‌باشد؟ فرمود: از بنی هاشم و قله شامخ نژاد عرب. هر کس با او نزدیک شود او را دریای سرشاری می‌بیند و هنگامی که ظهور کند نزدیکانش نسبت باو بی‌وفائی میکنند، و در آن موقع که آنها آلوده شوند

او كان پاكى است. كسى كه هنگام هجوم مرگ بمردم، ترس بخود راه نميدهد و در موقعى كه مؤمنان اطرافش گرد آيند، بكسى ظلم نميكند، و بهنگام مبارزه شجاعان از ميدان بيرون نميرود. مردى است آماده كارزار، مغلوب‌كننده دشمنان، پيروز و شجاع، مخالفين را با شمشير درو ميكند و بر پيكر آنها زخمهاى گران وارد ميسازد.
مردى است نيرومند، شمشيرى است از شمشيرهاى خدا، بزرگى است بخشنده و با استقامت. فرق او بقله عظمت ميسايد، و بزرگوارى هميشگى او بر بهترين اصول استوار است. هيچ فتنه انگيزى تو را از پيروى او باز ندارد، فتنه‌جويانى كه بهر طرف ميروند و اگر سخنى بگويند بدترين گوينده‌ها هستند، و اگر ساكت شوند قصد افساد دارند.
آنگاه بذكر اوصاف مهدى (ع) پرداخت و فرمود: پناه دادن وى بمردم بى‌پناه از شما بهتر، علمش از شما افزونتر و جهدش در صله ارحام از همه بيشتر است. خداوندا! با بيعت كردن با وى، مردم را از اندوه بيرون آور! و مسلمانان را از پراكندگى نجات ده! اگر بتوانى او را ملاقات كنى بسوى وى بشتاب. و هر گاه باو رسيدى از او روى متاب، آه! آنگاه اشاره بسينه مبارك خود نمود كه چقدر مشتاق ديدار اوست!.
مؤلف: نسخه‌اى كه ما اين روايت را از آن نقل كرديم دست خورده بود و اكثر الفاظ آن تحريف شده بود.
سيد بن طاوس در كتاب طرائف از كتاب «الجمع بين الصحاح السته» از ابو اسحق روايت ميكند كه امير المؤمنين (ع) بفرزندش حسين (ع) نگاه كرد و فرمود: اين فرزند من آقا است، چنان كه پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله او را آقا ناميد. از نسل وى مردى متولد گردد كه همنام پيغمبر شما و خويش شبيه خوى اوست، و او زمين را پر از عدل كند.
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 343
و نيز آن حضرت در نهج البلاغه ميفرمايد: «1» مردم دنيا پرست در گمراهى و انحراف از راه مستقيم بچپ و راست خواهند رفت. اى مردم در امرى كه تحقق خواهد يافت شتاب نكنيد و آنچه را كه فردا واقع مى‌شود دير مشماريد (مقصود سوانح ايام و آشوب‌هاى سهمگين است) چه بسا كسى كه براى چيزى شتاب نمايد، چون بآن برسد آرزو كند كاش بآن نرسيده بود! و چه بسيار نزديك است آثار و علائم فردا!.
اى مردم! هم اكنون آنچه ميبايد واقع شود، ظاهر گشته و موقع ديدن آشوب‌هائى كه از آن آگاهى نداريد فرا رسيده. بدانيد كسى كه از ما (يعنى امام زمان) آن آشوبها را درک كند، در تاريكى آن فتنه‌ها با چراغى روشن (نور امامت) راه خواهد رفت و بروش نيكان رفتار نمايد، در آن وضع بحرانى بندى را بگشايد و اسيرى را (از بند جهل و نادانى) آزاد گرداند، و جمعيت گمراهان را پراكنده سازد و پراكندگى حق‌جويان را گرد آورد.

او از نظر مردم پنهان میماند و بیننده هر چند در پی او نظر اندازد، او را نمی- بیند. پس گروهی پاک و ثابت و مهذب گردند، مانند شمشیری که آهنگر آن را صیقل دهد. دیدگان آنها بنور قرآن روشن شود و تفسیر آن در گوشهایشان جایگزین گردد. و جام حکمت را در صبح و شام بآنها بنوشانند.
شیخ طوسی در کتاب «امالی» از آن حضرت روایت میکند که فرمود:
(زمانی خواهد آمد) که زمین از ظلم و ستم پر شود تا جایی که نام خدا را در پنهانی بزبان آورند، آنگاه خداوند قومی صالح بوجود آورد و آنها زمین را پر از عدل و داد کنند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.
در کمال الدین از اصبغ بن نباته نقل میکند که گفت: بحضور امیر المؤمنین شرفیاب شدم و او را متفکر یافتم و دیدم که سر چوبی را بزمین میزند. عرضکردم:
یا امیر المؤمنین می‌بینم در فکر هستید و سر چوب را بزمین میزنید. آیا باین زمین رغبت و نظری دارید؟! فرمود: بخدا سوگند، نه بزمین و نه بدنیا یک روز رغبت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 344
پیدا نکرده‌ام، ولی در باره مولودی که در پشت یازدهمی من است فکر میکردم. او مهدی است که زمین را پر از عدل میکند چنان که پر از ظلم و ستم باشد. او را غیبت و حیرتی است که فرقه‌هائی بخاطر آن گمراه و گروهی هدایت مییابند. عرضکردم:
یا امیر المؤمنین! اینکه میفرمائی پدید می‌آید؟ فرمود: آری! (پدید می‌آید) همان طور که خلق شده است. تو از کجاها خبر داری؟! ای اصبغ! اینان برگزیدگان این امت میباشند که خوبان عترت طاهره هستند. عرضکردم: بعد چه می‌شود؟ فرمود:
آنچه خدا خواهد میکند، چه ذات الهی را اراده‌ها و مقاصد و نهایات است.
در غیبت شیخ این حدیث از دو راوی دیگر هم روایت شده، و در غیبت نعمانی از راوی دیگری هم نقل کرده، و در اختصاص مفید از راوی دیگر هم آورده است.
در کمال الدین نیز از اصبغ بن نباته روایت نموده که آن حضرت قائم آل محمد را نام برد و فرمود: وی غیبتی خواهد کرد که مردم میگویند خدا را چه حاجتی بآل محمد است؟ این حدیث در آن کتاب با طریق دیگر هم ذکر شده.
و نیز در کتاب مزبور است که زید ضخم گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود شما چون چهارپایان عقب چراگاه روید و آن را پیدا نکنید و هم در آن کتاب از اصبغ بن نباته نامبرده روایت کرده که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:
صاحب الامر از وطن و کسانش دور است و تنها بسر میبرد.

شیخ در کتاب غیبت از اعمش از ابی وائل روایت میکند که گفت: امیر المؤمنین بفرزندش حسین علیه السّلام نگاه کرد و گفت: این فرزند من، آقاست، چنان که خدا او را آقا نامیده، بزودی از نسل وی مردی بوجود می‌آید که همنام پیغمبرتان و در صورت و سیرت شبیه باو میباشد. در وقتی که مردم از خود غافل باشند و حق را از میان برند و ستمگری پیشه سازند، قیام میکند. بخدا قسم اگر قیام نکند او را گردن میزنند. از قیام وی اهل آسمان و ساکنان زمین فرحناک میشوند. او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.

گفتار ابن ابی الحدید

مؤلف: ابن ابی الحدید در شرح این خطبه میگوید: سیّد رضی «1» این خطبه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 346
را در نهج البلاغه آورده است. این خطبه مشتمل بر بیان حال بنی امیه است. جمعی از مورّخین نیز آن را نقل کرده‌اند و میان علما متداول و بحد استفاضه رسیده است.
در متن مفصل آن کلماتی است که سید رضی در نهج البلاغه نیاورده از جمله این عبارت است: پس باهل بیت پیغمبرتان نظر کنید. اگر در یک جا اجتماع کنند شما نیز اجتماع کنید و اگر از شما یاری خواستند، آنها را یاری نمائید، که خداوند شما (پیروان حقیقی اهل بیت) را بوسیله مردی از ما پیروز گرداند.
پدر و مادرم فدای فرزند بهترین کنیزان. او دشمنان ما و اهل باطل را از دم شمشیر گذرانده همه را تار و مار کند و هشت سال سلطنت نماید. تا اینکه قریش می- گویند اگر این مرد از فرزندان فاطمه زهراء بود، بما رحم میکرد! او بنی امیه را دنبال میکند تا همه را قلع و قمع کرده و نابود سازد. چه آنها ملعون میباشند و هر جا یافته شوند، گرفتار شده بقتل میرسند. این سنت الهی است که در باره مردم گذشته پیوسته جاری بوده و هیچ گاه نخواهی دید که سنت خدا تغییر یابد. آنگاه ابن ابی الحدید میگوید: اگر گفته شود: این مرد موعود کیست؟ میگویم: شیعه امامیه عقیده دارد که وی امام دوازدهم آنها و فرزند کنیزی بنام نرجس است. ولی ما اهل تسنن معتقدیم او مردی از اولاد فاطمه زهراء است که در آخر الزمان از کنیزی متولد شود و اکنون موجود نیست! «1».
اگر گفته شود: در آن موقع بنی امیه کجا هستند که حضرت میفرماید مردی با این نشانه‌ها از آنها انتقام میگیرد؟ میگویم: علما در جواب گفته‌اند: عقیده شیعه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 347
امامیه اینست که چون امام منتظرشان ظهور کند قومی از بنی امیه و غیره دوباره بدنیا رجعت میکنند و امام منتظر دستها و پاهای گروهی از آن مردم (بیدین) را قطع میکند و چشمهای برخی را کور می‌نماید، و عده دیگری را بدار میزند و بدین گونه از دشمنان آل محمد عموما خواه متقدمین و خواه متأخرین آنها انتقام میگیرد.
ولی ما اهل تسنن عقیده داریم خداوند در آخر الزمان مردی از اولاد فاطمه (ع) را که فعلا وجود ندارد بخلافت میرساند و او انتقام آل محمد را

از دشمنان خواهد گرفت، و زمین را پر از عدل میکند چنان که از ظلم ستمگران پر باشد، و آنها را به بهترین وضع بکیفر اعمالشان میرساند. او چنان که در این روایت و سایر روایات رسیده فرزند کنیزی است و همنام پیغمبر میباشد. و هنگامی ظهور میکند که پادشاهی از نسل بنی امیه و ابو سفیان بنام «سفیانی» که در روایت صحیح از وی خبر داده‌اند، بر بسیاری از مسلمانان مسلط باشد. امام فاطمی، سفیانی و بنی امیه پیروان او را میکشد، و در آن وقت عیسی مسیح علیه السّلام از آسمان فرود می‌آید و علائم قیامت آشکار میگردد و دابة- الارض ظاهر می‌شود و تکلیف مردم با انقراض عالم ساقط خواهد شد و صور دمیده و رستخیز مردگان پدید می‌آید چنان که خدا در قرآن مجید فرموده است».
در کافی از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند «1» که آن حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اما بعد، پروردگار عالم هیچ وقت ستمگری را نابود نکرد مگر بعد از مدتها که بوی مهلت داد (تا اتمام حجت کند یا ستمگر از عملش توبه نماید) ولی او در توبه کردن سستی نمود، و استخوان هیچ امتی را نشکست مگر بعد از آنکه آنها را ببلاها مبتلا گردانید: ای مردم! شما نیز پیش از این مبتلا بگرفتاریها بودید و بعد از این نیز مصیبتها خواهید داشت.
هر صاحب دلی عاقل نیست، و هر صاحب گوشی شنوا نمیباشد، و هر-

نگاه‌کننده بچشم ظاهر، بینا نیست. «1» بندگان خدا! در چیزی که تأمل کردن در آن مفید بحال شماست، رغبت نشان دهید، سپس نگاه کنید بوضع کسانی که بشیوه پیروان فرعون میرفتند و غرق در ناز و نعمت بودند و در بهترین جاها میزیستند، و خداوند آنها را بحال خود گذاشت و به بینید که بعد از آن عیش و نوشها و گیر و بندها بچه سرنوشتی مبتلا گردیدند! عاقبت نیک در بهشت از آن کسی است که سعی در حفظ دین و ایمان خود داشته باشد. بخدا قسم آنها همیشه در بهشت خواهند بود و پایان هر کار بدست خداست.
عجبا! چگونه من از اشتباه این فرقه‌ها که در مسلک و دین خود این همه با هم اختلاف دارند تعجب نکنم که از دستور هیچ پیغمبری پیروی نمیکنند و بعمل جانشین پیغمبری هم توجه ندارند و ایمان بغیب و روز جزا نمی‌آورند و از عیب‌جوئی مردم چشم نمی‌پوشند. کار خوب در میان آنها چیزی است که خود شناخته و پسندیده‌اند و کار بد آنست که آنها بد میدارند؟ هر یک از آنان خود را پیشوائی میداند و باعتماد هوای نفس و خیالات فاسده و توسل بزور و قدرتهای فانی پیوسته بمردم ستم میکنند و جز خطا چیزی بسرمایه زندگی نمیافزایند.

هرگز بخدا نزدیک نمیشوند و بیش از حد از درگاه الهی دور گردند. یک عده بدسته‌ای دل بندد و جمعی تصدیق جمعی دیگر کنند، اینها همه، ترس از پیروی سفارش پیغمبر در باره ائمه طاهرین و نفرت و بی‌اعتنائی نسبت باماناتی است که بفرمان الهی بآنها سپرده است.
آنها مردمی حسرت‌مند هستند، و دلی پر از شبهه و شک دارند، و افرادی

سرگردان و گمراه میباشند، کسی که خداوند او را بحال خود بگذارد، البته در نزد کسی که او را نمیشناسد تأمین دارد و متهم نیست! چقدر شباهت دارند این عده با چارپایانی که مهترشان غائب شده باشد!! افسوس بر کارهائی که شیعیان بعد از من در باره هم معمول میدارند، با اینکه امروز با هم نزدیک و دوست میباشند!! بعضی از آنها موجبات بدبختی دیگری را فراهم می‌آورند، و برخی برخی دیگر را بقتل رسانند. آنها بعد از من از دور امامان بحق پراکنده شوند و بسوی آنها که از حقیقت اسلام دورند میروند، و از غیر اهلش آرزوی پیروزی بر دشمن و مشکلات کنند «1».
خداوند آنها را در روز نکبت بنی امیه گرد آورد. چنان که قطعات ابر را در فصل پائیز جمع کند و نسبت بهم یک دل نماید و جمعیت آنها را افزون گرداند.
آنگاه درهای آزادی بروی آنها بگشاید، و چون سیل ارم که موشی سدّ آنها را نقب زد و آبها بهشت زندگی آنان را در زیر گرفت، و بلندیها و کوه‌ها نتوانست جلو آن را بگیرد «2» آنها نیز سیل آسا در روی زمین بحرکت در آیند و در جاهای مناسب قرار گیرند و بدین گونه خداوند بوسیله آنها حقوق از دست رفته قومی را از قومی دیگر بگیرد (یعنی بوسیله بنی عباس انتقام آل محمد را از بنی امیه بگیرد هر چند آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله باز هم بحق خود نمیرسند) و قومی را در اماکن قومی دیگر ساکن گرداند، تا بنی امیه (که آل محمد را از محل و موطن خود پراکنده ساختند)

خود نیز آواره و سرگردان شوند، و دیگر نتوانند حق دیگران را پایمال کنند «1» خداوند بوسیله آنها (بنی عباس) ستون دولت بنی امیه را ویران سازد و کاخ‌هائی که (در شام) بنا کردند منهدم کند و کوه و دشت شام از لشکر آنها (بنی عباس) مملو گردد.
سوگند بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنچه گفتم واقع خواهد شد گویا صدای شیهه اسبان و فریاد و همهمه مردان آنها را میشنوم! بخدا قسم آنچه در دست (بنی امیه) است (زر و سیم و ثروت و جاه) بعد از آن شکوه و جلال در همه جا آب شود. مانند دنبه گوسفند که روی آتش آب گردد. هر کس از آنها بمیرد. در گمراهی مرده است، مگر اینکه توبه کند. و بسوی خدا بازگردد تا خداوند از تقصیر وی بگذرد. امید

است خداوند شیعیان مرا در روز نکبت اینان (بنی امیه یا بنی عباس) از پراکندگی گرد آورد «2».
کسی را نرسد که در برابر ذات الهی تدبیر امور کند بلکه خیر و ثواب کارها و تدبیر همه امور بسته باراده و مشیت اوست.
ای مردم! کسانی که بدون حق منصب امامت را بخود می‌بندند بسیارند. اگر شما بواسطه تلخی حق از آن روی نتابید و خود را خوار نکنید و در نکوهش باطل سستی نشان ندهید، آنها که در شجاعت بپایه شما نمیرسند، بر شما دلیر نمیشوند و اقویا بر شما مسلط نمی‌گردند و پیروی حق را ترک نمی‌کنند و اهل طاعت را از میان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 351
نخواهند برد.
ولی افسوس که (دوباره) مانند بنی اسرائیل عهد موسی علیه السّلام در کار خود حیران و سرگردان میشوید! سوگند یاد میکنم که تحیر شما بعد از من بمراتب بیش از حیرت و سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود (زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان تیه حیران و سرگردان بودند ولی مسلمانان بعد از غصب حق آل محمد و ظلم نسبت باهل بیت عصمت تا ظهور مهدی موعود در امر دین خود حیران می‌مانند) باز هم سوگند یاد میکنم که اگر مدت حکومت بنی امیه بسر رسد شما بدولت باطل دیگری که بعد از آنها خواهد آمد می‌پیوندید و بدور آنها اجتماع میکنید و باطل را زنده نموده حق را پشت سر میگذارید! و از کسانی که از همه نزدیک‌تر و در غزوه بدر نخستین جنگ اسلام شرکت داشتند (مقصود خود آن حضرت است که اول مؤمن بخدا و رسول و قهرمان جنگ بدر بود) جدا گشته بآنها که در جهاد با پیغمبر علیه شرک و کفر، دورند (یعنی عباس بن عبد المطلب و اولاد او) میپیوندید.
این را بدانید که اگر حشمت آنها (یعنی بنی عباس) نیز بپایان رسد و دولتشان از دست برود، موقع پاداش هر کس نزدیک شود و موعد فرا میرسد. ایام دولت باطل سپری گردد و ستاره دنباله‌دار برای شما از سمت مشرق پیدا شود و ماه تابان برای شما طلوع نماید. پس چون این علائم پدیدار گردد بسوی خدا بازگردید و توبه کنید این را بدانید که اگر از طلوع‌کننده مشرق پیروی نمائید. شما را به طریقه پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله راهنمائی کند و از کوری و کری و گنگی نجات دهد و رنج طلب روزی را از شما برطرف گرداند و این بار گران را از روی دوش شما بردارد. در آن روز کسی از خداوند دور نمی‌شود مگر آنکه از پذیرش حق سر باز زند و ظلم پیشه سازد و بر مردم سخت گیرد، و آنچه را مال او نیست تصاحب کند وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.
مؤلف «ستاره دنباله‌دار که از سمت مشرق پیدا می‌شود» از علامات

ظهور امام زمان علیه السّلام است چنان که خواهد آمد و «ماه تابان برای شما طلوع نماید» ممکن

است کنایه از قائم علیه السّلام باشد، و احتمال هم میرود که از علامات ظهور باشد و «طلوع‌کننده مشرق» برای اینست که ظهور آن حضرت از مکه است که در شرق مدینه قرار دارد. یا اینکه اجتماع سپاهش و توجه آن حضرت برای فتح شهرها و کشورها از «کوفه» است که نسبت بمکه و مدینه در شرق قرار دارد «1» و نیز در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه میفرماید: (چون قائم ما ظهور کند) هوای نفس را بهدایت و رستگاری برمیگرداند (یعنی گمراهان را براه راست دلالت میکند) و این در زمانی است که هدایت بهوای نفس تبدیل شود. و رأی بقرآن برگردد (تا مردم بجای اظهار رأی از دستور قرآن الهام بگیرند) این در زمانی است که مردم قرآن را برأی خود مبدل کنند تا اینکه (قیافه مخوف) جنگ و خونریزی مانند شیر درنده و خشمگین با قوتی هر چه تمامتر بشما روی آورد، و همچون شتری که پستانهای پر شیر دارد (یعنی شربت مرگ) پدید آید که نوشیدن شیر آن نخست شیرین و در پایان، تلخ میباشد.
آگاه باشید! آنچه (امروز خبر میدهم) فردا واقع می‌شود، و بزودی با آنچه نمی‌شناسید (یعنی اطلاع ندارید) می‌آید، حاکمی غیر از طبقه حکام و سلاطین کارگردانان را (که زمام امور مردم را در دست دارند) ببدی اعمال و کردارشان کیفر دهد، و زمین آنچه در دل دارد برای او بیرون آورد، و کلیدهای (شهرهای روی زمین) بوی تسلیم شود. آنگاه روش دادگستری را بشما نشان دهد و آنچه از کتاب (قرآن) و سنت (پیغمبر) ترک شده، همه را زنده گرداند «2»

مؤلف: ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در شرح یکی از خطبه‌های حضرت میگوید: شیخ ما ابو عثمان و ابو عبیده گفته‌اند از جعفر بن محمد (امام ششم علیه السّلام) روایت شده که آن حضرت از پدرانش نقل کرده که فرمود: آگاه باشید! نیکان عترت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 353
و پاکان اهل بیت من در کوچکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از هر کس داناتر میباشند.
آگاه باشید! ما اهل بیتی هستیم که از چشمه علم خداوند داناشده‌ایم، و با حکم وی داوری میکنیم، و آنچه میگوئیم از مخبر صادق شنیده‌ایم. پس اگر از آثار ما پیروی کنید، با روشنی ما راه راست را پیدا میکنید. و اگر از ما روی بگردانید خداوند شما را بدست ما خواهد کشت (یعنی با نفرین ما کشته خواهید شد) پرچم حق با ماست. پس هر کس از آن پیروی کند بما پیوسته است و آن کس که از آن دوری نماید بهلاکت افتد.
گرفتاری هر مؤمنی بوسیله ما تدارک می‌شود و بخاطر ما طوق بندگی از گردن‌ها گشوده گردد.
سپس ابن ابی الحدید میگوید: «این سخنان اشاره بمهدی موعود است که در آخر الزمان ظاهر می‌شود. اکثر محدثین معتقدند که وی از اولاد فاطمه علیها السّلام است، علمای ما معتزله هم منکر او نیستند و در کتابهای خود تصریح بذکر وی نموده و بزرگان محدثین آنها اعتراف دارند. جز اینکه بعقیده ما او هنوز متولد نشده است بلکه بعدها متولد می‌شود، سایر محدثین اهل سنت نیز همین عقیده را دارند! «1» قاضی القضاة «2» از کافی الکفاة اسماعیل بن عباد «3» بسند متصل از امیر المؤمنین
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 354
علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مهدی از اولاد حسین است، سپس اوصاف او را بیان کرد و فرمود: پیشانیش روشن و بینیش باریک، شکمش عریض، رانش پهن، میان دندانهایش باز و خالی در ران راستش میباشد. این حدیث را عینا عبد اللَّه بن قتیبه «1» نیز در کتاب «غریب الحدیث» آورده است».
*** مؤلف: در پایان این باب چند شعر زیر در باره امام زمان عجل اللَّه فرجه از دیوان منسوب بامیر المؤمنین علیه السّلام نقل می‌شود:
***
بنیّ اذا ما جاشت التّرک فانتظر ولایة مهدیّ یقوم فیعدل
و ذلّ ملوک الأرض من آل هاشم و بویع منهم من یلذّ و یهزل

صبیّ من الصّبیان لا رأی عنده و لا عنده جدّ و لا هو یعقل
فثمّ یقوم القائم الحقّ منکم و بالحقّ یأتیکم و بالحقّ یعمل
سمیّ نبیّ اللّه نفسی فداؤه فلا تخذلوه یا بنیّ و عجّلوا
*** یعنی: فرزندان من! هنگامی که قبائل ترک بحرکت درآمدند، منتظر سلطنت مهدی باشید که قیام می‌کند و بعدل حکومت مینماید. پادشاهان دودمان هاشم خوار گردند (گویا مقصود بنی عباس است) بچه‌ای که نه رأی و نه تدبیر و نه عقل دارد بسلطنت رسد و افراد عیاش و بی‌مصرف با او بیعت کنند، آنگاه قائم بحق از دودمان شما قیام کند او بحقیقت بیاید و بحق عمل نماید. او همنام پیغمبر خداست. جان من فدای او باد فرزندانم! او را خوار مسازید و با شتاب او را بپذیرید.

باب هشتم روایاتی که در باره مهدی موعود جهان از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السّلام رسیده است

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از ابو سعید عقیصاء روایت میکند که چون حضرت امام حسن علیه السّلام با معاویه صلح کرد و مردم نزد وی می‌آمدند، عده‌ای حضرتش را از صلح با معاویه سرزنش کردند، فرمود: وای بر شما! نمیدانید مقصود من چه بود صلح من با معاویه از آنچه آفتاب بر آن میتابد و غروب میکند، برای شیعیانم بهتر است. نمیدانید که من امام شما هستم و اطاعت از فرمان من بر شما واجب است، و بفرموده پیغمبر یکی از دو آقای اهل بهشت میباشم؟ «1» گفتند چرا، میدانیم فرمود: نمیدانید، که چون خضر علیه السّلام کشتی را سوراخ کرد، و آن کودک را بقتل رسانید و دیوار را استوار نمود «2» باعث خشم موسی بن عمران علیه السّلام شد که حکمت آن کار بر او پوشیده بود ولی نزد خداوند عمل خضر کاری موافق حکمت و صحیح بود؟.
نمیدانید (چنین مقدر شده) که هر یک از ما ائمه سازش با سلطان زمانش را به گردن میگیرد، جز قائم ما که عیسی روح اللَّه پشت سر او نماز میگذارد و خداوند ولادت او را از مردم پوشیده میدارد! و خود وی از نظرها پنهان خواهد شد تا چون ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.

(و مجبور نشود در برابر سلاطین زمانش سکوت نموده با آنها بیعت و سازش کند) او فرزند نهمی برادرم حسین پسر فاطمه بانوی بانوان است، خداوند در طول غیبت عمر او را طولانی گرداند آنگاه با قدرت کامله خود بصورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد ظاهر سازد. تا همه بدانند که: خداوند بر همه چیز توانا است.
و نیز در آن کتاب از امام صادق علیه السّلام از آن حضرت روایت نموده که حضرت امام حسین علیه السّلام فرمود: پسر نهمین من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران دارد و او قائم ما اهل بیت است که خداوند در یک شب کار او را اصلاح میکند (وسائل ظهور او را فراهم می‌آورد و یاران او را نزد او گرد آورد).
نیز در آن کتاب از عبد اللَّه بن زبیر روایت نموده که گفت: شنیدم امام حسین علیه السّلام میفرمود: قائم این امت نهمین فرزند من است و هم او است که از نظرها غائب شود و در حال حیات ارثش را تقسیم میکنند «1»
و نیز در کمال الدین از امام حسین علیه السّلام روایت شده که فرمود: ما دوازده مهدی داریم. اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر آنها نهمین فرزند من است، او امامی است که قیام بحق می‌نماید خداوند زمین را پس از آنکه (با کفر و بیدینی اهلش) مرده باشد،

بوسیله او زنده میکند و هم بوسیله او دین حق (اسلام) را بر همه ادیان غالب میگرداند، هر چند مشرکان نخواهند. او غیبتی دارد که در آن مردم بسیاری از دین برمیگردند. و گروهی دیگر بر دین حق (اسلام) ثابت باشند. برخی (از روی سرزنش) بآنها میگویند: اگر راست میگوئید موقع ظهور امام زمان شما چه وقت است؟!
اما انّ الصّابر فی غیبته علی الأذی و التّکذیب بمنزلة المجاهد بالسّیف بین یدی رسول اللَّه.
آگاه باشید آنها که در غیبت وی با تحمل رنجها و تکذیب بی‌دینان بر عقیده
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 357
خود ثابت میمانند، مثل کسانی هستند که با شمشیر در رکاب رسول خدا جهاد کردند!.
همچنین در کمال الدین از عبد اللَّه بن عمر روایت کرده که گفت: از حسین بن علی (ع) شنیدم می‌فرمود: اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند، تا مردی از اولاد من قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، این طور از پیغمبر شنیدم.
هم در آن کتاب از عیسی خشاب نقل کرده که گفت به حسین بن علی علیه السّلام عرضکردم: صاحب الامر شما هستید؟ فرمود: نه! صاحب الامر کسی است که از اهل و وطن دور و مهجور، پدرش را کشته‌اند و او خونخواهی نکرده است. کنیه‌اش کنیه عمویش «1» می‌باشد و هشت ماه شمشیرش را روی دوشش گذاشته است.
در غیبت شیخ طوسی از عبد اللَّه بن شریک حدیث مفصلی نقل میکند که مختصر آن اینست: امام حسین (ع) از کنار جماعتی از بنی امیه که در مسجد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نشسته بودند گذشت و رو بآنها کرد و فرمود: بدانید که بخدا قسم! عمر دنیا بپایان نمیرسد تا اینکه خداوند مردی از نسل من برانگیزد و هزار نفر از شما را بقتل رساند و با آن هزار نفر هزار دیگر و با آن هزار نفر نیز هزار نفر دیگر! من عرضکردم: فدایت شوم اینان اولاد فلان و فلان میباشند و باین تعداد که فرمودید نمیرسند. فرمود: در آن زمان از صلب هر یک از بنی امیه عده‌ای بسیار خواهند بود و بزرگ آنها نیز از خودشان می‌باشد «2».

باب نهم روایاتی که از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام وارد شده است

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از ابو حمزه ثمالی روایت میکند که امام زین- العابدین علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: آیه شریفه وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ «1» یعنی: خویشان انسان برخی بر برخی دیگر مقدم میباشند در باره ما نازل گردیده وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ «2» یعنی: خداوند امامت را در نسل حسین علیه السّلام تا روز قیامت برقرار داشته است و فرمود: قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر میباشد.

غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است و غیبت دومی چندان طولانی می- گردد که اکثر آنها که بوی عقیده دارند منحرف میگردند و جز کسانی که یقین قوی و معرفت صحیح دارند و از آنچه بآنها دستور داده‌ایم در خود ناراحتی و تنگی نمی‌بینند، و تسلیم ما اهل بیت میباشند، کسی بر این عقیده ثابت نمی‌ماند.

مؤلف: آنچه امام علیه السّلام میفرماید «غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است» شاید اشاره باختلاف احوال حضرت در طول غیبتش باشد که شش روز کسی جز افراد مخصوص بستگان آن حضرت از ولادتش اطلاع حاصل نکردند، سپس بعد از شش ماه سایر خواص هم مطلع شدند و بعد از شش سال موقع وفات پدر بزرگوارش بسیاری از مردم پی بوجود آن سرور بردند.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 359

یا اشاره باین است که بعد از نیل بمنصب امامت تا 6 روز کسی مطلع نگردید و بعد از شش ماه مردم دانستند که امام دوازدهم کیست، آنگاه پس از شش سال و خورده‌ای محرز و سفرای آن حضرت معلوم گردید.

بنظر من این مطلب اشاره بزمان‌های مختلفه غیبت وی میباشد که از نظر علم الهی قابل بداء است (یعنی ممکن است واقع نشود) مؤید این مطلب روایتی است که کلینی رضوان اللَّه علیه از اصبغ بن نباته در حدیثی طولانی که برخی از آن در باب هفتم گذشت از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده است.

از جمله اینکه اصبغ گفت: یا امیر المؤمنین حیرت مردم و غیبت مهدی (ع) چقدر طول میکشد؟ فرمود: شش روز و شش ماه و شش سال. اصبغ عرضکرد: یا امیر المؤمنین! این مطلب‌شدنی است؟ فرمود: بلی! همچنان که تا کنون خلق شده و تو اطلاع نداری!.

ای اصبغ! اینان برگزیدگان این امت هستند که با برگزیدگان نیکان این عترت طاهره میباشند. عرضکرد: یا امیر المؤمنین! بعد از آن چه خواهد شد؟

فرمود: آنگاه خدا آنچه خواهد میکند! چه ذات الهی را بداها و اراده‌ها و مقصودها و نهایت‌هاست ...
این روایت بخوبی میرساند که آنچه در غیبت امام زمان گفته شد: شش روز و شش ماه و شش سال ... قابل بداء است و تردیدی که در روایت است قرینه آن میباشد.
و اللَّه یعلم.
و نیز در کمال الدین از سعید بن جبیر از امام زین العابدین علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: قائم ما ولادتش بر مردم پوشیده میماند تا جایی که میگویند هنوز متولد نشده است «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 360
شیخ مفید در کتاب «مجالس» از ابو خالد کابلی روایت نموده که گفت:
امام علی بن الحسین بمن فرمود: ای ابو خالد! فتنه‌هائی پدید خواهد آمد که مانند شب ظلمانی تاریک باشد. کسی از آن فتنه‌ها نجات پیدا نمیکند مگر آنان که خداوند از آنها پیمان گرفته (که در راه حفظ ایمان پیوسته ثابت بمانند) آنها چراغهای هدایت و چشمه‌های دانش میباشند.
پروردگار آنها را از هر فتنه و آشوب تاریک نجات خواهد داد. گویا صاحب- الامر را میبینم که بر بالای نجف شما واقع در پشت کوفه با سیصد و اندی مرد برآمده، در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در جانب چپ و اسرافیل در جلو او قرار دارند پرچم پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله را باهتزاز درآورده و آهنگ قومی نمیکند جز این که آنها را بدیار عدم بفرستد «1»

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از ابو الجارود نقل میکند که گفت: امام محمد باقر علیه السّلام بمن فرمود: ای ابو الجارود! موقعی که اوضاع روزگار دگرگون شود و مردم بگویند: قائم آل محمد مرده یا هلاک شده، یا بگویند بکدام بیابان رفته است، و آنها که خواستار نابودی او میباشند بگویند: کسی که استخوانهایش پوسیده چگونه ظهور میکند؟! شما بظهور وی امیدوار باشید، و چون بشنوید که ظهور نموده بسوی وی بشتابید و لو با خزیدن از روی برف باشد «1»! در غیبت نعمانی نیز از احمد بن هوذه نهاوندی از ابو الجارود آن را نقل کرده است.
نیز کمال الدین از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت میکند که گفت: از آن حضرت شنیدم فرمود: نزدیک‌ترین و داناترین و مهربان- ترین مردم بخداوند متعال، محمد و ائمه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین هستند. پس از هر راهی که آنها میروند شما هم بروید و از هر کس کناره گرفتند شما نیز کناره بگیرید. مقصودم از ائمه امام حسین علیه السّلام و فرزندان اوست. زیرا حق در خاندان آنهاست و جانشینان حقیقی پیغمبر آنها میباشند و امامان از آنها خواهند بود.
پس هر جا آنها را به بینید پیروی کنید. اگر روزی هیچ کس از اولاد امام حسین را

نبینید، از خداوند روشنائی کسب کنید و بطریقه‌ای که عمل میکنید (مذهب تشیع توجه نموده از آن پیروی نمائید و هر که (از طایفه شیعه) را دوست داشتید، دوست بگیرید و هر آن کس را که دشمن میدارید، با چشم دشمنی نگاه کنید که بزودی فرج امام زمان فرا میرسد.
همچنین در آن کتاب از معروف بن خرّبوذ نقل میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: فضائل خودتان را برای من بیان فرمائید! حضرت فرمود ما بمنزله ستارگان میباشیم که چون ستاره‌ای پنهان شود ستاره دیگر که محل امن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفتاح است، پدیدار گردد. موقعی که اولاد عبد المطلب (بنی عباس) بر شهرها مسلط شوند و کسی چیزی را تمیز ندهد، خداوند صاحب الزمان را ظاهر گرداند، پس شما ذات الهی را ستایش کنید، خداوند او را میان صعب ذلول مخیر میکند. عرضکردم: او کدام را انتخاب خواهد کرد؟ فرمود: او صعب را انتخاب میکند.
مؤلف: «کسی چیزی را تمیز نمیدهد» یعنی هیچ کس امام نمی‌شناسد مقصود اینست که مردم از بی‌تمیزی میان کمال و غیر آن فرق نمیگذارند.

چو امام در میان آنها ظاهر نیست (که سطح افکار مردم را بالا ببرد و آنها بتوانند خوب بد را از هم تمیز بدهند) و «صعب را انتخاب میکند» اشاره است بدو قطعه ابری بنام صعب و ذلول که خداوند اسکندر ذو القرنین را برای انتخاب یکی از آنها مخیر گردانید و او ذلول را انتخاب کرد و صعب را برای قائم ما گذاشت چنان که خواهد آمد.
و هم کمال الدین از ابراهیم بن عطیه و او از ام هانی ثقفیه روایت میکند که وی گفت: بحضرت امام پنجم علیه السّلام عرضکردم: آقای من! یک آیه از قرآن مجید در دلم خطور کرده که معنی آن مرا ناراحت نموده، فرمود: ام هانی! سؤال کن عرض کردم، آیه فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 363
فرمود: ای ام هانی چه مسأله خوبی از من پرسیدی؟ مقصود از این آیه مولودی است که در آخر الزمان خواهد آمد و او مهدی این عترت طاهره است. او راست حیرت و غیبتی که مردمی بوسیله آن گمراه گردند و گروهی هدایت شوند خوش بحال تو اگر او را درک کنی و خوشا حال کسی که او را می‌بیند. «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 364
و هم در کتاب مزبور از ابو ایوب مخزومی نقل کرده که امام محمد باقر (ع) در باره جانشینان شایسته پیغمبر گفتگو میفرمود چون بآخرین آنها رسید فرمود:
دوازدهمی آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد. (اگر او را دیدی) طریقه وی و قرآن کریم را بپذیر!.
و در غیبت نعمانی از اسید بن ثعلبه از ام هانی روایت نموده که گفت: از آن حضرت پرسیدم معنی فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ چیست؟ فرمود: ای امّ هانی او امامی است که از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 365
نظرها غائب گردد و مردم اطلاعی از وی نداشته باشند. و این در سنه 260 خواهد بود. آنگاه مانند شعله‌ای روشن در شب تاریک پدیدار گردد، اگر آن زمان را درک کنی شادمان خواهی بود.
و نیز در غیبت نعمانی از محمد بن اسحاق مانند آن را روایت کرده جز آنکه در اینجا میگوید: مانند شعله‌ای که در شب تاریک بدرخشد، ظاهر شود.
نیز غیبت نعمانی از معروف بن خرّبوذ از آن حضرت روایت میکند که فرمود:
ستارگان شما مانند ستارگان آسمان است که چون ستاره‌ای پنهان شود، ستاره دیگری طالع گردد، تا موقعی که با انگشتان دست و اشاره ابرو بوی نگاه کنید (یعنی در صدد گرفتن و کشتن و باشید) خداوند او را از نظر شما

غائب گرداند سپس اولاد عبد المطلب (بنی عباس) بر همه جا استیلاء یابند و هرج و مرج پدید آید (و کسی امام خود را نشناسد) پس چون ستاره برای شما طلوع کند حمد خدا را بجا آورید.
همچنین در آن کتاب از عبد اللّٰه بن عطا نقل کرده که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: شیعیان شما در عراق بسیارند بخدا قسم در خاندان شما کسی بپایه شما نمیرسد. پس چرا قیام نمی‌فرمائید؟
«1» این روایت در کتاب غیبت نعمانی نیز نقل شده.
هم در آن کتاب از عبد اللّٰه بن عطا روایت نموده که گفت: بآن حضرت عرضکردم:
راجع بقائم بما اطلاع دهید فرمود: بخدا قسم من قائم نیستم و کسی که گردنها بسوی وی افراشته میدارید (یعنی منتظر ظهور او هستید) و ولادتش بر مردم پوشیده است، نمیباشم. عرضکردم: بکی اشاره فرمودید؟
فرمود: بآن کس که پیغمبر خدا بوی اشاره فرمود.
و هم در کتاب مزبور از ابو الجارود روایت نموده که گفت: شنیدم امام محمد باقر (ع) میفرمود: ما و شما پیوسته بحالت انتظار بسر خواهیم برد تا گاهی کک خداوند برای این کار کسی را برانگیزد که ندانید آفریده شده است یا نه! نعمانی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 366
این روایت را بسند دیگر هم نقل کرده است.
همچنین در آن کتاب از ابو الجارود نقل میکند که آن حضرت فرمود:
پیوسته گردنهای خود را بسوی یکی از مردان ما، دراز نموده و میگوئید: این همان صاحب الامر است و بعد از چندی می‌بینید که وفات می‌یابد، تا زمانی که خداوند برای این کار کسی را برانگیزد که ندانید متولد و آفریده شده یا نه! در آن کتاب این حدیث بسند دیگر هم آمده است.
نیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود: گویا می‌بینم شما (شیعیان در جستجوی قائم ما) بالا روید کسی را نبینید و پائین بیائید کسی را پیدا نکنید.
و نیز در غیبت نعمانی از غیبت شیخ مفید از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که گفت: روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) بودم. چون مجلس خلوت شد، فرمود: ای ابو حمزه! یکی از اموری که حتما تحقق می‌یابد و با قلم قضا نوشته شده است، قیام قائم ماست. هر کس در آنچه میگویم شک کند، کافر از دنیا میرود آنگاه فرمود: پدر و مادرم فدای او که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من و هفتمین فرزند من است. زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
ای ابو حمزه! هر کس او را درک نماید و مانند پیغمبر و علی (ع) از وی پیروی کند، بهشت بر او واجب می‌شود. و هر کس تسلیم فرمان وی نشود بهشت بر او حرام گردد و جایگاهش آتش خواهد بود و چه بد است آتش

برای ستمگران! سپس فرمود: بحمد اللّه آیه شریفه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ «1» یعنی: تعداد ماه‌ها در کتاب خداوند دوازده ماهست، گفته مرا روشن و آفتابی کرده است. چه مقصود، ماه‌های محرم و صفر و ربیع و غیره نیست.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 367

زیرا خداوند بعد میفرماید: ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ این ماه‌ها دین پایدار میباشند، در صورتی که یهود و نصارا و گبران و سایر مردم و ملل دوست و دشمن، همه این ماه‌ها را میشناسند و بنام میشمارند (بنا بر این دانستن آنها دین پایدار نیست) بلکه مقصود ما ائمه هستیم که دین خداوند بوجود ما پایدار است. «1»

یکی از چهار ماه محترم سال، امیر المؤمنین (ع) است که خداوند نام علی را از نام «العلیّ» خود مشتق گردانید، چنان که نام محمد را از «محمود» نام دیگر خود مشتق نمود و سه نفر از نواده‌گان او نامشان علی است، علی بن الحسین و علی بن موسی و علی بن محمد، و این اسم که از نام خداوند اشتقاق یافته محترم است.

صدوق (ره) در کمال الدین و علل الشرائع از سدیر روایت میکند که گفت: از حضرت امام جعفر صادق (ع) شنیدم میفرمود: در زندگانی قائم ما سنتی از یوسف (ع) است. من عرض کردم: مثل اینکه شما از حیرت یا غیبتی خبر میدهید؟ فرمود از این امت، جز خوک صفتان کسی امثال این کارها را دور نمیداند. برادران یوسف، اولاد انبیاء بودند، مع هذا یوسف برادرشان را در معرض خرید و فروش درآوردند و (بعد از آنکه یوسف عزیز مصر شد و برادران برای تأمین روزی بمصر آمدند) با وی گفتگو نمودند و او را نشناختند. تا آنکه یوسف (ع) گفت: من همان یوسف هستم.
با این وصف چگونه این امت ملعونه منکر میشوند که خدای عزّ و جلّ در وقتی از اوقات حجّت خود را پنهان بدارد؟ پادشاه مصر یوسف را دوست میداشت و فاصله بین او و پدرش یعقوب هیجده روز راه بود و اگر اراده خداوند تعلق میگرفت قادر بود که جای یوسف را نشان دهد.
چون مژده یوسف به یعقوب (ع) رسید، از راه بیابان باتفاق پسرانش مسافت میان (کنعان و مصر) را نه روزه طی کرد. بنا بر این چگونه این امت باور نمیدارند که حجت خدا مانند یوسف در بازارها و اماکن آنها آمد و رفت کند و در عین حال او را نشناسند، تا زمانی که خداوند فرمان دهد که خود را بشناساند. چنان که بیوسف فرمان داد و در وقتی که ببرادرانش گفت: آیا میدانید موقعی که جاهل بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟ یوسف خود را معرفی کرد، و برادران گفتند: آیا تو یوسفی؟
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 369
گفت: آری من یوسفم و این (بن یامین) هم برادرم میباشد.
و نیز شیخ صدوق (ره) در علل الشرائع از سدیر نقل میکند که امام جعفر صادق (ع) فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدت آن طولانی خواهد شد. عرضکردم: یا ابن رسول اللّه برای چه غیبت میکند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ اراده نموده که علائم تمام انبیاء را در مدت غیبتشان، در باره او نیز عملی گرداند، ای سدیر! قائم ناچار از آن است که برابر مدت غیبت تمام پیغمبران، غیبت کند چنان که خداوند در قرآن میفرماید: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی هر سنتی که قبل از شما بوده در این امت نیز جاری است.
و نیز صدوق علیه الرّحمه در «امالی» از آن حضرت نقل میکند که در باره امام زمان عجّل اللّه فرجه این شعر را فرمود:
***
لكلّ اناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدّهر یظهر
*** یعنی: هر گروهی از مردم دولتی دارند که انتظار آن را میکشند و

دولت ما نیز در آخر الزّمان ظاهر میگردد.
در کمال الدین از صفوان بن مهران از آن سرور روایت نموده که فرمود:
هر کس تمام ائمه طاهرین را تصدیق کند ولی منکر وجود مهدی موعود باشد مثل این است که اعتقاد بتمام پیغمبران داشته باشد ولی منکر نبوت پیغمبر اسلام شود.
عرض شد یا ابن رسول اللَّه! مهدی کیست، آیا او از فرزندان شماست؟ فرمود:
پنجمین نفر از اولاد هفتمین امام است. او از نظر شما غائب شود و جایز نیست نامش را ببرید «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 370
در آن کتاب این روایت بسند دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است.
نیز در کمال الدین آورده است که امام ششم فرمود: هنگامی که سه اسم متوالی در میان ما ائمه پیدا شود: محمد و علی و حسن، چهارمی آنها قائم است «1». نیز
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 371
در آن کتاب و غیبت شیخ مانند این روایت باسناد دیگر هم نقل شده است.
همچنین در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم و عرض کردم: آقا! ممکن است جانشین خودتان را معرفی فرمائید؟ فرمود: ای مفضّل امام بعد از من فرزندم موسی است و امامی که همه آرزو دارند ظهور کند (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است.
هم در کمال الدین از ابراهیم کرخی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت صادق نشسته بودم دیدم امام موسی بن جعفر (ع) که جوانی نورس بود، وارد شد. من برخاستم و او را بوسیدم و نشستم. حضرت صادق (ع) فرمود: ای ابراهیم! بعد از من امام تو این است. بدان که در باره امامت او قومی گمراه شوند و جماعتی سعادتمند گردند خدا قاتل او را لعنت نماید و عذابش را زیاد کند.
آگاه باش که خداوند کسی را که در زمان خود بهترین اهل زمین است از نسل وی بوجود آورد (یعنی امام رضا- ع). او همنام جدش (امیر المؤمنین) و وارث علم و احکام و فضائل او و معدن امامت و سرچشمه حکمت است. ستمگری از اولاد فلان (مقصود مأمون عباسی است) بعد از مشاهده کارهای عجیب وی (معجزات حضرت رضا) از روی حسد او را بقتل رساند. ولی خداوند آنچه اراده کرده عملی میکند هر چند مشرکین نخواهند.
خداوند از نسل او بقیه مهدیان دوازده‌گانه را پدید آورد و لطف خود را در باره آنها تکمیل نموده و هر کدام وفات کنند در بهشت مقدس خود جای

دهد. هر کس بوجود امام دوازدهم معتقد باشد، مانند اینست که شمشیر برهنه بدست گرفته و در رکاب پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از آن حضرت دفاع نموده است.
راوی میگوید: در آن هنگام مردی از دوستداران بنی امیه وارد شد حضرت سخن را قطع فرمود، بعد از آن دوازده بار بخدمتش رسیدم تا مگر سخن آن روز را تمام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 372
فرماید ولی موفق نشدم. چون سال بعد بخدمتش رسیدم دیدم نشسته‌اند. بیدرنگ فرمود: ای ابراهیم! آن کس که اندوه شیعیان خود را برطرف میکند، پس از فشار شدید و بلای طولانی و بیتابی و ترس از دشمن خواهد آمد. خوش بحال کسانی که آن زمان را درک کنند. ای ابراهیم! آنچه گفتم مقصودت را تأمین میکند من نیز چون این کلام شنیدم با شادی و سرور فوق العاده مراجعت کردم.
نیز در کمال الدین از آن حضرت روایت نموده که فرمود: خداوند چهارده هزار سال پیش از آنکه مخلوقی بیافریند، چهارده نور خلقت فرمود و آن نورها ارواح ماست عرض شد: یا ابن رسول اللّه! چهارده نور کیانند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از اولاد حسین، آخرین آنها قائم است که بعد از غیبتش قیام کند و دجّال را بقتل رساند و زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاک گرداند.
نیز در کمال الدین است که ابو بصیر گفت: شنیدم آن حضرت میفرمود: ما دوازده مهدی هستیم. شش نفر گذشته و شش تن دیگر باقی است. خداوند آنچه را که نفر ششمی باقی مانده بخواهد برای او عملی سازد.
و هم در آن کتاب از آن حضرت روایت شده که فرمود: آگاه باشید بخدا قسم غیبت مهدی شما چندان طولانی شود که مردم (بیدین) میگویند خداوند چه حاجتی بآل محمد دارد؟ آنگاه مانند شعله نوری آشکار شود، و زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد.
و هم در کتاب یاد شده از محمد حمیری ضمن روایتی طولانی نقل میکند که گفت: بآن حضرت عرضکردم: یا ابن رسول اللّه روایات بسیاری از پدران شما در باره غیبت و صحت بودن آن برای ما روایت شده است. شما بمن اطلاع دهید که مصداق این اخبار کیست؟ فرمود: او ششمین فرزند من است که دوازدهمین از ائمه هداة بعد از پیغمبر میباشد، که اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر آنها قائم بحق بقیة اللّه صاحب الزمان و خلیفة الرحمن است بخدا قسم اگر باندازه مدت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 373
توقف نوح «1» در میان قومش، در پرده غیبت بماند از دنیا نمیرود مگر اینکه ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور

شده باشد.
و نیز در کمال الدین است که آن حضرت به هانی تمّار فرمود: صاحب الزّمان را غیبتی است که باید در غیبت وی بندگان خدا از انحراف پناه بخدا ببرند و دین خود را از کف ندهند.
نیز از ابو بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم آن حضرت میفرمود تمام غیبت‌های پیغمبران در زندگی قائم ما اهل بیت طابق النعل بالنعل نیز جاری است. عرض کردم: آیا قائم از شما اهل بیت است؟ فرمود: ای ابو بصیر او پنجمین فرزند پسرم موسی (کاظم علیه السّلام) و فرزند بانوی کنیزان عالم است.
غیبتش چندان طولانی گردد که اهل باطل دچار تردید شوند. سپس خداوند او را ظاهر کند و شرق و غرب جهان را بدست او بگشاید، و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گذارد. زمین با نور خداوند منور گردد و جایی در روی زمین نمیماند که در آن غیر از خداوند عز و جل پرستش شود همه ادیان از میان برود و فقط دین خدا می‌ماند، هر چند مشرکین نه پسندند.
در غیبت شیخ است که آن حضرت به ابو بصیر فرمود: چون بشما خبر رسد که صاحب الزّمان غیبت میکند آن را انکار نکنید! نیز در آن کتاب از یحیی بن علاء رازی روایت نموده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام میفرمود: خداوند در این امت مردی پدید آورد که او از من و من از او باشم «2» خداوند به خاطر او برکات آسمان و زمین را بمردم روزی کند. آسمان باران

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 374

نافع خود را بموقع فرو ریزد و زمین بذر خود را بیرون دهد و همه وحوش و درندگان در امن باشند او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد چندان از دشمنان خدا را بقتل میرساند که نادانان میگویند اگر این مرد از نسل پیغمبر اسلام بود، بمردم رحم میکرد «1» در غیبت نعمانی از آن حضرت روایت کرده که فرمود: صله رحم و کار نیک و ترحم پیشه گیرید. زیرا بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، زمانی فرا میرسد که محلی برای درهم و دینار خود پیدا نکنید، یعنی در وقت ظهور قائم علیه السّلام محلی برای صرف درهم و دینار (که اندوخته‌اید) پیدا نمیکنید. چه مردم بفضل خدا و ولی او، در آن روز همه بی‌نیاز میباشند. عرضکردم: این معنی کی واقع می‌شود؟
فرمود: در وقتی که امام خود را گم کنید و پیوسته در جستجوی او باشید تا گاهی کک مانند خورشید طلوع کند پس هر جا هستید از شک و تردید در باره وی خود- داری نمائید و هر گونه شکی را از خود دور کنید، و از آنچه گفتم احتراز جوئید.

توفیق و ارشاد شما را براه راست از خداوند متعال خواستارم.
مؤلف: ظاهرا جمله «یعنی در وقت ظهور قائم محلی برای صرف درهم و دینار پیدا نمیکنید» جزء روایت نیست و از کلام نعمانی میباشد و گویا وی در این مورد بخطا رفته است. زیرا امام علیه السّلام زمان غیبت را توصیف میکند نه زمان ظهور را چنان که از آخر خبر معلوم میگردد. معنای روایت اینست که در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام مردم چنان خائن خواهند بود که امینی پیدا نمیشود درهم و دینار خود را نزد وی امانت بگذارند!.
و نیز نعمانی در کتاب «غیبت» از مفضّل بن عمر نقل کرده که گفت: در مجلس امام جعفر صادق علیه السّلام نشسته بودم و کسی دیگر هم با من بود. حضرت فرمود: از تصریح بنام مخصوص قائم اجتناب کنید. من تصور کردم که حضرت این را بدیگری میفرماید

ولی حضرت (مرا مخاطب ساخت) و فرمود: ای ابا عبد اللَّه «1» از بردن نام قائم خود- داری کنید. بخدا قسم سالها از نظر شما غائب شود. و چندان در آن غیبت صبر کند که بیدینان میگویند او مرده یا بهلاکت رسیده و اگر هست بکدام بیابان رفته است؟
ولی دیدگان اهل ایمان در راه او اشکبار است. غیبت وی مانند کشتی طوفانی در امواج خروشان دریاست که جز آنان که خداوند از آنها پیمان گرفته و ایمان را در لوح دلشان نوشته و با امداد خود مؤید داشته است، کسی از آن ورطه نجات نمییابد.
در آن زمان دوازده پرچم برافراشته گردد و طوری بهم شبیهند که هیچ یک از دیگری شناخته نمیشود. من گریه را سر دادم. حضرت فرمود: برای چه گریه میکنی؟ عرض کردم: فدایت گردم! چگونه گریه نکنم که میفرمائی دوازده پرچم برافراشته می‌گردد، و طوری بهم شبیهند که هیچ یک از دیگری شناخته نمی‌شود؟ نیز در کتاب مزبور از آن حضرت نقل کرده که فرمود: هنگامی که قائم ما قیام میکند، مردم میگویند: چگونه ظهور نمود و حال آنکه استخوانهایش پوسیده است؟! «2» هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: علامت ظهور قائم چیست؟ فرمود: موقعی که اوضاع جهان دستخوش تغییرات شود و بگویند که قائم مرده یا بهلاکت رسیده و اگر هست بکدام بیابان رفته است؟ عرضکردم: فدایت گردم بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود:
با شمشیر قیام میکند «3»

همچنین در آن کتاب از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

چون مردم امام را از دست بدهند سالیانی دراز بی‌امام مانده و او را پیدا نمیکنند، تا آنگاه که خداوند متعال صاحب شما را آشکار گرداند.
نیز در کتاب مزبور است که از آن حضرت پرسیدند: آیا قائم متولد شده است؟
فرمود: نه! اگر من او را میدیدم، در مدت عمر خدمتگزار او میگشتم.
مؤلف: یعنی: او را تربیت میکردم و کمک می‌نمودم.
سید بن طاوس در کتاب «اقبال» از ابان بن محمد روایت کرده که سالی حضرت صادق علیه السّلام بحج رفت و در زیر ناودان خانه خدا ایستاده دعا فرمود. عبد اللَّه بن حسن در جانب راست، و حسن بن حسن در سمت چپ، و جعفر بن حسن «1» پشت سر آن حضرت ایستاده بودند. در این وقت عباد بن کثیر بصری آمد و عرضکرد: یا ابا عبد اللَّه! «2» حضرت در جواب وی سکوت فرمود عباد سه بار بدین گونه حضرت را صدا زد و پاسخی نشنید. سپس حضرت را بنام مخاطب ساخت و گفت: یا جعفر! حضرت فرمود: یا ابا کثیر! هر چه میخواهی بگو! عرضکرد: کتابی دارم که در آن نوشته است مردی این خانه را بکلی منهدم خواهد کرد. حضرت فرمود: ابو کثیر! کتاب تو دروغ میگوید، بخدا قسم من آن مرد را میشناسم پاهای او زرد و ساقهای وی مجروح، گردنش باریک، سرش بزرگ و در کنار این رکن، (اشاره برکن یمانی فرمود) مردم را از طواف خانه خدا منع کند «3» بطوری که از دور او متفرق گردند. آنگاه خداوند برای دفع وی مردی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 377
از اولاد من (و با دست اشاره بسینه خود فرمود) برانگیخته کند و او را مانند قوم عاد و ثمود و فرعون بقتل رساند. در این موقع عبد اللَّه بن حسن گفت: بخدا قسم ابا عبد اللَّه راست میگوید، و بعد از او سایر اولاد امام حسن نیز فرمایش امام ششم را تصدیق کردند.

در علل الشرائع از علی بن جعفر «1» و او از برادرش حضرت موسی کاظم (ع) روایت کرده که فرمود: هنگامی که پنجمین امام از اولاد هفتمین امام پنهان گردد، برای حفظ دیانت خود پناه بخدا ببرید. مبادا کسی دین را از کف شما برباید. ای فرزند! صاحب الامر ناگزیر از غیبتی است که بعضی از معتقدین بوی از اعتقاد خود برگردند. غیبت او امتحانی است که خداوند بندگان خود را بدان وسیله امتحان میکند. اگر پدران و نیاکان شما دینی صحیحتر از این سراغ داشتند، از آن پیروی میکردند.
علی بن جعفر میگوید: عرضکردم: آقا! پنجمین امام از اولاد هفتمین امام کیست؟ فرمود: فرزند! عقول شما از درک حقیقت این مطلب، کوچک و سینه‌هاتان از تحمل آن تنگ است. ولی اگر زنده باشید، او را خواهید دید.
در کمال الدین و غیبت شیخ و غیبت نعمانی و (کفایة الاثر) نیز این حدیث باسناد دیگر نقل شده است.
مؤلف- مقصود از «فرزند» علی بن جعفر برادر کوچک حضرت موسی کاظم علیه السّلام راوی این حدیث است که امام از روی لطف و شفقت بوی میفرماید: ای فرزند! و نیز شیخ صدوق در کمال الدین از محمد بن زیاد ازدی روایت میکند که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 379
گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام تفسیر آیه وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً را پرسیدم. فرمود: نعمت ظاهر امام ظاهر و نعمت باطن امام غائب است. عرضکردم:
در میان شما ائمه کسی هست که غائب شود؟ فرمود:
نعم یغیب عن ابصار النّاس شخصه و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره و هو الثّانی عشر منّا یسهّل اللّه له کلّ عسر و یذلّل له کلّ صعب و یظهر له کنوز الارض و یقرّب له کلّ بعید و یبیر به کلّ جبّار عنید ابن سیّدة الاماء
آری او کسی است که شخصا از دیدگان غائب میگردد ولی یادش از دلهای مؤمنان نمیرود. او دوازدهمین ما ائمه است. خداوند هر مشکلی را برای او آسان میکند و هر گردن‌کشی را بوسیله او سرکوب مینماید.
گنجها و معادن زمین را برایش ظاهر میگرداند و هر چیز دوری را برای او نزدیک میکند، ستمگران بی‌دین را نابود می‌سازد و شیاطین متمرّد را بهلاکت میرساند، او فرزند سرور کنیزان است.
ولادتش بر مردم پوشیده میماند و برای شما جایز نیست که او را بنام ذکر کنید تا زمانی که خداوند او را ظاهر گرداند و بوسیله او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.

شیخ صدوق (ره) میفرماید: من این حدیث را فقط از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی موقعی که از سفر حج بیت اللّٰه مراجعت میکردم استماع نمودم. وی مردی متدین و فاضل بود. «رحمة اللّٰه علیه و رضوانه».

در کتاب کفایة الاثر نیز این حدیث بسند دیگر مذکور است.

و هم شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از عباس بن عامر روایت نموده که گفت: شنیدم امام موسی بن جعفر (ع) میفرمود: مردم در باره صاحب الامر خواهند گفت: هنوز متولد نشده است! نیز در کتاب مزبور از داود بن کثیر نقل میکند که گفت: از آن حضرت

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 380

پرسیدم صاحب الامر کیست؟ فرمود: کسی است که از مردم دور و تنها و غریب است و از نظر کسانش غائب میباشد. پدرش را کشته‌اند و او خونخواهی نکرده است.

و نیز در آن کتاب است که علی بن جعفر گفت از آن حضرت برسیدم تفسیر آیه قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً چیست؟ فرمود: یعنی: هر گاه امام خود را از دست بدهید و او را نبینید، چه خواهید کرد؟ همچنین در کمال الدین از یونس بن عبد الرحمن روایت نموده که گفت:

خدمت آن حضرت رسیدم و عرضکردم: آقا آن کسی که قیام بحق میکند شما هستید؟

فرمود: من برای ترویج حق قیام کرده‌ام ولی آن قائم که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک میگرداند و پر از عدل و داد میکند، فرزند پنجم من است. او بخاطر حفظ جانش غیبتی میکند که مدت آن طولانی است بطوری که مردم بسیاری مرتد میشوند و عده دیگر ثابت میمانند.

آنگاه فرمود: خوش بحال آن دسته از شیعیان ما که در غیبت قائم ما چنگ بدوستی ما زده، و بر محبت ما ثابت میمانند و از دشمنان ما بیزاری میجویند.

آنها از ما و ما از آنها هستیم. آنها بما امامان دل بسته‌اند و ما نیز آنها را شیعیان خود میدانیم و از آنها خشنود میباشیم. خوش بحال آنها بخدا قسم آنها در روز قیامت در درجه ما خواهند بود. این حدیث در کفایة الاثر بسند دیگر نیز از آن حضرت ذکر شده است.

شیخ صدوق «ره» در کتاب «علل الشرائع» و عیون اخبار الرضا از حسن بن فضال و او از پدرش از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت میکند که فرمود: گویا شیعه را در موقع از دست دادن سومین امام از فرزندانم می‌بینم که از هر سو او را جستجو کنند نیابند. عرضکردم: یا ابن رسول اللّٰه برای چه؟ فرمود: برای اینکه امام آنها غائب میگردد:
فقلت و لم؟ قال: لئلّا یکون فی عنقه لأحد بیعة اذا قام بالسّیف
. عرض کردم چرا غائب می‌شود؟ فرمود: برای اینکه وقتی با شمشیر قیام میکند، بیعت هیچ (پادشاهی) در گردن او نباشد.
و هم در کتاب عیون از حسن بن محبوب روایت نموده که آن حضرت بمن فرمود:
دنیا فتنه‌ای در جلو دارد که آتش آن دامن خاص و عام را خواهد گرفت، و این در موقعی است که شیعیان ما فرزند سوم مرا از دست بدهند و اهل آسمان و زمین و مرد و زن دل- سوخته و هر غم زده مصیبت رسیده‌ای بخاطر از دست دادن وی گریه کند. پدر و مادرم فدای او باد که همنام جدم (پیغمبر) و شبیه من و شبیه موسی بن عمران (ع) است.
لباسهای نورانی پوشیده که از شعاع انوار قدس، میدرخشد چه بسیارند زنان و مردان با ایمانی که چون «ماء معین» «1» را از دست بدهند، حیران و غمگین و متأسف گردند گویا آنها را مأیوس و متحیر می‌بینم، آنها را چنان صدا زنند که از دور شنیده شود، چنان که از نزدیک شنیده می‌شود.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 382
او (امام زمان) برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذاب است.
در کمال الدین این حدیث را از ریان بن صلت نیز روایت کرده جز اینکه در آنجا میگوید: در مرگ وی اهل آسمان و زمین غمگین شوند.
مؤلف: جمله «لباسهای نورانی پوشیده که از شعاع روشنی قدس میدرخشد» احتمال دارد مقصود این باشد که از وجود حضرت انوار فضل و فیض خدا ساطع است و بطور خلاصه منظور اینست که: وجود اقدس امام زمان (ع) لباسهای مقدس و خلعت‌های ربانی که انوار فضل و هدایت از آن میدرخشد، پوشیده است.
و نیز شیخ صدوق در کمال الدین و عیون اخبار الرضا از دعبل خزاعی روایت نموده که گفت: چون قصیده خود را که باین ابیات شروع میشد:
* مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات «1»
برای حضرت امام رضا علیه السّلام خواندم موقعی که باین شعر رسیدم:
* خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم اللّٰه و البرکات

يميّز فينا كلّ حقّ و باطل و يجزى على النعماء و النقمات
* (يعنى: ظهور امامى كه ناچار ميبايد بيايد، حتمى است او بنام خدا و بركات او قيام ميكند تا در ميان ما هر حقى را از باطل تميز دهد و پاداش هر نعمت و نقمتى را عطا نمايد) از شنيدن اين اشعار حضرت امام رضا عليه السّلام سخت بگريست، آنگاه رو بمن كرد و فرمود:
اى خزاعى! روح القدس با زبان تو اين دو بيت را خواند! ميدانى اين امام كيست و كى قيام ميكند؟ عرضكردم: آقا! نه! اين قدر شنيده‌ام كه امامى از شما قيام ميكند، و زمين را از لوث فساد پاک ميگرداند و آن را پر از عدل خواهد كرد چنان كه پر از ظلم
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 383
شده باشد.
حضرت فرمود: اى دعبل! امام بعد از من پسر من محمد است و بعد از او على پسر او بعد از او پسرش حسن ميباشد و بعد از حسن پسرش، حجت قائم امام است كه (اهل ايمان) در زمان غيبتش انتظار او را ميكشند و بعد از ظهورش از وى فرمان- بردارى ميكنند.
اگر از عمر دنيا جز يک روز نمانده باشد خداوند آن روز را چندان طولانى ميگرداند تا او بيايد و جهان را پر از عدل كند چنان كه پر از ظلم شده باشد.
اما چه وقت ظهور خواهد كرد؟ نميشود وقت آن را تعيين نمود. چه پدرم (موسى بن جعفر) از پدرش و آن حضرت از پدرانش از على عليه السّلام روايت كرده‌اند كه از پيغمبر (ص) سؤال شد: قائم كه از نسل شماست كى ظهور خواهد كرد؟ فرمود: آمدن وى مثل آمدن روز رستخيز است كه خداوند در قرآن ميفرمايد: لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً «1» يعنى: كسى جز خداوند وقت آن را معلوم نميكند، اين مطلب در آسمانها و زمين گران آمده، بطور ناگهانى بسوى شما خواهد آمد «2» در كفاية الاثر مانند اين روايت بسند ديگر از ابو صلت هروى نيز آمده است.
در كمال الدين از ايوب بن نوح روايت كرده كه گفت: بحضرت رضا عليه السّلام عرضكردم: ما اميدواريم كه شما صاحب الامر باشيد و خداوند دولت آل محمد را بدون كشيدن شمشير بشما تفويض كند. چه مى‌بينيم براى شما بيعت گرفته شده و بنام مباركت
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 384
سكّه زده‌اند.
حضرت فرمود: هر يک از ما ائمه كه مردم براى او نامه‌ها نوشتند و از او مسائل دين پرسيدند و انگشت‌نما شد و وجوه شرعى براى وى فرستادند، يا ناگهان كشته مى‌شود و يا بوسيله سم ميميرد، تا موقعى كه خداوند عز و

جل امامی برانگیزد که ولادت و جایش مخفی ولی نسبش معلوم باشد.
و نیز در کمال الدین از احمد بن زکریا نقل میکند که گفت: حضرت امام رضا علیه السّلام از من پرسید: خانه‌ات در کجای بغداد است؟ گفتم در محله کرخ «1» فرمود: آنجا از همه جا سالمتر است. روزی خواهد آمد که چنان فتنه سختی در گیرد که زیر کان قوم نیز در آتش آن بسوزند و این در هنگامی است که مردم فرزند سومی مرا از دست بدهند.
در غیبت نعمانی از محمد بن ابی یعقوب بلخی روایت میکند که گفت: از حضرت امام رضا (ع) شنیدم میفرمود: بزودی مردم مبتلا بامتحان سختی خواهند شد. باین معنی که بوسیله طفلی که در شکم مادر و شیرخوار میباشد، امتحان شوند و کار بآنجا رسد که میگویند او ناپدید شده و مرده است و دیگر امامی نیست، در حالی که پیغمبر خدا بارها ناپدید میشد. آگاه باشید که من هم بزودی وفات میکنم. «2»
مؤلف: «پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله چندین بار ناپدید گردید». مانند مدتی که در کوه حری بسر میبرد و سه سالی که در شعب ابو طالب و سه روزی که در غار ثور پنهان بود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 385
و از غار تا مدینه نیز از نظر مردم مکه ناپدید شده بود. و ممکن است حضرت بلفظ جمع فرموده که پیغمبران خدا هم بارها غائب میشدند، ولی راوی بلفظ مفرد و «غاب رسول اللَّه» نقل کرده باشد.
نیز در غیبت نعمانی است که ایوب بن نوح از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هنگامی که علم از میان شما برداشته شد از زیر پاهای خود انتظار فرج بکشید. «1»

شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت عبد العظیم حسنی نقل میکند که گفت:
خدمت امام محمد تقی (ع) رسیدم تا در باره قائم از وی سؤال کنم که آیا مهدی اوست؟
حضرت پیش از من بسخن پرداخت و فرمود: ای ابو القاسم! قائم ما همان مهدی است که باید در غیبتش منتظر او باشند! و در موقع ظهورش فرمانبرداری او کنند. او فرزند سومی من است. بخدائی که محمد را بپیغمبری و ما را بامامت برگزیده است، قسم یاد میکنم که اگر جز یک روز، از عمر دنیا نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا او ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد نماید چنان که پر از ظلم و جور شده باشد. خداوند متعال کار او را در یک شب اصلاح نماید چنان که مشکل موسی کلیم را در یک شب اصلاح کرد، یعنی از ساحل مصر بوادی ایمن آمد تا مگر برای گرم کردن زنش آتشی ببرد ولی وقتی آمد خداوند در همان جا او را پیغمبر گردانید و چون مراجعت کرد پیغمبر بود. آنگاه فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج امام زمان است.
در غیبت نعمانی از احمد بن هلال از پدرش و علی قیسی روایت نموده که گفت:
از حضرت امام محمد تقی (ع) پرسیدم امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم علی. آنگاه مدتی سر مبارک بزیر انداخت، سپس سر برداشت و فرمود: بزودی حیرتی برای مردم پدید آید.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 387
عرضکردم: در آن وقت بچه کسی پناه ببریم؟ حضرت سکوت نمود آنگاه سه بار فرمود:
کسی نیست که بوی پناه برید! من دوباره پرسیدم: بکی پناه ببریم؟ سه بار فرمود:
راهی باو نیست برای سومین بار پرسیدم: بچه کسی پناه ببریم؟ فرمود: گاهی اوقات او در مدینه است: عرضکردم کدام مدینه؟ فرمود: همین مدینه که ما در آن هستیم مگر غیر از این جا مدینه دیگری هم هست؟
احمد بن هلال راوی این حدیث میگوید: ابن بزیع نقل کرد که امیة بن علی قیسی بخدمت حضرت رسید و همین سؤال را کرد و حضرت نیز همین جواب را داد.
مؤلف: اینکه فرمود: گاهی اوقات در مدینه است، اشاره باینست که بعضی از مردم آن حضرت را می‌بینند.

در غیبت نعمانی نیز مانند این حدیث را آورده است.
نیز غیبت نعمانی از عبد العظیم حسنی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر امام محمد تقی علیه السّلام میفرمود: چون فرزند علی (امام علی النقی علیه السّلام) وفات کند، چراغی بعد از وی پدید آید و بعد پنهان شود. وای بر کسی که در باره او شک کند و خوش بحال عربها که دین خود را حفظ کرده‌اند. بعد از آن حوادثی روی دهد که جوانان را پیر کند و اوضاع بحرانی و هرج و مرج سختی بوقوع پیوندد.
در کفایة الاثر نیز از حضرت عبد العظیم روایت نموده که گفت: بآن حضرت عرض کردم: من امیدوارم قائم آل محمد که می‌آید و زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، شما باشید.
فرمود: ای ابو القاسم! هر یک از ما ائمه برای پیشرفت فرمان خدا قیام کرده‌ایم و راهنمای دین الهی میباشیم ولی آن قائم که خداوند بوسیله او زمین را از دست کفار و منکران گرفته و پر از عدل و داد میکند من نیستم. او کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده خواهد ماند و خودش غائب می‌شود و افشای نامش حرام است. او در نام و کنیه همنام پیغمبر خداست. اوست که زمین برایش هموار میگردد، و هر امر دشواری برایش آسان می‌شود، و سیصد و سیزده تن از یارانش بتعداد نفرات لشکر اسلام در جنگ بدر از نقاط دور زمین در اطرافش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 388
گرد آیند. چنان که خداوند در این آیه شریفه میفرماید:یْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً. إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ
. «1»
چون این عده در نزد وی اجتماع کنند، کار او بالا گیرد و بعد از آنکه پیمان وفاداری میان او و یارانش که ده هزار مرد میباشند، منعقد گردید، بفرمان الهی قیام می‌نماید و چندان از دشمنان خدا را بقتل رساند که خداوند خشنود گردد.
عرضکردم: آقا! چگونه بدانیم خداوند خشنود شده است؟ فرمود: خداوند رحمتی بدل وی میفرستد و او میداند که دیگر خداوند از کشتن آن همه دشمنان دین خشنود شده است.
نیز در کفایة الاثر از صقر بن ابی دلف روایت کرده که گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: امام بعد از من پسرم علی است امر او امر من و گفته او گفته من و پیروی از او پیروی از من است. امام بعد از او فرزندش حسن است امر او امر پدرش گفته او گفته پدرش و طاعت وی طاعت پدرش میباشد. سپس حضرت سکوت فرمود. من عرضکردم:
یا ابن رسول اللّه بعد از فرزند شما حسن، امام کیست؟ حضرت سخت گریست. آنگاه فرمود: امام بعد از حسن فرزندش قائم بحق و منتظر

است. عرضکردم: چرا او را قائم میگویند؟ فرمود: زیرا بعد از آنکه مردم او را فراموش کردند و غالب معتقدین بامامتش منحرف شدند قیام خواهد کرد. عرضکردم: چرا او را منتظر گویند؟

فرمود: زیرا او غیبتی طولانی خواهد کرد و علاقمندانش در انتظار او بسر برند و آنها که تردید دارند منکرش شوند و دشمنان وجود او را بمسخره گیرند و آنها که وقت ظهورش را تعیین میکنند دروغگو باشند، و کسانی که در آمدنش شتاب دارند بهلاکت افتند، و آنان که تسلیم تقدیر الهی هستند از آن ورطه نجات یابند.

نیز در کتاب یاد شده از آن حضرت روایت شده که فرمود: چون سه اسم محمد و علی و حسن در ما ائمه دنبال هم باشد، چهارمی قائم آنهاست.

شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» و «کمال الدین» از ابو هاشم جعفری «1» روایت نموده که گفت: از امام حسن عسکری علیه السّلام شنیدم میفرمود: جانشین من فرزندم حسن است ولی با جانشین او چگونه خواهید بود؟ من عرضکردم فدایت گردم! مگر چه می‌شود؟ فرمود: شما او را نمی‌بینید و بردن نام او برای شما جایز نیست عرضکردم: پس چگونه او را نام ببریم؟ فرمود: بگوئید حجّت آل محمد. در کفایة الاثر نیز این معنی را از سعد بن عبد اللَّه اشعری روایت کرده است.
نیز در کمال الدین از ابراهیم بن مهزیار و او از برادرش علی بن مهزیار روایت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 390
نموده که گفت: نامه‌ای بخدمت امام حسن عسکری علیه السّلام نوشتم و سؤال کردم:
فرج آل محمد کی خواهد بود؟ حضرت در جواب نوشتند: هنگامی که صاحب الزمان از دیار ستمگران غائب گردید منتظر فرج باشید.
همچنین در کمال الدین از اسحاق بن ایوب روایت نموده که از امام حسن عسکری علیه السّلام شنیدم میفرمود: صاحب الزمان کسی است که مردم خواهند گفت هنوز متولد نشده است. محمد بن ابراهیم این حدیث را از اسحق بن ایّوب برای ما روایت کرد.
و نیز در کمال الدین از سعد بن عبد اللَّه از محمد بن عبد اللَّه بن ابی غانم از ابراهیم ابن محمد بن فارس روایت نموده که گفت: با ایوب بن نوح در راه مکه همسفر بودیم در منزل «زباله» فرود آمده نشستیم و بگفتگو پرداختیم تا آنکه از حضرت صاحب الامر و دوری ما از حضرتش سخن بمیان آمد. ایوب بن نوح گفت: در سال جاری نامه‌ای راجع بآن حضرت خدمت امام حسن عسکری علیه السّلام نوشتیم. در جواب مرقوم فرمود:
موقعی که علم شما از میان شما برداشته شد (مقصود رحلت خود آن حضرت است) از زیر قدمهای خود منتظر فرج باشید.
مؤلف: انتظار فرج از زیر قدم- کنایه از نزدیکی فرج و آسانی حصول آنست: یعنی در آن زمانها در عین اینکه باید در انتظار فرج بسر برید، از آمدن آن حضرت هم مأیوس نباشید. زیرا وقتی نادانی و گمراهی مردم از حد گذشت بر وفق قضای الهی باید امام که رهبر خلق است ظهور کند، چنان که اخبار و تاریخ از امتهای گذشته خبر میدهد.
و نیز در کمال الدین از علی بن عبد الغفار روایت میکند که چون حضرت امام علی النقی علیه السّلام از دنیا رفت، شیعیان نامه بحضرت امام حسن

عسکری علیه السّلام نوشته و از امام بعد از حضرت پرسیده بودند. در جواب فرمود: مادام که من زنده‌ام، امام من میباشم، و چون من از دنیا بروم، جانشین مرا خواهید دید ولی دسترسی باو نخواهید

داشت! «1» نیز در کمال الدین است که موسی بن جعفر بغدادی گفت: شنیدم امام حسن عسکری علیه السّلام میفرمود: شما را چنان می‌بینم که بعد از من در باره جانشین من اختلاف پیدا میکنید. آگاه باشید! کسی که معتقد بامامت ائمه بعد از پیغمبر باشد ولی فرزند مرا انکار کند، مانند اینست که تمام انبیاء را باور دارد ولی نبوّت پیغمبر خاتم صلی اللَّه علیه و آله را منکر شود. در صورتی که هر کس منکر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله باشد، همه پیغمبران را انکار نموده است. زیرا اطاعت آخرین نفر ما، مانند نیروی اولین آنها است و هر کس منکر اولین معصوم ما شود آخرین نفر ما را انکار نموده است.
آگاه باشید: فرزند مرا غیبتی است که مردم در باره آن دچار شک و تردید شوند، مگر کسانی که خداوند آنها را ثابت میدارد. در کفایة الاثر نیز این روایت آمده است.
نیز در کمال الدین است که ابو علی بن همام گفت: از محمد بن عثمان (نائب دوم امام زمان علیه السّلام) قدس اللَّه روحه شنیدم که گفت: از پدرم (عثمان بن سعید نائب

اول حضرت) شنیدم که گفت: در خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بودم که از آن حضرت این حدیث را که از پدران آن بزرگوار روایت شده است، پرسیدند:
زمین تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد ماند. هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، چون مردم جاهلیت مرده است. آگاه باشید امام زمان را غیبتی است که در آن نادانان حیران گردند و اهل باطل بهلاکت افتند و کسانی که وقت ظهور او را معین کنند، دروغگو باشند
ثمّ یخرج، فکأنّی انظر الی الاعلام البیض فوق رأسه بنجف الکوفة
آنگاه ظهور می‌کند. مثل اینکه هم اکنون پرچمهای سفیدی را که در بلندی کوفه (نجف) بر بالای سرش باهتزاز در آمده است می‌بینم! این حدیث در کفایة الاثر هم بسند دیگر نقل شده.
نیز در کمال الدین از موسی بن جعفر بغدادی روایت نموده که گفت: توقیعی از ناحیه مقدسه امام حسن عسکری (ع) باین مضمون صادر گشت: مردم چنین پنداشته‌اند که مرا خواهند کشت تا نسل مرا قطع کنند. ولی خداوند منظور آنها را غیر عملی ساخت «1» و الحمد للَّه.
و هم در آن کتاب از احمد بن اسحاق قمی روایت کرده که گفت: از آن

حضرت شنیدم میفرمود: خدا را شکر میکنم که مرا از دنیا نبرد تا آنکه جانشین مرا بمن نشان داد. او در صورت و سیرت از همه کس بپیغمبر شبیه‌تر است. خداوند او را در طول غیبتش از هر سانحه‌ای حفظ کند. تا گاهی کک او را ظاهر نموده و او زمین را پر از عدل و

داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از بنان بن حمدویه روایت میکند که گفت:

در حضور امام حسن عسکری راجع برحلت امام علی النّقی علیهما السّلام سخن بمیان آمد آن بزرگوار فرمود: امور شیعیان بعد از پدرم تا من زنده هستم بوسیله من حل و فصل میگردد ولی شیعیانی که بعد از من امام خود را از دست می‌دهند چه وضعی خواهند داشت؟! نیز در غیبت شیخ از ابو هاشم جعفری روایت شده که گفت: بامام حسن عسکری (ع) عرضکردم: آقا! بزرگواری شما اجازه نمیدهد از حضرتت پرسشی بکنم اجازه میفرمائید از شما سؤالی بنمایم؟ فرمود: سؤال کن. عرضکردم: آقا! شما فرزندی دارید؟! فرمود: آری دارم. عرضکردم. چنانچه پیش آمدی کند از کجا سراغ او را بگیرم؟ فرمود: از مدینه! و نیز در کتاب مزبور است که احمد بن اسحاق قمی از امام حسن عسکری (ع) در خصوص حضرت صاحب الزمان سؤال کرد، حضرت با اشاره دست بوی حالی کرد که او زنده و سالم است! «1» در کفایة الاثر از شیخ کلینی و او از دائیش علان رازی روایت نموده که گفت:

یکی از علمای ما (شیعه) بمن خبر داد که چون مادر امام زمان آبستن شد امام حسن عسکری (ع) بوی فرمود: بزودی پسری می‌آوری که نامش (م ح م د) خواهد بود و او قائم بعد از من است.

و نیز در کمال الدین از ابو حاتم نقل کرده که گفت: در سال دویست و شصت (هجری) از امام حسن عسکری شنیدم که فرمود: «شیعیان من پراکنده شدند!!» در همان سال حضرت وفات یافت و شیعیان و یارانش دچار تفرقه و انشعاب گردیدند. برخی

جعفر کذاب را جانشین امام دانستند، و گروهی دستخوش شک و تردید شدند، و عده‌ای در حالت تحیر بسر بردند، و بعضی که توفیق الهی شامل حالشان بود، بر دین خود ثابت ماندند.

قطب الدین راوندی در کتاب خرایج از عیسی بن شخّ روایت نموده که گفت:

موقعی که من زندانی بودم امام حسن عسکری علیه السّلام را نیز بزندان ما آوردند و من آن حضرت را میشناختم. حضرت بمن فرمود: سن تو شصت و پنج سال و یکماه و دو روز است کتاب دعائی نزد من بود که تاریخ

ولادتم در آن نوشته شده بود، چون در آن نظر کردم دیدم همان طور است که حضرت فرموده بود! سپس حضرت پرسید: آیا فرزندی داری؟ عرضکردم: نه! فرمود: خدایا پسری بوی روزی کن که پشتیبان او باشد، چه خوب پشتیبانی است اولاد برای آدمی! آنگاه باین شعر تمثّل جست:

من کان ذا عضد یدرک ظلامته انّ الذّلیل الّذی لیست له عضد

یعنی: کسی که پشتیبان داشته باشد، میتواند بر دشمنان خود چیره شود. ذلیل کسی است که پشتیبان ندارد! من عرضکردم: شما پسری دارید؟ فرمود: آری، بخدا قسم بزودی پسری بمن موهبت می‌شود که جهان را پر از عدل کند! ولی تا کنون متولد نشده است. آنگاه باین دو شعر تمثّل فرمود:

لعلّک یوما ان ترانی کأنّما بنیّ حوالیّ الأسود اللوابد

فانّ تمیما قبل ان یلد الحصا اقام زمانا و هو فی الناس واحد

یعنی: شاید روزی مرا به بینی که فرزندانم مانند شیرهائی که یالشان روی هم ریخته است در پیرامنم اجتماع نموده باشند، چنان که تمیم پیش از آنکه چون ریگ بیابان زاد و ولد کند، سالها تنها میزیست «1».

اين باب مشتمل است بر خبر دادن كاهنان و امثال آنها بظهور امام زمان، و آنچه در الواح و صخره‌ها در باره آن حضرت عجّل اللّٰه فرجه نوشته شده است.
در كتاب «مشارق الأنوار» «1» از كعب بن حرث نقل ميكند كه «ذاجدان» شاه براى استفسار از موضوعى كه در آن شک داشت بطلب «سطيح» كاهن «2» فرستاد
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 396
چون سطيح آمد، خواست او را امتحان كند. پس يک دينار در كفش خود پنهان كرد آنگاه بوى اجازه داد كه داخل شود، و چون وارد شد شاه گفت: اى سطيح! براى تو چه پنهان كرده‌ام؟ سطيح گفت بخانه خدا و صخره صمّاء و شب ظلمانى و صبح نورانى و هر گويا و گنگى سوگند ياد ميكنم كه ميان كفش پاى خود يک دينار پنهان كرده‌اى! شاه پرسيد: اين را از كجا دانستى؟ گفت: از يک نفر جن كه مانند برادر همه جا با من است. شاه گفت: اى سطيح! از آنچه در روزگاران پديد مى‌آيد، مرا مطلع گردان. گفت: اى شاه! هنگامى كه نيكان از ميان بروند و اشرار بجاه و مقام برسند، و مقدرات الهى را تكذيب نمايند، و اموال را به سختى حمل كنند، و ديدگان از گناه‌كاران بترسد، و قطع رحم نمايند، و غذاهائى كه در عالم اسلام حرام ولى نزد خورندگان شيرين و لذيذ است پيدا شود، و اختلاف نظرها پديد آيد، و عهد و پيمانها نقض گردد، و احترام بيكديگر كم شود، آن وقت ستاره دنباله‌دارى كه عرب را پريشان كند، طلوع نمايد.
در آن هنگام باران نبارد و رودها خشک شود، و اوضاع روزگار دگرگون گردد و نرخها در همه جاى جهان بالا رود. در آن موقع طايفه بربر با پرچمهاى زرد سوار اسبان تركى در مصر فرود آيند. آنگاه مردى از اولاد صخر «1» خروج كند. و پرچمهاى سياه را تبديل بسرخ نمايد و محرمات را مباح گرداند و زنان را در مقام شكنجه با پستانها آويزان نمايد و كوفه را غارت كند.
راه‌ها از زنان مكشفه سفيد ساق كه آنها را همچون چهارپايان عبور ميدهند پر شود. شوهران آنها مقتول و عجز و لابه آنان بسيار و دست تعرض مردم بناموسشان دراز است. در آن موقع مهدى فرزند پيغمبر ظاهر گردد، و اين هنگامى است كه مظلومى در مدينه و پسر عموى وى در خانه خدا كشته شود، و امر پوشيده آشكار گردد، و با علائم خود موافق باشد.
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 397
در اين وقت مرد وحشتناكى با ياوران ستمگرش مى‌آيد و روميان اقدام

بقتل بزرگان کنند. آفتاب گرفته شود. و لشکرها بیاید و صفها بسته شود. آنگاه پادشاه صنعای یمن که چون پنبه سفید و نامش حسین یا حسن است خروج کند و با خروج وی فتنه‌ها از میان برود.
در آن وقت مردی مبارک و پاکیزه سرشت و راهنمائی راه یافته و سیدی علوی نسب ظهور نماید، و مردم را از پریشانی نجات دهد. تیرگیها با نور روی او برطرف شود و بوسیله او حق آشکار شود، و اموال را میان مردم علی السویه تقسیم نماید، آنگاه شمشیر در غلاف کند و دیگر خون کسی را نریزد.
مردم با کمال نشاط و سرور زندگی کنند. و با آبی که چشمه روزگار آن را از خس و خاشاک پاک نگاه داشته، غسل کند، و حق را بروستائیان برگرداند، و میهمانی را در میان مردم و دهات افزون گرداند. و با عدل خود گمراهیها را از میان ببرد، گوئی غباری بود که از بین رفت. پس زمین را پر از عدل و داد کند و عالم را پر از برکت نماید. و این بدون شک علائم قیامت است.
ابن عیّاش در کتاب «مقتضب الاثر» از حسین بن علی بن سفیان بزوفری از محمد بن علی بن حسن نوشجانی و او از پدرش و او از محمد بن سلیمان و او از پدرش و او از «نوشجان بن بود مردان» نقل کرده که چون ایرانیان در جنگ «قادسیه» شکست خوردند، و یزدگرد از کشته شدن «رستم فرّخ‌زاد» سردار لشکرش و عدالت عرب مطلع گشت و دانست که پنجاه هزار تن از سپاهش در نبرد با مسلمین کشته شده‌اند.
در حالی که با کسانش عزم فرار داشت در ایوان کاخ خود ایستاد و گفت:
هان ای ایوان! درود من بر تو باد! آگاه باش! هم اکنون از تو روی بر میتابم تا وقتی که من یا مردی از فرزندان من که هنوز زمان وی نزدیک نشده و موقع آمدن او فرا نرسیده است، برگردیم.
سلیمان دیلمی میگوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام رسیدم و عرضکردم:
قربانت گردم مقصود یزدگرد از «یا مردی از فرزندان من» چیست؟ حضرت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 398
فرمود: او مهدی صاحب الزمان است که بفرمان خدا قیام خواهد کرد. و او ششمین فرزند من و اولاد دختری یزدگرد است. او از فرزندان یزدگرد است و یزدگرد نیز پدر وی میباشد. «1»
و نیز در کتاب مزبور بسند خود از هرمز بن حوران از فراس نقل میکند که گفت: عبد الملک مروان مرا خواست و گفت: موسی بن نصر «2» بمن نوشته است خبر رسیده که شهری از «صفر کان» را حضرت سلیمان بنا کرده و گویند سلیمان به جنی‌ها دستور داد که آن را بنا کنند، پس جماعتی

از جن اجتماع نموده آن را بنا كردند. و نوشته‌اند كه: آن شهر از چشمه مس گداخته است كه خداوند براى حضرت سليمان پديد آورد و آن قصر در بيابان اندلس (اسپانيا) است و گويند:
گنجهائى كه خداوند براى حضرت سليمان بوديعت گذارده در آنست.
اكنون اجازه ميخواهم كه بسوى آن قصر بروم. ميگويند راه آن بسى دشوار است و جز با ساز و برگ و غذاى كافى اين مسافرت طولانى را نميتوان طى كرد و هر كس تا كنون بقصد آن شتافته دست بآن نيافته است، مگر «دارا» پسر دارا چون اسكندر مقدونى دارا را بقتل رسانيد، گفت: بخدا قسم همه اقاليم و نقاط زمين را زير پا گذاردم و اهل هر سرزمين در پيش من سر تسليم فرود آوردند و هر محلى را گشودم، مگر اين قسمت از سرزمين اندلس كه پيش از من دارا بآن رسيده بود و بر من نيز لازم است كه آهنگ آنجا كنم، تا از دست يافتن بجائى كه دار اقدام نهاده باز نمانم پس خود را براى رفتن بآنجا مهيا كرد و يک سال تمام تهيه كار ديد. چون آماده حركت شد، بوى اطلاع دادند كه بعلت موانعى رسيدن بآنجا مشكل است
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 399
عبد الملک به موسى بن نصير نوشت كه براى رفتن بآنجا خود را مهيا سازد. او نيز بدان جا شتافت و بعد از مراجعت ماجراى آن را براى عبد الملک نگاشت. موسى بن نصير در پايان نامه نوشته بود: چون روزها سپرى شد و آذوقه ما باتمام رسيد، بجانب درياچه پر درختى رهسپار گشتيم و من بطرف ديوار شهر رفتم. ديدم بر ديوار شهر مطالبى بعربى نوشته‌اند. ايستادم و مشغول خواندن آن شدم و دستور دادم كه آن را يادداشت كنند. آن نوشته اشعار زير بود:
ليعلم المرء ذو العزّ المنيع و من يرجو الخلود و ما هى بمخلود
لو انّ خلقا ينال الخلد فى مهل لنال ذاک سليمان بن داود
سالت له قطر عين القطر فائضة بالقطر منه عطاء غير مصدود
فقال للجنّ ابنوا لى به اثرا يبقى الى الحشر لا يبلى و لا يؤدى
فصيّروه صفاحا ثمّ هيل له الى السّماء بأحكام و تجويد
و افرغ القطر فوق السّور منصلتا فصار أصلب من صمّاء صيخود
و بثّ فيه كنوز الأرض قاطبة و سوف يظهر يوما غير محدود
و صار فى قعر بطن الأرض مضطجعا مصمّدا بطوابيق الجلاميد
لم يبق من بعده للملک سابقة حتّى يضمّن رمسا غير اخدود
هذا ليعلم أنّ الملک منقطع الّا من اللّه ذى النعماء و الجود
حتّى اذا ولدت عدنان صاحبها من هاشم كان منها خير مولود
و خصّه اللّه بالايات منبعثا الى الخليقة منها البيض و السّود
له مقاليد اهل الأرض قاطبة و الأوصياء له أهل المقاليد

هم الخلائف اثنا عشرة حججا من بعدها الأوصياء السّادة الصيد
حتّى يقوم بأمر اللّه قائمهم من السّماء اذا ما باسمه نودی
حاصل معنی اینکه: مردمی که در این جهان ناپایدار میخواهند همیشه بمانند بدانند که اگر کسی در جهان جاوید میماند، او سلیمان بن داود بود، که چشمه مس گداخته برای او جاری گشت و به جنی‌ها گفت خانه‌ای برای من بنا کنید که تا روز
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 400
رستخیز سالم بماند، آنها هم کاخی ساختند که از عظمت سر بفلک میکشید. سلیمان گنجهای روی زمین را در آن پنهان کرد تا روزی کشف شود ولی بالاخره سلیمان مرد و در زیر خاک پنهان شد.
این ماجرا برای اینست که مردم بدانند زندگی دنیا فانی است و جز ذات بی‌زوال خداوند احدیت کسی باقی نیست.
تا زمانی که از نسل عدنان و اولاد هاشم بهترین مولود بوجود آید و خداوند او را با نشانه‌های مخصوص در نزد مردم جهان ممتاز گرداند. او اختیاردار مردم روی زمین است و جانشینان او نیز چنین هستند. آنها پیشوایان دوازده‌گانه و حجت پروردگارند تا زمانی که قائم آنها بفرمان خداوند قیام کند و این هنگامی است که او را از آسمان بنام صدا زنند.
چون عبد الملک این نامه را خواند، یا (بنا بروایتی) طالب بن مدرک فرستاده موسی بن نصیر ماجرا را بوی گذارش داد عبد الملک از محمد بن شهاب زهری «1» که در مجلس حضور داشت پرسید، در باره این موضوع عجیب چه میگوئی؟
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 401
زهری گفت: چنان میبینم و چنین پندارم که جماعتی از جن نگهبان شهر مزبور بوده و نمیگذاشتند کسی بآنجا دست یابد! عبد الملک پرسید راجع بکسی که او را از آسمان بنام صدا کنند، اطلاعی داری؟ گفت: یا امیر المؤمنین! این موضوع را نشنیده بیانگار! عبد الملک گفت: چگونه میتوانم چیزی که بزرگترین مطلب مورد احتیاج من است نشنیده انگارم؟ آنچه در این باره میدانی با صراحت هر چه تمامتر بگو! زهری گفت: علی بن الحسین (علیهما السّلام) بمن خبر داده که: این شخص مهدی از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر است. عبد الملک گفت: شما هر دو دروغ میگوئید این مردی از ماست!! زهری گفت: من آن را از علی بن الحسین نقل کردم. اگر میخواهی از وی جویا شو. مرا نباید نکوهش کرد. اگر دروغ است، او دروغ گفته و اگر آنچه شما میگوئید، درست باشد، دشمن نظر شما را تأیید کرده است.
عبد الملک گفت: من احتیاج به پرسش از اولاد ابو تراب ندارم. ای زهری!

آنچه را گفتی مخفی بدار مبادا کسی آن را از تو بشنود. زهری گفت: مطمئن باش بکسی نخواهم گفت! «1».

باب هفدهم گفتار شیخ الطائفه راجع باثبات غیبت وجود اقدس امام زمان عجّل اللّٰه فرجه

اشاره

شیخ الطائفه «1» در کتاب «غیبت» میفرماید: سخن ما در اثبات غیبت حضرت امام زمان علیه السّلام بدو طریق است: نخست اینکه میگوئیم: چون ثابت شده که باید امام در هر حال وجود داشته باشد، و مردم هم که معصوم نیستند نمی‌توانند در هیچ زمانی از وجود رئیسی (که امور دنیا و آخرت آنها را اصلاح کند) بی‌نیاز باشند، و این رئیس نیز حتما باید معصوم باشد، علی هذا این رئیس یا آشکار و در دسترس مردم است و یا غائب و از نظرها پنهان میباشد. زیرا میدانیم کسانی که مردم آنها را امام میدانند (مانند خلفا که اهل سنت آنها را اولو الامر و امام و جانشین پیغمبر میدانند) یقین بعصمت آنها نداریم، بلکه ظاهر افعال و احوال آنها منافی عصمت است، پس بیقین خواهیم دانست که امام معصوم، غائب و از نظرها پنهان میباشد.

و چون قطع داریم که عقیده فرقه‌های کیسانیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه «2» و غیرهم نسبت به شخصی که او را امام غائب میدانند. باطل است، یقین حاصل میکنیم که امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام و غیبت و ولادت آن حضرت صحیح است.

و با ثبوت این موضوع دیگر برای اثبات ولادت و علت غیبتش محتاج بحث و

گفتگوی بیشتر نیستیم مضافا باین که میدانیم نقطه حقی در میان امت اسلام هست، و جایز نیست که از میان آنها خارج باشد.

طریق دوم اینکه: میگوئیم گفتگو در باره غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام متفرع بر ثبوت امامت آن حضرت است. پس اگر مخالف ما تسلیم عقیده ما شود و با قبول امامت حضرت، از علت غیبتش پرسش نماید باید پاسخ آن را از خود او خواست و اگر امامت آن حضرت را نمیپذیرد، پرسش وی از علت غیبت بی‌مورد خواهد بود.

هر گاه در باره ثبوت امامت آن سرور با ما گفتگو کنند، خواهیم گفت که:

در جای خود با دلیلهای قانع‌کننده ثابت شده که: واجب است در همه احوال و اعصار، امام در میان مردمی که معصوم نمیباشند و مکلف به تکالیف شرعی هستند وجود داشته باشد، و هم ثابت شده که یکی از شرائط امام قطعی بودن عصمت اوست و گفتیم که حق از میان امت اسلام بیرون نمیرود.

بعد از ذکر این مقدمات، میگوئیم: مسلمانان در اعتقاد بوجود امام بچند گروه تقسیم میشوند:

گروهی عقیده دارند که امامی در میان مردم وجود ندارد. ولی بنظر ما

دلیلی که لزوم وجود امام را در هر حال و زمانی ثابت مینمود، این عقیده را فاسد میگرداند.
دسته دیگر کسانی را امام میدانند که عصمت آنها قطعی نیست. این عقیده نیز با اعتقاد ما که گفتیم باید قطع بعصمت امام داشته باشیم، باطل می‌شود. مضافا باینکه کردار ظاهری و احوال امام آنها نیز با مقام عصمت منافات دارد. پس گفتگو در باره موضوعی که ما بالبداهه علم بخلاف آن داریم، بی‌مورد است.
دسته دیگر کیسانیه هستند که معتقد بامامت محمد بن الحنفیه «1» میباشند.
ناووسیه نیز عقیده دارند که امام جعفر صادق (ع) رحلت نکرده و (امام آخر الزمان اوست) فرقه واقفیه هم بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام کسی را امام نمیدانند و میگویند: آن حضرت نمرده است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 404
چنان که خواهیم گفت بچند دلیل اعتقاد همه آنها باطل است.
پس دو طریقی را که در اثبات غیبت امام زمان عجّل اللَّه فرجه برگزیدیم مبتنی بر اینست که اعتقاد این فرقه‌ها را رد کنیم، و هم محتاج به سه اصلی است که بیان داشتیم.
یعنی: لزوم وجود رئیس و یقین داشتن به عصمت امام، و اینکه حق از میان امت اسلام بیرون نیست.
اکنون بطور اختصار سه اصل و قاعده مزبور را مورد بحث و استدلال قرار می- دهیم: ما بحث مفصل آن را در کتابهائی که در باره اثبات امامت نوشته‌ایم نموده‌ایم. در این کتاب فقط بمطالبی میپردازیم که اختصاص به غیبت حضرت ولی عصر (ع) داشته باشد خداوند منان ما را در نیل باین مقصود موفق بدارد. پس میگوئیم:

دلیل بر اثبات وجوب ریاست عالی دینی

اصل اول- یکی از واجبات عقلی اینست که ریاست- دینی از جانب خداوند بر بندگان- لطفی است الهی»
همان طور که معرفت بر هر مکلفی واجب است، ریاست دینی نیز واجب میباشد.
زیرا ما بالعیان می‌بینیم که هر گاه مردم از وجود رئیس با مهابتی که دشمنان را عقب زند و جنایتکاران را ادب کند و دست افراد متقلب را کوتاه گرداند و شرّ اقویا را از سر ضعفا برطرف نماید، بی‌نصیب بمانند در اجتماع فساد پدید می‌آید و نیرنگها شایع می‌شود، و فساد اخلاق افزون میگردد، و اصلاحات تقلیل مییابد. ولی اگر رئیس متصف باوصاف مذکوره در میان مردم باشد درست کار بعکس خواهد بود، یعنی احتیاجات آنها بصلاح میانجامد و در زندگی آنان گشایش روی میدهد و فساد و تباهی تقلیل مییابد چنان که بر خردمندان پوشیده نیست. این از بدیهیات است و کسی که آن را انکار نماید شایسته گفتگو نیست.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 405
هر اشکالی که بر این مطلب (وجوب ریاست عالی دینی در میان خلق) وارد کرده‌اند ما در کتاب «تلخیص الشافی» و «شرح الجمل» پاسخ گفته‌ایم و دیگر در اینجا به تفصیل آن نمی‌پردازیم.
گفتار یکی از علمای اهل تسنن یکی از دانشمندان متأخر اهل سنّت در این باره سخنی دارد که بر گفتار سیّد مرتضی در باب غیبت، اعتراض نموده و نزد مردم بی‌اطلاع چنین وانمود کرده که گفتار سیّد مرتضی «1» را رد کرده و بر وی غلبه یافته است! این مرد میگوید: ما با سه دلیل اعتقاد به غیبت را رد میکنیم:
اول آنکه فرقه امامیه در باره غیبت یا اعتقاد بغیبت، باید جهت قبحی را ملتزم شوند، و بر آنها است که ثابت کنند در غیبت و اعتقاد بآن قبحی متصور نیست.
چه اگر قبحی در آن به ثبوت رسد، غیبت امام آنها قبیحی خواهد بود، هر چند ثابت شود که از جهتی حسن هم دارد. چنان که ما (اهلسنت) عقیده داریم که «تکلیف ما لا یطاق» (تکلیفی که از عهده انسان خارج است) قبیح است ولی ممکن است از لحاظی دارای جهت حسن بوده و برای دیگری لطف باشد.
دوم اینکه اعتقاد بغیبت، با اعتقاد بلزوم وجود امام در هر زمان مناقض است. زیرا اجتناب مردم از ارتکاب افعال قبیح، بواسطه رئیس با هیبت و اختیار داری که بعقیده شیعه وجودش لطفی واجب است، و قبیح بودن

تکلیف در صورت نبودن او، اعتقاد به غیبت را نقض میکند. چه بعقیده ما اهل تسنن در زمان غیبت، چنین رئیسی را داریم که از ارتکاب قبایح دور و برکنار باشیم و لازم هم نیست که این رئیس غائب و با فقدان وی تکلیف قبیح باشد پس قاعده لطف که دلیل وجوب وجود امام است، هست ولی مدلول آن که وجود امام (در زمان غیبت) باشد، نیست و این خود موجب نقض دلیل است.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 406

سوم اینکه باعتقاد شما (شیعه) فائده وجود امام اینست که مردم را از ارتکاب قبائح بر حذر میدارد، در صورتی که این معنی با فرض غائب بودن وی حاصل نمیشود، و با این فرض وجود او بی‌اثر خواهد بود.

علی هذا چون لازم می‌آید که وجودش در زمان غیبت موجب دوری مردم از قبایح نباشد، دلیل شما که قاعده لطف است، اقتضا ندارد که در زمان غیبت هم واجب است چنین امامی وجود داشته باشد. پس دلیل شما (شیعه) منتقض میگردد.

زیرا بدلیل مذکور باید امام حاضر و مبسوط الید باشد، و با انبساط ید واجب نیست که غائب شود، پس دلیل شما (قاعده لطف) شامل وجود امام (غائب) غیر مبسوط الید نمیشود و امام در حال غیبت مبسوط الید نمیباشد.

پاسخ او جواب اعتراض اول او اینست: آنچه وی میگوید که: لازم می‌آید ما شیعیان در زمان غیبت ملتزم کار قبیحی شویم، فقط بمنظور ترساندن ماست، و دلیلی بر این مطلب ندارد. چه اگر دلیل میداشت لازم بود علت قبح آن را بیان میکرد تا ما هم بدانیم. بنا بر این چون علت را ذکر نکرده، ایراد وی متوجه ما نیست.

اگر این ایراد را بطور پرسش بر ما وارد کند، میگوئیم: کار قبیح وقتی متعقل است، که عملی از روی ظلم و بیهودگی و دروغ و فساد و جهل انجام پذیرد، و با فرض غیبت امام زمان هیچ یک از اینها پدید نمیآید و از همین جا خواهیم دانست که غیبت امام موجب ارتکاب کار قبیح نیست.

اگر گفته شود: قبحی که در غیبت متصور است، برطرف نکردن مانع از مکلف میباشد، زیرا بسط ید امام که در حقیقت لطف است و ترس مردم از تأدیب بوسیله او حاصل نیست، این معنی موجب اخلال در لطف مکلف است و بهمین جهت قبیح میباشد.

میگوئیم: در باب لزوم وجود امام توضیح دادیم «1» که بسط ید امام و ترس

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 407

مردم از تأدیب بوسیله او که مکلفین در حال غیبت از دست داده‌اند، باعث آن خود مردم میباشند. زیرا آنها بودند که امام را ترسانیدند و ناگزیر مسأله

غیبت پیش آمد و امام تمکن بسط ید و تصرف در امور و شئون مردم را پیدا نکرد. پس باعث این موضوع خود مردم هستند.
این اعتراض مانند اینست که بگویند، کافری که معرفت به خدا ندارد تکلیفش قبیح است. زیرا معرفت که لطف است برای وی تحقق نیافته پس باید تکلیف او نیز قبیح باشد. جوابی که اهل تسنن باین اشکال داده‌اند اینست که دوری کافر از معرفت خدا از جانب خود اوست. زیرا خداوند او را بسوی معرفت خود راهنمائی نموده و از رسیدن بآن متمکن فرموده و اگر دنبال نکند و خداشناس نشود، مقصر خود اوست بنا بر این تکلیف وی قبیح نیست، ما نیز همین جواب را باعتراض خودشان در باره غیبت امام زمان داده و میگوئیم: اگر چه مکلف از بسط ید و تصرف امام در امور بندگان محروم مانده ولی خود وی مرتکب این جریان گردیده است.
چه اگر امام تمکن میداشت آشکار میشد و در تمام کارها تصرف مینمود بنا بر این در حال غیبت نیز لطف وجود امام برای مکلفین هست و تکلیف آنها (که خود باعث از دست دادن و غیبت امام شده‌اند) قبیح نیست. ما نظیر این بحث را مفصلا در مبحث امامت نموده‌ایم و اگر در اینجا هم حاجت به بیان پیدا کرد، ذکر میکنیم.
جواب اعتراض دوم: اعتراض دوم معترض مغالطه است. نمیگوئیم وی نفهمیده چه میخواهد بگوید. زیرا شأن او بالاتر از اینست. ولی این قدر هست که وی خواسته عمدا حقیقت را پوشیده دارد و آن را طور دیگر جلوه دهد! زیرا وی گمان کرده ما میگوئیم در زمان غیبت دلیل وجود امام (قاعده لطف) هست، ولی خود امام نیست، و لذا گفته است این دو مطلب با هم مناقض است، در صورتی که ما این را نمیگوئیم.
بلکه دلیل ما در زمان حضور امام و غیبت او یکی است و وجود امام در هر دو حالت لطف است. ما نمیگوئیم زمان غیبت از وجود امام خالی است، بلکه بعقیده ما در همان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 408
زمان هم چنین رئیسی (امام) موجود است، ولی بسط یدی که مفید بحال مکلفین باشد ندارد. نه اینکه باز نبودن دست امام در کارهای مردم او را از عنوان لطف بودن خارج میکند. بلکه او همچنان لطفی است الهی، و علت عدم حصول این لطف از جانب خدا نیست، بلکه چنان که گفتیم مردم باعث آن گشته‌اند. «1»
این درست مثل این میماند که کسی بگوید: چگونه ممکن است معرفة اللّه لطف باشد با اینکه کافر خدا را نمیشناسد؟. پس مکلف بودن کافر از طرفی و نداشتن معرفت بخدا از طرف دیگر دلیل است که معرفة اللّه لطف نیست. چه اگر لطف باشد متناقض خواهد بود.
جوابی که ما در اشکال به لطف بودن امام در حال غیبت بآنها میدهیم

درست مانند جوابی است که آنها باین اشکال در این مورد میدهند، چه آنها در پاسخ این اشکال میگویند: لطف کافر بسته بخداشناسی اوست.
اگر او معرفت بخدا ندارد، کوتاهی از جانب خود است که دنبال آن نرفته، علی هذا تکلیف وی قبیح نیست.
ما نیز میگوئیم وجود امام در زمان غیبت برای مکلف لطف است، و اگر می‌بینیم بسط ید ندارد و نمیتواند در امور مردم تصرف کند، تقصیر از ناحیه مردم است. این موضوع را نیز در جای خود به تفصیل بحث کرده‌ایم.
جواب اعتراض سوم: در پاسخ اشکال سوم میگوئیم: این نیز مغالطه است و مقصود بیان حقایق نبوده. و گر نه مطلب روشنتر از اینست که بر کسی پوشیده بماند شیعه نمیگوید: واجب نیست امام در زمان غیبت بسط ید نداشته باشد، تا شما بگوئید:
دلیل شیعه دلالت بر وجوب امام غیر مبسوط الید ندارد، چه وی در زمان غیبت چنین است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 409
آنچه ما مکرر گفته‌ایم اینست که: امام چه در زمان حضور و چه در حال غیبت واجب است متصرف در امور و دارای بسط ید باشد، با این فرق که در زمان حضور چون مردم از وی تمکین نمودند دستش باز بود ولی در حال غیبت که تمکین نیست دست او نیز بسته است و گفتیم که این تقصیر مکلفین است که او را از رسیدگی بامور و باز شدن دستش در کارها مانع شدند و از وی تمکین نکردند. پس این ضرری است که مردم بخود زده‌اند.
چنان که مکرر آن را بمعرفة اللّٰه که کافر از دست داده است، تشبیه نمودیم.
توضیحات بیشتری از شیخ الطائفه برای توضیح بیشتر میگوئیم: ما میدانیم که انتصاب رئیس دینی بعد از پیدایش دین واجب است. زیرا انتصاب وی لطف است چون او اقدام باموری میکند که از دیگران ساخته نیست، مع هذا بنا بر مذهب عدلیه «1» که روی سخن با آنهاست، اهل حل و عقد از کسی که صلاحیت این منصب را داشت تمکین نکردند، و با این وصف کسی نمیگوید: انتصاب رئیس دینی که از وی تمکین نکرده‌اند واجب نیست جواب ما در باره غیبت امام همان جوابی است که از تمکین نکردن اهل حل و عقد در انتخاب رئیس شایسته‌ای برای امت، داده‌اند، و میان این دو فرق نیست. اختلافی که هست اینست که ما میگوئیم وجوب نصب امام را از راه عقل دانسته‌ایم ولی آنها میگویند: از طریق شرع استفاده شده، و این فرقی نیست که نتوان آنها را با هم جمع کرد.
اگر گفته شود: هر چند اهل حل و عقد برای انتخاب کسی که صلاحیت زمامداری امت را داشت تمکین نکردند، ولی خداوند بجای آن، لطف خودش را شامل حال مردم می‌کند و بدین گونه تکلیف هم ساقط نمیشود.

بعضی از بزرگان گفته‌اند

اصلا انتصاب امام برای مصالح دنیوی مردم شرعا واجب است بدون این که لطف واجب باشد.
می‌گوئیم: کسی که انتصاب امام را فقط برای مصالح دنیوی میداند. عقیده‌اش فاسد است. زیرا در این صورت امامت امام واجب نمیباشد. در صورتی که امت اسلام اختلافی در این ندارند که: واجب است امامی در میان مردم وجود داشته باشد.
بعلاوه آنچه امام بخاطر آن برگزیده می‌شود مانند جهاد و تولیت در کار امراء و قضات و تقسیم اموال و غنائم و اجراء حدود و قصاص، همه از امور دینی است که ترک آن‌ها جایز نیست. بنا بر این اگر انتخاب امام فقط برای مصالح دنیوی بود واجب نمیگشت. پس بهمین دلیل گفته معترض از درجه اعتبار ساقط است.
و نیز کسی که گفته است خداوند بجای امام لطف دیگری بمردم ارزانی میدارد نیز باطل است. زیرا اگر چنین میبود، انتصاب امام مطلقا و در همه حال بر خدا واجب نبود. بلکه در آن صورت از باب تخییر بود (که خداوند بین انتصاب امام و یا لطف دیگری بجای او مخیر بود، در صورتی که چنین نیست) مانند واجبات کفائی (که اگر یک نفر مکلف آن را انجام داد از دیگری ساقط می‌شود) و اینکه ما عقیده داریم انتصاب امام در هر زمان واجب است، خود دلیل بر رد گفته مخالفین است. بعلاوه لازمه گفته آنها اینست که بگویند: اگر شخص کافر معرفة اللّٰه برایش حاصل نشد، خداوند چیزی را بجای معرفت خود باو خواهد داد و بنا بر این تحصیل معرفة اللّٰه هیچ وقت بر او واجب نیست!! یا این که بگویند: در مقام حصول معرفة اللّٰه انزجار از ظلم فقط در امر دنیوی است که آن هم تحصیلش واجب نیست و بدین گونه وجوب معرفة اللّٰه از کافر ساقط میگردد.
پس اگر گفتند: کافر ناچار از تحصیل معرفة اللّٰه است، و چیزی جای آن را نمیگیرد. میگوئیم: انتصاب امام هم واجب است و چیزی جای آن را نخواهد گرفت!، چنان که در کتاب «تلخیص الشافی» بیان کرده‌ایم.
همچنین اگر گفتند نفرت از کار بد در مقام حصول معرفت، یک امر دینی است

میگوئیم: ما نیز همین را در خصوص وجود امام قائل هستیم.
اگر گفته شود: وجود رئیس مطاع و منبسط الید، از سه حالت بیرون نیست:
یا انتصاب او بر خداوند واجب است، یا بر ما واجب است، و یا این که بر ما واجب است از وی اطاعت کنیم و دست او را در کارها باز گذاریم و بر

خداوند واجب است او را بوجود آورد.
پس اگر بگوئید: انتصاب او بر خداوند واجب است، با زمان غیبت وفق نمیدهد چه که امام در آن حالت بسط ید ندارد. و اگر بگوئید بر ما واجب است چنین کسی را بوجود آوریم، تکلیف ما لا یطاق است که از عهده ما مخلوق خارج میباشد.
و اگر بگوئید اطاعت وی بر ما لازم و ایجاد او بر خداوند واجب است، میگوئیم:
چه دلیلی بر آن دارید؟ زیرا که در آن صورت واجب است چیزی را که برای دیگری لطف است، ما انجام دهیم. مثل این که بر زید واجب باشد دست امام را باز گذارد تا لطف عمر و حاصل گردد. آیا این نقض اصول نیست؟! بعلاوه ما میگوئیم: امام منبسط الید و اختیار دار که گفتیم وجودش برای ما لطف است و ما قدرت بر ایجاد او نداریم، معنی ندارد که ما ناگزیر از ایجاد وی باشیم زیرا این تکلیف ما لا یطاق است، ولی بازگذاردن دست او در تصرف امور و تقویت سلطنت وی گاهی، هم ما توانائی بر آن داریم و هم مقدور خداوند است. پس اگر خداوند بوی بسط ید نداد و دست او را در کارها باز نگذاشت. میدانیم که تقویت و بسط ید او بر ما واجب است، زیرا امام ناچار از اینست که منبسط الید باشد تا غرض از تکلیف مخلوق کامل شود.
اگر بسط ید امام از کارهای خداوند میبود، مردم بستوه می‌آمدند و میان امام و دشمنانش فاصله می‌افتاد و او را بوسیله فرشتگان یا چیزی که منجر بسقوط غرض تکلیف و حصول اضطرار شود، تقویت میکرد بنا بر این بر ما واجب است که در هر حال دست او را در امور باز گذاریم، و اگر انجام وظیفه نکردیم ضرری بخود زده‌ایم.
و اینکه گفته‌اند: «در آن صورت بر ما واجب است چیزی را که برای دیگری
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 412
لطف است ما انجام دهیم» صحیح نیست زیرا ما میگوئیم: کسی که یاری امام و تقویت سلطنت او بر وی واجب می‌شود، در این کار برای او مصلحتی است که مختص با او است هر چند برای دیگری هم نفعی داشته باشد. چنان که اگر مردم گوش بفرمان پیغمبران دادند هم خودشان از این اطاعت و پیروی سود می‌برند و هم دیگران از آن منتفع میگردند بعلاوه ما باین شخص مخالف، در باره اهل حل و عقد جواب نقضی داده و می گوئیم: چگونه (آنها) خود واجب دانستند امامی انتخاب کنند که مصلحت وجود او عاید همه امت می‌شود؟ آیا این چیزی جز وجوب کاری بر آنها، بخاطر مصلحتی که بدیگران میرسد، هست؟ هر جوابی که در این مقام میدهند، همان جواب را ما در خصوص اطاعت و تقویت امام بر حق میدهیم.
اعتراضات دیگر و پاسخ آنها اگر گفته شود: شما که عقیده دارید امام در

زمان غیبت واجب است موجود باشد چرا عدم او را جایز نمیدانید؟.
میگوئیم: از این جهت وجود او را در زمان غیبت واجب میدانیم که تصرف وی در امور برای ما لطف است و این هم منوط بوجود و ایجاد اوست که البته در حدود توانائی ما نیست.
پس بر خداوند واجب است که او را موجود گرداند، و چنانچه او را ایجاد نکند، موانع تکلیف را از ما برطرف نکرده است. ولی اگر خداوند او را موجود گرداند و ما او را یاری و تمکین نکنیم و بسط ید ندهیم، باعث عدم لطف ما هستیم و تکلیف ما هم از جانب خداوند بجاست و در صورت نخست اگر خداوند او را ایجاد نکند خود باعث عدم لطف شده و تکلیف مورد ندارد.
اگر گفته شود: مقصود شما از تمکین امام چیست؟ اگر مقصود اینست که نزد وی برویم و او را از نزدیک به بینیم و خدمت کنیم، بدیهی است که این متوقف بر ظهور اوست و ممکن است بشما ایراد کنند که بنا بر این لازم است صبر کنید
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 413
امام ظهور کند و مردم یا برخی بدانند او کجاست.
و اگر مقصود اطاعت وی و آمادگی برای یاری اوست که هر وقت ظهور کند و با دلائل امامت و معجزات، ما را دعوت نماید مهیا باشیم، ممکن است ما اهل سنت هم چنین تمکینی را نسبت بامام داشته باشیم، هر چند امامی وجود نداشته باشد، پس بچه دلیل میگوئید تکلیف ما بدون وجود امام کامل نیست؟.
میگوئیم: آنچه میباید در این باب بگوئیم سیّد مرتضی (ره) در کتاب «ذخیره» بیان فرموده و من نیز در کتاب «تلخیص الشافی» ذکر کرده‌ام و آن اینست که: لطف خدا در باره ما که عبارت است از تصرف امام و بسط ید وی. کامل نمیشود مگر با سه چیز: یکی از آن سه چیز متعلق بخداست که ایجاد امام باشد: دوم متعلق بخود امام است که باید منصب امامت را اشغال کند و اقدام بامر آن نماید: سوم تعلق بما دارد که باید او را یاری و پشتیبانی کنیم و تسلیم فرمان او باشیم. پس اقدام امام بامر امامت فرع وجود اوست. زیرا تکلیف بر امر معدوم عقلا قبیح است. پس ایجاد امام باراده حق اصل، و وجوب قیام وی بامر امامت فرع آن و وجوب یاری کردن ما از او فرع این هر دو است.
زیرا هنگامی پیروی امام بر ما واجب است که وجود داشته باشد و بامر امامت رسیدگی کند. پس با این تحقیق چگونه از ما انتظار دارند که ملتزم بعدم وجود امام شویم؟.
اگر گفته شود: چه فرق است بین اینکه امام غائب باشد یا اصلا وجود نداشته باشد، و هر گاه خداوند بداند ما از وی تمکین خواهیم کرد، او را

بوجود آورد؟
میگوئیم: از ساحت الهی دور است که تمکین کسی که وجود ندارد، بر ما واجب کند، چه این تکلیف ما لا یطاق و از عهده ما بیرون است که عقلا قبیح و محال میباشد. پس ناچار باید او وجود داشته باشد تا از وی تمکین کنیم.
اگر گفته شود: هر گاه خداوند بداند ما در فلان موقع از وی تمکین میکنیم او را بوجود خواهد آورد، چنان که در مثل چنین موردی هم ظهور میکند.

میگوئیم: تمکین از وی و قصد پیروی او در همه اوقات بر ما واجب است.
پس تمکین از فرمان او و پیروی او، واجب است در همه احوال برای ما ممکن باشد، و گر نه تکلیف حسنی نخواهد داشت! آنچه این معترض گفته در صورتی درست است که تکلیف بر ما واجب نبود و در تمام احوال مکلف باطاعت و انقیاد فرمان وی نمیشدیم و فقط تکلیف ما منحصر بود بایام ظهور او، در صورتی که این طور نیست (و در همه اوقات و زمانها اطاعت و فرمانبرداری امام بر ما واجب است.)
سخنی چند با منکرین وجود امام زمان (ع) در اینجا روی سخن را بطرف کسانی که در باب وجود امام غائب با ما اختلاف نظر دارند و میخواهند ما را ملزم کنند که معتقد بعدم وجود وی شویم، نموده و از آنها میپرسیم: آیا جایز است که خداوند ما را مکلف بمعرفت خود نماید، و با این که میداند ما در صدد کسب معرفت او نیستیم، راه یافتن معرفة اللّٰه را بما نشان ندهد مگر هنگامی که بداند ما میخواهیم خدا را بشناسیم و در صدد پیدا کردن راه آن هستیم آنگاه دلیل و راه را بما نشان دهد؟.
و نیز از آنها سؤال میکنیم: چه فرق است میان وجود دلیلی که خدا برای راهنمائی مردم قرار داده و عدم وجود آن، بطوری که اگر قصد کنیم و بآن ادله نظر افکنیم خداوند معرفت خود را برای ما پدید آورد؟.
هر گاه در پاسخ بگویند: نصب ادله از جمله تمکین است که بدون آن تکلیف حسنی ندارد و نیکو نیست، مانند قدرت و وسیله.
میگوئیم: بهمین دلیل وجود امام هم مانند قدرت بر وجوب پیروی از او، از جمله تمکین است، که هر وقت امام نباشد قدرت بر پیروی از او نداریم: چنان که اگر ادله خداشناسی و معرفة اللّٰه نباشد. ما قادر بنظر کردن و تأمل در آن نیستیم.
پس نصب دلیل برای خداشناسی و نصب امام برای طاعت با هم برابر هستند:
با این تحقیق تمام ایرادهایی که در این باب نموده‌اند، از درجه اعتبار ساقط

میگردد این معنی را من به تفصیل در کتابهایم بخصوص در کتاب «تلخیص الشافی» مورد بحث قرار داده‌ام و دیگر در اینجا تکرار نمیکنم.
مخالف ما مثالی آورده که: اگر خداوند بر ما واجب کند از چاه معینی با نداشتن ریسمان، آب برداریم، و وضو بگیریم، و بفرماید هر وقت نزدیک چاه رسیدید ریسمانی برای شما خلق میکنم که بوسیله آن آب بکشید. بدیهی است که این وعده مانع تکلیف را از ما برطرف میکند، پس اگر ما بچاه نزدیک نشدیم، خود ما باعث بر عدم انجام تکلیف (وضو) شده‌ایم نه اینکه از ناحیه خداوند باشد.
همچنین اگر آقا بنوکرش که از او دور است بگوید. برو بازار و برای من گوشت خریداری کن، و نوکر بگوید: من نمی‌توانم گوشت بخرم زیرا پول آن را بمن نداده‌ای و آقا بگوید: اگر نزدیک آمدی پول آن را بتو میدهم، این نیز مانع تکلیف را از مکلف برطرف میسازد، و چنانچه نوکر برای گرفتن پول نزد آقا نرود تقصیر متوجه خود اوست نه آقایش، حالت ظهور امام و تمکین از وی نیز همین طور است باین معنی که عدم تمکین ما موجب شده امام در این مدت ظهور نکند، نه عدم وجود او زیرا اگر از وی تمکین میکردیم، ظاهر میگشت.
میگوئیم این سخن کسی است که گمان کرده که فقط در وقت ظهور تمکین امام بر ما واجب است و در سایر اوقات و زمانها واجب نیست، ما مثالی را که شخص مخالف آورده میپسندیم و بوسیله آن پاسخ او را میدهیم. زیرا اگر خداوند ما را مکلف کند که آب از چاه بکشیم، واجب است در همان حال ریسمان وجود داشته باشد چه آن که ریسمان است که مانع را برطرف میکند.
هنگامی که میگوید: هر وقت نزدیک چاه رفتید ریسمان برای شما خلق می‌کنم این تکلیف نزدیک شدن بچاه است نه آب کشیدن از چاه! پس در آن حال فقط باید قدرت رفتن بطرف چاه را داشته باشد. زیرا در این حال مکلف بکشیدن آب نیست. ولی موقعی که نزدیک چاه رسید، مکلف است آب بکشد و در آن هنگام واجب است خداوند ریسمان خلق کند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 416
این سخن مثل این میماند که بگوئیم: پیروی و تمکین از امام همه وقت بر ما واجب نیست، و در این صورت، وجود او، واجب نمیباشد.
اگر در زمانی پیروی از او واجب شد و شرط وجوب و موقع ظهور او را ندانیم واجب است که خود امام موجود شود تا مانع تکلیف برطرف گردد و تکلیف نیکو باشد. جوابی که در مثال نوکر و آقا دادیم مانند جواب این مثال است. زیرا در آن مثال آقا نوکر را تکلیف نمود که بوی نزدیک شود، نه خریدن گوشت از بازار. اما وقتی نزد او رفت و او را تکلیف بخریدن گوشت کرد واجب است که پول آن را باو بدهد.

بهمین جهت است که میگوئیم: خداوند تمام مردم را تا روز قیامت مکلف کرده و واجب نیست که آنها را فعلا مکلف نفرموده ولی اگر آنها را بیافریند و به آنها قدرت و وسیله کار بدهد و ادله برای نیل بمقصود نصب کند. مکلف خواهند شد. و بدین گونه مغالطه مزبور ارزش خود را از دست میدهد.
علاوه بر این اگر امام برای قیام بامر امامت مکلف گردد، چگونه ممکن است وجود نداشته باشد؟ آیا مکلف داشتن شخص معدوم در نزد عقلاء صحیح است؟ و نیز مکلف شدن امام برای قیام بامر امامت، اصلا ارتباط بتمکین از وی ندارد بلکه موقعی تمکین از وی بر ما واجب است که خداوند او را موجود کند و او هم بمنصب امامت منصوب گردد. چنان که تفصیل آن گذشت و مطلب روشن است.
و نیز از آنها سؤال میکنیم: آیا پیغمبر سه سال در شعب ابو طالب «1» پنهان نگشت بطوری که هیچ کس دسترسی باو نداشت؟ و سه روز در غار ثور (موقع مهاجرت بمدینه) مخفی نشد؟ مع الوصف نمیتوان این پنهانی و غیبت را دلیل گرفت و گفت: با این که آن حضرت وجودش برای مردمی که میان آنها مبعوث شده و مکلف

به راهنمائی آنها واجب بود، خداوند او را معدوم گردانید.
اگر بگوئیم: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نخست مردم را دعوت بدین خود کرد و پیغمبری خود را آشکار ساخت و چون حضرتش را در معرض خطر انداختند، پنهان گشت.
میگوئیم: امام زمان نیز نخست پدران بزرگوارش محل و اوصاف او را بیان کردند و او را بمردم معرفی نمودند، ولی چون پدرش امام حسن عسکری علیه السّلام از جان وی ایمن نبود او را پنهان کرد و بنا بر این هر دو مورد از این لحاظ برابرند.
و هم از آنها میپرسیم: بما بگوئید: اگر خداوند مصلحت شخصی را در این بداند که پیغمبر معینی را برای راهنمائی او برانگیزد تا او را رهبری کند، و بداند که اگر این پیغمبر را مبعوث گردانید، آن شخص او را بقتل میرساند و چنانچه خداوند آن شخص را از کشتن آن پیغمبر منع کند، برای او یا دیگری فسادی پدید می‌آید، آیا خداوند این مرد را باید بعقیده شما باید بدون اینکه پیغمبر بسوی او بفرستد مکلف بدارد یا اصلا تکلیف را از او ساقط گرداند؟
اگر بگویند خدا لازم نیست خدا او را مکلف بداند میگوئیم کسی که بوسیله پیروی از پیغمبری راه برای شناختن مصالح خود دارد برای چه خدا او را مکلف ندارد و اگر بگویند خدا او را تکلیف کند، ولی پیغمبر بسوی او نفرستد، میگوئیم چگونه جایز است خدا او را مکلف کند ولی از بعثت پیغمبر که برای او لطف و در حد توانائی اوست، محروم سازد؟

و اگر بگویند: این محرومیت را آن شخص برای خود پدید آورده است.
میگوئیم: او کاری نکرده است فقط خداوند میداند که او از پیغمبر تمکین نخواهد کرد، بنا بر این با دانستن خدا، و نفرستادن پیغمبر تکلیف چنین شخصی نیکو نخواهد بود چنانچه با وجود این، تکلیف جایز باشد، باید در موردی که خداوند دلیلی نصب نکرده و میداند که شخص در دلیل تأمل نمیکند، او را مکلف بدارد در صورتی که این باطل است (و خداوند بدون نصب دلیل کسی را مکلف نمیکند) بنا بر این ناچار از آن هستید که بگوئید خداوند برای این شخص پیغمبر میفرستد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 418
و فرمانبرداری از او را بر وی واجب میگرداند، تا مانع تکلیفش برطرف شود، ولی خداوند پیغمبرش را از آن شخص حفظ میکند، بطوری که با تکلیف او منافات نداشته باشد، یا او را بنحوی نگاه میدارد که آن شخص نتواند او را بقتل رساند و در این حالت این شخص خود موجب دست نیافتن بپیغمبرش شده است. ما نیز در زمان غیبت امام زمان خود چنین وضعی داریم.
اگر بگویند: لازم است خداوند بوسیله دیگری بآن شخص اعلام کند که صلاح او در فرستادن آن پیغمبر است تا آن شخص بداند که اگر بپیغمبر دست نیافت خودش مقصر است.
می‌گوئیم: خداوند بوسیله پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و ائمه طاهرین پدران بزرگوار امام زمان آن حضرت را بما معرفی کرده و پیروی او را بر ما واجب نموده، پس اگر آن حضرت آشکار نیست و ما دسترسی باو نداریم و او را نمی‌بینیم، می‌دانیم که ما مقصر هستیم (و گر نه او مانند پدرانش در میان مردم ظاهر میبود. آنچه تا کنون گفته شد در اطراف اصل اول بود. یعنی لزوم وجود ریاست دینی که برای بندگان خدا لطف است و گفتیم این رئیس دین که وجودش لطف است فعلا امام زمان است).

دلیل بر اثبات عصمت امام

اصل دوم این بود که: امام باید بطور قطع معصوم باشد، دلیل بر اثبات عصمت امام اینست که آنچه موجب شده ما محتاج بوجود امام باشیم، معصوم نبودن ماست.
زیرا اگر همه مردم معصوم بودند، احتیاج بامام نداشتند. ولی چون معصوم نیستند محتاج بامام معصوم میباشند. و از اینجا میدانیم که علت احتیاج ما بامام، معصوم نبودن افراد اجتماع است، چنان که علت احتیاج فعل بفاعل را حدوث فعل میدانیم و میگوئیم:
چیزی که نمیخواهد حادث شود محتاج بفاعل نیست، و لذا میگوئیم هر فعل حادثی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 419
(پدیده‌ای) محتاج بمحدث (یعنی پدید آورنده‌ای است).
بهمین دلیل واجب است بگوئیم هر شخص غیر معصوم نیازمند بامام است، و گر نه علت احتیاج نقض می‌شود. پس اگر امام هم معصوم نباشد او نیز مانند دیگران محتاج بامام معصوم است و هکذا تا آنکه منجر به تسلسل شود (پس برای رفع تسلسل که محال است) ناچار از آنیم که بگوئیم: مردم غیر معصوم محتاج بامام معصوم هستند.
این گونه استدلال را ما در کتابهای کلامی خود به تفصیل و با استدلالات محکم بیان کرده‌ایم، برای رعایت اختصار از ذکر آن در این کتاب (غیبت) خودداری نموده و بهمین اندازه قناعت میکنیم.

حق از میان امت اسلام بیرون نیست

اصل سوم این بود که: حق از میان امت اسلام بیرون نیست. این مطلب مورد اتفاق ما، و مخالفین ما (اهل تسنن) است هر چند در خصوص علت آن با هم اختلاف نظر داریم.
دلیل بر اثبات این مطلب اینست که: ما معتقدیم هیچ زمانی از وجود امام معصوم خالی نیست. و چنان که گفتیم عمل ناپسند هم در حریم امام معصوم راه ندارد، علی هذا حق از میان امت اسلام بیرون نیست. زیرا امام معصوم در میان آنهاست. و در نزد مخالفین ما (اهل تسنن) بیرون نبودن حق از میان امت بجهت دلیلهائی است که دلالت دارد بر اعتبار اجماع که ما احتیاج بذکر آن نداریم.
چون سه اصل یاد شده ثابت گردید، امامت حضرت صاحب الزمان نیز ثابت میگردد. زیرا هر کس یقین به ثبوت عصمت برای امام دارد یقین دارد که امام او است.
کسی نیست که یقین بعصمت امام داشته باشد و مخالف امامت او باشد. مگر فرقه‌ای که دلیل بر بطلان عقیده آن‌ها داریم. مانند کیسانیه و ناووسیه و واقفیه، و چون (عنقریب) اعتقاد این فرقه‌ها را رد می‌کنیم، امامت حضرت بقیّة اللّٰه ثابت میگردد.

رد عقیده کیسانیه

آنچه دلالت دارد بر فساد عقیده فرقه کیسانیه که قائل بامامت محمد بن الحنفیه (یکی از پسران امیر المؤمنین علیه السّلام) هستند و معتقدند که او زنده و امام زمان است، چند چیز میباشد:
یکی اینکه اگر محمد حنفیه امام معصوم بود واجب بود نص صریحی در تأیید و اثبات آن رسیده باشد. زیرا عصمت جز بنص صریح از پیغمبر دانسته نمیشود خود کیسانیه هم در این خصوص مدعای نص صریح نیستند بلکه بچیزهای ضعیفی که باعث اشتباه و انحراف آنها گشته، متوسل شده‌اند، و نصی بر آن دلالت ندارد مانند اینکه میگویند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در روز جنگ جمل، پرچم را بدست او داد! و گفته آن حضرت که بوی فرمود: تو فرزند من هستی! با اینکه حسن و حسین هم فرزندان او بودند!! «1» در صورتی که اینها هیچ گونه دلالتی بر امامت او ندارد و فقط دلیل بر فضیلت و منزلت اوست مضافا باین که شیعه روایت میکنند که میان او (محمد حنفیه) با امام زین العابدین علیه السّلام در باب امامت گفتگوئی در گرفت و حکمیت را نزد «حجر الاسود» بردند و حجر الاسود گواهی بامامت امام زین العابدین علیه السّلام داد و این خود معجزه امام زین العابدین علیه السّلام بود و محمد تسلیم شد و اقرار بامامت حضرت کرد. چنان که این ماجرا در میان طائفه شیعه امامیه مشهور است.
و دیگر روایاتی که شیعه امامیه از پدران امام زمان و جد آن حضرت در باره امامتش نقل کرده‌اند، منصوص و متواتر و در کتب معتبر موجود است که از ذکر آنها بلحاظ اختصار خودداری میکنیم (بنا بر این موضوع امامت محمد حنفیه مورد

پیدا نمیکند).
و دیگر: روایاتی است که از طریق شیعه و سنی از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در خصوص امامت دوازده امام رسیده است. هر کس معتقد بامامت آنها باشد میداند که محمد حنفیه فوت شده و امام عصر صاحب الزمان عجل اللَّه فرجه است.
و دیگر: منقرض شدن این فرقه است. زیرا در زمان ما و زمان طولانی پیش از این (مقصود بعد از انقراض آنهاست) کسی نمانده که معتقد بامامت محمد بن حنفیه شود. اگر اعتقاد آنها درست بود نمیباید منقرض گردند.
اگر گفته شود: از کجا معلوم است که آنها منقرض شده‌اند؟ شاید در بعضی از شهرهای دور دست و جزیره‌ها و اطراف زمین مردمی باشند که

هنوز محمد حنفیه را امام بدانند.
چنان که ممکن است در اطراف زمین افرادی پیرو مذهب حسن (بصری) باشند و بگویند کسی که مرتکب معصیت کبیره می‌شود، منافق است، و بنا بر این نمیتوان ادعا کرد که این فرقه منقرض شده‌اند.
بلکه در صورتی ممکن است یقین بانقراض آنها پیدا کرد، که مسلمانان اندک و علماء معدود باشند. اما در همه جا وقتی که مسلمانان پراکنده و علماء بسیار باشند از کجا دانسته می‌شود؟
میگوئیم: این حرف بازگشت باین معنی میکند که ما نتوانیم بهیچ وجه علم باجماع امت اسلام پیدا کنیم، چه که شاید در اطراف زمین شخصی مخالف اجماع باشد! در واقع لازمه این حرف اینست که مثلا بگوئیم: شاید در اطراف زمین کسی پیدا شود که بگوید تگرگ روزه را باطل نمیکند یا اینکه برای روزه‌دار جایز است تا طلوع آفتاب خوردن و آشامیدن را ادامه دهد! زیرا قول اول مذهب «ابو طلحه انصاری» و قول دوم مذهب «حذیفه» و «اعمش» است.
و همچنین بسیاری از مسائل فقه که میان صحابه و تابعین مورد اختلاف بوده و بعدها این اختلاف برطرف گردید و علمای اعصار متأخر، اجماع بر خلاف آن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 422
نمودند پس لازم است که انسان در این باره شک کند و اطمینان باجماع بر مسأله‌ای که سابقا مختلف فیه بوده است، حاصل ننماید این گفتار بیهوده از کسانیست که میگویند شناختن اجماع و رسیدن بآن ممکن نیست.
ما میدانیم که طایفه «انصار» بعد از پیغمبر کوشیدند که مقام امامت را تصاحب کنند ولی «مهاجرین» آنها را عقب زدند. و بعدها انصار نیز قول مهاجرین را پذیرفتند. پس اگر کسی بگوید: منصب امامت برای انصار که در صدر اسلام با مهاجرین بر سر آن اختلاف داشتند جایز است و شاید در اطراف زمین کسی یافت شود که معتقد باین معنی باشد جواب آنها چیست؟ هر جوابی که آنها در این مورد دارند همان جواب ماست.
اگر بگویند: اجماع در نزد شما شیعه باین علت حجت است که امام معصوم در میان اجماع‌کنندگان است، ولی از کجا دانستید، که قول امام معصوم در میان اقوال همه امت است؟
میگوئیم: اگر معصوم از علماء امت باشد، مسلما قول او در اقوال علماء امت خواهد بود، زیرا او نمیتواند منفرد باشد و اظهار کفر کند، و البته این معنی برای او جایز نیست. پس ناچار قول او از جمله اقوال امت است، هر چند در امامت او شک داشته باشیم.
هر گاه ما اقوال امت را در مسأله‌ای معتبر دانستیم و دیدیم یکی از علماء مخالف آنست، اگر آن شخص عالم بود و محل ولادت و وطن او را

شناختیم، بگفته وی ترتیب اثر نمیدهیم، چه میدانیم که او امام نیست (بنا بر این مسأله اجماعی است) ولی اگر در نسب آن عالم تردید داشتیم، دیگر مسأله اجماعی نخواهد بود.
بنا بر این، ما اقوال علماء امت را معتبر میدانیم و در میان آنها کسی پیدا نمیکنیم که معتقد بمذهب کیسانیه و واقفیه باشد. و اگر بالفرض یکنفر یا دو نفر پیدا کنیم که پیرو این مذهب باشند و منشأ و مولد او را بدانیم، ترتیب اثر بقول او نمیدهیم بلکه اقوال سایر علماء امت را که یقین داریم امام معصوم از جمله آنها است معتبر میدانیم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 423
پس اشتباه مزبور با این دلیل و بیان مرتفع گردید.

ناووسیه

ناووسیه فرقه‌ای هستند که معتقدند که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام هنوز زنده و مهدی موعود اوست. دلیل بر بطلان عقیده آنها روشن است. زیرا ما یقین بوفات حضرت صادق علیه السّلام داریم، همان طور که یقین بمرگ پدر و جدش و شهادت امیر المؤمنین و رحلت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله داریم. اگر با اینوصف در وفات حضرت صادق علیه السّلام شک داشته باشیم، باید در وفات و شهادت آباء و اجداد بزرگوارش هم شک کنیم، و آن وقت است که باید مانند «غلات» و «مفوّضه» منکر شهادت امیر المؤمنین و امام حسین علیهما السّلام شویم، در صورتی که این سفسطه است.

واقفیه

واقفه یا واقفیه فرقه‌ای هستند که بر امامت امام هفتم حضرت موسی کاظم علیه السّلام باقی ماندند و میگویند مهدی موعود اوست (و دیگر امام هشتم را قبول ندارند) عقیده اینان نیز باطل است.
زیرا رحلت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام برای همه کس آشکار شد و میان مردم مشهور و مسلم است. همان طور که رحلت آباء و اجداد طاهرینش معروف و مسلم میباشد. اگر ما نیز در باره فوت آن حضرت شک کنیم، با ناووسیه و کیسانیه و غلات و مفوضه که مرگ پدران امام هفتم را منکر هستند، فرقی نخواهیم داشت. مضافا باینکه وفات امام موسی بن جعفر علیه السّلام بقدری مشهور است که مرگ هیچ یک از پدران عالیقدرش بدان شهرت نرسیده.
زیرا هنگام وفات آن حضرت جنازه‌اش را (بامر هارون الرشید) به مردم نشان دادند و قضات و شهود حاضر کردند (تا گواهی دهند که حضرت بمرگ طبیعی مرده است) آنگاه جنازه را بر سر جسر بغداد نهادند و اعلام کردند که اینست کسی که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 424
رافضیان (شیعه) معتقدند او زنده است و نمیمیرد بدانید که وی بمرگ طبیعی مرده است! وقتی که ماجرای رحلت حضرت بدین گونه مشهور باشد نمیتوان در باره آن تردید کرد.
مؤلف: در اینجا شیخ طوسی علیه الرحمه اخبار بسیاری در باره وفات حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام نقل میفرماید که ما در جلد یازدهم در باب وفات آن حضرت ذکر کردیم. بعد از نقل آن اخبار شیخ میفرماید:
وفات آن حضرت مشهورتر از آنست که محتاج بذکر روایت باشد. و کسی که مخالف آنست در حقیقت منکر بدیهیات شده است. شک در باره مرگ آن حضرت بازگشت بشک در باره وفات هر یک از پدران بزرگوار آن سرور و سایرین است، بلکه بنا بر این دیگر نمیتوان اطمینان بمرگ کسی پیدا کرد! بعلاوه آنچه مشهور است، حضرت موسی کاظم علیه السّلام در حال حیات وصیت بفرزندش علی (امام رضا علیه السّلام) نمود و امر امامت را بعد از خود بوی واگذار کرد و روایات مربوط باین باب بیش از آنست که شماره شود.
مؤلف: در اینجا نیز شیخ بعضی از روایاتی که من در باره امام زمان از آن حضرت روایت کردم نقل نموده سپس فرموده است: پرسش اگر گفته شود: بعقیده شما همان طور که یقین بمرگ پدران و اجداد موسی بن جعفر علیه السّلام دارید یقین بوفات آن حضرت نیز دارید، ممکن است

کسی از این گفته اتخاذ سند کند و بگوید: ما نیز میدانیم که امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندی نداشته همان طور که میدانیم مثلا ده پسر نداشته و میدانیم که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پسری نداشت که بعد از رحلت خودش زنده باشد.
پس اگر بگوئید: چنانچه یکی از اینها را دانستیم دیگری را هم خواهیم دانست و همان طور که در دومی اختلاف نیست در اولی هم اختلاف نخواهد بود، مخالف

شما هم خواهد گفت: اگر ما دانستیم که وفات محمد حنیفه و امام جعفر صادق و موسی بن جعفر علیهما السّلام مانند وفات امام محمد باقر علیه السّلام مسلم است. دیگر نمی‌باید در یکی اختلاف پدید آید و در دیگری خلاف نباشد! پاسخ آن میگوئیم: نفی اولاد، موضوعی است که صحیح نیست در موردی از کسی صادر شود. و امکان ندارد انسان در باره کسی که معلوم نیست فرزندی دارد یا نه، ادعا کند که دارای فرزند نیست. بلکه در این موارد غالبا از راه ظنّ و علائم حکم می‌شود، باین بیان که بگوئیم: اگر فلانی فرزندی میداشت معلوم میشد و مردم میفهمیدند.
چه عقلاء گاهی مصلحت خویش را در آن میبینند که بجهاتی وجود فرزند خود را از مردم مکتوم بدارند. چنان که برخی از پادشاهان مانند سلاطین قدیم ایران فرزندان خود را از بس دوست میداشتند، از نظرها پنهان میکردند، چنان که داستان آن در کتب تاریخ معروف است.
در میان مردم عادی نیز گاهی افرادی پیدا میشوند که از کنیزی یا از زنی که پنهانی عقد کرده است، دارای فرزند می‌شود و از ترس دشمنی زن دیگر و اولادش او را از خود دور میگرداند یا انتساب او را بخود منکر می‌شود، و این نیز در میان عامه مردم نظائر بسیار دارد. برخی از مردم هم گاهی با زنی از طبقه پائین وصلت میکنند و بعد که صاحب فرزند شدند کسر شأن خود می‌بینند که فرزند آن زن را بخود نسبت دهند و لذا انتساب او را بخود، بکلی منکر میشوند.
برخی دیگر بعکس گاهی با زنی از طبقه اشراف پنهانی ازدواج میکنند و بعد که فرزندی متولد میگردد هر چند مرد فرزند چنین زنی را دوست میدارد و افتخار میکند ولی از ترس کسان زن که متنفذ هستند او را از خود نفی میکند! و هکذا سایر نظائر آن که ما از ذکر آنها خودداری میکنیم.

بنا بر این نمیتوان بمجرد اینکه کسی دارای اولاد نبود، مطلقا او را از داشتن فرزند نفی کرد. بلی گاهی وضع طور دیگر است و ما از نزدیک آشنا هستیم و میدانیم که طرف مانعی در کارش نیست و مع الوصف فرزندی ندارد، که در این مورد بخصوص بتوان ادعای نفی اولاد از او کرد.

اما اینکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بعد از رحلتش فرزندی نداشت که زنده مانده باشد این را ما از راه مقام عصمت و پیغمبری حضرت میدانیم، چه اگر چنین فرزندی میداشت او را در زمان خود آشکار میساخت و در آشکار ساختن او از کسی ترسی نداشت بعلاوه باجماع امت میدانیم که رسول خدا فرزندی نداشت که بعد از حضرتش زنده مانده باشد.
ولی فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام این طور نبوده، زیرا امام حسن عسکری علیه السّلام از طرف خلیفه عصر تقریبا تحت نظر و محبوس بود و قهرا از وجود فرزندش در برابر دشمنان هراسناک بود. چه آن حضرت میدانست و از مذهب شیعه مشهور بود و همه کس میدانست که امام دوازدهم قائم آل محمد دولتهای باطل را از میان خواهد برد. بنا بر این پنهان نمودن چنین فرزندی کاری پسندیده است.
بعلاوه حضرت از کسان خود مانند برادرش جعفر کذاب که چشم طمع بارث و اموال او دوخته بود هم ترس داشت. بهمین جهت ناگزیر از آن شد که فرزندش را مخفی بدارد و بدین گونه ولادت آن حضرت برای مردم تولید شک نمود. چنین موردی را نمی‌توان مانند موردی دانست که مثلا کسی بمیرد و ما یقین بمردن او داشته باشیم (زیرا آن مورد وضع غیر عادی داشته و حقیقت بر مردم پوشیده بوده است).
ولی در مورد دوم مردن فلان شخص معلوم و در منظر عموم بوده و با نشانیهای مخصوص همه میتوانند مردن او را تشخیص دهند و تصدیق کنند.
فرق میان این دو مورد (ولادت امام- و معلوم بودن مردن کسی) باین میماند که فقهاء میگویند اقامه شهود در مقام اثبات حق است نه برای نفی حق زیرا نفی شیء محتاج باقامه شهود نیست مگر اینکه متضمن اثبات باشد. و با این بیان فرق میان دو مورد معلوم گشت.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 427
اشکال اگر گفته شود: عادتا میان این دو مورد فرق نیست زیرا همان طور که انسان مردن کسی را مشاهده میکند، قابله‌ها نیز ولادت بچه‌ها را می‌بینند. و نیز همان طور که لازم نیست مردن هر کسی را مردم به بینند، همچنین لازم نیست که هر بچه‌ای متولد می‌شود، کسی شاهد میلاد او باشد.
از جمله مواقعی که انسان یقین بمردن کسی پیدا میکند، موقعی است که شخصی در همسایگی انسان باشد و بداند که مریض است و او بعیادتش برود، بعدا مرضش شدت کند. سپس از خانه او صدای گریه و زاری بلند شود و در آن خانه هم جز او مریضی نباشد و کسان آن مریض مجلس ترحیم بر پا کنند و آثار حزن و اندوه از چهره آنان آشکار شود، و بعد ارث او را تقسیم کنند. آنگاه مدت زمانی بگذرد و او را نبیند و بعد بداند که بستگان مریض مزبور، این عزاداری را برای درگذشت او منعقد ساختند، نه

اینکه او زنده است و آنها بعللی دست باین تظاهرات زده‌اند (از این علائم یقین بمردن همسایه‌اش پیدا میکند).
همچنین ولادت کودکان نیز بدین منوال است، که زنان اثر حمل را در زنی می‌بینند و برای یک دیگر بازگو میکنند، مخصوصا اگر آن زن آبستن همسر مرد بزرگی باشد مردم بیشتر در باره آبستنی او صحبت میکنند، بعد از آنکه بچه متولد شد، آثار شادی و سرور در اهل خانه آشکار میگردد، و اگر پدر طفل مرد بزرگی باشد، مردم ولادت فرزند او را بوی تبریک میگویند سپس خبر میلاد طفل منتشر می‌شود و مردم بر حسب مقام و بزرگی پدر طفل در باره آن گفتگو میکنند، و بالاخره میفهمند که فلان کس صاحب فرزندی شده است. مخصوصا که بدانند آن مرد از اظهار ولادت فرزندش قصد دروغ و توریه نداشته است. پس اگر ما عادت را معتبر بدانیم این دو مورد را یکی خواهیم دانست. و اگر خداوند عادت انسانی را تغییر دهد هر چه در یکی امکان داشت، در دیگری نیز ممکن است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 428
چه ممکن است گاهی خداوند بجهاتی نگذارد کسی زن آبستن را هنگام وضع حمل ببیند، و در موقع ولادت طفل جز کسانی که موضوع را پنهان میدارند حضور نیابند. بعدا خداوند بچه را از محل ولادتش بفراز کوه یا بیابانی نقل مکان دهد که کسی در آن بیابان نباشد و جز افراد مورد اطمینان هیچ کس از محل او اطلاع پیدا نکند.
وقتی که این معنی امکان داشت، ممکن است که شخص مریض شود و مردم بعیادتش بیایند سپس مرضش شدت کند و از زندگیش مأیوس شوند. آنگاه خداوند او را بفراز کوهی برده، مرده‌ای که از هر جهت شبیه باوست بجای او بگذارد و بعد بجهاتی نگذارد کسی از زنده بودن آن مرد و محل او اطلاع پیدا کند مگر افرادی که مورد وثوق باشند بعد مردم آن مرده را بگمان اینکه همان مریض است تشییع کرده دفن نمایند! و نیز ممکن است گاهی نبض دست و تنفس انسان از حرکت بایستد، و خداوند حرکت آن را بر خلاف عادت از محل خود بیرون ببرد و در عین حال او زنده باشد. زیرا حیات نیازمند باین دو: یعنی حرکت نبض و تنفس است تا بخارهای محترقه را از اطراف قلب خارج سازد و بجای آن هوای صاف و خنک داخل کند، خداوند هم هوای اطراف قلب را خنک و صاف گرداند و با تنفس داخل قلب کند و بدین گونه همیشه اطراف قلب سرد باشد و محترق نشود. زیرا حرارتی که در قلب پدید می‌آید با خنکی هوای قلب از میان میرود.
پاسخ آن در پاسخ اشکال مزبور میگوئیم اولا: کسی که در پیرامون غیبت امام زمان مناظره میکند اگر از دلیل و منطق و اشکال محکم عاجز نباشد، هیچ گاه زبان بامثال این گونه خرافات نمیگشاید، ناچار ما هم بطرز اشکال مزبور بپاسخ آن پرداخته و میگوئیم:

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 429
آنچه وی در باره مردن آدمی از راه یقین بیان داشته است بهیچ وجه، درست نیست. زیرا گاهی اوقات تمام علائم یاد شده جمع می‌شود ولی محتضر نمی‌میرد. مثلا ممکن است علامات مزبور از کسی ظاهر شود که صلاح خود را در این می‌بیند که تمارض کند و نزد کسانش تمام آنچه گفته شد بعمل آورد تا میزان دوستی و علاقه کسانش را نسبت بخود آزمایش کند. این مطلبی است که بسیاری از پادشاهان و حکما وقتی مصلحت خود را در این کار میدانسته‌اند، بعمل می‌آوردند.
گاهی هم ممکن است همه علائم مزبور در شخصی جمع شود ولی او سکته کند و مردم دچار اشتباه شوند و او را مرده پندارند و بعد معلوم شود که نمرده است! چنان که بسیار اتفاق افتاده است.
موقعی واقعا مردن آدمیزاد مسلم می‌شود که خود انسان مشاهده کند و تغییر رنگ او را بنگرد و نبض وی از کار بایستد و علائم مزبور مدت زیادی استمرار داشته باشد (تا مرگ وی محقق شود) گاهی علامات دیگری نیز علاوه بر اینها ذکر میکنند که عادتا معلوم است. کسانی که بیماران را تجربه کرده و ممارست نموده‌اند اطلاع دارند.
این علامات که گفتیم در موقع وفات امام موسی بن جعفر علیه السّلام آشکار شد.
زیرا بسیاری از مردمی که حقیقت بر آنها پوشیده نبود و شکی بدل آنها راه نمی‌یافت مرگ حضرت را با علامات مزبور مشاهده نمودند.
اینکه معترض میگفت: ممکن است خداوند مرد محتضری را غایب گرداند و شخص دیگری شبیه او را بجای او گذارد، نیز درست نیست. زیرا اگر بنای بحث بر این گونه احتمالات واهی باشد، باب استدلال بسته می‌شود و در محسوسات و مشاهدات شک راه می‌یابد و باید بگوئیم: آنچه امروز می‌بینیم غیر از چیزهائی است که دیروز دیده‌ایم و هم لازم است که در باره مرگ تمام مردگان شک کنیم، و با غلات و مفوضه که منکر شهادت حضرت امیر المؤمنین و سید الشهداء علیهما السّلام شده‌اند، در عقیده یکی شویم. و بدیهی است مطلبی که باینجا منجر شد باطل است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 430
و اینکه گفته: خداوند بجای حرکت نبض و تنفس هوای داخل قلب را مانند هوای صاف و خنک اطراف قلب میکند، نیز ناشی از هوس وی بدست اندازی در علم طب میباشد از این گذشته چنان که گفتیم لازمه آن اینست که ما در مرگ همه بزرگان شک کنیم. علاوه بر این مطابق قانون علم طب، حرکات نبض و شریانات از قلب است و بیرون رفتن حرارت غریزی از بدن موجب از کار افتادن آن میباشد.
پس وقتی که نبض از کار افتاد، معلوم می‌شود که حرارت مزبور از بدن

خارج شده، و در این وقت است که انسان میمیرد و این دیگر متوقف به تنفس نیست بهمین جهت است که هر گاه نفس قطع، یا تنفس ضعیف گردد نبض را بدست میگیرند.
بنا بر این آنچه وی گفته و ولادت طفل را قیاس بآن نموده، با این بیان ارزش خود را از دست میدهد.
و آنچه معترض راجع بمیلاد طفل گفته است که چون مسرت اهل خانه مشهود شود، معلوم میگردد که در آن خانه طفلی متولد شده، همان طور که خود وی گفته این در وقتی است که بچه از مردی بزرگ و سرشناس باشد و مطلب معلوم شود و مانعی از پنهان داشتن آن نباشد. ولی وقتی بعللی که گفتیم فرضا ولادت او را پنهان نمائیم دیگر لازم نیست یقین بمیلاد و بودن او و اشتهار موضوع پیدا کنیم.
از این گذشته هنگامی که ولادت و فوت طفلی با اظهار قابله ثابت و پذیرفته می‌شود، چگونه اقوال و اظهارات جماعتی که از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السّلام خبر داده‌اند، پذیرفته نگردد! بخصوص که بسیاری از موثقین خود حضرت را دیده‌اند و ما اخبار آن را از کسانی که حضرت را دیده و ماجرای ولادت آن روز را برای آنها نقل کرده‌اند، در جای خود ذکر میکنیم.
معترض مزبور خود جایز دانسته که اگر مصلحت ایجاب کند، پروردگار عالم طفلی را که تازه متولد گردیده بفراز کوهی نقل مکان دهد یا در محلی حفظ کند تا از نظرها پنهان گردد و کسی بر آن اطلاع نیابد، این گفته او صحیح است ولی معترض همین فرض را در باره مرگ هم بیان داشته که ما گفتیم میان موضوع ولادت

طفل و مرگ شخصی فرق است.

سایر فرقه‌ها چه میگویند؟

سایر فرقه‌ها که امامت حضرت بقیة اللَّه را قبول ندارند مانند: «فرقه محمدیه» که قائل بامامت (سید محمد) پسر امام علی النقی هستند و فرقه «فطحیه» که اعتقاد بامامت عبد اللّٰه پسر امام جعفر صادق علیه السّلام دارند و در زمان ما اعتقاد بامامت خود حضرت صادق علیه السّلام دارند! و فرقه‌ای که میگویند امام زمان در شکم مادر است و هنوز متولد نشده و فرقه‌ای که میگویند امام حسن عسکری مرده است و بعدا زنده می‌شود و فرقه‌ای که امام حسن عسکری را بامامت قبول دارند ولی میگویند: ولادت فرزند برای او مسلم نشده و ما فعلا در ایام فترت هستیم، عقیده همه آنها از چند جهت فاسد و باطل است:
اول اینکه: پیروان این عقائد همه منقرض شده‌اند (یعنی در عصر شیخ- قرن پنجم هجری) و اگر بر حق بودند منقرض نمیشدند.
دوم اینکه: سید محمد پسر امام علی النقی علیه السّلام در زمان حیات پدر بزرگوارش وفات یافت و همه از مرگ او مطلع شدند. اخبار فوت او بقدری مشهور است که هر کس آن را رد کند مثل اینست که وفات پدران او را رد کرده است ...
مؤلف: شیخ بزرگوار در اینجا بعضی از این اخبار را نقل میکند که ما آن را در جلد دوازدهم بحار الانوار نقل کردیم آنگاه فرموده است:
کسانی که میگویند «1» امام حسن عسکری (ع) دارای فرزندی نبوده بلکه مشهور است که چنین فرزندی که امام زمان خواهد بود بعدا متولد میگردد، عقیده اینان نیز باطل است. زیرا لازمه این عقیده اینست که زمان از وجود امام خالی بماند.
در صورتی که پیشتر فساد آن را بیان کردیم. مضافا باینکه ما عنقریب اثبات خواهیم کرد که ولادت پسر امام حسن عسکری (ع) معروف بوده است و روایات آن را نقل
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 432
میکنیم. و بنا بر این عقیده اینان باطل است.
و آنها که میگویند: موضوع برای ما مشتبه شده نمیدانیم امام حسن عسکری پسری داشته است یا نه، پس بامامت خود وی باقی خواهیم بود تا ولادت فرزندش مسلم گردد، عقیده اینان بدلیلی که گفتیم لازمه این عقیده اینست که زمان از وجود امام خالی بماند، باطل می‌شود. زیرا وفات امام حسن عسکری (ع) را مانند سایر ائمه همه میدانیم و عنقریب ولادت فرزند دلبندش را ثابت میکنیم. (یعنی در کتاب غیبت) و نیز کسانی که معتقدند بعد از امام حسن عسکری (ع) امامی نیست، بهمان دلیل که گفتیم از نظر

عقل و شرع زمانه نمیتواند از وجود حجت خدا خالی بماند، عقیده آنها نیز باطل است.
آنها که میگویند امام حسن عسکری رحلت کرده و بعد از مرگ زنده می‌شود، نیز عقیده‌ای باطل دارند.
زیرا چنان که گفتیم لازم می‌آید که از هنگام مرگ تا وقتی که خداوند او را زنده کند زمان از وجود امام خالی بماند و این محال است. روایتی که اینان در این مورد دستاویز قرار میدهند که: «صاحب الامر بعد از مردن زنده می‌شود و از این جهت او را قائم میگویند که بعد از مرگش قیام خواهد کرد»، بر فرض که این روایت صحیح باشد، منظور اینست که بعد از آنکه نامش فراموش شد بطوری که مردم نام او را بزبان نمی‌آورند مگر کسانی که معتقد بامامت او هستند، خداوند او را برای همه مردم ظاهر میگرداند. از این گذشته ما سابقا بیان داشتیم که: هر امامی که بعد از امام دیگر می‌آید قائم نامیده می‌شود.
همچنین عقیده فطحیه که قائل بامامت عبد اللّٰه افطح پسر امام جعفر صادق هستند و کسانی که جعفر کذاب را بامامت قبول دارند نیز باطل است. چه پیشتر گفتیم که امام باید معصوم باشد و آن دو نفر معصوم نبودند. اعمالی که از آنها ظاهر گشت و علماء در کتابها نقل کرده‌اند و ما از ذکر آن خودداری می‌کنیم با مقام عصمت منافات دارد. بعلاوه آنچه میان طائفه امامیه مشهور است و تردید بردار

نیست، اینست که بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام منصب امامت در دو برادر قرار نمیگیرد. بنا بر این اعتقاد بامامت جعفر کذاب بعد از برادرش امام حسن عسکری علیه السّلام باطل است.
چون بطلان این عقاید بکلی ثابت گردید، فقط عقیده شیعه امامیه باقی میماند که معتقد بامامت امام زمان فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام هستند. چه اگر این عقیده هم باطل باشد لازم می‌آید که حق از میان امت اسلام بیرون رود و البته این باطل است.
نتیجه بحث و چون با این بیان امامت امام زمان علیه السّلام ثابت گردید و دانستیم که حضرتش از نظرها غائب است، خواهیم دانست که آن حضرت با مقام عصمت و فرض امامت غیبت نموده زیرا اگر جز این باشد، باید معتقد شویم که حق در امت اسلام نیست. پس از همین جا ناچار از آنیم که امام غائب را معصوم بدانیم هر چند تفصیل آن معلوم نباشد. مانند بیماری اطفال و حیوانات (که درست نمیدانیم آنها که گناه کار نیستند چرا باید در آتش بیماری و ناراحتی بسوزند) و مانند آفرینش جانوران موذی و صورتهای زشت و آیات متشابه قرآن مجید، که اگر علت آن از ما سؤال شود، بتفصیل نمیتوانیم جواب دهیم (چون درک حقیقت و علت آن برای ما

مشکل است) ناچار اجمالا جواب میدهیم که چون میدانیم خداوند متعال حکیم است و بر حکیم جایز نیست کاری بر خلاف حکمت و صواب کند، از اینجا خواهیم دانست آنها (که بنظر ما درست می‌آید) دارای جهت حکمتی هستند، اگر چه حکمت آن برای ما روشن و معین نیست.
همچنین در باره وجود اقدس امام زمان نیز معتقدیم که غیبت آن حضرت دارای حکمتی است هر چند تفصیل آن را ندانیم.
اشکال دیگر اگر گفته شود: ما در باب غیبت امام زمان عقیده شما را تخطئه میکنیم. باین
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 434
بیان که میگوئیم: هنگامی که شما قادر نباشید، علت و حکمت غیبت او را شرح دهید خود دلیل است که اعتقاد بامامت او باطل است. زیرا اگر امامت وی صحیح بود، شما قادر بودید که حکمت و علت خوبی آن را بیان کنید.
پاسخ آن میگوئیم: لازمه اشکال شما اینست که اشکال ملحدین نیز بر اهل عدل (خدا- پرستان) وارد باشد. زیرا آنها هم میگویند ما از راه مشاهده کارهائی که ظاهرا بر اساس حکمت نیست، پی میبریم که آن کارها کار حکیم نیست. چه اگر فاعل این کارها (خدا) حکیم بود شما خدا پرستان میتوانستید حکمت آن را بیان نمائید.
پس اگر (شما که در خصوص غیبت امام زمان بما اعتراض میکنید) در این مورد بگوئید: ما نخست در باره حکیم بودن خدا سخن میگوئیم، و بعد از آنکه از راه دلیل‌های دیگر (غیر از کارها و آثار صنع الهی) ثابت شد که خداوند عالم حکیم است و با این وصف کارهائی در دنیا دیدیم که ظاهر آن بر وفق حکمت نیست، میگوئیم واقعا دارای حکمت است هر چند ما ندانیم، و این مناقض عقیده ما که خدا را حکیم میدانیم نیست. هر گاه حکیم بودن خداوند را نپذیرند، باز باید اول این مطلب را اثبات و سپس کارهای الهی را مطابق حکمت بدانیم.
میگوئیم: ما شیعیان نیز پاسخ اشکال شما را در باره غیبت امام زمان علیه السّلام با همین منطق میدهیم، و میگوئیم: گفتگو در پیرامون غیبت امام زمان علیه السّلام فرع امام بودن حضرت است، اگر از روی دلیل یقین بامامت آن بزرگوار کردیم و با دلیل دیگری دانستیم که او معصوم است و دانستیم که از نظرها غائب شده است، آنگاه غیبت آن حضرت را بر وجهی حمل میکنیم که مطابق عصمت وی باشد چنان که معترض خود در جواب ملحدین گفت.
از این گذشته اصولا از مخالف عقیده خود میپرسیم: آیا جایز است در غیبت علتی صحیح و حکمتی باشد که مقتضی غیبت و موجب آن باشد یا نه؟ اگر بگوید جایز

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 435
میدانم میگوئیم وقتی این احتمال جایز است، چرا غیبت را دلیل بر نبودن امام در طول زمان میدانی؟ با اینکه غیبت را علتی میدانی که منافی با وجود امام نیست؟ آیا این گفته بدان نمی‌ماند که کسی از راه بیماری اطفال منکر حکمت کار باری تعالی شود؟ با اینکه جایز میداند که بسیاری از آنها دارای علت صحیحی باشد که با حکمت منافی نیست، یا مثل کسی که برخی از آیات متشابه قرآن (مثل يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ يا الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى و غيره) را دستاويز قرار داده قائل شود که خداوند شبیه اجسام است و خود کارهای بندگان را خلق میکند با اینکه احتمال هم میدهد که آیات مزبور تأویل و تفسیری داشته باشد که موافق حکمت و عدل و توحید و جسمانی نبودن خداوند باشد.
و اگر بگوید: علت صحیح و حکمتی در غیبت جایز نمیدانم، در جواب گفته شده: این ادعا از کسی که از اسرار پشت پرده اطلاع ندارد و نمیتواند از حقیقت آن آگاه شود، پذیرفته نیست. این را چگونه میگوئی با اینکه جایز میدانی آیات متشابه دارای وجوه صحیحی بر وفق ادله عقلی باشد؟
هر گاه گفته شود: برای ما امکان دارد که تفصیلا از معانی آیات متشابه اطلاع پیدا کنیم، اگر باین معنی دل خوش داشته و قانع شوید، ما نیز میگوئیم:
برای ما امکان دارد که علت غیبت و غرض از حکمت آن را که با عصمت امام منافات ندارد بدانیم. ما از این پس آن را بیان میکنیم، و در کتاب «امامت» نیز مفصلا در باره آن گفتگو کرده‌ایم.
و نیز از مخالف پرسیده شود که امامت پسر امام حسن عسکری علیه السّلام که با ادله عقلی ثابت کردیم چگونه با قول باینکه غیبت آن حضرت دارای حکمت و علت صحیح نیست، جمع می‌شود؟ آیا این تناقض نیست؟ این بدان میماند که عقیده بتوحید و عدل داشته باشی و در عین حال یقین کنی که آیات متشابه قرآن جهتی که با توحید و عدل مطابق باشد، ندارد! اگر بگویند: ما امامت پسر امام حسن عسکری را مسلم نمیدانیم، باید نخست
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 436
با آنها در اثبات امامت گفتگو کنیم، نه در علت غیبت آن حضرت. چون سابقا با دلیل امامت آن حضرت را ثابت کردیم، دیگر در اینجا محتاج بتکرار نیستیم. زیرا گفتگو در پیرامون علت غیبت امام، فرع ثبوت امامت آن حضرت است و پیش از ثبوت آن معنی ندارد که در باره علت غیبت حضرت سخن بگوئیم. چنان که پیش از اثبات توحید و عدل، گفتگو در باره وجوه آیات متشابه و بیماری اطفال و خوبی تعبّد بامور دینی مورد ندارد.
سؤال اگر گفته شود: انسان مختار است که در باره امامت پسر امام

حسن عسکری علیه السّلام گفتگو کند تا اینکه صحت و سقم آن را بداند، یا اینکه در خصوص علت غیبت او بحث کند.
جواب میگوئیم: کسی چنین اختیاری ندارد. زیرا کسی که در امامت پسر امام حسن عسکری علیه السّلام شک دارد لازم است با او در خصوص امامت گفتگو کرده و با دلیل آن را اثبات کنیم. و با وجود شک در امامت آن حضرت بحث از علت غیبت مورد ندارد. زیرا بحث از فروع پیش از بحث در اصول جایز نیست. چنان که پیش از ثبوت حکمت کارهای باری تعالی و اینکه از خدا کار قبیح صادر نمیشود، گفتگو در باره علت بیماری اطفال بیگناه و غیره، مورد ندارد.
علت اینکه ما بحث امامت را مقدم بر گفتگو در باره علت غیبت داشتیم این بود که بحث امامت مبتنی بر امور عقلی است که شبهه و احتمال در آن راه ندارد.
ولی مسأله غیبت ممکن است غامض و مورد شبهه قرار گیرد.
و لذا بحث از امر واضح و روشن را از گفتگوی در باره مسأله غامض و مشکل اولی دانستیم. چنان که در گفتگوی با پیروان ملل غیر مسلمان نیز بهمین طریق عمل
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 437
کردیم و بحث نبوّت پیغمبر خاتم صلّی اللَّه علیه و آله را مقدم داشتیم بر گفتگو در باره فساد اعتقادات و منسوخ بودن ادیان آنها. چه بحث از نبوّت پیغمبر روشن و سهل است، ولی ردّ معتقدات آنها پیچیده میباشد. این معنی درست در اینجا (بحث از امامت و علّت غیبت امام زمان) نیز جاری است.
اگر معترضین گفته خود را دنبال کنند و بگویند: مسأله غیبت دارای جهت قبحی است، میگوئیم: پاسخ این مطلب قبلا گذشت (در کتاب غیبت) بعلاوه کار قبیح در مثل این مورد را میتوان بظلم و دروغ و عبث و نادانی و افساد، تعبیر و تعقّل نمود، و اینها در اعتقاد به غیبت امام زمان علیه السّلام وجود ندارد. بنا بر این لازم است کسی در این مورد مدّعی وجود کار قبیحی نشود.
سؤال دیگر اگر گفته شود: چرا خداوند از آزار مردم نسبت بامام زمان علیه السّلام جلوگیری نکرد، تا حضرت ناگزیر بغیبت نگردد، بلکه قیام کند و لطف وجودش برای ما حاصل گردد، همان طور که خداوند هر پیغمبری را مبعوث گردانید، پیش از اعلام دین، آنها را از آسیب مردمان محفوظ نگاه داشت، و لازم است در این خصوص امام هم مانند پیغمبر باشد؟.
پاسخ آن میگوئیم: جلوگیری خداوند در این مورد دو نوع است: یکی اینکه با تکلیف مردم منافات نداشته باشد. مثلا مردم را مجبور بترک کار قبیح نکند، و دیگر اینکه منافی تکلیف باشد.

نوع اول را خداوند در باره بندگان عملی فرموده است. باین معنی که آنها را از ارتکاب ظلم بوسیله نهی از آن، جلوگیری نموده و بر وجوب پیروی و انقیاد از امر و نهی خود ترغیب فرموده و دستور داده که از هیچ یک از تعالیم او سرپیچی نکنند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 438
و خداوند را بر آنچه موجب تقویت دستورات و تشیید مبانی سلطنت مطلقه او جلّ و علاست، یاری نمایند.
اینها هیچ کدام با تکلیف منافات ندارند، پس وقتی بنده‌ای از یکی از این دستورات سرپیچی نمود و کاری را که غرض مطلوب بدان حاصل می‌شود، انجام نداد (مثلا از اطاعت امام سر باز زد) خود موجب از دست دادن لطف حق شده، نه اینکه خالق متعال باعث بر آن گردیده است.
نوع دوم اینست که: خداوند میان مردم و امام زمان فاصله اندازد، بطوری که از ظلم بوی و نافرمانی او، ناتوان گردند. این نوع جلوگیری با تکلیف (که خداوند مردم را بانجام کار نیک و دوری از کردار زشت دستور داده) جمع نمیشود، و از خداوند حکیم هم صادر نمیگردد.

ما در باره پیغمبر عقیده داریم که واجب است پیش از اعلام رسالت، خداوند وجود او را از آسیب مردم حفظ کند تا بتواند تعالیم دینی را بمردم اعلام نماید. چه که دینداری مردم فقط بسته به تبلیغ پیغمبر است و از این رو واجب است که هر طور شده خداوند شر دشمنان را پیش از ابلاغ دستورات دین، از حریم پیغمبران برطرف کند. ولی امام این طور نیست. زیرا عذر مکلّفین در دانستن احکام شرع مرتفع شده، و آنها پیش از امام معنی دین را دانسته‌اند. راه‌های دینداری بآنها نشان داده شده است، و بدون گفته امام هم میتوانند پی باحکام دین ببرند.
اگر فرضا گاهی کار دین بجائی انجامد که دانستن احکام حقه دین فقط منوط بتبلیغ امام باشد، البته بر خداوند لازم است که وجود او را از آسیب دشمنان حفظ کرده و او را آشکار گرداند، بطوری که مانند پیغمبران، مردم قادر بآزار وی نباشند.
از نظری پیغمبر نیز مانند امام است و این در صورتیست که پیغمبر دستورات دین
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 439
را بمردم رسانده باشد، سپس از مخالفت مردم گناهکار ترسی برای او پدید آید که در این صورت واجب نیست خداوند حتما دشمن را از او منع کند.
زیرا عذر مکلفین بواسطه اعلام دستورات دین برطرف شده، و آنها راه بسوی شناسائی مظهر لطف پروردگار (پیغمبر) دارند، مگر اینکه با اینوصف هم پیغمبر مأموریت دیگری داشته باشد، ولی وقت انجام آن نرسیده باشد، که در این صورت هم واجب است هر طور شده، از خطر آسیب دشمن در امان باشد، چنان که در آغاز کار واجب بود. پس از این حیث پیغمبر و امام برابر هستند.
اگر گفته شود: با این وصف هر چند بر شما واجب نیست، ولی علت غیبت امام زمان یا آنچه را ممکن است علت آن شمرد، بیان کنید تا دلیل شما روشنتر و برهانتان بلیغ‌تر باشد، میگوئیم: از جمله چیزهائی که یقین داریم علت غیبت امام است، هجوم ستمگران بوی و ممانعت او از ایفای وظایف امامت، و ترس وی از کشته شدن خود است، و چون میان او و مقصودش (انجام وظایف امامت) مانع شدند، مسأله قیام بامر امامت منتفی شد. هر گاه امام بر جان خود ایمن نبود غیبت، وی واجب میگردد و لازم است که از نظرها ناپدید شود چنان که پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله گاهی در شعب ابو طالب و گاهی در غار ثور پنهان گشت. و جهت آن هم چیزی جز

ترس بر جان خویش و آزاری که مکن بود از کفار قریش بحضرتش برسد نبود کسی را نمیرسد که بگوید پنهان شدن پیغمبر بعد از ابلاغ رسالت و اداء تکالیف واجبه مردم بود و در آن موقع کسی باو احتیاج نداشت، و با آنچه شما در باره امام میگوئید فرق دارد. و نیز کسی حق ندارد بگوید: (عمل پیغمبر و امام با هم فرق دارد) چه که پنهانی پیغمبر چندان طولانی نبود ولی غیبت امام زمان قرنهاست که میگذرد.
زیرا پنهان شدن پیغمبر در شعب ابو طالب و غار ثور پیش از هجرت بود و آن موقع هنوز تمام دستورات دین مقدس اسلام را ابلاغ نفرموده بود. چه اکثر احکام دین و بیشتر قرآن مجید در مدینه منوره تکمیل شد. پس بچه دلیل می‌گوئید پنهانی پیغمبر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 440
بعد از رساندن تمام دستور دین بود؟ اگر این طور که اینان می‌گویند پیغمبر (ص) پیش از اداء وظائف پیغمبری پنهان شد، باز این موضوع احتیاج مردم را از تدبیر و سیاست و امر و نهی پیغمبر برطرف نمی‌کند، و هیچ کس نمی‌گوید: بعد از تکمیل دین دیگر کسی محتاج به پیغمبر نیست، و نیازمند به تدبیر وی نمی‌باشد، حتی دشمن هم این را نمیگوید.
و نیز کسی که گفته است: پیغمبر آنچه تعلق بمصلحت ما داشته است رسانده و آنچه را میباید در آینده بما برساند، فعلا بصلاح خلق نیست، و بهمین جهت پنهان شدن وی جایز است، ولی امام در نزد شما این طور نیست، چه بعقیده شما تصرّف وجود امام در هر حال برای مردم لطف است و جایز نیست که بهیچ وجه غائب گردد، بلکه باید تقویت شود و دشمن را از او دور کرد، تا ظاهر گردد و موانع تکلیف مردم را برطرف کند، پاسخ این شخص همانست که در بالا گفتیم.
زیرا بیان نمودیم که هر چند پیغمبر در آن موقع آنچه را که تعلق بمصلحت مردم داشت، ابلاغ فرموده بود، اما در عین حال مردم از امر و نهی و تدبیر وی بینیاز نبودند، و با وجود این خداوند اجازه داد که وی پنهان شود. امام نیز چنین است علاوه بر اینکه گاهی پیغمبر (ص) بامر خداوند در شعب ابو طالب و زمانی در غار ثور پنهان میگشت، خود یک نوع حفظ جان از آسیب دشمن بود. زیرا حفظ جان و برطرف ساختن دشمن، تنها باین نیست که خداوند دشمن او را عاجز کند یا او را بوسیله فرشتگان تقویت نماید.
چه اگر همه وقت بدین گونه خداوند پیغمبرش را در برابر دشمن حفظ کند ممکن است فسادی در دین پدید آید. بهمین جهت انجام این کار (در همه اوقات) از خداوند شایسته نیست.
ولی اگر فسادی پدید نیاید و خداوند بداند که مصلحتی اقتضا می‌کند، البته پیغمبر را بوسیله فرشتگان تقویت نموده و میان او و دشمنانش فاصله می‌اندازد ولی هنگامی که چنین نکرد و می‌دانیم که کار خداوند از روی

حکمت است و رفع موانع
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 441
مکلفین واجب میباشد. خواهیم دانست که دور کردن دشمن بنحو مذکور صلاح نبوده بلکه تولید مفسده میکرده است.
در باره امام نیز چنین می‌گوئیم: که خداوند با غائب نمودن وی جان او را از خطر کشته شدن حفظ کرده و اگر میدانست تقویت وی بوسیله فرشتگان مصلحت است، او را تقویت میکرد. ولی چون می‌بینیم که چنین نکرد و می‌دانیم کارهای الهی بر اساس حکمت و رفع موانع مکلفین است، خواهیم دانست که در این کار مصلحتی نبوده است، و ای بسا که مفسده هم داشته است.
عقیده اجمالی در باره امام اینست که بر خداوند واجب است امام را نیرو دهد تا بتواند قیام کند و دست او را باز گذارد و فرشتگان و بشر او را یاری نمایند. پس وقتی که فرشتگان او را یاری نکردند میدانیم یاری آنها تولید مفسده مینموده است. بنا بر این واجب است که جامعه بشری او را اطاعت کنند. اگر آنها دست از اطاعت و پیروی وی برداشتند خود موجب از دست دادن و غیبت امام شده‌اند نه آنکه خداوند بدون مصلحت امام را امر بغیبت کرده است، و با این توضیحات این گونه اشکالات بکلی باطل میگردد.
اگر جایز باشد با اینکه جامعه احتیاج به پیغمبر دارند، در صورتی که ضرری هم متوجه او شود، غائب گردد، همان مصلحت و علت در غیبت امام هم هست و اینکه گفته‌اند: فرق است بین غیبت کوتاه پیغمبر و غیبت طولانی امام زمان، می گوئیم: هیچ فرقی نیست و غیبت از این نظر کوتاه و طولانی ندارد. زیرا وقتی خود او محتاج بغیبت نبوده بلکه مردم او را ناگزیر بآن نموده باشند، جایز است که علت غیبت طولانی گردد، چنان که جایز است زمان آن کوتاه باشد.
اشکال اگر گفته شود: در صورتی که بیم جان، امام را ناگزیر بغیبت نموده است و بعقیده شما پدران آن حضرت نیز در تقیه و ترس از دشمن بسر می‌بردند، پس چرا آنها
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 442
غائب نشدند؟ پاسخ میگوئیم: پدران امام زمان (ع) با التزام به تقیه و عدم تظاهر بامامت و نفی امامت از خود (در نزد دشمنان) دیگر ترس نداشتند، ولی ترس زیاد متوجه امام زمان است. زیرا (همه میدانستند که او کسی است) که با شمشیر قیام خواهد کرد و زمام سلطنت را بدست میگیرد و با دشمنان جهاد میکند، بنا بر این شباهتی میان ترس وی از دشمن و ترس پدرانش نیست، مگر با کمی تأمل. بعلاوه موقعی که یکی از پدران امام زمان علیه السّلام بشهادت میرسید یا وفات مییافت فرزندی داشت که

دارای صلاحیت امامت باشد و جای او را بگیرد، ولی حضرت صاحب الزمان علیه السّلام درست بعکس است. چه مسلم است که هیچ کس نبود و نمیباید کسی جانشین وی شود. پس این دو موضوع با هم فرق دارد.
ما سابقا بیان کردیم که فرق است بین وجود امام در حالت غیبت که کسی یا اشخاصی دسترسی بوی نداشته باشند، و بین اینکه اصلا وجود نداشته باشد تا گاهی ککَ معلوم شود مردم از وی تمکین خواهند کرد یا نه، آنگاه خدا او را موجود گرداند.
همچنین اینکه میگویند: چه فرق است بین وجود امام بطوری که دست کسی بوی نرسد و بین اینکه در آسمان باشد؟ باین معنی که بگوئیم: اگر امام در آسمان باشد و اخبار ساکنان زمین بر وی پوشیده نباشد. آن وقت آسمان برای او مثل زمین است. و اگر اخبار اهل زمین در زمین بر وی پوشیده بماند، بودن و نبودنش یکی است، ما در پاسخ، نقل کلام در شخص پیغمبر کرده و میگوئیم: چه فرق است بین اینکه او موجود و پنهان باشد یا اینکه اصلا وجود نداشته و در آسمان ساکن باشد؟ هر جوابی که بما دادند، همان پاسخ ما بآنهاست!.
دیگر نمیتوانند بین این دو مورد فرق بگذارند و بگویند پیغمبر از نظر همه مردم پنهان نشد بلکه پنهانی او از دشمنان بود ولی امام زمان از نظر همه مردم غائب
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 443
شده است.
زیرا اولا ما یقین نداریم که امام از نظر تمام دوستانش پنهان باشد! و تجویز همین معنی در این مورد کافی است. بعلاوه موقعی که پیغمبر در غار «ثور» مخفی شد، از نظر دوستان و دشمنان پنهان بود و جز ابو بکر (که خود از مکه همراه پیغمبر حرکت کرده بود!) کسی با حضرت نبود.
در صورتی که مصلحت ایجاب میکرد، طوری پنهان شود که از دوست و دشمن کسی با او نباشد.

اگر گفته شود تكليف حدود در زمان غيبت چيست؟ اگر مثلا حدّ جانى كه شرع واجب دانسته، در باره او اجرا نشود، لازم مى‌آيد كه احكام دين منسوخ گردد و اگر آن طور كه شرع دستور داده حدود بايد جارى شود، چه كسى آن را اجرا مى‌كند؟.
ميگوئيم: حدود در گردن مستحق آن باقى خواهد ماند. اگر امام ظاهر گردد و آن افراد هم زنده باشند، امام (طبق قانون شرع) با اقامه شهود و اقرار آنها حدّ را جارى ميسازد، و اگر آن روز مرده باشند، گناه عدم اجراء حدّ، در گردن كسانى است كه جان امام زمان را در معرض خطر انداختند و او را مجبور كردند كه غائب شود، و اين موجب نسخ احكام دين نيست. زيرا اجراء حدود در صورت تمكن و برطرف شدن مانع واجب است، و اگر مانعى ايجاد شود ساقط ميگردد، و در صورتى تعطيل حدود موجب نسخ احكام دين است، كه: با امكان و برطرف شدن موانع جارى نگردد.
در ضمن ما هم از آنها ميپرسيم: اگر اهل حل و عقد شما قادر نباشند، امام انتخاب كنند، تكليف حدود چيست؟ اگر بگوئيد: اجراء آن ساقط مى‌شود ميگوئيم اين نيز مانند الزامى كه بر ما نموديد، نسخ است. و اگر بگوئيد: در گردن مستحقين
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 444
آنها باقى خواهد ماند، اين همان جوابى است كه ما بشما ميدهيم!.
اگر گفته شود: ابو على «1» گفته است: هنگامى كه اهل حلّ و عقد نتوانند امام انتخاب نمايند، خداوند كارى ميكند كه جاى اجراء حدود را بگيرد و موانع تكليف مكلفين برطرف گردد، و اينكه ابو هاشم گفته: كه اقامه حدود در امور دنيوى است و مربوط بامور دينى نيست.
ميگوئيم: اگر ما گفته ابو على را هم بپذيريم باز ضررى باعتقاد ما نميرساند زيرا ما انتصاب امام را بخاطر اجراء حدود واجب ندانسته‌ايم تا از دست رفتن اجراء حدّ با دليل امامت مناقض باشد.
بلكه اجراء حد تابع شرع است. و لذا گفتيم كه اگر دست ما در اجراء آن باز نباشد، ممكن است اجراء آن واجب نشود، يا اينكه تا ظهور امام در گردن مستحقين آنها باقى بماند، و هم جايز است كه خداوند چيزى را جانشين حدود كند.
پس اگر گفته ابو على را نيز بپذيريم، اعتقاد ما كه لزوم وجود امام باشد، منتقض نميشود.
آنچه ابو هاشم گفته كه: «اقامه حدود در امور دنيوى است و مربوط بامور دينى نيست» نيز نمى‌توانيم بپذيريم، زيرا اجراى حد، عبادت واجبى است و

اگر برای مصلحت دنیوی بود واجب نمیشد، علاوه بر این بعقیده ابو هاشم اقامه حدّ که پاداش و سختی داشته باشد، جزئی از عذاب اخروی است که خداوند قسمتی از آن را بخاطر مصالحی پیش از آخرت در دنیا پیش آورده است. علی هذا باید پرسید:

ابو هاشم بچه دلیل مدعی است که اجراء حد از مصالح دنیوی است؟ پس اعتقاد وی نیز باطل است.

در غیبت امام چگونه میتوان بحق رسید؟

اگر گفته شود در حال غیبت امام چگونه میتوان بحق رسید؟ اگر بگوئید: نمیتوان بحق رسید، مردم را در تمام کارهاشان در حیرت و گمراهی شک انداخته‌اید، و اگر بگوئید: با دلیلهائی میتوان بحق رسید، این خود اعتراف است باینکه بواسطه آن دلیلها از وجود امام بی‌نیاز میباشید.

میگوئیم: حق بر دو گونه است: یکی عقلی و دیگری سمعی (شنیدنی) حق عقلی آنست که از راه دلیل عقلی بآن میرسیم، و حق سمعی آنست که بوسیله فرمایش پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السّلام بدست می‌آوریم، چنان که این گونه حقائق را پیغمبر و ائمه برای ما بیان کرده و روشن نموده‌اند و چیزی را بدون دلیل نگذاشته‌اند.

بعلاوه ما احتیاج نداریم که از این راه نیاز خود را بامام ثابت کنیم، بلکه چنان که پیشتر گفتیم جهتی که در هر حال و زمانی ما را محتاج بوجود امام میگرداند، همان قاعده لطف است، و با در نظر گرفتن این مطلب دیگر چیزی جای آن را نمیگیرد.

احتیاج بحق سمعی نیز معلوم است. زیر و لو آنچه مردم در امور دین نیازمند بآن می‌باشند، از پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السّلام رسیده است، ولی ممکن است ناقلان اخبار عمدا یا اشتباها، حقی را تغییر داده و آن را بما نرسانند، و بنا بر این امکان دارد که آثار اهل بیت قطع شود و یا نزد کسی باشد که نقل از وی اعتبار ندارد. این موضوع را ما در کتاب «تلخیص الشافی» مفصلا بیان نموده‌ایم و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

اگر مخالف ما بگوید: فرض میکنیم، برخی از ناقلان اخبار احکام و دستورات شریعت را کتمان نمودند و احتیاج پیدا شود که امام خود آن را بیان کند و جز بوسیله او حق شناخته نشود، و همواره هم ترس از دشمنانش باقی باشد، پس بنظر شما وضع چگونه خواهد بود؟

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 446

اگر بگوئید: در این وقت باید امام ظاهر شود هر چند تأمین جانی نداشته باشد.

لازم می‌آید که ترس از کشته شدن، موجب غیبت ایام نشود، و باید حتما ظاهر گردد.

و اگر بگوئید: امام ظاهر نمی‌شود و تکلیف آن مورد که بر امّت پوشیده مانده، ساقط میگردد، از اجماع بیرون رفته‌اید. زیرا این اجماعی امّت است که آنچه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله تشریع فرموده و بیان داشته، تا روز قیامت برای امّت لازم است.

و اگر بگوئید: تکلیف ساقط نمی‌گردد، این خود تصریح به تکلیف ما لا یطاق

و وجوب عمل بچیزی که راه بآن ندارید، میباشد.
میگوئیم، ما در کتاب «تلخیص الشّافی» به تفصیل در این باره سخن گفته‌ایم و خلاصه آن بدین قرار است که: اگر خداوند متعال بداند در زمانی که غیبت امام بطول میانجامد و ترس وی از دشمنان باقی میماند، قسمتی از احکام واجب دین قطع می‌شود، قهرا تکلیف را از کسانی که دسترسی بآن ندارند، ساقط می‌گرداند.
پس وقتی که بوسیله اجماع دانستیم که تکالیف دینی تا روز قیامت بر تمام افراد امت مستمرّ و ثابت است، خواهیم دانست که اگر چیزی از دستورات شرع قطع شود و بما نرسد، حتما در زمانی است که می‌تواند ظاهر شود و خود را نشان دهد و مردم را راهنمائی کند و از نافرمانی خداوند بترساند.
سخن سیّد مرتضی سیّد مرتضی در کتاب «شافی» در این مورد گفته است: دور نیست که بسیاری از امور هنوز بما نرسیده و در نزد امام علیه السّلام بودیعت نهاده شده باشد، یا ناقلان اخبار آن را کتمان نموده و روایت نکرده باشند، و با این وصف لازم نمی‌آید که تکلیف از مردم برداشته شود.
زیرا اگر علّت غیبت امام علیه السّلام، اینست که وی از دشمنان تأمین جانی ندارد، کسانی که او را ناگزیر بغیبت نموده‌اند خود موجب از دست دادن آن قسمت از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 447
احکام و دستورات دینی شده‌اند. همچنان که علت نبودن امام و عدم تصرّف آن حضرت در امور مردم نیز خود آنها میباشند، زیرا آنها بودند که او را ناچار به غیبت نمودند.
و اگر ترس وی از مردم برطرف گردد، مسلما آشکار گشته و با تصرف در امور دین و دنیای مردم، لطف وجودش حاصل می‌شود، و آنچه از مردم پنهان بوده برای آنها آشکار میگردد و چیزی ناگفته نمی‌ماند.
پس هر گاه امام ظاهر نگردد، بلکه همچنان در پرده غیبت باقی بماند، مکلّفی که طوق تکلیف را بگردن دارد، خود باعث از دست رفتن برخی از احکام دین و عدم ظهور امام و استفاده از وجود حضرتش گردیده است».
این بیان محکمی است که بر اساس صحیح استوار است.
نظر یکی از دانشمندان یکی از دانشمندان ما (شیعه) ها گفته است: علّت اینکه امام زمان علیه السّلام از نظر دوستانش غائب شده اینست که میترسد اخبار وی شایع گردد و شیعیان در اجتماعات خود از روی خوشحالی در باره ملاقات وی گفتگو کنند و همین موضوع باعث ترس او از دشمنان شود، ولی این جواب ضعیف است،.
زیرا خطر افشای این معنی، بر آنها پوشیده نیست و هنگامی که زیان و مفسده آن را دانستند چگونه ممکن است آن را نزد همه کس اظهار کنند و

اگر یکی دو نفر بگویند، عموم شیعیان چنین نیستند. بعلاوه لازمه این حرف اینست که شیعیان امام زمان نفعی را که از وجود آن حضرت میبرند از دست بدهند، بطوری که ملاقات با حضرت بهیچ وجه بر ایشان میسر نباشد. زیرا شخص اشکال‌کننده میگفت: علّت غیبت امام زمان اینست که آن حضرت میدانست، اگر خود را بشیعیان نشان دهد، اخبار او را فاش میسازند. بنا بر این در آن موقع چیزی که مقتضی ظهور امام زمان علیه السّلام باشد، مقدور آنها نبود. و این معنی هم اقتضا دارد تکلیفی که وجود امام در آن تکلیف لطف است، از آنها
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 448
ساقط گردد.
پاسخ دانشمند دیگری دیگری از دانشمندان ما در پاسخ اشکال مزبور گفته است: علّت غیبت امام از نظر دوستان، وجود دشمنان وی میباشد. زیرا نفعی که عموم مردم دوست و دشمن از وجود امام میبرند، در صورتی است که امام نافذ الأمر و مبسوط الید باشد و بدون موانع و منازعی ظاهر گشته دست به تصرّف کارها بزند، و معلوم است که دشمنان میان امام فاصله انداختند و از تصرّفات وی در امور مردم جلوگیری کردند، و بودن در حال تقیّه و ترس از دشمن و آشکار شدن برای بعضی از دوستانش هم سودی ندارد.
زیرا نفعی که در تدبیر امور امت انتظار میرود، جز در حال ظهور حضرت برای همه مردم و نافذ بودن فرمانش، میسّر نیست. پس علّت غیبت که عبارت از لطف و مصلحت برای عموم است در این صورت یکسان خواهد بود.
پاسخ شیخ طوسی ممکن است مخالف ما بر این جواب اعتراض کند و بگوید: هر چند دشمنان از ظهور و تدبیر و تصرّفات امام حائل و مانع شدند، ولی مانع از ملاقات دوستان آن حضرت که معتقد باطاعت و لزوم پیروی از اوامر او میباشند، نیستند. پس اگر گوئی ملاقات دوستان امام که فقط معتقدین حضرت میباشند، سودی نداشته باشد بدلیل اینکه امام باید برای همه نافذ الامر باشد.
میگوئیم: گفته شما تصریح باین معنی است که شیعه امامیه از موقع وفات حضرت امیر المؤمنین تا روزگار امام حسن عسکری علیهما السّلام باین جهت که هیچ یک از ائمه نسبت بهمه امت نافذ الامر نبودند، از وجود آنها نفعی نبردند و هم موجب اینست که بگوئیم شیعیان پیش از آنکه امیر مؤمنان بخلافت ظاهری برسد از ملاقات و دیدن وی سودی نبرده باشند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 449
میگوئیم: این سخن از کسی سر میزند که در گفتار خود تأمل نمیکند. زیرا اگر قائل شویم که انتفاع بوجود امام فقط در موردی است که برای عموم

مردم آشکار گردد و فرمانش در میان همه آنها مؤثر باشد، گفته مخالف از راه دیگر باطل می‌شود زیرا التزام باین گفته موجب آنست که تکلیفی که وجود شخص امام در آن لطف است از گردن شیعه ساقط شود.
زیرا هر گاه امام برای شیعیان آشکار نگردد و این بواسطه مانعی باشد که برطرف ساختن آن مقدور شیعیان نباشد، ناچار میباید تکلیف از آنها ساقط گردد.
چه اگر جایز باشد گروهی از مکلفین (مانند مخالف) گروه دیگری را (شیعه) از لطفی که دارند منع کنند و با وجود این تکلیفی که لطف (وجود امام) در آنست برای آنها همیشه باشد، جایز خواهد بود که یکی از مکلفین پای دیگری را به بندد و از راه رفتن منع کند، بطوری که قادر نباشد آن قید و بند را برطرف نماید و با این وصف راه رفتن برای وی استمراری باشد!.
مخالف، نمیتواند در اینجا میان قید و بند و لطف فرق بگذارد و بگوید با قید و بند راه رفتن محال است ولی فقدان لطف عمل بتکلیف را ممتنع نمیسازد.
زیرا اکثر طایفه عدلیه (شیعه و معتزله اهل سنت) معتقدند که فقدان لطف با فقدان قدرت و وسیله یکی است و تکلیف نمودن با فقدان لطف، برای کسی که لطف معلومی دارد (معتقد بوجود امام است) مانند تکلیف نمودن در صورت فقدان قدرت و وسیله وجود موانع است.
و نیز بعقیده اهل عدل کسی که لطف برایش حاصل نگردیده، محذور تکلیف از وی برداشته نشده است.
چنان که شخصی که از راه رفتن بعلت مقید بودن ممنوع شده، بدان جهت است که مانع از پیش پایش برداشته نشده است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 450
پاسخ دیگر جواب شایسته‌ای که میتوان بسؤالی که ما از جانب مخالفین نمودیم داد، اینست که بگوئیم: اولا معلوم نیست که امام از نظر تمام دوستانش غائب باشد. بلکه ممکن است برای اکثر علاقمندان بوجود اقدسش آشکار گردد. هیچ کس جز از خود خبر ندارد. پس اگر امام برای کسی ظاهر گردد و او امام را به بیند، موانع تکلیف از وی برطرف می‌شود، و اگر برای او آشکار نشود، آنگاه خواهیم دانست که وی علّت عدم ظهور حضرت میباشد. هر چند درست علت آن را نداند، زیرا کوتاهی از طرف خود او است و بهمین جهت است که تکلیف از وی ساقط نمیشود.
ولی هنگامی که معلوم شد با غیبت امام او همچنان مکلّف میباشد، خواهیم دانست که علّت عدم ظهور امام اوست. چنان که ما طایفه امامیه عقیده داریم کسی که در راه خداشناسی تعقّل ننموده و توحیدش بر اساس فکر و مداقه قرار نگرفته و تحصیل علم نکرده، مسلما خود وی در این خصوص

کوتاهی نموده و اگر کوتاهی نمیکرد، تکلیف از وی ساقط می‌گردید، هر چند معلوم نباشد که در چه چیز تقصیر و کوتاهی نموده است.
بهتر بگوئیم: اگر امام ظاهر گردد و مردم او را امام ندانند لازم است امام با آشکار ساختن معجزات خود را معرفی کند تا او را بشناسند. از آن طرف دانستن اینکه فلان چیز معجزه است یا نه محتاج بدقّت و تأمّلی است که از رخنه شبهه ایمن نیست. پس امکان دارد که چون مردم در معجزه امام بنگرند دچار اشتباه شوند و آن را معجزه ندانند و امام را نشناسند.
علی هذا ممکن است کسانی که امام برای آنها آشکار نمی‌گردد افرادی باشند که اگر امام و معجزه او را بینند، درست دقّت ننمایند و دچار اشتباه شده او را دروغگو بدانند و این مطلب شیوع یابد و موجب شود که امام ملاحظه نموده ظاهر نگردد ...»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 451
سؤال اگر گفته شود: چنانچه در مقام شناختن معجزه امکان اینکه انسان اشتباه کند هست و با این فرض ممکن است کسی که در معجزه درست مداقه ننماید چیزی دستگیرش نشود و موجب آن گردد که نبوّت پیغمبر اسلام و صدق دعوی او معلوم نشود و البتّه کسی که چنین بود، نه تنها ایمان ندارد بلکه مسلمان هم نخواهد بود.
جواب میگوئیم: چنین ملازمه‌ای پیش نمی‌آید. زیرا ممکن است انسان در قسمتی از معجزات شک کند ولی قسمتی را بی‌چون و چرا بپذیرد، و چنین نیست که اگر در برخی از آنها شک نمودیم در همه آنها شک داشته باشیم، چه ممکن است معجزه‌ای که دلیل بر نبوّت پیغمبر خاتم است هیچ گونه تردیدی در آن راه نیابد و انسان یقین کند که معجزه است و از آن راه بداند که آن حضرت پیغمبر خداست.
و هم امکان دارد معجزه‌ای بدست امام ظاهر گردد که انسان در معجزه بودن و نبودن آن دچار تردید شود و در نتیجه در امامت وی شک نماید، هر چند یقین بنبوّت پیغمبر اسلام داشته باشد.
این درست مثل اینست که بگوئیم: کسی که یقین به نبوّت حضرت موسی علیه السّلام را از راه معجزاتی که دلیل بر نبوّت اوست نمود، هر گاه درست در معجزاتی که برای عیسی بن مریم و پیغمبر ما ظاهر گشت امعان نظر ننمود، واجب نیست بگوید از معجزات حضرت موسی هم چیزی نفهمیده است چه امکان دارد که بواسطه روشنی دلالت آنها بر مقصود، حقیقت را دریافته باشد، هر چند واقعیّت معجزات عیسی و محمّد (ص) را نداند و دلالت آنها را بر مقصود بر وی مشتبه شده باشد.

غیبت امام هم لطف است

سیّد مرتضی «1» در این باره میگوید: اینکه مخالفین از ما میپرسند: چرا امام زمان برای

دوستانش آشکار نمیشود؟ سؤال بی‌موردی است: زیرا اگر مقصود آنها اینست که در حال غیبت لطف «1» برای دوستان امام حاصل نیست، و بنا بر این تکلیفی نخواهند داشت میگوئیم این اشکال بر ما وارد نیست، چه که برای دوستان امام، در حال غیبت هم لطف حاصل است.

زیرا هنگامی که دوستان امام دانستند که هر لحظه منتظر ظهور امام غائب خود میباشند و انتظار آمدن و بسط ید و امامت او را میکشند، قهرا از امر و نهی وی میترسند و بدین ملاحظه از ارتکاب زشتیها بر کنار میمانند و واجبات را بجا می‌آورند. پس

غائب بودن امام در نظر دوستانش مثل اینست که وی در شهری و دوستانش در شهری دیگر باشند. بلکه ملاحظه دوستان از شخص امام زمان علیه السّلام در حال غیبتش بیشتر است، زیرا در حال غیبت، دوستان احتمال میدهند امام در شهر و نزدیک بآنها و در همسایگی آنها باشد و آنها را به بیند ولی آنها امام را نشناسند و از اخبار او آگاهی نیابند. اما اگر مثلا در شهری باشد احتمال میدهند خبر وی بامام نرسد و کارهای او از نظر امام مخفی بماند.

و ناگفته معلوم است که در صورت نخست دوری دوستان از ارتکاب قبائح بیشتر از صورت دوم است، پس وقتی لطف وجود امام برای دوستان در هر حال حاصل باشد اگر از نظر آنها غائب گردد، اشکالی ندارد.

اگر مخالفین حصول لطف را برای دوستان امام اعتراف کنند ولی بگویند چرا امام برای آنها ظاهر نمیگردد؟.

میگوئیم: بعقیده ما در همه حال واجب نیست امام میان دوستانش آشکار باشد از این رو سؤال آنها بی‌مورد است. بعلاوه لطف وجود امام زمان از راه دیگری هم بواسطه آن حضرت برای دوستانش حاصل است. باین بیان که دوستان امام بواسطه وی نسبت بتمام احکام دین اعتماد و وثوق دارند و اگر امام نمیبود چنین اعتماد و وثوقی برای آنها پیدا نمیشد، و احتمال میدادند که بسیاری از احکام دین از نظر آنها پوشیده باشد و یا از میان رفته و بآنها نرسیده باشد، از این رو موقعی که یقین بوجود اقدسش نمودند. از این گونه اشکالات و احتمالات ایمن خواهند بود. بنا بر این بواسطه وجود امام زمان، از این لحاظ هم لطف حاصل است.

مولودهائی که راز ولادت آنها مخفی ماند

بعلاوه ما پیشتر ذکر کردیم که چگونگی ولادت امام زمان علیه السّلام خارق العاده نبوده، چه امثال آن در اخبار پادشاهان گذشته هم اتفاق افتاده است چنان که علمای ایران و مورّخین، آنها را نقل میکنند. مانند داستان کیخسرو که مادرش حمل و ولادت

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 454

او را از نظر مردم پنهان داشت، مادر کیخسرو دختر پسر افراسیاب پادشاه ترکستان بود. جدّ وی کیکاوس میخواست او را بقتل رساند، مادر کیخسرو او را پنهان نگاه داشت تا زمانی که متولّد گردید. این داستان در کتب تواریخ مشهور است و طبری «1» هم آن را نقل کرده است.

و مانند داستان حضرت ابراهیم که قرآن مجید آن را ذکر فرموده که مادرش او را بطور پنهانی زائید و در غار پنهان نمود تا بحدّ بلوغ رسید.

و مانند داستان حضرت موسی (ع) که مادرش از بیم جان وی و از ترس فرعون او را در صندوق نهاد و بدریا انداخت که آن هم مشهور و قرآن مجید به آن

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 455

گواهی میدهد.

داستان میلاد حضرت صاحب الزمان علیه السّلام هم مانند آنهاست! پس چگونه بعضی بدون تعمّق میگویند ولادت آن حضرت امر غیر عادی بوده است. با اینکه بسیار اتفاق می‌افتد که انسان از کنیز خود صاحب فرزندی می‌شود که از ترس زنش مدتی او را مخفی میدارد و گاهی تا موقع مرگ کسی ملتفت نمی‌شود و او خود موضوع را آشکار می‌سازد! افرادی در میان مردم پیدا میشوند که فرزندان خود را از ترس کسانشان پنهان می‌کنند، نکند بطمع ارث او را بقتل رسانند، چنان که عادت بر این جاری است بنا بر این سزاوار نیست که این معنی در باره میلاد امام زمان باعث تعجب شود با اینکه از این قبیل زیاد مشاهده میکنیم، و بسیار شنیده‌ایم و دیگر در اینجا از ذکر آن در میگذریم زیرا امری است که عادتا معلوم است.

چه بسیار افرادی مییابیم که سالها بعد از مرگ پدرانشان نسب خود را ثابت و اظهار میکنند و قبلا هیچ کس او را نمیشناخت و نیز بسیار دیده‌ایم که افرادی بوسیله شهودی که پدرانشان پنهان از کسان و از ترس زن خود، شاهد گرفته بود و بعد وصیّت کرده بود که بموقع آن را اظهار دارند، نسبشان ثابت گشته است، یا بعد از مرگ آن شخص، شهود گواهی بصحت عقد آن مرد با زنی داده و فرزندی از آنها پدید آمده که ممکن است بحکم شرع او را بآن زن و مرد نسبت داد.

خبر ولادت فرزند امام حسن عسکری (ع) بجهات چندی بیش از جهاتی که در شرع و از راه انساب ثابت میگردد، بما رسیده است که بخواست خدا قسمتی از آن را از این پس ذکر خواهیم کرد.
اینکه جعفر (کذّاب) عموی امام زمان گواهی شیعه امامیه را در خصوص

میلاد فرزند برادرش امام حسن عسکری (ع) در زمان حیات آن حضرت منکر شد و بدین گونه بعد از وفات حضرت وجود چنین فرزندی را نفی نمود و ارث او را تصاحب کرد و سلطان وقت را واداشت که کنیزان برادرش را حبس نمود، تا ثابت شود آنها آبستن به فرزندی هستند یا نه! و بدین وسیله عدم وجود فرزند برادرش را تاکید کرد و ریختن خون شیعیان را که مدّعی بودند امام چنین فرزندی دارد و او برای جانشینی حضرت از جعفر کذّاب سزاوارتر است مباح دانست، اینها همه موضوعاتی است که اعتماد بوقوع آنها برای مخلصین امام زمان بهیچ وجه باعث اشتباه نمیشود.
زیرا عموم مسلمین اتفاق دارند که جعفر (کذّاب) مانند پیغمبران معصوم نبود تا از انکار حقّ و دعوی باطل برکنار باشد، بلکه ادعای خطا از وی سر خواهد زد و صدور کار غلط از او امکان دارد چنان که قرآن مجید ماجرای پسران یعقوب که یوسف برادرشان را در چاه افکندند و بعد او را به ثمن بخسی فروختند، کاملا بیان کرده است با اینکه آنها پیغمبرزاده بودند! بلکه بعضی از اهل سنّت آنها را پیغمبر میدانند!!.
پس وقتی که سر زدن چنین خطای عظیمی از آنها جایز باشد، چرا از مثل جعفر (کذّاب) با برادرزاده‌اش و انکار وجود او بطمع رسیدن بمال دنیا جایز نباشد؟! آیا جز نابخردان و دشمنان، کسی هست که این معنی را انکار کند؟ اگر گفته شود: چگونه ممکن است امام حسن عسکری فرزندی داشته باشد با اینکه آن حضرت در بیماری که منجر بمرگ وی شد در باره موقوفات و صدقات خود، مادرش «امّ الحسن» را وصی قرار داد تا در باره آن نظارت کند؟ اگر وی پسری داشت، قهرا او را در ضمن وصیّت نام میبرد! در جواب گفته شده: حضرت این کار را نیز برای تکمیل قصد خود بمنظور پنهان نگاهداشتن ولادت فرزندش از خلیفه وقت کرده است. اگر نام فرزندش را میبرد و از وجود او اطلاع میداد و او را وصیّ خود مینمود، نقض غرض بود.
بخصوص که آن حضرت هنگام وفات رجال دولت و نزدیکان خلیفه و قضات را در

خانه‌اش بر وصیّت خود گواه گرفت تا موقوفاتش محفوظ بماند و وجود فرزندش را از نظرها پوشیده دارد. چه آن حضرت با نبردن نامی از وی، جان او را حفظ کرد پس کسی که این ماجرا را دلیل بر باطل بودن ادعای شیعه امامیه نسبت بوجود فرزند امام حسن عسکری (ع) گرفته، دور از عقل و عادت رفتار کرده است.
بعلاوه ما می‌بینیم نظیر این وصیّت را حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام هم نمود. چه آن حضرت هنگام وفات پنج نفر را وصیّ کرد: اول آنها منصور خلیفه عباسی سلطان وقت بود. امام فرزندش موسی بن جعفر علیه السّلام را بتنهائی وصیّ ننمود، بلکه برای اینکه جان وی از هر گونه خطری محفوظ بماند او و قاضی و ربیع حاجب و خلیفه و زوجه خود حمیده بربریه (مادر امام موسی بن جعفر علیه السّلام) را با فرزندش دستجمعی وصیّ گردانید و وصیّت را با فرزندش ختم فرمود تا امامت او را پنهان نگاهدارد و دیگر از میان فرزندانش هیچ کس را در وصیّت شریک نگردانید، چه ممکن بود میان آنها افرادی باشند که بعد از وفات حضرت مدعی جانشینی وی شوند و با امام موسی بن جعفر (ع) بمنازعه و رقابت برخیزند! و به بهانه اینکه وصیّ بوده‌اند خود را امام بدانند!! اگر امام موسی بن جعفر در میان فرزندان حضرت صادق (ع) مشهور و مقامش معلوم نبود، و نسب صحیح و فضل و علمش شهرت نداشت و کسی او را نمیشناخت امام او را هم در وصیّت خود نام نمیبرد، و بذکر نام دیگران اکتفا میکرد، چنان که امام حسن عسکری علیه السّلام چنین کرد.
سؤال اگر بگویند: بنا بگفته شما از زمان ولادت مهدی موعود تا کنون مدت زمانی است که هیچ کس از جای او خبر ندارد و کسی که مورد اطمینان باشد او را ندیده و از وی خبری نیاورده است و این امر خارق العاده‌ایست، زیرا کسانی که از ترس ستمگران یا بعلل دیگر غیبت نموده‌اند، مدت غیبتشان به بیست سال نکشید و در

مدت غیبت محلّ آنها بر عموم مخفی نبود، بلکه مسلما بعضی از دوستان و نزدیکان، از محلّ اختفای آنها اطلاع داشتند و آنها را میدیده‌اند، در صورتی که عقیده شما نسبت بصاحب الزّمان چنین نیست.
جواب میگوئیم: مطلب این طور که شما میگوئید نیست. زیرا بعقیده ما جمعی از یاران حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در زمان خود آن حضرت فرزندش امام زمان را دیدند، و بعد از وفات حضرت همانها از اصحاب خاص و نواب امام زمان و رابط میان آن جناب و شیعیان بوده و چنان که خواهیم دید همه آنها هم سرشناس بودند.
اینان احکام دین را از وجود اقدس امام زمان علیه السّلام میپرسیدند و برای شیعیان نقل میکردند و هر گاه سؤال کتبی داشتند بحضور امام برده و

پاسخ آن را گرفته بآنان میرسانیدند و هم وجوه شرعی شیعیان را با وکالتی که از امام داشتند از آنها میگرفتند و اینان جمعی بودند که امام حسن عسکری علیه السّلام در زمان حیات خود عدالت آنها را ستود و همه را بعنوان امین امام زمان معرفی کرد و بعد از خود ناظر املاک و متصدّی کارهای خود گردانید، و آنها را بشخص و نام و نسب بمردم شناساند.
این عده: ابو عمر عثمان بن سعید روغن فروش و فرزندش محمد بن عثمان و دیگران بودند که عنقریب اخبار آنها را بیان میداریم. اینان همه دارای عقل و امانت و وثاقت و درایت و فهم و تحصیل و عظمت بودند، و هم در نزد سلطان وقت بواسطه جلالت قدر و مقام والائی که داشتند بزرگ و گرامی بودند. چه که در امانت داری معروف و در عدالت مشهور بودند تا جایی که اگر دشمن بر آنها فشار می‌آورد سلطان از آنها حمایت نموده دفع شرّ میکرد.
این موضوعات همه ایراد شما را که میگوئید کسی صاحب الزّمان را ندیده است، از درجه اعتبار میاندازد.
بعد از درگذشت اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام باز تا مدت زمانی اخبار
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 459
امام زمان بوسیله این افراد که رابط میان حضرت و شیعیان بودند، بآنها میرسید.
اینان که سفراء امام بودند نیز مردمی موثّق بشمار می‌آمدند، و بملاحظه امانت و دیانت و پاکی که داشتند شیعیان در امور دینی بآنها مراجعه میکردند، چنان که شمّه‌ای از احوال آنها نیز در جای خود مذکور خواهد شد.
پیشتر، از پدران بزرگوارش روایاتی نقل کردیم که فرمودند: قائم ما را دو غیبت است: «غیبت دوم از اول طولانی‌تر میباشد. در غیبت اول اخبار وی بمردم میرسد ولی در غیبت دوم خبری از او نخواهد رسید» و اکنون می‌بینیم آنچه اتفاق افتاده درست بر وفق این اخبار بوده است. پس این روایت نیز مؤید آنچه گفتیم میباشد. و بعد از این نیز در این خصوص توضیح بیشتری خواهیم داد.
اینکه ایرادکننده میگوید: چگونگی ولادت امام زمان علیه السّلام بر خلاف عادت است، صحیح نیست.
و بر فرض که درست باشد، ممکن است خداوند عادت را بخاطر پنهان نگاه- داشتن شخصی، نقض کند و بملاحظه مصلحت و حسن تدبیر و موانعی که بواسطه آشکار شدن او پدید می‌آید او را از نظرها پوشیده دارد!

چنان که بعقیده اکثر مسلمانان و طبق نوشته موِرّخین، خضر پیغمبر از زمان حضرت موسی علیه السّلام تا کنون زنده است. نه کسی از محلّ او اطلاع دارد و نه کسی میداند که او را یارانی است، و این قدر میدانیم که داستان وی با حضرت موسی در قرآن ذکر شده است «1».
بگمان بعضی از مردم او گاهی آشکار می‌شود. کسی که او را می‌بیند گمان میکند یکی از زهاد است و چون از نظرش ناپدید گردد میپندارد که او خضر بوده است.
اما موقع دیدن او را نمیشناسد و گمان آن را هم نداشته، بلکه او را یکی از مردم زمان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 460
باور میداشته است.
همچنین غیبت موسی بن عمران از وطن، که از فرعون و قوم او فرار نمود و قرآن آن را نقل فرموده، طوری بود که هیچ کس در طول آن مدت از او اطلاع نداشت و موسی را نمیشناخت، تا زمانی که خداوند او را برانگیخت و او بدعوت خلق برخاست و دوست و دشمن او را شناختند! و نیز داستان یوسف پسر یعقوب پیغمبر معروف است. بطوری که یک سوره قرآن متضمّن پوشیده ماندن خبر غیبت او از پدرش میباشد، با وجودی که یعقوب پیغمبر بود و صبح و شام باو وحی میشد. مع هذا از غیبت پسرش یوسف خبر نداشت و بر سایر فرزندانش نیز پوشیده بود. تا جایی که فرزندان یعقوب از فلسطین بمصر می‌آمدند و بر یوسف وارد میشدند و با او معامله و داد و ستد می‌کردند. ولی او را نمیشناختند، تا آنکه سالها و زمانها گذشت و آنگاه خداوند واقع امر را بر آنها مکشوف داشت و خبر زنده بودن یوسف آشکار گشت، و خدا او را با پدر و برادرانش در یک جا گرد آورد، در صورتی که چنین داستانی امروز عادتا برای ما اتفاق نمی‌افتد و مانند آن را نمیشنویم! و دیگر داستان یونس پسر متی پیغمبر خدا با قوم خود و گریختن وی از میان آنهاست، در وقتی که قوم بر مخالفت خود افزودند و او را سرزنش کردند و او هم از میان آنها فرار اختیار نمود، و از نظر همه قوم پنهان گردید. بطوری که هیچ کس نمیدانست او در کجاست. خدا او را در شکم ماهی پنهان نمود و تا پایان مدت بعلت مصلحتی او را زنده نگاهداشت. سپس او را بیرون آورد و سالم بسوی قومش بازگردانید. این نیز خارج از عادت و عرف ماست. ولی می‌بینیم که قرآن مجید ناطق بآنست و تمام مسلمانان آن را باور دارند! و از جمله داستان اصحاب کهف است که در قرآن ذکر شده. و کتاب آسمانی ما متضمّن شرح حال آنها

است، که بخاطر حفظ دینشان از ترس قوم خود فرار کردند. اگر قرآن داستان آنها را نقل نمیکرد، مخالفین بمنظور انکار غیبت امام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 461
زمان (ع) آن را منکر میشدند! ولی خداوند در قرآن خبر داده که اصحاب کهف سیصد و نه سال از نظر قوم غائب و با حالت ترس در غار باقی ماندند تا آنکه خداوند آنها را زنده گردانید و بسوی قومشان برگشتند، چنان که داستان آنها مشهور بوده است «1» و نیز داستان مردی که اهل کتاب او را پیغمبر می‌دانند و خداوند او و الاغش را صد سال میرانید و بعد او را زنده گردانید در حالی که آب و غذایش هنوز باقی و تغییر نکرده بود، در قرآن آمده است «2» بدیهی است که آن نیز کار خارق العاده‌ای بوده است، پس با اینکه این وقایع روی داده و معروف میباشد چگونه ممکن است با این وصف غیبت صاحب الزمان را منکر شد؟ نه! کسی منکر نمیشود، مگر این که مخالفین ما مردمی دهری باشند و خدا را از ایجاد این گونه وقایع عاجز بدانند و آن را از محالات بشمار آورند که البته ما هم در بحث غیبت امام زمان با آنها سخن نمیگوئیم بلکه نخست از توحید و این که این کارها مقدور خداوند است گفتگو میکنیم. ما با کسانی در باره غیبت سخن میگوئیم که معتقد بدین اسلام باشند و صدور این کارها را از خداوند جایز بدانند.
آنگاه در اثبات مدعای خود، نظائر آن را که در عرف و عادت اتفاق افتاده برای او بیان میداریم.
امثال آنچه گفتیم بسیار است و در کتب سیر و تواریخ نظیر آن راجع بپادشاهان ایران و غیبت آنها از یارانشان در مدتی که خبری از آنها نمیرسید و بازگشت آنها که خود نوعی از تدبیر بوده است، زیاد دیده می‌شود. این داستانها را هر چند قرآن نقل نکرده ولی در تواریخ مذکور است.
همچنین گروهی از حکمای روم و هند غیبتها و حالاتی داشته‌اند که خارج از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 462
عادت می‌باشد و ما آن را نقل نمی‌کنیم. زیرا ممکن است مخالفین ما منکر آن شوند چنان که آنها عادت دارند اخبار تاریخ را انکار نمایند.

طول عمر امام زمان خلاف عادت نیست

اگر گفته شود: ادعای شما نسبت بطول عمر صاحب الزمان که میگوئید با کمال عقل و قوا و جوان میباشد، امر خارق العاده‌ای است. زیرا بعقیده شما در این وقت که سال چهار صد و چهل و هفت است، سن امام زمان 193 سال میباشد.

چه ولادت آن حضرت بگفته شما در سنه دویست و پنجاه و شش اتفاق افتاده است، و عادت بر این جاری نگردیده که شخصی تا این مدت زنده باشد. پس چگونه ممکن است در باره او عادت شکسته شود، و حال آنکه عادت فقط بدست پیغمبران شکسته می‌شود؟ «1» میگوئیم: پاسخ این پرسش بدو گونه است: یکی اینکه ما قبول نداریم که سنّ حضرت در این مدت خارق همه عادات است، بلکه در گذشته نیز عادت بامثال اینها جاری بوده و از این هم بیشتر چنان که قسمتی از آنها را مانند داستان خضر علیه السّلام و اصحاب کهف و غیره پیشتر نقل کردیم. بعلاوه خداوند در قرآن از حضرت نوح خبر داده که وی نهصد و پنجاه سال در میان قومش زیسته است (فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً) مورّخین میگویند: نوح بیش از این مدت در جهان زیسته است و این نهصد و پنجاه سال مدتی بوده که قوم خود را دعوت به خداپرستی مینموده و در سن شصت سالگی باین کار پرداخته است.

همچنین مورّخین آورده‌اند که سلمان فارسی عیسی بن مریم را ملاقات نموده و تا زمان پیغمبر ما زنده مانده چنان که داستان وی در این خصوص مشهور است و نیز اخبار راجع بوجود اشخاص طویل العمر «معمّرین» در میان عرب و عجم معروف و در کتب و تواریخ مسطور است.

و هم محدثین روایت کرده‌اند: دجّال که هم اکنون وجود دارد در عصر

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 463

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نیز بوده است و تا وقتی که خروج میکند زنده خواهد ماند. با اینکه وی دشمن خدا میباشد. پس وقتی بعلّت مصلحتی جایز است که دشمن دارای چنین عمر درازی باشد چرا برای دوست خدا این عمر طولانی جایز نباشد؟ روشن است که انکار آن فقط از روی دشمنی است.

مؤلف: در اینجا شیخ اخبار معمّرین را که ما در باب جداگانه می‌آوریم ذکر نموده و سپس میگوید:

اگر مخالفین به پیروی از منجمین و طبیعیّون طول عمر را محال بدانند، باید با آنها در اصل مسأله گفتگو کرده بگوئیم: عالم مصنوع است، و هر مصنوعی صانعی دارد و آن صانع عادت را بکوتاهی و درازی عمرها جاری

گردانیده، و قدرت بر دراز گردانیدن بیشتر و فانی نمودن آنها هم دارد. وقتی که این مطلب روشن شد، گفتگو در پیرامون طول عمر آسان میگردد.
اگر مخالفین طول عمر را بپذیرند ولی آن را خارج از عادت بدانند میگوئیم: چنان که پیشتر هم گفتیم: این بر خلاف همه عادات و رسوم نیست. و هر گاه بگویند بیرون از عادات ماست، میگوئیم: چرا از عادات ما خارج است و چه اشکالی پدید می‌آورد؟
و اگر بگویند: طول عمرهای خارق العاده را جز در زمان پیغمبران جایز نمیدانیم.
میگوئیم: این را از شما نمی‌پذیریم، چه بعقیده ما کار خارق العاده جایز است که از دست پیغمبران و امامان و افراد صالح صادر گردد. چنان که بیشتر محدثین و بسیاری از «معتزله» و «حشویه» آن را جایز میدانند. آنها اگر چه نام کرامات بر آن میگذارند ولی بیش از اختلاف عبارت نیست. ما هم این مطلب را با ذکر دلیل در کتابهای خود آورده‌ایم، و گفته‌ایم که: معجزات نخست دلیل بر راستگوئی صاحب آنست سپس آن را با گفته وی یقین میکنیم که او پیغمبر یا امام یا مرد صالحی میباشد، و آنچه از قبیل آنها ذکر نمایند، و ما علت آن را در کتب خود توضیح داده و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 464
دیگر در اینجا اطاله سخن نمیدهیم.
و اینکه مخالف ما میگوید امتداد زمان و زیادی سنّ موجب پیری و نقص بدن آدمی می‌شود، صحیح نیست، و همیشه این طور نخواهد بود، بلکه خداوند عادت را بر این جاری نموده که در روزگاران زیاد، امتداد زمان و زیادی سنّ دو عامل پیری و نقص آدمی باشد ولی این قدرت را هم دارد که جلو این عادت را بگیرد! چون این مطلب بطور اجمال معلوم شد میگوئیم: عمرهای طولانی امکان پذیر است و محال نمیباشد. ما پیشتر جماعتی را نام بردیم که با تطاول عمر و زیادی سنشان، ابدا تغییر نکردند. اصولا ما نمیدانیم کسی که عقیده دارد خداوند مؤمنین را بصورت جوان وارد بهشت میکند، چگونه منکر طول عمر می‌شود؟ کسی این مطلب را انکار میکند که آمدن مؤمنین را ببهشت به هیئت جوان نیز منکر باشد و رشد انسانی را مستند به طبیعت و تأثیر ستارگان بداند که ما و علمائی که در این مسأله با ما مخالف هستند، عقیده آنها را با دلیل تخطئه میکنیم. پس اشکال طول عمر بکلی بی‌اساس است.
و از جمله دلیلی که مثبت امامت حضرت صاحب الزّمان و صحت غیبت آن سرور میباشد روایتی است که دو طایفه مختلف العقیده و جدای از هم یعنی شیعه و سنی نقل کرده‌اند که: ائمه بعد از پیغمبر دوازده تن میباشند نه بیشتر و نه کمتر! چون این حدیث ثابت شد، هر کس بدان پابند است

باید بامامان دوازده‌گانه و شخص پسر امام حسن عسکری (ع) و صحت غیبت وی ایمان بیاورد. زیرا مخالف، ائمه را زیاده از دوازده تن میداند. و چون طبق اخبار مذکور تعداد ائمه معلوم گردید، مقصود ما نیز حاصل می‌شود.
مؤلف: آنگاه شیخ (ره) اخباری را که ما سابقا در باره ائمه دوازده‌گانه نقل کردیم بیان نموده و سپس میگوید:
اشکال اگر بگویند: این اخبار همه خبر واحد است و در مسائل علمی به آن استناد

نمیشود. باید نخست در باره صحت و اتقان آن گفتگو کنید و سپس اثبات نمائید که مقصود از آن اخبار ائمه دوازده‌گانه است. چه اخباری که شما در این زمینه از اهلسنت و بیش از آن از طرق شیعه روایت کرده‌اید اگر هم اخبار صحیحی باشد باز هم چیزی که دلیل بر صحّت عقیده شما نسبت بامامت ائمه دوازده‌گانه باشد در آن نیست.
زیرا آن اخبار متضمّن معنی دیگری است. شما از کجا دانستید که مقصود از آن اخبار ائمه شما هستند نه دیگران؟.
پاسخ میگوئیم: دلیل بر صحّت این اخبار برای اثبات مدعای ما اینست که: شیعه امامیه یکی پس از دیگری آن را بطور تواتر نقل کرده‌اند. طریق اثبات تواتر در کتب امامیه در باب اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام از راه اخبار موجود است، و طریق هر دو دسته اخبار یکی است.
بعلاوه اینکه می‌بینیم دو طایفه شیعه و سنی که از هم دور و در اعتقادات دارای جهات اختلاف میباشند، اخبار مزبور را روایت کرده، خود دلیل بر صحّت آنهاست. چه عادت بر این جاری گشته که هر کس معتقد بمذهبی شود، و راه شناخت آن مذهب هم دلیل نقلی باشد، میل وی بنقل آن افزون میگردد، و بهمان میزان هم از طرف مخالفین برای ابطال آن ابراز مخالفت می‌شود، و آن را بباد سرزنش و انکار میگیرند.
چنان که در ستایش و نکوهش و بزرگ داشت و تنقیص مردم نیز بهمین کیفیت عمل می‌شود! هنگامی که ما دیدیم مخالفین فرقه شیعه امامیه امثال این اخبار را نقل کرده‌اند و سند آن را مورد انتقاد قرار نداده مضمونش را منکر نشده‌اند، این خود دلیل است که خداوند خواسته است نقل و افشا گردد و دشمن آن. را روایت کند و همین معنی خود دلیل بر صحّت مضمون آن اخبار است.

نظری به دلیل ما دلیل اینکه مقصود از اخبار مزبور، ائمه طاهرین ما میباشد اینست که میگوئیم: چون ثابت شد امامت منحصر در دوازده امام است و آنها هم نه زیاد و نه کم میشوند، منظور ما تأمین خواهد شد. زیرا

مسلمانان در باره اعتقاد بامامت دو دسته‌اند:
دسته‌ای تعداد آنها را منحصر در دوازده تن میدانند که البته این اخبار صراحت در تأیید منظور آنها دارد و دسته‌ای که مخالفین میباشند عدد را در تعیین امام معتبر نمیدانند. کسانی که عدد را معتبر میدانند ولی میگویند: این دوازده تن غیر از ائمه معصومین شیعه است «خرق اجماع نموده» و اجماع علمای اسلام را نقض کرده‌اند، و آنچه موجب بیرون رفتن از دائره اجماع باشد، باید آن را فاسد دانست.
و نیز از جمله اخباری که دلیل بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام و صحّت غیبت اوست، روایات مشهور و شایعی است که مدتها پیش از میلاد آن حضرت از پدران بزرگوارش در باره غیبت وی و چگونگی آن و اختلافات و حوادثی که در باره آن میان مردم پدید می‌آید، و اینکه او دو غیبت دارد یکی از دیگری طولانی‌تر است، و در غیبت اول (صغری) اخبار او بمردم میرسد و در غیبت دوم (کبری) کسی از وی خبر ندارد، رسیده است. چنان که می‌بینیم آنچه فرموده‌اند درست درآمده. اگر اخبار مزبور و امامت آن حضرت صحیح نمیبود، حوادث بعدی با اخبار وارده وفق نمیداد چه اطلاع از احوال امام زمان بنحوی که کاملا مطابق درآید، چیزی جز اعلام خداوندی بزبان پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله نیست. این هم طریقه‌ایست که بزرگان علمای گذشته بر آن اعتماد میکردند.
ما قسمتی از این اخبار را که متضمّن این معنی است نقل میکنیم تا صحّت مدعای ما بخوبی معلوم گردد. زیرا اگر بخواهیم تمام روایاتی را که در این خصوص وارد شده است نقل کنیم، بطول میانجامد. بعلاوه این اخبار در کتب حدیث موجود است، خواستاران میتوانند از آنجا بجویند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 467
مؤلف: شیخ علیه الرحمه سپس اخباری را که ما از کتاب «غیبت» وی در بابهای پیش نقل کردیم و در ابواب آینده نیز خواهیم آورد، روایت میکند آنگاه میگوید:
اگر بگویند: این اخبار همه خبر واحد است و در این گونه مسائل بر این قبیل احادیث نمیتوان اعتماد کرد، زیرا بحث ما یک مسأله علمی است؟
میگوئیم: آنچه ما از این روایت گرفته و استدلال میکنیم اینست که اخبار مزبور متضمّن چیزی است که پیش از وقوع آن، خبر داده شده، و با آنچه بعدا واقع گردیده کاملا مطابق درآمده است، و این خود دلیل بر صحّت عقیده ما نسبت بامامت پسر امام حسن عسکری علیه السّلام است.
زیرا دانستن چیزی که بعدها واقع می‌شود فقط اختصاص بخداوند دارد.
علی هذا اگر یک روایت هم در این زمینه وارد شود که مضمون آن با آنچه خبر داده شده مطابق درآید، برای تأمین مقصود کافی است. بهمین جهت اخبار غیبی قرآن که بعدها مصداق آن تحقّق می‌یافت دلیل بر راستگوئی

پیغمبر میباشد و هم نشانه آنست که قرآن از جانب خداوند متعال آمده است.
گرچه اخبار غیبی قرآن محدود و با اینوصف از مخبر واحد شنیده شده ولی بهمان علّتی که گفتیم خود دلیل بر صدق دعوت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله است.
معنی خبر واحد و متواتر بعلاوه اخبار در خصوص امامت حضرت صاحب الزمان علیه السّلام از نظر لفظ و معنی بطور متواتر رسیده است.
تواتر لفظی این است که علمای شیعه تمام آن اخبار را بهمان الفاظ نقل کرده‌اند و تواتر معنوی باین معنی است که اخبار مزبور با کثرت و اختلافی که در بعضی جهات با هم دارند و تباین سند و دوری راویان که در آنها دیده می‌شود، خود دلیل بر صحت مضمون آنست. زیرا نمیتوان تمام آن را باطل دانست و لذا در بسیاری از موارد با همین اخبار
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 468
استدلال بر اثبات معجزات پیغمبر می‌شود، و ما امور کثیری را در شرع مطهّر داریم که از نظر معنی متواتر است، هر چند که الفاظ آن بطریق آحاد نقل شده. این طریقه نزد آنها که در مسأله وجود امام زمان با ما مخالف هستند هم معتبر میباشد. پس شایسته نیست که این شیوه را ترک کنند و موقعی که ما از امامت گفتگو مینمائیم فراموش کنند.
سزاوار نیست که عصبیّت انسان را بانکار امور روشن وادارد. شیوه‌ای که ذکر کردیم در مقام مدح و فضائل مردم نیز معتبر است. لذا از همین راه سخاوت حاتم طائی و شجاعت عمرو بن عبد ودّ و غیره را ثابت مینمایند، و لو هر یک از بخشش‌های حاتم طائی و استقامت عمرو در برابر اسخیا و پهلوانان و صفوف دشمن (که جمعا باعث شهرت سخاوت حاتم و شجاعت عمرو شده) از راه خبرهای واحد بما رسیده است.
و نیز از جمله چیزی که دلالت بر امامت پسر امام حسن عسکری علیه السّلام دارد گذشته از آنچه گفتیم این است که مسلمانان اتفاق دارند که شخصی در امت اسلام بنام «مهدی» ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد چنان که از ظلم و ستم پر باشد.
چون ما اثبات کردیم که این مهدی از اولاد حسین علیه السّلام است و گفته کسی را که میگوید: شخصی که از اولاد حسین بنام مهدی است، غیر از پسر امام حسن عسکری است، باطل نمودیم، مسلم خواهد بود که مقصود از «مهدی» همان امام زمان علیه السّلام است.
مؤلف. در اینجا شیخ بزرگوار روایات شیعه و سنی را در باره مهدی موعود (ع) که ما سابقا از وی نقل کردیم، بیان کرده سپس میگوید:
«آنچه دلالت میکند که مهدی از اولاد امام حسین علیه السّلام است، اخباری است که در باره انحصار ائمه در دوازده تن و تفصیل احوال آن

بزرگواران نقل کردیم.
بعلاوه کسی که عدد دوازده را در تعیین ائمه معتبر میداند می‌گوید: مهدی از فرزندان امام حسین است علیه السّلام».
آنگاه شیخ اخباری را که ما در این خصوص پیشتر، از وی نقل کردیم در اینجا ذکر نموده و میگوید:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 469
سؤال اگر بگویند: عده‌ای گفته‌اند: مهدی از اولاد شخص امیر المؤمنین علی و همان محمد حنفیّه است و عده‌ای از پیروان عبد اللّه سبا «1» قائلند که مهدی خود امیر- المؤمنین میباشد و هنوز نمرده است، جمعی هم معتقدند که امام جعفر صادق همان مهدی است که تا کنون زنده میباشد، جماعتی دیگر عقیده دارند که او موسی بن جعفر است و میگویند: او نیز نمرده و هنوز زنده است، عده دیگر پنداشته‌اند که مهدی خود امام حسن عسکری و او هم زنده است. عده‌ای هم معتقدند که برادر امام حسن عسکری (حضرت سیّد محمد) مهدی است و او نیز زنده و باقی است، پس با چه دلیلی باینان پاسخ میدهید و عقیده آنها را باطل میدانید؟
جواب میگوئیم: این عقائد همه فاسد است. ما پیشتر در رد آن توضیحات لازم را دادیم که این بزرگواران که اینان آنها را «مهدی موعود» میدانند و میگویند هنوز زنده هستند، همه رحلت نموده‌اند، و گفتیم که امامان دوازده تن میباشند و اثبات کردیم که مهدی پسر امام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 470
حسن عسکری (ع) است عنقریب نیز روایاتی در صحت ولادت و اثبات معجزات آن حضرت که دلیل بر امامت اوست ذکر می‌کنیم (یعنی: در کتاب غیبت).
کسی که عقیده دارد امیر المؤمنین علیه السّلام هنوز زنده است بر خلاف قانون عقل رفتار کرده. چه یقین بشهادت حضرت امیر و مرگ آن سرور، از قتل هر کس و مرگ هر آدمی، آشکارتر و مشهورتر است.
شک در این مورد منجر بشک در مرگ پیغمبر و تمام اصحاب آن حضرت خواهد گشت. علاوه بر این وصیّت پیغمبر بآن حضرت که فرمود: تو کشته میشوی و محاسنت از خون سرت رنگین خواهد شد، هم این عقیده را فاسد میگرداند. این مطلب مشهورتر از آن است که محتاج باشد خبری برای اثبات آن نقل شود.
و اما وفات محمد بن حنفیه را و بطلان عقیده کسانی که معتقد بامامت وی می‌باشند، پیشتر توضیح دادیم و مخصوصا وقتی ما ثابت کردیم که «مهدی» از نسل امام حسین علیه السّلام است، اعتقاد بامامت محمد بن حنفیه نیز باطل خواهد بود.
و اما ناووسیه که در باره امامت امام جعفر صادق علیه السّلام توقف

نمودند. فساد اعتقاد آنها را نیز بدلیل اینکه یقین بمرگ آن حضرت و شهرت آن و صحت امامت فرزندش موسی بن جعفر داریم، و نظر بآنچه ثابت کردیم که ائمه دوازده تن میباشند باطل نمودیم. مخصوصا آنچه در خصوص وصیت آن حضرت بکسانی که وصی خود نموده بود و چگونگی آن که مسطور گشت، بیشتر این منظور را تأیید مینماید.
و اما واقفیه که در امامت امام موسی کاظم علیه السّلام توقف نمودند و گفتند: مهدی موعود اوست، آراء و عقائد آنها را نیز بوسیله دلیلهائی که بیان داشتیم و گفتیم که آن حضرت مرده و وفات او مشهور و امام بعد از وی فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السّلام است، فاسد گردانیدیم، و برای اهل انصاف کافی است.
و اما عقیده کسانی که معتقد بامامت سیّد محمد (پسر امام علی النقی) بوده‌اند و میگفتند: او زنده است و نمرده، با دلیلی که امامت برادرش امام حسن عسکری علیه السّلام را اثبات میکند، مردود خواهد گشت، بعلاوه سید محمد در زمان حیات پدرش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 471
بطور آشکار مانند پدر و جدّش وفات یافت. مخالف آن، در حقیقت مخالف امور بدیهی است.
و اما آنها که قائلند امام حسن عسکری (ع) نمرده و زنده و باقی است و مهدی اوست عقیده آنان نیز باطل میباشد. چه ما ثابت کردیم که ما یقین بوفات آن حضرت داریم، چنان که یقین بوفات پدران آن سرور داریم و فرقی بین این دو یقین نیست، و ردّ منکرین هر دو نیز یکیست. از این گذشته این فرقه‌ها فعلا منقرض گشته و عقائدشان پوسیده شده است، اگر عقیده آنها حق بود نمیباید منقرض گردند! مؤلف: شیخ طوسی در ردّ عقیده هر یک از فرقه‌های مزبور روایات بسیاری ذکر نموده و ما نیز آن اخبار و روایات دیگری را در مجلدات پیش از این در باب‌های مناسب نقل کردیم. سپس شیخ میفرماید:
و اما کسی که میگوید: امام حسن عسکری (ع) بعد از وفات زنده شده و زندگی را از سر میگیرد و عقیده دارد قائم اوست و این روایت امام جعفر صادق علیه السّلام را که فرموده: «باین جهت مهدی را قائم میگویند که بعد از مردن قیام خواهد کرد» دستاویز قرار داده‌اند جواب او همان است که گفتیم: امام حسن عسکری وفات یافته و ادعای آنها باینکه وی بعد از مرگ زنده می‌شود محتاج بدلیل است (و دلیل هم ندارند) اگر چنین ادعائی برای آنها جایز باشد فرقه واقفیه هم میتوانند بگویند: امام جعفر صادق علیه السّلام بعد از وفات زنده می‌شود. بعلاوه این عقیده مستلزم اینست که بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السّلام تا هنگام زنده شدن مجدّد وی، زمان از وجود امام خالی بماند. در صورتی که با دلیل عقلی این

عقیده را ردّ کردیم. و نیز اخبار گذشته که میگفت: اگر زمین یک ساعت از وجود امام خالی بماند، با اهلش فرو میرود، دلیل بر فساد این عقیده است. همچنین اینکه امیر المؤمنین فرموده است: «خدایا تو زمین را بی‌حجّت نمی‌گذاری: یا حجّت آشکار و مشهور، و یا حجّت خائف و پنهان» هم دلیل بر رد عقیده آنها و اثبات مدعای ماست.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 472
بعلاوه در روایت امام جعفر صادق علیه السّلام که میفرماید: باین جهت او را قائم گویند که بعد از مردن قیام خواهد کرد، بر فرض که روایت صحیح باشد، احتمال دارد کنایه از این باشد که: بعد از آنکه اغلب او را فراموش کنند و ناپدید گردد و شناخته نشود، قیام خواهد کرد. چنان که این گونه استعمالات در لغت جایز است علاوه بر این آنچه ما اثبات کردیم که ائمه دوازده تن میباشند خود موجب ابطال این مقال است زیرا که امام حسن عسکری علیه السّلام یازدهمی است. از این هم گذشته پیروان این عقیده نیز بحمد اللّٰه منقرض گشته‌اند در صورتی که اگر بر حق بودند نمیباید منقرض شوند.
و اما کسی که عقیده دارد بعد از مرگ امام حسن عسکری تا زنده شدن مجدد وی (بعقیده او) زمان فترت بود و از وجود امام خالی، نیز عقیده‌اش فاسد میباشد زیرا پیشتر با دلیل عقلی و نقلی مدلّل داشتیم که زمان در هیچ حالی نمیتواند از وجود امام خالی بماند. استناد آنها بفترت‌های میان پیغمبران نیز باطل است زیرا فترت عبارت است از خالی بودن زمان از پیغمبر. ما نبوت را در هر حال واجب نمیدانیم بعلاوه فترت هیچ گونه دلالتی ندارد که زمان میتواند از وجود امام خالی بماند. از این گذشته الحمد للّٰه پیروان این عقیده نیز فعلا منقرض شده و این گفته اعتبار خود را از دست داده است.
و اما آنها که قائل بامامت جعفر کذاب بعد از برادرش امام حسن عسکری علیه السّلام هستند، در ردّ آنها چنان که پیشتر اثبات نمودیم هم میگوئیم: واجب است که امام، معصوم و از خطا مصون باشد و هم واجب است که اعلم امت باحکام دین باشد.
در حالی که همه مسلمین اتفاق دارند، که جعفر معصوم نبود بعلاوه اعمال منافی عصمت وی بیش از این است که احصاء شود و ما هم کتاب را با نقل آن طولانی نمینمائیم. اگر بعدها لازم شد ممکن است قسمتی را ذکر کنیم (یعنی در کتاب غیبت) و نیز همه اتفاق دارند که وی از علم محروم بوده. بنا بر این امامت او چطور ثابت میگردد؟ بعلاوه معتقدین این آراء نیز بحمد اللّٰه دیگر منقرض گشته‌اند.
و اما کسانی که میگویند: امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندی نداشته است،

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 473
گفته آنها نیز بعد از اثبات انحصار امامت در ائمه دوازده‌گانه، مردود است.
کسانی که میگویند: مطلب بر ما مشتبه گشته و نمیدانیم امام حسن عسکری فرزندی داشته یا نه و اکتفا بامامت خود آن حضرت نموده‌اند تا فرزندی برای او ثابت گردد، نیز بعد از اثبات امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام و اینکه ائمه دوازده تن میباشند مردود خواهد بود. بنا بر این نمیتوان توقف نمود بلکه واجب است یقین بامامت فرزند آن حضرت پیدا کرد. علاوه بر این چنان که گفتیم هیچ امامی نمی‌میرد جز اینکه فرزند جانشین او متولد گردد و او را ببیند و هم گفتیم که از نظر عقل و شرع زمان نمیتواند از وجود امام خالی بماند.
روایتی که اینان نقل کرده‌اند که: «چنگ زنید بامام اول تا زمانی که امامت امام دیگر ثابت گردد» و بآن استناد جسته‌اند، خبر واحد است که در این گونه موارد کسی بآن استناد نمی‌جوید و بر فرض صحت آن «سعد بن عبد اللّٰه اشعری» آن را تأویل نموده است.
باین تقریب که: چنگ زنید بامام اول تا گاهی که امام بعد ظاهر گردد.
و این خود دلیل بر اثبات وجود جانشین امام حسن عسکری است (که این جماعت آن حضرت را آخرین امام میدانند) زیرا این معنی مقتضی تمسک بامام اول است و دیگر از احوال امام آخری اگر بواسطه تقیه پنهان و غائب باشد، گفتگوئی نمیکند تا زمانی که خداوند بوی اجازه ظهور دهد. و او را آشکار گردانیده مشهور عالم نماید. گذشته از این پیروان این عقیده نیز الحمد للّٰه منقرض گشته‌اند.
و اما کسانی که امام حسن عسکری را امام میدانند و میگویند: دوران امامت مانند دوران نبوت بسر آمده، چنان که گفتیم عقیده اینان نیز بدلیل اینکه از نظر عقل و شرع زمان نمی‌تواند از وجود امام خالی بماند، و از اینکه گفتیم امامان دوازده تن میباشند، باطل است. عنقریب ولادت امام بعد از آن حضرت: قائم آل محمد را شرح خواهیم داد (یعنی در کتاب غیبت) بنا بر این عقیده آنها از هر لحاظ از درجه اعتبار ساقط است. بعلاوه این جماعت نیز فعلا منقرض شده‌اند و ما سابقا فساد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 474
عقیده کسانی که جعفر کذاب را امام میدانند نیز بیان کردیم.
و اما فرقه فطحیه که اعتقاد بامامت عبد اللّٰه پسر امام جعفر صادق علیه السّلام داشتند چون عبد اللّٰه وفات یافت و پسری نداشت که جانشین وی باشد و رجوع باعتقاد بامامت حضرت موسی بن جعفر نمودند، عقیده اینان را نیز با چند دلیل رد کردیم. بعلاوه در این خصوص میان علمای شیعه اختلافی نیست که بعد از امام حسین و امام حسن منصب امامت در دو برادر جمع نمیشود، و در این مورد اخبار بسیاری ذکر کردیم.

از این گذشته عبد اللّه معصوم نبوده، در صورتی که پیشتر توضیح دادیم که یکی از شرائط امامت عصمت است. ولی افعالی از او سر زد که منافی با مقام عصمت بود.
روایت شده که چون جعفر «کذّاب» متولد شد، مردم بمبارک باد امام علی النقی پدرش آمدند ولی اثر شادمانی در چهره حضرت ندیدند. چون جهت پرسیدند فرمود: کار او ساده نیست! عنقریب مردم بسیاری را گمراه میکند! روایات بسیاری در باره کارها و گفته‌های زشت جعفر کذّاب در دست است که ما کتاب خود را پاک‌تر از این می‌دانیم که آن را نقل کنیم.
و اما آن عده که معتقدند امام زمان را پسری است و امامان سیزده تن می‌باشند عقیده‌شان بهمان دلیل که ثابت نمودیم ائمه دوازده تن می‌باشند، مردود است.
این عقیده را باید بدور انداخت. بخصوص که این آراء و عقائد الحمد للَّه همه منقرض گشته‌اند و امروز کسی پیدا نمیشود که این سخنان را بر زبان براند یا به یکی از آنها معتقد باشد، و همین انقراض آنها خود دلیل بر بطلان عقائد آنان است. پایان گفتار شیخ قدس الله روحه در کتاب «غیبت» «1».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 475
توضیح علامه مجلسی مؤلف: بعضی از تحقیقاتی که شیخ الطائفه در کتاب غیبت در این باره نموده محتاج به تفصیل و توضیح است، ولی کتاب ما جای آن را ندارد. ما از این جهت سخنان شیخ (ره) را نقل کردیم که دارای ابحاثی مشتمل بر اصول عقائد بود.
این بحثها از نظر عقلی باید در کتب کلامی تحقیق شود. آنچه با کتاب ما مناسبت دارد که ذکر اخبار وجود اقدس امام زمان علیه السّلام باشد، بقدر کافی نقل کرده‌ایم.
بطوری که جای تردیدی برای اهل انصاف و عناد باقی نمی‌ماند ...
بنظر ما خوبست که پاسخ مخالفین را بدین گونه بدهیم که: لطف در صورتی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 476
شرط تکلیف است که مشتمل بر مفسده‌ای نباشد. چه میدانیم که خداوند متعال اگر علامت مشیّت خود را در مقام ارتکاب گناه بر گناهکاران آشکار سازد. مثلا صورت آنها سیاه گردد، و این کار برای نزدیک شدن آنها بطاعت و دوری از معصیت بهتر باشد، چون سیاه گردانیدن روی گناهکاران مشتمل بر بسیاری از مفاسد است، خداوند هم این کار را نمیکند.
در باره امام زمان علیه السّلام هم میگوئیم: ممکن است آشکار بودن حضرت برای عقیده‌مندان مشتمل بر مفسده عظیم باشد، بطوری که موجب استیصال و احتیاج آنها شود. و ناگفته معلوم است که ظاهر بودن امام با این حالت برای معتقدین بحضرتش لطف نیست. اگر گفتار شیخ

بزرگوار را که فرمود: «تکلیف با فقدان لطف مانند تکلیف بدون وسیله و اسباب است» از وی بپذیریم، در صورتی مناسبت خواهد داشت که لطف باشد و مفاسدی که مانع از لطف بودن آنست از میان برداشته شود.
جمله کلام اینکه بعد از ثبوت حسن و قبح عقلی، و حکم عقل بوجوب لطف بر خداوند احدیت، و اینکه وجود امام باتفاق تمام عقلاء لطف است. و مصلحت در وجود رئیس جامعه که مردم را بصلاح میخواند و از فساد باز میدارد و اینکه وجود امام مفید بحال بندگان و موجب نزدیکی آنها به اطاعت پروردگار است.
و اینکه امام باید معصوم باشد و عصمت هم جز از جانب خداوند دانسته نمیشود و اینکه اجماع داریم که غیر از صاحب الزمان معصومی نیست، وجود شخص امام ثابت خواهد شد.
اما غیبت آن حضرت از نظر مخالفین ظاهرا مربوط به تقصیر خود آنهاست و از نظر دوستان و عقیده‌مندانش، ممکن است بعضی مقصر و بعضی با اینکه مقصر نیستند از قسمتی از فوائد که مترتب بر ظهور آن حضرت است محروم باشند. چه ممکن است مفسده‌ای از جانب مخالفین برای آنان پدید آید، یا بعلت صلاح خود آنها در غیبت امام که در حال پنهان بودن آن حضرت و پدید آمدن شبهه‌ای و مشقت سخت بوی ایمان آورند، ممنوع باشند تا ثواب بیشتری برند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 477
از این گذشته فوائد دسترسی بامام منحصر بظهور آن حضرت نیست، که حتما باید او را بشناسند، چه ممکن است الطاف بسیاری از ناحیه مقدسه جنابش بشیعیان برسد و آنها هم او را نشناسند، چنان که خواهیم گفت: بودن آن حضرت در حال غیبت مانند آفتاب پنهان گشته در میان ابرهاست.
بعلاوه غیبتهای پیغمبران دلیل روشنی است که در این گونه غیبتها مصلحتی نهفته است. و گر نه خداوند نمیگذاشت هیچ یک از آنان از نظر خلق غائب شوند.
ایرادهائی که ممکن است بر آنچه نقل کردیم وارد سازند و پاسخهای آنها را بکتب استدلالی که در این زمینه نوشته شده است محول میکنیم
،

باب هیجدهم آنچه از سنن پیغمبران در وجود مبارک امام زمان است و تطبیق غیبتهای آنها با غیبت آن حضرت

اشاره

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از زید شحام روایت نمودم که حضرت امام جعفر صادق فرمود: صالح پیغمبر مدتی از نظر قومش غائب شد.

وی در روز غیبت مردی کامل و دارای شکمی هموار و اندامی زیبا و محاسنی انبوه و گونه‌های کم گوشت، میانه بالا و متوسط القامه بود ولی چون بسوی قوم باز گشت تغییر کرده بود و او را نشناختند در موقع بازگشت وی قوم سه دسته گشتند:

یک دسته منکر وی شدند، و دسته‌ای بشک افتادند، و دسته دیگر یقین داشتند که او همان صالح پیغمبر است.

صالح چون بجانب قوم بازگشت نخست بدسته‌ای که در باره وی شک داشتند برخورد نمود و فرمود: من صالح هستم. ولی قوم او را تکذیب نمودند و بوی دشنام دادند و آزار رسانیدند، و گفتند: ما از تو بخدا پناه میبریم، صالح پیغمبر شکل تو نبود!.

سپس بنزد دسته منکرین آمد. آنها نیز سخن او را نشنیدند و سخت از وی دوری گزیدند! آنگاه از پهلوی دسته سوم که اهل یقین بودند گذشت و بآنها گفت: من صالح هستم. آنها گفتند: اگر راست میگوئی خبری بما ده که بدان وسیله در باره‌ات شک نکنیم و بدانیم تو صالح هستی، چه ما تردید نداریم که خالق متعال قادر است انسان را در هر صورتی که میخواهد تغییر دهد! گفت: من همان صالح هستم که ناقه را برای شما آوردم.

گفتند: راست گفتی منظور ما نیز پرسش از همین مطلب بود، ولی بگو

بدانیم ناقه چه علائمی داشت؟ صالح فرمود: علامت ناقه این بود که یک روز برای خوردن آب بآبشخور میرفت و روز دیگر آن را برای شتران دیگر میگذاشت.

گفتند: راست گفتی ما بخدا و آنچه تو از نزد او آوردی ایمان آوردیم. در اینجا خداوند فرمود: صالح پیغمبر فرستاده‌ای از جانب خدای خود است. اهل یقین هم گفتند: ما هم به آنچه صالح بخاطر آن فرستاده شده، ایمان آوردیم ولی دسته متکبرین که اهل شک بودند و دسته منکرین بآنها گفتند: ما بآن کس که شما بوی ایمان آوردید کافر گشتیم.

زید شحّام: راوی خبر میگوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا آن روز در میان قوم صالح عالمی بود؟ فرمود: خدا عادل‌تر از اینست که زمین را بدون وجود عالمی که مردم را راهنمائی کند، رها نماید. قوم بعد از بیرون رفتن صالح، هفت روز در حال فترت بسر بردند و در آن مدت

پیشوائی نمیشناختند، جز همان اندازه احکام دین خدا را که در دست داشتند. چون صالح بسوی آنها بازگشت بدو روی گرد آمدند.
این را بدانید که مثل علی علیه السّلام و قائم آل محمد، مانند صالح پیغمبر است! نیز در کمال الدین است که عبد اللّه بن سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: در قائم علامتی از موسی بن عمران وجود دارد. عرضکردم: آن علامت چیست؟
فرمود: پنهان بودن ولادت و غیبت او از قومش. پرسیدم: موسی چند مدت از کسان و قوم خود غائب گردید؟ فرمود: بیست و هشت سال! نیز در کمال الدین است که ابو بصیر گفت: شنیدم حضرت امام محمد باقر علیه السّلام میفرمود: در صاحب این امر چهار سنت از پیغمبران است: یک سنت از موسی بن عمران و یک سنت از عیسی و یک سنت از یوسف و یک سنت از محمد صلوات اللّه علیهم سنتی که از موسی دارد ترس و انتظار است «1» سنت یوسف زندان و سنت عیسی اینست که خواهند گفت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 480
او مرده است با این که نمرده است و اما سنتی که از محمد (ص) دارد، شمشیر است در غیبت شیخ از محمد حمیری از پدرش مانند آن را روایت کرده. و نیز در کتاب «امامت» و «تبصره» تألیف علی بن بابویه از عبد اللّه بن جعفر حمیری مانند آن نقل شده.
و نیز در کمال الدین از سعید بن جبیر روایت میکند که گفت شنیدم حضرت امام زین العابدین علیه السّلام میفرمود: در قائم ما چند سنت از سنن پیغمبران است، یک سنت از آدم و یک سنت از نوح و یک سنت از ابراهیم و یک سنت از موسی، و یک سنت از عیسی و یک سنت از ایوب و یک سنت از محمد صلّی اللّه علیه و آله اما سنتی که از آدم و نوح دارد: طول عمر است، از ابراهیم پنهان بودن ولادتش و دوری گزیدن وی از مردم است از موسی ترس و غیبت از مردم. از عیسی اختلافی که مردم در باره او دارند. و از ایوب فرج بعد از شدت. از محمد صلّی اللّه علیه و آله قیام با شمشیر است!.
نیز در آن کتاب از سعید بن جبیر نقل شده که آن حضرت فرمود: در قائم علامتی از نوح است و آن طول عمر اوست. هم در کتاب مزبور از حمزة بن حمران مانند آن را روایت کرده است.
همچنین در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت نموده که گفت: خدمت امام محمد باقر علیه السّلام رسیدم تا در باره قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله از آن حضرت پرسشی کنم. پیش از آنکه من سؤال بنمایم فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله پنج شباهت از پیغمبران است: شباهتی یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و

موسی و عیسی و محمد صلوات اللّه علیهم.
شباهتی که به یونس دارد، غیبت اوست که بعد از پیری بصورت جوانی بسوی قومش بازگشت.
شباهت او به یوسف: غیبت و پنهانی او از خواص خود و عموم مردم و برادرانش و اشکالی بود که کار وی برای پدرش یعقوب پدید آورده بود با اینکه مسافت بین او و پدر و کسان و علاقمندانش نزدیک بود! شباهتی که از موسی دارد، ترس ممتد وی از مردم و غیبت طولانی و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 481
مخفی بودن ماجرای ولایتش، و پنهان گشتن پیروان او بواسطه آزار و خواری که بعد از وی بآنها رسید «1» تا گاهی که خداوند عز و جل فرمان ظهور او را صادر کرد و بر دشمنانش پیروز و مؤید داشت.
شباهت وی بعیسی: اختلافی است که مردم در باره او دارند. زیرا جماعتی گفتند: او متولد نشده. و عده‌ای گفتند: او مرده است، و گروهی گفتند او را کشتند و بدار زدند. «2»
و اما شباهتی که به جدش محمد مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله دارد: قیام بشمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسول و جباران و گردنکشان و پیروزی وی بوسیله شمشیر و رعبی است که در دلها پدید می‌آورد، از جمله علامات قیام او: خروج سفیانی از جانب شام و شخص یمنی از یمن و صدائی آسمانی در ماه مبارک رمضان، و نداکننده‌ای است که او را بنام و نام پدرش، صدا میزند.
و نیز در کمال الدین از ابو بصیر نقل کرده که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: در صاحب الامر سنتی از موسی (علیه السّلام) و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلّی اللَّه علیه و آله است. سنتی که از موسی علیه السّلام دارد اینست که پیوسته هراسان و منتظر است. سنتی که از عیسی دارد اینست که آنچه در باره عیسی گفته شد در باره او نیز گفته می‌شود. سنتی که از یوسف دارد زندان و حفظ خود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 482
از مردم است،
و امّا من محمّد فالقیام بسیرته و تبیین آثاره ثمّ یضع سیفه علی عاتقه ثمانیة اشهر و لا یزال یقتل اعداء اللَّه حتّی یرضی اللَّه
. سنتی که از محمد (ص) دارد، قیام بسیرت وی و بیان آثار اوست. آنگاه شمشیرش را برداشته و تا هشت ماه چندان از دشمنان خدا را بقتل میرساند که خدا خشنود گردد. عرضکردم: از کجا میداند که خدا خشنود شده است؟ فرمود: رحمتی در دل وی پدید می‌آورد که بر آنها ترحم کند «1».

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 483

نیز در کمال الدین از ضریس کناسی روایت نموده که گفت: شنیدم آن حضرت میفرمود: صاحب الامر سنتی از یوسف دارد، وی فرزند کنیزی سیاه است.

خداوند کار او را در یک شب اصلاح گرداند. در غیبت نعمانی نیز مانند این روایت را آورده است.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 484

مؤلف: «فرزند کنیزی سیاه» ظاهرا با روایات بسیاری که راجع بمادر آن حضرت رسیده مخالف است. ممکن است، از کنیز سیاه مادر یا مربیه مادر حضرت منظور باشد «1».

حدیث سدیر صیرفی

اشاره

نیز در کمال الدین است که سدیر صیرفی گفت: من و مفضّل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بحضور امام جعفر صادق علیه السّلام شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت روی زمین نشسته و عبائی بی‌یقه پوشیده، که آستینهایش کوتاه بود، و در آن حال مانند پدر فرزند مرده جگر سوخته گریه میکرد و آثار حزن از رخسار مبارکش پیدا بود بطوری که رنگش تغییر کرده بود و در حالی که کاسه چشمش پر از اشک بود، میفرمود:
ای آقای من! غیبت تو خواب را از من ربوده و لباس صبر بر تنم تنگ نموده و آرامش جانم را سلب کرده!.
ای آقای من! غیبت تو مصائب مرا باندوه ابدی که یکی بعد از دیگری از ما را میرباید، و جمع ما را بهم میزند، کشانده است. من با شک چشم و ناله‌های سینه‌ام که از مصائب و بلاهای گذشته دارم نمی‌نگرم، جز اینکه در نظرم بزرگتر و بدتر از آنها مجسم میگردد.
سدیر میگوید: از این امر عظیم و ناله‌های جانگداز هوش از سر ما پرید و دل ما از جا کنده شد و پنداشتیم که مصیبت بزرگی برای حضرت روی داده است. من عرض کردم: ای فرزند بهترین مردم روی زمین! خدا دیدگان شما را نگریاند. برای چه این طور سیلاب اشک از دیدگانت فرو میریزد؟ و چه چیز باعث این مصیبت گشته است؟.
حضرت آه سختی کشید که از اثر آن شکم مبارکش برآمده و بشدت حالش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 485
تغییر کرد آنگاه فرمود: امروز صبح در کتاب جفر «1» مینگریستم. این کتاب مشتمل است بر علم مرگها و بلاها و مصائب، و علم گذشته و آینده تا روز قیامت که خداوند متعال بمحمد و امامان بعد از او ارزانی داشته است. در آن کتاب دیدم که نوشته قائم ما متولد میگردد و غیبت مینماید. غیبت او طولانی می‌شود و عمرش بطول میانجامد. در آن زمان اهل ایمان امتحان میشوند و بواسطه طول غیبتش شک و تردید در دل آنها پدید می‌آید و بیشتر آنها از دین خود برمیگردند و رشته اسلام را از گردن خود بیرون می‌آورند، با اینکه خداوند میفرماید: وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ «2»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 486
یعنی: رشته عمل هر کس را بگردن خودش انداخته‌ایم.
از مطالعه اینها رقت گرفتم و اندوه بر دلم مستولی گردید. عرضکردیم: یا ابن رسول اللّه! ما را نیز در اطلاع قسمتی از آنچه در این باره میدانید

سهیم نموده سرافراز فرمائید!.
فرمود: خداوند متعال سه چیز را که در مورد پیغمبران عملی ساخت، در خصوص قائم ما نیز عملی میسازد: ولادت او را مانند ولادت موسی و غیبتش را چون غیبت عیسی و طول عمرش را بسان طول عمر نوح مقدر فرموده، و سپس طول عمر بنده صالح خدا، خضر پیغمبر را دلیل طول عمر آن حضرت قرار داده است.
عرضکردیم: یا ابن رسول اللَّه! علل این معانی را که فرمودی برای ما شرح بده فرمود:

ولادت حضرت موسی

ولادت موسی علیه السّلام بدین گونه بود که چون فرعون دانست زوال ملکش بدست او انجام میپذیرد، کاهنان را احضار کرد و آنها بوی گفتند این مرد از تیره بنی- اسرائیل خواهد بود، او هم بمأمورین خود دستور داد که شکم زنان آبستن را شکافته و اطفال آنها را سر ببرند. برای نیل باین منظور بیش از بیست هزار طفل را بقتل رساندند، و مع الوصف خداوند موسی را حفظ کرد و آنها بوی دسترسی نیافتند.
بنی امیه و بنی عباس هم چون دانستند که دولت و امراء و ستمگرانشان بدست قائم ما نابود می‌شود، دشمنی ما را بدل گرفتند و با شمشیر کشیده بکشتن و قطع نسل خاندان پیغمبر پرداختند، با این امید که «قائم آل محمد» را بقتل رسانند، ولی خداوند نگذاشت که یکنفر از ستمگران بوی دست یابد و بدین گونه نور خود را کامل کرد، هر چند مشرکین ناخوش بدارند.

غیبت حضرت عیسی

غیبت عیسی (ع) نیز بدین گونه بود: یهود و نصاری اتفاق دارند که وی کشته

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 487

شده، ولی خداوند آن‌ها را تکذیب فرمود: قال اللَّه تعالی: وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ «1» (یعنی او را نکشتند و دار نزدند بلکه مطلب بر آنان مشتبه گشت) غیبت قائم ما نیز چنین است. زیرا امّت اسلام بواسطه طولانی شدن غیبتش وجود او را انکار میکنند. بعضی خواهند گفت. هنوز متولد نشده، و گروهی میگویند:
متولد شده و وفات کرده. و طایفه‌ای میگویند: امام یازدهم عقیم بوده، و جماعتی ائمه را سیزده تن و بیشتر خواهند دانست. و عده‌ای هم میگویند. روح قائم در بدن دیگری سخن میگوید!

طول عمر نوح (ع) همچنین بود که چون از خداوند خواست تا بر قومش عذاب فرو فرستد، جبرئیل هفت دانه هسته نزد وی آورد و گفت: ای پیغمبر خدا پروردگار میفرماید: اینها مخلوق و بندگان من هستند آنها را با صاعقه هلاک نمیگردانم مگر بعد از تأکید دعوت و الزام حجت بر آنها. پس دوباره قوم را به خداپرستی دعوت کن که در مقابل آن بتو ثواب خواهیم داد.
این هسته‌ها را کشت کن موقعی که روئیدند و بحدّ کمال رسیدند و بارور شدند هنگام نزول رحمت الهی فرا رسد و از شر قوم آسوده خواهی شد، و مؤمنین را باین خبر مژده ده. چون درختها روئید و شاخ و برگ درآورد و باردار شد و بعد از مدتی چنان که میباید ثمر داد، نوح از خداوند درخواست نمود که طبق وعده او را از شر قوم خلاصی دهد، ولی خداوند دوباره دستور داد که از هسته آن درختها بکارد و صبر پیشه گیرد و سعی کند و حجت را بر قوم مؤکد بدارد. نوح حکم جدید را باطلاع کسانی که بوی ایمان آورده بودند رسانید و سیصد تن از آنها از وی برگشتند و گفتند اگر دعوت نوح حق بود نمیباید خدایش خلف وعده کند.
سپس خداوند متعال هفت بار پی در پی او را مأمور گشت تخم آن درخت نمود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 488
و هر بار گروهی از مؤمنین از وی رو بر میتافتند تا اینکه پیروان او مردّد شدند و بهفتاد و چند مرد تقلیل یافتند. آنگاه خداوند بوی وحی فرستاد که: نقاب شب ظلمانی از چهره صبح نورانی در پیش رویت برداشته شد. زیرا حق آشکار گشت و نور ایمان از زنگار ارتداد کسانی که دارای سرشت پلید بودند پاک گردید.
اگر من کفار را نابود کنم، ولی کسانی را که بتو ایمان آورده بودند و بعد از تو روی برتافتند و مرتد گشتند باقی گذارم، بوعده خود عمل نکرده‌ام، وعده‌ای که بمؤمنین سابق قومت که در ایمان بیگانگی خدا اخلاص ورزیده و بریسمان پیغمبریت چنگ زده‌اند، دادم که آنها را در روی زمین جای دهم و در دین ثابت بدارم و ترس آنها را تبدیل بأمن کنم، تا شک از لوح دلشان برطرف شود و مرا با اخلاص، پرستش کنند چطور ممکن بود کسانی را که مرتد شدند در زمین جای دهم و دینشان را ثابت نگهدارم و ترسشان را تبدیل بأمن کنم؟! در صورتی که میدانم که ایمانی ضعیف و سرشتی پلید و باطنی بد دارند؟.
اگر در موقع نابود ساختن دشمنان، که میخواستم مؤمنین را در زمین جای دهم، آن طایفه مرتد بوی خلافت را که بمؤمنین داده شده، استشمام

میکردند، در نفاق و گمراهی راسختر میگشتند و با برادران خود بدشمنی بر میخواستند و بخاطر ریاست با آنها میجنگیدند، بنا بر این با این فتنه‌ها و جنگها با برادران چطور ممکن است تمکین از دین و انتشار ایمان در میان مؤمنین جمع شود؟ پس با امداد و وحی ما کشتی را بساز!.
سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود قائم ما هم غیبتش طولانی میگردد تا آنکه حق آشکار گردد، و نور ایمان از زنگار ارتداد شیعیانی که دارای سرشت پلید هستند پاک شود بطوری که اگر آنها احساس کنند در ایام ظهور مهدی مؤمنین با اخلاص از عزت و ثبات ایمان و امنیت آن زمان بهره‌مند خواهند بود، بواسطه نفاقی که دارند، بوحشت می‌افتند مفضّل میگوید: عرضکردم: یا ابن رسول اللّه! ناصبی‌ها میپندارند که این آیه «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 489
در باره ابو بکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است فرمود: خداوند دلهای ناصبی‌ها را هدایت نکند. چه وقت دینی را که خدا و رسول پسندیده‌اند، از انتشار امن میان امت و رفع ترس از دلها و برطرف ساختن شک از سینه‌های آنها، در زمان یکی از این سه نفر و در خلافت ظاهری امیر المؤمنین که مسلمین مرتد گشتند و فتنه‌ها و جنگهائی که میان آنها و کفار واقع شد، برخوردار بود؟.
آنگاه حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا (یعنی: موقعی که پیغمبران از راهنمائی مردم مأیوس گشتند و گمان کردند بآنها دروغ گفته شده، یاری ما بآنها رسید).

و اما طول عمر خضر، برای آن نبود که منصب نبوت بوی اعطا شود یا کتابی بر او نازل گردد، یا دینش، دین انبیاء پیش از خود را نسخ کند، یا دارای مقام امامت باشد که مردم پیروی او را لازم بدانند، یا بخاطر اطاعتی باشد که خداوند بر وی واجب گرداند، بلکه چون در علم ازلی خداوند مقدار عمر قائم ما و طول غیبت او تقدیر شده بود و میدانست که بندگانش طول عمر او را انکار میکنند، از این رو عمر خضر را طولانی گردانید، تا در اثبات طول عمر قائم ما بوسیله آن استدلال شود.
و بدان وسیله ایراد دشمنان از میان برود و مردم را بر خدا حجّت و ایرادی نباشد.
در غیبت شیخ مانند این روایت از علی بن حرث هم نقل شده است.
نیز در کتاب کمال الدین است که ابو بصیر گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود:
در صاحب این امر سنتهائی (علاماتی) از پیغمبران است یک سنّت از موسی و یک سنّت از عیسی و یک سنّت از یوسف و یک سنّت از محمّد صلی اللّه علیهم اما شباهت وی بموسی این است که از مردم وحشت داشت و مراقب خود بود.
و شباهت او به عیسی اینست که آنچه در باره وی گفته می‌شود همانست که در باره
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 490
عیسی گفتند
و امّا سنّته من یوسف فالسّتر. جعل اللّه بینه و بین الخلق حجابا یرونه و لا یعرفونه و امّا سنّته من محمّد (ص) فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته.
و اما علامتی که از یوسف دارد، پوشش وی است. بطوری که او را میبینند، ولی نمیشناسند! و علامتی که از محمد (ص) دارد اینست که بطریقه و شیوه او مردم را رهبری و راهنمائی میکند!.
در کتاب مزبور از حسن بن محمد بن صالح بزاز روایت میکند که گفت:
شنیدم امام حسن عسکری علیه السّلام میفرمود: فرزند من همان قائم بعد از من است و همان کسی است که دارای علائم پیغمبران یعنی طول عمر و غیبت طولانی خواهد بود، و بر اثر طولانی بودن مدت غیبتش، دلها قساوت میگیرد و جز افرادی که خداوند مهر ایمان بر دلشان زده و با امداد غیبی مؤید داشته کسی در راه اعتقاد به وی ثابت نمیماند.
در غیبت شیخ مینویسد: ابو بصیر از امام پنجم روایت نموده که فرمود: شباهتی از یوسف در قائم است. من عرضکردم: آن شباهت چیست؟

قال الحيرة و الغيبة
فرمود آن شباهت حيرت و پنهانى است.
سخنى از شيخ الطائفه شيخ طوسى مينويسد اخبارى كه متضمّن اين معنى است كه صاحب الزّمان ميميرد سپس زنده مى‌شود، يا كشته مى‌شود و بعد زنده ميگردد مانند اين خبر كه فضل بن شاذان از موسى بن سعدان از عبد اللّٰه بن قاسم حضرمى از ابو سعيد خراسانى روايت نموده كه گفت: به حضرت صادق عليه السّلام عرض كردم: چرا قائم را قائم ميگويند؟ فرمود: زيرا او بعد از مردنش قيام مى‌كند، قيام براى كار بزرگى، قيام بفرمان پروردگار.
و مانند اين خبر كه محمد بن محمد بن عبد اللّٰه جعفر حميرى بسند خود از ابو بصير نقل كرده كه گفت: شنيدم امام محمد باقر عليه السّلام ميفرمود: كار ما مانند آن كسى است كه خداوند او را صد سال ميرانيد آنگاه دوباره برانگيخت.
و مانند اين خبر كه حميرى مزبور از على بن خطاب و او از مؤذن مسجد احمر روايت

نمود كه گفت از حضرت صادق عليه السّلام شنيدم، آيا مثال قائم در قرآن مجيد هست؟ فرمود:
بلى او مانند همان كسى است كه خداوند او را صد سال ميرانيد سپس زنده گردانيد.
و مانند اين خبر كه فضل بن شاذان از حماد بن عبد الكريم نقل كرده كه امام جعفر صادق عليه السّلام فرمود: چون قائم ما قيام كند مردم ميگويند، چطور ممكن است اين قائم باشد، و حال آنكه استخوانهاى او سالهاست كه پوسيده؟.
آنچه در باره اين اخبار و نظائر آن ميتوان گفت اينست كه: بايد مردن قائم را بمعنى مردن ياد او بگيريم، بطورى كه مردم گمان ميكنند استخوانهايش پوسيده، سپس خداوند همان طور كه «عزير» را بعد از صد سال مردن حقيقى آشكار ساخت، قائم را نيز (بعد از صدها سال غيبت و پنهانى) ظاهر مى‌گرداند. اين توجيهى است كه در تأويل اين گونه اخبار نزديک بفهم است.
بعلاوه اين اخبار، همه خبر واحد هستند و مفيد علم نيستند «1» و با آنچه عقول ما پذيرفته، و اعتبار صحيح و اخبار متواتره كه پيشتر نقل كرديم آن را امضا و تقويت كرده است، نميتواند معارض باشد. بلكه واجب است در معنى اين گونه اخبار توقف نمود و بآنچه معلوم و روشن است چنگ زد.
ما هم بعد از فرض صحت آن بتأويل آن پرداختيم همان طور كه در امثال اين گونه اخبار كه با برخى اخبار ديگر منافات دارد، همين كار را ميكنيم.

باب نوزدهم اخبار معمّرین تاریخ بشر و دفع استبعاد مخالفین غیبت طولانی آن حضرت

اشاره

در این باب نخست بذکر آنچه را شیخ صدوق (ره) در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» نقل کرده است، مبادرت میورزیم: «1»

ابو دنیای معمّر

اشاره

در کتاب مزبور مینویسد: عبد اللّه بن محمد بن عبد الوهاب شجری نقل کرد که محمد بن قاسم رقّی، و علی بن حسین بن حبکاء لائکی گفتند: مردی از اهل مغرب را در مکه معظمه ملاقات نمودیم. ما با جمعی از محدثین که در آن سال یعنی سنه سیصد و نه هجری برای انجام مراسم حج آمده بودند، بنزد وی رفتیم. دیدیم او مردیست که موی سر و ریشش سیاه و مانند پوست پوسیده‌ای است که هنوز موی سیاه آن باقی مانده است. عده‌ای از فرزندان و نواده‌گان و پیر مردان همشهریش اطراف او را گرفته بودند

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 493

و میگفتند ما از مردم دورترین شهرهای مغرب نزدیک «باهره علیا» هستیم. پیر- مردها میگفتند ما از پدران خود شنیده‌ایم و آنها از پدران و اجداد خود نقل میکردند که آنها این پیر مرد را که معروف به «ابو دنیای معمّر» و نامش علی بن عثمان بن خطاب ابن مرة بن مؤید است دیده‌اند.

خود پیر مرد میگفت من از قبیله «همدان» و اصلا از صعدة الیمن «1» میباشم ما پرسیدیم آیا تو علی بن ابی طالب (ع) را دیده‌ای؟ پیر مرد دیدگانش را مانند دو چراغ از زیر ابروانی که چشم او را پوشیده بود گشود و گفت: آری با این دو چشم آن حضرت را دیده‌ام! من خادم آن حضرت بودم و در جنگ صفین التزام رکابش را داشتم و این اثر زخم که در سر من است از صدمه اسب آن حضرت میباشد، سپس اثر زخم را در جنب ابروی راستش را بما نشان داد.

جماعتی که اطراف او بودند نیز گواهی بعمر طولانی وی داده و گفتند: ما از وقتی خود را شناخته‌ایم او را با همین شکل دیده‌ایم و اضافه کردند که از پدران و اجداد خود شنیده‌ایم که آنها هم از وقتی خود را میشناختند، این پیر مرد را با این حال دیده‌اند!.

سپس ما سر صحبت را باز کرده داستان و احوال او و علّت عمر طولانیش را از وی جویا شدیم. دیدیم عقلش ثابت است و آنچه بوی گفته می‌شود، بخوبی میفهمد و از روی عقل و درایت جواب میدهد! پیر مرد گفت. پدر من در کتب گذشتگان خوانده بود که چشمه حیوان در ظلمات است و هر کس از آن بنوشد عمرش طولانی میگردد، بهمین جهت اشتیاق زیاد پیدا کرد که بظلمات رفته از آن آب بنوشد.

پس پدرم توشه‌ای برداشت و آن را بار کرد و مرا هم با خود برد. دو شتر نه ساله

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 494

که توانائی بیشتری داشتند و چند شتر شیردار و چند مشک آب برداشته و حرکت نمودیم. من در آن موقع سیزده ساله بودم. شش شبانه روز راه رفتیم تا بظلمات رسیدیم.
روزها را این طور تشخیص می‌دادیم که روشن‌تر و تاریکی نسبت بشب کمتر بود. پس از آن در میان کوهها و بیابان‌ها منزل نمودیم. پدرم در کتابها خوانده بود که مجرای آب زندگانی در آن محلّ است. چند روز در آنجا ماندیم. آبی که با خود آورده بودیم بشتران دادیم و تمام شد. اگر شتران ما بچه سال و نیرومند نبودند، ما از تشنگی مرده بودیم.
پدرم در آن محل بجستجوی آب پرداخت و بما دستور داد که آتش روشن کنیم تا بوسیله آن، موقع برگشتن ما را پیدا کند پنج روز در آنجا ماندیم در آن مدت پدرم مرتب در پی آب زندگانی میگشت ولی پیدا نمیکرد. وقتی از زحمت خود مأیوس گردید آهنگ مراجعت نمود. زیرا آب و توشه ما تمام شده بود، بعلاوه خدمتکاران از بیم تلف- شدن اصرار در مراجعت داشتند.
در آن میان روزی من برای کاری باندازه مسافت یک تیر که رها کنند از محلّی که بودیم دور شدم ناگاه با نهری سفید رنگ و زلال و لذیذ برخوردم که نه کوچک و نه بزرگ بود و بآرامی جریان داشت. نزدیک رفتم و دو سه کف از آن نوشیدم. دیدم آبی زلال و لذیذ و خنک است. پس با عجله بمحلی که بودیم مراجعت نمودم و بخدمتکاران مژده دادم که من آب را پیدا کردم. آنها هم تمام مشکها و ظرفهائی که داشتیم برداشتند تا همه را پر کنند. در آن موقع از شدّت شوق ندانستم که پدرم در آن حوالی پی آب میگردد من با خدمتکاران مدتی هر چه گشتیم نهر مزبور را پیدا نکردیم. خدمتکاران هم مرا تکذیب نمودند و گفتند: راست نگفتی!.
چون بمحلّ بازگشتیم و پدرم نیز بازگشت، ماجرا را برایش نقل کردم پدرم گفت: فرزند آنچه مرا به پیمودن این راه و تحمّل خطر انداخت، دست یافتن باین نهر آب بود، ولی روزی من نشد و نصیب تو گردید. تو از این پس عمر طولانی خواهی یافت بطوری که از زندگی عاجز میشوی سپس بوطن برگشتیم و چند سال بعد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 495
از آن پدرم بدرود حیات گفت.
چون سنّ من قریب بسی رسید، رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و پس از وی به ترتیب خلیفه اول و دوم وفات کردند. سپس بعزم حج بیت اللّه بمدینه آمدم و روزهای آخر خلافت عثمان را درک کردم، در مدینه میان گروهی از یاران پیغمبر بشخص علی بن ابی طالب علیه السّلام میل قلبی پیدا کردم، پس بمنظور انجام خدمت در نزد حضرتش ماندم و در جنگها ملتزم رکابش بودم. در جنگ صفین این ضربت و جراحت را از آسیب اسب آن حضرت دیدم.

من همواره ملازم حضرتش بودم تا آنکه بشهادت رسید. پس از آن فرزندان و کسان امام اصرار کردند نزد آنان بمانم ولی من نماندم و بوطن مألوف برگشتم، آنگاه در روزگار خلفای بنی مروان برای دومین بار بحجّ آمدم و با همشهریانم مراجعت نمودم و دیگر تا این سفر، بحج نیامدم. چون پادشاهان مغرب از طول عمر من اطلاع مییافتند مرا بحضور میطلبیدند و علّت طول عمرم و آنچه دیده‌ام جویا میشدند. بسیار آرزومند بودم یک بار دیگر حجّ کنم تا اینکه این عده که میبینید اطراف مرا گرفته‌اند و همه فرزندان و نواده‌گان من میباشند، این بار مرا بحج آوردند. و هم پیرمرد گفت که:
تا کنون دو سه بار دندان درآورده است.

ما از وی خواستیم که آنچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام شنیده است برای ما نقل کند ولی او گفت: موقعی که خدمت آن حضرت بوده رغبت و همتی بکسب علم نداشته است، بعلاوه صحابه پیغمبر (برای کسب علم) نزد حضرت بسیار بودند. و میگفت: من از فرط علاقه و محبتی که بآن حضرت داشتم، جز بخدمتگزاری بچیز دیگری نپرداختم.
آنچه من از آن حضرت میشنیدم، بسیاری از علمای مغرب و مصر و حجاز که امروز منقرض شده و وفات یافته‌اند، از حضرتش استماع نموده و این همشهریان و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 496
فرزندان من آنها را جمع آوری کرده‌اند. آنگاه همراهان پیر مرد نسخه‌ای بیرون آوردند و او آن را گشود و باین شرح خواند: 1- حدیث کرد برای ما ابو الحسن علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید همدانی معروف به «ابو دنیای مغربی» رضی اللَّه عنه حیّا و میّتا. او گفت: علی بن ابی طالب گفت که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس اهل یمن را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است «1».
2- حدیث کرد برای ما ابو دنیای معمّر گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت:
پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس دلشکسته‌ای را یاری کند خداوند ده حسنه برای او بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه باو بدهد. آنگاه علی علیه السّلام گفت: پیغمبر فرمود: هر کس سعی در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود کند که خشنودی خدا و صلاح وی در آن باشد، مثل اینست که هزار سال خدا را پرستش نموده و اصلا بمعصیت نیافتاده است.
3- حدیث کرد برای ما ابو دنیای معمّر مغربی گفت: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام میفرمود: روزی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در خانه دخترش فاطمه علیها السّلام سخت گرسنه شد، امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: پیغمبر بمن فرمود: یا علی آن خوان طعام را نزد من بیاور من آن را آوردم دیدم نان و گوشت بریان در آنست!.
4- حدیث کرد برای ما ابو دنیای معمّر که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم میفرمود: در جنگ خیبر بیست و پنج زخم برداشتم و در آن حال نزد پیغمبر آمدم. چون زخمهای مرا دید گریست، آنگاه قدری از اشکهای چشم مبارک را

گرفت و بر زخمهای من مالید و همان دم از درد آن آسوده گشتم!.
5- حدیث کرد برای ما ابو دنیا، گفت: حدیث کرد برای من علی بن ابی طالب علیه السّلام که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس یک بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده، و هر کس دو بار بخواند مثل اینست که دو ثلث قرآن را خوانده، و هر کس سه بار بخواند مثل اینست که تمام قرآن را خوانده باشد.
6- حدیث کرد برای ما ابو دنیا گفت: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام میفرمود:
پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من گوسفند میچرانیدم روزی گرگی بر سر راه خود دیدم، از آن حیوان پرسیدم: در اینجا چه میکنی؟ گفت: تو در اینجا چه میکنی؟
گفتم من گوسفند میچرانم. گفت: این تو و این راه بگذر! چون گوسفندان را حرکت دادم و گرگ در وسط گوسفندان قرار گرفت، دیدم گوسفندی را گرفت و کشت. من هم گرگ را دنبال کردم تا او را کشتم. سپس دوباره گله را حرکت دادم، قدری که دور شدم سه فرشته جبرئیل و میکائیل و ملک الموت را دیدم. چون آنها مرا دیدند گفتند: این است محمد که خداوند وجود او را مبارک گردانیده.
پس آنها مرا برداشته خوابانیدند و با چاقوئی که همراه داشتند شکم مرا پاره نمودند و قلبم را بیرون آورده داخل شکم را با آب سردی که در شیشه‌ای با خود داشتند شستند تا از خون پاک گردید، آنگاه قلبم را بجای خود برگردانیدند و دست بر روی شکمم کشیدند فی الحال جراحت آن برطرف شد بدون این که دردی احساس کنم! از آنجا نزد مادرم حلیمه آمدم (حلیمه دایه پیغمبر بود) حلیمه پرسید گوسفندان کجا هستند؟ آنچه گذشته بود برای وی نقل کردم گفت: مقام والائی در بهشت خواهی داشت «1»

گفتار شیخ صدوق در باره ابو دنیای مغربی

سپس صدوق علیه الرحمه میگوید: ابو سعید عبد اللّٰه بن محمد بن عبد الوهاب برای ما حدیث کرد و گفت: ابو بکر محمد بن فتح مرکنی و ابو الحسن علی بن حسن لائکی نقل کردند که چون خبر ابو الدنیا بحاکم مکه رسید، بوی تعرض کرد و گفت: تو را میفرستم بغداد نزد المقتدر (خلیفه عباسی) چه اگر نفرستم می- ترسم خلیفه مرا مورد مؤاخذه قرار دهد.
ولی حاجیان مغرب و مصر و شام از حاکم خواهش کردند از ابو دنیا درگذرد و او را ببغداد نفرستد. چه وی پیرمردی ضعیف است. حاکم نیز از وی درگذشت.
آنگاه شیخ صدوق میفرماید: ابو سعید گفت: اگر آن سال من هم بحج رفته بودم او را میدیدم: زیرا ماجرای او شایع و در تمام شهرها مشهور گشت و مردم مصر و شام و بغداد که در آن موقع بحج آمده بودند، اخبار یاد شده را از وی شنیده و یادداشت کردند. مردم سایر بلاد که آن سال بحج آمده بودند، چون از ماجرا اطلاع یافتند دوست داشتند او را ببینند و از وی حدیث بنویسند.
و نیز ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبد اللّٰه بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام ضمن روایاتی که بمن اجازه داده و صحّت آنها نزد من ثابت گشته و از جمله این حدیث است که نزد من صحیح و آن را شریف ابو عبد اللّٰه محمد بن حسن بن اسحق بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام از وی روایت نموده است، برای من حدیث کرد که ابو محمد حسن نامبرده گفت: من در سال سیصد و سیزده بحج بیت اللّٰه رفتم. در آن سال نصر قشوری وزیر مقتدر (خلیفه عباسی) با عبد الرحمن بن حمران
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 499
که او را ابو الهیجاء میگفتند نیز بحج آمده بودند.
من در ماه ذی قعده بمدینه آمدم و بکاروان مصری که ابو بکر محمد بن علی مادرانی با مردی از اهل مغرب در آن بود، برخورد کردم، پیر مردی مغربی میگفت اصحاب پیغمبر را دیده است مردم بدور وی ازدحام نموده و با او مصافحه میکردند.
بطوری که نزدیک بود از کثرت ازدحام هلاک شود. در این موقع عموی من ابو القاسم طاهر بن یحیی بجوانان و غلامان خود دستور داد که مردم را از دور پیر مرد دور کنند. آنها هم مردم را دور کردند و او را برداشته بخانه «ابو سهل طفی» که عمویم در آنجا منزل کرده بود آوردند.

آنگاه بمردم اجازه دادند که هر کس میخواهد او را به بیند بخانه مزبور در آید مردم هم آمدند. پیر مرد پنج نفر همراه داشت که میگفتند آنها نواده‌گان او هستند و در میان آنها پیر مرد هشتاد و چند ساله‌ای بود. ما از پیر مرد پرسیدیم این کیست؟ گفت این نوه من است! یک نفر آنها هفتاد سال و دو نفر دیگر در حدود پنجاه یا شصت سال داشتند و دیگری هفده ساله بود. پیر مرد میگفت این نوه پسر من است! و از آن پسر هفده ساله کوچکتر میان آنها نبود. هر کس پیر مرد را میدید او را مردی سی ساله یا چهل ساله میدانست موی سر و صورتش سیاه، لاغر اندام و متوسط القامه بود موی صورتش کم و کوتاه بود.
ابو محمّد علوی گفت: این پیر مرد که نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید بود، آنچه را ما از وی نوشتیم از زبان خود وی شنیدیم و شخصا برای ما روایت کرد. ما او را چنان دیدیم که در موقع گرسنگی گوئی موی زیر لبش سفید میگشت و هنگام سیری سیاه میگردید! ابو محمد علوی میگوید: اگر جماعتی از اشراف و حاجیان اهل مدینه و غیرهم که از همه جا بحج آمده بودند حکایت پیر مرد را نقل نمیکردند، من هم آنچه از او میشنیدم از وی روایت نمی‌نمودم. من هم در مدینه و هم در مکه در خانه‌ای که معروف به «مکتوبه» و خانه علی بن عیسی جراح بود از وی حدیث استماع کردم همچنین در
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 500
«منی» در خیمه قشوری و خیمه مادرانی و خیمه ابو الهیجاء و هنگام مراجعت بمکه در خانه مادرانی واقع در «باب الصفا» از وی حدیث شنیدم.
قشوری نامبرده میخواست او و فرزندانش را نزد مقتدر عباسی به بغداد ببرد فقهاء مکه نزد وی آمده گفتند خداوند استاد را مؤید بدارد، در اخبار از گذشتگان برای ما روایت کرده‌اند که چون معمر مغربی ببغداد درآید، فتنه‌ای بوقوع پیوند دو شهر خراب شود و شوکت ملک از میان برود، بنا بر این او را ببغداد مبر و بمغرب برگردان!.
ابو محمد علوی میگوید: ما احوال او را از پیر مردان مغرب و مصر پرسیدیم گفتند: ما همیشه میشنیدیم که پدران و پیران مام این مرد و اسم شهر وی «طنجه» «1» را که در آن مقیم بود، میبردند و میگفتند وی روایاتی برای ما نقل میکرد، که قسمتی از آنها را من در این کتاب آورده‌ام.
ابو محمد علوی میگفت: همین پیر مرد یعنی علی بن عثمان مغربی، موقع بیرون آمدنش از حضرموت «2» شهر خود را برای ما نقل کرد که پدر و عمویش بقصد حج و زیارت مرقد منور پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله حرکت نموده او را نیز با خود بردند.
آنها از شهر خود حضرموت خارج شده و چند روزی طی مسافت نمودند،

سپس راه را گم کرده و سه شبانه روز حیران و از راه دور افتاده بودند در آن حالت بکوهی از رمل رسیدند که آن را «رمل عالج» میگفتند و بریگزاری میرسند که دارای سنگلاخ بزرگ بود وی میگفت: در آن میان جای پاهای طولانی مشاهده کردیم ما هم جای پاها را گرفته میرفتیم تا آنکه به بیابانی رسیدیم و دیدیم که دو مرد بر سر چاه یا

چشمه‌ای نشسته‌اند. چون آن دو نفر ما را دیدند، یکی از آنها برخاست و دلوی برداشت و از آن چاه یا چشمه آب بیرون آورد و باستقبال ما شتافت و دلو پر آب را بپدرم داد.
پدرم گفت ما امشب بر سر این آب میمانیم و موقع افطار بخواست خدا از آن مینوشیم. آنگاه دلو را نزد عمویم برد و گفت بیاشام. عمویم هم نیاشامید و مانند پدرم پس داد. سپس نزد من آمد و گفت تو بیاشام. من نوشیدم گفت گوارایت باد، عنقریب علی بن ابی طالب را خواهی دید. ای جوان چون او را دیدی خبر ما را باو برسان و بگو خضر و الیاس بتو سلام رساندند.
تو آنقدر عمر خواهی کرد که مهدی و عیسی علیهما السلام را می‌بینی. چون آنها را دیدی سلام ما را نیز ابلاغ کن. آنگاه گفتند این دو نفر چه نسبت با تو دارند؟
گفتم اینان پدر و عموی من میباشند، گفتند: عمویت بمکه نمیرسد، ولی تو و پدرت خواهید رسید، و از آن پس پدرت میمیرد و تو عمری طولانی میکنی.
شما پیغمبر (ص) را نخواهید دید. زیرا مرگ او نزدیک شده. سپس آن دو نفر از نظر ما ناپدید گشتند. و بخدا قسم نمیدانیم بآسمان عروج نمودند، یا بزمین فرو رفتند. هر چه نگاه کردیم هیچ گونه اثری از آنها و از آن آب نیافتیم، و این باعث تعجّب ما گردید.
سپس براه خود ادامه دادیم تا به «نجران» رسیدیم. در آنجا عمویم بیمار شده فوت کرد، من و پدرم بحجّ رفتیم و از آنجا بمدینه رهسپار گشتیم پدرم نیز در مدینه مریض شد و همان جا بدرود حیات گفت، و پیش از مرگ سفارش مرا بحضرت علی بن ابی طالب (ع) نمود از این رو در زمان ابو بکر و عمر و عثمان و خلافت خود حضرت با آن سرور بودم تا آنکه ابن ملجم آن حضرت را شهید کرد.
او میگفت: موقعی که مردم عثمان بن عفان را در خانه‌اش محاصره کردند، عثمان مرا خواست و نامه‌ای و شتر تند روی بمن داد و گفت: فی الفور سوار شده بعلی ابن ابی طالب برسان. حضرت در محلی بنام «ینبع» سر ملک خود تشریف داشت. من

نامه را گرفتم و رفتم تا بجائی رسیدم که آن را دیوار ابو عبایه میگفتند. در آنجا صدای قرائت قرآن شنیدم. دیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام از ینبع بطرف من تشریف می‌آورد و این آیه را میخواند: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ (یعنی آیا گمان کردید شما را بیهوده خلق کرده‌ایم و شما بسوی ما بازگشت نمیکنید؟).
چون حضرت مرا دید فرمود: ای ابو دنیا عثمان چه امانتی بتو داده؟ عرضکردم این نامه را بمن داده است.
حضرت نامه را از من گرفت و خواند. دید نوشته است: اگر من استحقاق کشته شدن دارم تو مرا بکش و گر نه پیش از آنکه پاره پاره شوم مرا دریاب!.
چون حضرت از مطالعه نامه فارغ شد فرمود: برویم. چون بمدینه رسیدیم همان دم عثمان را کشته بودند، حضرت هم به نخلستان بنی نجّار تشریف بردند.
چون مردم از محل حضرت اطلاع پیدا کردند از هر سو بجانب وی شتافتند. مردم میخواستند با طلحة بن عبید اللّه بیعت کنند، ولی چون حضرت را دیدند بگرد وی ازدحام نمودند. مانند گله گوسفند که گرگ بآن زده باشد.
در آن میان نخست طلحه با حضرت بیعت کرد. بعد زبیر و سپس مهاجرین و انصار بیعت نمودند من هم نزد حضرت ماندم و بخدمت وی پرداختم. در جنگ جمل و صفین نیز در خدمتش بودم. در جنگ صفین در پهلوی راست حضرت ایستاده بودم که تازیانه از دست مبارکش افتاد. من خم شدم تا آن را بردارم و بحضرت بدهم.
لگام اسب آن جناب از آهن تیز و نازک بود. در آن موقع اسب سر بر داشت و لگامش بسر من اصابت نمود و زخمی که علامت آن اکنون ما بین گوش و چشم من باقی است، پدید آورد.
حضرت مرا خواستند، قدری آب دهان بر آن مالید و مقداری خاک روی آن ریخت، بخدا قسم درد آن را حس نکردم. و همچنان ملازم حضرت بودم تا بشهادت رسید. آنگاه در «ساباط» خدمت حضرت امام حسن علیه السّلام بودم که ضربتی بآن حضرت زدند سپس در مدینه بخدمتگزاری وی و امام حسین علیه السّلام قیام نمودم تا آنکه امام حسن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 503
بوسیله زهری که زن او دختر اشعث بن قیس با تحریک و دسیسه معاویه بآن حضرت خورانید، شهید گردید. سپس با حضرت امام حسین علیه السّلام حرکت کردم تا امام بکربلا آمد و بدرجه رفیعه شهادت رسید. من از بنی امیه گریختم و امروز در مغرب بسر میبرم و منتظر قیام مهدی و عیسی بن مریم علیهما السّلام میباشم.
ابو محمد علوی میگفت: چیز عجیبی که از این پیر مرد موقعی که در خانه

عمویم طاهر بن یحیی (رضی الله عنه) بود، دیدم این بود که وی در وقتی که این وقایع عجیب را از هنگام بیرون آمدن از وطن نقل میکرد، میدیدم موهای زیر لب او نخست سرخ و بعد سفید میشد. من مرتب بدان مینگریستم زیرا در تمام سر و صورت و زیر لبش اصلا موی سفید نبود.
پیر مرد که متوجه شد من در وی خیره شده‌ام گفت: چه را نگاه میکنی؟ من هر وقت گرسنه باشم موی قسمت زیر لب و چانه‌ام، سفید و چون سیر شوم مانند اول سیاه می‌شود! عمویم دستور غذا داد. سه خوان طعام از منزل آوردند، یک خوان را پیش روی پیر مرد نهادند. من هم از همان خوان با پیر مرد غذا خوردم. دو خوان دیگر را در وسط خانه گذاردند. عمویم بمردمی که حاضر بودند گفت: شما را بحقی که بر شما دارم سوگند میدهم از غذای من تناول کنید و خود را از آن محروم مگردانید عده‌ای خوردند و جمعی از خوردن امتناع ورزیدند. عمویم سمت راست پیر مرد نشسته بود و غذا میخورد و هم غذا پیش پیر مرد مینهاد.
پیر مرد مانند جوانان غذا میخورد و عمویم بوی قسم میداد که تا سیر نشود دست نکشد. من به چانه و موهای زیر لبش نگاه میکردم، دیدم اندک اندک سیاه می‌شود تا آنکه بکلی سیاه شد.
چون از خوردن غذا فارغ گردید گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام بمن خبر داد که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 504
شیخ طوسی در کتاب «مجالس» از استادش شیخ مفید و او از ابراهیم بن حسن ابن جمهور نقل کرده «1» که ابن جمهور گفت: ابو بکر مفید جرجانی در ماه رمضان سال سیصد و هفتاد و شش برای من حکایت نمود که: در سال سیصد و شانزده در مصر با ابو عمر و عثمان بن خطاب بن عبد اللّه بن عوام ملاقات نمودم.
در آن روز مردم برای دیدار او چنان ازدحام نمودند که ناچار او را به پشت بام بزرگی که در آن میزیست بردند من با وی بمکه رفتم و چندان با او معاشرت نمودم تا توانستم پانزده حدیث از وی بنویسم.
وی میگفت: من در ایام خلافت ابو بکر متولد شده‌ام. چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بخلافت رسید من و پدرم برای درک فیض ملاقات آن حضرت رفتیم وقتی نزدیک کوفه رسیدیم چندان میان راه تشنه شده بودیم که مشرف بمرگ گردیدیم پدرم پیر مردی سالخورده بود. من بوی گفتم تو همین جا بنشین تا من در این بیابان بجستجوی آب بپردازم یا کسی را پیدا کنم تا ما را بمحل آب برساند، هنوز چندان از پدرم دور نشده بودم که آبی در نظرم نمایان گشت. چون سر آب رسیدم دیدم چاهی شبیه

گودال پر آبی است.
من لباسم را کنده و در آن آبتنی نمودم و چندان نوشیدم که سیر شدم. سپس گفتم بروم پدرم را نیز بیاورم چه وی نزدیک باینجاست. نزد وی رفتم و گفتم برخیز که خداوند فرج نموده و آبی یافته‌ام که نزدیک همین موضع است. ولی وقتی با پدرم آمدم اثری از آب ندیدم از این رو پدرم همان جا میان بیابان نشست و من هم نزد وی نشستم و لحظه‌ای بعد وفات یافت و با زحمت او را دفن کردم و از آنجا حرکت کرده تا در کوفه بحضور مولی امیر المؤمنین علیه السّلام رسیدم در حالی که حضرت عازم جنگ صفین بود من قاطر را برای وی بیرون آوردم و رکاب را برای حضرت گرفتم. حضرت متوجه من گردید خواستم رکاب را ببوسم، مرکب زخمی در صورتم بجای گذارد.

ابو بکر مفید گفته: اثر آن ضربت و زخم در صورت وی کاملا آشکار بود.
پیر مرد گفت: سپس حضرت امیر مؤمنان از سرگذشت من جویا شدند و منهم ماجرای خود و پدرم و چشمه‌ای را که یافته بودم برای حضرتش نقل کردم. حضرت فرمود:
آن چشمه‌ای است که هر کس از آن آشامیده باشد عمر طولانی خواهد کرد. بتو مژده میدهم که عمرت دراز خواهد بود، ولی دیگر آن چشمه را نخواهی یافت.
حضرت خودشان مرا «معمّر» خواندند.
ابو بکر مفید گفته: وی روایاتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برای من نقل کرد همراه او جماعتی از پیرمردان شهر وی (طنجه) نیز بودند. ما از پیر مردان مزبور راجع به عثمان بن خطاب سؤال کردیم، آنها گفتند ما همشهری او هستیم و نزد ما بطول عمر معروف است، و میگفتند: پدران و اجداد ما نیز او را بعمر دراز میشناختند، و معتقد بودند که وی توفیق ملاقات با حضرت امیر علیه السّلام را یافته است پیر- مرد نامبرده در سال سیصد و بیست و هفت وفات یافت «1»

مؤلف: عالم بزرگوار ابو الفتح کراجکی در کتاب (کنز الفوائد) این روایت را با روایاتی که ابو دنیا از حضرت امیر نقل کرده است، و ما پیشتر از شریف طاهر

ابن موسی حسینی روایت نمودیم مفصلا، آورده است. سپس داستان مرد دیگری معروف به «معمّر مشرقی» را ذکر میکند و میگوید: وی در یکی از شهرهای ایران میزیسته و مدعّی بوده که امیر المؤمنین علیه السّلام را دیده است. مردم هم سالهای دراز او را بدین معنی میشناخته‌اند. وی

میگفته زخمی مانند زخمی که بر صورت معمّر مغربی بوده، نیز در زمان حضرت برداشته و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام هم بشمار می‌آمده و خدمتگزار حضرت بوده است.
جماعتی که پیرو مذاهب مختلف بوده‌اند داستان این مرد معمّر مشرقی را برای من نقل کردند که خودشان او را دیده و سخنان او را شنیده‌اند. از جمله ابو العباس احمد بن نوح بن محمد حنبلی شافعی است که در شهر «رمله» «1» سال چهار صد و پانزده برای من نقل کرد و گفت: من در سال سیصد و پنجاه بمنظور تحصیل علم فقه، عازم عراق بودم و از شهری بنام «سهرورد» نزدیک زنجان گذشتم. کسی بمن گفت مردی در اینجا هست که معتقد است امیر المؤمنین علیه السّلام را دیده است اگر او را ملاقات کنی فایده بزرگی خواهد داشت.
من هم نزد وی بخانه‌اش رفتم. دیدم پیر مردی است لاغر اندام و دارای ریشی بزرگ و مدور است، و بچه کوچک یک ساله‌ای هم دارد.
در این وقت بوی گفتند: اینان جمعی از اهل علم میباشند که عازم عراق هستند و میل دارند آنچه از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیده‌ای، از شما بشنوند. پیر مرد گفت:
علت اینکه من بشرف ملاقات حضرت نائل گشتم این بود که: وقتی در جایی ایستاده
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 508
بودم. دیدم سواری از آنجا گذشت. چون سر برداشتم مردی مشاهده کردم که دست خود را روی سر من حرکت داده و برایم دعا میکند. وقتی سوار گذشت اطلاع یافتم که وی علی بن ابی طالب علیه السّلام است، پس بدنبال او دویدم تا آنکه بوی ملحق گشتم و ملازم حضورش گردیدم.
پیر مرد میگفت: سپس در «تکریت» «1» و موضعی دیگر از عراق بنام «تل فلاذ» در خدمت حضرت بودم و بعدها تا هنگامی که وفات یافت افتخار خدمتگزاری حضرت را داشتم آنگاه بخدمتگزاری فرزندان امام پرداختم.
احمد بن نوح میگفت: عده‌ای از مردم آن شهر را دیدم که میگفتند: ما نیز این قصه را از وی شنیده‌ایم و هم از پدران و اجدادمان شنیده‌ایم که از وضع این پیر مرد و داستانش برای ما حکایت میکردند، و میگفتند: وی بعد از شهادت حضرت علی در اهواز اقامت گزید، و بعد از آنکه طایفه دیلم بر آنجا دست یافتند و بآزار مردم پرداختند، بسهرورد منتقل گردید.
و نیز ابو عبد اللَّه حسین بن محمد قمی حکایت نمود که: جماعتی این داستان را نقل میکردند و میگفتند که این مرد معمّر را دیده و این ماجرا را از وی شنیده‌اند، همچنین عده‌ای از مردم سهرورد «2» او را با همین حکایت و جریان برای من توصیف نمودند.

و نیز شیخ صدوق (ره) در کمال الدین میگوید: ابو سعید عبد اللّٰه بن محمد بن عبد الوهاب شجری برای من حدیث کرد و گفت: در کتاب برادرم ابو الحسن که بخط خود نوشته بود دیدم نوشته است: از یکی از دانشمندان که کتابها خوانده و اخبار

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 509

بسیار شنیده بود، شنیدم میگفت: عبید بن شرید جرهمی معروف، سیصد و پنجاه سال عمر کرد.

او پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله را درک نمود و اسلام آورد بعد از رحلت آن حضرت تا زمان معاویه هم زنده بود. در ایامی که معاویه بی‌رقیب فرمانروائی میکرد روزی بر وی در آمد. معاویه بوی گفت: ای عبید مرا خبر ده از آنچه دیده و شنیده و درک کرده‌ای بگو بدانم روزگار را چگونه دیده‌ای؟.

عبید گفت: روزگار را مانند شب و روزی دیدم که یکی می‌آید و دیگری میرود. هر کس را دیدم از زمانه خود نکوهش میکرد. شخصی را دیدم که هزار سال عمر کرده بود و او میگفت که قبل از او شخصی دو هزار سال عمر نموده بود.

و اما آنچه شنیده‌ام: یکی از پادشاهان حمیر «1» برای من نقل کرد که یکی از سلاطین نابغه که کشورها فتح کرده بود و او را «ذو سرح» میگفتند در ریعان جوانی به سلطنت رسید، و در امر مملکت دارای با تدبیر و سخی الطبع و مطاع بود. او هفتصد سال در مملکت خود سلطنت کرد. اغلب اوقات با نزدیکان خود بشکار و گردش میرفت.

روزی در گردشگاه بدو مار برخورد کرد که یکی مانند نقره سفید و دیگری سخت تیره بود، و هر دو با هم میجنگیدند. مار سیاه بر سفید غلبه یافت و نزدیک بود آن را بکشد پادشاه دستور داد مار سیاه را کشتند و مار سفید را گرفتند و بر سر چشمه‌ای که درختی در آن بود آوردند و آب روی آن پاشیدند و کمی هم خورانیدند تا بحال آمد، آنگاه آن را رها کردند و او هم رفت. آن روز پادشاه تمام وقت بشکار و گردش پرداخت. چون شب شد و بخانه برگشت و روی تخت خود که دربان و غیره دسترسی بمحل آن نداشتند، نشست، در آن میان دید جوانی خوش- لباس و زیبا که از حد وصف بیرون بود، درآمد و بوی سلام کرد. پادشاه از دیدن او خشمگین شد و پرسید: تو کیستی، چه کسی بتو راه داد و اجازه داد باینجا که نه دربان

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 510

و نه کسی دیگر دسترسی دارد بیائی؟.

جوان گفت: ای پادشاه ناراحت مباش! من از آدمیزاد نیستم، بلکه جوانی جنّی هستم. آمده‌ام پاداش کار نیکی که نزد من داری، بتو بدهم، پادشاه پرسید:
کدام کار نیک؟ گفت: من همان مار هستم که روز گذشته از خطر مرگ نجاتم دادی آن مار سیاه که او را بقتل رساندی غلام ما بود. او جماعتی از کسان مرا کشته بود.
او هر وقت یکی از ماها را تنها گیر می‌آورد، میکشت تو دشمن مرا بقتل رساندی و مرا زنده کردی، اکنون آمده‌ام پاداشی که نزد من داری بتو بدهم. سپس گفت ای پادشاه ما جن هستیم ولی نه جن. پادشاه پرسید: فرق میان این دو چیست؟ راوی ابو- سعید شجری میگوید: برادرم ابو الحسن در اینجا سخن را قطع کرده و حدیث بپایان نرسیده است.

نیز در کمال الدین میگوید: خبر داد بمن احمد بن یحیی مکتب از ابو الطیب احمد بن محمد ورّاق و او از محمد بن حسن بن درید ازدی عمانی، تمام اخباری که داشت و کتابهائی را که تصنیف کرده بود، از جمله در اخبار وی دیدم که نوشته است: وقتی جماعتی بر عبد الملک مروان وارد گشتند که ربیع بن ضبع فزاری نیز جزو آنها بود. وی یکی از معمّرین بود. نوه او وهب بن عبد اللّٰه بن ربیع که پیر مردی سالخورده و ابروهایش روی چشم‌هایش افتاده و آن را با دستمالی بسته بود، نیز با او بود. دربانها مردم را از روی سن میطلبیدند. چون او را خواندند دربان بوی گفت: پیر مرد داخل شود! او در حالی که تکیه بعصا کرده بود و بکمک آن راه میرفت و ریشش تا زانوهایش میرسید، بر عبد الملک وارد شد.

چون عبد الملک او را دید بحال او رقّت برد و گفت: پیر مرد بنشین! گفت: من بنشینم و جدّم دم در ایستاده باشد؟! عبد الملک گفت: تو فرزند ربیع بن ضبع هستی؟ گفت: بلی من وهب بن عبد اللّٰه بن ربیع بن ضبع هستم. عبد الملک بدربان

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 511

گفت: بر گرد و ربیع را نیز بیاور. وقتی دربان بیرون آمد او را نشناخت بطوری که صدا زد: ربیع کجاست؟ در این وقت ربیع آمد و گفت من ربیع هستم، سپس برخاست و با عجله نزد عبد الملک آمد. چون بر عبد الملک وارد شد سلام کرد. عبد الملک گفت: من سوگند میخورم که این مرد از پسر و نوه‌اش جوان‌تر است! ای ربیع! آنچه در طول زندگانی دیده‌ای بما اطلاع بده. ربیع گفت: این شعر از من است که گفته‌ام: «1».

ها انا ذا آمل الخلود و قد ادرک عمری و مولدی حجرا

امّا امرء القیس قد سمعت به هیهات هیهات طال ذا عمرا

(یعنی: آگاه باش! من کسی هستم که آرزوی عمر طولانی دارم. در حالی که من حجر پسر امرء القیس را دیده‌ام. اما خود امرء القیس را شنیده‌ام که او کی بوده است. پس خیلی دور بنظر میرسد که دیگر من زنده بمانم).

عبد الملک گفت این اشعار را من در وقتی که طفل بودم، از تو برای من نقل میکردند- ربیع گفت این بیت را هم گفته‌ام:

اذا عاش الفتی مأتین عاما فقد ذهب اللذاذة و الغناء

(یعنی: وقتی که جوانی دویست سال عمر کرد، لذت و ثروت از وی دور می‌شود) عبد الملک گفت: این شعر تو را نیز در زمان کودکی برای من نقل میکردند! سپس عبد الملک گفت: ای ربیع! تو از بخت نیک و بهره وافر برخورداری.

پس از فوائد عمرت چیزی برای من نقل کن! گفت: دویست سال در فترت بین عروج عیسی و ظهور محمد صلّی اللَّه علیه و آله و صد و بیست سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام

زیسته‌ام! عبد الملک گفت ای ربیع از آن عده جوانان قریش که نامهاشان یکی است بمن خبر ده.
گفت: از هر کدام میخواهی سؤال کن، عبد الملک گفت: از عبد اللَّه بن عباس خبر ده: گفت: او دارای فهم و علم و بخشش و حلم و قرآن دان بزرگ بود، گفت: از عبد اللَّه بن عمر خبر ده گفت دارای حلم و علم و احسان بود، خشم خود را فرو میبرد و از ظلم دوری میجست. «1» پرسید: از عبد اللَّه بن جعفر خبر ده! گفت:
او گلبرگی خشبو و لطیف و زیانش برای مسلمین اندک بود! گفت: از عبد اللَّه بن زبیر خبر ده. گفت او همچون کوه صعبی بود که صخره‌ها از آن فرو ریزند. عبد الملک گفت: خدا تو را نگهدارد چطور بر اخبار آنها دست یافتی؟ گفت: بآنها نزدیک شدم و آنان را امتحان نمودم.

نیز «در کمال الدین» میگوید، خبر داد بما احمد بن یحیی مکتب او گفت خبر داد بما ابو الطیب احمد بن محمد ورّاق. او گفت خبر داد بما محمد بن حسن بن درید ازدی عمانی، او گفت خبر داد بما احمد بن عیسی ابو بشر عقلی از ابو حاتم از ابو- قبیصه از ابن کلبی و او از پدرش نقل کرده که گفت: از مشایخ بجیله که در سیرت و هیئت نیکو، مانند آنها ندیده بودم شنیدم که میگفتند: شق کاهن سیصد سال زندگی کرد. چون وقت وفاتش رسید، بستگانش نزد وی گرد آمدند و گفتند ما را وصیتی کن که نزدیک است روزگار تو را از دست ما بگیرد.
شق گفت: به یک دیگر نزدیک شوید و از هم جدا نگردید، بیکدیگر رو آورید و از هم رو نگردانید و صله رحم کنید و عهد و پیمان خود را محکم نگاه دارید، حکمها را بزرگ شمارید و اهل کرم را احترام کنید، پیران خود را توقیر نمائید و افراد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 513
لئیم را پست شمارید، در جایی که میباید سخنان جدی و متین گفت، از شوخی و بیهوده گوئی اجتناب ورزید.
بخششهای خود را با منتگذاری آلوده مسازید، و چون بر دشمن چیره شوید از تقصیر او درگذرید، و اگر بر اثر نفاق از هم جدا گشتید با هم سازش کنید. اگر کسی با شما از در نیرنگ در آمد، در باره وی نیکی کنید، نصایح پیران را بشنوید و پیشنهاد کسانی که بعد از ستیزه شما را صلح می‌دهند بپذیرید. زیرا رسیدن بمنتهای پشیمانی زخمی است که دیر التیام می‌یابد.
از سرزنش در انساب خود پرهیز کنید و از جستجوی بدیهای یک دیگر دوری نمائید دختران فهمیده خود را بهمسری کسانی که در نجابت و فهم بپایه شما نمیرسند ندهید، چه که باعث ننگ و موجب فساد و رسوائی است. در معاشرت با مردم ملایمت و نرمی پیش گیرید، و از درشت خوئی احتراز جوئید، زیرا درشتخوئی در آخر کار موجب ندامت خواهد بود و برای صاحبش نکوهشها کسب میکند.
صبر مؤثرترین مؤاخذه، و قناعت بهترین سرمایه است. مردم پیر و طمع و دستخوش آز و بارکش بی‌تابی میباشند. حقیقت ذلت، دوری از یاری یک دیگر است. باین معنی که چون دشمن طمع باموال شما کند و رعب در دلهای شما ایجاد نماید، شما با چشمان خواب گرفته بآنها نگاه کنید. سپس گفت: عجب نصیحتهائی است که از مرد شیرین زبان فصیحی سر زد. اما اگر دلهای مردم محکم و آماده پذیرش آن باشد! شق کاهن این را گفت و سپس مرد.

شیخ صدوق رضی اللّه عنه در اینجا میفرماید: مخالفین ما (اهل سنّت) این گونه داستانها را نقل میکنند و تصدیق مینمایند: همچنین داستان شداد بن عاد را نقل میکنند و میگویند که: نهصد سال عمر کرد و بهشت او را توصیف مینمایند که از نظر مردم پوشیده است، و هیچ کس آن را نمیبینند و میگویند که در روی زمین است ولی طول عمر قائم آل محمد (ص) را باور نمیدارند و اخباری که در باره او رسیده است دروغ میپندارند و در حقیقت منکر حق و دشمن طرفداران حقند!.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 514

مؤلف: سپس صدوق علیه الرحمه داستان شداد بن عاد را نقل می‌کند. ما هم آن را در کتاب «نبوّت» (جلد پنجم بحار) از وی نقل کردیم. آنگاه میگوید:

اوس بن ربيعة بن كعب بن أميّه اسلمى

دويست و چهارده سال در جهان زيست. خود وى در اين باره ميگويد:
لقد عمّرت حتّى مل اهلى ثوائى عندهم و سئمت عمرى
و حقّ لمن اتى مأتان عام عليه و اربع من بعد عشر
يملّ من الثوّاء و صبح يوم يغاديه و ليلّ بعد يسرى
فأبلى شلوتى و تركت سلوى و باح بما اجنّ ضمير صدرى
(يعنى: چندان عمر كردم كه بستگانم از بودن من در نزد آنها خسته شدند و خود من هم از عمر درازم بتنگ آمدم، شايسته است براى كسى كه عمرش بدويست و چهارده سال رسيده كه از محلّ و زندگى صبح و شام كه بر او ميگذرد خسته شود. عمر دراز اعضاى مرا پوسانيد، من هم لذت زندگى را ترک گفتم بهمين جهت آنچه را در سينه پنهان ميكردم آشكار گرديد)!

ابو زید منذر بن حرمله طائی

که مردی نصرانی بود صد و پنجاه سال عمر کرد.

نصر بن دهمان بن سليم بن اشجع بن زيد بن غطفان

صد و نود سال عمر كرد.
بطورى كه دندانهايش ريخت و عقلش خلل پيدا كرد و موى سرش سپيد شد. در آن موقع مطلبى بر قوم وى مشكل گرديد و محتاج برأى و تدبير او شدند و بهمين جهت از خداوند مسألت نمودند كه عقل و جوانى او را بوى برگرداند. خداوند هم جوانى را باو بازگردانيد و موى سرش سياه شد. سلمة بن خرشب يا عباس بن مرداس سلمى در باره وى اين ابيات را سروده است:
لنصر بن دهمان الهنيدة عاشها و تسعين حولا ثمّ قوّم فانصاتا
و عاد سواد الرّأس بعد بياضه و عاوده شرح الشّباب الّذى فاتا
و راجع عقلا بعد ما فات عقله و لكنّه من بعد ذا كلّه ماتا
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 515
(يعنى: نصر بن دهمان صد و نود سال عمر كرد. قامتش پس از خم شدن راست گرديد. سپيدى موى سرش بسياهى و پيريش بجوانى عود نمود و بعد از آنكه عقلش از دست رفت، دوباره برگشت، ولى با وجود همه اينها او سرانجام مرد)!.

ثوب بن صداق عبدی

دویست سال در جهان زیست.

خثعم بن عوف بن جذیمه

روزگاری دراز عمر کرد و این شعر بگفت:

حتّی متی خثعم فی الأحیاء لیس بذی أیدی و لا غناء

هیهات ما للموت من دواء

(یعنی: خثعم چندان در جهان زیست که دیگر نه نیروئی برایش ماند و نه ثروتی افسوس که از مردن چاره‌ای نیست!)

ثعلبة بن كعب بن عبد الاشهل بن اشوس

دویست سال عمر کرد. این ابیات از اوست:
لقد صاحبت اقواما فأمسوا خفاتا لا یجاب لهم دعاء
مضوا قصد السبیل و خلّفونی فطال علی بعدهم الثّواء
فأصبحت الغداة رهین شیء و أخلفنی من الموت الرّجاء
(یعنی: با مردمی تماس داشتم که با مرگ ناگهانی درگذشتند، در حالی که هیچ دعائی برای رهائی آنها از مرگ سودی نداشت. آنها رفتند و مرا باقی گذاشتند و بعد از آنها زندگانی من بطول انجامید پس من در گرو چیزی ماندم، و امید بمرگ از من سلب شد).

كعب بن رداة بن كعب بن ذهل بن قيس نخعى

«1» سيصد سال عمر نمود. خود وى ميگويد:
لم يبق يأخذيه من لداتى ابو بنين لا و لا بنات
و لا عقيم غير ذى سبات الا يعدّ اليوم فى الأموات
هل مشتر أبيعه حياتى؟
(يعنى: رفقاى من چه آنها كه اولاد داشتند و چه آنها كه اولاد نداشتند كسى نمانده است. مگر كسى كه امروز در صف اموات بشمار آيد. آيا خريدارى هست كه من
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 516
زندگى خود را باو بفروشم؟!

عدیّ بن حاتم طائی

صد و بیست سال در جهان زیست.

امابات بن قیس بن حرملة بن سنان کندی

- صد و شصت سال زندگی کرد.

عمیرة بن هاجر بن عمیر بن عبد العزّی بن قیس خزاعی

صد و هفتاد سال در جهان زیست ابیات زیر از اوست:

بلیت و أفنانی الزّمان و أصبحت هنیدة قد أبغیت من بعدها عشرا
و اصبحت مثل الفرخ لا انا میّت فأبکی و لا حیّ فأصدر لی أمرا
و قد عشت دهرا ما تجن عشیرتی لها میّتا حتّی تخطّ له قبرا

(یعنی: پوسیده گشتم و روزگار مرا از میان برد صد سال عمر کردم و میخواهم ده سال دیگر هم بمانم «1» امروز من مانند جوجه‌ای هستم که نه مرده‌ام تا بر من گریه کنند و نه زنده‌ام تا کاری برایم انجام دهند. من در روزگاری زندگی میکردم که عشیره‌ام مرده‌ای را که پیش از مرگ قبر خود را نکنده بود، دفن نمیکردند) (این از عادات مردم جاهلیت بوده است).

عوام بن منذر بن زید بن قیس بن حارثة بن لام

روزگار درازی در عصر جاهلیت زیست و عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی را درک نمود. روزی او را بنزد عمر بن عبد العزیز آوردند. از بس ضعیف بود استخوان گردنش جدا جدا دیده میشد، و ابروانش روی چشمش ریخته بود. از وی پرسیدند در دنیا چه چیزها دیده‌ای؟ گفت:

فو اللّه ما أدری أ أدرکت امّة علی عهد ذی القرنین ام کنت اقدما
متی یخلعوا عنّی القمیص تبیّنا جناحی لم یکسبن لحما و لا دما

(یعنی: بخدا سوگند نمیتوانم بخاطر بیاورم که مردم عهد ذو القرنین را درک کردم یا پیش از آن بوده‌ام هر گاه پیراهن از برم بیرون آورند، معلوم خواهد شد که بدنم نه گوشت دارد و نه خون).

سيف بن وهب بن جذيمه طائى

دويست سال در جهان زيست. اين ابيات از اوست:
الا انّنى كاهب ذاهب فلا تحسبوا انّنى كاذب
لبست شبابى فأفنيته و أدركنى القدر الغالب
و خصم دفعت و مولى نفعت حتّى يثوب له ثائب
(يعنى: آگاه باشيد من رفتنى هستم. پس مرا دروغگو مشماريد. پيراهن جوانى را پوشيدم و بعد كهنه نمودم و تقدير الهى كه چيره دست است، مرا در چنبر قدرت خود گرفت. دشمنان را از خود دفع ميكردم و بدوستان نفع ميرساندم، تا ثواب آن عائد من گردد).

ارطاة بن سهيّه مزنى

صد و بيست سال زندگى نمود. كنيه او ابو وليد بود عبد الملک مروان از وى پرسيد اى ارطاة! از شعر تو چه مانده است؟ گفت. ديگر شراب نمينوشم و كار طرب انگيز نميكنم و بر چيزى غضب نمينمايم و جز براى يكى از اينها شعر براى من نميآيد! بعلاوه من اين اشعار را گفته‌ام:

رأيت المرء تأكله اللّيالى كأكل الأرض ساقطة الحديد

و ما تبقى المنيّة حين تأتى على نفس ابن آدم من مزيد

و أعلم انّها ستكرّ حتّى توفّى نذرها بأبى الوليد

(يعنى: مردم را چنان ديدم كه شبها آنان را ميخورند و فانى ميگردانند، همچون زمين كه پاره‌هاى آهن را ميخورد و ميپوساند، چون مرگ اولاد آدم ميرسد، چيزى از وى فرو نميگذارد و ميدانم كه شبح مرگ چندان خود را نشان ميدهد تا نذر خود را نسبت به ابو وليد هم ايفا كند!) عبد الملک از شنيدن معنى بيت آخر بوحشت افتاد. زيرا كنيه او نيز ابو وليد بود! ولى او گفت: مقصود خود من هستم! چه كنيه من ابو وليد است.

سیصد سال زندگانی نمود. او میگوید:
فنیت و أفنانی الزّمان و أصبحت لداتی بنو نعش و زهر الفراقد
(یعنی از بین رفتم و زمانه هم مرا از بین برد. در حالی که همسالان من چهره بخاک
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 518
کشیدند) ابن عبید را نعمان بن منذر در روز بؤس «1» گرفت و بقتل رسانید.

شریح ابن هانی

صد و بیست سال عمر کرد تا در جنگ حجاج بن یوسف بقتل رسید وی در حال کبر سنّ و ضعف پیری گفته است:
اصبحت ذا بثّ اقاسی الکبرا قد عشت بین المشرکین أعصرا
ثمّة أدرکت النّبی المنذرا و بعده صدّیقه و عمرا
و یوم مهرجان و یوم تسترا و الجمع فی صفّینهم و النّهرا
هیهات ما أطول هذا عمرا
(یعنی: در این سن پیری با محنت و اندوه دست بگریبانم. سالها در بین مشرکین زیستم، تا آنگاه که پیغمبر رحمت را یافتم، و بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر را دیدم. در جنگ روز مهرگان و جنگ شوشتر و صفین و نهروان نیز شرکت جستم. ای وای که این عمر چه طولانی گشته است.؟!

مسجاح بن سباع

که مردی از بنی ضبّه بود نیز روزگاری دراز در جهان زیست.
او در این باره میگوید:
لقد طوّفت فی الآفاق حتّی بلیت و قد انی لی ان ابید
و أفنانی و لا یفنی نهار و لیل کلّما یمضی یعود
و شهر مستهل بعد شهر و حول بعده حول جدید
(یعنی: چندان در اکناف جهان گشتم که پوسیده شدم و اگر بمیرم بموقع است. روزگار مرا فانی گردانید ولی خود روزها فانی نمیشود، چنان که شبها و ماه‌ها و سالها هر وقت بروند دوباره باز میگردند).

پانصد و شصت سال یعنی باندازه عمر هفت کرکس زندگی کرد.
هر کرکسی هشتاد سال عمر میکرد. لقمان نامبرده باقی مانده قوم عاد بود. و هم روایت شده که وی سه هزار و پانصد سال عمر نمود. وی از اولاد عاد است که قوم آنها
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 519
را بجانب حرم فرستادند تا برای آنها جستجوی آب نمایند. لقمان عمر هفت کرکس یافت، او جوجه نرین کرکس را میگرفت و در کوهی که کرکس در آنجا زندگی میکرد جای میداد، کرکس هم در آنجا میماند تا سر موعد بمیرد. چون کرکس اول میمرد، دیگری را تربیت میکرد. آخرین آن کرکس‌ها «لبد» نام داشت و از همه آنها عمرش درازتر بود. مردم در باره او میگفتند: عمرش بسی طولانی گشت و هم اشعار مشهور در باره لقمان زیاد گفته شده، قوه شنوائی و بینائی را بمیزان لازم داشته و اخبار وی زیاد است.

زهير بن جناب بن هبل بن عبد اللّٰه بن بكر بن عوف بن عذرة بن زيد بن عبد اللّٰه ابن وهدة بن ثور بن كليب كلبى

سيصد سال عمر كرد.

که از نظر نفع وجودش بوی لقب «آب آسمان» داده بودند هشتصد سال در جهان زیست: چهار صد سال جزو مردم عادی بود و چهار صد سال هم سلطنت کرد، از این جهت او را (مزیقیا) مینامیدند، که هر روز دو دست لباس میپوشید و بعد دستور میداد آنها را پاره کنند تا دیگری آن را نپوشد.

هبل بن عبد اللَّه بن کنانه

هفتصد سال در جهان زندگی نمود.

ابو طمحان قینی

صد و پنجاه سال عمر کرد.

مستوغر بن ربيعة بن كعب بن زيد بن منات بن تميم

، سيصد و سی سال عمر نمود سپس اسلام را درک کرد ولی اسلام نیاورد.
شعر او معروف است.

دوید بن نهد

چهار صد و پنجاه سال در جهان زیست. در باره طول عمر خود گفته است:
القی علیّ الدّهر رجلا و یدا و الدّهر ما یصلح یوما افسدا
یصلحه الیوم و یفسده غدا
(یعنی: روزگار دست و پای مرا از کار انداخت روزگار آن را که روزی فاسد شده، اصلاح نخواهد کرد بلکه یک روز آن را اصلاح و روز دیگر فاسد میگرداند دوید هنگام وفات فرزندان خود را جمع نمود و گفت: فرزندان من! بشما
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 520
وصیت میکنم که: عذر مردم شرور را نپذیرید و از خطای آنها نگذرید!

تیم اللّٰه بن ثعلبه بن عکابه

دویست سال در جهان زیست.

مرتع بن ضبع بن وهب بن بعیض بن مالک بن سعدی بن عدی بن فزاره

، دویست و چهل سال عمر نمود او نیز اسلام را درک کرد ولی اسلام نیاورد.

معدی کرب حمیری از آل «ذی رعین»

دویست و پنجاه سال در جهان زیست

سیصد سال زندگانى كرد. وى بمدينه آمد و نزد عمر بن الخطاب رفت و گفت: من اين بيابان را كه شما در آن مسكن كرده‌ايد قبلا بدون آب و درخت ديده بودم، و مردمى ديدم كه مانند شما «اشهد ان لا اله الا اللّه» ميگفتند! پسر ثريه نيز با او بود و بواسطه ضعف پيرى تكيه به پدرش كرده و خرف شده بود.
عمر پرسيد: اى ثريه! چرا پسر تو خرف گشته ولى عقل تو هنوز باقى است؟ گفت:
علت اينست كه من تا هفتاد سالگى زن نگرفتم و بعد هم زن عفيف و نيك سيرت گرفتم زن من چنان بود كه هنگام خوشحالى من بر مسرّتم ميافزود و موقع خشم و غضب مرا دلشاد مينمود! ولى اين پسرم زنى موذى و بد زبان گرفت كه چون او را خوشحال ميديد كارى ميكرد كه دلتنگ و خشمگين شود و هر گاه او را گرفته و غضبناك ميديد جانش را بلبش ميرسانيد.

عوف بن كنانه كلبى سيصد سال در جهان زيست. چون حال احتضارش فرا رسيد فرزندان خود را جمع كرد و بآنها وصيت نمود و گفت: فرزندان من! وصيت مرا حفظ كنيد كه بعد از من بوسيله آن برياست و آقائى قوم خواهيد رسيد.
پارسائى پيشه سازيد و خيانت نكنيد و محزون نباشيد درندگان را از خوابگاهشان پراكنده مسازيد. با مردم آميزش كنيد ولى بديهاى آنها را پوشيده داريد تا كارتان بهبود يابد و اصلاح گردد «1». دست سؤال بطرف آنها دراز نكنيد تا برايتان گران
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 521
تمام نشود: تا ميتوانيد حالت سكوت پيش گيريد مگر براى اظهار حقّى كه پسنديده مى‌دانيد. مردم را دوست بداريد تا سينه‌هاى آنها از كينه شما پاك شود. آنها را از استفاده منافع محروم نسازيد، تا از شما شكايت نكنند. از آنها فاصله بگيريد تا دلتان آرامش يابد. زياد با آنها نشست و برخاست نكنيد كه موجب خوارى شماست. چون كار مشكلى براى شما پديد آيد، در برابر آن ثبات و صبر پيشه گيريد، با گذشت زمان بسازيد كه اگر زبان راستى و ذلّت خوارى بماند، بهتر از آنست كه در حال خوشى نام انسان ببدى ياد شود.
خود را براى احترام بكسى كه نسبت بشما فروتنى ميكند آماده سازيد. زيرا نزديكترين خواهشها دوستى و دورترين نسبتها دشمنى است و وفا پيشه گيريد، نقض عهد مكنيد كه جمعيت شما را تأمين خواهد كرد.
حسب خود را بواسطه ترك دروغ زنده كنيد. كه دروغ آفت جوانمردى است تنگى معيشت خود را بر مردم معلوم مسازيد كه موجب خوارى و سرشكستگى شما خواهد شد. از غربت اجتناب ورزيد كه با ذلّت توأم است: زنان نجيبه و اصيل خود را بهر كسى تزويج نكنيد، مگر در اصالت و نجابت با شما برابر باشند: هميشه سعى كنيد فضيلت و بزرگى كسب نمائيد. زيبائى زنان، شما را از توجه بخوبى آنها فريب ندهد، كه خوبى زنان بكمال و بشرافت آنها بستگى دارد! «1»
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 522
در نزد فاميل و قوم خود فروتنى نمائيد و بر آنها ستم روا مداريد تا بملكات فاضله نائل گرديد. در موضوعى كه آنها اتفاق بر آن دارند، مخالفت نكنيد، كه مخالفت براى مرد مطاع موجب نقص و عيب است. كارهاى نيك شما پيش از ديگران بايد براى قوم خودتان باشد. ساحت خانه‌هاى خود را از ساكنين آن متوحّش مسازيد كه موجب سلب بركت و جلوگيرى از حقوق

آنهاست. سخن چینی را در میان خود ترک نمائید تا در پیشآمدهای ناگوار مدد کار هم باشید و بر دشمن غلبه یابید. از سودپرستی بپرهیزید مگر در مواردی که برخورد باشکال ننمائید.
همسایه‌ها را گرامی و مهمان را در پذیرائی بر خود مقدم بدارید.

با سفیهان شکیبا باشید تا از اندوه و ناراحتی شما کاسته شود و از تفرقه و جدائی دوری کنید که موجب خواری شما خواهد بود. جز در موقع ناچاری خود را بیش از حد توانائی، در مشقّت نیاندازید.
زیرا اگر عذر شما پذیرفته بود، مردم شما را سرزنش نخواهند کرد، و اگر نیرومند و قوی باشید، بهتر از این است که موقع اضطرار بکمک دیگران بشتابید. بخشش کنید ولی تفریط ننمائید که بذل و بخشش مانع احتیاج شماست. آنچه می‌گوئید یکسان باشد، تا نزد خلق عزیز شوید، و شمشیرتان بران باشد.
از اسراف بپرهیزید و خود را رسوا مسازید. از مردم پست انتظار کاری نداشته باشید که در آن کوتاهی میورزند و بعمل نمی‌آورند، نسبت بیکدیگر رشک و حسد نبرید تا باعث هلاکت شما نگردد. از بخل اجتناب کنید که بخل یک نوع بیماری است.
برای خود از فضیلت وجود و ادب و دوستی با اهل فضل و حیا خانه‌ها بنا نمائید و با بذل و سخاوت محبت مردم را جلب کنید. افراد با فضیلت را محترم شمارید و از تجربه اشخاص آزموده سرمشق بگیرید، کوچکی کار نیک شما را از انجام آن باز ندارد، که همان نیز دارای ثواب خواهد بود.
مردم را کوچک نشمارید و ناتوان ندانید که مردی بروشنی دل و زبان گویا بستگی دارد. هر گاه از سانحه‌ای بوحشت افتادید تأمّل نمائید و شتاب مکنید. برای نزدیکی بسلاطین نسبت بآنها مهر ورزید که هر که را بخواهند بلند می‌کنند و هر که را نخواهند بزمین می‌زنند. در کارها شجاع باشید تا دیدگان مردم بشما معطوف گردد. از راه وفا فروتنی پیشه گیرید و کاری کنید که بزرگان شما، شما را دوست بدارند. سپس این دو بیت را گفت:
و ما کلّ ذی لبّ بمؤتیک نصحه و لا کلّ موف نصحه بلبیب
و لکن اذا ما استجمعا عند واحد فحقّ له من طاعة بنصیب
یعنی: هر عاقلی ترا پند نمیدهد، و هر پند و اندرز دهی عاقل نیست ولی اگر

هر دو در شخصی جمع شد (یعنی عاقلی ترا نصیحت کرد) سزاوار است که پیروی او را بگردن گیری.

آنچه در لوح اهرام مصر نوشته بود

عبد اللّٰه بن محمد بن عبد الوهاب از احمد بن محمد بن عبد اللّٰه بن يزيد شعرانى كه از فرزندان عمّار ياسر رضى اللّٰه عنه است براى من نقل كرد، كه ابو القاسم محمد بن قاسم بصرى، ميگفت: ابو الحسن خمارويه بن احمد بن طولون «1» در مصر «2» گنجهائى بدست آورد كه پيش از وى نصيب هيچ كس نشده بود. سپس او را ترغيب كردند تا دو هرم از اهرام «3» ثلاثه مصر را خراب كند، شايد در آن نيز

مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 525

گنجى بيابد! ولى اطرافيان و مشاورين و افراد مورد اعتماد وى او را از خراب كردن اهرام بر حذر داشتند و خاطر نشان ساختند كه هر كس متعرض اهرام شده، عمرش كوتاه گشته است.

او بنصيحت آنها اعتنا نكرد و دستور داد هزار كارگر ديوار اهرام را بكنند تا درب آن پيدا شود، پس از يک سال كار، خسته و عاجز شدند موقعى كه از تعقيب منظور مأيوس گشتند و ميخواستند دست بردارند، راهى پيدا كردند كه مانند نقب بود. راه را گرفته پيش رفتند تا بآخر آن رسيدند. در آنجا سنگ مرمرى ديدند و دانستند كه درب اهرام است. سپس چندان سعى كردند تا در را از جا كنده بيرون آوردند، ديدند با خط يونانى چيزى بر آن نوشته است.

مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 526

حكما و علماء مصر را جمع كردند تا آن را بخوانند ولى كسى نتوانست آن را بخواند. در ميان آنها شخصى بنام ابو عبد اللّٰه مدنى بود كه يكى از حفّاظ دنيا و علماى روزگار بشمار ميرفت. وى به ابو الحسن خمارويه گفت: اسقفى را در حبشه ميشناسم كه سيصد و شصت سال دارد، و او قادر است اين خط را بخواند او ميخواست اين زبان را بمن بياموزد، ولى چون بعلوم عرب رغبت داشتم، آن را فرا نگرفتم و آن اسقف هنوز زنده است.

ابو الحسن خمارويه نامه‌اى بپادشاه حبشه نوشت كه اسقف مزبور را نزد وى بفرستد ولى پادشاه حبشه جواب داد كه اين مرد پير گشته و زمانه او را فرسوده نموده فقط هواى شهر ماست كه تا كنون او را زنده نگاه داشته است. بيم آنست كه اگر بهوا و اقليم ديگر نقل مكان كند و حركت نمايد و رنج و مشقت سفر بكشد، تلف گردد در صورتى كه بقاء او موجب شرف و افتخار ماست. اگر چيزى داريد كه ميخواهيد او بخواند و يا تفسير كند و يا ميخواهيد چيزى از وى بپرسيد: آن را بنويسيد و بفرستيد تا خوانده و مقصود شما تأمين گردد.

خمارویه دستور داد سنگ مرمر را در کشتی کوچکی نهاده از «صعید اعلی» «1» به «اسوان» حمل کردند و با شتاب از اسوان بحبشه آوردند چون سنگ را نزد اسقف رساندند، نوشته را خواند و بزبان حبشی معنی کرد. سپس از حبشی بعربی ترجمه گردید. معلوم شد نوشته است من ریّان بن دومغ هستم ابو عبد اللَّه مدنی که همراه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 527
سنگ بحبشه رفته بود از اسقف پرسید: ریان بن دومغ کی بوده؟ گفت: او پدر عزیز مصر است که حضرت یوسف در خانه او و همسرش زلیخا بوده است.
عزیز هفتصد سال و پدرش «ریان» هزار و هفتصد سال و پدر ریان «دومغ» سه هزار سال در جهان زیستند. روی آن سنگ نوشته بود: من ریان بن دومغ هستم برای اطلاع از منبع رود نیل از وطن خویش بیرون آمدم. چه که جریان آن را میدیدم و میخواستم ابتدا و منبع آن را هم بدانم. بهمین منظور همراه هشت هزار نفر از مردم کشور هشتاد سال به جستجو پرداختیم، تا آنکه بظلمات و دریای اطلس رسیدیم و دیدم رود نیل دریای اطلس را قطع میکند و در آن عبور مینماید و منفذ هم ندارد همراهان من بجز چهار هزار نفر همه مردند من از زوال سلطنت خود ترسیدم و مراجعت نمودم و «اهرام» و «برابی» «1» و این دو هرم را بنا کردم، و تمام گنجها و اندوخته‌های خود را در آن پنهان نمودم و در این خصوص این اشعار را گفته‌ام: «2» من بعضی چیزها را که بوقوع خواهد پیوست میدانم، علم غیب ندارم. زیرا تنها خداوند عالم بغیب است هر چه را خواستم محکم و متقن گردد، آن را محکم ساختم با این وصف خداوند قوی‌تر و صنع او محکم‌تر است.
خواستم سرچشمه رود نیل را پیدا کنم، ولی از کشف آن عاجز گشتم، چه که آدمی با عجز و زبونی توأم است. مدت هشتاد سال «3» جاهای دیدنی را همراه خردمندان و لشکر بسیار پیمودم. تا آنجا که سرزمین جن و انس را زیر پا نهادم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 528
و گردابهای دریای ظلمانی مرا از کار باز داشت. آن وقت یقین کردم که قبل و بعد از من هیچ مرد با هیبتی از آنجا نگذشته و نخواهد گذشت. سپس بکشور خود باز گشتم و مجلس آراستم و بعیش و نوش نشستم. چه که روزگار گاهی با سختی و زمانی با نعمت توأم است.
من صاحب همه اهرام مصر هستم و بانی «برابی» آنجا میباشم. آثار دست و قدرت و حکمت خود را برای اینکه نپوسد و منهدم نگردد، در آنجا جای دادم.
در اهرام گنجهای زیاد و عجائب بسیار هست، زمانه گاهی انسان را کامروا

میگرداند و زمانی مورد هجوم خود قرار میدهد. روزی فرا می‌رسد که ولی پروردگار من قفلها از این اسرار بگشاید و عجائب کار و صنعت مرا آشکار سازد! او کسی است که در آخر الزّمان و در اطراف خانه خدا ظاهر می‌شود. و کارش بالا می‌گیرد و نامش مشهور میگردد. گروه انبوهی از مردم هنگام ظهورش کشته خواهند شد و جمعی اطاعت مینمایند. این «برابی» هم مسخر وی می‌شود، و سپس منهدم میگردد. گنجهای من همه پیدا شود، جز اینکه میدانم همه صرف جهاد خواهد شد. گفتار خود را در تخته سنگها نوشتم، ولی بزودی آنها فانی خواهند شد، خود من نیز بعد از آن از بین میروم و معدوم میگردم.
چون ابو الحسن خمارویه از مضمون لوح اطلاع حاصل کرد گفت: جز قائم آل محمد کسی بر اسرار اهرام دست نخواهد یافت، سپس سنگ را برگردانیده در جای خود نصب کردند و در هرم را بستند. یک سال بعد از این ماجرا طاهر، خادم ابو الحسن خمارویه را در رختخواب و حالت مستی بقتل رسانید. آنگاه مردم از این ماجرا مطلع گردیدند. (شیخ صدوق میفرماید) آنچه در باره داستان رود نیل و اهرام مصر گفتیم از هر چه در این زمینه گفته می‌شود صحیحتر است.
ضبیرة بن سعید بن سعد بن سهم قرشی صد و هشتاد سال عمر کرد. وی اسلام را درک نمود و بمرگ ناگهانی بدرود حیات گفت، و اسلام نیاورد.

لبید بن ربیعة جعفری صد و چهل سال عمر نمود. او نیز اسلام را درک کرد و مسلمان شد. چون بسن هفتاد سالگی رسید این شعر بگفت:
کأنّی و قد جاوزت سبعین حجّة خلعت بها عن منکبیّ ردائیا
یعنی: سنّ من از هفتاد گذشت. از این رو رداء را از دوش برگرفتم (رسم معمول آن روزگار بوده) و چون سنّش بهفتاد و هفت سالگی رسید گفت:
باتت تشکی الیّ النفس مجهشة و قد حملتک سبعا بعد سبعین
فان تزادی ثلثا تبلغی املا و فی الثّلث وفاء للثّمانین
یعنی: اعضاء و جوارح با حالتی افسرده از من شکایت دارند. میگویند هفتاد و هفت سال تو را کشیدیم. اگر سه سال دیگر بآن افزوده گردد که هشتاد سالت تمام شود آنگاه بآرزوی خود خواهی رسید. هنگامی که بنود سالگی رسید گفت:
کأنّی و قد جاوزت تسعین حجّة خلعت بها عنّی عذار لثامی
رمتنی بنات الدّهر من حیث لا اری فکیف بمن یرمی و لیس برامی
فلو انّنی أدمی بنبل رأیتها و لکنّنی أدمی بغیر سهام
یعنی: من اکنون از نود سال گذشته‌ام. ازین رو نقاب از چهره (طبق رسوم آن عهد) برمیدارم.
دختران روزگار از جایی که من نمی‌بینم تیر عشق خود را بسوی من رها کردند بیچاره کسی که تیر بسوی او بیاندازند و تیرانداز را نبیند! اگر تیری بسوی من رها میشد آن را میدیدم ولی تیری که بسوی من رها میکنند تیر کمان نیست! موقعی که بصد و ده سالگی رسید گفت:
و لیس فی مائة قد عاشها رجل و فی تکامل عشر بعدها عمر
یعنی: صد سالی که مردی عمر نمود و ده سال بعد از آن، عمری نیست! چون صد و بیست ساله شد گفت:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 530
قد عشت دهرا قبل حجری واحس لو کان فی النّفس اللجّوج خلود
روزگاری پیش از دویدن «واحس» من زندگی کردم. کاش این نفس لجباز همیشه در دنیا میبود (مقصود اینست که صد و بیست سال عمر من کمتر از دویدن «واحس» (اسب قیس بن زهره است) و چون بصد و چهل سالگی رسید گفت:
و لقد سئمت من الحیوة و طولها و سؤال هذا النّاس کیف لبید؟!
غلب الرّجال فکان غیر مغلّب دهر طویل دائم ممدود
یوم اذا یأتی علیّ و لیله و کلاهما بعد المضیّ یعود
یعنی: از زندگی و درازی آن خسته شدم، مخصوصا از اینکه مردم میپرسند

لبید حالت چطور است؟ زمانه بر مردم چیره می‌شود، ولی چیزی بر روزگار دائم طولانی چیره نمیگردد. زمانه روز و شبی است که بر من میگذرند و هر دو بعد از رفتن من دوباره باز میگردند.
چون هنگام وفاتش رسید بفرزندش گفت: ای فرزند پدرت نمرد، بلکه فانی گشت. چون قبض روح شوم، مرا رو بقبله بگذار و با پیراهنم بپوشان و مرگ مرا اعلام مکن تا کسی بر من شیون نکند و گریه ننماید. آنگاه ظرف بزرگی که در آن طعام مینهادم و با آن مردم را ضیافت مینمودم بردار و پر از طعام کن و بمسجد ببر. وقتی امام جماعت سلام گفت، ظرف طعام را نزد مؤمنین بگذار تا همه بخورند و بعد از اتمام غذا بآنها بگو:
برادر شما لبید وفات یافته، بر جنازه او حاضر گردید. سپس این اشعار بگفت:
و اذا دفنت اباک ف اجعل فوقه خشبا و طینا
و صفائحا حمّا رواس یها تشدّد و الغصونا
لیقین صرّ الوجه سف ساف التّراب و لن یقینا
یعنی: وقتی که پدرت را دفن کردی، چوب و خاک و سنگ سخت بر روی آن قرار ده، و قبر او را محکم نگاهدار، تا اطراف آن محفوظ بماند و خاک تیره از حرارت صورت وی مانع شود، هر چند مشکل است بتواند مانع گردد! داستان وصیت لبید را بطریق دیگر هم آورده‌اند میگویند: عادت وی این بود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 531
که چون باد شمال میوزید گوسفندان ذبح میکرد و طبخ مینمود و در «جفنه» همان ظرف بزرگی که در صدر داستان گفته شد، ریخته و برای مردم میفرستاد.
زمانی که ولید بن عقبة بن ابی معیط والی کوفه شد، برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله گفت: مردم! داستان لبید بن ربیعه جعفری و شرافت و مردانگی و عادت وی را که هر وقت باد شمال میوزید گوسفندانی طبخ میکند، میدانید. پس او را در این مردانگی یاری نمائید. سپس از منبر بزیر آمد و پنج گوسفند و ابیاتی چند برای لبید فرستاد. اشعار این بود:
اری الجزّار یشحذ شفرتیه اذا هبّت ریاح ابی عقیل
طویل الباع ابلج جعفریّ کریم الجدّ کالسّیف الصقیل
و فی ابن الجعفریّ بما لدیه علی الغلّات و المال القلیل
یعنی: می‌بینم قصاب کارد خود را برای ذبح گوسفندان تیز میکند، در وقتی که باد شمال ابو عقیل میوزد (مقصود لبید است) لبید جعفری مردی سخی الطبع و دست و دل- باز و در کرم و بذل و بخشش بی‌آلایش همچون شمشیر صیقل زده است لبید آنچه غله و مال اندک دارد، بارباب احتیاج

بذل کرد.
گویند: گوسفندانی که برای لبید بردند بیست رأس بوده وقتی آنها را بوی تسلیم نمودند گفت: خداوند بامیر پاداش خیر دهد، او میداند که من شعر نمیگویم. سپس دخترش را صدا زد و گفت: اشعار امیر را پاسخ ده! دختر هم گفت:

اذا هبّت ریاح ابی عقیل دعونا عند هبّتها الولید
طویل الباع ابلج عبشمیّا اعان علی مروّته لبید
بأمثال الهضاب کأنّ رکبا علیها من بنی هام قعود
ابا وهب جزاک اللّه خیرا نحرناها و اطعمنا الثّرید
فعد انّ الکریم له معاد و عهدی یا ابن اروی ان تعود

حاصل معنی اینکه: وقتی باد شمال ابی عقیل وزید، ولید را که مردی جواد و نظر بلند و گشاده‌روست می‌خوانیم، ولید با مردانگی چند رأس گوسفند فربه و

بزرگ به «لبید» کمک کرد، خدا ترا خیر دهاد. ما آن گوسفندان را ذبح کردیم و آن را تلیت کرده بمردم خوراندیم، ای ولید این گونه عطایا را مکرر کن که مردم کریم را عطای مکرر میباید و من هم انتظار عطای مجدد تو را دارم! چون دختر این اشعار بساخت، لبید گفت: آفرین بر تو ای دخترک من! شعر را نیکو گفتی ولی تقاضای عطا مکرر را بی‌جا کردی! دختر گفت: تقاضای عطا از پادشاهان شرم ندارد! لبید گفت: در این خصوص خود بهتر میدانی.
ذو الاصبع عدوانی حرثان بن محرّث سیصد سال در جهان زیست.
جعفر بن قرط سیصد سال عمر کرد، و اسلام را نیز درک نمود.
عامر بن ظرب عدوانی سیصد سال در جهان ماند.
محصّن بن عمّان بن ظالم دویست و پنجاه سال زندگی کرد. اشعار زیر از او است:

الا یا سلم انّی لست منکم و لکن امرء قومی شعوب
دعانی الدّاعیان فقلت هبّا فقالا: کلّ من یدعی یجیب
الا یا سلمی أعیانی قیامی و أعیتنی المکاسب و الرّکوب
فصرت ردیئة فی البیت کلّا تأذّی بی الأباعد و القریب
کذاک الدّهر و الایّام حزن لها فی کلّ سائمة نصیب

(یعنی، ای اولاد سلم! من از شما نیستم. بلکه مردی هستم که قومش از هم- پاشیده است، مرا خواندند که استفاده‌ای برم. گفتم: من حاضرم. گفتند: آری هر کس دعوت می‌شود، اجابت میکند. ای اولاد سلم! ایستادن مرا ناتوان و خسته میکند و کسب معیشت و سواری بستوهم آورده. پس رفتم و در گوشه خانه افتادم. دور و نزدیک از حال من در زحمت هستند.

آری زمانه و روزگار حزن آور است، و در هر پیشامدی، ارباب لذت را بی‌نصیب نمیگرداند).
عاد بن شداد یربوعی صد و پنجاه سال در جهان زیست.

داستان اکثم بن صیفی

اشاره

اکثم بن صیفی دانای عرب سیصد سال و بعضی گفته‌اند یک صد و نود سال عمر کرد و اسلام را درک نمود. راجع بمسلمان شدن او نظر مورّخین مختلف است. اکثر علماء معتقدند که وی اسلام نیاورد. این اشعار از اوست:

و ان امرء قد عاش تسعین حجّة الی مائة لم یسأم العیش جاهل

مضت مأتان غیر ستّ و أربع و ذلک من عدّ اللّیالی قلائل

یعنی: اگر مردی تا صد و نود سال عمر کرد و از زندگی خسته نشد، نادان است. صد و نود سال از عمر من گذشت ولی اگر شبها را بشماریم خواهیم دید که این مدت اندک است «1» شیخ صدوق: محمد بن سلمه گفت: اکثم بن صیفی خواست بحضور پیغمبر آمده اسلام بیاورد ولی پسرش او را در حال تشنگی بقتل رسانید. شنیده‌ام که این آیه در باره او نازل گردید: وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ «2» یعنی: کسی که از خانه‌اش بیرون آید و بجانب خدا و پیغمبر او رهسپار گردد و سپس جان دهد پاداش وی بر خداست.

عرب هیچ کس را در حکمت و عقل بر اکثم بن صیفی مقدم نمیداشت. «3»

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 534

گویند چون وی از بعثت رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله مطلع گشت فرزندش را با لشکری بسوی حضرت فرستاد و گفت: ای فرزند! من با سخنانی چند تو را پند دهم. پس از من بنویس و از هنگامی که میروی تا گاهی کک برمیگردی در نظر داشته باش! نخست اینکه احترام ماه رجب را از دست مده «1» و در آن دست بجنگ مزن زیرا احترام ماه در حقیقت احترام بمردمی است که در آن ماه زندگی میکنند.

در میان هر قوم بر مردم سربلند آنها فرود آی، و با بزرگان آنان عهد و پیمان به بند.

با افراد پست و فرومایه آنها آمیزش مکن، زیرا او خود را خوار کرده و اگر خویشتن را عزیز میداشت قوم او نیز او را عزیز میداشتند.

من این مرد (پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله) را میشناسم. نسب او را میدانم. از خاندان قریش و عرب اصیل است. این مرد از دو حال بیرون نیست: یا میخواهد بر مردم سلطنت کند که در این صورت میباید تو او را محترم و بزرگ شماری و مقابل او بایستی و جز با اجازه یا اشاره وی ننشینی، چه اگر پادشاه باشد، این کار تو برای دفع شر و جلب نفع خودت

لازم و ضروری است.
و اگر او پیغمبر باشد، باز احترام و بزرگداشت وی بر تو حتمی است. چه خداوند دوست نمی‌دارد کسی نسبت به آنها عمل زشت مرتکب شود. پیغمبر کاری نمیکند که موجب پشیمانی باشد. بلکه افراد نیک و برگزیده را بسوی خود راه میدهد. خطا و اشتباه نمیکند، تا مورد سرزنش قرار گیرد. کار او با فکر و صلاحدید

خودش انجام می‌پذیرد. پس اگر او پیغمبر بود خواهی دید تمام کارهایش بر اساس صلاح مردم و آنچه میگوید همه راست و شخصا مردی متواضع است، و در پیشگاه خدا خود را بسیار کوچک و حقیر میشمارد، پس تو نیز در نزد وی فروتن باش، و جز آنچه گفتم کاری مکن، چه که فرستاده اگر از پیش خود عملی انجام دهد بحساب فرستنده گذاشته می‌شود. هنگامی که این مرد (پیغمبر) میخواهد تو را بجانب من برگرداند، هر چه بتو گفت، از حفظ کن. زیرا اگر فراموش کنی ناچار از آنم که دیگری را نزد او بفرستم.
سپس نامه‌ای بدین شرح به محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نوشت: بنام خدا نامه‌ای از بنده‌ای ببنده دیگر. اما بعد آنچه بتو ابلاغ شده بما هم رسیده است. خبری از شما بما رسیده که از حقیقت آن بی‌خبریم. اگر چیزی دیده‌ای بما نشان ده و اگر چیزی میدانی باطلاع ما نیز برسان و در گنجینه علم خود ما را هم شریک گردان. و السلام.
پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله هم چنان که نقل کرده‌اند پاسخ او را بدین گونه نوشت: این نامه‌ایست از محمد پیغمبر خدا به اکثم بن صیفی. من ستایش خدا را بتو القا میکنم خداوند بمن فرمان داده که بگویم: جز خدای یگانه خدائی نیست. هم خود بگویم و هم مردم را بگفتن آن وادارم. مردم همه بندگان خدایند، و هر کاری بسته بنظر اوست. آنها را می‌آفریند و میمیراند، و در روی زمین پراکنده میسازد، و بازگشت همه بسوی اوست. شما را بآداب پیغمبران تربیت می‌نمایم و عنقریب از شما امر عظیمی پرسند و خبر آن را از این پس خواهی دانست.
چون نامه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به اکثم رسید، بفرزندش گفت: ای فرزند! این مرد را چگونه دیدی؟ گفت: دیدم اخلاق ستوده بمردم تعلیم میداد و از اوصاف نکوهیده نهی می‌کرد. پس اکثم قبیله بنی تمیم را نزد خود گرد آورد و گفت: ای بنی تمیم! آدم سفیه نزد من نیاورید، چه هر کسی چیزی از سفیه بشنود دچار شک و تردید میگردد. هر کسی برای خود رأی و عقیده‌ای دارد. ولی آدم سفیه رأیش سست است

هر چند بدنش نیرومند باشد. آدمی که از نعمت عقل محروم است، ارزش ندارد.

ای بنی تمیم! من خیلی پیر شده‌ام و ضعف پیری مرا بستوه آورده اگر کار خوبی از من دیده‌اید از آن پیروی کنید و اگر عمل زشتی مشاهده کرده‌اید، بمن بگوئید تا خود را اصلاح کنم. ای بنی تمیم! پسر من این مرد را که مدعی پیغمبری است دیده است که مردم را بمکارم اخلاق دستور میدهد، و از صفات ناپسند منع می‌کند، و آنها را بپرستش خداوند یگانه می‌خواند، و از بت‌پرستی و قسم خوردن بآتش، بر حذر میدارد. پسرم میگوید: این مرد (پیغمبر) عقیده دارد که او فرستاده خداست و پیش از او پیغمبرانی بوده و کتابهائی داشته‌اند. من او را پیغمبری میدانم که مردم را بپرستش خدای یکتا دعوت میکند سزاوارترین مردم برای یاری کردن او و کمک بوی شما هستید. اگر دعوت وی حق باشد آن را بپذیرید که نافع بحال شماست، و چنانچه باطل بود شما از هر کس در پوشاندن عیب و نقص آن سزاوارتر میباشید. اسقف نجران اوصاف حمیده او را توصیف میکرد و پیش از وی «سفیان بن مجاشع» نیز از وی اطلاع میداد و بهمین جهت او نام فرزند خود را محمد گذارده بود!.
خردمندان شما میدانند که فضیلت در چیزی است که این مرد مردم را بآن میخواند و بعمل کردن به آن مأمور می‌سازد، پس در فرمانبرداری وی پیشقدم شوید و از او پیروی نمائید که در میان عرب باعث شرافت و بزرگواری شما خواهد بود.
پیش از آنکه شما را با اجبار نزد وی ببرند، با میل و رغبت باو بگروید! چه می‌دانم که کار این پیغمبر سخت بالا میگیرد. جای بلندی نخواهد ماند که وی به آن نرسد و مقامی نمیماند جز اینکه بدان نائل گردد. آنچه وی مردم را بپذیرش آن می‌خواند، اگر دین الهی نباشد قهرا دستور العمل مفید اخلاقی است (که بهر صورت لازم است از آن بهره‌مند شوید).
ای بنی تمیم! در این خصوص از من پیروی کنید و آنچه گفتم بکار بندید.
میخواهم افتخاری پیدا کنید که هیچ گاه از شما سلب نگردد.
امروز جمعیت شما از همه عرب بیشتر و مرز و بوم شما از آنها وسیعتر است. من
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 537
آینده این مرد (پیغمبر) را چنان می‌بینم که هر کس از وی پیروی کند عزیز و هر کس سرپیچی نماید ذلیل خواهد شد. با عزتی که دارید از وی پیروی کنید تا بر عزت شما افزوده گردد و در این فخر همانند نداشته باشید. چه آنها که پیشی گیرند چیزی برای طبقه بعدی نمیگذارند. آن کس که بدین محمد بگرود با افتخار خواهد زیست و آیندگان از او سرمشق گیرند. پس در این باره هر چه زودتر تصمیم بگیرید که عزم و تصمیم نشان نیرومندی شما، و وسوسه علامت عجز شماست.
در این موقع مالک بن نویره گفت: ای بنی تمیم پیر مرد شما خرف شده،

اکثم در جواب گفت: وای بر افرادی که با بی‌غمی مواجه گردند. افسوس که میبینم در برابر این همه پند و اندرز سکوت اختیار کرده‌اید، در صورتی که آفت موعظه دوری کردن از آنست. وای بر تو ای مالک تو مالک نیستی بلکه هالک میباشی. هنگامی که حق پدیدار گشت آن کس که آن را اجرا کند نیز آشکار میگردد، و غافلان از خواب غفلت بیدار میشوند. بهوش باش که از آنان نباشی! اکنون آنچه بود بشما گفتم ولی میدانم که پیشقدم نمیشوید. شترم را نزدیک آورید تا سوار گشته از اینجا کوچ کنم.
پس شتر خود را خواست و سوار شد، فرزندان و برادرزادگانش نیز با وی سوار گردیدند. آنگاه گفت: آوخ بروزگار شما! که من مسلمان شوم و شما خود را محروم سازید! مردم قبیله «طی» یا قبیله دیگر که دائیهای اکثم بودند، بوی نوشتند: اگر حادثه برای ما پدید آمد چگونه عمل کنیم؟ اکثم در جواب نوشت. شما را به پرهیزگاری از خداوند و صله رحم، سفارش میکنم.
پرهیزکاری و صله رحم درختی است که ریشه آن ثابت و شاخه و برگش همیشه سبز است.
و هم شما را از نافرمانی خدا و قطع پیوند با ارحام و بستگان بر حذر میدارم چه این نیز درختی است که ریشه‌اش پوسیده و شاخ و برگش خشکیده است! از ازدواج
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 538
با زنان بی‌شعور اجتناب ورزید، چه آنکه مؤانست با آنها پلید و اولادشان ضایع خواهد بود. شتران خود را عزیز دارید که شتر برای عرب مانند دژهای محکم است و آنها را نفله نسازید که شتر مهر زنان فهمیده و خونبهای شما و شیر آن تحفه کبیر و غذای صغیر میباشد. و اگر آنها را بآسیا کردن وادارید، اطاعت میکنند. کسی که قدر خود را شناخت هرگز بهلاکت نمیافتد.
آنچه آدمی را معدوم میسازد، نداشتن عقل است. شخص نیکو کار مال خود را از میان نمیبرد، و چه بسا که یک مرد خیر اندیش از صد مرد بی‌خیر بهتر باشد، و چه بسا که یک طایفه نزد من از دو طائفه محبوب‌تر باشند. کسی که از زمانه گله‌مند و ناراضی است، نارضایتی او پیوسته باشد. و آن کس که بآنچه قسمت شده، خشنود گردد، براحتی زندگی کند.
هواپرستی آفت رأی و تدبیر است، عادت شخص بسته بکسب ادب است. انسان محتاجی که نزد مردم محبوب باشد بهتر از ثروتمندی است که مورد خشم عمومی واقع شود.
معیشت دنیوی بدو گونه است: آنچه به نفع تو است باندازه بهره‌ایست که بتو میرسد هر چند در طلب آن کوتاهی کنی، و آنچه بضرر تو است، با تمام قوا هم نمیتوانی از آن جلوگیری نمائی. گمان بد بردن بمردم شرافت

آدمی را از بین میبرد. حسد دردی است که دوا ندارد. سرزنش مردم سرزنش در پی خواهد داشت.
هر کس نسبت بقومی نیکوئی کند، نیکوئی بیند. سفاهت پشیمانی باز آرد، ستون عقل، بردباری است. صبر و استقامت، کارها را بسامان آورد. بهترین کارها پایان عفو است. دوستی ثابت در گرو نیکو داشتن عهد و پیمان است. هر کس چند روزی یک بار بدیدن دوستش برود، دوستی آنها افزایش مییابد.

وصیت حکیمانه اکثم بن صیفی بفرزندان خود

اکثم بن صیفی در هنگام مرگ فرزندان خود را جمع کرد و آنها را بدین گونه وصیت نمود «1»: فرزندان من! روزگاری دراز بر من گذشت. میخواهم پیش از

مرگ توشه‌ای برای شما بگذارم. بشما سفارشی میکنم که: از خدا بترسید و پرهیزگاری و صله رحم پیشه سازید.

نیکو کار باشید که موجب ازدیاد افراد شماست. و درختی است که ریشه و شاخه آن از میان نمیرود. شما را از نافرمانی خداوند و قطع پیوند با ارحام بر حذر میدارم. زیرا ریشه این درخت سست و شاخه و برگش خشک است. زبان‌های خود را حفظ کنید، چه که جای کشته شدن آدمی میان دهان اوست. گفتن حق برای من دوستی باقی نگذارد. باین شتران بنگرید (که چه وجود نافعی است) آنها را عزیز شمارید که مهر زنان فهمیده و نجیب و خونبهای شما در آنست.

از وصلت با زنان بیشعور بپرهیزید، که وصلت با آنها پلیدی است و اگر فرزندی بیاورند، ضایع خواهد بود. میانه روی در سفر مرکوب را سالم نگاه میدارد اگر کسی بر آنچه از دست میدهد افسوس نخورد بدنش سالم میماند. هر کس نسبت بوضعی که دارد قناعت کند همیشه خوشنود خواهد بود. اقدام در کارها باید قبل از حصول پشیمانی باشد. بودن در آغاز هر کاری نزد من پسندیده‌تر از اینست که در آخر متوجه بآن گردم. کسی که قدر خود را شناخت هلاک نمیشود. ناتوانی بهنگام گرفتاری برای شخص گرفتار آفت است.

آن کس که تو را پند میدهد اگر خود بدان عمل نماید هرگز بهلاکت نیافتد.

وای بر عالمی که از ترس جاهلی ایمن باشد. از بین رفتن علائم راه‌ها باعث وحشت آدمی است، زیرا که چون قصد عزیمت کند مطلب بر وی مشتبه گردد، و موقعی که گذشت زیرکان و سفیهان او را میشناسند. نشاط زیاد در حال توانگری، حماقت است.

کسب ملکات فاضله موجب قرب بحق است. نسبت به چیز جزئی خشمگین نشوید که بیشتر بر خشم شما می‌افزاید. چیزی که از شما سؤال نمیکنند پاسخ نگوئید. از چیزی که خنده‌آور نیست نخندید. در جهان با هم آمیزش کنید، و نسبت به یک دیگر دشمنی نورزید. همیشه حسد در نزدیکان است. زیرا کسانی که

در یک جا اجتماع میکنند. چیزی نمیگذرد که پایه دوستی‌شان بهم می‌خورد و

از هم جدا میگردند. اعتماد بر خویشی منمائید که باعث جدائی شما خواهد شد. خویش کسی است که دلش بتو نزدیک باشد.
اموال خود را بنگرید و آن را اصلاح کنید، که اصلاح آن بسته باصلاح شماست.
هیچ کس بر مال برادرش چنان اعتماد نمینماید که رفع احتیاج خود را در آن ببیند هر کس چنین کند مثل اینست که آب را در مشت خود نگهدارد. کسی که استغناء طبع دارد نزد کسانش بزرگ است. اسبان را نیکو بدارید. چرخ‌ریسی شعار خوبی برای زنان است.
چاره آدم ناامید فقط صبر و شکیبائی است.

فروة بن ثعلبة بن نفایه سلولی،

یک صد و سی سال در عهد جاهلیت زیست، سپس اسلام را درک نمود و مسلمان شد.

مصاد بن جناب بن مراره

از اولاد عمرو بن یربوع بن حنظلة بن زید بن منات صد و چهل سال عمر نمود.

ششصد سال عمر کرد. اشعار زیر از اوست:
هل الغیث یعطی الأمن عند نزوله بحال مسیء فی الأمور و محسن؟
و من قد تولّی و هو قد فات ذاهبا فهل ینفعنی «لیتنی» و «لو انّنی»
یعنی: آیا اثر نافع باران هنگام فرود آمدنش، نسبت بمردم بدکردار و نیکو کار یکسان است؟ کسی که مرگش فرا رسد دیگر از میان رفته است، آیا گفتن: «ای کاش من نمی‌مردم» سودی بحال من دارد؟ (یعنی همان طور که باران برای بدکاران مفید نیست همین طور تمنای نمردن هم سودی بحال من ندارد) چنان که لبید گفته است:
و اخلف قسّا لیتنی و لو انّنی و أعیا علی لقمان حکم التدبّر
یعنی: قسّ بن ساعده جمله «کاش من نمیمردم» را بعد از خود باقی گذارد و مرگ تدبیر و حکمت لقمان را درمانده کرد.

حرث بن کعب مذحجی

صد و شصت سال در جهان زیست.

نظر شیخ صدوق

شیخ صدوق پس از نقل مطالب گذشته میفرماید: این اخبار را که من در باره معمرین ذکر نمودم مخالفین ما (اهل سنت) از طریق محمد بن سائب کلبی و محمد بن اسحاق بن بشار و عوانة بن الحکم و عیسی بن یزید بن رئاب و هیثم بن عدی طائی، نقل کرده‌اند، از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: آنچه در مردم پیشین بوده طابق النعل بالنعل در این امت نیز هست.
این گونه عمرهای طولانی و غیبتهائی که برای پیغمبران در قرون گذشته واقع شده، از نظر تاریخی ثابت و صحیح است. بنا بر این منکرین چه راهی برای انکار وجود قائم آل محمد و غیبت و طول عمر آن حضرت، با آن همه اخباری که از پیغمبر و ائمه در باره او رسیده، دارند؟ ما این اخبار را با اسنادش در این کتاب ذکر کردیم.
علی بن احمد دقّاق با اسناد خود برای من از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نمود که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
کلّ ما کان فی الأمم السّالفة فانّه یکون فی هذه الامّة حذو النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة
: آنچه در مردم پیشین بوده طابق النعل بالنعل و بدون کم و کاست در این امت هم میباشد.

و هم صدوق در کمال الدین از علی بن عبد اللَّه اسواری از مکی بن احمد نقل میکند که گفت: از اسحاق بن ابراهیم طوسی که نود و هفت سال داشت در خانه یحیی بن منصور شنیدم میگفت: سر بابک پادشاه هند را در شهری بنام «صوح» دیدم و از وی پرسیدیم: چند سال از عمر شما گذشته؟ گفت: نهصد و بیست و پنج سال! او مسلمان بود و معتقد بود که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله ده نفر از اصحاب خود را که از جمله حذیفة ابن الیمان و عمرو بن العاص و اسامة بن زید و ابو موسی اشعری و صهیب رومی و سفینه و غیرهم بودند، نزد وی فرستاده و او را دعوت باسلام نمود. او هم پذیرفته و اسلام

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 542

آورده نامه پیغمبر را بوسیده بود.

من از وی پرسیدم. با این ضعف پیری چگونه نماز میخوانی؟ گفت خداوند در قرآن میفرماید: الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ ... «1» یعنی: خردمندان با ایمان، خدا را در حال ایستاده و نشسته و دراز کشیده، ذکر میگویند ....

پرسیدم: غذایت چیست؟ گفت: آبگوشت و تره. پرسیدم: مدفوع هم داری؟ گفت: هفته‌ای یک بار چیز کمی دفع می‌شود. از دندانش سؤال کردم. گفت بیست بار ریخته و مجددا در آمده! در طویله او حیوانی دیدم که از فیل بزرگتر بود و «زندفیل» میگفتند. از وی پرسیدم: با این حیوان چکار میکنی! گفت: لباس خدمت‌کاران بار آن نموده پیش رخت شوی میبرند.

وسعت کشورش در طول و عرض تقریبا چهار سال راه بود «2» شهری که خود وی در آن میزیست تقریبا پنجاه فرسخ مربع و بر هر دری از آن صد و بیست هزار سرباز بود. چون در یکی از آن دروازه‌ها اتفاقی بیافتد و جنگ درگیرد، بدون اینکه محتاج بکمک باشند خود بدفع آن میپردازند. قصر سر بابک پادشاه مزبور در وسط شهر بود.

سر بابک میگفت: سفری بمغرب کردم در راه به زمینی شنزار رسیدم و بجانب قوم موسی (یهودیها) رفتم، دیدم که تمام پشت بامهای آنها با هم مساوی است. خرمن‌ها در بیرون شهر بود و آنها باندازه احتیاج از آن برمی‌داشتند و ما بقی را همان جا میگذاشتند. قبور آنها در خانه‌هاشان بود و باغهای آنان در دو فرسخی شهر بود. میان آنها پیر مرد و پیرزن نبود و بیماری نداشتند و در مدت عمر مریض نمی‌شدند.

بازار آنها چنان بود که چون مشتری چیزی میخرید خودش می‌کشید و میبرد بدون اینکه صاحبش حاضر باشد. در موقع نماز دستجمعی نماز می‌خواندند

و سپس متفرّق میگشتند. میان آنها دشمنی و سخنان زشت نبود. بیشتر سخن آنها ذکر خدا و نماز و یاد مرگ بود.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 543
شیخ صدوق سپس میفرماید: وقتی مخالفین ما برای سر بابک پادشاه هند این گونه حالات را قبول داشته و نقل کرده باشند، سزاوار چنانست که دیگر طول عمر امام زمان علیه السّلام را محال ندانند! و لا حول و لا قوة الا باللَّه العلی العظیم ابن ابی جمهور احسائی «1» در کتاب «غوالی اللئالی» باسناد خود از احمد بن فهد (حلی) از بهاء الدین علی بن عبد الحمید از یحیی نجل کوفی از صالح بن عبد اللَّه یمنی که بکوفه آمده بود نقل میکند که یحیی گفت: در سال هفتصد و سی و چهار او را در کوفه دیدم و او (صالح) از پدرش عبد اللَّه یمنی که از معمّرین بشمار می‌آمد و سلمان فارسی را دیده بود، از پیغمبر (ص) روایت میکرد که فرمود:
حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئه و رأس العبادة حسن الظّن باللَّه
یعنی: محبت دنیا سر آمد همه خطاهاست و سرآمد همه عبادتها حسن ظن بخداست.
نیز در «غوالی اللئالی» میگوید: واعظ دانشمند عبد اللَّه بن فتح اللَّه بن عبد الملک از تاج الدین حسن سرایشنوی و او از جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر «علّامه حلّی» نقل میکرد که فرمود: از شرف الدین اسحق بن محمود یمانی قاضی قم از دائیش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 544
مولانا عماد الدین محمد بن محمد بن فتحان قمی از شیخ صدر الدین ساوه‌ای روایت میکنم که شخص اخیر الذکر گفت: بر شیخ «بابارتن» که از کثرت پیری ابروهایش روی چشمش افتاده بود، وارد گشتم. شیخ مذکور ابروها را بالا زد و مرا نگریست و گفت: این دو چشم مرا می‌بینی؟ مدتها با آنها برخساره پیغمبر نگریسته‌ام. در روز کندن خندق آن حضرت را دیدم که با سایر مردم با دوش مبارک خاک برمیداشت، و هم در آن روز شنیدم که میفرمود: خدایا از ذات مقدست مسألت دارم که زندگی مرا گوارا و مردنم را آسان کنی و فردای قیامت رسوایم نسازی.

سرگذشت عجیبی از معمرین

مؤلف: سید علی بن عبد الحمید «1» در کتاب «الانوار المضیئه» از جدش عبد الحمید نقل میکند که باسناد خود از رئیس ابو الحسن کاتب بصری که از ادبا بشمار می‌آمد نقل کرده که در سال سیصد و نود و دو هجری چند سالی قحط و غلا بود. ولی اطراف بصره از نعمت و گشایش برخوردار بود. چون عربها از وضع معیشت بصره اطلاع یافتند از جاهای دور، دستجات مختلف آنها که هر کدام بطرزی تکلم می- کردند، به بصره رو آوردند. من با جمعی رفتم که از احوال آنها اطلاعی حاصل کنیم.
شاید از مکالمه فصیح بعضی از آنها استفاده نمائیم.
در آنجا چادر بلندی دیدیم چون بطرف آن رفتیم پیر مردی را در گوشه آن مشاهده نمودیم که ابروانش بروی دیدگانش افتاده و جمعی از غلامان و رفقایش اطراف او را گرفته‌اند. ما به پیر مرد سلام کردیم. او هم جواب داده و ما را بگرمی پذیرفت یکی از همراهان ما مرا به پیر مرد معرفی کرد و گفت: این مردی بزرگ است و نظارت راه‌ها را بعهده دارد و از فصحا و اولاد اصیل عرب میباشد. همچنین اینان که با وی هستند همه منسوب بقبیله‌ای و دارای شخصیت و فصاحت میباشند. او و ما از وقتی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 545
دیدیم شما در این محل رحل اقامت افکنده‌اید، نزد شما آمده‌ایم که از یکی از شما فوائد و طرفه‌ای اخذ کنیم. اکنون که شما را دیده‌ایم امیدواریم با بزرگواری خود ما را محروم نسازید.
پیرمرد گفت: عزیزان من! خداوند شما را زنده نگاهدارد، دنیا مرا از آنچه شما از من میخواهید محروم ساخته است. اگر فائده‌ای از لغت عرب را خواستار باشید میتوانید از «ابو وهابیه» اخذ کنید و با دست اشاره بچادر بزرگی نمود که مقابل آن بود ما نیز بچادر مزبور رفتیم. دیدیم پیر مردی دراز کشیده و عده‌ای از خدمتکارانش دور او را گرفته‌اند. بوی سلام نمودیم و آنچه میان ما و پسرش (پیر مرد اولی) گذشته بود باطلاع او رساندیم. او گفت: عزیزان من! خداوند شما را زنده نگاهدارد. من نیز همان عذری را دارم که پسرم از شما خواست! ولی میتوانید از پدر من که در خانه‌اش میباشد استفاده کنید و با دست اشاره بچادری پاکیزه نمود.
ما بیکدگر گفتیم دیدن پدر این پیر مرد فرتوت از هر فائده که بخواهیم از او ببریم بهتر است. اگر فائده‌ای هم ببریم استفاده جداگانه‌ایست که بحساب نمی‌آوریم! پس بجانب چادر مزبور رفتیم. دیدیم عده زیادی از غلامان و کنیزان دور او را گرفته‌اند. چون آنها ما را دیدند بطرف ما شتافتند و بما سلام کردند و گفتند: خدا بشما عمر دهد، چه میخواهید؟

گفتیم: میخواهیم بآقای شما سلام کنیم و از محضرش استفاده نمائیم.
گفتند: هر گونه استفاده‌ای میتوانید از آقای ما ببرید.
سپس یکی از خدمتکاران رفت و برای ما اجازه ورود گرفت و ما را نزد او برد.
وقتی وارد چادر شدیم دیدیم سریری در صدر قرار داده و در دو طرف آن پشتیها و بالشی گذارده‌اند و پیر مردی سالخورده که موی سرش ریخته است سر خود را روی آن نهاده است. ما با صدای بلند سلام کردیم و او هم بخوبی جواب داد.
سخنگوی ما آنچه را بفرزندش گفته بود بوی نیز گفت، و توضیح دادیم که شما را بما معرفی کرده‌اند تا فوائدی از شما دریافت داریم. پیر مرد دیدگان خود را که در حدقه‌های گودش فرو رفته بود گشود و بغلامان خود گفت: مرا بنشانید.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 546
آنگاه گفت: عزیزان من! خبری برای شما نقل میکنم آن را از بر کنید. پدر من فرزند برایش نمی‌ماند و دوست داشت نسلش باقی باشد. سپس در سنین پیریش من متولد گردیدم و او از ولادت من بسیار مسرور گردید. آنگاه در سن هفت سالگی من پدرم بدرود حیات گفت و بعد از او عمویم مانند پدرم از من سرپرستی نمود.
روزی عمویم مرا بحضور پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله برد و عرضکرد: یا رسول اللَّه! این بچه برادرزاده من است. پدرش وفات کرده و من از وی سرپرستی مینمایم. حیف دارم که این یادگار برادرم بمیرد، تعویذی بمن تعلیم فرما تا از برکت آن، بچه سالم بماند حضرت فرمود: چرا از
ذات القلاقل
بی‌خبری؟ عرضکرد: یا رسول اللَّه ذات القلاقل چیست؟ فرمود: یعنی سوره جحد (قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ) و سوره اخلاص (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و سوره فلق (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و سوره ناس (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) را بر او بخوان» من هر روز صبح آن را خوانده و میخوانم و بوسیله آن بخدا پناه میبرم و تا کنون که باین سن رسیده‌ام نه آسیبی دیده و نه مریض گشته‌ام. پس آن را حفظ کنید و زیاد بخوانید و بوسیله آن از آسیب حوادث بخداوند عالم پناه برید» سپس ما از خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مرخص شدیم.

حارث بن کعب مذحجی

سیّد مرتضی قدس اللَّه روحه در کتاب «الغرر و الدّرر» مینویسد: یکی از معمّرین حارث بن کعب بن عمرو بن علة بن خالد بن مالک بن ادد مذحجی است.
مذحج نام مادر مالک بن ادد بود. علت اینکه او را مذحج میگفتند این بود که وی بر روی تلّی که آن را «مذحج» میگفتند متولد گردید و مذحج دختر «ذی مهجشان» بود.
بگفته ابو حاتم سیستانی حارث بن کعب در وقت مرگ اولاد خود را جمع کرد و گفت:
فرزندان من! صد و شصت سال بر من گذشت. در این مدت طولانی هیچ گاه دست دوستی بطرف نیرنگ بازی دراز نکردم، و با هیچ فاسقی طرح دوستی نریختم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 547
و بدختر عمو و عروسم نظر بد ندوختم، و با زنان بد کاره هم آغوش نشدم، و راز خود را برای هیچ یک از دوستان فاش نساختم.
من دیانت شعیب پیغمبر را دارم و در میان عرب جز من و اسد بن خزیمه و تمیم ابن مر، کسی دیگر این دیانت را نپذیرفته. «1» پس بوصیت من عمل نمائید و بر دین من بمیرید. و از خداوند خود بپرهیزید تا کارهای مهم شما را کفایت کند و اعمال شما را اصلاح گرداند، و از نافرمانی او حذر نمائید، تا بیهوده کشته نشوید و با مرگ ناگوار خود خانه‌ها را بوحشت نیاندازید.
فرزندان من! با یک دیگر متحد شوید و از هم جدا نگردید تا محتاج شوید از دیگران پیروی کنید. مردن با عزت بهتر از جان دادن با ذلت و ناتوانی است. آنچه میباید پدید آید، بوقوع میپیوندد.
هر اجتماعی بالاخره به پراکندگی میگراید. روزگار بر دو گونه است:
یکی روزگار وسعت و دیگر روزگار سختی. روز نیز بر دو قسم میباشد:
یکی روز شادمانی و دیگر روز گریه و زاری. مردم هم بر دو نوع‌اند: جمعی بسود تو می‌باشند و گروهی بزیان تو خواهند بود: با زنانی ازدواج کنید که همشأن شما باشند و در عطری که استعمال میکنند، آب داخل نمایند! از ازدواج با زنان احمق بپرهیزید: زیرا فرزندان آنها احمق خواهند بود! کسی که با خویشان خود رابطه خویشی را قطع کند، آسودگی ندارد، و هر گاه دشمن آهنگ او کند قادر بدفع وی نخواهد بود. اختلاف کلمه آفت اجتماع است. احسان بمردم موجب حفظ از شرّ آنهاست. اگر پاداش بدی را با بدی بدهی در زمره بدکننده خواهی بود. عمل ناشایست باعث زوال نعمت

می‌باشد. قطع ارحام موجب غم و اندوه است و هتک حرمت مردم محترم نعمت را از میان میبرد.
کسی که عاق پدر و مادر باشد پریشانی و تفرقه در پی خواهد داشت و موجب خرابی شهر می‌شود. نصیحت بی‌مورد بمردم رسوائی ببار می‌آورد. حسد مانع از

تحصیل کمک دیگران است. اشتباه آدمی گرفتاری ببار می‌آورد. رفتار بد اسباب منفعت را قطع میکند. کینه‌ها باعث جدائیها میگردد. سپس این شعرها بگفت:
اکلت شبابی فأفنیته و أفنیت بعد دهور دهورا
ثلاثة اهلین صاحبتهم فبادوا فأصبحت شیخا کبیرا
قلیل الطّعام عسیر القیام قد ترک الدّهر خطوی قصیرا
ابیت اراعی نجوم السّماء اقلّب أمری بطونا ظهورا
یعنی: من جوانی خود را پشت سر گذاشتم، و بعد از زمانها، روزگارها بسر آوردم. در این مدت با سه فرقه هم صحبت گشتم، همه آنها مردند ولی من ماندم و امروز پیر مردی سالخورده میباشم. غذایم کم و ایستادنم مشکل. زمانه مرا خمیده گردانیده شب را بیدارم و ستارگان آسمان را مینگرم، و از سرنوشت و وضع خود ناراحت هستم.

مستوغر بن ربیعة بن کعب بن زید بن منات بن تمیم بن مرّ بن ادّ بن طانحة بن الیاس ابن مضر معروف به «مستوغر» نیز یکی از معمّرین است. علت اینکه او را مستوغر میگفتند، این شعری است که وی گفته است در باره اسبی که غرق شد:
ینشّ الماء فی الرّبلات منها نشیش الرّضف فی اللّبن الوغیر
یعنی آب در میان گوشتهای سخت می‌جوشید مانند جوشیدن سنگ داغ در شیر جوش آمده و بمناسبت لفظ «و غیر» در این شعر او را «مستوغر» گفتند) علمای انساب گفته‌اند: مستوغر سیصد و بیست سال در جهان زندگی کرد و اسلام را درک نمود یا نزدیک بود درک کند. ابن سلام گفته است مستوغر از قدیم الایام مانده بود و عمر طولانی نمود تا جایی که راجع بطول عمر خود گفت:
و لقد سئمت من الحیاة و طولها و عمرت من عدد السّنین مئینا
مائة اتت من بعدها مأتان لی و ازددت من عدد الشهور سنینا
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 549
هل ما بقی الّا کما قد فاتنا یوم یمرّ و لیلة تحدونا
یعنی: از زندگی و درازی آن بتنگ آمدم و چندان عمر کردم که از عمرم صد سال گذشت. صد سال آمد و بعد از آن دویست سال دیگر و چند سالی را بر آن اضافه نمودم، آیا آنچه از عمر من مانده مانند گذشته نیست؟! روزی می‌آید و شبی برای سرگرمی ما آهنگ حدی را که برای شتران میخوانند، مینوازد! و هم او گفته است:
اذا ما المرء صمّ فلم یکلّم و أودی سمعه الّا ندایا
و لاعب بالعشیّ بنی بنیه کفعل الهرّ تحترش العطایا
یلاعبهم و ودّوا لو سقوه من الذیقان مترعة ملایا
فلا ذاق النّعیم و لا شرابا و لا یشفی من المرض الشّفایا
یعنی: موقعی که مرد بر اثر پیری کر شد با وی سخن نمیگویند. گوش او نمی‌شنود، مگر فریاد بلند را. چندان خرف شود که مانند اطفال با نواده‌گان خود ببازی میپردازد، همچون گربه که چون جانور «عظایه» را صید کند با آنها بازی نماید و جانوران مزبور هم دوست می‌دارند که کاسه‌های زهر خود را بوی بنوشانند. و هم آنها دوست دارند که گربه هیچ وقت خوردنی و آشامیدنی تناول نکند و هیچ گاه از بیماری شفا نیابد!

دوید بن نهد بن فهد بن زید بن لبس بن اسود بن اسلم بن الحاف بن قضاعة بن مالک بن مرة بن مالک بن حمیر، نیز بگفته أبو حاتم سیستانی چهار صد و پنجاه و شش سال در جهان زیست. ابن درید «1» میگوید: دوید بن از معمرین است، عرب کسی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 550
را که بیش از صد و بیست سال عمر کند معمّر میدانند. چون حال احتضار دوید بن فرا رسید، بفرزندانش گفت: بشما وصیت می‌کنم که بر مردم شرور ترحم نکنید و بر مرگ آنها اشک مریزید و از لغزش آنها چشم نپوشید. لگام اسبان را کوتاه گیرید و نیزه‌های دراز انتخاب کنید، ضربت خود را از جانب چپ و راست بر دشمن وارد سازید، تا آنها را قطعه نمائید.
هر گاه خواستید کسی را از خواسته‌هایش جلوگیری کنید، باید این جلوگیری پیش از برآورده شدن خواسته‌های او باشد، چه بعد از انجام خواسته‌ها و حوائج، منع از آنها ننگ است.
انسان باید مقاصد خود را با سعی و کوشش تأمین کند نه با نیرنگ و دام! بر آنچه از شما فوت شده افسوس مخورید، هر چند فوت آن برای شما گران باشد. بکسانی که از شما سرزنش می‌کنند مهر نورزید هر چند از بستگان شما باشند. طمع نداشته باشید تا ناگزیر از اطاعت نشوید. خود را پست نشمارید تا شما را ضعیف ندانند.
بوصیت من عمل نمائید، و مانند آنها نباشید که وصیت را شنیدند ولی آن را فراموش کرده و بکار نبستند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 551
چون من وفات کنم گور مرا فراخ گیرید و از توسعه دادن زمین در باره‌ام دریغ مدارید. وسعت قبر، روح مرا آسوده نمیگرداند، ولی این قدر هست که موجب آرامش دل از وحشت و اضطراب میباشد.
ابن درید میگوید: گفته‌اند: دوید هنگام وفات این اشعار بگفت:
الیوم یدنی لدوید بیته یا ربّ نهب صالح حویته
و ربّ قرن بطل اردیته و ربّ غیل حسن لویته
و معصم مخضّب ثنیّته لو کان للدّهر بلی أبلیته
او کان قرمی واحدا کفیته
یعنی: امروز خانه گور دوید بوی نزدیک شده. چه غارتها که کردم و چه پهلوانها که بخاک افکندم و چه بازوان نیرومند را که در هم پیچیدم و چه بسیار دستهای حنا گرفته را بعقب زدم. اگر ممکن بود روزگار پوسیده شود

آن را میپوساندم، و چنانچه پهلوان حریف من یکی میبود او را از میدان بدر میبردم. این اشعار نیز از وی است:

القی علیّ الدّهر رجلا و یدا و الدّهر ما أصلح یوم أفسدا

یفسد ما أصلحه الیوم غدا

یعنی: زمانه دست و پای مرا قطع کرد (مرا بستوه آورد) زمانه آنچه را روزی فاسد گردانیده اصلاح نمی‌کند، بلکه چیزی را که امروز اصلاح نمود فردا فاسد میگرداند.

زهیر بن جناب

زهير بن جناب «1» نيز يكى از معمّرين است. ابو حاتم سيستانى در كتاب «المعمّرون» گفته: وى دويست و بيست سال عمر كرد، و دويست جنگ نمود و در

ميان قوم خود بزرگ و مطاع و شريف بود. گويند: ده صفت در وى بوده است كه هيچ يک از مردم عصر او نداشته‌اند و آن اينكه: وى بزرگ و شريف و خطيب و شاعر قوم خود و نماينده آنها در دربار سلاطين، و طبيب قوم بوده، و در آن زمان طب فنّى بس شريف بوده است، و مردى با تدبير و سوارى دلاور و خانواده و جمعيت دار بوده است.
زهير فرزندانش را وصيت كرد و گفت: فرزندان من! سنّ من بسى طولانى گشت روزگارها ديدم و در كارها تجربه‌ها آموختم. پس آنچه بشما ميگويم از حفظ كنيد.
چون مصيبتى بشما روى آورد خود را ضعيف مشماريد، و در پيشامدها كارها را بيكديگر وامگذاريد، كه براى شما محنت و اندوه پديد مى‌آورد و موجب سرزنش دشمن مى‌شود، و باعث سوء ظن بخدا خواهد بود.
از پيشآمدها غفلت نورزيد و ايمن نباشيد و آنها را بباد مسخره مگيريد. زيرا هر قومى كه حوادث روزگار را بباد مسخره گرفت، خود بآنها مبتلا گرديد.
پس خود را در برابر حوادث آماده سازيد كه آدمى در جهان نشانه‌ايست و كمان حوادث هر لحظه تيرى بسوى وى رها ميكند و بعضى بنشانه ميخورند و بعضى اصابت نميكنند و از آن ميگذرند، و گاهى از طرف چپ يا راست آدمى اصابت مينمايند تا بالاخره از هر طرف كه باشد بوى برخورد مى‌كنند.
سخن سيد مرتضى سيّد مرتضى (ره) گفته است: اين پند زهير را كه «آدمى در جهان نشانه‌ايست و كمان حوادث هر لحظه تيرى بسوى وى رها ميكند ...» ابن رومى شاعر معروف «1»

بسلک نظمى بديع كشيده است: بدين گونه.
كفى بسراج الشّيب فى الرّأس هاديا لمن قد اضلته المنايا لياليا
امن بعد ابداء المشيب مقاتلى لرامى المنايا تحسبينى راجيا
غدا الدّهر يرمينى فتدنو سهامه لشخصى اخلق يصبن سواديا
و كان كرامى الليل يرمى و لا يرى فلمّا اضاء الشيب شخصى رمانيا
يعنى: اين چراغ پيرى (موى سفيد) كه در سر من روئيده. در شبهاى تار براى راهنمائى مرگها بطرف كسى كه او را گم كرده بود، كافى است. آيا بعد از آشكار شدن پيرى براى تير انداز مرگ، گمان ميكنى من ميتوانم

امیدوار به نجات از مرگ باشم؟
گذشت روزگار مرا به تیر بست و تیرهایش بمن نزدیک گشت، و من نیز در معرض آنها قرار گرفته‌ام. جوانی من که گذشت مانند تیرانداز شب بود که تیر میانداخت ولی تیر انداز دیده نمیشد. اما چون پیری من آشکار گشت مرا هدف گرفت.
سیّد مرتضی پس از نقل اشعار فوق میفرماید: شعر اخیر ابن رومی بسیار بدیع و عالی است، و فکر نمیکنم کسی در این معنی بر وی پیشی گرفته باشد. زیرا وی جوانی را همچون شبی میداند که بر انسان میگذرد و بواسطه تاریکی آن، میان او و کسی را که میخواهد هدف تیر قرار دهد، مانع می‌شود.
همچنین پیری را علامت قتل وی قرار داده که بواسطه روشنی و سفیدی آن (موی سفید سر) تیر انداز مرگ را، راهنمائی مینماید تا تیرش بهدف اصابت کند و این منتهای حسن معنی است. چنان که شاعر دیگری هم گفته است:
فلمّا رمی شخصی رمیت سواده و لا بدّ ان یرمی سواد الّذی یرمی
یعنی: چون تیرانداز در شب بسوی من تیر انداخت، منهم بطرف سیاهی او تیر رها کردم. وقتی که تیر انداز دیده نمیشود چاره‌ای جز آن نیست که بطرف سیاهی وی تیر رها شود.
باری زهیر بن جناب در زمان کلیب وائل میزیست. در عرب کسی ناطق‌تر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 554
از زهیر نبود و مقام او را در نزد پادشاهان هیچ کس نداشت. بواسطه رأی متینش او را کاهن گفتند. قبیله قضاعه فقط بر وی و زراح بن ربیعه اجتماع میکردند.
گویند: وقتی زهیر شنید که یکی از زنانش سخنی میگوید که شایسته نبود زنی چنین حرفی نزد شوهرش بگوید: زهیر هم او را منع نمود. زن گفت: ساکت باش و گر نه با این چوب تو را خواهم زد. بخدا قسم تا کنون ندیده‌ام چیزی را که میشنوی در باره آن تعقل ننمائی. در این وقت زهیر گفت:
الا یا لقوم لا اری النّجم طالعا و لا الشمس الّا حاجبی بیمینی
معزبتی عند القفا بعمودها یکون نکیری ان اقول ذرینی
امینا علی سرّ النساء و ربّما اکون علی الأسرار غیر امین
فللموت خیر من حداج موطأ مع الظعن لا یأتی المحلّ لحین
یعنی: ای قوم! من دیگر طلوع ستاره و آفتاب را نمیبینم، جز اینکه ابروهایم را بیکسو زنم. زن من با چوب در پشت سرم ایستاده و از اینکه میگویم: از من دست بردار تهدیدم میکند. از این پس اسرار زنان را میپوشانم، با اینکه کم اتفاق می‌افتد که نسبت بکتمان اسرار امین باشم. برای من مردن بهتر

از اینست که با زنان در محمل بنشینم و بجائی بروم. وقت مردن من بطول انجامید و موقع آن نمیرسد.
این چند شعر نیز از زهیر است:
ابنیّ ان اهلک فقد اورثتکم مجدا بنیّه و ترکتکم ابناء سادات زخارکم و ریّه
من کلّ ما نال الفتی قد نلته الّا التحیّه و قد رحلت الباذل الکوماء لیس لها ولیّه
و خطبت خطبة حازم غیر الضّعیف و لا العبیّه و الموت خیر للفتی فلیهلکن و به بقیّه
من ان یری الشیخ الجیال و قد یهادی بالعشیّه
یعنی: ای پسران من! اگر من مردم (غمگین نباشید) زیرا بنائی از مجد و شرافت برای شما بارث گذاشته‌ام. هنگامی شما را ترک میگویم که شما بزرگ‌زادگانید و مقصود خود را دریافته‌اید. از هر چه جوان در مدت عمر بآن نائل میگردد من نیز برخوردار شدم، مگر عمر جاوید که کسی بآن نمیرسد. بر شتری بزرگ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 555
سوار گشته مسافرت نمودم که کوهان نداشت. و خطبه‌ای با حزم و اراده خواندم که از عجز و اغلاق پیراسته بود. مرگ برای جوانی که هنوز از توانائی بهره‌مند میباشد بهتر از دیدن پیرمردی بزرگ است که در شامگاه عمر بمردم تکیه نموده است.
و هم این دو بیت از اوست:
لیت شعری و الدّهر ذو حدثان ایّ حین منیّتی تلقانی
أسبات علی الفراش خفات ام بکفّی مفجّع حرّان
یعنی: ای کاش در این روزگار پر حادثه میدانستم که چه هنگام مرگ بسراغ من می‌آید. آیا در وقت شب بسراغ من می‌آید که در بستر خواب آسوده خفته باشم، یا در دستهای من غمگین دلی است که با ناراحتی بخواهد از من انتقام بگیرد؟.
سپس سیّد مرتضی میگوید: زهیر در موقعی که دویست سال از عمرش گذشته بود گفت:
لقد عمّرت حتّی ما ابالی أحتفی فی صباحی او مسائی
و حقّ لمن اتت مأتان عاما علیه ان یملّ من الثّواء
یعنی: چندان عمر کردم که نمیترسم در صبح یا شام جان بدهم. سزاوار است کسی که دویست سال دارد که از زندگی خسته و ملول گردد.
و هم این دو شعر را از زهیر بن جناب روایت میکنند:
اذا ما شئت ان تسلی خلیلا فأکثر دونه عدد اللّیالی
فما سلّی حبیبک مثل نائی و لا بلّی جدیدک کابتذالی
یعنی: چون خواستی دوستی را تسلیت دهی، در شبها زیاد نزد وی آمد و

شد کن. دور بودن تو برای دوستت تسلیت نخواهد بود، و روی تو را چیزی مانند ابتذال فاسد نمیگرداند.

ذو الاصبع عدوانی و دختران او

ذو الاصبع عدوانی حرثان بن محرث بن حارث بن ربیعه که با ده واسطه به یشکر بن عدوان می‌پیوندد، نیز یکی از معمرین است. علت اینکه او را «عدوان» میگفتند این بود که وی از روی ظلم و عدوان برادر خود «فهم» را بقتل رسانید و گویند:
او را نابینا کرد، و از این جهت بوی «ذو الاصبع» گفتند که ماری انگشت او را گزید و شل گردید (ذو الاصبع یعنی صاحب انگشت).
گویند: ذو الاصبع صد و هفتاد سال عمر کرد. و ابو حاتم گفته که وی سیصد سال در جهان زیست و در عصر جاهلیت یکی از حکام عرب بود، و جاحظ گفته که دندان‌های ثنایای وی ریخته بود، و این چند شعر را از او نقل کرده است:
لا یبعدنّ عهد الشّباب و لا لذّاته و بناته النّظر
لو لا اؤلئک ما حفلت متی عولیت فی حرجی الی قبری
هزئت اثیلة ان رأت هرمی و ان انحنی لتقادم ظهری
یعنی: زمان جوانی و لذتها و شکوفه‌های نوشکفته آن از من دور نمیشوند اگر اینها نمی‌بود، در محفلی نمی‌نشستم، چون مرا در تابوت نهاده بجانب گور بردند «اثیله» پیری و خم شدن پشت مرا بعلت شکستگی میبیند، و به سرزنشم خواهد پرداخت.
ذو الاصبع چهار دختر داشت. چون خواست آنها را شوهر دهد، نپذیرفتند و گفتند خدمت کردن به تو و بودن در نزد تو را بیش از شوهر کردن دوست داریم.
ولی روزی ذو الاصبع از محلی که دختران او را نمی‌دیدند بآنها مینگریست. دید دختران بیکدیگر گفتند خوب است هر کدام آنچه در دل دارد بزبان بیاورد. دختر بزرگتر گفت:
الاهل أراها لیلة و ضجیعها أشمّ کنصل السّیف عین مهنّد
علیم بأدواء النساء و أصله اذا ما انتمی من سرّ أهلی و نحتدی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 557
یعنی: آیا شبی را خواهم دید که همبسترم مردی پاکدامن و در رویدادها همچون شمشیر تیز باشد؟ و هم آشنای بدردهای زنان (نیازهای آنها) بوده، اصل وی در مقام نسبت، از خاندانهای اصیل و نجیب باشد؟.
دختر دوم گفت:
الا لیت زوجی من أناس أولی عدی حدیث الشّباب طیب الثّوب و العطر
لصوق باکباد النّساء کأنّه خلیفة جان لا ینام علی وتر
یعنی: کاش شوهر من از مردمی باشد که دشمن‌ها داشته باشند! و هم

نوجوان و خوش لباس و معطر باشد و از شدت علاقه مانند مار بزنان به پیچد و در روی فرش نخوابد (بلکه فقط با زنها درآمیزد).
برخی آخر شعر دوم را «علی هجر» خوانده‌اند و بنا بر این چنین معنی میدهد که: چندان زنان را دوست داشته باشد که بی‌زن بخواب نرود.
چون دختر دوم این شعر بگفت خواهران بوی گفتند: تو جوانی را می‌خواهی که از بستگانت نباشد. دختر سوم نیز ما فی الضمیر خود را بدین گونه ابراز داشت:
الا لیته یکسی الحجال ندیّة له جفنة تشفی بها المعز و الجزر
له حکمات الدّهر من غیر کبرة تشین فلا فان و لا ضرع غمر
یعنی: کاش شوهر من کسی باشد که مجلس گرفته با ظرفی پر از گوشت بزغاله و گوسفند بمردم طعام دهد. و در سنین جوانی از گذشت روزگار حکمتها بیاندوزد نه پیر مردی سالخورده و نه جوانی خام باشد. خواهران بوی گفتند: تو میخواهی شوهرت مردی بزرگ و شریف باشد.
سپس بخواهر چهار می‌گفتند تو هم بگو! گفت من چیزی نمیگویم، گفتند: ای بد جنس! دست ما را خواندی و حال نمیخواهی ما از آنچه در خیالت میگذرد مطلع شویم؟!.
او هم گفت: اگر زن از چوب شوهر اختیار کند بهتر از اینست که بی‌شوهر بنشیند! از آن روز این حرف که عربی آن «زوج من عود خیر من قعود» است جزء امثال
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 558
عرب در آمد، چون زهیر از نیات دختران خود مطلع گردید، آنها را شوهر داد. یک سال بعد نزد دختر بزرگتر رفت و گفت ای دختر! شوهرت را چطور می‌بینی؟ گفت.
بهترین شوهری میدانم، که زن خود را گرامی داشته و خواهش او را بر می‌آورد. پرسید مالی که دارید چگونه است؟ گفت: بهترین اموال شتر است کمی از شیر آن مینوشیم و گوشت آن را میخوریم و موقع سواری از آن استفاده میکنیم. گفت: ای دختر! شوهرت مردی کریم است و مالت بسیار میباشد.
سپس بنزد دختر دوم آمد و گفت دخترم! شوهرت چطور است؟ گفت بسیار خوب شوهری است.
زن خود را گرامی میدارد. و اگر بکسی چیزی دهد، آن را فراموش میکند پرسید: مالتان چیست؟ گفت: ماده گاوی داریم که میچرد و بخانه باز میگردد و کاسه را پر از شیر و خیک را پر از روغن میکند و با زنان زن است! گفت: نزد شوهرت محبوب و خوشبختی.
آنگاه نزد دختر سومی آمد و گفت: دخترم! شوهرت چطور است؟ گفت:
نه چندان سخی است که اسراف کند و نه بخیلی است که اصلا چیزی

بکسی ندهد. پرسید:
مال چه دارید؟ گفت چند رأس بز داریم، گفت: چگونه از آنها استفاده میکنید؟ گفت:
وقتی بچه سال باشند آن را خورش سفره خود قرار میدهیم. گفت بقدر کفایت مال دارید.
از آن پس نزد دختر کوچک رفت و پرسید: دخترم! شوهرت چطور است گفت: بدترین شوهرهاست، خود را عزیز و زنش را خوار میدارد! پرسید: مال چه دارید! گفت: بدترین مالها را داریم. پرسید چیست؟ گفت: گوسفندانی چند است که از آب و علف سیر نمیشوند و گوش کری دارند که حرف نمیشنوند. اگر یکی از سر پلی بدود بقیه هم پیروی کرده همه در آب می‌افتند «1» گفت: پدرت مردی است
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 559
که در بعضی از دختران خوشبخت و در بعضی دیگر بد شانس است!

عبد الملک بن مروان و مردان عدوانی

ابو الحسین علی بن محمد کاتب برای ما نقل کرد که ابن درید گفت: ابو- حاتم سیستانی از ابو عبیده از یونس، و نیز ابن درید گفته: عکلی از ابن ابو خالد از هیثم بن عدی از مسعر بن کدام نقل کرده که گفت: سعید بن خالد جدلی حکایت نمود که: عبد الملک مروان بعد از قتل مصعب بن زبیر بکوفه آمد و مردم را برای اخذ بخششهای لازم خواند. ما نیز نزد وی رفتیم. عبد الملک پرسید: شما از چه قبیله‌ای هستید؟ گفتیم: از تیره جدلی گفت: جدلی عدوانی؟ گفتیم: آری. پس عبد الملک باین اشعار تمثل جست:
عذیر الحیّ من عدوان کانوا حیّة الأرض بغی بعضهم بعضا فلم یرعوا علی البعض
و منهم کانت السّادات و الموفون بالقرض و منهم حکم یقضی فلا ینقض ما یقضی
و منهم من یحیل النّاس بالسنّة و الفرض
یعنی: یاوران قبیله عدوان مارهای زمین بودند، برخی بر برخی دیگر ستم کردند و حق طرف را رعایت ننمودند. بعضی از آنها بزرگانی بودند که بادای قرض خود وفا میکردند، و برخی چون حکم مینمودند حکم خود را نمی‌شکستند، و بعضی دیگر مردم را بفرایض و سنن حواله میدادند.
سپس عبد الملک جلو آمد و از مرد بزرگ و محترمی که ما او را جلو انداخته بودیم پرسید: کدام یک شما (افراد قبیله جدلی عدوانی) این اشعار را گفته‌اید؟ مرد یاد شده گفت: نمیدانم. من از پشت او گفتم: این اشعار را «ذو الاصبع» گفته است.
عبد الملک مرا گذاشت و از مرد مزبور پرسید: نام ذو الاصبع چه بوده؟ گفت نمیدانم باز من از پشت سر وی گفتم: نامش «حرثان» بوده است.
دوباره مرا گذاشت و از مرد مذکور پرسید: چرا او را «ذو الاصبع» میگویند؟
گفت: نمیدانم. باز من از پشت سر وی گفتم برای اینکه ماری انگشت او را گزیده
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 560
بود! این بار نیز مرا گذاشت و از مرد محترم پرسید: ذو الاصبع از کدام تیره شما بود؟ گفت: نمیدانم! باز من از پشت سر وی گفتم: وی از «بنی ناج» بود. در این وقت عبد الملک از مرد مزبور پرسید: بخششی که بتو داده شد چقدر بود؟ گفت:
هفتصد درهم سپس از من پرسید: مال تو چقدر بود؟ گفتم: چهار صد درهم.

عبد الملک کسی بنام «ابن زعیزعة» را صدا زد و گفت: سیصد درهم از بخشش این مرد (همان مرد بزرگ و محترم) برادر و روی بخشش این مرد بگذار. چون از آنجا برگشتم، بخشش من هفتصد درهم و بخشش مرد محترم چهار صد درهم بود.
بروایتی وقتی عبد الملک از آن مرد پرسید ذو الاصبع از کدام تیره شما بوده و او گفت نمیدانم، سعید بن خالد جدلی از پشت سر وی جواب داد: از تیره بنی ناج بود که شاعر در باره آنها گفته است:
و امّا بنو ناج فلا تذکرنّهم و لا تتبعن عینیک من کان هالکا
اذا تلت معروفا لتصلح بینهم یقول وهیب لا اسالم ذالکا
فأضحی کظهر العود جبّ سنامه تحوم علیه الطّیر احدب بارکا
یعنی: اسم بنی ناج را نبرید. و بمردمی که خود را بهلاکت میاندازند، نظر نیافکنید. موقعی که سخن مفیدی میگفتم تا میان آنها را صلح دهم، «وهیب» میگفت:
زیر بار ذلت تو نمیروم. چیزی نگذشت که وهیب مانند پشت شتر سالخورده‌ای شد که روی زمین افتاد و پرندگان دورش را گرفته بخوردن گوشت آن مشغول شدند.
(یعنی وهیب در جنگی کشته گشت و بدنش در میان میدان افتاد و طعمه پرندگان شد) ابیات زیر نیز از اشعار مشهور ذو الاصبع است:
اکاثر ذو الضغن المبین عنهم و أضحک حتّی یبدو النّاب اجمع
اهدّنه بالقول هدنا و لو یری سریرة ما أخفی لبات یفرغ
یعنی: در نزد حسودان آنها، چنان تبسم میکنم و میخندم که دندان بزرگ آشکار می‌شود، و از روی خیر خواهی، با سخنانی نرم او را از حسدش باز میدارم. اگر او آنچه در باطن من میگذشت میدید، با آرامش نخواهد خوابید.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 561
نیز از اوست:
اذا ما الدّهر جرّ علی اناس شراشره اناخ بآخرینا
فقل للشّامتین بنا افیقوا سیلقی الشّامتون کما لقینا
یعنی: وقتی زمانه سنگینیهای خود را بر مردمی وارد ساخت، تا آخر آنها را هلاک نمود، بآنها که از ما بدگوئی میکنند بگو: بهوش باشید که عنقریب بدگویان هم آنچه بما رسیده است خواهند دید! و هم از اوست:
ذهب الّذین اذا رأونی مقبلا هشّوا الیّ و رحّبوا بالمقبل
و هم الّذین اذا حملت حمالة فلقیتهم فکأنّنی لم أحمل
یعنی: رفتند آنها که چون مرا میدیدند نزد آنها میروم، مسرور میشدند و جلو می‌آمدند و بمن مرحبا میگفتند. آنها کسانی بودند که هر گاه ناراحتی داشتم و آنها را ملاقات مینمودم، طوری خوشحال میگشتم که گوئی

ناراحتی ندارم.
این اشعار نیز از وی مشهور است:
لی ابن عمّ علی ما کان من خلق مختلفان فأقلیه و یقلینی
أزری بنا انّنا شالت نعامتنا فخالنی دونه و خلته دونی
لاه ابن عمّک لا أفضلت فی نسب عنّی و لا أنت دیّانی فتخزونی
انّی لعمرک من یأبی بذی خلق عن الصدیق و لا خیری بمجنون
و لا لسانی علی الأدنی بمنطلق بالفاحشات و لا أغضی علی الهون
ما ذا علیّ و ان کنتم ذوی رحمی ان لا احبکم ان لم تحبّونی
یا عمرو ان لا تدع شتمی و منقصتی أضربک بحیث تقول الهامة اسقونی
و أنتم معشر زید علی مائة فأجمعوا أمرکم طهرا فکیدونی
و لا یخرج القسر منّی غیر مأبیة و لا ألین لمن لا ینبغی لینی
یعنی: من پسر عمی دارم که بواسطه اخلاق بدش، با هم مخالف هستیم. من او را بد میدانم و او نیز مرا دشمن میدارد. مرا بمصیبتی مبتلا کرد که ناچار از هم جدا
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 562
شده جلای وطن نمودم او مرا مخالف خود میداند، منهم او را مخالف خویش میدانم ای پسر عمو! بخدا قسم تو در نسب از من بهتر نیستی، و بر من حکومتی نداری که مرا خوار کنی. بجان تو، من بواسطه بد خلقی کسی، از دوستی با وی دریغ ندارم و اگر کاری برای او انجام دهم، بر او منت نمیگذارم و زبان خود را ببدگوئی پست- ترین مردم نمیگشایم ولی از خوار شدن چشم نمیپوشم. برای من چه زیانی دارد که اگر شما خویشان من مرا دوست نداشته باشید، منهم شما را دوست نداشته باشم؟ ای عمرو! اگر بدگوئی و عیب‌جوئی مرا ترک نکنی ضربتی بر سرت خواهم زد که بحالت مرگ افتاده از مردم آب طلب کنی. شما مردمی هستید که بیش از صد نفر میباشید، همه با هم دست بهم دهید و بجنگ من بیائید. سخت گرفتن بر من جز بر استقامت من نمیافزاید. من نسبت بکسی که در باره‌ام ملاحظه ندارد، سرزنش روا نمیدارم.

معدی کرب حمیری

معدی کرب حمیری از خاندان «ذی رعین» نیز یکی از معمرین است. ابن سلام گفته است معدی کرب در وقتی که عمرش طولانی گشته بود این دو بیت گفت:

ارانی کلّما افنیت یوما اتانی بعده یوم جدید
یعود ضیائه فی کلّ فجر و یأبی لی شبابی لا یعود

یعنی: خود را چنان می‌بینم که هر روزی را پشت سر میگذارم، روز تازه‌ای دنبال آن خواهم داشت. روشنی آن در هر صبحگاه برمی‌گردد، اما جوانی من از بازگشتن امتناع دارد.

نیز ربیع بن ضبع فزاری

ربیع بن ضبع فزاری وی نیز از معمّرین میباشد. گویند ربیع تا روزگار خلافت بنی امیه زنده بود. آورده‌اند که روزی بر عبد الملک مروان وارد گشت عبد الملک گفت: ای ربیع آنچه در طول عمر خود و روزگار درک کرده یا از امور

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 563

گذشته دیده‌ای برای من نقل کن. تا آخر خبر که قبلا از شیخ صدوق نقل کردیم.

ولی در این روایت میگوید: عبد الملک بوی گفت: بختی خلل ناپذیر تو را بپرواز درآورده و عطائی سریع بتو روزی شده و ظرف بزرگ و ضخیمی برای طعام داری! سپس سیّد مرتضی فرموده است: اگر این خبر صحیح باشد میباید که سؤال عبد الملک از ربیع در زمان سلطنت معاویه باشد نه در عصر خلافت خود عبد الملک، زیرا در این خبر ربیع می‌گوید: من شصت سال در اسلام زندگی کردم، در صورتی که عبد- الملک در سال شصت و پنج هجری بخلافت رسید و هم گفته‌اند که ربیع سلطنت معاویه را نیز درک نمود (بنا بر این ممکن است عبد الملک در آن اوقات از وی سؤال مزبور را نموده) میگویند: چون سن ربیع بدویست سال رسید گفت:

الا ابلغ بنیّ بنی ربیع فأشرار البنین لکم فداء

بأنّی قد کبرت و دقّ عظمی فلا تشغلکم عنّی النّساء

و انّ کنائنی لنساء صدق و ما آلی بنیّ و لا أساءوا

اذا کان الشتاء فادفئونی فانّ الشیخ یهدمه الشّتاء

اذا ما حین یذهب کلّ قرّ فسربال خفیف او رداء

اذا عاش الفتی مأتین عاما فقد ذهب اللّذاذة و الفتاء

یعنی: به فرزندان من برسانید، که ربیع گفته است: فرزندان بد فدای شما گردند. بگوئید: من پیر شدم و استخوانم فرسوده گشت. از من غفلت نورزید و بزنان خود مشغول مشوید. همسران من راستگو و فرزندانم در باره من بدی نکرده‌اند. چون فصل زمستان فرا رسد مواظب من باشید، که زمستان پیر مرد را نابود میگرداند. ولی وقتی که هر گونه سرمائی از میان برود، یک پیراهن نازک و رداء برای پوشش بدن من کافی است. وقتی شخص جوانی دویست سال عمر کند، هم لذت و هم جوانی از میان رفته است! و چون ربیع پا بسن دویست و چهل سالگی نهاد گفت:

اصبح منّی الشّباب قد خسرا ان بان عنّی فقد ثوی عصرا

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 564

ودّعنا قبل ان نودّعه لمّا قضی من جماعنا وطرا

ها انا ذا آمل الخلود و قد ادرک سنّی و مولدی حجرا
ایا امرء القیس هل سمعت به هیهات هیهات طال ذا عمرا
أصبحت لا أحمل السّلاح و لا أملک رأس البعیران نفرا
و الذئب أخشاه ان مررت به وحدی و أخشی الرّیاح و المطرا
من بعد ما قوّة انوء بها أصبحت شیخا أعالج الکبرا

یعنی: ایام جوانی از دست من رفت. اگر رفت چه باک زیرا روزگاران زیاد با من بود. پیش از آنکه ما او را وداع کنیم او ما را وداع گفت و مقصود خود را به چنگ آورد.

بدانید من کسی هستم که آرزو دارم همیشه در جهان بمانم، من در روزگار خود «حجر» پدر امرء القیس را دیده‌ام.

ای امرء القیس! آیا چنین عمر طولانی شنیده‌ای؟ بسیار بعید و خیلی دور است که شنیده باشی! چه عمر طولانی؟! امروز من از کثرت پیری قدرت برداشتن سلاح جنگ ندارم و اگر شتری بخواهد فرار کند نمیتوانم سر او را نگهدارم، اگر تنها باشم از گرگ میترسم و هم از باد و باران وحشت دارم، بعد از آن توانائی که میتوانستم از جا برخاسته حرکت نمایم، طوری پیر شده‌ام که با زیادی سن دست بگریبانم.

ابو طمحان قینی. نامش حنظلة بن شرقی از اولاد کنانة بن قین است. ابو حاتم سیستانی گفته است: ابو طمحان قینی دویست سال عمر نمود. در سر دویست سال این اشعار را گفت:
حنتنی حانیات الدّهر حتّی کأنّی خاتل یدنو لصید
قصیر الخطب یحسب من رآنی و لست مقیّدا انّی بقید
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 565
یعنی: پیش آمدهای روزگار مرا خمیده ساخت مانند شکارچی که در کمین نشسته و بطرف صید نزدیک شود، یا مانند کسی گشته‌ام که بنظر کوچک میرسد، هر که مرا می‌بیند خیال میکند مرا در زنجیر کرده‌اند، در صورتی که در زنجیر نیستم.
ابو حاتم سیستانی گفته است: جمعی از علمای ما (اهل سنت) روایت نموده‌اند که دو شعر فوق را از یونس بن حبیب شنیده‌اند و هم گفته‌اند که وی این شعر را نیز میخواند:
تقارب خطو رجلک یا دوید و قیّدک الزّمان بشّر قید
یعنی: ای دوید! (از شدت پیری) پاهایت بهم نزدیک گشته، و زمانه تو را به بدترین زنجیرها بسته است. این اشعار نیز از ابو طمحان است:
و انّی من القوم الّذین هم هم اذا مات منهم سیّد قام صاحبه
نجوم سماء کلّما غاب کوکب بدا کوکب تأوی الیه کواکبه
أضاءت لهم احسابهم و وجوههم دجی اللّیل حتّی نظّم الجزع ثاقبه
و ما زال منهم حیث کان مسوّد تسیر المنایا حیث سارت کتائبه
یعنی: من از قومی هستم که از رفعت شأن محتاج بمعرفی نیستند. چون بزرگی از آنها بمیرد، بزرگ دیگری جای او را میگیرد. مانند ستارگان آسمان که هر وقت یکی غروب کند، ستاره دیگری طلوع نموده، و ستارگان دیگر بآن رو میکنند. (یعنی یاران و بستگان قومش بدور او جمع هستند) شخصیت‌ها و صورتها را در شب ظلمانی مانند ستاره روشنی که سایر ستارگان را باطراف خود گرد آورد، برای آنان نور افشانی میکند هیچ گاه قوم من از داشتن اشخاص سرشناس و شریف خالی نبود، بهر جا که لشکر برای جانبازی میرود، آنها نیز بدنبال مرگ همراه لشکر میروند.
معنی دو بیت نخست شبیه گفته اوس بن حجر است که گفته:
اذا مقرم منّا ذرا حدّنا به تخمّط فینا ناب آخر مقرم
یعنی: هر گاه یکی از شتران ما برای جفت‌گیری نگاهداشته شوند،
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 566
دندان بزرگش می‌افتد، دندان شتر دیگر ما از روئیدن بجوش می‌آید (یعنی

چون بزرگی از ما بمیرد بزرگ دیگری بجای او می‌نشیند).
در شعر طفیل غنوی نیز مضمون این شعر هست و آن این شعر است:
کواکب دجن کلّما انقضّ کوکب بدا و انجلت عند الدّجنة کوکب
یعنی: آنها مانند ستارگان شب تاریک هستند که هر وقت ستاره‌ای ناپدید شود، ستاره دیگری که ابر آن را پوشیده باشد آشکار گردد. خریمی شاعر دیگر هم این معنی را در شعر زیر آورده است:
اذا قمر منّا تغور لو خبا بدا قمر لی جانب الأفق یلمع
یعنی: چون ماهی از ما غروب کند یا پنهان شود: ماه دیگری که از طرف افق بدرخشد برای من آشکار میگردد. شعر زیر هم قریب باین مضمون است:
خلافة اهل الأرض فینا وراثة اذا مات منّا سیّد قام صاحبه
یعنی: خلافت اهل زمین در میان ما بارث برده می‌شود بطوری که چون بزرگی از ما بمیرد دیگری در جای وی قرار گیرد، همچنین شعر زیر ناظر باین معنی است:
اذا سیّد منّا مضی لسبیله اقام عمود الملک آخر سیّد
یعنی: موقعی که بزرگی از ما بدرود حیات گوید، بزرگ دیگری، ستون سلطنت را استوار دارد، و نیز «مزاحم عقیلی» در شعر زیر بشعر ابو طمحان «أضاءت لهم احسابهم و وجوههم» نظر داشته و از او بهتر گفته است:
وجوه لو انّ المدلجین اعتشوا بها صدعن الدّجی حتّی تری اللّیل ینجلی
یعنی: صورتهای آنها بقدری نورانی است که اگر شبروان همراه آنها باشند خواهند دید که نور آنها ظلمت شب را برطرف ساخته و روشنی دمیده است:
حجیة بن مضرب سعیدی هم قریب باین مضمون گفته است:
أضاءت لهم أحسابهم فتضاءلت لنورهم الشّمس المضیئة و البدر
یعنی: شخصیت و حسب آنها چنان برای آنان روشنی بخشید، که آفتاب روشن و ماه تابان ارزش خود را از دست دادند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 567
محمد بن یحیی صولی «1» اشعار زیر را در معنی شعر ابو طمحان سروده است:
من البیض الوجوه بنی سنان لو انّک تستضیء بهم أضاءوا
هم حلّوا من الشّرف المعلیّ و من کرم العشیرة حیث شاءوا
یعنی: او از قبیله بنی سنان است که رخساره‌های سپید دارند. اگر بخواهی بوسیله آنها روشنی گیری بتو روشنی میدهند. آنها در شرافت عالی و کرم عشیره‌ای بمیزانی که خواستند قرار گرفتند. این دو شعر نیز از ابو طمحان است:

فلو انّ السّماء دنت لمجد و مكرمة دنت لهم السّماء
***
اذا كان فی صدر ابن عمّک احنة فلا تستشرها سوف یبدو دفینها

یعنی: اگر آسمان برای مجد و بزرگواری کسی فروتنی میکرد، برای آنها هم خاضع میگشت. وقتی کینه تو در سینه پسر عمویت جای گرفت، بر آن نیافزا که باعث ازدیاد کینه خواهد شد. و هم شعر زیر از ابو طمحان است:
اذا شاء راعیها استقی من وقیعة کعین العذاب صفوة لم یکدر
یعنی. اگر شبان آنها بخواهد میتواند آنها را از وقیعه، که مانند چشمه آب گوارا و زلال است و آلوده نگشته سیراب کند.
سیّد مرتضی میفرماید: وقیعه گودی روی تخته سنگ است که برای آب درست میکنند. آبی که از این سنگها بیرون می‌آید و در سنگ دیگری میریزد آن را «وقیعه» می‌نامند، چنان که ذی الرّمه گفته است:
و نلنا سقاطا من حدیث کأنّه خبا النحل ممزوجا بماء الوقایع
یعنی: رسیدیم بپاره‌ای از حکایتی که مانند خانه زنبور با آب وقیعه آمیخته بود.
عرب به آبی که از روی سنگ جاری میگردد «آب حشرج» و به آبی که از میان سنگریزه و ریگ جاری است «آب مفاصل» میگویند، چنان که شعر «ابو ذویب» را دلیل بر این معنی گرفته‌اند:
مطافیل ابکار حدیث نتاجها تشاب بماء مثل ماء المفاصل
یعنی: بدن شتران جوان تازه زائیده با آب آلوده‌ای که مانند آب مفاصل است چرکین خواهد شد.
ابو محلم سعدی این اشعار را از ابو طمحان نقل کرده است:
بنیّ اذا ما سامک الذّل قاهر عزیز فبعض الذّل أتقی و احرز
و لا تحرمنّ بعض الأمور تعزّزا فقد یورث الذّل الطّویل التّعزز
یعنی: ای فرزند! هر گاه شخص مقتدری تو را تکلیف بذلت نماید، ذلتی را اختیار کن که موجب حفظ و تأمین تو باشد. و از برخی امور که موجب عزت است خود را محروم مکن، که ذلت طولانی باعث عزت میگردد. دو بیت مذکور بعبد اللّه بن

معاویه «1» جعفری هم نسبت داده شده است:
و نیز در همین معنی دو شعر زیر را نیز از ابو طمحان نقل کرده‌اند:
یا ربّ مظلمة یوما لطئت بها تمضی علیّ اذا ما غاب أنصاری
حتّی اذا ما انجلت عنّی غیابتها و ثبّت فیها وثوب المخذر الضّاری
یعنی: ظلمهائی بمن رسید که مرا پایمال کرد. آن ظلمها موقعی بر من میگذشت که یاوران من نبودند. چون غیبت آنها بسر رسید و آنها را دیدم،

مانند شیری که در خوابگاه خوابیده و برای شکار از جای جستن میکند، من نیز برای جبران آن ظلمها از جای خود جستم.

عبد المسیح غسّانی

این مرد نیز از معمّرین تاریخ بشمار میرود. نام وی عبد المسیح بن عمرو بن قیس بن حیان بن بقیله است. و نام بقیله، ثعلبه یا حارث بوده است. علت این که او را بقیله گویند اینست که روزی وی دو پیراهن سبز پوشید و بمیان قوم خود آمد، مردم بوی گفتند تو بقیله هستی، یعنی شبیه باقله میباشی و از آن روز بدین نام مشهور شد.
هشام کلبی و ابو مخنف و غیر اینان گفته‌اند، که: عبد المسیح سیصد و- پنجاه سال در جهان زیست، او اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد، و همچنان کافر ماند.
گویند چون خالد بن ولید بحیره «2» لشکر کشید و مردم آنجا در شهر خود متحصّن گردیدند، بآنها پیغام داد که مردی از عقلا و صاحب نسب خود را بسوی من بفرستید. اهل شهر عبد المسیح را نزد وی فرستادند. چون عبد المسیح بیامد گفت:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 570
انعم صباحا ایّها الملک (ای پادشاه صبح بخیر).
خالد گفت: خداوند مرا از این گونه تحیت گفتن بی‌نیاز گردانیده. لیکن ای پیر مرد! بمن پاسخ ده که آغاز کار تو از کجا شروع شد؟ گفت: از پشت پدرم.
پرسید از کجا بیرون آمدی؟ گفت از شکم مادرم. پرسید بر روی چه قرار گرفتی؟
گفت: بر روی زمین. پرسید در چه هستی؟ گفت در لباسهایم. پرسید عقلت خوب کار می‌کند؟ گفت: آری و اللَّه، و نفع هم میرساند! خالد گفت: بهترین این قوم تو هستی.
آنگاه پرسید فرزند چند میباشی؟ گفت: فرزند یک مرد! خالد گفت: مانند چنین روزی ندیده‌ام، آنچه از وی سؤال میکنم. او عکس آن را پاسخ میدهد! عبد- المسیح گفت: آنچه از من پرسیدی جواب دادم. باز هم بپرس تا جواب دهم! خالد پرسید: شما از تیره عرب هستید یا از طایفه «نبط»؟ «1» گفت از تیره عرب، ولی بصورت نبطی در آمده‌ایم و از نبط میباشیم که عرب گشته‌اند!! گفت: آیا با من می‌جنگید یا صلح میکنید؟ گفت صلح خواهیم کرد پرسید:
پس این سنگرها برای چیست گفت: برای اینست که اگر نادانی بر ما هجوم آورد در آن متحصن گردیم، تا موقعی که بردباری بیاید و نادان را از آن عمل باز دارد.
خالد پرسید: چند سال داری گفت: سیصد و پنجاه سال. پرسید در این مدت

چه چیزها دیده‌ای؟ گفت: دیدم که کشتیهای دریا در سیل‌گاه جهان بسوی ما می‌آیند زنهائی از مردم حیره را دیدم که زنبیل بر سر نهاده و بیش از یک قرص نان توشه بر- نداشته و بدین گونه از حیره بشام میروند (یعنی ملک حیره بقدری پهناور بوده که تا شام چندان فاصله نداشته است).
ولی «حیره» امروز ویران شده، و عادت خدا میان بلاد و عبادش نیز همین طور جاری بوده است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 571
راوی میگوید: عبد المسیح سمی با خود داشت که آن را در کف دست می- گردانید خالد پرسید اینکه در کف دست داری چیست؟ گفت: سم است. پرسید برای چه میخواهی؟ گفت: اگر تو با مردم شهر بنیکی رفتار کردی خدا را ستایش می‌کنم و آن را می‌بوسم، و گر نه من نمی‌توانم نخستین کس باشم که ذلت و گرفتاری آنها را به بینم، این سم را میخورم و خود را از رنج زندگی آسوده میگردانم، چه اندکی بیش از عمر من باقی نمانده است.
خالد گفت: این سم را بمن بده! سپس آن را گرفت و گفت: بسم اللَّه و باللَّه ربّ الأرض و السّماء الّذی لا یضرّ مع اسمه شیء یعنی بنام خداوند فرد یگانه، خدای زمین و آسمان که با ادای نام او چیزی زیان بخش نیست. آنگاه سم را خورد و اندکی بیهوش شد. سپس چانه خود را مدتی روی سینه چسبانید و عرقی نمود تا بهوش آمد، مانند شتری که از قید رسته باشد.
عبد المسیح چون این بدید بسوی قوم خود برگشت و گفت: من از نزد شیطانی می‌آیم که سم را خورد و در وی تأثیری نبخشید! کاری کنید که خطر اینان متوجه شما نگردد. مردم نیز سخن او را شنیدند و با پرداخت دویست هزار درهم صلح کردند آنگاه این ابیات را سرود:
أبعد المنذرین أری سواما تروّح بالخورنق و السّدیر
تحاماه فوارس کلّ قوم مخافة ضیغم عالی الزّئیر
و صرنا بعد هلک ابی قبیس کمثل الشّاء فی الیوم المطیر
فقسمنا القبائل من معدّ علانیة کأیسار الجزور
نؤدی الخرج بعد خراج کسری و خرج من قریظة و النّضیر
کذاک الدّهر دولته سجال فیوم من مساة او سرور
یعنی: آیا بعد از درگذشت منذر بن محرق و فرزند او نعمان بن منذر می‌شود چهارپایان را به بینم که برای چریدن بجانب خورنق و سدیر میروند؟ «1» بقدری
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 572
آنجا. ناأمن شده که سواران هر قومی از صدای وحشتناک شیر، از رفتن بآنجا خودداری میکنند. ما بعد از مردن ابو قبیس، مانند گوسفندان در روز

بارانی، عاجز و درمانده گشتیم.
قبیله‌های او که از معد بن عدنان میباشند، ماها را مانند شتران قماری که در جاهلیت مشهور بوده است، میان خود تقسیم کردند، روزی بپادشاه ایران مالیات میدادیم و زمانی از یهودان بنی قریظه و بنی نظیر مالیات میگرفتیم، اوضاع روزگار همین طور است. یک روز انسان گرفتار و پریشان است و روز دیگر شاد و مسرور میباشد.
گویند: موقعی که قصر عبد المسیح را که معروف به «قصر بنی بقیله» بود در حیره بنا کردند، این دو شعر را گفت:
لقد بنیّت للحدثان حصنا لو انّ المرء تنفعه الحصون
طویل الرّأس اقعس مشمخرّا لأنواع الرّیاح به حنین
یعنی: برای حفظ از حوادث روزگار قلعه‌ای بنا کردم، اگر مرد را در موقع جنگ قلعه‌ها بکار آید! قلعه من سر بفلک کشیده، و سینه و پشت خود را برای انواع بادها که بآن خواهد وزید، آماده ساخته است! و نیز از جمله اشعاری که از عبد المسیح نقل کرده‌اند این ابیات است:
و النّاس أبناء علات فمن علموا ان قد اقلّ فمجفو و محقور
و هم بنون لأمّ ان رأوا نشبا فذاک بالغیب محفوظ و مخفور
یعنی: مردم زمانه مانند فرزندان پدری هستند که از مادر جدا باشند (یعنی باهم مهربان نیستند)، پس اگر بدانند کسی بیچاره و مالی اندک دارد او را گرسنه و حقیر میشمارند، ولی همانها اگر کسی را به بینند که مال و ثروت دارد، برادر مادری
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 573
هم میشوند، و در غیاب او، احترامش را مرعی داشته، با وی عهد و پیمان می‌بندند.
این مضمون شبیه شعر «اوس بن حجر» است:
بنی امّ ذی المال الکثیر یرونه و ان کان عبدا سیّد الأمر جحفلا
و هم القلیل المال اولاد علّة و ان کان محضا فی العمومة مخولا
یعنی: فرزندان مادر من، چشم بمال بسیار دارند، اگر صاحب آن مال بنده‌ای باشد، آنها او را بزرگ قوم و سرور آنها میدانند. ولی همانها نسبت به کسی که مالی اندک دارد فرزندان پدری میباشند! هر چند عموها و دائی‌های اصیل داشته باشد.
آورده‌اند: که یکی از پیر مردان اهل حیره، رفت که در بیرون حیره نقشه دیری بریزد. وقتی شالوده آن را کندند و در کندن آن تلاش نمودند، محلی مانند خانه در آن یافتند، پس آن پیر مرد اهل حیره وارد خانه شد، دید مردی بر تختی از شیشه نشسته و بر بالای سرش نوشته شده: من عبد المسیح بن بقیله هستم. و این اشعار هم مسطور است:
حلبت الدّهر أشطره حیاتی و نلت من المنی بلغ المزید

و كافحت الأمور و كافحتنى و لم احفل بمعضلة كئود
و كدت انال من شرف الثّريّا و لكن لا سبيل الى الخلود
يعنى: روزگار را مانند شتر دوشيدم، نصف زندگى خود را در آن گذراندم. و بآرزوهايم بيش از آنچه انتظار داشتم رسيدم. با امور جهان مواجه گشتم و آنها هم با من تصادم كردند، ولى من از كارهاى مشكل روزگار نهراسيدم. چيزى نمانده بود كه از كثرت شرافت سر بستاره پروين بسايم ولى چه سود كه هميشه نميتوان در جهان زيست!!

نابغه جعدی

اشاره

قیس بن عبد اللّه بن عامر بن ربیعة بن جعده مکنی به ابو لیلی و معروف به
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 574
«نابغه جعدی» نیز از معمّرین است. ابو حاتم سیستانی روایت نموده که نابغه جعدی مسن‌تر از نابغه ذبیانی بوده است «1» دلیل بر این، گفته خود اوست که میگوید:
تذکّرت و الذّکری تهیج علی الهوی و من حاجة المحزون ان یتذکرا
ندامای عند المنذر بن محرّق اری الیوم منهم ظاهر الأرض مقفرا
کهول و شبّان کأنّ وجوههم دنانیر ممّا شیف فی أرض قیصرا
یعنی: روزگار گذشته را بیاد آوردم، یاد آنها شوق مرا بهیجان می‌آورد.
بدیهی است که آنچه در سینه انسان پنهان گشته محتاج بیاد آوری است. رفقا و ندیمان خود را که روزی نزد منذر بن محرق (پادشاه حیره) بودند، می‌بینم که امروز زمین از وجود آنها هموار و خالی مانده. آنها پیران و جوانانی بودند که رخسارهاشان مانند اشرفیهای براق سرزمین قیصر، سرخ و روشن بود. این اشعار نابغه جعدی دلیل است که وی با منذر بن محرق همعصر بوده در صورتی که نابغه ذبیانی معاصر نعمان بن منذر پسر او بوده است.
گویند: نابغه جعدی در مدت سی سال لب بسخن نگشود، آنگاه بشعر گفتن پرداخت و سپس مرد، در حالی که صد و بیست ساله بود. وی در اصفهان وفات یافت و دیوان شعرش نیز در آنجا بود. اشعار زیر از نابغه جعدی است.
فمن یک سائلا عنّی فانّی من الفتیان ایّام الخنان
مضت مائة لعام ولدت فیه و عشر بعد ذاک حجّتان
فأبقی الدّهر و الأیّام منّی کما بقی من السّیف الیمانی
یغلّل و هو مأثور جراز اذا اجتمعت بقائمه الیدان
یعنی: هر کس میخواهد احوال مرا بپرسد، بداند که من از جوانان ایام خنان هستم (و آن ایامی بوده که در قدیم میان عرب بیماری در بینی‌ها و گلوی آنها پدید آمده آنها را بهیجان آورده بود) صد سال از ولادتم گذشته است و ده سال با دو سال دیگر بر آن افزوده شده (یعنی یک صد و دوازده سال دارم) ایام و روزگار هنوز
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 575
نیروی مرا باقی گذاشته‌اند، چنان که شمشیر کهنه با اینکه زنگ زده می‌شود؛ جوهرش باقی میماند که اگر زنگار آن را برطرف کنند و صیقل

آن آشکار گردد و دسته آن را به دست گیرند، بخوبی کار میکند.
و هم در باره طول عمر خود گفته است:
لبست اناسا فأفنيتهم و أفنيت بعد اناس اناسا
ثلاثة أهلين أفنيتهم و كان الاله هو المستآسا
یعنی: با گروهی آمیزش نمودم و آنان را از دست دادم (یعنی مردند) بعد از آنها نیز جماعتی و بعد از آنان هم دسته دیگر را از دست دادم. پس سه گروه را من ملاقات نمودم که امروز همه فانی گشته‌اند و بجای آنها خداوند مردمی دیگر را آورده. زیرا اوست که عوض هر از دست رفته‌ای را از او میخواهند.
هشام بن محمد کلبی «1» روایت نموده که نابغه یک صد و هشتاد سال در جهان زیست و ابن درید از ابو حاتم سیستانی در جای دیگر نقل کرده که گفته است، نابغه جعدی دویست سال زندگی کرد و اسلام را درک نمود.
این چند شعر را هم بنابغه جعدی نسبت داده‌اند:
قالت امامة كم عمرت زمانة و ذبحت من عنز على الأوثان
و لقد شهدت عكاظ قبل محلّها فيها أعدّ كوامل الفتيان
و المنذر بن محرّق فى ملكه و شهدت يوم هجائن النّعمان
و عمرت حتّى جاء أحمد بالهدى و قوارعا تتلى من القرآن
و لبست فى الاسلام ثوبا واسعا من سيب لا حرم و لا منّان
یعنی: امامه از من پرسید در زمانه چقدر زندگی نمودی؟ و چند گوسفند را در جاهلیت و ماه رجب نزد بتها ذبح کردی؟ گفتم: پیش از موسم آمدن مردم بآنجا حاضر گشتم، در حالی که از جوانها بشمار می‌آمدم و این بوقتی بود که منذر بن محرق (پادشاه حیره) را بر اریکه سلطنت دیدم و هم در روز «هجاین» نعمان حاضر گردید
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 576
چندان عمر کردم که پیغمبر اسلام برای هدایت خلق ظهور کرد و آیاتی از قرآن را برای ترساندن مردم از عذاب الهی بر آنها خواند. مدتی نیز لباس اسلام را پوشیدم بدون اینکه منتی بر من گذارده شود.
و نیز نابغه در باره طول عمر خود گفته است:
المرء يهوى ان يعيش و طول عيش ما يضرّه تفنى بشاشته و يبقى بعد حلو العيش مرّه
و تتابع الايّام حتّى لا يرى شيئا يسرّه كم شامت بى ان هلكت و قائل: للّه درّه
یعنی: آدمی میخواهد طوری زندگی کند که طول زندگانی زیانی بوی نرساند، ولی افسوس که خوبی و لذت عیش از میان میرود، و پس از شیرینی زندگی، تلخی آن باقی میماند، چنان روزگار از پی روزگار می‌آید که چیزی نمی‌یابد او را شاد گرداند، چون من بمیرم بسیاری مرا نکوهش

میکنند و بسیاری هم میگویند:
یادش بخیر.
آورده‌اند که نابغه جعدی افتخار میکرد و میگفت چون خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و اله رسیدم و این شعر گفتم:
بلغنا السّماء مجدنا و جدودنا و انّا لنرجو فوق ذلک مظهرا
یعنی: در مجد و عظمت خود سر بآسمان سودیم، و امیدواریم از این نیز بالاتر برسیم.
پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: بالاتر از آن کدام است؟ عرضکردم:
یا رسول اللَّه! بهشت است. حضرت فرمود: آری ان شاء اللَّه. سپس این شعر را برای حضرت انشاء نمودم:
فلا خیر فی حلم اذا لم تکن له بوادر تحمی صفوه أن یکدّرا
و لا خیر فی جهل اذا لم یکن له حلیم اذا ما اورد الأمر أصدرا
یعنی: خیر و خوبی نیست در حلم و صبری که چیز روشنی آن را بغضب آلوده سازد و خیری نیست در مرد نادانی که چون بر سر غیظ آید، مرد بردباری نباشد که او را از اعمال غضب باز دارد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 577
حضرت فرمود. خداوند دهان تو را پاره نگرداند، و بنقلی فرمود: دهانت پاره نشود.
گفته‌اند نابغه یک صد و بیست سال عمر نمود و یک دندانش نیافتاد. و هم آورده‌اند که شخصی گفت: من نابغه را در سن هشتاد سالگی دیدم در حالی که دندانهایش براق و لطیف بود؛ هر وقت یکی از دندانهای ثنایای وی می‌افتاد دندان دیگری بجای آن میروئید، او از لحاظ دندان از هر کس نیکوتر بود.
سیّد مرتضی فرموده: اینکه نابغه در جواب پیغمبر (ص) گفت «بهشت» است نظیر هم دارد و آن گفته «اخطل» شاعر معروف است، در وقتی که نزد عبد الملک مروان آمد و از «حجاف سلمی» شکایت نمود؛ هر چند متضمن عکس معنای عبارت نابغه است.
اخطل بعبد الملک گفت:
لقد اوقع الحجّاف بالبشر وقعة الی اللَّه منها المشتکی و المعوّل
فان لم تغیّرها قریش بحکمها یکن من قریش مستماز و مزحل
یعنی: حجّاف در باره مردم کاری نموده، که باید از آن بخداوند شکایت کرد و باو پناه برد اگر قریش آن واقعه را تغییر ندهد، من از قریش دوری نموده و در جای دیگر منزل میکنم.
عبد الملک گفت در کجا منزل میکنی گفت: در جهنم! عبد الملک گفت: اگر جز این میگفتی زبانت را قطع می‌کردم! اول قصیده نابغه جعدی که دو

شعر گذشته را از آن نقل كرديم اينست:
خليلىّ غضّا ساعة و تهجّرا و لوما على ما أحدث الدّهر اوذرا
و لا تسألا انّ الحيوة قصيرة فطير الروعات الحوادث اوقرا
و ان كان أمر لا تطيقان دفعه فلا تجزعا ممّا قضى اللّه و اصبرا
الم تعلما انّ الملامة نفعها قليل اذا ما الشّىء ولّى فأدبرا
يهيج اللّحا فى الملامة ثمّ ما يقرّب منّا غير ما كان قدّرا
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 578
يعنى: اى دوستان من! لحظه‌اى چشم بر هم گذاريد و دورى گزينيد و روزگار را در آنچه پديد آورده يا نابود كرده است سرزنش كنيد، از زندگى كوتاه دنيوى چيزى نپرسيد، بلكه از ترس حوادث پرواز نموده در جايى ديگر قرار گيريد، و اگر از چيزى بتنگ آمديد و نتوانستيد آن را برطرف سازيد، از آنچه خدا تقدير كرده ناراحت نشويد، و بر آن صبر كنيد. آيا نشنيده‌ايد كه سرزنش از چيزى كه گذشته است چندان سودبخش نيست، نكوهش از آنها انسان را تهييج مى‌كند ولى جز آنچه در باره ما تقدير شده، نصيب ما نخواهد شد.
و هم در اين اشعار ميگويد:
لوى اللّه علم الغيب عمّن سواه و يعلم منه ما مضى و تأخّرا
و جاهدت حتّى ما أحسّ و من معى سهيلا اذا ما لاح ثمّ تغوّرا
يعنى: خداوند علم غيب را از غير خود پوشيده داشته ولى خود گذشته و آينده را ميداند، چندان راه رفتم كه ديگر ستاره سهيل را در موقع طلوع و غروبش نميديدم (مقصود اينست كه در شام بوده و در آنجا سهيل يمنى هيچ ديده نمى‌شود).
و هم در اين قصيده ميگويد:
و نحن اناس لا نعوّد خيلنا اذا ما التقينا ان تحيد و تنفرا
و تنكر يوم الرّوع ألوان خيلنا من الطّعن حتّى يحسب الجون أشقرا
و ليس بمعروف لنا ان نردّها صحاحا و لا مستنكرا ان تعقّرا
يعنى: ما مردمى هستيم كه اسبان خود را عادت نداده‌ايم كه موقع ملاقات دشمن رم كنند و فرار نمايند. در روز جنگ بواسطه زخمهاى نيزه كه بر بدن اسبان ما ميرسيد رنگ آنها شناخته نميشود.
بطورى كه اسب سفيد رنگ، سرخ بنظر مى‌آيد. ما عادت نداريم كه اسبان خود را زخم نخورده از رزمگاه برگردانيم و اگر پاهاى آنها پى شود براى ما ننگ نيست

سپس سید مرتضی میفرماید: مرزبانی «1» میگفت: علی بن سلیمان اخفش از احمد بن یحیی و او از محمد بن سلام و غیره نقل کرده که این اشعار از نابغه جعدی است:
تلوم علی هلک البعیر ظعینتی و کنت علی لوم العواذل زاریا
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 580
الم تعلمی انّی رزیت محاربا فما لک منه الیوم شیئا و لا لیا
و من قبله ما قد رزیت بوحوح و کان ابن امّی و الخلیل المصافیا
فتی کملت خیراته غیر انّه جواد فما یبقی من المال باقیا
فتی تمّ فیه ما یسرّ صدیقه علی انّ فیه ما یسوء الأعادیا
اشم طویل السّاعدین سمیدع اذا لم یرح للمجد اصبح غادیا
یعنی: تو مرا بر هلاک شدن شترم سرزنش می‌کنی، و من هم در صددم که سرزنش‌کنندگان را سرزنش کنم ای زن! تو نمیدانی که در جنگ برای من اتفاق سوئی افتاد که امروز نه تو و نه من اثری از آن نداریم؟
پیش از آن هم من بواسطه یکفرد مبارز سوگوار گشتم. او فرزند مادرم و دوست پاکباز من بود.
او جوانی بود که نیکوئیهایش بسر حد کمال رسیده بود، جز این که از بس سخی بود چیزی از اموالش را باقی نمیگذاشت. جوانی بود که دوست داشت همیشه دوستش را مسرور نگاهدارد. بعلاوه در وی صفاتی بود که خوش آیند دشمنان نبود. وی جوانی بلند بالا و دارای بازوانی دراز و خود با شخصیت بود. بطوری که اگر در شب ظلمانی بمجد و بزرگواری نمیرسید، صبح بآن نائل میگشت.
این اشعار هم از نابغه است:
عقیلة او من هلال بن عامر بذی الرّمث من وادی المنار خیامها
اذا ابتسمت فی البیت و اللّیل دونها اضاء دجی اللّیل البهیم ابتسامها
یعنی: محبوبه من از قبیله عقیل یا هلال بن عامر است. خیمه‌های او در «ذی الرمث» واقع در بیابان منار است. او اگر در خانه و موقع شب تبسم نماید، با دندانهای سفید و روشنش، ظلمت شب را برطرف نموده بکلی نورانی میگرداند.
اصمعی «1» از ابو عمرو بن علا نقل کرده که گفت: از فرزدق پرسیدند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 581
اشعار نابغه جعدی چگونه بود؟ گفت: او دارای دو نوع شعر بود. و مانند لباس- فروشی بود که رداء خزّ هزار دیناری و روسری یک درهمی میفروخت! سپس اصمعی میگوید: فرزدق «1» راست گفته است چه:

سخنان نابغه از یک طرف روان‌تر از آب زلال و از طرفی سخت‌تر از سنگ بود. سپس فرزدق این اشعار را از نابغه انشاد کرد:
سما لک همّ و لم تطرب و بتّ ببثّ و لم تنصب
و قالت سلیمی اری رأسه کناصیة الفرس الأشهب
و ذلک من وقعات المنون ففیئی الیک و لا تعجب
یعنی: رنج و محنت تو برخاست و تو خشنود نشدی، و با مشقت پی در پی بسر بردی اما تو مشقت نکشیدی. سلیمی گفته است: سر او را مانند پیشانی اسب سفیدی که مایل بسیاهی باشد می‌بینم. باو گفتم: این بواسطه جنگهای مرگ است که با من نموده. پس بجای خود برگرد و تعجب مکن. و بعد از این ابیات میگوید:
اتین علی إخوة سبعة و عدن علی ربعی الأقرب
فأدخلک اللّه بردّ الجنان جذلان فی مدخل طیّب
یعنی: مرگها بر هفت برادر من وارد گشتند و آنها را بردند. آنگاه بخانه من که بآنها نزدیک بود برگشتند (سپس خود را مخاطب ساخته و میگوید:) خداوند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 582
تو را در جای خنکی از بهشت درآورد، بحالتی مسرور و در جایگاهی مطلوب. ولی با این وصف سخنان نابغه روان و نرم شد. (چون موحد بود و بگفته خود ایمان داشت و اشعار در خیر و خوبی میگفت) اگر ابو شمقمق این بیت (بیت آخر) را میگفت:
خوش آیند نبود و ضعیف شمرده میشد (زیرا اهل این حرفها نبود).
اصمعی میگوید: روش شعر اینست که اگر آن را در باب خیر بکار بری روان و نرم گردد. نمی‌بینی که حسان بن ثابت «1» از نظر شعر چه مقامی در جاهلیت و اسلام یافت. ولی هنگامی که اشعار خود را در باب خیر مانند مراثی پیغمبر و حمزه و جعفر و غیره گفت، شعرش روان شد و بر زبان همه جاری گشت؟

پاسخ سیّد مرتضی بایراد مخالفین

سپس سید مرتضی رضی اللّه عنه فرموده است: اگر کسی بپرسد: آنچه را در باره عمرهای طولانی و تطاول آنها نقل کردید، چطور میتواند صحیح باشد با اینکه شما میدانید که بسیاری از اهل تسنن آن را انکار میکنند و محال میدانند و میگویند: قدرت بر این گونه عمرها نیست و کسی نمیتواند این همه عمرهای طولانی داشته باشد؟.
حتی بعضی‌ها انکار خود را یکدرجه تنزل داده و میگویند: این گونه عمرهای طولانی، اگر چه از نظر قدرت و امکان جایز است، ولی یقین داریم که تحقق نیافته. زیرا که بر خلاف عادت است، چه وقتی با دلیل محکم دانستیم که کار مخالف عادت فقط بهنگام امتیاز حق از باطل و اثبات صدق ادعای پیغمبران است (یعنی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 583
معجزات) خواهیم دانست که این گونه حکایات که راجع بطول عمرها نقل کرده‌اند ساختگی و باطل است و شایسته جواب گفتن نیست!!.
در جواب چنین کسی گفته شده که: کسی که عمرهای طولانی را از راه محال بودن باطل دانسته و از باب امکان بیرون برده است، فساد گفتارش آشکار است زیرا اگر در حقیقت معلوم شود عمر چیست و مقتضی امتداد و کوتاهی آن چه میباشد آنچه را ما در باره جواز امتداد آن گفتیم، خواهد دانست. عمر عبارت است از:
دوام عمر صاحب عمر که زندگی و عدم زندگی او مساوی است. یا اینکه باین معنی است که بگوئی عمر عبارت است از استمرار حیات کسی که از اول دارای حیات بوده است.
علت اینکه استمرار را در عمر شرط دانستیم اینست که بعید بنظر میرسد بگوئیم انسانی که در یک آن زنده بوده، بعدا هم زنده و دارای عمر میباشد، بلکه ناچار برای عمر داشتن او باید نوعی از امتداد و استمرار را مراعات کرد و لو اندک باشد، و اینکه شرط کردیم که: هر کس زنده بودن و نبودن برایش یکسان است استمرار حیات دارد، و از ابتداء میتوان بوی صاحب حیات گفت، برای این بود که خداوند قدیم لا یزال که دوام حقیقی دارد، در این تعریف داخل نگردد، و با اینکه حیاتش استمرار دارد، از عنوان صاحبان عمر خارج شود. بنا بر این فعل حیات و ایجاد آن مختص ذات اقدس الهی است. همچنین آنچه محتاج بحیات است مانند بدن آدمی و رطوبت آن، نیز ایجادش اختصاص بخداوند دارد و داخل در حیز قدرت اوست.
پس وقتی که خداوند متعال حیات و لوازم آن را مانند بدن آدمی که جایز البقاء است، آفرید، این حیات منقضی نمیگردد، مگر با ضدی که بر آن

عارض شود یا ضدی که لوازم حیات را منتفی سازد، و رأی صائب اینست که حیات ضدی ندارد جماعتی گفته‌اند: حیات در فنای خود در حقیقت محتاج بضد نیست. ولی اگر واقعا حیات ضدی داشته باشد در این باب خللی بمقصود ما نمیرساند. پس تا موقعی

که خداوند قدیم، ضد حیات یا ضد لوازم حیات را ایجاد ننماید، و تا وقتی که ساختمان بدن صاحب حیات فرو نریزد؛ خواهیم گفت حیات شخص، ممتد و مستمر است و اگر بنا بمذهب کسی که میگوید: حیات استمرار ندارد هم ملاحظه کنیم باز نظر ما صحیح است. زیرا خداوند متعال قادر است هر آن حیات و لوازم آن را ایجاد کند، پس حیات داشتن میتواند طولانی و مستمر شود.

اما پیری و زیادی سن و نقص بنیه انسان که بواسطه طول زمان عارض میگردد چیزی نیست که حتما باید پدید آید، جز اینکه خداوند عادت را بر این جاری نموده که این امور در امتداد زمان روی دهد. بنا بر این، زمان در این خصوص بهیچ وجه نه تأثیر و نه ایجابی دارد. این هم باید دانسته شود که خداوند قادر است آنچه را که عادت بر آن جاری گشته، پدید نیاورد (یعنی سالها بانسان عمر دهد بدون اینکه او را پیر کند یا در بنیه وی نقص پدید آورد).

چون این مقدمات ثابت گردید، روشن میگردد که درازی عمر امری ممکن است و محال نمی‌باشد. کسی که آن را محال میداند معتقد است که استمرار حیات شخص زنده باید از طبیعت و نیروی خود وی باشد، و این دو نیز نسبت بماده حدی دارند که اگر بآن رسیدند منقطع میگردند، و بنا بر این محال است که دوام داشته باشند، ولی بنظر ما اگر اینان امتداد آن را نسبت بفاعل مختاری میدادند که دست تصرف وی در همه امور باز است دیگر آن را محال نمیدانستند (ولی آنها نگاه بطبیعت و نیروی آدمی میکنند که قادر نیست و از این رو آن را محال میدانند).

و اما گفتگو در اینکه آیا پیری و نقص بدن آدمی داخل در عادت است یا از آن خارج میباشد، باید گفت: تردید نیست که عادت چنین است که عمرهای زاید از میزان متعارف، امری خارق العاده، و مقدار آنها بهم نزدیک است. جز اینکه مسلم است که عادت در اوقات و اماکن نیز مختلف میباشد.

علی هذا لازم است که نسبت عادت را بکسی که برای آنها در زمان و مکان

عادت گشته است مراعات نمائیم. و البته بی‌گفتگو این سخن مانع از این نیست که آنچه عادت بر آن جاری گشته، تدریجا رو بقلت برود تا جایی که پدید آمدن آن خارق العاده گردد؛ و هم مانع از این نیست که امر خارق

عادت چنان شیوع یابد و کثرت بهم رساند که پدید آمدن، خارق العاده شمرده نشود. چنان که نزد دانشمندان مسلم است.
چون این مطلب روشن شد میگوئیم: مانعی ندارد که عادت در زمان پیش جاری شده باشد بامتداد عمرها و استمرار و دوام آنها، بطوری که چندان رو بنقص برود که عادت ما امروز بعکس آن جاری باشد، و اگر آن عمرهای عادی معمّرین سابق میان ما باشد، آن را خارق العاده بدانیم. این بود مختصری که میخواستیم در باره معمّرین و طول عمر آنان در اینجا بیاوریم- و گمان می‌کنم کافی باشد.
(پایان سخن سیّد مرتضی)

[معمّرين در كتاب غيبت شيخ طوسى]

مؤلف: شيخ طوسى (در كتاب غيبت نيز از معمّرين سخن بميان آورده و از جمله) لقمان بن عاد را «1» نيز از معمّرين دانسته و ميگويد: وى سه هزار و پانصد سال در جهان زيسته. و هم گفته است كه «اعشى» شاعر معروف در اين باره گفته است (مضمون آن قبلا گذشت).
و هم گويد يكى از معمّرين ربيع بن ضبع بن وهب بن نغيض بن مالک بن سعد بن عبس بن فزاره است كه سيصد و چهل سال زندگانى كرد. سپس قصص و اشعار او را كه ما پيشتر نقل كرديم، آورده است «2».
سپس شيخ؛ اكثم بن صيفى «3» را نيز از معمّرين دانسته و ميگويد: وى سيصد و سى سال عمر نمود. و ميگويد: پدر او صيفى بن رياح نيز دويست و هفتاد

سال در جهان زيست. بدون اينكه چيزى از قوه تفكرش كم شود و هم او معروف به «ذو الحلم» بود «ملتمس يشكرى» شاعر در باره او گفته است:
لذى الحلم قبل اليوم ما تقرع العصا و ما علّم الإنسان الّا ليعلما
يعنى: صيفى بن رياح معروف به ذى الحلم را پيشتر نرمى و ملاطفت بود. انسان چيزى نميداند مگر اينكه بديگران تعليم دهد.
ضبيرة بن سعيد بن سعد بن سهم بن عمر، بگفته شيخ دويست و بيست سال عمر نمود، و اصلا پير نشد. او اسلام را درک كرد ولى اسلام نياورد.
ابو حاتم سيستانى «1» و رياشى از عتبى و او از پدرش نقل كرده كه گفت:

وقتى ضبيره سهمى مرد، دويست و بيست سال داشت، موى سرش سياه و دندانهايش سالم بود. پسر عمويش قيس بن عدى او را مرثيه گفت:
و من يأمن الحدثان بعد ضبيرة السّهمىّ ماتا سبقت منيّته المشيب و كان منيّة افلاتا فتزّودوا و لا تهلكوا من دون أهلكم خفاتا يعنى: هر كس بعد از درگذشت ضبيره سهمى از حوادث روزگار تأمين داشته باشد حتما خواهد مرد! چه مرگ ناشى از آمدن حوادث نيست، چنان كه مرگ ضبيره بر پيرى وى تقدم جست و ناگهان گريبان او را گرفت، پس توشه راه برگيريد و گر نه ناگهان خواهيد مرد بنوعى كه خويشان شما از مردنتان مطلع نگردند.
دريد بن صمة جشمى او نيز از معمّرين است، دويست سال در عالم زندگى كرد.
در يد اسلام را درک كرد ولى مسلمان نشد. وى در جنگ حنين يكى از

رؤسای مشرکین بود که بجنگ پیغمبر شتافت و در آن جنگ کشته شد.
محصن بن عتبان بن ظالم زبیدی. دویست و پنجاه و شش سال در جهان زیست.
عمرو بن حممه دوسی. چهار صد سال زندگی کرد. ابیات زیر از اوست:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 588
کبرت و طال العمر حتّی کأنّنی سلیم افاع لیلة غیر مودّع
فما الموت أفنانی و لکن تتابعت علی سنون من مصیف و مربع
ثلاث مئات قد مررن کواملا و ها انا ذا ارتجی منه أربع
یعنی: پیر شدم و عمرم چندان طولانی گشت، که مانند افعی گزیده‌ام در شبی که برای ودیعه گذاردن مناسب نیست. (یعنی از آزار آنها ایمن نیستم) مرگ مرا فانی نگردانید، بلکه سالهای پی در پی تابستان و بهار بر من گذشت. تا کنون سیصد سال تمام از عمر من گذشته است، و هم اکنون امید دارم که بچهار صد سال برسم!.
حارث بن مضاض جرهمی چهار صد سال در جهان زیست. گوینده این دو شعر اوست:
کأن لم یکن بین الحجون الی الصّفا انیس و لم یسمر بمکّة سامر
بلی نحن کنّا أهلنا فأبادنا صروف اللّیالی و الجدود العواثر
یعنی: مثل اینکه ما بین کوه «حجون» مکه تا «صفا» انیسی نبود، و بهنگام شب کسی با ما صحبت نکرد.
بلی ما خود اهل مکه بودیم. ناگهان سوانح شبها و بختهای برگشته و لغزش-خورده ما را از پا در آورد.
عبد المسیح بن بقیله غسانی هشام کلبی و ابو عبیده و غیر اینان گفته‌اند: وی سیصد و پنجاه سال در جهان زیست. سپس شیخ احوال و اشعار او را همان طور که نقل کردیم آورده است.
و از آن پس نابغه جعدی و ابو طمحان قینی و ذو الاصبع عدوانی و زهیر بن جناب و دوید بن نهد و حرث بن کعب را نام برده و احوال و اقوال آنها را بهمان گونه که ما پیشتر از سیّد مرتضی نقل کردیم ذکر نموده است. سپس فرموده: این بود قسمتی از اخبار معمرین عرب که در کتابهای مربوطه جمع آوری گردیده است.
ایرانیان هم معتقدند که در میان پادشاهان آنها گروهی طویل العمر بوده‌اند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 589
مثلا میگویند ضحاک مار دوش هزار و دویست سال زندگی کرد، و فریدون عادل بیش از هزار سال در جهان زیست. و میگویند پادشاهی که روز «مهرگان» را بوجود آورد هزار و پانصد سال زنده ماند. از این مقدار ششصد سال آن را از اهل کشورش پنهان بود و کسی او را نمیدید و غیر اینان که سرگذشت آنها در تواریخ و کتب ایرانیان موجود است و ما هم

سخن را بذکر آن تطویل نمیدهیم، بنا بر این مخالف ما چگونه بخود حق میدهد که بگوید: طول عمری که ما در باره حضرت صاحب الزمان علیه السّلام نقل کردیم، بیرون از عادت است.
یعرب بن قحطان- وی نیز یکی از معمّرین است، نام او ربیعه و نخستین کسی است که بعربی سخن گفت «1» و دویست سال در میان عرب حکومت نمود. چنان که ابو الحسن نسابه اصفهانی در کتاب «القرع و الشجر» آورده است. یعرب بن قحطان اهل یمن و پدر تمام یمنیها است.
عمرو بن عامر مزیقیا- ابو الحسن اصفهانی از عبد المجید بن ابی عبس انصاری و شرقی بن قطامی روایت نموده‌اند که و هشتصد سال زندگی نمود و قسمتی از آنچه در گفتار شیخ صدوق گذشت، در این باره ذکر کرده. سپس گفته است: علت اینکه او را مزیقیا میگویند اینست که بروزگار او قبیله «ازد» پراکنده گردیدند «2» و باطراف زمین کوچیدند.
وی پادشاه سرزمین «سبأ» بود. کاهنان بوی گفتند که سبأ را «سیل عرم» ویران میسازد. پس زرنگی کرد و پیش از آمدن سیل املاک خود را فروخت و با فرزندانش که فرمانش را پذیرفتند از سبأ بیرون رفت و قبیله «ازد» از او منتشر گردید، و «انصار» هم از نسل اویند.
جلهمة بن ادد بن زید بن یشحب بن عریب بن مالک بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشحب بن یعرب جلهمه را «طیّ» میگویند. قبیله «طیّ» همه بوی نسبت میرسانند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 590
او راست خبری که شرح آن بطول میانجامد. وی برادرزاده‌ای داشت بنام یجابن مالک بن ادد و هر دو هر یک پانصد سال در جهان زیستند.
میان این عمو و برادر زاده بر سر چراگاه نزاعی درگرفت. جلهمه از نابودی عشیره خود خائف گردید. پس از نزد برادرزاده‌اش کوچ نمود و منازلی را طی کرد و از این جهت او و قبیله‌اش را «طیّ» گفتند. و هم «اجا» و «سلمی» دو گروه از قبیله طی است و آنها داستانی معروف دارند که ذکر آن طولانی است.
عمرو بن لحّی نامش ربیعة بن حارثه است چنان که علمای خزاعه گفته‌اند: وی در جنگ قبیله خزاعه و جرهم رئیس خزاعه بود، و هم اوست که سنت و آداب «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» را در روزگار جاهلیت میان مشرکین مکه مقرر داشت «1» و دو بت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 591
معروف بنام «هبل» و «منات» را از شام بمکه آورد و آنها را برای عبادت قرار داد. وی بت هبل را بخزیمة بن مدرکه تسلیم نمود و از این جهت مردم میگفتند: هبل خزیمه.
و هم بکوه ابو قبیس بالا رفت و بت منات را در محلی بنام «مشلل»

گذارد، و هم او نخستين كسى است كه نرد را بمكه آورد، و صبح و شب در خانه كعبه با آن بازى نمودند.
از پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله روايت شده كه فرمود: در شب معراج چون مرا از بالاى آتش دوزخ بالا بردند عمرو بن لحى را ديدم كه مردى كوتاه قد و سرخ روى مايل بكبودى است و ساقهاى خود را در آتش ميكشيد.
من پرسيدم: اين كيست؟ گفتند: عمرو بن لحى است- عمرو بن لحى تا هنگام مرگ متولى امور كعبه بود چنان كه پيش از او قوم «جرهم» بودند.

گفتاری از علامه کراجکی

کراجکی «1» رحمة اللَّه علیه در کتاب «کنز الفوائد» مینویسد: تمام پیروان

ادیان آسمانی در این عقیده متفقند که عمرهای زیاد و طول آن، امر جایزی است چنان که تورات هم متضمن این معنی هست، و از این حیث میان یهود در گفته تورات اختلافی نیست.
در تورات نوشته است که: حضرت آدم ابو البشر نهصد و سی سال در جهان زیست شیث نهصد و دوازده سال، انوش نهصد و پنج سال، قینان نهصد و ده سال، مهلائیل هشتصد و نود و پنج سال، بود نهصد و شصت و دو سال، اخنوخ که همان ادریس پیغمبر است نهصد و شصت و پنج سال، لمک هفتصد و شصت و هفت سال، نوح نهصد و پنجاه سال سام ششصد سال، ارفخشاو چهار صد و نود هشت سال، شالخ چهار صد و نود و سه سال عابر هشتصد و هفتاد سال، فالغ دویست و نود و نه سال. ارغو دویست و شصت سال، یاحور صد و چهل و شش سال، تارخ صد و هشتاد سال. ابراهیم صد و هفتاد و پنج سال اسماعیل صد و سی و هفت سال، اسحاق صد و هشتاد سال.
سپس کراجکی میگوید: این بود آنچه تورات ثبت کرده و نزد تمام یهود و نصارا مسلم است و خلافی نیست، دین مقدس اسلام هم متضمن این گونه عمرهای طولانی هست. ما هیچ یک از علمای اسلام را نیافته‌ایم که عمرهای طولانی را انکار کرده باشد بلکه همه اتفاق دارند که طول عمر امری جایز الوقوع است. سپس کراجکی جمعی از معمّرین گذشته را نام برده و احوال و اشعار آنها را نقل میکند.
بخط شریف بزرگوار سید رضی (رضی اللَّه عنه) «1» حاشیه‌ای دیدم که بر تقویمی که بتاریخ یک شنبه پانزدهم محرم سال 381 جمع آوری کرده نوشته بود: برای وی نقل کرده‌اند که پیرمردی در شام بوده که سنش از صد و چهل سال تجاوز کرده بود.
من سوار شده نزد وی رفتم و او را با خود آورده و نزدیک خانه‌ام در محله کرخ جای دادم. وی مردی اعجوبه بود. او امام حسن عسکری علیه السّلام را دیده بود و اوصاف آن حضرت را نقل میکرد و نظیر این عجائب بسیار دیده بود.»
مؤلف: باب اخبار معمّرین تا اینجا پایان مییابد علت اینکه این باب را با

این که کم فائده است طولانی گردانیدم این است که خواستم مانند علمای

گذشته عمل کرده باشم تا نگویند این کتاب از فوائدی که در این باب آورده‌اند، خالی است. «1»

باب بیستم معجزاتی که از وجود اقدس امام زمان (ع) بظهور رسیده و قسمتی از احوال آن حضرت و سفرای بزرگوارش

اشاره

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: جماعتی از علماء از حسین بن علی ابن بابویه (برادر شیخ صدوق) نقل کرده‌اند که گفت: گروهی از مردم شهر ما (قم) در
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 595
سال 329 هجری که «قرامطه» علیه حجاج بیت اللَّه طغیان نمودند، برای من نقل کردند که پدرم رضی اللَّه عنه (یعنی علی بن بابویه پدر شیخ صدوق و پیشوای علمای قم) نامه‌ای به شیخ ابو القاسم حسین بن روح (نوبختی) قدس اللَّه روحه (سومین نائب خاص امام زمان) نوشت که به پیشگاه امام زمان تقدیم دارد و از حضرتش برای حج بیت اللَّه کسب اجازه نماید. پاسخ ناحیه مقدسه این بود:
در این سال بحج مرو. پدرم مکتوب دیگری نوشت که حج من نذر واجب
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 596
است، آیا جایز است خودداری نمایم؟ جواب آمد که: اگر ناگزیر برفتن هستی با کاروان آخری حرکت کن چون پدرم با کاروان آخری حرکت کرد، سالم ماند ولی کاروانهائی که پیش از آن رفته بودند همگی تلف شدند! نیز شیخ در کتاب غیبت فرموده: شلمغانی «1» در کتاب «الاوصیاء» از ابو جعفر مروزی روایت نموده که گفت: جعفر بن محمد بن عمرو با جمعی بعسکر «2» رفتند آنها حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را در زمان حیاتش دیده بودند، علی بن احمد بن طنین هم میان آن جماعت بود.
جعفر بن محمد بن عمر نامه‌ای بناحیه مقدسه نوشت و اجازه خواست که برای زیارت وارد حرم مطهر امام علیه السّلام شود. علی بن احمد بوی گفت: نام مرا ننویس زیرا من اجازه نمیگیرم. او هم نام وی را ننوشت. در جواب مرقوم بود: تو و کسی که اجازه نخواست هر دو داخل شوید! و نیز در خرایج راوندی مینویسد: از محمد بن هارون همدانی روایت شده که گفت: پانصد دینار سهم امام بر ذمه داشتم و از این جهت دلتنگ بودم. پیش خود گفتم چند باب دکان دارم که به پانصد و سی دینار خریده‌ام، آنها را بناحیه مقدسه امام در عوض پانصد دینار تفویض میکنم. بخدا قسم این را بزبان نیاوردم و بکسی هم نگفتم. با این وصف حضرت بمحمد بن جعفر مرقوم فرمود: دکانها را از محمد بن هارون بعوض پانصد دیناری که در ذمه او داریم تحویل بگیر!

همچنین در خرایج میگوید: محمد بن یوسف شاشی روایت نموده که چون
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 597
از عراق برگشتم، در شهر «مرو» مردی نزد ما بود که او را محمد بن حصین کاتب میگفتند. وی اموالی برای امام زمان علیه السّلام جمع نموده بود، او از من در باره امام زمان پرسش مینمود و من هم نشانه‌هائی که از آن حضرت دیده بودم برای او نقل کردم.
محمد بن حصین گفت: نزد من اموالی برای «غریم» است «1» بنظر تو باید آن را چه کرد؟ گفتم آن را نزد حاجز «2» بفرست. گفت: آیا بالاتر از او کسی نیست؟ گفتم: چرا شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی هست.
گفت: اگر فردای قیامت خداوند در این خصوص از من سؤال نمود بگویم که این دستور را تو بمن دادی؟ گفتم آری.
من از وی جدا گشتم و چند سال بعد که او را ملاقات نمودم گفت: من همان کسی هستم که میخواستم بعراق بروم و اموالی برای امام زمان علیه السّلام داشتم و اکنون بتو خبر میدهم که: من دویست دینار توسط عابد بن یعلی فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم و نامه‌ای در این خصوص بحضرت نوشتم و التماس دعا کردم.
امام در جواب آنچه را فرستاده بودم مرقوم فرموده و نوشته بود: «که هزار دینار در ذمه من دارد ولی من دویست دینار فرستادم»! من در باقی آن شک داشتم ولی مطلب همان بود که حضرت نوشته بود.
همچنین در نامه مزبور مرقوم بود اگر خواستی وجوهات را بپردازی با بو-الحسین اسدی مقیم ری تسلیم کن.
گفتم: آیا آنچه نوشته بود درست است؟ گفت: آری زیرا من دویست دینار فرستادم و در ما زاد آن شک داشتم و خداوند بدین وسیله شک مرا برطرف ساخت.
راوی میگوید: دو یا سه روز بعد خبر فوت حاجز رسید. من رفتم نزد محمد بن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 598
حصین و خبر مرگ حاجز را باو دادم و او اندوهگین شد. گفتم متأثر مباش که این خبر در توقیع امام علیه السّلام بود. زیرا دستور فرموده بود که وجه هزار دینار بوده و امر کرده بود که به ابو الحسین اسدی تسلیم کن. زیرا حضرت میدانسته که حاجز بزودی خواهد مرد (منظور اینست که اگر حاجز مرده دیگری را معین فرموده است که بوی رجوع نمائی).
و هم راوندی در خرایج از محمد بن حسین روایت نموده که گفت: تمیمی

از مردی از اهل گرگان نقل کرد که گفت: در حالی که سی دینار در پارچه‌ای با خود داشتم به عسکر رفتم، یک دینار آن شامی بود. چون بدر خانه حضرت رسیدم، نشستم.
دیدم کلفتی یا جوانی (تردید از راوی است) از خانه بیرون آمد و گفت: آنچه آورده‌ای بده! گفتم: چیزی با من نیست.
پس بدرون خانه رفت و سپس برگشت و گفت: سی دینار نزد تو هست که در پارچه سبزی بسته‌ای و یک دینار آن شامی است با یک انگشتر که تو آن را فراموش کرده‌ای. پس من پولها را بحضرت دادم و انگشتر خود را برداشتم.
نیز در آن کتاب از مسرور طباخ روایت میکند که گفت: بواسطه سختی معیشتی که بمن رسیده بود، روزی بدیدن حسن بن راشد رفتم، ولی او را در خانه نیافتم پس از مراجعت به بغداد نزد عثمان بن سعید (اولین نائب حضرت) رفتم. وقتی بدر شهر رسیدم، مردی مقابل من آمد که صورتش را ندیدم. او دست مرا گرفت و با احتیاط کیسه سفیدی بمن نشان داد. نگاه کردم دیدم روی آن نوشته است: دوازده دینار در آنست و هم روی آن نوشته بود مسرور طباخ!.
همچنین در کتاب مزبور از محمد بن شاذان نقل کرده که گفت: پانصد درهم سهم امام متعلق بشیعیان نزد من جمع شد، ولی بیست درهم آن کم بود، من از مال خودم آن را تکمیل نمودم و برای محمد بن احمد قمی فرستادم که بحضرت برساند.
من در نامه خود ننوشته بودم چه مقدار آن پول مال خودم هست. محمد بن احمد جواب امام را برای من فرستاد که نوشته بود: پانصد درهم رسید که بیست درهم

از آن تو بود! و نیز در خرایج از ابو سلیمان محمودی روایت نموده که گفت: من و جعفر ابن عبد الغفار والی دینور «1» شدیم. قبل از حرکت بصوب مأموریت حسین بن روح نزد من آمد و گفت: هنگامی که بری رفتی چنین و چنان کن. چون ما بدینور رسیدیم یک ماه بعد فرمان حکومت «ری» برای من رسید. من بسوی ری شتافتم و بحکومت آنجا رسیدم و همان طور که او دستور داده بود عمل نمودم.
نیز در کتاب مزبور از غلال بن احمد از ابو الرجاء مصری که از نیکان بود روایت نموده که گفت: بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بجستجوی امام زمان علیه السّلام بیرون آمدم. پیش خود گفتم: اگر چیزی بود، بعد از سه سال آشکار میگشت. در این وقت صدائی شنیدم ولی صاحب صدا را ندیدم که میگفت:
ای نصر بن عبد ربه! باهل مصر بگو: آیا شما پیغمبر را دیده‌اید که باو ایمان

آورده‌اید؟
ابو الرجاء میگوید: من تا آن موقع نمیدانستم که نام پدرم عبد ربه است! زیرا من در مدائن متولد شدم. سپس ابو عبد اللّٰه نوفلی مرا که یتیمی بودم با خود بمصر برد و در آنجا پرورش یافتم. چون آن صدا را شنیدم دیگر به تعقیب منظور نپرداختم و مراجعت نمودم.

داستان جالب دیگری

همچنین در خرایج راوندی از احمد بن ابی روح نقل میکند که گفت: زنی از اهل دینور مرا خواست؛ چون نزد وی رفتم گفت: ای پسر ابی روح! تو در دیانت و تقوی از تمام مردمی که در ناحیه ما هستند موثق‌تری. میخواهم امانتی نزد تو بگذارم و آن را بذمه بگیری و بصاحبش برسانی.
گفتم: بخواست خدا چنین میکنم. گفت: مبلغی درهم در این کیسه مهر-
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 600
کرده است، آن را باز مکن و در آن منگر تا آنکه بکسی بسپاری که قبل از باز کردن بتو بگوید: در آن چیست. این هم گوشواره من است که مساوی با ده دینار است؛ سه مروارید در آنست که آن نیز مساوی با ده دینار میباشد.
مرا بامام زمان حاجتی است که میخواهم پیش از آنکه از وی سؤال کنم بمن خبر دهد. گفتم: آن حاجت چیست؟ گفت: مادرم ده دینار در عروسی من قرض کرده ولی من حالا نمی‌دانم از کی قرض کرده و باید بچه کسی بپردازم. پس اگر امام زمان علیه السّلام خبر آن را بتو داد، این کیسه را بآن کس که بتو نشان میدهد، تسلیم کن.
گفتم: اگر جعفر بن علی (جعفر کذاب پسر امام علی النقی) آن را از من بخواهد چه بگویم؟ زن گفت: این خود میان من و جعفر امتحانی است (یعنی اگر او امام زمان است، ناگفته میداند و محتاج بتوضیح نیست).
احمد ابن ابی روح میگوید: آن مال را برداشتم و با خود ببغداد آمدم و نزد حاجز بن یزید و شاء رفته سلام کردم و نشستم. حاجز پرسید: آیا کاری داری؟
گفتم: مالی نزد من است، آن را تسلیم نمیکنم مگر اینکه از جانب امام اطلاع دهی مقدار آن چند است و چه کسی آن را بمن داده است اگر اطلاع دادی بشما میسپارم.
حاجز گفت: ای احمد بن ابی روح! این مال را بسامره ببر. من گفتم: لا اله الا اللّه چه کار بزرگی را بعهده گرفته‌ام. پس بتعقیب آن شتافتم تا بسامره رسیدم گفتم: نخست سری بجعفر کذاب میزنم؛ سپس فکری کردم و گفتم: نه، اول میروم بخانه امام حسن عسکری (ع) اگر بوسیله امام زمان (ع) امتحان آشکار شد فبها و گر نه بنزد جعفر خواهم رفت.
چون نزدیک خانه امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم، خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: تو احمد بن ابی روح هستی؟ گفتم: آری. گفت: این نامه را بخوان نامه را گرفته خواندم دیدم نوشته است:
بسم الله الرحمن الرحیم: ای پسر ابی روح! عاتکه دختر دیرانی کیسه‌ای

بتو امانت داده که بر خلاف آنچه تو گمان کرده‌ای، هزار درهم در آنست! تو

امانت را خوب ادا نمودی، نه سر کیسه را باز کردی و نه فهمیدی چه در آنست ولی هم اکنون بدان که آنچه در کیسه است هزار درهم و پنجاه دینار میباشد، و نیز گوشواره‌ای با تو هست که آن زن گمان کرده مساوی با ده دینار است.
گمان او درست است ولی با دو نگینی که در آنست. و نیز سه دانه مروارید در آنست که او آنها را ده دینار خریده و مساوی با بیش از ده دینار است این گوشواره را بفلان خدمتکار ما بده که ما آن را باو بخشیدیم سپس ببغداد مراجعت کن و پولها را بحاجز بده و آنچه از آن برای مخارج راهت بتو میدهد از او بگیر.
و اما ده دیناری که زن گمان نموده مادرش در عروسی او قرض کرده و حالا نمیداند صاحب آن کیست؟ بدان که او صاحب آن را میشناسد و می‌داند که مال کلثوم دختر احمد است که زنی ناصبی میباشد ولی عاتکه برایش گران بود که آن پول را بآن زن ناصبی «1» بدهد، اگر او بخواهد این ده دینار را میان برادران خود تقسیم کند و از ما اجازه میخواهد، مانعی ندارد، ولی آن را بخواهران تهی‌دست خود بدهد.
ای پسر ابی روح لازم نیست پیش جعفر بروی و از او نیز امتحان کنی زودتر بوطن خود مراجعت کن که دشمنت مرده و خداوند زن و مال او را بتو روزی نموده است؟! پس ببغداد برگشتم و کیسه پول را بحاجز سپردم و او پولها را شمرد همان طور که امام نوشته بود هزار درهم و پنجاه دینار بود. حاجز سی دینار آن را بمن داد و گفت: امام بمن دستور داده این مقدار را برای مخارج راه بتو بدهم. من هم سی دینار را گرفتم و بمحلی که منزل نموده بودم برگشتم در آنجا کسی آمد و بمن اطلاع داد که عمویم درگذشته و کسان من مرا خواسته بودند که نزد آنها بروم. من هم بوطن برگشتم دیدم عمویم مرده است و از او سه هزار دینار و صد هزار درهم بمن

ارث رسیده!! شیخ مفید در ارشاد از عبد اللَّه سیاری روایت کرده که گفت: اشیائی برای مرزبانی حارثی فرستادم که از جمله خلخال طلائی بود. او آن اشیاء را قبول کرد ولی خلخال را پس فرستاد و دستور داد که آن را بشکنم. من هم آن را شکسته دیدم چند مثقال آهن و مس و برنج در آنست! آنها را بیرون آورده و مجددا خلخال طلائی را فرستادم و آن را قبول کرد.
نیز در کافی و ارشاد از علی بن محمد از ابو عبد اللَّه بن صالح نقل کرده که گفت:

در یکی از سالها به بغداد رفتم- سپس از ناحیه مقدسه- اجازه حرکت خواستم ولی اجازه داده نشد.
ناچار بیست و دو روز بعد از حرکت کاروان بسوی نهروان «1» در بغداد ماندم.
آنگاه اجازه صادر گردید که روز چهارشنبه حرکت کنم. من هم حرکت نمودم در حالی که از رسیدن بکاروان مأیوس بودم، چون بنهروان رسیدم دیدم کاروان در آنجا توقف نموده، تا من شتر خود را علف دادم. کاروان حرکت کرد و من هم با آنها عزیمت نمودم. چون حضرت برای من دعا کرده بود که سلامت باشم، هیچ گونه اتفاق سوئی برایم پدید نیامد و الحمد للّٰه.
همچنین در کافی و خرائج و ارشاد از علی بن محمد از نصر بن صباح بلخی از محمد بن یوسف شاشی «2» نقل کرده که گفت: ناسوری «3» از من بیرون آمد آن را باطباء نشان دادم و خرج زیاد نمودم ولی دوا در روی آن ناسور تأثیر نبخشید. پس نامه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 603
بحضور امام نوشتم و از حضرت تقاضای دعا کردم. در جواب مرقوم فرموده بود:
البسک اللّٰه العافیة و جعلک معنا فی الدّنیا و الآخرة
یعنی: خداوند بتو سلامتی دهد و تو را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد.
هنوز جمعه دیگر نرسیده بود که بهبودی یافتم و جای آن ناسور مانند کف دستهایم صاف شد. من طبیبی از شیعیان خواستم و ناسور را باو نشان دادم. گفت: از نظر طبی دوائی سراغ نداریم که آن را برطرف کرده باشد و مسلما سلامتی تو از جانب خداست!

ماجرای اسناد محمد بن صالح

نیز در کافی و ارشاد از علی بن محمد از محمد بن صالح نقل کرده که گفت:
چون پدرم مرد و من بجای او نشستم و عهده‌دار کارهای او شدم، دیدم پدرم اسنادی راجع باموالی متعلق به «غریم» یعنی صاحب الزمان (ع) دارد.
من نامه‌ای بامام نوشتم و وجود آن اسناد را اعلام داشتم در جواب فرمودند:
از روی آن نوشته‌ها، اموال را مطالبه کن، و در مطالبه آن کوشش نما، پس من از مردم اموال را مطالبه کردم و همه را پرداختند، مگر مردی که سند چهار صد دینار بنام وی بود و از پرداخت آن خودداری نمود.
چون نزد وی رفتم که آن را مطالبه کنم، از پرداخت آن سر باز زد و پسرش مرا مسخره کرد و سفیه دانست من شکایت او را نزد پدرش بردم او گفت این طور که تو میگوئی نیست! من هم- طاقتم طاق شد- ریش او را گرفته بوسط خانه آوردم در این وقت پسرش بیرون رفت و مردم بغداد را بکمک طلبید و گفت: یکنفر قمی رافضی پدر مرا کشت.
جماعت بسیاری دور مرا گرفتند. من هم سوار مرکوب خود شدم و گفتم آفرین بر شما ای اهل بغداد بطرفداری ظالم برخاستید و حق غریب مظلوم را زیر پا گذاشتید. من مردی از اهل همدان و سنی میباشم ولی این پیر مرا به قم نسبت میدهد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 604
و رافضی میداند تا بدین وسیله حق و مال مرا پایمال کند! مردم بر آن مرد شوریدند و خواستند بدکان او هجوم آورند، ولی من آنها را آرام گردانیدم، مرد مدیون چون این وضع را دید، مرا طلبید و گفت: آنچه در سند نوشته از من بگیر و به طلاق دادن زنش قسم خورد که مال را همان وقت بدهد. منهم طلبم را گرفتم! مؤلف «غریم» در ابتدای روایت از باب تقیه گفته شده و مقصود امام زمان علیه السّلام است. این لفظ یا بمعنی بدهکار یا طلبکار است: اگر مقصود معنی اول باشد باید گفت: امام زمان بدهکار مردم است. زیرا مردم او را میطلبند تا علوم و احکام دین را از وی بگیرند ولی او- روی مصالحی- از میان جامعه غائب شده پس او غریم و مدیون مردم و غائب و پنهان است. و اگر بمعنی دوم باشد، خیلی روشن است. زیرا اموال امام در دست مردم و به ذمه آنها است و بنا بر این امام طلبکار مردم است.
بگفته شیخ مفید در ضمن همین روایت، غریم که جزو القاب امام زمان

است رمزی بوده که از قدیم شیعیان بدان وسیله امام را می‌شناختند.
نیز در ارشاد شیخ مفید، از ابن قولویه و او از شیخ کلینی و او از علی بن محمد از حسن بن عیسی عریضی نقل کرده که گفت: چون امام حسن عسکری علیه السّلام رحلت فرمود، مردی از اهل مصر مالی را بمکه آورد برای صاحب الامر، مردم گرد وی اجتماع نمودند جمعی از سنّیان گفتند: حسن عسکری بلا عقب وفات یافت و عده‌ای گفتند: جانشین وی جعفر (کذّاب) است، گروهی هم گفتند جانشین او پسرش میباشد، مرد مصری یکنفر بنام ابو طالب را به محله «عسکر» واقع در سامره فرستاد تا حقیقت امر را کشف کند، نامه‌ای هم با آن مرد بود.
فرستاده نخست نزد جعفر (کذّاب) رفت و از او دلیل بر صدق امامتش خواست جعفر بوی گفت: فعلا دلیلی آماده ندارم. سپس آن مرد بدر خانه امام حسن عسکری علیه السّلام رفت و نامه را به چند نفر از شیعیان که معروف بود از جانب سفیر حضرت وکیل بودند داد، جواب نامه بدین گونه از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام صادر گشت: «خداوند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 605
بآن کس که تو را فرستاده پاداش خیر دهد، او وفات نمود و وصیت کرد مالی که با خود آورده بود، مرد موثقی در هر کاری که مناسب میداند صرف کند». حضرت جواب نامه مرد صاحب مال را درست دادند، زیرا بعد که مراجعت کردم دیدم آنچه فرموده بود مطابق درآمد.
و هم در ارشاد بسند گذشته از علی بن محمد نقل کرده که گفت: مردی از اهل آبه «1» میخواست چیزی بامام عصر علیه السّلام برساند و فراموش کرد شمشیری با خود بردارد. چون آن چیز رسید، حضرت رسید آن را باو نوشت و هم نوشته بود: داستان شمشیری که فراموش کردی چه بود؟!

نیز در آن کتاب از حسن بن محمد اشعری نقل کرده که وی گفت: نامه‌هائی از امام حسن عسکری علیه السّلام در خصوص وکالت جنید قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه و ابو الحسن و شخص دیگری میرسید؛ ولی بعد از وفات آن حضرت، نامه‌ای از صاحب الزمان علیه السّلام رسید که ابو الحسن و شخص دیگر را وکیل کرده بود. ولی در باره جنید چیزی وارد نشد. من اندوهگین شدم، اما چیزی نگذشت که خبر وفات جنید رسید! سیّد بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» باسناد خود از محمد بن جریر طبری نقل کرده که وی باسناد خود از احمد دینوری سراج مکنی به ابو العباس و ملقب به «استاره» نقل کرده که گفت: من از اردبیل بقصد حجّ بدینور آمدم و در آن موقع یکی دو سال از درگذشت امام حسن عسکری علیه السّلام میگذشت و مردم در خصوص جانشین آن حضرت متحیّر بودند.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 606

اهل دینور از آمدن من خشنود گشتند شیعیان آنجا نزد من جمع شدند و گفتند سیزده هزار دینار مال امام نزد ما جمع شده و میخواهیم که تو آن را بسامره برسانی و رسید آن را گرفته برای ما بیاوری من گفتم: این روزها مردم در حیرت بسر میبرند و ما نمیدانیم جانشین امام حسن عسکری علیه السّلام کیست؟ آنها گفتند: علت اینکه ما تو را برای این کار انتخاب کردیم این است که تو را موثق و بزرگوار میدانیم، آن را با خود ببر و از دست مده تا اینکه دلیلی برای پرداخت آن باهلش، بیابی.

آنها آن مال را بمن سپردند و من هم از دینور بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین «1» رسیدم بملاقات احمد بن حسن بن حسن که در آنجا مقیم بود شتافتم و بوی سلام نمودم. چون مرا دید مسرور گردید. او نیز هزار دینار که در کیسه و چند بقچه پارچه رنگارنگ که آن را محکم بسته بودند و من نمیدانستم در آن چیست بمن داد و گفت:

اینها را با خود داشته باش و از دست مده تا باهلش برسانی.

من کیسه پول و بقچه پارچه‌ها را گرفته حرکت نمودم- چون ببغداد آمدم تمام همّ خود را مصروف داشتم که در باره نائب امام تحقیق کنم. بمن گفتند: مردی در این جاست که او را باقطانی میگویند و مدعی نیابت امام است. و دیگری که معروف به اسحق احمر است و سومی که معروف به ابو جعفر عمری است نیز ادعای نیابت دارند.

من نخست از باقطانی شروع کردم و سری بوی زدم. دیدم پیرمردی مهیب و سرشناس و با شخصیت است. اسبی عربی و غلامان بسیار دارد. مردم بسیاری دور او را گرفته بگفتگو می‌پرداختند. من داخل شده سلام کردم. او

هم بمن مرحبا گفت و نزد خود جای داد و از دیدن من مسرور گردید. چندان نزد وی نشستم که اکثر مردم بیرون رفتند.
باقطانی از مذهب من جویا شد. گفتم: من مردی از اهل دینور هستم. مقداری

اموال آورده‌ام که تسلیم کنم، گفت آنها را بیاور! گفتم: میخواهم دلیلی بر اثبات نیابت شما بیابم. سپس آن را تسلیم کنم، گفت: فردا نزد من برگرد.
چون فردا نزد وی رفتم هیچ گونه دلیلی برای اثبات مدعای خود نیاورد روز سوم هم نزد وی رفتم و دلیلی نیاورد.
سپس سری به اسحق احمر زدم. دیدم وی جوانی تمیز، وضع او بهتر اسبها و لباسها و نفوذ و غلامانش بیشتر از باقطانی است. مردمی که دور او بودند نیز از آنها که در نزد باقطانی بودند فزونتر بود. داخل شده سلام کردم. او نیز مرحبا گفت و مرا نزدیک خود نشانید. من هم چندان صبر کردم که جمعیت تخفیف یافت. آنگاه پرسید آیا حاجتی داری من هم همان جوابی را که به باقطانی دادم باو نیز گفتم و از وی دلیلی بر صدق ادعایش خواستم و سه روز پی در پی نزد او رفتم ولی او نتوانست برای اثبات نیابت خود دلیل بیاورد.
آنگاه رفتم نزد ابو جعفر عمری «1». دیدم پیرمردی متواضع، لباس سفیدی پوشیده و در اطاق کوچکی روی گلیم پشمی نشسته، نه غلامی و نه دم و دستگاهی و نه اسبی دارد. من سلام کردم و او جواب داد و مرا بخود نزدیک گردانید.
سپس از حالم پرسید. گفتم: من از جبل می‌آیم و حامل اموالی هستم. او گفت: اگر میخواهی این اموال را بکسی بدهی که واجب است باو برسد، برو سامره و خانه ابن الرضا (مقصود امام حسن عسکری است) و وکیل امام را سراغ بگیر. کسانی در خانه ابن الرضا هستند و آن کس را که تو میجوئی آنجا خواهی یافت.
من از نزد وی بیرون آمدم و بسامره رفته در آنجا آهنگ خانه ابن الرضا نمودم و سراغ وکیل امام را گرفتم. دربان گفت: وی در خانه مشغول کاری است و هم اکنون بیرون می‌آید. من دم درب خانه نشستم و منتظر بیرون آمدن او شدم

لحظه‌ای بعد آمد. من برخاستم و بوی سلام نمودم و او دست مرا گرفت و بخانه خود آورد و از حالم و آنچه برای او آورده‌ام جویا شد.
بوی اطلاع دادم که مقداری مال از ناحیه جبل آورده‌ام که از هر کس دلیلی بر اثبات نیابت وی یافتم باو تسلیم کنم. او هم گفت: درست است.
در این وقت غذا برای من آوردند و او گفت فعلا غذا تناول کن و کمی

استراحت نما که خسته هستی فعلا یک ساعت بوقت نماز مغرب داریم. سپس بکار تو رسیدگی خواهم کرد. من غذا خوردم و خوابیدم. چون موقع نماز شد برخاستم و نماز گزاردم. آنگاه بکنار شط رفتم و آب تنی کردم. سپس بخانه برگشتم و نشستم تا پاسی از شب گذشت و آن مرد نامه‌ای بمن داد که نوشته بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم- احمد بن محمد دینوری آمده و شانزده هزار دینار در فلان کیسه و بقچه آورده که در آن کیسه‌ایست و فلان مقدار پول در آنست تا آنجا که تمام کیسه‌ها را نام برده و گفته بود کیسه فلانی پسر فلانی درّاع «1» شانزده دینار در آنست. من پیش خود گفتم: آقای من این جریان را بهتر از من میداند پس نامه را تا آخر خواندم که تمام کیسه‌ها و صاحبان آنها را نام برده بود.

در آن نامه نوشته بود: از کرمانشاه نیز یک کیسه که هزار دینار و فلان و فلان بقچه پارچه از احمد بن حسن مادرانی که برادرش پشم فروش است با خود آورده. یکی از این پارچه‌ها فلان جنس و دیگری رنگش چنان و همچنین تمام لباسها را با تمام خصوصیات نام برده بود. من حمد الهی بزبان آوردم و شکر نمودم که بر من منت نهاد و تردیدم را برطرف کرد.

حضرت در نامه مزبور مرا مأمور کرده بود که آنچه با خود آورده‌ام نزد ابو جعفر عمری (عثمان بن سعید نائب اول حضرت) ببرم و هر طور او دستور میدهد عمل نمایم. من هم ببغداد مراجعت نمودم و نزد عثمان بن سعید رفتم. رفتن و برگشتن من جمعا سه روز طول کشید. چون عثمان بن سعید مرا دید پرسید: چرا نرفتی؟ گفتم رفتم و هم اکنون از سامره برمیگردم.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 609

در همین وقت که من با وی گفتگو میکردم نامه‌ای از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السّلام برای عثمان بن سعید آمد، نظیر همان نامه سر بمهری که برای من شرف صدور یافت و با من بود. در نامه او نیز پولها و پارچه‌ها را نام برده و دستور فرموده بود که همه آن را به ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی تسلیم کن.

عثمان بن سعید لباسهای خود را پوشید و بمن گفت: آنچه با خود آورده‌ای بردار و بخانه محمد بن احمد قمی بیاور. من نیز آنها را آوردم و بوی تسلیم نمودم و بحج بیت اللّه رفتم.

وقتی بدینور برگشتم مردم نزد من آمدند. من هم نامه‌ای را که وکیل امام به افتخارم صادر شده و آورده بود، بیرون آوردم و برای مردم خواندم. چون یکی از حضار نام کیسه‌ای باسم دراع شنید بیهوش شد و بروی زمین افتاد. ما هم دور او را گرفتیم تا بهوش آمد. آنگاه بزمین افتاده سجده شکر بجا آورد و گفت: سپاس خدائی را که بر ما منت نهاد و ما را بحقیقت و شناخت امام خود راهنمائی کرد. هم اکنون دانستم که ممکن نیست زمین

از وجود حجت خدا خالی بماند. بخدا قسم این کیسه را این؟؟؟ درّاع بمن داد و جز خداوند هیچ کس اطلاع نداشت.
سپس از دینور حرکت نمودم بعدا «ابو الحسن مادرانی» را (در کرمانشاه) ملاقات نمودم و ماجرا را باو نیز گفتم و نامه‌ای که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام صادر شده بود برای او خواندم. گفت: سبحان اللّٰه! اگر در چیزی شک داشته باشی، در این تردید مکن که خداوند زمین خود را از حجت خالی نمیگذارد. موقعی که «اذکوتکین» با یزید بن عبد اللّٰه در «شهرزور» «1» جنگ نمود و بر شهرهای وی ظفر یافت و خزینه‌های او را ضبط کرد، مردی نزد من آمد و گفت: یزید بن عبد اللّٰه فلان اسب و فلان شمشیر را، برای امام زمان گذاشته. ما هم بعد از جنگ خزینه یزید بن عبد اللّٰه را بخانه «اذکوتکین» نقل نمودیم. ولی نمی‌گذاشتم که آن اسب و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 610
شمشیر را ببرند، تا آنکه همه اشیا را بردند و جز اسب و شمشیر چیزی نماند. من امیدوار بودم که آنها را، برای مولی صاحب الزمان بردارم.
ولی چون دیدم «اذکوتکین» سخت آن را مطالبه میکند و قادر بعدم تسلیم آن نیستم؛ پیش خود اسب و شمشیر را هزار دینار قیمت نمودم و وزن کرده بخزینه‌دار سپردم و گفتم: این پولها را در مطمئن‌ترین جاها بگذار و آن را هیچ وقت نزد من نیاور هر چند احتیاج مبرم بآن پیدا کنم. سپس اسب و شمشیر را باذکوتکین تسلیم کردم.
تا اینکه یک روز در جای خود نشسته بودم و بحل و فصل کارها میپرداختم، ناگهان دیدم ابو الحسن اسدی بیامد. او گاه و بیگاه نزد من می‌آمد، و من حوائج او را انجام میدادم. چون زیاد نشست و من هم زیاد خسته شدم، پرسیدم چه کار داری؟ گفت:
میخواهم با شما خلوت کنم. بخازن گفتم تا جایی در خزینه برای ما آماده سازد، سپس بآنجا رفتیم.
ابو الحسن اسدی در آنجا نامه کوچکی از مولی حضرت صاحب الامر علیه السّلام بیرون آورد که نوشته بود: ای احمد بن حسن! هزار دیناری را که نزد تو داریم و پول اسب و شمشیر است، به ابو الحسن اسدی تسلیم کن.
پس بروی زمین افتادم و خدا را شکر گزاردم که بر من منت نهاد و دانستم که او حجّت خداست زیرا هیچ کس غیر از خودم از آن مطلب اطلاع نداشت؛ من از بس مسرور بودم که خداوند چنین منتی بر من نهاده سه هزار دینار روی آن گذاردم و باو دادم! سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم فی معرفة النجوم» با اسناد خود از محمد بن جریر طبری «1» در کتاب «دلائل الامامه از ابو المفضل شیبانی و او از شیخ کلینی روایت نموده که: قاسم بن علا گفت: سه نامه در باره حوایج خود بامام- زمان علیه السّلام نوشتم و عرضه داشته بودم که من مردی مسنّ هستم و هنوز

صاحب فرزندی نشده‌ام.
حضرت جواب حوایج مرا دادند ولی در باره فرزندم جوابی نداده بود،

باز نامه چهارمی نوشتم و استدعا کردم که در حق من دعا فرمایند تا خداوند فرزندی بمن روزی کند، حضرت در پاسخ ضمن جواب حاجات دیگرم مرقوم فرموده بود:
اللّهم ارزقه ولدا ذکرا تقرّ به عینه و اجعل هذا الحمل الّذی له ولدا ذکرا
یعنی: پروردگارا! پسری بوی روزی کن تا چشمش بوی روشن گردد و آنچه را زن وی بدان حامله است، پسر قرار بده!.
موقعی که این جواب رسید من نمیدانستم که همسرم حامله است! از وی پرسیدم و او گفت آری علت من مرتفع شده و چیزی نگذشت که پسری آورد! این حدیث را حمیری در قرب الاسناد نیز روایت کرده است.

و نيز محمد بن جرير طبرى مزبور در كتاب خود گفته است: ابو جعفر محمد ابن هارون بن موسى تلّعكبرى براى ما نقل كرد كه ابو الحسين بن ابى البغل كاتب براى او نقل كرده بود كه گفت: كارى از ابو منصور بن صالحان بگردن گرفتم، ولى ميان من و او اتفاقى افتاد كه موجب پنهانى من گشت. او مرا خواست و تهديد نمود. ولى من همچنان پنهان ميزيستم و بر خويشتن مى‌ترسيدم تا آنكه يک شب جمعه بطرف مقابر قريش رفتم و قصد نمودم كه شب را (در حرم مطهر كاظمين عليهما السلام) بيتوته كنم.
آن شب، باد و بارانى بود. لذا از ابو جعفر قيّم- كليددار- خواستم كه درها را به‌بندد، و سعى كند محلى را خلوت نمايد، تا من در خلوت بدعا و سؤال از خداوند پرداخته و از داخل شدن آدمى كه از او ايمن نبودم و ميترسيدم مرا به بيند؛ در امان باشم.
ابو جعفر كليددار هم پذيرفت و درها را بست تا آنكه شب به نيمه رسيد و باد و باران راه آمدن مردم را بحرم مطهر بست، و من با فراغت بال بدعا و زيارت و نماز مشغول گشتم. در همان موقع كه سرگرم كار خود بودم، صداى پائى از طرف قبر
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 612
مطهر حضرت موسى كاظم (ع) شنيدم.
وقتى نگاه كردم ديدم مردى زيارت ميكند و بر حضرت آدم و پيغمبران اولو- العزم درود ميفرستد. سپس بر يک يک امامان درود فرستاد تا بصاحب الزمان عليه السّلام رسيد ولى او را نام نبرد، من تعجب نمودم و گفتم: شايد فراموش كرد، يا اينكه امام زمان را نمى‌شناسد، يا اينكه مذهب او چنين است كه امام دوازدهم را قبول ندارد.
بعد از زيارت دو ركعت نماز گزارد، آنگاه آمد بجانب قبر امام محمد تقى عليه السّلام و همان طور زيارت كرد و بر انبياء و ائمه درود فرستاد و دو ركعت نماز خواند من از او وحشت كردم. زيرا او را نمى‌شناختم.
ولى ديدم جوانى كه علائم مردى در وى كامل است لباس سفيدى پوشيده؛ و عمامه‌اى حنک دار بر سر و ردائى بر دوش دارد. در اين وقت آن جوان مرا مخاطب ساخت و گفت: يا ابا الحسين بن ابى البغل! چرا دعاى فرج نميخوانى؟ گفتم: آقاى من دعاى فرج كدام است؟ گفت: دو ركعت نماز ميخوانى و سپس ميگوئى:
يا من اظهر الجميل و ستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة و لم يهتک السّتر يا عظيم المنّ، يا كريم الصّفح، يا حسن التّجاوز؛ يا باسط اليدين بالرّحمة يا منتهى كلّ نجوى؛ يا غاية كلّ شكوى. يا عون كلّ مستعين يا مبتدئا بالنّعم

قبل استحقاقها.
سپس ده مرتبه بگو:
یا رباه
و ده مرتبه
یا سیداه
و ده مرتبه
یا مولاه
و ده مرتبه
یا غایتاه
و ده مرتبه
یا منتهی غایة رغبتاه
آنگاه بگو:
أسألک بحقّ هذه الأسماء و بحقّ محمّد و آله الطّاهرین علیهم السّلام الّا ما کشفت کربی و نفست همّی و فرّجت غمّی و أصلحت حالی.
آنگاه هر حاجتی داری از خدا بخواه. سپس گونه راست را روی زمین بگذار و صد مرتبه بگو
یا محمّد یا علیّ یا علی یا محمّد اکفیانی فانّکما کافیای و انصرانی فانّکما ناصرای
«1» بعد از آن گونه چپ را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو ادرکنی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 613
و آن را بسیار تکرار کن! سپس با یک نفس بگو:
الغوث الغوث
آنگاه سر بردار که خداوند با کرم خود حاجت تو را روا خواهد نمود.
موقعی که من مشغول بنماز و دعا شدم، او از حرم بیرون رفت، چون فارغ گشتم رفتم که از ابو جعفر کلیددار سراغ آن مرد را بگیرم و سؤال کنم با اینکه در بسته بود چگونه او داخل شد؟ دیدم درها همچنان قفل است. تعجب کردم و پیش خود گفتم شاید حرم در دیگر دارد که من نمیشناسم. رفتم بطرف ابو جعفر کلیددار؛ دیدم که از اطاقی که روغن چراغ در آن گذارده‌اند بیرون می‌آید. من سراغ آن مرد را از او گرفتم که چگونه داخل حرم شد. ابو جعفر گفت: چنان که می‌بینی درها همه بسته است و من هنوز درها را باز نکرده‌ام.
من جریان را برای او نقل کردم: ابو جعفر گفت: این مرد مولی صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه بوده، مکرر در مثل چنین شبی که حرم خلوت است حضرتش را دیده‌ام. من بر آنچه از دست داده بودم تأسف خوردم. آنگاه نزدیک طلوع فجر از حرم بیرون آمدم و بجانب محله «کرخ» و جایی که در آن پنهان بودم رفتم هنوز آفتاب سر نزده بود که دیدم اصحاب ابن

صالحان سراغ مرا میگیرند و محل مرا از دوستانم میپرسند.
آنها از وزیر برای من امان آورده بودند و نامه‌ای بخط وی نشان دادند که نوشته بود: «همه چیز خوب است» من با یکی از دوستان موثقم بنزد ابن صالحان رفتم. او باحترام من برخاست و مرا کنار خود نشانید و طوری با من رفتار کرد که نظیر آن را از او بیاد نداشتم، سپس گفت: کار را بجائی رساندی که شکایت مرا بصاحب الزّمان علیه السّلام نمودی؟ گفتم: من دعا کردم و از وی سؤال نمودم. گفت:
خوش بحالت. دیشب یعنی شب جمعه در خواب دیدم که مولی صاحب الزّمان مرا بانجام کارهای نیک امر می‌فرماید و چندان بر من سخت گرفت که هراسناک گشتم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 614
گفتم: لا اله الا الله گواهی میدهم که آنها بر حق و هر حقی بآنها میپیوندد چه که دیشب مولی صاحب الزمان را در بیداری دیدم که بمن چنان و چنین میفرمود.
سپس ماجرای حرم مطهّر را شرح دادم و او از این مطلب تعجب کرد. بعدها کاری بزرگ و نیکوی بخاطر این معنی از وی بعمل آمد و من هم به برکت وجود مبارک امام زمان صلوات اللّٰه علیه نزد او بجائی رسیدم که گمانش را نمیکردم.
مؤلف: این روایت و سایر روایات گذشته را که از کتاب طبری نقل شد من در اصل کتاب طبری موافق آنچه نقل شده دیده‌ام. رحمة اللّٰه علیهما.
نیز سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» میگوید: از جمله اخباری که با اسناد از شیخ ابو العباس عبد اللّٰه بن جعفر حمیری در جزء دوم کتاب «دلائل الأمه» طبری سابق الذکر روایت شده اینست که میگوید: مردی از ربض حمید «1» نامه‌ای بحضرت نوشته و برای بچه‌ای که مادرش بآن حامله بود التماس دعا نموده بود، جواب نامه او چهار روز قبل از وضع حمل زنش رسید که نوشته بود: بزودی همسرت پسری می‌آورد، و همان طور هم شد.
در کتاب مزبور است که حسن بن علی بن ابراهیم، از سیاری روایت نموده که گفت: علی بن محمد سیمری نامه‌ای بحضور امام نوشت و تقاضای کفنی نمود. در جواب مرقوم بود که: تو در سال 80 «2» محتاج بآن خواهی شد و او در همان سال درگذشت و اتفاقا دو ماه پیش از وفات وی حضرت کفنی برایش فرستاد! شیخ کشّی در رجال خود آورده است که ابو عبد اللّٰه بلخی نامه‌ای بمن نوشت و از حسین بن روح نام برده و نوشته بود که احمد بن اسحاق قمی نامه‌ای باو نوشت و اجازه رفتن بحجّ خواست. حسین بن روح از جانب امام علیه السّلام بوی اجازه داد و پارچه‌ای هم برای او فرستاد، احمد بن اسحاق وقتی آن را دید گفت: این خبر مرگ من

است،

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 615

اتفاقا هنگام بازگشت از سفر حج، در حلوان «1» درگذشت.

در رجال نجاشی است که علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) با ابو القاسم حسین بن روح ملاقات نمود و مسائلی چند از وی (حسین بن روح) پرسید. سپس نامه‌ای نوشت و توسط علی بن جعفر بن اسود «2» برای حسین بن روح فرستاد و از وی خواسته بود که نامه او را بحضرت صاحب علیه السّلام برساند.

علی بن بابویه در نامه خود از حضرت درخواست فرزندی کرده بود. حضرت در جواب نوشت: ما در این خصوص برای تو دعا کردیم و عنقریب خداوند دو پسر نیکو بتو ارزانی میدارد. بعدها محمد (شیخ صدوق) و حسین از کنیزی بوی روزی شد. ابو عبد اللَّه حسین بن عبید اللَّه (غضائری) میگفت: از ابو جعفر شیخ صدوق شنیدم میگفت: من با دعای حضرت صاحب الامر (ع) متولد شده‌ام و باین افتخار میکرد.

محمد بن علی علوی حسینی

سید بن طاوس در کتاب مهج الدعوات از احمد بن محمد علوی عریضی از محمد بن علی علوی حسینی که ساکن مصر بود روایت میکند که گفت: یک وقت بطور ناگهانی امر عظیم و محنت سختی از جانب حاکم مصر برای من روی داد. من از آن امر بوحشت افتادم، زیرا از من نزد احمد بن طولون (حاکم مصر) سعایت شده بود.
پس بآهنگ حج بیت اللّه از مصر خارج شدم و از حجاز بعراق آمدم. سپس بزیارت مرقد منوّر حضرت امام حسین بن علی صلوات اللّه علیهما رفتم. و در آنجا بحضرتش پناه بردم و بقبر شریفش توسل جستم و از قدرت کسی که از وی میترسیدم بآن سرور ملتجی گشتم. پانزده روز در کربلا ماندم و شب و روز بدعا و تضرع پرداختم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 616
تا آنکه روزی بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان و ولی الرحمن را دیدم که بمن میفرمود: امام حسین (ع) بتو میفرماید: ای فرزند از فلانی میترسی؟
گفتم: آری. او میخواهد مرا بقتل رساند ناچار بشما پناه آوردم و از این پیش آمد بزرگ بشما شکایت میکنم.
فرمود: چرا خدای خود و پدرانت را با دعای انبیاء گذشته که آنها در نهایت سختی آن را میخواندند و خداوند آن سختی را از آنها برطرف مینمود، نخواندی؟
گفتم: آن دعا چیست؟ فرمود: چون شب جمعه فرا رسد، غسل کن و نماز شب بخوان. چون سجده شکر نمودی در حالی که روی زانو و انگشتان پاهایت نشسته‌ای این دعا را بخوان، سپس دعائی را برای من خواند.
تا پنج شب در همان وقت امام زمان در حالتی بین خواب و بیداری تشریف می‌آورد و آن دعا را برای من تکرار میفرمود تا آنکه از حفظ کردم و دیگر شب جمعه بعد تشریف نیاورد.
من هم غسل نمودم و لباسم را تغییر دادم، آنگاه عطر استعمال کردم و نماز شب گزاردم، سپس سجده شکر نموده و بعد نشستم و با آن دعا، خدا را خواندم.
مجددا حضرت در شب شنبه بدیدنم تشریف آورد و فرمود: ای محمد! دعای تو مستجاب گردید و بعد از آنکه از دعا فارغ شدی دشمنت پیش همان کس (احمد بن طولون) که نزد وی از تو سعایت نموده بود، بقتل رسید.
صبح آن روز با حضرت ابا عبد اللّه وداع نمودم و بطرف مصر رهسپار

گشتم.
چون به «اردن» رسیدم یکی از همسایگانم را که مردی مؤمن بود، دیدم او برایم نقل کرد که احمد بن طولون، دشمن تو را گرفت و دستور داد او را از قفا سر ببرند و گفت که این واقعه در شب شنبه بود. و اضافه کرد که احمد بن طولون دستور داد بدن او را برودخانه نیل انداختند.
بعدها نیز جمعی از بستگان و برادران شیعه نقل کردند که قتل وی درست موقع فراغت من از دعا بوده، همان طور که امام فرموده بود!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 617
شیخ مفید در ارشاد از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی بن محمد روایت نموده که وی گفت: یکی از اصحاب برای من نقل کرد که خداوند فرزندی بمن روزی فرمود من نامه‌ای خدمت امام زمان (ع) نوشتم و اجازه خواستم که روز هفتم او را شستشو دهم. امام در جواب مرقوم فرمود: نه! این کار را مکن. بعدا بچه در روز هفتم یا هشتم مرد. من نامه دیگری نوشتم و مرگ او را اطلاع دادم. در جواب مرقوم فرمود: خداوند فرزندان دیگری بتو روزی میکند. پسر اول را احمد و بعد از او را جعفر نام بگذار. بعدها نیز همان طور شد.
وقتی آهنگ حج بیت اللَّه نمودم و با مردم وداع کرده آماده حرکت شدم دیدم نامه‌ای از حضرت رسید که نوشته بود: ما این مسافرت را ناخوش میداریم، دیگر بسته بنظر تو است. من دلتنگ و غمگین شدم. سپس نامه‌ای نوشتم که گوش بفرمان شما دارم و فسخ عزیمت نمودم ولی غمگین هستم که مبادا از حجّ بازمانم. جواب آمد: دلتنگ مباش که سال آینده خواهی رفت! ان شاء اللَّه.
سال بعد نامه‌ای نوشتم و اجازه خواستم حضرت اجازه صادر فرمود. سپس نامه‌ای بحضورش فرستادم که من در این مسافرت با محمد بن عباس همراه هستم.
زیرا بامانت و دیانت وی اطمینان دارم. جواب آمد که اسدی (محمد بن عباس) همسفر خوبی است. اگر او آمد دیگری را بجای وی انتخاب مکن. و چون اسدی آمد باتفاق عازم شدیم.
در غیبت شیخ طوسی نظیر این روایت را تا جمله «بعدها نیز همان طور شد» آورده است.

کلینی در کافی از علی بن محمد از سعد بن عبد اللَّه (اشعری) روایت نموده که گفت: حسن بن نضر و ابو صدام و جماعتی بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السّلام در باره آنچه در دست وکلای حضرت بود، گفتگو میکردند و میخواستند تحقیقاتی بعمل

آورند. پس حسن بن نضر نزد ابو صدام آمد و گفت: من میخواهم بحج بروم. ابو صدام گفت: آن را امسال بتأخیر بیانداز. حسن بن نضر گفت: من بقدری ناراحت شده‌ام که خوابم نمیبرد و ناچار بحرکت هستم. سپس احمد بن یعلی بن حماد را وصی خود گردانید و وصیت کرد که وی مقداری از مالش را بناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام تسلیم کند و چیزی از آن را بیرون ندهد مگر این که بعد از ظاهر شدن حضرت با دست خود بدست او بسپارد!.

حسن بن نضر میگوید: هنگامی که به بغداد رسیدم؛ خانه‌ای اجاره کرده منزل نمودم. در آن اثنا یکی از وکلای حضرت نزد من آمد و مقداری پارچه و پول آورد و نزد من گذارد. گفتم: اینها چیست؟ گفت اینست که می‌بینی! سپس وکیلی دیگر آمد و همین کار را کرد. آنگاه چند نفر آمدند تا آنکه خانه را پر کردند.

بعد از آن احمد بن اسحق- قمی- با آنچه با خود داشت نزد من آمد. من در شگفت ماندم و بفکر فرو رفتم. سپس نامه‌ای رسید که چون قسمتی از روز بگذرد.

آنچه مال با تو هست بردار و بیاور. من نیز همه آن اموال را برداشته براه افتادم شصت نفر (از مخالفین) سر راه را گرفته بودند ولی من از بین آنها گذشتم و خداوند مرا سالم نگاهداشت.

وقتی بمحله «عسکر» رسیدم فرود آمدم. در آنجا نامه‌ای بمن دادند که آنچه با خودداری بیاور. من نیز آنچه آورده بودم. در زنبیل دو حمال نهادم و براه افتادم.

چون بدهلیز خانه رسیدم دیدم مردی سیاه آنجا ایستاده و از من پرسید: حسن بن نضر تو هستی؟ گفتم: آری. گفت: داخل شو! من بخانه درآمدم و باطاقی رفتم و زنبیل حمالها را خالی کردم دیدم در گوشه خانه نان بسیاری هست. دو دانه نان بحمالها دادند و آنها را روانه کردند.

بعد از آن اطاقی را دیدم که پرده بدر آن آویخته‌اند. از پشت آن پرده کسی صدا زد: ای حسن بن نضر! خدا را شکر کن که بر تو منت نهاد و تردید مکن، چه که شیطان میخواهد تو شک کنی! پس دو قطعه پارچه از

آنجا بیرون آمد و بمن دادند

و گفتند: اینها را بگیر که بآن احتیاج پیدا می‌کنی. من آنها را گرفتم و بیرون آمدم سعد بن عبد اللَّه میگوید: حسن بن نضر رفت و ماه رمضان همان سال وفات یافت و او را با همان دو قطعه پارچه کفن کردند! نیز در کافی از علی بن محمد از فضل خزاز مدائنی غلام خدیجه دختر ابو- جعفر (امام محمد تقی) نقل کرده که گفت: مردمی از سادات اهل مدینه اعتقاد بائمه دوازده‌گانه داشتند بهمین جهت در موقع معین وجوهی از جانب امام حسن عسکری (ع) بآنها میرسید. چون آن حضرت رحلت فرمود، گروهی از آنها منکر شدند که آن حضرت فرزندی داشته باشد. از آن پس مقرری برای آن دسته‌ای آمد که معتقد بودند؛ آن حضرت فرزند دارد، و از دسته دیگر قطع شده؛ و نام آنها از ردیف شیعیان ثابت حذف گردید. و الحمد للّه ربّ العالمین.

فرزندان قاسم بن علا

نیز در کافی از قاسم بن علا (یکی از وکلای حضرت) روایت کرده که گفت: خدا چند فرزند بمن عنایت فرمود. موقع ولادت هر یک از آنها نامه‌ای خدمت امام زمان (ع) مینوشتم و التماس دعا مینمودم ولی جوابی نمی‌آمد تا اینکه فرزندم «حسن» متولد گردید. طبق معمول نامه‌ای نوشتم و خواهش کردم در حق او دعا فرماید، از ناحیه مقدسه جواب آمد که: ما دعا کردیم و او میماند. و الحمد لله.

جواب نیامد؟

هم در کتاب مزبور از حسن بن فضل بن یزید همانی نقل کرده که گفت: پدرم با خط خود نامه‌ای بحضور امام نوشت، و جواب آمد. بعد بخط من نامه نوشته ارسال داشت جواب آن نیز آمد سپس بخط یکی از فقهای خودمان نامه‌ای نوشت ولی جواب آن نیامد. چون تحقیق کردیم معلوم شد آن مرد فقیه، از عقیده حق بیرون رفته «و قرمطی» شده است «1»

عزل خادم

همچنین در آن کتاب از حسن بن خفیف از پدرش روایت نموده که گفت:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 620
چند نفر خدمتکار که دو نفر آنها از جانب امام عصر (ع) بود بمدینه فرستاده شدند حضرت نامه‌ای بخفیف نوشتند که او نیز با آنها حرکت کند و او هم عزیمت نمود. موقعی که بکوفه رسیدند، یکی از خدام شراب خورد، هنوز از کوفه خارج نشده بودند که نامه‌ای از محله «عسکر» مبنی بر ارجاع خادم مزبور و عزل وی از خدمت رسید.

محمد بن احمد

و نیز در کافی از حسن بن حسن علوی روایت کرده که گفت: روزی یکی از ندیمان «روز حسنی» با دیگری نزد وی بودند. مرد به ندیم «روز حسنی» گفت «او» همان است که اموال از اطراف برایش می‌آورند (مقصود امام زمان (ع) است) و وکلائی دارد سپس تمام وکلائی را که در هر ناحیه بودند، نام برد، چون خبر آن به عبید اللَّه بن سلیمان وزیر «1» رسید اقدام بگرفتن آنها نمود. خلیفه گفت: جستجو کنید به‌بینید این مرد کجاست زیرا این کار دشواری است. عبید اللَّه بن سلیمان گفت: وکلایش را میگیریم: خلیفه گفت: نه این کار را نمیکنیم. ولی اموالی بافراد معینی بدهید که به نزد آنها ببرند، هر کدام مال را بعنوان وکالت از آنها گرفت او را جلب میکنیم.
در همان موقع توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان صادر شد که هیچ کس از وکلا چیزی از مردم نپذیرند و از آن امتناع ورزند و خود را بی‌اطلاع نشان دهند.
سپس وزیر مالی بوسیله مردی ناشناس نزد محمد بن احمد که از وکلای حضرت بود فرستاد و در خلوت باو گفت: من مالی با خود آورده‌ام که تو آن را بامام برسانی. محمد گفت: غلط کردی، من از این مطلب چیزی نمی‌شناسم.
جاسوس مرتب او را بر سر لطف می‌آورد، ولی محمد بن احمد تجاهل میکرد. بهمین ترتیب هر چه جاسوس نزد وکلای حضرت فرستادند، وکلا از پذیرفتن آنها و اموالشان خودداری کردند، زیرا که مطلب قبلا باطلاع آنها رسیده بود!.

محمد بن ابراهیم مهزیار

شیخ طوسی (ره) در کتاب «غیبت» می‌نویسد. معجزات وجود اقدس امام زمان علیه السّلام بیش از آنست که شمرده شود، ولی ما در اینجا قسمتی از آن را می‌آوریم از جمله: جماعتی از علماء برای ما از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه از محمد ابن یعقوب کلینی (ره) نقل کرده‌اند که او با سند خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت نموده که گفت: بعد از رحلت حضرت عسکری علیه السّلام در خصوص امام بعد از وی تردید کردم.
اموالی از سهم امام نزد پدرم جمع شده بود، من آنها را برداشته بکشتی نشستم و او را مشایعت کردم. ناگاه تب شدیدی بر وی (پدرم) عارض شد. بطوری که گفت: فرزند! مرا برگردان! مرا برگردان! که این تب علامت مرگ است سپس گفت: در خصوص این مال راه احتیاط را پیش گیر. آنگاه وصیت نمود و وفات یافت.
من پیش خود گفتم: پدرم بچیز نادرست وصیت نکرده است. این اموال را بعراق حمل میکنم و خانه‌ای کنار شط اجاره کرده میمانم و هیچ کس را از جریان مطلع نمی‌گردانم، اگر مطلب برایم روشن شد و همان طور که زمان حیات امام حسن عسکری علیه السّلام روشن بود، دانستم امام کیست این اموال را بآن کس که امام است میدهم و گر نه بفقرا قسمت میکنم.
پس بعراق آمدم و کنار شط خانه‌ای اجاره کردم و چند روزی ماندم. روزی دیدم قاصدی آمد و نامه‌ای بمن داد که نوشته بود. ای محمد؟ فلان مقدار مال در فلان چیز نزد تو هست! هر چه من آورده بودم و خودم از آن اطلاع نداشتم، نام برده بود. من آن اموال را بقاصد تسلیم نمودم و چند روزی منقلب و غمگین ماندم تا اینکه نامه دیگری بافتخار من صادر گشت که: ما تو را بجای پدرت وکیل نموده‌ایم پس حمد خدای را بجای آور.
در ارشاد مفید نیز از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد از محمد بن جمهور
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 622
از محمد بن ابراهیم نظیر این روایت آمده است.
در غیبت شیخ با همین سند از حسن بن فضل بن زید یمامی نقل کرده که گفت:
در باره دو مطلب نامه‌ای بحضرت نوشتم و میخواستم راجع بمطلب سوم هم چیزی بنویسم، ولی بملاحظه اینکه مبادا خوش آیند نباشد سومی را ننوشتم. جواب آن دو مطلب و تفسیر مطلب سوم هر سه صادر گشت!.

نیز در غیبت شیخ بسند مزبور از «بدر» غلام احمد بن حسن نقل کرده که گفت: بصوب جبل «1» آمدم در حالی که در باره امامت چیزی نمیگفتم و آنها را بجملگی دوست داشتم. تا آنکه یزید بن عبد الملک درگذشت؛ او در مرض خویش بمن وصیت نمود که اسب سمند و شمشیر و کمربند مرا بمولایم بده. من ترسیدم که اگر اسب او را به «اذکوتکین» ندهم از جانب او سرزنش خواهم شد.

پس اسب و شمشیر و کمربند او را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و هیچ کس را بر این مطلب آگاهی ندادم. بعد از چندی نامه‌ای از ناحیه مقدسه حضرت صاحب (ع) از عراق رسید که: هفتصد دینار پول اسب و شمشیر و کمربند را که مال ماست بفرست در ارشاد مفید از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد از جمعی از اصحاب از احمد بن حسن و علاء بن رزق اللّٰه از بدر مانند آن روایت شده است.

مؤلف: از روایت طولانی که در همین زمینه سابقا از کتاب «النجوم» و «دلائل الامامه» طبری نقل کردیم آشکار بود که صاحب این داستان احمد بوده نه بدر غلام او.

پس باید گفت: در این جا بدر هم مطلب را از آقای خود احمد نقل کرده است. و در روایت ارشاد، علاء بن رزق اللّٰه عطف است به «جمعی از اصحاب» یعنی جمعی از اصحاب

و علاء بن رزق اللّٰه. این سند دیگری است که با حمد منتهی می‌شود، علت اینکه در این روایت احمد ذکر نشده؛ یا وضوح مطلب بوده یا اینکه لفظ احمد از قلم ناسخ حذف شده است.

همچنین در غیبت شیخ از علی بن محمد بن ابی عقیل عیسی بن نصر روایت نموده که گفت: علی بن زیاد سیمری نامه‌ای خدمت حضرت نوشت و خواهش کفنی نمود.

در جواب مرقوم بود: تو در سال 80 محتاج بآن خواهی شد. پس او هم در سال 80 هجری مرد. حضرت هم پیش از مرگ کفن را برای او فرستادند.

مؤلف: از سال هشتاد، یا هشتاد سال از عمر وی منظور است. و یا مراد سال 280 هجری است. و در کافی مینویسد: چند روز پیش از مرگش کفن باو رسید.

نیز در غیبت شیخ از کلینی و او از علی بن محمد روایت نموده که گفت: توقیعی از ناحیه مقدسه بیرون آمد که از زیارت مقابر قریش «1» نهی فرموده بود. بعد از چند ماه وزیر «باقطانی» را خواست و گفت: طایفه

«بنی فرات» و «برسیها» را ملاقات کن و بگو: نباید مقابر قریش را زیارت کنید، زیرا خلیفه امر نموده که مواظبت کنند هر کس بزیارت آنجا رفت، او را بگیرند! مؤلف: بنی فرات قبیله وزیر ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات است که از وزراء بنی عباس بوده و هم اوست که سلسله سند خطبه شقشقیه حضرت امیر علیه السّلام را تصحیح نمود.
احتمال هم دارد که بنی فرات مردمی باشند که در کنار شط فرات منزل کردند «برس» قریه‌ای واقع میان دجله و کوفه است (از اینجا معلوم می‌شود بنی فرات و برسیها شیعه بوده‌اند) و مقصود از زیارت مقابر قریش، زیارت کاظمین علیهما السلام است.
شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از مظفر علوی و او از ابن عیاشی از پدرش از علی بن احمد رازی نقل میکند که گفت: بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السّلام یکی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 624
از برادران دینی اهل ری که در باره جانشین حضرت مردد بود، به منظور تحقیق در این امر سفر کرد. پس در وقتی که او در مسجد کوفه بفکر رفته و با دست خود سنگریزه‌های مسجد را بهم میزد، ناگهان سنگریزه‌ای پیدا شد که بر آن نوشته بود «محمد» «1»! چون آن را نگریستم دیدم با خط برجسته طبیعی نوشته شده و نقاشی نیست.

ماجرای عجیب قاسم بن علا

شیخ الطائفه: در کتاب «غیبت» از شیخ مفید و حسین بن عبید اللَّه غضائری از محمد بن احمد صفوانی نقل می‌کند که گفت: قاسم بن علا «2» را دیدم که صد و هفده سال داشت، در هشتاد سالگی که دو چشمش سالم بود، بشرف ملاقات مولی امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام رسیده، سپس بعد از هشتاد سالگی نابینا شد، آنگاه هفت روز پیش از وفاتش دوباره بینا گردید.

جریان بدین قرار بود که من در شهر «ران» «3» آذربایجان نزد وی اقامت داشتم. مرتب توقیعاتی از جانب امام زمان علیه السّلام بدست محمد بن عثمان و بعد از او بدست حسین بن روح قدس اللَّه روحهما بوی میرسید، ولی بعد از آن قریب دو ماه، توقیعی نرسید و او از این جهت ناراحت شد.

روزی در اثنای اینکه با وی غذا میخوردیم ناگهان دربان خوشحال وارد شد و گفت:

پیکی از جانب عراق آمده. قاسم مسرور گردیده روی بجانب قبله نمود و بسجده افتاد. فی الوقت پیرمردی کوتاه قد با علامت قاصدی در حالی که جامه دوخته‌ای بتن و کفش مخصوص سفر بپا و خرجینی بدوش داشت، وارد شد.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 625

قاسم برخاست و با او معانقه کرد و خرجین را از دوشش برداشت، آنگاه طشت و آب طلبید و دست او را شسته پهلوی خود نشانید. و بخوردن غذا مشغول گشتیم.

سپس دستها را شستیم. در این موقع پیرمرد برخاست و نامه‌ای که از نیم ورق بزرگتر بود بیرون آورد و بقاسم داد، قاسم نامه را گرفت و آن را بوسید و بکاتب خود ابن ابی سلمه داد.

ابو عبد اللَّه «1» نامه را گرفت و مهرش را برداشت و خواند. قاسم احساس مطلب حزن آوری از آن نمود. لذا پرسید: یا ابا عبد اللَّه خیر است! گفت: خیر است.

قاسم پرسید آیا راجع بمن دستور آمده؟ ابو عبد اللَّه گفت: اگر خوش نمیداری تا نگویم. گفت: مگر چیست؟ گفت خبر مرگ تو است که نوشته چهل روز دیگر خواهی مرد و اینها هفت قطعه پارچه است که برای کفن تو آورده‌اند! گفت: آیا من با دین سالم از دنیا میروم؟ گفت: آری چون بمیری دینت سالم است. قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر طولانی دیگر آرزوئی ندارم. مجددا مرد تازه وارد برخاست و سه طاقه پارچه و لباس یمنی سرخ رنگی و عمامه‌ای و دو دست لباس و دستمالی بیرون آورد و

بقاسم داد. و نیز پیراهنی نزد او بود که حضرت امام رضا علیه السّلام بوی خلعت داده بود. و هم قاسم دوستی داشت بنام عبد الرحمن بن محمد سنیزی که با اهل بیت عصمت سخت دشمن بود ولی میان او و قاسم در امر دنیوی دوستی محکمی برقرار بود.
در آن موقع عبد الرحمن برای صلح دادن ابو جعفر بن حمدون همدانی و پسر قاسم که داماد وی بود بخانه قاسم آمد. قاسم بدو نفر پیرمرد شیعه که نزد وی میزیستند و نام یکی از آنها ابو حامد عمران بن مفلس و دیگری علی بن جحدر بود گفت: این نامه را برای عبد الرحمن بن محمد بخوانید، زیرا که دوست دارم او را هدایت کنم و امیدوارم خداوند با خواندن این نامه او را بمذهب حق راهنمائی کند.
پیرمردها گفتند: از این فکر درگذر زیرا مضمون این نامه را جماعت

شیعه نمیتوانند تحمل کنند تا چه رسد به عبد الرحمن بن محمد. قاسم گفت: من میدانم سری را فاش میکنم که نمیباید آن را اظهار بدارم ولی بملاحظه دوستی که با عبد- الرحمن بن محمد داشته و میلی که براهنمائی او بوسیله این موضوع دارم میخواهم نامه را برای عبد الرحمن بخوانم.
آن روز گذشت. چون روز پنجشنبه سیزدهم ماه رجب فرا رسید و عبد الرحمن ابن محمد بنزد قاسم آمد و بوی سلام کرد، قاسم نامه را بیرون آورد و گفت: این نامه را بخوان! و در باره آن بیاندیش! عبد الرحمن نامه را خواند. چون بآنجا رسید که خبر مرگ قاسم را داده بود، نامه را پرت کرد و بقاسم گفت: ای ابو محمد! از این عقیده که داری بخدا پناه ببر، زیرا تو مردی هستی که از لحاظ دیانت بر دیگران برتری داری و عقلت را از دست نداده‌ای. خداوند میفرماید:
وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ یعنی: هیچ کس نمیداند فردا چه خواهد کرد، و هیچ کس نمیداند در کدام زمین خواهد مرد (سوره لقمان آیه 34) و هم میفرماید عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً خداوند داننده غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمیگرداند (سوره جن آیه 26) قاسم خندید و گفت: بقیه آیه را بخوان که خدا می‌فرماید: إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ یعنی مگر فرستاده‌ای که مورد رضایت خدا باشد و مولای من هم مورد رضایت خداست! سپس قاسم بوی گفت: من میدانستم که تو چنین خواهی گفت ولی تاریخ امروز را نگاهدار. اگر من بعد از آن تاریخی که در این نامه است زنده ماندم، بدان که اعتقاد من چیزی نبوده اما اگر وفات یافتم در باره معتقدات خود تجدید نظر کن.
عبد الرحمن تاریخ روز مقرر در نامه را یادداشت کرد و از هم جدا گشتند.
چون هفت روز از تاریخ رسیدن نامه گذشت، در همان روز قاسم سخت بیمار شد و میان بسترش تکیه بدیوار داد. پسرش حسن بن قاسم دائم

الخمر و داماد ابو عبد اللّه بن حمدون همدانى بود، حسن در آن هنگام عبا بصورت انداخته و در گوشه خانه نشسته بود

ابو حامد نيز در گوشه ديگر خانه نشسته بود، ابو جعفر بن جحدر و من و گروهى از مردم شهر هم گريه ميكرديم.
در اين وقت قاسم تكيه بدو دست و پشت خود داد و شروع بگفتن اين كلمات كرد: يا محمّد يا علىّ يا حسن يا حسين! يا موالى كونوا شفعائى الى اللّٰه عزّ و جلّ سه بار اين كلمات را تكرار نمود، چون بار سوم باين جا رسيد كه گفت: يا علىّ يا موسى مژگانش بحركت آمد، همان طور كه كودكان لاله نعمانى را حركت ميدهند. حدقه چشمش ورم كرد، آستين خود را روى ديدگان ميكشيد و آبى مانند آبگوشت از چشمانش بيرون آمد، آنگاه روى بجانب پسرش كرد و گفت: حسن بيا! ابو حامد بيا! ابو على بيا! ما همه نزد وى جمع شديم و نگاه بحدقه‌هاى او كرديم ديديم كه هر دو سالم است، ابو حامد دست روى هر يک از ما ميگذارد و از وى ميپرسيد: آيا مرا مى‌بينى؟
بالاخره خبر وى در ميان خلق شايع شد و دسته دسته از مردم مى‌آمدند و او را مينگريستند. و قاضى شهر نيز سوار شده نزد وى آمد. نام او ابو سائب عقبة ابن عبيد اللّٰه مسعودى، كه و قاضى القضاة بغداد بود. چون قاضى آمد پرسيد. اى ابو محمد؟! اين چيست كه در دست منست؟ و در آن انگشترى بود كه يک نگينى فيروزه داشت. پس انگشتر را نزديک آورد و باو نشان داد و گفت: سه سطر بر آن منقوش است قاسم (ره) آن را گرفت ولى نتوانست بخواند، مردم با حالت تعجب بيرون ميرفتند و جريان او را براى ديگران نقل ميكردند.
سپس قاسم متوجه پسرش حسن شد و گفت: اى فرزند! هر مقام و مرتبه‌اى كه خداوند بتو داده با شكر الهى قبول كن. حسن گفت: اى پدر! قبول كردم قاسم گفت: چطور قبول ميكنى؟.
حسن گفت: هر طور كه تو بمن فرمان دهى! قاسم گفت: من از تو ميخواهم كه از مى‌خوارى دست بردارى گفت: اى پدر! بآن كسى كه تو نام او را بردى

سوگند كه از خوردن شراب و اعمال ديگرى كه تو نميدانى دست برميدارم.
قاسم دست بسوى آسمان برداشت و سه بار گفت: خدايا فرمانبردارى خود را بحسن الهام كن و او را از نافرمانى خود دور گردان. پس كاغذى خواست و با دست خود وصيت نوشت. رحمة اللّٰه عليه.
زمينهائى كه در دست او بود متعلق به امام زمان و آن را وقف آن حضرت

کرده بود. از جمله وصیتهای قاسم به پسرش حسن این بود که گفت: اگر شایستگی وکالت امام را پیدا کردی، مخارج زندگی خود را از نصف ملک من که معروف به «فرجیده» است تأمین کن، و بقیه آن ملک امام زمان علیه السّلام است. ولی اگر بوکالت نرسیدی، خیر خود را از راهی که مورد قبول حق باشد، جستجو کن.
حسن نیز وصیت پدر را بدین امر پذیرفت.
چون روز چهلم شد و فجر طالع گردید، قاسم وفات یافت، خدا او را رحمت کند. در آن موقع عبد الرحمن آمد و با سر و پای برهنه فریاد میکرد و میگفت:
وا سیداه! ای وای که آقایم از دنیا رفت! مردم این وضع را از عبد الرحمن بسیار بزرگ شمردند و میگفتند: چه شده که چنین میکنی؟ عبد الرحمن میگفت:
ساکت باشید من چیزی دیدم که شما ندیده‌اید. سپس قاسم را تشییع کرد و از عقیده سابق خود برگشت (یعنی شیعه شد) و بسیاری از املاک خود را وقف امام زمان علیه السّلام نمود.
ابو علی بن جحدر قاسم را غسل داد و ابو حامد آب بروی میریخت و او را در هشت پارچه کفن نمود و پیراهنی که از امام رضا (ع) خلعت گرفته بود، نیز بر وی پوشانیدند و آن هفت قطعه پارچه که از عراق آورده بودند نیز بر وی پوشاندند.
بعد از مدتی کوتاه نامه‌ای که متضمن تسلیت بحسن بود، از ناحیه مقدسه امام صادر گشت و در آخر آن باین عبارت دعا فرموده بود: خداوند فرمانبرداری خود را بتو الهام فرماید و از نافرمانی خود بازدارد!. این همان دعائی بود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 629
که پدرش در باره او نموده بود! و در آخر نامه حضرت مرقوم بود که: ما پدرت را برای تو پیشوا و اعمال او را مثال و نمونه قرار دادیم.
سیّد بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» بعد از نقل این داستان مینویسد:
ما آن را از یک نسخه بسیار عتیقه از کتب قدیمی علمای خودمان نقل کردیم که شاید در زمان وکلاء حضرت (یعنی غیبت صغری و پیش از سال 329 هجری) نوشته شده است.

فرستاده اهل قم

و نیز در غیبت شیخ طوسی از حسین بن ابراهیم از احمد بن علی بن نوح از ابو نصر هبة اللّه بن محمد دخترزاده ام کلثوم دختر ابو جعفر (محمد بن عثمان نائب دوم امام زمان) نقل کرده که گفت: جماعتی از بنی نوبخت که از جمله ابو الحسن ابن کثیر نوبختی بود، برای من نقل کردند، و همچنین جده‌ام ام کلثوم نیز آن را نقل کرد و گفت: روزی مقداری اموال از قم و حوالی آنجا نزد محمد بن عثمان آوردند که بحضرت صاحب علیه السّلام برساند. موقعی که فرستاده آنها به بغداد آمد و بر محمد بن عثمان وارد گشت. سپس آنچه بوسیله او فرستاده شده بود بوی تسلیم نموده و خداحافظی کرد که برگردد.

محمد بن عثمان بوی گفت: چیز دیگری که بتو امانت داده‌اند باقی است و آن را نسپردی. آن کجاست؟ فرستاده گفت: آقا! چیزی نزد من باقی نمانده. هر چه بود تسلیم نمودم، محمد بن عثمان گفت: نه! هنوز چیز دیگری باقی مانده، برو و آنچه با خودداری جستجو کن و بخاطر بیاور که چه بتو دادند.

آن مرد رفت و چند روزی فکر کرد و در میان اثاث خود جستجو نمود ولی چیزی نیافت، همراهانش هم خبری باو ندادند.

سپس بنزد محمد بن عثمان برگشت و گفت: سوای آنچه بحضور شما آورده تسلیم نمودم، چیزی نزد من باقی نمانده است. محمد بن عثمان گفت: میگوید (یعنی امام علیه السّلام) دو دست لباس رزم، که فلانی پسر فلانی داد بما برسانی چه شد؟

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 630

فرستاده گفت: آری! بخدا قسم هست. ولی من فراموش کردم، بطوری که از خاطرم رفته است، و هم اکنون هم نمیدانم آنها را کجا گذاشته‌ام.

سپس بمنزل خود برگشت و آنچه را با خود داشت بازرسی کرد و از رفقایش هم خواست که در میان اثاث خود جستجو کنند، آنها هم جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. مجددا بنزد محمد بن عثمان برگشت و یأس خود را باطلاع او رسانید.

محمد بن عثمان گفت: گفته می‌شود (یعنی امام میفرماید) برو نزد فلان بن فلان پنبه فروش که دو عدل پنبه بانبار پنبه او بردی و یکی از آن بارها را بگشا و آن همان باری است که روی آن چنین و چنان نوشته شده، خواهی دید و دست لباس مزبور در گوشه آن بار پنبه است! مرد بیچاره از گفته محمد بن عثمان متحیر شد و فورا بمحل مزبور رفت و یکی از دو عدل پنبه را گشود و لباس‌ها را که در میان پنبه‌ها پنهان شده بود، پیدا کرد.

پس آنها را برداشت و نزد محمد بن عثمان آورد و بوی تسلیم نمود و گفت: من آنها را بکلی فراموش کرده بودم. زیرا وقتی کالا را بستم آنها را میان عدل پنبه گذاشتم که محفوظ بماند.
توضیح شیخ طوسی بعد از این واقعه آن مرد این موضوع عجیب را که او فراموش کرده بود و محمد بن عثمان بیاد او آورد و جز پیغمبر و امام منصوب از جانب خداوندی که عالم باسرار و آنچه در دلها پنهان است؛ کسی دیگر اطلاع ندارد، برای دیگران نقل کرد. آن مرد ابو جعفر محمد بن عثمان را نمیشناخت. او فقط آن مال را بدست او سپرد، همان طور که تجار اموال را بوسیله افراد موثق بهمکاران خود تسلیم میکنند. بعلاوه آن مرد نه براتی و نه نامه‌ای همراه خود نداشت که به محمد بن عثمان بدهد.
زیرا این واقعه در زمان معتضد عباسی و موقعی بود که کار شیعیان بسیار سخت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 631
شده بود، و چنان که می‌گویند از شمشیر دشمن خون میچکید! و این کارها میان آشنایان و خواص جزء اسرار بود، آنچه شیعیان نزد محمد بن عثمان می‌آوردند طوری بود که هیچ کس از حمل و نقل و خبر آن اطلاع نمییافت، و فقط فرستندگان بفرستاده خود میگفتند: برو بفلان جا و این اموال را تسلیم کن، بدون اینکه توضیحی بدهند، یا نامه‌ای بوی تسلیم کنند، نکند فرستادگان از ماجرا مطلع گردند! و نیز در غیبت شیخ از جماعتی از علما و آنها از حسن بن حمزه علوی از علی بن محمد کلینی روایت نموده است که: گفت: محمد بن زیاد صیمری نامه‌ای بحضور امام زمان (ع) نوشت و از آن حضرت کفنی برای تیمن درخواست کرده بود. در جواب مرقوم بود که تو در سال (81) بآن احتیاج پیدا خواهی کرد. و او هم در همان وقتی که معین فرموده بود وفات یافت. حضرت هم یکماه پیش از مرگش کفن را برای او فرستاد.
در کتاب فرج المهموم با اسناد خود از کتاب «دلائل الامامه» طبری شیعی از ابو المفضل شیبانی از کلینی از علی بن محمد سیمری (نائب سوم امام زمان) مثل آن را نقل کرده است.

ابو سوره زیدی

همچنین در غیبت شیخ از گروهی از علماء و آنها از ابو غالب احمد بن محمد زراری و او از ابو عبد اللّه محمد بن زید بن مروان و او از ابو عیسی محمد بن علی جعفری و ابو الحسین محمد بن علی بن رقام و آنها از ابو سوره نقل کرده‌اند که ابو غالب گفت پسری از ابو سوره دیدم- ابو سوره یکی از بزرگان «زیدیه» و سرشناس بود- او گفت ابو سوره میگفت: یک روز عرفه بزیارت مرقد منور حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام رفتم.
چون موقع نماز عشا رسید، نماز گزاردم و شروع بخواندن سوره حمد کردم در آن هنگام جوانی نیکو روی را که پیراهن تابستانی به تن داشت، دیدم که او نیز شروع بخواندن سوره حمد نمود و پیش از من تمام کرد، یا اینکه گفت من قبل از او
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 632
تمام کردم.
فردا صبح همه زوار از کربلا بیرون آمدیم و از کنار نهر فرات باوطان خود مراجعت نمودیم. همان جوان که با ما بود از من پرسید: اگر میخواهی بکوفه بروی برو، من از راه فرات حرکت نمودم و خود او از راه بیابان عزیمت نمود.
ابو سوره میگوید: من از فراق آن جوان متأسف شدم و همراه او از راه بیابان براه افتادم. او هم گفت: بیا، ما هم رفتیم تا بقلعه «مسناة» رسیدیم، و قدری خوابیدیم و سپس برخاستیم دیدم در بالای خندق کوفه هستیم. سپس جوان بمن گفت: زندگی تو بسختی میگذرد و عیال بار هستی، برو نزد ابو طاهر زراری که بزودی از خانه بیرون می‌آید در حالی که دستش بخون گوسفند قربانی رنگین است. باو بگو: جوانی باین اوصاف بتو میگوید: کیسه که بیست دینار در آنست و یکی از برادرانت نزد تو آورد بمن بده. ابو سوره میگوید: رفتم نزد ابو طاهر زراری و همان طور که جوان گفته بود او را توصیف نمودم. او گفت: الحمد للّه! سپس کیسه را آورد و من گرفتم و برگشتم.
ابو عبد اللّه محمد بن زید بن مروان که او نیز یکی از مشایخ زیدیه بود گفت:
این داستان را موقعی که در زمین «هر» «1» فرود آمده بودیم، برای ابو الحسین محمد ابن عبید اللّه علوی نقل کردم. او گفت: صحیح است و اضافه کرد که: مرد جوانی نزد من آمد من بدقت او را نگریستم سپس مردم را برگردانیدم و پرسیدم تو کیستی؟ گفت من فرستاده امام زمان (ع) هستم که بسوی یکی از برادرانش به بغداد میروم. پرسیدم: مرکوب

سواری داری؟ گفت: آری در خانه «طلحیین» است گفتم: برخیز برو و آن را بیاور غلامی هم با او فرستادم و مرکوب را آوردند. آن روز را نزد من ماند و از غذای من هم تناول کرد؛ و بسیاری از اسرار و ما فی الضمیر مرا برایم شرح داد.
پرسیدم: از کدام راه خواهی رفت؟ گفت: از راه نجف و از آنجا به «رمله» و از

آنجا به «فسطاط» میروم. سپس از آنجا سوار شده و موقع مغرب خدمت خلف مهدی علیه السّلام مشرف میگردم.
محمد بن عبید اللَّه گفت: فردای آن روز سوار شد و من هم سوار شدم، تا آنکه به پل «دار صالح» رسیدیم. او تنها از خندق عبور کرد و من او را میدیدم که در نجف فرود آمد و از نظرم غائب شد.

داستان ابو غالب زراری

نیز شیخ در غیبت میفرماید: این حکایت را جماعتی از علماء از ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری بطور اجازه برای من نقل کردند که: ابو الفرج محمد ابن المظفر این حکایت را در خانه وی (زراری) واقع در بغداد «بازارچه غالب» در روز یک شنبه پنجم ذی قعده سال (356) از او شنیده و نوشته است بدین شرح که:

ابو غالب زراری گفت: با مادر فرزندم که نخستین زن من بود، در اوائل جوانی که بیست سال کمتر داشتم ازدواج نمودم. مراسم عروسی من در منزل پدر زنم انجام گرفت، بعدا نیز چندین سال همسرم در خانه پدرش بود و در این مدت من سعی می‌کردم که آنها اجازه دهند او را بخانه خودم منتقل سازم ولی آنها پاسخ مثبت بمن نمیدادند.

در این مدت زنم از من باردار شد و دختری آورد، بچه مدتی زنده بود و بعد فوت شد. من نه در وقت ولادت و نه در موقع فوت دخترم حاضر نبودم و حتی او را هم ندیدم. زیرا میان من و کسان همسرم آتش نفاق شعله‌ور بود. بعد از این واقعه صلح کردیم و آنها حاضر شدند که زنم را بخانه من بیاورند؛ اما وقتی بمنزل آنها رفتم که زنم را بیاورم آنها باز هم از سپردن وی بمن خودداری کردند.

تا بر حسب تقدیر زنم در آن گیر و دار مجددا باردار شد. من برای چندمین بار از آنها خواستم که مطابق اصلاحی که نموده بودیم بگذارند او را بخانه خود ببرم

ولی آنها امتناع ورزیدند و بدین گونه دوباره آتش نفاق میان ما زبانه کشید و من هم ناچار از نزد آنها رفتم، و در غیاب من باز دختری متولد گردید و از آن تاریخ تا دو سال همچنان بحالت قهر بسر بردیم. سپس ببغداد آمدم.

در آن موقع رئیس شیعیان کوفه ابو جعفر محمد بن احمد زجوزجی بود که نسبت بمن حکم عمو و پدر داشت. من نزد وی به بغداد رفتم و از وضع خودم و اختلافی که میان من و زنم و کسان او بود بوی شکوه نمودم. ابو جعفر گفت: نامه‌ای بحضور امام زمان علیه السّلام بنویس و از حضرتش بخواه که برای کارت دعا فرماید.

من هم نامه‌ای نوشتم و شرح حالم و آنچه میان من و دشمنانم گذشته بود و امتناعی که آنها از سپردن زنم بمن نموده بودند، در آن نگاشتم و آن را برداشته و باتفاق ابو جعفر نزد محمد بن علی شلمغانی بردیم شلمغانی آن روزها میان ما شیعیان و حسین بن روح «رضی اللّه عنه» واسطه بود و حسین بن روح هم آن موقع نائب خاص امام زمان علیه السّلام بود.

ما نامه را بوی دادیم و خواهش کردیم که به پیشگاه حضرت تقدیم کند. او هم نامه را از من گرفت ولی چند روز جواب آن بتأخیر افتاد سپس او را ملاقات نموده و گفتم: تأخیر جواب نامه موجب تأثر من شده ولی او گفت: نه! متأثر مباش که من تأخیر جواب را به نفع تو میدانم. و با اشاره گفت که اگر جواب زود بیاید بواسطه حسین بن روح «1» است و اگر دیر صادر شود بملاحظه‌ای است که خود صاحب الامر دارد.

من هم برگشتم. بعد از اندک مدتی ابو جعفر زجوزجی مرا خواست وقتی نزد وی رفتم برگی از نامه‌ای درآورد و گفت: این جواب نامه تو است. اگر میخواهی آن را

استنساخ کنی، استنساخ کن و آن را برگردان. چون آن را گرفتم و خواندم دیدم نوشته است: کار مرد و زن را خداوند اصلاح فرمود. من آن را یادداشت کردم و ورقه را بوی پس دادم. سپس بکوفه برگشتیم و خداوند آن زن را به بهترین وجه فرمانبردار من گردانید. سالها با هم بودیم. خداوند از وی فرزندانی بمن موهبت کرد. با اینکه پیشامدهای ناگواری برایش روی داد، بطوری که زنان دیگر تحمل آن را ندارند بر خود هموار نمود و از آن روز میان من و او و بستگانش یک کلمه بد رد و بدل نشد تا آنکه زمانه میان ما جدائی انداخت (یعنی او مرد).

داستان دیگر

و هم آن جماعت برای من (شیخ طوسی) نقل کردند که ابو غالب گفت: مدتی قبل از این ماجرا نامه‌ای بحضور امام علیه السّلام نوشته و از حضرت خواسته بودم که حضرت قطعه ملک مرا بپذیرد. آن موقع مقصودم از این کار تقرب بخداوند نبود بلکه میل داشتم بدین وسیله با نوبختیها آمیزش پیدا کنم و از نظر عنوان و ثروت دنیا در سلک آنها درآیم، ولی جواب نامه‌ام نرسید. بعد که اصرار زیاد نمودم، نامه‌ای برایم نوشته شد که: شخص موثقی را پیدا نموده و املاک خود را بنام او ثبت کن زیرا بآن محتاج خواهی شد.

من آن را بنام ابو القاسم موسی بن حسن زجوزجی برادر زاده ابو جعفر سابق- الذکر که مورد وثوق من و از لحاظ دیانت داری و نعمت دنیوی معتبر بود ثبت کردم.

چند روزی نگذشت که اعراب مرا اسیر کردند و محصول املاکی که هنوز در ملک من بود، غارت نمودند، و غلات و چهار پایان و آلات- کشاورزی- که در آن بود، و هزار دینار ارزش داشت همه را بتاراج بردند، خودم نیز مدتی در اسارت آنها بسر بردم تا اینکه صد دینار و هزار و پانصد درهم دادم و خود را خلاص گردانیدم، بعلاوه هفتصد درهم برای خاطر قاصدها که باطراف فرستاده بودم

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 636

متضرر شدم. موقعی که از چنگ آنها بیرون آمدم محتاج باملاکی شدم که بنام ابو القاسم زجوزجی ثبت کرده بودم، ناچار آن را فروختم.

نیز شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد: حسین بن عبید اللَّه غضائری از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود قمی از علی بن همام برای من روایت نمود که علی بن همام گفت: محمد بن علی شلمغانی عزاقری کسی نزد حسین بن روح فرستاد که بیا با هم مباهله کنیم.

نائب امام زمان من هستم که مأمور باظهار علم گشته‌ام ولی تو بطور آشکار و نهان، آن را ظاهر گردانیدی. پس بیا تا با هم مباهله «1» نمائیم شیخ ابو القاسم حسین بن روح در جواب او پیغام فرستاد که هر یک از ما برای مباهله پیشی گیرد، دشمن امام خواهد بود. شلمغانی پیشی گرفت و بهمین جهت کشته شد و بدار آویخته گردید و ابن ابی عون را هم با وی گرفتند. این واقعه در سال (323) اتفاق افتاد.

محمد بن نوح میگوید: جدم محمد بن احمد بن عباس بن نوح رضی اللَّه عنه بمن خبر داد و گفت: ابو محمد حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری بمن خبر داد که در ماه ذی الحجه سال (312) هجری توقیعی از

ناحیه مقدسه در باره لعن شلمغانی، توسط حسین بن روح در خانه مقتدر خلیفه عباسی برای شیخ ابو علی بن همام فرستاده شده، ابو علی آن را برای من خواند و گفت: وقتی این توقیع صادر شد، حسین بن روح از حضرت خواست که آن را آشکار نسازد، زیرا آن موقع حسین بن روح در دست دشمن گرفتار و در خانه مقتدر عباسی محبوس بود، حضرت امر فرمود که آن را آشکار کن و نترس که از شر آنها ایمن خواهی بود. بعد از آشکار ساختن توقیع لعن شلمغانی، حسین بن روح در اندک مدتی از زندان آزاد شد و الحمد للّٰه.

مردی که فرزندش را نفی میکرد

شیخ طوسی سپس میفرماید: در یک کتاب اصل «1» قدیمی که در محرم سال 317 هجری در اهواز نوشته شده، دیدم که نوشته است: ابو عبد اللّه روایت نموده از ابو محمد حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبد اللّه بن محمد بن علی بن ابی طالب گرگانی که گفت وقتی در شهر قم میان برادران شیعه در باره مردی که فرزندش را از خود نفی می‌کرد، اتفاقی روی داد. مردم شخصی نزد شیخ صیانة اللّه که من نیز پیش او بودم فرستادند.

فرستاده نامه بوی داد ولی او نامه را نخواند و دستور داد که آن را نزد ابو عبد اللّه بزوفری- اعزه اللّه- ببرد تا او جواب نامه را بدهد. فرستاده موقعی که من در مجلس ابو عبد اللّه نشسته بودم وارد شد.

ابو عبد اللّه در جواب گفت: این بچه فرزند همین مرد است که در فلان روز و فلان جا نزدیکی نمود و نطفه این بچه بسته شد. باین مرد بگو نام بچه را محمد بگذار. فرستاده به شهر برگشت و جریان را بآنها اطلاع داد و مطلب روشن شد وقتی هم که بچه متولد گردید نام او را «محمد» گذاردند.

و نیز محمد بن نوح گفت: هنگامی که ابو عبد اللَّه حسین بن محمد بن سوره قمی از سفر حج مراجعت میکرد. از علی بن حسن بن یوسف صائغ (زرگر) قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی معروف به «ابن دلائل» و غیر اینان از بزرگان علمای قم نقل کرد که: علی بن حسین بن موسی بن بابویه با دختر عمویش محمد

بن موسی بن بابویه ازدواج کرد ولی از آن زن صاحب فرزند نشد.
پس نامه‌ای برای شیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی اللَّه عنه نوشت که از حضرت صاحب علیه السّلام مسألت دارد تا در باره او دعا کند و خداوند اولاد فقیهی بوی روزی فرماید. در جواب او مرقوم بود: عنقریب کنیزی دیلمی خواهی گرفت، و از او صاحب دو فرزند فقیه میشوی.
و هم ابن نوح گفت: ابو عبد اللَّه بن سوره حفظه اللَّه بمن گفت: علی بن بابویه سه پسر داشت. محمد (شیخ صدوق) و حسین که هر دو فقیهی ماهر در حفظ حدیث بودند. احادیثی که آنها حفظ داشتند، هیچ کس از دانشمندان قم حافظ نبودند این دو، برادری بنام حسن داشتند که نفر وسط و بعبادت و زهد اشتغال داشت و با مردم آمیزش نمیکرد و از فقه بی‌بهره بود.
ابن سوره میگفت: هر وقت ابو جعفر (صدوق) و ابو عبد اللَّه (حسین برادر او) شروع بنقل روایت میکردند، مردم از قوه حافظه آنها متعجب میشدند، و بآنها میگفتند: «این مقام اختصاصی را شما بر اثر دعای امام زمان علیه السّلام یافته‌اید» این مطلب در میان اهل قم مشهور است.

باز شدن زبان سرور

همچنین ابن نوح گفت: شنیدم ابو عبد اللّٰه بن سوره قمی میگفت: از «سرور» که مردی عابد و متهجد بود و من در اهواز او را دیدم ولی حالا نسبش را فراموش کرده‌ام، شنیدم که میگفت: من لال بودم و سخن نمیگفتم پدر و عمویم مرا در بچگی که سیزده یا چهارده سال داشتم نزد حسین بن روح بردند و از او خواستند که از حضرت خواهش کند در باره من دعا فرماید تا خداوند زبان مرا بگشاید.

حسین بن روح گفت: دستور رسیده که برای تأمین این منظور بکربلا بروید.

«سرور» گفت من و پدر و عمویم بکربلا رفتیم و غسل نموده بزیارت پرداختیم در اثنای زیارت پدر و عمویم صدا زدند: ای سرور! با زبان فصیح گفتم: بله!

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 639

گفتند: آفرین! حرف زدی؟ گفتم: بله! ابو عبد اللّٰه بن سوره گفت: این «سرور» مردی بود که صدایش بلند نبود.

مؤلف: از این روایت پیداست که بزوفری از سفرای حضرت صاحب علیه السّلام بوده ولی در کتاب نقل نشده. ممکن است واسطه در سفارت بوده یعنی سفیر سفیر امام بوده است، یا اینکه در خصوص همین مورد بی‌واسطه سفارت داشته است.

محمد بن شاذان

صدوق (ره) در کمال الدین از استادش ابن ولید قمی از سعد بن عبد اللَّه اشعری و او از علان کلینی و او از محمد بن شاذان بن نعیم روایت نموده که گفت:

اموالی نزد من برای غریم (امام زمان) بمبلغ چهار صد و هشتاد درهم جمع شد. نخواستم این مبلغ ناتمام را خدمت حضرت بفرستم، لذا از مال خودم بیست درهم روی آن گذاردم و آن را برای محمد بن جعفر (یکی از وکلای امام زمان) فرستادم ولی از اضافه خودم چیزی ننوشتم محمد بن جعفر رسید آن را فرستاد و در آن نوشته بود، پانصد درهم رسید و بیست درهم آن مال تو بود! شیخ مفید در ارشاد و قطب راوندی در خرایج نیز بطرق دیگر آن را نقل کرده‌اند.

مردی از اهل سواد

نیز صدوق در کمال الدین از سعد بن عبد اللّٰه از اسحاق بن یعقوب نقل میکند که گفت: از عثمان بن سعید (نائب اول امام زمان) شنیدم میگفت: مردی از اهل سواد عراق نزد من آمد و مالی برای امام آورد. حضرت آن را پس داد و فرموده بود:
حق پسر عمویت را که چهار صد درهم است، از آن بیرون کن. آن مرد مبهوت و متعجب ماند و بحساب اموال خود نظر کرد.
معلوم شد زمین زراعتی پسر عمویش در دست او بوده که قسمتی را باو برگردانده و قسمتی هنوز رد نکرده بود، وقتی کاملا حساب کرد معلوم شد، سهم پسر عمویش از آن زمین، چهار صد درهم می‌شود، همان طور که حضرت فرموده بود پس
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 640
آن مبلغ را بیرون نموده و بقیه را تسلیم کرد و مورد قبول واقع شد. در ارشاد مفید این روایت را از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد نقل کرده است.

کم بود قیمت غلام

صدوق در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد اللَّه از علی بن محمد رازی از گروهی از علمای شیعه، روایت نموده که: حضرت صاحب علیه السّلام غلامی نزد ابو عبد اللَّه بن جنید که در «واسط» بود، فرستادند که آن را بفروشد «ابن جنید» هم غلام را فروخت و وجه او را گرفت، وقتی دینارها را وزن کرد دید که هیجده قیراط و یک حبه کم بود، از مال خود این مقدار را کشید و روی آن نهاد و برای امام فرستاد.
حضرت یک دینار برای او فرستاد که وزن آن، هیجده قیراط و یک حبه بود!
در خرایج میگوید این خبر را شیخ کلینی هم نقل کرده است.

نیز محمد بن ابراهیم مهزیار

نیز در کمال الدین با اسناد خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل میکند که گفت: بقصد زیارت امام حسن عسکری و امام علی النقی علیهما السلام بمحله «عسکر» رفتم. سپس قصد ناحیه مقدسه نمودم، زنی مرا ملاقات کرد و پرسید تو محمد بن ابراهیم هستی؟ گفتم: آری. گفت: برگرد، زیرا در این وقت نمیتوانی بیائی، موقع شب بیا که در خانه برای تو باز می‌شود و داخل شو و یک راست باطاقی که چراغ در آنست برو. من هم رفتم و چون شب هنگام برگشتم دیدم در باز است داخل خانه شدم و بطرف اطاقی که توصیف کرده بود رفتم.
در همان موقع که میان دو قبر با صدای بلند گریه میکردم، ناگهان صدائی شنیدم که میگفت: ای محمد از خدا بترس و از آنچه مرتکب میشوی توبه کن، زیرا کار بزرگی را بگردن گرفته‌ای.

کاتب خوزستانی

همچنین در کمال الدین از ابن ولید قمی از سعد بن عبد اللَّه از علی بن محمد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 641
رازی از نصر بن صباح بلخی روایت میکند که گفت: «کاتبی در شهر «مرو» بود که او را خوزستانی می‌نامیدند. هزار دینار برای ناحیه مقدسه امام علیه السّلام نزد وی جمع شد. او با من در خصوص آن مشورت کرد. من گفتم: آن را نزد حاجز (وکیل امام زمان) در ری بفرست گفت: مسئولیت آن را اگر فردای قیامت خداوند از من خواست بگردن میگیری؟ گفتم: آری.
نصر میگوید: ما با همین قرار از وی جدا گشتیم، آنگاه دو سال بعد مراجعت نمودم و از آن پول جویا شدم، گفت: دویست دینار آن را برای «حاجر» فرستادم. رسید آن با دعا در باره من رسید و نوشته بود که پولها هزار دینار بوده است! ولی تو دویست دینار فرستاده‌ای! اگر بخواهی بقیه آن را بکسی بسپاری آن را در ری به «اسدی» بسپار! نصر گفت: در آن اوقات خبر وفات حاجز بوی رسید سخت ناراحت و محزون گردید. من گفتم: چرا ناراحت و محزون شدی با اینکه خداوند بر تو منت نهاد و در نامه‌ای که از ناحیه مقدسه برایت آمده بدو چیز راهنمائی‌شده‌ای: یکی اینکه امام مبلغ پولها را معلوم فرموده و دیگر تعیین وکیلی در «ری» است و بعدا خبر وفات حاجز را بتو اعلام فرمود.
نیز در کمال الدین میگوید؛ پدرم از سعد بن عبد اللَّه اشعری و او از علان رازی از نصر بن صباح نقل میکند که مردی از اهل بلخ پنج دینار سهم امام برای «حاجز» فرستاد و نامه‌ای همراه آن ارسال داشته نام خود را تغییر داد ولی جواب آن مشتمل بر رسید پول و نام و نسب صاحب پول و دعا برای او بود.

و نیز در کتاب مزبور مینویسد: پدرم از سعد بن عبد اللّه از ابو حامد مراغه‌ای از محمد بن شاذان بن نعیم روایت میکند که: مردی از اهل بلخ مالی همراه نامه‌ای که چیزی در آن نوشته نبود و فقط با انگشت روی آن بدون حروف گردانیده بود؛ برای امام علیه السّلام فرستاد و بفرستاده گفت: این اموال را ببر هر کس داستان آن را با

جواب نامه بدون نوشته بتو داد، باو تسلیم کن.

پس فرستاده اموال را برداشت و بمحله «عسکر» در سامره رفت و سری بجعفر- کذاب- زد و بوی گفت: مالی با من است و صاحب آن گفته هر کس جریان را درست بیان داشت آن را بدو بسپار اکنون بگو تا بتو بسپارم.

جعفر گفت تو عقیده به «بداء» داری؟ گفت: آری. گفت: پس بدان که صاحب این مال بدابرایش حاصل شد، و تو را مأمور کرده که بدون تحقیق این اموال را بمن بدهی! فرستاده گفت: این جواب مرا قانع نمیسازد. پس از نزد او بیرون آمد و در خانه بزرگان شیعه آمد و رفت میکرد و مترصد وقت بود. در آن میان نامه‌ای بدست او رسید که نوشته بود:

این مالی است که دیگری میخواست با نیرنگ آن را تصاحب کند (یعنی جعفر کذاب) این مال روی صندوق بود، دزدها بخانه‌ای که صندوق در آنجا بود دستبرد زده آنچه در صندوق بود به یغما بردند ولی این مال سالم ماند. نامه صاحب مال هم بر گشت و در آن مرقوم بود: انگشت خود را در روی آن گرداندی و از ما خواهش دعا نمودی خدا حاجت تو را برآورد.

همچنین در کمال الدین میگوید: پدرم از سعد بن عبد اللّه و او از محمد بن صالح نقل کرده که گفت: نامه‌ای بناحیه مقدسه نوشتم و از حضرت خواستم که برای رهائی مردی که پسر عبد العزیز او را حبس کرده بود، دعا فرماید. و نیز برای وصلت با کنیزی بمنظور بچه دار شدن، اجازه خواستم. در جواب مرقوم بود با کنیز نزدیکی کن، آنچه خدا خواهد انجام میپذیرد، محبوس را هم خدا آزاد می‌کند، کنیز بچه‌ای زائید. سپس خودش مرد و همان روز که توقیع بافتخار من صادر گشت محبوس هم آزاد شد.

و نیز پدرم از ابو جعفر مروزی نقل کرد که مولودی خدا بمن روزی نمود. نامه‌ای بحضرت نوشتم که اجازه فرماید روز هفتم یا هشتم او را شستشو کنم جوابی نیامد. بچه هم روز هشتم درگذشت. مجددا نامه‌ای مبنی بر مرگ بچه تقدیم داشتم.

در جواب مرقوم فرمود: از این پس صاحب دو فرزند خواهی شد. نام اولی را احمد و دومی را جعفر بگذار. و همان طور که فرموده بود نیز واقع شد.

احمد بن هلال صوفی

همچنین او گفت: موقعی که خبر فوت احمد بن هلال ملعون از ناحیه مقدسه رسید. پیری نزد من آمد و گفت: کیسه‌ای را که نزد توست بیرون بیاور. آن را بیرون آورده گشودم دیدم نامه‌ای بدین مضمون بنام من صادر گشته. آنچه راجع بصوفی بدعت کار یعنی «هلالی» گفته بودی خداوند پیوند عمر او را برید. پس از مرگ احمد ابن هلال نیز، نامه‌ای بدین مضمون آمد: او قصد کشتن ما کرد. ما هم صبر کردیم تا خداوند با نفرین ما پیوند عمر او را برید.

و نیز صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد اللَّه از علان رازی از حسن بن فضل یمنی نقل کرده است که گفت: چون آهنگ سامره کردم، کیسه‌ای که چند دینار و دو دست لباس در آن بود برایم فرستاده شد.
من آن را برگردانیدم و پیش خود گفتم: من در نزد ائمه چنین مقامی دارم؟! مغرور شدم و قبول آن را کسر شأن خود دانستم، سپس پشیمان شدم ناچار نامه‌ای نوشتم و معذرت خواستم و از این عمل استغفار نمودم.
سپس با خود گفتم: اگر آن کیسه برگردانیده شود. آن را باز نمی‌کنم و پول آن را خرج نمی‌نمایم، بلکه آن را پیش پدرم میبرم، چه که او از من داناتر است.
پس قاصدی از ناحیه امام نزد من آمد و گفت: اشتباه کردی زیرا یقین بمطلب نداشتی، بسیار اتفاق می‌افتد که ما برای دوستان خود چنین کنیم و هم بسیار شده که آنها خود بعنوان تبرک این خواهشها را از ما نموده‌اند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 644
پس فرستادن آنها اشتباه بود، ولی حالا استغفار نمودی خداوند، تو را بخشید چون قصد داری پولها را در راه سفر خود مصرف نکنی، ما نیز آن را بتو نمیدهیم ولی لباسها را باید برداری و با آن در حج محرم شوی.
همین راوی میگوید: آنگاه نامه‌ای در خصوص دو مطلب نوشتم و خواستم مطلب دیگر بنویسم، پیش خود گفتم: شاید زیاد باشد و خوش آیند امام نباشد جواب دو مطلب آمد، و راجع بمطلب سوم که آن را پوشیده داشتم و ننوشته بودم. مرقوم بود که خواهش عطر کرده بودی. پس مقداری عطر در پارچه سفیدی برایم فرستاده شد و در محمل با خود داشتم، در منزل عسفان «1» شتر من رم کرد، و محملم افتاد و آنچه داشتم باطراف پرت شد.
سپس اثاث خود را جمع کردم و در آن میان کیسه عطر را گم نمودم، چندان گشتم که یکی از همراهان پرسید چه میجوئی! گفتم: کیسه‌ای که با خود داشتم.
گفت: چه در آن بود؟ گفتم: مخارج راهم. آن مرد گفت: دیدم کسی آن را برداشت ولی من از هر کسی پرسیدم از یافتن آن مأیوس شدم. موقعی که بمکه رسیدم و خورجین خود را گشودم اول چیزی که در آن دیدم، همان کیسه بود! با اینکه کیسه مزبور بیرون خورجین و در محل بود و موقعی که اثاث من باطراف پخش شد.
آن هم افتاد! همین شخص میگوید: وقتی در بغداد بودم بر اثر ماندن در

آنجا دلتنگ شدم و با خود گفتم: میترسم امسال بحج نروم و بمنزل خود برنگردم. پس رفتم پیش محمد ابن عثمان و جواب نامه‌ای که در این خصوص نوشته بودم خواستم. محمد بن عثمان گفت بفلان مسجد برو، مردی در آنجاست که جواب تو را میدهد و آنچه احتیاج داری بتو اطلاع خواهد داد. من هم بآن مسجد رفتم و در موقعی که نشسته بودم، ناگاه مردی آمد و مرا نگریست و سلام کرد و خندید و گفت: مژده باد! زیرا امسال بحج خواهی رفت و ان شاء اللَّه بسلامت نزد کسانت مراجعت میکنی.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 645

من هم رفتم نزد «ابن وجناتا» محملی و کجاوه‌ای برایم کرایه کند، دیدم چهره‌اش درهم فرو رفت. آنگاه چند روز بعد او را دیدم که بمن گفت: من چند روز است که سراغ تو را میگیرم امام بمن نوشته است محملی و کجاوه‌ای برای تو کرایه و مهیا سازم. علان رازی میگوید: حسن بن فضل که این اخبار را نقل کرده است برای من نقل کرد که در این سفر ده معجزه از امام دیدم و الحمد للّه ربّ العالمین.

علی بن محمد شمشاطی

نیز در کمال الدین میگوید: پدرم از سعد بن عبد اللّٰه اشعری از علی بن محمد شمشاطی فرستاده جعفر بن ابراهیم یمنی نقل کرد که گفت: من در بغداد اقامت داشتم روزی دیدم کاروان یمنی‌ها آماده حرکت است. نامه‌ای نوشتم و از حضرت اجازه خواستم که با آنها حرکت کنم. جواب آمد که با این کاروان حرکت مکن که خیری برای تو ندارد و در کوفه توقف کن.
کاروان حرکت کرد. در میان راه طایفه «بنی حنظله» بر سر آنها ریختند و آنها را غارت و هلاک نمودند! باز نامه‌ای نوشتم که اجازه فرماید با کشتی حرکت کنم. جواب آمد: این کار را هم مکن. اتفاقا در آن سال هر کشتی که بحج رفت طایفه «بوارج» راه را بر آنها بستند. پس بقصد زیارت امام حسن عسکری علیه السّلام بسامره رفتم.
موقع مغرب که در مسجد بودم، غلامی نزد من آمد و گفت: برخیز! پرسیدم من کیستم و بکجا بروم؟ گفت تو علی بن محمد فرستاده جعفر بن ابراهیم یمنی هستی برخیز و بخانه بیا! در آن موقع کسی از شیعیان از آمدن من بسامره اطلاع نداشت من برخاستم و بخانه رفتم و اجازه گرفتم که امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام را از داخل زیارت کنم و او هم بمن اجازه داد.
در ارشاد مفید این روایت را از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد بن علی بن حسین یمنی نقل کرده است.

و نیز صدوق در کمال الدین مینویسد: پدرم از سعد بن عبد اللّٰه اشعری از علان رازی از اعلم بصری و او از ابو رجاء مصری روایت نموده که گفت: دو سال بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برای تحقیق در باره جانشین آن حضرت سفر کردم، ولی چیزی دستگیرم نشد. سال سوم که در مدینه در جستجوی پسر امام حسن عسکری علیه السّلام بودم ابو غانم دعوت کرد که شام را نزد او باشم. در آن هنگام نشسته بودم و در اندیشه فرو رفته و با خود میگفتم: اگر امام پسری داشت لا بد بعد از سه سال ظاهر میشد. ناگاه صدای هاتفی را شنیدم ولی خود او را ندیدم که می‌گفت:
ای نصر بن عبد اللّٰه (نام ابو رجاء بوده) باهل مصر بگو: شما که به پیغمبر ایمان آورده‌اید او را دیده‌اید؟ نصر میگوید: من تا آن موقع نام پدرم را نمیدانستم.
زیرا من در مدائن متولد شده بودم، و نوفلی مرا بمصر آورد، و بعد از مرگ پدرم در آنجا پرورش یافتم. بعد از شنیدن آن برخاستم و حرکت کردم و دیگر پیش ابو- غانم نرفتم و راه مصر را گرفته عازم شدم.
و هم ابو رجاء مصری گفت: دو نفر از اهل مصر نامه‌ای در باره دو فرزندشان بحضور امام نوشتند. جواب آمد که ای فلانی خداوند بتو پاداش دهد، و در باره دومی دعا کرد. پس از چندی پسر اولی که باو تسلیت گفته بود وفات یافت.
و نیز ابو رجاء گفت: ابو محمد وجنائی برای من نقل کرد که اوضاع شهر ما بهم خورد و آشوبی پدید آمد. من ببغداد آمدم و هشتاد روز در آنجا ماندم، روزی پیرمردی آمد و بمن گفت: برگرد بشهر خود.
من هم با بی‌میلی از بغداد بیرون آمدم. وقتی بسامره رسیدم خواستم در آنجا منزل کنم، زیرا اخباری از وضع آشفته وطن بمن میرسید، هنوز در سامره بمنزل نرسیده بودم که دیدم پیرمردی نزد من آمد و نامه‌ای از خانواده‌ام آورد که از آرامش اوضاع شهر خبر داده و از من خواسته بودند برگردم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 647
همچنین در کمال الدین مینویسد: پدرم از سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن هارون روایت میکند که گفت پانصد دینار مال امام علیه السّلام را بذمه داشتم یک شب که در بغداد بودم و شبی تاریک و بادهای شدید میوزید، و من هم سخت ترسیده بودم؛ و در باره مال امام که بذمه داشتم میاندیشیدم، پیش خود گفتم: چند باب دکان دارم که آن را به پانصد و سی

دینار خریده‌ام. همه آنها را در عوض پانصد دینار مال امام علیه السّلام میدهم.
همان موقع شخصی آمد که آن را در عوض پانصد دینار بگیرد، با اینکه هنوز قباله آن را ننوشته و بکسی هم خبر نداده بودم.

ابو القاسم بن ابی حابس

و نیز در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد اللّٰه از ابو القاسم بن ابی حابس روایت نموده که گفت: من در شب نیمه شعبان بزیارت حضرت امام حسین علیه السّلام میرفتم؛ در یکی از سالها قبل از ماه شعبان بسامره رفتم و سعی داشتم که پیش از دخول ماه شعبان زیارت نکنم. چون ماه شعبان آمد گفتم زیارتی را که همه وقت میخواندم ترک نخواهم کرد. پس بزیارت رفتم. من هر وقت بسامره می‌آمدم بوسیله نامه‌ای آمدنم را به حضرت اطلاع میدادم، در این دفعه به ابو القاسم حسن بن احمد وکیل آن حضرت گفتم: آمدن مرا اطلاع مده زیرا میخواهم زیارتم در این مرتبه زیارتی خالص باشد.

بعدا ابو القاسم در حالی که تبسمی بر لب داشت نزد من آمد و گفت: این دو دینار برای من فرستاده شده که آن را به «حابسی» بده و بگو: هر کس در فکر خدا باشد خدا هم بیاد اوست!.

حابسی میگوید: من در سامره سخت مریض شدم، و از بهبودی خود مأیوس گردیده آماده مرگ گشتم. در آن موقع دو ظرف که دو شاخه بنفشه در آن بود برای من فرستاده شد و بمن دستور دادند که آن را ببویم، مشغول بوئیدن آن بودم که بهبودی یافتم- و الحمد للّٰه رب العالمین.

و هم حابسی گفت: یکی از بدهکاران من مرد، نامه‌ای نوشتم که حضرت

اجازه بدهند بشهر واسط بروم و ورثه او را ببینم، و با خود گفتم: اوائل مرگ او میروم شاید بتوانم حق خود را بگیرم. ولی حضرت اجازه رفتن ندادند. مجددا نامه‌ای نوشتم که اجازه صادر فرماید؛ باز اجازه ندادند. چون چند سال گذشت نامه‌ای آمد که اکنون بسوی آنها برو. من هم رفتم و طلب خود را گرفتم.

و هم ابو القاسم حابسی گفت: پسر رئیس ده دینار سهم امام برای حاجز (یکی از وکلای امام) فرستاد، ولی حاجز فراموش کرد آن را بامام برساند؛ نامه‌ای برای حاجز آمد که نوشته بود: دینارهای پسر رئیس را بفرست! و هم او گفت: هارون بن موسی بن فرات طی نامه درخواست اموری چند کرد از جمله با قلم بی‌مرکب برای دو پسر برادرش که در زندان بودند، خواهش دعا کرده بود، جواب نامه او آمد که برای آنها باسم دعا فرموده است.

و هم حابسی گفت: مردی از اهل «ربض حمید» نامه‌ای بحضور امام نوشت و برای وضع حمل زنش خواهش دعا کرد، چهار روز پیش از وضع حمل جواب آن آمد که دعا کردیم و زنت دختر میزاید، همان طور هم شد.

و هم او گفت: محمد بن محمد قصری نامه‌ای خدمت امام نوشت که: از شر دختران خود آسوده گردد و حجّ بیت اللّه بوی روزی شود، و اموالی که از دستش رفته دوباره باو برگردد. جواب خواهشهای او رسید: همان سال بحجّ رفت.
و از شش دختری که داشت چهار نفرشان مردند و اموال از دست رفته‌اش را باز یافت!! و هم او گفت: محمد بن یزداد نامه‌ای نوشت و از حضرت طلب دعا برای پدر و مادر خود نمود، جواب آمد که: خداوند تو و پدر و مادر و خواهر متوفایت را که نامش «کلکی» بود، آمرزید. این زن، زنی صالحه بود.
و نیز حابسی گفت: نامه‌ای بحضور امام علیه السّلام نوشتم و پنجاه دینار که از جمعی مؤمنین نزد من بود برای آن حضرت فرستادم. از جمله ده دینار آن از پسر عموی من بود که ایمان درستی نداشت. لذا من هم نام او را در آخر نامه نوشتم و خواهش نمودم

که برای او دعا نفرماید. در فصل اسامی جواب نامه مرقوم بود: خداوند از آنها قبول فرماید و بتو و بآنان احسان کند، ولی برای پسر عمویم دعائی نفرموده بود.
همچنین حابسی گفت: چند دینار از عده‌ای از مؤمنین و نیز مبلغی را مردی بنام محمد بن سعید بمن داد که برای حضرت بفرستم. من هم آنها را فرستادم و پول محمد بن سعید را عمدا بنام پدرش سعید فرستادم زیرا خود وی اهل دیانت نبود، جواب وصول آن بنام «محمد» که من اسم آن را تغییر داده بودم رسید.
و هم حابسی گفت: در همین سال که این علائم از ناحیه مقدسه برای من آشکار گشت، هزار دیناری را که ابو جعفر مروزی فرستاده بود، باتفاق ابو الحسین محمد ابن محمد بن خلف و اسحاق بن جنید، برای امام بردم. ابو الحسین خورجین‌ها را به دور برد «1» تا سه راس الاغ کرایه کردیم، چون به قاطول «2» رسیدیم الاغی ندیدیم.
من به ابو الحسین گفتم این خورجین‌های اموال را بردار و با قافله حرکت کن تا من بمانم و الاغی برای اسحاق بن جنید پیدا کنم تا بر آن سوار شود، که وی پیر است. سپس الاغی برای او کرایه نمودم و در حیر «3» سامراء به ابو الحسین ملحق شدیم.
میان راه با ابو الحسین صحبت میکردم و میگفتم خدا را شکر کن که این اموال را در این راه حمل میکنی. گفت: من دوست دارم این کار را همیشه میکردم موقعی که به «سامره» رسیدیم آنچه با خود داشتیم بوکیل امام تسلیم نمودیم و او در حضور من آن را گرفت و در دستمالی بست و بوسیله غلام سیاهی ارسال داشت. چون عصر شد ابو- الحسین بقچه

سبکی نزد من آورد.

فردا صبح ابو القاسم (وکیل امام) با من خلوت نمود. ابو الحسین و اسحاق هم آمدند. ابو القاسم گفت غلامی که بقچه را برد، این درهم‌ها را آورد و بمن گفت:
این درهم‌ها را بفرستاده‌ای که بقچه را آورد بده. من هم بقچه را از وی گرفتم و همین که از در خانه بیرون آمدم، پیش از آنکه من صحبت کنم، ابو الحسین بدون اینکه بداند چیزی نزد من است، گفت: موقعی که در «حیر» بودم آرزو داشتم که حضرت چند درهمی بمن عطا فرماید تا بآن تبرک جویم. این آرزو را از سال اول که با تو در «عسکر» بودم هم داشتم- من باو گفتم: این درهم‌ها را بگیر که خداوند برای تو رسانیده است. و الحمد للّه ربّ العالمین.
و هم حابسی گفت: محمد بن کشمرد، نامه‌ای برای امام زمان علیه السّلام نوشت و خواهش کرد که دعا فرماید پسرش احمد در خصوص ام ولدش «1» آزاد باشد جواب آمد که: خداوند او را برای «صقری» حلال گردانید» حضرت بدین وسیله خبر داد که کنیه او ابو الصقر است.

زنی که حامله نبود

شیخ صدوق در کمال الدین از علی بن محمد بن اسحاق اشعری نقل کرده که گفت: من کنیزی داشتم که مدت مدیدی از وی دوری نموده بودم. روزی نزد من آمد و گفت: اگر مرا طلاق گفته‌ای بمن اطلاع بده. من گفتم نه! طلاق نداده‌ام، و در همان روز با وی نزدیکی نمودم. سپس او بعد از یکماه نامه‌ای برای من نوشت که از تو حامله شده‌ام.
من نامه‌ای در خصوص حامله شدن این زن و هم در باره خانه‌ای که دامادم طبق وصیت آن را بامام زمان علیه السّلام داده بود، خدمت حضرت نوشتم که آن خانه را بخودم بفروشد و پولش را بمرور و با مهلت بپردازم. جواب آمد که راجع بخانه همان طور که میخواهی اجازه دادیم، و از گفتگو در باره زن و حامله بودنش خودداری کن.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 651
چیزی نگذشت که زن نامه‌ای بمن نوشت که آنچه نوشته بودم بیخود بود و حامله نیستم! و الحمد للّه ربّ العالمین.

نیز صدوق در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد اللّٰه اشعری از ابو علی نیلی روایت نموده که: ابو جعفر (گویا محمد بن عثمان بوده) نزد من آمد و مرا با خود به «عباسیه» برد و بخرابه‌ای درآمدیم سپس نامه‌ای را درآورد و برای من خواند، دیدم آنچه در خانه‌ام پدید آمده بود، شرح داده شده و هم نوشته بود که فلان زن یعنی مادر عبد اللّٰه گیسویش را میگیرند و از خانه بیرون کشیده ببغداد میبرند و نزد خلیفه می‌نشانند، و هم چیزهای دیگری پدید می‌آمد. آنگاه بمن گفت: این‌ها را از حفظ کن، سپس نامه را پاره کرد، این واقعه مدتی پیش از پدید آمدن آن حوادث بود.

و هم گفت که: ابو جعفر مروزی «1» از جعفر بن عمر برای من نقل کرد و گفت: در زمانی که هنوز مادر امام حسن عسکری علیه السّلام زنده بود، سفری باتفاق جماعتی بمحله «عسکر» رفتیم، پس همراهان نامه‌ای نوشتند و اجازه خواستند که بیایند باندرون خانه حضرت و از نزدیک امامان خود را زیارت کنند: این نامه را باسم یک یک همراهان نوشتند. من بآنها گفتم اسم و هویت مرا ننویسید، زیرا که من اجازه نمیگیرم، آنها نام مرا ننوشتند، جواب آمد که همه شما و آن کس که اجازه نگرفت داخل شوید «2».

و هم او گفت: ابو الحسن جعفر بن احمد برای من روایت نمود که ابراهیم بن محمد بن فرج رخجی نامه‌ای در خصوص بعضی امور به پیشگاه امام علیه السّلام نوشت و

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 652

از جمله تقاضا کرده بود امام علیه السّلام اسمی برای نوزاد او بگذارد. جوابی بافتخار او صادر گشت که پاسخ همه خواسته‌های او بود، ولی اسمی برای پسرش نگذاشته بود. سپس بعد از چندی بچه مرد!.

و هم سعد بن عبد اللَّه گفت؛ در مجلسی میان جمعی از شیعیان گفتگوئی شد امام نامه‌ای برای یکی از آنها نوشت که مشتمل بر شرح گفتگوی مجلس آنها بود.

و هم گفت: عاصمی برای من نقل کرد که یکی از شیعیان مالی متعلق بامام علیه السّلام بذمه داشت، روزی در باره اینکه چه کسی باید آن را بامام برساند فکر میکرد و دلتنگ بود، ناگاه صدای هاتفی شنید که میگفت آن را بحاجز برسان.

و هم او گفت. ابو محمد سروی «1» مالی با خود بسامره حمل نمود، بدون مقدمه توقیعی برای او صادر شد که: در بودن ما و نواب ما شکی نیست. آنچه با خود آورده‌ای به «حاجز» تسلیم کن.

و هم او گفت: ابو جعفر مروزی برای من نقل کرد که چیزی بوسیله یکی از موثقین شیعیان بمحله «عسکر» فرستادیم آن مرد بدون اینکه بما اطلاع دهد نامه‌ای هم نوشت و با آنچه با وی بود فرستاد. پس نامه او بدون جواب برگردانده شد.

و نیز سعد بن عبد اللَّه گفت: ابو عبد اللَّه حسین بن اسماعیل کندی نقل کرد که: ابو طاهر بلالی بمن گفت توقیع امام حسن عسکری علیه السّلام که در باره جانشین آن حضرت، بافتخار من (یعنی ابو طاهر) صادر گشته است با اشیاء دیگری در خانه تو امانت باشد. من بحسین گفتم: از شما

تقاضا می‌کنم که از روی آن توقیع نسخه‌ای هم برای من بنویسی. حسین درخواست مرا باطلاع ابو طاهر رسانید و او گفت حسین سعد را نزد من بیاور تا مطلب توقیع را بدون واسطه از خود من بشنود.
چون نزد وی حاضر گشتم ابو طاهر مطلب توقیع را باطلاع من رسانید و گفت دو سال پیش از مرگ امام حسن عسکری علیه السّلام توقیعی که در آن از جانشین خود بمن اطلاع داده بود، برای من صادر شد. سه روز بعد از رحلت آن حضرت نیز توقیعی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 653
در همین خصوص آمد. خدا لعنت کند کسی را که حقوق اولیاء خدا را انکار میکند و مردم را بجان هم میاندازد. و الحمد للّه کثیرا.
مؤلف: کلینی در کافی این توقیع را از خود ابو طاهر بلالی روایت کرده است.
نیز صدوق در کمال الدین آورده است که: علی بن محمد صیمری نامه‌ای خدمت آن حضرت نوشت و درخواست کفنی نمود. جواب آمد که تو در سال 80 یا 81 بدان احتیاج پیدا خواهی کرد، او هم در همان سال وفات یافت و کفنش یک ماه قبل از مرگش باو رسید!

محمد بن علی اسود

و نیز در کتاب مزبور است که: محمد بن علی اسود رضی اللّٰه عنه گفت: سالی از سالها زنی پارچه‌ای بمن داد و گفت آن را به عثمان بن سعید (نائب اول حضرت) برسان. من آن را با پارچه‌های بسیاری دیگر با خود آوردم، چون به بغداد رسیدم عثمان بن سعید دستور داد که همه آن را به محمد بن عباس قمی بدهم، من هم تمام آنها را غیر از پارچه آن زن بوی سپردم.

پس از آن عثمان بن سعید پیام فرستاد که پارچه پیرزن را نیز بوی تسلیم کن در آن موقع بیاد آوردم که زنی هم پارچه‌ای از مال امام بمن داده است. چندان که آن را جستجو نمودم نیافتم، عثمان بن سعید بمن فرمود: غمگین مباش که عنقریب پیدا میکنی سپس آن را پیدا کردم، در صورتی که صورت آنچه با من بود نزد عثمان ابن سعید نبود.

همچنين در كمال الدين از محمد بن على اسود رضى اللَّه عنه نقل كرده كه گفت بعد از رحلت محمد بن عثمان على بن حسين بن موسى بن بابويه از من خواست كه از ابو القاسم
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 654
حسين بن روح استدعا كنم و او از مولى صاحب الزمان (ع) خواهش كند كه براى او (على بن بابويه) دعا نمايد تا خداوند پسرى بوى مرحمت فرمايد. حسين بن روح هم بحضرت رسانيد. سه روز بعد بمن اطلاع داد كه امام براى على بن بابويه دعا فرمود و عنقريب پسرى با بركت كه خداوند از وجود او بمردم نفع رساند براى او متولد ميگردد و بعد از او هم فرزندانى ديگر خواهد آمد «1» ابو جعفر محمد بن على اسود ميگويد: از حسين بن روح خواستم كه در باره خودم نيز چنين استدعائى از حضرت بنمايد كه خداوند پسرى بمن روزى فرمايد ولى او خواهش مرا نپذيرفت و گفت راهى براى اين خواهش نيست. پس براى على بن بابويه همان سال فرزندش محمد (شيخ صدوق) و بعد از او اولاد ديگرى متولد گرديد، اما فرزندى روزى من نشد.
شيخ صدوق رحمة اللَّه عليه سپس ميفرمايد: هر وقت ابو جعفر محمد بن على اسود رضى اللَّه عنه مرا ميديد كه بمجلس درس استادم محمد بن حسن بن احمد بن وليد- قمى- رضى اللَّه عنه ميروم، و ميديد كه بمطالعه كتب علمى و حفظ آنها رغبتى زياد دارم ميگفت: براى تو عجب نيست كه چنين رغبتى بعلم داشته باشى. زيرا تو بدعاى امام زمان (ع) متولد گشته‌اى.
در غيبت شيخ مينويسد: جماعتى از علما اين روايت را از خود صدوق نقل كرده‌اند كه گفته است: موقعى كه هنوز بيست سال نداشتم، مجلس درس تشكيل دادم، بسيار ميشد كه ابو جعفر محمد بن على اسود در مجلس درس من حاضر ميگشت چون سرعت انتقال مرا در جواب دادن بمسائل حلال و حرام ميديد، از كمى سن من بسيار تعجب مينمود؛ و ميگفت عجبى نيست! زيرا تو بدعاى امام زمان عليه السّلام متولدشده‌اى!

زنی از اهل آبه

نیز در کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت نموده که زنی بنام «زینب»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 655
از اهل آبه «1» زوجه محمد بن عبدیل آبی، سیصد دینار سهم امام داشت. آن را نزد عموی من جعفر بن محمد بن متیل آورد و گفت میخواهم که این مال را از دست من گرفته بدست ابو القاسم حسین بن روح (ره) بسپاری.
سپس عمویم مرا با آن زن نزد حسین بن روح فرستاد تا درخواست او را برای وی ترجمه کنم. چون بخدمت حسین بن روح رسیدیم، با زبان فصیح اهل آبه با زن سخن گفت و پرسید «چونا، چونا، بدا کولیه چونسته؟» یعنی چطوری و قبلا در چه حالی بودی و از بچه‌هایت چه خبر داری؟ چون من دیدم حسین بن روح بزبان آن زن آشنائی کامل دارد دینارها را باو سپرده برگشتم؛ و از ترجمه خود- داری کردم. در غیبت شیخ مانند این روایت را از جماعتی از علما از صدوق نیز روایت کرده است.

جعفر بن محمد بن متیل

و نیز در کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت میکند که عمویم جعفر بن محمد بن متیل گفت: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری مرا خواست و چند طاقه پارچه و کیسه‌ای که مبلغی درهم در آن بود بیرون آورد و گفت: لازم است که همین موقع بروی به واسط «2» و آنچه بتو میدهم بکسی که قبل از همه موقع سوار شدن بر مرکب و رفتن بطرف شط تو را ملاقات میکند بدهی. من ازین جهت سخت غمگین شدم و پیش خود گفتم آیا کسی مانند من برای این کار اعزام می‌شود که این اموال ناچیز را ببرد؟.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 656

پس بجانب «واسط» حرکت نمودم و سوار مرکب شدم اول مردی که با من ملاقات نمود، از حسن بن محمد بن قطاة صیدلانی که در واسط وکیل موقوفات بود جویا شدم. آن مرد گفت: من هستم! تو کیستی؟ گفتم: من جعفر بن محمد بن متیل هستم. او مرا باسم شناخت و بمن سلام کرد و من هم باو سلام نمودم و با هم معانقه کردیم.

آنگاه بوی گفتم ابو جعفر عمری (محمد بن عثمان) بشما سلام رسانده و این پارچه و کیسه پول را بمن داده که بشما تسلیم کنم. سپس گفت الحمد للّه (که تو را دیدم) زیرا محمد بن عبد اللّه عامری وفات یافت و من حالا میروم که کفنی برای او تهیه کنم. آنگاه پارچه‌ها را باز کرد دیدیم ما یحتاج دفن میت در آنست مانند کفن و کافور، و آنچه در کیسه بود مزد مرده کش و گور کن بود. پس ما جنازه را تشییع کرده دفن نمودیم و سپس مراجعت کردیم.

ابو الحسن عقیقی

نیز در کتاب مزبور از ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی علوی برادرزاده طاهر در بغداد در خانه خود واقع در سمت بازار پنبه فروشان، بمن خبر داد و گفت:

ابو الحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در سال (298) به بغداد آمد و بر علی بن عیسی ابن جراح که آن موقع وزیر بود وارد گشت، تا از املاک خود سرکشی کند و حاجت خود را از وزیر بخواهد.

وزیر گفت: بستگان تو در این شهر بسیارند. اگر هر چه آنها بخواهند، بآنها بدهیم کار بدرازا میکشید، و نمیتوانیم از عهده آن برآئیم. عقیقی گفت: من حاجت خود را از کسی می‌طلبم که مشکل آن بدست وی گشوده می‌شود. علی بن عیسی پرسید او کیست؟ گفت: خداوند عز و جل. این را گفت و با خشم بیرون رفت. عقیقی میگفت: با حالتی خشمگین بیرون آمدم و میگفتم: خداوند صبر هر هر هلاک‌شده‌ای را می‌دهد، و جبران هر مصیبتی را می‌نماید. این را گفتم و از نزد وی

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 657

بیرون رفتم.

سپس فرستاده‌ای از جانب حسین بن روح رضی اللَّه عنه نزد من آمد. من شکایت وزیر را باو نمودم. او هم رفت و بحسین بن روح گفت. آنگاه همان فرستاده نزد من آمد و صد درهم برای من آورد همه را شمرد و وزن کرد و دستمالی و مقداری حنوط و چند کفن بمن داد و گفت: آقایت بتو سلام میرساند و میفرماید هر وقت مشکلی یا اندوهی بتو روی آورد، این دستمال را بصورت خود بمال، که دستمال آقایت میباشد. این درهم‌ها و حنوط و کفن‌ها را بردار، و بدان که امشب حاجتت برآورده می‌شود.

چون بمصر برسی، محمد بن اسماعیل ده روز پیش از تو میمیرد. سپس تو نیز خواهی مرد. این کفن و حنوط مال تو است. من آنها را برداشتم و آن را نگاه داشتم و قاصد برگشت. ناگاه خود را در کنار چراغ در خانه خود دیدم! در این وقت کوبنده‌ای در زد. من بغلام خود گفتم: خیر است! خیر است! ببین کوبنده کیست؟

او رفت و گفت: خیر است! غلام حمید بن محمد کاتب پسر عموی وزیر است. او را نزد من آورد گفت: وزیر شما را می‌طلبد و آقای من حمید میگوید سوار شو و نزد من بیا! من هم سوار شدم و راه‌ها را گشودم تا بخیابان قپان داران رسیدم، ناگاه حمید را دیدم که نشسته منتظر من است. چون او مرا دید دستم را گرفت و سوار شدیم و بخانه وزیر آمدیم. وزیر بمن گفت: ای پیرمرد! خداوند حاجت تو را برآورد. سپس از من

معذرت خواست و چند قباله مهر کرده بمن داد. من هم آن‌ها را گرفتم و بیرون آمدم.
ابو محمد حسن بن محمد گفت: ابو الحسن علی بن احمد عقیقی در شهر «نصیبین» «1» این حکایت را برای من نقل کرد و گفت: اول حنوط برای عمه‌ام آمد

من هم برای خود خواستم. حسین بن روح رضی اللّه عنه بمن گفت املاک خود را بدست خواهی آورد و در این خصوص نامه بحضور امام نوشت.
من هم برخاستم و سر و دیدگان او (عقیقی) را بوسیدم و گفتم: ای آقای من! کفنها و حنوط و درهمها را بمن نشان بده. او هم کفنها را بیرون آورد دیدم یک طاقه پارچه مخطط یمنی و سه طاقه پارچه بافته «مرو» و یک عمامه است. حنوط هم در یک ظرف بود. درهمها را بیرون آورد و من آنها را شمردم صد درهم بود. من گفتم: آقای من! یک درهم آن را بمن بده تا از آن انگشتری بسازم.
عقیقی گفت: از مال خودم هر چه میخواهی بردار، گفتم: من از اینها میخواهم و اصرار نموده سر و دیدگانش را بوسیدم؛ او هم یک درهم بمن داد و من آن را در دستمالی بستم و در آستینم گذاشتم.
موقعی که بکاروانسرا برگشتم زنبیل خود را گشودم و دستمال را که چند درهم در آن بسته بود. در آن نهادم. کتاب‌ها و دفترهایم را نیز در بالای آن گذاشتم و چند روزی در آنجا ماندم. سپس آمدم که آن درهم را بردارم دیدم کیسه بسته است ولی چیزی در آن نیست! از این موضوع تقریبا وسواسی پیدا کردم. پس لذا خانه عقیقی رفتم و بغلام او گفتم: میخواهم خدمت آقا برسم. او هم مرا نزد وی برد. گفت: چه شده؟
گفتم آقا آن درهم که بمن دادی میان دستمال نیافتم. عقیقی زنبیل را خواست و درهمها را بیرون آورد و شمرد. از لحاظ عدد و وزن صد درهم بود! کسی هم نزد من نبود که در برداشتن آن مورد سوء ظن من قرار گیرد، پس من از وی خواستم آن را بمن بدهد ولی او نپذیرفت.
عقیقی سپس بجانب مصر رفت و املاک خود را تصاحب کرد. ده روز قبل از او محمد بن اسماعیل درگذشت، و بعد هم او رحلت کرد و در همان کفن که بوی داده شده بود کفن شد. در غیبت شیخ از جماعتی از صدوق مانند این نیز روایت شده است.

همچنین در کمال الدین از عطار و او از پدرش از محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی نقل کرده که گفت: چهار صد و هشتاد درهم سهم مبارک امام علیه السّلام نزد من جمع شد؛ من بیست درهم از مال خودم وزن کرده روی آن گذاشتم و به ابو- الحسین اسدی رحمة اللّٰه علیه (وکیل حضرت) دادم و در باره بیست درهم اضافی آن چیزی بوی نگفتم. در جواب آن مرقوم بود: پانصد درهمی که بیست درهم آن مال خودت بود، رسید.
محمد بن شاذان گفت: بعد از آن نیز اموالی را برای حضرت فرستادم و توضیح ندادم که مال کیست. در جواب نوشته بود که: فلان مبلغ رسید فلان مبلغ از فلان و فلان مبلغ از بهمان است.
و هم محمد بن شاذان گفت ابو العباس کوفی نقل کرد که: مردی مالی را برد که بامام برساند و میخواست بر معجزه‌ای اطلاع یابد. پس توقیعی صادر گشت که اگر حقیقت را بجوئی بآن میرسی و اگر طالب چیزی باشی؛ خواهی یافت. آقایت بتو میگوید: آنچه آورده‌ای بیاور. مرد گفت: من شش درهم از پولهائی که آورده بودم برداشتم و باقی را فرستادم. توقیعی آمد که فلانی! آن شش درهم که وزن نکرده برداشتی، وزن کن خواهی دید شش دینار و پنج دانگ و یک حبه و نصف است. مرد گفت: من هم دینارها را وزن کردم دیدم همان طور است که امام فرموده بود!

شخصی از مرجئه

در کمال الدین از احمد بن هارون از محمد حمیری از پدرش از اسحق بن حامد کاتب روایت نموده که گفت: مرد بزاز مؤمنی در قم بود که یکنفر شریک مرجئی «1» داشت روزی طاقه پارچه‌ای بدست آنها افتاد. مرد مؤمن گفت: این

پارچه لایق آقای من است. شریک وی گفت: آقای تو را نمیشناسم ولی پارچه را بردار و هر طور میخواهی عمل کن. چون پارچه بامام رسید. آن را از درازی دو نصف کرد، یک نصف را برداشت و نصف دیگر را برگردانید و فرمود: ما احتیاجی بمال مرجئی نداریم!

و نیز در کتاب مزبور از محمد بن علی بن احمد بن روح بن عبد اللَّه بن منصور بن یونس بن روح از یاران صاحب الزمان علیه السّلام روایت نموده که گفت: از محمد بن حسن صیرفی که در سرزمین بلخ اقامت داشت شنیدم که میگفت: قصد رفتن حج داشتم، وجوهی با من بود که نصف آن طلا و نصف دیگر نقره بود. طلاها را ذوب نموده بصورت شمش و نقره‌ها را چند پاره نمودم.
این وجوه را بمن داده بودند که بشیخ ابو القاسم حسین بن روح قدس اللَّه روحه بسپارم. چون بشهر «سرخس» رسیدم، خیمه خود را در ریگستانی بر سر پا نموده، بملاحظه طلاها و نقره‌ها پرداختم، در آن اثنا یک شمش طلا از دستم افتاد و در ریگها فرو رفت ولی من متوجه نشدم. موقعی که بهمدان رسیدم، دوباره آنها را ملاحظه کردم، چه سعی داشتم آنها را حفظ کنم، در آنجا متوجه شدم که یک شمش طلا را بوزن صد و سه مثقال یا نود و سه مثقال (تردید از راوی است) گم کرده‌ام.
ناچار در همان جا یک شمش بهمان وزن از مال خودم ساخته بجای آن گذاردم. وقتی وارد بغداد شدم، بسراغ ابو القاسم حسین بن روح رفتم و آنچه آورده بودم بوی تسلیم نمودم. او در میان شمش‌های طلا دستی بهمان شمش که من در همدان از مال خودم ریخته بودم مالید و آن را پیش من انداخت و گفت: این شمش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 661
مال ما نیست آن شمش را که جزو مال ما بود، در سرخس موقعی که میان ریگستان خیمه زدی گم کردی. برگرد بهمان محل و آن را جستجو کن که آن را خواهی یافت و بعد باینجا مراجعت کن ولی مرا دیگر نمیبینی.
من هم بسرخس مراجعت نموده و بهمان جایی که منزل کرده بودم رفتم و شمش طلا را پیدا کرده بشهر خود برگشتم، سال بعد نیز آهنگ حج بیت اللَّه نمودم و شمش طلا را با خود به بغداد آوردم. حسین بن روح رحلت نموده بود، پس شیخ ابو الحسن سیمری را ملاقات کردم و آن را بوی سپردم.

همچنین در کتاب مزبور مینویسد: خبر داد بما حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابو علی بغدادی و گفت: شخصی معروف به «ابن جاوشیر» در شهر «بخارا» هشت شمش طلا بمن داد و امر نمود که آن را در بغداد بشیخ ابو القاسم حسین بن روح قدس اللّه روحه تسلیم کنم. پس آن را با خود آوردم. چون به آمویه «1» رسیدم یکی از آنها را گم کردم و متوجه آن نشدم؛ تا آنکه به بغداد آمده و آنها را بیرون آوردم تا تسلیم کنم. دیدم یکی از آنها کم است. پس شمشی از طلا بهمان وزن خریدم و اضافه بر نه شمش دیگر نمودم و سپس بنزد حسین بن روح رفتم و شمشهای طلا را پیش روی وی نهادم.

حسین بن روح (ره) با دست اشاره بهمان شمشی که خریده بودم نمود و گفت:

این را که خودت خریده‌ای بردار چه آن شمش را که گم کردی بما رسید و آن همین است! پس آن را بیرون آورد و بمن نشان داد دیدم همان است که در آمویه گم کرده بودم.

راوی: حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابو علی بغدادی گفت: در همان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 662
سال زنی را در بغداد دیدم که از من پرسید وکیل امام زمان علیه السّلام کیست؟ بعضی از قمیها بوی اطلاع دادند که وکیل حضرت حسین بن روح است و بآن زن اشاره کردند که این مرد او را میشناسد.
وقتی من بخدمت حسین بن روح رسیدم زن هم در آنجا بود. زن به حسین بن روح گفت ای شیخ! در نزد من چیست؟ حسین بن روح گفت: آنچه نزد توست در دجله «1» بینداز سپس بیا تا خبر آن را بتو بدهم. زن رفت و آنچه با خود آورده بود در دجله انداخت آنگاه بنزد حسین بن روح بازگشت.
حسین بن روح بکنیزش گفت: برو و آن حقه «2» را بیرون بیاور. کنیز هم حقه را برای او آورد.
حسین بن روح بزن گفت این همان حقه است که نزد تو بود و آن را در دجله انداختی، اکنون بگویم چه در آنست، یا خودت میگوئی؟! زن گفت شما بفرمائید! گفت: یک جفت خلخال طلا و حلقه بزرگی است که گوهری در آنست و هم دو حلقه کوچک است که در هر کدام یک دانه گوهر است. و نیز دو انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق است!! آنچه در حقه بود همان بود که حسین بن روح گفته بود، بدون کم و کاست.
سپس سر حقه را باز کرد و آنچه در آن بود بمن نشان داد، زن هم نگاهی بمن کرد و گفت درست همان چیزهائی است که من آورده بودم و در دجله انداختم من و آن زن با مشاهده آنچه از حسین بن روح دیدیم، چنان شاد شدیم که نزدیک بود هوش از سر ما برود! شیخ صدوق سپس میفرماید:
حسین بن علی بن محمد قمی بعد از نقل این حدیث بمن گفت: خدا را گواه میگیرم که این حدیث درست همین است که بیان کردم بدون اینکه زیاده و نقصانی در آن پدید آمده باشد. و هم بامامان دوازده‌گانه صلوات اللّٰه علیهم قسم خورد. آنگاه صدوق میگوید: آنچه وی گفت مسلما راست است. نه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 663
چیزی بر آن افزود و نه چیزی کم کرد.

جوانی از بنی عباس

نیز: در کمال الدین از محمد بن علی بن احمد زرجی روایت نموده که گفت:

مرد جوانی را در سامره در مسجد معروف به «مسجد زبید» دیدم که میگفت: من از بنی هاشم (یعنی بنی عباس) و از اولاد موسی بن عیسی عباسی هستم.

موقعی که با من سخن گفت صدا زد: یا غزال! یا زلال! ناگهان دیدم کنیز پیری آمد و او گفت: ای کنیز! داستان میل و مولود را برای آقای خود نقل کن. کنیز گفت:

روزی طفل ما بیمار شد؛ خانم بمن گفت: برو بخانه حسن بن علی علیه السّلام (امام حسن عسکری) و بحکیمه (عمه آن حضرت) بگو: چیزی بما مرحمت کن تا بوسیله آن شفای مولود خود را از خدا بگیریم من هم بخدمت حکیمه خاتون رفتم و از وی مسألت نمودم.

حکیمه بیکی از اهل خانه فرمود: آن میلی که چشم نوزاد دیشب (یعنی امام زمان علیه السّلام) را با آن سرمه کشیدیم، بیاورید، آن میل را آوردند و بمن داد و من هم بخانم خود دادم و با آن چشم طفل خودمان را سرمه کشیدیم و همان باعث شفای طفل شد آن میل نزد ما بود ولی بعدها گم شد. «1»

باب بیست و یکم سفرای امام زمان که در غیبت صغری میان شیعیان و آن حضرت واسطه بودند

اشاره

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: در برخی از روایات آمده است که:

«خدمتکاران و کسانی که اقدام بخدمتگزاری ما میکنند، بدترین خلق خدا هستند» این روایت بمعنی عام خود نیست که شامل عموم خدمتگزاران ائمه طاهرین گردد بلکه این را بدین سبب فرموده‌اند که گاهی در میان شیعیان افرادی پیدا میشوند که (بواسطه نزدیکی با آن ذوات مقدسه) دست بتغییر و تبدیل گفتار آنها زده و چنان که خواهیم گفت؛ نسبت بآنان خیانت میورزند.

محمد بن عبد اللَّه بن جعفر حمیری از پدرش، و او از محمد بن صالح همدانی روایت نموده که گفت: نامه‌ای خدمت حضرت امام زمان علیه السّلام نوشتم که خانواده من، بمن آزار میرسانند و از روایتی که از پدران بزرگوار شما وارد شده:

خدّامنا و قوامنا شرار خلق اللَّه

بمن سرزنش میکنند.

حضرت در جواب نوشت: خوش بحال شما! آیا این آیه شریفه را در قرآن مجید نخوانده‌اید: وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِی بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً «1» یعنی: میان آن‌ها و قریه‌هائی که در آن برکت داده‌ایم قریه‌هائی ظاهره قرار دادیم.

بخدا سوگند قریه‌ای که خداوند در آن برکت قرار داده مائیم و قریه‌های ظاهره شما هستید.

صدوق: در کمال الدین این حدیث را با همان سند روایت نموده و سپس فرموده است: عبد اللَّه بن جعفر (حمیری) گفته: این حدیث را علی بن محمد کلینی از محمد

ابن صالح (همدانی) از حضرت صاحب الامر علیه السّلام برای من روایت کرد.

نواب امام زمان

(1) ابو عمر و عثمان بن سعید عمری

مؤلف: شیخ طوسی بعد از نقل این مطالب، جمعی از اصحاب ائمه را که مدح شده‌اند نام برده، آنگاه میگوید: سفرائی که از جانب ائمه بنیکی یاد شده‌اند نخستین آنها مرد جلیل القدری است که امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام او را توثیق فرموده‌اند، و او شیخ موثق ابو عمر و عثمان بن سعید عمری است.
وی از تیره عرب بنی اسد بوده و علت اینکه او را «عمری» میگویند اینست که ابو نصر هبة اللّٰه بن احمد کاتب دختر دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان گفته است:
وی اصلا اسدی است ولی او را بجدش منسوب داشتند و بدین نام شهرت یافت.
گروهی از شیعیان گفته‌اند: حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: کنیه «ابن عثمان» و «ابو عمرو» در یک شخص جمع نمیشود و دستور دادند که کنیه او را که «ابو عمرو» بود برهم زنند و از آن وقت «عمری» خوانده شد. عثمان بن سعید را عسکری نیز گویند، زیرا وی از قریه «عسکر» سامره بوده است، و او را «سمّان» هم میگویند زیرا بخاطر پنهان داشتن منصب سفارتی که از جانب امام زمان (ع) داشت، روغن فروشی میکرد.
رسم وی چنین بود که شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری علیه السّلام می‌آوردند بوی میدادند و او از ترس آنها را میان خیک روغن پنهان نموده و بدین گونه بخانه امام میرسانید! جمعی از راویان حدیث، از هارون بن موسی تلعکبری برای ما (شیخ طوسی) بسند خود از احمد بن اسحاق قمی روایت نموده‌اند که وی گفت: روزی بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السّلام رسیدم و عرضکردم: آقا! من گاهی سعادت درک حضورتان را دارم و گاهی از این فیض بی‌نصیب میمانم و در اینجا همه اوقات این فیض برایم میسر نمیگردد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 666
سخن چه کسی را بپذیریم و از چه کسی پیروی نمائیم؟ فرمود: این ابو عمرو (عثمان بن سعید) مردی موثق و امین است. آنچه وی برای شما نقل کند، از طرف من میگوید. و آنچه بشما میرساند از جانب من میرساند.
احمد بن اسحق میگوید: بعد از رحلت آن حضرت روزی بخدمت امام حسن عسکری علیه السّلام شرفیاب شدم و همان سؤال را از آن حضرت نیز کردم. آن حضرت هم فرمود: این ابو عمرو مردی موثق و امین است، هم مورد وثوق امام گذشته (امام علی النقی) بود و هم نزد من در زمان حیات

و ممات موثق میباشد. آنچه بشما برساند از جانب من میگوید و از طرف من میرساند.
هارون بن موسی از ابو علی ابن همام و او از ابو العباس حمیری نقل میکند که ما اغلب اوقات در باره این حدیث با هم مذاکره میکنیم و مقام والای عثمان بن سعید را میستائیم.
و نیز جماعتی از هارون بن موسی از محمد بن همام از عبد اللَّه بن جعفر حمیری روایت نموده‌اند که: بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السّلام سالی بعزم حج بیت اللَّه در بغداد بخانه احمد بن اسحاق رفتیم، دیدیم عثمان بن سعید نیز نزد وی است. من به عثمان بن سعید گفتم: این شیخ (و اشاره باحمد بن اسحاق نمودم) که نزد ما ثقه‌ای پسندیده است در باره شما چنین و چنان میگوید، سپس حدیث گذشته را که در باره مقام والای او رسیده بود بازگو کردم و گفتم: اکنون شما کسی هستید که در راستگوئی شما تردیدی نیست. شما را بخداوند و دو امام بزرگواری که تو را بوثاقت ستوده‌اند قسم میدهم آیا پسر امام حسن عسکری علیه السّلام را که صاحب الزمان است دیده‌ای؟.
عثمان بن سعید گریست، سپس گفت: جواب تو را میدهم بشرطی که تا من زنده‌ام بکسی نگوئی گفتم: تعهد میکنم که بکسی نگویم. آنگاه گفت: آری او را دیده‌ام و گردنش چنین بود مقصودش این بود که از سایر گردنها ضخیمتر و زیباتر و مناسبتر بود. عرض کردم: نام وی چیست؟ گفت: از بردن نام او
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 667
نهی شده‌اید.
ابو العباس احمد بن علی بن نوح سیرافی بسند خود از محمد بن اسماعیل و علی ابن عبد اللَّه حسینان روایت نمودند که گفتند: در سامره خدمت حضرت امام حسن عسکری رسیدیم، دیدیم گروهی از شیعیان و دوستان حضرت نیز در حضورش شرفیاب هستند در آن وقت «بدر» خادم حضرت آمد و عرضکرد: آقا! جمعی با حالت افسرده و غبارآلود، آمده‌اند در خانه. حضرت فرمود: اینان عده‌ای از شیعیان ما در «یمن» هستند ... تا آنجا که حضرت بخادم فرمود: برو و عثمان بن سعید را نزد من بیاور! چیزی نگذشت که عثمان بن سعید آمد. حضرت بوی فرمود: ای عثمان تو وکیل من و بر ضبط مال خدا موثق و امین هستی برو و اموالی را که این چند نفر یمنی آورده‌اند بگیر.
راوی میگوید: ما حضار عرض کردیم: آقا! بخدا قسم ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده میدانیم و امروز با این فرمایش مقام او را در خدمتگزاری حضرتت آشکارتر فرمودی و بخوبی میدانیم که او وکیل شما و در ضبط اموال خدا مورد وثوق شماست. فرمود: آری گواه باشید که

عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل فرزند من مهدی شماست.
هم در غیبت شیخ از ابو نصر هبة اللّه بن محمد بن احمد کاتب دخترزاده ام کلثوم دختر ابو جعفر محمد بن عثمان عمری قدس اللّه روحه و او از استادان خود روایت نموده که چون امام حسن عسکری علیه السّلام رحلت فرمود، عثمان بن سعید حضرت را غسل داد و کفن و حنوط و دفن نمود. او شخصا (از جانب امام) مأمور باین کار شد که در ظاهر باین کار پردازد، و ما هم حکم بظاهر میکنیم اگر کسی آن را نپذیرد ظواهر حقایق را نپذیرفته و زیر پا گذارده است. توقیعات حضرت صاحب علیه السّلام بدست عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان برای شیعیان و خواص پدر امام زمان علیهما السلام صادر میگشت.
آن توقیعات متضمن امر و نهی و جواب سؤالات شیعیان از حضرتش و بهمان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 668
خطی بود که در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام نوشته میشد. شیعیان نیز بالاتفاق عدالت آن‌ها را می‌شناختند تا این که عثمان بن سعید رحلت نمود، و پسرش ابو- جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و پس از وی بجای او منصوب گشت، و همه اموری را که پدرش متکفل بود بوی تفویض شد، تمام شیعیان عدالت و وثاقت و امانت- داری او را ستودند.
زیرا پیشتر گفتیم که از جانب امام حسن عسکری علیه السّلام تصریح بر امانت- داری و عدالت او شد و دستور دادند که مردم در حال حیات حضرت و بعد از رحلت وی و زمان پدرش عثمان بن سعید، در امور دینی خود بوی مراجعه کنند.
و هم صدوق علیه الرحمه فرموده است جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز از جماعتی از شیعه منجمله علی بن هلال و محمد بن معاویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در خبری طولانی مشهور نقل کرده که همه آنها گفتند: بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رفتیم تا در خصوص امام بعد از وی از حضرت جویا شویم چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس حضرت بودند.
در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول اللّه! میخواهم مطلبی را از حضرتت سؤال کنیم که خود داناتر میباشید. حضرت فرمود:
ای عثمان بنشین! سپس حضرت با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود و فرمود:
هیچ کس بیرون نیاید. کسی از ما هم بیرون نرفت، بعد از لحظه‌ای حضرت، عثمان بن سعید را صدا زد و او برخاست و ایستاد، حضرت فرمود:

بگویم برای چه نزد من آمده‌اید؟
حضار گفتند بفرمائید یا ابن رسول اللَّه! فرمود: آمده‌اید از من بپرسید امام بعد از من کیست؟ عرضکردند: آری یا ابن رسول اللَّه! در این وقت جوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کس بپدرش امام حسن عسکری علیه السّلام بیشتر شباهت داشت در برابر خود دیدیم. حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من میباشد از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر دین خود بهلاکت میرسید. بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 669
او کامل شود. پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او بشما خبر میدهد، بپذیرید. او نماینده امام شماست و نیابت بوی تفویض میگردد.
در حدیث دیگر ابو نصر هبة اللَّه بن محمد گفت: قبر عثمان بن سعید در شارع میدان (خیابان میدان) سمت غربی بغداد، در اول محل معروف جنب دروازه «حبله» و مسجد دروازه طرف راست کسی که داخل می‌شود واقع است، و قبر در خود قبله مسجد میباشد.
شیخ طوسی میگوید: من قبر او را در همین محلی که ابو نصر هبة اللَّه بن محمد ذکر کرده دیدم دیواری بر روی قبر بنا کرده بودند که محراب مسجد هم در آن دیوار بود. از یک قسمت محراب دری به محل قبر که در جای تنگ و تاریک واقع بود باز میشد ما به آنجا میرفتیم و بطور آشکار زیارت میکردیم. قبر وی از موقع آمدن من ببغداد یعنی سال 408 تا سنه 430 و اندی بهمین صورت باقی بود بعد از آن رئیس ابو منصور محمد بن فرج آن دیوار را فرو ریخت و قبر را بیرون گذاشت و صندوقی روی آن نهاد. قبر در زیر سقفی بود که هر کس میخواست وارد میشد و زیارت میکرد.
تمام همسایگان محله «1» بزیارت او تبرک می‌جستند و میگفتند: او مردی صالح است و گاهی هم میگویند: وی پسر دایه امام حسین علیه السّلام است؛ و حقیقت امر بر آنها پوشیده است، و تا امروز که سال 447 است، بهمان حالت میباشد.

(2) ابو جعفر: محمد بن عثمان عمری

چون ابو عمر و عثمان بن سعید رحلت نمود، پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان طبق دستور حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و نص پدرش عثمان بن سعید از جانب امام قائم علیه السّلام بجای پدر نشست.
جماعتی از علماء از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و ابو- محمد تلّعکبری برای من (شیخ طوسی) روایت نموده‌اند که همه از محمد بن یعقوب

کلینی و او از محمد بن عبد اللَّه و محمد بن یحیی از عبد اللَّه بن جعفر حمیری نقل کرده‌اند که گفت: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید) نزد احمد بن اسحاق قمی بودیم.
احمد بن اسحاق با چشم بمن اشاره کرد که از عثمان بن سعید در باره جانشین امام عسکری علیه السّلام سؤال کنم. من هم گفتم: ای ابو عمرو! می‌خواستم سؤالی از شما بنمایم.
قبلا بگویم که من در آنچه میپرسم شک ندارم زیرا اعتقاد دینی من اینست که زمین نمیتواند از وجود حجت خدا خالی بماند، مگر چهل روز پیش از قیامت، که آن موقع حجت برداشته می‌شود و در توبه بسته میگردد، و کسی که تا آن زمان ایمان نیاورده یا در زمان ایمان داشتن کار خیری نکرده، اگر ایمان بیاورد ایمانش سودی نخواهد داشت و آنها بدترین خلق خدایند، و آنها هستند که قیامت در زمان آنان روی میدهد. ولی با اینوصف میخواهم سؤالی کنم که بر یقینم افزوده گردد.
همان طور که حضرت ابراهیم از خداوند خواست که باو نشان دهد چگونه مردگان را زنده میکند، و خداوند فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرضکرد: چرا، ولی میخواهم دلم آرام گیرد.
ابو علی احمد بن اسحق از امام علی النقی علیه السّلام برای من روایت نمود که از آن حضرت پرسیدم: با کی طرف سخن شوم، و احکام دین خود را از چه کسی بگیرم، و گفته چه کسی را بپذیرم؟ حضرت فرمود: عثمان بن سعید عمری مردی موثق است؛ آنچه او بتو برساند، از جانب من میرساند و هر چه بتو بگوید از جانب من میگوید، از او بشنو و اطاعت کن، که او ثقه امین است.
نیز ابو علی روایت نموده که از امام حسن عسکری علیه السّلام همین سؤال را نمودم فرمود:
العمریّ و ابنه ثقتان فما ادّیا الیک فعنّی یؤدّیان؛ و ما قالا لک فعنّی یقولان و اسمع لهما و اطعهما فانّهما الثقتان المأمونان.

یعنی: عثمان بن سعید و فرزندش دو نفر موثق‌اند. هر چه آنها بتو برسانند

از من میرسانند و آنچه بتو بگویند از جانب من میگویند. پس از آنها بشنو و اطاعت کن، که آنها موثق و امین هستند.
سپس عثمان بن سعید بمن گفت: این فرموده دو امام گذشته، در خصوص تعیین وظیفه توست. عثمان بن سعید این را گفت و سپس بسجده رفت و گریست آنگاه سر برداشت و گفت: هر چه میخواهی سؤال کن! پرسیدم: شما جانشین امام حسن عسکری علیه السّلام را دیده‌اید؟ گفت: آری و اللَّه! گردن او مثل اینست و با دست خود اشاره نمود «1» گفتم: یک سؤال دیگر دارم گفت: بگو! گفتم: نام آن حضرت چیست؟ گفت: برای شما حرام است که نام او را سؤال کنید. من این را از پیش خود نمیگویم و مرا نمیرسد که چیزی را حرام یا حلال کنم و این گفته خود آن حضرت است.
علت آن اینست که خلیفه این طور فهمیده که امام حسن عسکری علیه السّلام وفات کرده و پسری از او نمانده و ارث آن حضرت تقسیم شده و جعفر کذّاب آن را برده است. اینک کسان او را مورد بازپرسی قرار میدهند و هیچ کس جرأت نمیکند خود را بآنها بشناساند یا چیزی بآنها برساند. اگر نام حضرت افشا شود بتعقیب وی خواهند پرداخت. پس از خدا بترسید و از پرسیدن نام وی خودداری کنید! کلینی فرموده: شیخی از اصحاب ما (شیعه) که نامش فراموشم شده برای من روایت نمود که در حضور احمد بن اسحق از عثمان بن سعید این مطلب را پرسیدند، و همین جواب را داد.
و هم کلینی میگوید: جمعی از علماء از محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) و او از احمد بن هارون فامی، برای ما روایت نمودند که وی گفت: محمد بن عبد اللَّه بن جعفر حمیری از پدرش عبد اللَّه بن جعفر نقل کرد که: توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام برای ابو جعفر محمد بن عثمان قدس اللَّه روحه در تعزیت پدرش رضی اللَّه عنه صادر گشت و از جمله مرقوم بود:
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ

تسلیم فرمان و راضی بقضای الهی هستیم. پدرت با سعادت زیست و با افتخار مرد، خدا او را رحمت کند، و باولیاء خدا و سروران خود علیهم السلام ملحق سازد. او پیوسته در آنچه او را بخدا و موالیان خود نزدیک مینمود تلاش و کوشش داشت، خداوند روی او را تر و تازه گرداند و او را بیامرزد.
و در فصل دیگر توقیع نوشته بود: خداوند ثواب تو را زیاد گرداند و در این

مصیبت صبر نیکو مرحمت فرماید. تو مصیبت زده‌ای و ما هم اندوهناک هستیم فراق پدرت برای تو و ما هر دو وحشتناک است خداوند او را در جایی که دارد شاد گرداند از کمال سعادت او این بود که مثل تو فرزندی داشت که بعد از او بماند و بدستور وی جانشین او گردد و برای او طلب رحمت و مغفرت کند! من هم میگویم: الحمد للّٰه، زیرا شیعیان بوجود تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است، مسرورند پروردگار عالم تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و در کار خود توفیق دهد خداوند دوست و نگهبان تو باشد» این حدیث در خرایج راوندی نیز آمده است.
و در کمال الدین نیز از احمد بن هارون تلّعکبری آن را روایت کرده است، در غیبت شیخ مینویسد: جماعتی از هارون بن موسی تلّعکبری از محمد بن همام روایت نموده‌اند که عبد اللّٰه بن جعفر حمیری گفت: چون عثمان بن سعید رضی اللّٰه عنه وفات یافت مکتوبی بهمان خطی که ماها مینویسیم در خصوص انتصاب فرزندش محمد بن عثمان رضی اللّٰه عنه بجای او صادر گشت در کتاب مذکور با همین سند از محمد بن همام روایت نموده که گفت: محمد بن حمویه بن عبد العزیز رازی در سال 280 (هجری) برای من روایت نمود و گفت: محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی برای ما نقل کرد که: بعد از وفات عثمان بن سعید توقیعی بدین مضمون برای من آمد: خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود، خدا از او و پدرش خشنود باشد، و روح پدرش را شاد گرداند، پسرش در نزد ما مانند اوست و در جای وی نشسته است آنچه از ما بگوید گفته ماست و بفرمان ما عمل میکند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 673
خداوند او را تأیید کند. پس گفته او را قبول کن و نظر ما را در باره او بدان.
و هم در کتاب یاد شده میگوید: جماعتی از علماء از ابو القاسم جعفر بن محمد ابن قولویه و ابو غالب زراری و ابو محمد تلعکبری روایت نموده‌اند که همه آنها از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت کرده‌اند که گفت: از محمد ابن عثمان خواهش نمودم، نامه‌ای که در آن مسائل مشکله خود را نوشته بودم بحضور امام علیه السّلام تقدیم بدارد- او هم پذیرفت.
در جواب من توقیعی بخط امام زمان علیه السّلام باین عبارت صادر گشت: «محمد ابن عثمان که خداوند از او و پیش از وی از پدرش خشنود باشد، مورد وثوق من است و نامه او نامه من میباشد» در خرایج این روایت را از کلینی نیز آورده است.
همچنین در غیبت شیخ است که: ابو العباس ابن نوح گفت: خبر داد بمن هبة اللّٰه بن محمد دخترزاده‌ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی اللّٰه عنه،

از مشایخ خودش که آنها گفتند: طایفه شیعه همیشه عثمان بن سعید را بعدالت قبول داشتند موقعی که وفات یافت فرزندش محمد بن عثمان او را غسل داد و بر جای او نشست و تمام امور مربوط بسفارت و نیابت امام زمان علیه السّلام بوی تفویض شد. شیعیان نیز اتفاق بعدالت و وثاقت و امانت داری او داشتند. چه که در زمان امام حسن عسکری (ع) از طرف حضرت تصریح بامانت و عدالت او شده بود و مردم را امر برجوع باو فرمود. بعد از رحلت امام حسن عسکری و زمان حیات پدرش عثمان بن سعید نیز کسی در باره عدالت او اختلاف نظر نداشت و در خصوص امانت وی تردید نمی‌نمود.

توقیعات امام زمان علیه السّلام در امور مهم دینی، در طول حیات وی با همان خطی که در زمان پدرش عثمان بن سعید صادر میشد، بدست او صادر میگشت و بشیعیان میرسید. شیعیان جز او کسی را بنیابت نمی‌شناختند. و بدیگری مراجعه نمی‌نمودند علائم و کرامات زیادی از وی ظاهر شد. معجزات امام زمان علیه السّلام بدست او آشکار میگردید؛ و امور بسیاری را از جانب امام بشیعیان خبر داد که همه باعث بصیرت شیعیان در خصوص وجود امام دوازدهم گردید. این مطلب در نزد شیعه مشهور است.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 674

چون پیشتر قسمتی از آنها را نقل کردیم (در کتاب غیبت) دیگر در اینجا بتکرار آن نمی‌پردازیم و همین اندازه برای شخص با انصاف کافی است.

ابن نوح میگوید: ابو نصر مذکور گفت: ابو جعفر محمد بن عثمان کتاب‌هائی داشت که در فقه تصنیف کرده و همه را از امام حسن عسکری و امام زمان علیهما السلام و پدرش عثمان بن سعید که او نیز از امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السّلام روایت نموده بود، شنیده بود. از جمله آن کتابها کتاب «الاشربة» بود ام کلثوم دختر وی (مادر ابو نصر) رضی اللَّه عنها میگفت: این کتاب موقع وصیت محمد بن عثمان بحسین ابن روح رسید و در دست او بود. ابو نصر میگوید: گمان میکنم بعد از آن بشیخ ابو الحسن سیمری رضی اللَّه عنه رسید.

ابو جعفر بن بابویه (صدوق) فرمود: محمد بن عثمان قدس اللَّه روحه روایت نموده که بخدا قسم حضرت صاحب الامر علیه السّلام هر سال در موسم حج در مکه است او مردم را می‌بیند و همه را می‌شناسد و مردم هم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.

و هم جماعتی از علماء از شیخ صدوق برای من (شیخ طوسی) روایت نمودند که گفت: پدرم (علی بن بابویه). و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل از عبد اللَّه بن جعفر حمیری روایت نموده‌اند که گفت: از محمد بن عثمان رضی اللَّه عنه پرسیدم: آیا صاحب الامر را دیده‌ای؟ گفت:

آری. آخرین بار که آن حضرت را دیدم در خانه خدا بود (یعنی مسجد الحرام) و میفرمود:
«اللّهم انجز لی ما وعدتنی
خداوندا آنچه را بمن وعده فرمودی عملی گردان!» و هم محمد بن عثمان رضی اللَّه عنه گفت: آن حضرت صلوات اللّه علیه را دیدم که در «باب المستجار» پرده خانه خدا را گرفته و میفرماید:
اللّهم انتقم بی من اعدائک
یعنی پروردگارا! بوسیله من از دشمنانت انتقام بگیر!.
و بسند مذکور از شیخ صدوق از پدرش از علی بن سلیمان زراری و او از علی بن صدقه قمی روایت نموده که گفت: محمد بن عثمان رضی اللّه عنه بی‌مقدمه و بدون اینکه سؤالی از وی بکنم بنزد من آمد تا بآنها که نام حضرت را پرسیده بودند خبر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 675
دهد و گفت: یا باید از بردن نام حضرت سکوت کنند تا به بهشت بروند و یا در باره او گفتگو کنند تا در آتش بیفتند. زیرا اگر آنها بر نام امام مطلع گردند، آن را شهرت میدهند و چنانچه جای او را بدانند، مردم را بدان جا راهنمائی مینمایند.
و هم ابن نوح گفت: ابو نصر هبة اللَّه بن محمد بمن خبر داد و گفت: ابو علی ابن ابی جید قمی (ره) بمن خبر داد و گفت: ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی نقل کرد که گفت: روزی بر ابو جعفر محمد بن عثمان وارد شدم تا بوی سلام کنم.
دیدم لوحی پیش روی او نهاده و نقاش بر آن نقش میکشد و آیاتی از قرآن در آن مینویسد؛ و اسامی ائمه را در حواشی آن مینگارد.
من گفتم: آقا! این لوح چیست؟ فرمود: این برای قبرم میباشد و مرا روی آن خواهند گذاشت، یا اینکه گفت: بر آن تکیه میدهم. و هم فرمود: هر روز داخل قبرم میشوم و یک جزو قرآن میخوانم سپس بیرون می‌آیم.
ابو علی راوی این خبر میگوید: گمان میکنم ابو الحسن علی بن احمد گفت:
محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر خود را بمن نشان داد و گفت: چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال فرا رسد، بسوی خدا میروم و در آن مدفون میشوم و این لوح هم با من خواهد بود.
چون از نزد او خارج شدم، آنچه فرموده بود یادداشت کردم و همواره مراقب آن اوقات بودم. چیزی نگذشت که او بیمار شد و بالاخره در همان روز و ماه و سالی که گفته بود وفات یافت و در همان قبر نیز دفن شد.
ابو نصر هبة اللّه گفت: این روایت را از دیگری غیر از ابو علی نیز شنیدم، همچنین این حدیث را (مادرم) ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی اللَّه

عنهما هم برای من نقل کرد. و هم جماعتی از علماء از شیخ صدوق (ره) و او از محمد بن علی اسود قمی بمن خبر دادند که: محمد بن عثمان قدس اللّٰه روحه قبری برای خود حفر نمود و آن را با چند قطعه تخته آماده ساخت.
وقتی علت آن را پرسیدم گفت: برای مردن اسبابی هست! بعد از آن نیز از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 676
وی پرسیدم، گفت: مأمورَ شدم که خود را جمع و جور کنم. سپس دو ماه بعد وفات یافت. رضی اللّٰه عنه و ارضاه. در کمال الدین هم این روایت آمده است.
و نیز در غیبت شیخ از ابو نصر هبة اللّٰه روایت میکند که گفت: دیدم بخط ابو- غالب زراری نوشته بود: ابو جعفر محمد بن عثمان (ره) در آخر ماه جمادی الاولی سال سیصد و پنج وفات یافت.
و هم ابو نصر ذکر نموده که: محمد بن عثمان در سال سیصد و چهار رحلت فرمود و مدت پنجاه سال نیابت حضرت امام زمان علیه السّلام را داشت. مردم اموال خود را بوسیله او بامام میرسانیدند، و توقیعاتی بهمان خطی که در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام برای شیعیان، در امور مهمه دین و دنیای آنان میرسید، و مسائلی که میپرسیدند جوابهای عجیب آنها بوسیله او صادر میگشت.
و هم ابو نصر گفت: قبر محمد بن عثمان (در بغداد) پیش قبر مادرش در سر راه دروازه کوفه در محلی که خانه‌اش آنجا بود، واقع است، و فعلا در وسط بیابان است.

(3): ابو القاسم حسین بن روح نوبختی

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: حسین بن ابراهیم قمی بمن خبر داد و گفت: ابو العباس احمد بن علی بن نوح از ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری روایت نموده که گفت: ابو عبد اللّٰه جعفر بن محمد مدائنی معروف به «ابن قزدا» در مقابر قریش نقل کرد و گفت: رسم من این بود، هر وقت اموالی که در دست من بود برای محمد بن عثمان میبردم، با زبانی با وی سخن میگفتم که هیچ کس نمیگفت.
میگفتم: آیا این مال که مبلغ آن فلان مقدار است مال امام علیه السّلام است؟ او هم میگفت آری، آن را بگذار. سپس میپرسیدم: بمن میگوئید که این اموال مال امام است؟
میگفت: آری، مال امام است. آنگاه آن را از من میگرفت.
آخرین باری که نزد وی رفتم و چهار صد دینار برده بودم؛ طبق معمولی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 677
که داشتم همان سؤال را کردم، محمد بن عثمان گفت: آن را برای حسین بن روح ببر! من اندکی تأمل نمودم و سپس گفتم: شما مانند همیشه آن را از من تحویل بگیرید. حرف مرا نپذیرفت و گفت: برخیز! خدا بتو سلامتی بدهد؛ آن را بحسین بن روح تسلیم کن! چون اثر خشم در صورت وی مشاهده نمودم، بیرون آمدم و سوار الاغم شده عازم رفتن شدم، وقتی مقداری راه رفتم بشک افتادم و مراجعت نمودم و درب خانه محمد بن عثمان را کوفتم.
خادم وی آمد پشت در و پرسید: کیست؟ گفتم من فلانی هستم. اجازه بگیر داخل شوم. مثل اینکه اطمینان بمن و برگشتنم نداشت و لذا باز پرسید تو کیستی؟
گفتم: برو و برای من اجازه بگیر که لازم است ملاقات کنم. او هم رفت و خبر بازگشت مرا بوی اطلاع داد، او (محمد بن عثمان) باندرون رفته بود. در این وقت بیرون آمد و روی تختی نشست، پاهایش روی زمین بود و نعلینی بپا داشت که رنگ آن رفته بود.
آنگاه پرسید چرا برگشتی و چرا آنچه را بتو گفتم امتثال نکردی؟ گفتم:
نسبت بآنچه بمن امر فرمودی جسارت نورزیده‌ام. ولی او در خشم فرو رفت و گفت:
برخیز! خداوند بتو سلامتی بدهد. من ابو القاسم حسین بن روح را بجای خود منصوب داشته‌ام و او فعلا منصب مرا دارد. گفتم: آیا بامر امام او را جانشین خود فرموده‌ای؟
گفت: برخیز خداوند بتو سلامتی بدهد چنان است که بتو میگویم. دیدم چاره

ندارم جز اینکه نزد ابو القاسم حسین بن روح بروم چون بنزد او رفتم، دیدم در خانه تنگی نشسته است. ماجرای خودم و محمد بن عثمان را بوی اطلاع دادم او هم مسرور شد و شکر خدا را بجا آورد. من هم پولها را بوی تسلیم نمودم و از آن روز پیوسته آنچه مال امام بدست من می‌آمد باو میسپردم.
و از ابو الحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی شنیدم که گفت: از ابو القاسم بن قولویه شنیدم که میگفت: از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم که گفت: محمد بن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 678
عثمان رضی اللّٰه عنه ده نفر وکیل در بغداد داشت که ابو القاسم حسین بن روح رضی اللّٰه عنه هم در میان آنها بود، و همه آنها از حسین بن روح بوی نزدیک‌تر و خصوصی‌تر بودند.
تا آنجا که هر وقت محمد بن عثمان کاری داشت یا محتاج بواسطه‌ای بود.
آن کار را بدست دیگری غیر از حسین بن روح انجام میداد، زیرا او چنین خصوصیتی با محمد بن عثمان نداشت ولی با این وصف محمد بن عثمان در موقع رحلت او را برای جانشینی خود انتخاب کرد! مشایخ ما میگفتند: ما شکی نداشتیم که چون محمد بن عثمان بمیرد کسی جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدر او جای وی را نخواهد گرفت، چه که خصوصیت او را با محمد بن عثمان دیده بودیم و میدانستیم که چقدر در منزل وی میزیست، تا جایی که محمد بن عثمان در آخر عمر بعلتی فقط غذائی که در منزل جعفر بن متیل و پدرش تهیه میشد میخورد، یا اینکه بخانه جعفر یا پدرش میرفت و در آنجا غذا میخورد.
خواص شیعیان تردید نداشتند، که اگر برای محمد بن عثمان حادثه‌ای پدید آید (یعنی وفات کند) فقط بجعفر بن متیل وصیت خواهد کرد. ولی وقتی دیدند او وصیت به ابو القاسم حسین بن روح نمود، تسلیم شدند و او را بجانشینی محمد بن عثمان پذیرفتند، و مانند محمد بن عثمان با وی رفتار کردند، جعفر بن متیل هم تا زنده بود مانند زمان محمد بن عثمان در دستگاه حسین بن روح کار میکرد رضی اللّٰه عنه.
پس هر کس از حسین بن روح نکوهش نماید، از محمد بن عثمان نکوهش کرده و هر کس از وی نکوهش کند، در حقیقت نکوهش و سرزنش امام زمان نموده است.
و هم در غیبت شیخ میگوید: جماعتی از علما از شیخ صدوق، برای من نقل کرده‌اند که ابو جعفر محمد بن علی اسود گفت: من اموالی را که از موقوفات بدست می‌آمد نزد محمد بن عثمان میبردم و او هم از من میگرفت دو یا سه سال قبل از آنکه وفات کند، در یکی از روزهای آخر عمرش، چیزی از این گونه اموال را پیش او بردم، دستور داد که آن را بحسین بن روح تسلیم نمایم. من هم تسلیم کردم و رسید آن را

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 679
از وی خواستم.
حسین بن روح در این باره بمحمد بن عثمان شکوه نمود، و او هم دستور داد که قبض رسید مال را از وی (حسین بن روح) مطالبه نکنم، و اضافه کرد که آنچه بدست حسین بن روح میرسد مثل اینست که بدست من میرسد. بعد از آن هر وقت اموالی نزد حسین بن روح بردم مطالبه رسید نکردم در کمال الدین هم مانند آن را نقل کرده است.
نیز در غیبت شیخ بهمین سند از علی بن محمد بن متیل از عمویش جعفر بن احمد ابن متیل نقل کرده که گفت: موقع وفات محمد بن عثمان رضی اللّٰه عنه من در جنب سر وی نشسته بودم و از او سؤال میکردم و گفتگو مینمودم حسین بن روح هم در سمت پائین پای او نشسته بود. در آن هنگام محمد بن عثمان رو کرد بجانب من و فرمود: مأمور هستم که وصیت خود را بحسین بن روح نمایم.
پس من از جانب سر او برخاستم و دست ابو القاسم حسین بن روح را گرفته در جای خود نشاندم و خود در پائین پای او نشستم!. این روایت در کمال الدین نیز نقل شده.
همچنین در غیبت شیخ است که ابن نوح گفت: حسین بن علی بن بابویه (برادر شیخ صدوق) که در ماه ربیع الاول سال 378 وارد بصره شد و نزد ما آمده بود برای من نقل کرد که: از علویه صفار و حسین بن احمد بن ادریس شنیدم که هر دو این روایت را نقل میکردند، و میگفتند: ما آن موقع در بغداد حاضر بودیم و این واقعه را مشاهده کردیم.
نیز در کتاب نامبرده از ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری و او از ابو علی محمد بن همام برای من روایت نمود که: محمد بن عثمان قدس اللّٰه روحه پیش از رحلتش رؤسای شیعه را جمع کرد و گفت: اگر حادثه رحلت من بوقوع پیوست جانشین من حسین بن روح نوبختی است. چه که مأمور شده‌ام او را بجای خویش تعیین نمایم. پس شما هم باو مراجعه کنید و در کارهای خود بوی اعتماد نمائید.
نیز در کتاب مذکور مینویسد: حسین بن ابراهیم از ابن نوح از ابو نصر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 680
هبة اللّٰه بن محمد نقل کرده که گفت: دائی من جعفر بن احمد نوبختی میگفت: پدرم احمد بن ابراهیم و عمویم عبد اللّٰه بن ابراهیم و گروهی از بستگان ما یعنی اولاد نوبخت، نقل کردند که: چون حال احتضار محمد بن عثمان شدت گرفت، جماعتی از معروفین شیعه مثل ابو علی بن همام و ابو عبد اللّٰه بن محمد کاتب و ابو عبد اللّٰه باقطانی و ابو سهیل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبد اللّٰه بن وجنا و سایر سرشناسان و بزرگان، اجتماع نموده بنزد محمد بن عثمان رفتند و پرسیدند: اگر برای شما اتفاقی

افتاد جانشین شما کیست؟.
محمد بن عثمان گفت: این حسین بن روح بن ابو جعفر نوبختی جانشین من و میان شما و حضرت صاحب الامر سفیر و وکیل و مورد وثوق و طرف اطمینان اوست. پس شما در امور خود بوی مراجعه نمائید و در کارهای مهم خود اعتماد باو داشته باشید. من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ نمودم.
و هم در کتاب غیبت شیخ بسند مذکور از هبة اللَّه بن محمد دختر دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان روایت میکند که گفت ام کلثوم دختر محمد بن عثمان برای وی نقل کرد که: حسین بن روح رضی اللَّه عنه سالهای درازی وکیل محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود و اسرار او را برؤسای شیعه میرساند. و هم از مخصوصین وی بود. بطوری که بواسطه نزدیکی و مؤانستی که با هم داشتند، اسرار خانه‌اش را برای او نقل میکرد.
پدرم ماهیانه سی دینار بعنوان حقوق بوی میداد، و این مبلغ غیر از وجوهی بود که از طرف وزراء و رؤسای شیعه مانند آل فرات و غیرهم، بعلت مقام و احترام و جلالتی که نزد آنها داشت؛ باو میرسید.
از این رو حسین بن روح در دلهای شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد. زیرا آنها میدانستند که او از خواص پدرم میباشد و نزد شیعیان از وی توثیق نموده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر گشت، و هم بواسطه لیاقتی که از خود نشان داد در تمام زمان حیات پدرم آماده این کار بود، تا آنکه پدرم بدستور حضرت ولی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 681
عصر علیه السّلام مأمور شد او را بجانشینی خود برگزیند و از هیچ کس جز آنها که از روز نخست پدرم را نمی‌شناختند؛ در خصوص وکالت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود، و من یکنفر از شیعه را نمی‌شناسم که در باره وکالت او شک داشته باشد.
راوی میگوید: این مطلب را من از بسیاری از نوبختیان رحمة اللَّه علیهم مانند ابو الحسین بن کبریا و غیرهم شنیدم «1».
و هم در کتاب نامبرده میگوید: جمعی از دانشمندان از ابو العباس ابن نوح نقل کردند که وی گفت: بخط محمد بن نفیس که در اهواز نوشته بود، دیدم که نوشته است: نخستین توقیعی که بدست حسین بن روح از ناحیه مقدسه شرف صدور یافته بود اینست: ما او (حسین بن روح) را میشناسیم.
خدا همه خوبیها و رضای خود را باو بشناساند و او را با توفیق خود سعادتمند گرداند. از نامه او اطلاع یافتیم و بوثوق او اطمینان داریم. وی در نزد ما مقام و جایگاهی دارد که او را مسرور میگرداند خداوند احسان خود را در باره او افزون گرداند

انّه ولیّ قدیر و الحمد للّه لا شریک له و صلی اللّه علی رسوله محمّد و آله و سلّم تسلیما
این توقیع در روز یک شنبه که شش شب از ماه شوال گذشته بود بسال 305 هجری رسیده بود.
مؤلف: شیخ طوسی سپس توقیعاتی را که برای حمیری بیرون آمده همان طور که ما در «باب توقیعات» می‌آوریم، ذکر نموده و سپس گفته است:
ابو القاسم حسین بن روح نزد دوست و دشمن داناترین مردم بود و از مخالفین تقیه میکرد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 682
ابو نصر هبة اللَّه بن محمد گفت: ابو عبد اللَّه بن غالب و ابو الحسن بن ابی الطیب برای من نقل کردند که: خردمندتر از شیخ ابو القاسم حسین بن روح ندیدیم.
روزی او را در خانه «ابن یسار» وزیر دیدم. او در نزد بزرگان مملکت و شخص المقتدر باللَّه خلیفه عباسی دارای مقام بزرگی بود. اهل سنت هم او را بزرگ میداشتند.
حسین بن روح از روی تقیه و ترس در خانه «ابن یسار» حاضر میگشت.
روزی در آنجا دو نفر از دانشمندان بگفتگو پرداختند و حسین بن روح هم حاضر بود. یکی از آن دو نفر معتقد بود که ابو بکر بعد از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله افضل مردم است و بعد از او عمر و پس از وی علی علیه السّلام دومی گفت: علی از عمر افضل بود و در این باره میان ایشان گفتگوی زیاد درگرفت.
در آن میان ابو القاسم حسین بن روح رضی اللَّه عنه گفت: آنچه مورد اتفاق اصحاب پیغمبر علیه السّلام میباشد اینست که صدیق را مقدم میدارند: بعد از او فاروق و پس از وی عثمان ذو النورین آنگاه علی وصی!
اهل حدیث هم بر این عقیده‌اند و در نزد ما شیعه هم صحیح همین است.
آنها که در مجلس حضور داشتند ازین سخن در شگفت ماندند و او را روی سر خود برداشتند و برای او دعای بسیار نمودند و بکسانی که او را رافضی میدانستند بد گفتند.
من از این منظره خنده‌ام گرفت ولی خودداری میکردم و آستین خود را در دهان فرو میبردم مبادا مفتضح شوم سپس برخاستم که از مجلس بیرون بیایم.
حسین بن روح نگاهی بمن نمود و متوجه وضع من گردید. چون بخانه آمدم دیدم کسی در میزند وقتی در را باز کردم دیدم ابو القاسم حسین بن روح سواره پیش از آنکه بخانه خود برود نزد من آمده است.
او مرا مخاطب ساخت و گفت: ای بنده خدا چرا در مجلس خندیدی و میخواستی مرا بمخاطره بیاندازی؟! آیا آنچه گفتم بنظر تو مناسب آنجا

نبود؟
گفتم: چرا مناسبت داشت. گفت: پس از خدا بترس من تو را حلال نمی‌گردانم اگر این سخن را در چنین شرایط و مجلسی از من بزرگ شماری. گفتم: ای آقای
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 683
من! مردی که خود را نماینده امام میداند اگر این چنین سخنی بگوید نباید از وی تعجب نمود و بگفته او بخندند! گفت: اگر بار دیگر این سخن را بگوئی با تو قطع علاقه میکنم سپس خداحافظی کرد و رفت.
ابو نصر هبة اللّٰه بن محمد گفت: ابو الحسن بن کبریاء نوبختی برای من نقل کرد که بشیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی اللّٰه عنه خبر رسید که یکی از دربانهای شما معاویه را لعنت میکند و بوی ناسزا میگوید.
حسین بن روح هم دستور داد او را راندند و از خدمت معزول کردند دربان مدتی طولانی بیکار بود و التماس میکرد او را بکار سابق برگردانند ولی بخدا قسم حسین بن روح او را دیگر بسر خدمت خود نیاورد، تا آنکه یکی از بستگان حسین بن روح او را استخدام کرد که با وی در جایی کار کند. حسین بن روح همه این کارها را از روی تقیه انجام میداد «1».
و هم ابو نصر گفت: ابو احمد بن درانویه ابرص که خانه‌اش واقع در «باب القراطیس» بود برای من نقل کرد که: من و برادرانم نزد حسین بن روح میرفتیم و با وی گفتگو مینمودیم. موقع رفتن مثلا اگر ده نفر بودیم نه نفر ما او را لعن می‌کردند و یکنفر در باره او تردید مینمود.
ولی با این وصف وقتی که از نزد او میرفتیم نه نفر از ما بدوستی او تقرب بخداوند می‌جستیم و یکنفر متوقف میبود. زیرا وی احادیثی در فضیلت اصحاب پیغمبر (ص) برای ما نقل میکرد. برخی از آن را شنیده بودیم و برخی را که نشنیده بودیم از وی یادداشت میکردیم، چه که او خوش مجلس بود. رضی اللّٰه عنه.
و هم شیخ طوسی میگوید: حسین بن ابراهیم از احمد بن علی بن نوح از ابو نصر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 684
هبة اللّٰه بن محمد کاتب دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی اللّٰه عنه برای من نقل کرد که قبر ابو القاسم حسین بن روح نوبختی در «بغداد» جنب دروازه‌ایست که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا واقع است و از آنجا بتل و دروازه دیگر و پل شوک میروند. رضی اللّٰه عنه.
و هم ابو نصر گفت: ابو القاسم حسین بن روح در ماه شعبان سال 326 هجری وفات یافت و من اخبار بسیاری از وی روایت نمودم.
همچنین شیخ در غیبت مینویسد: ابو محمد محمدی رضی اللّٰه عنه از ابو الحسین محمد بن فضل بن تمام برای من نقل کرد که گفت: از ابو جعفر

محمد بن احمد زکوزکی در وقتی که از کتاب «التکلیف» سخن بمیان آوردیم و بعقیده ما اسناد روایات آن همه عالی بود- زیرا که آن نخستین کتابی بود که ما در حدیث نوشته بودیم- شنیدم که میگفت: ابن ابی عزاقر (شلمغانی) در تألیف کتاب «التکلیف» کاری نکرده بود. او فقط ابواب آن را مرتب میکرد و نزد حسین بن روح میبرد و بوی نشان میداد و آن را حک و اصلاح مینمود. و پس از اصلاح بیرون می‌آمد سپس برای ما نقل میکرد و بامر حسین بن روح دستور میداد که نسخه‌ای از روی آن برداریم. ابو جعفر زکوزکی گفت: من کتاب مزبور را بخط خود در بغداد در چند طومار نوشتم.

ابن تمام میگوید: بوی گفتم: آقا! بمن افتخار دهید تا من هم از روی خط شما استنساخ کنم! ابو جعفر گفت: کتاب از دست من بیرون آمده است پس رفتم و از دیگری گرفتم، و بعد از شنیدن حکایت نسخه‌ای از آن برداشتم.

ابن تمام گفت: عبد اللَّه کوفی خادم حسین بن روح رضی اللَّه عنه برای من نقل کرد و گفت: بعد از صدور توقیع در مذمت و لعن محمد بن علی شلمغانی در باره کتابهای او از حسین بن روح سؤال شد که چگونه عمل بکتاب‌های او نمائیم زیرا خانه‌های ما پر از آن است؟ گفت: من همان جوابی را بشما میدهم که امام حسن عسکری علیه السّلام بکسانی که از حضرتش پرسیدند: چگونه عمل کنیم بکتب بنی فضال

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 685

که خانه‌های ما پر از آنست، داد حضرت بآنها فرمود:

خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا

یعنی هر چه آنها از راویان دیگر نقل کرده‌اند، عمل کنید و آنچه را خودشان نقل کرده و در آن اظهار نظر نموده‌اند ترک نمائید. و هم در غیبت شیخ است که: ابو الحسن ایادی از ابو القاسم حسین بن روح پرسید: چرا متعه دختر باکره مکروه است؟ در جواب گفت: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: حیاء از ایمان است. شرط این کار هم میان تو و اوست، وقتی دختری را واداشتی که قبول کند از او لذت ببری از حیاء بیرون رفته و ایمانش از میان میرود. پرسید: اگر با اینفرض از دختر لذت ببرد زنا کرده؟ گفت: نه.

و هم در کتاب «غیبت» است که: حسین بن عبید اللَّه غضائری «1» از ابو الحسن محمد ابن احمد بن داود قمی نقل کرد که سلامة بن محمد گفت: حسین بن روح رضی اللَّه عنه کتاب «التأدیب» را بقم فرستاد و بجمعی از فقهاء آنجا نوشت که: این کتاب را مطالعه کنید و ببینید آیا چیزی بر خلاف نظر شما در آن هست؟ فقهای قم هم پس از ملاحظه نوشتند که: تمام مسائل آن صحیح است و چیزی مخالف رأی ما در آن نیست؛ جز اینکه

مسأله‌ای راجع بزکاة فطره در آن بود که «مقدار فطره یکنفر نصف صاع از گندم است» در صورتی که نظر ما این بود که گندم هم مانند جو، هر کسی باید یک صاع (هر صاع تقریبا سه کیلو است) بدهد: «2» ابن نوح گفت: در مصر از جماعتی از علمای شیعه شنیدم که میگفتند: از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 686
ابو سهل نوبختی پرسیدند. چطور شد که حسین بن روح نائب امام زمان شد و تو نشدی؟
در جواب گفت: ائمه طاهرین علیهم السلام بهتر میدانند چه کسی را باین سمت برگزینند. من مردی هستم که دشمنان شیعه (اهل تسنن) را ملاقات نموده و با آنها در امور اعتقادی مناظره میکنم.
اگر من مانند ابو القاسم (حسین بن روح) مکان امام زمان علیه السّلام را میشناختم شاید در موقع مناظره که درآوردن دلیلی معطل میشدم برای اثبات مدعا جای او را بدیگران نشان میدادم! ولی ابو القاسم اگر فی المثل امام در زیر دامنش باشد و او را با قیچی پاره پاره کنند، دامنش را نمی‌گشاید که دشمنان او را ببینند!!.
شلمغانی در اول کتاب «غیبت» که خود تصنیف کرده نوشته است: در باره اختلافی که میان من و آن مرد (یعنی حسین بن روح) که خدا توفیقات او را افزون گرداند پدید آمده من دخالتی در آن نداشته‌ام، بلکه جنایتی «1» بمن رسیده بود که ناچار بودم بگویم بمن جنایت شده است.
و در فصل آخر همان کتاب می‌نویسد: «کسی که منت خداوند بر وی بزرگ باشد، حجت بر او زیاد میگردد و همواره در خوشیها و بدیها راستگوئی پیش میگیرد. میان من و خدا سزاوار نیست که جز راستگوئی از امر او چیزی بگویم با اینکه جنایت او نسبت بمن بزرگ است این مرد (حسین بن روح) از جانب امام زمان علیه السّلام برای کاری از کارها منصوب گشته و شیعه را نمیرسد که از وی روی بگردانند با اینکه او بمن جنایت نموده مع الوصف حکم اسلام مانند سایر مؤمنین بر او جاری است.

(4) ابو الحسن علی بن محمد سیمری آخرین نائب حضرت امام زمان علیه السلام

شیخ طوسی قدس اللَّه اسراره در کتاب «غیبت» از جمعی از علماء از شیخ صدوق

و او از محمد بن ابراهیم بن اسحاق و او از حسن بن علی بن زکریا از ابو عبد اللّٰه محمد ابن خلیلان و او از پدرش از جدش عتاب که از اولاد عتاب بن اسید بود روایت نموده است که گفت: مهدی صلوات اللَّه علیه در روز جمعه متولد شد. نام مادرش «ریحانه» بود که نرجس و صیقل و سوسن هم میگفتند. جز این که بواسطه حملی که داشت او را بیشتر صیقل می‌نامیدند. میلاد آن حضرت روز هشتم ماه شعبان سال 256 هجری بود. وکیلش عثمان بن سعید بود و او بعد از خود بدستور حضرت فرزندش محمد ابن عثمان را بجای خود منصوب داشت و او حسین بن روح و او ابو الحسن علی بن محمد سیمری را انتخاب نمود.

چون عمر سیمری بسر رسید از او خواستند که کسی را بجانشینی خود برگزیند ولی او گفت: خدا را امری است که خود آن را باهلش میرساند.

بنا بر این غیبت تامه همان است که بعد از درگذشت سیمری بوقوع پیوست.

و هم شیخ در کتاب مزبور مینویسد: شیخ مفید و غضائری از ابو عبد اللَّه صفوانی نقل کرده‌اند که گفت: شیخ ابو القاسم (حسین بن روح) رضی اللّٰه عنه ابو الحسن علی ابن محمد سیمری را بجای خود منصوب داشت و او هم قیام کرد بآنچه حسین بن روح انجام میداد. هنگامی که وفات او نیز فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع نمودند. من از وی پرسیدم: وکیل بعد از شما کیست، و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ او سخنی در این باره اظهار نداشت و گفت: مأمور نیستم که کسی را بعد از خود بعنوان نائب امام بمردم معرفی کنم.

و نیز جماعتی از دانشمندان از شیخ صدوق نقل کرده‌اند که گفت: ابو الحسن صالح بن شعیب طالقانی رحمه اللّٰه در ذی القعده سال 339 برای من نقل کرد که: احمد ابن ابراهیم بن مخلد گفت: من در بغداد بحضور مشایخ شیعه رحمة اللّٰه علیهم حضور یافتم.

در آن محفل شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری قدس اللَّه روحه بدون مقدمه فرمود:

«خدا علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) را رحمت کند» مشایخ حاضر در مجلس تاریخ آن روز را نوشتند تا آنکه خبر رسید که علی

ابن بابویه همان روز وفات یافته است! خود ابو الحسن سمری هم بعد از این خبر در نیمه شعبان همان سال (329) رحلت کرد. این روایت در کمال الدین با همین سند ذکر شده است.
نیز شیخ در غیبت میفرماید: جماعتی از علماء از شیخ صدوق روایت نمودند که حسن بن احمد بن مکتب گفت در همان سالی که ابو الحسن علی بن محمد سمری وفات یافت من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش بخدمت وی رسیدم. آن بزرگوار توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده بود باین عبارت برای مردم خواند.
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، چه که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس بکارهای خود رسیدگی کن و بهیچ کس بعنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده است.
من آشکار نمیشوم مگر بعد از اجازه پروردگار عالم؛ و این بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعا میکنند مرا دیده‌اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغ‌گو است و افترا می‌بندد، و لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم».
راوی حسن بن احمد بن مکتب میگوید: از روی این توقیع نسخه‌ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدیم چون روز ششم شد، نزد وی بازگشتیم، دیدیم نزدیک است جان بدهد. باو گفتند جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آنست. این را گفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد، و این آخرین کلامی بود که از وی شنیده شد. رضی اللّٰه عنه. این روایت در کمال الدین هم نقل شده است.
همچنین در غیبت شیخ است که: جماعتی از علما از حسین بن علی بن بابویه قمی برای من روایت نمودند که گفت: جماعتی از علمای قم از جمله علی بن احمد

ابن عمران صفار و حسین بن احمد بن ادریس رحمة اللّٰه علیهم نقل میکردند که: در همان سال که پدر من (علی بن بابویه) وفات یافت به بغداد آمدند. ابو الحسن علی بن محمد سمری از هر کدام که نزدیک بودیم میپرسید از علی بن بابویه چه خبر دارید؟
ما هم میگفتیم: نامه رسیده که حالش خوب است.
تا آن روز که وفات یافت باز احوال او را از ما پرسید، ما هم همان جواب را دادیم. ولی او گفت: خداوند در مرگ علی بن بابویه بشما اجر دهد. چه در همین موقع وی بجهان باقی شتافت، ما هم تاریخ آن لحظه و روز و ماه را یادداشت کردیم چون هفده یا هیجده روز گذشت، خبر رسید که علی بن

بابویه در همان ساعتی که شیخ ابو الحسن سمری فرموده بود وفات یافته است! و هم شیخ طوسی میگوید: حسین بن ابراهیم از ابو العباس محمد بن نوح از ابو نصر هبة اللَّه بن محمد کاتب برای من نقل کرد که گفت: مقبره ابو الحسن سمری رضی اللَّه عنه در جاده معروف به «شارع خلنجی» جنب «باب المحول» نزدیک نهر آب «ابو عتاب» واقع است، و هم او گفت که آن بزرگوار در سال 329 (هجری) وفات یافت.
قطب الدین راوندی در کتاب «خرایج» مینویسد: دربانان و سفرائی که در غیبت صغری (از طرف امامان عالیمقام) مدح بسیاری از آنها شده است، نخست: شیخ موثق ابو عمر و عثمان بن سعید عمری است. که ابتداء حضرت امام علی النقی علیه السّلام او را باین سمت منصوب داشت و سپس فرزندش امام حسن عسکری علیه السّلام او را ابقاء نمود و آن مرد بزرگ هم کارهای آن دو امام علیهما السلام را در زمان حیات آنها بعهده گرفت و بعد از آن دو بزرگوار قیام بانجام کارهای امام زمان علیه السّلام نمود؛ توقیعات و جواب مسائل شیعیان هم بدست او صادر میگشت.
چون عثمان بن سعید بجوار رحمت حق شتافت، فرزندش محمد بن عثمان بجای وی نشست و رسیدگی بهمه کارهای او را بعهده گرفت. وقتی او هم وفات یافت، أبو القاسم حسین بن روح نوبختی جانشین وی گردید، و بعد از درگذشت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 690
او ابو الحسن علی بن محمد سمری بجای او نشست هیچ یک از اینان بدین منصب بزرگ نرسیدند مگر اینکه قبلا از طرف حضرت صاحب الامر (ع) فرمان انتصاب آنها صادر میگشت و شخص قبل از او جانشین خود را تعیین مینمود. شیعیان هم تا معجزه حضرت صاحب الامر که دلیل براستگوئی و صحت نیابت آنها بود، از آنها آشکار نمی‌گردید گفتار آنها را نمی‌پذیرفتند.
چون هنگام رحلت ابو الحسن سمری فرا رسید و مرگ وی نزدیک گردید بوی گفتند: چه کسی را جانشین خودتان قرار میدهید؟ او در جواب توقیعی درآورد که نوشته بود ... (مقصود همان توقیع سابق الذکر است).

شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد: در زمان سفرای بزرگوار امام زمان (ع) عده‌ای از مردم موثق بودند، که از طرف سفراء توقیعاتی برای آنها میرسید، از جمله اینان ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی بود «1» ابو الحسین بن ابی جید قمی از محمد بن حسن بن ولید و او از محمد بن یحیی عطار و او از محمد بن احمد بن یحیی از صالح بن ابی صالح برای من روایت کرد که صالح بن ابی صالح گفت: در سال 290 هجری عده‌ای از من خواستند که چیزی را بعنوان مال امام از آنها بپذیرم ولی نپذیرفتم نامه‌ای نوشتم و کسب تکلیف کردم جوابی برای من آمد که: محمد بن جعفر اسدی در ری است. مال باو داده شود که او از موثقین ماست.

کلینی از احمد بن شاشی روایت نموده که گفت: محمد بن حسن کاتب مروزی گفت دویست دینار پیش حاجز بن یزید و شاء (یکی از نمایندگان نائب امام زمان)

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 691

فرستادم و نامه‌ای هم در این خصوص خدمت حضرت نوشتم، در جواب نوشته بود که:

تو هزار دینار بذمه داری. دویست دینار آن را بحاجز دادی! و نوشته بود که اگر بخواهی بکسی در این خصوص مراجعه نمائی در ری به ابو الحسین اسدی مراجعه کن، دو روز یا سه روز بعد از آن که خبر وفات حاجز رسید، من مطلب را بوی اطلاع دادم و او غمگین شد من باو گفتم: غمگین مباش! زیرا در توقیع مزبور تو را بدو چیز راهنمائی کرده بود: یکی اینکه حضرت بتو اعلام فرمود که هزار دینار سهم امام بذمه داری، و دوم اینکه تو را به ابو الحسین اسدی حوالت داد، چه که حضرت میدانست عنقریب حاجز خواهد مرد.

بهمین سند از ابو جعفر محمد بن علی بن نوبخت روایت شده که گفت: موقعی که خود را آماده ساخته عازم حج بیت اللّٰه بودم، توقیعی بافتخارم صادر شد که: ما این سفر را خوش نداریم من دلتنگ شدم و غمگین گشتم. نامه‌ای بخدمت حضرت نوشتم که من گوش بفرمان دارم ولی فقط از این غمگین هستم که از حج باز میمانم.

جواب آمد که دل‌تنگ مباش که سال آینده بحج خواهی رفت.

چون سال دیگر فرا رسید؛ نامه‌ای نوشته اجازه حرکت خواستم. جواب مساعد آمد باز نوشتم که میخواهم با محمد بن جعفر (اسدی) که بدیانت و خویشتن‌داریش اعتماد دارم مسافرت کنم، در جواب مرقوم بود که: اسدی (محمد بن جعفر) خوب همسفری است. اگر او آمد دیگری را انتخاب مکن

راوی گفت: اسدی بموقع آمد، و من هم باتفاق وی حرکت کردم.
کلینی از علی بن محمد و او از محمد بن شاذان نیشابوری نقل کرده که گفت:
چهار صد و هشتاد درهم مال امام علیه السّلام پیش من جمع شده بود. دوست نداشتم این مبلغ ناقص را خدمت حضرت بفرستم پس آنها را وزن کردم و بیست درهم از مال خودم بر آن افزودم و آن را به «اسدی» سپردم و در نامه خود از کمبود آن و بیست درهم خودم چیزی ننوشتم. در جواب مرقوم بود که: پانصد درهم رسید بیست درهم از مال تو هم در آن بود. اسدی در ماه ربیع الثانی سال 312 در حالی که مردم او را بعدالت

میستودند، بدون تغییر عقیده بدرود حیات گفت.
و از جمله نمایندگان سفراء امام زمان احمد بن اسحق قمی و جماعت دیگر هستند که توقیع در مدح آنها وارد گشته است. احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از ابو محمد رازی نقل کرده که گفت: من با احمد بن ابی عبد اللَّه در محله «عسکر» بودیم که قاصدی از جانب امام زمان آمد و گفت: احمد بن اسحق اشعری، و ابراهیم بن محمد همدانی، و احمد بن حمزة بن الیسع، همه نزد ما از موثقین بشمار می‌آیند.
در کمال الدین از محمد بن الحسین بن شاذویه از محمد حمیری از پدرش از محمد بن جعفر از احمد بن ابراهیم روایت کرده که گفت: در سال 262 بخدمت حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی و خواهر امام علی النقی علیهما السلام رسیدم و از پشت پرده با وی سخن گفتم، و از عقیده وی در باره امامت استفسار نمودم. او هم یکایک ائمه را شمرد و از جمله حجة بن الحسن را نام برد. من گفتم: خدا مرا فدای شما گرداند:
آیا! حجة بن الحسن را دیده‌اید و از وی خبر دارید؟ گفت: پدرش نامه‌ای در باره او بمادرش نوشته بود و من از مادرش پرسیدم بچّه کجاست؟ گفت: پنهان است «1».
من از حکیمه پرسیدم در غیاب او شیعیان بچه کسی پناه برند و مشکلات خود را نزد کی حل نمایند؟ گفت: نزد مادر امام حسن عسکری علیه السّلام بروند و از وی جویا شوند من گفتم: امام حسن عسکری علیه السّلام در این وصیت که بزنی نموده، بکی اقتدا کرده است؟ گفت: به حسین بن علی علیهما السلام اقتدا نموده است. چه آن حضرت روز عاشورا در ظاهر امر به خواهرش زینب دختر امیر المؤمنین علیه السّلام وصیت نمود.

بطوری که علومی که از امام زین العابدین علیه السّلام ظاهر میگشت، بحضرت زینب نسبت میرسانید، و امام حسین علیه السّلام برای حفظ جان فرزندش زین العابدین، آن علوم را بخواهرش وصیت کرده بود که بعدها

بامام زین العابدین بدهد.
سپس حکیمه گفت: شما مردمی هستید که اهل روایت میباشید آیا برای شما نقل نکرده‌اند که: نهمین فرزند حسین بن علی ارثش در حال حیات خودش تقسیم می‌شود؟! در کمال الدین این روایت از علی بن احمد بن مهزیار از محمد بن جعفر اسدی و در غیبت شیخ از محمد بن جعفر هم نقل شده است.
نیز در خرایج راوندی میگوید: از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت شده که گفت: بعد از رحلت امام حسن عسکری (ع) در خصوص امام بعد از وی تردید نمودم «1».
سخن امین الدین طبرسی امین الدین طبرسی «2» در کتاب «اعلام الوری» مینویسد: «از جمله اموری که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 694
دلیل بر صحت امامت وجود اقدس امام زمان (ارواحنا فداه) است اینست که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در خصوص وی و غیبتش و کیفیت مخصوص بآن تنصیص شده (یعنی با صراحت در باره آن سخن گفته‌اند) و بدون اختلاف هم واقع شده و چیزی از آن فروگذار نشده است. بر حسب عادت نمیشود باور کرد که جماعت بسیاری به دروغ از موضوعی خبر دهند، و همان طور که آنها گفته و وصف نموده‌اند هم مصداق پیدا کند!.
پس وقتی که اخبار غیبت امام زمان پیش از میلاد وی بلکه قبل از زمان پدر و جدش رسیده و در دسترس مسلمانان قرار گرفته باشد، بطوری که فرقه کیسانیه و ناووسیه و واقفیه آن را دستاویز اصلاح عقاید خود قرار دهند، و محدثین شیعه و اصول مؤلفه آنها در عصر حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ثبت نموده و آن را از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و یک یک ائمه طاهرین علیهم السلام نقل کرده باشند، اعتقاد بامامت حضرت صاحب الزمان علیه السّلام بدلیل این صفت و غیبت مزبور که در دلائل و اعلام امامت آن سرور ذکر شده، صحیح می‌باشد و هیچ کس را نمیرسد که آن را انکار کند.
یکی از محدثین موثق شیعه «حسن بن محبوب زراد» است که کتاب «مشیخه» را که در میان اصول شیعه مشهورتر از کتاب مزنی «1» و امثال آنست، افزون
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 695
از صد سال پیش از زمان غیبت امام زمان علیه السّلام تصنیف کرده است. حسن بن محبوب قسمتی از اخبار غیبت حضرت را در آن کتاب ذکر کرده و بدون تفاوت همان طور که خبر داده نیز واقع شده است.
از جمله روایاتی که وی نقل کرده، حدیثی است که از ابراهیم خارقی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که گفت: بحضرت

عرضکردم: امام محمد باقر علیه السّلام میفرمود: آل محمد را دو غیبت است: یکی طولانی و دیگری کوتاه. حضرت صادق فرمود: «آری ای ابو بصیر! یکی از دیگری طولانی‌تر است، چون غیبت طولانی شروع شود دیگر کسی او را نمی‌بیند تا اینکه اولاد فلانی بخلافت رسد و حلقه جمعیت شیعه تنگ شود و سفیانی ظاهر گردد و بلا شدت یابد و مرگ و قتل مردم را فرا گیرد، و از ترس کشته شدن بخانه خدا و حرم پیغمبر پناه برند» سپس طبرسی میگوید: نگاه کن که چگونه این دو غیبت بر حسب آنچه اخبار سابقه متضمن آن بود و از پدران و جد امام زمان رسیده مطابق درآمده است.

غیبت کوتاه حضرت همان بود که سفرای امام زمان و دربانان حضرت وجود داشتند و میان شیعیان معروف بودند و شیعه امامیه که معتقد بامامت امام حسن عسکری علیه السّلام بودند در باره آنها اختلاف نظر ندارند.

از جمله سفرا و دربانان او ابو هاشم داود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمر و عثمان بن سعید روغن فروش و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان رضی اللّٰه عنهما و عمر اهوازی و احمد بن اسحاق (قمی) و ابو محمد وجنائی و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم بن مهزیار فرزند او، و گروه دیگری که شاید بموقع در جای خود از آنها نام ببریم، مدت این غیبت هفتاد و چهار سال بود.

پایان سخن طبرسی در کتاب «اعلام الوری».

مؤلف: سپس طبرسی علیه الرحمه احوال سفرای چهارگانه را بهمان

نحو که گذشت نقل میکند «1» باید دانست که ظاهرا مدت غیبت صغرای امام زمان از ابتداء امامت حضرت تا وفات ابو الحسن سمری است که از هفتاد سال کمتر میباشد.

زیرا بنا بر مشهور ابتداء امامت حضرت روز هشتم ماه ربیع الاول سال 260 هجری و وفات سمری در نیمه شعبان 328 اتفاق افتاده است و این طور که طبرسی وفات سمری را نقل کرده یک سال هم کمتر می‌شود زیرا میگوید: وفات سمری در نیمه شعبان سال 328 روی داد.

شاید او ابتداء غیبت صغری را موقع ولادت امام قرار داده. او ولادت حضرت را سال 255 میداند و بنا بر این با آنچه شیخ طوسی در باره وفات سمری نوشته (329) وفق میدهد (یعنی مدت غیبت صغری هفتاد و چهار سال خواهد بود) ولی بگفته طبرسی که وفات او را (328) دانسته یک سال کم می‌شود. شاید این تاریخ سهو القلمی از طبرسی (یا کاتب) باشد.

باب بیست و دوم کسانی که بدروغ ادعای بابیت و سفارت کردند

ابو محمد حسن شریعی

- شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» فرموده: نخستین کسی که بدروغ و افتراء، ادعای بابیت و سفارت از جانب امام زمان علیه السّلام کرد شخصی معروف به «شریعی» بود.
جماعتی از علماء از ابو محمد تلعکبری از ابو علی محمد بن همام نقل کردند که:
کنیه شریعی ابو محمد بود. تلعکبری گفت: گمان دارم نام وی حسن بود. او از اصحاب امام علی النقی و بعد از آن حضرت از یاران امام حسن عسکری علیهما السلام بشمار می‌آمد.
او اول کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده و شایسته آنهم نبود. و هم او نخستین کسی است که در این خصوص بر خدا و حجتهای پروردگار دروغ بست، و چیزهائی بآنها نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنها از آن بیزار بودند.
از این رو شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند، و توقیعی از امام- زمان علیه السّلام در خصوص لعن او و دوری از وی از ناحیه مقدسه آن حضرت بیرون آمد.
ابو محمد تلعکبری گفت: بعد از آن عقیده بکفر و الحاد از او آشکار گشت.
این مدعیان نخست بر امام دروغ میبستند و میگفتند: ما وکلای آن حضرت هستیم.
جمعی از مردم ضعیف الایمان هم با این ادعا، نسبت بآنها اظهار دوستی میکردند.
سپس کارشان بالا میگرفت و بعقیده حلاج «1» منتهی گشت. چنان که از ابو جعفر

شلمغانی و امثال او لعنة اللّه علیهم اجمعین بظهور رسید.

- ابن نوح گفت: ابو نصر هبة اللّٰه بن محمد بمن خبر داد که محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود. چون آن حضرت وفات یافت مدعی منصب محمد بن عثمان شد؛ و گفت: نائب امام زمان علیه السّلام من هستم ولی خداوند او را رسوا گردانید. زیرا که الحاد و نادانی وی آشکار گشت. محمد بن عثمان هم او را لعنت کرد و از وی دوری نمود و خود را از او پنهان نگاه داشت. نمیری بعد از شریعی ادعا کرد. ابو طالب گفت: چون این گونه اعتقادات از نمیری ظاهر شد؛ محمد بن عثمان او را لعنت کرد و از وی دوری جست، چون این خبر بوی رساندند آمد نزد محمد بن عثمان تا او را بر سر مهر آورد، و از وی معذرت بخواهد، ولی محمد بن عثمان اجازه ورود باو نداد، و خود را پنهان کرد، و او را با افتضاح برگردانید.

سعد بن عبد اللّٰه (اشعری) گفت: محمد بن نصیر نمیری مدعی بود که پیغمبر است و امام علی النقی علیه السّلام او را فرستاده است، و عقیده به تناسخ داشت، و معتقد بخدائی امام علی النقی علیه السّلام بود. نزدیکی با زنان محارم را جایز میدانست و عمل (لواط) را حلال کرده بود! نمیری این را موجب تواضع و فروتنی و تذلل مفعول و لذت و کامرانی فاعل محسوب میداشت و میگفت خدا هیچ یک از اینها را برای بندگانش حرام نکرده است! محمد بن موسی بن حسن بن فرات «1» اسباب کار او را آماده میساخت و او را تقویت میکرد.

سعد بن عبد اللّٰه میگوید: ابو زکریا یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان نقل کرد که وی نمیری را بالعیان دیده بود که جوانی بر پشت او قرار گرفته است! ابو زکریا گفت: بعد از آن نمیری را ملاقات کرده و او را از این کار سرزنش نمودم، ولی او جواب داد که: این عمل لذت دارد و باعث فروتنی انسان (مفعول) در نزد خداوند و ترک نخوت است!

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 699

سعد بن عبد اللّٰه میگوید: نمیری در آخر عمر بیمار شد و در آن حال مرد. در مرض فوتش از وی پرسیدند: جانشین تو کیست؟ با زبان ضعیف و گرفته‌ای گفت:

احمد! ولی کسی نفهمید احمد کیست. بهمین جهت این حرف موجب انشعاب پیروان او شد بطوری که سه دسته گردیدند. عده‌ای گفتند: مقصود نمیری، احمد فرزندش بوده، جمعی هم گفتند مقصود احمد بن محمد بن موسی بن فرات است، و فرقه‌ای گفتند: منظور وی احمد بن ابو

الحسین بن بشر بن یزید میباشد، و این انشعاب باعث پراکندگی اتباع او گردید.

احمد بن هلال کرخی

- این شخص نیز یکی از مدعیان بابیت است. ابو علی بن همام میگفت: احمد بن هلال از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود. در زمان آن حضرت شیعیان اتفاق داشتند که وکیل امام بفرمان خود حضرت محمد بن عثمان است.
بعد از رحلت حضرت شیعیان از احمد بن هلال پرسیدند چرا وکالت محمد بن عثمان را قبول نمیکنی و در امور دینی خود بوی مراجعه نمی‌نمائی، با اینکه امام مفترض الطاعه او را باین سمت تعیین فرموده است؟ احمد بن هلال گفت: من از امام حسن عسکری علیه السّلام چیزی راجع بوکالت محمد بن عثمان نشنیدم وکالت پدرش عثمان بن سعید را انکار نمیکنم اگر بدانم محمد بن عثمان وکیل صاحب الزمان است بوی جسارت نمی‌ورزم.
گفتند: دیگران از امام شنیده‌اند که محمد بن عثمان وکیل آن حضرت و بعد از وی وکیل امام زمان است، گفت: اگر شما شنیده‌اید، اطاعت از محمد بن عثمان بر شما فرض است، نه بر من، از این رو در باره وکالت محمد بن عثمان خودداری کرد، و او را باین سمت نپذیرفت. شیعیان هم او را ملعون دانسته از وی دوری جستند.
سپس توقیعی بدست حسین بن روح صادر شد که از جمله حضرت او را لعنت نموده، بشیعیان امر کرده بود که از او دوری جویند.

محمد بن علی بن بلال

- ابو طاهر محمد بن علی بن بلال نیز از کسانی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 700
است که مدعی وکالت و بابیت امام زمان شد. ماجرای او با محمد بن عثمان که بادعای نیابت حضرت اموالی را ضبط کرد و از تسلیم آن بوی خودداری نمود و ادعا کرد که از طرف امام زمان در اخذ آنها وکالت دارد، و دوری شیعیان از وی و لعن او که از ناحیه مقدسه توقیع مبنی بر لعنت وی بیرون آمد، معروف است.
ابو غالب زراری «1» گفت: ابو الحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی نقل کرد که: یکی از شیعیان بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السّلام و تفرقه شیعه و انحراف ابو طاهر بن بلال بوی پیوست. سپس او برگشت و در سلک ما درآمد، ما جهت این پیوستن و گسستن را از او پرسیدیم.
گفت: روزی نزد ابو طاهر بودم برادرش ابو الطیب و ابن خزر و جمعی از پیروانش هم بودند.
در آن وقت پیشخدمت آمد و گفت: ابو جعفر عمری (محمد بن عثمان) درب خانه است! از شنیدن این خبر پیروان ابو طاهر مضطرب شدند، و آمدن او را ناخوش داشتند. ابو طاهر گفت: بگو بیاید. محمد بن عثمان هم وارد شد. ابو- طاهر و پیروانش باحترام او برخاستند محمد بن عثمان در صدر مجلس و ابو طاهر پیش روی او نشست.
سپس صبر کرد تا حضار ساکت شدند. آنگاه گفت: ای ابو طاهر! تو را بخدا سوگند میدهم آیا امام زمان بتو فرمان نداد اموالی که نزد تو است بمن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 701
تسلیم کنی؟ گفت: چرا حضرت این را فرمود! محمد بن عثمان هم برخاست و بیرون رفت. از این جریان حاضران مجلس سراسیمه شدند و چون بخود آمدند، ابو- الطیب از برادرش ابو طاهر پرسید: صاحب الزمان را در کجا دیدی؟ گفت ابو- جعفر (محمد بن عثمان) مرا بیکی از خانه‌های خود وارد ساخت، ناگهان دیدم حضرت در بالا خانه وی مرا نگریست و امر کرد اموالی که نزد من بود، بوی بدهم. ابو الطیب پرسید: از کجا دانستی که او امام زمان است؟ گفت وقتی او را دیدم مهابتش مرا گرفت و سخت مرعوب گردیدم، و دانستم که صاحب الزمان است علت جدائی من از محمد بن عثمان نیز همین مطلب است (که امام فرمان داد اموال را بدو بدهم!)

حسین بن ابراهیم از ابو العباس احمد بن علی بن نوح از ابو نصر هبة اللَّه بن محمد کاتب دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، برای من (شیخ طوسی) نقل کرد که: چون خداوند خواست اعمال «حلّاج» را آشکار سازد و او را رسوا و خوار گرداند، این طور پیشامد کرد که «حلّاج» خیال کرد ابو سهل بن اسماعیل بن علی نوبختی رضی اللَّه عنه هم از کسانی است که فریب دوز و کلک او را میخورد و نیرنگ او در وی مؤثر واقع می‌شود؛ لذا فرستاد نزد وی و او را باطاعت خود دعوت نمود.
او با کمال نادانی چنین پنداشته بود که ابو سهل «1» هم در این خصوص مانند

سایر افراد ضعیف الایمان است، و فریفته وی می‌شود، از این رو پیوسته او را بسوی خود دعوت میکرد و بآرامی نیرنگهای خود را برای جلب وی برخ او میکشید، زیرا موقعیت علم و ادب ابو سهل در میان مردم مشهور بود.
حلاج در نامه‌های خود به ابو سهل مینوشت: من وکیل صاحب الزمان علیه السّلام هستم. او نخست با این مطلب میخواست ابو سهل را بسوی خود بکشاند، سپس ادعای خود را بالا برد و نوشت که: من مأمورم بتو بنویسم که هر گونه نصرت و یاری خواسته باشی برایت آشکار سازم تا دلت قوت گیرد و در نیابت من تردید نکنی! ابو سهل هم بوی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که (بادعای تو) از تو بظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را پیشنهاد کرده از تو میخواهم! و آن اینست که من مردی زن دوست هستم، و مایل بمعاشرت با آنها میباشم. چندین کنیز دارم که پیری مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است و ناچارم هر جمعه محاسن خود را حنا بگیرم و متحمل رنج زیاد شوم تا موهای سفیدم را بپوشانم و گر نه کنیزان خواهند دانست که من پیر شده‌ام و بمن رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما بدوری میگراید و وصال بجدائی میکشد.
از این رو از تو میخواهم کاری کنی که مرا از حنا بستن بی‌نیاز نمائی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگوئی

اطاعت میکنم و گفته تو را میپذیرم و بطریقه تو میگروم. زیرا که این معنی موجب بصیرت من می‌شود و از کمک بتو دریغ نخواهم داشت! چون حلاج سخن او را شنید و نتیجه دسیسه‌ها و جواب خود را بدین گونه شنید

دانست در نامه‌های خود که پر از ادعا و اظهار کرامات و معجزات بوده، خطا کرده و طریقه خود را بنادانی برخ او کشیده است. بدین لحاظ خودداری کرد و جواب ابو سهل را نداد و دیگر کسی نزد وی نفرستاد.
ابو سهل هم این ماجرا را اتفاقی خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد همه کس بازگو میکرد، و حلاج را ریشخند مینمود. بدین گونه نزد بزرگ و کوچک شهرت یافت و همین باعث شد که کار حلاج برملا گردد، و مردم از دور وی پراکنده شوند.
جمعی از دانشمندان از حسین بن علی بن بابویه قمی (برادر شیخ صدوق) نقل کرده‌اند که وی گفت: پسر حلاج بقم آمد و نامه‌ای بخویشان ابو الحسن «1» نوشت و آنها و ابو الحسن را بسوی خود دعوت نمود و میگفت: من فرستاده امام زمان و وکیل او هستم. چون نامه او بدست پدرم (علی بن بابویه) رسید، آن را پاره کرد و بآورنده نامه فرمود: چه چیز تو را بنادانی واداشته است؟ آورنده نامه- که گمان میکنم، گفت: پسر عمه یا پسر عموی حلاج هستم- بپدرم گفت: حلاج نامه‌ای بما نوشته و ما را دعوت کرده است، چرا نامه او را پاره کردی؟ حضار بوی خندیدند و او را مسخره کردند.
سپس پدرم برخاست و در حالی که جماعتی از اصحابش و غلامانش همراه او بودند، به حجره تجارت خود رفت. موقعی که بدر خانه‌ای رسید که حجره‌اش در آنجا واقع بود، کسانی که آن جا نشسته بودند، باحترامش برخاستند، فقط یکنفر که پدرم او را نمیشناخت از جا برخاست. موقعی که پدرم در حجره نشست و دفتر حساب و قلم و دوات خود را چنان که معمول تجار است درآورد، رو کرد بجانب شخصی که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 704
حاضر بود و پرسید: این مرد ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را گفت. مرد ناشناس که شنید از هویت وی سؤال میکند، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت با اینکه من حاضر هستم احوال مرا از دیگری میپرسی؟.
پدرم فرمود: ای مرد! احترام تو را نگاه داشتم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسیدم. گفت: وقتی تو نامه مرا پاره میکردی من میدیدم.
پدرم فرمود: تو پسر حلاج هستی؟ خدا ترا لعنت کند، ادعای اظهار معجزه میکنی؟ سپس پدرم بغلام خود گفت: پاها و گردن او را بگیر و از خانه بیرون کن! و از آن روز دیگر او را در قم ندیدیم. «1»

یکی دیگر از کسانی که ادعای بابیت نمودند «ابن ابی العزاقر» است. حسین بن ابراهیم از احمد بن نوح و او از ابو نصر کاتب برای من (شیخ طوسی) نقل کرد و گفت: ام کلثوم دختر محمد بن عثمان که زنی بزرگوار بود گفت: ابو جعفر ابن ابی العزاقر (شلمغانی) نزد بنی بسطام محترم و موجه بود. زیرا شیخ ابو القاسم (حسین بن روح) رضی اللّه عنه مقام او را در نزد مردم محترم و بزرگ میداشت.
او هم از این سابقه سوء استفاده کرد، و موقعی که از طریقه حق برگشت همه گونه دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برای بنی بسطام نقل میکرد. بنی بسطام هم سخنان او را میپذیرفتند. چون خبر آن بحسین بن روح رسید. نسبت آن سخنان را از خود انکار کرد و آن را بهتان بزرگ شمرد و بنی بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی نهی فرمود. آنگاه دستور داد که او را لعنت کنند و از وی دوری جویند. ولی بنی- بسطام سخن حسین بن روح را نشنیدند و در ارادت بشلمغانی ثابت ماندند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 705
علت آنهم این بود که شلمغانی به بنی بسطام گفت: آنچه من بشما گفته‌ام سرّی بود که آن را فاش ساختم. حسین بن روح از من پیمان گرفته بود که آن سرّ را کتمان کنم و بکسی نگویم. ولی اکنون که آن را فاش نموده‌ام، با همه خصوصیتی که با وی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 706
داشته‌ام مرا از خود دور میکند. آن «سرّ» امری عظیم بود که کسی جز فرشته مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده قادر بنگاهداری آن نیست.
شلمغانی با این سخنان بی‌اساس سابقه خود را نزد آنها محکمتر نمود و کارش بالا گرفت و مقامی بزرگ یافت. چون این خبر بحسین بن روح رسید، مکتوبی مبنی بر لعن او و دوری از وی و کسانی که از سخنان او پیروی می‌نمایند، و در دوستی او باقی مانده‌اند برای بنی بسطام فرستاد. آنها هم نامه را بشلمغانی نشان دادند و او سخت ناراحت و منقلب گردید.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 707
سپس گفت: اینکه حسین بن روح گفته است: مرا لعن کنید، در معنی خیلی بزرگ است! باین معنی که: لعنت بمعنی دور گردانیدن است. و «لعنة اللّه» یعنی خدا او را از عذاب و آتش دوزخ دور گردانید و بنا بر این من هم اکنون مقام خود را شناختم! آنگاه صورتش را بخاک نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و بکسی نگوئید.

ام کلثوم گفت: من بشیخ ابو القاسم (حسین بن روح) خبر دادم که روزی بخانه مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او هم از من استقبال نمود و مرا بسیار بزرگ داشت بطوری که خم شد پای مرا ببوسد. ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمیگذارم. زیرا پابوسی کاری بس بزرگ است. او گریست و گفت چرا این طور از تو احترام ننمایم با اینکه تو فاطمه زهرا علیها السلام هستی!! گفتم: ای بانوی من! چطور من فاطمه زهرا علیها السلام هستم؟ گفت شیخ یعنی محمد بن علی (شلمغانی) در این باره سرّی بما سپرده است. پرسیدم: چه سرّی بشما سپرده؟ گفت: او از من پیمان گرفته که آن را افشا نسازم، می‌ترسم اگر آن را بازگو کنم خدا مرا عذاب کند من بوی اطمینان دادم که آن را بکسی نخواهم گفت ولی پیش خود، شیخ ابو القاسم حسین بن روح را استثناء کردم.
آنگاه گفت: شیخ ابو جعفر (شلمغانی) بما گفته است که: روح پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله بپدر شما محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین علیه السّلام ببدن شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و روح فاطمه زهراء علیها السلام بتو منتقل شده است!! بنا بر این ای بانوی ما چرا تو را بزرگ ندانم؟!.
من گفتم؛ این چه حرفی است؟ مبادا آن را باور کنی که همه دروغ است.
گفت: این سری عظیم است، شلمغانی از ما پیمان گرفته که برای هیچ کس نقل نکنیم. ای بانوی من خدا نکند که در این خصوص من عذاب شوم. اگر شما مرا وانمی‌داشتید که آن را افشاء کنم نه برای شما و نه برای احدی بازگو نمی‌کردم!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 708
ام کلثوم گفت: چون از نزد آن زن بیرون آمدم، بخدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی اللّٰه عنه رسیدم و داستان را باطلاع وی رساندم. شیخ ابو القاسم بمن وثوق داشت و بگفته من اعتماد میکرد. در این وقت فرمود: ای دختر من! بعد از این ماجرا دیگر بخانه این زن مرو، اگر نامه یا قاصدی نزد تو فرستاد قبول مکن و بعد از این بدیدن او مرو.
این حرفها کفر بخدا و الحادی است که این مرد ملعون (شلمغانی) در دلهای این مردم وارد نموده، تا از این راه بتواند به آنها بگوید: خدا او (یعنی خود شلمغانی) را برگزیده و در وی حلول کرده است. چنان که نصاری همین عقیده را در باره عیسی علیه السلام دارند، او می‌خواهد بقول «حلاج» علیه اللعنه معتقد شود.
پس من از بنی بسطام دوری نمودم و دیگر پیش آنها نرفتم و عذر آنها را نپذیرفتم و دیگر مادر آنها را ملاقات نکردم. این حکایت در میان طایفه بنی-نوبخت شیوع یافت. شیخ ابو القاسم هم بتمام شیعیان نامه نوشت و ابو جعفر شلمغانی را لعنت کرد و مردم را از معاشرت با وی و دوستداران او و کسانی که گفته او را قبول می‌کردند یا با وی سخن می‌گفتند، بر حذر

داشت، تا چه رسد که او را دوست بدارند.
آنگاه توقیعی از حضرت صاحب الزمان (ع) در لعن شلمغانی و دوری از او و پیروان او و کسانی که بگفته او رضایت داده و بعد از این توقیع بدوستی او باقی میمانند صادر شد.
سپس شیخ طوسی مینویسد: شلمغانی حکایات زشتی دارد و کارهای مفتضح نموده من کتاب خود (غیبت) را پاکیزه‌تر از آن میدانم که آنها را در آن بیاورم، احمد بن نوح و غیره آنها را نوشته‌اند.
علت کشته شدن شلمغانی این بود که چون ابو القاسم حسین بن روح لعن او را آشکار ساخت و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند و تمام شیعیان را از او
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 709
برحذر داشت، بطوری که دیگر نتوانست نیرنگ بازی کند. روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابو القاسم حسین بن روح نقل میکردند، شلمغانی بحضار گفت: من و او را در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق یک دیگر نفرین کنیم اگر آتشی نیامد و او را نسوزانید هر چه او در باره من گفته است، درست است. این خبر در خانه ابن مقله «1» اتفاق افتاد و از آنجا بگوش «الراضی باللَّه» خلیفه عباسی رسید «راضی» هم دستور داد او را گرفته بقتل رساندند و بدین گونه شیعیان از شرّ او راحت شدند. «2»
ابو الحسن محمد بن احمد بن داود میگفت: محمد بن علی شلمغانی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 710
معروف به ابن ابی عزاقر لعنه اللَّه معتقد بود: آن کس که در منصب امامت با امام رقیب است و باصطلاح ایشان «ضد» امام است از امام افضل میباشد- معنی این عبارت اینست که هیچ فضیلتی برای ولی خدا متحقق نمیشود، مگر این که ضد او و رقیب او مورد سرزنش قرار گیرد. چه که وقتی مردم سرزنش ضد و مخالف ولی خدا را شنیدند، بفکر یافتن فضیلتی برای ولی می‌افتند. بنا بر این ضد و رقیب ولی خدا از خود وی افضل میباشد، زیرا بوسیله سرزنش و طعن اوست، که ولی فضیلت پیدا می‌کند! پیروان شلمغانی میگویند: این مذهب از زمان آدم اول تا آدم هفتم جریان داشته است! چه آنها معتقد بهفت عالم و هفت آدم هستند و میگویند: فرعون از موسی و ابو بکر از محمد و معاویه از علی افضل است.
و اما: خود ضد یعنی چه؟ بعضی از این فرقه گفته‌اند: ولی خدا، ضد (و رقیب) خود را منصوب میکند، چنان که جمعی از اصحاب حدیث اهل سنت میگویند: علی ابن ابی طالب خود ابو بکر را بمنصب خلافت منصوب داشت، و بعضی دیگر گفته‌اند:

«ضد» هر ولی قدیم است، یعنی همه وقت و پیش از بدنیا آمدن او با وی بوده است.
آنها میگویند: قائمی که اصحاب ظاهر میگویند از اولاد امام یازدهم است و قیام می‌کند، همان شیطان است (نعوذ باللّه) زیرا خداوند فرمود: فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ، یعنی همه فرشتگان آدم را سجده کردند جز ابلیس که سجده نکرد. سپس خدا میفرماید: شیطان گفت: لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ یعنی: در راه راست تو در کمین بندگانت مینشینم.
این آیه دلالت دارد که شیطان موقع سجده فرشتگان ایستاده بود که گفت در راه راست در کمین بندگانت خواهم نشست. و با این دلیل میگویند: قیام قائم یعنی آن قائمی که مأمور بسجده شد و سجده نکرد و او ابلیس بود.
شاعر ملعون این فرقه اشعار زیر را در این معنی سروده است:
یا لاعنا بالضّد من عدی ما الضّد الّا ظاهر الولیّ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 711
و الحمد للمهیمن الوفیّ لست علی حال کحمّامی
و لا حجّامیّ و لا جغدیّ قد فقت من قول علی الفهدیّ
نعم و جاوزت مدی العبدیّ فوق عظیم لیس بالمجوسیّ
لأنّه الفرد بلا کیفیّ متّحد بکلّ اوحدیّ
مخالط للنّور و الظلمیّ یا طالبا من بیت هاشمیّ
و جاحدا من بیت کسروی قد غاب فی نسبة أعجمیّ
فی الفارسیّ الحسب الرّضی کما التوی فی العرب من لؤیّ
یعنی: ای لعن‌کننده ضد که از طایفه عدی است (مقصود عمر بن الخطاب ضد و رقیب امیر المؤمنین است) او را لعن مکن که ضد، چیزی جز ظاهر ولی نیست (یعنی عمر در ظاهر همان علی است!) خدا را ستایش میکنم که حال من چون حجامت‌کننده و حمامی و جغدی نیست من در گفته خود بر «فهدی» فائق شدم آری و از منتهای فضل و علم عبدی هم گذشتم و بمقام بلندی رسیدم و مذهب مجوس ندارم. زیرا خداوند فرد بدون کیفیت است و با هر موحدی متحد می‌شود و با نور و ظلمت درآمیخته است.
ای طالب خاندان هاشمی و منکر دودمان ساسانی که در نسب عجمی و فارسی پسندیده پنهان شده؛ چنان که «لوی» در میان عرب ناپدید شده است!» صفوانی میگفت: از ابو علی بن همام شنیدم که میگفت: از محمد بن علی عزاقری شلمغانی شنیدم که میگفت: حق یکی است و پیراهنهای آن گوناگون است.
روزی حق در لباس سفید و روزی در لباس سرخ و روز دیگر در لباس سیاه است. ابن همام میگفت: این نخستین کلام زشتی بود که از شلمغانی شنیده شد.
چه که این گفته اهل «حلول» است «1».

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 712
و هم جماعتی از علماء از هارون بن موسی تلعکبری و او از ابن همام نقل کرده که گفت: محمد بن علی شلمغانی باب و طریق یعنی در و راهی نبود که مردم بوسیله آن به ابو القاسم حسین بن روح راه یابند و حسین بن روح هم او را باین سمتها منصوب نداشته بود، و بین او و مردم هم واسطه نبود. هر کس این عقیده را داشته باشد، اشتباه کرده او فقط فقیهی از فقهاء ما بود که فکرش آشفته شد و چیزهای ناهنجاری از او سر زد و کفر و الحادش منتشر گشت. سپس بوسیله حسین بن روح توقیع مبنی بر لعن و دوری از وی و پیروان او صادر شد.
و نیز حسین بن ابراهیم از محمد بن نوح از ابو نصر بن احمد کاتب نقل کرده که گفت: ابو عبد اللّٰه حسین بن احمد حامدی بزاز معروف بغلام ابو علی بن جعفر معروف به «ابن رهومه» نوبختی که پیرمردی گوشه گیر (مستور) بود روایت نموده که گفت: از روح پسر ابو القاسم حسین بن روح شنیدم که گفت: موقعی که محمد بن علی شلمغانی کتاب «التکلیف» را تصنیف کرد، شیخ یعنی ابو القاسم حسین بن روح گفت: آن کتاب را بیاورید تا آن را ببینم. کتاب را آوردند و او از اول تا آخر آن را خواند سپس گفت: چیزی بر خلاف روش اهل بیت در آن نیست مگر در دو یا سه جا که بر ائمه طاهرین دروغ بسته، خدا او را لعنت کند.
نیز جماعتی از علماء از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود و حسین بن علی بن بابویه قمی روایت کردند که آنها گفتند: از جمله خطاهائی که از شلمغانی در خصوص مذهب (فروع فقهیه) سر زد اینست که وی در باب «شهادت» از عالم (یعنی امام موسی بن جعفر که بخاطر تقیه از دشمنان در برخی از روایات از آن حضرت تعبیر بعالم شده) روایت کرده که حضرت فرمود:
«اگر برادر مؤمن تو در گردن مردی حقی داشته باشد، و طرف آن حق را انکار کند، و برادر تو هم جز یکشاهد عادل و موثق نداشته باشد، نزد شاهد میروی و شهادت او را میپرسی، وقتی نزد تو گواهی داد، با وی نزد حاکم برو و مانند او شهادت بده بلکه حق مرد مسلمانی ضایع نشود» سپس شلمغانی گفته است: «
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 713
این عبارت ابن بابویه است» ولی ابن بابویه گفت: او دروغ گفته، ما از چنین حکمی اطلاع نداریم ابن بابویه در جای دیگر گفته است: «شلمغانی در این حکم دروغ گفته است».
نیز جماعتی از دانشمندان از هارون بن موسی تلعکبری روایت کرده‌اند که گفت: محمد بن همام گفت: در ماه ذی الحجه سال 312 هجری توقیعی بوسیله حسین بن روح در باره ابن ابی عزاقر (شلمغانی) از ناحیه مقدسه

بیرون آمد که مرکب آن هنوز تر بود و خشک نشده بود.
و هم جماعتی از ابن داود نقل کردند که گفت: توقیعی بوسیله حسین بن روح راجع بشلمغانی صادر گشت. حسین بن روح نسخه‌ای از آن را در ماه ذی الحجه 312 برای ابو علی بن همام فرستاد. ابن نوح گفت: ابو الفتح احمد بن ذکاء غلام علی بن محمد بن فرات برای ما نقل کرد که ابو علی بن سهیل، خبر توقیعی را که در ذی الحجه سال 312 از ناحیه مقدسه بیرون آمده بود بما داد.
همچنین محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گفت: حسین بن روح نسخه آن توقیع را در ماه ذی الحجه سنه 312 از زندان خود واقع در خانه «مقتدر» خلیفه عباسی، برای ابو علی بن همام فرستاد. ابو علی هم آن را خواند و بمن گفت: چون حسین بن روح در دست دشمن گرفتار و در زندان آنها بود، نامه‌ای خدمت امام زمان علیه السّلام نوشت و از حضرت خواست که اجازه این توقیع را افشا نسازد ولی حضرت دستور فرمود که آن را افشا کند و از کسی نترسد و تأمین داشته باشد.
سپس باندک مدتی از زندان آزاد گردید. و الحمد للّه.
نسخه توقیع (با اختلافی که محدثین در ضبط بعضی از فقرات آن دارند خطاب به حسین بن روح) از این قرار است: «خداوند عمر تو را طولانی گرداند و همه خوبیها را بتو بشناساند، و سرانجام تو را بنیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند بکسانی که بدیانت آنها اطمینان داری اعلام کن که محمد بن علی معروف بشلمغانی خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر مهلت باو نمیدهد. چه او از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده و چیزهائی ادعا کرد که موجب کفر بخالق متعال
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 714
شد. و بخدا دروغ و بهتان بست و گناه بزرگی نمود. آنها که از خداوند برگشتند سخت گمراه و از رحمت خدا دور شده‌اند و زیانی بس آشکار بردند.
ما از طرف خدا و پیغمبر از او بیزاری جسته و او را لعنت میکنیم: در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال و بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توقیع ما، باز در دوستی او ثابت بماند، لعنت‌های خدا باد و مردم را از این موضوع مطلع گردان» صیمری گفت: بعد نوشته بود: «خدا شما را دوست بدارد» و ابن ذکا گفت نوشته بود: «خداوند شما را سرافراز گرداند من نظر خود را از وی باز میدارم» و ابن داود گفت نوشته بود: «بدان که ما دیگر از تلطف بوی، خودداری میکنیم» هارون بن موسی تلعکبری گفت: نوشته بود «بمردم اطلاع بده که ما از دوستی وی خودداری نموده از او دوری می‌جوئیم».
ابن داود و تلعکبری و ابن ذکا و صیمری گفته‌اند: «بعد نوشته بود و از

امثال او از کسانی که قبلا از آنها بیزاری نمودیم» و همه گفته‌اند: بعد نوشته بود «مانند شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و غیرهم» و در پایان توقیع نوشته بود: «قبل از وی (شلمغانی) و بعد از او ما عادت خدا را نیکو دانسته و میدانیم و باو اعتماد میکنیم و از وی یاری می‌جوئیم و در همه امور، او برای ما کافی است و نگهدار خوبی است».

تلعکبری گفت: ابو علی این توقیع را گرفت و تمام شیوخ و رؤسای شیعه را دعوت کرد و برای آنها خواند و سپس از روی آن نسخه‌ها نوشته و بشهرها فرستادند تا آنکه در میان طایفه شیعه شهرت یافت و همه بالاتفاق او را لعن کردند و از وی دوری جستند قتل شلمغانی در سال 323 هجری روی داد.

شیخ مفید (ره) از ابو الحسن علی بن بلال مهلبی نقل کرد که گفت: شنیدم ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی میگفت: خداوند ابو دلف کاتب را نگاه ندارد، ما او را شخص ملحدی میشناختیم، سپس اظهار غلو نمود آنگاه دیوانه و بعد از

آن زنجیری شد، پس از آن از مفوضه «1» بشمار آمد، ما اصلا او را نمیشناختیم. او بهر مجلسی که سرمیزد مورد سرزنش و خفت قرار میگرفت شیعیان اندک مدتی با وی آشنا شدند، سپس از او و همکاران وی دوری جستند.

ما به ابو بکر بغدادی پیغام فرستادیم که تو چنین ادعائی داری. ولی او منکر شد و قسم خورد این ادعاها را نکرده است. ما هم انکار او را پذیرفتیم، ولی موقعی که وارد بغداد شد، بطرف ابو دلف رفت و از طایفه شیعه برگشت و هنگام مرگ هم وصیت به ابو- دلف نمود. ما هم یقین کردیم که وی با ابو دلف هم مذهب است. بهمین جهت او را لعن کردیم و از وی دوری جستیم، چه که ما عقیده داریم هر کس بعد از شیخ ابو الحسن سمری ادعای نیابت و وکالت امام زمان کند، کافر و نیرنگ بازو گمراه و گمراه‌کننده است و باللَّه التوفیق.

ابو عمر محمد بن محمد بن نصر سکری (شکری) گفت: موقعی که ابن ولید قمی از جانب پدرش و شیعیان آمد، شیعیان از وی پرسیدند: آیا راست است که میگویند: تو نائب امام هستی؟ او منکر شد و گفت: موضوع نیابت باختیار من نیست و چنین ادعائی هم اصلا نکرده‌ام. ابو عمر گفت: من در بصره در مجلس مذاکره آنها حاضر بودم.

ابن عیاش گفت: روزی در جایی با ابو دلف جمع شدیم و در باره ابو بکر بغدادی گفتگو نمودیم. ابو دلف گفت: میدانی از کجا آقای ما شیخ (ابو بکر بغدادی) بر حسین بن روح فضیلت دارد؟ گفتم: نه! نمیدانم. گفت: علت اینست که ابو- جعفر محمد بن عثمان در وصیتش اسم او را بر اسم خود مقدم داشت.

من گفتم: بنا بر این باید منصور خلیفه عباسی از امام موسی کاظم علیه السّلام افضل باشد؟! گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه امام جعفر صادق علیه السّلام در وصیت خود نام منصور را پیش از نام امام موسی کاظم علیه السّلام برده است (از روی تقیه و بخاطر مصلحتی).

گفت: نسبت به آقای ما تعصب و دشمنی میورزی؟! گفتم: نه تنها من بلکه

جز تو همه مردم دشمن ابو بکر بغدادی هستند نزدیک بود که بر سر این موضوع گریبان یک دیگر را گرفته دعوا کنیم. قلت دانش و نامردی ابو بکر بغدادی و جنون ابو دلف بیش از اینست که بتوان شمرد. ما هم کتاب خود را بآن مشغول نمیداریم ابن نوح قسمتی از آن را نقل کرده است.
نیز ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری از ابو القاسم حسین بن عبد الرحیم «ابراروری» روایت نموده که گفت: پدرم عبد الرحیم مرا نزد ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی اللَّه عنه برای کاری که مربوط بمن و خودش بود فرستاد. پس بخدمتش رسیدم دیدم جمعی از شیعیان هم حضور دارند و در باره بعضی از روایات و گفتار ائمه مذاکره می‌کنند. تا اینکه ابو بکر محمد بن احمد بن عثمان معروف به ابو بکر بغدادی، برادرزاده ابو جعفر محمد بن عثمان رضی اللَّه عنه آمد. وقتی محمد بن عثمان او را دید، بحضار گفت: چیزی نگوئید که این شخص که می‌آید از جمع شما نیست!
گویند: ابو بکر بغدادی در بصره وکیل یزیدی بود مدتی در آن سمت ماند و اموال بسیاری بچنگ آورد. آنگاه شکایت او را نزد یزیدی بردند یزیدی هم او را گرفت و اموالش را مصادره کرد و ضرباتی چند بر سرش کوفت که چشمش آب آورد و با حالت کوری درگذشت.
ابو نصر هبة اللَّه بن محمد بن احمد کاتب دخترزاده‌ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی اللَّه عنه گفت: ابو دلف محمد بن مظفر کاتب قبلا کارش جمع آوری خمس اموال شیعیان بود. زیرا وی در میان شیعیان کرخ تربیت شده و شاگردی آنها را
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 717
کرده بود. مردم کرخ هم خمس مال خود را می‌پرداختند و هیچ یک از شیعیان در این خصوص تردید نداشتند. ابو دلف هم این معنی را اعتراف میکرد و بآن افتخار مینمود. او بعدها که منحرف شد میگفت: آقای من شیخ صالح (ابو بکر بغدادی) مرا از مذهب ابو جعفر کرخی (محمد بن عثمان) بمذهب خود یعنی مذهب ابو بکر بغدادی منتقل نمود.
سپس شیخ میگوید: جنون ابو دلف و حکایات فساد مذهب وی بیش از این است که شماره شود. بهمین جهت ما در اینجا بذکر آن اطاله کلام نمیدهیم.
ما قسمتی از اخبار سفراء و دربانان امام زمان علیه السّلام را در زمان غیبت از این جهت ذکر نمودیم که صحت و ثبوت آن مبنی بر ثبوت امامت حضرت صاحب الزمان علیه السّلام است.
پس ثبوت وکالت آنها و ظهور بعضی از معجزات امام بدست آنها دلیلی واضح بر اثبات امامت آن حضرت است. بهمین جهت هم ما آنها را نقل کردیم. پس کسی را نمیرسد که بگوید: ذکر اخبار سفراء در بخشی که مربوط به غیبت است، چه فائده دارد.
زیرا بعد از بیان فائده آن، این اعتراض منتفی می‌شود (پایان کلام شیخ

الطائفه در کتاب غیبت).
قطب الدین راوندی در کتاب «خرایج» میگوید: علمای ما روایت کرده‌اند که ابو محمد حسن شریعی نخست از اصحاب امام علی النقی بود و بعد از آن حضرت از اصحاب امام حسن عسکری علیهما السلام بشمار آمد.
او نخستین کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند از جانب امام زمان برای او قرار نداده بود. او بر خدا و حجت‌های خدا دروغ بست، و چیزهائی بائمه نسبت داد که شایسته مقام آنها نبود و از آن بیزاری میجستند سپس اقوال کفر آمیز و الحاد از وی سر زد.
همچنین محمد بن نصیر نمیری هم نخست از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود. چون آن حضرت وفات کرد مدعی نیابت امام زمان علیه السّلام شد. خداوند هم او را بعلت الحاد و غلو و عقیده بتناسخ که از او بظهور رسید، رسوا گردانید. و هم او
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 718
مدعی بود که پیغمبر است و امام علی النقی علیه السّلام او را برانگیخته و میگفت آن حضرت خداست. نمیری نزدیکی با محارم را جایز میدانست!
احمد بن هلال کرخی نیز یکی از غلاة است وی اول از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود. سپس تغییر عقیده داد و منحرف گشت. و منکر وکالت محمد ابن عثمان از جانب امام زمان شد. از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام هم توقیعی مبنی بر لعن او و دوری از وی و سایر منحرفین صادر گشت.
همچنین ابو طاهر محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد ابن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر لعنة اللّه علیهم همه از کسانی هستند، که از راه حق منحرف شدند و از ناحیه مقدسه ولی عصر بوسیله شیخ ابو القاسم حسین بن روح توقیع در لعن و دوری از آنان صادر گشت. نسخه توقیع این است (در صفحه 713) گذشت «1».

باب بیست و سوم کسانی که آن حضرت را دیده‌اند

اشاره

شیخ اجل: محمد بن حسن طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد گروهی از علماء از هارون بن موسی تلعکبری و او از احمد بن علی رازی نقل میکند که گفت: وقتی پیر مردی در ری بر ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی (یکی از وکلای امام زمان) وارد شد و دو حکایت راجع بحضرت صاحب الزمان (ع) نقل کرد و من هم شنیدم. گمان میکنم این واقعه قبل از سال 300 هجری یا قریب بآن بود.
پیرمرد از علی بن ابراهیم فدکی حکایت کرد که «أودی» گفت: هنگامی که در خانه خدا طواف میکردم و شش طواف را تمام نموده میخواستم طواف هفتم کنم، ناگاه چشمم بجمعی افتاد که در سمت راست کعبه شریفه نشسته و جوانی نیکو روی و خوش- بوی با مهابت بآنها نزدیک شد و بسخن گفتن پرداخت. سخنی از سخن او بهتر و بیانی از بیان او شیرین‌تر و نشستنی از نشستن وی بهتر ندیده‌ام.
من پیش رفتم که با وی سخن بگویم ولی ازدحام جمعیت مانع شد. از یکی پرسیدم این کیست؟ گفت: این پسر پیغمبر است، هر سال یک روز برای خواص خود آشکار میگردد و با آنها سخن میگوید.
من رو کردم بجانب آن شخص و گفتم: من بخدمت شما رسیده‌ام مرا راهنمائی کنید، خداوند راهنمای شما باشد.
او مشتی سنگریزه در کف دست من ریخت، چون روی خود را برگردانیدم یکی از حضار گفت: فرزند پیغمبر بتو چه عطا فرمود؟ گفتم: سنگریزه! سپس
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 720
دست خود را گشودم دیدم پر از طلای ناب است!! چون از آنجا رفتم دیدم همان آقا بمن رسید و فرمود: علامت حقیقت و آثار حق برایت آشکار گشت و نابینائی قلبت برطرف شد، مرا میشناسی؟ گفتم: نه بخدا.
فرمود: من همان مهدی هستم. من قائم میباشم که زمین را پر از عدل میکنم بعد از آنکه پر از ستم شده باشد، بدان که زمین از حجت خدا خالی نمیماند، و مردم بیش از آنچه بنی اسرائیل در «تیه» ماندند (مدت چهل سال) نمیتوانند در فترت بمانند روزهای ظهورم آشکار گشته است. این را که گفتم امانت من در گردن تو است که ببرادران شیعه بازگو کنی.
این روایت در خرایج از فدکی و در کمال الدین از طالقانی از علی بن احمد خدیجی کوفی از «ازدی» هم روایت شده است.
مؤلف: «روزهای ظهورم آشکار گشته است» شاید از جمله چیزهائی است که بداء در آن راه یافته و حضرت از امر غیر حتمی معلّق بشرط خبر داده

باشد، و ممکن است منظور از «ظهور» آشکار شدن امر برای اکثر شیعیان بوسیله سفراء آن حضرت باشد.

نیز در غیبت شیخ باسناد مزبور از احمد بن علی رازی و او از محمد بن علی از علی ابن محمد بن احمد بن خلف نقل میکند که گفت: در مسجد منزل عباسیه واقع در دو منزلی شهر فسطاط مصر، فرود آمدیم غلامانم هر کدام پی کاری رفتند و فقط غلامی عجمی با من در مسجد ماند.
دیدم پیر مردی در گوشه مسجد نشسته و پی در پی ذکر میگوید. چون ظهر شد در اول وقت، نماز ظهر گزاردم، سپس غذا طلبیدم و پیرمرد را هم دعوت نمودم که با من غذا صرف کند او پذیرفت پس از صرف نهار نام او و پدرش و شهر و کارش را جویا شدم. گفت: نامم محمد بن عبید اللّٰه است و از اهل قم میباشم و اضافه کرد که مدت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 721
سی سال است که در جستجوی «حق» شهرها و سواحل را گشته و سیاحت نموده‌ام. بیست سال در مکه و مدینه توطن گزیده و همواره اخبار ظهور حق را سراغ میگرفتم و در پی آثار آن بودم.
چون سال 293 فرا رسید خانه خدا را طواف نمودم و بطرف مقام ابراهیم رفتم و نماز گزاردم و در همان جا بخواب رفتم. در عالم خواب صدای دعائی که تا آن موقع نظیر آن را نشنیده بودم از خوابم ربود. چون در صاحب صدا دقیق شدم دیدم جوانی گندم- گون است که کسی را در حسن صورت و اعتدال قامت چون وی ندیده‌ام. جوان مزبور بعد از دعا نماز گذارد و از مسجد خارج شد و بعمل سعی بین صفا و مروه مشغول گشت.
من پشت سر او مشغول سعی شدم و بخاطرم رسید که وی حضرت صاحب الزمان علیه السّلام است. چون از عمل سعی فارغ شد؛ بطرف دره‌ای رفت، منهم بدنبال او رفتم وقتی بوی نزدیک شدم، دیدم مرد سیاهپوستی جلو راه را گرفته و با صدای مهیبی که هول انگیزتر از آن نشنیده بودم مرا بنام صدا زد و پرسید: خدا تو را سلامت بدارد؛ چه می‌خواهی؟ من لرزیدم و در جای خود ایستادم و آن مرد از نظرم ناپدید گشت و همان جا متحیر ماندم.
مدتی طولانی در آنجا مات و مبهوت ایستادم، سپس مراجعت کردم در حالی که خود را ملامت مینمودم و میگفتم چرا به بانگ مرد سیاهپوست برگشتم. آنگاه در خلوت بدرگاه خداوند بی‌نیاز براز و نیاز پرداخته، پیغمبر و آل او را شفیع قرار دادم که کوشش من ضایع نشود و چیزی که موجب آرامش دل و ازدیاد بصیرتم شود، برای من ظاهر گرداند.
دو سال بعد از آن بزیارت قبر مطهر پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله توفیق یافتم، موقعی که بین قبر و منبر نشسته بودم، بخواب رفتم. در خواب دیدم

کسی مرا تکان میدهد، از خواب پریدم دیدم همان مرد سیاهپوست است!
سیاهپوست پرسید: چه خبر داری و حالت چطور است؟ گفتم: خدا را شکر میکنم و تو را نکوهش مینمایم. گفت: نه!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 722
نکوهش مکن که من که مأمور بودم آن طور بتو بانگ زنم، تو بخیر زیاد رسیدی، خوش بحالت از آنچه دیدی و مشاهده نمودی خدا را بسیار شکر کن!.
سپس پرسید: فلانی چه کرد؟ آنگاه بعضی از برادران ایمانی مرا نام برد و از احوال آنها جویا شد. گفتم: آنها در برقه «1» هستند. گفت: راست گفتی. بعد نام یکی از دوستان مرا که در عبادت جهد بلیغی داشت و در امر دیانت بصیر بود، پرسید. جواب دادم که وی در شهر اسکندریه است.
سپس جمعی دیگر از برادران دینی را نام برد. بعد، از شخصی ناشناس سخن گفت و پرسید «نقفور» چه کرد؟ گفتم: او را نمیشناسم. گفت: البته او را نمی‌شناسی او مردی رومی است خدا او را هدایت میکند، و از قسطنطنیه فاتح بیرون می‌آید. آنگاه مرد دیگری که او را هم نمی‌شناختم نام برد و گفت او مردی از اهل «هیت» «2» و از یاران مولی امام زمان علیه السّلام است.
برگرد پیش رفقایت و بآنها بگو: امیدواریم خداوند اجازه یاری ضعفا و انتقام از ستمگران را بدهد. من جمعی از شیعیان دیگری را ملاقات کردم و آنچه لازم بود بآنها رسانیدم و اینک بسوی تو برگشته و بتو نیز ابلاغ میکنم که خود را بمشقت نیاندازی و موجب ناراحتی خود نشوی و اوقات خویش را در عبادت خداوند مصروف داری و بدان که بخواست خدا امر نزدیک است».
راوی این خبر محمد بن احمد بن خلف میگوید:
سپس بخزینه دار خود دستور دادم پنجاه دینار آورد و از پیرمرد خواهش کردم آن را از من قبول کند. گفت: برادر من! خداوند چیزی را که بآن احتیاج ندارم بر من حرام نموده، چنان که بر من حلال کرده که اگر بچیزی محتاج باشم از تو
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 723
اخذ کنم.
پرسیدم: آیا غیر از من کسی از اصحاب سلطان هم این حکایت را از تو شنیده است؟ گفت: آری ببرادرت احمد بن حسین همدانی که در آذربایجان از نعمت و مکنت خود ممنوع گردید، هم گفته‌ام، وی از من اجازه حج بیت اللّٰه خواست باین آرزو که آنچه من دیدم او هم ببیند. پس او در همان سال بحج رفت و رکزویه بن مهرویه او را بقتل رسانید» پس ما از پیرمرد جدا شدیم و من بمرز رفتم، سپس رهسپار حج گشتم و شخصی را در مدینه

بنام طاهر از اولاد حسین اصغر که میگفتند از این مطلب (ارتباط با امام زمان) چیزی میداند، ملاقات نمودم پس بنزد او رفته چندان با وی مربوط گشتم که بمن انس گرفت و اطمینان پیدا کرد و بر صحت پیمانم وقوف یافت.
روزی بوی گفتم: یا ابن رسول اللَّه! شما را بحق پدران طاهرینت سوگند میدهم که مرا مانند خودتان در جریانی که با امام زمان علیه السّلام داری؛ قرار ده! زیرا افرادی که مورد وثوق شما هم میباشند گواهی داده‌اند که قاسم بن عبید اللَّه بن سلیمان بن وهب «1» قصد دارد مرا بکشد زیرا میداند که من شیعه هستم و عقیده‌ام چیست؛ و مکرر او را بریختن خون من ترغیب نموده‌اند ولی خداوند مرا از شر وی نگاهداشته است.
طاهر گفت: ای برادر آنچه از من میشنوی و این کوه‌ها پنهان گردان.
کسانی عجائب را میبینند که هنگام شب توشه برداشته، و بجاهائی که خود میشناسند میبرند! بعلاوه ما را از جستجو و تفتیش این امر نهی کرده‌اند.
محمد بن احمد میگوید:
چون سخن باینجا کشید او را وداع کرده مراجعت نمودم.

یوسف بن احمد جعفری

نیز در غیبت شیخ از احمد بن عبدون، از ابو الحسن محمد بن علی شجاعی کاتب از ابی عبد اللَّه محمد بن ابراهیم نعمانی و او از یوسف بن احمد جعفری روایت نموده که گفت در سال 306 بحج بیت اللَّه رفتم و تا سال 309 مجاورت مکه معظمه را اختیار
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 724
کردم سپس بآهنگ شام از مکه بیرون آمدم. در اثنای راه نماز صبح از من فوت شد پس از محمل بزیر آمدم و مهیای نماز شدم.
ناگاه دیدم، چهار نفر در محملی هستند، من هم از روی تعجب بآنها مینگریستم یکی از آنها پرسید: از چه تعجب میکنی؟ نمازت را ترک نموده و با مذهبت مخالفت کردی؟ گفتم: از کجا دانستی که مذهب من چیست؟ گفت: آیا میخواهی امام زمان خود را ببینی؟ گفتم: آری سپس گوینده بیکی از چهار نفر اشاره کرد.
من گفتم امام زمان علائم و نشانه‌هائی دارد. گفت: برای دیدن علامت او، میخواهی شتری که سوار است با بارش بآسمان بالا رود یا محمل به تنهائی صعود کند گفتم: هر کدام باشد دلیل بر اینست که وی صاحب الزمان است. پس دیدم که شتر با بارش بسوی آسمان بالا رفت و همان مرد گوینده اشاره بمردی گندم گون کرد که رنگ رخسارش مانند طلا و اثر سجده بر جبین داشت در خرایج راوندی این روایت را از یوسف بن احمد هم نقل کرده است.

همچنين در غيبت شيخ از احمد بن على رازى از محمد بن على از محمد بن- عبد ربه انصارى همدانى؛ از احمد بن عبد اللَّه هاشمى؛ كه از بنى عباس بود نقل ميكند كه گفت: روزى كه حضرت امام حسن عسكرى (ع) در سامره وفات يافت، من در خانه‌اش حاضر بودم جنازه را از خانه بيرون بردند و در محلى نهادند. ما سى و نه مرد بوديم كه منتظر بوديم كسى بيايد بر جنازه نماز گذارد.
ديديم پسر بچه‌اى كه ده وجب قد داشت (غلام عشارى القد) با پاى برهنه در حالى كه عبا بخود پيچيده بود نزديک آمد بدون اينكه او را بشناسيم باحترامش از جا برخاستيم جوان جلو آمد و بنماز ايستاد مردم پشت سرش صف كشيدند و بر امام نماز گزاردند سپس جوان رفت و داخل خانه شد. آن خانه غير از خانه اول بود كه از آن بيرون آمده بود.
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 725
ابو عبد اللَّه همدانى گفت: مردى از اهل تبريز را در شهر مراغه ديدم كه معروف به ابراهيم بن محمد تبريزى بود، او هم عين حكايت بالا را كه احمد ابن عبد اللَّه هاشمى نقل كرده، براى من بيان نمود. من از وى پرسيدم جوان مزبور كه ده وجب قد داشت آيا مقصود اينست كه ده وجب قد اوست يا ده سال عمر او ميباشد؟.
چه روايت شده كه ولادت امام زمان عليه السّلام سال 256 و وفات امام حسن عسكرى عليه السّلام سنه 260؛ چهار سال بعد از ولادت فرزند دلبندش اتفاق افتاد؟
ابراهيم بن محمد گفت: نميدانم من هم اين طور شنيده‌ام (يعنى گفته‌اند غلام عشارى) ولى پيرمردى از اهل شهر، با وى بود كه خوش فهم و داراى علم و روايت بود.
او گفت: مقصود اينست كه ده وجب قد اوست.
مؤلف «عشارى القد» يعنى: كسى كه ده وجب قد داشته باشد.

نیز در غیبت شیخ از علی بن عائذ رازی و او از حسن بن وجناء نصیبی و او از ابو نعیم محمد بن احمد انصاری نقل میکند که گفت: در مکه معظمه جنب «مستجار» «1» حضور داشتم و عده‌ای در حدود سی مرد هم بودند، در میان آنها جز محمد بن قاسم علوی با اخلاص نبود، روز ششم ذی الحجه سال 293 در اثنای اینکه بدین گونه اجتماع داشتیم، ناگاه دیدیم جوانی که دو حوله احرام پوشیده و نعلین خود را در دست گرفته بنزد ما آمد.
وقتی او را دیدیم طوری تحت تأثیر مهابت وی قرار گرفتیم که همه برای او برخاستیم. او بما سلام کرد و در وسط جمع ما نشست و ما نیز در اطراف وی نشستیم. آنگاه بسمت راست و چپ خود نگریست و سپس گفت: آیا میدانید حضرت ابا عبد اللَّه در دعای الحاح چه میگفت؟ گفتیم: چه میفرمود؟ گفت: میفرمود:
«اللّهم انّی أسئلک باسمک الّذی تقوم به السّماء و به تقوم الأرض و به تفرّق بین الحقّ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 726
و الباطل و به تجمع بین المجتمع و به أحصیت عدد الرّمال وزنة الجبال وکیل البحار ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل لی من أمری فرجا.
یعنی: خدایا تو را میخوانم، بآن نامت که آسمان و زمین را بآن بپای میداری و حق و باطل را از هم جدا میکنی، و پراکندگان را گرد می‌آوری، و عدد ریگهای بیابان و وزن کوه‌ها و پیمانه دریاها را میشماری، بر محمد و آل او درود بفرست و فرج مرا نزدیک گردان.
سپس برخاست و مشغول طواف شد ما هم با وی برخاستیم تا او رفت و ما فراموش کردیم که در باره او گفتگو کنیم و از هم بپرسیم که او کی بود.
فردا در همان وقت نیز از طواف فراغت یافت و بنزد ما آمد و مانند روز گشته ما باحترامش برخاستیم و او هم در وسط و ما اطراف او را گرفته نشستیم. مجددا بسمت راست و چپ خود نگاه کرد و گفت: آیا میدانید امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از هر نماز واجب چه دعائی را میخواند؟ پرسیدیم چه دعائی را میخواند؟
گفت: میفرمود:
«الیک رفعت الأصوات و دعیت الدّعوة و عنت الوجوه و لک خضعت الرّقاب و الیک التّحاکم فی الأعمال، یا خیر من سئل، و یا خیر من أعطی، یا صادق یا بارئ یا من لا یخلف المیعاد، یا من امر بالدّعاء و وعد بالإجابة یا من قال: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ یا من قال: وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ

دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ و يا من قال: يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ لبّيك و سعديك ها انا ذا بين يديك المسرف و انت القائل لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً.
سپس نگاهى براست و چپ خود كرد و گفت: آيا ميدانيد امير المؤمنين عليه السّلام در سجده شكر چه ميفرمود؟ گفتيم: نه! چه ميفرمود؟ گفت: حضرت ميفرمود:
يا من لا يزيده كثرة العطاء الّا سعة و عطاء يا من لا ينفد خزائنه، يا من له خزائن السّموات و الأرض يا من له خزائن ما دقّ و جلّ لا يمنعك إساءتى من احسانك انت تفعل بى الّذى

انت اهله فأنت اهل الجود و الكرم و العفو و التّجاوز.
يا ربّ يا اللّه لا تفعل بى الّذى انا اهله فانّى اهل العقوبة و قد استحققتها لا حجّة لى و لا عذر لى عندك. أبوء لك بذنوبى كلّها و أعترف بها كى تعفو عنّى و انت اعلم بها منّى ابوء لك بكلّ ذنب اذنبته و كلّ خطيئة احتملتها و كلّ سيّئة عملتها، ربّ اغفر لى و ارحم و تجاوز عمّا تعلم انّك انت الأعزّ الأكرم».
سپس برخاست و مشغول طواف شد. ما نيز باحترام او از جا برخاستيم. فردا در همان وقت برگشت و ما نيز مانند روزهاى گذشته باستقبالش شتافتيم. تا اينكه آمد و در وسط نشست و ما هم در اطراف او نشستيم.
آنگاه نظرى بسمت راست و چپ خود كرد و گفت: على بن الحسين عليه السّلام وقتى باينجا مى‌آمد (در اين وقت با دست اشاره بسنگ زير ناودان كرد) در سجود خود ميفرمود:
«عبيدك بفنائك مسكينك بفنائك فقيرك بفنائك سائلك بفنائك يسألك ما لا يقدر عليه غيرك».
آنگاه براست و چپ خود نگريست و در بين ما محمد بن قاسم را مخاطب ساخت و گفت: «اى محمد بن قاسم؛ تو بر عقيده ثابت استوارى»! محمد بن قاسم نيز معتقد بوجود صاحب الزمان (ع) بود.
سپس برخاست و مشغول طواف شد، همه ما اين دعاها را حفظ كرديم ولى هيچ كدام بياد نياورديم كه راجع باو با هم صحبت كنيم، جز اينكه در روز آخر يكى از حضار بنام ابو على محمودى بما گفت: اى مردم! آيا اين شخص را ميشناسيد بخدا قسم اين شخص صاحب الزمان شماست پرسيديم: تو چگونه دانستى كه او امام زمان است؟.
او توضيح داد كه هفت سال تضرع و زارى ميكردم و از خداوند ميخواستم كه حضرت صاحب الزمان عليه السّلام را بمن بنماياند. تا اينكه وقتى در عصر روز عرفه ديدم، اين مرد آمد و همين دعائى را كه شنيديم خواند. من

از وی پرسیدم شما کیستید؟ او گفت: از مردم هستم. گفتم: از کدام تیره مردم؟ گفت: از تیره عرب.
پرسیدم از کدام تیره عرب؟ گفت از اشراف آنها.

پرسیدم اشراف طایفه کیستند؟ گفت بنی هاشم گفتم شما از کدام دسته بنی هاشم میباشید؟ «1» گفت از دسته والا و بلند قدر آنها. گفتم: از اولاد کدام یک از آنها؟ گفت:
از کسی که سرهای گردنکشان را میشکافت و بمردم طعام میداد و بوقتی که مردم در خواب بودند، نماز میگذارد. من دانستم که او علوی است سپس دیدم ناپدید گشت و نفهمیدم بکجا رفت.
پس از مردمی که در اطراف او بودند پرسیدم آیا این مرد را شناختید؟ گفتند:
آری، هر سال پیاده با ما بحج می‌آید، گفتم: سبحان اللَّه بخدا قسم اثر پیاده روی در وی ندیدم.
سپس من به مزدلفه «2» رفتم در حالی که از فراق او غمگین و افسرده بودم چون آن شب را خوابیدم دیدم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بخوابم آمد و فرمود: ای احمد مطلوب خود را دیدی؟ گفتم: آقا! او کیست؟ فرمود: همان کسی که دیروز عصر دیدی امام زمان تو بود.
ابو نعیم محمد بن احمد انصاری راوی این حکایت میگفت: وقتی این مطلب را از ابو علی محمودی شنیدیم او را مورد سرزنش قرار دادیم که چرا بموقع بما نگفت. ابو علی گفت: من هم فراموش کردم، تا موقعی که شما در باره او بسخن گفتن پرداختید!!.
نیز شیخ در کتاب «غیبت» میگوید: هارون بن موسی تلّعکبری از ابو علی محمد بن همام و او از جعفر بن محمد بن مالک کوفی، از محمد بن جعفر بن عبد اللَّه از ابو- نعیم محمد بن احمد انصاری هم حدیث مفصل مزبور را نقل کرده است.

صدوق (ره) در کمال الدین از احمد بن زیاد بن جعفر بن همدانی از جعفر بن احمد علوی و او از علی بن احمد عقیقی از ابو نعیم انصاری زیدی روایت نموده که:
در مکه با جمعی از حاجیان که تقصیر کرده بودند (یعنی موی سر و شارب خود را زده بودند) در محل مستجار نشسته بودیم و از جمله محمودی و علان کلینی و ابو الهیثم دیناری و ابو جعفر احول حاضر بودند و ما قریب سی نفر مرد بودیم. در میان آن جمع، کسی را که می‌شناختم نسبت بامام زمان اخلاص داشته باشد، محمد بن قاسم علوی بود ...».
سپس این خبر را بهمان گونه که شیخ روایت نموده است، نقل کرده و

آنگاه گفته است: این حکایت را عمار بن حسین بن اسحاق از احمد بن خضر از محمد بن عبد اللّٰه اسکافی از سلیم بن ابی نعیم انصاری هم برای ما روایت نمود. و هم از محمد بن علی بن حاتم از عبید اللّٰه بن محمد قضبانی از علی بن محمد بن احمد بن حسین از ابو جعفر محمد بن علی منقذی حسنی هم شنیدم. و نیز طبری «1» در کتاب «دلائل الامامه» از هارون بن موسی تلعکبری هم آورده است.

علی بن مهزیار اهوازی

شیخ الطائفه (ره) در کتاب «غیبت» مینویسد جماعتی از دانشمندان از تلّعکبری و او از احمد بن علی رازی و او از علی بن حسین و او از مردی که میگفت از اهل قزوین است و نام خود را ذکر نکرد و او از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی روایت نموده که گفت: وارد شدم بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، و از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السّلام سؤال کردم؛ علی بن مهزیار گفت: برادر مطلب بزرگی را پرسیدی.

من بیست مرتبه بحج بیت اللَّه مشرف گشته‌ام، در تمام این سفرها قصدم دیدن امام زمان علیه السّلام بود ولی در این بیست سفر راه بجائی نبردم تا آنکه شبی در بستر خود، خوابیده بودم دیدم کسی میگوید: ای علی بن ابراهیم! خداوند بتو فرمان داده که امسال نیز حج کنی! آن شب را هر طور بود بصبح آوردم و صبح در کار خود می‌اندیشیدم و شب و روز مراقب موسم حج بودم.

چون موسم حج فرا رسید، کارم را روبراه کردم و بآهنگ حج بجانب مدینه رهسپار گشتم.

چون به مدینه رسیدم از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السّلام جویا شدم ولی اثری از او نیافتم و خبری نگرفتم در آنجا نیز پیوسته در باره منظورم فکر میکردم تا آنکه بقصد مکه از مدینه خارج شدم پس به جحفه رسیدم و یک روز ماندم و بسوی غدیر که در چهار میلی جحفه بود رهسپار گردیدم وقتی بمسجد جحفه در آمدم نماز گزاردم سپس صورت بخاک نهادم و برای تشرف بخدمت اولاد امام یازدهم در دعا و تضرع بدرگاه خداوند کوشیدم سپس بسمت «عسفان» و از آنجا بمکه رفتم و چند روزی در آنجا ماندم و بطواف خانه خدا و اعتکاف در مسجد الحرام پرداختم.

شبی در اثنای طواف جوان زیبای خوش بوئی را دیدم که بآرامی راه میرود و در اطراف خانه طواف میکند دلم متوجه او شد برخاستم و بجانب او رفتم و تکانی باو

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 731

دادم تا متوجه من شد، پرسید: از مردم کجائی؟ گفتم: از اهل عراق هستم. پرسید کدام عراق؟ گفتم: اهواز پرسید خصیب (خضیب) را میشناسی؟ گفتم خدا او را رحمت کند دعوت حق را اجابت کرد، گفت: خدا او را رحمت فرماید که شبها را بیدار بود و بسیار بدرگاه خداوند مینالید و پیوسته اشکش جاری بود.

سپس پرسید: علی بن ابراهیم مهزیار را میشناسی؟! گفتم: علی بن

ابراهیم من هستم. گفت: ای ابو الحسن خدا ترا نگهدارد، علامتی را که میان تو و امام حسن عسکری (ع) بود چه کردی؟ گفتم: اینک نزد من است. گفت: آن را بیرون بیاور من دست در جیب بردم و آن را در آوردم؛ وقتی آن را دید نتوانست خودداری کند و دیدگانش پر از اشک شد و زار زار گریست. بطوری که لباسهایش از سیلاب اشک تر گشت.
آنگاه فرمود: ای پسر مهزیار! خداوند بتو اذن میدهد! خداوند بتو اذن میدهد. (دو بار فرمود) بجائی که رحل اقامت افکنده‌ای برو و صبر کن تا شب فرا رسد و تاریکی آن مردم را فراگیرد، سپس برو بجانب (شعب بنی عامر) که در آنجا مرا خواهی دید.
من بمنزل خود رفتم. چون احساس کردم وقت فرا رسیده اثاثم را جمع و جور کردم و سپس شتر خود را پیش کشیدم و جهاز آن را محکم بستم، سپس لوازم خود را بار کرده و سوار شدم و بسرعت راندم تا بشعب بنی عامر رسیدم.
دیدم همان جوان ایستاده و بانگ میزند که ای ابو الحسن بیا نزد من! چون نزدیک وی رسیدم، ابتداء سلام نمود و گفت: ای برادر با ما راه بیا. با هم براه افتادیم و گفتگو میکردیم تا آنکه کوه‌های عرفات را پشت سر گذاشته و بطرف کوه‌های منی رفتیم. وقتی از آنجا نیز گذشتیم بمیان کوه‌های طائف رسیدیم.
چون صبح کاذب دمید بمن دستور داد که پیاده شوم و نماز شب بخوانم بعد از نماز شب دستور داد که نماز «وتر» بخوانم، منهم نماز وتر را خواندم، و این فائده‌ای بود که از وی کسب کردم. سپس امر نمود که سجود کنم و تعقیب بخوانم. آنگاه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 732
نمازش را تمام کرد و سوار شد و بمن هم دستور داد سوار شده با وی حرکت نمودم تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد.
پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری تل ریگی می‌بینم که خیمه‌ای بر بالای آنست و نور از داخل آن میدرخشد. وقتی آن را دیدم خوشحال گشتم گفت: امید و آرزوی تو در آنجاست. آنگاه گفت برادر با من بیا. او میرفت و من هم از همان راه میرفتم تا اینکه از بلندی کوه پائین آمدیم سپس گفت: پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل و جباران خاضع میگردند. آنگاه گفت: مهار شتر را رها کن. گفتم: بدست کی بدهم؟
گفت: اینجا حرم قائم آل محمد است کسی جز افراد با ایمان بدینجا راه نمی‌یابد و هیچ کس جز مؤمن از اینجا بیرون نمیرود. من هم مهار شترم را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم. او نخست بدرون چادر رفت و بمن دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم تا او برگردد. سپس گفت: داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست. من وارد چادر شدم و آن

حضرت را دیدم که نشسته و دو برد یمانی پوشیده قسمتی از یکی را روی دوش انداخته است.
اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی است که قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته باشد ولی چندان سرخ نبود.
قد مبارکش مانند شاخه درخت بان «1» یا چوبه ریحان بود. جوانی ذیجود، پاکیزه و پاکسرشت بود که نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه بود، بلکه متوسط القامه بود.
سر مبارکش گرد، پیشانیش گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینیش کشیده و میان برآمده؛ صورتش کم گوشت و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار دارد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 733
هنگامی که حضرتش را دیدم، سلام نمودم و جوابی از سلام خود بهتر شنیدم.
سپس مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق را پرسید. عرضکردم: آقا! مردم عراق (شیعیان) در کمال ذلت بسر میبرند و میان سایر مردم خوارند. فرمود: پسر مهزیار روزی فرا میرسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آنها (یعنی مردم غیر شیعه) باشید چنان که امروز آنها بر شما مسلط شده‌اند، آنها در آن روز ذلیل و خوار خواهند بود.
عرضکردم: آقا! جای شما از ما دور و آمدنتان بطول انجامیده! فرمود:
پسر مهزیار! پدرم ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السّلام) از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب نموده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند. و امر فرمود: که جز در کوههای سخت و بیابانهای هموار نمانم.
بخدا قسم مولای شما (امام حسن عسکری علیه السّلام) خود رسم تقیه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود، و من اکنون در تقیه بسر میبرم تا روزی که خداوند بمن اجازه دهد و قیام کنم. عرضکردم: آقا! چه وقت قیام میفرمائی؟ فرمود: موقعی که راه حج را بروی شما بستند، و خورشید و ماه در یک جا جمع شود، و نجوم و ستارگان در اطراف آن بگردش درآیند.
عرضکردم: یا ابن رسول اللّٰه! این علائم کی خواهد بود؟ فرمود: در فلان سال و فلان سال «دابة الارض» در بین صفا و مروه قیام کند، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را بسوی محشر سوق دهد (دابة الارض یعنی متحرک در روی زمین و مقصود خود آن حضرت است).
علی بن مهزیار افزود که: چند روز در خدمت حضرت ماندم، و بعد از آنکه بمنتهای آرزوی خود رسیدم رخصت گرفته بطرف منزلم برگشتم. بخدا

قسم از مكه بكوفه آمدم، در حالى كه فقط غلام خدمتكار همراه داشتم و هيچ گونه خطرى نديدم و صلى اللّه على محمد و آله و سلم تسليما «1»
در كتاب «دلائل الامامة» تأليف محمد بن جرير
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 734
طبرى نيز اين حديث از محمد بن سهل جلودى از احمد بن محمد بن جعفر طائى از محمد بن حسن بن يحيى حارثى از على بن ابراهيم بن مهزيار، بر وجهى مبسوطتر از آنچه شيخ نقل كرده؛ آمده است و مضمون هر دو تقريبا يكى است.
مؤلف: دور نيست كه جمع شدن خورشيد و ماه و ستارگان كنايه از پيغمبر (ص) و امير المؤمنين و ائمه صلوات اللّه عليهم اجمعين باشد، و هم محتمل است كه مقصود نزديكى قيام امام زمان عليه السّلام با روز رستاخيز باشد كه اوضاع كواكب چنين خواهد شد و هم ممكن است كه معنى آن ظاهر عبارت باشد.

مأمور سواد عراق

نیز شیخ در کتاب «غیبت» از جمعی از علماء از جعفر بن محمد بن قولویه و غیره از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن قیس و او از یکی از مأمورین سواد نقل کرده که آن مأمور گفت: چندی قبل نسیم خادم امام حسن عسکری علیه السّلام را در سامره دیدم که مشغول شکستن در خانه حضرت است. در آن موقع جوانی که تبری در دست داشت از خانه بیرون آمد و از وی پرسید در خانه من چه میکنی؟.

نسیم گفت: جعفر (کذّاب) میگوید: پدرت وفات یافت و فرزندی ندارد.

اگر خانه تو است من بیرون میروم، این را گفت و از خانه بیرون رفت.

علی بن قیس گفت: یکی از خدام خانه امام پیش ما آمد و من اینخبر را از وی پرسیدم گفت: چه کسی این را بتو خبر داد؟ گفتم: یکی از مأمورین سواد «1» نقل کرد. خادم گفت: چیزی بر مردم پوشیده نمیماند!.

محمد بن اسماعیل علوی

و هم در غیبت شیخ با همین سند از علی بن محمد از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السّلام که مسن‌ترین پیر مردان اولاد پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله بود نقل کرده که: «امام زمان را موقعی که طفل بود، ما بین دو مسجد دیدم» شیخ مفید در کتاب ارشاد از کلینی از علی بن محمد نیز این روایت را نقل کرده است.
مؤلف: شاید مقصود از دو مسجد، مسجد مکه و مدینه باشد.

خادم ابراهیم بن عبده

نیز در کتاب «غیبت» باسناد مزبور از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری روایت میکند که گفت: «من با ابراهیم در صفا ایستاده بودیم، بچه‌ای آمد و پهلوی ابراهیم ایستاده و کتاب مناسک (احکام حجّ) خود را گرفت و چیزهائی برای او نقل کرد» در ارشاد مفید از ابن قولویه و او از کلینی از علی بن محمد از محمد بن شاذان بن نعیم از خادم ابراهیم مزبور روایت مذکور را ذکر نموده با این فرق که بجای طفل، «صاحب الامر» آمده است.

ابراهیم بن ادریس

و در کتاب «غیبت» بهمین سند از ابراهیم بن ادریس نقل می‌کند که گفت: بعد از درگذشت امام حسن عسکری علیه السّلام، امام زمان علیه السّلام را دیدم که در حدود

بیست سال داشت، و دست و سر مبارکش را بوسیدم.
در ارشاد شیخ مفید این روایت را از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد از احمد بن ابراهیم بن ادریس از پدرش، نیز نقل کرده است. و بهمین سند در غیبت از ابو علی بن مطهر نقل میکند که گفت: او را دیدم، سپس اندام حضرت را توصیف می‌نماید.

ابو سوره زیدی

نیز شیخ در غیبت از احمد بن علی رازی از ابو ذر احمد بن ابی سوره محمد بن حسن بن عبد اللّٰه تمیمی که زیدی مذهب بود روایت نموده که احمد بن ابی سوره گفت: این حکایت را از جماعتی شنیدم که آنها از پدرم روایت میکردند و میگفتند: پدرت میگفت: وقتی به آهنگ دیدن حیر «1» سفر کردم.
وقتی وارد حیر شدم، ناگاه جوان خوشروئی را دیدم که نماز میگزارد سپس وی آنجا را ترک گفت و من هم آنجا را ترک گفته با هم بیرون آمده بطرف مشرعه آمدیم. جوان بمن گفت: ای ابو سوره میخواهی بکجا بروی؟ گفتم:
میخواهم بکوفه بروم؟ پرسید: میخواهی با چه کسی بروی؟ گفتم: با مردم.
گفت: نمیخواهی همه با هم برویم؟ گفتم: دیگر چه کسی با ما خواهد بود؟
گفت: نمیخواهیم کسی با ما بیاید. آن شب را با هم براه افتادیم تا به قبور مسجد سهله رسیدیم و او گفت: اینک آن خانه‌ات میباشد. اگر میخواهی برو! سپس گفت: وقتی علی بن یحیی پسر زراری را ملاقات نمودی، از وی بخواه تا اموالی را که پیش اوست بتو بدهد. گفتم: او نمیدهد. گفت: بفلان نشانی که فلان مقدار دینار و فلان مبلغ درهم در فلان جا گذارده است، و فلان چیز بر روی آنست و در فلان چیز پیچیده است، خواهد داد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 737
پرسیدم: شما کیستید؟ فرمود: من محمد بن الحسن هستم. گفتم: اگر این نشانی‌ها را از من نپذیرد، و دلیلهای دیگری بخواهد چه کنم؟ فرمود: من پشت سر تو هستم. من هم رفتم نزد پسر زراری و اموال را از وی خواستم و او بمن نداد. گفتم:
نشانی‌هائی که بمن داده همین بود که بتو گفتم و گفته است که اگر تو نپذیرفتی من در پشت سرت هستم. گفت: بیش از این نشانی لازم نیست. زیرا جز خداوند کسی از جریان این مال اطلاع نداشت، آنگاه آن مال را بمن داد! در حدیث دیگری اضافه دارد که: ابو سوره گفت آن مرد حالم را پرسید و من جواب دادم که با سختی و عیال باری میگذرانم. پس با هم آمدیم تا آنکه سحر به «نواویس» «1» رسیدیم، و او با دست زمین را کاوید. ناگاه از زمین آب جوشید، و وضو گرفت و سیزده رکعت نماز گذارد، سپس گفت: برو نزد ابو الحسن علی بن یحیی و سلام برسان و بگو آن مرد میگوید: از آن هفتصد دیناری که در فلان جا گذارده‌ای صد دینار به ابو سوره بده! من نیز همان موقع بخانه علی بن یحیی رفتم و دق الباب نمودم. گفت: کیست؟

گفتم: به ابو الحسن بگو: ابو سوره است. شنیدم که گفت: من با ابو سوره چکار دارم؟
آنگاه از خانه بیرون آمد و من سلام نمودم و بوی دست داده پیغام را باو دادم. او هم بدرون خانه رفت و صد دینار آورد و بمن داد.
من هم گرفتم. سپس پرسید: با این مرد مصافحه هم کرده‌ای؟ گفتم: آری.
پس او دست مرا روی دیدگان نهاد و بر صورت خویش مالید. احمد بن علی گفت:
این خبر از محمد بن علی جعفری و عبد اللّٰه بن الحسن بن بشیر خزاز و غیر اینان هم روایت شده و در نزد آنها مشهور است» در خرایج راوندی هم این حدیث از ابو علی بن سوره آمده است.

زهری

نیز در خرایج و غیبت شیخ از کلینی و او با سلسله سند از زهری روایت نموده
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 738
که گفت: بقدر کافی در جستجوی امام زمان گردش کردم، و مال زیادی از من در این راه صرف شد. سپس بخدمت محمد بن عثمان رسیدم، و بهمین منظور مدتی نزد وی بخدمتگزاری پرداختم تا آنکه روزی، از صاحب الزمان علیه السّلام سراغ گرفتم و او گفت: نمی‌توانی حضرت را ببینی.
من با التماس زیاد مقصود خود را تکرار کردم، گفت: فردا صبح بیا. چون فردا صبح نزد وی رفتم، دیدم جوانی که در زیبائی و خوشبوئی از همه کس بهتر و لباس تجار بر تن داشت؛ با وی است و بهیئت تجار چیزی در آستین دست دارد.
وقتی نظرم باو افتاد، نزدیک محمد بن عثمان رفتم ولی او بمن اشاره نمود که بطرف آن جوان برگردم.
من هم بطرف جوان برگشتم و سؤالاتی از وی نمودم و هر چه میخواستم بمن جواب داد، آنگاه رفت که داخل خانه شود، و آن خانه، چندان مورد نظر نبود.
محمد بن عثمان بمن گفت: اگر میخواهی چیزی بپرسی بپرس که دیگر بعد از این او را نمیبینی. من هم بدنبال او رفتم که سؤالاتی بنمایم ولی او گوش نداد و داخل خانه شد، و جز این دو جمله: «ملعون است ملعون است کسی که نماز عشا «1» را چندان بتأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان همچون تیر بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را چندان بتأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان ناپدید شود» چیزی نفرمود، و سپس داخل خانه شد.

همچنین شیخ در کتاب غیبت از احمد بن علی رازی و او از محمد بن علی و او از عبید اللَّه بن محمد بن جابان دهقان از ابو سلیمان داود بن غسان بحرانی روایت نموده که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 739
گفت: بخدمت ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی رسیدم و سلام نمودم، ابو سهل گفت: ولادت (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیهم اجمعین در سامره بسال 256 اتفاق افتاد. مادرش صیقل، و کنیه‌اش ابو القاسم میباشد، و همین کنیه است که پیغمبر خبر داده و فرمود: نام او چون نام من و کنیه‌اش مثل کنیه من است، لقبش مهدی و حجت و منتظر است و هم او صاحب الزمان میباشد.
سپس ابو سهل گفت: در مرض مرگ امام حسن (عسکری علیه السّلام) روزی من در خدمتش بودم، حضرت به عقید خادم خود که غلامی سیاه چهره و اهل نوبه «1» بود و پیش از آن حضرت خدمتکار پدرش امام علی النقی بود. و امام حسن عسکری علیهما السلام را بزرگ کرده بود، فرمود: ای عقید! قدری آب مصطکی برای من بجوشان عقید هم آب را روی اجاق نهاد، و صیقل مادر امام زمان علیه السّلام آن را بخدمت حضرت آورد.
حضرت کاسه را گرفت و خواست بیاشامد ولی دست مبارکش لرزید و بدندان نازنینش خورد و سپس آن را بزمین نهاد. آنگاه رو کرد بعقید و فرمود: برو باندرون که میبینی کودکی در سجده است، او را نزد من بیاور.
ابو سهل میگوید: عقید گفت: وقتی باندرون برای جستجوی او رفتم، دیدم کودکی سجده میکند، و انگشت سبابه «2» خود را بسوی آسمان گرفته است، من سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد، سپس گفتم: آقا شما را می‌طلبد که بخدمتش درآئی. در این وقت مادرش صیقل آمد و دست او را گرفت و او را نزد پدرش آورد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 740
ابو سهل میگوید: موقعی که بچه خدمت حضرت رسید، سلام کرد. رنگش همچون درّ (سفید) موهای سرش کوتاه و میان دندانهایش باز بود. وقتی امام حسن عسکری علیه السّلام او را دید، گریست و فرمود: ای آقای خاندانم! این آب را بمن بده که من اینک بسوی خدای خود میروم. بچه کاسه آب جوش را برداشت و بدهان پدر بزرگوارش نزدیک ساخت تا آن را نوشید.
آنگاه امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: مرا آماده نماز کنید. بچه

حوله‌ای در دامن امام پهن کرد و بدین گونه حضرت، یک یک اعضا را شست و سر و پای را مسح نمود. آنگاه امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: ای فرزند! بتو مژده میدهم که صاحب الزمان و مهدی و حجت خدا در روی زمین توئی. تو فرزند من و جانشین من میباشی. از من متولدشده‌ای و تو (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) میباشی و هم از نسل پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و خاتم ائمه طاهرین هستی.

پیغمبر (ص) مژده تو را داده و نام و کنیه تو را تعیین فرموده است. این را پدرم از پدران پاک سرشتش بمن اطلاع داد. صلی اللّٰه علی اهل بیت ربنا انه حمید مجید حضرت این را فرمود و همان موقع رحلت نمود. صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

یعقوب بن یوسف غسانی

و هم در کتاب غیبت از احمد بن علی رازی و او از ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی و او از محمد بن عامر اشعری قمی روایت کرده که گفت: وقتی یعقوب بن یوسف ضرّاب غسانی از اصفهان برمیگشت برای من نقل کرد و گفت: در سال 281 هجری با گروهی از اهل سنت که همشهری ما بودند بحج رفتم.
وقتی بمکه معظمه رسیدیم، یکی از همراهان رفت و خانه‌ای سر راه در بین بازار «سوق اللیل» اجاره کرد. این خانه حضرت خدیجه کبری علیها السلام و معروف بخانه امام رضا علیه السّلام بود. زنی گندم گون در آن خانه بود، وقتی من
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 741
فهمیدم آنجا را خانه امام رضا علیه السّلام میگویند، از پیر زن پرسیدم تو با اهل این خانه چه نسبت داری و چرا اینجا را خانه امام رضا میگویند؟ پیر زن گفت: من از دوستان ائمه هستم. این خانه امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که امام حسن عسکری علیه السّلام مرا در آن ساکن گردانیده است، زیرا من از جمله خدمتکاران حضرتش بودم. چون این را از پیر زن شنیدم با او انس گرفتم و مطلب را از همراهانم که در مذهب با من مخالف بودند پنهان داشتم.
من وقتی شبها از طواف برمیگشتم با همراهان در رواق خانه میخوابیدم و در خانه را بسته سنگ بزرگی را غلطانده پشت در میگذاشتیم. چند شب پی در- پی دیدم نور چراغی شبیه نور مشعل، رواقی را که ما میخوابیدیم روشن کرده است؛ و میدیدم در گشوده میشد، بدون اینکه کسی از اهل خانه آن را بگشاید.
سپس مردی معتدل القامه و گندم‌گون مایل بزردی را دیدم. صورتش کم گوشت و در پیشانیش علامت سجده نمودار بود.
دو پیراهن بتن و سر و گردن خود را با پارچه نازکی پیچیده و کفش بی‌جوراب بپا کرده بود، و بغرفه‌ای که محل سکونت پیر زن بود بالا میرفت. قبلا هم پیر زن بما گفته بود که دختری در آن غرفه سکونت دارد و نمیگذاشت کسی بآنجا برود.
نوری را که موقع عبور آن مرد در رواق پرتو افکنده بود، بهمان درجه موقع بالا رفتن بطرف غرفه هم میدیدم و سپس در خود غرفه میدیدم بدون اینکه چراغی در آنجا به بینم. آنچه من میدیدم، آنها که با من بودند هم میدیدند. آنها گمان میکردند این مرد با دختر پیر زن آمد و رفت و سر و سری دارد. بهمین جهت میگفتند این شیعیان متعه «1» را حلال میدانند ولی بعقیده آنها

(اهل تسنن و همراهان او)

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 742

حرام بود.

ما میدیدیم مرد ناشناس داخل و خارج می‌شود. می‌آمدیم پشت در خانه میدیدیم

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 743

سنگ همان طور است که گذاشته‌ایم ما برای حفظ اثاث و لوازم خود، در خانه را می‌بستیم و کسی را نمیدیدیم که آن را باز کند یا ببندد مگر موقع بیرون رفتن که خودمان آن را بکنار میزدیم.

وقتی این ماجرا را دیدم غافل بودم و دلم پریشان گشته بود. ناگزیر رفتم نزد پیر زن تا از آن مرد اطلاعی کسب کنم. به پیر زن گفتم: من میخواهم دو بدو با هم صحبت کنیم و پرسشی از تو بنمایم، ولی وجود رفقا مانع می‌شود. خواهش دارم وقتی مرا در خانه تنها دیدی، از غرفه پائین بیا تا مطلبی دارم از تو بپرسم. پیر زن فورا گفت: منهم میخواهم رازی را با تو در میان بگذارم ولی همین وجود رفقایت تاکنون مانع بوده است.

پرسیدم: می‌خواهی چه بگوئی؟ گفت: بتو دستور میدهد (پیر زن نام کسی را نبرد) با رفقا و شرکاء خود دشمنی مکن و دعوا منما که آنها دشمنان تو میباشند، بلکه با آنان طریق رفق و مدارا پیش گیر! پرسیدم این حرفها را که میگوید؟ گفت:

من میگویم. از هیبتی که بدلم راه یافته بود جرات نکردم که مجددا بپرسم این حرف را چه کسی گفته است! ولی پرسیدم: مقصودت کدام رفقای من است؟ زیرا من گمان کردم که

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 744

مقصود او رفقای حاجی من است که در آن خانه با هم بودیم گفت: مقصود کسانی است که در وطن شریک تو هستند و فعلا در این خانه با تو میباشند اتفاقا در سابق بین من و کسانی که در آن خانه بودند گفتگوئی بر سر مذهب در گرفته بود و آنها در باره من نزد حکومت سعایت کردند تا جایی که فرار نموده پنهان گشتم، و از اینجا فهمیدم مقصود پیر زن همانهاست.

آنگاه پرسیدم: تو از کجا با امام رضا (ع) مربوط هستی؟ گفت: من خادمه امام حسن عسکری علیه السّلام بودم، وقتی یقین کردم پیر زن از دوستان اهل بیت است پیش خود گفتم: احوال امام غائب را از وی میپرسم، لذا گفتم تو را بخدا قسم! آیا با چشم خود امام زمان را دیده‌ای؟.

گفت: ای برادر! نه! با چشم خود ندیده‌ام زیرا وقتی من از نزد امام حسن عسکری علیه السّلام بیرون آمدم، خواهرم (مقصود مادر امام زمان است که روی علاقه او را خواهر خوانده است) آبستن بود و امام حسن عسکری علیه السّلام بمن مژده داد که در آخر عمر، او را خواهی دید و فرمود: تو

برای او چنان هستی که نزد من میباشی.
راوی این خبر (یعقوب غسانی) میگوید: من مدتی در مصر بودم و علت این که بحج مشرف شدم این بود که امام زمان علیه السّلام نامه و سی دینار مخارج را هم را بوسیله مردی خراسانی که درست عربی نمیدانست برای من فرستاد و امر نموده بود که آن سال را بحج بیت اللَّه بروم. من هم بشوق اینکه حضرتش را ببینم بآن مسافرت مبادرت ورزیدم.
وقتی در آن موقع با پیر زن صحبت میکردم بدلم گذشت که نکند مردی را که شبها می‌بینم خود امام زمان (ع) باشد.
من پیشتر ده درهم که سکه شش درهم آن بنام حضرت رضا علیه السّلام بود، و آن را پنهان کرده بودم نذر کرده بودم که در مقام ابراهیم بیاندازم، پیش خود گفتم: آن را بپیر زن میدهم که بسادات ذریه حضرت زهرا (ع) بدهد، زیرا بهتر از این است که آن را در
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 745
مقام ابراهیم بیاندازم، ثواب آن هم بیشتر است. بدین جهت آن را بپیر زن دادم و گفتم: این ده درهم را بسادات مستحق بده من فکر میکردم آن مرد ناشناس همان امام زمان است؛ و پیر زن هم این وجه را باو خواهد داد.
پیر زن درهم را از من گرفت و بطرف غرفه خود بالا رفت و ساعتی ماند و سپس پائین آمد و گفت: میفرماید: ما، در این حقی نداریم، چون نذر است آن را در همان جا که نذر کرده ای بیانداز ولی آن شش درهم را که سکه امام رضا علیه السلام دارد بما بده و عوض آن را بگیر! و بهمان جا که نیت کرده‌ای بیانداز. من هم چنین کردم و پیش خود گفتم کسی که پیر زن این دستورات را از جانب او بمن میدهد، مسلما همان مردی است که شبها او را می‌بینم.
یک نسخه از توقیع امام زمان علیه السّلام نزد من بود که از ناحیه مقدسه در آذربایجان برای قاسم بن علا بیرون آمده بود. بپیر زن گفتم: این نسخه را بآدمی که توقیعات قائم آل محمد را دیده باشد نشان بده. گفت: بده بمن که آن را میشناسم. نسخه را بوی نشان دادم و گمان میکردم میتواند بخواند.
ولی پیر زن گفت: نمی‌توانم آن را در اینجا بخوانم، پس بغرفه خود رفت و از آن پس آن را آورد و گفت: عبارات آن صحیح است عبارت نسخه این بود:
ابشركم به بشرى ما بشرت به و غيره
یعنی: شما را بچیزی که تاکنون مژده نداده‌ام مژده میدهم و بغیر آن هم مژده خواهم داد.
آنگاه پیر زن گفت: میفرماید: وقتی درود بر پیغمبرت میفرستی، چه میگوئی؟ گفتم: میگویم: اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی

محمّد و آل محمّد كافضل ما صلّيت و باركت و ترحّمت على ابراهيم و آل ابراهيم انک حميد مجيد گفت: نه! وقتی خواستی بر آنها درود بفرستی بر همه آنها درود بفرست و یک یک را نام ببر. گفتم: بسیار خوب.
فردای آن روز نیز پیر زن در حالی که دفتر کوچکی در دست داشت از غرفه بزیر آمد و گفت: میفرماید: وقتی خواستی درود بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بفرستی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 746
این طور که در این نسخه نوشته است بر آن حضرت و جانشینانش درود بفرست.
من دفترچه را گرفتم و از روی آن میخواندم. بعد از آن هم چندین شب، همان مرد را میدیدم که از غرفه پائین آمد و نور چراغ پشت سر او باقی است. من در خانه را باز کرده و از پی آن روشنی میرفتم ولی در آن روشنائی کسی را نمیدیدم تا آنکه بمسجد الحرام رفت.
جماعتی از مردم را که از شهرهای متفرقه آمده بودند میدیدم که بدر آن خانه می‌آمدند و بعضی نامه‌هائی که با خود داشتند بپیر زن میدادند و پیر زن هم نامه را برمیگردانید و بآنها میداد. آنها با پیر زن صحبت میکردند و پیر زن هم با آنها گفتگو مینمود. من آنها را نمی‌شناختم، ولی بعضی از آنها را موقع برگشتن در راه بغداد دیدم.
صورت صلواتی که در دفترچه مزبور بود اینست:
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم اللّهم صلّ على محمّد سيّد المرسلين و خاتم النّبيين و حجّة ربّ العالمين، المنتجب فى الميثاق، المصطفى، فى الظّلال، المطهر من كلّ آفة، البرىء من كلّ عيب، المؤمّل للنّجاة، المرتجى للشّفاعة، المفوّض اليه دين اللّه. اللّهم شرّف بنيانه و عظّم برهانه و افلج حجّته و ارفع درجته، و أضئ نوره و بيّض وجهه، و أعطه الفضل و الفضيلة و الدّرجة الوسيلة الرّفيعة؛ و ابعثه مقاما محمودا يغبطه الأوّلون و الآخرون.
و صلّ على أمير المؤمنين و وارث المرسلين و قائد الغرّ المحجّلين، و سيّد الوصيّين و حجّة ربّ العالمين و صلّ على الحسن بن علىّ، امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين و صلّ على الحسين بن على امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين و صلّ على علىّ بن الحسين امام المؤمنين و وارث المرسلين، و حجّة ربّ العالمين و صلّ على محمّد بن علىّ امام المؤمنين، و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين و صلّ على جعفر بن محمّد امام المؤمنين، و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين، و صلّ على موسى بن جعفر، امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين. و صلّ على علىّ بن موسى امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 747

العالمين.
و صلّ على محمّد بن علىّ امام المؤمنين و وارث المرسلين، و حجّة ربّ العالمين و صلّ على علىّ بن محمّد امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين و صلّ على الحسن بن علىّ امام المؤمنين، و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين. و صلّ على الخلف الصّالح الهادى المهدىّ امام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.
اللّهم صلّ على محمّد و اهل بيته الائمّة الهادين المهديّين، العلماء الصّادقين الأبرار المتّقين، دعائم دينک و ارکان توحيدک، و تراجمة وحيک و حججک على خلقک و خلفائک فى ارضک، الّذين اخترتهم لنفسک و اصطفيتهم على عبادک و ارتضيتهم لدينک و خصصتهم بمعرفتک، و جلّلتهم بکرامتک و غشيتهم برحمتک، و ربّيتهم بنعمتک و غذيتهم بحکمتک و البستهم نورک، و رفعتهم فى ملکوتک، و حففتهم بملائکتک و شرّفتهم بنبيّک.
اللّهم صلّ على محمّد و عليهم صلوات کثيرة دائمة طيّبة، لا يحيط بها الّا انت و لا يسعها الّا علمک و لا يحصيها احد غيرک. اللّهم و صلّ على وليّک المحيى سنّتک القائم بأمرک الدّاعى اليک، الدّليل عليک و حجّتک على خلقک و خليفتک فى ارضک و شاهدک على عبادک.
اللّهم اعزّ نصره و مدّ فى عمره و زيّن الأرض بطول بقائه. اللّهم اکفه بغى الحاسدين و أعذه من شرّ الکائدين، و ازجر عنه ارادة الظالمين و خلّصه من ايدى الجبّارين اللّهم اعطه فى نفسه و ذرّيته و شيعته و رعيّته و خاصّته و عامّته و عدوّه و جميع اهله ما تقرّ به عينه و تسرّ به نفسه و بلّغه افضل امله فى الدّنيا و الآخرة انّک على کلّ شىء قدير.
اللّهم جدّد به ما محى من دينک و أحى به ما بدّل من کتابک و أظهر به ما غيّر من حکمک حتّى يعود دينک به و على يديه غضّا جديدا خالصا مخلصا لا شکّ فيه و لا شبهة معه و لا باطل عنه و لا بدعة لديه.
اللّهم نوّر بنوره کلّ ظلمة و هدّ برکنه کلّ بدعة و اهدم بعزّته کلّ ضلالة و اقصم

به کلّ جبّار و اخمد بسيفه کلّ نار و اهلک بعدله کلّ جائر و اجر حکمه على کلّ حاکم و اذلّ بسلطانه کلّ سلطان! اللّهم اذلّ کلّ من ناواه و اهلک کلّ من عاداه و امکره بمن کاداه و استأصل بمن جحد حقّه و استهان بأمره و سعى فى اطفاء نوره و اراد اخماد ذکره.
اللّهم صلّ على محمّد المصطفى و علىّ المرتضى و فاطمة الزّهراء و الحسن الرّضى و الحسين المصطفى، و جميع الأوصياء؛ مصابيح الدّجى و اعلام الهدى و منار التّقى و العروة الوثقى و الحبل المتين و الصّراط المستقيم و صلّ على وليّک و ولاة عهده و الائمّة من ولده و مدّ فى أعمارهم و زد فى آجالهم و بلّغهم أقصى آمالهم دينا و دنيا و آخرة انّک على

کلّ شیء قدیر.
محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الامامة» مینویسد: این روایت را من از روی نسخه اصل بخط استاد ابو عبد اللّه حسین بن عبید اللّه غضائری که نوشته بود:
خبر داد بما ابو الحسن علی بن عبد اللّه کاشانی از حسین بن محمد از یعقوب بن یوسف نقل میکنم.
شیخ طوسی در کتاب «امالی» از ابو محمد فحام و او از ابو الطیب احمد بن محمد بن بطه که عادت داشت هنگام زیارت داخل مرقد منور نمیشد و از بیرون ضریح زیارت میکرد روایت نموده که ابن بطه گفت: روز عاشورا موقع ظهر که آفتاب در منتهای شدت گرمی و راه‌ها از راهگذر خلوت بود و از مردم نااهل و بد کار شهر وحشت داشتم، قصد زیارت امام حسن عسکری علیه السّلام نمودم، تا بدیواری که سابقا از آنجا ببستان میرفتم رسیدم. در آنجا دیدم مردی پشت سر من دم در نشسته و گوئی در دفتری نگاه میکند.
او با لحنی که شبیه آهنگ حسین بن علی بن ابی جعفر بن الرضا بود بمن گفت:
ابو طیب! کجا میروی؟ من پیش خود گفتم: این همان حسین است که بزیارت برادرش (امام حسن عسکری) آمده است. لذا گفتم: آقا! میروم از بیرون ضریح زیارت میکنم سپس خدمت شما میرسم و شرائط ادب و احترام بعمل می‌آورم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 749
گفت: ای ابو طیب! چرا داخل حرم نمیشوی؟ گفتم: خانه مالک دارد و من بدون اجازه صاحب خانه داخل نمیشوم. گفت: ای ابو طیب! با اینکه تو از دوستان حقیقی ما هستی چطور ممکن است تو را از آمدن بخانه منع کنیم؟! با اینوصف من پیش خود گفتم میروم و از بیرون ضریح زیارت میکنم و این حرف را از وی نمی‌پذیرم.
سپس نزدیک در حرم مطهّر آمدم دیدم هیچ کس نیست. کار بر من مشکل شد، ناچار رفتم نزد مردی از اهل بصره که خادم حرم بود و او در حرم را گشود و داخل شدم.
راوی خبر ابو محمد فحّام میگوید از ابو طیب پرسیدم: مگر رسم شما این نبود که داخل حرم نمیشدی پس چطور این بار رفتی؟ گفت: بمن اجازه دادند ولی شما بی‌اجازه میروید.

صدوق (ره) در كمال الدين از على بن عبد اللَّه وراق از سعد بن عبد اللَّه اشعرى و او از احمد بن اسحاق قمى روايت نموده كه گفت: خدمت حضرت امام حسن عسكرى عليه السّلام شرفياب شدم تا در باره جانشين حضرتش سؤال كنم.
حضرت ابتداء بسخن نمود و فرمود: اى احمد بن اسحاق! خداوند متعال از روزى كه آدم را آفريد تا روز قيامت زمين را از وجود حجت خود كه گرفتارى‌ها را از اهل زمين برطرف كند و بوسيله او باران ببارد و مواهب زمين بيرون بيايد، هيچ گاه خالى نگذارده و نخواهد گذارد.
عرضكردم: يا ابن رسول اللَّه امام و جانشين بعد از شما كيست؟ حضرت برخاست و تشريف برد بدرون خانه، سپس در حالى كه بچه سه ساله‌اى را كه رخسارى همچون ماه شب چهارده داشت روى دوش گرفته بود، برگشت. آنگاه فرمود:
اى احمد بن اسحاق! اگر پيش خدا و سفراى الهى قرب و منزلت نداشتى فرزندم را بتو نشان نميدادم. اين همنام و هم كنيه پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله است كه زمين را پر از عدل
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 750
و داد كند، چنان كه پر از ظلم و جور شده باشد.
اى احمد بن اسحاق اين طفل در اين امت، مانند خضر و ذو القرنين است بخدا قسم غيبتى ميكند كه كسى از مهلكه (بى‌دينى و گمراهى) نجات نمى‌يابد جز آنان كه خداوند آنها را در عقيده بامامتش ثابت قدم داشته و موفق نموده است كه دعا كنند خداوند زودتر او را ظاهر گرداند.
احمد بن اسحاق ميگويد: عرضكردم: آقا علامتى در اين طفل هست كه قلبا اطمينان پيدا كنم اين همان قائم بحق است؟ ناگهان طفل بسخن آمد و با زبان فصيح عربى گفت:
«انا بقيّة اللَّه فى ارضه و المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عين يا احمد بن اسحاق»
يعنى: من آخرين سفير الهى در روى زمين و انتقام‌گيرنده از دشمنان اويم. اى احمد بن اسحاق بعد از آنكه با چشم، حقيقت را ديدى، ديگر دليلى مخواه! احمد بن اسحاق گفت: آن روز دلشاد و مسرور از حضرت امام حسن عسكرى (ع) رخصت طلبيده برگشتم. فرداى آن روز كه بحضورش شرفياب شدم، عرضكردم يا ابن رسول اللَّه از مرحمتى كه ديروز در باره من فرموديد (و آقازاده را بمن نشان داديد) بسى مسرور گشتم. ولى نفرمودى علامتى كه از خضر و ذو القرنين در اوست چيست؟ فرمود:

مقصود غیبت طولانی اوست! عرضکردم: یا ابن رسول اللّه! مگر غیبت او بطول میانجامد؟ فرمود: آری بخدا قسم بقدری طولانی میگردد که اکثر معتقدین بوی منحرف می‌شوند و جز آنها که خداوند در خصوص دوستی ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در لوح دلشان ترسیم نموده و با تأییدات خود مؤید داشته است، کسی بر عقیده حق باقی نمی‌ماند.
ای احمد بن اسحاق غیبت او شاهکار الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیبتهای پروردگار است، پس آنچه میگویم قبول کن و از غیر اهلش مکتوم بدار و بر این نعمت شکر کن تا فردای قیامت در بهشت برین با ما باشی».
شیخ صدوق علیه الرحمه سپس میفرماید: من این حدیث را از علی بن عبد اللّٰه

وراق شنیده‌ام. او این حدیث را بخط خود نوشته بود، من از خود وی پرسیدم و او هم آن را از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن اسحاق رضی اللّه عنه همان طور که نقل کردیم بیان کرد.

نیز صدوق در کمال الدین از مظفر علوی از ابن عیاشی از پدرش از آدم بن محمد بلخی و او از علی بن الحسین بن هارون از جعفر بن محمد بن عبد اللّٰه بن قاسم از یعقوب بن منفوس روایت کرده که گفت: روزی بخدمت امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم دیدم در دکانی که جلو خانه‌اش بود نشسته است در سمت راست حضرت خانه‌ای بود که پرده‌ای بر در آن آویخته بود.
عرضکردم: آقا! صاحب الامر کیست؟ فرمود: پرده را بالا بزن چون پرده را بالا زدم دیدم طفل پنجساله‌ای که تقریبا ده یا هشت وجب قد داشت و پیشانیش روشن، روی مبارکش سرخ و سفید، دیدگانش درخشنده، کف دست‌ها و زانوهایش سخت و نیرومند بود، خالی در گونه راست داشت، و قسمتی از موی سرش باقی بود، از خانه بیرون آمد و روی زانوی امام حسن عسکری علیه السّلام نشست.
حضرت فرمود: این صاحب شماست، سپس طفل برخاست امام فرمود: فرزند! برو بخانه تا وقتی که معلوم است! او میرفت باندرون و من بوی مینگریستم آنگاه امام فرمود: ای یعقوب! ببین کیست در خانه، وقتی وارد خانه شدم هیچ کس را ندیدم.

ابو هارون

نیز در کمال الدین است که: علی بن الحسین بن فرج از محمد بن حسن کرخی روایت کرده که گفت: از ابو هارون که مردی از اصحاب ما بود شنیدم که میگفت:
من صاحب الزمان علیه السّلام را دیدم. رویش مانند ماه شب چهارده میدرخشید و خط موئی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 752
از روی ناف مبارکش میگذشت. لباس او را کنار زدم دیدم ختنه کرده است. وقتی از امام حسن عسکری جریان را پرسیدم، فرمود: «او ختنه کرده متولد شده، و ما ائمه همه همین طور متولد میشویم. ولی با این وصف بخاطر اجرای سنت، تیغ بر روی آن می‌کشیم» این روایت در غیبت شیخ از جمعی از علماء بنقل از صدوق هم آمده است.
همچنین در کمال الدین از ماجیلویه از محمد بن عطار از جعفر فزاری از محمد بن معاویة بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری روایت میکند که همه گفتند: حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در خانه خود فرزندش را بما نشان داد و در آن موقع ما چهل نفر مرد بودیم.
حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من است، از وی پیروی کنید و بعد از من پراکنده مشوید که در اعتقادات دینی خود بهلاکت میرسید.
آگاه باشید که او را بعد از این نمیبینید، راویان خبر گفتند: از خدمت حضرت مرخص شدیم، چند روزی نگذشت که امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافت.
مؤلف: اینکه امام علیه السّلام فرمود: «بعد از این دیگر او را نمی‌بینید» یعنی بیشتر شما حضار او را نمی‌بینید. یا مقصود این باشد که همه شما حضار باین زودی او را نمی‌بینید زیرا محمد بن عثمان که یکی از حاضران محضر امام بوده، امام زمان علیه السّلام را در ایام سفارت خود می‌دیده چنان که روایت آینده گواه بر این است. البته این احتمال هم هست که او نیز در ایام سفارتش حضرت را نمی‌دیده و نامه‌ها را از پشت پرده یا بوسیله کسی دریافت می‌داشته و این که در خبر آینده میگوید: محمد بن عثمان حضرت را دیده است مربوط بهمین دفعه باشد. ولی این دو احتمال بعید بنظر میرسد.

محمد بن عثمان

نیز در کمال الدین از ابن ولید (قمی) از حمیری روایت نموده که گفت: بمحمد بن عثمان عمری رضی اللّٰه عنه گفتم: من میخواهم همان سؤالی را از شما بکنم که

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 753

ابراهیم از خداوند عز و جل نمود، آنجا که گفت: «پروردگارا بمن بنما که چگونه مرده‌ها را زنده میگردانی؟ ندا رسید مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: ایمان آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود» شما هم بمن بگوئید: آیا صاحب الامر علیه السّلام را دیده‌اید؟ گفت: آری دیده‌ام و گردنش مثل اینست، و اشاره بگردن خود نمود!

مرد فارسی

هم در آن کتاب از (ابو علی) دقاق و ابن عصام و وراق نقل میکند که همه از کلینی و او از علی بن محمد بن محمد و محمد و حسین فرزندان علی بن ابراهیم در سال (279) روایت کرده‌اند که دو نفر اخیر گفتند: محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی از عبد قیس از ضوء بن علی عجلی و او از مردی از اهل فارس که نامش را برد نقل کرده است که گفت: در یکی از سالها رفتم بسامره و در خانه امام حسن عسکری علیه السّلام توقف نمودم. بدون اینکه اجازه ورود بخواهم.

حضرت خود مرا طلبیدند. وقتی داخل شدم و سلام نمودم فرمود: فلانی حالت چطور است؟ سپس فرمود: فلانی بنشین! آنگاه احوال مردان و زنان فامیلم را جویا شد، بعد از آن فرمود: چه شد که باینجا آمدی؟ عرض کردم: شوق خدمتگزاری شما مرا باینجا آورد، فرمود: در این خانه باش. از آن روز من در خانه حضرت با خدمتکاران ماندم و ما یحتاج خانه را برای حضرت از بازار میخریدم.

من این طور عادت کرده بودم که هر وقت مردم در خانه بودند بدون اجازه وارد میگشتم، روزی بهمین منوال وارد خانه شدم که ناگاه صدای تکان چیزی از داخل خانه شنیدم. حضرت بمن بانگ زد که در جای خود بایست و حرکت مکن! من هم نه جرأت کردم بروم و نه توانستم برگردم.

سپس دیدم کنیزی که چیز سرپوشیده‌ای در دست داشت آمد و بمن گفت بیا تو، من هم داخل شدم، بعدا بکنیز فرمود: روپوش از روی آنچه در دست داری بردار. پس روپوش را از روی بچه سفید رنگ زیبائی برداشت و شکمش را نشان داد؛ دیدم خط موئی

که چندان سیاه نبود از سینه تا نافش امتداد دارد، آنگاه فرمود: این صاحب الزمان شماست، سپس بکنیز فرمود: او را بگیر. کنیز هم او را گرفت و دیگر بعد از آن تا زمانی که امام حسن عسکری علیه السّلام رحلت فرمود او را ندیدم.

ضوء بن علی میگوید: از مرد فارسی پرسیدم: بنظرت بچه در آن موقع چند ساله بود؟ گفت: دو ساله بود. عبدی میگوید: بضوء گفتم: میتوانی حدس بزنی که فعلا بچه چند ساله است؟ گفت: چهارده ساله. ابو علی و ابو عبد اللّه وراق گفتند: ما او را بیست و یک ساله میدانیم» «1» این روایت در غیبت شیخ نیز آمده است.

و نیز در کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم از عبد اللّٰه بن محمد بن جعفر از محمد بن جعفر فارسی و او از محمد بن اسماعیل بن بلال و او از ازهری مسرور ابن عاص از مسلم بن فضل روایت نموده که گفت: در کوفه بملاقات ابو سعید غانم بن سعید هندی رفتم و مدتی نزد وی نشستم، سپس احوالش را که قبلا چیزی شنیده بودم جویا شدم. گفت: من از اهل هندوستان و شهری بنام کشمیر داخلی هستم و ما چهل نفر مرد بودیم ...

و هم صدوق (ره) در کتاب مزبور مینویسد: پدرم از سعد بن عبد اللّٰه اشعری و او از علان کلینی و او از علی بن قیس و او از غانم بن سعید هندی نقل نموده که بگفته علان جماعتی از محمد بن محمد اشعری از غانم نقل کردند که گفت: ما چهل نفر مرد بودیم که در حضور پادشاه هند بسر میبردیم، ما در اطراف تخت او می‌نشستیم همه ما تورات و انجیل و زبور خوانده بودیم هر وقت مسأله‌ای برای سلطان پیشآمد میکرد بما رجوع مینمود. روزی با ما در باره محمد (ص) گفتگو نمود. ما گفتیم: نام وی در کتب آسمانی ما آمده است. آنگاه همه نظر دادند که من برای پیدا کردن او و تحقیق در باره وی

بمسافرت اقدام کند.

پس بار سفر بسته و اموالی هم با خود برداشته از هند بیرون آمدم، در بین راه جمعی از ترکان راهزن راه را بر من گرفتند و آنچه داشتم بتاراج بردند سپس بکابل آمدم و از آنجا به بلخ رفتم. حکمران بلخ در آن موقع ابن ابی شور بود. علت مسافرت و مقصدی را که داشتم باطلاع وی رساندم و او هم فقهاء و علمای شهر را برای مناظره و گفتگوی با من احضار نمود.

من از دانشمندان مجلس پرسیدم: محمد (ص) کیست؟ گفتند: او محمد بن عبد اللّٰه (ص) پیغمبر ما است که رحلت فرموده. گفتم: از کدام طایفه است؟ گفتند از طایفه قریش. پرسیدم: جانشین او کیست؟ گفتند: ابو بکر است. گفتم: آنچه ما در کتابهای آسمانی خود یافته‌ایم موضوع جانشینی و خلافت پسر عموی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان او میباشد! دانشمندان مجلس (که همه از اهل تسنن بودند) بحاکم گفتند: این مرد از شرک بیرون آمده و بکفر گرویده است، فرمان ده تا گردنش را بزنند! گفتم: من بدینی چنگ زده‌ام و بدون دلیل از آن دست بر نمیدارم. در این موقع حاکم حسین بن شکیب را خواست و بوی گفت: ای حسین با این مرد مناظره کن! حسین گفت: علما و فقهاء در اطراف مجلس نشسته‌اند، بآنها

فرمان ده تا با وی مناظره نمایند حاکم گفت: چنان که بتو میگویم با وی مناظره کن و در جای خلوت و با لطف و مهربانی گفتگو نما.
غانم بن سعید گفت: با حسین بجای خلوتی رفتیم و من از وی پرسیدم: محمد کیست؟ گفت: همان است که علماء گفتند جز اینکه جانشین وی پسر عمش علی بن ابی طالب (ع) است! که شوهر دخترش فاطمه و پدر فرزندانش حسن و حسین میباشد.
من هم گفتم: گواهی میدهم که جز خدای یکتا خالقی نیست و محمد فرستاده اوست سپس رفتم نزد حاکم و اسلام آوردم و او هم مرا بحسین سپرد و او احکام دینی را بمن یاد داد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 756
من بحسین گفتم: ما در کتابهای خود خوانده‌ایم که هیچ جانشین پیغمبری نمیمیرد، مگر اینکه قبلا جانشین او تعیین گردد بنا بر این جانشین علی کیست؟
گفت: جانشین وی فرزندش حسن و جانشین او حسین و یک یک ائمه را نام برد تا بامام حسن عسکری علیه السّلام رسید، سپس گفت: برای شناسائی جانشین او لازم است بر وی و فحص و تحقیق نمائی و اینک من در پی این مطلب آمده‌ام.
راوی خبر محمد بن محمد گفت: غانم بن سعید با ما ببغداد آمد. او نقل کرد که قبلا باتفاق رفیقی بجستجوی این مطلب پرداخته بود، ولی بعضی از اخلاق او را نپسندیده و بهمین جهت از وی جدا گشته بود.
غانم بن سعید میگفت: روزی تنها از راهی میگذشتیم و در باره مقصد خود میاندیشیدم، ناگاه دیدم کسی نزد من آمد و گفت: دعوت آقایت را اجابت کن! سپس مرا از راههائی عبور داد تا بخانه و باغی رسیدیم. دیدم آقایم نشسته است. چون نظر مبارکش بمن افتاد بزبان هندی با من سخن گفت و بمن سلام نمود.
حضرت مرا باسم صدا کرد و از احوال چهل نفر رفقایم که در مجلس پادشاه هند بودیم جویا شد، و یک یک را نام برد. آنگاه فرمود: قصد داری امسال با اهل قم بحج بروی، ولی امسال به حج مرو و بخراسان برگرد و سال آینده حج کن. بعد کیسه پولی بمن داد و فرمود: این را صرف مخارج راه خود کن، و در بغداد بخانه کسی مرو و آنچه دیدی بکسی مگو! محمد راوی خبر گفت: آن سال نتوانستم بمکه برسم و از منزل عقبه (واقع در سرزمین حجاز) برگشتیم و غانم بن سعید هم بجانب خراسان رفت و سال بعد بقصد حج مراجعت نمود، در آن سفر بالطاف حضرت ولی عصر (عجّل اللّٰه فرجه) نائل گشت. او دیگر بقم نیامد و بعد از حج بخراسان رفت و سپس وفات کرد.
رحمة اللّٰه علیه.

محمد بن شاذان از کابلی نقل میکرد که او گفت: من ابو سعید (غانم) را دیدم که میگفت: حقیقت این دین (اسلام) را در انجیل یافته بودم، و از کابل بجستجوی

آن پرداختم تا بدان رسیدم.

سپس صدوق (ره) میگوید: محمد بن شاذان در نیشابور برای من نقل کرد که خبر تشرف غانم بخدمت امام زمان (ع) بمن رسید، از این جهت مترصد او بودم تا اینکه او را دیدم و جریان را از وی پرسیدم و او گفت: همواره در جستجوی حضرت بودم، و مدتی در مدینه اقامت نمودم و مطلب را بهر کس اظهار میداشتم مرا منع میکردند، تا اینکه پیر مردی از بنی هاشم را بنام یحیی بن محمد عریضی دیدم و او گفت: آنچه تو میخواهی در صریاء «1» است.

من بصریاء رفتم و بدهلیزی که جاروب کرده بودند آمدم و خود را بدکانی که در آنجا بود انداختم. در آن وقت غلام سیاهی بیرون آمد و بمن گفت: برخیز و از اینجا برو! گفتم: نمیروم. غلام بدرون خانه رفت و سپس برگشت و گفت بیا تو، من وارد خانه شدم دیدم مولایم در وسط خانه نشسته است. چون نظرش بمن افتاد، مرا با اسمی که هیچ کس جز بستگانم در کابل نمیدانستند، نام برد و چیزهائی بمن اطلاع داد.

من عرضکردم: خرجی را هم تمام شده بفرما که خرجی بمن بدهند! فرمود:

بدان که بواسطه این دروغی که گفتی بزودی آنچه داری از دست میدهی، سپس مقداری خرجی بمن عطا فرمود، چیزی نگذشت که آنچه با خود داشتم گم شد و فقط آنچه حضرت لطف فرموده بود برایم ماند! سال بعد که بمدینه برگشتم کسی را در آن خانه ندیدم.

نیز محمد بن عثمان

و نیز شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از محمد بن موسی متوکل از حمیری «2» روایت

نموده که گفت: از محمد بن عثمان پرسیدم. آیا حضرت صاحب الامر علیه السّلام را دیده‌ای گفت: آری، آخرین بار آن حضرت را در مسجد الحرام دیدم که میفرمود: خدایا

آنچه بمن وعده داده‌ای، بمن مرحمت فرما! و نیز بسند مزبور حمیری از محمد بن عثمان رضی اللَّه عنه نقل کرده که گفت:
آن حضرت علیه السّلام را در «مستجار» دیدم که بپرده‌های کعبه آویخته و عرض میکند:
خداوندا انتقام مرا از دشمنانم بگیر!.
در غیبت شیخ از گروهی از علما و آنها از صدوق (ره) و او از پدرش و ابن متوکل و ابن ولید قمی دو روایت گذشته را از حمیری نقل میکند.

نسیم خادم

و هم در کمال الدین از مظفر علوی از ابن عیاشی از پدرش از آدم بن محمد بلخی از علی بن حسن دقاق «1» از ابراهیم بن محمد علوی نقل کرده که: نسیم خادم امام حسن عسکری علیه السّلام گفت: یک شب بعد از ولادت صاحب الامر نزد وی رفتم و ناگهان عطسه‌ام گرفت. فرمود: یرحمک اللَّه (من از حرف زدن آن نوزاد نازنین خشنود شدم) ای نسیم در باره عطسه مژده‌ای بتو ندهم؟ گفتم: بفرما. گفت:
عطسه تا سه روز آدمی را از مردن حفظ میکند.

ابو نصر طریف

نیز در کمال الدین بسند مزبور از ابراهیم بن محمد علوی روایت میکند که ابو نصر طریف گفت: بخدمت صاحب الزمان (ع) رسیدم و آن حضرت فرمود: ای طریف! قدری صندل سرخ «2» برای من بیاور! وقتی آوردم فرمود: مرا میشناسی؟

عرضکردم: آری فرمود: من کیستم؟ عرضکردم: شما آقا و پسر آقای من هستید، فرمود: مقصودم سؤال از این نبود؛ طریف میگوید: عرضکردم: فدایت شوم پس بفرما تا خشنود گردم! فرمود: من خاتم اوصیاء هستم که خداوند گرفتاریها را

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 760

بوسیله من از بستگان و شیعیانم برطرف میکند.

این روایت در غیبت شیخ و «دعوات» راوندی از علان رازی از طریف ابو نصر خادم نیز آمده است.

و نیز در کمال الدین از محمد بن محمد خزاعی از ابو علی اسدی از پدرش از محمد بن ابی عبد اللّه کوفی روایت نموده که وی کسانی را که واقف بمعجزات صاحب الزمان شده و آن حضرت را دیده‌اند بدین شرح نام برد و گفت:
از وکلای آن حضرت «1» که در بغداد میزیستند عثمان بن سعید پسرش (محمد بن عثمان)؛ حاجز، هلالی، عطار.
از کوفه: عاصمی از اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار.
از قم: احمد بن اسحاق.
از همدان: محمد بن صالح.
از ری: بسامی و اسدی (مقصود ابو علی اسدی است که خود راوی این خبر است) از آذربایجان: قاسم بن علا از نیشابور: محمد بن شاذان غیر وکلا: از بغداد ابو القاسم بن حابس، ابو عبد اللّه کندی، ابو عبد اللّه جنیدی، هارون قزاز، نیلی، ابو القاسم بن دبیس، ابو عبد اللّه بن فروخ، مسرور طباخ خادم امام علی النقی علیه السّلام، احمد و محمد بن الحسن اسحق کاتب نوبختی، صاحب فرک؛ صاحب

کیسه مهر شده «1».
از همدان: محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان، محمد بن هارون بن عمران، از دینور حسن بن هارون، برادرزاده‌اش احمد و ابو الحسن.
از اصفهان: ابن بادشاله.
از صیمره: زیدان.
از قم: حسن بن نضر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق، پدرش محمد بن اسحق، حسن بن یعقوب.
از اهل ری: قاسم بن موسی و فرزندش، ابو محمد بن هارون، و صاحب سنگریزه «2» و علی بن محمد کلینی، و ابو جعفر رفاء.
از قزوین: مرداس، و علی بن احمد.
از قابس: «3» دو نفر.
از شهرزور: ابن خال.
از فارس: مجروح.
از مرو: مردی که هزار دینار داشت، و شخصی که اموال و نامه سفیدی آورده بود و ابو ثابت.
از نیشابور: محمد بن شعیب بن صالح.
از یمن: فضل بن یزید و فرزندش حسن، جعفری، و ابن عجمی،

شمشاطی، از مصر: شخصی که دو بچه داشت، و مردی که مالی با خود بمکه آورده بود و ابو رجاء.
از کاشان: ابو محمد بن وجناء.
از اهواز: حصینی.

نیز در کمال الدین از طالقانی از علی بن احمد کوفی؛ از سلمان بن ابراهیم رقی، از حسن بن وجناء نصیبی روایت میکند که در اثناء حج پنجاه و چهارمی خود موقعی که پاسی از شب گذشته بود، در زیر ناودان (مسجد الحرام) سجده میکردم و دعا و تضرع مینمودم که ناگاه کسی مرا تکان داد و گفت: ای حسن بن وجناء برخیز وقتی برخاستم دیدم کنیزی زرد رنگ و لاغر اندام است که تقریبا بیش از چهل سال داشت. او از جلو میرفت و من از دنبال او، بدون اینکه چیزی از وی بپرسم. تا اینکه مرا بخانه خدیجه کبری علیها السلام آورد.

در حیاط خانه مزبور، خانه‌ای بود که درش در وسط خانه نصب شده بود، و با نردبانی از چوب ساج از آن بالا میرفتند، کنیز از نردبان بالا رفت و سپس بانگی شنیدم که میگفت: ای حسن بیا بالا! من هم بالا رفتم و دم در ایستادم. فی الحال صدای امام زمان علیه السّلام را شنیدم که میفرمود: ای حسن گمان میکنی که از من پنهانی؟! بخدا قسم من در همه حجهائی که نموده‌ای با تو بودم. سپس اوقاتی را که در مکانهای مختلف بکاری مشغول بودم شمرد.

من از شنیدن آن تعجب نموده، بزمین افتادم و آن حضرت دست روی دوش من گذاشت و من برخاستم. آنگاه فرمود: ای حسن! برو بمدینه و در خانه جعفر ابن محمد (امام ششم) اقامت کن و از خوردنی و نوشیدنی و مخارج و لباس خود اندیشه مکن! سپس دفتری بمن داد که مشتمل بر دعای فرج و درود بر آن حضرت بود و فرمود: بدین گونه خدا را بخوان و بر من درود بفرست. آن را بکسی جز دوستان حق‌جوی من مده که خداوند تو را موفق میدارد.

عرضکردم: آقا! بعد از این دیگر شما را نمی‌بینم؟ فرمود: ای حسن اگر خدا بخواهد خواهی دید. سپس من از حج برگشتم و بخانه امام جعفر صادق علیه السّلام

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 763

آمده توقف نمودم. هر وقت از خانه بیرون میرفتم دیگر برنمی‌گشتم مگر برای تجدید وضوء، یا خواب و یا افطار کردن.

موقع افطار که وارد اطاق خود میشدم، کاسه چهار گوشی را پر از آب میدیدم که یک دانه نان بالای آن گذارده و آنچه در روز میل داشتم روی آن نان بود! من هم از غذای مزبور بقدر کافی میخوردم. لباسهای زمستانی و تابستانی من هم بموقع بمن میرسید روزها آب می‌آوردم و اطراف خانه را جاروب میکردم و کوزه آب را خالی مینهادم. وقتی غذا برایم می‌آوردند،

احتیاج نداشتم در عین حال آن را نگاه داشته شبانه بفقراء میدادم، مبادا کسانی که با من بودند باسرار من پی برند.

ابراهیم بن مهزیار

صدوق (ره) در «کمال الدین» از موسی بن متوکل و او از حمیری، از ابراهیم بن مهزیار روایت نموده که گفت: «در یکی از سالها سفری بمدینه کردم و در باره اولاد امام حسن عسکری علیه السّلام تحقیقاتی نمودم، ولی چیزی دستگیرم نشد. آنگاه بمکه رفتم تا مگر در آنجا اطلاعی بدست آورم روزی در اثنای طواف جوانی گندم- گون و زیبا روی دیدم که داشت بمن نگاه میکرد. من بآرزوی اینکه شاید مقصود خود را یافته باشم بطرف او رفتم. وقتی بوی نزدیک شدم سلام نمودم و او جوابی از سلام من بهتر داد.

سپس پرسید: اهل کجائی؟ گفتم: از مردم عراق میباشم. گفت: کدام عراق؟

گفتم: اهواز. گفت: از دیدنت خوشوقتم. آیا در اهواز جعفر بن حمدان خصیبی را میشناسی؟ گفتم: او ندای حق را لبیک گفت. فرمود: خدا او را رحمت کند. شبهای درازی را بعبادت گذرانید و خداوند پاداش بسیار بوی عطا فرمود. سپس فرمود: ابراهیم ابن مهزیار را میشناسی؟ گفتم: ابراهیم بن مهزیار من هستم. پس با من معانقه طولانی نمود، آنگاه پرسید: ای ابو اسحاق! مرحبا بتو! آن علامتی که بواسطه آشنائی که با امام حسن عسکری علیه السّلام داشتی نزد تو بود، چه کردی؟ گفتم؛ شاید مقصودت

انگشتری است که امام حسن عسکری علیه السّلام بمن لطف فرمود؟!.

گفت: آری، مقصودم همانست. وقتی آن را بیرون آوردم و نظرش بآن افتاد از دست من گرفت و بوسید و سپس نقش آن را که نوشته بود: «یا الله یا محمد یا علی» خواند. آنگاه فرمود: قربان پدرم گردم! که جواب مسائل بسیاری را برای امروز که بآن احتیاج دارم از وی گرفتم و همه نوع احادیث و اخبار از او استفاده نمودم.

تا آنجا که فرمود: ای ابو اسحاق! مطلب مهمی را که بعد از حج قصد کرده‌ای بمن اطلاع بده! گفتم: آنچه در نظر داشتم هم اکنون بتو میگویم.

گفت: هر چه میخواهی بپرس تا بخواست خدا برایت شرح دهم.

گفتم: آیا از اولاد امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه خبری داری؟ گفت: آری و اللّٰه! من نور حقیقت را در جبین محمد و موسی «1» پسران آن حضرت میبینم و از طرف آنهاست که نزد تو آمده‌ام تا از آنها برای تو خبر آورم. اگر میخواهی بشرف ملاقات آنها فائز شوی و دیدگانت بنور جمال آنان روشن گردد، با من بطائف بیا «2» ولی از رفقایت پوشیده دار تا مطلب بر آنها مکتوم بماند.

ابراهیم بن مهزیار گفت: با وی بطائف رفتم و از ریگستانی گذشته از دور چادری دیدیم که بر سینه تل ریگی نصب کرده‌اند و از نور آن صحنه بیابان روشن گشته است. او نخست بدرون چادر رفت تا برای ورود من اجازه بگیرد، پس بآنها سلام کردم و اطلاع داد که من بیرون منتظرم. یکی از آنها (که میان چادر بود) و بزرگتر بود و نامش (م ح م د) بود بیرون آمد.
دیدم رنگ صورتش باز، پیشانیش روشن، میان ابروانش گشاده، رخسارش

صاف، بینیش کشیده و میان برآمده، و در طراوت همچون شاخه بان بود و گوئی صفحه پیشانیش ستاره درخشانی است، که میدرخشد بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بر روی نقره خام، نمایان بود و موی سر مبارکش نتابیده و تا نرمی گوشش میرسید. قیافه نورانی او را هیچ چشمی ندیده، و زیبائی و وقار و حجب و حیای بی‌نظیرش را نمیتوان توصیف کرد.
چون نظرم بوی افتاد بسویش شتافتم و دست و پایش را بوسیدم. فرمود: ای ابو اسحاق! خوش آمدی! روزگار قبل از این، پیوسته وعده ملاقات را بمن میداد، و رابطه قلبی که میان من و تو برقرار است، با وجود بعد منزل و تأخیر ملاقات، همواره تو را در نظرم مجسم مینمود، بطوری که هیچ گاه از لذت صحبت و خیال مشاهده یک دیگر بی‌خبر نبودیم. خدا را شکر که ملاقات ما صورت گرفت و از انتظار و فراق بیرون آورد.
سپس از تمام برادران سابق و لاحق من؛ پرسش فرمود. عرضکردم: پدر و مادرم قربانت شود، من از موقع رحلت مولایم امام حسن عسکری (ع) تا کنون همواره شهر بشهر در جستجوی شما هستم، و همه جا درهای امید برویم بسته میشد، تا اینکه خدا بر من منت نهاد و کسی آمد و مرا بخدمت شما آورد. خدا را شکر میکنم که بزرگواری و احسان حضرتت را بمن الهام نمود. حضرت خود و برادرش موسی را معرفی کرد و از آن پس مرا بگوشه خلوتی برد و فرمود:
پدرم با من پیمان بست که جز در پنهان‌ترین و دورترین نقاط زمین مسکن نکنم تا اسرار وجودم مخفی شود، و جایم از نقشه‌های گمراهان محفوظ بماند و از خطرات مردم سرکش و بد اندیش در امان باشم از این رو مرا بطرف تلهای شنزار و بیابانهای خشک و ریگزار انداخت، و پایانی که فریاد مردم روی زمین را برطرف سازد، در انتظار من است. پدرم صلوات اللّٰه علیه از حکمتهای مخزون و علوم مکتوم چیز گوارا بی‌نیازهائی بمن آموخت که اگر شمه‌ای را بتو بگویم تردانند.
ای ابو اسحاق! پدرم صلوات اللّٰه علیه بمن فرمود: ای فرزند! خداوند اقطار

زمین و آنها را که سعی در عبادت و اطاعت او دارند بدون حجتی که مقام

آنها را بالا برد و بدون امامی که مردم بوی اقتدا نمایند و بروش او روند و منظور او را دنبال کنند، نمیگذارد. و فرمود: ای فرزند! امیدوارم تو از کسانی باشی که خداوند آنها را برای نشر حق و برچیدن اساس باطل و اعلاء دین و خاموش ساختن آتش گمراهی آماده ساخته است.
ای فرزند! همیشه در جاهای پنهان و دور بگذران زیرا که هر یک از دوستان خدا دشمنی خطرناک و مخالفی مزاحم دارند، خداوند جهان جهاد با اهل نفاق و خلاف؛ یعنی ملحدان و دشمنان را واجب میداند؛ پس زیادی دشمن تو را بوحشت نیاندازد.
ای فرزند! بدان که دلهای مردم دیندار و با اخلاص مانند پرندگانی که میل بآشیان دارند مشتاق لقای تو میباشد. آنها در میان خلق با ذلت بسر برند ولی در نزد خدا نیکوکار و عزیزند، و در ظاهر مردمی بیچاره و محتاج میباشند، در صورتی که قناعت و خویشتن داری آنها را بدان گونه درآورده است.
دین خود را بوسیله مبارزه با آنچه ضد دین است کامل نگاه میدارند. خداوند آنها را با استقامت در برابر ظلم امتیاز داده تا در سرای باقی مشمول عزت وسیع خود گرداند. آنها را طوری قرار داده که در پیشامدهای ناگوار بردباری زیاد نشان دهند تا عاقبت نیکی داشته باشند.
ای فرزند! در هر کاری از نور استقامت و پایداری استضائه کن تا بدرک صنع خدا و امداد غیبی فائز شوی. هر گونه گرفتاری و مصیبت که پیدا کنی بالاخره باعث سرفرازی تو خواهد بود و ان شاء اللّه تو را بعزت و سعادت میرساند.
ای فرزند! چنان می‌بینم که زمان تأیید تو با امداد خداوند نزدیک و بزودی مجد و شرافت تو آشکار گردد. روزی را می‌بینم که پرچمهای زرد و سفید بین حطیم و زمزم «1» در اطراف تو برافراشته باشد، و دسته دسته با تو بیعت میکنند و در دوستی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 767
تو صفا نشان میدهند، و مانند دانه‌های درّ که یک رشته گردن بند را تشکیل دهد، دور تو را احاطه کرده باشند! در اطراف «حجر الاسود» دستهاشان برای رسیدن بتو بهم میخورد خداوند آنها را از دوستی پاک و سرشت پاکیزه آفریده. دلهاشان از آلودگی نفاق و پلیدی شقاق پاک و پوست بدنشان برای دینداری نرم است (یعنی تن بانجام وظایف دینی میدهند) دلهای آنان با پذیرش حق از ستمگری پیراسته، و رخسارشان بواسطه فضل و کمال خرم است، و متدین بدین حق و پیروان آنند.
وقتی که کارهای آنها سخت محکم شد، و ستون نفرات آنان نیرومند گردید با حملات آنها اجتماع ملتهای (باطل) متلاشی گردد. در وقتی که آنها در سایه درخت بزرگی که شاخ و برگ آن بر اطراف دریاچه طبریه «1» سر

کشیده با تو بیعت میکنند؛ آنگاه صبح حقیقت دمیده شود و تیرگی باطل از میان برود و خداوند بوسیله تو پشت طغیان را در هم بشکند و راه و رسم ایمان را (بصورت نخست) بازگرداند. و بیماریهای عمومی آفاق (بی‌دینی) و سلامتی دوستان (ثبات و دینداری آنها) را آشکار گرداند. «2»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 768
کودکان که در گهواره‌اند، دوست دارند که کاش میتوانستند حرکت نموده بسوی تو آیند، و وحوش صحرا مایلند که کاش راهی از کنار تو داشتند. اطراف
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 769
جهان نزهت گیرد، و هر شاخه شکسته و خشکیده‌ای سرسبز گردد و اساس عزت و شرف در جای خود قرار گیرد، و آنها که از دین (اسلام) روی برتافته‌اند. بمحل خود برگردند، و ابرهای فتح و پیروزی بر تو ببارد.
آنگاه تو تمام دشمنان خود را نابود میکنی و دوستانت را یاری می‌نمائی بطوری که نه ستمگر متجاوز و نه منکری که حق حق‌جویان را زیر پا می‌نهد و نه عیبجو و کینه‌توز و دشمن و بدخواه تو، بهیچ وجه در روی زمین باقی نمی‌ماند: وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ «1»
سپس فرمود: ای ابو اسحاق! این گفتگو را پنهان بدار، مگر از برادران دینی و افراد با صداقت هر گاه علامات ظهور و اقتدار مرا دیدی، خود و برادران دینی خود که همواره سعی در رسیدن بمرکز نور یقین و روشنی چراغهای دین دارند کوتاهی مکن، و بسوی من بیا تا بحقیقت نائل گردی.
ابراهیم مهزیار گفت: مدتی در خدمت حضرت توقف نمودم و از آن حضرت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 770
حقایق روشن و احکام نورانی و لطائف و حکمت و نکات ممتازی که خداوند در سینه گهربارش بودیعت نهاده بود، استفاده مینمودم. تا اینکه ترسیدم مبادا کسانی را که در اهواز بجای گذارده‌ام؛ بواسطه تأخیر دیدار آنها، از کف بدهم. از این رو از حضرت اجازه حرکت خواستم و بعرض رسانیدم که از دوری حضرتش، ناراحتی بسیار خواهم داشت و از محرومیت درک حضورش، اندوهگین میشوم.
حضرت دعای خیری که ان شاء اللّٰه برای من و فرزندان و بستگانم ذخیره و حرزی خواهد بود، نمود. موقعی که آماده حرکت شدم و عزمم جزم شد بخدمتش رسیدم که با حضرتش وداع کنم و تجدید عهد نمایم، و پولی که با خود داشتم و قریب پنجاه هزار درهم بود، تقدیم نمودم و خواهش کردم که بر من منت بگذارد و آن را بپذیرد، ولی او تبسمی کرد و فرمود:
ای ابو اسحاق! این وجه را هنگام مراجعت بوطن مصرف کن! زیرا سفری طولانی و بیابانی وسیع در پیش داری. از اینکه ما این وجه را نپذیرفتیم دلتنگ مباش زیرا ما از تو قدردانی نمودیم، و یادآوری و قبول منتی را که با

فرض نگاهداری در نزد ما، میباید از تو بنمائیم، کردیم. (یعنی منتی که خواستی با قبول پولها بر تو بگذاریم و بعدها نیز از تو یادآوری بنمائیم، بدون پذیرفتن آنهم، خواهیم نمود).
خداوند آنچه را بتو ارزانی فرمود، مبارک گرداند، و هر چه عطا کرده باقی بدارد و بهترین ثواب احسان‌کنندگان و ارجدارترین آثار فرمانبرداران را برای تو بنویسد چه که هر زیادتی مال اوست و باید از او گرفت. امیدوارم خداوند تو را با بهره کافی و سلامتی و خوشحالی بسوی دوستانت برگرداند، و راه را برای تو دشوار نسازد، و دریافتن راه سراسیمه ننماید.
تو را بخدا میسپارم که ان شاء اللّه در سایه لطف او هیچ گونه خطری متوجه تو نگردد.
ای ابو اسحاق! خداوند متعال ما را با عوائد احسان و فوائد امتنان خود قانع گردانید، و از کمک بدوستان، بازداشته مگر بخاطر نیت خالص و بلحاظ نصیحت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 771
و محافظت آنچه پاکیزه و پایدار و نامش بلند است (که در این صورت بدوستان خود عملا کمک میکنیم).
ابراهیم بن مهزیار گفت: با حضرت، خداحافظی نمودم در حالی که خدا را سپاسگزار بودم که مرا راهنمائی و ارشاد کرد تا بمقصود حقیقی نائل گردم. با اینکه میدانستم که خداوند زمین خود را تعطیل و از وجود حجت آشکار و امام قائم خالی نخواهد گذاشت. سپس این ماجرا را برای مزید بصیرت اهل یقین (شیعیان) نقل کردم تا بدانند که خداوند ذریه طیبه و سرشت پاک آنها را باقی گذاشته است، و هم این امانت را باهلش تسلیم کنم تا وقتی آشکار گشت، خداوند فرقه ناجیه و طریقه مرضیه را عزمی قوی و تأییدی بیشتر عطا فرماید، و بر اعتقاد راسخشان بیافزاید وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «1»

عبد اللَّه سورى

نيز در كمال الدين از مظفر علوى از ابن عياشى از پدرش از جعفر بن معروف روايت نموده كه گفت: ابو عبد اللّه بلخى براى من نوشت كه عبد اللَّه سورى براى من نقل كرد كه: روزى رفتم بباغ بنى عامر ديدم چند كودک در گود آبى بازى ميكنند و جوانى در محل نماز نشسته و آستين خود را بر دهن نهاده است. پرسيدم: اين كيست گفتند او (م ح م د) بن حسن (عسكرى عليه السّلام) است. و آن جوان شبيه پدرش بود.

همچنین در کتاب مزبور مینویسد: از یکی از بزرگان محدثین بنام احمد بن فارس ادیب شنیدم که میگفت: حکایتی در همدان شنیدم و سپس برای یکی از برادران دینی نقل کردم و او از من خواست که آن را بخط خود بنویسم چون نمی- توانستم خواهش او را رد کنم ناچار نوشتم و بنظر کسی که نخست برای من نقل

کرده بود رساندم (تا اشتباهی در نقل آن روی نداده باشد).

حکایت اینست: طایفه‌ای در همدان بنام «بني راشد» سکونت داشتند که همه شیعه و پیرو مذهب امامیه بودند من از آنها جویا شدم که علت اینکه در میان اهل همدان فقط آنها شیعه میباشند چیست؟ یکی از پیر مردان آنها که او را مردی صالح و خیر اندیش دیدم، گفت: علت آنست که جد ما (راشد) که طایفه ما بدو منسوب است، سالی بزیارت بیت اللّٰه رفت.

بعد از مراجعت نقل میکرد که هنگام بازگشت از حج که چند منزل را در بیابان پیموده بودیم، میل پیدا کردم که از شتر فرود آیم و قدری پیاده راه بروم. آنگاه پائین آمدم و چندان پیاده راه رفتم که خسته و کوفته شدم، ناچار گفتم اندکی می- خوابم و هنگامی که دنباله کاروان رسید برمیخیزم، ولی آنقدر خوابیدم که حرارت آفتاب از خوابم ربود چون برخاستم کسی را ندیدم و از این رو بوحشت افتادم نه راه را میشناختم و نه اثری نمایان بود. ناچار توکل بخدا نمودم و گفتم: بهر جا که خدا بخواهد میروم.

هنوز چندان نرفته بودم که خود را در زمین سرسبز و خرمی دیدم مثل اینکه بتازگی باران در آن باریده است؛ و زمین آن خوش بوترین زمینها بود.

در وسط آن سرزمین خرم قصری دیدم که مانند برق شمشیر میدرخشید. گفتم:

ای کاش میدانستم این قصر که تاکنون ندیده و وصف آن را از کسی نشنیده‌ام چیست؟

پس بطرف قصر رفتم. وقتی بدر قصر رسیدم دیدم دو پیشخدمت سفید پوست ایستاده‌اند سلام کردم و آنها به بهترین وجه جواب مرا دادند و گفتند: بنشین که خداوند خیری بتو روزی نموده است. سپس یکی از آنها برخاست و بدرون قصر رفت و اندکی ماند آنگاه بیرون آمد و بمن گفت: برخیز و بدرون قصر بیا! وقتی وارد قصر شدم دیدم قصری است که بهتر و روشنتر از آن ندیده‌ام. در آن وقت پیشخدمت رفت بطرف پرده اطاقی و آن را بالا زد و بمن گفت بدرون بیا، من هم بدرون رفتم! دیدم جوانی در وسط اتاق نشسته و شمشیر بلندی که نزدیک سر وی

بود بالای سرش آویخته‌اند. جوان مانند ماه شب چهارده بود که در تاریکی بدرخشد!.
من سلام کردم و او نیز با لطیف‌ترین کلام و بهترین بیان جواب داد، سپس گفت: میدانی من کیستم؟ گفتم: نه بخدا. فرمود: من قائم آل محمد هستم؟.
من همان کسی هستم که در آخر الزّمان با این شمشیر قیام میکنم (اشاره بهمان شمشیر آویخته نمود) و زمین را پر از عدل و داد میکنم همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. پس من افتادم و صورت بخاک مالیدم. فرمود: این کار را مکن و سر بردار.
سپس فرمود: تو فلانی از اهل محال همدان نیستی؟ گفتم: بلی ای آقای من! فرمود: میل داری بسوی کسان خود برگردی؟ گفتم: آری آقا! میل دارم آنها را ببینم و آنچه خدا بمن موهبت فرموده بآنها مژده دهم. در این هنگام با دست مبارک اشاره بپیشخدمت نمود و او هم دست مرا گرفت و کیسه‌ای بمن داد و بیرون آمدیم. چند قدم که رفتیم ناگاه چشمم بسایه‌ها و درختها و مناره مسجدی افتاد.
پیشخدمت گفت: آیا این شهر را میشناسی؟ گفتم: نزدیک شهر ما شهری بنام «استاباد» است که این شهر شبیه بآنست. گفت: این همان استادباد است برو که بمنزل میرسی!.
وقتی باطراف خود نگریستم او را ندیدم. پس وارد استاباد شدم و در کیسه را باز کردم دیدم چهل یا پنجاه دینار در آنست سپس بهمدان آمدم و کسان خود را جمع کردم و آنچه دیده بودم برای آنها نقل کردم و تا موقعی که دینارها را داشتیم همواره خیر و برکت بما روی می‌آورد.
مؤلف: شاید «استاباد» همان جاست که امروز معروف به «اسدآباد» میباشد.
باید دانست که قطب الدین راوندی (ره) نیز نظیر این حکایت را از جماعتی که از اهل همدان شنیده بودند، روایت کرده است.

و نیز در کمال الدین از مظفر علوی از ابن عیاشی از پدرش از جعفر بن معروف

از ابو عبد اللّٰه بلخی و او از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر کبیر خادم حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده است که گفت: موقع رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام که برادرش جعفر کذاب بر سر ارث آن حضرت نزاع داشت، ناگهان امام زمان علیه السّلام از محلی که شناخته نشد، بیرون آمد و فرمود: ای جعفر! برای چه متعرض حق من میشوی؟ جعفر کذاب مات و مبهوت شد. سپس حضرت از نظر وی ناپدید گشت.
بعد از آن چندان که جعفر کذاب در بین خلق جستجو نمود، اثری از وی نیافت.
وقتی مادر امام حسن عسکری علیه السّلام جده امام زمان وفات یافت، من مأمور شدم که آن مخدره را در خانه حضرت دفن کنم، باز جعفر کذاب آمد و میخواست از دفن- کردن آن مخدره جلوگیری کند و میگفت: خانه من است او را اینجا دفن نکنید، مجددا امام زمان علیه السّلام بیرون آمد و فرمود: ای جعفر! خانه تو اینجاست؟! سپس ناپدید گردید و بعد از آن دیگر دیده نشد.

همچنین در کمال الدین از ابو الحسین علی بن موسی نقل کرده که گفت: دیدم در کتاب پدرم نوشته است: محمد بن احمد طوال از پدرش از حسن بن علی طبری از ابو جعفر محمد بن علی بن مهزیار برای من روایت کرد و گفت: از پدرم شنیدم که میگفت: جدم علی بن مهزیار میگفت: وقتی در عالم رؤیا دیدم کسی بمن میگوید:
امسال بحج برو که امام زمان خود را خواهی دید.
علی بن مهزیار گفت: فرحناک و مسرور بیدار شدم و بنماز مشغول گشتم تا صبح شد. سپس نماز صبح گزاردم آنگاه رفتم تا از کاروان حجاج سراغی بگیرم.
دیدم عده‌ای از رفقا قصد حرکت دارند، من هم با اولین دسته بسمت کوفه حرکت نمودم. چون بکوفه رسیدم از مرکوب پیاده شدم و اثاث خود را به برادران امین خود سپردم سپس رفتم تا از اولاد امام حسن عسکری علیه السّلام استفساری بنمایم. ولی نه اثری از آنها دیدم و نه خبری شنیدم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 775
ناچار با نخستین دسته بآهنگ مدینه منوره عزیمت نمودم، موقعی که وارد آنجا شدم، پیاده شده اثاث خود را برفقا سپردم و بسراغ مطلوب رفتم ولی نه خبری شنیدم و نه اثری دیدم.
سپس با جمعی که بمکه میرفتند حرکت نموده وارد آنجا شدم. در آنجا نیز اثاث خود را بهمراهان امین سپردم و به تحقیق مقصود پرداختم. ولی نه خبری شنیدم و نه اثری دیدم.
یک شب که در بین بیم و امید در باره هدفی که داشتم میاندیشیدم و بخود میگفتم:
این چه کاری بود که من کردم؟ و منتظر بودم اطراف کعبه خلوت شود تا مشغول طواف شوم و از خداوند بخواهم که مرا بآرزوی خود برساند، وقتی اطراف کعبه خلوت شد، برخاستم و بطواف مشغول گشتم.
در آن هنگام جوانی دیدم که رخساری نمکین و منظری نیکو داشت. پارچه‌ای از برد یمانی روی لباس پوشیده و قسمتی از ردای خود را روی دوش انداخته بود. من او را تکان دادم نظری بمن افکند و پرسید: تو کیستی؟ گفتم: مردی از اهل اهواز هستم. پرسید: در آنجا پسر خطیب «1» را میشناسی؟ گفتم: خدا او را بیامرزد، آری او برحمت حق واصل گشت. گفت: خدا او را رحمت کند. روزها را روزه بود و شبها را بنماز میگذرانید و پیوسته قرآن میخواند و از دوستان ما بشمار می‌آمد.
سپس پرسید: علی بن مهزیار را هم میشناسی؟ گفتم: علی بن مهزیار من

هستم گفت: ای ابو الحسن خوش آمدی! آیا دو نفری را که از شهر و دیار دورند میشناسی؟
گفتم: آری. پرسید: آنها کیستند؟ گفتم: محمد و موسی! آنگاه پرسید آن نشانه‌ای که میان تو و امام حسن عسکری (ع) بود چه کردی؟
گفتم: با من است. گفت: آن را درآور، من هم انگشتری نیکو که در نگینش نوشته بود: محمد و علی درآورده باو نشان دادم وقتی نظرش بآن افتاد گریه‌ای طولانی

کرد و در آن حال میگفت: ای ابو محمد «1» خدا تو را رحمت کند. تو امام عادل فرزند امامان و پدر امام بودی. خداوند تو را در فردوس اعلی با پدران خود هم‌نشین کرد.
سپس گفت: ای ابو الحسن برگرد بمنزل و مهیای سفر شو! وقتی ثلثی از شب گذشت خود را بما برسان که نزد ما بآرزوی خود میرسی. ابن مهزیار گفت: من هم بمنزل برگشتم و مدتی بفکر فرو رفتم تا وقت سر رسید. پس برخاستم و اثاث خود را جمع و جور کرده روی شتر گذاشتم و خود سوار شده حرکت نمودم، تا بدره‌ای رسیدم. دیدم همان جوان در آنجاست و بمن میگوید: خوش آمدی ای ابو الحسن! خوش بحالت که اجازه ملاقات یافتی.
آنگاه او از جلو و من از دنبال او براه افتادیم و از عرفات و منی «2» گذشته بدامنه طائف رسیدیم. جوان همراه گفت: ای ابو الحسن! پیاده شو و خود را آماده کن برای نماز. سپس او پیاده شد و من هم فرود آمدم، بعد از اینکه او نمازش را تمام کرد من نیز از نماز فارغ شدم. گفت: نماز فجر بخوان ولی مختصر کن من هم نماز فجر را با اختصار خواندم. جوان بعد از سلام نماز صورت بخاک نهاد و سپس برخاست و سوار شد و بمن هم دستور داد سوار شوم.
من هم سوار شده باتفاق راندیم تا ببلندی طائف رسیدیم. پرسید نگاه کن ببین چیزی می‌بینی؟ من هم نظری افکنده دشتی دلگشا پر از گیاه و علف دیدم. گفتم:
آقا! دشتی دلگشا و سبز و خرم می‌بینم. گفت: آیا در بالای آن زمین سرسبز چیزی هست؟ چون نظر کردم دیدم تل ریگزاری است که چادری از مو بر بالای آن قرار دارد و نور از آن میدرخشد. پرسید: آیا چیزی میبینی؟ گفتم: آری چنین و چنان می‌بینم.
آنگاه گفت: ای پسر مهزیار! خوش بحالت و دیدگانت روشن باد. بدان که آرزوی هر آرزومندی در آنجاست! سپس گفت: با من بیا. من هم با او رفتم تا بدامنه

آن تل رسیدیم، آنگاه گفت: پیاده شو که در اینجا هر دشواری آسان گردد.
چون پیاده شدیم گفت: مهار ناقه را رها کن، گفتم: ناقه را بکی بسپارم؟ کسی در اینجا نیست.
گفت: اینجا حرم محترمی است که جز دوست باینجا نمیآید و غیر از دوست کسی بیرون نمیرود. پس مهار ناقه را رها کرده و همراه او رفتم چون نزدیک چادر رسید پیش از من بدرون آن رفت و بمن گفت: صبر کن تا اجازه ورود برسد، لحظه‌ای نگذشت که آمد و در حالی که میگفت: خوش بحالت که بمقصود رسیدی، مرا با خود بدرون چادر برد.
وقتی بحضور امام صلوات اللّٰه علیه شرفیاب گشتم. دیدم روی تشک پوست سرخ که روی نمدی پهن کرده‌اند نشسته و ببالشی از پوست سرخ تکیه داده است. من سلام نمودم و حضرت هم جواب داد. سپس که حضرتش را نگریستم، رخساری دیدم مانند پاره ماه، نه لاغر و نه فربه و نه زیاد بلند و نه بسیار کوتاه بود، بلکه قامتی معتدل و رسا داشت. پیشانیش باز، ابرویش بلند، چشمانش سیاه، بینیش کشیده و میان برآمده صورتش صاف و بر گونه راستش خالی بود. وقتی او را دیدم عقلم در نعت و وصف او حیران گشت! حضرت فرمود: ای پسر مهزیار! برادران دینی خود را در عراق بچه حال گذاشتی؟ عرض کردم: آنها را در مضیقه زندگی و شر و فساد و سختی گذاشتم، در حالی که شمشیرهای اولاد شیطان (یعنی بنی عباس) مرتب بر سر آنها فرو می‌آید.
فرمود: خدا آنها (بنی عباس) را بکشد. قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ «1» من میبینم که گویا آنها (بنی عباس) در خانه خود کشته شده‌اند و شب و روز بغضب الهی گرفتارند.
عرضکردم: یا ابن رسول اللّٰه! این معنی کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بد سیرت که خدا و رسول از آنها بیزارند راه خانه خدا (حج) را بروی شما
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 778
ببندند، و سرخی در آسمان پدید آید و عمودهائی از نور از آن متلألئ باشد، و شروسی از ارمنستان و آذربایجان بقصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل بکوه سرخ و جبال طالقان است، قیام کند و میان او و «مروزی» جنگ سختی درگیرد که کودکان را پیر و پیران را فرسوده کند و از دو طرف جمعی کشته شوند در آن موقع منتظر او (قائم آل محمد) باشید که در زوراء «1» قیام نماید و در آنجا درنگ نکرده بماهان «2» میرود، سپس رهسپار «واسط» عراق میگردد و یک سال یا کمتر در آنجا می‌ماند آنگاه بکوفه میرود.
و میان آنها جنگی از نجف تا حیره و از آنجا تا غری در میگیرد که عقلها مات می‌شود. آنگاه هر دو طرف بهلاکت میرسند، و بر خداست که باقی را نیز

درو کند سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ «3» یعنی: شب و روز امر ما بآن دهکده رسید، سپس آن را طوری از میان بردیم که گوئی دیروز نبوده است.
عرضکردم: آقا مقصود از «امر خدا» در این آیه چیست؟ فرمود امر خداوند عز و جل و لشکر او ما هستیم. عرضکردم: یا ابن رسول اللَّه! آیا وقت آمدن شما نزدیک است؟ فرمود: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ «4» یعنی: قیامت نزدیک شد و ماه شکافت.
مؤلف: اختلاف اسامی ناقلان این داستان، احتمال دارد که ناشی از اشتباه راویانی باشد که این اخبار را روایت کرده‌اند.
یا اینکه تمام این وقایع نظیر هم برای این افراد واقع شده باشد و مقصود از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 779
علی بن مهزیار، علی بن ابراهیم بن مهزیار است که او را بجدش نسبت میدهند (و علی بن مهزیار می‌گویند) و او برادرزاده علی بن مهزیار مشهور است. چه اگر او همان علی بن مهزیار باشد بعید است که این زمان را درک کرده باشد. مؤید این مطلب اینست که: در سند این خبر، محمد بن علی بن مهزیار، علی بن مهزیار را جد خود دانسته. البته این هم در صورتی است که کلمه «ابن» در بین لفظ ابو جعفر و محمد حذف شده باشد.
احتمال دارد خبری که پیشتر از علی بن ابراهیم بن مهزیار نقل شد با این روایت یکی باشد هر چند امکان تعدد آن نیز هست ولی ظاهر اینست که هر دو یکی هستند و نسخه نویسان و راویان آن اشتباه نموده‌اند. «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 780
عجب اینست که محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی پیشتر محمد بن ابراهیم مهزیار را یکی از کسانی دانسته بود که بخدمت حضرت رسیده، ولی یکنفر از راویان این خبر را ذکر نکرده است.
باید دانست که این اخبار مشتمل بر این است که امام زمان برادری بنام موسی داشته است، در صورتی که این غریب است. «1»

جد ابو الحسن وجنا

نیز در کمال الدین از علی بن حسن بن علی بن محمد علوی نقل کرده که گفت:
از ابو الحسن وجنا شنیدم میگفت: پدرم از جدش روایت نموده که گفت: (بعد از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 781
وفات امام حسن عسکری) من در خانه آن حضرت علیه السّلام بودم: گروهی سواره که از جمله جعفر کذاب بود ما را احاطه کردند و به نهب و غارت اشتغال ورزیدند، در آن وقت امید من بمولایم قائم (ع) بود، ناگاه دیدم آن حضرت آمد و بآنها حمله نمود تا از در خانه بیرون راند و من بوی مینگریستم در حالی که او شش ساله بود. هیچ کس او را ندید تا غائب شد.

جماعتی از اهل قم و جبل

و نیز در کتاب یاد شده از احمد بن حسین بن عبد اللَّه از زید بن عبد اللَّه بغدادی و او از علی بن سنان موصلی از پدرش روایت نموده که: چون امام حسن عسکری علیه السّلام وفات یافت، جماعتی از قم و جبل با اموال زیادی که مرسوم بود می‌آوردند، آمدند و از رحلت آن حضرت اطلاع نداشتند، وقتی بسامره رسیدند جویای حال امام حسن عسکری علیه السّلام شدند: بآنها گفته شد که: حضرت وفات کرده پرسیدند:
وارث او کیست؟.
گفتند: وارث او جعفر پسر امام علی النقی علیه السّلام است (جعفر کذّاب) پرسیدند. فعلا او کجاست، گفتند: او فعلا رفته برای تفریح و سوار زورقی شده در دجله تفریح میکند و بمیگساری مشغول و جمعی از خواننده و نوازنده برای او خوانندگی میکنند. وقتی آنها این را شنیدند با خود گفتند: این اعمال اوصاف امام نیست. بعضی از آنها گفتند: این اموال را برگردانده بصاحبانش مسترد میداریم.
ولی ابو العباس احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: نه! ما صبر میکنیم تا این مرد (جعفر کذاب) برگردد و کاملا از حال او باخبر شویم، وقتی جعفر برگشت بوی سلام نموده گفتند: ای آقای ما! ما مردمی از اهل قم هستیم و جماعتی از شیعه و غیر شیعه نیز با ما هست که اموالی برای مولی امام حسن عسکری علیه السّلام آورده‌ایم.
جعفر پرسید: آن اموال فعلا در کجاست؟ گفتند: نزد ماست. گفت: آنها را پیش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 782
من بیاورید. گفتند: این اموال که معمولا ما برای امام می‌آوردیم خبری طرفه دارد.
گفت: خبر چیست؟.
گفتند: این اموال بدین گونه جمع می‌شود که از عموم شیعیان یک یا دو دینار در کیسه‌ای نهاده و آن را مهر و موم میکنند و بما میدهند. وقتی این اموال را نزد امام حسن عسکری علیه السّلام می‌آوردیم، آن حضرت میفرمود که: تمام آن چقدر است، چند دینار از کی و کی و کی است. تا آنکه اسامی صاحبان اموال را ذکر میفرمود و نقش مهرهائی را که هر کس روی کیسه خود زده بود، قبل از اینکه بآن حضرت نشان دهیم، بیان میکرد.
جعفر (کذاب) گفت: شما دروغ میگوئید. شما چیزی را ببرادرم نسبت میدهید که در وی نبود. وقتی آنها سخنان جعفر را شنیدند، بیکدیگر نظر

افکندند.
باز جعفر گفت: معطل نشوید و این اموال را برای من بیاورید. آنها گفتند: ما اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم و آن را جز با نشانه‌هائی که بوسیله آن امام را میشناختیم، بکسی تسلیم نمی‌کنیم. اگر تو امام هستی، آن نشانه‌ها را بیان کن و گر نه ما آن را بصاحبانش مسترد میداریم تا هر طور صلاح دیدند عمل کنند.
جعفر رفت بسامره نزد خلیفه و از آنها شکایت نمود، وقتی خلیفه آنها را احضار کرد گفت: اموالی که با خود آورده‌اید بجعفر بدهید. آنها گفتند ما مردمی هستیم که اجیر و وکیل صاحبان این اموال میباشیم و صاحبان آن هم بما دستور داده‌اند فقط بکسی بدهید که با نشانه و دلیل استحقاق خود را در اخذ آن، ثابت نماید چنان که با امام حسن عسکری علیه السّلام نیز ما بهمین گونه عمل میکردیم.
خلیفه از آنها پرسید علامتی که در حسن عسکری بود چیست؟ آنها گفتند: امام دینارها و صاحبان آن و نوع و مقدار اموال را (قبل از تسلیم و دیدن) بیان میداشت وقتی این نشانه‌ها را میداد ما هم اموال را بوی تسلیم مینمودیم. بارها بحضورش میرسیدیم و همین علامت و دلیل را از او میدیدیم. حالا آن حضرت رحلت فرموده اگر این مرد جانشین اوست مانند برادرش علائم و نشانه‌های این اموال را بگوید تا باو تسلیم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 783
نمائیم و گر نه بصاحبانش برمیگردانیم! چون جعفر این را شنید، بخلیفه گفت: اینان مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می‌بندند و آنچه آنها در باره او معتقدند علم غیب است (که جز خدا نمی‌داند) خلیفه گفت اینها فرستادگان مردمند ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ! فرستاده فقط باید مطلب را ابلاغ کند. جعفر از حرف خلیفه مات و مبهوت شد و جوابی نداد!.
سپس آنها از خلیفه خواستند کسی را با آنها بفرستد که تا بیرون شهر آنها را بدرقه کند (مبادا کسی بآنها تعرضی نماید) خلیفه هم راهنمائی همراه آنها کرد که تا بیرون شهر آنها را مشایعت کند. چون از شهر دور شدند، ناگاه جوان زیبائی را دیدند که بنظر خدمتکار میرسید. جوان زیبا بانگ زد ای فلانی پسر فلانی و فلانی پسر فلانی دعوت آقای خودتان را بپذیرید.
آنها پرسیدند: آقای ما تو هستی؟ گفت: خیر! من خادم مولای شما هستم با من بیائید تا بخدمت او برویم. آنها هم با او رفتند تا وارد خانه امام حسن عسکری علیه السّلام شدند. دیدند فرزند آن حضرت قائم علیه السّلام مانند پاره ماه در حالی که لباس سبزی پوشیده روی سریری نشسته است. ما بوی سلام نمودیم و او هم جواب ما را داد سپس فرمود: تمام اموالی که آورده‌اید فلان مقدار و چند دینار است و چه کسانی آنها را آورده‌اند تا آنکه نشانی همه آنها را داد.

آنگاه لباسها و توشه‌ها و چارپایانی که داشتیم همه را توصیف فرمود در این وقت همه بشکرانه شناخت مقصود خدا را سجده نمودیم و زمین جلو روی او را بوسه دادیم. سپس سؤالاتی که داشتیم نمودیم و اموالی را که آورده بودیم تسلیم کردیم. او بما دستور داد که بعد از این دیگر آنچه می‌آوریم بسامره نبریم و فرمود: وکیلی را در بغداد تعیین می‌کنم که هر چه دارید باو بدهید، و توقیعات ما از پیش او صادر می‌گردد سپس از نزد وی خارج شدیم.
حضرت مقداری حنوط و کفن به ابو العباس احمد بن جعفر قمی حمیری مرحمت فرمود و گفت: خدا پاداش تو را بزرگ گرداند همراهان گفتند: ما هنوز

بگردنه همدان نرسیده بودیم که ابو العباس فوت کرد رحمة اللّه علیه.
ما بعد از آن روز دیگر آنچه سهم امام داشتیم ببغداد می‌آوردیم و بیکی از وکلای حضرت که از جانب امام معین شده بود میسپردیم: و جوابهای آنها بوسیله همان شخص وکیل امام صادر میگشت.
مؤلف: شیخ صدوق (ره) میفرماید این خبر دلالت دارد که خلیفه موضوع وجود امام زمان را اطلاع داشته که چگونه است و جای حضرت کجاست بهمین جهت متعرض آنها و اموالشان نشد و شر جعفر کذاب را از سر آنها برطرف کرد، و دستور نداد که آنها اموال را بوی تسلیم نمایند، خلیفه میخواست موضوع وجود امام زمان بآن کیفیت پوشیده ماند و آشکار نگردد، تا مبادا مردم بآن حضرت راه یابند و او را بشناسند (و برای او ایجاد خطر کنند).
جعفر کذاب هنگام وفات امام حسن عسکری علیه السّلام بیست هزار دینار برای خلیفه «1» رشوه برد و از او خواست که او را جانشین برادرش (امام حسن عسکری) کند ولی خلیفه باو گفت: مقامی که برادرت داشت از جانب ما نبود، بلکه خداوند او را این طور در نظر مردم بزرگ و محترم کرده بود ما سعی میکردیم مقام او را پائین بیاوریم و در نظر مردم از اعتبار بیاندازیم، ولی خداوند نمیگذاشت و هر روز مقام او را بواسطه تقوی و حسن منظر و علم و عبادتش بالا میبرد اگر تو نزد پیروان برادرت، در این جهات مثل او هستی احتیاج بما نداری، و اگر نزد آنها چنین نیستی و آنچه در او بود در تو نیست، بفرض اینکه تو را تقویت کنیم چیزی عایدت نمیشود!

کامل بن ابراهیم مدنی

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن عبد اللَّه بن جعفر از محمد بن احمد انصاری روایت میکند که گفت: گروهی از مفوضه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 785
و مقصره «1» کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السّلام فرستادند.
کامل میگوید: من پیش خود گفتم: بامام خواهم گفت هیچ کس داخل بهشت نمیشود، مگر اینکه آنچه من شناخته‌ام او بشناسد و اعتقاد بچیزی داشته باشد که من معتقدم.
وقتی بخدمتش رسیدم دیدم لباس سفید و نرمی پوشیده است پیش خود گفتم:
ولی اللَّه و حجت خدا لباسهای نرم و لطیف میپوشد ولی بما امر میکند که در فکر برادران دینی خود باشیم و ما را از پوشیدن این گونه لباسها منع میکند در آن موقع که در این اندیشه بودم، حضرت تبسمی نمود و آستینهای مبارک را بالا زد، و لباس سیاه زبری که در زیر لباس سفید بتن کرده بود، نشان داد و فرمود: ای کامل! این لباس را برای خدا پوشیده‌ام و آن را برای شما! من سلام کردم و کنار دری که پرده‌ای از آن آویزان بود، نشستم ناگاه باد گوشه پرده را بالا زد، و من بچه ماه پاره‌ای که تقریبا چهار ساله بنظر می‌آمد، دیدم که فرمود: ای کامل بن ابراهیم! از این حرف چنان تعجب نمودم که مو بر بدنم راست گردید، و مثل اینکه بمن الهام شد که بگویم: بله آقای من! فرمود: آمده‌ای از ولی اللَّه و حجت خدا سؤال کنی که کسی داخل بهشت می‌شود که آنچه تو شناخته‌ای او هم بشناسد و هر چه تو معتقدی او هم معتقد باشد.
گفتم: آری بخدا قسم برای پرسیدن این مطلب آمده‌ام. فرمود: بخدا قسم آنها که داخل بهشت میشوند تقلیل می‌یابند: بخدا قسم مردمی داخل بهشت میشوند که آنها را «حقیه» میگویند. گفتم: آقا آنها کیستند؟ فرمود: آنها کسانی هستند که از بس علی علیه السّلام را دوست دارند؛ بحق او قسم میخورند ولی حق او و فضل او را نمیدانند. آنگاه لحظه‌ای ساکت شد و سپس فرمود: آمده‌ای که از عقائد مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه در عقیده خود دروغ گفتند. (نه! خداوند امور عالم را بما تفویض
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 786
نکرده) بلکه دلهای ما ظرفهائی برای تعلق مشیت خداوند است. پس هر وقت خدا چیزی را بخواهد ما نیز میخواهیم چنان که خود فرموده: وَ ما

تَشاؤُنَ إِلّا أنْ يَشاءَ اللّهُ «1» يعنى: بمراد خود نميرسيد مگر اينكه خداوند بخواهد. آنگاه پرده مانند اول پائين آمد و من نتوانستم آن را بالا بزنم.
در اين هنگام امام حسن عسكرى عليه السّلام نظرى بمن نمود و تبسمى فرمود و گفت: اى كامل! ديگر براى چه نشسته‌اى؟ شنيدى كه امام بعد از من آنچه ميخواستى بتو گفت؟ من برخاستم و بيرون آمدم و ديگر آن حضرت (امام زمان) را نديدم. ابو نعيم گفت: من كامل را ملاقات نمودم و اين حديث را از وى پرسيدم و او نيز، همين طور براى من نقل كرد.
نيز در غيبت شيخ است كه احمد بن على رازى از محمد بن على و او از على بن عبد اللّه بن عائذ از حسن بن وجنا نقل كرده كه گفت: اين روايت را از ابو- نعيم محمد بن احمد انصارى شنيدم.
مؤلف: احتمال دارد مقصود از «حقيه» مستضعفين سنى يا شيعه يا هر دو باشند. تحقيق اين مطلب را در كتاب «ايمان و كفر» بحار الانوار خواهيم نمود.

سه مأمور خلیفه

و نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت از محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن نظر از قنبری که از فرزندان قنبر غلام حضرت رضا علیه السّلام بود روایت نموده که گفت با کسی در باره جعفر کذاب صحبت میکردیم و طرف من جعفر را دشنام داد. من گفتم: غیر از جعفر فعلا امامی نیست. آیا تو غیر از جعفر را دیده‌ای؟ گفت:
من ندیده‌ام، ولی کسی را میشناسم که او را دیده است. گفتم: او کیست؟ گفت:
کسی است که جعفر او را دو بار دیده است و او داستانی دارد. سپس گفت:
(رشیق) دوست (مادرانی) نقل کرد که ما سه نفر بودیم. روزی معتضد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 787
خلیفه عباسی ما را خواست و امر کرد که هر یک سوار اسبی شده و اسبی دیگر با خود ببریم، و جز توشه مختصری چیزی حمل نکنیم، و گفت: میروید بسامره سپس نشانی محله و خانه‌ای را داد و گفت: وقتی بآن محله و خانه رسیدید غلام سیاهی را می‌بینید که دم در نشسته است؛ فی الوقت وارد خانه شوید و هر کس را در خانه دیدید بکشید و سرش بریده برای من بیاورید.
ما هم وارد سامره شده و همان طور که نشانی داده بود خانه‌ای را پیدا کردیم و دیدیم که خادم سیاهی در دهلیز نشسته و بند شلواری را می‌بافد. پرسیدیم این خانه کیست و چه کسی در آنست؟! گفت: صاحبش! بخدا قسم خادم توجهی بما نکرد و از ما چندان نترسید. ما هم یکباره وارد خانه شدیم دیدیم مثل اینکه خانه امیر لشکری است. در جلو اطاق پرده‌ای دیدیم که بهتر و بزرگتر از آن ندیده بودیم. گوئی در آن موقع دست کسی بآن نرسیده بود.
کسی در خانه نبود. وقتی پرده را بالا زدیم دیدیم خانه بزرگی است که دریائی در آنست و در انتهای خانه حصیری انداخته‌اند که فهمیدیم روی آبست و شخصی که از همه کس زیباتر بود بالای آن ایستاده نماز میخواند و توجهی بما ندارد و هم اعتنا بآنچه با خود داشتیم نمیکند.
احمد بن عبد اللّه بر ما پیشی گرفت و رفت که وارد خانه شود ولی در آب فرو رفت و چندان مضطرب شد و دست و پا زد تا من توانستم دستش گرفته نجات دهم و او را از آب بیرون آورم. وقتی بیرون آمد، غش کرد و مدتی باین حال باقی ماند.
بعد از او رفیق دوم من هم جلو رفت و دچار همان سرنوشت شد. من

مبهوت ماندم. ناچار بصاحب خانه گفتم: از شما عذر تقصير به پيشگاه خدا ميبرم.
بخدا قسم نميدانستم موضوع چيست؟ و نمی‌فهميدم برای جلب كی می‌آئيم؟ فعلا بسوی خدا توبه ميكنم.
ولی او به آنچه من ميگفتم توجهی ننمود، و از حالتی كه داشت بيرون نيامد.
اين وضع او ما را بوحشت انداخت ناچار برگشتيم، خليفه معتضد منتظر ما بود.
مهدی موعود عليه السلام، متن، ص: 788
و بدربان سپرده بود هر وقت ما آمديم نزد وی ببرد. دربان هنگام شب ما را نزد او برد. معتضد پرسيد: چه كرديد؟ ما هم آنچه ديده بوديم برای او نقل كرديم.
گفت: ای وای آيا قبل از من كسی شما را ديده و اين ماجرا را بكسی گفته‌ايد؟
گفتيم: نه. گفت: من ديگر از سعی خود در باره او مأيوسم. سپس قسم‌های محكم خورد كه اگر اين مطلب بكسی برسد، گردن شما را ميزنم. ما هم تا او زنده بود جرأت نكرديم، جريان را بكسی بگوئيم. «1»
در خرايج راوندی نيز اين حديث را از رشيق نقل كرده و در جای ديگر آن كتاب مينويسد: آنگاه لشكر بسياری فرستادند وقتی داخل خانه شدند، صدای قرائت قرآن را از سرداب خانه شنيدند. سربازان در سرداب را گرفتند تا از بالا رفتن و بيرون آمدن خواننده قرآن جلوگيری نمايند.
امير لشكر هم ايستاد تا همه لشكر بخانه بريزند و او را بگيرند، ولی او از راهی كه پهلوی در سرداب بود بيرون آمد و از جلو سربازان گذشت. وقتی ناپديد شد امير لشكر گفت: وارد سرداب شويد و او را دستگير كنيد! سربازان گفتند: مگر او نبود كه از پهلوی تو گذشت؟ امير لشكر گفت: من او را نديدم. چرا گذاشتيد برود؟! گفتند: وقتی ما ديديم تو او را می‌بينی و چيزی نميگوئی ما هم چيزی نگفتيم!.

مرد ناشناس

سیّد رضی الدین علی بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» مینویسد: من جماعتی را دیدم که میگفتند: مهدی صلوات اللّه علیه را دیده‌ایم. حتی کسانی در میان آنها بودند که نامه‌هائی را که بحضرت تقدیم شده بود، از دست حضرت گرفته بود. از جمله حکایات آنها داستانی است که صدق آن برای من ثابت شده ولی اجازه نداد که نام ناقل آن را

ذکر کنم. او میگفت: من از خداوند متعال مسألت مینمودم که بر من تفضل نموده ملاقات حضرت را بمن روزی کند.

وقتی در خواب میبیند که فلان وقت او را خواهد دید. میگفت: بعد از آنکه از خواب برخاستم و آن وقت که در خواب دیده بودم، در حرم مطهر حضرت موسی کاظم علیه السّلام بودم. ناگاه صدائی شنید که قبل از آن وقت نیز آن را می‌شناخت. صاحب صدا حضرت امام محمد تقی علیه السلام را زیارت میکرد.

او نخواست که در آنجا خود را باو برساند بلکه در پائین پای ضریح امام موسی کاظم علیه السّلام توقف میکند در این وقت کسی از حرم بیرون می‌آید که یقین میکند حضرت مهدی صلوات اللّه علیه است. حضرت یکنفر همراه داشت. او امام را میدید ولی بخاطر لزوم ادب در پیشگاه حضرت با وی صحبت نکرده بود.

و از جمله رشید ابو العباس بن میمون واسطی در سفری که بسامره میرفتیم نقل میکرد که: چون شیخ یعنی جد من ورام بن ابی فراس «1» قدس اللّٰه روحه بواسطه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 790
جنگ و ناامنی از حله خارج شده، بکاظمین آمد و دو ماه و هفت روز کم در آنجا توقف نمود. من هم همان موقع از واسط بسامره آمدم و یاد دارم که سرمای سختی بود.
من با شیخ (ورام بن ابی فراس) در حرم مطهر کاظمین علیهما السلام ملاقات نموده و عزم خود را در خصوص زیارت سامره بوی اطلاع دادم.
شیخ گفت: می‌خواهم نامه‌ای بتو بدهم که آن را در لباس خود محکم به‌بندی. من هم گرفته در لباس خود محکم بستم، سپس گفت:
چون بصحن شریف رسیدی، شب وارد حرم مطهر شو، وقتی دیدی کسی نزد تو نیست و تو آخرین کسی هستی که میخواهی از حرم بیرون بروی، این نامه را جنب قبر منور بگذار. وقتی طرف صبح آمدی و آن را ندیدی! بکسی مگو.
ابو العباس واسطی گفت: من هم بدستور شیخ عمل کردم و چون طرف صبح آمدم نامه را ندیدم. آنگاه بواسط نزد کسانم برگشتم، شیخ هم قبل از من با میل خود بحله رفته بود، چون بار دیگر در راه زیارت در حله بخدمت شیخ رسیدم فرمود:
آن حاجتی که داشتم (موضوع نامه) برآورده شد. ابو العباس بمن گفت: پیش از تو این مطلب را برای کسی نقل نکرده‌ام، و از موقع رحلت شیخ تاکنون تقریبا سی سال است.
نیز ابو العباس واسطی و از جمله یکنفر که راستی گفتارش نزد من به تحقیق رسیده میگفت: من پیوسته
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 791
از مولی مهدی صلوات اللّٰه علیه تمنا مینمودم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که بشرف ملاقات و خدمتگزاری در ایام غیبتش نائل گشته‌اند، تا بدین وسیله بنوکران و خواص وی تأسی جویم، و هیچ کس را از ما فی الضمیر خود باخبر نگردانیدم.
تا آنکه رشید ابو العباس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم ماه رجب سال 635 بدون مقدمه گفت: بتو میگویند ما جز محبت نظری بتو نداریم. پس اگر خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل میگردد. من

پرسیدم این را از جانب چه کسی میگوئی؟ گفت: از جانب مولانا مهدی صلوات اللّٰه علیه میگویم.

یکی از موثقین

و از جمله از کسی که صدق حدیث و گفتارش نزد من به تحقیق رسیده شنیدم که میگفت: نامه‌ای متضمن پاره‌ای از امور مهمه بحضور مولی مهدی موعود صلوات اللّٰه علیه و علی آبائه الطاهرین نوشتم و از حضرتش خواستم که با قلم شریف جواب آن را بنویسند، و آن را بسرداب سامره برده در آنجا نهادم ولی بعد ترسیدم بدست دشمنان بیافتد؛ ناچار آن را برداشتم.
آن شب شب جمعه بود، من هم رفتم باطاقی از صحن مطهر و نشستم. چون شب به نیمه رسید، خادمی با شتاب آمد و گفت: نامه را بمن بده! یا اینکه گفت: گفته‌اند: نامه را بمن بده (تردید از راوی است) بعد نشستم که برای نماز وضو بگیرم و آن را طول دادم، و بعد از آنکه بیرون آمدم نه خادمی دیدم و نه مخدومی.
سپس سید بن طاوس میگوید: منظور از ذکر این حکایت اینست که: امام زمان علیه السّلام از نامه‌ای اطلاع داشت که آدمیزادی مطلع نبود، و خادمش را فرستاد تا آن را بگیرد. پس این آیت خدائی و معجزه آن امام علیه السّلام است که هر کس بنگرد آن را میشناسد.

نیز در تنبیه الخاطر مینویسد: سید اجل علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی از علی بن علی بن نما برای من نقل کرد که: حسن بن علی بن حمزه اقساسی در خانه شریف علی بن جعفر بن علی مدائنی علوی نقل کرد که پیرمردی رخت‌شوی در کوفه بود، که بزهد نام بردار و در سلک اهل سیاحت منسلک بود، و بعبادت و گوشه‌گیری میپرداخت و در طلب آثار و اخبار خوب بود. یک روز من در مجلس پدرم بودم دیدم این پیرمرد با پدرم صحبت میکند و پدرم گوش میداد.

پیرمرد میگفت: شبی در مسجد جعفی بودم که مسجدی قدیمی واقع در بیرون کوفه بودم. شب بنیمه رسیده بود و من هم تنها محلی را برای عبادت خلوت دیدم، ولی ناگاه سه نفر داخل مسجد شدند. وقتی بوسط حیاط مسجد رسیدند یکی از آنها روی زمین نشست و دست راست و چپ خود را بر زمین کشید و آبی بیرون آمد.

سپس از آن آب وضو گرفت و بآن دو نفر دیگر هم اشاره نمود که وضو بگیرند آنها هم وضو گرفتند، سپس جلو ایستاد و آن دو نفر بوی اقتدا نموده نماز گزاردند من هم رفتم و باو اقتدا کردم و نماز خواندم.

بعد از آنکه سلام نماز گفت و نماز را تمام کرد، وضع او مرا متحیر نمود و آب بیرون آوردنش را بزرگ شمردم. من از شخصی که پهلوی راست من نشسته و یکی از آن دو نفر بود، پرسیدم این کیست؟ گفت: این حضرت صاحب الامر پسر امام حسن عسکری علیه السّلام است. من نزدیک رفتم و دستهای مبارک حضرت را بوسیدم و عرضکردم: یا ابن رسول اللّٰه! در خصوص شریف عمر بن حمزه چه میفرمائی؟ آیا او بر حق است فرمود: نه، ولی بالاخره هدایت می‌شود و پیش از مرگ مرا می‌بیند.

راوی خبر حسن بن علی بن حمزه اقساسی میگوید: این حدیث ممتاز را ضبط کردیم و مدتی دراز از این ماجرا گذشت، تا اینکه شریف عمر بن حمزه وفات کرد و شنیده شد که او امام زمان علیه السّلام را دیده است.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 793

روزی با پیرمرد زاهدی در محلی ملاقات نمودم و داستان مزبور را که گفته بود بیاد او آوردم و بطور ایراد پرسیدم: مگر شما نگفتید شریف پیش از وفاتش صاحب الامر را که بوی اشاره نمودی خواهد دید؟ پیرمرد گفت: از کجا دانستی که او حضرت را ندیده است؟! بعد از آن با شریف ابو المناقب پسر شریف عمرو- بن حمزه ملاقات نمودم و در باره پدرش به گفتگو پرداختم.

شریف ابو المناقب گفت در آخر یکی از شبها که پدرم در بستر مرض مرگ

قرار داشت، نزد وی بودم. نیروی بدنی پدرم از کار افتاده و صدایش ضعیف شده و درها هم بروی ما بسته بود، ناگهان دیدم مردی بر ما وارد شد که از وی وحشت نمودیم و آمدنش را با اینکه درها بسته بود، خیلی مهم و عجیب دانستیم و توجهی نداشتیم که چگونگی ورودش را جویا شویم.
آن مرد آمد و پهلوی پدرم نشست و مدتی آهسته با وی گفتگو نمود و پدرم میگریست، سپس برخاست و رفت، موقعی که از نظر ما ناپدید شد پدرم با سختی تکان خورد و گفت مرا بنشانید، ما هم او را نشاندیم. آنگاه دیدگان گشود و گفت:
این شخص که نزد من بود کجاست؟ گفتیم: از همان جا که آمده بود بیرون رفت.
گفت: بروید و او را جستجو کنید. وقتی بدنبال وی رفتیم دیدیم درها بسته است و اثری از وی نیست. ناچار نزد پدرم برگشتیم و گفتیم که درها بسته است و او را در جایی ندیدیم. سپس از پدرم پرسیدیم این کی بود؟ گفت: این امام زمان علیه السّلام بود بعد از آن سختی مرضش عود کرد و بیهوش گشت.

ابو عبد اللّٰه حسین حاکم قم

قطب الدین راوندی در کتاب خرایج از ابو الحسن مسترق ضریر (نابینا) روایت کرده که گفت: روزی در مجلس حسن بن عبد اللّٰه بن حمدان ناصر الدوله بودم و در باره امام زمان مذاکره مینمودیم. من آن را بی‌اهمیت تلقی میکردم تا اینکه روزی عمویم حسین وارد مجلس گشت. باز من شروع کردم که در آن باره

صحبت کنم.

عمویم گفت: فرزند! من هم سابقا عقیده تو را داشتم تا اینکه بحکومت شهر قم رسیدم، و این موقعی بود که اهل آنجا سر بنافرمانی خلیفه برداشته بودند.

زیرا هر وقت حاکمی از طرف خلفا بآنجا اعزام میشد اهل قم سر بنافرمانی برمیداشتند و با وی بجنگ و جدال برمی‌خواستند، پس لشکری به من دادند و بدین گونه رهسپار قم شدم.

وقتی بناحیه «طرز» رسیدم، بعزم شکار بیرون رفتم، شکاری را دنبال کردم ولی از نظرم ناپدید شد. ناچار به تعقیب آن پرداختم تا بنهر آبی رسیدم و از کنار آن اسب میدوانیدم تا جایی که نهر بنظرم بزرگ و بی‌انتها آمد. ناگاه سواری را دیدم که سوار اسب سفیدی است و بطرف من می‌آمد و عمامه خزّ سبزی بسر نهاده و رویش را گرفته بود، بطوری که فقط چشمش پیدا بود، و دو کفش سرخ هم پوشیده بود.

سوار بمن گفت: ای حسین! و مرا امیر نگفت و باسم کنیه ام نخواند (و فقط نامم را برد). گفتم: چه میخواهی؟ گفت: چرا از ناحیه مقدسه (امام زمان) انتقاد میکنی و برای چه خمس اموالت را باصحاب من نمی‌پردازی؟ من مردی دلیر و شجاع بودم مع الوصف این هنگام، بر خویشتن لرزیدم و مهابت او مرا گرفت.

گفتم: آقا! آنچه امر میفرمائی اطاعت میکنم.

گفت: وقتی بمحلی که قصد آنجا را داری (قم) رسیدی و بدون جنگ و ستیز وارد شهر شدی و بمرور اموالی بچنگ آوردی، خمس آن را بافراد مستحق بده. گفتم: اطاعت میکنم سپس گفت: برو بسلامت. این را گفت و عنان اسب بگردانید و رفت. نفهمیدم از کدام راه رفت. هر چه از سمت راست و چپ او را جستجو نمودم پیدا نکردم و این خود موجب ترس بیشتر من شد.

آنگاه بجانب لشکر خود مراجعت نمودم و جریان را فراموش کردم. وقتی بقم رسیدم و قصد داشتم که با مردم آنجا جنگ کنم، اهل قم از شهر خارج

شده نزد من
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 795
آمدند و گفتند: پیش از این هر حاکمی که برای ما فرستاده میشد، چون با ما بعدالت سلوک نمیکرد، بجنگ و ناسازگاری با وی برمی‌خواستیم ولی اکنون که تو آمده‌ای حرفی نداریم، وارد شهر شو و چنان که میخواهی به تدبیر امور آن بپرداز! من هم مدتی در قم ماندم و اموال بسیاری بیش از آنچه انتظار داشتم، اندوختم بعضی از سران لشکر از من نزد خلیفه سعایت نمودند و از طول توقف من در قم بعکس حکام سابق و مال بسیاری که جمع نموده بودم؛ حسد بردند، و در نتیجه من معزول شدم و به بغداد برگشتم و یک راست نزد خلیفه رفتم و سلام نمودم و سپس بخانه خود رفتم.
از جمله کسانی که از من دیدن کردند محمد بن عثمان عمری (نائب دوم امام زمان در زمان غیبت صغری) بود او از میان جمعیت آمد و تکیه ببالش من داد و نشست بطوری که کار او موجب خشم من گردید، او زیاد نشست و برنخاست که برود. مردم دسته دسته می‌آمدند و میرفتند و او همچنان نشسته بود و موجب ازدیاد خشم من میگشت.
وقتی مجلس بکلی خلوت شد محمد بن عثمان نزدیکتر آمد و گفت: میان من و تو رازی است که میخواهم گوش دهی. گفتم: بگو! گفت: صاحب آن اسب سفید که جنب آن نهر آب تو را دید، میگوید: ما بوعده خود وفا نمودیم (یعنی وعده کردیم که اهل قم بدون جنگ و ستیز تو را می‌پذیرند و اموال زیادی بچنگ خواهی آورد) من یکباره ماجرا را بیاد آوردم و تکان سختی خوردم.
سپس گفتم: چشم، اطاعت میکنم. آنگاه برخاستم و دست محمد بن عثمان را گرفته و اموالم را حساب نموده خمس آن را بیرون کردیم حتی قسمتی را که من فراموش کرده بودم، خمس آن را نیز معین کرد و رفت. بعد از این ماجرا دیگر در باره وجود امام زمان علیه السّلام و اینکه نواب او از ناحیه مقدسه‌اش مأموریتهائی دارند تردید نکردم، و حقیقت امر بر من روشن شد.
ابو الحسن مسترق راوی این خبر میگوید: من هم از وقتی این واقعه را از عمویم ابو عبد اللّه (حسین) شنیدم شکی که در این باره داشتم بکلی برطرف گردید.

نیز در «خرایج» راوندی است که: ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه روایت نموده که در سنه سیصد و هفت (307) بعزم حج بیت اللّٰه وارد بغداد شدم و آن سالی بود که قرامطه «1» حجر الاسود را بجای خود برگردانیده بودند. بزرگترین سعی من این بود که امسال را بحج بروم و به بینم چه کسی حجر الاسود را در جای خود نصب میکند.
زیرا در خلال بعضی از کتابها دیده بودم که نوشته بود: حجر الاسود را میربایند و مجددا امام آن عصر در جای خود نصب میکند، چنان که در زمان حجاج بن یوسف امام زین العابدین علیه السّلام آن را در جای خود نهاد و بهمان حال ماند.
ولی در بغداد بیماری سختی پیدا کردم، بطوری که جان خود را در معرض خطر دیدم و نتوانستم شخصا بحج بروم. ناچار شخصی بنام (ابن هشام) را نائب گرفتم و نامه سربسته‌ای بوی دادم که بحضرت امام زمان نوشته و از مدت عمر خود و اینکه در این مرض میمیرم یا نه، سؤال کرده بودم. بابن هشام نائب خود گفتم: تمام مقصود من اینست که این نامه را بدست کسی برسانی که حجر الاسود را در جای خود میگذارد و جواب گرفته بیاوری، و من هم ترا فقط برای این کار میفرستم.
وقتی ابن هشام برگشت، نقل کرد که چون وارد مکه شدم، و مردم قصد کردند حجر الاسود را بجای خود نصب کنند. من مبلغی پول به عده‌ای از خدام حرم دادم تا راه باز کنند و من بتوانم آن کس که حجر الاسود را در جای خود میگذارد به بینم. پس چند نفر از خدام را با خود نگاه داشتم که ازدحام جمعیت را بیکسو زنند (و بدین گونه بنزدیک محل رسیدم)
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 797
هر کس حجر الاسود را برداشت که در جای خود نصب کند قرار نگرفت، تا اینکه جوانی گندم گون و زیبا روی آمد و آن را برداشت و در جای خود گذارد، بطوری که گوئی اصلا کنده نشده بود.
در این موقع صدای شادی حاجیان از هر سو برخاست، سپس جوان مزبور از یکی از درهای مسجد خارج شد، من هم برخاستم و از هر طرف مردم را متفرق ساختم و بدنبال وی شتافتم: مردم هم بمن راه میدادند و مرا دیوانه می‌پنداشتند، ولی من در آن گیر و دار چشم از او برنمیگرفتم تا اینکه از میان جمعیت بیرون آمدم.
من با سرعت پشت سر او میدویدم؛ و او آهسته راه میرفت، مع هذا باو نمیرسیدم وقتی بجائی رسیدم که جز من کسی او را نمیدید، ایستاد و بمن نگریست و گفت: آنچه با خودداری بیاور! من هم نامه را باو دادم. بدون

اینکه در آن بنگرد گفت: بگو از این بیماری وحشت مدار که بعد از سی سال دیگر خواهی مرد! در این وقت گریه‌ام گرفت و چندان گریستم که قدرت هر گونه حرکتی از من سلب شد. در همین حال مرا گذاشت و رفت.
ابن قولویه گفت: این داستان را ابن هشام بعد از مراجعت نقل کرد.
چون سال سیصد و شصت و هفت (367) رسید، ابن قولویه مریض شد و بامور خود پرداخت و تهیه لوازم قبر میدید، وصیت خود را نوشت و در این باره سعی بلیغ مبذول میداشت.
باو میگفتند این همه ترس برای چیست؟ امید است خداوند سلامتی بدهد، ترس ندارد. ولی ابن قولویه میگفت: این همان سالی است که قبلا وعده مرگ مرا داده‌اند و بالاخره در همان بیماری رحلت فرمود.
مؤلف: ابن قولویه استاد شیخ مفید است «1»: شیخ طوسی در کتاب رجال

نوشته است: «وی بسال 368 وفات کرد. وفات او در اوائل سال شصت و هشت بوده و در اینخبر (که شصت و هفت است) مقدار کسری را معتبر ندانسته‌اند، بخصوص که اسقاط کمتر از نصف هم در حساب شایع است».

ابو محمد دعلجی

و نیز قطب الدین راوندی در کتاب (خرایج) مینویسد: روایت شده که ابو محمد دعلجی، دو پسر داشت. او از برگزیدگان علمای ما بود، احادیث بسیار از ائمه علیهم السلام شنیده بود. یکی از پسرانش بنام ابو الحسن بود که مردی متدین و بغسل اموات اشتغال داشت. پسر دیگر راه انحراف و گناه می‌پیمود.
یک سال ابو محمد اجیر شد که به نیابت امام زمان علیه السّلام بحج برود. این کار در آن موقع میان شیعیان مرسوم بود. ابو محمد مبلغی از پولی را که برای سفر حج گرفته بود به پسری که اهل فساد بود داد و بحج رفت، بعد از مراجعت نقل کرد که:
در اثنای اعمال حج در عرفات ایستاده بودم، جوانی خوش روی و گندم‌گون را که موی سرش از دو طرف گوشش دیده میشد، پهلوی خود در حال خشوع و دعا
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 799
و زاری دیدم.
وقتی نزدیک شد که مردم متفرق شوند، متوجه من شد و گفت: ای شیخ حیا نمیکنی؟ گفتم: آقا از چه چیز حیا کنم؟ گفت: پولی برای نیابت حج کسی که میدانی کیست؛ بتو میدهند و تو آن را بفاسق شرابخواری میدهی، عنقریب این چشمت نابینا می‌شود، و اشاره بچشم من نمود، من از آن موقع تا کنون بیمناک و خائف هستم.
(شیخ مفید) ابو عبد اللَّه محمد بن محمد بن نعمان نیز این را شنید او گفت:
هنوز چهل روز از مراجعت وی از سفر مکه نگذشته بود که دملی در همان چشمی که حضرت اشاره فرموده بود پدید آمد و نابینا شد.

مردی از اهل مدائن

همچنین در کتاب مزبور مینویسد: از ابو احمد بن راشد و او از یکی از برادران دینی‌اش از اهل مدائن روایت کرده که گفت: با یکی از دوستان مشغول اعمال حج بودیم، ناگاه دیدم جوانی نشسته و قبا و ردائی بتن دارد که ما آن را صد و پنجاه دینار قیمت کردیم، و کفش زردی پوشیده بود که نه غبار گرفته بود و نه اثر سفر داشت.
در این وقت فقیری بوی نزدیک شد و او هم چیزی از زمین برداشت و باو داد فقیر هم دعای زیادی برای او نمود. سپس جوان برخاست و رفت و ناپدید گشت. ما رفتیم پیش فقیر و پرسیدیم چه بتو داد؟ گفت: سنگریزه‌های طلائی! ما آن سنگریزه‌ها را بیست مثقال تخمین زدیم.
من برفیقم گفتم: آقای ما با ماست و او را نمی‌شناسیم. برویم و او را پیدا کنیم. تمام صحرای عرفات را گشتیم و او را پیدا نکردیم. سپس بجای اول مراجعت کردیم و از کسانی که اطراف او بودند پرسیدیم این شخص کی بود؟ گفتند: جوانی علوی از اهل مدینه است، که هر سال پیاده بحج می‌آید!

حسن بن حسین

نیز در خرایج راوندی است که: از جعفر بن حمدان از حسن بن حسین روایت شده که گفت: در حالی که مشغول طواف بودم، شک داشتم که چند بار طواف نموده‌ام؟ ناگاه دیدم جوانی نیکو روی نزد من آمد و گفت: هفت شوط دیگر طواف کن!

عثمان بن سعید

شیخ مفید «در ارشاد» از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی بن محمد و او از حمدان قلانسی روایت میکند که گفت: به عثمان بن سعید عمری (نائب اول امام زمان) رحمة اللّٰه علیه گفتم امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرد؟ گفت:

آری ولی فرزندی را میان شما گذاشت، که گردنش مثل اینست، و با دست اشاره بگردن خود نمود.

و هم از علی بن محمد از فتح خادم ابو غالب زراری نقل میکند که گفت:

از ابو علی بن مطهر شنیدم که خود وی امام زمان علیه السّلام را دیده بود، و قد حضرت را برای من وصف نمود.

عبد اللَّه بن صالح

نیز در ارشاد بسند خود از علی بن محمد از ابی عبد اللَّه بن صالح روایت نموده که وی امام زمان را روبروی حجر الاسود دیده است؛ و میگفت: در آن موقع کثرت جمعیت بحدی بود که بوی نیز صدمه میرسید، و آن حضرت میفرمود:

که این طور نگفته‌اند طواف کنند!

نیز در ارشاد بسند خود از ابی عبد اللّٰه بن صالح و احمد بن نظر از عنبری
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 801
روایت نموده که: در مجمعی از جعفر کذاب سخن بمیان آمد، شخصی او را مذمت نمود، من گفتم: جز او امامی نیست چرا مذمت میکنی؟ گفت: چرا! امامی دیگر هست. گفتم: آیا تو او را دیده‌ای گفت: من او را ندیده‌ام ولی دیگری او را دیده است، پرسیدم او کیست؟ گفت: خود جعفر (کذاب) دو بار او را دیده است.

ابو عمرو اهوازی

نیز در ارشاد بسند خود از علی بن محمد از جعفر بن محمد کوفی و او از جعفر مکفوف و او از ابو عمرو اهوازی روایت نموده که گفت: امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندش امام زمان را بمن نشان داد و فرمود این صاحب شما است.

طریف خادم امام حسن عسکری (ع)

نیز در کتاب مزبور از استادش ابن قولویه از شیخ کلینی و او از محمد بن حسن بن یحیی از حسن بن علی نیشابوری از ابراهیم بن محمد از ابو نصر طریف خادم روایت کرده که وی امام زمان علیه السّلام را دیده است.

سید بن طاوس در کتاب «مهج الدعوات» نوشته است: سحرگاهی در سامره صدای دعا خواندن حضرت قائم علیه السّلام را شنیدم و از جمله حضرت برای کسانی که او را یاد کرده‌اند دعا میکرد و میفرمود:

الأحیاء و الاموات ابقهم

یا اینکه میفرمود:

و احیهم فی عزّنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا

و این در شب چهار شنبه سیزدهم ذی القعده سال 638 بود.

اسماعیل هرقلی

در کشف الغمه مینویسد: و من هم «1» در این خصوص (یعنی کسانی که حضرت را دیده‌اند) دو حکایت نقل میکنم که قریب بزمان ما واقع شده است این دو حکایت را جماعتی از موثقین برادران دینی برای من هم نقل کردند.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 802

حکایت این است: شخصی در نواحی حله سکونت داشت که او را اسماعیل بن حسن هرقلی می‌گفتند و اهل قریه «هرقل» بود. وی در زمان من وفات یافت و من او را ندیدم ولی پسر او شمس الدین میگفت: پدرم نقل میکرد که در ایام جوانی، جراحتی به پهنی کف دست آدمی در ران چپم پیدا شد.

این جراحت در فصل بهار میشکافت و خون و چرک از آن بیرون می‌آمد و درد آن مرا از بسیاری از کارهایم باز میداشت در آن موقع در «هرقل» بودم «1» روزی آمدم بحله و رفتم بخانه سید رضی الدین علی بن طاوس (ره) و از ناراحتی خود نزد وی درد دل کردم و گفتم: میخواهم در شهر آن را مداوا کنم.

سید اطباء حله را خواست و محل درد را بآنها نشان داد اطباء گفتند: این زخم در بالای رک اکحل قرار گرفته و معالجه آن خطرناک است. این جراحت را باید برید ولی اگر بریدند رگ هم قطع می‌شود و شخص میمیرد.

سیّد رضی الدین بن طاوس، قدس اللّه روحه، بمن گفت: من میخواهم به بغداد بروم، و بسا هست که اطبای آنجا حاذقتر باشند؛ بهتر اینست که تو هم بیائی.

سید علیه الرحمه مرا با خود برد و وارد بغداد شدیم. در آنجا نیز اطباء را خواست و موضع درد را بآنها نشان داد. آنها هم همان جوابی را دادند که اطباء حله گفته بودند؛ و از این حیث دلتنگ شدم.

در این موقع سید بن طاوس فرمود: شرع تو را از لحاظ نماز گزاردن در این لباس در وسعت گذارده فقط باید سعی کنی حتی الامکان از خون و نجاست دوری جوئی و بی‌جهت خود را ناراحت مکن که خدا و رسولش تو را از این عمل نهی فرموده‌اند (یعنی حالا که اطباء چنین میگویند، بهمین حال باش و از حیث لباس برای نماز گزاردن در زحمت مباش).

من گفتم: حالا که چنین است و به بغداد آمده‌ام از همین جا میروم سامره برای زیارت و از آنجا بوطن باز میگردم، سید بن طاوس این فکر را تحسین

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 803

کرد سپس اثاث خود را نزد سید گذاردم و حرکت نمودم.

چون وارد سامره شدم ائمه را زیارت کردم سپس از سرداب پائین رفتم پاسی از شب را در سرداب گذراندم و خدا و امام را بکمک طلبیدم و تا روز پنجشنبه در سامره ماندم آنگاه رفتم کنار شط دجله و غسل کردم و لباس تمیزی پوشیدم و آبخوری که با خود داشتم پر کردم و بیرون آمدم که بشهر برگردم.
در آن حال دیدم چهار نفر سوار از در حصار شهر بیرون می‌آیند در اطراف شط عده‌ای از سادات هم گوسفندان خود را می‌چرانیدند، لذا گمان کردم که سواران از آنها هستند.
وقتی بهم رسیدیم، دیدم یکی از آنها جوانی است که تازه خط محاسن بر صورتش نقش بسته و هر چهار نفر شمشیری حمایل دارند. یک نفرشان پیر مردی بود که نیزه‌ای در دست داشت، و دیگری شمشیری حمایل نموده و نقاب بصورت و قبائی روی شمشیر پوشیده و گوشه آن را از زیر بغل گذرانیده بود.
پیر مرد نیزه‌دار در سمت راست جاده ایستاد و ته نیزه خود را بزمین زد آن دو جوان هم در سمت چپ ایستادند و شخص قبا پوش هم در وسط راه مقابل من ایستاد. آنها بمن سلام کردند و من هم جواب آنها را دادم. مرد قباپوش بمن گفت:
تو فردا میخواهی نزد کسانت بروی؟ گفتم: آری. گفت: بیا جلو تا جراحتی که تو را رنج میدهد به‌بینم.
من نمی‌خواستم که آنها با من تماس پیدا کنند و پیش خود گفتم مردم بیابان- گرد، از نجاست پرهیزی ندارند، و من هم از آب بیرون آمده و لباسم تر است، با این وصف نزد وی رفتم و او دست مرا گرفت و بطرف خود کشید و با دست دوشم را تا پائین لمس نمود تا آنکه دستش بجراحت خورد و آن را طوری فشار داد که دردم گرفت.
سپس مانند اول سوار اسب شد این هنگام پیر مرد نیزه بدست گفت: اسماعیل! راحت شدی؟ من تعجب کردم که از کجا اسم مرا میداند. گفتم: ما و شما ان شاء اللّه راحت و رستگار هستیم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 804
بعد پیر مرد گفت: این آقا امام زمان علیه السّلام است. با شنیدن این کلام پیش رفتم و همان طور که سوار بود پای حضرتش را بوسیدم. سپس براه افتادند و من با آنها میرفتم! امام علیه السّلام فرمود: برگرد! گفتم: من ابدا از شما جدا نمیشوم. فرمود صلاح در اینست که برگردی! ولی من همان جواب را دادم، پیر مرد گفت ای اسماعیل شرم نمیکنی دو بار امام بتو میگوید برگرد و گوش نمی‌گیری؟ ناچار توقف نمودم.
امام چند قدم رفت و سپس متوجه من شد و فرمود: وقتی به بغداد رسیدی حتما ابو جعفر (یعنی المستنصر باللّه خلیفه عباسی) تو را میطلبد.

وقتی نزد او رفتی و چیزی بتو داد قبول مکن و بفرزند ما رضی (سید بن طاوس) بگو که توصیه‌ای برای تو به علی بن عوض بنویسد، من بوی سفارش میکنم چیزی که میخواهی بتو بدهد. آنگاه با همراهانش حرکت فرمود: من همچنان ایستاده آنها را مینگریستم تا از نظرم دور شدند، و من از جدائی آن حضرت متأسف بودم.
پس لحظه‌ای روی زمین نشستم آنگاه برخاستم و وارد شهر شدم و به حرم مطهر رفتم خدام حرم دور مرا گرفتند و گفتند: روی تو را چنان می‌بینیم که با اول تغییر کرده است. آیا هنوز احساس درد میکنی؟ گفتم: نه! گفتند: کسی با تو نزاع کرده؟ گفتم نه!.
من از آنچه شما میگوئید خبری ندارم ولی از شما سؤال میکنم: آیا سوارانی را که نزد شما بودند، میشناسید؟ گفتند: آنها از سادات و صاحبان گوسفندان هستند گفتم نه! او امام زمان علیه السّلام بود گفتند: امام آن پیر مرد بود یا مرد قباپوش؟ گفتم همان مرد قباپوش امام بود. گفتند جراحتی را که داشتی باو نشان دادی؟ گفتم:
خود او با دست آن را فشار داد و مرا بدرد آورد.
سپس جلو آنها لباس را بالا زده پایم را بیرون آوردم و از آن بیماری اثری ندیدم. من از کثرت اضطراب تردید کردم که کدام پایم درد میکرد. بهمین جهت پای چپم را نیز بیرون آورده نگاه کردم و اثری ندیدم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 805
وقتی مردم این را مشاهده کردند شادی کنان بسوی من هجوم آوردند و لباسم را برای تبرک پاره پاره کردند، خدام مرا بخزانه بردند و جمعیت را از آمدن بطرف من منع کردند. ناظر بین النهرین آن روز در سامره بود، چون آن سر و صدا را شنید، پرسیده بود: چه خبر است؟ گفته بودند مریضی به برکت امام زمان شفا یافته است. ناظر آمد در خزانه و اسم مرا پرسید و گفت چند روز است که از بغداد بیرون آمده‌ای؟ گفتم: اول هفته از بغداد خارج شدم.
او رفت و من آن شب را در سامره ماندم و چون نماز صبح خواندم از شهر بیرون آمدم مردم هم متوجه شدند و با من آمدند. ولی وقتی از شهر دور شدم مردم برگشتند.
شب را در «اوانا» «1» خوابیدم و صبح آن روز از آنجا عازم بغداد شدم. دیدم جمعیت روی پل عتیق ازدحام نموده و از هر کس وارد می‌شود نام و نسبش را میپرسند و میگویند کجا بودی؟ از من هم پرسیدند نامت چیست و از کجا می‌آئی؟ من هم خود را معرفی کردم. ناگهان بطرف من هجوم آوردند و لباسم را پاره پاره نمودند و هر تکه آن را بعنوان تبرک بردند، بطوری که دیگر حالی برایم نماند.
علت این بود که ناظر امور بین النهرین نامه‌ای به بغداد نوشته و ماجرای

مرا گزارش داده بود. آنگاه مردم مرا به بغداد بردند، و چنان ازدحامی شد که نزدیک بود از کثرت جمعیت تلف شوم.
وزیر قمی «2» سید رضی الدین ابن طاوس را خواست تا در این باره تحقیقاتی نموده و صحت خبر مزبور را باطلاع وی برساند. رضی الدین هم با اصحاب خود نزدیک دروازه «نوبی» بمن برخوردند همراهان وی مردم را از اطراف من پراکنده ساختند. وقتی مرا دید گفت: این خبر را از تو میدهند؟ گفتم: آری. آنگاه از مرکوب خود پیاده شد و پای مرا گشود و اثری از زخم سابق ندید.

سید همان جا لحظه‌ای بحالت بیهوشی افتاد، سپس دست مرا گرفت و نزد وزیر آورد و در حالی که میگریست گفت: مولانا! این برادر من و نزدیکترین مردم بمن است.
وزیر شرح واقعه را جویا شد و من از اول تا آخر برای او حکایت نمودم. وزیر اطبائی که قبلا آن زخم را دیده بودند احضار نمود و گفت: جراحت پای این مرد را که دیده‌اید معالجه کنید! اطبا گفتند: تنها راه علاج این زخم اینست که با آهن قطع بشود و اگر قطع شد میمیرد. وزیر گفت: بفرض اینکه قطع کنید و نمیرد چقدر طول میکشد که بهبود یابد؟ گفتند: دو ماه طول میکشد و بعد از بهبودی در جای آن گودی سفیدی میماند که دیگر در جای آن موی نمی‌روید.
وزیر پرسید: شما چه وقت آن را دیده‌اید؟ گفتند: ده روز پیش. وزیر پای مرا که قبلا مجروح بود نشان داد که مانند پای دیگر هیچ گونه علامتی که حاکی از سابقه درد باشد در وی دیده نمیشد. یکی از اطباء فریاد کشید و گفت: این کار عیسی بن مریم است! وزیر گفت: وقتی معلوم شد که کار شما نیست، ما خود میدانیم که کار کیست! سپس خلیفه وزیر را احضار نمود و ماجرا را از وی پرسید. وزیر هم واقعه را برای خلیفه نقل کرد. خلیفه مرا احضار نمود و هزار دینار بمن داد و گفت این را بگیر و بمصرف خود برسان. گفتم: جرات نمی‌کنم یک دینار آن را بردارم. خلیفه گفت: از کی میترسی؟ گفتم: از همان کسی که مرا مورد عنایت قرار داد. زیرا گفت: چیزی از ابو جعفر قبول مکن. خلیفه از شنیدن این کلام گریست و مکدر شد آنگاه من بدون اینکه چیزی از وی بپذیرم بیرون آمدم.
علی بن عیسی اربلی (مؤلف کشف الغمه) میگوید: یک روز من این حکایت را برای جمعی که نزد من بودند نقل میکردم. شمس الدین پسر اسماعیل هرقلی «1»

هم حاضر بود ولی من او را نمی‌شناختم. وقتی حکایت تمام شد؛ گفت: من فرزند او هستم.

من از این حسن اتفاق تعجب کردم و از وی پرسیدم آیا ران پدرت را در وقتی که مجروح بود، دیده بودی؟ گفت: نه. زیرا من در آن موقع طفل بودم، ولی وقتی بهبودی یافت دیدم که اثری از زخم نداشت. و در جای آن جراحت مو روئیده بود.
همچنین من این حکایت را از سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشیر علوی موسوی و نجم الدین حیدر بن ایسر رحمة اللّٰه علیهما که هر دو از مردم سرشناس بودند، و با من سابقه دوستی داشتند و نزد من بسیار عزیز بودند، پرسیدم و آنها نیز حکایت را تصدیق کردند و گفتند: ما آن جراحت را در حال بیماری اسماعیل و جای آن را در موقع بهبودیش در ران وی دیدیم.
و نیز شمس الدین فرزند او نقل میکرد که اسماعیل بعد از این واقعه از فراق آن حضرت سخت محزون بود تا جایی که در فصل زمستان در بغداد توقف نمود. و هر چند روز برای زیارت بسامره میرفت و باز ببغداد برمیگشت حتی در آن سال چهل بار بزیارت عسکریین علیهما السلام رفت، باین امید که بار دیگر حضرت را به‌بیند و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 808
بمقصود خود برسد و تقدیر با وی مساعدت نماید، ولی او در حسرت دیدار مجدد حضرت مرد و با غصه او بجهان باقی انتقال یافت. رحمة اللّٰه علیه رحمة واسعة.

عطوه حسنی

نیز در کشف الغمه مینویسد: سید باقی بن عطوه حسنی برای من حکایت میکرد که پدرش عطوه بیضه‌اش ورم کرده بود. او زیدی مذهب بود، و نمیگذاشت که فرزندانش مایل بمذهب شیعه شوند و میگفت: من عقیده شما را تصدیق نمی‌کنم مگر اینکه صاحب شما مهدی بیاید و مرا از این مرض شفا دهد. این سخن را مکرر از وی میشنیدیم.
در یکی از شبها موقع نماز عشاء که همه در یک جا جمع بودیم دیدیم پدرمان فریاد میکشد و ما را بکمک میطلبد. با شتاب بسوی او رفتیم، وقتی ما را دید گفت: برسید بصاحب خودتان که الساعه از پیش من رفت. ما همه بیرون رفتیم ولی هیچ کس را ندیدیم.
سپس برگشتیم پیش پدرمان و جریان را از وی پرسیدیم. پدرم گفت: شخصی نزد من آمد و گفت: ای عطوه! گفتم: تو کیستی؟ گفت: من صاحب فرزندانت میباشم آمده‌ام که تو را از این بیماری برهانم. آنگاه دست برد بموضع درد و آن را فشار داد و رفت. وقتی دست بردم اثری از ورم سابق در آن ندیدم.
سید باقی میگفت: پدرم بعد از این واقعه همچون آهو سر حال و چابک بود و دیگر از درد بیضه رنج نمیبرد! این داستان در همه جا مشهور گشت. من از دیگران غیر از فرزندش هم پرسیدم، و آن را اعتراف کردند.
سپس اربلی میگوید: این گونه اخبار و اطلاعات از حضرت در این باب بسیار است مانند جماعتی که در راه مکه از کاروان وامانده بودند و حضرت آنها را نجات داد و به کاروان و مقصد رسانید که اگر به درازا نمی‌کشید، قسمتی از آن را نقل می‌کردم ولی همین دو حکایت که نزدیک به زمان ما به وقوع پیوسته کافی است.

مؤلف: شیخ مفید و شیخ محمد بن مشهدی مؤلف مزار کبیر رحمة اللَّه علیهما در کتاب مزارشان با اسناد خود از علی بن محمد بن عبد الرحمن شوشتری روایت کرده‌اند که گفت: وقتی گذارم بطایفه «بنی رواس» افتاد. یکی از برادران دینی بمن گفت: خوب است با هم بمسجد صعصعه برویم و در آن نماز بگزاریم. چه که این ماه، ماه رجب است و در این ماه زیارت این اماکن شریفه که ائمه در آن قدم نهاده و نماز گزارده‌اند، مستحب میباشد، منهم با او بمسجد صعصعه رفتم.
چون بدر مسجد رسیدیم دیدم شتری زانو بسته و در مسجد خوابیده است.
وقتی وارد مسجد شدیم، دیدیم مردی در لباس حجازی که عمامه‌ای مثل آنها بسر گذاشته نشسته و دعائی را میخواند که من و رفیقم از حفظ کردیم، آنگاه سجده‌ای طولانی کرد، سپس برخاست و سوار شتر شد و رفت. رفیقم گفت که این مرد خضر بود. افسوس که با وی سخن نگفتیم، مثل اینکه مهر بدهان ما زد. پس از نماز از مسجد بیرون آمدیم، در میان راه ابن ابی داود رواسی را ملاقات نمودیم. پرسید:
از کجا می‌آئید؟ گفتیم: از مسجد صعصعه و سپس آن چه دیده بودیم به اطلاع وی نیز رساندیم.
ابن ابی داود گفت: این مرد در هر دو روز یا سه روزی یک بار بمسجد می‌آید و با کسی هم سخن نمیگوید، پرسیدیم: او کیست؟ گفت: شما گمان کردید کی بود؟ گفتیم: بنظر ما او خضر است: ولی او گفت: بخدا قسم او کسی است که خضر نیازمند بملاقات اوست. پس بروید که ان شاء اللَّه بحق میرسید در این وقت رفیقم گفت:
و اللَّه او صاحب الزمان علیه السّلام بود.
کلینی در کافی از علی بن محمد از ابو محمد وجنائی روایت میکند که گفت شخصی که حضرت صاحب الزمان را دیده بود میگفت: آن حضرت را ده روز پیش از حادثه رحلت پدرش امام حسن عسکری علیه السّلام دیده است که میگفت: خداوندا
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 810
تو میدانی که اینجا (سامره) برای توطن من بهترین جاهاست ولی اگر جلوگیری ننمایند!!

عیسی جوهری

مؤلف: در یکی از کتب علمای ما از حسین بن حمدان از ابو محمد عیسی بن مهدی جوهری روایت نموده که گفت: در سال 260 بآهنگ حج بیت اللّه از وطن بیرون آمدم.
مقصد من مدینه بود، زیرا بر ما ثابت شده بود که امام زمان ظهور کرده است، من بیمار گشتم و وقتی از پرهیز بیرون آمدم، میل بخوردن ماهی و خرما پیدا کردم. موقعی که وارد مدینه شدم و برادران دینی خود (شیعیان) را ملاقات نمودم، آنها نیز مژده دادند که حضرت در محلی بنام «صابر» ظهور نموده من هم بطرف صابر رفتم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 813
وقتی بآن بیابان رسیدم، چند رأس بزغاله لاغر دیدم و قصری هم در آنجا بود، بزغاله‌ها رفتند میان قصر و من در آنجا مانده مراقب مطلب بودم، تا آنکه نماز مغرب و عشا را خواندم و دعا و تضرع نمودم، ناگاه «بدر» خادم امام حسن عسکری علیه السّلام را دیدم که گفت: ای عیسی بن مهدی جوهری وارد شو! من از شنیدن این حرف تکبیر و تهلیل گفتم و بسیار حمد الهی بجا آوردم.
هنگامی که وارد حیاط قصر شدم سفره غذائی را دیدم که گسترده شده خادم بمن دستور داد که کنار سفره بنشینم. مرا پهلوی سفره نشانید و گفت: آقایت بتو دستور میدهد که هر چه در موقع رفع پرهیز میخواستی، فعلا بخور. من گفتم: همین دلیل برای من کافی است، من چگونه غذا بخورم با اینکه هنوز آقای خود را ندیده‌ام؟ باز او بانگ زد: ای عیسی! غذا بخور که مرا خواهی دید.
من هم نشستم سر سفره، دیدم ماهی گرمی که میجوشید در سفره نهاده و کنار آن نیز خرمائی که شباهت تامی بخرمای ما دارد گذارده‌اند و پهلوی آن هم دوغ است این هنگام مرا صدا زد و گفت: ای عیسی! آیا باز هم در امر ما شک داری آیا تو بهتر میدانی چه چیزی برایت نافع و چه چیز ضرر دارد یا من؟ من گریستم و استغفار نمودم و از آنچه در سفره بود خوردم.
هر بار که دست از آن برمیداشتم، جای دستم معلوم نبود، من غذای آن سفره را لذیذترین غذای دنیا دیدم و چندان خوردم که شرم کردم بیشتر تناول کنم. ولی او بانگ زد و گفت: ای عیسی! شرم نکن که این از غذای بهشتی است و دست مخلوق آن را نپخته است. من هم باز شروع بخوردن کردم، دیدم دلم نمیخواهد دست از آن بردارم و سیر نمیشوم ولی پیش خود گفتم: کافی است.
در این وقت باز مرا صدا زد و گفت: بیا نزد من! من پیش خود گفتم: آقای

من آمد و من هنوز دستم را نشسته‌ام. حضرت صدا زد و گفت: ای عیسی! آیا این غذا که خورده‌ای محتاج به شستن دست است. من دستم را بوئیدم دیدم از مشک و کافور خوشبوتر است. آنگاه بوی نزدیک شدم، نوری از او آشکار گشت که دیدگانم را

خیره کرد و طوری سراسیمه گشتم که گمان کردم اختلال حواس پیدا کرده‌ام.
فرمود: اگر تکذیب‌کنندگان من نمیگفتند او در کجاست و چه وقت بوده و در کجا متولد شده، و کی او را دیده، و چه کسی از پیش او آمده است که بشما اطلاع دهد و چه چیز بشما خبر داده، و چه معجزه‌ای برای شما آورده است؟ لزومی نداشت که مرا به‌بینی.
ولی بخدا قسم مردم امیر المؤمنین علیه السّلام را با اینکه میدیدند و از وی روایت میکردند و بخدمتش میرسیدند عقب زدند و نزدیک بود آن حضرت را بقتل رسانند.
همچنین مقام سایر پدران مرا پائین آوردند، و آنها را تصدیق نکردند، و معجزات آنها را سحر و تسخیر جن شمردند، تا هنگامی که حقیقت ادعای آنها روشن شد.
ای عیسی! آنچه دیدی بدوستان ما برسان و بدشمنان ما مگو. گفتم: آقا! دعا کن که خداوند مرا در این عقیده ثابت بدارد! فرمود: اگر خداوند تو را ثابت قدم نمیداشت؛ مرا نمی‌دیدی! پس برو که همیشه رستگار و پیروز هستی. من هم بیرون آمدم در حالی که بی‌نهایت حمد و شکر خدا مینمودم.

مؤلف: سید علی بن عبد الحمید نیلی در کتاب «السلطان المفرّج عن اهل الایمان» در ذکر کسانی که حضرت امام زمان را دیده‌اند مینویسد: و از جمله حکایتی است که مشهور است، و در همه جا شایع گردیده و خبر آن بهمه جا رسیده است، و مردم این زمان بالعیان دیده‌اند، و آن حکایت ابو راجح حمامی در حله است.
حکایت را جماعتی از دانشمندان سرشناس و افاضل با صدق و صفا، نقل کرده‌اند؛ که از جمله شیخ زاهد عابد، محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه اللّٰه تعالی است.
وی نقل میکرد که: روزی بحاکم حله که شخصی بنام «مرجان صغیر» بود گزارش دادند که این ابو راجح خلفا را سب میکند. حاکم هم ابو راجح را احضار نمود و دستور داد او را چندان زدند که تمام بدنش مجروح گشت و بی‌حال بزمین افتاد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 815
و دندانهای ثنایایش ریخت.
بدستور حاکم زبان او را درآوردند و سوزن آهنی در آن فرو بردند و بینیش را پاره کردند و ریسمانی که از موی زبر تابیده شده بود در سوراخ آن برد و ریسمان دیگری بآن بست و بدست غلامان خود داد که در کوچه و بازار کوفه بگردانند، وقتی او را میگردانیدند، از هر طرف مردم هجوم آورده و او را میزدند بطوری که افتاد روی زمین و مرگ را جلو روی خود دید.
چون خبر بحاکم دادند، دستور داد او را بقتل رسانند. مردمی که اطراف او بودند گفتند: او پیر مرد سالخورده‌ایست و آنچه باید به‌بیند، دید و فعلا مرده‌ای بیش نیست، او را بهمین حال بگذارید تا خود بمیرد و خون او را بگردن نگیرید، مردم چندان در این خصوص اصرار ورزیدند که حاکم دستور داد او را آزاد کنند.
در آن موقع صورت و زبان ابو راجح ورم کرده بود. کسان او آمدند، و آن نیمه جان را بخانه‌اش بردند، و هیچ کس تردید نداشت که همان شب خواهد مرد. ولی چون فردا مردم بدیدن او آمدند، دیدند ایستاده نماز میخواند و حالش کاملا رضایت- بخش است. دندانهایش که افتاده بود بحال اول برگشته و جراحتهای بدنش بکلی بهبودی یافته و اثری از آن باقی نمانده؛ و زخم صورتش هم زایل گشته است! مردم از مشاهده وضع او بشگفت آمدند و ماجرا را از او جویا شدند. ابو راجح گفت: وقتی من مرگ را بچشم دیدم و زبانی نداشتم که خدا را بخوانم، ناچار با زبان دل بدعا پرداختم و آقا و مولای خویش امام زمان علیه السّلام را بیاری طلبیدم.

هنگام شب خانه‌ام نورانی شد و در آن میان امام زمان (ع) را دیدم که دست مبارک را روی صورتم کشید و فرمود: برخیز و برای نان‌خورانت کار کن که خداوند تو را شفا داد. چون صبح شد خود را این طور که می‌بینید مشاهده نمودم.
شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر میگفت: بخدا قسم ابو راجح اصولا مردی ضعیف البنیه، لاغر اندام، زرد رنگ و زشت‌رو بود و ریش کوتاهی داشت. من همه وقت بحمام او میرفتم و همیشه او را بدین حالت و شکل میدیدم. ولی چون آن روز

صبح در میان جمعیت بدیدن او رفتم دیدم، قوی پی و خوش قامت شده، محاسنش بلند رویش سرخ و بصورت جوان بیست ساله‌ای گشته بود، و تا زنده بود بهمین شکل و هیئت ماند.
چون این خبر شیوع یافت حاکم او را طلبید. حاکم روز قبل او را بآن وضع دیده بود و امروز بدین حالت می‌دید که درست بعکس دیروز بود. حاکم دید اثری از زخمها در بدن او نیست و دندانهایش برگشته است! از مشاهده این وضع؛ رعب عظیمی بدل حاکم راه یافت.
حاکم قبلا در محلی که بنام امام زمان (ع) معروف بود مینشست و پشت خود را بقبله میکرد ولی بعد از این واقعه روی بقبله نشست و با مردم (حله) با مدارا و نیکی رفتار میکرد! و از تقصیر مجرمین آنها میگذشت و با نیکان آنان نیکی مینمود، ولی این کار هم سودی بحال او نبخشید و بعد از قلیل مدتی درگذشت.

و نیز در کتاب مزبور مینویسد: شیخ محترم عالم فاضل شمس الدین محمد بن قارون نامبرده نقل میکرد که: یکی از نزدیکان وی بنام معمر بن شمس که او را «مذور» میگفتند قریه‌ای داشت موسوم به «برس» «1» و آن را وقف علویین و سادات کرده بود. معمر بن شمس نائبی بنام ابن خطیب و غلامی داشت که متولی اوقاف او بود و او را عثمان می‌نامیدند.
(ابن خطیب) یکنفر شیعه نیکوکار بود ولی (عثمان) بعکس بود. روزی آن دو نفر در مسجد الحرام در مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام در حضور جمعی از رعایا و عوام الناس نشسته بودند. ابن خطیب گفت ای عثمان هم اکنون حق آشکار و روشن میگردد من نام کسانی را که دوست میدارم یعنی: علی و حسن و حسین، را کف دستم مینویسم و تو هم نام کسانی را که دوست میداری یعنی ابو بکر و عمر و عثمان را کف دست خود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 817
بنویس. سپس دستها را با هم می‌بندیم، هر دستی که آتش گرفت بر باطل و هر کس دستش سالم ماند بر حق است.
عثمان از این عمل سر باز زد و حاضر نشد این کار را انجام دهد؛ حضار هم او را مورد سرزنش قرار دادند.
مادر عثمان در جای بلندی آنها را می‌دید و سخنان آنها را می‌شنید، وقتی آن منظره را دید بر حاضران که زبان بسرزنش فرزندش گشودند، نفرین کرد و آنها را بباد فحاشی و بدگوئی و تهدید گرفت. فی الحال نابینا شد. وقتی احساس کرد که نابینا شده رفقای خود را صدا زد. زنهای دوست او رفتند بالا، نزد وی و دیدند که چشمش ظاهرا سالم است ولی چیزی نمی‌بیند!.
پس او را کشیده پائین آوردند و بحله بردند و خبر او میان خویشان و همفکران و دوستانش شایع گشت، آنها هم چند نفر طبیب از بغداد و حله برای معالجه او آوردند ولی اطباء نتوانستند کاری برای او انجام دهند.
موقعی که بکلی از معالجه مأیوس گشتند، جمعی از زنان شیعه که با وی سابقه دوستی داشتند، باو گفتند آن کس که تو را نابینا گردانید قائم آل محمد است. اگر شیعه شوی و تولی و تبری داشته باشی، ما ضمانت میکنیم که خداوند متعال چشم تو را شفا دهد و جز این راهی برای رهائی از این بلیه نداری زن نابینا هم گفته آنها را تصدیق کرد و حاضر شد که شیعه شود.
زنهای شیعه در شب جمعه او را برداشته و بداخل قبه شریفه مقام امام زمان علیه السّلام بردند، و خودشان دم در نشستند، چون پاسی از شب

گذشت، زن نابینا در حالی که کوری چشمش برطرف شده بود بمیان زنان شیعه آمد، و یک یک آنها را نشانید و لباسها و زینت آلات آنها را شرح میداد. وقتی زنها یقین کردند او بینا شده مسرور گردیدند و خدا را شکر کردند و بوی گفتند: چطور شد که بینا شدی؟ گفت وقتی شما مرا در قبه گذاشتید و بیرون رفتید، حس کردم که دستی روی دستم گذاشته شد و کسی گفت: برو بیرون که

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 818

خداوند تو را شفا داد. وقتی متوجه شدم دیدم کوریم برطرف گردیده و قبه پر نور شده. آن مرد را که با من حرف زده بود دیدم و از او پرسیدم آقا تو کیستی؟ گفت:

من محمد بن الحسن هستم. سپس از نظرم ناپدید شد.

آنگاه زنها برخاستند و بخانه‌های خود رفتند. بعد از این ماجرا (عثمان) پسر آن زن نیز شیعه شد و عقیده خودش و مادرش خوب و محکم گردید. حکایت او در میان اقوامش شهرت گرفت. هر کس آن را شنید عقیده بوجود امام زمان علیه السّلام پیدا کرد، این واقعه در سنه 744 روی داد.

همچنین در آن کتاب است که: از جمله مولای اجل امجد عالم فاضل، پیشوای کامل، محقق مدقق، مجمع فضائل و مرجع افاضل، افتخار العلماء فی العالمین، کمال- الملة و الدین: عبد الرحمن عمانی در ماه صفر سال 759 حکایتی برای من نقل کرد و بعد آن را برای من نوشت و هم اکنون دستخط او نزد من موجود است حکایت اینست:
«بنده نیازمند بدرگاه الهی: عبد الرحمن بن ابراهیم قبایقی میگوید: من در شهر خود میشنیدم که مولای بزرگوار معظم جمال الدین پسر شیخ اجل اوحد فقیه نجم الدین جعفر بن زهدری سکته ناقص کرده، و بعد از مرگ پدرش، جده پدریش او را همه گونه معالجه نموده بود ولی تأثیر نبخشیده است. بعضی بجده او گفتند طبیب از بغداد بیاور. او هم اطباء بغداد را طلبید و آنها مدتی طولانی به معالجه وی پرداختند، ولی بهبودی نیافت.
بعدا بجده‌اش گفتند: یک شب او را ببر در قبه شریفه که در حله و معروف به «مقام صاحب الزمان» است که تا صبح آنجا باشد، شاید خداوند او را شفا دهد. جده او هم او را برد و در همان جا شفا یافت و بیماریش برطرف گردید.
چندی بعد میان من و او رشته دوستی برقرار شد، بطوری که کمتر از هم جدا میشدیم. او خانه‌ای داشت که محترمین حله و جوانان آنها و فرزندان اشراف در
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 819
آنجا جمع میشدند و بگفتگو میپرداختند، من در آنجا این حکایت را از او پرسیدم و او گفت: من فلج شده بودم.
اطباء مرا جواب کردند- و حکایت را همان طور که مکرر در حله از دیگران شنیده بودم نقل کرد تا باینجا رسید که گفت: وقتی جده‌ام مرا بقبه صاحب الزمان علیه السّلام برد که شب را در آنجا بمانم ناگاه دیدم آن حضرت آمد و فرمود: برخیز! گفتم: آقا یک سال است که نمی‌توانم برخیزم فرمود باراده خدا برخیز! سپس دستم را گرفت و کمک کرد تا برخاستم و اثر فلج که داشتم برطرف گردید موقعی که مردم شنیدند و مرا سالم دیدند چنان بسرم ریختند که نزدیک بود کشته شوم.
تمام لباس بدنم را قطعه قطعه کردند، و برسم تبرک بردند، و لباس دیگر آوردند و بمن پوشانیدند.
سپس در حالی که اصلا اثری از سکته و فلج در من نبود بخانه رفتم و لباس خود را عوض کرده لباس مردم را بصاحبانش پس دادم. این حکایت را

مکرر من در موقعی که او زنده بود از وی شنیدم که برای مردم نقل میکرد، یا برای کسانی که از وی میپرسیدند حکایت مینمود.

و از جمله حکایتی است که از افراد موثق شنیده‌ام. این حکایت نزد اغلب اهالی نجف اشرف مشهور و معروف است حکایت اینست: این خانه که فعلا- یعنی سال 789- من در آن سکنی دارم، مال شخصی بود بنام (حسین مدلل) که مردی خیراندیش و نیکوکار بود، و محلی را در آنجا بنام او «ساباط «1» مدلل» میگفتند این خانه وصل بدیوار حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السّلام است، و در نجف مشهور میباشد. حسین مدلل مردی عیال‌وار بود.

وقتی مبتلا بسکته ناقص می‌شود، بطوری که قادر بایستادن نبوده و در موقع

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 820

ضرورت عیالش او را بلند میکرده. او مدت مدیدی را بدین منوال گذرانید و این موجب شد که فقر و تنگدستی سختی بزن و فرزندانش روی آورد، تا جایی که محتاج بمردم شدند و مردم هم بر آنها سخت گرفتند.

در یکی از شبهای سال هفتصد و بیست (720) هجری که یک چهارم از شب گذشته بود، همسرش را بیدار کرد، و با بیدار شدن او بقیه هم بیدار شدند، ناگاه دیدند داخل و بالای خانه پر نور شده، بطوری که چشم را خیره میکرد زن و فرزندانش پرسیدند چه خبر است؟ گفت: هم اکنون امام زمان علیه السّلام آمد و فرمود: حسین برخیز! من گفتم: آقا می‌بینی که نمی‌توانم برخیزم. حضرت دست مرا گرفت و بلند کرد، دیدم ناراحتی که داشتم برطرف شده، و اینک حالم خوب و از هر نظر رضایت‌بخش است.

سپس فرمود: من از این گذر سرپوشیده بزیارت جدم میروم و تو هر شب آن را قفل کن، گفتم: آقا با گوش و دل فرمانبردار خدا و شما هستم آنگاه برخاست و بزیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رفت، من هم خدا را شکر نمودم که این نعمت را بمن روزی کرد. گذر مذکور تا کنون مورد احترام مردم است و در مواقع نیازمندی برای آن نذر می‌کنند و هیچ گاه نذرکننده، از برکت وجود امام زمان علیه السّلام، ناامید نمیشود.

زن نابینا

و از جمله حکایتی است که شیخ بزرگوار دانشمند فاضل شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر نقل میکرد و میگفت مردی در دهکده معروف به «دقوسا» واقع در کنار فرات بزرگ بود بنام «نجم» و ملقب به «اسود» وی مردی خیرخواه و نیکوکار بود و زنی بنام فاطمه داشت. او نیز زنی صالحه بود و دو فرزند یکی پسر بنام علی و دیگری دختر بنام زینب داشت. از سوء اتفاق دو زن هر دو نابینا شدند و سخت ناتوان گشتند و این قضیه در سال 712 اتفاق افتاد. زن و مرد مدت مدیدی را بدین گونه گذرانیدند تا اینکه در یکی از شبها زن حس کرد که دستی روی صورتش کشیده شد و گوینده‌ای گفت: خداوند نابینائی تو را برطرف ساخت. برخیز و برو نزد شوهرت ابو علی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 821
و در خدمتگزاری او کوتاهی مکن زن هم دیدگان خود را گشود، دید خانه پر از نور است و دانست که او قائم آل محمد (ص) بوده است.

مردی که سرش در صفین ضربت دید!

نیز در کتاب (کشف الغمه) مینویسد: و از جمله حکایتی است که یکی از علمای بزرگ ما نقل کرده و بخط مبارک خود چنین نوشته است: حکایت میکنم از محیی الدین اربلی که گفت: روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم مردی نزد او نشسته و چرت میزند. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان گشت پدرم پرسید: این زخم چه بوده؟ گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم باو گفتند تو کجا و جنگ صفین کجا؟.

گفت: وقتی بمصر سفر میکردم و مردی از اهل «غزّه» «1» هم با من همراه گردید در بین راه در باره جنگ صفین بگفتگو پرداختیم همسفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون علی و یاران او سیراب میکردم! من هم گفتم اگر من نیز در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و پیروان او سیرآب مینمودم، اینک من و تو از یاران علی علیه السّلام و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم با هم درآویختیم و زد و خورد مفصلی نمودیم یکوقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که برداشته‌ام از هوش میروم در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه‌اش بیدار میکند، چون چشم گشودم، از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید و فی الوقت بهبودی یافت.

آنگاه گفت: همین جا بمان و بعد اندکی ناپدید شد و سپس در حالی که سر بریده همسفرم را که با من به نزاع پرداخته بود، در دست داشت با چهارپایان او برگشت و گفت: این سر دشمن تست، تو بیاری ما برخاستی ما هم تو را یاری کردیم

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 822

چنان که خداوند هر کس که او را یاری کند، نصرت میدهد. پرسیدم شما کیستید؟

گفت: من صاحب الامر هستم. سپس فرمود: منبعد هر کس پرسید: این زخم چه بوده؟ بگو: ضربتی است که در صفین برداشته‌ام!

و از جمله حکایتی است که سید زاهد فاضل رضی الدین علی «1» بن محمد بن جعفر بن طاوس حسینی در کتاب «ربیع الالباب» نوشته و نقل آن برای من بدرجه صحت رسیده است. سید بن طاوس در کتاب مزبور نوشته است: حسن بن محمد بن قاسم برای ما حکایت کرد و گفت: روزی من و شخصی که از مردم نواحی کوفه بود و او را «عمار» میگفتند، در راه (حماليه) از توابع کوفه با هم برخورد نموده و در باره امام زمان (ع) گفتگو کردیم. عمار گفت: میخواهم داستان عجیبی را برایت نقل کنم. گفتم: هر اطلاعی داری بیان کن.

گفت: وقتی کاروانی از قبیله (طیّ) بکوفه آمد و از ما غله خریدند. مرد بزرگی که رئیس کاروان بود هم میان آنها بود.

من به یکنفر گفتم: برو و ترازو را از خانه علوی بیاور. آن مرد بدوی گفت: در میان شما علوی هم وجود دارد؟ گفتم: سبحان اللّٰه! بیشتر مردم سادات هستند.

مرد بدوی گفت: بخدا قسم علوی و سید آن بود که من او را در یکی از نقاط از دست دادم؛ پرسیدم موضوع چیست؟ گفت: ما سیصد تن یا کمتر بودیم و از جایی گریخته سه روز در بیان بدون نان و آب بسر بردیم تا اینکه گرسنگی سخت بما فشار آورد.

یکی از ما گفت بگذارید قرعه بنام اسبهای خود بزنیم و به هر کدام اصابت کرد آن را کشته سد جوع کنیم، رأی همه بر این قرار گرفت. سپس قرعه انداختیم و

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 823

باسب من اصابت نمود. من گفتم قرعه اشتباه بود؛ این بار قبول ندارم، بنا گذاشتیم بار دیگر قرعه بیندازیم، بار دوم هم باسب من اصابت کرد، باز من نپذیرفتم و گفتم:

باید برای سومین بار قرعه بیاندازیم.

بار سوم نیز قرعه باسب من اصابت نمود، اسب من مساوی با هزار دینار بود و آن را از پسرم بیشتر دوست داشتم، وقتی دیدم باید او را بکشیم گفتم: اجازه دهید که من سواری مفصلی از آن بگیرم زیرا تا کنون بیابانی باین همواری برای اسب- سواری نیافته‌ام. آنگاه سوار شدم و تا حدود تل دوری که یک فرسخ از ما دور بود دواندم، چون بدامنه تل رسیدم دیدم زنی هیزم می‌چیند.

پرسیدم: تو کیستی؟ و کسانت کیستند؟ گفت: من کنیز یک مرد علوی هستم که در این بیابان است. سپس از جلو من گذشت. من عبای خود را

بر سر نیزه کرده و آمدم نزد رفقایم و گفتم: مژده باد که مردمی در نزدیکی شما سکونت دارند. پس همگی حرکت کرده بآن سمت آمدیم، دیدیم چادری در وسط بیابان بر سر پاست و مرد خوش سیمائی که از همه کس زیباتر و موی سرش آویزان بود، در حالی که می‌خندید، بیرون آمد که بما خوش آمد بگوید.
من باو گفتم: ای آبروی عرب! آب بما برسان! و او کنیزش را صدا زد و گفت:
آب بیاور! کنیز دو ظرف آب آورد و باو داد، او نخست قدری از آن را نوشید و بعد دستی در آن برد و بما داد و ما هم آشامیدیم. یکی مینوشید و بدیگری میداد و همچنین تا نفر آخر آشامید. وقتی ظرفها را پیش ما برگردانیدند؛ دیدیم اصلا آب آن کم نشده بود.
وقتی سیر آب شدیم باز بآن مرد گفتیم: ای آبروی عرب! ما گرسنه‌ایم، این بار خودش بچادر برگشت و طبق کوچکی که غذا در آن بود بدست گرفته بیرون آمد و دست در آن گذاشت و گفت: ده نفر ده نفر بیائید و تناول کنید، ما همه از آن غذا خوردیم، بخدا قسم آن غذا نه تغییر کرد و نه کم شد! بعد باو گفتیم: میخواهیم از فلان راه برویم، گفت: مقصود شما آن را هست و با
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 824
دست اشاره بشاهراهی نمود و ما براه افتادیم وقتی از او دور شدیم، یکی از ما گفت: شما از منزل خود برای تأمین معیشت خارج شده‌اید، با اینکه روزی بدست شما آمد ولی آن را از دست دادید (یعنی برویم و اثاث آن مرد را غارت کنیم!) یکی از ما او را از این عمل برحذر داشت و دیگری گفت: برویم و غارت کنیم! سرانجام همه بنا گذاشتیم که او را غارت کنیم.
پس برگشتیم، چون او دید که ما برمیگردیم کمربند خود را محکم بست و شمشیری برداشت و حمایل کرد و نیزه خود را بدست گرفت و سوار اسب اشهب شد، و جلو آمد و گفت: نفس زشتکار شما عمل زشتی برای شما باقی نگذارد! گفتیم اتفاقا چنین قصدی داریم، سپس حرفهای درشتی بوی گفتیم، و او طوری خشمگین شد که از خشم و صدای او همه بوحشت افتادیم و از پیش رویش گریختیم. آنگاه روی زمین خطی میان خود و ما کشید و گفت:
بجدم پیغمبر قسم که اگر یکنفر از شما از این خط بگذرد، گردنش را میزنم. پس ما با رسوائی مراجعت کردیم. بخدا قسم علوی حقیقی او بود نه امثال اینان که در کوفه هستند» این بود آنچه ما از کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» در اینجا نقل نمودیم.
شیخ منتجب الدین «1» در کتاب «فهرست» مینویسد: ثار اللّٰه مهدی بن ثار

باللّه حسینی جیلی نخست زیدی مذهب و مدعی پیشوائی زیدیه بود و در گیلان خروج کرد. سپس برگشت بمذهب اثنی عشری. او احادیثی روایت نموده و مدعی بود که حضرت صاحب الامر را دیده است و چیزها از آن حضرت روایت میکرد.
و نیز در کتاب مزبور میگوید: ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن ابو- القاسم علوی شعرانی عالمی صالح است و بشرف ملاقات امام زمان علیه السّلام فایز گشته است.
و هم گوید: ابو الفرج مظفر بن علی بن حسین حمدانی مردی موثق و مورد اطمینان است. او از سفرای امام صاحب الزمان علیه السّلام است شیخ مفید را درک کرد، و در محضر درس سید مرتضی و شیخ ابو جعفر طوسی قدس اللّه ارواحهم، نشسته است.

باب بیست و چهارم خبر سعد بن عبد اللَّه اشعری و تشرف وی بحضور امام زمان و پرسشهائی که از آن حضرت نموده است

صدوق در کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی از احمد بن عیسی وشاء و او از احمد بن طاهر قمی و او از محمد بن بحر بن سهل شیبانی و او از احمد بن مسرور از سعد بن عبد اللّٰه قمی روایت کرده که گفت: من شوق زیادی برای جمع آوری کتاب‌هائی داشتم که مشتمل بر علوم مشکله و دقایق آنها باشد.
میخواستم که با مطالعه آنها حقایق (مذهب شیعه) را بخوبی آشکار کنم، و از آنچه موجب اشتباه مردم می‌شود سخن نگویم. تا اگر با مخالفین طرف صحبت شدم، با مطالعه غوامض و مشکلات آن، بر وی غلبه یابم.
من سخت پابند مذهب شیعه اثنی عشری بوده و هنگام مناظرات با اهل تسنن از تأمین جانی و سلامتی خود چشم پوشیده، منتظر مناظره و هر گونه دعوا و دشمنی بودم، تا جایی که کار مناظره ما بدشمنی و ناسزا گفتن میکشید.
عیب‌های آنها را میگفتم و از روی اعمال پیشوایان آنان پرده برمیداشتم،
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 827
تا اینکه وقتی دچار یکنفر دانشمند ناصبی شدم که در کشمکش عقیده سختگیر و در دشمنی بسیار کینه‌توز و در جدل و پیروی از باطل از همه متعصب‌تر، و در سؤال از موضوعات دینی و علمی، از دیگران بدزبان‌تر، و در امور باطل از همه ثابت‌قدم‌تر بود.
ایراد یکی از متعصبین مخالف شیعه یک روز ناصبی مزبور در اثنای مناظره بمن گفت: ای سعد و ای بر تو و همفکرانت که شما جماعت رافضی‌ها «1» مهاجرین و انصار (خلفا) را سرزنش میکنید و خلافت آنها را انکار می‌نمائید. این صدیق (ابو بکر) کسی است که بواسطه سابقه اسلامش بر تمام اصحاب پیغمبر فائق گردید آیا نمیدانید که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله او را باین منظور با خود بغار برد که میدانست او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می‌کند و زمام امور مسلمین را بدست میگیرد و دفاع از ملت اسلام باو واگذار می‌شود؟ پراکندگیها را سامان می‌بخشد، و از درهم ریختن کارها جلوگیری بعمل می‌آورد، و حدود الهی را جاری میسازد، و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل میدارد، و همان طور که بنبوت خود اهمیت میداد، برای منصب جانشین خود هم اهمیت قائل بود.
میدانیم که هر گاه کسی در جایی پنهان می‌شود یا از کسی فرار میکند قصدش این نیست که جلب مساعدت و یاری کسی را نماید (یعنی پیغمبر احتیاج بمساعدت و یاری علی علیه السّلام نداشت!) بنا بر این وقتی ما

میبینیم پیغمبر پناه بغار بر دو چشم بمساعدت و کمک کسی هم نداشت، برای ما روشن میگردد که مقصود پیغمبر این بود که ابو بکر را بعللی که شرح دادیم با خود بغار ببرد. و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت! بهمین جهت علی را با خود نبرد و بردن او برایش دشوار بود. مضافا باین که می‌دانست اگر علی کشته شود، برای پیغمبر مشکل نیست که دیگری را بجای وی تعیین کند تا در کارهای مشکل جای علی را بگیرد!

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 828

سعد بن عبد اللَّه گفت: من در رد او پاسخهای گوناگونی دادم ولی او هر یک از آنها را نقض و رد می‌کرد، بعد گفت: ای سعد بگذار ایراد دیگری از شما بگیرم تا بینی شما رافضی‌ها بخاک مالیده شود! آیا شما عقیده ندارید که ابو بکر صدیق که از پلیدی اوهام پیراسته است و عمر فاروق که مدافع ملت اسلام بود، نفاق خود را پنهان میداشتند و استدلال بشب عقبه «1» می‌کنید؟.

ای سعد! بگو بدانم ابو بکر و عمر از روی میل اسلام آوردند یا بطور اجبار بود؟ سعد گفت: برای برطرف ساختن این ایراد چاره‌ای اندیشیدم که تسلیم آن اشکال نشوم و بیم آن داشتم که اگر بگویم ابو بکر و عمر از روی میل اسلام آوردند، او بگوید: با این وصف دیگر پیدایش نفاق در دل آنها معنی ندارد، چه که نفاق هنگامی بقلب آدمی راه می‌یابد که هیبت و هجوم و غلبه و فشار سختی انسان را ناچار سازد که بر خلاف میل قلبی خود تظاهر کند. چنان که خداوند در این آیه فرموده:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ. لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا یعنی: وقتی آنها از طرف ما فشار دیدند گفتند: ایمان بخدای یگانه آوردیم و از آنچه قبل ازین شرک میورزیدیم، دست برداشتیم. ولی ایمان آنها هنگامی که فشار ما را مشاهده کردند، بحال آنها سودی ندارد. و اگر بگویم: آنها با بی‌میلی و اجبار اسلام آوردند، مرا مورد سرزنش قرار میداد و میگفت موقع اسلام آوردن آنها شمشیری کشیده نشد که موجب وحشت آنها شود.

ناچار عمدا از وی روی گردانیدم (و سخن نگفتم) در حالی که تمام اعضایم از شدت خشم آماس کرده بود، و جگرم از غصه میخواست پاره شود. پیش از این واقعه من قریب چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی نیافته بودم بمن پاسخ دهد، در طوماری یادداشت کرده بودم، تا از احمد بن اسحاق (قمی) که بهترین مردم شهر من (قم) و از خواص حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بود، سؤال کنم.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 829

پاسخ امام زمان بایراد مزبور در آن موقع احمد بن اسحاق قمی بسفر

سامره رفته بود، من هم پشت سر او حرکت کردم تا در سرابی باو رسیدم. وقتی با او مصافحه کردم گفت: خیر است! گفتم: اولا خواستم خدمت شما برسم، و ثانیا طبق معمول سؤالاتی دارم که میخواهم جواب مرحمت کنید.

احمد بن اسحاق گفت: تو با من باش زیرا من بشوق ملاقات امام حسن عسکری علیه السّلام بسامره میروم و سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم که میخواهم از آن حضرت بپرسم تو هم بیا و فرصت را غنیمت دان و از محضر مبارک آقا استفاده کن. چه وقتی بخدمت آن حضرت رسیدی دریائی خواهی دید که عجائب و غرائب آن باتمام نمیرسد.

پس وارد سامره شدیم و بدر خانه آقا امام حسن عسکری (ع) رفتیم و اجازه ورود خواستیم، خادمی آمد و ما را بخانه برد. احمد بن اسحاق انبانی را که در پارچه‌ای بسته و صد و شصت کیسه درهم و دینار در آن بود و سر هر کیسه‌ای با مهر صاحبش بسته بود؛ روی دوش گذاشته و بدین گونه وارد خانه حضرت شدیم.

من نمیتوانم مولی امام حسن عسکری علیه السّلام را در آن لحظه که دیدم و نور رویش ما را تحت الشعاع قرار داد بچیزی جز اینکه بگویم مثل ماه شب چهارده بود تشبیه کنم.

طفلی که در خلقت و منظر بستاره مشتری میماند و موی سرش از دو سوی تا بگوشش میرسید و میان آن باز بود، همچون الفی که در بین دو واو قرار گیرد، روی زانوی راست امام نشسته بود و یک انار زرینی که نقشهای بدیعش در میان حلقه گوناگون و رنگارنگ آن میدرخشید، و یکی از رؤسای اهل بصره بآن حضرت اهداء کرده بود، جلو امام نهاده بود. امام حسن عسکری علیه السّلام قلمی در دست داشت و تا میخواست سطری در بیاضی که بدست گرفته بود بنویسد، آن طفل انگشتان حضرت

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 830

را میگرفت، حضرت هم آن انار زرین را میانداخت روی زمین و طفل را بگرفتن و آوردن آن مشغول مینمود، تا مانع چیز نوشتن حضرت نشود.

ما بحضرت سلام کردیم، امام علیه السّلام هم با ملاطفت جواب داد و اشاره کرد که بنشینیم. موقعی که حضرت از نوشتن نامه فارغ شد، احمد بن اسحاق، انبان را از میان پارچه بیرون آورد و جلو حضرت گذاشت.

حضرت نگاهی به طفل «1» نمود و فرمود: فرزند! مهر از هدایای دوستان و شیعیانت برگیر! طفل گفت: آقا! آیا سزاوار است که دستی باین پاکی بطرف این هدایای آلوده و اموال پلید که حلال و حرام آنها با هم مخلوط گشته است، دراز شود؟

حضرت باحمد بن اسحاق فرمود: ای پسر اسحاق آنچه در انبان است بیرون بیاور تا فرزندم حلال آن را از حرام جدا کند. چون کیسه اول را

احمد بن اسحاق درآورد؛ طفل گفت: این کیسه فلانی پسر فلانی از فلان محله قم است، و شصت و دو دینار در آنست، چهل و پنج دینار آن از پول زمین سنگلاخی است که صاحبش فروخته و از برادرش بارث برده بود، و چهارده دینارش از پول نه طاقه پارچه است، و سه دینار هم اجاره دکاکین است. امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: راست گفتی فرزندم! حالا باین مرد نشان بده که حرام آن چند است.
طفل گفت: یک دیناری که سکه ری دارد و در فلان تاریخ ضرب شده؛ و نقش یک رویش پاک گردیده با قطعه زری که وزن آن ربع دینار است درآور و ملاحظه کن! علت حرام بودن آنها اینست که صاحب آن در فلان ماه و فلان سال یک من و ربع پنبه ریسیده کشید و بیک نفر جولا که همسایه او بود داد، بعد از مدتی دزد آنها را از جولا دزدید، جولا هم جریان را بصاحب پنبه اطلاع داد ولی او گفت دروغ میگوئی.
سپس یک من و نیم پنبه ریسیده نازکتر از رشته خود که باو سپرده بود، عوض آن از جولا گرفت آنگاه آن رشته را پارچه کرد و فروخت. و این دینار با قطعه زر پول آنست! وقتی احمد بن اسحاق در آن کیسه را گشود نامه‌ای میان دینارها بود که نام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 831
فرستنده و مقدار آن را همان طور که طفل گفت در آن نوشته بود و آن قطعه زر را با همان نشانی بیرون آورد.
آنگاه احمد بن اسحاق کیسه دیگری بیرون آورد (پیش از آنکه مهر آن را بگشاید) طفل گفت این کیسه مال فلانی پسر فلانی ساکن فلان محله قم است و پنجاه دینار در آنست که برای ما حلال نیست دست بآن بزنیم؛ حضرت فرمود:
برای چه؟ طفل گفت: زیرا این پول گندمی است که صاحب آن موقع تقسیم، با زارعی که شریک او بود، حیف و میل نمود باین نحو که وقتی سهم خود را برمیداشت پیمانه را پر میکرد، و چون نوبت بشریکش میرسید، پیمانه را کم میگرفت امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: راست گفتی فرزندم!.
آنگاه حضرت فرمود: ای پسر اسحاق تمام این پول‌ها را جمع کن و بصاحبانش برگردان یا سفارش کن که بآنها برسانند. ما احتیاجی بآنها نداریم و فقط پارچه آن پیر زن را بیاور! احمد بن اسحاق گفت آن پارچه را من در خورجین گذاشته بودم و اصلا فراموش کرده بودم.
وقتی او رفت که آن را بیاورد، امام حسن عسکری علیه السّلام نگاهی بمن نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده‌ای؟ عرضکردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق بزیارت آقایم نمود. فرمود: مسائلی را که میخواستی بپرسی چه کردی؟ عرض کردم: آقا همچنان بلا جواب مانده است. فرمود: آنچه

بنظرت میرسد از نور چشم من سؤال کن و با دست مبارک اشاره بهمان طفل نمود.
من روی بآن آقازاده نموده و عرض کردم: آقا و آقازاده ما! از اجداد شما برای ما روایت کرده‌اند که پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را بدست امیر المؤمنین علیه السّلام داده بود. حتی روایت شده که علی علیه السّلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که اسلام و پیروان آن را گرفتار فتنه خود نمودی و فرزندان خود را از روی نادانی بسراشیب مرگ افکندی، اگر خود برمیگردی فبها و گر نه تو را طلاق میدهم؛ با اینکه مرگ پیغمبر، زنهای آن حضرت را طلاق داده بود.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 832
امام زمان علیه السّلام پرسید: طلاق بمعنی چیست؟ عرضکردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد) فرمود: اگر رحلت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله زنهای او را یله و رها کرده بود، پس چرا جایز نبود که آنها بعد از پیغمبر شوهر کنند؟ عرضکردم:
زیرا خداوند متعال ازدواج آنها را (بعد از پیغمبر) حرام کرده بود. فرمود: پس چگونه رحلت پیغمبر آنها را رها گردانید؟
عرضکردم: آقازاده عزیز! معنی طلاقی که پیغمبر (ص) حکم آن را واگذار بامیر المؤمنین علیه السّلام نمود چیست؟ فرمود: خداوند متعال مقام زنان پیغمبر (ص) را بزرگ داشت و آنها را بشرف مادری مؤمنین فائز گردانید، پیغمبر هم بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی این شرافت تا وقتی که اطاعت میکنند برای آنها خواهد بود، ولی هر کدام بعد از من نافرمانی خداوند کردند و علیه تو سر بشورش برداشتند، آنها را آزاد بگذار تا اگر بخواهند با دیگری ازدواج کنند و از مقام ام المؤمنینی ساقط گردند.
عرضکردم: فاحشه مبینه که اگر زن در ایام عده مرتکب آن گردد، مرد میتواند او را بیرون کند. چیست؟ فرمود مقصود از فاحشه مبینه، مساحقه است نه زنا دادن. زیرا زنی که زنا داد و حد بر او جاری شد، اگر کسی بخواهد با وی ازدواج کند بواسطه حدی که باو زده‌اند، مانعی ندارد. ولی اگر مساحقه نمود باید او را سنگسار کرد. سنگسار کردن برای زن ذلت و خواری است؛ چون کسی را که خداوند دستور سنگسار کردنش داده است، خوار و رسوا گردانیده و هر کس را خدا خوار کند، او را از خود دور نموده است، لذا کسی نمیتواند که او را نزدیک گرداند.
عرضکردم: یا ابن رسول اللَّه! اینکه خداوند به حضرت موسی فرمود:
فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً (نعلینت را بیرون بیاور که در سرزمین مقدس قرار گرفته‌ای) مقصود چه بوده؟ چه فقهای فریقین، عقیده دارند نعلین حضرت موسی از پوست مردار بوده است. فرمود: هر کس این عقیده را داشته باشد به

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 833
موسی علیه السّلام افترا بسته و آن پیغمبر را جاهل دانسته است.
چون مطلب از دو حال بیرون نیست، یا نماز خواندن موسی علیه السّلام با آن نعلین جایز بوده یا جایز نبوده؟ اگر نمازش صحیح بوده پوشیدن آن کفش در آن زمین هم برای او جایز بوده است، زیرا هر قدر آن زمین مقدس و پاک باشد، مقدس‌تر و پاکتر از نماز نیست و چنانچه نماز خواندن موسی علیه السّلام با آن نعلین جایز نبوده، ایراد بموسی وارد می‌شود که حلال و حرام خدا را نمیدانسته، و از آنچه نماز با آن جایز است و آنچه جایز نیست اطلاع نداشته است، و این نسبت بپیغمبر خدا کفر است.
عرض کردم: آقا! تأویل آن چیست؟ فرمود: (در آن شبی که موسی با زن خود در صحرای سینا بود و از دور آتشی دید و زنش را رها کرد و بدنبال آتش بکوه طور آمد) موسی علیه السّلام در آن بیابان مقدس با خدا مناجات نمود، و عرضکرد: پروردگارا-! من محبت خود را نسبت بتو خالص گردانیده‌ام و دلم را از غیر تو شستشو داده‌ام در عین حال علاقه زیادی بزن خود داشت (که او را در بیابان در حال وضع حمل رها کرده بود) خداوند فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ (نعلینت را از پا درآور!) یعنی اگر دوستی تو نسبت بمن خالص است، و دلت را از توجه بغیر من شستشو داده‌ای، ریشه محبت زن و فرزندت را از دل بکن! «1».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 834
عرضکردم: یا ابن رسول اللّه! تأویل کهیعص چیست؟! فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند باطلاع زکریا علیه السّلام بنده‌اش رسانید، سپس آن را برای محمد صلّی اللّه علیه و آله نیز حکایت کرد و آن بدین گونه بود: زکریا از خداوند خواست که اسامی پنج تن را باو بیاموزد پس جبرئیل آمد و آن را بوی یاد داد، از آن روز هر وقت زکریا اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن را بزبان می‌آورد مسرور میشد و غمهایش برطرف می‌گردید، ولی چون نام (حسین) را بزبان می‌آورد، چندان میگریست که گلویش میگرفت و نفسش قطع میشد.
روزی گفت: خداوندا! مرا چه می‌شود که هر گاه اسامی آن چهار تن را میبرم غمهایم تسکین می‌یابد ولی وقتی نام حسین را میبرم اشکم جاری میگردد! خداوند متعال داستان آن را بوی اطلاع داد و فرمود: کهیعص. کاف اسم کربلا، و ها هلاک عترت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و یاء یزید پلید ظالم بحسین علیه السّلام و عین عطش آن حضرت و صاد صبر آن بزرگوار است.
چون زکریا این را شنید، تا سه روز از مسجدش خارج نشد، و مانع شد که مردم نزد او بیایند. در این سه روز مرتب گریه و زاری مینمود و در آن حال میگفت:

خداوندا! آیا بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش مبتلا میسازی و امتحان این واقعه جان گداز را بنابودی او فرود می‌آوری؟
پروردگارا! آیا لباس این مصیبت عظمی را بتن علی و فاطمه می‌پوشانی و غم و اندوه آن را بدل آنها می‌اندازی؟
آنگاه گفت: پروردگارا! پسری بمن روزی فرما که در این سن پیری

چشمم باو روشن گردد و او را وارث و جانشین من کن و او را برای من مثل حسین برای محمد صلّی اللّه علیه و آله قرار بده. وقتی او را بمن ارزانی فرمودی، مرا مفتون محبت او گردان. سپس مرا در مرگ او مبتلا کن چنان که محمد (ص) حبیب خود را در مرگ فرزندش سوگوار میسازی. خداوند یحیی را باو موهبت فرمود و زکریا را در مرگ او عزادار ساخت» مدت حمل یحیی شش ماه و حسین علیه السّلام نیز چنین بود و این خود داستانی طولانی دارد.
عرض کردم: آقا! چه مانع دارد که مردم خودشان امامی برای خود انتخاب کنند؟ فرمود: امام مصلح یا مفسد؟ عرضکردم: البته امام مصلح فرمود: امکان دارد که مردم بنظر خود امام مصلحی انتخاب نمایند. ولی در واقع مفسد باشد؟ گفتم: آری! فرمود همین علت است که مردم نمیتوانند امام انتخاب کنند.
اکنون با دلیلی که عقلت وثوق بآن پیدا کند، برای تو شرح می‌دهم:
آیا پیغمبرانی که خداوند آنها را از میان خلق برگزید و کتاب‌های آسمانی بر آنها نازل فرمود و با وحی و عصمت تأیید کرد، مانند موسی و عیسی که سرآمد مردم عصر خود بودند و در انتخاب (نماینده خدا) از آنها داناترند، همه با وفور عقل و کمال (دانشی که داشتند) امکان دارد که منافقی را بگمان اینکه مؤمن است انتخاب کنند؟ عرضکردم: نه، ممکن نیست. فرمود: این موسی کلیم خداست که با همه وفور عقل و کمال و علم و نزول وحی بر او، هفتاد مرد را از میان اعیان قوم و بزرگان امتش انتخاب کرد تا آنها را بمیقات پروردگارش ببرد، با اینکه شکی در ایمان و اخلاص آنها نداشت؛ مع هذا آنها منافق از کار درآمدند.
قال اللّه تعالی: وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا تا آنجا که میفرماید: قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ یعنی: موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما انتخاب کرد- آنها گفتند ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه علنا خدا را به‌بینیم. پس صاعقه‌ای آمد و آنها را بکیفر ظلم خود گرفت.

وقتی ما می‌بینیم کسی که خداوند او را برای پیغمبری برگزیده، اشخاص مفسد انتخاب کرد؛ در حالی که گمان میکرده افراد صالح انتخاب نموده

است، یقین میکنیم که انتخاب نماینده خدا، حق ذات اقدس الهی است که از آنچه در سینه‌ها نهفته و در دلها جای گرفته است، اطلاع دارد. وقتی پیغمبر برگزیده خدا در مقام انتخاب، افراد فاسد را انتخاب کند، بطور حتم مهاجرین و انصار هم از این خطر برکنار نبودند.
سپس فرمود: ای سعد! وقتی دشمن بتو گفت که پیغمبر، از این جهت انتخاب‌شده این امت (ابو بکر) را با خود بغار برد که او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی میکند و زمام امور مسلمین را بدست میگیرد، و دفاع از ملت اسلام باو واگذار می‌شود، و اوست که پراکندگیها را سامان می‌بخشد و از درهم ریختن کارها جلوگیری بعمل می‌آورد، و حدود الهی را جاری میسازد، و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل میدارد.
پیغمبر همان طور که به نبوت خود اهمیت میداد، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل میشد، زیرا هر گاه کسی از چیزی فرار میکند و در جایی پنهان می‌شود، قصدش این نیست که کسی او را مساعدت و یاری کند و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت، بهمین جهت علی را با خود نبرد و بردن او را برای خود دشوار میدانست! مضافا باینکه پیغمبر میدانست اگر علی کشته شود، برای او مشکل نیست که دیگری را بجای علی منصوب دارد تا در کارهای دشوار که علی بدرد میخورد، بکار آید.
چرا در جواب او نگفتی: مگر پیغمبر نفرموده است: مدت خلافت بعد از من سی سال است و این مدت را وقف عمر این چهار نفر کرد که بعقیده شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این را میگفتی، ناگزیر از این بود که بگوید: آری. فرمود:
آنگاه باو میگفتی: آیا این طور نیست که پیغمبر چنان که میدانست، خلافت را بعد از وی ابو بکر و بعد از ابو بکر عمر و بعد از عمر عثمان تصاحب میکند و بعد

از عثمان از آن علی است؟ باز هم ناچار بود بگوید: آری. سپس بوی میگفتی: بنا بر این بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله لازم بود که این چهار نفر را به ترتیب با خود بغار ببرد و همان طور که به ابو بکر مهربانی کرد نسبت به بقیه هم مهربانی کند و با بردن ابو بکر بتنهائی مقام سه نفر دیگر را پائین نمی‌آورد و آنها را خوار نمیکرد! وقتی ناصبی مزبور پرسید: آیا اسلام آوردن ابو بکر و عمر بمیل انجام گرفت یا بطور اجبار؟ چرا بوی نگفتی- نه بمیل انجام گرفت و نه بطور اجبار- بلکه از روی طمع اسلام آوردند! زیرا ابو بکر و عمر با قوم یهود مجالست مینمودند و اخبار تورات و سایر کتبی را که از پیشبینی‌های هر زمان تا ظهور محمد صلّی اللَّه علیه و آله و پایان

کار او خبر میداد، از آنها میگرفتند؛ و یهود گفته بودند که: محمد بر عرب مسلط میگردد، چنان که بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط گشت و بالاخره بر عرب پیروزی می‌یابد، همان طور که بخت نصر بر بنی اسرائیل پیروز گردید.
با این فرق که بخت نصر در دعوی خود دروغ‌گو بود. آنها هم (ابو بکر و عمر) آمدند نزد پیغمبر و او را در امر گواهی گرفتن از مردم بگفتن اشهد ان لا آله الا اللّه کمک کردند، و بطمع اینکه بعد از بالا گرفتن کار پیغمبر از جانب حضرتش بحکومت شهری نائل گردند، با وی بیعت نمودند، و چون از انجاح مقصد خود مأیوس گشتند نقاب بستند و با عده‌ای از منافقین امثال خود از عقبه بالا رفتند که پیغمبر (ص) را بقتل رسانند، اما خداوند نیرنگ آنها را بهم زد؛ و بحال کینه خود واگذاشت و بمقصود خود نرسیدند.
چنان که طلحه و زبیر هم آمدند نزد علی علیه السّلام و با او بیعت کردند و هر یک چشم داشتند که از جانب آن حضرت بحکومت شهری برسند، و چون مأیوس گشتند، نقض بیعت کردند و بر وی شوریدند و خداوند هر یک از آنها را بسرنوشت سایرین که نقض بیعت کرده بودند، رسانید.
در این موقع حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام با آقازاده برخاستند و مهیای
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 838
نماز شدند. من از خدمت آنها رخصت طلبیده بیرون آمدم و رفتم ببینم احمد بن اسحق کجا رفت. در میان راه او را دیدم که گریه میکند. پرسیدم: چرا گریه میکنی؟
گفت پارچه‌ای که حضرت آن را خواست، گم کرده‌ام. گفتم: طوری نیست برو بحضرت بگو. او هم رفت خدمت حضرت و بعد در حالی که تبسمی بر لب داشت و صلوات میفرستاد بیرون آمد. پرسیدم ها! چه شد؟ گفت: دیدم پارچه کذائی زیر پای حضرت پهن است و امام روی آن نماز میخواند ما هم خدا را شکر کردیم.
بعد از آن چند روز بمنزل آقا آمد و رفت کردیم و طفل را پیش آقا ندیدیم.
روز آخر که خواستیم با حضرت وداع کنیم وقتی من بخدمت حضرت رسیدم احمد بن اسحق در مقابل حضرت ایستاد و عرضکرد: یا ابن رسول اللّه! وقت حرکت ما نزدیک و اندوه ما زیاد است، ما از خداوند مسألت میداریم که رحمت خود را بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیدة النساء و بر دو آقای اهل بهشت عمو و پدرت و ائمه طاهرین بعد از آنها: پدران بزرگوارت و وجود اقدست و فرزند عزیزت، پی در پی نازل کند، و امیدواریم که پیوسته خداوند مقام باعظمت شما را بالا برد و دشمنت را ذلیل گرداند، و این سفر را آخرین زیارت من قرار ندهد! وقتی احمد بن اسحاق این جمله را بر زبان راند، چشمان آن حضرت (امام حسن

عسکری) پر از اشک شد بطوری که قطرات آن بر رخسار مبارکش جاری گشت، آنگاه فرمود: ای پسر اسحاق! در این دعا اصرار مکن که در مراجعت بلقای پروردگار نائل میشوی! از شنیدن این سخن احمد بن اسحاق بزمین افتاد و غش کرد، وقتی بهوش آمد، عرضکرد: آقا! شما را بخدا و بجدت قسم میدهم مرا مفتخر کنید بپارچه‌ای که آن را کفن خود کنم، حضرت دست برد زیر فرش و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و جز این خرج مکن و آنچه را خواستی (کفن) از دست نخواهی داد، زیرا خداوند پاداش کسانی را که اعمال نیک کنند، ضایع نمیگرداند.

بعد از آنکه از خدمت حضرت مرخص شدیم و بسه فرسخی شهر (حلوان) رسیدیم

احمد بن اسحاق تب کرد و سخت مریض شد، بطوری که از بهبودی خود مأیوس گشت موقعی که بحلوان رسیدیم و در یکی از کاروانسراها منزل کردیم، احمد بن اسحاق مردی از همشهریان خود را که ساکن آنجا بود، طلبید و سپس گفت: امشب از اطراف من متفرق شوید و مرا تنها بگذارید، ما هم از او دور شدیم و هر کدام بخوابگاه خود برگشتیم.

نزدیکهای صبح که چشم گشودم، کافور خادم امام حسن عسکری علیه السّلام را دیدم که روبروی من ایستاده و میگوید: خداوند عزای شما را نیکو و بعوض مصیبتی که بشما رسیده پاداش نیک عطا فرماید، ما از غسل و کفن همسفر شما فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید، که او در نزد آقای شما مقام بزرگی دارد، سپس از نظر ما غائب گردید. ما بر بالین احمد بن اسحاق جمع شدیم و بگریه و زاری پرداختیم تا آنکه او را دفن نمودیم. «1»

در «دلائل الامامه» طبری نیز این روایت از عبد الباقی بن یزداد از عبد اللّٰه بن محمد ثعالبی از احمد بن محمد عطار از سعد بن عبد اللّٰه نقل شده است، همچنین مختصر آن در احتجاج طبرسی آمده است.

مؤلف: نجاشی «2» بعد از توثیق سعد بن عبد اللّٰه و حکم بجلالت قدر او

میگوید: «وی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را دیده است. بعضی از علما را دیدم که ملاقات سعد و امام را تضعیف میکردند و میگفتند این حکایت را ساخته‌اند و باو نسبت داده‌اند».

ولی من (علامه مجلسی) میگویم: شیخ صدوق از عده‌ای که نجاشی اشاره کرده و شناخته نشده‌اند، داناتر بصحت اخبار و اطمینان بآنهاست. اخباری را که متن آنها گواهی بصحت آن میدهد، نمیتوان بمجرد گمان و توهم، مردود دانست، بخصوص که سعد بن عبد اللّٰه زمان امام حسن عسکری علیه السّلام را درک کرده و امکان دارد که آن حضرت را دیده باشد. زیرا

تقریبا او چهل سال بعد از رحلت حضرت، بدرود حیات گفت.
این کار بمنظور پائین آوردن مقام اخیار و عدم وثوق باخبار و ناشی از قلت معرفت در حق ائمه اطهار است، زیرا ما دیده‌ایم که وقتی اخباری که مشتمل بر معجزات غریبه است، چون بدست عده‌ای مجهول الحال میرسد، یا خود آن اخبار را مورد انتقاد قرار میدهند و یا از راویان آن عیبجوئی میکنند، بلکه من میگویم جرم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 841
اکثر راویانی که بآنها نسبت قدح و عیب داده‌اند، چیزی جز نقل این گونه اخبار نیست. «1»

باب بیست و پنجم علت غیبت امام زمان (ع) و کیفیت انتفاع مردم از وجود اقدس آن حضرت در طول غیبت

اشاره

صدوق علیه الرحمه در کتاب «علل الشرائع» بسند خود از حضرت صادق علیه السّلام نقل میکند که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:
لا بدّ للغلام من غیبة. فقیل له: و لم یا رسول اللَّه! قال: یخاف القتل
. یعنی: آن جوان ناچار میباید غائب شود. عرض کردند: یا رسول اللَّه برای چه غیبت میکند؟ فرمود: میترسد او را بکشند.
نیز در علل الشرائع از مروان انباری روایت نموده که گفت: نامه‌ای از امام محمد باقر رسید که نوشته بود: وقتی خداوند همسایگی با مردمی را برای ما ناخوش دانست، ما را از میان آنها بیرون میبرد.
و نیز صدوق در کمال الدین و علل الشرائع از پدرش و او بسند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدت آن بطول می‌انجامد من گفتم: برای چه غیبت میکند یا ابن رسول اللَّه؟ فرمود خداوند عز و جل میخواهد علائم پیغمبران را در غیبتهای خود، در باره او نیز جاری گرداند. ای سدیر! او می‌باید باندازه غیبت‌های پیغمبران غیبت نماید، قال اللَّه تعالی: لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی: آثاری از شما بر اساس آثار آنها که پیشتر بوده‌اند، در میان شما نیز جاری است.
نیز در کمال الدین و علل الشرائع از عبد اللَّه بن فضل هاشمی نقل کرده که گفت:
از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: صاحب الامر غیبتی دارد که ناچار از آنست و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 844
هر پیرو باطل، در آن تردید میکند. من عرضکردم: یا ابن رسول اللَّه چرا غیبت میکند؟ فرمود: بعلتی که بما اجازه نداده‌اند آشکار سازیم عرضکردم چه حکمتی در غیبت اوست؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت سفرای الهی پیش از او بوده است، حکمت غیبت قائم ظاهر نمیشود مگر بعد از آمدن خود او، چنان که حکمت سوراخ کردن کشتی توسط خضر و کشتن آن بچه و تعمیر دیوار، برای موسی ظاهر نگشت، مگر موقعی که خواستند از هم جدا شوند. «1»
ای پسر فضل! این کار از امور الهی و سرّی از اسرار پروردگاری و غیبی از غیبهای خداوندی است. وقتی ما دانستیم که خدای عز و جل حکیم است، تصدیق میکنیم که تمام کارهای او از روی حکمت میباشد. هر چند علت آن برای ما آشکار نگردد! نیز در کمال الدین و علل الشرائع از زراره نقل کرده که گفت: از امام محمد باقر شنیدم میفرمود: پسر بچه ما پیش از ظهورش غیبتی دارد. گفتم: برای چه غیبت میکند؟ فرمود: میترسد و با

دست بشکم خود اشاره نمود، یعنی میترسد او را بکشند این روایت در کمال الدین و کافی نیز بد و طریق دیگر از زراره نقل شده است.
مؤلف: قسمتی از اخباری که مشتمل بر علت غیبت آن حضرت بود در ابواب خبر دادن پدران آن حضرت بقیام وی گذشت.
شیخ صدوق در کتاب «امالی» بسند خود از اعمش «2» از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 845
میکند که فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید زمین از حجت ظاهر و مشهور یا غائب و مستور خدا خالی نمانده و همچنان نیز خالی نمی‌ماند تا قیامت برپا شود، و اگر جز این بود خداوند پرستش نمیشد. سلیمان اعمش گفت: بحضرت صادق عرضکردم:
فکیف ینتفع النّاس بالحجّة الغائب المستور؟ قال کما ینتفعون بالشّمس اذا سترها السّحاب یعنی چگونه مردم میتوانند از حجت غائب انتفاع برند؟ فرمود:
همان طور که از آفتابی که در ابرها پنهان است نفع میبرند.
قطب الدین راوندی از کلینی و او از اسحاق بن یعقوب نقل میکند که این مطلب از ناحیه مقدسه امام زمان بوسیله محمد بن عثمان وارد شد: «و اما علت غیبت که واقع
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 846
شده، خداوند میفرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ «1» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهائی که اگر برای شما ظاهر گردد، شما را متأثر سازد».
«هر یک از پدران من ناچار از آن بودند که بیعت با ظالم زمان خود را بگردن بگیرند، ولی من موقعی ظهور میکنم که بیعت هیچ یک از ستمگران را بگردن نگرفته- ام، و اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبت من از وجودم میبرند مانند استفاده از آفتاب است که ابر آن را از نظرها مستور ساخته است.
وجود من امان مردم روی زمین است چنان که ستارگان امان اهل آسمان است. پس درهای سؤال را از چیزی که سودی بحال شما ندارد ببندید، و برای فهم چیزی که تکلیف بآن ندارید، خود را ناراحت نکنید و برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السّلام زیاد دعا نمائید که آزادی شما باین است و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی» در کمال الدین این روایت از ابن عصام و او از کلینی نیز نقل شده است.
نیز در کمال الدین از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت میکند که: وی از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پرسید: آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش، بهره‌مند می‌شود؟

حضرت فرمود:
ای و الّذی بعثنی بالنّبوّة، انّهم لینتفعون به و یستضیئون بنور ولایته فی غیبته کانتفاع النّاس بالشّمس و ان جلّلها السّحاب
یعنی: آری بخداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده. آنها از وجود او منتفع میشوند و از نور ولایتش در طول غیبت؛ استضائه میکنند. چنان که از آفتاب پشت ابر استفاده میبرند.

علت تشبیه امام غائب بخورشید پنهان در ابر

مؤلف: بقیه این روایت را در باب «اخباری که از پیغمبر رسیده» نقل

کردیم ضمنا باید دانست که تشبیه وجود اقدس امام زمان علیه السّلام بآفتاب پنهان در ابر، اشاره باموری چند است:

اول- اینکه نور عالم هستی و علم و هدایت بتوسط آن حضرت بخلق خدا میرسد؛ زیرا با اخبار مستفیضه ثابت شده که ذوات مقدسه (ائمه اطهار) علت غائی ایجاد مخلوق عالمند؛ و اگر آنها نبودند، نور عالم، بغیر آنها نمیرسید و هم ثابت شده که به برکت و وساطت و توسل بآنها، علوم و معارف حقه برای مردم آشکار میگردد، و گرفتاریها از آنها برطرف می‌شود. و اگر آنها نبودند مردم بوسیله اعمال زشت مستحق انواع عذاب الهی بودند چنان که خداوند فرموده است وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ «1» یعنی: مادام که تو (پیغمبر) در میان آنها هستی، خدا آنها را عذاب نمیکند! ما پس از تجربه زیاد باین نتیجه رسیده‌ایم که در امور پیچیده و مسائل مشکله و هنگام دوری از ذات حق و بسته شدن درهای فیض الهی بروی خلق، هر وقت ائمه اطهار علیهم السلام را واسطه قرار داده‌ایم و متوسل بآنها شده‌ایم، بمیزانی که در آن وقت ارتباط معنوی با آنها پیدا کرده‌ایم، آن کارهای پیچیده و مشکل برای ما حل شده و بمقصود رسیده‌ایم. چنان که این موضوع برای کسانی که خداوند چشم دل آنها را بنور ایمان روشن کرده است، معلوم و مشهود است. توضیح این مطلب سابقا در کتاب «امامت» گذشت «2».

دوم- اینکه همان طور که آفتاب پوشیده در ابر با همه انتفاعی که مردم از آن میبرند، در هر آن انتظار دارند، ابر برطرف گردد و قرص آن پیدا شود تا بیشتر از آن منتفع گردند، همین طور در ایام غیبت امام زمان نیز شیعیان با اخلاص در همه اوقات انتظار آمدن و ظهور او را دارند، و از این نظر مأیوس نمیگردند.

سوم- اینکه کسانی که وجود آن حضرت را با همه آثار و علائمی که دارد، انکار

میکنند، مثل انکارکنندگان وجود خورشید بوقت ناپدید شدن در ابرها، میباشند.

چهارم- اینکه گاهی پنهان گشتن خورشید در میان ابرها، از آشکار بودنش برای بندگان خدا روی مصالحی بهتر است، همچنین غیبت امام زمان علیه السّلام برای مردم در طول غیبت، نظر بمصالحی بهتر است و بهمین جهت

هم از نظرها غائب گردید.
پنجم- اینکه هر کس بخورشید مینگرد، قادر نیست آن را بیرون از ابرها به بیند بلکه گاهی ممکن است بواسطه ضعف قوه دید، اگر در قرص آفتاب نگاه کند، بینائی خود را که نمیتواند خورشید را احاطه کند هم از دست بدهد. همین طور آفتاب وجود مقدس امام زمان علیه السّلام نیز، بسا هست که اگر همه او را به بینند، زیانبخش بحال مردم باشد و موجب کوری دل آنها از دیدن آفتاب حقیقت گردد. در صورتی که در غیبت آن حضرت چشم بصیرتشان قادر است متحمل ایمان باو گردد. چنان که انسان میتواند از لابلای ابر نگاه بخورشید کند و ضرری هم نبیند! ششم- اینکه گاهی آفتاب از میان ابرها بیرون می‌آید، یکی بآن مینگرد و دیگری توجه ندارد همین طور ممکن است آن حضرت در ایام غیبت برای عده‌ای آشکار شود ولی دیگران نه بینند.
هفتم- اینکه اصولا ائمه اطهار از لحاظ نفعی که برای عالم وجود دارند، همانند خورشید میباشند، و تنها آنها که کوردلند نمیتوانند از اشعه جمال آنان بهره‌مند گردند چنان که در اخبار آیه شریفه مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا «1» تفسیر باین معنی شده است.
هشتم- اینکه همان طور که شعاع خورشید بمیزان روزنه‌ها و شبکه‌های خانه‌ها وارد آن می‌شود و بقدر ارتفاع موانع خانه‌ها، در آن میتابد، همچنین مردم نیز باندازه موانع حواس و مشاعرشان که عبارتست از شهوات نفسانی و علائق جسمانی و خود روزنه‌ها و شبکه‌های دلهای آنهاست، و هم بقدری که پرده‌های کثیف هیولانی را از دلهای خود بکنار میزنند از انوار هدایت و راهنمائی ائمه طاهرین علیهم السلام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 849
استفاده میکنند.
(وقتی پرده‌های هواپرستی و موانع را از پیش خود بردارد) مانند کسی می‌شود که در زیر آسمان قرار گرفته و نور آفتاب بدون مانع از هر سو او را احاطه کرده باشد.
ای خواننده! من با این بیان، هشت در از این بهشت روحانی را بروی تو گشودم، خداوند با تفضل خود هشت در دیگر هم بروی من گشوده است؛ ولی اگر ذکر کنم سخن بدرازا میکشد، امیدوارم خداوند متعال در راه شناسائی و معرفت ائمه اطهار هزار در بروی ما و شما بگشاید که از هر دری هزار در دیگر گشوده گردد.
صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از شیخ مفید روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بهترین وقتی که خداوند به بندگانش نزدیک و از آنها خشنود است هنگامی است که مردم حجت خدا را از دست بدهند؛ و او برای آنها آشکار نشود و از نظر آنها غائب گردد، و آنها ندانند جای او

کجاست، و با اینوصف میدانند که سفرای الهی و نشانه‌های حق، از میان نرفته است. در آن موقع صبح و شام منتظر فرج و ظهور باشید.
همچنین سخت‌ترین موقعی که خداوند بر دشمنانش غضب میکند، هنگامی است، که خداوند حجت خود را از میان آنها بیرون برد و برای آنها آشکار نگردد، و این در موقعی است که خداوند میداند دوستانش (در باره حجت خدا) تردید ندارند،
و لو علم انّهم یرتابون ما افقدهم حجّته طرفة عین
یعنی اگر بداند که در بودن و نبودن وی شک دارند بمقدار یک چشم بهم زدن او را غائب نمیکند! در غیبت نعمانی از کلینی از مفضل بن عمر نیز این روایت از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است.
همچنین در کمال الدین از زرارة بن اعین روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: آن جوان پیش از آنکه قیام کند غیبت میکند. عرض کردم: برای چه غیبت میکند؟ فرمود: میترسد، و در این وقت اشاره بشکم و گردن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 850
خود نمود. سپس فرمود: او همان منتظری است که مردم در باره ولادت او شک میکنند: بعضی میگویند. بعد از پدرش مرد و نسل پدرش قطع شد و بعضی دیگر خواهند گفت: او دو سال پیش از وفات پدرش متولد گردید. بر خداوند لازم است که بندگانش را بدین گونه؛ امتحان کند، و در آن موقع است که اهل باطل تردید خواهند کرد.
نیز در آن کتاب روایت میکند که ابو بصیر گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود: ولادت صاحب الامر بر مردم پوشیده می‌ماند، تا چون ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.
نیز در کافی از جمیل بن صالح از آن حضرت نقل کرده که فرمود:
یبعث القائم و لیس فی عنقه لاحد بیعة
خداوند قائم ما را برانگیخته میگرداند در حالی که بیعت هیچ کس در گردن او نیست.
هم در کتاب مزبور از حسن بن فضال از پدرش امام رضا علیه السّلام روایت میکند که فرمود: گوئی شیعیان را بهنگامی که چهارمی که از فرزندان مرا از دست میدهند می‌بینم که دشت و دمن را میگردند و او را نمی‌یابند. عرضکردم: یا ابن رسول اللّٰه چرا چنین می‌شود؟ فرمود: برای اینکه امام آنها از نظرشان غائب میگردد. عرضکردم:
چرا غائب می‌شود؟ فرمود: برای اینکه وقتی با شمشیر قیام کرد، بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.
همچنین در کتاب یاد شده از ابو بصیر روایت کرده که گفت: امام ششم فرمود:

صاحب الامر ولادتش بر مردم پوشیده میماند، تا هنگامی که ظهور میکند، بیعت کسی در گردنش نباشد، خداوند کار او را در یک شب اصلاح می‌فرماید.
نیز در کمال الدین از زراره روایت میکند که گفت: حضرت صادق (ع) بمن فرمود: ای زراره! قائم ما ناچار از اینست که غیبت کند. عرضکردم: برای چه؟
فرمود: از جان خود بیم دارد. سپس حضرت با دست اشاره بشکم خود فرمود.
نیز در آن کتاب، این حدیث را از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 851
و هم در کمال الدین از زراره روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
آن جوان را قبل از قیامش غیبتی خواهد بود. عرض کردم: برای چه؟ فرمود:
می‌ترسد کشته شود.
همچنین صدوق در معانی الاخبار و کمال الدین از ابن ابی عمیر و او با یک واسطه روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم، چرا امیر المؤمنین علیه السّلام در اول کار با مخالفین خود جنگ ننمود؟ فرمود: بخاطر این آیه شریفه بود که خدا می‌فرماید: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً یعنی: اگر آنها جدا شده بودند، کافران آنها را بعذاب دردناکی معذب مینمودیم.
عرضکردم مقصود از «جدا شدن» در این آیه چیست؟ فرمود: مقصود مؤمنینی هستند که خداوند نطفه آنها را در صلبهای پدرانی کافر بودیعت نهاده «1» همین طور قائم هم مادام که ودایع الهی آشکار نشده؛ ظهور نخواهد کرد. پس وقتی آن مردان مؤمن و ثابت قدم و فداکار پیدا شدند، او نیز ظهور میکند و بر دشمنان خدا غلبه یافته همه را از دم شمشیر میگذراند.
و هم صدوق در دو کتاب مزبور این روایت را بسند دیگر از ابراهیم کرخی از حضرت صادق (ع) نقل کرده است.
شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» از زراره روایت نموده که فرمود: قائم ما را پیش از ظهورش غیبتی خواهد بود. عرضکردم: چرا غائب می‌شود؟ فرمود؟ از کشته شدن می‌ترسد «2» و هم در آن کتاب مینویسد: ابو خالد کابلی روایت مفصلی نقل کرده که ما
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 852
مختصر آن را می‌آوریم میگوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام

خواستم که قائم علیه السّلام را نام ببرد تا او را بنام بشناسم: فرمود: ای ابو خالد چیزی از من پرسیدی که اگر اولاد فاطمه مطلع شوند او را قطعه قطعه خواهند کرد. «1»

نعمانی در کتاب «غیبت» از زراره روایت میکند که گفت: شنیدم امام محمد باقر (ع) میفرمود: قائم ما را پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. و اوست که ارثش را طلب میکنند «2» عرضکردم برای چه غیبت میکند؟ فرمود: میترسد. بعد اشاره بشکم خود نمود، یعنی میترسد او را بکشند.

مؤلف: شیخ طوسی (در کتاب غیبت) مینویسد: هیچ علتی مانع از ظهور آن حضرت جز اینکه می‌ترسد کشته شود، نیست. زیرا اگر جز این بود، جایز نبود که پنهان شود. بلکه ظاهر می‌گشت و هر گونه ناراحتی و آزاری را محتمل میشد. زیرا مقام رفیع ائمه و همچنین انبیاء عظام و بزرگواری آنها، بواسطه ناملایماتی بود که در راه دین خدا متحمل میگشتند.
سؤال اگر گفته شود: چرا خداوند از کشته شدن آن حضرت جلوگیری نمیکند و میان او و کسی که میخواهد آن حضرت را بقتل رساند مانعی ایجاد نمینماید؟.
جواب میگوئیم: ممانعتی که با تکلیف داشتن بندگان خدا منافات ندارد، اینست
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 853
که خداوند مردم را از مخالفت فرمان او برحذر دارد و دستور دهد که از او پیروی کنند و او را یاری نمایند و در برابر او تسلیم گردند؛ اینها همه کاریست که خدا باید بکند.
اما ایجاد مانع میان او و مردم، منافی تکلیف داشتن بندگان و نقض غرض است. زیرا مقصود از مکلف داشتن مردم، اینست که آنها بثواب برسند، و حال آنکه ایجاد مانع و حائل میان آن حضرت و مردم، با این منظور منافات دارد. بعلاوه بسا هست که ایجاد حائل و مانع برای جلوگیری از کشته شدن آن حضرت موجب بروز مفسده‌ای برای مردم شود که البته این کار از خداوند نیکو نیست.
آنچه گفتیم غیر از آنست که یکی از علمای ما گفته که: «ممکن است ظهور حضرت دارای مفسده و غیبتش مصلحتی داشته باشد» زیرا آنچه آن عالم فرموده موجب ابطال طریق اثبات رسالت در همه اوقات است بنظر آن عالم رسالت همچون الطاف الهی است که با تغییر زمانها و اوقات تغییر میپذیرد، در صورتی که ایجاد مانع و حائل برای جلوگیری از کشته شدن امام زمان، این طور نیست و میتوان گفت: در ایجاد مانع و حائل مفسده است و منجر به نقض وجوب رسالت و ریاست دینی هم نمیشود.
ایراد اگر گفته شود: پدران امام زمان همه آشکار بودند و از دشمن بیم نداشتند و این طور نبودند که کسی نتواند بآنها برسد.
پاسخ آن میگوئیم: وضع آن حضرت عکس وضع پدران بزرگوارش است. زیرا وضع پدران آن حضرت در نظر خلفای وقت و دیگران طوری بود که نمیدانستند ائمه علیه آنها قیام میکنند و عقیده نداشتند که آن ذوات مقدسه با شمشیر قیام خواهند کرد و دولتها را نابود میکنند.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 854

بلکه همه میدانستند که ائمه اطهار منتظر ظهور مهدی خودشان هستند و اعتقاد بامامت آنها هم برای خلفا که اطمینان بانتظام امور مملکت خود داشتند، زیان بخش نبود.

ولی حضرت صاحب الزمان علیه السّلام این طور نیست. زیرا همه میدانستند که او با شمشیر قیام نموده و کشورها را فتح میکند و هر پادشاهی را مقهور میگرداند و عدل را گسترش میدهد و ظلم را از میان برمیدارد. پس کسی که چنین باشد، قهرا دشمنان از قدرت و سلطه او خواهند ترسید و همه جا در تعقیب و کمین او خواهند بود و جاسوسها برای یافتنش میگمارند و از ترس تسلط وی قصد کشتن او را خواهند کرد. در این صورت البته او هم از جان خود بیمناک می‌شود و ناچار پنهان میگردد و از نظر تمام کسانی که اطمینان بآنها ندارد خواه دوست و خواه دشمن تا موقع ظهورش، غائب می‌شود.

و نیز علت اینکه پدران آن حضرت آشکار بودند این بود که آنها میدانستند اگر اتفاق سوئی برای آنها روی دهد، امام دیگری هست که جای او را بگیرد و شکاف را پر کند، و حال آنکه امام زمان چنین نیست. زیرا میدانیم که کسی بعد از او نیست که پیش از آن حضرت با شمشیر، قیام کند و جای او را بگیرد. بهمین جهت میگوئیم: واجب است که آن حضرت پنهان شود و از نظرها غائب گردد و باید میان او و پدران بزرگوارش فرق گذاشت.

اشکال اگر گفته شود: امام زمان از کجا میداند که موقع ظهورش از کسی ترس ندارد؟ اگر بوسیله وحی دانسته، بامام که وحی نمیشود، و اگر با علم ضروری فهمیده این معنی با تکلیف منافات دارد. و اگر با علائمی که موجب ظن غالب است، استنباط کرده این هم اطمینان بخش نیست.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 855

پاسخ میگوئیم: دو جواب باین سؤال میدهیم. اول اینکه خداوند، زمان غیبت خوفناک او و موقع برطرف شدن این ترس و خوف را، بوسیله پیغمبر و پدران بزرگوارش بآن حضرت اطلاع داده است. و او هم از آنچه بوی رسیده، پیروی میکند. اگر آن را بر ما پنهان داشته‌اند، بر اساس مصلحتی بوده، ولی امام زمان یقین باین مطلب دارد نه ظن و گمان.

دوم اینکه: ممکن است بر حسب عادت از راه امارات و علائم ظن قوی پیدا کند که کار سلطنتش بالا میگیرد، و نیرومند می‌شود و در آن موقع ظهور کند. علاوه بر این پدران بزرگوارش هم بوی اطلاع داده باشند که هر وقت ظن قوی پیدا کرد که کار سلطنتش بالا میگیرد، واجب است که خود را آشکار سازد و در حقیقت ظهورش مسلم و ظن قوی او، شرط آنست.

چنان که میگوئیم: وقتی شهود، گواهی خود را دادند، حکم در محکمه شرع

قطعیت پیدا میکند؛ و هم وقتی علائم تعیین قبله معلوم گشت واجب است عمل به جهت قبله کنیم، هر چند وجوب قطعیت حکم حاکم، و توجه بسوی قبله هم واقعا معلوم باشند.
و اما اینکه روایت شده که شیعیان در زمان غیبت حضرت امتحان میشوند و کار بر آنها مشکل میگردد و خداوند آنها را امتحان میکند، تا میزان استقامت و پایداری آنها در آن امور دشوار معلوم شود، مقصود خبردادن از این گونه پیش آمدهای ناگوار است. نه اینکه خداوند امام را غائب کرده تا چنین پیش آمدی بکند.
چطور ممکن است خداوند چنین کار کند با اینکه میداند آنچه مؤمنین از ستمگران می‌بینند، ظلم و گناهی است که ظالمان بر آنها روا می‌دارند. نه! خدا این کار را اراده نمی‌کند. بلکه علت غیبت، همان طور که گفتیم بیمی است که امام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 856
بر جان خویش دارد.
پیغمبر و ائمه اطهار هم آنچه را در زمان غیبت روی می‌دهد و ثوابهائی که اهل ایمان در راه پایداری بر آنچه روی میدهد میبرند، خبر داده‌اند، که اهل ایمان بدین حق چنگ زنند، تا گاهی کک خداوند آن حضرت را ظاهر گرداند و او آنان را از اندوه بی‌شمار بیرون آورد.

باب بیست و ششم امتحان شیعیان در زمان غیبت امام زمان (ع) بمنظور پاک شدن آنان و منع از تعیین وقت ظهور آن حضرت

اشاره

شیخ الطائفه بسند خود در کتاب غیبت از فرات بن احنف روایت میکند که گفت: امیر المؤمنین علی علیه السّلام: از قائم آل محمد سخن بمیان آورد و فرمود: او چندان از میان مردم غائب می‌شود که نادانان بگویند: خداوند چه احتیاجی به آل محمد دارد؟! نیز در غیبت شیخ از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

ای گروه شیعه! شیعه آل محمد! شما همچون سرمه‌ای که بچشم میکشند خالص میشوید. زیرا کسی که سرمه بچشم میکشد میداند سرمه کی وارد چشم می‌شود ولی نمیداند چه وقت از بین میرود. شما نیز (روزگاری خواهید داشت) که یکنفر از شما صبح، خود را در راه دین حق می‌بیند، ولی شب از دین بیرون رفته است، و در وقت شب در راه دین حق میباشد ولی صبح از دین خارج شده است! این روایت در غیبت نعمانی بطریق دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است.

نیز در غیبت شیخ از ربیع بن محمد مسلی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

و اللَّه لتکسّرنّ کسر الزّجاج و انّ الزّجاج یعاد فیعود کما کان و اللَّه لتکسّرنّ کسر الفخّار و انّ الفخّار لا یعود کما کان و اللَّه لتمحصنّ و اللَّه لتغربلنّ کما یغربل الزّوان من القمح

یعنی: بخدا قسم شما شیعیان همچون شیشه شکسته میشوید، و شیشه را بعد از شکستن میتوان ذوب کرد و بصورت نخست برگرداند!

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 858

بخدا قسم شما مانند سفال شکسته میشوید «1» سفال بعد از شکسته شدن دیگر بصورت اول برنمی‌گردد. بخدا قسم شما امتحان میشوید و غربال خواهید شد (تا نیکان در غربال مانده و غیر نیکان بیرون بریزند) چنان که دانه تلخ از میان گندم جدا می‌شود.

و هم در غیبت شیخ از علی بن یقطین «2» روایت نموده که حضرت موسی بن

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 859

جعفر علیه السّلام بمن فرمود: شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت میشوند. یقطین به پسرش علی گفت: چه شد که آنچه در باره ما (مقصود سلطنت بنی عباس است) گفته بودند، واقع شد ولی آنچه در باره (ظهور دولت ائمه) گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: آنچه در باره ظهور دولت شما و ما گفته شده از یک محل سرچشمه گرفته، با این فرق که وعده‌ای که بشما داده شد، فعلا بوقوع پیوسته؛ ولی وعده که بما داده‌اند هنوز

بظهور نرسیده است و ما را در آرزوی ظهور آن توصیه کرده‌اند.
اگر بما میگفتند این امر تا دویست و سیصد سال دیگر واقع نمیشود، موجب قساوت دلها و برگشتن عموم مردم از دین اسلام میشد، ولی گفته‌اند: ظهور دولت ما نزدیک است تا دلها را بهم پیوند دهد و فرج آل محمد نزدیک شود.
در غیبت نعمانی نیز این روایت بسند دیگر از علی بن یقطین نقل شده است.
تحقیق مؤلف در حدیث علی بن یقطین مؤلف: اینکه حضرت فرموده «شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 860
میشوند» باین معنی است که ائمه طاهرین آنها را با تربیت صحیح بار می‌آورند و آنها را اصلاح نموده آرزومند تعجیل فرج و نزدیک شدن ظهور دولت حق میکنند، تا از دین حق برنگردند و مأیوس نشوند.
دویست که در کلام حضرت است، مبنی بر گفته مقرر در نزد منجمین و اهل حساب است که هر گاه کسور بیش از نصف باشد آن را تمام و اگر کمتر از نصف باشد، اسقاط میکنند.
این را از این جهت گفتیم: که صدور خبر مزبور اگر در اواخر زندگانی حضرت موسی کاظم (ع) بوده از دویست سال خیلی کمتر است. زیرا وفات حضرت در سال 183 هجری روی داده است تا چه رسد که قبل از این تاریخ از دنیا رفته باشد؛ بنا بر این روی حساب گذشته ذکر دویست سال که صد سال آن کسر داشته باشد صحیح است. زیرا از نصف تجاوز کرده است و این طور بذهن من خطور کرده است.
دوم- توجیه دیگری هم بنظر می‌رسد. و آن اینکه ابتداء این دویست سال اول بعثت پیغمبر (ص) باشد. زیرا از این زمان پیغمبر شروع کرد بخبر دادن از آمدن ائمه و مدت ظهور و پنهان شدن آنها، پس بنا بر یک تقدیر (با اضافه سیزده سال قبل از هجرت) این مدت نزدیک به دویست سال خواهد بود. و اگر در ده سال اخیر (نود سال) سده دوم کسری باشد، بنا بر قاعده‌ای که گفتیم، اشکالی ندارد.
سوم- اینکه مقصود از تربیت یافتن شیعیان زمان پیش از امام هفتم و بعد از آن حضرت باشد، بهمین جهت تربیت را بلفظ مضارع آورده علی هذا این تربیت از موقع هجرت شروع و تا زمان امام رضا علیه السّلام که (بر خلاف گذشته و محدودیت ائمه پیشین) در سال دویست هجری ولیعهد مسلمین گشت و سکه بنام مبارکش زدند؛ پایان می‌پذیرد.
چهارم- اینکه مدت تربیت همان طور باشد که در وجه سوم گفتیم و شامل قبل و بعد از زمان موسی بن جعفر (ع) باشد، ولی ابتدای آن را بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام فرض کنیم که امتحان بزرگی

برای شیعه بود و در آن موقع شیعه احتیاج

بتربیت داشت که نکند در آن امتحان لغزش پیدا کنند و انتهاء آن، اول امامت قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله باشد که بدون کسر با دویست سال مطابق می‌باشد و علت اینکه بعد از امام حسین تربیت شیعیان لزوم داشت این بود که شیعیان امامی را بعد از خود نمی دیدند که آنها را آرزومند ظهور دولت حق کند (زیرا امام زین العابدین علیه السّلام در تقیه میزیست و نمی‌توانست در این خصوص سخن بگوید).
پنجم- آنکه بعد از یقین شیعیان بوجود مهدی موعود (ع) امیدواری آنها بظهور دولت حق قوی می‌شد. از این رو آنها منتظر ظهور آن حضرت بودند تا احتیاج بر شد و تربیت نداشته باشند. شاید این بهترین وجهی باشد که در این خصوص به ذهن من خطور کرده است: و اللّه اعلم بحقیقة الحال.
یقطین از اتباع بنی عباس بود: لذا بپسرش علی که از خواص امام موسی کاظم علیه السّلام بود گفت: از زبان پیغمبر و ائمه بما وعده ظهور دولت بنی عباس داده بودند و همان طور که گفته بودند، ظاهر شد. وعده دادند که دولت ائمه شما نیز ظاهر میگردد تا کنون عملی نشده؟ جواب علی هم محکم بود. آن جواب را چنان که خواهد آمد از امام موسی بن جعفر گرفته بود.
نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت از فضیل بن یسار «1» روایت نموده که گفت: از امام

محمد باقر علیه السّلام پرسیدم: آیا ظهور صاحب الزمان وقت معینی دارد؟ فرمود:
کذب الوقّاتون کذب الوقّاتون کذب الوقّاتون
: آنها که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ گفتند، دروغ گفتند، دروغ گفتند! و هم در آن کتاب از منذر جواز نقل می‌کند که امام ششم فرمود: آنها که وقت ظهور را تعیین می‌کنند دروغ گفتند، ما نه وقت گذشته را تعیین می‌کنیم و نه وقت آینده را.
و هم در کتاب مزبور بسند مذکور از عبد الرحمن بن کثیر روایت میکند که گفت: من در خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام نشسته بودم که مهزم اسدی آمد و عرضکرد قربانت گردم: ظهور قائم آل محمد که انتظار آن را میکشید کی خواهد بود؟
فرمود: ای مهزم! طول میکشد: ای مهزم!
کذب الوقّاتون و هلک المستعجلون و نجا المسلّمون و الینا یصیرون
آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغ میگویند و آنان که برای ظهورش شتاب مینمایند بهلاکت میرسند و آنان که تسلیم قضای الهی میباشند نجات

میيابند، و بالاخره بسوی ما باز میگردند.
در غیبت نعمانی نیز این حدیث را بدو سند دیگر از آن حضرت نقل میکند علی ابن بابویه در کتاب «امامت و تبصره» بسند دیگر هم آن را روایت کرده است.
در غیبت شیخ از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که بوی فرمود:
هر کس وقت ظهور را برای تو معین نمود، از تکذیب آن ملاحظه مکن، چه که ما (در این خصوص) برای کسی وقت معین نمی‌کنیم.
و نیز در کتاب مزبور با سند خود حدیث مفصلی از محمد بن حنفیه نقل کرده و سپس آن را مختصر نموده و میگوید: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اولاد فلان «1» سلطنتی طولانی خواهند داشت، وقتی مطمئن شدند و گمان کردند که دولت آنها زوال پذیر نیست، ناگهان چنان بعذاب الهی گرفتار شوند که بزرگی نداشته

باشند آنها را جمع کند و بناله آنها گوش فرا دهد، این است معنی آیه شریفه:
حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ عرضکردم: فدایت گردم، آیا وقت آن را میتوان تعیین کرد؟ فرمود: نه! زیرا علم خداوند بر علم آنها که این گونه اوقات را تعیین میکنند، غلبه دارد خداوند بموسی بن عمران علیه السّلام وعده داد که تا سی شب بمیقات پروردگار برود، و بعد ده روز بر آن اضافه کرد در حالی که نه خود موسی پیشبینی ده روز اضافی را میکرد و نه بنی اسرائیل.
بهمین جهت هنگامی که سی شب گذشت و موسی برنگشت بنی اسرائیل گفتند موسی ما را فریب داد و بالنتیجه گمراه گشتند و گوساله سامری را پرستش کردند (بنا بر این من هم نمی‌توانم وقت سقوط دولت اولاد فلان را تعیین کنم) ولی موقعی که فقر و پریشانی در میان مردم زیاد شد و گروهی عقیده گروه دیگر را انکار نمودند، در آن زمان روز و شب منتظر آمدن امر الهی باشید.
نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر روایت میکند که گفت: بحضرت عرضکردم:
این امر (ظهور ولی عصر) را وقت معینی هست که با دانستن آن بدنهای خود را از غم هجران و درد انتظار آسوده گردانیم؟ فرمود: آری ولی چون شما آن را فاش کردید خداوند بر مدت آن افزود! و هم در کتاب مزبور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: بامام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده است تا هفتاد سال بلا پدید می‌آید و میفرمود بعضی از بلاها آسایش است در صورتی که هفتاد سال

گذشته و ما آسایشی نمی‌بینیم؟ حضرت فرمود: خداوند مدت ناراحتی را تا هفتاد سال قرار داده بود ولی چون امام حسین علیه السّلام کشته شد، غضب الهی بر مردم روی زمین شدت یافت و

آن مدت را تا سال صد و چهل بتأخیر انداخت.
ما این مطلب را بشما گفتیم و شما این راز را آشکار نمودید، خداوند هم آن مدت را (از صد و چهل سال) هم بتأخیر انداخت. و دیگر وقتی برای آن تعیین نکرد.
یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ «1» یعنی: خداوند آنچه را بخواهد از میان میبرد و آنچه بخواهد باقی میگذارد و ام کتاب در نزد اوست.
ابو حمزه گفت: این مطلب را (که امام محمد باقر فرمود) بحضرت صادق علیه السّلام نیز گفتم، فرمود: همین طور است که آن حضرت فرموده.
نعمانی در کتاب غیبت نیز آن را از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده است.
نظر مؤلف در این باره مؤلف: گفته شده که سال هفتاد اشاره بقیام امام حسین علیه السّلام، و سال صد و چهل اشاره برفتن امام رضا علیه السّلام بخراسان است ولی من میگویم: این با تواریخ مشهور وفق نمیدهد. زیرا شهادت امام حسین در اول سال شصت و یکم هجری و رفتن امام رضا علیه السّلام بخراسان در سنه دویست هجری روی داده. آنچه بنظر من میرسد اینست که ابتداء تاریخ را بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و ابتداء نهضت امام حسین علیه السّلام را دو سال پیش از درگذشت معاویه فرض کنیم زیرا اهل کوفه در آن روزها با وی در باره خروج و آمدنش بکوفه مکاتبه میکردند (بنا بر این با سال هفتاد میسازد).
و دوم (یعنی سال صد و چهل) اشاره بقیام زید بن علی بن الحسین علیه السّلام باشد که در سال صد و بیست و دو هجری قیام کرد. پس اگر مدت فاصل بین بعثت و هجرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را که (سیزده سال بوده) بآن منضم کنیم، با تاریخی که در روایت بود نزدیک می‌شود.
یا اینکه مقصود از سال صد و چهل اشاره باشد بانقراض دولت بنی امیه یا ضعف آنها و استیلاء ابو مسلم خراسانی بر خراسان، چه وی نامه‌هائی خدمت امام جعفر

صادق علیه السّلام نوشت و آن حضرت را دعوت بقیام کرد ولی حضرت بواسطه مصالحی نپذیرفت.
استیلاء ابو مسلم بر خراسان در سال صد و بیست و هشت هجری اتفاق افتاد و اگر مبدء تاریخ را بعثت پیغمبر (ص) قرار دهیم، با آنچه در روایت

است (صد و چهل سال) موافقت میکند.
و بنا بر اینکه مبدء تاریخ هجرت باشد، ممکن است مقصود از سال هفتاد استیلاء مختار باشد. قتل وی در سنه شصت و هفت واقع شد و صد و چهل هم اشاره بطلوع حضرت صادق علیه السّلام در این زمان و پراکنده شدن شیعیان آن حضرت در اطراف باشد، از این گذشته اصولا با تصحیح «بداء» دیگر نیازی باین گونه تکلفات نخواهد بود.
شیخ الطائفة در غیبت از عثمان نوا روایت نموده که گفت: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم میفرمود: این امر (ظهور دولت آل محمد) را خداوند در من قرار داده بود، ولی آن را بتأخیر انداخت و بعد از من هر طور صلاح بداند، در باره ذریه‌ام عملی میسازد.
حدیث ضعیف ابو لبید مخزومی عیاشی در تفسیر خود از ابو لبید مخزومی روایت میکند که امام پنجم فرمود:
ای ابو لبید! دوازده تن از اولاد عباس بسلطنت میرسند چهار نفر آنها بعد از هشتمین آنان بقتل میرسند. یکی از آنها با گلو درد جان میدهد. عمر آنها کوتاه، مدت دولتشان قلیل، و سیرتشان پلید میباشد. یکی از آنها فاسق کوچکی ملقب به «هادی» و ناطق و غاوی است.
ای ابو لبید در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است، وقتی خداوند «الم ذلِکَ الْکِتابُ» را نازل فرمود: محمد (ص) قیام کرد تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دلهای مردم جای گرفت. هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابو البشر میگذشت.
سپس فرمود: بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 866
بشماری هست. هیچ یک از این حروف نمیگذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام میکند. آنگاه فرمود: «الف» یک «ل» سی «م» چهل و «ص» در «المص» نود است که جمعا صد و شصت و یک میباشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین علیه السّلام «الم اللَّهُ لا إِلهَ» بود. وقتی مدت او بسر رسید، قائم بنی عباس قیام میکند و چون آن بگذرد قائم ما در «الر» قیام میکند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.
مؤلف: آنچه در حل این روایت که از اخبار مشکل و اسرار پنهان است! بنظر من میرسد اینست که امام محمد باقر علیه السّلام فرموده حروف مقطعه اوائل سوره‌های قرآن اشاره بظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل است.
آن حضرت ولادت پیغمبر (ص) را از عدد اسماء حروف مقطعه باز بر و بینه آنها «1»

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 867
همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود، با حذف مکررات آنها، استخراج فرموده است. باین معنی که باید الف و لام و میم را نه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده، بشمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوائل سوره‌های قرآن را بدین گونه بشماریم، صد و سه حرف می‌شود و این موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم (ص) است. زیرا هنگام تولد پیغمبر بعد از گذشتن هفت هزار و صد و سه سال از ابتدای خلقت حضرت آدم، گذشته بود. و اینکه فرمود: «و بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماری هست» همین معنی بود که ما بیان داشتیم.

و اینکه حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اوائل قرآن (مثلا مجموع الم) اشاره است بظهور دولتی از بنی هاشم، که چون آن حروف بگذرد، آن دولت هم پدید می‌آید. مثلا «الم» که در اول سوره «بقره» است اشاره بظهور دولت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله است.

زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد. دولت عبد المطلب بود. پس دولت او مبدء تاریخ است. و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر و بعثت آن سرور نزدیک بهفتاد و یک سال بود که مطابق با عدد «الم» است. (با حساب ابجد) پس «الم» اشاره باین معنی است.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 868
آنگاه به ترتیب سوره‌های قرآن «الم» دوم که در اول سوره «آل عمران» است اشاره بقیام امام حسین علیه السّلام میباشد. زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال شصت هجری و بعثت پیغمبر (که در اینجا مبدأ تاریخ فرض می‌شود) سیزده سال بود (که جمعا هفتاد و سه سال میباشد) و میدانیم که شیوع دعوت پیغمبر و بالا گرفتن کار آن حضرت از سال دوم بعثت بوده (و بنا بر این، از آن موقع تا قیام امام حسین با هفتاد و یک سالی که عدد «الم» است وفق میدهد).

سپس به ترتیب سوره‌های قرآن نوبت به «المص» میرسد که در اول سوره «اعراف» است و با گذشتن آن (که 161 سال می‌شود) دولت بنی عباس پدید آمد، ولی این تطبیق مشکل می‌نماید. زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنها در سال 132 هجری بوده و حال آنکه در آن موقع 145 سال از بعثت (که مبدء این تاریخ است) می‌گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست! ولی ممکن است این مشکل را بچند وجه حل کرد: اول اینکه مبدأ این تاریخ را غیر مبدأ «الم» بدانیم باین معنی که مبدأ ولادت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله باشد! زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سنه صد هجری بود و آشکار شدن نهضت آنها در خراسان در سال صد و هفت یا صد و هشت هجری روی داده علی هذا از موقع ولادت

پیغمبر تا آن موقع صد و شصت و یک سال میباشد (مطابق عدد المص).
دوم اینکه منظور از قیام بنی عباس؛ استقرار دولت و سلطنت آنها باشد که در اواخر زمان منصور دوانقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدأ آن بعثت پیغمبر باشد میسازد.
سوم اینکه این حساب مبنی بر اساس حساب ابجد قدیم باشد که آن را «مغاربه» می‌نامند. و سعفص، قرشت، ثخذ و ضظغ در آنست، در حساب آنها «صاد» شصت است و بنا بر این «المص» صد و سی و یک می‌شود، چنان که در «کتاب القرآن» خواهم گفت حساب «المص» در خبر رحمه بن صدقه مبنی بر همین حساب است (یعنی ابجد قدیم) و بنا بر این تاریخ «المص» با تاریخ «الم» موافق میباشد. زیرا در سال 117
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 869
هجری دعوت بنی عباس در خراسان آشکار گردید» و بعضی از آنها را گرفته بقتل رسانیدند (و چون 13 سال از بعثت تا هجرت را نیز بر آن بیافزائید، 130 سال می‌شود).
احتمال هم میرود که مبدأ این تاریخ زمان نزول آیه «المص» باشد. باین معنی که اگر در مکه نازل شده چنان که مشهور است، نزول آن را نزدیک بزمان هجرت فرض کنیم و با این فرض با بیعت ظاهری بنی عباس (131) نزدیک است، و چنانچه در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون تهافت منطبق بر بیعت آنها گردد.
اگر به تحقیقی که ما در «کتاب القرآن» در پیرامون خبر رحمة بن صدقه، نموده‌ایم مراجعه کنید خواهید دید که وجه سوم از وجه دیگر روشنتر و مؤید مضمون روایت مذکور است. این گونه تغییرات از نویسندگان نسخه‌ها زیاد اتفاق می‌افتد. زیرا آنها غالبا آشنای بهدف اخبار و مضمون آنها نیستند و مثلا بنظرشان می‌آید که شصت با حسابی که در نظر گرفته‌اند تطبیق نمی‌شود، و ناچار آن را بر وفق مراد خود تغییر میدهند.
و اینکه حضرت فرمود: «وقتی مدت او بسر رسید» مقصود تکمیل مدت متعلق بقیام امام حسین علیه السّلام است زیرا مدت فاصل بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزو مدت قیام آن حضرت بشمار میرود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آنکه آنها را مستأصل کرد.
و اینکه فرمود: «قائم مادر «الر» قیام میکند» چند صورت احتمال میرود:
اول اینکه این قسمت از اخباری باشد که «بداء» در آن راه دارد و تحقق آن مشروط بشرطی است که چون آن شرط تحقق نپذیرفته، معنی خبر هم که مشروط آن باشد متحقق نگردیده است. چنان که اخبار این باب دلالت بر این دارد.
دوم اینکه «الر» در اصل «المر» بوده و کاتب اشتباها «الر» نوشته باشد و

مبدأ تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیغمبر یعنی نزدیک بعثت آن حضرت باشد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 870
مانند «الم» و مقصود از قیام قائم هم، قیام امام زمان بامر امامت در پنهانی باشد، زیرا امامت آن حضرت در سال 260 هجری بوقوع پیوست.
پس هنگامی که یازده سال قبل از بعثت را نیز بر آن بیافزائیم با عدد «المر» موافق خواهد بود.
سوم اینکه مقصود تمام اعداد «الر» باشد که در قرآن ذکر شده است.
زیرا «الر» در ابتدای پنج سوره قرآن آمده است و جمع کل اعداد آن 1155 است.
مؤید این مطلب اینست که وقتی امام «الم» را ذکر فرمود، چون مقصودش یکی از آنها بود لفظ اللَّه را هم با آنها آورد تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بود (و آنهم سوره آل عمران است که ابتدای آن «الم اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» میباشد) ولی «الر» این طور نیست؛ چه همه مکررات مقصود بوده است! چهارم اینکه مقصود حضرت از گذشتن «المر» یا گذشتن تمام حروف مقطعه قرآن باشد که از «الر» شروع می‌شود: ولی منظور اصلی حذف اعداد «المص» یا «الم» باشد. و بنا بر تقدیر اول جمع تمام اعداد 1696 عدد می‌شود و بنا بر تقدیر دوم 1525 میباشد و بر حسب حساب مغاربه بنا بر تقدیر اول 2325 می‌شود و بنا بر تقدیر دوم 2194 میباشد و این گونه حساب کردن با قاعده کلی که حضرت فرمود مناسب‌تر است؛ زیرا حضرت فرمود: با گذشت مدت هر حرفی از حروف مقطعه قرآن دولتی از بنی هاشم پدید آید اما دولت آل محمد آخرین همه دولتها است ولی این حساب از نظر لفظ دور است و ما هم آن را نمی‌پسندیم! این بود آنچه در حل این روایت مشکل بنظر ما آمد! پس آن را از ما بگیر و شکر نعمت را بجای آور!! از خداوند میخواهم که از لغزش ما در کردار و رفتار درگذرد.»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 871
در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم و او از یکی از اصحاب نقل میکند که گفت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 873
از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم تفسیر آیه أَتى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ «1» چیست؟ فرمود:
وقتی خداوند چیزی را به پیغمبر خبر داد که در فلان وقت واقع می‌شود، همان امر خدا (امر اللَّه) است فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ پس در باره آن شتاب مکنید و هم فرمود: چون خداوند خبر دهد که کاری شد نیست مثل اینست که شده است.

نعمانی در کتاب غیبت از ابو الجارود روایت میکند که از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: شما چندان در انتظار (دولت آل محمد) بسر می‌برید که همچون بز وحشت زده‌ای از اینکه قصاب دست روی بدنش بگذارد و چاقی و لاغری آن را برای ذبح کردن امتحان کند، وحشت میکنید. آن روز شما احترامی ندارید که بدان سربلند باشید و تکیه گاهی نخواهید داشت که کارهای خود را بوی مستند کنید! در قرب الاسناد است که احمد بن ابی نصر بزنطی گفت: از امام رضا علیه السّلام در باره (خواب) سؤالی نمودم. حضرت از پاسخ دادن خودداری کردند. سپس فرمود:

اگر آنچه شما از ما میخواستید بشما بدهیم (یا بگوئیم) برای شما بد بود. آنگاه در باره (صاحب الامر) بسخن گفتن پرداخت و فرمود: شما در عراق اعمال این فرعون‌ها و مهلتی که خدا بدانها داده است (از نزدیک) می‌بینید، پس روی بجانب خداوند بیاورید و دنیا شما را فریب ندهد، و هم از وضع کسانی که خداوند بآنها مهلت داده (تا حجت را بر آنها تمام کند و آنها نیز توجه خود را از خدا بکلی قطع کرده‌اند) فریب نخورید چنان می‌بینیم که حقیقت بشما رسیده است.

نیز در قرب الاسناد است که بسند مزبور بزنطی گفت: بحضرت رضا (ع) عرض کردم: فدایت شوم، راویان ما از شهاب بن (فرقد) روایت کرده‌اند که وی از جدت (امام جعفر صادق) روایت نموده که فرمود: خداوند آنچه را پیغمبر در مدت بیست و سه سال پیدا کرد (نفوذ سریع و رواج دین مقدس اسلام) بدیگری نخواهد داد. فرمود: اگر این را جدم گفته باشد همین طور خواهد بود. عرضکردم قربانت گردم شما چه میفرمائید؟

قال: ما احسن الصبر و انتظار الفرج

فرمود: چقدر صبر پیشه گرفتن و انتظار فرج کشیدن نیکو است! آیا نشنیده‌اید که پدرم امام موسی کاظم علیه السّلام فرمود چشم براه باشید که من نیز چشم براهم و منتظر باشید که من هم با شما منتظر میباشم؟ پس صبر پیشه گیرید که فرج آل محمد (و ظهور دولت حق) هنگام یأس و نومیدی خواهد رسید و این را بدانید آنها که پیش از شما بودند بیش از شما صبر کرده‌اند. امام محمد باقر (ع) فرمود: بخدا قسم آنچه در این امت است، درست در امتهای پیشین هم بوده است، از این رو می‌باید در میان شما آن باشد که در میان پیشینیان وجود داشته است بطوری که اگر بطرز خاصی زندگی میکردید بر خلاف روش مردم پیشین بودید.

اگر علماء «1» افرادی را می‌یافتند که حقایق دین خدا و رازهای جهان هستی

را بآنها بگویند و میدانستند که این راز هم سربسته میماند (و بدشمن

نمیگویند) بسیاری از حقایق و اسرار را میگفتند و حکمت‌ها را منتشر میساختند، ولی خداوند شما را طوری آفریده که اسرار را فاش میسازید، شما مردمی هستید که با دل ما را دوست دارید ولی عمل شما مخالف آنست؛ بخدا قسم اختلاف شیعیان آرام نمیگیرد و بهمین جهت صاحب شما پنهان میگردد، چرا نمی‌توانید جلو خود را بگیرید و صبر کنید تا خداوند متعال آن کس را که میخواهد بیاورد؟ این کار (ظهور دولت آل محمد و قیام امام زمان) بدلخواه مردم انجام نمی‌پذیرد، بلکه این امر خداوند و بسته بمشیت اوست. و بر شماست که صبر کنید (تا آن وقت که خدا خواهد او بیاید) همه وقت کسانی که از فوت شدن کاری وحشت دارند، در آن شتاب می‌کنند آنگاه فرمود: روزی امیر المؤمنین علیه السّلام بعیادت صعصعة بن صوحان «1» تشریف برد، و بوی فرمود:
یا صعصعة! لا تفتخر علی اخوانک بعیادتی ایّاک و انظر لنفسک و کأنّ الامر قد وصل الیک و لا یلهینّک الامل
یعنی ای صعصعه از اینکه من بعیادت تو آمده‌ام، بر برادرانت فخر مکن و خود را نگاه کن گویا آن امر (وعده ظهور دولت آل محمد و قائم منتظر) بتو رسیده است، آرزوی آن روز، تو را بخود مشغول نسازد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 876
آنگاه فرمود: (ای بزنطی) مگر ندیدی مولای آل یقطین آنچه در نزد فراعنه دید؟ چه بر سر شما آمد، اگر خداوند شر دشمنان را از ساحت صاحب شما برطرف نگرداند، و حسن تقدیرش در باره او و شما نباشد کار دشوار می‌گردد. بخدا قسم حفظ جان شما از جانب خداست که هر گونه خطری را از دوستانش برطرف می‌سازد.
آیا از ماجرای پدرم موسی کاظم علیه السّلام و آنچه از هشام دید، پند نگرفتید که چه کاری بر سر آن حضرت آورد؟ هر چه حضرت بوی فرمود. او بدشمنان گفت و بآنها اطلاع داد، آیا چنان می‌بینی که خداوند او را از آنچه بر سر ما آورد می‌بخشد؟
آنگاه فرمود: اگر آنچه از ما بخواهید بشما بدهیم برای شما زیان بخش خواهد بود. این را بدانید که شخص دانا بآنچه میداند، عمل میکند.
صدوق در (علل الشرائع) بسند خود از علی بن یقطین روایت کرده که گفت:
بحضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام عرضکردم: چرا آنچه در باره شما پیش بینی شده آن طور که روایت شده بوقوع نپیوسته ولی هر چه در باره دشمنان شما نقل شده درست در آمده است؟ حضرت فرمود: آنچه در باره دشمنان روایت شده از مصدر حق سرچشمه گرفته و همان طور هم واقع شده، و بشما هم سفارش کرده‌اند که آرزوی ظهور دولت حق را داشته باشید و هم اکنون چنین هستید، همان طور که روایت شده است

یعنی در روایات است که بنی عباس بسلطنت میرسند آنها هم رسیدند، و هم در روایت شماست که باید شیعیان منتظر ظهور دولت حق و قائم آل محمد باشند شما هم منتظر هستید.
بنا بر این آنچه در باره هر دو روایت شده درست درآمده (با این فرق که وقت ظهور دولت شما طولانی است).
احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» از کلینی و او از اسحاق بن یعقوب روایت می‌کند که گفت: توقیعی بدست محمد بن عثمان از ناحیه مقدسه امام زمان در جواب سؤالات من صادر گشت که از جمله نوشته بود: ظهور فرج موکول به خواست خداست. کسانی که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند صدوق در کمال الدین بسند خود از منصور بن صیقل روایت می‌کند که امام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 877
صادق علیه السّلام فرمود:
«یا منصور ان هذا الامر لا یأتیکم، الا بعد ایاس لا و اللَّه حتی تمیزوا لا و اللَّه حتی تمحصوا، لا و اللَّه حتی یشقی من یشقی، و یسعد من یسعد»
ای منصور صاحب الامر نخواهد آمد مگر بعد از آنکه بکلی مأیوس شوید. نه بخدا نمی‌آید مگر بعد از آنکه خوب و بد شما امتیاز یابند، نه بخدا نمی‌آید مگر موقعی که پاک شوید، نه بخدا او نمیآید مگر هنگامی که آن کس که شقی است، شقاوتش آشکار گردد و آن کس که سعادتمند است شناخته شود! نیز در کمال الدین ازهانی تمار (خرما فروش) روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود: صاحب الامر را غیبتی است که هر کس در غیبت او بخواهد بدین خود چنگ زند مثل اینست که بخواهد با دست شاخه درخت خاردار قتاد «1» را از خار صاف گرداند سپس در حالی که با دست مبارک اشاره می‌نمود فرمود: این طور آنگاه فرمود صاحب- الامر را غیبتی است که باید بندگان پناه بخدا برند و چنگ بدین خود زنند. در غیبت شیخ بسند دیگر نیز این روایت آمده است.
هم در کمال الدین از عبد الرحمن بن سیابه نقل میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
چگونه خواهید بود هنگامی که نه امامی دارید که شما را هدایت کند و نه علمی که بعضی از مردم را از بعضی دیگر جدا سازد؟ در آن موقع از هم تمیز داده می‌شوید و امتحان می‌دهید و غربال خواهید شد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 878
و عند ذلک اختلاف السنین و امارة من اوّل النّهار و قتل و قطع فی آخر النّهار
یعنی در آن وقت خشکسالی متناوب پیدا می‌شود اول صبح کسی بحکومت و دولت میرسد که در آخر همان روز بقتل رسیده و پیوند حکومتش از هم

می‌گسلد!! «1» مؤلف: منظور از اختلاف سنین، قحطی و خشکسالی است، یا اینکه کنایه از حوادثی است که در آن سالها پدید می‌آید.
در غیبت شیخ از محمد بن منصور و او از پدرش روایت نموده که گفت:
ما در خدمت حضرت صادق (ع) گفتگو می‌کردیم، حضرت متوجه ما شد و فرمود: در چه موضوعی گفتگو می‌کنید؟ کجا!؟ کی؟ نه بخدا آنچه شما دیدگان خود را بدان معطوف داشته‌اید پدید نخواهد آمد مگر بعد از نومیدی! نه بخدا آنچه شما چشمان خود را بدان دوخته‌اید، آشکار نمیگردد مگر اینکه غربال شوید، نه، بخدا کسی را که شما چشم بوی دارید نمیآید مگر بعد از آنکه از هم امتیاز داده شوید، نه بخدا امری که شما چشم بوی دوخته‌اید، بوقوع نمی‌پیوندد، تا اینکه آن کس که شقی است معلوم شود و کسی که سعادتمند است شناخته گردد.
در غیبت نعمانی این حدیث را از احمد بن محمد بن سعید و او در سال 268 از کتاب ابو عبد اللّه جعفر بن محمد محمدی و او از محمد بن منصور صیقل از حضرت باقر (ع) نیز نقل کرده است.
و هم نعمانی از محمد بن منصور و او از پدرش روایت می‌کند که گفت: من و حرث بن مغیره و گروهی از شیعیان دانشمند در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نشسته بودیم، حضرت صحبت ما را می‌شنید» سپس بقیه را مانند حدیث گذشته آورده است، با این اضافه که هر بار امام میفرمود: نه بخدا آنچه شما گردنهای خود را بسوی آن می‌کشید، در سمت راست شما نیست. نه بخدا آنچه چشم‌های خود را بسوی آن

دوخته‌اید آشکار نمیشود مگر از هم تمیز داده شوید.
و هم در کتاب مزبور از احمد بن ابی نصر بزنطی روایت میکند که گفت:
امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: بخدا قسم آنچه شما چشم بسوی آن دوخته‌اید واقع نمیشود مگر بعد از اینکه تمیز داده شوید و امتحان بدهید و تا هنگامی که جز دسته‌ای اندک کسی از شما (شیعیان) نمی‌ماند سپس این آیه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ یعنی: آیا گمان می‌کنید، که شما را بحال خود میگذارند، و تا کنون خداوند آنها را که جهاد میکنند و ثابت قدم میمانند نمی‌شناسد این حدیث در قرب الاسناد بسند دیگر هم آمده است؛ ولی این جمله را اضافه دارد: تا موقعی که امتحان بدهید آنگاه از هر ده نفر چند نفر (از دین حق بیرون) میروند و باعتقاد اول نمی‌مانند.
و هم در غیبت شیخ از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السّلام روایت نموده که گفت: هنگامی که پنجمین (امام) از اولاد هفتمین (امام) مفقود گردد، در خصوص دین خود پناه به خدا برید، مبادا کسی شما را از عقیده صحیح خود برگرداند! ای فرزند «1» صاحب الامر ناگزیر از

غیبتی است که آنها که ایمان باو داشتند (از طولانی شدن غیبتش گمراه گشته) از آن عقیده برمی‌گردند. غیبت او کاری و امتحانی است از جانب خداوند که خواسته است بندگان خود را بوسیله آن امتحان کند.
هم در آن کتاب از محمد بن مسلم و ابو بصیر نقل کرده که گفتند: از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدیم که می‌فرمود: صاحب الامر نمیآید مگر اینکه دو سوم مردم از میان بروند. ما عرضکردیم: وقتی دو سوم مردم از بین رفتند دیگر کی می‌ماند؟ فرمود:

نمی‌خواهید در یکسوم باقیمانده باشید؟ «1» نیز در کتاب مزبور از جابر جعفی روایت میکند که گفت: بامام محمد باقر (ع) عرضکردم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود: هیهات! هیهات! فرج ما تحقق نمی‌پذیرد مگر این که شما آزمایش شوید! باز هم آزمایش شوید! باز هم آزمایش شوید! این را سه بار فرمود تا آنجا که آلودگی برطرف شود، و پاکی بماند.
نعمانی از ابراهیم بن هلیل روایت میکند که گفت: بحضرت موسی بن جعفر علیه السّلام عرضکردم: قربانت گردم! پدرم در آرزوی دیدار صاحب الامر مرد، من هم باین سن رسیده‌ام، آیا راضی میشوید که من هم بمیرم و در این باره چیزی بمن نفرمائید؟
فرمود: اي ابو اسحق! (کنیه ابراهیم بوده) آیا شتاب داری؟ عرض کردم: آری و اللّه چرا شتاب نکنم با اینکه باین سن رسیده‌ام که می‌بینید؟! فرمود: ای ابو اسحاق بخدا قسم صاحب الامر نخواهد آمد مگر اینکه خوب و بد شما از هم امتیاز یابند و همه امتحان بدهید و جز اندکی از شما (کسی بر این عقیده) نماند. در این وقت حضرت کف دست خود را کوچک کرد (یعنی جمع نمود و فرمود: باین کمی).
نیز در غیبت نعمانی از صفوان بن یحیی از حضرت امام رضا (ع) روایت میکند که فرمود:
و اللّه ما یکون ما تمدّون أعینکم الیه حتّی تمحّصوا و تمیّزوا و حتّی لا یبقی منکم الّا الأنذر فالأنذر.
بخدا آنچه که شما چشم بسوی او دوخته‌اید نخواهد آمد، مگر اینکه پاک شوید و امتحان دهید و از هم امتیاز پیدا کنید، تا آنکه بجز اندکی و از آن هم اندک‌تر

کسی از شما نماند.
و هم در کتاب مزبور از عبد اللّه ابن ابی یعفور روایت شده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است.
عرضکردم: فدایت شوم. آیا کسی از عرب با قائم هست؟ فرمود: کمی

هست. عرض کردم: بخدا قسم بسیاری از عرب را می‌بینم که صاحب الامر را توصیف میکنند (یعنی با اینوصف چطور می‌شود؛ کمی از عرب با قائم باشند؟) حضرت فرمود: (بله فعلا چنین است) ولی باید مردم آزمایش شوند و از یک دیگر امتیاز یابند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال درآیند.
و نیز در آن کتاب این روایت بسند دیگر هم از ابن ابی یعفور از آن حضرت روایت شده است. و هم بسند دیگری در «دلائل الامامه» طبری شیعی نقل شده.
همچنین در غیبت نعمانی از ابو بصیر روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: بخدا قسم تمیز داده میشوید و آزمایش خواهید شد. بخدا قسم غربال میشوید، چنان که دانه تلخ با غربال از گندم جدا می‌شود.
و هم در کتاب مذکور از امام حسن مجتبی علیه السّلام روایت نموده که فرمود: این امر که مردم انتظار آن را میکشند پدید نمیآید مگر بعد از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند و بعضی آب دهان بصورت دیگران بیاندازند، و یک دیگر را لعنت کنند و بعضی از شما بعضی دیگر را دروغگو بنامند.
هم در آن کتاب از مالک بن حمزه روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام بوی فرمود: ای مالک، چه حالی خواهی داشت هنگامی که شیعیان این طور با هم اختلاف پیدا کنند سپس انگشتان مبارک خود را در هم فرو برد (یعنی بجان هم بیافتند)؟
عرضکردم: یا امیر المؤمنین! در آن موقع خیری نیست فرمود: تمام خیرها در آن موقع است. ای مالک در آن موقع قائم ما قیام میکند، و هفتاد مرد را که بر خدا و رسول دروغ بسته‌اند، می‌آورد و همه را بقتل میرساند،
ثمّ یجمعهم اللّٰه علی امر واحد

آنگاه خداوند همه مردم را بر یک عقیده گرد آورد «1».
نیز در غیبت نعمانی از محمد بن خلاد روایت میکند که گفت: از حضرت موسی کاظم علیه السّلام شنیدم میفرمود: الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ «2» یعنی: آیا مردم گمان کردند که (خداوند) آنها را بحال خود میگذارد که بگویند ایمان آوردیم و امتحانی هم ندهند؟ سپس (حضرت از من پرسید در این آیه شریفه) مقصود چه امتحانی است؟ عرضکردم: قربانت گردم بنظر ما مقصود آزمایش در امر دین است. فرمود: مانند طلا امتحان میشوند و باز فرمود: همچون طلا خالص می‌گردند! و نیز در آن کتاب بسند خود از امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که براوی فرمود: این داستان شما (انتظار ظهور مهدی موعود) دلها

از آن میرمد- آنهم دلهای مردان! پس شمه‌ای از این داستان را برای آنها بیان کنید، و هر کس اعتقاد پیدا کرد بیشتر بیان کنید و هر کس منکر شد شما هم او را رها نمائید. زیرا امتحانی در پیش است که اهل راز و افراد زیرک از آن سالم نمی‌مانند. تا جایی که اشخاص موشکاف هم که یک مو را دو نصف میکنند بورطه آن در می‌افتند، تا آنجا که جز ما و شیعیان ما کسی (بعقیده راسخ و صحیح) باقی نمیماند.
نیز در کتاب مزبور از اصبغ بن نباته روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چنان باشید که زنبور عسل در میان پرندگان است. تمام پرندگان زنبور عسل را ضعیف میشمارند، در صورتی که اگر پرندگان میدانستند چه برکتی در شکمهای آنها است این طور با آنها معامله نمیکردند، شما با زبان و بدن خود با مردم آمیزش کنید، ولی با دل و عمل از آنها کناره بگیرید!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 883
سوگند بخدائی که جان من در دست اوست آنچه را دوست دارید نمی‌بینید، مگر وقتی که آب دهان بصورت یک دیگر بیاندازید و بعضی از شما برخی دیگر را دروغگو بنامند. و تا موقعی که کسی از شما (یا اینکه فرمود) از شیعیان من باقی نمیماند همچون سرمه در چشم، و نمک در غذا. (یعنی همه از بین میروند و اثری از شما نمیماند) مثلی برای شما میزنم و آن اینکه: مردی گندمی دارد. آن را پاک میکند و میبرد و مدتی در اطاقی میگذارد.
سپس میرود می‌بیند سوس بآن زده است، پس آن را بیرون آورده دوباره پاک و پاکیزه نموده و بجای اول برمیگرداند و همین طور تا گاهی کک مقدار کمی بمقدار ته‌مانده خرمن از آن میماند که زیان سوس بآن نمیرسد. شما هم چنین خواهید شد. چنان از هم تمیز داده میشوید که جز عده قلیلی که فتنه و امتحان ضرری بآنها نمیرساند باقی نمیماند. در آن کتاب این حدیث بسند دیگر هم از آن حضرت نقل شده است.
مؤلف: فرمایش حضرت: «چنان باشید که زنبور عسل در میان پرندگان است» دستوریست که ما را امر به تقیه میکند یعنی آنچه از دین حق در دل خود دارید، برای دشمنان ظاهر نگردانید، (که شما را میکشند) چنان که زنبور عسل آنچه در شکم دارد برای پرندگان آشکار نمیسازد، و گر نه او را نابود خواهند ساخت.
و نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود:
مثل شیعیان ما مثل گندمی است که در خانه‌ای انبار باشد و سپس شپش بآن بزنند، بعد آن را از شپش پاک کنند، باز شپش بزند و دوباره آن را پاک کنند، تا جایی که مقداری از آن بماند که شپش آسیبی بآن نرساند، همچنین

شیعیان ما خالص میشوند و امتحان خواهند شد تا آن که جز عده قلیلی که از فتنه‌ها محفوظ می‌مانند باقی نمی‌ماند! نیز در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السّلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش روایت نموده که فرمود: مؤمنین آزمایش میشوند. سپس خداوند آنها را از هم تمیز

میدهد. خداوند مؤمنین را از محنت و بلای دنیا مطمئن نمیگرداند، ولی از کور دلی و شقاوت در آخرت ایمنی می‌بخشد. سپس فرمود: حسین بن علی علیهما السلام (در روز عاشورا) کشتگان خود را روی هم می‌نهاد و میفرمود: ما را همچون پیغمبران و اولاد آنها کشتند! و هم در آن کتاب از ابو بصیر روایت کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ظهور صاحب الامر وقت معینی ندارد که با وقوع آن از این فکر آرام گیریم؟

فرمود: چرا بنا بود بپایان برسد ولی شما موضوع را فاش ساختید و خداوند آن را بتأخیر انداخت! و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم «1» روایت میکند که امام جعفر صادق علیه السّلام

بوی فرمود: ای محمد! هر کس وقت ظهور دولت ما را، از طرف ما بشما خبر داد، از اینکه او را دروغگو بدانی باک مدار، زیرا ما وقت آن را معین نمیکنیم! نیز در کتاب یاد شده از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام میفرمود: ظهور دولت آل محمد وقت معینی داشت که سال یک صد و چهل بود، ولی شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید خداوند هم آن را بتأخیر انداخت.

و نیز در غیبت نعمانی است که: آن حضرت باسحاق بن عمار فرمود: ای اسحاق! ظهور دولت ما دو بار بتأخیر افتاد.

همچنین در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت کرده که گفت: بآن حضرت عرض کردم: قائم آل محمد چه وقت قیام میکند؟ فرمود: آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغگو میباشند. ما اهل بیتی هستیم که وقت آن را معین نمیکنیم. سپس فرمود: خداوند بر خلاف آن وقتی که دروغگویان تعیین نموده‌اند، آن حضرت را ظاهر میگرداند! هم در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار روایت نموده که گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم آیا ظهور صاحب الامر وقت معینی دارد؟ فرمود: آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغ میگویند، وقتی حضرت موسی بمیقات پروردگار رفت، بمردم گفت:

من سی شب از میان شما میروم. ولی موقعی که خداوند ده شب بر آن افزود، بنی- اسرائیل گفتند: موسی خلف وعده کرد، و همه گمراه و گوساله پرست شدند. ما نیز هر گاه حدیثی برای شما نقل کردیم و همان طور که گفته‌ایم، واقع شد، بگوئید:

خدا راست گفت. و چنانچه مطلبی بشما گفتیم و بعکس ظاهر شد باز هم بگوئید خدا راست گفت تا دو بار اجر ببرید.
و هم در آن کتاب از حسن بن علی بن ابراهیم و او از برادرش روایت نموده که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 886
گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السّلام از ملوک بنی فلان (یعنی سلاطین بنی عباس) سخن بمیان آوردیم. حضرت فرمود: عجله در این امر (ظهور قائم آل محمد) ایمان مردم را بباد داد، خداوند برای خاطر عجله بندگانش، شتاب نخواهد کرد. این امر پایانی دارد که بآخر میرسد. اگر بندگان خدا بآن رسیدند نمیتوانند آن را یک ساعت جلو بیاورند و نه بتأخیر بیاندازند.
نیز در کتاب مزبور از (حضرمی) نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: ما این وقت را تعیین نمیکنیم.
و نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم:
قربانت گردم قیام قائم کی خواهد بود؟ فرمود: ما اهل بیتی هستیم که وقت آن را تعیین نمیکنیم، زیرا پیغمبر فرمود: آنها که وقت آن را معین میکنند، دروغگو هستند.
پیش از ظهور قائم پنج علامت میباشد.
اول صدای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می‌شود. دوم خروج سفیانی سوم خروج مردی از اهل خراسان چهارم کشته شدن نفس الزکیه پنجم فرو رفتن بیابان مکه. آنگاه فرمود: قبل از ظهور وی دو طاعون پدید می‌آید: یکی طاعون سفید و دیگری طاعون سرخ. عرضکردم: قربانت شوم! طاعون سفید چیست و طاعون سرخ کدام است؟ فرمود: طاعون سفید مرگ سریع است و طاعون سرخ شمشیر میباشد «1» قائم قیام نمیکند مگر بعد از آنکه در شب جمعه و بیست و سوم ماه از وسط آسمان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 887
او را بنام صدا زنند عرض کردم: چطور او را صدا میزنند؟ فرمود: نام او و نام پدرش را میبرند، و میگویند آگاه باشید فلانی پسر فلانی قائم آل محمد آشکار شد. بفرمان او گوش فرا دهید و از وی پیروی کنید. بعد از این ندا هیچ ذی روحی نمیماند جز اینکه این صدا را میشنوند و آنها که خوابیده‌اند بیدار میشوند و بحیاط خانه خود می‌آیند و دوشیزگان از پس پرده بیرون میدوند و با آن صدا قائم قیام میکند و آن صدا هم صدای جبرئیل است.
کلینی‌از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود: خداوند وحی فرستاد برای عمران که من فرزندی نیکو و با برکت بتو موهبت میکنم که کور مادرزاد و افراد پیس را شفا دهد و با اجازه خدا

مرده را زنده گرداند، و خدا او را بسوی بنی اسرائیل مبعوث گرداند عمران هم بزنش «حنه» که مادر مریم بود خبر داد وقتی «حنه» باردار شد باور میداشت که پسر است، ولی چون دختر زائید گفت: «پروردگارا! من که دختر زائیدم؟! با اینکه میدانم پسر مثل دختر نیست» مقصودش این بود که دختر پیغمبر نمیشود.
خداوند هم فرمود: خدا داناتر است که مادر مریم چه زائید. وقتی خداوند عیسی را بمریم موهبت کرد او همان پسری بود که خداوند به عمران مژده و وعده داده بود. بنا بر این ما هم هر گاه در باره یکی از مردان خود چیزی گفتیم ممکن است راجع به نواده‌گان او باشد (پس اگر دیدید در باره یکی یا چند نفر از ما مصداق پیدا نکرد) منکر آن نشوید.

نظر مؤلف در باره بداء

مؤلف: حاصل مضمون این روایت و امثال آن اینست که گاهی مصالح بزرگی موجب می‌شود که پیغمبران و جانشینان آنها در باره بعضی از امور بطور مجاز و توریه و چنان که در کتاب (محو و اثبات) خواهیم گفت به اموری که «بداء» در آن راه دارد سخن بگویند، سپس عکس آنچه مردم از کلام اول فهمیده‌اند؛ برای آنها ظاهر می‌شود.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 888
در این موارد باید متوجه باشند و آن را حمل بر دروغ نکنند، و بدانند که آنچه آنها فهمیده‌اند معنی حقیقی آن نیست، بلکه مثل معنی مجازی است؛ یا اینکه وقوع معنی آن مشروط بشرطی است که هنوز متحقق نگردیده است.
از جمله قیام قائم آل محمد و تعیین شخص آن حضرت از میان سایر ائمه است (که بشیعیان وعده داده‌اند) تا امیدوار باشند و موقعی که ظلمی از ظالمی دیدند بامید نزدیکی گشایش کارشان، استقامت ورزند.
پس گاهی که در روایات «قائم» گفته می‌شود مقصود کسی است که قیام بامر امامت میکند؛ چنان که فرموده‌اند
کلّنّا قائمون بأمر اللَّه
یعنی: همه ما امر خدای را بپای میداریم، ولی ممکن است بعضی خیال کنند که مقصود قائمی است که جهاد میکند و با شمشیر قیام می‌نماید.
و گاهی منظور ائمه از «قائم» اینست که اگر خداوند بآنها اجازه دهد آنها هم با شمشیر قیام میکنند، و یا مقصود این است که اگر شیعیان استقامت و پایداری نشان دهند و اسرار ائمه را مکتوم بدارند و آن طور که میباید از امام خود پیروی کنند البته امام هم با شمشیر قیام خواهد کرد و یا باین معنی باشد که حضرت صادق (ع) فرمود:
فرزند من قائم است که مقصود هفتمین فرزند آن حضرت است نه فرزند بلا فصل او، سپس حضرت مثل زد باینکه خداوند وحی فرستاد برای عمران که من پسری بتو موهبت خواهم کرد. و مقصود فرزند فرزند بود. ولی «حنه» زن عمران این طور فهمید که منظور فرزند بلا فصل است.
پس مقصود حضرت که فرمود: «ما هم هر گاه در باره ...» اینست که هر گاه بر حسب فهم مردم یا ظاهر لفظ چیزی گفتیم، یا اینکه اگر گاهی در ظاهر لفظ معنی حقیقی قصد کردیم؛ مشروط بامری است که هنوز واقع نشده و «بداء» در آن راه مییابد، آنهم بهمان معنائی که ما در باب خودش تحقیق کرده‌ایم و بنا بر این داستان عیسی را حضرت از باب تنظیر نقل فرمود هر چند با مقصود حضرت کاملا مطابقت نداشت.

یا اینکه داستان عیسی حقیقتا همین طور بوده باین معنی که اول بنا بوده فرزند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 889
بلا فصل عمران پیغمبر شود ولی بعد «بداء» حاصل شد و این منظور در باره فرزند فرزند وی عملی گردید «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 890
در کتاب «المختصر» تألیف حسن بن سلیمان (شاگرد شهید اول) رحمة اللّه علیه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 891
روایت شده که حدیثی بخط حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بدین عبارت یافته‌اند که نوشته بود: با گامهای نبوت و ولایت باوج حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود:
بزودی چشمه‌های آب زندگانی برای آنها (شیعیان) بعد از چشیدن عذاب آتشها ظاهر می‌شود، و این در وقتی است که سالها بمیزان عدد «الم» و «طه» و «طس» ها برسد.
مؤلف: احتمال دارد که مقصود حضرت همه «الم» ها و سایر حروف مقطعه- ای باشد که «الم» بر سر آنهاست، مثل «المص» و «المر» زیرا تمام آنها با «طه» و «طس» ها به 1195 میرسد و این از بارزترین صورتی است که در خبر ابو لبید ذکر کردیم و آن را تأیید میکند، چنان که اشاره نمودیم.
ضمنا باید دانست که این گونه «وقت» ها (که در این روایات معین شده است) بر فرض اینکه روایات آن صحیح باشد، با منع از تعیین وقت، منافات ندارد؟ زیرا روایاتی که از تعیین وقتها نهی کرده، مقصود تعیین وقت بطور حتم است، نه تعیین وقتی که احتمال حصول «بداء» در آن برود. «1»

باب بیست و هفتم فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت و آنچه که شایسته است در آن زمان انجام داده شود

شیخ صدوق (ره) در کتاب «خصال» در خبری که اعمش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده نقل میکند که حضرت فرمود: دین امامان پرهیزکاری و عفت و صلاح، تا آنجا که فرمود: و انتظار فرج با صبر و بردباری است.
و هم صدوق در «عیون اخبار الرضا» با سه سند از امام رضا علیه السّلام نقل میکند که گفت: پیغمبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و اله فرمود: افضل اعمال امت من انتظار فرج پروردگار است (که لطف نموده امام زمان را برای نجات مردم از چنگ ظلم و بدبختی آشکار گرداند).
شیخ الطائفه (ره) در کتاب «امالی» از سعید بن مسلم و او از امام زین العابدین علیه السّلام از پدرش از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که پیغمبر فرمود: هر کس باندکی از روزی خدا از خداوند راضی باشد، خدا هم بعمل قلیلی از وی خشنود است و انتظار فرج عبادت است.
مؤلف: در باب «مواعظ امیر المؤمنین» خواهد آمد (در جلد هفدهم بحار) که مردی از آن حضرت پرسید: کدام عمل نزد خدا محبوب‌تر است؟ فرمود انتظار فرج. احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج از ابو حمزه ثمالی و او
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 893
از ابو خالد کابلی روایت میکند که امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: غیبت بوسیله دوازدهمی از جانشینان رسول خدا و امامان بعد از او ممتد می‌شود. ای ابو خالد مردم زمان او که معتقد بامامت وی میباشند و منتظر ظهور او هستند، از مردم تمام زمانها بهترند، زیرا خداوند عقل و فهمی بآنها داده که غیبت در نزد آنها حکم مشاهده را دارد! خداوند آنها را در آن زمان مثل کسانی میداند که با شمشیر در پیش روی پیغمبر (علیه دشمنان دین) پیکار کرده‌اند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان راستگوی ما هستند که مردم را بطور آشکار و نهان بدین خدا میخوانند. و هم فرمود: انتظار فرج بزرگترین فرج است.
شیخ طوسی در کتاب «امالی» از جابر جعفی روایت میکند که گفت: بعد از خاتمه اعمال حج، با جمعی بخدمت امام محمد باقر (ع) رسیدیم و با حضرتش وداع نمودیم و عرضکردیم: یا ابن رسول اللّٰه وصیتی بما بفرمائید! فرمود: اقویای شما بضعفا کمک کنند. و اغنیای شما از فقرا دلجوئی نمایند، و هر مردی از شما برادر دینیش را مانند خود نصیحت کند (آنچه برای خود میخواهد برای او نیز بخواهد) و اسرار ما را از نااهلان مخفی دارید، و مردم را بر گردنهای ما مسلط نکنید، بگفته‌های ما و آنچه از

ما بشما میرسانند توجه کنید، اگر دیدید موافق قرآن است، آن را بپذیرید، و چنانچه آن را موافق قرآن نیافتید، از نظر بیاندازید (یعنی اگر موافق قرآن بود کلام ماست و گر نه از ما نیست و مجعول است).
و اگر مطلب بر شما مشتبه گشت، در باره آن تصمیمی نگیرید و آن را بما عرضه دارید تا همان طور که برای شما بیان کرده‌اند تشریح کنیم اگر شما چنین بودید که بشما سفارش کرده‌ایم و از این حدود تجاوز نکنید و پیش از ظهور قائم ما کسی از شما بمیرد شهید از دنیا رفته است. و هر کس قائم ما را درک کند و در رکاب او کشته شود، ثواب دو شهید دارد، و هر کس در رکاب او یکی از دشمنان ما را بقتل رساند ثواب بیست

شهید خواهد داشت.
در کمال الدین و معانی الاخبار از ابو بصیر روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: «طوبی لمن تمسک بامر نافی غیبة قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایة» طوبی برای کسی است که در غیبت قائم ما چنگ بگفتار ما زند و بعد از آنکه هدایت یافت دلش از دین حق برنگردد. من عرضکردم: فدایت شوم! «طوبی» چیست؟ فرمود: طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب است و شاخه‌اش در خانه‌های مؤمنین میباشد. اینست معنی آیه شریفه طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ «1».
و هم در خصال صدوق از «اصول اربعمائة» «2» روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: منتظر فرج (آل محمد) باشید و از رحمت خداوند نومید مشوید. زیرا که بهترین اعمال در نزد خداوند انتظار فرج است. و هم فرمود: طاقت کندن کوهها آسان‌تر از انتظار دولتی است که ظهورش بتأخیر افتاده است! از خداوند مدد بخواهید و صبر پیشه سازید که خداوند زمین خود را به بنده شایسته خود میسپارد و عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است. پیش از رسیدن دولت حق، شتاب مکنید که پشیمان میشوید و مدت آن را دراز مشمارید که باعث قساوت دلهاتان میگردد.
و فرمود: کسی که عشق بظهور دولت ما را بدل گرفته است، در حظیرة القدس «3» (مکان مقدس بهشت) با ما خواهد بود، و کسی که منتظر امر ماست، همچون شهیدی است که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد.
صفار «4» در کتاب «بصائر الدرجات» از ابو بصیر و او از امام محمد باقر علیه السّلام

روایت نموده که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله روزی در مجمعی از اصحاب دو بار فرمود:
اللّهم لقّنی اخوانی
: خداوندا! برادران مرا بمن بنمایان. اصحاب عرضکردند:

یا رسول اللّه! مگر ما برادران شما نیستیم؟
قال لا انّکم أصحابی و إخوانی قوم فی آخر الزّمان آمنوا بی و لم یرونی
. فرمود: نه! شما اصحاب «1» من میباشید، برادران من مردمی در آخر الزمان هستند که بمن ایمان می‌آورند، با اینکه مرا ندیده‌اند. خداوند آنها را با نام و نام پدرانشان، پیش از آنکه از صلب پدران و رحم مادرانشان بیرون بیایند، بمن شناسانده است.
ثابت ماندن یکی از آنها بر دین خود، از صاف کردن درخت خاردار (قتاد) با دست در شب ظلمانی، دشوارتر است. و یا مانند کسی است که پاره‌ای از آتش چوب درخت «غضا» «2» را در دست نگاهدارد. آنها چراغهای شب تار میباشند، پروردگار آنان را از هر فتنه تیره و تاری نجات میدهد.
صدوق در کمال الدین از داود بن کثیر و او از حضرت صادق علیه السّلام نقل میکند که: در تفسیر این آیه شریفه هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ فرمود: آنها
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 896
که ایمان به غیب می‌آورند کسانی هستند که اعتقاد بقیام قائم آل محمد دارند.
و نیز در آن کتاب از یحیی بن ابو القاسم روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام معنی این آیه شریفه الم ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ، الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ را پرسیدم. فرمود: (متقین) شیعیان علی علیه السّلام و (غیب) حجة غائب است. آنگاه صدوق میگوید: دلیل آن، این آیه است:
وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ «1» یعنی: میگویند چه میشد اگر آیه‌ای از خدایش بر او نازل میگردید؟ بگو غیب از آن خداوند است. پس منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم زیرا خداوند در اینجا خبر میدهد که آن آیه (و علامت که مردم میخواستند) عبارت از «غیب» است و غیب هم «حجت» میباشد. مصداق آن، این آیه است: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً» یعنی ما پسر مریم (حضرت عیسی) و مادرش را آیتی قرار دادیم و آیه در اینجا بمعنی «حجت» است.
هم در کتاب مزبور از صالح بن عقبه و او از پدرش از حضرت امام محمد باقر و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:
افضل العبادة انتظار الفرج
یعنی: بهترین عبادتها انتظار فرج (آل محمد) است.
و نیز در آن کتاب از حضرت صادق و آن حضرت از پدرانش روایت نموده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی

آنها که بیش از همه در امور دینی یقین دارند، مردمی در آخر الزمان می‌باشند که پیغمبر را ندیده‌اند و حجت خدا هم از نظر آنها پنهان گردیده است، مع هذا بوسیله سیاهی که در سفیدی است (یعنی سطور کتابهای دینی خواه قرآن و خواه اخبار) ایمان می‌آورند.
همچنین در کتاب یاد شده از عمرو ثابت نقل میکند که امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: هر کس در غیبت قائم ما بر دوستی ما ثابت بماند، خداوند ثواب هزار شهید امثال شهدای جنگ بدر و احد بوی عطا میفرماید.
در «دعوات» راوندی هم این روایت

آمده است جز اینکه در آنجا میگوید: «هر کس بر دوستی ما بمیرد».
برقی در کتاب «محاسن» از سندی و او از جدش نقل میکند که بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: چه میفرمائید در باره کسی که در حال انتظار ظهور قائم شما بمیرد؟
فرمود: او مثل کسی است که با قائم در خیمه‌اش باشد. سپس حضرت لحظه‌ای سکوت کرد. و آنگاه فرمود: او مانند کسی است که با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بوده است.
و نیز در محاسن برقی است که علاء بن سیابه گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
کسی که منتظر ظهور قائم باشد و بر این عقیده بمیرد مانند کسی است که در خیمه قائم می‌باشد. در کمال الدین و غیبت نعمانی هم این روایت با اسناد دیگر آمده است.
خبر عبد الحمید واسطی نیز در محاسن از عبد الحمید واسطی روایت نموده که گفت: بامام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: آقا! بخدا قسم دکانهای خود را بانتظار ظهور امام زمان رها کردیم تا جایی که چیزی نمانده که از فقر و بیچارگی دست تکدی پیش مردم دراز کنیم.
فرمود: ای عبد الحمید! آیا گمان میکنی اگر کسی خود را وقف راه خدا کند خداوند راه روزی بروی او نمی‌گشاید؟ آری و اللّه! خداوند حتما در رحمت خود را بروی او خواهد گشود. خدا رحمت کند کسی که خود را در اختیار ما گذاشته است. خدا رحمت کند آن کس که امر ما را زنده نگاه دارد.
عرضکردم: اگر من پیش از آنکه بشرف ملاقات قائم شما فائز گردم، بمیرم چگونه خواهم بود؟ فرمود: هر کدام از شما که میگوید: اگر قائم آل محمد را ببینم بیاری او برمیخیزم، مانند کسی است که در رکاب او شمشیر بزند و کسی که در رکاب وی شهید شود مثل اینست که دو بار شهید شده است. این روایت در کمال الدین بسند دیگر هم نقل شده، با این فرق که میگوید: مثل کسی است که در رکاب او شمشیر زند بلکه مثل کسی است که با وی شهید شود.

همچنین در محاسن برقی از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 898
اگر کسی از شما بر این عقیده (انتظار قیام امام زمان) بمیرد، مانند اینست که در راه خدا شمشیر زده است.
هم در آن کتاب از فیض بن مختار نقل شده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر ظهور قائم آل محمد باشد مثل کسی است که با قائم در خیمه‌اش باشد.
سپس لحظه‌ای سکوت نموده و آنگاه فرمود: نه! بلکه مانند کسی است که در رکاب او شمشیر زده است. بعد از آن فرمود: نه بخدا. بدانید که او همچون کسی است که در رکاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بعزّ شهادت نائل گشته است.
شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابو بصیر روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: موقعی که سلمان رضی اللَّه عنه وارد کوفه شد و بآن شهر نظر افکند، مصیبتهای کوفه را که بعدها میباید پدید آید برای مردم بیان کرد حتی (فجایع) سلطنت بنی امیه و خلفای بعد از آنها را نیز ذکر نمود و آنگاه گفت: چون کار باینجا کشید با گلیمهای خانه خود بسر برید تا وقتی که پاک نهاد پسر پاکزاد پاکیزه سرشت که غیبت میکند و از وطن و بستگانش دور میماند، آشکار شود.
خبر عمار ساباطی در کمال الدین از عمار ساباطی «1» نقل میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: ثواب عبادت پنهانی در دولت باطل با امامی از شما که مقام امامتش از نظر مردم پوشیده است، بیشتر است یا عبادتی که بطور آشکار در ظهور
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 899
دولت حق و حکومت امام ظاهر میکنند؟ حضرت فرمود: ای عمار! بخشش پنهانی بهتر از بخشش آشکار است. همچنین عبادت پنهانی شما در دولت باطل با امامی که (از ترس دشمن) مخفی گردیده، ثوابش بیشتر از عبادتی است که در دولت حق با امام ظاهر کرده می‌شود. زیرا در دولت باطل شما از دشمنان خود بیمناک هستید. و مسلم است که عبادت با ترس و هراس در دولت باطل با عبادت مطمئن در دولت حق قابل مقایسه نیست.
بدانید! هر کس از شما که یک نماز واجبی را از ترس دشمن در پنهانی و بطور تنهائی در اول وقت بگذارد و آن را تمام کند، خداوند ثواب بیست و پنج نماز واجب منفرد برای او مینویسد. و هر کس یک نماز مستحبی را در وقتش بخواند و آن را تمام کند خداوند ثواب ده نماز مستحبی برای او خواهد نوشت.

و هر کس از شما یک کار نیک انجام دهد خداوند در عوض ثواب بیست کار نیک برای او بنویسد. هر وقت شخص با ایمانی از شما (شیعیان) حسن عمل داشته باشد و با تقیه نمودن از دشمنان بخدا نزدیک شود و دین و اعتقاد بامام خود و جان و زبانش را از هر گونه خطری و آلودگی حفظ کند خداوند بمیزان زیاد بر ثواب اعمال وی میافزاید. زیرا خداوند خوان کرم خود را گسترده است.
عرضکردم: قربانت گردم! شما با این بیان رغبت و میل مرا بعبادت افزون فرمودید ولی من میخواهم بدانم چطور ثواب اعمال ما از ثواب اعمال یاران امام ظاهر شما در دولت حق، بیشتر است با اینکه ما و آنها یک دین داریم و آنهم دین خداست؟ حضرت فرمود: شما در پذیرفتن دین خدا و نماز و روزه و حج و هر عمل و عبادتی بطور پنهانی بر آنها پیشی گرفتید، با امامی که امامتش بر مردم پوشیده است بسر میبرید و از وی پیروی میکنید و منتظر ظهور دولت حق هستید، در حالی که از سلاطین جور بر جان امام و خودتان خائف میباشید.
نگاه میکنید بحق امام خود و حق خودتان که در دست ستمگران است و نگذاشته‌اند شما بآن برسید و شما را در امر دنیا و کسب معیشت مستأصل کرده‌اند، مع هذا شما با صبر و عبادت و اطاعت پروردگار و ترس از دشمنان میگذرانید روی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 900
این جهات خداوند ثواب اعمال شما را افزون گردانیده است. پس خوش بحال شما! عرضکردم: قربانت گردم! بنا بر این آرزو نمی‌کنم که در ظهور دولت حق از اصحاب قائم علیه السّلام باشم، زیرا ما در روزگار امامت شما بسر میبریم و با پیروی از شما (که با تقیه زندگی می‌کنید) ثواب اعمال ما از ثواب اعمال آنها که در دولت حق می‌باشند بیشتر است. فرمود: آیا دوست نمیدارید حق آشکار شود و عدالت در دنیا گسترش یابد و حال عموم مردم نیکو گردد، و خداوند هدفها را یکی کند و دلهای پراکنده را با هم پیوند دهد و کسی در زمین خدا معصیت نکند و حدود الهی در میان مردم جاری گردد، و حق باهلش منتقل شود، و صاحب حق آن را آشکار سازد تا آنکه از ترس کسی چیزی پوشیده نماند؟! ای عمار! بخدا قسم هر کس از شما با این عقیده که شما دارید بمیرد، از بسیاری از آنها که در جنگ بدر و احد حاضر بودند، افضل و بهتر است، پس مژده باد! و نیز در کمال الدین از حضرت موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش روایت نموده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین عملهای امت من انتظار فرج از جانب خداست.
نیز در کتاب مزبور از محمد بن فضیل نقل میکند که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم فرج ما کی فرا میرسد؟ فرمود: آیا انتظار فرج

کشیدن؛ فرج نیست.
خداوند میفرماید: «فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ» (یعنی انتظار فرج با توجه بامر الهی در این آیه شریفه خود یکنوع فرج است) این روایت در تفسیر عیاشی هم آمده است.
خبر ابراهیم کوفی همچنین صدوق در کمال الدین از ابو ابراهیم کوفی روایت نموده که گفت:
خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نشسته بودم دیدم موسی بن جعفر که در آن وقت بچه بود وارد گشت. من از جا برخاستم و سر مبارک او را بوسیدم و سپس نشستم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 901
حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای ابو ابراهیم! این کودک بعد از من امام تو است.
آگاه باش! که قومی در باره او از دین خود منحرف میشوند و جمعی دیگر بسعادت میرسند. خداوند قاتل او را لعنت کند و عذاب او را افزون گرداند.
آگاه باش که خداوند بعد از کارهای عجیبی که از راه حسد بر وی میگذرد، کسی را که در زمان خود بهترین مردم روی زمین باشد از صلب وی پدید آورد.
خداوند آنچه را خواسته است عملی میسازد، هر چند اهل شرک ناخوش بدارند.
خداوند بقیه دوازده امام مهدی را که ببزرگواری ممتاز گردانیده و جایگاه مقدسی بآنها روزی نموده از وی بوجود آورد. کسی که منتظر ظهور امام دوازدهم باشد، مانند کسی است که با شمشیر برهنه در رکاب پیغمبر، دشمن را از حضرتش دفع میکند.
در این وقت مردی از دوستان بنی امیه وارد گشت و حضرت هم سخن خود را قطع فرمود بعد از آن پانزده مرتبه خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام رسیدم تا سخن آن روز را تکمیل فرماید ولی میسر نگردید.
چون سال بعد بخدمتش رسیدم، دیدم حضرت نشسته است. در آن حال فرمود: ای ابو ابراهیم! ... او کسی است که بعد از تنگی طاقت فرسا و بلا و ظلم طولانی شیعیان خود را از غم نجات میدهد. پس خوش بحال آنها که آن زمان را درک کنند. ای ابو ابراهیم همین قدر بس است!! ابو ابراهیم گفت: چنان خوشحال شدم که هیچ گاه بدان گونه از خدمتش برنگشته بودم.
شیخ الطائفة در غیبت از رفاعة بن موسی و معاویة بن وهب از حضرت صادق و آن حضرت از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود:
خوش بحال کسی که قائم اهل بیت مرا درک میکند در حالی که پیش از قیامش از وی پیروی مینموده، دوست او را دوست میداشته و از دشمنش

بیزاری می‌جسته و تمام ائمه قبل از او را دوست داشته است. آنها رفیقان و دوستان من و گرامی‌ترین امت من میباشند. رفاعه گفت: حضرت فرمود: آنها در نزد من گرامی‌ترین خلق خدا هستند.

و نیز در غیبت شیخ طوسی از عبد اللّه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
سیاتی قوم من بعدکم الرّجل الواحد منهم له اجر خمسین منکم
یعنی: مردمی بعد از شما خواهند آمد که یک مرد آنها ثواب پنجاه نفر از شما دارند. اصحاب عرضکردند: یا رسول اللّه! ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما پیکار کرده‌ایم و قرآن در میان ما نازل شده است (یعنی چطور می‌شود که مردمی بیایند که یکنفر آنها ثواب پنجاه نفر ما را داشته باشند؟) فرمود آنچه را آنها متحمل میگردند اگر شما ببینید، نمی‌توانید مانند آنها صبر کنید!.
برقی در کتاب «محاسن» از ابو الجارود از «قنو» دختر رشید هجری «1» روایت کرده که گفت: بپدرم گفتم چقدر در امر دین جهد و کوشش داری! پدرم گفت: دختر جان بعد از ما مردمی می‌آیند که بصیرت آنها در امر دینشان بهتر از جهد و کوشش مردم قبل از آنهاست.
شیخ الطائفه در کتاب غیبت از خالد عاقولی در ضمن حدیثی منقول از حضرت صادق علیه السّلام می‌فرماید: چرا چشم بآن دوخته‌اید و برای چه شتاب می‌کنید؟ مگر تأمین ندارید؟ آیا این طور نیست که مردی از شما از خانه بیرون میرود و پس از انجام کارش دوباره بخانه برمیگردد، بدون اینکه خطری باو رسیده باشد؟ اگر آنها که پیش از شما بودند مانند شما (در رفاه بودند و امنیت داشتند) هر مردی از آنها

را میگرفتند و دست و پای او را قطع میکردند، سپس بر تنه‌های نخل بدار میزدند و با اره بدو نیم می‌کردند و او این بلاها را برای اصلاح نفس خود و کفاره گناهش بر خویشتن هموار مینمود. آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ «1» یعنی آیا گمان کرده‌اید داخل بهشت میشوید، و حکایت مردمی که قبل از شما بودند بشما نرسیده است که بآنها سختی‌ها و رنجها رسید و چنان متزلزل شدند که پیغمبر و آنها که باو ایمان آوردند، گفتند چه وقت نصرت خداوند فرا میرسد؟ بدانید که نصرت خداوند نزدیک است.
هم در آن کتاب از ابن فضال و او از ثعلبة بن میمون نقل کرده که گفت:

امام خود را بشناس. زیرا شناختن او زیانی بتو نمیرساند، خواه دولت حق قبلا پدید آید یا ظهور آن بتأخیر افتد. هر کس امام خود را بشناسد و پیش از اینکه ظهور دولت حق را به بیند جان دهد، و سپس قائم آل محمد قیام کند ثواب او مانند کسی است که با قائم در خیمه‌اش باشد.
و نیز در کتاب مزبور از عبد اللَّه بن عجلان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود: کسی که عقیده بظهور دولت آل محمد داشته باشد و با این عقیده پیش از قائم علیه السّلام بمیرد ثواب او مثل کسی است که در رکاب وی کشته شود.
در محاسن برقی از حکم بن عیینه روایت نموده که گفت: وقتی در جنگ نهروان امیر المؤمنین خوارج را بقتل رسانید، مردی بخدمت حضرت رسید حضرت فرمود: قسم بخداوندی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، مردمی در اینجا با ما آمده‌اند که هنوز خداوند پدران و نیاکان آنها را خلق نکرده است! آن مرد عرضکرد: مردمی که هنوز خلق نشده‌اند چگونه میتوانند با ما آمده باشند؟! فرمود:
آری آنها مردمی هستند که در آخر الزمان میباشند و در این هدف که ما داریم آنها

نیز شریک هستند و تسلیم ما میباشند: پس آنها در آن راه که ما گام برمیداریم شرکای حقیقی و واقعی ما میباشند!.
و نیز در محاسن از حضرت صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام روایت میکند که فرمود: بهترین عبادت شخص با ایمان انتظار فرج است.
عیاشی در تفسیر خود از فضل بن ابی قره روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: خداوند وحی فرستاد بحضرت ابراهیم که بزودی فرزندی برای تو متولد خواهد شد! ابراهیم هم بساره (همسرش) خبر داد: ساره گفت:
من پیر زن هستم! با این وصف خداوند وحی فرستاد بسوی ابراهیم که ساره بزودی فرزندی می‌آورد و اولادش چهار صد سال گرفتار خواهند بود.
آنگاه حضرت فرمود: چون گرفتاری بنی اسرائیل بطول انجامید چهل صبح رو بدرگاه الهی آورده بگریه و زاری پرداختند. خدا هم بموسی (و برادرش) هارون وحی فرستاد که (با امداد غیبی) آنها را از شر فرعون نجات دهد و صد و هفتاد سال از چهار صد سال گرفتاری آنها را برداشت. سپس امام ششم فرمود: همچنین شما هم اگر مثل بنی اسرائیل در درگاه خداوند بگریه و زاری بپردازید؛ خداوند فرج ما را نزدیک خواهد کرد. اما اگر چنین نباشید، این سختی تا پایان مدتش خواهد رسید «1» همچنین در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم و او از امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که در تفسیر این آیه شریفه أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ

وَ أقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ «2» فرمود: مَقصود پیروی امام است. مردم درخواست رفتن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 905
بجهاد نمودند، ولی وقتی جهاد در رکاب امام حسین علیه السّلام بر آنها واجب گردید قالوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی گفتند: خدایا ما را تا مدت نزدیکی بتأخیر بیانداز تا دعوت تو را اجابت کنیم و از پیغمبرانت پیروی نمائیم.
شیخ مفید در «مجالس» از عوف بن مالک روایت نموده که گفت: روزی پیغمبر (ص) فرمود ای کاش من برادرانم را ملاقات میکردم. ابو بکر و عمر گفتند:
مگر ما برادران شما نیستیم که بتو ایمان آورده و هم با تو مهاجرت نمودیم؟
باز فرمود:
یا لیتنی قد لقیت اخوانی
سپس فرمود:
انتم اصحابی و لکن اخوانی الّذین یأتون من بعدکم یؤمنون بی و یحبّونی و ینصرونی و یصدّقونی و ما رأونی فیا لیتنی قد لقیت اخوانی
یعنی: ای کاش من برادران خود را میدیدم، آنها هم گفتار خود را تکرار کردند.
حضرت فرمود: شما اصحاب من هستید «1» ولی برادران من کسانی میباشند که بعد از شما می‌آیند و بمن ایمان می‌آورند و مرا دوست دارند و یاری میکنند و تصدیق مینمایند و مرا هم ندیده‌اند ای کاش من برادران خود را میدیدم! نعمانی در کتاب غیبت از علی بن حرث بن مغیره روایت میکند که پدرش گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: آیا فترتی در پیش است که مسلمانان در آن فترت امام خود را نمیشناسند؟ حضرت فرمود: این طور گفته می‌شود. عرضکردم: پس ما چه کنیم؟ فرمود: هر وقت در آن فترت قرار گرفتید، بهمان طریقه‌ای که دارید (دین اسلام) چنگ تا وضع بعدی برای شما روشن گردد.
هم در آن کتاب از عبد اللّه بن سنان روایت کرده که گفت: من و پدرم بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم، حضرت فرمود: چه حالی خواهید داشت هنگامی که در وضعی قرار می‌گیرید که نه امامی باشد که مردم را راهنمائی کند و نه نشانه‌ای از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 906
دیانت خدا دیده شود بطوری که جز کسی که با دعای حریق خدا را میخواند از آن سرگردانی رهائی نمی‌یابد، پدرم گفت: بخدا قسم این بلاست قربانت شوم پس من در آن موقع چه کنم؟ فرمود: اگر این روز پدید آید و

امام زمان را هم درک نکردی چنگ زنید بآنچه در دست دارید تا موقعی که حقیقت آشکار شود.
و هم در کتاب مذکور بسند مزبور از حرث بن مغیره بصری روایت میکند که بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: برای ما روایت شده که صاحب الامر مدتی ناپدید میگردد، پس ما در آن موقع چه کنیم؟ فرمود: بهمان طریقه که دارید (یعنی مذهب تشیع و عقیده بدوازده امام) ثابت بمانید تا واقع برای شما روشن گردد.
مؤلف: مقصود از این اخبار اینست که در شیعیان در غیبت امام زمان علیه السّلام در امر دین و عمل باحکام اسلام متزلزل و پریشان نشوند، و بعبارت روشنتر بما دستور داده‌اند که در آن موقع اصول و فروع دین خود را همان طور که از ائمه اطهار بشما رسیده است محکم گرفته و از دست ندهید؛ و از دین اسلام برنگردید تا آنکه امام شما ظاهر شود.
و احتمال دارد که معنی روایات مزبور این باشد که هر کس مدعی شد که قائم آل محمد است، بوی ایمان نیاورید تا آنکه با معجزات ادعای خود را ثابت کند. پیشتر هم در ادله‌ای که شیخ طوسی آورده بود نیز در این باره از سعد بن عبد اللّه سخن رفت.
در غیبت نعمانی ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که گفت: موقعی که فترتی بین دو مسجد روی داد، علم و دانش در آن فترت پوشیده گردد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان می‌شود و در میان شیعیان اختلاف پدید آید و یک دیگر را دروغگو بنامند و آب دهان بر وی هم بیاندازند. عرضکردم: پس در آن روز خیری نیست. فرمود:
تمام خیر و خوبی در آن روز است. این را سه بار تکرار نمود، سپس فرمود: فرج و گشایش کار شما نزدیک است.
و هم در آن کتاب این حدیث را بسند دیگر از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت

کرده است.
و نیز در کتاب یاد شده از ابان بن تغلب از آن حضرت نقل کرده که بوی فرمود:
ای ابان! عالم دچار سبطه‌ای می‌شود که علم در بین دو مسجد پنهان میگردد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان می‌شود. عرض کردم: سبطه چیست؟ فرمود:
پائین‌تر از فترت است. در آن موقع که مردم در آن حیرت و فترت بسر میبرند ناگاه ستاره برای آنها طلوع میکند عرض کردم: فدایت شوم در آن فترت حال ما چگونه خواهد بود؟ فرمود: بر همین طریقه که هم اکنون دارید بمانید تا خداوند صاحب آن را برای شما بیاورد.

مؤلف: در کتاب «کافی» بجای سبطه در بین دو مسجد «بطشه» آمده است که اشاره بلشکر سفیانی و استیلاء آنها در بین مکه و مدینه است. (بطشه بمعنی حمله و هجوم ناگهانی است) و اصل روایت شاید باین معنی باشد که بواسطه حوادثی که در بین مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (مکه و مدینه) روی میدهد علم پنهان میگردد، یا اینکه بعلت سلطه ستمگران در این محل بیشتر علم پنهان می‌شود.
ابن اثیر جزری میگوید: معنی روایت اینست که: در آن موقع اسلام در مدینه پوشیده می‌شود، چنان که مار در سوراخ پنهان میگردد. یعنی خود را جمع می‌کند و پنهان میگردد.
نیز در غیبت نعمانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود: صاحب- الامر را غیبتی است که هر کس در غیبت وی بخواهد دین خود را حفظ کند، مثل اینست که درخت خاردار قتاد را با دست خود از خار صاف کند. سپس حضرت با دست اشاره کرد و فرمود: این طور! و فرمود: کدام یک از شما با دست خار درخت قتاد را چنگ زده است؟! آنگاه لحظه‌ای سکوت نمود و سپس فرمود: صاحب این امر (قائم آل محمد) غائب می‌شود پس بهنگام غیبت او باید بندگان خدا از خدا بترسند و دین خود را از دست ندهند! و هم در غیبت نعمانی از صالح بن خالد روایت نموده که گفت: در خدمت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 908
حضرت صادق نشسته بودیم حضرت فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد که بهنگام غیبت او باید بنده خدا پناه بخدا ببرد و چنگ بدین خود بزند. هم در آن کتاب بسند دیگر این روایت آمده است.
نیز در غیبت نعمانی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که گفت: پدرم فرمود: ناچار برای ما است آذربایجان. هیچ چیز نمیتواند با آن برابری کند «1» وقتی چنین شد، همچون گلیم پاره‌های خانه‌های خود باشید و مانند مادر جای خود آرام گیرید، تا موقعی که شخص متحرکی حرکت کند آنگاه بسوی او بشتابید هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید. بخدا قسم گویا او را در بین رکن و مقام می‌بینم که از مردم بشرط عمل کردن بکتاب جدیدی «2» که بر عرب دشوار است؛ بیعت می‌گیرد سپس حضرت فرمود:
ویل لطغاة العرب من شر قد اقترب
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 909
وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است! همچنین در آن کتاب از ابو الجارود روایت میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کردم: وصیتی برای من بیان فرمائید! فرمود: تو را وصیت میکنم که پرهیزکاری پیشه سازی و بهنگام هجوم و تسلط این مردم در خانه خود

قرار گیری و از قیام‌کنندگان طایفه ما (مثل زید بن علی و اولاد امام حسن که بدون کسب اجازه از امام، علیه بنی امیه قیام میکردند و بدون اخذ نتیجه کشته می‌شدند) دوری گزین، زیرا قیام آنها نه اساسی دارد و نه بطرف هدف روشنی میروند.
بدان که بنی امیه را سلطنتی است که مردم نمیتوانند از آنها بگیرند ولی ما را دولتی است که وقتی بیاید خداوند بهر یک از ما اهل بیت بخواهد واگذار می‌کند، هر یک از شما آن دولت را درک کند در نزد ما مقامی عالی خواهد داشت و اگر خداوند پیش از آن روز او را قبض روح کند، در سرای دیگر کار او را اصلاح گرداند.
بدان که هیچ قومی برای دفع ظلم و عزت دینی قیام نکردند، مگر اینکه بلا آنها را کشت. تا آن که مردمی دیگر قیام کنند که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند. کشته آنها دفن نمیشود و مرده آنها از روی زمین برداشته نمیشود، و مجروح آنها مداوا نمیگردد. عرض کردم: آنها کیستند؟ فرمود فرشتگانند.
مؤلف: «کشته آنها دفن نمیشود ...» یا باین معنی است که هر کس را فرشتگان بقتل رسانند کشته آنها دفن نمیشود ... و یا اینکه آنها (فرشتگان) کسانی هستند که کشته نمیشوند مگر اینکه کشته آنها را دفن کنند، و بروی زمین نمی‌افتند مگر اینکه مرده خود را از روی زمین بردارند. چنان که روایت آینده معنی اخیر را تأیید میکند.
و نیز در کتاب نامبرده از حارث همدانی نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام در منبر میفرمود: هنگامی که خاطب (خطیب) بهلاکت افتد و صاحب عصر از مردم روی بگرداند و دلهای مردم منقلب شود بطوری که بعضی متوجه بحق و برخی بی‌نصیب

باشند آنها که آرزوی ظهور را دارند (بر اثر شتاب در این کار) بهلاکت افتند و از میان بروند و آنان که ایمان بآمدن صاحب عصر دارند (و بدون شتاب تسلیم پیشآمدها هستند) باقی و ثابت می‌مانند. ولی اینان اندکی بیش نیستند، نزدیک به سیصد نفر یا بیشتر می‌باشند جماعتی که با پیغمبر در جنگ بدر (علیه کفار) جنگیدند و کشته شدند و نمردند، (مقصود فرشتگان است) با آنها (اصحاب امام زمان- همان سیصد و چند نفر) در رکاب آن حضرت جهاد خواهند کرد.
مؤلف: شاید مقصود از «هنگامی که خاطب بهلاکت افتد» طالب و خواستار خلافت باشد، و یا خطیبی است که اقدام بکار خلاف حق میکند. اگر «حاطب» خوانده شود، بمعنی «هیزم کش» جهنم است و مقصود کسی است که در خطبه ذکر شده. زیرا بخاطر دارم که این خطبه طولانی را دیده‌ام و بسیاری از حوادث آینده را حضرت در آن خبر داده است.

و نیز در غیبت نعمانی از ابو المرهف از حضرت صادق علیه السّلام روایت مینماید که فرمود: محاضیر بهلاکت می‌افتند ... عرضکردم: محاضیر چیست؟
فرمود: آنها که «در باره ظهور» شتاب دارند. و مقرّبون نجات می‌یابند، و سنگر بر شالوده خود ثابت میماند؛ شما همچون گلیم پاره‌های خانه خود باشید. که فتنه و آشوب بضرر عاملین آن تمام می‌شود، هر گاه آنها قصد آزار شما نمایند خداوند آنها را بکاری مشغول می‌سازد تا از آن فکر درگذرند.
مؤلف: «محاضیر» جمع محضیر است و محضیر بمعنی اسب بسیار تندرو است (و شاید مقصود جماعت بسیاری باشد که همه شتاب دارند که حضرت زود قیام کند) و «مقرّبون» اگر بکسر راء باشد، یعنی کسانی که می‌گویند فرج امام زمان نزدیک است و آرزوی نزدیک شدن وقت آن را دارند، یا دعا می‌کنند که خدا تعجیل در فرج آن حضرت کند.
و چنانچه بفتح راء باشد بمعنی صابران و بردبارانی است که بواسطه صبر در انتظار ظهور آن حضرت نزد خداوند مقرب گشته‌اند جمله «سنگر بر شالوده خود ثابت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 911
میماند» بمعنی استقرار سنگر دولت مخالفین بر اساس خود است، که روزبروز کار آنها بالا می‌گیرد. و جمله «زیرا فتنه بضرر عاملین آن تمام می‌شود» باین معنی است که ضرر فتنه و آشوب دامن برانگیزنده آن را پیش از دیگران می‌گیرد، چنان که غبار بیشتر بحلق پدید آورنده خود فرو میرود.
و هم در غیبت نعمانی از ابو بکر حضرمی روایت میکند که گفت: من و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم و این در وقتی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان برافراشته شده بود «1» ما عرضکردیم: آقا! اوضاع را چگونه می‌بینید فرمود: بنشینید در خانه‌های خود، هر وقت دیدید ما دور مردی گرد آمده‌ایم با سلاح بسوی ما بشتابید.
هم در آن کتاب از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: زبانهای خود را نگاهدارید و از خانه‌های خود بیرون نیائید زیرا آنچه بشما اختصاص دارد (منظور خلافت و دولت حق است) باین زودی بشما نمیرسد و بسایرین هم نخواهد رسید و پیوسته فرقه «زیدیه» جلودار شما هستند.
و نیز در کتاب مزبور از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که: در تفسیر این آیه شریفه أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ «2» فرمود «امر اللّه»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 912
قیام قائم ما است که نباید برای آن شتاب نمود، خداوند قیام او را با سه

لشکر.
فرشتگان و مؤمنین و رعب، که در دلهای بیدینان قرار میگیرد، تأیید می‌کند.
قیام او مانند قیام پیغمبر (ص) است که خداوند فرموده: کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ یعنی چنان که خداوند تو را از خانه‌ات با نیروی حق بیرون آورد.
همچنین در غیبت نعمانی سماعه از صالح بن نبط و بکر مثنی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: آنها که در این باره (ظهور امام زمان) شتاب میکنند هلاک میشوند؛ و آنان که با ایمان ثابت (و بدون تزلزل و شتاب) انتظار آن روز میکشند نجات می‌یابند و اینان همچون سنگری برجای خود استوارند و انّ بعد الغمّ فتحا عجیبا یعنی: مسلما بعد از این اندوه، پیروزی عجیبی است.
و نیز در کتاب نامبرده از جابر جعفی از آن حضرت روایت نموده که فرمود کسانی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم علیه السّلام قیام میکنند، مانند جوجه‌هائی هستند که بپرند و بسوراخ دیواری درافتند، و بچه‌ها با آنها بازی کنند «1» و هم در آن کتاب از جابر جعفی و او از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
همان طور که آسمان و زمین آرام است، شما نیز آرام بگیرید، یعنی علیه کسی بنفع ما قیام نکنید. زیرا امر شما (اعتقاد باینکه دولت حق از آن آل محمد است) چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی بدانید که آن از کارهای خداوند است (و او باید دولت ما را ظاهر گرداند) و بدست مردم نیست (که آنها قیام کنند و آن را برای ما بگیرند) بدانید که حق از آفتاب روشنتر است، و بر مؤمن و فاسق پوشیده نیست صبح را می‌بینید؟ حق ما هم چون صبح روشن است که بر کسی پوشیده نیست!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 913
وظیفه شیعیان در زمان غیبت مؤلف: نعمانی رحمة اللَّه علیه در اینجا میگوید: «نگاه کنید بشیوه ائمه و دستوری که بما داده‌اند و رسمی که داشته‌اند، و ببینید چگونه در پیشآمدها صبر میکردند و خود و شیعیان را از خطرها حفظ مینمودند! و منتظر فرج بودند و میگفتند آنها که در این خصوص شتاب میکنند بهلاکت میرسند و گمراه میگردند و آنها که آرزوی (توأم با شتاب) دارند دروغ میگویند.
و به بینید که چطور از کسانی که تسلیم حوادث و گوش بفرمان ائمه هستند و منتظر فرج آل محمد میباشند (که هر وقت خدا مصلحت دید آشکار شود) و بردبار و ثابت میمانند، تمجید نموده و فرموده: آنها رستگارند، و چگونه اینان را تشبیه کرده به سنگری که بر شالوده‌های خود پایدار باشد! پس ای خوانندگان! شما هم از آنها پیروی کنید و تسلیم فرمان آنها شوید و از شیوه آنها قدم بیرون ننهید ...»

و نیز نعمانی در کتاب «غیبت» از ابو بصیر و او از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که روزی فرمود: آیا شما را از چیزی مطلع نگردانم که خداوند عمل بندگانش را جز بوسیله آن؛ نمیپذیرد؟ من گفتم: بفرمائید بدانیم آن چیست؟ فرمود: آن گواهی دادن بیگانگی خدا و رسالت محمد صلّی اللّه علیه و آله و اعتقاد بآنچه خدا فرموده و دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ائمه و تسلیم در برابر آنها و پارسائی و کوشش در امر دین و صبر و انتظار برای ظهور قائم ماست.
آنگاه فرمود: ما را دولتی است که هر گاه خداوند بخواهد آن را می‌آورد.
سپس افزود: هر کس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید منتظر ظهور او باشد و پرهیز کاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدین گونه انتظار آن روز کشد.
اگر در این حالت بمیرد و بعد از مرگ او قائم قیام نماید، ثواب کسی دارد که آن حضرت را درک کرده است. پس سعی کنید و منتظر باشید، خوش بحال شما ای مردمی که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 914
خداوند شما را مشمول رحمت خود گردانیده است «1»! عقیده ثابت شیعیان نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 915
علیه السّلام شنیدم میفرمود: پرهیزکاری پیشه سازید، و با تقوی و کوشش در اطاعت خداوند بر این عقیده که دارید؛ کمک بجوئید. وقتی یکی از شما بسرای دیگر شتافت و درهای دنیا بروی او بسته شد دین و پرهیزکاری او سخت‌ترین چیزی است که مورد غبطه و رشک دیگران (که از آن بی‌نصیب هستند) واقع می‌شود. وقتی آدم قدم بسرای دیگر گذاشت میداند که باستقبال نعمتها و وعده‌های الهی و مژده رفتن به بهشت، میرود و از کسی که میترسیده ایمن است.
و یقین میکند که در دنیا بر حق بوده، و کسی که در جهت خلاف دین میرفته بر طریقه باطل و گمراه است پس شما را (بر این عقیده) مژده میدهم، باز هم مژده میدهم. شما چه می‌خواهید؟ آیا نمی‌بینید که دشمنان شما در ارتکاب گناهان الهی کشته میشوند و برای رسیدن بدنیای فانی یک دیگر را بقتل میرسانند ولی شما چنین نیستید و از آنها دوری جسته در خانه‌های خود با طیب خاطر آسوده‌اید؟ بلای سفیانی که از دشمنان شماست برای شما کافی است. خروج او برای شما از علامات ظهور است، مع الوصف آن فاسق وقتی خروج میکند شما یکی دو ماه آسوده می‌مانید و خطری از وی نمی‌بینید او مردم بسیاری را بقتل میرساند ولی شما جزو آنها نیستید.
در این موقع یکی از اصحاب حضرت پرسید: در آن موقع زنان و فرزندان

خود را چه کنیم؟ فرمود: مردان شما باید پنهان شوند، زیرا خطر او فقط متوجه (مردان) شیعیان ما می‌شود. ولی بخواست خدا زنان شما در معرض آسیب وی نخواهند بود.
از حضرت پرسیده شد: دجال بکجا روی می‌آورد و آنها که از وی می‌گریزند بکجا میروند؟ فرمود: هر کس می‌خواهد از او فرار کند بمدینه و یا بمکه و یا ببعضی از شهرها میرود. آنگاه فرمود: چگونه در مدینه میتوانید بسر برید؟ زیرا آنجا مقصد لشکر این فاسق (سفیانی) است. بنا بر این بمکه بروید. زیرا شما همه در آنجا گرد می‌آئید که فتنه او نه ماه باندازه مدت حاملگی زنان است و از این مدت تجاوز نمی‌کند ان شاء اللّه.
نیز در آن کتاب از زراره روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام بوی فرمود: امام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 916
خود را بشناس زیرا شناختن او ضرری بتو نمیرساند، خواه ظهور صاحب الامر زود واقع شود و خواه بتأخیر بیافتد.
و هم در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم مقصود از آیه يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ «1» چیست؟ فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس که شناختن او ضرری بتو نمیرساند خواه این امر زود واقع شود و خواه بتأخیر بیافتد. کسی که امام خود را بشناسد، و سپس پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مثل کسی است که در لشکر او نشسته است، نه! بلکه مانند کسی است که در زیر پرچم او نشسته باشد! بعضی از اصحاب این طور روایت کرده‌اند: مثل کسی است که در رکاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شهید شده باشد.
هم در آن کتاب از ابو بصیر نقل کرده که گفت: بآن حضرت گفتم: قربانت گردم، فرج و گشایش کار شما اهل بیت کی خواهد بود؟
فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که چشم بدنیا دارند. هر کس صاحب الامر را بشناسد، انتظار ظهور او، برای وی گشایش و فرج است!
همچنین در کتاب یاد شده از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت نموده که گفت:
ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام سؤالی کرد که من هم می‌شنیدم. وی گفت: آیا من قائم (ع) را درک می‌کنم؟ فرمود: ای ابو بصیر! مگر تو امام خود را نمی‌شناسی؟
عرضکرد: بلی و اللّه، شما امام من هستید. حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای ابو بصیر بخدا قسم تو از اینکه در سایه ایوان قائم شمشیرت را بدست گیری باک نداری.
مؤلف: یعنی تو هر گونه آمادگی برای ظهور و جانبازی در راه قائم ما داری
و نیز در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار نقل میکند که گفت از امام محمد

باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد (امام خود را نشناسد) همچون مردم عهد جاهلیت مرده است. و کسی که بمیرد در حالی که امام خود را میشناخته زیانی نبرده، خواه ظهور امام زمان زود واقع شود و یا بتأخیر بیافتد، و

هر کس بمیرد و امام خود را بشناسد مانند کسی است که با مهدی منتظر در خیمه‌اش بوده است.

نیز در آن کتاب از عمرو بن ابان روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: علامت (ظهور قائم آل محمد) را بشناس که اگر آن را بشناسی ضرری بتو نمیرساند خواه این امر زود واقع شود یا بتأخیر بیافتد. خداوند عالم میفرماید:

یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ یعنی: روز قیامت هر دسته‌ای را با امام خودشان میخوانیم پس هر کس امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه منتظر بوده است.

و نیز در آن کتاب از حمران بن اعین از آن حضرت این روایت را نقل کرده با این تفاوت که در این روایت میفرماید: «امام خود را بشناس» و بجای خیمه منتظر «خیمه قائم» دارد.

کلینی در کافی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود:

هر پرچمی پیش از قیام قائم برافراشته شود صاحب آن پرچم بتی است و غیر خدا را اطاعت کرده‌اند.

حدیث لوح فاطمه (ع) مؤلف: سابقا (در جلد دهم بحار الانوار) حدیث لوح که با سلسله خودم نقل کردم گذشت که از جمله این جملات بود: «... آنگاه رسالت خود را بوسیله فرزند او (م ح م د) که رحمت عالمیان، و دارای کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب است کامل میگردانم.

دوستان من در زمان (غیبت) او خوار میگردند، و سرهای آنها را مانند سرهای ترک و دیلم به ارمغان میبرند، آنها بقتل میرسند و سوخته میشوند و بیمناک و مرعوب و هراسان میباشند، و زمین از خون آنها رنگین می‌شود، و صدای زنان آنها بآه و ناله بلند میگردد. آنها دوستان حقیقی من هستند. آشوبهای سهمگین را بوسیله آنها از

میان برمیدارم، و بوسیله آنها زلزله‌ها و سختیها و گرفتاریها را برطرف میسازم.

أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ یعنی: آنها کسانی هستند که از جانب خدا بآنها درود میرسد، و آنها راه یافتگانند «1»

خزاز قمی در کفایة الاثر با اسناد سابق در باب روایاتی که در خصوص امام دوازدهم رسیده است از جابر بن عبد اللّه انصاری از پیغمبر (ص) روایت میکند که فرمود: حجت خدا از نظر آنها غائب میگردد و نام برده نمیشود، تا آنکه خداوند او را ظاهر گرداند. پس وقتی که خداوند او را آشکار ساخت، زمین را پر از عدل و داد میکند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. سپس فرمود: خوش بحال آنها که در غیبت وی پایدارند. خوش بحال کسانی که در راه روشن خود ثابت قدم میمانند.
اینانند که خداوند در باره‌شان فرموده است: و الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ «1» و فرموده:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 920
أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «1» یعنی: اینان طرفداران خدا هستند، بدانید که طرفداران خداوند رستگارند.
نعمانی در تفسیر خود با سند خود (که در کتاب «قرآن» بحار نقل خواهیم کرد) روایت کرده که: امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: پیغمبر بمن فرمود: یا ابا الحسن شایسته است که خداوند گمشدگان را وارد بهشت کند. سپس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:
مقصود پیغمبر مؤمنینی هستند که در زمان غیبت بسر میبرند و از امامی که جایش نامعلوم و خودش از نظرها غائب است، پیروی مینمایند. آنها عقیده بامامت او دارند. و بذیل عنایتش چنگ میزنند، و منتظر آمدن او هستند و یقین بوجود او دارند. و شکایتی ندارند، و بردبار و تسلیم خواسته حقند. و از این جهت گم شده هستند که از یافتن مکان امام خود و از شناختن شخص او گم شده‌اند.
دلیل بر این مطلب اینست که وقتی خداوند خورشید را که راهنمای اوقات نماز است، از نظر بندگانش بپوشاند، آنها میتوانند وقت نماز را بتأخیر بیاندازند تا موقعی که آشکار می‌شود، وقت برای آنها روشن گردد و یقین کنند که ظهر شده است.
همین طور کسی که منتظر آمدن امام است و چنگ بدامان امامت او زده، هم تمام واجبات و فرایض الهی را بعهده دارد که انجام دهد و وقتی انجام داد از او پذیرفته است و (با غیبت امام) از معنی واجب بودن، بیرون نمیرود. و این بنده هم صبر میکند و نظر برحمت حق دارد و غیبت امامش ضرری بعقیده او نمیرساند.
شیخ مفید در کتاب «اختصاص» روایت میکند که راوی گفت: بامام جعفر صادق علیه السّلام عرضکردم: ما بهتر هستیم یا اصحاب قائم؟ فرمود: شما بهتر از اصحاب قائم هستید، زیرا شما از دولتهای ظالم شب و روز بر جان امام خود و خودتان هراسان میباشید اگر نماز میخوانید، با حالت تقیه است و اگر روزه می‌گیرید، باز در تقیه است و اگر حج میکنید آنهم در تقیه است

و اگر (در محکمه شرع و حضور قاضی) گواهی بدهید (بجرم تشیع) گواهی شما پذیرفته نیست، و از این قبیل چند چیز

دیگر شمرد. سپس عرضکردم: وقتی این طور باشد چه آرزوئی بدیدن قائم داریم؟
فرمود: سبحان اللَّه نمیخواهی عدالت آشکار گردد و راه‌ها امن شود، و مظلوم مورد ترحم قرار گیرد؟ «1» و نیز امیر المؤمنین علیه السّلام «در نهج البلاغه» میفرماید: در جای خود قرار گیرید، و بر بلائی که واقع می‌شود صبر کنید، و با دست و شمشیر و زبان خود، حرکتی نکنید، و در باره چیزی که خداوند شتاب در آن را برای شما نخواسته است، عجله نکنید. زیرا هر کس از شما در بستر خود بمیرد و خدا و پیغمبر و اهل بیت او را شناخته باشد، شهید مرده و ثواب او با خداست که پاداش نیت و اعمال نیک او را بدهد، و نیت او (برای درک امام زمان) مثل اینست که شمشیر خود را (برای آن حضرت) آماده ساخته است. زیرا هر چیز مدت و زمانی دارد.
شیخ طوسی در امالی از یحیی بن علا از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی شهید است. و اگر در رختخواب بمیرد شهید است و مانند کسی است که در لشکر امام علیه السّلام جان بدهد آنگاه فرمود: آیا سزاوار است که او خود را وقف خدا کند و داخل بهشت نشود؟!.
و در دعوت راوندی روایت کرده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:
انتظار الفرج بالصبر عبادة
یعنی: انتظار فرج با صبر و بردباری عبادت است.
صدوق در کمال الدین از جابر جعفی از امام ششم روایت نموده که فرمود:
زمانی بر مردم خواهد گذشت که امام آنها از نظرشان غائب گردد. خوش بحال آنها که در آن زمان بر عقیده خود نسبت بما ثابت میمانند. کمترین ثوابی که آنها دارند اینست که خداوند متعال آنها را با این کلام صدا زند: بندگان من! که ایمان بمن آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، شما را بثواب نیکوی خود مژده

میدهم شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید عبادت شما را میپذیرم و از تقصیرات شما میگذرم و شما را می‌آمرزم و بخاطر شما بندگانم را از باران سیرآب میکنم، و بلا را از مردم برطرف میسازم، اگر برای خاطر شما نبود عذاب خود را بر آنان (که در بیدینی و غفلت و معصیت بسر میبرند) فرو میفرستادم. جابر گفت: عرضکردم یا ابن رسول اللَّه! بهترین کاری که شخص باایمان در آن زمان میتواند انجام دهد چیست؟ فرمود:

حفظ زبان خود و ماندن در خانه! روایت زرارة بن اعین هم در آن کتاب از زراره «1» روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: قائم پیش از قیامش غیبتی دارد، عرض کردم: برای چه غائب می‌شود؟
فرمود: میترسد، در این وقت با دست اشاره بشکم خود فرمود (یعنی میترسد شکمش را پاره کنند).
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 923
سپس فرمود: ای زراره! او همان منتظر است و همان است که مردم در باره ولادتش تردید میکنند! بعضی می‌گویند او هنوز در شکم مادر است. و برخی می‌گویند:
او غائب است، و عده‌ای هم می‌گویند او هنوز متولد نشده است، و جمعی میگویند دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده است اوست که مردم همه در انتظار وی میباشند ولی خداوند دوست دارد شیعیان را بدین وسیله امتحان کند. در آن موقع است که اهل باطل دچار شک میشوند.
زراره میگوید: عرضکردم: قربانت گردم! اگر من آن زمان را درک نمایم چه کار کنم؟ فرمود: ای زراره اگر آن روز را درک کردی پیوسته این دعا را بخوان:
اللّهم عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک لم اعرف نبیّک اللّهم عرّفنی نبیّک فانّک ان لم تعرّفنی نبیّک لم اعرف حجّتک اللّهم عرّفنی حجّتک فانّک ان لم تعرّفنی حجّتک ظللت عن دینی»
یعنی پروردگارا! خود را بمن بشناسان که اگر خود را بمن نشناسانی نمیتوانم پیغمبرت را بشناسم، پروردگارا! پیغمبرت را بمن بشناسان که اگر پیغمبرت را بمن نشناسانی نمیتوانم حجت تو را بشناسم. پروردگارا! حجت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 924
خود را بمن بشناسان، که اگر حجت خود را بمن نشناسانی دین خود را از دست میدهم! آنگاه فرمود ای زراره! جوانی را در مدینه خواهند کشت. عرضکردم:
این همان نیست که لشکر سفیانی او را میکشند؟ فرمود: نه بلکه لشکر اولاد فلان او را بقتل میرسانند، این لشکر حرکت نموده بمدینه می‌آیند بطوری که مردم نمیدانند آنها در چه وضعی وارد مدینه شدند. آنگاه آن جوان را گرفته و با بیدادگری و ظلم و ستم بقتل میرسانند «1» بعد از آن خداوند دیگر بآنها مهلت نمیدهد و در آن موقع منتظر فرج و گشایش باشید.
این روایت را صدوق در کمال الدین بدو سند دیگر و نیز در غیبت شیخ و نعمانی بدو طریق دیگر و هم کلینی در کافی بدو طریق دیگر، همه از زراره و او از آن حضرت روایت کرده‌اند.

و هم در کمال الدین از عمر بن عبد العزیز از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که بوی فرمود: هنگامی که صبح و شام امامی ندیدی که از وی پیروی کنی، هر کس را دوست میداری دوست و کسانی را که دشمن میداری دشمن بدار تا آنکه خداوند آن امام را ظاهر گرداند «2» هم در آن کتاب از عیسی بن عبد اللَّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام و او از دائیش حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که گفت: عرضکردم: اگر حادثه‌ای پدید آمد (یعنی شما بمیرید) که خدا آن روز را برای من پیش نیاورد؛ از کی پیروی کنم؟
حضرت اشاره به موسی کاظم علیه السّلام نمود. عرضکردم: اگر او هم درگذشت از کی پیروی نمایم؟ فرمود: از فرزندش پیروی کن. عرضکردم: اگر فرزند او هم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 925
در گذشت و برادر بزرگ و پسر کوچکی بجای گذاشت از کدام یک پیروی نمایم؟ فرمود از پسرش و بعد از او نیز همین طور است.
عرضکردم: اگر او را نشناسم و جای او را هم ندانم کجاست چه کنم؟ فرمود:
میگوئی: خدایا! من بازمانده حجت‌های تو را که از اولاد امام گذشته است دوست میدارم همین جمله عذر تو را برطرف میسازد. این حدیث بسند دیگر هم در کمال الدین آمده است.
همچنین صدوق در کمال الدین از عبد اللَّه بن سنان روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: عنقریب شبهه‌ای برای شما پدید می‌آید که نه علامتی برای یافتن راه (حق) هست و نه امامی که (شما را) راهنمائی کند. کسی جز آنها که دعای غریق میخوانند از آن ورطه نجات نمی‌یابد. عرضکردم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: میگوئی:
یا اللَّه یا رحمان یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک
عرضکردم: «یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک» فرمود:
خداوند مقلب القلوب و الابصار است، ولی این طور که من میگویم بگو:
«یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک».
بر عقیده خود ثابت بمانید و نیز در کتاب مزبور، از یونس بن یعقوب و او از کسی که روایت را نوشته از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: چه حالی خواهید داشت زمانی که مدتی از عمرتان بگذرد و امام خود را نشناسید؟ عرض شد اگر آن روز فرا رسد چه کنیم؟ فرمود: چنگ زنید به همین طریقه‌ای که دارید تا حقیقت امر روشن شود.
نیز در آن کتاب است که حضرت صادق علیه السّلام به زراره فرمود: زمانی خواهد آمد که امام از نظر مردم پنهان شود، زراره میگوید: عرضکردم:

در آن زمان مردم چه میکنند؟ فرمود: طریقه‌ای که دارند از دست ندهند تا آنکه

مطلب بر آنها روشن گردد «1» و هم در کمال الدین از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که در تفسیر آیه یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً، فرمود: آن روز، روز قیام منتظر ماست! خوش بحال شیعیان قائم ما که در غیبت او منتظر ظهور او میباشند و اطاعت او را گردن مینهند. آنها دوستان خدایند و کسانی میباشند که از کسی جز خدا ترس ندارند و غمگین نمیباشند «2»

هم در آن کتاب از علی بن محمد بن زیاد روایت میکند که گفت: نامه‌ای خدمت امام موسی کاظم علیه السّلام نوشتم و پرسیدم فرج آل محمد کی خواهد بود؟ در جواب مرقوم فرمود: هنگامی که صاحب شما از دیار ستمگران پنهان گردید، منتظر فرج باشید. این روایت در کتاب «امامت و تبصره» تألیف علی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) هم بسند دیگر نقل شده است.

طبرسی در کتاب «احتجاج» نقل کرده که این توقیع از ناحیه مقدسه امام زمان برای ابو الحسن سمری (نائب چهارم حضرت) بیرون آمد: ای علی بن محمد سمری بشنو! خداوند پاداش برادران (دینی) تو را در مرگ تو بزرگ گرداند. تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس بکارهای خود رسیدگی کن و به هیچ کس بعنوان جانشینی خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده و دیگر ظهوری نیست مگر بعد از آنکه خداوند اجازه دهد و آنهم بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم، خواهد بود. بزودی در میان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغ میگوید و بر من افترا می‌بندد. و لا حول و لا قوّة الّا باللَّه العلیّ العظیم. این روایت در کمال الدین هم بسند دیگر ذکر شده است «1»

مؤلف: اینکه میفرماید: «کسانی پیدا میشوند و ادعا میکنند مرا دیده‌اند» شاید مقصود کسانی باشند که ادعا میکنند حضرت را دیده‌اند و از جانب وی نیابت دارند و بخواهند مانند سفرا اخبار آن حضرت را بشیعیان برسانند، تا با اخباری که سابقا گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده‌اند منافات نداشته باشد. عنقریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمانهای متأخر دیده‌اند باز خواهد آمد. و اللَّه اعلم «1» شیخ صدوق در کمال الدین از زراره روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: مردم امام خود را گم می‌کنند، او در موسم حج در بین مردم است و آنها را می‌بیند ولی آنها او را نمی‌بینند. در آن کتاب این روایت بدو سند و در غیبت نعمانی با سه سند و در غیبت شیخ با سند دیگر هم نقل شده است.

و هم در کمال الدین از حسن بن فضّال «2» از حضرت رضا علیه السّلام روایت میکند که فرمود: چون خضر آب زندگانی نوشید تا نفخ صور زنده است. او نزد ما می‌آید و بما سلام میکند ما صدای او را میشنویم ولی خود او را نمی‌بینیم. هر جا از وی نام برند حاضر می‌شود هر کسی از شما نام او را میبرد بوی سلام کند. خضر هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و تمام اعمال حج را انجام میدهد، و در عرفه میایستد و برای استجابت دعای مؤمنین آمین میگوید. بزودی خداوند وحشت قائم ما را در طول غیبتش، بوسیله مأنوس گشتن با او برطرف میکند و تنهائی او را با رفاقت با وی مبدل میسازد.

نیز در کمال الدین از محمد بن موسی متوکل و او از حمیری روایت می‌کند که گفت: از محمد بن عثمان شنیدم میگفت: و اللّٰه انّ صاحب هذا الامر یحضر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 930
الموسم کلّ سنة فیری النّاس و یعرفهم و یرونه و لا یعرفونه بخدا قسم صاحب الامر هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و آنها را میشناسد، مردم هم او را می‌بینند ولی نمیشناسند! شیخ الطائفه در کتاب غیبت از مفضل بن عمر روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمود صاحب الامر دو غیبت دارد یکی از آنها بطول میانجامد تا جایی که بعضی میگویند: او مرده است و برخی می‌گویند: کشته شده. و عده‌ای میگویند: رفته است، تا آنجا که جز قلیلی از یارانش کسی بر اعتقاد بوجود و ظهور وی باقی نمی‌ماند. هیچ کس نه اولاد او و نه دیگران جز خداوندی که ظهور او بدست وی است. از مکان او اطلاع ندارند. این حدیث در غیبت نعمانی هم بسند دیگر آمده است.
نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:
صاحب ناگزیر است که از مردم کناره بگیرد و ناچار در کناره‌گیریش باید نیرومند باشد، در سی نفر وحشتی نیست، چه جایگاه خوبی است مدینه!
نیز در غیبت نعمانی از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: قائم را دو غیبت است: یکی طولانی و دیگر کوتاه. در غیبت اول (کوتاه) خواص شیعیانش از مکان او اطلاع دارند؛ ولی در غیبت دوم (طولانی) دوستان مخصوص او هم از جای او بی‌اطلاع میباشند «1».
و نیز در کتاب مزبور از اسحاق بن عمار نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: قائم را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی. در غیبت اول کسی جز دوستان مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند.
و هم در آن کتاب از ابراهیم بن عمر کناسی نقل میکند که گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: صاحب الامر را دو غیبت است.
و هم شنیدم می‌فرمود:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 931
صاحب الامر در حالی قیام نمیکند که بیعت کسی در گردنش باشد «1» نیز در کتاب یاد شده از حازم بن حبیب روایت میکند که گفت: بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم و عرضکردم: آقا! پدر و مادرم وفات کردند و حج ننمودند خداوند مال و مکنت بمن روزی فرموده.
در خصوص حج کردن به نیابت آنها چه میفرمائید؟ فرمود: به نیابت آنها حج کن که موجب آسایش آنها خواهد بود. سپس فرمود: ای حازم! صاحب این

امر را دو غیبت است و در غیبت دوم آشکار می‌شود. پس اگر کسی نزد تو آمد و گفت هم اکنون دست خود را از خاک قبر او تکانیده است، باور مکن «2» نیز در آن کتاب از علاء بن محمد روایت نموده که شنیده است آن حضرت میفرمود: قائم ما دو غیبت دارد که در یکی از آنها مردم میگویند: او مرده و نمیدانیم بکدام بیابان رفته است؟! و نیز در غیبت نعمانی بسند مزبور از زراره روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: قائم را دو غیبت است، در یکی از آنها برمیگردد و در دیگری معلوم نمیشود کجاست. در موقع حج حضور مییابد و مردم را می‌بیند ولی کسی او را نمی‌بیند.
مؤلف: شاید مقصود از برگشتن حضرت در غیبت صغری، برگشتن بنزد دوستان مخصوص و سفرایش یا رسیدن اخبار آن بمردم باشد.
نیز در آن کتاب از ابو بصیر نقل کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم:
امام محمد باقر (ع) میفرمود: قائم آل محمد دو غیبت دارد: یکی از آنها از دیگری

طولانی‌تر است. حضرت صادق فرمود: آری این طور است، و او ظهور نمیکند تا آنکه شمشیر اولاد فلان (گویا مقصود بنی عباس باشد) که از علائم اوائل بوده کشیده شود و دائره (جمعیت شیعه) تنگ شود و سفیانی آشکار گردد، و بلاء شدت یابد، و مردن و کشته شدن، مردم را فرا گیرد و مردم از گیر و دار آن، بحرم خدا و حرم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله ملتجی شوند.
و هم نعمانی در غیبت از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم که میفرمود: صاحب الامر را دو غیبت است: در یکی از آنها برمیگردد بسوی کسانش؛ و در دیگری مردم میگویند: بکدام بیابان رفته، عرضکردم: در آن موقع چه باید کرد؟ فرمود: اگر کسی مدعی شد که از جانب آن حضرت وکالت دارد، مسائل بزرگ دینی مهمی را که باید نماینده او پاسخ آنها را بدهد، از وی بپرسید!»
هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
صاحب الامر را غیبتی است که در آن غیبت بمردم میگوید: فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ «2».
نیز در غیبت نعمانی از ابو حمزه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: صاحب الامر ناگزیر است از نظرها غائب شود. و ناچار است در حال غیبت عزلت پیشه سازد، چه جای خوبی است «طیبه» برای منزل کردن، و از سی

نفر وحشتی نیست.
در کافی و غیبت نعمانی بسندهای دیگر هم این روایت آمده است.
مؤلف: عزلت بضم عین بمعنی گوشه‌گیری است و «طیبه» اسم مدینه طیبه است. پس این حدیث میرساند که غالبا امام زمان علیه السّلام در مدینه و حوالی آن بسر میبرد، و هم میرساند که سی نفر از دوستان و خواص آن حضرت با وی هستند که هر گاه یکی از آنها بمیرد، دیگری جای او را می‌گیرد.
همچنین در غیبت نعمانی از مفضل بن عمر روایت شده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: صاحب الامر را خانه‌ایست که آن را «خانه حمد» میگویند در آن خانه چراغی است که از زمان ولادتش تا روزی که با شمشیر قیام کند، روشن است و خاموش نمیشود، این حدیث در غیبت شیخ از امام محمد باقر علیه السّلام هم روایت شده است.

باب بیست و نهم کسانی که آن حضرت را در غیبت کبری و نزدیک بزمان ما دیده‌اند

اشاره

در این باب بعضی حکایات از دانشمندانی که نزدیک بزمان ما بوده‌اند نقل میکنم «1»

جماعتی از علماء از سید فاضل میرعلام «2» برای من (علامه مجلسی) حکایت کردند که گفت: در یکی از شبها در صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بودم.
آن موقع قسمت عمده شب گذشته بود. در اثنائی که در صحن گردش میکردم دیدم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 935
شخصی از مقابل من بطرف حرم منور امیر المؤمنین میرود. وقتی نزدیک رفتم دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی قدس اللّٰه روحه است «1» من خود را از وی پنهان نگاه داشتم تا اینکه بطرف درب حرم آمد در بسته بود، ولی بمجرد رسیدن او در باز شد و او داخل حرم گردید. شنیدم که سخن میگوید. مثل اینکه با کسی تو گوشی حرف میزنند؛ آنگاه از حرم بیرون آمد و در بسته شد من هم از عقب سر او رفتم، تا از شهر نجف خارج شد و بسمت مسجد کوفه رفت. من دنبال او بودم ولی او مرا نمی‌دید.
همین که وارد مسجد کوفه گردید. رفت بسمت محرابی که حضرت امیر-المؤمنین علیه السّلام در آنجا شهید شد، و مدتی در آنجا ایستاد سپس برگشت و از مسجد بیرون آمد و آهنگ نجف کرد. من همچنان پشت سر او بودم تا اینکه رسیدیم نزدیک مسجد حنانه. در آنجا سرفه‌ام گرفت، بطوری که نتوانستم خودداری کنم. وقتی صدای سرفه مرا شنید برگشت نگاهی بمن کرد و مرا شناخت. پرسید تو میرعلام هستی؟ گفتم: آری. گفت: اینجا چه میکنی؟ گفتم: از موقعی که شما وارد صحن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 936
مطهر شدید تاکنون همه جا با شما بوده‌ام. شما را بصاحب این قبر مطهر قسم میدهم آنچه امشب بر شما گذشت از اول تا آخر بمن اطلاع دهید.
گفت: میگویم ولی باین شرط که تا من زنده‌ام، بکسی نگوئی! وقتی بوی اطمینان دادم فرمود: در پاره‌ای از مسائل علمی فکر میکردم و حل آن برایم مشکل مینمود. بدلم گذشت که بروم خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام و حل آن مشکل را از آن حضرت بخواهم. موقعی که بدر حرم رسیدم چنان که دیدی در بسته برویم گشوده شد و داخل حرم گردیدم و از خداوند مسألت نمودم که شاه ولایت جواب سؤالم را بدهد. ناگهان صدائی از قبر منور شنیدم که فرمود: برو بمسجد کوفه و از قائم ما سؤال کن، زیرا او امام زمان تو است، من هم آمدم پهلوی محراب و آن حضرت را

آنجا دیدم. مسأله خود را پرسیدم و حضرت جواب آن را مرحمت فرمود و اینک بمنزل برمیگردم.

حکایت دیگر اینکه: پدرم (علامه مجلسی اول) رحمة اللّٰه علیه برایم نقل کرد و گفت: مرد شریف و نیکوکاری در زمان ما بود که او را میر اسحاق استرآبادی میگفتند. وی چهل مرتبه پیاده بحج بیت اللّٰه رفته بود و میان مردم مشهور بود که طی الارض دارد! نامبرده در یکی از سالها باصفهان آمد. من هم نزد وی رفتم و آنچه در باره او شهرت داشت از خودش جویا شدم.
او گفت: در یکی از سالها با کاروان حج بزیارت خانه خدا میرفتم. وقتی بمحلی رسیدیم که تا مکه هفت منزل یا نه منزل راه بود بعللی از کاروان بازماندم، چندان که کاروان از نظرم ناپدید گشت و راه را گم کردم. در نتیجه سرگردان شدم و تشنگی بر من غلبه کرد. بطوری که از زندگی خود نااميد گردیدم.
در آن هنگام صدا زدم: یا صالح! یا ابا صالح! راه را بمن نشان بده خدا تو را رحمت کند! ناگاه شبحی در آخر بیابان بنظرم رسید. چون با دقت نگاه کردم باندک
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 937
مدتی نزد من آمد، دیدم جوانی خوش سیما و پاکیزه لباس گندم‌گون است که بهیئت مردمان شریف بر شتری سوار و مشک آبی هم با خود دارد. من بوی سلام نمودم و او هم جواب مرا داد و پرسید: تشنه هستی؟ گفتم: آری! او هم مشک آب را بمن داد و من آب نوشیدم.
آنگاه گفت: میخواهی بکاروان برسی؟ گفتم آری. او هم مرا پشت سر خود سوار کرد و بطرف مکه رهسپار گردید. من عادت داشتم هر روز حرز یمانی میخواندم پس شروع بخواندن آن کردم. آن جوان در بعضی جاهای آن میگفت: این طور بخوان! چیزی نگذشت که بمن گفت: اینجا را می‌شناسی؟ وقتی نگاه کردم دیدم در ابطح «1» هستم! گفت: پیاده شو. وقتی پیاده شدم او برگشت و از نظرم ناپدید شد.
در آن موقع متوجه گردیدم که امام زمان علیه السّلام بود. از گذشته پشیمان شدم و بر مفارقت و نشناختن وی تأسف خوردم. بعد از هفت روز کاروان آمد، چون آنها از زنده بودن من مأیوس بودند، لذا وقتی مرا در مکه دیدند؛ مشهور شدم که «طی الارض» دارم. پدرم (ره) فرمود: من هم حرز یمانی را نزد وی خواندم و آن را تصحیح نمودم و برای قرائت آن از وی اجازه گرفتم و الحمد للّٰه.

میرزا محمد استرآبادی

«2» و از جمله حکایتی است که جماعتی از علما بمن خبر دادند و آنها از جماعت دیگر و

آنها از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرآبادی نور اللَّه مرقده نقل کرده‌اند که گفت: من یک شب دور خانه خدا طواف میکردم. ناگاه دیدم جوانی خوش سیما آمد و شروع بطواف کرد.

وقتی بمن نزدیک شد، یک دسته گل‌سرخ که موسم آن نبود بمن داد. من هم از وی گرفتم و آن را بوئیدم و گفتم آقا! این گل از کجاست؟ گفت: از خرابات «1» است. سپس از نظرم غائب شد و من او را ندیدم.

مردی از اهل کاشان

و دیگر حکایتی است که جماعتی از اهل نجف اشرف برای من نقل کردند. آنها میگفتند: مردی از اهل کاشان که عازم حج بیت اللّٰه بود، بنجف اشرف آمد.
وی در آنجا سخت بیمار شد بطوری که پاهایش خشک شد و قادر بر راه رفتن نبود.
همراهان وی او را بیکی از صلحا که در یکی از اتاقهای مدرسه جنب حرم مطهر سکنی داشت، سپردند و خود بحج رفتند.
صاحب اتاق هم هر روز بیمار را در اتاق میگذاشت و درب آن را قفل کرده بعزم گردش و طلب روزی به بیابان میرفت. یک روز بیمار بصاحب اتاق گفت: دلم گرفته و دیگر از ماندن در این اتاق وحشت میکنم. امروز مرا بیرون ببر و در جایی رها کن و هر جا میخواهی برو! صاحب اتاق هم مرا برد بطرف مقام قائم صلوات اللّٰه علیه که در بیرون نجف اشرف (در گورستان وادی السلام) واقع است، و مرا در آنجا نشانید. سپس پیراهن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 939
خود را در حوض آنجا شست و روی درختی که در آنجا بود پهن کرد و رفت به بیابان.
من هم در آنجا تنها ماندم و در باره سرنوشت خود میاندیشیدم. ناگاه دیدم جوانی خوش سیما و گندم‌گون داخل صحن مقام صاحب الزمان شد و بمن سلام کرد.
سپس یک راست بمقام قائم رفت و چند رکعت نماز با خشوع و خضوع که کسی را بدان حالت ندیده بودم، خواند بعد از آن که از نماز فارغ شد آمد نزد من و احوالم را پرسید.
من گفتم: مبتلا به یک بیماری شده‌ام که راحتی ندارم. خداوند نه شفا میدهد که بهبودی یابم و نه جانم را میستاند که آسوده شوم. گفت: غمگین مباش عنقریب خداوند هر دوی آنها را بتو می‌دهد این را گفت و رفت. وقتی او رفت دیدم پیراهن روی زمین افتاده است. برخاستم آن را برداشتم و شستم و دوباره روی درخت پهن کردم. سپس در باره خود بفکر فرو رفتم و پیش خود گفتم: من قبلا قادر نبودم از جا برخیزم و حرکت کنم، چطور شد که این طور شدم؟! هنگامی که متوجه شدم دیدم اثری از آن بیماری در من نیست آن موقع یقین کردم که وی امام زمان علیه السّلام بوده است. از آنجا بیرون آمدم و نظری به بیابان افکندم و کسی را ندیدم و بی‌اندازه پشیمان شدم.
وقتی صاحب اتاق آمد، احوالم را پرسید و از وضع من متحیر شد. من هم

ماجرا را باو خبر دادم و او هم بر آنچه از دست او و من رفته بود، حسرت خورد. سپس با او باتاق رفتیم. اهل نجف میگفتند: او همین طور سالم ماند تا موقعی که حاجیها و رفقای او آمدند. وقتی آنها را دید و مدتی اندک با آنها بسر برد، دوباره مریض شد و از دنیا رفت و در صحن مطهر مدفون گردید. آنچه حضرت بوی خبر داده بود که هر دو مقصودت عملی خواهد شد، آشکار گردید. این حکایت نزد اهل نجف مشهور بود، موثقین و نیکان آنها آن را بمن خبر دادند.

و دیگر حکایتی است که: یکی از افاضل کرام و ثقات اعلام بمن خبر داد.
او میگفت: شخصی که من باو اطمینان دارم این حکایت را از کسی که او را موثق میدانست و بسیار میستود، نقل کرد و گفت: موقعی که شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود، شخصی از مسلمین را بحکومت آنجا گماشتند تا موجب آبادی بیشتر آنجا شود و بهتر بتواند بوضع اهالی رسیدگی کند. این والی مردی ناصبی بود. بعلاوه وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود وزیر نسبت باهل بحرین که دوست‌دار اهل بیت بودند، اظهار دشمنی میکرد، و برای نابودی و زیان رساندن بآنها حیله‌ها میانگیخت.
یک روز وزیر در حالی که اناری در دست داشت نزد والی رفت و انار را باو داد.
والی دید بر روی پوست انار نوشته است: لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه ابو بکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول اللّٰه. وقتی بدقت آن را نگریست، دید که این عبارت بطور طبیعی در پوست انار نوشته شده، بطوری که گمان نمیرفت ساخته دست بشر باشد و از این حیث در شگفت ماند! والی بوزیر گفت: این دلیل روشن و برهان محکمی است بر ابطال مذهب رافضی‌ها (شیعیان). نظر تو در باره مردم بحرین چیست؟.
وزیر گفت: این جماعت متعصب میباشند و منکر دلائل هستند، امر کن آنها را حاضر نمایند و این انار را بآنها نشان بده، اگر پذیرفتند و بمذهب ما درآمدند شما ثواب فراوان برده‌اید، و چنانچه نپذیرفتند و همچنان بر گمراهی خود باقی ماندند، آنها را در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان یا حاضر شوند با ذلت و خواری- مثل یهود و نصاری- جزیه بدهند، و یا جوابی برای این دلیل روشنی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت بیاورند، و یا اینکه مردان آنها کشته شوند و زنان و اولاد ایشان اسیر گردند و اموالشان را به غنیمت گیریم.
والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد و فرستاد علما و افاضل و نیکان و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 941
و نجبا و بزرگان شیعه بحرین را احضار نمود و انار را بآنها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی و قانع‌کننده‌ای نیاورید یا باید کشته شوید و اسیر گردید و اموالتان ضبط شود، و یا همچون کفار جزیه بپردازید. آنها چون انار را دیدند سخت متحیر گشتند. و نتوانستند جواب شایسته‌ای بدهند، رنگ صورتشان پرید و بندهاشان بلرزه افتاد.
سپس بزرگان آنها بوالی گفتند: سه روز بما مهلت بده شاید بتوانیم جوابی که مورد پسند واقع شود بیاوریم و گر نه هر طور میخواهی میان ما حکم

کن. والی هم بآنها مهلت داد، رجال بحرین در حالی که هراسان و مرعوب و متحیر بودند، از نزد والی بیرون آمده مجلس گرفتند و بمشورت پرداختند. آنگاه بنا گذاشتند که از میان صلحا و زهاد بحرین ده نفر و از میان آن ده نفر هم سه نفر را انتخاب کنند. چون چنین کردند بیکی از آن سه نفر گفتند تو امشب را برو بیابان و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند بوسیله امام زمان یاری بخواه! او هم رفت و شب را بصبح آورد و چیزی ندید ناچار برگشت و جریان را بآنها اطلاع داد.
شب دوم هم نفر دوم را فرستادند و او نیز مانند شخص نخست برگشت و خبری نیاورد و بر اضطراب و پریشانی آنها افزود. آنگاه نفر سومی را که مردی پاک سرشت و دانشمند بود و نامش محمد بن عیسی بود، خواستند و او شب سوم را با سر و پای برهنه روی به بیابان نهاد. آن شب، شب تاریکی بود. محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه و توسل بخدا بود که شیعیان را از آن بلیه رهائی بخشد، و حقیقت مطلب را برای آنها روشن سازد و برای تأمین منظور متوسل بحضرت صاحب الزمان علیه السّلام گردید.
در آخر شب ناگاه دید مردی او را مخاطب ساخته و میگوید: ای محمد بن عیسی! چه شده که تو را بدین حالت می‌بینم، و برای چه باین بیابان آمده‌ای؟ گفت: ای مرد مرا بحال خود واگذار. من برای کار بزرگ و مطلب مهمی بیرون آمده‌ام که آن را جز برای امام خود نمیگویم، و شکوه آن را نزد کسی میبرم که این راز را بر من
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 942
آشکار سازد.
گفت: ای محمد بن عیسی! صاحب الامر من هستم. مقصودت را بگو، گفت:
اگر تو صاحب الامر میباشی داستان مرا میدانی و نیازی نداری که من آن را شرح بدهم.
فرمود: آری تو بخاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که بر آن نوشته شده، و تهدیدی که والی نموده است به بیابان آمده‌ای! محمد بن عیسی وقتی این را شنید بطرف او رفت و عرضکرد: آری ای آقای من! شما میدانید که ما چه حالی داریم شما امام و پناهگاه ما میباشید و قادر هستید که این خطر را از ما برطرف سازید، بداد ما برس! حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی! وزیر ملعون درخت اناری در خانه خود دارد. قالبی از گل بشکل انار در دو نصف ساخته و توی هر نصفی از آن قسمتی از آن کلمات را نوشته است، آنگاه آن قالب گلی را روی انار نهاده و در وقتی که انار کوچک بود توی آن گذاشته و آن را محکم بسته است. آنگاه بمرور که انار بزرگ شده آن نوشته در پوست انار تأثیر بخشیده تا باین صورت

درآمده است! فردا میروی نزد والی و بوی میگوئی: جواب تو را آورده‌ام ولی حتما باید در خانه وزیر باشد وقتی بخانه وزیر رفتید بسمت راست خود نگاه کن که غرفه‌ای می‌بینی.
آنگاه بوالی بگو: جواب تو در همین غرفه است. وزیر میخواهد از نزدیک شدن بغرفه سر باز زند ولی تو اصرار کن! و سعی کن که از آن بالا بروی، وقتی دیدی وزیر خودش بالا رفت تو هم با او بالا برو و او را تنها مگذار مبادا از تو جلو بیافتد! هنگامی که وارد غرفه شدی در دیوار آن سوراخی می‌بینی که کیسه سفیدی در آن است. آن را بردار که خواهی دید قالب گلی انار که برای این نقشه ساخته است در آن کیسه است. سپس آن را جلو والی نهاده و انار معهود را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد! و نیز بوالی بگو: ما معجزه دیگری هم داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست، اگر میخواهی صحت آن را بدانی بوزیر بگو آن را
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 943
بشکند وقتی وزیر آن را شکست دود و خاکستر آن بصورت و ریش او میپرد.
وقتی محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید بسیار مسرور گردید و دست مبارک امام را بوسید و با مژده و شادی مراجعت نمود. چون صبح شد رفتند بخانه والی و همان طور که امام دستور داده بود عمل کرد، سپس والی رو کرد بمحمد بن عیسی و پرسید چه کسی این را بتو خبر داد؟ گفت: امام زمان ما و حجت پروردگار. پرسید امام شما کیست؟ او هم یک یک ائمه را بوی معرفی کرد تا بامام زمان صلوات اللّٰه علیه رسید.
والی گفت: دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که نیست خدائی مگر خداوند یگانه و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست. خلیفه بلا فصل بعد از او امیر المؤمنین علیه السّلام است آنگاه اقرار بتمام ائمه تا آخر آنها نمود و ایمانش نیکو گشت. سپس دستور داد وزیر را بقتل رساندند و از مردم بحرین معذرت خواست و نسبت بآنها نیکی نمود و آنها را گرامی داشت.
ناقل حکایت گفت: این حکایت نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی در آنجا معروف است و مردم بزیارت آن میروند. «1»

باب سی‌ام علامات ظهور حضرت ولی عصر عجل اللّٰه تعالی فرجه مانند آمدن سفیانی و دجال و غیر آنها و ذکر بعضی از علامات روز رستخیز

اشاره

صدوق (ره) در کتاب «امالی» بسند خود از عبد اللَّه بن سلیمان که کتب آسمانی را خوانده بود، نقل کرده که گفت: در انجیل خواندم ... سپس اوصاف پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را ذکر کرد تا آنجا که خداوند متعال بحضرت عیسی فرمود: تو را بسوی خود بالا میبرم و سپس در آخر الزمان فرود می‌آورم تا آنکه عجائب آن پیغمبر را از امت او ببینی و در مبارزه با دجال ملعون آنها را یاری کنی. من تو را در موقع نماز فرود می‌آورم تا با آنها نماز بگزاری. زیرا آنها امتی هستند که رحمت الهی بر آنها فرود می‌آید.
حمیری در قرب الاسناد از محمد بن صدقه از امام جعفر صادق از پدرش (امام محمد باقر علیهما السلام) روایت کرده که. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:
کیف بکم اذا فسد نسائکم و فسق شبّانکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر
چگونه خواهید بود، زمانی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق شوند نه امر بمعروف کنید و نه نهی از منکر نمائید. عرض کردند: یا رسول اللَّه! آیا این چنین خواهد شد؟ فرمود: آری از این هم بدتر خواهد شد. چه حالی خواهید داشت هنگامی که امر بمنکر کنید و نهی از معروف نمائید؟! عرضکردند: یا رسول اللَّه آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری از این هم بدتر می‌شود. چگونه خواهید بود در وقتی که به‌بینید کار خوب، زشت و کار زشت، خوب شمرده شود؟! نیز در قرب الاسناد از حنان بن سدیر صیرفی روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت

صادق علیه السّلام در باره فرو رفتن بیابان سؤال کردم (که کدام بیابان است موقع خروج سفیانی مردمی را در خود فرو میبرد؟) فرمود: آنها در دوازده میلی ذات الجیش «1» بزمین فرو میروند.
علی بن ابراهیم قمی «2» در تفسیر خود از ابو الجارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السّلام در تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ یعنی خداوند قادر است که عذابی از بالایتان، فرو فرستند، بوی فرمود: خداوند در آخر الزمان آیاتی (علاماتی) را بتو نشان میدهد که از جمله «دابة الارض» یعنی جنبنده روی زمین و خروج دجال و آمدن عیسی بن مریم و طلوع آفتاب از مغرب است.
و هم ابو الجارود از آن حضرت روایت کرده که در تفسیر این آیه قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ یعنی: پیغمبر! بگو خداوند

قادر است که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 946
عذابی از بالایتان بسوی شما بفرستد. فرمود: این عذاب دجال و صدای آسمانی است و بقیه آیه که میگوید: أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یعنی: یا عذابی از زیر پای شما بفرستد، فرو رفتن در بیابان است أَوْ یَلْبِسَكُمْ شِیَعاً یعنی یا شما را گروه‌های مختلف بهم ریزد، اختلافاتی است که در امور دینی پیدا می‌شود و از یک دیگر بدگوئی مینمایند وَ یُذِیقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ یعنی: سختی بعضی از شما را ببعضی دیگر می‌چشاند؛ اینست که بعضی از شما بعضی دیگر را بقتل برسانند و تمام این عذابها در میان اهل قبله بوقوع میپیوندد «1» نیز در قرب الاسناد از ابن اسباط «2» نقل میکند که گفت بحضرت امام رضا علیه السّلام عرضکردم: قربانت گردم ثعلبة بن میمون از علی بن مغیره و او از زید قمی (زید العمی) از امام زین العابدین علیه السّلام برای من نقل کرد که فرموده است: قائم ما در موسمی که مردم بحج میروند قیام میکند، امام رضا فرمود: آیا قائم بدون خروج سفیانی قیام میکند؟! قیام قائم ما از جانب خدا مسلم است و آمدن سفیانی هم حتمی است و قائم ظهور نمیکند مگر بعد از خروج سفیانی. عرضکردم: قربانت شوم! آنچه فرمودی امسال واقع می‌شود؟ فرمود: هر چه خداوند اراده کند خواهد شد. عرضکردم در سال بعد چطور؟ فرمود: خدا هر کاری را بخواهد می‌کند.

بعضی از علائم اوائل

اشاره

هم در آن کتاب بسند مزبور روایت می‌کند که بزنطی گفت: شنیدم امام رضا علیه السّلام می‌فرمود: ابن ابی حمزه گمان میکرد که جعفر «3» خیال می‌کند،

پدرم قائم آل محمد است، ولی جعفر از آنچه می‌باید پیش از ظهور قائم پدید آید، اطلاع نداشت بخدا قسم، خداوند از زبان پیغمبرش این طور حکایت میکند: ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ «1» یعنی: من نمیدانم بر من و شما چه خواهد گذشت. من فقط از آنچه از راه وحی بمن فرمود: پیروی میکنم.

جدم امام محمد باقر علیه السّلام میفرمود: «چهار حادثه پیش از قائم خواهد بود که علامت ظهور اوست» آنگاه امام رضا فرمود: سه حادثه بوقوع پیوسته و یک حادثه دیگر باقی مانده است عرضکردیم: فدایت شویم حوادثی که گذشته کدام است؟

فرمود: اول ماه رجب بود که صاحب خراسان در آن ماه خلع شد. دوم ماه رجبی بود که بر پسر زبیده شوریدند، سوم ماه رجبی است که محمد بن ابراهیم در آن ماه از کوفه قیام کرد. عرضکردیم: آیا رجب چهارم هم باین سه ماه می‌پیوندد؟ فرمود:

جدم امام باقر علیه السّلام این طور فرموده است «2»

مؤلف: مقصود از جمله اخیر اینست که خود امام محمد باقر موضوع را مجمل گذاشته و بیان نفرموده که آیا ماه رجب چهارم بسوم وصل می‌شود یا نه؟ و «خلع صاحب خراسان» اشاره باینست که بعد از مرگ هارون که پسرش محمد امین در بغداد بخلافت رسید و ایرانیان هم مأمون برادرش را در خراسان بخلافت رساندند امین مامون را از خلافت خلع کرد و دستور داد نام او را از درهم و دینار محو کنند و در خطبه ذکر نکنند، شورش بر پسر زبیده در ماه رجب دوم اشاره بشورشی است که

لشکر مأمون بر محمد امین که از جانب مادر پسر «زبیده» میباشد نمودند و او را از خلافت خلع کردند. و ماه رجب سوم اشاره است بمحمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السّلام معروف به «طباطبا» که در دهم ماه جمادی الثانیه نزدیک بسال دویست هجری در کوفه قیام کرد و قیام او بماه رجب کشید.

این احتمال هم میرود که جمله اخیری که امام رضا فرمود «جدم امام محمد باقر علیه السّلام این طور فرمود» تصدیق اتصال ماه رجب چهارم بسوم باشد و رجب چهارم اشاره بورود خود آن حضرت بخراسان باشد، زیرا ورود حضرت بخراسان تقریبا یک سال بعد از قیام محمد بن ابراهیم طباطبا بوده است و دور هم نیست که اصولا ماه رجب وارد خراسان شده باشد.

بعضی دیگر از علائم اوائل کار

اشاره

نیز در قرب الاسناد بسند مزبور روایت میکند که بزنطی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا ظهور قائم آل محمد نزدیک است؟ فرمود: جدم حضرت صادق علیه السّلام از پدرش امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: «نخستین علائم فرج آل محمد سال صد و نود و پنج خواهد بود در سال صد و نود و شش عرب خود را از مشقت و ذلت خلع میکند و در سال صد و نود و هفت، نابودی می‌باشد. و در سال صد و نود و هشت جلای وطن در کار است.
آیا نمی‌بینی بنی هاشم با زن و بچه جلای وطن می‌کنند؟ من عرضکردم فقط بنی هاشم جلای وطن می‌نمایند؟ فرمود: آنها و غیر آنها و در سال صد و نود و نه خداوند گرفتاری‌ها را برطرف میسازد و در سال دویست خدا هر چه خواهد میکند.
راوی می‌گوید: عرضکردیم: قربانت شویم، از آنچه در سال دویست روی می‌دهد بما خبر دهید، فرمود: اگر بنا باشد بکسی خبر دهم البته بشما خواهم گفت چنان که از جای شما اطلاع داشتم ولی مأمور بگفتن نیستم. این مطلب هم صلاح نیست از طرف من بشما اظهار شود ولی هر وقت خدا بخواهد چیز حقی را آشکار سازد بندگان خدا قادر نیستند آن را پنهان کنند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 949
عرضکردم: شما در سال اول از پدر بزرگوارت نقل کردید که در سر فلان ماه و فلان سال دولت اولاد فلان منقضی میگردد و بعد از آن اولاد فلان بسلطنت نمیرسند فرمود: آری این را من برای تو نقل کردم. عرضکردم: وقتی دولت آنها بپایان رسید کسی از قریش بسلطنت میرسد بطوری که کارش بالا گیرد؟ فرمود: نه عرضکردم: پس چه می‌شود؟ فرمود: همان می‌شود که تو و سایر شیعیان عقیده دارید: عرضکردم: مقصودتان آمدن سفیانی است. فرمود: نه عرضکردم: قیام قائم است؟
فرمود: خدا هر چه خواهد می‌کند! عرضکردم: پس شما قائم هستید؟ فرمود:
لا حول و لا قوة الا بالله
!! سپس فرمود: پیش از آمدن قائم، آثار و حادثه‌ای در بین دو حرم پدید می‌آید عرضکردم: آن حادثه چیست؟ فرمود: جمعیتی هستند که فلانی از فرزندان فلان پانزده نفر مرد را بقتل میرساند.

مؤلف: علائم فرج آل محمد در سال صد و نود و پنج، اشاره به نزاع امین و مأمون بر سر خلافت است که سرانجام امین مأمون را از خلافت خلع کرد زیرا این واقعه آغاز تزلزل دولت بنی عباس بود. سپس در سال صد و نود و شش کشمکش شدت یافت و میان دو برادر جنگ درگرفت و در سال بعد بسیاری از لشکر آنها نابود گشت. در سال بعد از آن محمد امین کشته شد و بسیاری از بنی عباس جلای وطن کردند. حضرت در اینجا از روی توریه و تقیه بنی هاشم را نیز نام برد و لذا فرمود آنها و غیر آنها! و در سال صد و نود و نه خداوند گرفتاریهای اهل بیت علیهم السلام را برطرف ساخت و دشمنان آنها را منکوب کرد، و مأمون نامه بحضور آن حضرت (امام رضا) نوشت و از وی استمداد نمود و او را بطوس طلبید.

و اینکه فرمود: «در سال دویست خدا هر چه خواهد میکند» اشاره باحترام مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 950

فوق العاده‌ایست که مأمون از آن حضرت نمود و او را بخراسان دعوت کرد، و در سال بعد یعنی سنه دویست و یک حضرت وارد خراسان گشت و در ماه رمضان همان سال مأمون از مردم برای حضرتش بولایت عهد خود بیعت گرفت.

و اینکه فرمود: «از جای شما اطلاع داشتم» یعنی میدانستم در این وقت می‌آئید این سؤال را از من میکنید. و مقصود اینست که من از پیشآمدها اطلاع دارم ولی مصلحت نیست بشما بگویم.

و اینکه فرمود: «فلانی از فرزندان فلان پانزده نفر را بقتل میرساند» اشاره بحوادثی است که هنگام انقراض دولت بنی عباس و زمان هجوم هلاکوخان مغول برای آنها روی داد «1» علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از محمد بن فضیل و او از پدرش روایت میکند که بحضرت باقر علیه السّلام عرضکردم: فدایت شوم بما رسیده است که اولاد جعفر (بن ابی طالب) یک پرچم و اولاد عباس دو پرچم دارند. آیا در این خصوص اطلاعی بشما رسیده است؟ فرمود: اما اولاد جعفر نخواهند ماند و بمقامی نمیرسند ولی اولاد عباس سلطنت دور و درازی خواهند داشت. بنحوی که در آن مدت افراد دور را بخود نزدیک و نزدیکان را از خود دور میکنند. تحمل حکومت آنها بر مردم دشوار است و خیر چندانی در آن نیست. موقعی که از انتقام الهی و کیفر او ایمن گردند، ناگهان دچار سرنوشتی شوند که یکنفر از بزرگان آنها نباشد آنان را از پراکندگی جمع کند و بناله‌های آنها گوش فرا دهد. این است معنی آیه شریفه حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ.

عرضکردم: این معنی کی واقع می‌شود؟ فرمود: این موضوع در نزد ما وقت معینی ندارد. هر گاه ما چیزی را برای شما نقل کردیم اگر آنچه گفته‌ایم، درست درآمد بگوئید: خدا و پیغمبرش راست گفتند. و چنانچه بنظر شما درست در نیامد، باز هم بگوئید: خدا و پیغمبر راست گفتند که دو پاداش بشما داده می‌شود. ولی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 951
هنگامی که فقر و احتیاج شدت یافت و مردم یک دیگر را انکار نمودند، در آن موقع صبح و شام منتظر وقوع این امر باشید. عرضکردم: فقر و احتیاج را میدانم چیست ولی مردم یک دیگر را انکار میکنند چه معنا دارد؟ فرمود: باین معنی است که: شخص در حال تنگدستی و احتیاج سر ببرادر دینیش میزند ولی او با چهره‌ای غیر از آنچه اول نشان میداد، با او ملاقات می‌نماید، و با غیر آن سخنانی که قبلا بوی میگفت.
صحبت میکند!

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم است که ابو الجارود گفت: امام محمد باقر علیه السّلام در تفسیر آیه: قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً یعنی: بگو: بمن بگوئید اگر عذاب خدا شبی یا روزی برای شما بیاید؟ ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؟ «1» گناهکاران برای چه شتاب می‌کنند؟ فرمود: این عذابی است که در آخر الزمان بر فاسقان اهل قبله (یعنی مسلمانان) فرود می‌آید، در حالی که منکر این هستند که عذاب بر آنها فرود خواهد آمد.

نیز در تفسیر مزبور ابو الجارود از آن حضرت روایت کرده که در تفسیر آیه وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ «2» یعنی اگر آنها را در هنگامی که وحشت میکنند به‌بینی بدون فوت وقت از جای نزدیکی گرفته می‌شوند، فرمود:

وحشت آنها از صدای آسمانی و گرفته شدن بدین گونه است که زمین زیر پایشان، آنان را فرو میبرد.

مؤلف: بیضاوی «3» در تفسیر خود میگوید: این ترس هنگام مردن یا

موقع برانگیخته شدن از گور است یا مقصود روز جنگ بدر میباشد. جواب «لو» هم حذف شده. یعنی در آن وقت کار رسوائی خواهی دید. «فلافوت» یعنی خداوند بآنها مهلت نمیدهد که بگریزند یا بجائی پناه برند وَ «أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ» یعنی از زمین، بزیر زمین میروند، یا اینکه از صحرای قیامت بدوزخ می‌افتند، و یا اینکه از بیابان بدر، بچاهی (که مشرکان را در آن ریختند) ریخته میشوند.

(و بقیه آیه که میگوید): وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ یعنی: در آن وقت آنها گفتند ایمان آوردیم، ولی کی آنها میتوانند ایمان بیاورند. باین معنی است که از کجا آنها میتوانند بآسانی ایمان آورند (پایان کلام بیضاوی) زمخشری «1» «در کشاف» در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت نموده که:

(خسف بیدا) یعنی در خصوص فرو رفتن بیابان نازل شده است امین الدین طبرسی روایت نموده که ابو حمزه ثمالی گفت: از امام زین العابدین علیه السّلام و حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام شنیدم که گفتند: آنها لشکری در سرزمین «بیداء» هستند که زمین زیر پای آنها فرو میرود و آنها را در کام خود فرو میبرد.

و هم ابو حمزه از عمرو بن مره و حمران بن اعین روایت کرده که آن دو

نفر از مهاجر مکی شنیدند که میگفت: از ام سلمه (همسر پیغمبر) شنیدم میگفت: پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: شخصی از بیم جان خود بخانه خدا پناه میبرد. لشکری برای گرفتن او فرستاده می‌شود. موقعی که لشکر به «بیداء» واقع در بیابان مکه و مدینه میرسند در زمین فرو میروند.
و نیز طبرسی میگوید: از حذیفة بن الیمان روایت شده که گفت: پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله از آشوبی که میان مردم شرق و غرب پدید می‌آید سخن بمیان آورد و فرمود: در اثنائی که آنها سرگرم کشمکش هستند سفیانی از یابس «1» بر آنها حمله میبرد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 954
تا آنکه وارد دمشق می‌شود، آنگاه دو لشکر فراهم نموده یکی را بشرق میفرستد و دیگری را بمدینه. چون لشکر اخیر بزمین «بابل» که جزو سرزمین لعنت شده یعنی بغداد است میرسند بیش از سه هزار نفر را بقتل میرسانند و افزون از صد زن را مورد تجاوز قرار میدهند و سیصد جوان رشید از بنی عباس را میکشند، سپس مانند سیل بکوفه میریزند و حوالی آن را ویران میسازند سپس از آنجا بیرون آمده روی بشام می‌آورند.
در آن وقت لشکری با پرچم هدایت بیرون آمده لشکر سفیانی را دنبال میکنند تا بآنها میرسند و تمام آنها را بقتل میرسانند. بطوری که یک نفر از آنها را باقی نمیگذارند که خبری از آنها ببرد! و اسیران و آنچه بغارت برده‌اند، از آنها میگیرند.
سپس لشکر دوم بمدینه آمده سه شبانه روز دست بتاراج میزنند، آنگاه روی بمکه می‌آورند: وقتی به «بیداء» «1» رسیدند، خداوند جبرئیل را میفرستد و میفرماید:
برو و آنها را نابود گردان! جبرئیل هم با پای خود ضربتی بزمین میزند و با آن ضربت خداوند آنها را در زمین فرو میبرد و جز دو نفر از قبیله جهینه کسی از آنها باقی نمیماند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 955
و این است آن وحشتی که خدا میفرماید وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا ... این مطلب را ثعلبی هم در تفسیر خود آورده است.
و هم ناقلان آثار شیعه در روایات مربوط بمهدی علیه السّلام از امام جعفر صادق و امام محمد باقر مانند این را نقل کرده و گفته‌اند: دشمنان خدا در آن موقع: روز قیامت یا هنگام ترس و وحشت، یا موقع فرو رفتن در «بیداء» میگویند: ما ایمان آوردیم و از کجا میتوانند از این ایمان برخوردار گردند قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ یعنی: ایمانی که از روی ناچاری است چه سودی بحال آنها دارد؟ خدا در این آیه بیان فرموده که آنها باین ایمان نائل نمیشوند، چنان که هیچ کس نمیتواند چیزی را از دست کسی که

از وی دور است بگیرد.
و هم در تفسیر علی بن ابراهیم است که ابو حمزه گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم معنی وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ چیست؟ فرمود: یعنی آنها مهدی را موقعی میطلبند که او را نخواهند دید. مهدی در دسترس آنها بود. اگر بسوی وی میرفتند او را میدیدند.
مؤلف: «او را نخواهند دید» یعنی بعد از سقوط تکلیف و آشکار شدن آثار قیامت، یا بعد از مردن، و یا بهنگام فرو رفتن در زمین «بیداء» معنی اخیر از لحاظ روایت مناسب‌تر است.
کراجکی در «کنز الفوائد» از ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: وقتی قائم ظهور میکند همه جا را سیر نموده تا به «مر» «1» میرسد در آنجا بوی میگویند حاکمی که (در مکه) معین کرده بودی کشته شد، قائم از آنجا بمکه برمیگردد و با آنها دعوا میکند و بیش از این کاری نمیکند. سپس براه می‌افتد و مردم را دعوت بدین خدا مینماید تا آنکه به «بیداء» میرسد، در آنجا لشکر سفیانی قصد او میکنند ولی خداوند بزمین فرمان میدهد از زیر پای آنها فرو رود و آنها را

ببلعد اینست معنی این آیه شریفه: وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ یعنی میگویند: ایمان آوردیم بقیام قائم وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ یعنی قبلا منکر قیام آل محمد بودند و وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ تا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ مربوط به این موضوع است.
و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که از امام محمد باقر علیه السّلام معنی آیه سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ را پرسیدند که آن عذاب چیست؟ فرمود: مقصود آتشی است که از مغرب بیرون می‌آید و فرشته‌ای از عقب آن را میراند تا بمحله بنی سعد بن همام میرسد و پهلوی مسجد آنها میایستد و تمام خانه‌های بنی امیه با ساکنین آن را میسوزاند، و هیچ خانه‌ای را که دشمنی از آل محمد در آن باشد، سالم نمیگذارد و همه را می‌سوزاند و آن مهدی است.
مؤلف: «و آن مهدی است» یعنی آن واقعه از علامات مهدی است یا در وقت ظهور مهدی خواهد بود.
شیخ صدوق در کمال الدین از ابو الحصین روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: از پیغمبر صلّى اللّه علیه و آله و سلم پرسیدند: قیامت کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردم معتقد به نجوم شوند و تقدیر الهی را تکذیب کنند.
شیخ الطائفه در «امالی» از حسین بن خالد نقل کرده که گفت: بحضرت امام رضا علیه السّلام عرضکردم: عبد اللّه بن بکیر حدیثی را روایت نموده و آن را تأویل میکرد. و من میخواهم آن را بشما عرضه دارم. فرمود:

حدیث چیست؟ عرضکردم: عبد اللّه بن بکیر میگفت: عبید بن زراره برای من نقل کرد: در ایامی که محمد بن عبد اللَّه (محض) پسر امام حسن مجتبی (معروف بمحمد نفس زکیه، علیه بنی عباس) قیام کرده بود، روزی خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که یکی از شیعیان بخدمت حضرت رسید عرضکرد:
قربانت شوم محمد بن عبد اللَّه قیام کرده و مردم هم دعوت او را برای قیام پذیرفته‌اند.
در باره همکاری با وی چه میفرمائید؟ فرمود: «تا وقتی که آسمان و زمین آرام است
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 957
تو نیز آرام باش!» عبد اللَّه بن بکیر میگفت: در این صورت مادام که آسمان و زمین آرام است قیامی بوقوع نمی‌پیوندد و بنا بر این نه قیامی است و نه قائمی! حضرت رضا علیه السّلام فرمود: جدم حضرت صادق علیه السّلام راست فرمود: و این طور که عبد اللَّه بن بکیر تأویل کرده است نیست. منظور جدم اینست که تا وقتی آسمان از شنیدن صدا و زمین از فرو رفتن با لشکر (سفیانی) آرام است، تو نیز آرام گیر «1» صدوق در معانی الاخبار از حسین بن خالد روایت میکند که گفت بامام رضا علیه السّلام عرضکردم: فدایت شوم عبد اللَّه بن بکیر حدیثی را از عبید بن زراره روایت میکرد حضرت فرمود: چه حدیثی؟ عرضکردم: از عبید بن زراره نقل میکرد که: او در سالی که ابراهیم بن عبد اللَّه محض قیام کرد «2» حضرت صادق (ع) را ملاقات کردم و پرسیدم ابراهیم از مردم برای قیام خود بیعت گرفته و مردم هم دسته دسته بوی میگروند (و آماده قیام هستند) شما چه دستوری میدهید؟ فرمود: از خدا بترسید و آرام گیرید، مادام که آسمان و زمین آرام است! عبد اللَّه بن بکیر میگفت: بخدا قسم اگر عبد اللَّه بن زراره این روایت را درست نقل کرده باشد نه قیامی است و نه قائمی! امام رضا (ع) فرمود: عبید بن زراره حدیث را درست نقل کرده ولی عبد اللَّه بن بکیر بد فهمیده است: مقصود حضرت صادق علیه السّلام اینست: مادام که آسمان از صدا- زدن صاحب شما (امام زمان) و زمین از فرو بردن لشکر (سفیانی)، آرام است، شما نیز آرام بگیرید (که از قیام خود سودی نمیبرید).
و نیز در معانی الاخبار و امالی صدوق است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ما و اولاد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 958
ابو سفیان دو خانواده هستیم که در باره خدا با هم کشمکش داریم ما میگوئیم: خدا راست گفته ولی آنها میگویند: خدا دروغ گفته است ابو سفیان با پیغمبر و معاویه با علی بن ابی طالب و یزید با حسین بن علی به

نزاع و جنگ برخاستند و سفیانی هم با قائم ما میجنگد.
صفار در بصائر الدرجات از شعیب بن غزوان روایت میکند که راوی گفت:
مردی از اهل بلخ بخدمت حضرت امام محمد علیه السّلام باقر رسید. حضرت بوی فرمود:
ای مرد خراسانی فلان بیابان را میشناسی؟ گفت: آری. فرمود: آیا شکافی باین اوصاف را در آن بیابان سراغ داری؟ گفت: آری فرمود: دجال از آنجا بیرون می‌آید.
راوی گفت: آنگاه مردی از اهل یمن بخدمت حضرت رسید. حضرت فرمود:
ای مرد یمنی! آیا دره‌ای با این علائم در یمن سراغ داری؟ گفت: آری. فرمود:
آیا درختی باین اوصاف در آن دره سراغ داری؟ گفت: آری. فرمود: آن صخره را که در زیر درخت است میشناسی؟ گفت: آری فرمود: این همان صخره بود که الواح موسی را حفظ کرد تا بمحمد صلّی اللّٰه علیه و آله رسید.
و هم شیخ صدوق در کتاب «ثواب الاعمال» از سکونی از حضرت صادق روایت میکند که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: زمانی برای امت من پیش می‌آید که باطنشان پلید و ظاهرشان بواسطه طمع بدنیا نیکو خواهد بود. آنها در آن زمان آنچه را نزد خداست نمیخواهند و کارشان از روی ریا است و ترسی از خداوند ندارند، در آن هنگام خداوند آنها را بعذابی مبتلا سازد که هر چه دعای غریق بخوانند، دعاشان مستجاب نشود.

نیز صدوق در «ثواب الاعمال» بسند مزبور از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که: پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: زمانی بر این امت خواهد آمد که از قرآن جز رسم و از اسلام جز اسم نماند، آنها خود را مسلمان مینامند، در حالی که از هر کس باسلام

دورترند. مساجد آنها بصورت آباد ولی از لحاظ هدایت و تقوی خراب است.
دانایان آنان بدترین دانایانی هستند که در زیر آسمان زندگی میکنند، فتنه و آشوب از آنها سر میزند و هم بسوی آنها باز میگردد «1»

و در كمال الدين از سكونى از حضرت صادق عليه السّلام روايت ميكند كه: پيغمبر

صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:
انّ الاسلام بدا غريبا و سيعود غريبا كما بدأ فطوبى للغرباء
يعنى: اسلام با غربت ظاهر شد و عنقريب نيز چنان كه بود بحال غربت برميگردد پس خوش بحال غربا. در غيبت نعمانى نيز اين حديث بسند ديگر آمده است و در كمال الدين آن را بسند ديگر از حضرت رضا هم روايت كرده است.
مؤلف: ابن اثير در نهايه گفته است: معنى اين روايت اينست كه اسلام در اول امر مانند غريب بى‌كسى بود كه هيچ يک از بستگانش نزد وى نباشند. زيرا مسلمانان در آن روز اندک بودند. و اينكه فرمود: «عنقريب مثل اول غريب مى‌شود» يعنى مسلمانان در آخر الزمان تقليل مييابند و مانند غربا ميگردند.
«فطوبى للغرباء»
يعنى بهشت از آن مسلمينى است كه در آغاز اسلام و پايان اسلام بوده و ميباشند.
علت اين امتياز اينست كه آنها در آغاز اسلام و آخر الزمان در برابر آزارهاى كفار استقامت نشان داده و ميدهند و دين اسلام را از دست نميدهند «1»

همچنين صدوق در كمال الدين از محمد بن مسلم روايت ميكند كه گفت:
از حضرت باقر عليه السّلام شنيدم مى‌فرمود: خداوند قائم را با رعب نصرت داده و با نصرت مؤيد داشته. زمين در زير پاى او نور ديده مى‌شود، و گنجها (و معادن) خود را براى او آشكار ميسازد. سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا ميگيرد، و خداوند بوسيله او دين خود را بر همه مسلكها و اديان باطله غالب گرداند، هر چند مشركان نخواهند ويرانه‌اى در روى زمين نميماند مگر اينكه آن را آباد ميسازد. عيسى روح اللَّه نازل مى‌شود و پشت سر او نماز مى‌گزارد.
من عرضكردم: يا ابن رسول اللَّه قائم شما كى خواهد آمد؟ فرمود: هنگامى كه مردها مانند زنان و زنها شبيه مردان گردند و مردان بمردها و زنان بزنها اكتفا كنند، زنها بر زينها سوار شوند، و شهادتهاى ناحق قبول و گواهى عادلان رد شود و مردم ريختن خون يک ديگر و عمل زنا و خوردن ربا را آسان شمارند، و از اشرار بواسطه ترس از زبانشان ملاحظه شود.
هنگامى كه سفيانى از شام و شخص يمنى از يمن خروج كنند، و فرورفتگى در «بيداء» پديد آيد و جوانى پاک سيرت (نفس الزكيه) از آل محمد در بين ركن و مقام بنام محمد بن حسن بقتل رسد، و صدائى از آسمان بيايد كه: حق در پيروى از قائم آل محمد و شيعيان اوست. در آن وقت قائم ما قيام خواهد كرد.
موقعى كه آشكار مى‌شود تكيه بكعبه مى‌دهد و سيصد و سيزده مرد دو روى جمع ميشوند. اول سخنى كه ميگويد اين آيه شريفه است: بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «1» يعنى باقى مانده سفراى الهى در روى زمين براى شما بهتر است. اگر بدانيد، سپس ميفرمايد:
انا بقيّة اللَّه فى ارضه
منم آن بقيه سفراى الهى در روى زمين چون ده هزار نفر مرد نزد وى گرد آمدند قيام ميكند.
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 962
در آن وقت در تمام روى زمين معبودى جز خداى يگانه نخواهد بود. و هر بتى يا امثال بت آتشى در آن مى‌افتد و ميسوزد و اين ظهور بعد از غيبت طولانى او خواهد بود. خداوند خواسته معلوم كند كه چه كسانى در غيبت او از وى پيروى ميكنند و چه كسانى بوى ايمان مى‌آورند.
احمد بن محمد برقى در كتاب «محاسن» از محمد بن مروان از حضرت صادق عليه السّلام روايت كرده كه پيغمبر فرمود: هر كس ما اهل بيت را دشمن بدارد، خداوند او را يهودى برانگيخته گرداند. عرضكردند: يا رسول

اللّه هر چند او کلمه شهادتین هم بگوید؟ فرمود: آری زیرا او خود را با ادای این دو کلمه، در موقع ریختن خونش پنهان میسازد یا با خواری جزیه میدهد باز فرمود: هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی برانگیخته گرداند. عرض شد: یا رسول اللّٰه! برای چه؟ فرمود: برای اینکه چنین کسی اگر دجال را ببیند بوی میگرود.

مؤلف: ما در باب روایاتی که از حضرت صادق در باره قائم رسیده، روایت کردیم که امام زمان دجال را بقتل میرساند «1»

شيخ صدوق در كمال الدين از نزال بن سبره روايت ميكند كه گفت: على بن ابى طالب عليه السّلام براى ما خطبه خواند و پس از حمد و ثناى الهى سه بار فرمود:
سلونى ايّها النّاس قبل ان تفقدونى
يعنى: اى مردم! پيش از آنكه مرا از دست بدهيد، هر چه ميخواهيد از من بپرسيد! در اين وقت صعصعة بن صوحان از جا برخاست و گفت: يا امير المؤمنين! دجال كى خواهد آمد؟ فرمود: بنشين! خداوند سخن تو را شنيد و دانست كه مقصودت چيست. بخدا قسم در اين باره سائل و مسئول (تو و من) يكسان هستيم (يعنى اين از اسرارى است كه فقط خداوند ميداند).
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 963
ولى اين را بدان كه آمدن دجال علاماتى دارد كه طابق النعل بالنعل متعاقب هم بوقوع مى‌پيوندد. اگر خواسته باشى اطلاع ميدهم عرضكرد: يا امير المؤمنين بفرمائيد!.
فرمود: آنچه ميگويم از بر كن! علامات آن اينست: (دجال در وقتى مى‌آيد كه) مردم نماز را بميرانند، و امانت را ضايع كنند، و دروغ گفتن را حلال شمارند.
و ربا بخورند، و رشوه بگيرند، و ساختمانها را محكم بسازند، و دين را بدنيا بفروشند، و موقعى كه سفيهان را بكار گماشتند، و با زنان مشورت كردند، و پيوند خويشان را پاره نمودند، و هواپرستى پيشه ساختند و خون يک ديگر را بى‌ارزش دانستند.
حلم و بردبارى در ميان آنها نشانه ضعف و ناتوانى باشد، و ظلم و ستم باعث فخر گردد، امراء فاجر، وزراء ظالم، و سركردگان دانا خائن و قاريان (قرآن) فاسق باشند. شهادت باطل آشكار باشد، و اعمال زشت و گفتار بهتان آميز و گناه و طغيان و تجاوز علنى گردد، قرآنها زينت شود، و مسجدها نقاشى و رنگ آميزى و مناره‌ها بلند گردد، و اشرار مورد عنايت قرار گيرند، وصفها در هم بسته شود.
خواهشها مختلف باشد و پيمانها نقض گردد، و وعده‌اى كه داده شد نزديک شود. زنها بواسطه ميل شايانى كه بأمور دنيا دارند در امر تجارت با شوهران خود شركت جويند. صداهاى فاسقان بلند گردد و از آنها شنيده شود! «1» بزرگ قوم، رذل‌ترين آنهاست، از شخص فاجر بملاحظه شرش تقيه شود، دروغگو تصديق، و خائن امين گردد، زنان نوازنده، آلات طرب و موسيقى بدست گرفته نوازندگى كنند! و مردم پيشينيان خود را لعنت نمايند. زنها بر زينها سوار شوند و زنان بمردان و مردان بزنان شباهت پيدا

کنند.
شاهد (در محکمه) بدون این که از وی درخواست شود شهادت میدهد،
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 964
و دیگری بخاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی دهد. احکام دین را برای غیر دین بیاموزند، و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند، پوست میش را بر دلهای گرگها بپوشند، در حالی که دلهای آنها از مردار متعفن‌تر و از صبر تلخ‌تر است. در آن موقع شتاب و تعجیل کنید. بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است. روزی خواهد آمد که هر کسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد «1»

دجال کیست؟

اشاره

در این وقت اصبغ بن نباته برخاست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین! دجال کیست
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 965
فرمود: بدان که دجال صائد بن صید است. شقی کسی است که ادعای او را تصدیق کند و سعادتمند کسی است که او را تکذیب نماید: از شهری که آن را اصفهان میگویند و قریه‌ای که معروف به «یهودیه» است بیرون می‌آید.
چشم راست ندارد و چشم دیگر در پیشانی اوست، و مانند ستاره صبح میدرخشد.
چیزی در چشم اوست که گوئی آمیخته بخون است، در پیشانی وی نوشته است «این کافر است» هر شخص باسواد و بی‌سواد آن را میخواند. داخل دریاها می‌شود و آفتاب با او میگردد. در جلو رویش کوهی از دود است، و پشت سر او کوه سفیدی است که مردم آن را طعام (گندم) می‌بینند.
وی در یک قحطی سختی می‌آید، و بر الاغ سفیدی سوار است، یک گام الاغش یک میل راه است! زمین در زیر پای او نوردیده می‌شود. از هیچ آبی نمیگذرد مگر اینکه تا روز قیامت خشکیده می‌شود. با صدای بلند خود چنان ندا در میدهد که از مشرق تا مغرب جن و انس و شیاطین صدای او را میشنوند، میگوید: «ای دوستان من بیائید بسوی من. منم آن کسی که بشر را آفریدم و اندام آنها را معتدل و متناسب نمودم و روزی هر کسی را تقدیر نموده و همه را بیافتن آن راهنمائی میکنم. من آن خدای بزرگ شما هستم» دجال دشمن خدا دروغ میگوید، او یک چشم دارد غذا میخورد و در بازارها راه میرود. در صورتی که خداوند شما نه یک چشمی است «1» و نه غذا میخورد و نه در بازارها راه میرود و فناپذیر نیست.
غالب پیروان او در آن روز اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند خداوند او را در شام در تلی معروف به «تل افیق» سه ساعت از روز جمعه برآمده بدست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگزارد، میکشد. بدانید که بعد از آن حادثه بزرگی روی میدهد.
عرضکردیم: یا امیر المؤمنین آن حادثه چیست؟ فرمود: آمدن «دابة الارض»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 966
از سمت صفا است، انگشتر سلیمان و عصای موسی با اوست آن انگشتر را بر روی هر مؤمنی که میگذارد، در جای آن نوشته می‌شود: «این مؤمن حقیقی است» و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می‌شود «این کافر

حقیقی است» تا جایی که مؤمن صدا میزند ای کافر وای بر تو و کافر صدا میزند: ای مؤمن خوش بحالت! دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم و بچنین سعادتی برسم.
سپس دابة الارض سر خود را بلند میکند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب باذن خدا او را می‌بینند در آن وقت دیگر توبه برداشته می‌شود. نه توبه‌ای قبول و نه عملی بسوی خدا بالا میرود، و ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا در حال ایمان خیری کسب نکرده بود بحال صاحبش سودی ندارد. آنگاه حضرت فرمود: از آنچه بعد از آن روی میدهد از من نپرسید. زیرا حبیبم رسول خدا با من عهد بسته که جز به عترت خود اطلاع ندهم.
نزال بن سبره به صعصعه گفت: مقصود امیر المؤمنین از این حرف چه بود؟ صعصعه گفت: ای پسر سبره! آن کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگزارد، دوازدهمی از عترت نهمی از اولاد حسین بن علی علیه السّلام است و اوست خورشیدی که از مغرب خود (یعنی محلی که ناپدید شده) طلوع میکند و در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و زمین را پاک میکند و ترازوی عدل را برقرار مینماید، بطوری که هیچ کس بدیگری ظلم نمی‌کند. امیر المؤمنین علیه السّلام هم فرمود: که حبیبش پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و اله از وی پیمان گرفته که آنچه بعد از آن روی خواهد داد جز بعترت وی ائمه طاهرین، بکسی اطلاع ندهد.
صدوق این روایت را در کمال الدین از نافع از عبد اللَّه بن عمرو او از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و اله هم روایت نموده است.
آیا دجال یهودی است؟
و هم صدوق در کمال الدین از نافع از عبد اللَّه بن عمر روایت کرده که گفت: یک روز
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 967
پیغمبر صلّی اللَّه علیه و اله نماز صبح را با اصحاب گزارد، آنگاه با آنها برخاستند تا بدر خانه‌ای در مدینه رسیده درب خانه را کوبیدند زنی از خانه بیرون آمد و پرسید: یا ابا القاسم! چه میخواهی؟ پیغمبر صلّی اللَّه علیه و اله فرمود: ای مادر عبد اللَّه! اجازه میدهی عبد اللَّه را ببینم؟
عرضکرد: با عبد اللَّه چکار دارید؟ بخدا قسم او عقل درستی ندارد و لباس خود را کثیف میکند و مرا دعوت بامر عظیمی مینماید.
فرمود: با این وصف اجازه بده من او را ببینم! زن گفت: مانعی ندارد ولی اگر بی‌ادبی از او سر زد طوری نیست؟ فرمود: نه. گفت: داخل شوید وقتی پیغمبر داخل خانه شدند عبد اللَّه پارچه‌ای بخود پیچیده بود و در آن غرولند میکرد. مادرش گفت:
ساکت باش و درست بنشین! این محمد است که برای دیدن تو آمده. عبد

اللّه ساکت شد و نشست و بپیغمبر گفت: اگر مادر ملعونم مرا بحال خودم میگذاشت بشما خبر میدادم که شما قائل بخدائی من هستید یا نه؟! پیغمبر (ص) پرسید: چه می‌بینی؟ عرضکرد: حق و باطلی می‌بینم، و تختی را بر روی آب می‌بینم. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و اله فرمود: شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم. عبد اللَّه گفت: تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم. چه خداوند از این لحاظ تو را سزاوارتر از من قرار نداده است.
چون روز دوم شد، و پیغمبر (ص) نماز صبح را با اصحاب گزاردند مجددا آمدند درب خانه عبد اللَّه را کوبیدند، مادر عبد اللَّه آمد به پیغمبر عرضکرد: داخل شوید! چون پیغمبر داخل خانه شدند، دیدند عبد اللَّه بالای درخت نخلی با صدای بلند آواز میخواند. مادرش گفت ساکت شو و پائین بیا اینک محمد نزد تو آمده است.
چون فرود آمد به پیغمبر گفت: اگر مادر ملعونم مرا بحال خودم میگذاشت بشما می‌گفتم که شما قائل بخدائی من هستید یا نه!.
چون روز سوم فرا رسید، پیغمبر (ص) نماز صبح را با اصحاب گزاردند سپس برخاستند و به آنجا آمدند. دیدند او میان گوسفندان است و بآهنگ

شبانها آواز میخواند، مادرش گفت: ساکت شو و بنشین. این محمد است که نزد تو آمده است.
در آن روز چند آیه از سوره دخان بر پیغمبر نازل شده بود و پیغمبر در نماز آن روز قرائت فرموده بود. سپس به عبد اللَّه فرمود: شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدا هستم. عبد اللَّه هم گفت: تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و من پیغمبر یگانه خدا هستم خداوند از این لحاظ تو را از من سزاوارتر قرار نداده است. پیغمبر (ص) فرمود چیزی را در سینه خود برای تو پنهان کرده‌ام آن چیست؟ گفت: دود است دود! پیغمبر صلّی اللَّه علیه و اله فرمود: خوار باشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمیکنی و بآرزوی خود نائل نمی‌گردی و بچیزی بیش از آنچه خداوند تو را بر آن قدرت داده است، نمیرسی! آنگاه باصحاب خود فرمود: خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید جز اینکه قوم خود را از خطر وجود دجال ترسانیدند. خداوند او را تا امروز بتأخیر انداخت (که او را به بینید) مطلب بر شما مشتبه نگردد (و اگر شما را به خدائی خود دعوت کرد اعتنا نکنید) زیرا خدای شما یک چشمی نیست. «1»
او در حالی که سوار بر الاغی است که فاصله میان دو گوشش یک میل راه باشد خروج میکند. بهشت و جهنم با اوست، و هم کوهی از نان و نهری پر از آب دارد.

بیشتر پیروان او یهودی و زنان و عربهای بیابانی هستند. او جز مکه و حومه آن بهمه جای روی زمین قدم میگذارد. «2»

مؤلف: حسین بن مسعود فراء «1» در کتاب «شرح السنه» بسند خود از ابو سعید

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 970

خدری روایت کرده که در این داستان وقتی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و اله پرسید چه میبینی و دجال گفت: تختی را بر روی آب میبینم، حضرت فرمود: تو تخت شیطان را بر روی دریا میبینی! سپس پرسید چه میبینی؟ گفت دو خبر راست و یک خبر دروغ یا اینکه دو خبر دروغ و یک خبر راست میبینم. پیغمبر فرمود: مطلب بر وی مشتبه شده او را رها کنید.

ابن اثیر در «نهایه» در باره این روایت میگوید: پیغمبر از ابن صیاد پرسید: چه چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده‌ام گفت: «دخ» بضم یا فتح دال، یعنی دود. و مقصود حضرت که فرمود: چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده‌ام، آیه یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ «1» یعنی: روزی که آسمان با دود آشکار، می‌آید بود.

و هم ابن اثیر میگوید: گفته شده که عیسی بن مریم دجال را در «جبل دخان» یعنی کوه دود بقتل میرساند. بنا بر این شاید سؤال پیغمبر اشاره بقتل وی بوده است.

زیرا ابن صیاد گمان میکرد که خود همان دجال است. و اینکه پیغمبر بوی فرمود «تو از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمیکنی» فراء در شرح السنه میگوید: خطابی گفته است: این فقره به دو گونه تصور می‌شود: یکی اینکه کار او بآنجا نمیرسد که بوسیله وحی از غیب اطلاع پیدا کند، چنان که پیغمبران مطلع میشوند، و از راه الهام

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 971

نیز خبر نمییابد چنان که ارواح اولیاء خدا بدان ملهم میگردد، و آنچه بر زبان او جاری گشت شیطان بوی القاء نمود، و دیگر اینکه آنچه را خداوند در باره تو و کارت تقدیر فرموده است، نمیتوانی تغییر بدهی.

ابو سلیمان گفته است: بنظر من این داستان مربوط بروزگاری است که پیغمبر با یهودان و هم پیمانهای آنها پیمان صلح و عدم تعرض می‌بست و ابن صیاد هم از طائفه یهود و داخل در آن دسته بود خبر او بپیغمبر رسیده بود که وی از راه کهانت چه ادعائی دارد، لذا پیغمبر خواست او را امتحان کند، ولی وقتی با وی سخن گفت دانست که او بر باطل است و ساحر یا کاهن میباشد، یا از کسانی است که جن بصورت آدمی نزد وی می‌آید یا شیطان با وی آمد و شد دارد و پاره‌ای از آنچه میگوید بوی القا مینماید. از این رو وقتی به پیغمبر گفت آنچه در سینه برای من پنهان کرده‌ای دود

است، او را از خود راند و فرمود: خوار و ذلیل باشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نخواهی کرد.
مقصود حضرت این بود که اینها که وی میگوید گفته شیطان است و از راه وحی نیست. بلکه او حالاتی دارد که آنچه میگوید گاهی درست و زمانی بخطا میرود و معنی آنچه که گفت «خبر راست و دروغ برای من روی میدهد» و پیغمبر فرمود: مطلب بر تو مشتبه گشته است، نیز همین است.
جمله کلام امر دجال اینست که وجود وی امتحانی است که خدا بوسیله او بندگان خود را آزمایش میکند، تا آن کس که راه باطل پیش گرفته یا براه حقیقت میرود امتحان خود را بدهد، چنان که قوم موسی بوسیله گوساله سامری امتحان شدند، جمعی گمراه گشتند و گروهی ایمان خود را نگاهداشتند (پایان گفتار ابن اثیر جزری).
مؤلف: علمای اهل تسنن در باره اینکه آیا دجال همان ابن صیاد است یا دیگری میباشد، دو دسته هستند: جمعی از آنها عقیده دارند که ابن صیاد دجال نیست زیرا روایت شده که ابن صیاد از گفته خود توبه کرد و در مدینه مرد و روی مرده او را برداشتند تا مردم به بینند که او مرده است. و هم روایاتی از ابو سعید خدری نقل کرده‌اند که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 972
میرساند او دجال نیست ولی گروهی دیگر معتقدند که دجال همان ابن صیاد معروف در روایت مفصل سابق است، و این معنی را از عبد اللّٰه بن عمرو جابر بن عبد اللّٰه انصاری روایت کرده‌اند «1»

سخن شیخ صدوق راجع به دجال

شیخ صدوق بعد از نقل خبر مزبور میگوید: اهل عناد و انکار (متعصبین اهل تسنن) این گونه اخبار را تصدیق میکنند و آن را در باره دجال و غیبت وی و زنده بودن او را در این مدت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 973
طولانی روایت نموده‌اند که در آخر الزمان خروج میکند، ولی در باره قائم باور نمیکنند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 974
که او مدتی طولانی غائب می‌شود، آنگاه آشکار میگردد و جهان را پر از عدل و داد میکند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد! با اینکه پیغمبر و امامان بعد از آن حضرت صریحا از این موضوع سخن گفته‌اند و او (امام زمان) را بنام و شخص و غیبت طولانی و نسب، شناسانده‌اند. آنها خواستند بدین وسیله نور خدا را خاموش کنند در صورتی که وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.
غالب آنچه اینان در مقام انکار وجود و غیبت امام زمان بآن استدلال و احتجاج میکنند اینست که: میگویند این روایات که شما طایفه شیعه راجع بمهدی موعود روایت کرده‌اید از طریق ما (اهلسنت) روایت نشده است. و ما اطلاع نداریم! سپس صدوق میگوید: براهمه و یهود و نصاری که معتقد به نبوت پیغمبر ما نیستند بهمین دلیل منکر پیغمبر ما میباشند. آنها میگویند: چون آنچه شما در باره پیغمبرتان نقل میکنید و معجزات و دلیل‌هائی که برای اثبات پیغمبری او می‌آورید مورد تردید ماست و یقین بآن نداریم، لذا اعتقاد به بطلان نبوت پیغمبرتان داریم، پس اگر ما بخواهیم آنچه را که اهل تسنن در باره عقیده ما نسبت بامام زمان میگویند بپذیریم و ملزم بآن شویم، آنها نیز باید آنچه را فرقه‌های مزبور نسبت به پیغمبر میگویند بپذیرند و ملزم بآن شوند، بخصوص که آنها از لحاظ جمعیت از اهل تسنن بیشتر هستند!
اشکال همچنین بعضی از دانشمندان اهل تسنن میگویند: عقل ما نمیپذیرد که یکنفر در زمان ما آنقدر زنده بماند که عمر وی از عمرهای عادی اهل زمان تجاوز کند، در حالی که بعقیده شما عمر صاحب شما (امام زمان) از عمر اهل زمان تجاوز کرده است «1».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 975
پاسخ میگوئیم: شما که قبول دارید دجال غائب است، و ممکن است عمر او از همه اهل عصر تجاوز کند، و در باره شیطان نیز همین عقیده را دارید، چگونه این معنی را در باره قائم آل محمد (ص) با آن همه روایاتی که در

باره او و غیبت و طول عمر و ظهور وی برای اجرای امر خدا، و آن همه روایاتی که ما در این کتاب (کمال- الدین) ذکر کرده‌ایم و آنچه را بطور مسلم پیغمبر فرموده که: هر چه در امت‌های پیشین بوده است، بعینه و بدون کم و زیاد و طابق النعل بالنعل، در این امت نیز میباشد، باور نمیدارید؟.

از این گذشته در میان پیغمبران سابق و سفرای الهی، افرادی که این گونه عمرهای طولانی داشته‌اند، بسیارند. نوح پیغمبر دو هزار و پانصد سال در جهان زیست. قرآن مجید میفرماید: فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً یعنی نوح مدت نهصد و پنجاه سال (برای دعوت مردم بدین خدا) در میان قومش ماند.

و در روایتی که ما با سند در این کتاب نقل کردیم «1» مذکور بود که در قائم علامتی از نوح است که طول عمر باشد، بنا بر این چگونه مخالفین طول عمر امام زمان را انکار میکنند، ولی نظائر آن را که عقل در رد و قبول آن دخالتی ندارد میپذیرند، بلکه اقرار بآن را بر خود لازم میشمارند؟ زیرا که از پیغمبر روایت شده است. ما میگوئیم در خصوص امام زمان هم باید اعتراف کنند. زیرا آنهم از پیغمبر (ص) روایت شده است!! همچنین لازم است از طریق سمع هم معتقد بوجود قائم شوند. کدام عقل باور میکند که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار بسر برند؟ آیا جز از طریق

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 976

شنیدنی راه دیگری برای اعتقاد بآن هست؟ پس در این صورت چرا از طریق شنیدن از پیغمبر و ائمه معصومین، مخالفین، غیبت و ظهور قائم آل محمد را باور نمیدارند؟! چطور اینها بآنچه از (وهب بن منبه) و (کعب الاحبار) در محالاتی که اثری از آن در قول پیغمبر و منطق عقل دیده نمیشود اعتقاد پیدا میکنند، ولی آنچه را از پیغمبر و ائمه دین در باره قائم و غیبت و ظهورش بعد از تردید اکثر مردم و برگشتن مردم از دین و ایمان خود رسیده است باور نمیدارند؟ چنان که اخبار صحیح که از آن ذوات مقدسه رسیده گواه بر آن است. آیا این معنی جز زیر پا گذاشتن عقل برای رد حق و انکار آن، چیز دیگری میتواند باشد؟! چرا آنها نمیگویند که وقتی ما در این زمان مثالی برای عمر طولانی پیدا نکردیم، عمر طولانی مشهورترین فرد بشر را در باره مشهورترین فرد بشر نیز جاری میسازیم تا اینکه تصدیق قول صاحب شریعت (ص) را کرده باشیم؟ و میدانیم که هیچ فردی از قائم علیه السّلام مشهورتر نیست زیرا که نام مبارک او در شرق و غرب بر زبانهای معتقدین و منکرینش جاری است.

وقتی بنا باشد وقوع غیبت امام دوازدهم با آن همه روایاتی که از پیغمبر رسیده و بوقوع آن خبر داده است باطل گردد، عقیده به نبوت پیغمبر هم باطل می‌شود. زیرا فرض اینست که این پیغمبر از وقوع غیبت امام

دوازدهم خبر داده و باعتقاد مخالفین واقع نشده است، پس وقتی در یک جا دروغ او ثابت شود پیغمبر نخواهد بود.
چطور آنها معتقدند که پیغمبر در باره عمار یاسر «1» خبر داد که گروه ظالمی او را میکشند، و در باره امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: محاسنش از خون سرش رنگین می‌شود و در باره حسن بن علی علیه السّلام فرمود: بوسیله زهر بشهادت میرسد، و در باره

حسین بن علی علیهما السلام فرمود: با شمشیر شهید می‌شود. ولی آنچه را در باره قائم و وقوع غیبت او با تصریح بنام و نسبش خبر داده است تصدیق نمیکنند؟! نه! بعقیده ما پیغمبر بزرگ ما در تمام گفتارش راستگو و در همه احوال درست- کردار بوده. موقعی ایمان بنده صحیح خواهد بود که از آنچه پیغمبر فرموده در خود احساس دلتنگی نکند، و در همه امور بتمام معنی تسلیم او باشد و هیچ گونه شک و ریبی در ایمانش راه نیابد. معنی اسلام این است. زیرا که اسلام بمعنی تسلیم و انقیاد در برابر خدا و رسول است.
وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ
«1» از عجائب اینکه مخالفین ما (اهل تسنن) روایت کرده‌اند که عیسی بن مریم (ع) از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمده‌اند. آهوها آمدند بنزد عیسی بن مریم و شروع بگریستن کردند. عیسی هم نشست و با آنها گریست.
حواریون هم نشستند و گریه را سر دادند، در حالی که نمیدانستند عیسی چرا نشست و برای چه گریه می‌کند. بعدا پرسیدند یا روح اللّٰه چرا گریه می‌کنید فرمود: آیا میدانید این چه زمینی است؟ گفتند نه فرمود: این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگر گوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است در آن کشته می‌شود و همین جا مدفون میگردد. خاک این بیابان از مشک خوشبوتر است زیرا تربت آن درّ تابناک شهید است و تربت انبیاء و اولاد انبیاء نیز چنین است.
این آهوها با من حرف زدند و گفتند که ما بشوق تربت آن نازدانه با برکت در این بیابان می‌چریم و یقین دارند که در این زمین تأمین جانی دارند، سپس عیسی دست به پشکل‌های آهوان زود و آن را بوئید و فرمود: پروردگارا! اینها را آنقدر باقی بگذار تا آنکه پدر این شهید مظلوم بیاید و آن را ببوید و باعث صبر و تسلی خاطرش گردد. گفته‌اند که آن پشکلها ماند تا زمان امیر المؤمنین علیه السّلام که از کربلا گذشت و آن را بوئید و گریست و همراهان را نیز بگریه انداخت و داستان آن را باصحاب خود اطلاع داد.

آری اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکلهای آهوان بیش از پانصد سال باقی ماند و ابر و باران و گذشت روزها و شبها و سالها آن را تغییر نداد، ولی تصدیق نمی- کنند که قائم آل محمد باقی بماند تا آنگاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود گرداند و دین خدا را زنده کند، آنهم با آن همه اخباری که از پیغمبر و ائمه صلوات اللّٰه علیهم با تعیین نام و نسب و غیبتش در مدت طولانی رسیده است، و با اینکه روش پیغمبران پیشین در خصوص طول عمر هم در باره وی تجدید شده. آیا این جز از عناد و انکار حق، چیز دیگری هست؟!

اشاره

و نیز شیخ صدوق در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت:

شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام میفرمود: برای قیام قائم علائمی است که خداوند برای اهل ایمان پدید می‌آورد. من عرضکردم: قربانت گردم آن علائم چیست؟ فرمود:

اینست که خدا میفرماید «و لنبلونکم» یعنی شما مؤمنین را قبل از آمدن قائم امتحان میکنیم بِشَیْ‌ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ «1» بچیزی از ترس و گرسنگی و نقص اموال و جانها و ثمرات و بصابران مژده ده.

فرمود: این ترس از پادشاهان بنی فلان در روزگار آخر آنهاست، و گرسنگی بواسطه بالا رفتن اسعار آنهاست، و نقص اموال، کسادی تجارتها و قلت فضل است و نقص جانها مرگهای سریع است (سکته) و نقص ثمرات، کمی ثمرات حاصلی است که کشت میکنند و مژده بصابران، مژده بتعجیل فرج است.

سپس امام صادق علیه السّلام بمحمد بن مسلم فرمود: ای محمد! تأویل آیه شریفه‌ای که خداوند میفرماید: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ «2» اینست.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 979

این روایت در غیبت نعمانی هم بسند دیگر از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت شده است.

و هم در کمال الدین از میمون لبان روایت میکند که آن حضرت فرمود: پیش از قیام قائم پنج علامت خواهد بود: آمدن شخص یمنی، و سفیانی، و نداکننده‌ای از آسمان، و فرورفتگی در بیابان «بیداء» و قتل شخص پاکدلی.

هم در آن کتاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: میان قیام قائم و قتل شخص پاکدل بیش از پانزده شب فاصله نیست. در غیبت شیخ و ارشاد مفید هم این روایت آمده است.

در کمال الدین از میمون لبان روایت نموده که گفت: من با امام باقر علیه السّلام در خیمه آن حضرت بودم. حضرت دامن خیمه را بالا زد و فرمود: روزی که دولت ما آشکار شود، از این آفتاب روشنتر است. سپس فرمود: در آن روز صدائی از آسمان شنیده می‌شود که میگوید: فلانی پسر فلانی همان امام شماست و نام او را ذکر می‌کند. آنگاه شیطان از زمین همان صدائی میزند که در شب عقبه برسول خدا زد.

نیز در آن کتاب بسند مزبور از معلی بن خنیس روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آمدن سفیانی حتمی است و خروج او در ماه رجب خواهد بود.
هم در آن کتاب بسند مزبور از حرث بن مغیره از آن حضرت روایت کرده که فرمود: صدای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می‌شود، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود.
همچنین در کمال الدین از زراره روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: (موقع ظهور) صدا زننده‌ای قائم را باسم نام میبرد. عرضکردم: این صدا برای افراد خاصی است یا عمومی است؟
قال عامّ یسمع کلّ قوم بلسانهم
فرمود:
عمومی است و هر ملتی بزبان خود آن را میشنوند. عرضکردم: با اینکه قائم را باسم صدا میزنند دیگر چه کسانی با او مخالفت می‌کنند؟ فرمود: شیطان آنها را بحال خود نمی‌گذارد تا آنکه در اواخر همان شب صدائی میزند و مردم را بشک میاندازد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 980
مؤلف: ظاهرا بجای شب «در آخر همان روز» باشد، چنان که در اخبار آینده خواهد آمد. گویا اشتباه از کاتب باشد در بعضی نسخه‌ها اصلا آخر شب نیست.

[آمدن سفیانی]

نیز سفیانی و نیز صدوق در کمال الدین از ابن ابی عمیر و او از ابن اذینه روایت کرده که گفت: حضرت صادق فرمود: پدرم فرمود: جدم امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمود: پسر هند جگر خوار (سفیانی) از بیابان یابس بیرون می‌آید. او مردی متوسط القامه، صورتش وحشتناک و سرش ضخیم است و رویش آبله دارد. اگر او را ببینی خیال میکنی یک چشمی است. او از اولاد ابو سفیان می‌باشد. او خروج میکند و بزمین آرام می‌آید و بر منبر آن می‌نشیند.
مؤلف: زمین آرام (ارض ذات قرار) کوفه یا نجف است، چنان که در اخبار باین دو شهر تفسیر شده است.
نیز در آن کتاب از عمر بن یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام بوی فرمود:
اگر تو سفیانی را ببینی پلیدترین مردم را دیده‌ای، رنگش سرخ و زرد و چشمش کبود است، در ظاهر مرتب ذکر خدا میگوید، ولی در حقیقت بطرف جهنم میرود؛ در خباثت بجائی میرسد که زن بچه دارش را از ترس اینکه مبادا مردم را بمحل او راهنمائی کند، زنده بگور میکند.
و هم در کتاب مزبور از عبد اللّٰه بن ابی منصور روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم اسم سفیانی چیست؟ فرمود: چه کار باسم او داری؟ وقتی او گنجهای پنجگانه شام یعنی دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین را بچنگ آورد، در آن وقت منتظر ظهور قائم باشید، عرضکردم. او نه ماه سلطنت می‌کند، فرمود نه! بلکه هشت ماه بدون یک روز زیادتر.
نیز در کمال الدین از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود: نخست صدای جبرئیل از آسمان و بعد صدای شیطان از زمین بلند می‌شود، پس
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 981
از صدای اول پیروی کنید مبادا مفتون صدای بعدی شوید و دنبال آن بروید!
همچنین در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: امام محمد باقر علیه السّلام میفرمود: آمدن سفیانی حتمی است. فرمود:
آری این طور است، اختلاف میان اولاد عباس هم حتمی است و کشته شدن مردی پاکدل هم حتمی است و قیام قائم هم حتمی است. عرضکردم: صدای آسمانی چگونه است؟ فرمود: در اول روز منادی صدا میزند: آگاه باشید حق در شخص علی علیه السّلام و شیعیان اوست. آنگاه

شیطان در آخر روز صدا میزند: آگاه باشید حق در شخص سفیانی و پیروان اوست، در این وقت آنها که ایمان ثابتی ندارند بشک می‌افتند.
نیز صدوق در کمال الدین از حضرت باقر علیه السّلام روایت میکند که فرمود: پیش از ظهور قائم دو علامت پدید می‌آید: یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگر گرفتن آفتاب در پانزدهم ماه! از زمان هبوط حضرت آدم تا آن موقع چنین خسوف و کسوفی روی نداده است. و در آن موقع حساب منجمین بهم میخورد در غیبت نعمانی نیز روایت مزبور بسند دیگر مذکور است.
هم در کمال الدین از سلیمان بن خالد روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت صادق میفرمود: پیش از آمدن قائم دو گونه مرگ خواهد بود: مرگ سرخ و مرگ سفید، بطوری که از هر هفت نفر پنج نفر جان میدهند، مرگ سرخ شمشیر «1» و مرگ سفید طاعون است.
و نیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود: قبل از آمدن قائم در پنجم ماه رمضان آفتاب میگیرد.
مؤلف: در روایات سابق میگفت ماه در پنجم ماه میگیرد و در اینجا آفتاب است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 982
احتمال دارد هر دو با هم در پنجم گرفته شوند. بنا بر این منافات ندارد. و شاید هم چیزی از روایت افتاده باشد.
نیز در کمال الدین از ابو بصیر و محمد بن مسلم روایت شده که گفتند: شنیدیم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: این امر (ظهور امام زمان) تحقق نمیپذیرد، مگر اینکه دو سوم مردم از میان بروند عرض شد وقتی دو سوم مردم از میان بروند، دیگر کی میماند؟ فرمود: دوست نمیدارید که شما یک سوم باقی مانده باشید؟! آمدن سفیانی و علائم دیگر شیخ الطائفه در کتاب غیبت از عبد اللّه بن رزین از عمار یاسر روایت نموده که گفت: دولت خانواده پیغمبر شما در آخر الزمان خواهد بود. و ظهور آن دولت علاماتی دارد. موقعی که این علائم را دیدید در جای خود نشسته و از هر گونه اقدامی خودداری کنید تا آن علائم بگذرد: وقتی که روم و ترک بر شما حمله آوردند و لشکرها آراستند، و خلیفه شما (مسلمین) که کارش جمع آوری اموال بود، جان داد و مردی درستکار بجای او نشست، و چند سال بعد از بیعتش از خلافت خلع شد؛ نابودکننده دولت آنها از همان جا که روز نخست دولتشان بوجود آمد می‌آید «1» آنگاه روم و ترک بجان هم می‌افتند و جنگهای زیاد در زمین روی میدهد، در آن موقع کسی از قلعه دمشق صدا میزند: ویل لاهل الأرض من شرّ قد اقترب وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است! و سمت غربی مسجد دمشق بزمین فرو میرود. حتی دیوارش نیز در هم فرو میریزد.

و سه نفر در شام قد علم میکنند، و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آنها سیاه و سفید است، و دیگری سرخ و سفید است و سومی از خاندان ابو سفیان میباشد و او از نهر کلب «2» و مردم را در دمشق حاضر میکند، و غربیان بمصر حمله می‌آورند. وقتی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 983
آنها وارد مصر شدند، همین علامت آمدن سفیانی است. قبل از آن کسی قیام میکند که مردم را دعوت به پیروی از آل محمد صلّی اللَّه علیه و اله مینماید، ترکها در حیره (محلی نزدیک کوفه بوده) و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند.
در آن هنگام عبد اللَّه (دجال) قیام می‌کند و در سر نهر قرقیساء «1» بلشکر ترک و روم میرسد و جنگ سختی در میگیرد و پادشاه مغرب همه جا را زیر پا میگذارد مردان را میکشد و زنان را اسیر میکند آنگاه بقیس «2» برمیگردد. سفیانی در جزیره «3» فرود می‌آید، و شخص یمنی نیز خروج میکند. هر چه شخص یمنی و سلطان مغرب بغنیمت برده‌اند، همه را سفیانی از آنها میگیرد، و سپس بکوفه میرود و یاران آل محمد را بقتل میرساند و مردی از ناموران آنها را میکشد.
در آن موقع مهدی قیام میکند. امیر لشکر او مردی بنام شعیب بن صالح است وقتی اهل شام دیدند مردم شام با پسر ابو سفیان بیعت کردند؛ همه با او بمکه میروند در آن وقت مرد پاکدلی از (بنی هاشم) بقتل میرسد، برادر وی نیز در مکه است ولی دسترسی باو پیدا نمیکنند. آنگاه صدائی از آسمان شنیده می‌شود که میگوید ای مردم امیر شما فلانی است و این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
در غیبت شیخ از عبد اللَّه بن عمر روایت میکند که گفت: پیغمبر فرمود قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه شصت دروغگو پیدا شوند و همه ادعا کنند که ما پیغمبریم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 984
این روایت در ارشاد مفید هم بطریق دیگر ذکر شده است. در غیبت شیخ از ابو خدیجه روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: «پیش از آمدن قائم دوازده نفر از بنی هاشم خواهند آمد که همه مردم را دعوت به پیروی از خود میکنند. در ارشاد مفید هم این روایت آمده است.
نیز در غیبت شیخ از عامر بن واثله از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که گفت: پیغمبر (ص) فرمود: ده علامت است که پیش از قیامت باید پدید آید: سفیانی دجال، دخان، دابة الارض، قیام قائم، طلوع آفتاب از مغرب، فرود آمدن عیسی از آسمان، فرو رفتن زمین در شرق؛ فرو رفتن زمین در جزیرة العرب و آتشی که در قلب شهر عدن بیرون می‌آید و مردم

را بمحشر سوق میدهد.
و هم در کتاب مزبور از عمر بن حنظله از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: پیش از قیام قائم پنج علامت پدید خواهد آمد. صیحه (آسمانی) آمدن سفیانی، فرورفتگی بیابان بیداء، آمدن شخص یمنی و کشته شدن مردی پاکدل.
همچنین در آن کتاب از جابر جعفی روایت نموده که از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام پرسید: قیام قائم کی خواهد بود؟ فرمود: ای جابر چگونه این امر باین زودی واقع می‌شود، با اینکه هنوز انبوه مردم در بین کوفه و حیره کشته نشده‌اند؟
در ارشاد شیخ مفید هم این روایت نقل شده است.
و نیز در غیبت شیخ از حسین بن مختار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبد اللّٰه بن مسعود فرو ریخت در زمان انقراض دولت بنی فلان فرا میرسد، بدانید که آن کس که آن را خراب میکند دیگر آن را بنا نمیکند.
در ارشاد مفید نیز بسند دیگر آمده است همچنین در غیبت نعمانی بسند دیگر هم از آن حضرت روایت کرده است.
هم در غیبت شیخ است که بکیر بن محمد ازدی از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که آمدن این سه نفر خراسانی و سفیانی و یمنی در یکماه و یک سال و یک روز
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 985
خواهد بود. پرچم هیچ کدام مانند شخص یمنی نیست، او مردم را بسوی حق راهنمائی میکند. در ارشاد مفید نیز بسند دیگر هم مذکور است.
و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: پیش از سفیانی یک مرد مصری و یکنفر یمنی قیام میکند! و نیز در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: هر کس مردن عبد اللّٰه (دجال) را برای من ضمانت کند من هم آمدن قائم را برای او ضمانت میکنم. بعد از آنکه عبد اللّٰه مرد دیگر مردم بر سر کسی اجتماع نمیکنند و این امر (ظهور دولت حق) بخواست خدا بصاحب شما منتهی میگردد و بعد از آن سلطنت سالها از بین میرود و به سلطنت ماه‌ها و روزها تبدیل می‌شود عرض کردم: آیا آن زمان طول میکشد؟ فرمود: نه! در ارشاد مفید و غیبت شیخ از بزنطی نقل میکند که امام رضا علیه السّلام فرمود:
یکی از علائم ظهور قائم حادثه‌ای است که در بین حرمین (مکه و مدینه) روی میدهد. عرضکردم: آن حادثه چیست؟ فرمود: تعصبی در بین حرمین بوقوع میپیوندد؛ و فلانی از اولاد فلان پانزده جوان دلاور را میکشد.
و نیز در ارشاد مفید و غیبت نعمانی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه

السّلام روایت میکند که فرمود: دولت اینان از بین نمیرود تا اینکه روز جمعه مردم را در کوفه با شمشیر بقتل رسانند گویا سرهای مقتولین را می‌بینم که ما بین باب الفیل مسجد و دکان صابون فروشان افتاده است.
و هم در غیبت شیخ از عمیره دختر نفیل روایت کرده که گفت: از دختر امام حسن مجتبی شنیدم میگفت: این امر که شما منتظر آن هستید واقع نمیشود مگر بعد از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر دوری جوئید و بعضی، بعضی دیگر را لعنت کند، و آب دهان بصورت یک دیگر بیاندازید. و بعضی از شما علیه دیگر گواهی بکفر او دهد. عرضکردم: خیری در زندگی آن روز نیست فرمود تمام خیر و خوبی در آن روز است زیرا در آن وقت است که قائم ما قیام میکند و تمام این اعمال زشت را
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 986
از میان برمیدارد.
نیز در غیبت شیخ از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت میکند که فرمود: پیش از آمدن قائم یک مرگ سرخ است و یک مرگ سفید، دوباره ملخ می‌آید: یک بار در وقت (یعنی موقع کشت و زرع) و یک بار در غیر وقت آن، رنگ ملخها مانند خون است! اما مرگ سرخ شمشیر و مرگ سفید طاعون است «1» در ارشاد مفید و غیبت نعمانی نیز بسندهای دیگر این روایت نقل شده است.

قیام زندیقی از قزوین

شیخ طوسی در کتاب غیبت از محمد بن حنفیه روایت کرده که گفت: از او (گویا مقصود پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام باشد) پرسیدم: این امر کی واقع می‌شود و چه وقت خواهد بود؟ حضرت سر خود را تکان داد آنگاه فرمود: چگونه این امر (باین زودی) واقع می‌شود و حال آنکه زمانه هنوز فشار و سختی خود را وارد نساخته و بر برادران من جفا ننموده است؟ چگونه ممکن است آن امر واقع شود و حال آنکه هنوز آن سلطان ظلم و ستم نکرده است؟
چگونه این امر بوقوع می‌پیوندد و حال آنکه هنوز آن زندیق از قزوین قیام نکرده که پرده ناموس مردم آنجا را بدرد و سران آنها را تکفیر کند و حصار آن را تغییر دهد و بهجت آن را از میان ببرد؟
هر کس از آن زندیق فرار کند، او را بچنگ آورد. و هر کس با او جنگ کند؛ بقتل رساند، و هر کس از وی کناره‌گیری کند فقیر شود، و هر کس از او متابعت کند کافر گردد! تا آنجا که مردم دو دسته میشوند: یک دسته برای از دست رفتن دین خود گریه میکند، و دسته دیگر برای از دست رفتن دنیای خود میگریند!

و در ارشاد مفید و غیبت شیخ از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: در جای خود بنشین و حرکت مکن تا گاهی که علائمی را که برای تو ذکر می‌کنم ببینی! تو را نمی‌بینم که این علائم را ببینی و آن اختلاف بنی فلان (بنی عباس) و صدای آسمانی و صدائی از جانب دمشق میرسد که آنجا را فتح کرده‌اند و قریه‌ای از شام بنام «جابیه» بزمین فرو میرود.
برادران ترک در جزیره فرود می‌آیند، خارجیان رومی هم آمده در رمله «1» پیاده میشوند، در آن سال اختلافات بسیاری در هر سرزمین از ناحیه غرب روی میدهد نخستین جایی که خراب می‌شود شام است. سه دسته در آنجا پرچم برافرازند: پرچم مرد سرخ و سفید، و پرچم مرد سیاه و سفید، و پرچم سفیانی.
نیز در غیبت شیخ از عبد الملک بن اسماعیل اسدی و او از پدرش از سعید بن جبیر روایت نموده که گفت: در آن سال که مهدی قیام میکند، بیست و چهار مرتبه باران می‌بارد و اثر و برکت آن دیده می‌شود.
شیخ الطائفه در کتاب غیبت. از جذلم بن بشیر روایت کرده که گفت بحضرت امام زین العابدین علیه السّلام عرضکردم: آمدن مهدی و نشانه‌ها و علائم آن را برای من بیان فرمائید تا بدانم کی ظهور میکند، فرمود: پیش از آمدن او، مردی بنام عوف بن سلمی از جزیره خروج میکند، او در کریت»
سکونت دارد و در مسجد دمشق کشته می‌شود. آنگاه شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند و سپس سفیانی ملعون از بیابان یابس می‌آید. سفیانی از اولاد عتبة بن ابی سفیان است، وقتی او خروج میکند مهدی پنهان است و بعد از آن قیام میکند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 988
و هم در کتاب مزبور روایت میکند که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و اله فرمود: مردی از قزوین خروج میکند که نامش نام پیغمبری است. مردم بیدین و با دین بسرعت باطاعتش درآیند و او کوه‌ها را پر از وحشت میکند.
در ارشاد مفید و غیبت شیخ از بدر بن خلیل ازدی نقل میکند که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: دو علامت پیش از قیام قائم خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم تا آن روز سابقه نداشته است و آن اینست که: آفتاب در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن گرفته می‌شود راوی گفت: یا ابن رسول اللّٰه! همه وقت ماه در نیمه ماه و آفتاب در آخر ماه میگیرد؟
فرمود: میدانم چه میگوئی، ولی این را بدان که این دو از علائمی است که

از زمان هبوط آدم تا آن موقع واقع نشده است. در غیبت نعمانی و کافی هم بدو سند دیگر این روایت ذکر شده است.
نیز در ارشاد مفید و غیبت شیخ از حسن بن جهم روایت میکند که گفت: مردی از امام موسی بن جعفر علیه السّلام پرسید: کی فرج آل محمد فرا میرسد؟ فرمود: میخواهی مفصل بیان کنم یا مجمل و سربسته؟ عرضکردم: «بطور اجمال بفرمائید! فرمود: هنگامی که پرچمهای شهر قیس در مصر و پرچمهای کنده در خراسان بحرکت آمد موقع فرج است».
راوی: گویا حضرت بجای کنده چیزی دیگر فرمود.
همچنین در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود:
پیش از آمدن قائم خشکسالی خواهد بود که خرما در نخل از بین میرود پس در این خصوص شکایت مکنید (یا اینکه فرمود شک نکنید).
نیز در آن کتاب از ابو لبید نقل میکند که گفت: مردم حبشه (کعبه) خانه خدا را تغییر میدهند و آن را میشکنند و حجر الاسود را میبرند، و آن را در مسجد کوفه نصب میکنند و نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: وقتی سفیانی خروج کرد باندازه حامله بودن زنی (یعنی مدت نه ماه) بر پنج بلوک استیلاء پیدا میکند. سپس حضرت فرمود: استغفر اللّٰه «1» بلکه بقدر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 989
حامله بودن شتری! آمدن او از امور حتمی است که باید واقع شود.
نیز در کتاب مزبور از عمر بن ابان کلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: گویا سفیانی (راوی میگوید یا فرمود رفیق سفیانی) در کوفه شهر شما فرود آمده و از جانب او صدا میزنند هر کس سر یک نفر از شیعیان علی را بیاورد هزار درهم باو خواهیم داد. کار بآنجا میرسد که همسایه همسایه را میگیرد و میگوید: این از شیعیان علی است. سپس گردن او را میزند و هزار درهم میگیرد.
آگاه باشید آن روز فقط زنازادگان بر شما حکومت میکنند گویا هم اکنون صاحب نقاب را می‌بینم. من عرضکردم: صاحب نقاب کیست؟ فرمود: مردی از شماست و تظاهر بعقیده شما میکند و نقاب بصورت میزند و شما را بوحشت میاندازد.
او شما را میشناسد ولی شما او را نمیشناسید، یک یک شما را با سعایت بدام بدبختی مبتلا میسازد. آگاه باشید که او زنازاده است.
همچنین در غیبت شیخ روایت کرده که: حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:
هنگامی که دو نفر مدعی حکومت در شام بجان هم افتادند علامتی از علائم الهی است.

سپس مردم را امر بسکوت و آرامش میکنند. آنگاه شام چنان دچار اضطراب و ناامنی میگردد که در آن گیر و دار صد هزار نفر بهلاکت برسند. خداوند آن شورش و اضطراب را رحمتی برای دینداران و کیفری برای بیدینان قرار میدهد. وقتی آن روز فرا رسید، خواهی دید که سواران ترک با نیروی کافی و پرچمهای زرد از سمت مغرب می‌آیند تا بشام میرسند. در این موقع منتظر باشید که در یکی از دهات شام بنام «خرسنا» زمین فرو رود، و چون این نیز عملی شد منتظر آمدن فرزند هند جگر- خوار (سفیانی) باشید که از «یابس» بیرون می‌آید.

و نیز در غیبت شیخ از عمار دهنی روایت میکند که: امام محمد باقر علیه السّلام بوی فرمود: مدت توقف سفیانی را در میان خود (وی از اهل کوفه بوده) چقدر میدانید؟

عرضکردم: نه ماه باندازه حامله بودن یک زن فرمود: ای مردم کوفه چه خوب دانا میباشید!

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 990

مؤلف: احتمال دارد بعضی روایات که مدت توقف سفیانی را باختلاف ذکر کرده‌اند در مقام تقیه از ائمه صادر شده. زیرا در روایات اهل تسنن هم ذکر شده یا اینکه از اموریست که بداء «1» در آن واقع می‌شود و باین مقدار میرسد. یا اینکه

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 991

مقصود از این مدت استقرار دولت سفیانی باشد. چه بر حسب اعتبار اختلاف پیدا میکند خبری که عنقریب از موسی ابن اعین نقل می‌شود اشاره بهمین معنی است. روایت محمد بن مسلم هم در این خصوص سابقا گذشت.

و نیز در غیبت شیخ از اعمش از بشر بن غالب روایت نموده گفت که سفیانی بکیش نصرانیت از کشور روم می‌آید و صلیبی در گردن دارد و او در آن روز بزرگ مردم است.

و نیز در کتاب نامبرده از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کند که گفت: در سال فتح (آمدن امام زمان) نهر فرات شکاف بر می‌دارد و آب آن بکوچه و محله‌های کوفه میریزد.

هم در آن کتاب از جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود:

پرچمهای سیاه از خراسان آمده در کوفه فرود می‌آیند، وقتی چون مهدی آشکار شد آنها را طلبیده با وی بیعت میکنند «1» و هم در آن کتاب از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که او از پدرش

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 992

شنیده است که گفت: مرد پاکدل (که در بین رکن و مقام کشته می‌شود)

جوانی از خاندان پیغمبر و نامش محمد بن حسن است. بدون هیچ جرم و گناهی کشته می‌شود وقتی او را کشتند، دیگر نه در آسمان عذرخواهی و نه در زمین یاوری دارند.
در آن موقع خداوند قائم آل محمد را با گروهی میفرستد که در نظر مردم از سرمه نرم‌ترند (یعنی چیزی بنظر نمی‌آیند و مردم آنها را خیلی سبک میشمارند) هنگامی که قائم با یاران خود قیام می‌کند، مردم بحال آنها گریه میکنند چه آنها را مردمی بی‌دست و پا می‌بینند که بزودی در دست دشمن نابود می‌شوند. ولی خداوند شرق و غرب عالم را برای آنها می‌گشاید. آگاه باشید که آنها مؤمنین حقیقی هستند. الا ان خیر الجهاد فی آخر الزمان آگاه باشید که بهترین جهادها در آخر الزمان است.
و هم در کتاب مزبور از عبد اللّٰه بن عباس روایت میکند که گفت. مهدی ظهور نمی‌کند مگر هنگامی که علامتی با طلوع خورشید پدید آید.

گفتگوی امیر المؤمنین با حباب راهب

سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین می‌نویسد: بخط محدث

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 993

مشهور محمد بن مشهدی دیدم که بسند خود از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت کرده که گفت: انس بن مالک خادم پیغمبر (ص) برای من نقل کرد که وقتی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام از جنگ نهروان مراجعت نمود، در «براثا» نزول اجلال فرمود. در آنجا راهبی بنام «حباب» در غاری منزل داشت. همین که راهب سر و صدای لشکر را شنید از غار بیرون آمد و لشکر حضرت را نگریست و سپس مضطرب گشت. آنگاه با شتاب از کوه بزیر آمد و پرسید، رئیس این لشکر کیست؟ گفتند این مرد امیر المؤمنین علیه السّلام است که از جنگ با اهل نهروان بر می‌گردد.

حباب با عجله از میان لشکر گذشت تا بخدمت امیر المؤمنین علیه السّلام رسید و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین حقا حقا! حضرت فرمود: از کجا دانستی که من به حقیقت امیر مؤمنان هستم؟ حباب گفت: این را دانشمندان و علمای ما بما اطلاع داده‌اند. حضرت فرمود: ای حباب! حباب گفت: شما از کجا دانستید نام من حباب است؟ حضرت فرمود: حبیبم رسول خدا (ص) این را بمن اطلاع داد! حباب گفت دست خود را دراز کنید تا بیعت کنم.

من گواهی میدهم که جز خدای یگانه خدائی نیست و محمد فرستاده اوست و تو علی بن ابی ابی طالب جانشین وی میباشی.

حضرت پرسید: در کجا زندگی میکنی؟ گفت در غاری که در این بلندی است منزل دارم. حضرت فرمود: از امروز به بعد دیگر، در آن سکونت مکن. «1» در اینجا

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 994

مسجدی بنا کن و بنام بانی آن نامگذاری نما. پس مردی بنام «براثا» آن را ساخت و بنام او معروف گشت آنگاه فرمود: آب از کجا مینوشی؟ عرضکرد: یا امیر المؤمنین از دجله! فرمود: چرا در همین جا چشمه یا چاهی حفر نمیکنی! عرضکرد: یا امیر المؤمنین هر وقت چاه کندیم شور بود.

فرمود: در همین جا چاهی بکن وقتی چاه کندند، سنگ بزرگی در آن پیدا شد که نتوانستند آن را بیرون آورند. خود امیر المؤمنین علیه السّلام آن را درآورد. چون سنگ از جا کنده شد، چشمه آب گوارائی از زیر آن جوشید آنگاه فرمود: ای حباب بعد از این باید آب آشامیدنی تو از این چشمه باشد

«1».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 995
ای حباب! بزودی شهری در جنب همین مسجد تو بنا می‌شود که ستمگران بسیاری در آن باشند، و مردمش بلای بزرگی در پیش خواهند داشت. تا آنجا که در هر شب جمعه هفتاد هزار عمل حرام زنا مرتکب میشوند! وقتی ظلم و بلای آنها افزون گردید، راه این مسجد را می‌بندند. کسی این مسجد را خراب نمیکند مگر اینکه کافر باشد. سپس آن را دوباره تجدید بنا میکنند. وقتی مسجد را خراب کردند سه سال مردم را از رفتن بحج منع میکنند و زراعتهای آنها میسوزد، و خداوند مردی از اهل سفح «1» را بر آنها مسلط گرداند، او بهیچ شهری وارد نمیشود مگر آن شهر را خراب میکند و مردم آن را میکشد، سپس بار دیگر هم بسوی آنها برمیگردد.
آنگاه مردم آن تا سه سال مبتلا بقحط و غلا میشوند و سختی زیادی بآنها میرسد! باز آن مرد سفحی بجانب آنها برمیگردد. آنگاه وارد «بصره» می‌شود و هر خانه که بیابد ویران میسازد، و ساکنین آن را بقتل میرساند. و این هنگامی است که شهر تعمیر و مسجد جامعی در آن بنا می‌شود، در آن موقع، وقت نابودی بصره فرا میرسد! آنگاه وارد شهری می‌شود که حجاج (بن یوسف) آن را بنا کرده است و آن را «واسط» میگویند، و با آنجا نیز همان کند که با بصره و مردم آنجا کرد، سپس متوجه «بغداد» میگردد و بدون مقاومت مردم وارد آنجا می‌شود، مردم بغداد بکوفه پناه میبرند و مردم کوفه در آن موقع از وی دچار هراس نشده‌اند.
بعد از آن او و کسانی را که با خود ببغداد آورده بود، روانه بجانب قبر من میشوند تا آن را نبش کنند، در آن موقع سفیانی بآنها برمیخورد و با آنها جنگ میکند و آنها را شکست میدهد. سپس همه را میکشد و لشکری بکوفه میفرستد و بعضی از مردم کوفه فرمانبرداری او را گردن مینهند. آنگاه مردی از اهل کوفه بجنگ او بیرون می‌آید و سفیانی او را گرفته و در قلعه شهر نگاه میدارد، هر کس باو پناه برد، نجات مییابد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 996
لشکر سفیانی وارد کوفه میشوند، و تمام مردم آنجا را میکشند و کسی را باقی نمیگذارند. یکنفر از آنها از پهلوی درّ بزرگی که روی زمین افتاده است عبور میکند و آن را می‌بیند ولی اعتناء بآن نمیکند، اما بچه کوچکی را می‌بیند و میرود او را بقتل میرساند.
ای حباب! آگاه باش که در آن موقع کارهای بزرگی بوقوع می‌پیوندد، و آشوبها همچون پاره‌های شب ظلمانی روی میدهد. ای حباب آنچه را بتو گفتم از حفظ کن!

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از ابو حمزه ثمالی روایت میکند که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: امیر المؤمنین میفرمود: هر کس میخواهد با پیروان دجال جنگ کند با آنها که بر ریخته شدن خون عثمان و کشتگان نهروان گریه میکنند کشتار نماید. هر کس با این عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده با خشم خداوند مرده است. دجال را نیز نمی‌بیند. مردی عرضکرد: یا امیر المؤمنین اگر کسی پیش از این ماجرا مرده باشد چه؟ فرمود: از قبرش بیرون می‌آید تا اینکه بعثمان عقیده پیدا نکند هر چند بر وی سخت دشوار باشد.
و نیز مفید در کتاب «ارشاد» میفرماید: روایاتی بما رسیده که متضمن ذکر علامات امام زمان و ظهور قائم است، و مشتمل بر حوادثی است که پیش از آمدنش واقع می‌شود. و هم آیات و علائمی خواهد بود. از جمله: خروج سفیانی، کشته شدن سید حسنی، و نزاع بنی عباس بر سر سلطنت دنیوی و گرفتن قرص آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه، در «بیداء» زمین فرو میرود و یک فرورفتگی در زمین مغرب و دیگری در مشرق پدید می‌آید؛ آفتاب از ظهر تا عصر از حرکت میایستد، و آفتاب از سمت مغرب طلوع میکند و مردی پاکدل با هفتاد مرد صالح در بیرون کوفه بقتل میرسد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 997
و کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام، و خراب شدن دیوار مسجد کوفه، و آمدن پرچمهای سیاه از خراسان؛ و خروج مرد یمنی، و قیام مردی از اهل مغرب در مصر و تصرف شهر شامات توسط وی، و فرود آمدن لشکر ترک در جزیره (موصل)، و رومیان در رمله (فلسطین) و طلوع ستاره‌ای از شرق که مانند ماه میدرخشد، آنگاه گرفته و کمانی می‌شود بطوری که دوسر آن میخواهد بهم برسد و سرخی در آسمان پدید می‌آید و در اطراف آسمان پخش میگردد، و آتشی دراز در مشرق نمایان می‌شود، و سه روز یا هفت روز در هوا میماند (شاید مقصود ستاره دنباله دار بزرگ باشد)
و خلع العرب اعنّتها و تملّکها البلاد و خروجها عن سلطان العجم
یعنی: و عرب از قید و ذلت آزاد میگردند و شهرها را تصرف نموده و از فرمان پادشاه عجم بیرون می‌آیند. «1»
اهل مصر حاکم خود را میکشند؛ و شام ویران می‌شود. سه لشکر با پرچم‌های مشخص در آنجا بجان هم می‌افتند پرچمهای قیس و عرب بمصر درآیند، و پرچم کنده بحران میرود، و لشکری از جانب عرب می‌آید و در

خرابه‌های «حیره» منزل میکند. پرچمهای سیاه از مشرق بطرف حیره می‌آیند. و شکافی در نهر فرات پدید می‌آید و آب آن کوچه‌های کوفه را فرا میگیرد. شصت نفر دروغگو که همه مدعی پیغمبری هستند، خواهند آمد و قیام دوازده نفر از نسل ابو طالب که همه ادعای امامت دارند.
و سوزاندن مردی از بزرگان بنی عباس در بین جلولا و خانقین، و بستن پلی در بغداد نزدیک محله کرخ، و برخاستن باد سیاهی در اول روز در بغداد. و هم زلزله‌ای در آنجا می‌آید که بسیاری از مردم را در زمین فرو میبرد. و ترسی بر اهل عراق و مردم بغداد مستولی می‌شود، و مرگهای سریع آنها را از پا درمیاورد، و آفت بجان و مال و محصول آنها می‌افتند. و ملخ‌های بموقع و بیموقع می‌آید و غله و کشت و زرع آنها را میخورد و زراعت آنها تقلیل مییابد.
دو دسته از مردم عجم بجان هم افتاده، خون بسیاری در میان آنها ریخته می‌شود،
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 998
بردگان از فرمانبرداری آقایان خود سرباز زنند و ارباب خود را بقتل رسانند، «1» و بعضی از بدعت‌گذاران در دین، از صورت آدمی بیرون می‌آیند و بصورت میمون و خوک میشوند و بردگان بر شهرهای بزرگان غلبه یابند، و صدائی از آسمان می‌آید بطوری که تمام ساکنان زمین هر کس بزبان خود آن را می‌شنود، و یک صورت و سینه برای مردم در نور آفتاب آشکار میگردد، و مردگانی از قبرها بیرون آمده بدنیا بر میگردند، و با مردم معاشرت نموده بملاقات یک دیگر میروند، آنگاه این علائم با آمدن بیست و چهار باران ختم می‌شود، سپس زمینهای مرده زنده و سرسبز شده برکات آن آشکار میگردد، و تمام بدبختیها از پیروان حق یعنی شیعیان مهدی علیه السّلام برطرف می‌شود. در آن هنگام متوجه میشوند که او از مکه ظهور می‌کند، و برای یاری او بمکه می‌روند، چنان که در اخبار آمده است.
سپس شیخ مفید میگوید: پاره‌ای از این وقایع حتمی است که باید واقع شود و پاره‌ای مشروط بشرائطی است «2» خدا بهتر میداند چه خواهد شد. چون این مضامین در کتب معتبره و آثار منقوله از پیغمبر و ائمه ثبت است، ما نیز بهمین ملاحظه آنها را در اینجا آوردیم.
و نیز در ارشاد مفید روایت میکند که علی بن ابی حمزه از حضرت موسی کاظم روایت نموده که: در تأویل این آیه شریفه سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ فرمود: آیات آفاقی فتنه‌هائی است که در اطراف زمین پدید می‌آید و آیات انفسی مسخی است که در دشمنان حق بوقوع می‌پیوندد.
نیز در ارشاد مفید از ابو بصیر روایت نموده که از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که در تفسیر آیه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ

أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ» يعنى

اگر بخواهيم علامتى از آسمان بر آنها ميفرستيم تا گردنهاى آنان خم گردد (يعنى عذابى ميفرستيم كه در برابر آن ناتوان گردند) مى‌فرمود: بزودى خداوند اين كار را بسر آنها مى‌آورد. عرضكردم: آنها كيستند؟ فرمود: آنها بنى اميه و پيروان آنها ميباشند و اما علامتى كه خدا ميفرستد اينست كه آفتاب از موقع ظهر تا عصر در جاى خود ميايستد و سينه و صورت مردى در نور آفتاب بيرون آيد و مردم او را بحسب و نسب ميشناسند و اين در زمان سفيانى خواهد بود، و با اين علامت روز نابودى سفيانى و لشكر او فرا رسيده است.
همچنين در كتاب مزبور از منذر حوزى روايت كرده كه گفت: از حضرت صادق عليه السّلام شنيدم مى‌فرمود: پيش از قيام قائم مردم از گناهان خود متنبه ميشوند بوسيله آتشى كه در آسمان براى آنها آشكار مى‌شود. و سرخى كه در آسمان نمودار ميگردد، و فرو رفتن زمين در بغداد، و فرو رفتن زمين در بصره و خونهائى كه در بصره ريخته مى‌شود، و خرابى خانه‌هاى آن شهر، و نابودى كه در بين مردم آنجا پديد مى‌آيد،
و شمول اهل العراق خوف لا يكون معه قرار
و ترسى كه اهل عراق را فرا ميگيرد. بطورى كه آرامش نخواهند داشت.
عياشى «1» در تفسير خود از عجلان بن ابى صالح روايت نموده كه گفت از حضرت

صادق عليه السّلام شنيدم ميفرمود: روزها و شبها بپايان نميرسد تا اينكه صدائى از آسمان شنيده مى‌شود كه ميگويد: اى پيروان حق، اى اهل باطل! از هم جدا شويد پس از هم جدا ميشوند. عرضكردم: بعد از اين اعلام باز هم اهل حق و باطل بهم مخلوط ميشوند؟
فرمود: نه! خداوند در قرآن ميفرمايد:
ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «1» يعنى: خداوند اهل ايمان را باين حال كه شما هستيد نميگذارد تا اينكه بد را از خوب آنها تميز دهد.

نیز در تفسیر عیاشی از جابر جعفی روایت میکند که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام بوی فرمود: در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آنگاه که علائمی را که در سال طاق روی میدهد و من اکنون برای تو ذکر میکنم به بینی.
و آن اینکه: کسی از دمشق صدائی میزند، و در یکی از دهات آن فرورفتگی پدید می‌آید، و قسمتی از مسجد آن فرو میریزد، و میبینی که طایفه ترک از آنجا (دمشق) میگذرند و در جزیره (موصل) فرود می‌آیند. رومیان هم در رمله فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب اختلافات روی میدهد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1001
اهل شام بر گرد سه پرچم مختلف جمع میشوند، یکی زرد و سفید و دیگر سرخ و سفید و سومی پرچم سفیانی است. سفیانی با دائیانش که از قبیله کلب میباشند خروج میکند و بر قبیله بنی ذنب الحمار از قبیله مضر حمله می‌آورد و جنگی میکند که تا آن روز چنان جنگی بوقوع نپیوسته است.
سپس مردی از بنی ذنب بدمشق می‌آید و با همراهانش طوری کشته می‌شود که کسی را بدان گونه نکشته باشند. اینست معنی آیه شریفه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ «1» یعنی: طوائفی از میان مردم بجان هم می‌افتند. وای بر کفاری که آن روز بزرگ در آن جنگ شرکت میجویند.
سفیانی و پیروانش خروج میکنند و قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر و شیعیان آنها ندارد او یک لشکر بکوفه میفرستد، و جمعی از شیعیان آنجا را میکشد و گروهی را بدار میزند، و لشکری از خراسان آمده در ساحل شط دجله فرود می‌آیند.
مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه میرود و مغلوب میگردد، سپس سفیانی لشکر دیگری بمدینه میفرستد مردی در آنجا کشته می‌شود و مهدی و منصور فرار میکنند سفیانی هم بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیغمبر را گرفته و حبس میکند. آنگاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون میرود.
مهدی همچون موسی بن عمران (که هراسان از مصر خارج شد) هراسان و نگران از مدینه بیرون میرود، و بدین گونه وارد مکه می‌شود. لشکر اعزامی هم بدنبال وی می‌آیند، ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه میرسند، بزمین فرو میروند و جز یک نفر که خبر آنها را میبرد باقی نمی‌ماند. قائم در بین رکن و مقام میایستد و نماز میخواند. وزیر او نیز با وی است.

در آن وقت (مهدی) میگوید ای مردم من از خداوند میخواهم که مرا بر آنها
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1002
که بر ما آل محمد صلّی اللَّه علیه و اله ظلم کردند و حق ما را گرفتند نصرت دهد، هر کس در باره خدا با من گفتگو دارد (بیاید و بمن بگوید) زیرا من از هر کس بخداوند نزدیکترم، و هر کس در باره آدم گفتگو دارد بمن بگوید زیرا من از هر کس بآدم نزدیکترم و هر کس در باره نوح گفتگو دارد بمن بگوید که من از هر کس بوی نزدیکترم، و هر کس در باره ابراهیم گفتگو دارد بمن بگوید، زیرا من از هر کس بابراهیم نزدیکترم و هر کس در باره محمد گفتگو دارد بمن بگوید که من از هر کس بمحمد (ص) نزدیکترم و هر کس در باره پیغمبران با ما گفتگو دارد بمن بگوید، زیرا ما از هر کسی به پیغمبران نزدیکترم.
و هر کس در خصوص کتاب خدا (قرآن) گفتگو دارد بمن بگوید زیرا ما در این خصوص از هر کس سزاوارتریم. ما و هر مسلمانی گواهیم که بما (خاندان پیغمبر) ستم نمودند، و ما را آواره کردند، و از خانه و وطن خود بیرون نمودند و اموال ما را ضبط کردند، و ما را از همه چیز محروم و مقهور نمودند ما هم اکنون از خدا و هر مسلمانی یاری میطلبیم.
سپس امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: بخدا قسم سیصد و سیزده مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست مانند قطعه‌های ابر در فصل پائیز، در غیر موسم حج در مکه معظمه جمع میشوند. چنان که خداوند میفرماید:یْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ
یعنی: هر جا باشید خداوند تمام شما را گرد آورد، خداوند بر هر چیز تواناست. در آن موقع مردی از خاندان پیغمبر میگوید: این شهر (مکه) مردمی ستمگر دارد.
سپس آن سیصد و سیزده نفر بعد از زمان پیغمبر «1» در بین رکن و مقام با مهدی بیعت می‌کنند: آنگاه با لشکر و سلاح و وزیرش از مکه بیرون می‌آیند. در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را بنام صدا میزند و مردم را بظهورش اطلاع میدهد.
بطوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را میشنوند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1003
ای جابر! نام وی نام پیغمبری است. اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیغمبر و پرچم و سلاح او و اینکه او (مهدی) مردی پاکدل از اولاد حسین علیه السّلام است باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را باسم و ظهورش صدا میزند باعث اشتباه نخواهد شد.
آنگاه حضرت به جابر جعفی راوی این حدیث فرمود: مبادا بمعدودی از سادات که مدعی مهدویت میشوند اعتنا کنی. زیرا دولت پیغمبر و علی یک

بار است (و یکوقت ظاهر می‌شود) ولی دیگران دولتها دارند. پس خودداری کن و اصلا از این مدعیان پیروی مکن تا آنکه مردی از اولاد امام حسین علیه السّلام را به بینی که عهد- نامه پیغمبر و پرچم و سلاح وی با اوست.
زیرا عهد نامه پیغمبر بعلی بن الحسین رسید و بعد از او بمحمد بن علی (خود حضرت) رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد میکند. پس همیشه با اینان باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جدا بپرهیز «1» مگر هنگامی که مردی از خاندان پیغمبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر مرد و پرچم پیغمبر با اوست، و آهنگ مدینه نماید، و موقعی که از بیابان «بیداء» عبور کند میگوید: اینجا جای کسانی است که زمین آنها را فرو برد، چنان که خدا میفرماید: أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِينَ «2» وقتی وارد مدینه گردید محمد بن شجری را مانند یوسف از زندان در می‌آورد سپس بکوفه می‌آید و مدتی طولانی در آنجا توقف میکند و بعد از آن مدت باراده
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1004
خداوند بر کوفه غلبه مینماید. آنگاه با همراهانش به «عذرا» میرود در آنجا مردم بسیاری بوی می‌پیوندد. در آن اوقات سفیانی در بیابان رمله است سپس، دو لشکر باهم تلاقی میکنند، آن روز، روز تغییر و تبدیل است باین معنی که جمعی از لشکر سفیانی باصحاب قائم ملحق می‌شود، و جمعی از کسانی که بقائم پیوسته‌اند، بسفیانی می‌پیوندد (البته این عده غیر از آن سیصد و سیزده نفر است) چه آنها در حقیقت از پیروان سفیانی می‌باشند، چنان که آن عده که بقائم ملحق می‌شوند در باطن شیعه هستند. و در این وقت هر کسی بصف واقعی خود می‌پیوندد. آن روز روز تبدیل است.
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آن روز سفیانی با تمام اتباعش کشته می‌شود.
بطوری که یک نفر نمی‌ماند که خبر آنها را بیاورد. بدبخت کسی که آن روز از غنیمت قبیله کلب «1» بی‌نصیب بماند آنگاه قائم بکوفه می‌آید و آنجا جایگاه او خواهد بود.
سپس هر جا مسلمانی را به بردگی فروخته باشند. قائم او را میخرد و آزاد میکند، و هر جا قرض داری باشد، قرض او را میدهد، و هر کس مظلمه‌ای بگردن داشته باشد، آن را رد میکند اگر یکنفر از آنها کشته شود دیه مسلمه او را گرفته بولی او میدهد، و اگر مقتولی قرض داشته باشد قرض او را میپردازد، و بکسان او کمک می‌کند، تا جایی که زمین پر از عدل و داد می‌شود چنان که پر از ظلم و ستم و تجاوزات شده باشد او (قائم) و خانواده‌اش در رحبه «2» سکونت میورزد. رحبه قبلا مسکن حضرت نوح و

سرزمین پاکی بوده است، محل سکونت و شهادت فرزندان پیغمبر همیشه زمین‌های پاکیزه بوده است. زیرا آنها جانشینان پاکسرشت پیغمبرند: شیخ مفید در کتاب مجالس از حذیفه یمانی روایت میکند که گفت: شنیدم

پیغمبر میفرمود: خداوند دوستان و برگزیدگان خود را امتیاز میدهد، تا آنکه زمین را از لوث وجود منافقین و گمراهان و فرزندان آنها، پاک گرداند تا اینکه یک نفر مرد پنجاه زن (آنها) را ملاقات میکند که یکی میگوید: ای بنده خدا مرا بخر و دیگری میگوید ای بنده خدا بمن پناه بده! نعمانی در کتاب غیبت از کعب الاحبار روایت میکند که گفت: در روز قیامت بندگان خدا بچهار دسته برانگیخته میشوند: یک دسته سواره، و یک دسته روی پاهای خود و یک دسته افتان و خیزان و یک دسته روی صورتهای خود، در حالی که کر و گنگ و کور میباشند، و عقل خود را از دست داده‌اند، و با آنها سخن نمیگویند، و بآنها اجازه نمیدهند که از کرده‌های خود پوزش بخواهند تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيها كالِحُونَ «1» یعنی: آنها کسانی هستند که آتش دوزخ صورتهاشان را میسوزاند و آنها در آنجا، زشت‌منظرانند.

گفتند: ای کعب! اینها کیانند که بر روی برانگیخته میگردند و این حالت را دارند؟ گفت: آنها کسانی هستند که در گمراهی و انحراف از دین خدا و پیمان‌شکنی بسر بردند. وقتی مردند خواهند دید بد چیزی پیش از خود فرستاده‌اند، چه با خلیفه خود و جانشین پیغمبرشان و اول عالم و فاضل خود و پرچمدار پیغمبرشان و صاحب حوض کوثر، جنگ کردند، او مایه آرزو و امید مردم است، و دانائیست که نادان نمیشود و حجتی است که هر کس از وی کناره بگیرد. مورد قهر خدا واقع می‌شود و بآتش دوزخ درافتد.

بخدای کعبه او علی است که علمش از همه آنها بیشتر، و اسلامش پیشتر، و حلمش افزونتر است. من تعجب میکنم که چرا دیگران را بر او مقدم میدارند و هم تعجب میکنم از کسی که در باره قائم مهدی علیه السّلام که اوضاع زمین را عوض میکند و بوسیله او عیسی بن مریم با نصارای روم و چین احتجاج میکند تردید دارد. قائم از دودمان علی است. او از حیث خلقت و سیرت و زیبائی رخسار و هیئت از همه کس

به عیسی بن مریم شبیه‌تر است. خداوند آنچه را به پیغمبران خود عطا فرموده بوی نیز میدهد و بر آن هم میافزاید.

قائم از فرزندان علی است غیبتی همچون غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی دارد. آنگاه بعد از غائب‌شدنش همزمان با طلوع ستاره دیگری و خراب- شدن شهر ری و فرو رفتن بغداد و خروج سفیانی، و جنگ بنی عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان، آشکار می‌شود و آن جنگی است که هزاران نفر در آن بقتل میرسند. و هر کس شمشیر خود را از

غلاف بحالت آماده باش میکشد و پرچمهای سیاه در بالای سرش باهتزاز می‌آورند. آن جنگی است که مژده مرگ سرخ (شمشیر) و طاعون بزرگ را بمردم میدهد.

نیز در کتاب مزبور از خضر بن عبد الرحمن از پدرش و او از جدش عمر بن سعد روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: قائم قیام نمی‌کند تا اینکه چشم دنیا شکافته شود و سرخی در آسمان پدید آید. و آن اشکهای حاملان عرش «1» است که بر مردم روی زمین میگریند.
تا وقتی که مردمی پیدا شوند که از مواهب الهی بهره‌ای نبرند! آنها مردم را دعوت به پیروی از فرزند من می‌کنند ولی خودشان از فرزند من بیزارند آنها مردمی پست نهاد و بی‌نصیب از رحمت حق میباشند. بر اشرار تسلط دارند و میان ستمگران فتنه‌انگیزند، و پادشاهان را نابود کنند. در بیرون کوفه آشکار میشوند سرکرده آنها مردی است سیاه چرده و سیاه دل، بیدین، از نظر حق افتاده، و دارای عیوب
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1007
بسیار و لئیم و پرخور است. از مادران زناکار و بدترین نسلها بوجود آمده در آن سال که فرزند غائب من ظهور میکند خداوند او را از باران رحمت خود سیراب نمیکند، فرزند من صاحب پرچم سرخ و علم سبز است، آن روز عجب روزی است برای مردم ناامیدی که در بین شهر انبار و هیت «1» زندگی میکنند! آن روز، روزی است که اکراد و مردم پست نهاد، بهلاکت میرسند، و شهر فراعنه و مسکن جباران، و جایگاه والیان ستمگر که سر منشأ همه بدبختیها و مفاسد است، ویران می‌شود.
ای عمر بن سعد! بخدای علی سوگند، آن شهر بغداد است. خدا لعنت کند گناهکاران بنی امیه و بنی فلان (عباس) را، آن مردم خیانت بیشه‌ای که فرزندان پاکسرشت مرا میکشند! و حق مرا در باره آنها مراعات نمیکنند، و آنچه میکنند باحترام من از خداوند نمیترسند.
بنی عباس یک روز زوال و نابودی در پیش دارند آنها در آن روز همچون زن آبستن بوقت زائیدن ناله میکنند وای بر اتباع بنی عباس از سوانحی که جنگ ما بین نهاوند و دینور بروز آنها میاورد. آن جنگ جنگ تهی دستان شیعه علی است. سرکرده آنها مردی از اهل یکی از این دو شهر و همنام پیغمبر، دارای اندامی معتدل و اخلاقی نیکو و رنگی با طراوت میباشد. صدایش خنده‌دار، و مژگانش انبوه است.
گردنش قوی، موهایش شانه کرده و میان دندانهای جلوش باز است، هنگامی که بر اسب خود سوار می‌شود مانند ماه شب چهارده است که از زیر ابر در آمده باشد. جمعیت او بهترین جمعیتهائی میباشند که با دلی پاک بدین خدا گرویده‌اند. آن دلاوران از عرب هستند که با کراهت بجنگ می‌پیوندند، شکست و گریز از آن دشمنان آنهاست که در آن روز، جز

درماندگی و بدبختی راهی ندارند.
مؤلف: علت نقل این خبر با همه تغییرات و اغلاط لفظی که دارد، و با اینکه سند آن به پست‌ترین مردم یعنی «عمر سعد» ملعون میرسد، اینست که خبر مزبور

مشتمل بر اخباری راجع بقائم میباشد تا معلوم شود که دوست و دشمن موضوع قائم آل محمد را روایت کرده‌اند «1» و نیز در کتاب یاد شده روایت نموده که گفت: در حضور امام جعفر صادق علیه السّلام از قائم سخن بمیان آمد؛ فرمود: از کجا باین زودی او ظهور می‌کند، و حال آنکه هنوز دور آسمان نرسیده تا آنجا که گفته شود: او مرده یا اگر هست بکدام بیابان رفته است؟ عرضکردم: دور آسمان یعنی چه؟ فرمود: مقصود اختلافی است که در این باره میان شیعیان روی میدهد.
همچنین در کتاب مزبور از اصبغ بن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پس بعد از سال صد و پنجاه امیرانی کافر و امنای خائن و عرفای فاسق در میان شما پیدا شوند بازرگانان زیاد و سود تجارت کم و رباخواری فاش و اولاد زنا بسیار گردند کارهای خوب را زشت و ماه‌ها را بزرگ شمارند زنها با زنها و مردان با مردان اکتفا نمایند.
در این موقع مردی برخاست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین! در آن زمان چه کنم؟ فرمود: فرار! فرار! پیوسته سایه عدل خداوند بر سر این امت گسترش دارد تا آن زمان که قاریان (قرآن) متمایل بامراء خود شوند و تا آن موقع که نیکان آنها گناهکاران را از ارتکاب معصیت باز دارند. پس اگر گناهکاران گوش ندهند و از خیرخواهان تنفر پیدا کنند و در عین حال گواهی به یگانگی خداوند بدهند، خداوند در عرش خود میفرماید: دروغ میگویند و در گفته‌های خود صادق نیستند.
و هم در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت میکند که امام ششم (ع) فرمود: پیش از قیام قائم ناگزیر میباید سالی باشد که در آن سال مردم گرسنه شوند و بواسطه کشته شدن و کاهش اموال و جانها و محصولشان، سخت بهراس افتند. چه این در کتاب

خدا بیان شده است. آنگاه حضرت این آیه را خواند: وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ.
هم در غیبت نعمانی از جابر جعفی نقل کرده که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم: منظور از آیه شریفه وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ ... چیست؟ فرمود: ای جابر! مضمون این آیه خاص و عام است.
خاص آن، گرسنگی است که خداوند در کوفه اختصاص بدشمنان خاندان

پیغمبر میدهد و بدان وسیله آنها را می‌کشد و عام آن، در شام است که مردم آنجا دچار چنان ترس و گرسنگی میشوند که تا آن روز ندیده باشند، گرسنگی اهل شام قبل از قیام قائم و ترس آنها بعد از ظهور اوست. این روایت در تفسیر عیاشی بسند دیگر هم ذکر شده.
نیز در غیبت نعمانی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت میکند که فرمود: از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از این آیه فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ «1» یعنی: احزاب با هم اختلاف پیدا کردند، سؤال شد فرمود: با دیدن سه علامت منتظر آمدن مهدی باشید. راوی عرضکرد: یا امیر المؤمنین آنها چیستند؟ فرمود: اول اختلافی که در بین اهل شام پدید می‌آید، و آمدن پرچمهای سیاه از خراسان و وحشتی در ماه رمضان، عرض شد وحشت ماه رمضان چیست؟ فرمود:
آیا این آیه را نشنیده‌ای که خدا در قرآن میفرماید: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ وحشت صدائی است که از آسمان شنیده می‌شود، بطوری که دختران از پرده‌ها بیرون می‌دوند و آنها که خواب هستند بیدار میشوند، و آنان که بیدارند هراسان میگردند «2»

خبر ابو بصير و علائم ديگرى

و نيز در كتاب مزبور از ابو بصير از حضرت امام محمد باقر عليه السّلام روايت نموده كه فرمود: هر گاه ديديد آتشى مانند هراتى بزرگ سه روز يا هفت روز از مشرق طلوع كرد بخواست خداوند منتظر فرج و ظهور دولت آل محمد باشيد! (شايد مقصود از «هراتى بزرگ» لباس مردم هرات باشد كه بزرگ و سفيد است- مؤلف) زيرا خداوند بر همه چيز غالب و حكيم است.

آنگاه فرمود: صداى آسمانى فقط در ماه رمضان است. يعنى ماه خدا و آنهم صداى جبرئيل باين مردم است. سپس فرمود: گوينده‌اى از آسمان نام قائم را ميبرد بطورى كه از مشرق تا مغرب آن را ميشنوند. هر كس خواب است بيدار مى‌شود و هر كس ايستاده مى‌نشيند و هر كس نشسته از وحشت آن صدا برميخيزد. خدا رحمت كند كسى را كه از آن صدا عبرت ميگيرد. زيرا صداى اول صداى جبرئيل امين است.

و هم فرمود: آن صدا در شب جمعه بيست و سوم ماه رمضان است: از آن شك ننمائيد و آن را بشنويد و پيروى كنيد.

در آخر آن روز صداى شيطان ملعون بگوش ميرسد كه ميگويد: آگاه باشيد! فلانى (مقصود عثمان است- مؤلف) مظلوم كشته شده است تا بدين وسيله مردم را بشك بياندازد، و در ميان آنها فتنه انگيزد چه بسيار مردم مردد و متحيرى كه در آن روز بواسطه اين شك به آتش دوزخ درافتند.

ولى شما اگر صداى اول را در ماه رمضان شنيديد شك نكنيد كه صداى جبرئيل است، و علامت آن اينست كه اسم قائم و پدرش را ميبرد، بطورى كه دختران پرده‌نشين نيز آن را ميشنوند و پدر و برادر خود را تشويق به بيرون آمدن ميكنند.

و هم فرمود: قائم قيام نمى‌كند مگر گاهى كه ترس شديدى مردم را فرا گيرد و زلزله‌ها پى در پى بيايد، و مردم در آشوب و بلا و طاعون بسر برند، و شمشير برنده ميان عرب كارگر باشد. و اختلاف شديدى در بين مردم پديد مى‌آيد. همه در

مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1011

امر دين خود متفرق و حالشان متغير باشد تا جايى كه آرزومندان از سختى آنچه از مردم سگ صفت مى‌بينند كه چگونه يك ديگر را ميدرند، صبح و شام انتظار قيام او را ميكشند «1» آمدن او بهنگامى است كه مردم از ديدن ظهور دولت آل محمد مأيوس و نااميدند! خوش بحال كسى كه او را مى‌بيند و از ياران او ميباشد. واى واى بر كسى كه دشمنى و مخالفت ميكند و از دشمنان او ميباشد.

و هم فرمود: و قال (ع) يقوم بأمر جديد و كتاب جديد و سنّة جديدة و قضاء على العرب شديد و ليس شانه الّا القتل لا يستبقى احدا و لا يأخذه فى اللّه لومة لائم قائم بامر جديد و كتاب جديد و قضاى جديد كه بر عرب دشوار است، قيام ميكند كار او جز جنگ و كشتن بيدينان نيست «2» يكنفر بيدين را در روى زمين باقى نميگذارد و سرزنش و ملامت‌كنندگان او را و از تعقيب هدفش باز نميدارد.
آنگاه اضافه فرمود كه: هر وقت اولاد فلان با هم اختلاف نمودند موقع فرج است. صبر و بردبارى در اختلاف اولاد فلان است. هنگامى كه با هم اختلاف نمودند، شما منتظر صيحه آسمانى در ماه رمضان باشيد كه مژده بآمدن قائم ميدهد.
زيرا خداوند آنچه خواهد ميكند، قائم خروج نميكند و آنچه را ميخواهيد نمى‌بينيد مگر هنگامى كه اولاد فلان با هم اختلاف پيدا كردند وقتى چنين شد، مردم نيز چشم بدولت آنها ميدوزند و از هر طرف گفتگو در ميگيرد، و سفيانى خروج ميكند.
و هم فرمود: بنى فلان حتما سلطنت ميكنند وقتى سلطنت نمودند و كارشان باختلاف كشيد، پراكنده ميشوند و دولتشان از كف ميرود، تا آنگاه كه خراسانى و سفيانى يكى از مشرق و ديگرى از مغرب مانند اسبانى كه مسابقه ميدهند يكى از اين طرف و ديگرى از آن طرف سعى مى‌كنند زودتر وارد كوفه شوند! و نابودى بنى فلان بدست آنها خواهد بود. و يكنفر از آنها باقى نميماند.
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1012
سپس فرمود: آمدن سفيانى و يمنى و خراسانى در يک سال و يک ماه و يک روز مى‌باشد مانند گردن بندى كه دانه‌هاى آن منظم و يكى از پى ديگرى است. در آن وقت منتظران از هر جهت مأيوس ميگردند. بيچاره كسانى كه با آنها مخالفت كنند، در ميان آنها پرچم حقى جز پرچم يمنى نيست. جمعيت او در طريق حق گام برميدارند زيرا او مردم را به پيروى از صاحب شما دعوت ميكند.
وقتى يمنى قيام كرد، فروش اسلحه بر هر مسلمانى حرام است وقتى او خروج كرد بطرف وى برويد. زيرا لشكر او لشكر بر حق است، و نمى‌بايد كه مسلمانى از وى سرپيچى كند. هر كس از دعوت وى سرپيچيد، از اهل دوزخ بشمار ميرود چه وى مردم را دعوت بحق و راه راست مى‌كند.
ابو بصير ميگويد: سپس حضرت فرمود: زوال دولت بنى فلان مانند سركشيدن كوزه آب است كه بدست مردى باشد و ناگهان از دستش بيافتد و بشكند در حالى كه او توجه ندارد، و فقط موقعى كه از دستش مى‌افتد تكانى ميخورد! نابودى دولت آنها نيز بهمين مثابه است عيش و نوشى كه دارند آنها را از نابودى ملک و سلطنت غافل ميكند.

امیر المؤمنین (ع) روی منبر کوفه فرمود: از جمله مقدرات الهی اینست که بنی امیه بطور آشکار با شمشیر نابود می‌گردند، و بنی فلان (عباس) ناگهان گرفتار میشوند. و هم فرمود بشر ناچار از داشتن آسیاست که پیوسته بگردد وقتی که آسیای سلطنت آنها بر قطب خود استوار گشت و بر پایه‌های خود قرار گرفت، خداوند بنده ستمگری را بر آنان برمی‌انگیزد که پیروزی با اوست. اتباع او موی بلند دارند. آنها از مردم سیال «1» می‌باشند. لباسهاشان سیاه و دارای پرچمهای سیاه هستند.
وای بر کسی که با آنها دشمنی ورزد. آنها دشمنان خود را درگیر و دار جنگ بقتل رسانند. بخدا قسم مثل اینکه هم اکنون آنها را می‌نگرم و کارهای آنها و آنچه را از بدکاران آنها و اعراب جفا جو سرمیزند، می‌بینم. خداوند بدون
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1013
اینکه بر آنها ترحم آورد کسانی را بر آنان مسلط گرداند که آنها را در آن ورطه و شهر خودشان واقع در کنار فرات از دم شمشیر بگذرانند، و بکیفر اعمالشان برسانند وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ همچنین در غیبت نعمانی از داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: آن سالی که در آن صیحه آسمانی شنیده می‌شود، در ماه رجب پیش از آن علامتی خواهد بود. عرض کردم چیست؟ فرمود: صورتی است که در قبر میتابد و به آن نزدیک می‌شود.
نیز در آن کتاب از عبد اللَّه بن سنان از امام ششم روایت میکند که فرمود: صدای آسمانی از امور حتمی است، آمدن سفیانی نیز حتمی است، کشته شدن مردی پاکدل نیز حتمی است و گرفتن خورشید نیز حتمی است، آنگاه فرمود: وحشتی در ماه رمضان خواهد بود که هر کس بخواب رفته باشد بیدار و آنها که بیدارند هراسان میشوند و دختران از پرده بیرون می‌آیند.
و نیز در آن کتاب از بزنطی از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت میکند که فرمود:
پیش از ظهور قائم، سفیانی و یمنی و مروانی و شعیب بن صالح می‌آیند.
پس اینها چه میگویند؟
مؤلف: یعنی با این وصف چطور محمد بن ابراهیم (طباطبا) که قیام کرده مدعی است که من همان قائم هستم؟! و هم در کتاب یاد شده از عبد اللَّه بن ابی یعفور روایت نموده که گفت: حضرت صادق علیه السّلام بمن فرمود: نابودی فلانی و آمدن سفیانی و کشته شدن مرد پاکدل و فرو رفتن لشکر در زمین و صدا از آسمان را بعنوان علامت در دست خود نگاهدار عرضکردم: صدا کدام است؟ همان گوینده است؟ فرمود: آری! بهمین صدای آسمانی صاحب الامر شناخته میگردد، آنگاه فرمود: ظهور کامل، نابودی فلانی است.

و در آن کتاب بهمین سند از عبایه ربعی روایت میکند که گفت:
ما پنج نفر بودیم که بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رسیدیم. من کوچکترین آن پنج نفر بودم شنیدم که برای من حدیث میکرد و میفرمود: برادرم رسول خدا میفرمود من آخرین هزار پیغمبرم و تو آخرین هزار جانشین پیغمبری و باموری مکلف‌شده‌ای که آنها مکلف نبودند. من عرضکردم: پس مردم در باره شما بی‌انصافی کردند. فرمود: برادرزاده! «1» این طور نیست که تو پنداشته‌ای بخدا قسم من هزار کلمه میدانم که جز من و محمد (ص) کسی نمیداند و مردم تنها یک آیه آن را در قرآن میخوانند و آن این آیه است وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ. یعنی: هنگامی که آن گفته بر آنها رسید، دابة الارض را از زمین برای آنها بیرون می‌آوریم، با آنها سخن بگوید که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آورند.
آری مردم در آیات الهی آن طور که باید تدبر نمی‌کنند آیا از اوضاع آخر سلطنت بنی فلان بتو خبر ندهم؟ عرضکردم: بفرمائید! فرمود: انقراض آنها هنگامی است که قریش شخص محترمی را در روز و ماه محرم بقتل میرسانند «2» سوگند بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید که بعد از آن بنی فلان جز پانزده شب دیگر سلطنتی ندارند. عرضکردیم: آیا پیش از آن یا بعد از آن اتفاقی روی میدهد؟ فرمود: آری صدائی است که در ماه رمضان شنیده می‌شود بطوری که مردم بیدار را بوحشت می‌اندازد و آنها که در خوابند بیدار میشوند، و دوشیزگان از پرده‌ها بیرون میدوند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1015
و نیز در غیبت نعمانی است که حضرمی از امام پنجم شنید که میفرمود: از بنی عباس بسلطنت میرسند. وقتی سلطنت کردند و با هم اختلاف نمودند و کارشان به پریشانی گرائید، خراسانی و سفیانی یکی از شرق و دیگری از غرب مانند دو اسبی که مسابقه میدهند، هر یک سعی میکند زودتر خود را بکوفه برساند. نابودی بنی عباس بدست آنهاست. آگاه باشید که آنها یکنفر از بنی عباس را باقی نمی‌گذارند «1» همچنین در آن کتاب از محمد بن صامت روایت میکند که بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: آیا پیش از ظهور قائم علامتی هست؟ فرمود: آری گفتم: آن چیست؟
فرمود: نابودی عباسی و آمدن سفیانی و قتل نفس زکیه (مرد پاکدل) و فرو رفتن بیابان «بیداء» و صدای آسمانی. عرضکردم: قربانت گردم می‌ترسم این امور بطول بیانجامد، فرمود: نه! این امور مانند مهره‌ها یکی پس از دیگری به ترتیب می‌آید.

و هم در کتاب نامبرده از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: روز قیامت در سال طاق مانند نهم، یکم، سوم و پنجم بوقوع می‌پیوندد.
و هم فرمود: وقتی بنی امیه با یک دیگر بر سر سلطنت اختلاف پیدا کردند و دولتشان منقرض گشت، و پس از آنها بنی عباس بسلطنت رسیدند، پیوسته غرق در شادی ملک و سلطنت خواهند بود.
تا آنگاه که با هم اختلاف نمایند، در آن وقت دولت آنها نیز از میان میرود. سپس اهل شرق و غرب و اهل قبله (مسلمانان) کشمکش خواهند داشت، و مردم بواسطه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1016
ترسی که بر آنها میگذرد، کوشش سختی میکنند. پیوسته بدین حال خواهند بود تا آنگاه که گوینده‌ای از آسمان صدا زند. وقتی او صدا زد، دسته دسته بطرف او (امام زمان) بروید بخدا قسم گویا او را می‌بینم که در بین رکن و مقام با مردم برای امر جدید و کتاب جدید و سلطنت جدید که از آسمان آمده بیعت می‌گیرد، آگاه باشید! او تا زنده است لشکرش ابدا شکست نمیخورد «1» نیز در غیبت نعمانی از ابراهیم بن عبد اللّٰه بن علا از پدرش از حضرت امام جعفر صادق و او از پدر بزرگوارش و آن حضرت از جدش امیر المؤمنین علیهم السلام روایت میکند که آن حضرت پاره‌ای از چیزهائی که بعد از وی تا قیام قائم خواهد بود اطلاع داد.
در آن میان امام حسین علیه السّلام عرضکرد: یا امیر المؤمنین! چه وقت خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک میگرداند؟ فرمود: خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک نمی‌گرداند، مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود.
آنگاه از بنی امیه و بنی عباس بتفصیل سخن گفت؛ سپس فرمود: قیام قائم هنگامی است که یکنفر در خراسان قیام کند و بر کوفه و ملتان «2» غالب گردد. و از جزیره «بنی کاوان» بگذرد، و شخصی از دودمان ما در گیلان قیام نماید، و مردم «ابر» «3» و گیلان بوی بگروند، و پرچمهای ترک برای فرزندم آشکار شود، در حالی که در اطراف پراکنده‌اند و پیش از آن در میان زشتیها قرار داشتند هنگامی که بصره خراب شود، و پیشوای امراء قیام نماید ...
سپس داستان مفصلی را حضرت حکایت نمود. آنگاه فرمود: هنگامی که
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1017
هزاران نفر برای جنگ آماده شود، و صفها بسته گردد و قوچ، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و کافر بهلاکت رسد، آن قائمی که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام ناپیدا که دارای شرافت و بزرگواری است قیام میکند.

ای حسین او از نسل تو است، پسری مثل او نیست. در بین دو رکن مسجد الحرام با جمعیت اندک و با دو آلت جنگ ظاهر می‌شود و بر جن و انس غلبه می‌یابد و یکنفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی نمیگذارد، خوش بحال کسی که زمان او را درک کند و بآن روزگار برسد و در آن روزها حاضر باشد.
مؤلف: «شخصی که از خراسان قیام میکند» هلاکوخان یا چنگیزخان مغول است، و جزیره «کاوان» در دریای بصره است چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته است «1» و «شخصی که در گیلان قیام میکند» شاه اسماعیل صفوی است: و «ابر» قریه‌ای نزدیک گرگان است.
شاید منظور از «قوچ بچه خود را بکشد» شاه عباس اول باشد که پسر خود صفی میرزا را بقتل رسانید و «قیام دیگران برای انتقام گرفتن از خون وی» شاه صفی پسر صفی میرزا است که اولاد شاه عباس را برخی کشت و برخی را نابینا کرد، و آمدن قائم آل محمد لزومی ندارد که بلافاصله بعد از این علائم باشد و امکان هم دارد که نزدیک باشد! بعلاوه این روایت مختصری از کلام طولانی آن حضرت است و از این رو ممکن است که وقایعی از روایت حذف شده باشد.

نیز خبر جابر جعفی و اوضاع عمومی آخر الزمان

و نیز نعمانی در کتاب غیبت و کلینی و کافی از جابر جعفی روایت کرده‌اند «2»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1018
که گفت: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: ای جابر! دست و پای خود را جمع کن و در جای خود بنشین تا آنگاه که این علامات را که هم اکنون برای تو نقل میکنم به بینی!: نخستین علامت کشمکش بنی عباس بر سر ملک است که گمان نمی‌کنم آن را به بینی، ولی بعد از من اینها را نقل کن. علامت دیگر صدائی است که از آسمان شنیده می‌شود، و صدائی است که از جانب دمشق بشما میرسد و نوید فتح میدهد «1» و قریه‌ای از شام بنام جابیه فرو میرود و قسمت سمت راست مسجد دمشق فرو می‌ریزد و گروهی از ترکستان خروج میکنند، و بعد از آن اوضاع روم آشفته خواهد شد.
برادران ترک شما در جزیره پیاده شده، و جمعی از روم خروج نموده در رمله فرود می‌آیند.
ای جابر! در آن سال در هر نقطه‌ای از مغرب زمین کشمکش زیاد روی میدهد، نخستین سرزمین غرب که خراب می‌شود، شام است. در شام سه پرچم مختلف با هم کشمکش خواهند داشت، یک پرچم رنگش سرخ و سفید، و پرچم دوم سیاه و سفید است، و سومی پرچم سفیانی می‌باشد. سفیانی به پرچم سیاه و سفید میرسد و با هم جنگ می‌کنند، و او و تمام همراهانش را بقتل میرساند. و بعد از آن پرچم سرخ و سفید را تار و مار می‌کند، آنگاه هدفی ندارد جز اینکه بجلو عراقی برود.
سپس لشکر او از شام گذشته بقرقیسا میرسد و در آنجا جنگ در میگیرد و صد هزار نفر از ستمگران کشته می‌شود.
بعد از آن سفیانی هفتاد هزار لشکر بکوفه می‌فرستد. آنها مردم کوفه را یا می‌کشند یا دار میزنند و یا اسیر میگیرند. در آن میان چند لشکر از خراسان حرکت کرده و با سرعت برق، منازل میان راه را طی می‌کنند. چند نفر از یاران قائم در میان آنهاست. سپس مردی از غلامان اهل کوفه با گروه ضعیفی قیام می‌کند ولی سرلشکر سفیانی او را در بین حیره و کوفه بقتل میرساند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1019
آنگاه سفیانی لشکری بمدینه میفرستد، مهدی از مدینه بمکه میرود چون خبر بسر لشکر سفیانی میرسد که مهدی بمکه رفته است، لشکری را بدنبال او میفرستد ولی او را نمی‌بیند. مهدی مانند موسی بن عمران، با

ترس و هراس وارد مکه می‌شود، لشکر سفیانی در بیابان «بیداء» فرود می‌آید.
در آن وقت گوینده‌ای از آسمان صدا میزند: ای «بیداء» این قوم را نابود گردان، و با این صدا زمین آنها را در کام خود فرو میبرد. تنها سه نفر از آنها باقی میماند که خداوند صورتهای آنها را بعقب برمیگرداند. آن سه نفر از قبیله کلب میباشند، در باره اینان این آیه آمده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها «1» یعنی: ای کسانی که کتاب آسمانی بشما داده شده! ایمان بیاورید به آنچه ما نازل کرده‌ایم که آنچه را نزد خود دارید، تصدیق میکند، پیش از آنکه بعضی از صورتها را تغییر دهیم و آن را بپشت برگردانیم.
در آن روز قائم در مکه است. او در آنجا تکیه بخانه خدا میدهد و در حالی که پناه بآن برده است، میگوید: ای مردم! ما از خداوند و هر کس که دعوت ما را بپذیرد استمداد می‌کنیم. من از خانواده محمد پیغمبرتان هستم. ما از هر کس بخداوند و محمد نزدیکتریم.
هر کس میخواهد در باره آدم با من گفتگو کند، بداند که من از هر کس به آدم نزدیکترم. و هر کس می‌خواهد در خصوص نوح با من سخن بگوید، بداند که من از هر کس بنوح نزدیکترم و هر کس میخواهد با من در باره ابراهیم گفتگو نماید، بداند که من نزدیکترین مردم بابراهیم هستم و هر کس می‌خواهد با من در باره محمد صلّی اللّه علیه و آله گفتگو کند بداند که من از هر کس بمحمد نزدیکترم. و هر- کس می‌خواهد با من در باره پیغمبران گفتگو کند بداند که من از هر کس بپیغمبران نزدیکترم. مگر خداوند در کتاب محکم خود نفرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1020
نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ «1» یعنی: خداوند آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بر جهانیان تفضیل داد. اینان ذریه‌ای هستند که بعضی از بعضی دیگر پدید آمده‌اند و خداوند شنوا و داناست» بدانید که من بازمانده آدم و ذخیره نوح و برگزیده ابراهیم و منتخب محمد (ص) هستم.
آگاه باشید! هر کس بخواهد در باره کتاب خدا (قرآن) با من سخن بگوید بداند که من از هر کس بکتاب خدا آشناترم. آگاه باشید هر کس بخواهد در باره سنت پیغمبر با من گفتگو کند من از هر کس بسنت پیغمبر آشناترم.
شما را بخدا سوگند میدهم که هر کس سخن مرا شنید حاضران بغائبان برسانند من شما را به حق خدا و رسول و خودم که از دودمان رسول خدا میباشم قسم میدهم که ما را یاری نمائید و ستمگران را از ما دور کنید، زیرا ما (آل محمد) را ترسانیده و بر ما ستم نموده و ما و فرزندانمان را از

خانه‌هامان آواره کردند. بما تعدی نمودند و از رسیدن بحق خود بازداشتند. اهل باطل ما را بوحشت انداختند، پس خدا را بنظر بیاورید و بما آزار نرسانید، بلکه یاری کنید تا خدا هم شما را یاری نماید.
امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: آنگاه خداوند سیصد و سیزده نفر از یاران او را نزد وی گرد آورد. و در غیر موسم حج؛ مانند پاره‌های ابر فصل پائیز، آنها را در مکه جمع کند.
ای جابر! این است معنی آیه‌ای که خداوند میفرماید:یْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعاً
یعنی: هر جا باشید خداوند همه شما را گرد آورد». سپس مردم با مهدی در بین رکن و مقام بیعت میکنند عهدنامه پیغمبر که از پدران خود بارث برده است نیز با او است. قائم مردی از دودمان حسین علیه السّلام است. خداوند کار او را در یک شب اصلاح میکند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1021
ای جابر! اگر شنیدن و دیدن آنچه گفتم بر مردم دشوار باشد، در اینکه او از نسل پیغمبر و امامان داناست، نمیتوانند تردید کنند! اگر این هم برای آنها دشوار باشد، صدائی که از آسمان شنیده می‌شود و نام او و پدر و مادرش را میبرند برای آنها اشکالی وارد نمیسازد. این روایت در کتاب «اختصاص» شیخ مفید بسند دیگر هم ذکر شده است.
و در تفسیر عیاشی از جابر جعفی روایت کرده که گفت: امام محمد باقر علیه السّلام در یک حدیث طولانی بمن فرمود: ای جابر! اول زمینی که از مغرب خراب می‌شود، سرزمین شام است. سه گروه با سه پرچم مختلف در آنجا کشمکش خواهند داشت ...
این روایت هم مثل روایت مفصل گذشته است و بتلاوت آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ.
منتهی می‌شود.
نعمانی در کتاب غیبت از آن حضرت روایت نموده که فرمود: خروج سفیانی و قیام قائم در یک سال خواهد بود.
و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:
موقعی که مردم در عرفات وقوف دارند ناگاه شتر سواری بسرعت نزد آنها می‌آید و خبر مرگ خلیفه‌ای را بآنها میدهد، بهنگام مرگ او روز آزادی آل محمد و آزادی همه مردم فرا میرسد. و هم فرمود: وقتی علامتی را در آسمان دیدید که چند شب آتش بزرگی از جانب مشرق طلوع نمود آزادی مردم فرا رسیده و این علامت اندکی پیش از قیام قائم است.
و نیز در کتاب مزبور از ابی طفیل روایت کرده که گفت: عبد اللّه کوّاء از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید غضب الهی کی بوقوع

می‌پیوندد؟ فرمود: خیلی دور است! پیش از وقوع آن باید مرگها روی دهد و در آن مرگها، مرگهای دیگر است پیش از آن میباید مردی که بر شتر چابک رو سوار است بیاید. آن شتر سوار در حالی که از بس در راه شتاب کرده شترش لاغر و تنگ تاب داده در شکمش فرو رفته است، می‌آید و بمردم خبری میدهد و مردم او را میکشند. سپس خداوند بر مردم غضب

خواهد کرد.

نیز در آن کتاب از ابو طفیل روایت میکند که حذیفه یمانی گفت: خلیفه‌ای کشته می‌شود که نه در آسمان پناهگاهی دارد و نه در زمین یاوری! و خلیفه دیگر از خلافت خلع می‌شود و روی زمین راه میرود در حالی که چیزی از زمین را مالک نیست! و در همان سال دیگری بجای او مینشیند.

ابو طفیل گفت: حذیفه برای من نقل کرد که بالاخره سلطنت باولاد پیغمبر بازگشت میکند.

همچنین در کتاب یاد شده از ابو بصیر نقل کرده که گفت: تفسیر آیه سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ «1» را از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدند، فرمود: علامتی که خداوند در وجود خود مردم به آنها نشان میدهد مسخ شدن (بعضی از آنها) است، و آیاتی که در عالم ارائه میدهد، اینست که عالم را بر آنها تنگ میگیرد، و آن وقت قدرت نمائی خداوند را در وجود خود و در اطراف عالم خواهند دید، و اینکه بعد میفرماید حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی تا بر آنها روشن شود که «او» حق است. مقصود آمدن قائم است، که حقی از جانب خداست؛ تا این مردم که محتاج باویند، او را به بینند.

و هم در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم مقصود از عذاب خواری دنیا در آیه عَذابَ الْخِزْيِ فِی الْحَياةِ الدُّنْيا و فی الآخرة «2» چیست؟

فرمود: ای ابو بصیر خواری از این بدتر می‌شود که مرد با زن و فرزند و برادرانش در خانه نشسته باشند ناگاه کسان او یقه خود را پاره کنند و ناله را سر دهند مردم بپرسند این سر و صدا چیست؟ جواب دهند که فلانی الساعه مسخ شد و از صورت آدمی برگشت من عرضکردم: این مطلب پیش از آمدن قائم است یا بعد از آن؟

فرمود: قبل از آنست «1» و نیز در آن کتاب از یعقوب بن سراج روایت می‌کند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام گفتم: فرج شیعیان شما کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که بنی عباس با هم کشمکش داشته باشند و پایه دولتشان سست گردد و کسی که هیچ گاه در خود احساس طمع بدولت آنها نمی‌کرد، چشم بدولتشان بدوزد، و عرب هم از زیر بار زور و

مشقت آزاد گردند، و شوکت هر صاحب شوکتی برطرف شود، و سفیانی و یمنی ظاهر گردند و حسنی هم حرکت کند، صاحب الامر با میراث پیغمبر از مدینه بمکه میرود. عرضکردم: میراث پیغمبر چیست؟ فرمود: شمشیر و زره و عمامه و پیراهن و عصا و اسب آن حضرت با لوازم و زینش.
هم در آن کتاب از بزنطی روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: پیش از ظهور قائم بیوح «2» خواهد بود. بزنطی می‌گوید: در آن موقع من نمیدانستم «بیوح» چیست تا اینکه در سفر حج شنیدم که یکنفر عرب بیابانی میگفت: این روز «بیوح» است. من از وی پرسیدم بیوح چیست؟ گفت یعنی: گرمای سخت! و هم در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:
علامت آمدن مهدی گرفتن آفتاب در ماه رمضان شب سیزدهم و چهاردهم آن ماه است.
و نیز در کتاب مزبور از صالح بن سهل نقل کرده که حضرت صادق علیه السّلام در باره آیه سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، فرمود: تأویل آن اینست که عذابی در ثویه واقع می‌شود. یعنی آتشی که منتهی می‌شود بمزبله بنی اسد تا از قبیله ثقیف میگذرد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1024
و هر جا یکی از ظالمین آل محمد باشد، او را می‌سوزاند و این پیش از آمدن قائم است.
این روایت از جابر جعفی از امام پنجم نیز در آن کتاب مذکور است.
و نیز در غیبت نعمانی از ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت مینماید که فرمود: گویا مردمی را می‌بینم که در شرق برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده‌اند ولی این حق را بآنها نمی‌دهند. باز آنها قیام می‌کنند ولی بان نمی- رسند وقتی که چنین دیدند شمشیرهای خود را حمایل می‌کنند و آنگاه آنچه را که می‌خواهند بآنها می‌دهند ولی آنها نمی‌پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا کند، اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد) را بآنها نمیدهند جز بصاحب شما، مقتولین آنها از جمله شهیدانند، آگاه باشید! اگر من آن روز را درک میکردم خود را برای صاحب الامر ذخیره میکردم.
مؤلف: دور نیست که مضمون این روایت اشاره بدولت، صفویه «شیدها اللّه» باشد، و اتصال آن بقیام قائم باشد «1» نیز در کتاب مذکور از معروف بن خربوذ روایت می‌کند که گفت: هر وقت ما بخدمت حضرت باقر علیه السّلام میرسیدیم میفرمود: خراسان! خراسان! سیستان! سیستان! مثل اینکه با این کلام بما مژده می‌داد! و هم در آن کتاب از ابو الجارود نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: هر وقت بیعت آن بچه آشکار گشت، هر صاحب شوکتی (بطمع خلافت) با

شوکت خود سربلند میکند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1025
و هم در آن کتاب از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:
ما یکون هذا الامر حتّی لا یبقی صنف من النّاس الّاولوا علی النّاس، حتّی لا یقولوا انّا لو ولینا لعدلنا ثمّ یقوم القائم بالحقّ و العدل ظهور صاحب الامر تحقق نمی‌پذیرد، تا اینکه هر صنفی از مردم بحکومت بر مردم برسند، تا نگویند اگر ما بحکومت میرسیدیم با عدالت رفتار میکردیم! سپس قائم قیام میکند و با حق و عدالت حکومت می‌نماید «1».
نیز در کتاب مزبور بسند مذکور از زراره روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم آن صدای آسمانی راست است؟ فرمود: آری بخدا قسم حتی هر طایفه‌ای آن را بزبان خودشان میشنوند! و هم آن حضرت فرمود: این امر واقع نمیشود مگر اینکه نه دهم مردم از بین بروند!
و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت نقل کرده که فرمود: قائم نمیآید مگر بعد از آنکه دوازده مرد قیام کنند که همه مدعیند او را دیده‌اند و مردم هم آنها را تکذیب کنند.
نیز در آن کتاب از آن حضرت روایت کرده که فرمود: پیش از قیام قائم جنگ مردم قیس بوقوع پیوندد (پیشتر گفتیم که قیس محلی واقع در مصر است).
همچنین در کتاب مزبور از عبید بن زراره روایت نموده که گفت: در خدمت آن حضرت از سفیانی گفتگو بمیان آمد. حضرت فرمود: از کجا باین زودی او خروج میکند و حال آنکه هنوز شکافنده چشم وی از «صنعا» خروج نکرده است؟ و نیز در کتاب یاد شده از اصبغ بن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیش از قیام قائم چند سال، قحطی و خشکسالی خواهد بود که در آن راستگو
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1026
را دروغگو و دروغگو را راستگو بدانند. در آن وقت افراد حیله‌گر مقرب (ماحل) گردند و «رویبضه» بآن دل بندند.
عرضکردم: «رویبضه» چیست «ماحل» و حیله‌گر کدام است؟ فرمود: آیا قرآن نمیخوانید که خداوند میفرماید: وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحالِ عرضکردم: محال و ماحل چیست؟ فرمود: مقصود نیرنگ است.
مؤلف: گویا چیزی از روایت افتاده است، ابن اثیر در نهایه در حدیث علائم قیامت میگوید: پیغمبر فرمود: یکی از علائم قیامت اینست که: رویبضه در کارهای عمومی مردم صحبت میکنند. عرض شد یا رسول اللّٰه رویبضه کیست؟ فرمود: مرد پست و فرومایه است که در امور عمومی مردم سخن گوید. رویبض مصغر «رابضه» است. و مقصود شخص درمانده‌ای

است که از رسیدن بمقامات عالی عاجز و از طلب آن فرو ماند.
هم در آن کتاب از حذیفة بن منصور روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
خداوند را در قرقیساء سفره پر غذائی است، و در غیر این روایت فرمود: غذائی برای پذیرائی مهمانان
انّ للّٰه مائدة او مأدبة بقرقیسا
کسی از آسمان طلوع میکند و صدا میزند ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین! بشتابید و خود را از گوشت ستمگران سیر کنید «1» نیز در آن کتاب از ابو بصیر نقل کرده که امام ششم فرمود: گوینده آسمانی قائم را بنام صدا میزند.
همچنین در کتاب مزبور از محمد بن بشیر روایت میکند که گفت: از محمد بن حنفیه شنیدم که میگفت: پیش از آمدن لشکر ما لشکری از اولاد جعفر است، و لشکر دیگری هم از اولاد مرداس میباشد.
لشکر اولاد جعفر چندان مهم نیست و بجائی نمیرسند، من با اینکه از هر کس باو نزدیک‌تر بودم، مع الوصف از این حرف خشمگین شدم- سپس گفتم: قربانت شوم! آنچه گفتی پیش از آمدن لشکر شماست؟ گفت: آری و اللّٰه! بنی مرداس دولت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1027
نیرومندی خواهند داشت. ولی در طول سلطنت خود کار نیکی انجام نمیدهند.
حکومت آنها برای مردم طاقت فرسا است و آسایشی در آن دیده نمیشود، افراد دور را بخود نزدیک و نزدیکان را از خود دور میکنند.
هنگامی که از انتقام الهی و کیفر او غافل ماندند، ناگهان با یک صیحه چنان دمار از روزگار آنها برآورند که یکنفر نماند آنها را صدا زند، و جمعیتی باقی نخواهد ماند که بدور آنها جمع شوند؛ چنان که خداوند در قرآن بآنها مثل زده و فرموده است: حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ ...
آنگاه محمد حنفیه سوگند یاد کرد که این آیه در باره آنها (بنی مرداس) نازل شده است، من عرضکردم: قربانت شوم! با این فرمایش خودتان امر عظیمی را در باره آنها بمن اطلاع دادید؛ آنها کی نابود میشوند؟ فرمود: وای بر تو ای محمد! آنچه خداوند میداند، پیش بینی کسانی را که وقت این گونه وقایع را تعیین می‌کنند برهم می‌زند.
موسی بن عمران بقوم خود وعده داد که بعد از سی شب نزد آنها برگردد ولی در علم خداوند گذشته بود که ده شب باید بر آن افزوده شود و آن را بموسی اطلاع نداد، چون قوم دیدند سی شب گذشت و موسی برنگشت، وعده او را دروغ پنداشتند و کافر شدند و در غیاب او گوساله پرست گشتند. یونس هم بقومش اعلان کرد که عذاب بر آنها فرود می‌آید ولی در

علم خداوند چنین گذشته بود که گناهکاران را مورد عفو قرار دهد و میدانی که بالاخره چه شد «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1028
ولی وقتی دیدی که فقر و احتیاج آشکار شد، بطوری که شخصی بگوید دیشب را بدون شام بسر آوردم، و هنگامی که مردی دیگر باروی دیگری تو را ملاقات کند، موقع نابودی آنها فرا رسیده است، گفتم معنی احتیاج را دانستم ولی مقصود از «روی دیگری» چیست؟ محمد بن حنفیه گفت: مقصود اینست که شخصی تو را با روی گشاده ملاقات میکند، ولی وقتی رفتی که از وی چیزی قرض کنی با قیافه دیگری تو را میپذیرد! (یعنی روی خود را در هم میکشد) در آن موقع صیحه‌ای از نزدیک میرسد (و آنها را نابود میگرداند).
مؤلف: بنی مرداس کنایه از بنی عباس است. زیرا مردی در میان صحابه بود که او را عباس بن مرداس میگفتند.
و هم در غیبت نعمانی روایت میکند که: مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) رسید که مرد دیگری بنام این سوداء هم با او بود. آن مرد عرضکرد: یا امیر المؤمنین این مرد (ابن سوداء) به خدا و پیغمبر دروغ می‌بندد و از شما گواه می‌آورد! فرمود: این مرد سخن طول و درازی دارد (ولی تو او را دروغگو میدانی) چه میگوید؟
گفت: از لشکر غضب سخن میگوید. فرمود: با او کار نداشته باش آنها (لشکر غضب) مردمی هستند که در آخر الزمان می‌آیند، از هر قبیله یکنفر و دو نفر و سه نفر تا نه نفر مرد جمع شده و مانند قطعه‌های ابر فصل پائیز دسته دسته جمع می‌شوند آگاه باشید! بخدا قسم من سرکرده آنها و نام او و خوابگاه حیوانات آنها را میشناسم. سپس حضرت در حالی که می‌فرمود: شکافنده است! شکافنده است! از جا برخاست و فرمود: او مردی از دودمان من است که حدیث را ببهترین وجه می‌شکافد.
و هم در غیبت نعمانی از احنف بن قیس روایت می‌کند که گفت: برای درخواست حاجتی بخدمت امیر المؤمنین علیه السّلام رسیدم. عبد اللّٰه کوّاء و شبث بن ربعی «1» هم اجازه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1029
خواستند که داخل شوند. حضرت بمن فرمود: اگر می‌خواهی که باینها هم اجازه دهم بیایند؟ زیرا تو ابتدا نمودی ببیان حاجت خود.
عرض کردم: یا امیر المؤمنین! اجازه بفرمائید داخل شوند، آنها هم داخل شدند، حضرت از آنها پرسید: چرا در این گرما بسراغ من آمدید؟ گفتند:
دوست داشتیم که از اصحاب غضب محسوب شویم! حضرت فرمود: ای وای! آیا در مدت ولایت و خلافت من غضبی هست؟ یا پیش از وقوع فلان بلا و فلان سانحه ممکن است لشکر غضب باشد؟.

آمدن سفیانی حتمی است

و نیز در آن کتاب از موسی بن اعین روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود:
آمدن سفیانی امری حتمی است. از موقع آمدن وی تا آخر کارش جمعا پانزده ماه است، شش ماه جنگ می‌کند وقتی پنج منطقه «1» را بتصرف آورد نه ماه سلطنت می‌کند و یک روز بیش از آن نمی‌ماند.
هم در غیبت نعمانی از معلی بن خنیس نقل کرده که گفت: شنیدم حضرت صادق می‌فرمود: بعضی از وقایع حتمی است که باید روی دهد و بعضی غیر حتمی است (که ممکن است بعللی اتفاق نیافتد) و از جمله امور حتمیه خروج سفیانی در ماه رجب است.
و هم در کتاب مزبور زراره از برادرش عبد الملک بن اعین روایت می‌کند که گفت: در خدمت حضرت باقر علیه السّلام بودم که از قائم سخن بمیان آمد، من گفتم:
امیدوارم که بزودی قائم ظهور کند و سفیانی هم نباشد، حضرت فرمود: نه! بخدا قسم! آمدن سفیانی حتمی است و ناچار باید بیاید.
نیز در کتاب یاد شده از زراره از برادرش حمران بن اعین روایت میکند که امام محمد باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه ثُمَّ قَضى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ فرمود:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1030
اجل بر دو گونه است: اجل محتوم و اجل موقوف. حمران پرسید محتوم (حتمی) کدام است؟ فرمود: کاریست که جز آن نباشد، پرسید اجل موقوف چیست؟
فرمود: اجلی است که بسته بمشیت و خواست خداست. حمران گفت: من امید وارم که آمدن سفیانی از اجل موقوف باشد. حضرت فرمود: نه بخدا از اجل- محتوم است.
و نیز در کتاب نامبرده از فضیل بن یسار از امام محمد باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: بعضی از امور موقوف و پاره‌ای محتوم است و آمدن سفیانی از امور محتوم است که حتما می‌باید بیاید.
همچنین در غیبت نعمانی از خلاد صایغ روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آمدن سفیانی از امور مسلم است، و جز در ماه رجب نمیآید مردی عرضکرد وقتی او آمد وضع ما شیعیان چگونه است؟ فرمود: در آن موقع بطرف ما! این روایت در آن کتاب بسند دیگر هم نقل شده است.
مؤلف: «بطرف ما» یعنی کار بسوی ما بازگشت می‌کند و قائم ما ظاهر

می‌شود. بعبارت دیگر یعنی بروید، بشهری که قائم از آنجا ظهور می‌کند. زیرا سفیانی بآنجا نمیرسد و متوسل بما شوید. «1»
و هم در کتاب مزبور از جابر جعفی نقل کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم: سفیانی کی خواهد آمد؟ فرمود: از کجا سفیانی تا کسی که بعد از اوست (یعنی قائم آل محمد) نیامده باین زودی می‌آید؟ وقتی آب در زمین کوفه جوشید و لشکر شما (شیعیان) را بقتل رسانید، منتظر سفیانی و آمدن قائم باشید.
هم در آن کتاب از بطائنی نقل می‌کند که گفت: با حضرت امام موسی کاظم از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت بمن فرمود: اگر اهل آسمان و زمین

علیه بنی عباس قیام کنند. بطوری که زمین از خون آنها سیراب شود، مادام که سفیانی خروج نکرده بی‌اثر است. عرضکردم: آقا، آمدن سفیانی حتمی است؟
فرمود: آری حتمی است. آنگاه سر مبارک را پائین انداخت؛ و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حیله و نیرنگ قرار گرفته، این دولت طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آنگاه دوباره حکومت آنها تجدید می‌شود بطوری که گوئی آسیبی بآن نرسیده است.
هم در آن کتاب از حسن بن ابراهیم نقل کرده که گفت: بحضرت امام رضا علیه السّلام عرضکردم می‌گویند: قائم در وقتی ظهور میکند که دولت بنی عباس منقرض شده باشد. فرمود: دروغ گفته‌اند. موقع ظهور او هنوز دولت بنی عباس برقرار است «1» و هم در کتاب مزبور از عبد اللّٰه بن ابی یعفور روایت نموده که گفت: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: برای بنی عباس و مروانی واقعه‌ای در قرقیسا روی میدهد که در آن جوانان نورس پیر میشوند. خداوند پیروزی را نصیب آنها نمیگرداند، و به پرندگان آسمان و درندگان زمین فرمان میدهد که گوشت ستمگران را بخورید «2» سپس سفیانی خروج میکند.

هم در آن کتاب از محمد بن ربیع اقرع از هشام بن سالم از امام ششم روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه استیلاء یافت نه ماه خود

را برای دیدن ناملایمات آن آماده سازید. هشام معتقد بود که آن پنج منطقه دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب است.

و نیز در کتاب یاد شده از حرث روایت نموده که امیر المؤمنین فرمود:

مهدی دیدگانی جالب، موئی مجعد، و خالی بر گونه دارد و ابتدای قیامش از جانب شرق «1»

است در آن هنگام سفیانی نیز خروج میکند و باندازه مدت حاملگی یک زن یعنی نه ماه سلطنت می‌کند. او در شام خروج می‌کند و مردم شام از وی اطاعت می‌کنند. جز یک عده که بر عقیده حق استوارند خداوند آنها را از پیوستن باو حفظ می‌کند.

سفیانی با لشکری جرار به «بیداء» مدینه می‌آید. وقتی به «بیداء» رسید، خدا او را بزمین فرو میبرد (البته با لشکرش) و اینست معنی این آیه شریفه وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ.

نیز خروج سفیانی

همچنین در کتاب نامبرده از هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: سفیانی و یمنی (هنگام خروج) مانند دو اسب که مسابقه می‌دهند، هر یک سعی می‌کند بر دیگری سبقت جوید.
نیز در آن کتاب از مغیرة بن سعد از حضرت باقر علیه السّلام روایت میکند که فرمود:
وقتی دو نیزه (دو سرکرده لشکر) با هم کشمکش نمودند، علامتی از علامات الهی ظاهر میگردد عرض شد یا امیر المؤمنین آن علامت چیست؟
فرمود: زلزله‌ای است که در شام پدید می‌آید و بیش از صد هزار نفر در آن سانحه جان میدهند. خداوند آن زلزله را برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذابی قرار می‌دهد، هنگامی که این زلزله واقع شد، منتظر سواران اسبهای محذوفه و پرچمهای زرد باشید که از سمت غرب آمده وارد شام می‌شوند و این بهنگام ناله بزرگ و مرگ سرخ است. در آن موقع یکی از دهات دمشق بنام «حرشا» را بنگرید که چگونه در زمین فرو میرود. بعد از آن پسر هند جگرخوار (سفیانی) از بیابان مکه خروج می‌کند و آمده بر منبر

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1036

دمشق می‌نشیند. چون کار باینجا کشید منتظر قیام مهدی باشید.
مؤلف: شاید مقصود از «اسبهای محذوفه» اسبهائی باشد که گوش یا دم آنها کوتاه یا بریده شده است.
و نیز در کتاب مذکور از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: وقتی سفیانی خروج می‌کند یک لشکر بسوی ما (شهر مدینه) و یک لشکر بجانب شما (شهر کوفه) میفرستد. چون این مطلب بوقوع پیوست بر شتران چموش و آرام سوار شده بسوی ما بشتابید.
و هم در غیبت نعمانی از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود:
سفیانی مردی سرخ و سفید و کبود چشم است، اصلا در فکر بندگی خدا نیست و مکه و مدینه را ندیده، با این وصف پی در پی میگوید: خدایا انتقام از خونم! خدایا انتقام از خونم.

روایت حمران بن اعین در باره علائم عمومی آخر الزمان

کلینی در روضه کافی از حمران بن اعین «1» روایت می‌کند که در خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام از بنی عباس و وضع پریشان شیعیان در نزد آنها سخن بمیان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1037
آمد: حضرت فرمود: من با ابو جعفر (منصور خلیفه عباسی) سفر میکردم، او در میان همراهانش سوار بر اسب بود، لشکری در جلو و لشکری پشت سر داشت و من پهلوی او بر الاغی سوار بودم.
ابو جعفر بمن گفت: یا ابا عبد اللَّه (ابا عبد اللَّه کنیه حضرت است) سزاوار بود که شما از این اقتداری که خداوند بما داده و گشایش و عزتی که بما ارزانی داشته است خشنود شوی، و بمردم نگوئی که تو و خاندانت از ما باین امر شایسته‌تر میباشید تا ما هم در صدد آزار تو و آنها نباشیم! حضرت فرمود: من باو گفتم: کسی که این حرف را از من بتو رسانده دروغ گفته است، ابو جعفر (منصور) گفت: آیا قسم میخورید که این حرف را نگفته‌اید؟
گفتم: مردم جادوگرند، یعنی میخواهند فساد برپا کنند، و تو را از من برنجانند گوش بحرف اینان مده که احتیاج ما بتو از احتیاجی که تو بما دادی بیشتر است.
سپس (منصور) بمن گفت بخاطر داری که روزی از شما پرسیدم آیا ما بسلطنت میرسیم؟ گفتی: آری سلطنت شما طویل و عریض و سخت است. پیوسته با فرصت کافی و توسعه زیاد دنیوی بسر میبرید، تا در ماهی محترم و در شهری محترم خون محترمی از ما را بریزند. دیدم حدیثی را که سابقا باو گفته بودم از بر کرده است.
در جواب گفتم: شاید خداوند تو را از این کار (ریختن خون) حفظ کند زیرا من در این حدیث تو را قصد نکردم، بلکه من فقط حدیثی را روایت کردم بعلاوه شاید آن کس دیگری از خاندان تو باشد که باین کار مبادرت میورزد.
منصور ساکت شد و دیگر چیزی بمن نگفت.
وقتی بخانه خود برگشتم یکی از دوستان ما «شیعیان» نزد من آمد و گفت:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1038
بخدا قسم من شما را در میان لشکر منصور دیدم که سوار الاغی هستید و او سوار اسب و بطرف شما خم شده گفتگو میکند، مثل اینکه شما پائین دست او قرار گرفته‌اید. من پیش خود گفتم: این حجت خدا و امامی است که باید از وی اطاعت کرد. ولی آن دیگری (یعنی منصور) ستمگری میکند و فرزندان پیغمبر را میکشد و در زمین خونریزی میکند.

با وجود این او بر مرکب قرار دارد و شما سوار الاغ هستید! بدین گونه شکی بدلم راه یافت، بطوری که ترسیدم دین و جانم را از دست بدهم.
حضرت فرمود: من بآن مرد شیعه گفتم: اگر میدیدی چقدر فرشته در اطراف و جلو و پشت سر و سمت چپ و راست من میباشند، او و همراهانش را خیلی پست میشمردی. او هم گفت: حالا دلم آرام گرفت.
سپس آن مرد شیعه پرسید: اینها تا کی سلطنت خواهند کرد و ما کی آسوده میشویم؟ گفتم: نمیدانی که هر چیزی مدتی دارد؟ گفت: چرا میدانیم گفتم:
این دانائی برای تو ثمربخش نیست؟! هنگامی که بنا باشد اینان منقرض گردند از یک چشم بهم زدن هم زودتر طومار دولت آنها درهم پیچیده می‌شود. اگر تو از وضع آنها در پیشگاه خداوند اطلاع داشته باشی که چگونه است، نسبت بآنها خشمگین‌تر میشوی. اگر تو و تمام مردی روی زمین سعی کنید که آنها را بیش از آنچه هستند وارد ورطه گناه بنمائید از عهده آن بر نخواهید آمد، پس شیطان تو را وسوسه ننماید. زیرا عزت از آن خدا و پیغمبرش و اهل ایمان است؛ ولی منافقین نمیدانند. نمیدانی که اگر کسی منتظر ظهور دولت ما باشد و بر ترس و آزاری که در راه پیروی از ما می‌بیند صبر کند، فردا در جمعیت ما خواهد بود؟
هر گاه دیدی که حق از میان رفت و اهل حق رفتند، و دیدی که ظلم همه جا را فرا گرفته، و دیدی که دست در قرآن بردند، و چیزهائی که در آن نبوده داخل آن نمودند، آنگاه از روی هوای نفس آن را توجیه کردند، و دیدی که دین تغییر
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1039
و انقلاب پیدا کرده، چنان که آب کاسه تغییر و انقلاب پیدا میکند. و دیدی که پیروان باطل بر اهل حق برتری یافته‌اند، و دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمیکند و مرتکبین آنهم خود را معذور میدانند.
هر گاه دیدی که فساد در همه جا آشکار است، و مردها بمردها و زنان بزنان اکتفا نموده‌اند، و دیدی که مؤمن لب فرو بسته و حرفش پذیرفته نمیشود، و دیدی که فاسق دروغ میگوید و دروغ را برخ او نمیکشند، و دیدی که کوچک بزرگ را مسخره میکند، و دیدی پیوند خویشاوندی را بریده‌اند، و دیدی که بعضی بعمل فاسد خود فخر میکنند و تمجید هم میشوند، و او لبخند میزند و کسی هم چیزی باو نمی‌گوید! و دیدی که امردان مانند زنان خود را در معرض عمل نامشروع قرار میدهند! و دیدی که زنان با یک دیگر عمل منافی عفت (مساحقه) میکنند.
هر گاه دیدی که مدح این و آن زیاد شده، و دیدی که مردم اموال خود را در راه غیر خدا بذل میکنند، و کسی را از این کار برحذر نمیدارند و جلو آنها

را نمی‌گیرند و دیدی که بعضی از مشاهده جد و جهد مؤمنی در امر دین، پناه بخدا میبرند! و دیدی که همسایه خود را آزار میرساند و کسی هم او را منع نمیکند، و دیدی که کافر از دیدن فساد در روی زمین خشنود است، و دیدی که انواع شراب بطور آشکار نوشیده می‌شود! و مردم از خدا نترس بر گرد آن اجتماع میکنند.
هر گاه دیدی که امر بمعروف بی‌ارزش گشته، و دیدی که اهل فساد در آنچه خدا نمی‌پسندد، نیرومند و پسندیده‌اند. و دیدی که اهل اخبار و حدیث (علمای دین) موهون شده‌اند و دوستداران آنها از نظر افتاده‌اند، و دیدی که راه هر گونه عمل خیر بسته شده، و راه اعمال شر باز است، و دیدی که حج خانه خدا تعطیل گشته و مردم را بترک آن وامی‌دارند، و دیدی که مردم آنچه را که میگویند عمل نمیکنند.
هر گاه دیدی که مردان برای عمل نامشروع با مردان و زنان برای عمل نامشروع با زنان غذای خوب میخورند (و تقویت میکنند!) و دیدی که ارتزاق مرد از پشت وی و ارتزاق زن از جلو اوست!
و رأیت النّساء یتّخذن المجالس کما یتّخذها الرّجال
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1040
و دیدی که زنان مانند مردان مجلس‌ها میگیرند! «1» و دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر گشته؛ دست و پای خود را حنا میگیرند و شانه بر موی خود میزنند، همان طور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه میکند! هر گاه دیدی که بمردها پول میدهند که با آنها یا زنان آنها عمل نامشروع کنند! و دیدی که بمرد رغبت نمودند و مردها هم در این عمل بیکدیگر حسد بردند، و دیدی که مالدار از شخص باایمان عزیزتر است، و دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار نمی‌گیرد، و دیدی که زنها بعمل زنا افتخار می‌کنند! و هر گاه دیدی که زن رشوه بشوهر خود میدهد و او را وامیدارد که از مردان دست بردارد (یا اینکه رشوه میدهد که برود با مردان عمل منافی عفت کند تا او هم با زنان چنین کند، یا در معاشرت با مردان آزاد باشد. مؤلف) و دیدی که بیشتر مردم زنان را بر اعمال بدشان همراهی میکنند، و دیدی که مؤمن محزون و از نظر افتاده و خوار است، و دیدی که بدعتها و عمل زنا آشکار گشته: و دیدی که مردم با شاهد دروغ بدیگران تعدی مینمایند.
و دیدی که حرام حلال گشته و دیدی که امور دینی با رأی شخصی عمل می‌شود، و قرآن و احکام آن تعطیل میگردد، و دیدی که مردم چنان در ارتکاب معاصی جری شده‌اند که منتظر رسیدن شب نیستند (بلکه همه کارها را علنا در روز انجام میدهند! مؤلف) هر گاه دیدی که مؤمن جز با قلب خود قدرت ندارد اعمال زشت را نکوهش کند و دیدی که مال بسیار در راه غضب خداوند صرف می‌شود، و دیدی که والیان، کافران را بخود

نزدیک و نیکوکاران را از خود دور میکنند! و دیدی که والیان در اجرای حکم رشوه میخواهند و دیدی که استانداری را بمزایده میگذارند (که هر کس بیشتر پول داد او را باستانداری برسانند مؤلف) هر گاه دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی مینمایند و به آنها اکتفا
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1041
می‌کنند «1» و دیدی که مرد با تهمت و سوء ظن بقتل میرسد! و دیدی که مردها بمردها پیشنهاد عمل زشت میکنند، و خود و اموالش را در اختیار او میگذارد! و دیدی که مردان را از نزدیکی با زنان سرزنش می‌کنند (که چرا با امردان آمیزش نمی‌کنی) و دیدی که گذران مرد از راه فروش ناموس زنش تأمین می‌شود و او این را میداند و بآن تن در می‌دهد! و دیدی که زن شوهر خود را بدبخت می‌کند و بر خلاف میل او عمل می‌نماید و نفقه شوهرش را می‌پردازد! و هر گاه دیدی که مرد زن و کلفت خود را اجاره میدهد و بخورد و خوراکی که از راه رذالت تحصیل می‌کند راضی می‌شود، و دیدی که قسم خوردن دروغ بخدا زیاد می‌شود. و دیدی که قمار بازی آشکار شد، و دیدی که علنا شراب فروشی میکنند و منعی در کار نیست، و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران میگذارند.
و هر گاه دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی که از کنار آن عبور میکند جلوگیری نمی‌نماید، یا کسی قادر به جلوگیری آن نیست. و دیدی که مرد با- شرافت در پیش دشمنی که از او و قدرتش وحشت دارد خوار میگردد، و دیدی که مقربان حکام کسانی هستند که بما اهل بیت ناسزا بگویند، و دیدی که دوستان ما شهادتشان در محکمه پذیرفته نمیشود، و دیدی که بسخنان دروغ رغبت پیدا می‌شود
و رأیت القرآن قد ثقل علی النّاس استماعه و خفّ علی النّاس استماع الباطل
و دیدی که شنیدن تلاوت قرآن بر مردم گران، و استماع سخنان باطل برای مردم آسان است! و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه‌اش بوی احترام میگذارد! و دیدی که احکام الهی تعطیل شده، و در موارد آن بمیل خود عمل میکنند و دیدی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1042
که مساجد طلا کاری شده، و دیدی راستگوترین مردم، مفتریان دروغگو میباشند و دیدی که شر و فساد ظاهر گشته و سعی در سخن چینی می‌شود.
هر گاه دیدی که عمل شنیع زنا شایع شده، و دیدی که غیبت ملیح محسوب می‌شود و مردم یک دیگر را بآن مژده میدهند. و دیدی که حج و جهاد را برای غیر خدا طلب میکنند. و دیدی که پادشاه، مؤمن را برای کافر ذلیل میکند و دیدی که ویرانی بپش از عمران و آبادی است، و دیدی که گذران

مرد از راه کم‌فروشی تأمین می‌شود، و دیدی که ریختن خون مردم بی‌ارزش شمرده می‌شود، و دیدی که مرد ریاست را بخاطر رسیدن بدنیا طلب میکند و خود را ببدزبانی مشهور میسازد تا از وی بترسند و کارها را باو واگذارند.
هر گاه دیدی که نماز سبک شمرده می‌شود، و دیدی که مرد مال بسیاری دارد ولی اصلا وجوهات شرعی آن را نمی‌دهد، و دیدی که مرده را از قبر بیرون می‌آورند و اذیت میکنند و کفنش را میفروشند و دیدی که هرج و مرج زیاد شده، و دیدی که مرد هنگام شب با نشاط و سرخوش و موقع صبح خمود و سرمست است، و اهمیت بامور زندگی نمی‌دهد، و دیدی که با حیوانات عمل زشت میکنند و دیدی که حیوانات یک دیگر را میدرند.
هر گاه دیدی که مرد میرود نماز بگذارد ولی وقتی برمی‌گردد لباسی در برندارد و دیدی که دلهای مردم قسی شده و دیدگان آنها خشکیده (یعنی از خوف خدا اشک نمیریزند) و ذکر خداوند بر آنها دشوار است، و دیدی که پلیدی زیاد شده و مردم نسبت بآن رغبت نشان می‌دهند «1» و دیدی که نمازگزار برای اینکه مردم او را به‌بینند نماز میگزارد، و دیدی که فقیه به منظور دنیا و ریاست و غیر دین تحصیل میکند.
هر گاه دیدی که مردم دور کسی را گرفته‌اند که قدرت را در دست دارد و دیدی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1043
کسی که طلب حلال میکند در نظر مردم مذموم و سرزنش می‌شود و طالب حرام را مدح و احترام میکنند، و دیدی که در مکه و مدینه کارهائی میکنند که خداوند دوست ندارد و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ کس آنها را از این عمل زشت بازنمی‌دارد. و دیدی که آلات موسیقی در مکه و مدینه آشکار است «1» و دیدی که مرد سخن حقی میگوید و امر بمعروف و نهی از منکر میکند، و در آن حال کسی بقصد نصیحت نزد او میرود و بوی میگوید: این را از زبان تو ساخته‌اند (یعنی گفتن سخن حق و امر بمعروف و نهی از منکر متروک می‌شود، و ارزش خود را از دست میدهد، که اگر کسی بگوید زشت است، او را بر حذر میدارند) و دیدی که مردم بیک دیگر نگاه میکنند (از هم تقلید میکنند) و از افراد شرور پیروی مینمایند.
هر گاه دیدی که راه خیر بکلی خالی است و کسی از آن راه نمیرود، و دیدی که مرده را جابجا میکنند و کسی هم وحشت نمیکند و دیدی که هر سال بدعت و شرارت بیشتر می‌شود و دیدی که مردم و مجالس از ثروتمندان متابعت نمی‌نمایند و دیدی که از فقیر دستگیری میکنند که باو بخندند و برای غیر خدا بر او ترحم می‌آورند «2».
و رأیت الایات فی السّماء لا یفزع بها احد
و دیدی که علائم در آسمان پدید می‌آید ولی هیچ کس نمی‌ترسد «3» و

دیدی که مردم در ملاء عام مانند حیوانات (بمنظور اعمال زشت) روی هم میجهند و کسی هم از ترس این عمل را تقبیح نمیکند؟
هر گاه دیدی که مرد مال بسیار در راه غیر مشروع صرف میکند و از بذل اندک چیزی در راه خدا خودداری میکند، و دیدی که بی‌احترامی بپدر و مادر آشکار گردید و مقام آنها را سبک شمردند، و نزد فرزندشان سیه‌روزتر از همه بودند، و

فرزندان از اینکه بپدر و مادرشان افتراء ببندند، خوشحال میشوند!
و رأیت النّساء قد غلبن علی الملک و غلبن علی کلّ امر لا یؤتی الّا ما لهنّ فیه هوی
و دیدی که زنان بر دولت و سلطنت و هر چیزی که میل بآن دارند غلبه یافته و مسلط گشته‌اند! و دیدی که پسر به پدرش افتراء می‌بندد و به پدر و مادرش نفرین میکند و از مرگ آنها خوشحال می‌شود.
هر گاه دیدی که اگر یک روز بر مردی بگذرد و در آن روز گناه بزرگی مانند زنا و کم فروشی و غل و غش در معامله یا شرابخواری نکرده باشد، اندوهگین و محزون است که آن روز را مفت از دست داد، و عمرش ضایع شد! و دیدی که پادشاه غلات را احتکار میکند (تا بموقع با قیمت بیشتر بفروشد) و دیدی که اموال اولاد پیغمبر (یعنی خمس و وجوهات) در راه دروغ و قمار و شرابخواری صرف می‌شود و دیدی که با شراب مداوا میکنند و فوائد آن را برای مریض شرح میدهند و از آن شفا می‌جویند، و دیدی که مردم در خصوص امر بمعروف و نهی از منکر و ترک دینداری با آنها برابرند.
هر گاه دیدی که باد و بروت اهل نفاق پیوسته در جریان است ولی نسیم اهل حق نمی‌وزد، و دیدی که اذان گفتن و نماز گزاردن با مزد انجام میگیرد و دیدی که مساجد پر از مردم از خدا نترس شده، در آنجا برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل دین جمع میشوند و شراب و مسکرات را توصیف میکنند. و دیدی که آدم مست پیشنماز مردم شده عقل خود را از دست داده و مردم هم مستی را ننگ نمیدانند وقتی کسی مست شد، احترام پیدا میکند و از وی تقیه می‌نمایند و میترسند و او را رها میکنند و حد نمیزنند و بعلت مستی او را معذور میدانند! هر گاه دیدی کسی که مال یتیم میخورد در عین حال از صلاح و خوبی خود خبر میدهد و دیدی که قضات بر خلاف دستور الهی حکم می‌کنند و دیدی که حکام از راه طمع از خائنین پیروی میکنند، و دیدی که حاکم با جرأت تمام ارث را بقیم ورثه یا از میان آنها بشخص فاسق و بد عمل آنها میدهد (یعنی آنها رشوه بحاکم

میدهند و حاکم هم حکم میکند که اموال بآنها برسد- مؤلف).

چون آن فساق ارثیه را بدین گونه از حکام بچنگ آوردند، حکام آنها را بحال خود میگذارند که با آن مال هر چه میخواهند بکنند.
هر گاه دیدی که روی منبرها بمردم دستور تقوی و پارسائی میدهند ولی خود گوینده بگفته خود عمل نمیکند، و دیدی که اوقات نماز را سبک میشمارند و دیدی که شخص وجوه بریه را بوسیله دیگری صرف میکند و بخاطر خدا نمیدهد و بواسطه درخواست مردم میدهند، و دیدی که همت مردم شکم و عورت آنهاست و از خوردن حرام یا ارتکاب عمل حرام باک ندارند، و دیدی که دنیا بآنها روی آورده، و خلاصه هر گاه دیدی که اعلام حق کهنه شده خود را نگاهدار و نجات از این مهالک را از خداوند بخواه و بدان که مردم با این نافرمانیها مستحق عذابند. اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو در میان آنها بودی، باید بشتابی بسوی رحمت حق تا از کیفری که آنها بواسطه سرپیچی از فرمان خدا می‌بینند بیرون بیائی، و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگرداند و إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.

خبر جابر بن عبد اللَّه انصاری و اوضاع عمومی آخر الزمان از زبان پیغمبر (ص)

در کتاب جامع الاخبار «1» از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت میکند که گفت:

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1046

در سال حجة الوداع با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بحج رفتم، پیغمبر بعد از انجام اعمال حج آمد تا با خانه خدا تودیع کند. حلقه در را گرفت و با صدای رسا فرمود: ای مردم! با این صدا تمام مردمی که در مسجد الحرام و بازار بودند، جمع شدند. آنگاه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای مردم آنچه را که بعد از من روی میدهد و هم اکنون بشما میگویم از من بشنوید! و حاضران شما بغائبین خود برسانند.

سپس پیغمبر گریست بطوری که از گریه حضرت همه مردم گریستند، چون حضرت از گریستن آرام گرفت، فرمود: ای مردم! خدا شما را بیامرزد! بدانید که شما از این روز تا صد و چهل سال بعد مانند برگی هستید که خار نداشته باشد، آنگاه تا دویست سال برگ و خار خواهد داشت و بعد از آن خار بدون برگ است «1» بطوری که در آن زمان جز سلطان ظالم یا ثروتمند بخیل یا عالم دنیاپرست یا فقیر دروغگو یا پیر- مرد زناکار یا بچه بی‌آبرو و یا زن احمق دیده نمیشود! آنگاه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله گریست، سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه بفرمائید بدانیم آنچه فرمودید کی واقع می‌شود؟.

فرمود: ای سلمان در زمانی که علمای شما کم شوند و قاریان قرآن شما از میان بروند، و زکاة خود را ندهند و کارهای زشت خود را آشکار سازند و علت اصواتکم فی مساجدکم

و صدای شما در مساجد بلند شود «2» و امور دنیا را روی سر بگذارید، و دانش را زیر پا بنهید، سخنان شما دروغ، و شیرینی گفتارتان غیبت، و آنچه بدست می‌آورید حرام باشد! نه بزرگان شما بکوچکتر رحم کنند و نه کوچکتران احترام بزرگان را نگاه بدارند.

در آن اوقات آثار غضب خدا بر شما فرود می‌آید، و سختی شما را بهمان وضع در

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1047

میان شما قرار میدهد، و در میان شما از دین جز لفظ آن که بزبان می‌آورید، باقی نمی‌ماند هنگامی که این خصلت‌ها را پیدا کردید منتظر باد سرخ یا مسخ شدن یا سنگ باران باشید؛ آنچه این را تصدیق می‌کند در کتاب خدا هست و آن این آیه است: قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ

بَعْضٍ؛ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ «1» یعنی ای پیغمبر بگو: خداوند قادر است که عذابی از بالای سر یا از زیر پاهاتان بر شما برانگیزد یا اینکه لباس تفرق بشما بپوشاند و مزه سختی بعضی از شما را ببعضی دیگر بچشاند ببین چگونه ما این علامات را میگردانیم، تا اینکه آنها بفهمند!»
در این وقت جمعی از اصحاب برخاستند، و عرضکردند: یا رسول اللّه! بفرمائید بدانیم اینها که فرمودید کی پدید می‌آید؟ فرمود: هنگامی که نمازها را از اوقات خود بتأخیر بیاندازند، و شهوترانی و شرابخواری پیشه گیرند، و بپدران و مادران ناسزا بگویند، بطوری که مال حرام را غنیمت و پرداخت زکاة را زیان ببینند،
و اطاع الرّجل
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1048
زوجته
مرد از زن خود اطاعت کند «1» و بهمسایه‌اش آزار رساند و پیوند خویشی خود را قطع کند.
رحم بزرگان از میان برود، و حیای کوچکتران کم شود،
و شیّدوا البنیان
ساختمانها را محکم سازند «2» و بنوکر و کلفت ستم کنند، و از روی هوای نفس شهادت دهند، و بظلم حکم کنند و مرد پدرش را لعنت نماید، و ببرادرش حسد ورزد و شرکاء در معاملات خود خیانت کنند و وفا کم شود و زنا شیوع یابد و مردان خود را با لباس زنان بیارایند و روسری حیا از سر زنها برداشته شود! و خودفروشی در دلها راه یابد، مانند زهر که در بدنها رخنه میکند.
کارهای خوب کم شود، و گناهان آشکار گردد، و واجبات الهی از نظر بیافتد و با گرفتن مال، صاحبان مال را ستایش کنند، و ثروت را در راه خوانندگی صرف نمایند، و سرگرم دنیا گردند، و از توجه بآخرت بازمانند، تقوی کم و طمع زیاد شود، و هرج و مرج پدید آید، مؤمنین خوار و اهل نفاق عزیز گردند، مساجد آنها با اذان گفتن آباد و دلهای آنها از ایمان خالی باشد، قرآن را سبک شمارند، و شخص با ایمان هر گونه خواری از آنها به‌بینند.
در آن اوقات می‌بینی که صورت آنها صورت آدمی ولی دلهاشان دلهای شیاطین است.
سخنان آنها از عسل شیرین‌تر و دلهاشان از حنظل تلخ‌تر است، آنها گرگانی هستند که لباس آدمی پوشیده‌اند، در آن موقع روزی نیست که خداوند بآنها نفرماید: آیا از رحمت من مغرور شده‌اید؟ یا بر من جرأت پیدا کرده‌اید؟ أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ «3» یعنی آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و بسوی ما بازگشت نمیکنید؟ بعزت و جلال خودم سوگند اگر بخاطر آنها که از روی اخلاص مرا عبادت

میکنند نبود، باندازه یک چشم بهمزدن بکسانی که نافرمانی من میکنند مهلت نمیدادم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1049
اگر بواسطه تقوای پرهیزکاران بندگانم نبود، یک قطره باران از آسمان فرود نمی‌فرستادم، و یک برگ سبز از زمین نمی‌رویانیدم، شگفتا! از مردمی که اموالشان را خدا میدانند. و آرزوهاشان طولانی و عمرشان کوتاه است! در عین حال چشم دارند که در جوار رحمت حق منزل کنند، در صورتی که جز با عمل بآن نمیرسند، و عمل هم بدون عقل کامل نمیشود!
نیز در کافی از ابو الجارود از امام محمد باقر علیه السّلام روایت میکند که فرمود:
آن کس که انتظار او را میکشید نخواهید دید، مگر موقعی که همچون بزهای مردنی باشید که از بس ترسیده و از زندگی خود ناامید گشته است، باک ندارد که قصاب دست روی او بگذارد و چاقی و لاغری او را بیازماید! آن موقع عزتی ندارید که از آن راه ترقی کنید و تکیه گاهی ندارید که باو تکیه نمائید.
نیز در آن کتاب از عبد اللَّه بن سلیمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: زمانی بر مردم می‌آید که زناکار بناز و نعمت برسد، و فرومایه مقرب می‌شود و مرد با انصاف ضعیف میگردد. عرضکردم: یا امیر المؤمنین! این در چه وقت است
فقال اذا تسلّطن النّساء و سلّطن الاماء و امّر الصّبیان
فرمود:
بهنگامی که زنان و کنیزان بر امور مردم مسلط گردند و بچه‌ها بحکومت برسند! «1» و هم در آن کتاب از علی بن سوید روایت میکند که وقتی حضرت موسی کاظم علیه السّلام در زندان بود نامه‌ای نوشت و مسائلی چند از حضرت پرسید و از جمله حضرت در میان جوابهای او مرقوم فرمود:
هر وقت یک عرب زشت‌روی بیابانی را در میان لشکر جراری دیدی منتظر آزادی خود و سایر مؤمنین و شیعیان باش، و هنگامی که آفتاب گرفت بآسمان نگاه کن و ببین خداوند با اهل ایمان چه میکند، من با این بیان مطالب سربسته را برای تو تفسیر کردم. و صلی اللَّه علی محمد و آله الاخیار.
همچنین در کافی از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت: در موقع ظاهر شدن و پیش از قیام بنی عباس، عبد السلام بن نعیم و سدیر و دیگران نامه‌هائی برای حضرت صادق (ع) نوشتند که: ما قدرت داریم شما را بخلافت برسانیم، نظر حضرتت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1050
چیست؟ راوی گفت: حضرت نامه‌ها را بزمین زد، و فرمود: اف! اف! من

امام اینها نیستم. آیا آنها نمیدانند که تا سفیانی کشته نشود خلافت بما نمیرسد؟! در کفایة الاثر بسندهای پیش که در باب روایات وارده در امامت دوازده امام مذکور شد، از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود: مهدی این امت از ماست؛ در وقتی که دنیا هرج و مرج شود، و آشوبها ظاهر گردد، و راه‌ها بسته شود و مردم یک دیگر را غارت کنند. بطوری که نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک احترام بزرگ را نگاهدارد.
در آن موقع خداوند مهدی ما را که نهمین (امام) از نسل حسین است میفرستد تا دژهای گمراهی و دلهای مهر شده را بگشاید،
یقوم الدّین فی آخر الزّمان کما قمت به فی اوّل الزّمان
او در آخر الزمان دین را پایدار میکند، چنان که من در اول زمان آن اساس آن را پایدار ساختم «1» و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

خبر علقمة بن قیس از امیر المؤمنین (ع)

و هم در کفایة الاثر با اسناد سابق در همان باب از علقمة بن قیس نقل میکند که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام در منبر مسجد کوفه خطبه «لؤلؤ» را برای ما خواند و از جمله در آخر آن فرمود: آگاه باشید! من بزودی از میان شما میروم و بعالم غیب رهسپار میگردم شما منتظر فتنه امویان و سلطنت کسروی «2» و از میان بردن چیزی که خداوند آن را زنده نمود، و زنده کردن چیزی که خداوند آن را از میان برد (بدعت و بیدینی) باشید.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1051

پس در گوشه خانه‌های خود قرار گیرید و آتش غضا «1» را لای دندان بگذارید و خدا را بسیار یاد کنید که اگر بدانید، یاد خدا از همه چیز بزرگتر است.

آنگاه فرمود: شهری در بین دجله و دجیل و فرات ساخته می‌شود که آن را «زوراء» میگویند. وقتی آن را دیدید، می‌بینید که با گچ و آجر ساخته و با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و رخام و درهائی از چوب عاج و آبنوس و چادرها و قبه‌ها و پرده‌ها زینت داده شده، و انواع درختان ساج و عرعر و صنوبر تازه، در هر طرف آنها بچشم میخورد و با کاخها استحکام یافته است.

قبلا نیز پادشاهان بنی شیصبان که بیست و چهار نفر بودند یکی پس از دیگری در آنجا آمد و رفت کرده‌اند و اینان: سفاح، مقلاص، جموح، خدوع، مظفر مؤنث، نظار، کبش، مهتور، عثار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار مترف، کدید، اکتب، یا (اکدب)، اکلب، و سیم، ظلام و عینوق میباشند و قبه خاکی در بیابان سرخ ساخته می‌شود، و بعد از آن قائم بر حق در میان اقالیم نقاب از چهره برمیدارد، مانند ماه تابان در میان ستارگان فروزان.

آگاه باشید که برای آمدن او ده علامت است: علامت اول طلوع ستاره دنباله‌دار است که بستاره حادی نزدیک می‌شود، و در آن موقع هرج و مرج و شرارت روی میدهد و اینها علامت گشایش است. ما بین هر علامتی تا علامت دیگر تعجب آور است. وقتی علامات دهگانه تمام شد

اذ ذاک یظهر القمر الازهر و تمّت کلمة الاخلاص

در آن موقع ماه تابان ظاهر میگردد و کلمه اخلاص (لا اله الا اللّه) که دلیل بر یگانگی خداست، کامل می‌شود. «2»

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1052

شیخ الطائفه در کتاب «تهذیب» از سالم بن ابی خدیجه روایت کرده که

مردی از حضرت صادق علیه السّلام سؤالی کرد و من هم میشنیدم. سائل پرسید: من نماز صبح را میخوانم، سپس خدا را بآنچه بر من واجب است ذکر می‌گویم و بعد میخواهم دراز شوم و تا طلوع آفتاب بخوابم ولی این را ناخوش می‌دارم حضرت فرمود: برای چه گفت دوست نمی‌دارم که آفتاب از غیر محل طلوع خود طالع شود «1» حضرت فرمود: این پوشیده نیست نگاه کن ببین صبح از کجا طلوع میکند، از همان جا نیز آفتاب طلوع مینماید، اگر نماز صبح را خوانده باشی و بعد بخوابی طوری نیست! و در کتاب امامت و تبصره تألیف علی بن بابویه «2» از ابو عبیده حذاء روایت

میکند که گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم صاحب الامر کی ظهور میکند؟

فرمود: اگر شما آرزومند هستید که او بیاید، منکر او نشوید! و هم علی بن بابویه بسند خود از موسی بن ابراهیم از امام موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش حضرت صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش روایت کرده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: پیدایش بواسیر و مرگ ناگهانی (سکته) و مرض جذام از علائم نزدیک قیامت است «1».

مؤلف: بطائنی در کتاب «الملاحم» از ابو بصیر از امام ششم روایت کرده که فرمود: خداوند بزرگتر و مکرم‌تر و اعظم از این است که زمین را بدون امام عادل بگذارد، ابو بصیر گفت: قربانت گردم! چیزی بما اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر ما باشد، فرمود: ای ابو محمد! مادام که بنی عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند، امت محمد صلّی اللَّه علیه و آله فرج و راحتی ندارند.

وقتی که دولت آنها منقرض گردید، خداوند مردی را که از دودمان ماست و برای امت محمد صلّی اللَّه علیه و آله نگاهداشته، ظاهر گرداند تا دستور تقوی دهد و بهدایت رفتار کند و در صدور حکمش رشوه نگیرد. بخدا قسم من او را باسم خود و پدرش میشناسم.

آنگاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاهست بسوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است، او زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند.

سید علی بن عبد الحمید بهاء الدین نیلی در کتاب «سرور اهل ایمان» از برید روایت کرده که امام محمد باقر علیه السّلام بوی فرمود: ای برید بپرهیز از پیوستن بجمعیت سرخ و سفید گفتم: سرخ و سفید کیست؟ فرمود: سیاه و سفید است. گفتم: سیاه و سفید کیست؟ فرمود: کسی است که پیسی دارد و از سفیانی پرهیز کن و از دو نفر آواره از اولاد فلان که بمکه می‌آیند و اموال بمردم تقسیم می‌کنند و خود را شبیه بقائم

مینمایند نیز بپرهیز. همچنین از معدودی از سادات هم دوری گزین».
مقصود حضرت از این معدود پیروان زید بن علی بن الحسین بود که عقیده ضعیفی داشتند و البته سید بودن آنها جای شک نیست.
همچنین در کتاب مزبور از سدیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که بوی فرمود: ای سدیر! در خانه‌ات قرار گیر و همچون پاره گلیم گوشه خانه باش و مادام که آسمان و زمین آرام است، تو نیز آرام گیر. وقتی خبر رسید که سفیانی خروج کرده بسوی ما بیا، هر چند پیاده بیائی. عرضکردم: قربانت گردم! آیا پیش از آن خبری هست؟.
فرمود: آری و با سه انگشت مبارک، اشاره کرد بطرف شام و فرمود: در آنجا سه پرچم برافراشته می‌شود: یک پرچم حسنی و یک پرچم اموی، و پرچم سوم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1055
قیسی است. در اثنای آن گیر و دار سفیانی خروج میکند و طوری آنها را درو میکند که تا آن روز نظیر آن را ندیده باشی.
و نیز در کتاب مزبور از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ای جابر قائم ظهور نمیکند مگر هنگامی که شهرها را فتنه و آشوب فرا گرفته باشد، و مردم راه فرار بجویند ولی راهی پیدا نکنند. این آشوب در بین حیره و کوفه واقع می‌شود، کشتگان آنها کنار نهر میماند و گوینده‌ای از آسمان صدا میزند.
نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در ضمن روایت مفصلی فرمود: اینها واقع نخواهد شد مگر اینکه یکی از خوارج آل ابو سفیان خروج کند و بمدت حمل یک زن که نه ماه باشد سلطنت کند، و این واقعه روی نمیدهد مگر اینکه شخصی از اولاد شیخ خروج کند و همه جا را گردش نماید تا در زمین نجف بقتل رسد. بخدا قسم مثل اینکه من هم اکنون نیزه‌ها و شمشیرها و بار و بنه آنها را می‌بینم که در روز یک شنبه در کنار دیواری از دیوارهای نجف فرود می‌آیند و در روز چهارشنبه (دو روز بعد) بشهادت میرسد.
و هم در کتاب مزبور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: از حضرت امام باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: وقتی که از کشمکش و اختلافات داخلی شام اطلاع یافتید باید از شام گریخت، زیرا آشوب و جنگ در آنجاست عرضکردم: بکدام شهر فرار کنیم؟ فرمود: بمکه زیرا مکه در آن روز امن‌ترین شهرهاست که مردم از هر سو بآنجا پناهنده میشوند. عرضکردم: کوفه چطور؟ فرمود: مردم در کوفه چها خواهند دید؟! مردان بسیار در آنجا کشته میشوند، مگر یک نفر شامی که سالم میماند. ولی وای بر کسانی که در اطراف کوفه باشند چه سختیها بآنها میرسد، مردان و زنان در آنجا اسیر میشوند، آسوده‌ترین مردم کسانی هستند که در آن

موقع از نهر فرات عبور كنند و كسانى كه اصلا در آنجا حاضر نباشند.
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1056
عرضكردم: ساكنين سواد كوفه را چطور مى‌بينيد؟ حضرت با دست مبارک اشاره كردند كه خطرى بآنها نميرسد. سپس فرمود: بيرون رفتن از آنجا بهتر از توقف در آنجاست. عرضكردم: اين واقعه چقدر طول ميكشد؟ فرمود: در يک لحظه از روز. عرضكردم: كسانى كه اسير و گرفتار ميشوند چه حالى دارند؟ فرمود:
باكى نخواهند داشت. زيرا بزودى مردمى كه نزد اهل كوفه ارزشى ندارند آنها را نجات مى‌دهند، و بجاى ديگر نميبرند.
هم در آن كتاب از ابو بصير نقل كرده كه گفت: از حضرت صادق عليه السّلام پرسيدم ماه رجب، چه ماهى بوده است؟ فرمود: ماه رجب را مردم عهد جاهليت بزرگ مى‌داشتند و آن را «شهر اصم» مى‌ناميدند.
سپس ساير ماهها را حضرت بدين گونه شرح داد. در ماه شعبان كارها از هم جدا شد، ماه رمضان ماه خداست، در آن ماه است كه صاحب شما را بنام خود و پدرش صدا ميزنند. در ماه شوال كار دشمنان ما بالا ميگيرد، و در ذى القعده مى‌نشينند ماه ذى الحجه ماه خون است كه مسلمانان قربانى مى‌كنند، و محرم ماهى است كه در آن حلال حرام و حرام حلال ميگردد، و در ماه صفر و ربيع خوارى و رسوائى و امر عظيمى روى مى‌دهد و جمادى ماهى است كه از اول تا آخر پيروزى است.
و نيز از حضرمى روايت كرده كه گفت: بحضرت صادق عليه السّلام عرضكردم: وقتى سفيانى خروج كرد ما چه كنيم؟ فرمود: سران مردان بايد خود را از وى مخفى نگاهدارند، و زنان و بچه‌ها خطرى نمى‌بينند، وقتى سفيانى بولايات پنجگانه يعنى ايالت شام غلبه يافت بجانب صاحب خود روى آوريد.

خبر اصبغ بن نباته و پاره‌ای از علائم قبل از ظهور

و هم در آن کتاب از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت

امیر المؤمنین علیه السّلام بمردم می‌فرمود:
سلونی قبل ان تفقدونی لانّی بطرق السّماء اعلم من العلماء و بطرق الارض اعلم من العالم
«1» یعنی: پیش از آنکه مرا از دست بدهید هر چه میخواهید از من بپرسید. زیرا که من از همه دانشمندان براه‌های آسمان داناتر، و از تمام مردم روی زمین براه‌های زمین آشناترم. منم سرور دین و آقای مؤمنین و پیشوای پرهیزکاران، منم پاداش دهنده مردم در روز رستخیز و تقسیم‌کننده آتش دوزخ و کلید دار بهشت و صاحب حوض کوثر و ترازوی قیامت و صاحب اعراف. هر امامی از ما آشنای باوضاع تمام اهل ولایتش میباشد چنان که خداوند در این آیه میفرماید: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ.
ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید آنچه میخواهید از من بپرسید قبل از آنکه از جانب مشرق آشوبی برپا شود که هنگام اشتعال نائره آن بالا گیرد

و بعد که خاموش شد مردی را در کام خود فرو برده نابود گرداند و شعله آتشی از مغرب زمین دامن خود را بالا زده و میگوید: ای وای بر آنها که طعمه من شوند «1» پس هنگامی که گردش آسمان طولانی شد خواهید گفت: (آن مهدی موعود) مرده یا هلاک شده و بکدام بیابان رفته است. آن روز تأویل این آیه مصداق پیدا میکند «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ ...» و برای آن نشانه‌ها و علائمی است.
اول آنها محاصره کوفه است بوسیله نگهبانان و خندق، و رخنه کردن آب در کوچه‌های کوفه، و تعطیل مساجد در مدت چهل شب، و پیدا شدن هیکل «2» و برافراشته شدن پرچمها در اطراف مسجد بزرگ کوفه، و قاتل و مقتولی که هر دو در آتش دست و پا میزنند، و قتل و مرگ شایع؛ و کشته شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) با هفتاد نفر در بیرون کوفه، و شخصی که در بین رکن و مقام سر او را از تن جدا میسازند و کشته شدن اشقع در موقع بیعت گرفتن بتها بطور صبر، و خروج سفیانی با پرچم سرخی که سرکرده آنها مردی از قبیله کلب است. و رفتن دوازده نفر از لشکر سفیانی بطرف مکه و مدینه که سرلشکر آنها مردی از بنی امیه بنام خزیمه است. چشم چپش نابینا گشته، و در چشم راستش لکه غلیظی است، و خود را بمردان شبیه نموده.

هر جا میرود فتح میکند تا آنکه وارد مدینه می‌شود، در خانه‌ای که آن را خانه ابو الحسن اموی میگویند فرود می‌آید. آنگاه لشکری برای گرفتن مردی از خاندان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که شیعیان گرد وی اجتماع نموده‌اند و در آن موقع از مدینه بمکه باز میگردد، میفرستد.
سرلشکر سفیانی مردی از قبیله غطفان است. موقعی که آن لشکر بوسط «قاع

ابیض» میرسند بزمین فرو میروند کسی از آنها باقی نماند جز یک نفر که خداوند رویش را به پشت برمیگرداند. تا برگردد و مردم را از بیدینی برحذر دارد و برای بقیه اتباع سفیانی عبرتی باشد. آن روز موقع تأویل این آیه شریفه است «وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ».
همچنین سفیانی صد و سی هزار نفر لشکر را بکوفه اعزام میدارد و در «روحاء» و «فاروق» «1» فرود میایند، در آنجا سی هزار نفر آنها حرکت نموده، و در کوفه در محل قبر حضرت هود واقع در نخیله «2» فرود می‌آیند، و در روز عید قربان بر مردم حمله میاورند. حاکم کوفه در آن روز ستمگر معاندی است و موسوم به کاهن ساحر میباشد.
آنگاه حاکم زوراء (یعنی بغداد) با پنج هزار نفر از کاهنان بقصد جنگ با آنها بیرون می‌آیند، و هفتاد هزار نفر را بر سر پل کوفه بقتل میرسانند بطوری که تا سه روز بواسطه خونهای مقتولین و تعفن اجساد از رفت و آمد سر پل خودداری میکنند. هفتاد هزار دختر باکره که کسی دست و سر و روی آنها را ندیده باسارت میرود. آنها را در محملها جای میدهند و به «ثویه» یعنی غرّی «3» میبرند.
سپس صد هزار نفر مشرک و منافق از شهر کوفه خارج شده بدمشق که محل بهشت شداد است میایند، بدون اینکه کسی از آنها ممانعت کند، و پرچمهائی بدون علامت که نه از پنبه و نه کتان و نه حریر است از مشرق زمین میایند در سر نیزه‌های آنها مهر سید اکبر (پیغمبر) زده شده قائد آنها مردی از خاندان پیغمبر است آن پرچمها در شرق پدید می‌آید و بوی آن مانند مشک معطر بغرب میرسد. ترس و رعب آنها یکماه پیش از آمدنشان همه جا در دل مردم قرار میگیرد، آنگاه در کوفه

فرود میایند و اولاد ابو طالب بخونخواهی پدران خود قیام میکنند در آن گیر و دار ناگهان لشکر یمنی و خراسانی مانند دو اسبی که مسابقه میدهند از راه میرسند.
آن دو لشکر پراکنده و غبار آلود و سواره، هر یک چنان برای ورود بکوفه مسابقه میدهند، که شعله برق همچون تیر از سم اسبهای آنها میجهد وقتی یکی از آنها نگاه بسم اسبش میکند، میگوید: ماندن ما در اینجا از فردا دیگر

سودی ندارد و هم میگویند: خدایا ما توبه کردیم، آنها مردم بی‌نظیری هستند که خداوند آنها را در قرآن وصف کرده بقوله تعالی: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی خداوند توبه‌کنندگان و کسانی که خود را پاکیزه کرده‌اند، دوست میدارد.
آنگاه مردی از اهل نجران «1» دعوت امام را می‌پذیرد و او نخستین نصرانی است که بوی میگرود او کنیسه‌ای را که در آن برسم نصاری عبادت میکرد خراب و صلیب خود را خورد میکند سپس مهدی با غلامان و مردمی که ناتوان بنظر می‌آیند قیام میکند و با پرچمهای هدایت به نخیله میرود. محل اجتماع تمام مردم روی زمین «فاروق» خواهد بود. در آن روز سه هزار هزار نفر در بین شرق و غرب کشته می‌شود تا آنجا که همدیگر را بقتل میرسانند، و آن روز موقع تأویل این آیه شریفه است:
فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِينَ «2» و در ماه رمضان بهنگام طلوع صبح گوینده‌ای از سمت مشرق میگوید: ای راه- یافتگان جمع شوید، بعد از آن گوینده‌ای در موقع غروب میگوید: ای پیروان باطل اجتماع کنید؛ فردای آن روز در وقت ظهر آفتاب رنگارنگ و زرد میگردد.
سپس تیره و تار می‌شود، و در روز سوم خداوند حق و باطل را از هم جدا میسازد، و

دابة الارض و لشکر روم بساحل دریا نزدیک غار اصحاب کهف میرسند، خداوند هم جوانان اصحاب کهف را با سگشان از میان غارشان برانگیخته میگرداند، یکی از آنها موسوم به «ملیخا» و دیگری بنام «حملاها» دو گواهی هستند که دعوت قائم را میپذیرند.
رضی الدین حلی در کتاب «العدد القوية» «1» مینویسد: سلمان فارسی رضی اللَّه عنه گفت: بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رسیدم در حالی که حضرت تنها در خانه بودند پرسیدم: یا امیر المؤمنین! قائم که از نسل شماست کی ظهور میکند؟ حضرت آه عمیقی کشید و سپس فرمود: قائم ظهور نمیکند مگر هنگامی که بچه‌ها بسلطنت رسند و حقوق الهی را زیر پا گذارند، و قرآن را با غنا (آهنگ موسیقی) بخوانند هنگامی که پادشاهان بنی عباس که مردمی کوردل و نیرنگ باز میباشند و با تیرهائی که از کمانها میگذرد و بصورتهای چون سپر آنها میرسد؛ بقتل رسیدند و شهر بصره خراب شد در آن موقع قائم که از اولاد حسین است قیام میکند.
نیز در آن کتاب مینویسد: بسیاری از علامات که راجع بظهور مهدی است تا کنون واقع شده مانند: خراب شدن دیوار مسجد کوفه، کشته شدن حاکم مصر بدست مردم آنجا، و انقراض دولت بنی عباس بدست (هلاکوخان مغول) مردی که از همان جا که ابتدای دولت بنی عباس از آنجا بود (یعنی خراسان) علیه آنها قیام کرد، و کشته شدن عبد اللَّه آخرین خلیفه عباسی و

ویرانی شام و حوالی آن، و کشیدن پل بر روی دجله نزدیک محله کرخ بغداد. تمام اینها در اندک مدتی روی داد، هم اکنون نهر فرات شکاف برداشته و ان شاء اللّه بهمین زودی آب بکوچه‌های کوفه

میرسد! «1».
شیخ الطائفه از هشام بن سالم روایت کرده که: حضرت صادق علیه السّلام از سفیانی سخن بمیان آورد و فرمود: مردان سرشناس از سفیانی فرار کرده متواری میگردند، ولی زنها طوری نخواهند شد.
و بهمین سند از معلی بن خنیس از آن حضرت روایت کرده که فرمود: وقتی طالب حق قیام کرد، پرسیدند آیا شما امیدوارید که طالب حق شخص یمنی باشد؟ فرمود:
نه! یمنی علی علیه السّلام را دوست میدارد ولی این شخص از آن حضرت بیزاری میجوید.
و بهمین سند از هشام بن سالم نقل میکند که آن حضرت فرمود: یمنی و سفیانی (برای دست یافتن بکوفه) مثل دو اسب مسابقه میدهند.
مؤلف: شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب «المهذب» و غیر آن بسندهای خود از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نوروز روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحبان امر ولایت، در آن روز ظهور میکند و خداوند او را بر دجال پیروز میگرداند، و او را در مزبله کوفه بدار میاویزد.
حسن بن سلیمان در کتاب «المختصر» از کتاب «معراج» شیخ صالح: ابو محمد حسن بسند خود از شیخ صدوق روایت میکند که ابن عباس گفت: پیغمبر فرمود: وقتی خداوند مرا بمعراج برد، صدائی شنیدم که میگفت: ای محمد! گفتم: ای خدای با عظمت لبیک! لبیک! آنگاه بمن وحی شد که: ای محمد! فرشتگان عالم در خصوص چه موضوعی نزاع کردند؟ گفتم: پروردگارا اطلاع ندارم.

فرمود: ای محمد! آیا کسی را از میان مردم بعنوان وزیر و برادر و جانشین خود تاکنون برگزیده‌ای؟ عرضکردم: خداوندا چه کسی را انتخاب کنم؟ تو خود چنین کسی را برای من انتخاب کن. وحی آمد که ای محمد! من از میان تمام مردم علی بن ابی طالب را برای تو برگزیدم. عرضکردم: خدایا! پسر عمویم را؟
وحی آمد که ای محمد! علی وارث تو و بعد از تو نیز وارث علم تو است. و در روز رستخیز لوای حمد بدست اوست، و هم او صاحب حوض کوثر است که هر کدام از مؤمنین امت تو وارد بهشت شود از دست او آب کوثر بنوشد.

آنگاه خداوند وحی فرستاد که من بذات مقدس خودم قسم خورده‌ام که دشمن تو و اهل بیت تو و دودمان پاک سرشت تو از آن حوض آب نخواهند نوشید. ای محمد! تمام امت تو را ببهشت درآورم مگر آنها که نخواهند.
عرضکردم: خدایا آیا کسی هست که نخواهد وارد بهشت شود؟.
خدا وحی فرستاد که آری. عرضکردم: چگونه نمیخواهد؟ وحی آمد که ای محمد! تو را از میان بندگانم برگزیدم و برای تو جانشینی انتخاب کردم و او را نسبت بتو بمنزله هارون نسبت بموسی قرار دادم، با این فرق که بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد بود.
محبت او را بدل تو انداختم و او را پدر فرزندان تو قرار دادم، حقی که او بعد از تو بامت تو دارد، مثل حقی است که تو در زمان حیات بر آنها داری.
هر کس منکر حق او شد؛ حق تو را انکار نموده، و هر کس از دوستی او سر باز زند نمیخواهد داخل بهشت شود، من فی الفور افتادم و خدا را بر این نعمتها که بمن داده است سجده شکر کردم.
در آن وقت صدائی شنیدم که می‌گفت: ای محمد! سر بردار و هر چه میخواهی از من بخواه تا بتو عطا کنم. عرضکردم: الهی بعد از من تمام امت مرا از دوستان علی بن ابی طالب قرار بده تا فردای قیامت همه کنار حوض نزد من بیایند.
وحی شد: ای محمد پیش از آنکه من بندگانم را بیافرینم قضای من در میان

آنها جاری گشته و گذشته است تا هر کس را که راه انحراف بپیماید هلاک گردانم و هر کس براه راست برود هدایت کنم. علم تو را بعد از تو بعلی بن ابی طالب داده‌ام و او را وزیر تو گردانیدم و او بعد از تو جانشین تو است بر کسان و امتت. این کار واجبی بوده که از علم من گذشته است.
و کسی که از وی در خشم باشد و او را دشمن بدارد و خلافت بلا فصل او را انکار کند داخل بهشت نخواهد شد. هر کس از وی در خشم باشد تو را بخشم آورده و هر کس تو را بخشم آورد مرا بخشم آورده و هر کس او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. هر کس او را دوست بدارد تو را دوست داشته و هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است. این فضیلت را برای او قرار دادم و بتو عطا کردم که یازده مهدی را که همه از دودمان تو و از فاطمه پاکیزه دوشیزه میباشند از صلب او بیرون آورم، آخرین آنها کسی است که عیسی ابن مریم پشت سر او نماز گزارد.
او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، بوسیله او مردم را از سراشیب سقوط نجات دهم و بشاهراه هدایت راهنمائی کنم. و کور و بیمار را شفا دهم.

عرض کردم: الهی اینها در چه وقت روی میدهد؟ خداوند وحی فرستاد که این در وقتی است که علم از میان برداشته شود و جهل و نادانی آشکار گردد، قاریان قرآن بسیار باشند ولی علم و عمل کم و قتل ناگهانی افزون باشد. فقهای هدایت- پیشه اندک و فقیهان ضلالت کیش و خائن زیاد باشند، و امت تو قبرستان‌های خود را مسجد کنند، و قرآنها را زینت دهند و مساجد را طلا کاری کنند و ظلم و فساد بسیار شود و کارهای زشت آشکار گردد و امت تو را بارتکاب آن دستور دهند و از راهنمائی مردم بکردار نیک باز دارند.
مردها بمردها و زنها بزنها اکتفا کنند و امرا کافر و سران آنها زناکار و

دستیاران آنها ستمگر و صاحبنظران آنها فاسق باشند.
و بهنگامی که سه فرورفتگی در زمین روی دهد: یک فرورفتگی در مشرق و یک فرورفتگی در مغرب و یک فرورفتگی در جزیرة العرب و شهر بصره بدست شخصی از دودمان تو که اتباع او همچون ملخ میباشند ویران شود و قیام مردی از اولاد حسن ابن علی و آمدن دجال که در مشرق از ناحیه سیستان خروج میکند و آمدن سفیانی.
عرضکردم: خدایا چه فتنه‌ها که بعد از من پدید می‌آید؟ خدا وحی فرستاد و از بلای بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم (بنی عباس) و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود خبر داد. من هم بعد از فرود آمدن بزمین آنها را در وصیت خود بپسر عمویم (امیر- المؤمنین) اطلاع دادم و رسالت خود را ایفا کردم «فلله الحمد علی ذلک کما حمده النبیون و کما حمده کل شیء قبل و ما هو خالقه الی یوم القیامة».
و در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که: مقرب نمیشود مگر کسی که نزد پادشاه و امراء از مردم با فضیلت سخن چینی کند، کسی که در کار بی‌باک و لاابالی باشد، زیرک خوانده می‌شود، شخص منصف را؛ ناتوان می‌دانند. در آن زمان صدقه و انفاق را غرامت و تاوان شمارند، و صله رحم و آمد و رفت با خویشان را با منت انجام دهند، عبادت را سبب فزونی بر مردم میدانند وقتی که چنین شد، پادشاه با مشورت زنان بی‌بند و بار و حکمرانی کودکان و تدبیر خواجه‌سرایان، سلطنت خواهد کرد «1».

باب سی و یکم روز قیام آن حضرت و علائم آن و آنچه بعد از قیام او پدید می‌آید و چگونگی ظهور و مدت دولت آن مظهر قدرت الهی صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین

اشاره

شیخ صدوق در کتاب «خصال» از محمد بن ابی عمیر و او از چندین نفر از اصحاب و آنها از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: قائم ما اهل بیت در روز جمعه قیام میکند.
و در کتاب علل الشرائع از بکیر بن اعین روایت کرده که آن حضرت «حجر الاسود» و رکنی را که حجر در آن گذاشته شده است توصیف مینمود و از جمله فرمود:
«از آن رکن پرنده‌ای بر قائم فرود می‌آید و آن پرنده نخستین کسی است که با وی بیعت میکند. بخدا قسم آن پرنده جبرئیل است و همان رکن است که قائم بر آن تکیه میکند و او حجت و دلیل بر وجود قائم است، و هم آن رکن شاهد کسانی است که در آنجا با وی بیعت خواهند کرد ..»

مهدی موعود شیعه دارای این اوصاف است

احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» از ابو سعید عقیصاء از امام حسن مجتبی علیه السّلام نقل کرده که فرمود:
ما منّا أحد الّا و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه، الّا القائم الّذی یصلی خلفه روح اللّه عیسی بن مریم (ع) فانّ اللّه عزّ و جلّ یخفی ولادته و یغیّب شخصه لئلّا یکون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج، ذلک التّاسع من

ولد اخی الحسین ابن سیّدة الاماء یطیل اللّه عمره فی غیبته ثمّ یظهره بقدرته فی صورة شابّ ذو اربعین سنة ذلک لیعلم انّ اللّه علی کلّ شیء قدیر.
هر یک از ما ائمه ناگزیر بیعت سلطان متجاوز زمانش بگردنش می‌افتد، مگر قائمی که عیسی روح اللّه پشت سر او نماز میگذارد. زیرا خداوند متعال ولادت او را پنهان میدارد و خودش را غائب میگرداند، تا اینکه وقتی ظهور میکند بیعتی در گردنش نباشد «1» او نهمین امام از فرزندان برادرم حسین است.
او فرزند بانوی کنیزان است «2» خداوند عمر او را در مدت غیبتش طولانی میگرداند آنگاه با قدرت کامله خود بصورت جوانی که چهل سال داشته باشد آشکار میسازد تا مردم بدانند که خداوند بر همه چیز قدرت دارد.
و در قرب الاسناد از ازدی روایت کرده که گفت: من و ابو بصیر در حالی که علی بن عبد العزیز با ما بود وارد شدیم بر حضرت صادق علیه السّلام من بحضرت عرضکردم:

شما صاحب ما هستید؟ حضرت فرمود: من صاحب شما هستم؟ آنگاه پشت بازوی مبارکش را گرفت و فرمود من پیرمردی سالخورده‌ام صاحب شما جوانی نورس است.
مؤلف: «من صاحب شما هستم» استفهام انکاری است (یعنی صاحب الامر شما نیستم) و احتمال دارد باین معنی باشد که: من صاحب شما هستم ولی آن قائمی که شما در نظر دارید نیستم.
نیز در احتجاج از حضرت امام حسن مجتبی و آن حضرت از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما روایت نموده که فرمود: خداوند در آخر الزمان و روزگاری سخت در میان جهل و نادانی مردم، مردی را برمی‌انگیزد و او را با فرشتگان خود تأیید میکند و یاران او را حفظ مینماید و با آیات و نشانه‌های خودش نصرت می‌دهد و بر کره زمین غالب میگرداند

تا آنجا که مردم پاره‌ای از روی میل و گروهی با اجبار بدین خدا میگروند.
سپس او زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان میکند. تمام مردم جهان در برابر وی خاضع میشوند. هیچ کافری باقی نمیماند، جز اینکه مؤمن می‌شود، و هیچ بدکاری نمیماند جز اینکه اصلاح میگردد. در دولت او درندگان آزادانه زندگی میکنند و زمین چنان که باید گیاهان خود را بیرون میدهد و آسمان برکات خود را فرو میفرستد. گنجها (و معادن) زمین برای او آشکار می‌شود و چهل سال در بین مشرق و مغرب عالم سلطنت میکند خوش بحال آنها که روزگار او را درک میکنند و سخنان او را میشنوند «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1069
مؤلف: اخبار گوناگونی که در باره مدت سلطنت آن حضرت بما رسیده است
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1070
بعضی از آنها ناظر بتمام مدت سلطنت حضرت است و قسمتی مدت استقرار دولتش را معین میکند و پاره‌ای بر حسب سال و ماه مشهور میان ما است و برخی بر اساس سالها و ماه‌های طولانی ایام دولت آن حضرت میباشد، و اللّٰه یعلم.
صدوق در کمال الدین از محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السّلام و آن حضرت از پیغمبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: مهدی از ما اهل بیت است خداوند کار او را در یک شب روبراه میکند و در روایت دیگر فرمود:
خداوند او را در یک شب آماده میسازد.
هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق و آن حضرت از پدرش امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که قائم ظهور میکند این آیه را میخواند: فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ و هم در کتاب مزبور از مفضل بن عمر روایت میکند که گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: مبادا شما شیعیان کاری کنید که خود را میان دشمنان مشهور گردانید و آنچه ما در باره قائم بشما میگوئیم بآنها اظهار کنید! بخدا قسم امام شما سالهای متمادی از روزگار شما غائب می‌شود، و شما آزمایش میشوید، تا جایی که گفته می‌شود: او مرده یا کشته شده و اگر هست بکدام بیابان رفته است. دیدگان مؤمنین در فراق او سرشک اشک فرو می‌ریزد. کار شما بجائی میرسد که مانند کشتی در امواج دریا هر لحظه باین طرف و آن طرف میل کنید و مضطرب و منقلب شوید در آن ورطه هیچ کس جز آن کس که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در لوح دل او نوشته و با روح خود مؤید داشته است، نجات نمییابد، دوازده پرچم که با هم اشتباه میشوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمیدهند برافراشته میگردد.

مفضل میگوید: در این موقع گریه‌ام گرفت. حضرت پرسید: برای چه گریه میکنی؟ عرضکردم: چرا گریه نکنم، با اینکه شما میفرمائید: دوازده پرچم با هم اشتباه میشوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمیدهند؛ با این وصف ما چه کنیم؟ حضرت نگاهی بآفتاب داخل صفه که نشسته بودیم کرد و فرمود: این
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1071
آفتاب را می‌بینی؟ عرضکردم آری! فرمود: بخدا قسم مطلب از این آفتاب روشن‌تر است.
این روایت در غیبت نعمانی بدو سند دیگر هم روایت شده است.
مؤلف: «ایمان را در لوح دل او نوشته» اشاره بآیه لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ «1» و آنها را با روح خود مؤید داشته است» این روح همان روح ایمان است. چنان که گذشت. و جمله «هیچ یک را از دیگری تشخیص نمیدهند» یعنی: نمیداند فلان پرچم متعلق بفرقه حق است، یا از فرقه باطل میباشد.
و نیز صدوق در کمال الدین از عبد العظیم حسنی (حضرت عبد العظیم مدفون در ری) روایت میکند که گفت: بحضرت امام محمد تقی علیه السّلام عرض کردم: من امیدوارم قائم اهل بیت پیغمبر که زمین را پر از عدل میکند از آن پس که پر از ظلم و ستم گردد، شما باشید. حضرت فرمود: ای ابو القاسم (کنیه حضرت عبد العظیم ابو القاسم است) هر یک از ما ائمه قائم بامر خداوند هستیم و هادی و رهنمای دین او میباشیم ولی قائمی که خداوند زمین را بوسیله او از لوث وجود کافران و منکرین پاک مینماید، و آن را پر از عدل و داد میکند، کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده میماند و خودش غائب می‌شود؛ و ذکر نام وی برای شما حرام است «2» او همنام رسول خدا و هم کنیه آن حضرت است.
او کسی است که زمین برایش در هم نوردیده میگردد، و هر مشکلی بخاطر او آسان می‌شود؛ و یارانش به تعداد اصحاب پیغمبر در جنگ بدر یعنی سیصد و سیزده نفر از دورترین نقاط زمین گرد وی جمع میشوند. چنان که خداوند می‌فرماید:
ْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
.مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1072
وقتی که این عده از مخلصین در پیرامون او اجتماع نمودند، ظهور میکند؛ و هنگامی که پیمان کامل گشت یعنی تعداد آنها بده هزار نفر رسید، باذن پروردگار قیام میکند، و چندان از دشمنان میکشد که خداوند راضی گردد.
حضرت عبد العظیم گفت: عرضکردم: آقای من! از کجا معلوم می‌شود خدا راضی شده؟ فرمود: خدا رحمت خود را در قلب وی میاندازد چون بمدینه

بیاید «لات» و «عزی» را بیرون می‌آورد و آتش میزند. این روایت در احتجاج هم ذکر شده است.
مؤلف: لات و عزی دو بت قریش بود و در اینجا مقصود اولی و دومی است.
شیخ الطائفه در کتاب غیبت از مفضل بن عمر روایت میکند که از آن حضرت از تفسیر جابر سؤال کردم؟ فرمود: برای افراد فرومایه حکایت مکن که آن را ضایع میکنند. مگر قرآن نخوانده‌ای که خداوند میفرماید: فَإِذا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ امامی از ما غائب است. هر وقت خداوند بخواهد او را ظاهر گرداند نقطه‌ای در دلش پدید میاورد، و او هم بدستور خداوند قیام میکند. این حدیث در رجال کشی هم مذکور است.
مؤلف: ذکر آیه در حدیث برای بیان این معنی است که در زمان امام علیه السّلام امکان اظهار آن امور باشد. یا برای این بوده که بفهماند بعضی از تفاسیر ما را همه مردم نمی‌توانند بفهمند؛ مانند تفسیر همین آیه.
عذابی که از آسمان می‌آید کراجکی در «کنز الفوائد» از ابن عباس روایت میکند که در تفسیر آیه شریفه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ فرمود: این آیه در باره ما و بنی امیه نازل شده است، باین معنی که: ما دولتی خواهیم داشت که گردنهای بنی امیه بعد از آن همه عزت و دیدن مشقت و خواری، در پیش ما خاضع می‌شود.
و نیز در آن کتاب از سدیر روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1073
از تفسیر آیه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً سؤال کردم فرمود: این آیه در باره قائم آل محمد نازل شده است، که خداوند او را بنام از آسمان صدا میزند.
و هم در کتاب مزبور از معلی بن خنیس از حضرت صادق و آن حضرت از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام روایت میکند که فرمود: در سه موقع منتظر فرج و ظهور مهدی علیه السّلام باشید! عرض شد: آن سه مورد چیست؟ فرمود: کشمکش اهل شام با یک دیگر، آمدن پرچمهای سیاه از خراسان، و وحشتی در ماه رمضان. عرض شد: وحشت از چیست؟ فرمود: این آیه شریفه را نشنیده‌اید: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً ...
این آیت و علامت آسمانی بقدری وحشت آور است که دختران دوشیزه سراسیمه از پرده بیرون میدوند و هر کس خواب است از خواب میپرد و آنها که بیدارند بخواب میروند «1» شیخ طوسی در کتاب غیبت از حسن بن زیاد صیقل روایت کرده که گفت:
از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: قائم ما قیام نمیکند مگر هنگامی که گوینده‌ای از آسمان صدا زند و دوشیزگان در پشت

پرده و تمام مشرق و مغرب آن را بشنوند و این آیه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً ... در خصوص آن روز نازل شده است.
صدوق در کتاب کمال الدین از ابو صلت هروی روایت کرده که گفت:
بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: علامت قائم شما در وقتی که ظهور میکند چیست؟
فرمود: علامت وی اینست که از لحاظ سن پیر ولی در انظار مردم جوان است.
بطوری که بیننده او را چهل ساله یا کمتر می‌داند. و یکی از علائم او اینست که با گذشت روزها و شبها تا هنگام وفات پیر نمیشود.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1074
و نیز از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: قائم در روز شنبه و عاشورا یعنی روز شهادت امام حسین علیه السّلام قیام میکند.
نیز در کمال الدین از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: اول کسی که با قائم بیعت میکند جبرئیل است که بصورت پرنده سفیدی از آسمان فرود می‌آید و با وی بیعت میکند. آنگاه یک پای خود را روی خانه خدا در مکه و پای دیگر روی بیت المقدس میگذارد و با صدای رسا و فصیح بطوری که تمام مردم روی زمین بشنوند می‌گوید: أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1075
در تفسیر عیاشی بسند دیگر از ابان بن تغلب از آن حضرت و بروایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السّلام هم نقل کرده است.
همچنین در کمال الدین بهمین سند از ابان بن تغلب روایت کرده که امام ششم فرمود: بزودی سیصد و سیزده نفر بمسجد شما یعنی مسجد مکه می‌آیند و اهل مکه میدانند که پدران و نیاکان آنها اینان را بوجود نیاورده‌اند (یعنی میدانند که آن سیصد و سیزده نفر از اهل مکه و همشهری آنها نیستند و همه از اطراف آمده‌اند) آنها شمشیرهائی با خود دارند که بر هر شمشیر کلمه‌ای نوشته شده و هر کلمه‌ای هزار کلمه را میگشاید.
آنگاه خداوند بادی میفرستد که در هر بیابانی صدا زند: این است مهدی که همچون داود و سلیمان پیغمبر حکومت میکند و هنگام حکم گواه نمیخواهد
«1» نعمانی در کتاب غیبت نیز این روایت را ذکر کرده و در آن میگوید: بر هر شمشیر هزار کلمه نوشته شده که هر کلمه کلید هزار کلمه است.
و نیز در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: حضرت صادق
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1076
علیه السّلام فرمود: این آیه در باره گمشدگان یاران قائم نازل شده است

قال اللّه تعالی:
ْنَ ما تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِیعاً
آنها هنگام شب از روی فرش خانه خود ناپدید میشوند و صبح را در مکه خواهند بود، بعضی از آنها روز در ابرها حرکت میکنند و نام پدر و حسب و نسبش را همه کس میداند. عرضکردم: از این دو دسته کدام- یک از لحاظ ایمان افضل میباشند؟ فرمود: آنها که در ابرها حرکت میکنند.
و در غیبت شیخ از علی بن عمر بن علی بن الحسین و او از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سن ولی خدا (قائم) باندازه سن ابراهیم خلیل است که صد و بیست سال بود و بشکل جوان «موفق» سی ساله‌ای ظاهر می‌شود.
و در غیبت نعمانی نیز این روایت آمده است با این اضافه که چون حضرت باین شکل ظهور کند، عده‌ای از مردم از وی روی میگردانند و او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
مؤلف: شاید مقصود از صد و بیست سال سن حضرت این باشد که بعد از ظهور تا هنگام وفات این مقدار عمر میکند. یا اینکه قبلا این مدت تقدیر شده بود و بعد بعللی «بداء» حاصل شد.
نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور کند، مردم منکر وی میشوند، زیرا او بصورت جوان موفقی بسوی مردم برمیگردد و جز آنها که خداوند در عالم ذر از آنان پیمان گرفته باشد کسی بر اعتقاد سابقش نسبت باو باقی نمیماند.
نیز در غیبت نعمانی هم از بطائنی از آن حضرت این روایت را ذکر کرده و میگوید: در غیر این روایت حضرت فرمود: یکی از بزرگترین گرفتاری اینست که صاحب الامر بصورت جوانی بسوی مردم برمیگردد. در حالی که مردم خیال میکنند او پیرمردی سالخورده است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1077
مؤلف: شاید مقصود از کلمه موفق در جمله «جوان موفق» این باشد که اعضای حضرت با هم متوافق و اندامش معتدل است، یا کنایه از این باشد که حضرتش در موقع ظهور در اواسط روزگار جوانی بلکه آخر ایام جوانی بنظر می‌آید زیرا در مثل این گونه سن است که انسان موفق به تحصیل کمال می‌شود.
همچنین در کتاب غیبت شیخ بسند خود از سیف بن عمیره روایت کرده که فرمود: من در نزد منصور دوانقی (خلیفه عباسی) بودم که بدون مقدمه گفت: ای سیف! باید روزی بیاید که گوینده‌ای از آسمان یکی از اولاد ابو طالب را بنام صدا زند. پرسیدم آیا این را کسی روایت میکند؟ گفت: بخدائی که جان من در دست اوست این را با دو گوشم از او (امام محمد باقر علیه السّلام) شنیدم که میگفت: روزی بیاید که گوینده‌ای از آسمان

مردی را بنام صدا زند، گفتم: من نظیر این حدیث را تاکنون شنیده‌ام.
گفت: ای شیخ! اگر آن روز فرا رسد ما (بنی عباس) نخستین کسی باشیم که دعوت او را می‌پذیریم، زیرا او یکی از عموزادگان ما است.
پرسیدم: کدام عموزاده شما؟ گفت: مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام است. آنگاه گفت: ای شیخ! اگر تمام مردم دنیا این حدیث را روایت میکردند من از آنها باور نمیکردم ولی بدان که این حدیث را من از محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السّلام) شنیدم و میدانی که او کیست؟!
این حدیث در کتاب «ارشاد» شیخ مفید هم ذکر شده است.
کلینی در کتاب «کافی» از ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که در تفسیر این آیه شریفهاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً
فرمود: خیرات در این آیه ولایت و دوستی ماست و آنها که خداوند هر جا باشند یک جا جمع میکند، یاران قائم هستند که سیصد و سیزده نفر مرد میباشند. سپس حضرت فرمود:
بخدا قسم آنها «امة معدوده» ای هستند که در قرآن است، و خداوند در یک لحظه آنها را مانند پاره‌های ابر فصل پائیز در یک جا جمع می‌کند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1078
) صدای آسمانی چگونه شنیده می‌شود؟
نیز در غیبت شیخ طوسی از حسن بن محبوب از ثمالی از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که بآن حضرت عرضکردم: امام محمد باقر علیه السّلام میفرمود: خروج سفیانی از امور حتمی است، و ندای آسمانی نیز از امور حتمی است، و طلوع خورشید از مغرب نیز از امور حتمی است و چیزهای دیگری که همه را میفرمود؛ از امور حتمی است.
حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و اختلاف بنی فلان (عباس) نیز حتمی است.
عرضکردم: صدای آسمانی چگونه است؟ فرمود: اول روز گوینده‌ای از آسمان صدا میزند، بطوری که همه مردم با لغات مختلف خود آن را میشنوند، و میگوید:
آگاه باشید که حق در پیروی از علی و شیعیان اوست، آنگاه شیطان در آخر همان روز از زمین صدا میزند، آگاه باشید! که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست و در آن وقت است که اهل باطل دچار تردید میشوند. این روایت در ارشاد مفید بسند دیگر هم روایت شده است.
همچنین در غیبت شیخ از حسن بن محبوب از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت کرده که در ضمن حدیث طولانی- که ما آنچه مورد احتیاج بود از آن خلاصه کردیم- فرمود: آشوبی روی میدهد که زیرکان و شخص با احتیاطی که از خواص ما میباشند نیز دامنش بآن ورطه کشیده

می‌شود و این بهنگامی است که شیعیان سومین (امام) از اولاد مرا از دست بدهند. اهل آسمان و زمین بر وی گریه می کنند. چه بسیارند مؤمنینی که موقع از دست رفتن «ماء معین» آب صاف و زلال (قائم) متأسف و تشنه و محزون میباشند.
گویا آنها را می‌بینم که بسیار مسرورند! آنها را صدا میزنند و آن صدا از دور شنیده می‌شود. چنان که از نزدیک شنیده می‌شود، و آن صدا برای اهل ایمان رحمت و برای کفار عذاب است، عرضکردم: آن صدا چیست؟
فرمود: در ماه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1079
رجب سه صدا از آسمان شنیده می‌شود: صدای اول اینست: «أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظّالِمِینَ» یعنی آگاه باشید خدا مردم ستمگر را لعنت می‌کند، صدای دوم میگویند:
ای اهل ایمان روز رستخیز نزدیک است و در صدای سوم شخصی را در سمت خورشید می‌بینند که میگوید: این امیر المؤمنین است که برای کشتن بیدادگران حمله می‌آورد. در روایت حمیری میگوید: در صدای سوم شخصی از نزدیک خورشید دیده می‌شود که میگوید: خداوند فلانی را فرستاد سخنان او را بشنوید و از وی پیروی کنید و هر دو راوی گفته‌اند: در این موقع فرج (و آزادی) مردم و آنها که مرده‌اند و دوست داشتند که شاید در آن وقت زنده میبودند، فرا میرسد، و خداوند سینه‌های مردم با ایمان را شفا می‌دهد. در غیبت نعمانی هم این روایت بسند دیگر ذکر شده است.
و نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر روایت میکند که امام ششم فرمود: قائم را در شب بیست و سوم بنام صدا میزنند و روز عاشورا قیام میکند. همان روزی که حسین بن علی علیهما السلام بشهادت رسید.
هم در آن کتاب از علی بن مهزیار روایت میکند که گفت: حضرت ابو جعفر فرمود: گویا می‌بینم که قائم در روز عاشورا و روز شنبه در بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در پیش آن حضرت صدا میزند. بیعت از آن خداست، سپس قائم زمین را پر از عدل و داد میکند همان طور که پر از ظلم و ستم شده باشد.
نیز در کتاب غیبت شیخ از علی بن ابی حمزه روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: آمدن قائم امری حتمی است. عرضکردم: صدای آسمانی چگونه است؟
فرمود: گوینده‌ای از آسمان در اول روز صدا میزند: آگاه باشید که حق در پیروی علی و شیعیان اوست. آنگاه شیطان در آخر همان روز صدا میزند آگاه باشید که حق در پیروی عثمان و پیروان اوست، و در آن موقع اهل باطل دچار تردید میشوند.
و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: گوینده‌ای از

آسمان قائم را بنام صدا میزند بطوری که مردم ما بین مشرق و مغرب آن
را میشنوند و از وحشت آن هر کس بخواب رفته بیدار شده میایستد و هر
کس ایستاده روی زمین

می‌نشیند و هر کس نشسته برمیخیزد و آن صدای جبرئیل امین است.
نیز در آن کتاب از حذیفه یمانی روایت میکند که گفت از پیغمبر صلّی اللَّه
علیه و آله شنیدم که از مهدی سخن میگفت و از جمله فرمود: در بین رکن
و مقام از مردم بیعت می‌گیرد.
نام وی احمد و عبد اللَّه و مهدی است. و این هر سه اسامی اوست.

همچنین در کتاب یاد شده از ابو الجارود نقل کرده که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: «قائم سیصد و نه سال سلطنت میکند، بهمان مدت که اصحاب کهف در غار خود ماندند، او زمین را پر از عدل و داد میکند، همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد
یفتح اللّٰه له شرق الارض و غربها و یقتل النّاس حتّی لا یبقی الّا دین محمّد (ص) یسیر بسیرة سلیمان بن داود
خداوند شرق و غرب زمین را برای او میگشاید و چندان از مردم بیدین بقتل میرساند که جز دین محمد صلّی اللّٰه علیه و آله باقی نماند، و او بروش سلیمان بن داود حکومت میکند» «1».
نیز در کتاب مذکور از عبد الکریم بن عمرو خثعمی روایت نموده که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: قائم چند سال سلطنت میکند؟ فرمود: هفت سال که بحساب سال شما هفتاد سال می‌شود.
و در ارشاد شیخ مفید از ابو بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا یخرج القائم الّا فی وتر من السّنین سنة احدی او ثلث او خمس او سبع او تسع
یعنی: قائم ظهور نمیکند مگر در سال طاق یعنی سال یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم «2»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1081
عیاشی در تفسیر خود از ابن سمینه از خادم امام موسی بن جعفر علیه السّلام روایت نموده که گفت: از آن حضرت تأویل آیه‌یْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً
را سؤال کردم. فرمود: بخدا قسم اگر قائم ظهور کند خداوند شیعیان ما را از تمام شهرها بدور وی گردآورد.
و در غیبت نعمانی از حماد بن عبد الکریم بن عمر و جلاب (گلاب) روایت نموده که گفت: در محضر حضرت صادق علیه السّلام از قائم سخن بمیان آمد. حضرت فرمود:
وقتی قائم قیام میکند مردم خواهند گفت: از کجا ممکن است او بیاید؛ و حال آنکه استخوانهای او پوسیده است.
و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر نقل کرده که آن حضرت فرمود: هنگامی که قائم ظهور کند این آیه را میخواند: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ».
و در کتاب مزبور بسند دیگر از مفضل، از آن حضرت از امام محمد باقر علیه السّلام نیز این روایت منقول است.

همچنین در کتاب نامبرده از عبد اللّه بن سنان روایت کرده که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم شنیدم که مردی از اهل «همدان» میگفت: اهل تسنن ما را سرزنش میکنند و می‌گویند: شما عقیده دارید که گوینده‌ای از آسمان صاحب الامر را صدا میزند، حضرت تکیه داده بود چون این را شنید در خشم شد و تکانی خورد و نشست آنگاه فرمود: این موضوع را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم نقل کنید که در این صورت اشکالی برای شما پیش نمی‌آورد.
خدا را گواه میگیرم که من از پدرم شنیدم میفرمود: بخدا قسم این مطلب در کتاب خدای عز و جل است، آنجا که میگوید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ» بمصداق این آیه هیچ کس در آن روز باقی نمی‌ماند جز اینکه گردنش در برابر این علامت خم می‌شود. اهل زمین وقتی شنیدند که صدائی از آسمان می‌آید و میگوید: آگاه باشید که حق در پیروی علی بن ابی طالب و شیعیان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1082
اوست، ایمان می‌آورند.
فردای آن روز شیطان بهوا بالا میرود بطوری که از نظر مردم روی زمین ناپدید می‌شود آنگاه صدا میزند: آگاه باشید که حق در پیروی عثمان و پیروان اوست. زیرا او مظلوم کشته شد. از وی خونخواهی کنید! سپس حضرت فرمود: خداوند مؤمنین را بوسیله صدای اول بر عقیده حق ثابت میدارد، و آنها که بیماری در دل دارند در آن روز دچار شک و تردید میشوند. بخدا قسم آن بیماری دشمنی ما اهل بیت است. آنها در آن موقع از ما بیزاری میجویند و از ما انتقاد میکنند و میگویند: صدای اول سحری از سحرهای این خاندان بود! آنگاه حضرت صادق علیه السلام این آیه را قرائت فرمود:
وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ «1» یعنی: اگر علامتی را ببینند از آن دوری میجویند و میگویند: سحر همیشگی است.
این روایت را نعمانی در غیبت بدو سند دیگر از عبد اللَّه بن سنان از آن حضرت نیز روایت کرده است که عماره همدانی آن را از حضرت پرسید و همان جواب را شنید.
و نیز در غیبت نعمانی از فضیل بن محمد از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: صدای اول که از آسمان قائم را بنام صدا میزنند در کتاب خدا (قرآن) بیان شده است، عرضکردم: در کجا؟ فرمود: در سوره طسم تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ یعنی آیه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً ... سپس فرمود: وقتی آن صدا را شنیدند چنان میشوند که گوئی مرغ بر روی سر آنها نشسته است.
کأن علی رؤسهم الطیر.

مؤلف: ابن اثیر در نهایه راجع باین جمله «كأن على رؤسهم الطير» كه در باره صفات اصحاب پیغمبر گفته شده است میگوید: چون آنها آرام و موقر بودند و کسی از آنها خشم و سبکی ندید، بدین وصف موصوف گشتند (یعنی بآنها میگفتند: از بس موقر و آرامند گوئی مرغ بر روی سر آنها نشسته است) زیرا مرغ جز در جای ساکن و آرام نمی‌نشیند.
ولی من (علامه مجلسی) می‌گویم: شاید در این روایت مقصود وحشت و حیرتی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1083
است که مردم از شنیدن آن صدای آسمانی پیدا میکنند «1» و نیز نعمانی در کتاب غیبت از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که عباسی بر چوبهای منبر مروان بالا رفت طومار سلطنت بنی عباس در هم پیچیده می‌شود. حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: ناچار برای ماست آذربایجان هیچ چیزی نمی‌تواند با آن برابری کند. وقتی که چنین شد؛ همچون گلیم پاره‌های خانه‌های خود باشید، و بانگ در بیابان بیداء «2» پس وقتی که شخص متحرکی حرکت کرد بسوی او بشتابید: هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید. بخدا قسم گویا باو نگاه میکنم که در بین رکن و مقام، از مردم بکتاب جدیدی که بر عرب دشوار است، بیعت میگیرد. سپس فرمود: وای بر عرب از شری که نزدیک است «3».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1084
همچنین در آن کتاب از عبید بن زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود نام قائم (از آسمان) برده می‌شود پس مردم بطرف او که در پشت مقام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1085
ابراهیم است میایند و میگویند: نام تو را بردند چرا منتظری؟ سپس دست او را گرفته بیعت میکنند. در این موقع زراره گفت: خدا را شکر. ما شنیده بودیم که قائم بابی میلی از مردم بیعت میگیرد و علت بی‌میلی او را نمیدانستیم ولی فعلا فهمیدیم که بی‌میلی او گناه نیست (زیرا منتظر بوده که از آسمان بیعت گرفتن با وی اعلام شود و آنگاه بیعت مردم را بپذیرد) هم در آن کتاب از حمران بن اعین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: از امور حتمی و مسلم اینست که میباید پیش از قیام قائم سفیانی خروج کند، و فرورفتگی در «بیداء» پدید آید و مردی پاکدل (در بین رکن و مقام) کشته شود و گوینده‌ای از آسمان صدا زند.
و نیز در کتاب یاد شده از ناجیه عطار روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام شنید که میفرمود: گوینده آسمانی بانگ میزند: مهدی فلانی پسر فلانی است و نام خود او و پدرش را میبرد «سپس

شیطان هم بانگ میزند که: فلانی و پیروان او بر حق است» و مقصود حضرت، مردی از بنی امیه (عثمان) بود.
نیز در کتاب نامبرده از زراره روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود: گوینده‌ای از آسمان بانگ میزند که فلانی (مهدی) رئیس شماست و علی و شیعیان او رستگارند. من عرضکردم: پس بعد از این اعلان کی با مهدی میجنگد؟ فرمود: شیطان هم بانگ میزند فلانی و پیروان او رستگارند که مقصود مردی از بنی امیه میباشد (و همین باعث اختلاف و جنگ پیروان حق و باطل میگردد).
عرضکردم: چه کسانی راست را از دروغ تمیز میدهند؟ فرمود: کسانی که این موضوع را قبلا روایت کرده‌اند، و پیش از اینکه روی دهد معتقدند که چنین چیزی روی میدهد، میدانند که طرفدار حق و راستگویان خود آنها میباشند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1086
و نیز در کتاب مزبور از زراره روایت میکند که گفت: بآن حضرت عرضکردم:
من خیلی تعجب میکنم که چگونه با قائم جنگ میکنند با اینکه آن همه کارهای شگفت- انگیز را می‌بینند، مانند فرو رفتن لشکر (سفیانی) در بیابان و بانگی که از آسمان شنیده می‌شود؟ حضرت فرمود: شیطان مردم را بحال خود نمی‌گذارد و بانگی میزند (که مطلب را بر آنها مشتبه میسازد) چنان که در روز عقبه بنام پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بانگ زد.
همچنین در غیبت نعمانی از هشام بن سالم روایت میکند که گفت بآن حضرت عرضکردم: حریری برادر اسحاق بما می‌گوید: شما شیعیان عقیده دارید که دو صدا شنیده می‌شود؟ کدام راست و کدام دروغ است (یعنی چگونه میتوان راست و دروغ آن را تشخیص داد؟) حضرت فرمود: باو بگوئید آنچه در این خصوص بما خبر داده‌اند و تو آن را انکار میکنی، همان راست است.
و نیز در کتاب مزبور بسند مذکور روایت کرده که هشام بن سالم گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: دو بانگ از آسمان شنیده می‌شود: یک بانگ در اول شب و یک بانگ در آخر شب دوم، من عرضکردم: جریان از چه قرار است؟ فرمود: یک صدا از آسمان و دیگری از شیطان است. عرضکردم چگونه یکی را از دیگری میتوان تمیز داد؟ فرمود: هر کس پیش از واقع شدن، آن را از ما شنیده است، حق و باطل آن را تمیز میدهد.
و نیز در کتاب مزبور از عبد الرحمن بن مسلمه نقل کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: سنیان ما را سرزنش میکنند و میگویند وقتی دو صدا (هنگام ظهور مهدی) شنیده شود از کجا میتوان فهمید کدام حق و کدام باطل است؟ حضرت پرسید: شما چه جوابی بآنها

میدهید؟ عرضکردم: جوابی بآنها نمیدهیم. فرمود:
بگوئید: کسی که پیش از وقوع آن عقیده باین بانگ آسمانی دارد بعد از وقوعش نیز حق را تشخیص داده و آن را تصدیق میکند قال اللّٰه تعالی: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1087
أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ «1» یعنی: کسی که مردم را بسوی حق راهنمائی میکند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که نمیتواند راهنمائی یابد مگر اینکه دیگری او را هدایت کند؟ بنظر شما چه می‌آید؟
و چگونه حکم میکنید؟ و هم در کتاب نامبرده از عبد اللّٰه بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: گوینده‌ای از آسمان اسم صاحب الامر را میبرد و می‌گوید:
دولت حق از آن فلان بن فلان است پس در باره چه چیزی با او جنگ میکنید؟.
نیز در آن کتاب از ابو سلیمان احمد بن هوذه باهلی و او از ابراهیم بن اسحاق در نهاوند سنه 273 (هجری) از عبد اللّٰه بن حماد انصاری در ماه رمضان سال 229 از عبد اللّٰه بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود:
این امری که شما چشم‌های خود را بآن دوخته‌اید (دولت آل محمد) تحقق نمی‌یابد مگر هنگامی که گوینده‌ای از آسمان بانگ زند. آگاه باشید! فلانی صاحب الامر است. پس بر سر چه چیزی جنگ میکنید؟ هم در آن کتاب از عبد اللّٰه بن سنان روایت میکند که گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود:
قتل و مرگ چنان مردم را فرا گیرد که بخانه خدا پناه برند. آنگاه از بس کار جنگ سخت می‌شود، گوینده‌ای از آسمان بانگ میزند که: بر سر چه موضوعی جنگ و خون ریزی میکنید؟ صاحب شما فلانی است.
و هم در غیبت نعمانی از یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چون شب جمعه فرا رسید خداوند فرشتگان خود را بآسمان دنیا میفرستد و هنگام طلوع صبح منبری از نور در جنب بیت المعمور برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام میگذارد و آنها از آن بالا میروند. سپس خداوند امر میکند که فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین پای منبر آنها اجتماع کنند، و درهای آسمان گشوده می‌شود. آنگاه هنگام ظهر پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله عرض میکند: پروردگارا! اکنون موقع
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1088
وعده‌ایست که در کتاب خود وعده داده‌ای و آن این آیه است: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْض کَمَا اسْتَخْلَفَ

الّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ. «1»
فرشتگان و پيغمبران نيز همين مطلب را ميگويند، سپس محمد و على و حسن و حسين بسجده مى‌افتند. آنگاه ميگويند: خدايا (بر بى‌دينان) غضب كن، زيرا حريمت هتك شده و برگزيدگانت كشته گشته و بندگان نيكوكارت خوار گرديده است خداوند هم آنچه ميخواهد ميكند و اين وقت معلومى است.
و نيز در آن كتاب از ابو بصير از حضرت صادق نقل كرده كه فرمود: قائم را اسم مى‌برند و مى‌گويند: اى فلان بن فلان و بسند مذكور از آن حضرت روايت شده كه فرمود: قائم در روز عاشورا قيام مى‌كند.
همچنين در آن كتاب از جابر جعفى روايت كرده كه: حضرت امام محمد باقر عليه السّلام بوى فرمود: اى جابر! قائم ظهور نميكنند مگر اينكه شام را آشوبى فرا گيرد كه هر چه بخواهند راه فرارى بيابند پيدا نكنند، و جنگى در بين كوفه و حيره واقع شود كه كشتگان آنها در ميان راه بيافتند، هنگامى كه گوينده‌اى از آسمان بانگ زند.
و نيز در كتاب مزبور بهمين سند از علاء بن محمد از امام محمد باقر عليه السّلام روايت ميكند كه فرمود:
توقّعوا الصّوت ياتيكم بغتة من قبل دمشق، فيه لكم فرج عظيم
يعنى: منتظر صدائى باشيد كه ناگهان از جانب دمشق ميرسد و در آن صدا براى شما گشايش بزرگى است «2».
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1089
و هم در كتاب ياد شده از عبد اللّه بن ابى يعفور از حضرت صادق روايت كرده كه فرمود: مدت سلطنت قائم نوزده سال و چند ماه است.
و هم در آن كتاب از جابر بن يزيد جعفى روايت ميكند كه گفت: شنيدم امام محمد باقر عليه السّلام ميفرمود: بخدا قسم مردى از ما اهل بيت مدت سيصد و نه سال سلطنت خواهد كرد. من عرضكردم: اين در چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از مردن قائم عرضكردم: قائم در روزگار خود چقدر عمر ميكند؟ فرمود: نوزده سال از روز قيام تا هنگام فوتش.
مؤلف: آن مردى كه بعد از فوت قائم مدت سيصد و نه سال سلطنت ميكند
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1090
اشاره: بسلطنت امام حسين عليه السّلام يا ديگرى از ائمه هنگام رجعت آنهاست «1» كلينى در كافى از بكير بن اعين روايت كرده كه گفت: از حضرت صادق عليه السّلام پرسيدم: چرا خداوند حجر الاسود را در ركنى كه فعلا در آن قرار دارد، نهاد و در ركن ديگرى قرار نداد؟ فرمود: خداوند، حجر الاسود را كه گوهرى بهشتى بود؛ و براى آدم آوردند، بواسطه پيمانى كه از مردم گرفت در آن ركن گذاشته شد. زيرا وقتى خداوند از اولاد آدم

که در پشت‌های پدرانشان بودند پیمان بندگی گرفت، در آن مکان بود، و در آنجا بود که تمام بنی آدم یک دیگر را در صلبها دیدند، و هم از آنجا مرغ بر قائم فرود می‌آید، و نخستین کسی که با وی بیعت

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1091

میکند همان مرغ است و او بخدا قسم جبرئیل میباشد، و در همین جا قائم پشت خود را بآن تکیه میدهد، آن رکن حجت و دلیل بر وجود قائم است «1» و نیز در کافی از یعقوب سراج روایت میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: کی موقع فرج شیعیان شما میرسد؟ فرمود: هنگامی که اولاد عباس با هم کشمکش نمودند و پایه سلطنت آنها سست گردید و مردم چشم بآن دوختند

و خلعت العرب اعنّتها

و عرب لگامهای خود را بیرون آورند «2» و شوکت هر صاحب شوکتی از میان برداشته شد و شخص شامی و یمنی و سفیانی ظاهر گشت، و سید حسنی از جا حرکت نمود و صاحب الامر با میراث رسول خدا از مدینه بمکه رفت.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1092

عرضکردم: میراث رسول خدا چیست؟ فرمود: شمشیر و زره و عمامه و عبا و عصا و پرچم و زین و برگ اسب پیغمبر است، چون وارد مکه می‌شود شمشیر از غلاف بیرون می‌آورد و زره را میپوشد و پرچم می‌افرازد و عبا و عمامه را میپوشد، و عصا را بدست میگیرد، و از خداوند اجازه میطلبد که رسما ظهور کند، یکی از دوستانش از این موضوع اطلاع پیدا میکند و نزد سید حسنی می‌آید و باو خبر میدهد. حسنی هم پیشدستی میکند و قبل از آن حضرت خروج مینماید، اهل مکه بر او هجوم کرده او را میکشند و سرش را بشام میفرستند، در آن موقع صاحب الامر قیام میکند، مردم با وی بیعت میکنند و فرمانش را گردن مینهند.

آنگاه مرد شامی (سفیانی) لشکری بمدینه میفرستد و پیش از رسیدن بمدینه خداوند آنها را هلاک میگرداند. در آن روز اولاد علی علیه السّلام از مدینه فرار میکنند و در مکه بقائم ملحق میشوند، سپس صاحب الامر بعراق می‌آید و لشکری بمدینه میفرستد و اهل مدینه تأمین پیدا میکنند و بآن شهر برمیگردند. این حدیث در کتاب کافی نیز بسند دیگر ذکر شده است «1»

همچنین در کافی از عیسی بن قاسم روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: پرهیزکاری از خداوند یگانه‌ای را که شریک ندارد پیشه سازید، و در خود بنگرید! بخدا قسم اگر شخصی گله‌ای داشته باشد که در آن گله شبانی گماشته باشد، هر وقت شبان بهتری پیدا کند، اولی را جواب کرده دومی را که

بفن شبانی آشناتر است بجای او می‌گمارد.
بخدا قسم اگر یکی از شما دو جان داشته باشد، که با یکی بجنگد و آن را بیازماید، بعدا اگر آن جان از کف برود هر تجربه‌ای آموخته در باره آن دیگری هم معمول میدارد. ولی حرف در این است که آدمی یک جان بیشتر ندارد. اگر آن از دست رفت توبه هم میرود. پس اگر مردی از ما (سادات) آمد و شما را دعوت بقیام کرد شما سزاوارتر بحفظ جانهای خود هستید (یعنی فورا دور او را نگیرید) درست نگاه کنید به بینید برای چه میخواهید قیام کنید؟
نگوئید زید (بن علی بن الحسین) هم قیام کرد. زیرا زید مردی عالم و راستگو بود. او شما را بخاطر خود نمیخواند. بلکه شما را دعوت بخشنودی و دوستی آل محمد مینمود. او اگر قیام کرد، بآنچه شما را بآن می‌خواند وفا نمود. او علیه سلطانی که همه گونه شرائط بیدینی در وی جمع شده بود قیام کرد تا ارکان سلطنت او را بشکند «1» ولی آن سیدی که امروز میخواهد خروج کند شما را بچه چیزی میخواند؟
اگر بخاطر رضایت و خوشنودی آل محمد باشد، من صریحا میگویم: ما از قیام وی خشنود نیستیم. او امروز نافرمانی ما را میکند و کسی از ما هم با او نیست، و شایسته است که او لشکر کشی و قیام و انقلاب را از ما نشنود مگر کسی که تمام اولاد فاطمه (ع) با وی همراهی دارند.

بخدا قسم صاحب شما کسی است که اولاد فاطمه دور او را گرفته باشند.
هر گاه ماه رجب فرا رسید بنام خدا بیائید و اگر تا ما شعبان بتأخیر انداختید اشکالی ندارد و اگر دوست دارید که روزه را نزد کسان خود بگیرید شاید برای شما بهتر باشد و برای شما خروج سفیانی بعنوان علامت آن روز کافی است.
و هم در کافی از امام زین العابدین علیه السّلام روایت میکند که فرمود: بخدا قسم هیچ یک از ما پیش از ظهور قائم قیام نمیکند مگر اینکه همچون گنجشکی است که پیش از پر و بال درآوردن از آشیانه خود پرواز کند و

بچه‌ها آن را بگیرند و ملعبه دست آنها باشد! و نیز در آن کتاب از سدیر صیرفی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود:
ای سدیر! در خانه‌ات بنشین و همچون گلیم پاره خانه باش و مادام که شب و روز آرام است تو نیز آرام گیر وقتی شنیدی که سفیانی خروج کرده بیا بسوی ما هر چند پیاده بیائی! سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب «طرایف» مینویسد: موضوع گوینده‌ای که از آسمان نام مهدی را میبرد و وجوب پیروی از وی را احمد بن منادی در کتاب «ملاحم» و حافظ ابو نعیم در کتاب «اخبار المهدی» و ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» و حافظ ابو العلاء در کتاب «الفتن» روایت کرده‌اند «1» و نیز در کافی از طیار روایت میکند که حضرت صادق در تفسیر آیه سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود: این آیه آفاقی فرو رفتن بیداء و مسخ شدن بعضی از دشمنان ما و افتادن آنها است. عرضکردم «حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» چه وقت و کی خواهد بود؟ فرمود: بآن کار نداشته باش! آن قیام قائم است «2».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1095
خزاز قمی در کتاب «کفایة الاثر» از علقمة بن محمد حضرمی از حضرت صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السّلام و آن حضرت از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: یا علی موقعی که قائم ظهور کند سیصد و سیزده نفر به تعداد مردان جنگ بدر بگرد وی اجتماع کنند و وقت آمدنش نزدیک شود
له سیف مغمود ناداه السّیف قم یا ولیّ اللَّه فاقتل اعداء اللَّه
شمشیر غلاف‌شده‌ای دارد که همان شمشیر بوی می‌گوید: ای ولی خدا برخیز و دشمنان را بکش.
شیخ مفید در کتاب (اختصاص) از حذیفه یمانی روایت کرده که گفت از پیغمبر (ص) شنیدم میفرمود. در موقع آمدن قائم گوینده‌ای از آسمان بانگ میزند: ای مردم! زمان حکومت جباران بپایان رسید ولیّ امر بهترین امت محمد صلّی اللَّه علیه و آله قیام کرده است، در مکه بوی ملحق شوید: آنگاه نجباء از مصر و ابدال از شام و دستجات عراق که شبها را بعبادت مشغول و روزها همچون شیر می‌باشند و دلهاشان مانند پاره‌های آهن است بیایند و در بین رکن و مقام با وی بیعت کنند.
در این موقع عمران بن الحصین عرضکرد: یا رسول اللَّه این مرد را برای ما توصیف کن! فرمود: او مردی از اولاد حسین است گوئی او از مردم «شنسوه» است و قطوانی بر تن دارد، نامش نام من است، در موقع ظهور او پرندگان جوجه‌های خود را در آشیانه‌هاشان و ماهیان در دریاهای خودشان (با کمال آزادی و دور از هر گونه ترس و مزاحمت دشمن) تولید نسل می‌کنند و نهرها کشیده می‌شود و چشمه‌ها میجوشد و زمین دو برابر

محصول خود را میرویاند. و جبرئیل و اسرافیل پیشاپیش او راه میروند، او زمین را پر از عدل و داد میکند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد «1».
و نیز در کافی از عمر بن حنظله روایت میکند که گفت: از امام جعفر صادق

علیه السّلام شنیدم میفرمود: پنج علامت پیش از قیام قائم میباشد: صدای آسمانی و خروج سفیانی و فرو رفتن بیابان «بیداء» و کشته شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) و آمدن مرد یمنی، عرضکردم: قربانت گردم! اگر پیش از وقوع این علامتها یکی از سادات اهل بیت شما قیام کرد، من هم با او قیام کنم؟ فرمود: نه! فردای آن روز من این آیه را إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ خواندم و عرضکردم: آیا صدای آسمانی اینست که این آیه میگوید؟ فرمود: آگاه باش اگر این باشد (باید امروز) گردنهای دشمنان در پیش آن شکسته شود! مؤلف: این باب و باب سیرت آن حضرت در بسیاری از اخبار با هم مشترک است «1» چنان که بسیاری از روایات این باب در آنجا نقل می‌شود و بسیاری از آن هم در باب سابق گذشت.
سید علی بن عبد الحمید در کتاب «انوار مضیئه» بسند خود از عبد اللّه بن عجلان روایت نموده که گفت: در خدمت حضرت صادق در باره قیام قائم سخن بمیان آوردیم من عرضکردم: چگونه ما میتوانیم از آمدن او اطلاع حاصل کنیم؟ فرمود:
صبح که یکی از شما از خواب برمیخیزد کاغذی را در زیر سر خود مییابد که در آن نوشته است «طاعة معروفة» یعنی پیروی از قائم کار معروف و خوبی است.
و هم در آن کتاب با اسناد خود از فضل بن شاذان نقل میکند که در پرچم مهدی علیه السّلام نوشته است:
«اسمعوا و أطيعوا»
یعنی سخنان مهدی را بشنوید و از آن اطاعت کنید.
هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود:
وقتی لشکر سفیانی در بیابان فرو رفت، تا آنجا که فرمود، قائم آن روز در مکه است و در حالی که جنب کعبه ایستاده است میگوید: من ولی خدا هستم، من از هر کس

بمحمد نزدیکترم، هر کس میخواهد در باره آدم با من گفتگو کند ... «1»
و نیز در کتاب یاد شده از امام زین العابدین علیه السّلام روایت میکند که

در روایت مفصلی از قائم نام برد و فرمود: در زیر درخت تناوری می‌نشیند: در آن جا جبرئیل بصورت مردی از قبیله کلب «2» می‌آید و میگوید: ای بنده خدا برای چه اینجا نشسته‌ای؟ قائم میگوید: منتظرم شب فرا رسد و هنگام شب بمکه بروم نمیخواهم در این گرما بروم. در این موقع جبرئیل می‌خندد، از خنده او متوجه می‌شود که جبرئیل است.
آنگاه جبرئیل دست او را میگیرد و با وی دست میدهد و باو سلام میکند و میگوید: برخیز! سپس اسبی بنام براق برای او می‌آورد و او را سوار میکند و بکوه رضوی میاورد، سپس محمد صلّی اللَّه علیه و آله و علی علیه السّلام میایند و عهدنامه‌ای برای او مینویسند تا آن را برای مردم بخواند قائم از آنجا بمکه میرود در حالی که مردم در آنجا اجتماع کرده‌اند. در این هنگام مردی میایستد و میگوید: ای مردم اینست مطلوب شما که به نزد شما آمده است و شما را بآنچه پیغمبر دعوت میکرد، میخواند مردم از جا بلند میشوند، مردی از طرف قائم میایستد و میگوید: ای مردم! مطلوب شما اینست، اکنون بسوی شما آمده
یدعوکم الی ما دعاکم الیه رسول اللَّه (ص)
شما را دعوت بآن احکام و قوانین و دستوراتی میکند که پیغمبر خدا شما را به پذیرش آن میخواند «3» مردم بطرف وی میروند که او را بقتل رسانند. ولی سیصد و چند نفر از جا برمیخیزند و آنها را از دور او عقب میزنند. پنجاه نفر آنها از مردم کوفه هستند. سایرین مردم ناشناسی هستند که اغلب یک دیگر را نمیشناسند، آنها در غیر موسم حج در مکه جمع

میشوند.
و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: قائم با سیصد و سیزده مرد از یارانش در ذی طوی «1» منتظر قیام است تا موقعی که بحجر الاسود تکیه زند و پرچم آویخته را باهتزاز درآورد. علی بن ابی حمزه میگوید: این را برای امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کردم فرمود: و فرمان سرگشاده‌ای هم در دست دارد.

و هم در کتاب مزبور از ابو بصیر روایت نموده که امام محمد باقر علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود: قائم بیاران خود میگوید: ای مردم! اهل مکه مرا نمیخواهند ولی من برای هدایت فرستاده شدم تا آنچه شایسته است که شخصی مثل من به آنها بگوید، گفته و با آنها اتمام حجت کرده‌ام. آنگاه مردی از یاران خود را میطلبد و بوی میگوید: برو نزد اهل مکه و بگو ای اهل مکه من فرستاده فلانی هستم او بشما میگوید: ما خانواده رحمت و معدن رسالت و خلافت میباشیم. ما ذریه محمد و سلاله پیغمبرانیم. مردم بما ستم نمودند و ما را دربدر و مقهور کردند، و از هنگام رحلت پیغمبر تا کنون حق ما غصب شده است.
اکنون ما از شما چشم یاری داریم؛ از ما یاری کنید. وقتی آن جوان این سخنان را میگوید مردم بوی هجوم میاورند و در بین رکن و مقام او را میکشند «2» و او همان مرد پاکدل است (نفس زکیه) چون خبر کشته شدن او بامام میرسد بیارانش میگوید: من بشما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمیخواهند؟ اهل مکه هم او را دعوت بمکه نمیکنند و او هم با سیصد و سیزده مرد که بتعداد جنگجویان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1099
بدر هستند از کوه ذی طوی فرود می‌آیند و داخل مسجد الحرام شده و در جنب مقام ابراهیم چهار رکعت نماز میخواند، و تکیه بحجر الاسود میدهد و حمد و ثنای الهی میکند و بر حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله درود میفرستد و بنحوی سخن میگوید که هیچ کس بدان گونه سخن نگفته باشد.
او نخستین کسی است که جبرئیل و میکائیل دست در دست او گذارده و با وی بیعت میکنند سپس پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام با آنها برخاسته کتاب جدید مهرشده‌ای را که هنوز مهرش خشک نشده و بر عرب دشوار است «1» بوی میدهند و با وی میگویند: بر طبق آنچه در این کتاب نوشته است عمل کن سپس آن سیصد نفر و عده قلیلی از اهل مکه با وی بیعت میکنند و چون از مکه خارج شود مثل اینکه در حلقه است.
ابو بصیر میگوید: پرسیدم: حلقه چیست فرمود: ده هزار مرد است که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار دارند و در آن هنگام پرچم او را باهتزاز درآورده همه جا میگرداند، و این همان پرچم و زره سابق پیغمبر است و شمشیر پیغمبر بنام «ذو الفقار» را نیز حمائل میکند.

و در روایت دیگر حضرت فرمود: از هر شهری جمعی بیاری قائم قیام میکنند، مگر مردم «بصره» که یک نفر از آنها بکمک او نمیرود!

هم در آن كتاب از فضيل بن يسار از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام روايت كرده كه بوى فرمود: گنجى در طالقان هست كه از طلا و نقره نيست، و پرچمى است كه از روزى كه آن را پيچيده‌اند برافراشته نشده است و مردانى هستند كه دلهاى آنها مانند پاره‌هاى آهن است شكى در ايمان بخدا در آن راه نيافته و در طريق ايمان از سنگ محكم‌تر است اگر آنها را وادارند كه كوه‌ها را از جاى بكنند، از جاى

كنده و از ميان برميدارند.
لشكر آنها قصد هيچ شهرى نميكنند جز اينكه آن را خراب مينمايند. اسب‌هاى آنها زينهاى زرين دارند، و خود آنها براى تبرک بدن خود را بزين اسب امام ميسايند، آنها در جنگها امام را در ميان گرفته و با جان خود از وى دفاع ميكنند، و هر كارى داشته باشد برايش انجام ميدهند.
مردانى در ميان آنهاست كه شبها نمى‌خوابند زمزمه آنها در حال عبادت همچون زمزمه زنبور عسل است. تمام شب را بعبادت مشغولند، و روزها سواره بدشمن حمله ميكنند. آنها در وقت شب راهب و هنگام روز شيرند. آنها در فرمانبردارى امام بيش از كنيز نسبت بآقايش پافشارى دارند. آنها مانند چراغهاى درخشنده‌اند، و دلهاشان همچون قنديلهاست، و از خوف خدا خشنود ميباشند. آنها ادعاى شهادت دارند و تمنا ميكنند كه در راه خداوند كشته گردند. شعار آنان اينست: اى خون‌خواهان حسين!.
از هر جا ميگذرند، رعب آنها پيشاپيش آنان باندازه يكماه راه در دلها جاى ميگيرد، و بدين گونه رو به پيش ميروند، خداوند هم پيشرو بسوى حق و حقيقت را پيروز ميگرداند.
و نيز در آن كتاب از ابو خالد كابلى از حضرت امام محمد باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: قائم ما در مكه از مردم بر اساس كتاب خدا (قرآن) و سنت پيغمبرش بيعت مى‌گيرد، و حاكمى بر آنها تعيين مى‌كند. سپس به مدينه ميرود. در ميان راه بوى خبر مى‌دهند كه حاكم او را كشته‌اند او هم برميگردد و با آنها دعوا مى‌كند، و بيش از اين كارى نمى‌كند، آنگاه حركت نموده و در بين دو مسجد (مكه و مدينه) مردم را دعوت بعمل به كتاب خدا و سنت پيغمبرش و دوستى امير المؤمنين عليه السّلام و بيزارى از دشمنش ميكند، تا آنكه به بيابان «بيداء» ميرسد، در آنجا لشكر سفيانى براى جنگ با وى بجانب او حركت مى‌كند و خدا آنها را در زمين فرو ميبرد.
و در روايت ديگر فرمود: وقتى در «شفره» فرود مى‌آيد نامه سفيانى باهل

مدینه میرسد که نوشته است: اگر او (یعنی قائم) را نکشید مردان شما را بقتل میرسانم، و زنانتان را اسیر میکنم. مردم مدینه هم حاکم او را می‌کشند. چون این خبر بقائم میرسد، بمدینه برمی‌گردد و با آنها جنگ میکند و طوری قریش را نابود میگرداند که جز خورنده قوچ باقی نمی‌ماند. سپس از آنجا بکوفه میرود و مردی از یاران خود را بحکومت آنجا منصوب میدارد. آنگاه وارد نجف می‌شود.
مؤلف: شیخ احمد بن فهد حلی «1» در کتاب «مهذب» و دیگران در تألیفات خود از معلی بن خنیس و او از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: نوروز، روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحب امر خلافت در آن روز قیام می‌کند و خداوند او را بر دجال پیروز می‌گرداند. او دجال را در مزبله کوفه بدار می‌آویزد، هیچ روز نوروزی نمی‌گذرد مگر اینکه ما در آن روز انتظار فرج داریم. زیرا نوروز از روزهای ماست. ایرانیان آن روز را حفظ کردند، ولی شما عربها آن را ضایع کردید!

باب سی و دوم سیرت و اخلاق و خصوصیات زمان آن حضرت و احوال یاران وی صلوات اللَّه علیه و علی آبائه

اشاره

حمیری در کتاب «قرب الاسناد» از هارون بن مسلم از ابن زیاد از جعفر از پدرش علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر وقت قائم ما قیام کرد قطایع «1» از بین میرود بطوری که دیگر قطایعی در میان نخواهد بود!
شیخ صدوق در کتاب «خصال» از علی بن ابی حمزه از پدرش از حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: موقعی که قائم قیام کند برای سه چیز حکم صادر میکند که هیچ کس پیش از وی حکم نکرده است (آن سه حکم اینست که:) پیرمرد زناکار را اعدام میکند. و کسی را که مانع زکاة دادن می‌شود، بقتل میرساند، وارث برادر را به برادر مقامی میدهد.
نیز در کتاب «خصال» صدوق از عوام بن زبیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: قائم با چهل و پنج مرد که از نه قبیله‌اند خواهد آمد: از یک قبیله یک مرد و از یک قبیله دو مرد و از یک قبیله سه مرد و از یک قبیله چهار مرد و از یک قبیله پنج مرد و از یک قبیله شش مرد و از یک قبیله هفت مرد و از یک قبیله هشت مرد و از یک قبیله نه مرد و همچنین تا آنگاه که تعداد یارانش تکمیل شود.

همچنین در کتاب «عیون اخبار الرضا» از علی بن عاصم از امام محمد تقی علیه السّلام از پدران بزرگوارش روایت کرده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله قائم علیه السّلام را برای ابیّ ابن کعب بدین گونه توصیف فرمود: خداوند نطفه با برکت پاک و پاکیزه را در صلب حسین بوجود آورد که هر مؤمنی که خداوند از وی در خصوص دوستی اهل بیت پیمان گرفته است، از آن نطفه خشنود است و هر منکری از آن دوری میجوید.
او امام پرهیزکار ستوده خصال پسندیده و هادی و مهدی است که حکم بعدل میکند و دستور بدان میدهد و در گفتارش خدا را تصدیق میکند خداوند هم او را تصدیق مینماید، و چون دلائل و علائم آن آشکار شود، از سرزمین تهامه «1» بیرون می‌آید او گنجهائی دارد که نه طلا و نه نقره است، بلکه اسبهای نیرومند و مردان ناموری است بعدد اصحاب بدر یعنی سیصد و سیزده نفر که از اقطار جهان بدو روی گرد آیند. صحیفه مهر کرده‌ای با اوست که تعداد یارانش با اسامی و شهرها و طبایع و اوصاف و کینه‌های آنها در آن نوشته شده است و آنها همه سعی در فرمانبرداری او (مهدی) دارند.
ابی بن کعب عرضکرد: یا رسول اللَّه! دلائل و علائم آمدن او چیست؟ فرمود:
پرچمی است که چون وقت قیام وی شود، آن پرچم خود بخود برافراشته می‌شود و همان پرچم بقائم میگوید: ای ولی خدا برخیز! دشمنان خدا را بکش، و آنها دو پرچم و علامت هستند. شمشیری در غلاف دارد که چون وقت ظهورش نزدیک شود آن را از غلاف میکشد و خداوند آن را بزبان آورده و او نیز بوی میگوید: ای ولی خدا! برخیز! جا ندارد که بنشینی و دشمنان خدا را بحال خودشان بگذاری.
او از پس پرده غیبت بیرون می‌آید و هر جا دشمن خدا به‌بیند بقتل میرساند و احکام خدا را جاری میسازد و طبق دستور الهی حکم میکند، در حالی که جبرئیل در
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1104
سمت راست و میکائیل در جانب چپ او قرار گرفته‌اند بزودی آنچه اکنون من بشما میگویم، مردم بزبان می‌آورند هر چند بعد از زمانهای طولانی باشد، من هم کار خود را بخدا میسپارم.
ای ابی! خوش بحال کسی که او را ملاقات میکند و خوش بحال کسی که او را دوست میدارد، و خوش بحال کسی که عقیده بوجود و ظهور او دارد او آنها را از مهالک دنیوی نجات میدهد و با اعتقاد بخدا و پیغمبر و تمام

ائمه طاهرین خداوند درهای بهشت را برای آنها میگشاید. مثل آنها در دنیا، همچون مشکی است که همیشه بویش استشمام می‌شود، و هیچ گاه تغییر نمی‌یابد، و مثل آنها در آسمان مانند ماه تابان است که هیچ وقت نورش خاموش نمیشود.
ابی بن کعب عرضکرد: یا رسول اللَّه! بیان حال ائمه از جانب خداوند چگونه است؟ حضرت فرمود: خداوند متعال دوازده صحیفه بر من نازل فرمود که نام هر امامی بر مهر آن نگاشته و وصفش در آن، نوشته شده بود.

و نیز صدوق در علل الشرائع و عیون اخبار الرضا از ابو صلت هروی از امام رضا علیه السّلام و آن حضرت از پدرانش از پیغمبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله روایت میکند که فرمود:
وقتی مرا بمعراج بردند صدائی شنیدم که گفت: یا محمد! عرضکردم: بلی! ای خدای بزرگ! باز شنیدم که گفته شد:
یا محمد! تو بنده من و من خدای تو هستم مرا عبادت کن و توکل بر من بنما زیرا تو در میان بندگان من نور من هستی و فرستاده بجانب بندگان من و حجت من بر بندگان من میباشی. من بهشت خود را برای تو و پیروان تو خلق کردم، و آتش دوزخ را برای مخالفین تو آفریدم و کرامت خود را بجانشینان تو و ثواب خود را بشیعیان آنها دادم.
من عرضکردم: خداوندا! جانشینان من کیستند؟ ندا آمد که یا محمد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1105
جانشینان تو کسانی هستند که اسامی آنها بر ساق عرش «1» نوشته شده است. در همان جا بساق عرش نگاه کردم، دوازده نور دیدم که در هر نوری سطر سبزی بود که نام هر یک از جانشینان من در آن نوشته شده بود. اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امت من بود. من عرضکردم: پروردگارا اینها بعد از من جانشینان منند؟ ندا آمد که ای محمد آری اینان دوستان و برگزیدگان و حجتهای من بعد از تو بر بندگان من میباشند و جانشینان و خلفا و بهترین بندگانم بعد از تو هستند.
بعزت و جلال خودم قسم دین خود را بوسیله آنها بر اوهام بشر غالب و کلمه خود را بوسیله آنها بلند می‌کنم و بوسیله آخرین آنها زمین خود را (از وجود بی‌دینان و اهل معصیت) پاک میکنم و سلطنت شرق و غرب را باو میدهم و بادها را در اختیار او می‌گذارم و ابرهای سخت را برای او رام می‌گردانم، و در راه آسمان بالا می‌برم و با لشکر خود نصرت میدهم و بوسیله فرشتگانم کمک می‌کنم تا آنکه دعوت مرا اعلان کنند و بندگان را بر عقیده بتوحید من گرد آورند. آنگاه سلطنت او را طولانی می‌گردانم و روزگار دولتش را در میان دوستانم تا روز قیامت دراز می‌نمایم. «2»
و نیز در دو کتاب مزبور از هروی روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: یا ابن رسول اللّٰه! چه میفرمائید در باره این حدیث که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه قائم قیام کرد، بازماندگان کشتگان امام حسین علیه السّلام بکیفر اعمال پدرانشان کشته میشوند؟ فرمود: همین طور است. عرضکردم: پس اینکه خداوند در قرآن میفرماید:
وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری گناه کسی را بپای کسی

نمینویسند؛ یعنی چه؟ فرمود: آنچه خدا فرموده صحیح است ولی بازماندگان کشتگان امام حسین از اعمال پدرانشان راضی هستند و افتخار بآن میکنند و هر کس از چیزی راضی باشد مثل اینست که آن را انجام داده است.
اگر مردی در مشرق کشته شود و مرد دیگری در مغرب راضی بکشته شدن او باشد، در نزد خدا شریک جرم قاتل است! علت اینکه قائم اولاد قاتلان امام حسین علیه السّلام را هنگام ظهورش بقتل میرساند، اینست که: آنها از عمل پدرانشان خشنود هستند. عرضکردم: قائم شما از چه طائفه‌ای شروع میکند؟ فرمود از بنی شیبه و دستهای آنها را قطع میکند. زیرا آنان دزدان خانه خدا در مکه معظمه هستند.
صفار در بصائر الدرجات از رفید غلام ابن هبیره روایت نموده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم: یا ابن رسول اللّه! قربانت گردم آیا قائم بروش علی بن ابی طالب علیه السّلام در میان اهل عراق رفتار میکند؟ فرمود: ای رفید علی بن ابی طالب علیه السّلام مطابق آنچه در جفر سفید بود، عمل مینمود، ولی قائم در میان عرب طبق آنچه در جفر سرخ است، عمل مینماید. عرضکردم: قربانت گردم! جفر سرخ «1» چیست؟
حضرت انگشت مبارک را بدهان مبارک خود کشید. یعنی با خونریزی و کشتن دشمنان دین خدا، حکومت خواهد کرد. سپس فرمود: ای رفید هر خانواده‌ای، نجیبی دارد که شاهد بر آنهاست و برای امثال آنها شفاعت میکند.
مؤلف: منظور از نجیب تمام امامان یا شخص قائم است ولی اولی مناسبتر است.

و نیز در علل الشرائع است که چون ابو حنیفه بخدمت حضرت صادق علیه السّلام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1107
رسید، حضرت از وی پرسید: معنی آیه شریفه: قل سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیَّاماً آمِنِینَ یعنی: بگو شبها و روزهائی در کمال امن در زمین راه روید، چیست؟ و این زمین کجاست؟ ابو حنیفه گفت: گمان میکنم مقصود ما بین مکه و مدینه باشد حضرت صادق رو کرد باصحاب خود و فرمود: اطلاع دارید که در راه مکه و مدینه جلو مردم را میگیرند و اموال آنها را بغارت برده و آنها هم از جان خود ایمن نیستند و کشته میشوند؟
عرضکردند: آری و با این گفتگو ابو حنیفه ساکت شد.
آنگاه فرمود: ای ابو حنیفه! بگو بدانم معنی این آیه چیست: مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً یعنی هر کس داخل آن شود آسوده است این محل کدام قسمت از زمین است؟
گفت: خانه خداست فرمود: البته میدانی که حجاج بن یوسف جرثقیل بخانه خدا بست و عبد اللَّه بن زبیر را که پناه بآنجا برده بود بقتل رسانید. آیا او در آنجا آسوده بود؟
ابو حنیفه در اینجا نیز سکوت کرد. وقتی ابو حنیفه از خدمت حضرت خارج شد، ابو بکر حضرمی بحضرت عرضکرد: قربانت گردم! جواب این دو سؤال که از ابو- حنیفه فرمودی چیست؟ فرمود: مقصود از آیه اول که میفرماید: شبها و روزهائی در کمال امن در روی زمین راه بروید، یعنی با قائم ما اهل بیت در روی زمین با کمال امن راه بروید، و در آیه دوم که میفرماید: هر کس داخل آن شود آسوده است، یعنی هر کس با قائم بیعت کند و در سلک پیروان وی داخل شود و دست او را بفشارد در کمال امن خواهد بود.!
همچنین در کتاب مزبور از عبد الرحیم قصیر روایت می‌کند که گفت:
حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: وقتی قائم ما قیام نمود، خداوند حمیراء (عایشه) را از قبر درآورد تا او را با تازیانه حد بزند، و هم انتقام فاطمه دختر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را از او بگیرد. من عرضکردم: قربانت گردم! برای چه باو حد میزنند؟ فرمود: برای افترائی که بمادر ابراهیم فرزند پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بست. عرضکردم: چرا خداوند حد او را تا روزگار قائم بتأخیر میاندازد؟ فرمود: خداوند محمد صلّی اللَّه علیه و آله را بعنوان رحمتی برای بندگانش فرستاد ولی قائم را برای کیفر آنها می‌فرستد.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1108

مؤلف: داستان افتراء بستن عایشه بزن پیغمبر و مادر ابراهیم پسر آن حضرت در احوال پیغمبر و کتاب «فتن» گذشت «1».

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابو خالد کابلی روایت میکند که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: بخدا قسم گویا قائم را مینگرم که تکیه داده است به حجر الاسود، و مردم را بحق خودش سوگند میدهد و میفرماید: ای مردم هر کس در باره خدا گفتگوئی دارد از من بپرسد که من از هر کس بخدا نزدیکترم ...

آنگاه بطرف مقام ابراهیم میرود و دو رکعت نماز میگزارد، سپس مجددا مردم را بحق خودش بامور یاد شده سوگند میدهد! آنگاه حضرت باقر فرمود: بخدا قسم «مضطر» و گرفتاری که خداوند در آیه: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ «2» اوست. نخستین کسی که با او بیعت می‌کند جبرئیل است، آنگاه سیصد و سیزده نفر با وی بیعت مینمایند هر کس براه افتاد بزودی باو میرسد و هر کس براه نیافتاد در رختخوابش ناپدید می‌شود، یعنی از همان جا که خوابیده ناگهان حرکت میکند. اینست معنی گفته حضرت امیر که فرمود:

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1109

«هم المفقودون عن فرشهم.»

چنان که خداوند میفرماید:اسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً

«1» این خیرات که باید بسوی آن شتافت: ولایت و دوستی اهل بیت و شخص امام زمان است. خداوند در جای دیگر میفرماید: لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ بخدا قسم این جمعیت کم اصحاب قائم هستند که در یک ساعت در پیرامنش اجتماع کنند، و چون قائم به بیابان «بیداء» می‌آید، لشکر سفیانی بسوی او میرود، خدا هم بزمین امر میکند که آنها را فرو گیرد، چنان که خدا میفرماید: وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ وَ قالُوا آمَنَّا چون دیدند بزمین فرو میروند، می‌گویند ایمان آوردیم بقائم آل محمد. وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ما يَشْتَهُونَ یعنی چگونه ممکن است از جای دور ایمان بیاورند تا از مرگ نجات یابند. چنان که شخص نمیتواند چیزی را از دست کسی که از وی دور است بگیرد.

شیخ صدوق در کتاب خصال از «اصول اربعمائة» از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که فرمود: خداوند دین را بوسیله ما گشود و هم بوسیله ما ختم میکند «2» بوسیله ما خدا آنچه را بخواهد، محو میکند، و هر چه خواهد باقی میگذارد، بوسیله ما سختی زمانه را برطرف میسازد و باران فرو میفرستد. پس غره مشوید، و از خدا دور نگردید.

اگر قائم ما قیام کند، آسمان باران خود را فرو میریزد و زمین نباتات خود را بیرون میدهد، و کینه‌ها از دل بندگان خدا زایل می‌شود، و درندگان و حیوانات با هم ساخته از یک دیگر رم نمی‌کنند، تا جایی که زنی که میخواهد راه عراق و شام را بپیماید همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می‌گذارد و زینتهای خود را بر سر

دارد- و کسی طمع بآن نمیکند- نه درنده‌ای باو حمله می‌آورد و نه او از درندگان وحشت دارد «1» و هم صدوق در «خصال» از ابو فاخته روایت میکند که امام زین العابدین علیه السّلام فرمود:

«اذا قام قائمنا اذهب اللّه عز و جل عن شیعتنا العاهة و جعل قلوبهم کزبر الحدید و جعل قوة الرجل منهم قوة اربعین رجلا و یکونون حکام الارض و سنامها».

یعنی هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند بیماری را از شیعیان ما برطرف میسازد، و دلهای آنان را همچون پاره‌های آهن میکند، و بهر مردی از آنها نیروی چهل مرد میدهد، و آنها حکام زمین و رؤسای اجتماع خواهند بود.

صفار در بصائر الدرجات از محمد بن فیض روایت کرده که: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: عصای موسی علیه السّلام نخست مال حضرت آدم بود، سپس بشعیب و از او بموسی بن عمران رسید و فعلا آن عصا در نزد ماست، در همین نزدیکی آن را دیدم، آن عصا مثل روزی که آن را از درخت بریدند سبز بود، و هر گاه با آن سخن بگویند صحبت میکند.

این عصا برای قائم ما بامانت گذارده شده، تا همان طور که موسی از آن استفاده میکرد، او نیز آن را بکار برد، عصای مزبور مردم بیدین را میترساند و سحر ساحران را میبلعد، و هر طور بآن دستور داده شود عمل میکند؛ چون دو لب او گشوده شود یکی در زمین و دیگری در سقف خواهد بود و فاصله میان دو لب او چهل ذرع است و ساخته و پرداخته جادوگران را با زبانش فرو میبرد. این روایت در کمال الدین بسند دیگر هم آمده است.

شیخ صدوق در کمال الدین از ابو بصیر روایت میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: قربانت گردم! من میخواهم دستی روی سینه شما بکشم.

فرمود: مانعی ندارد. من دست بسینه و دوشهای مبارک حضرت کشیدم. حضرت فرمود: ای ابو بصیر! چرا چنین میکنی؟ عرضکردم: قربانت گردم! من از پدرت شنیدم که میفرمود: قائم ما سینه‌ای گشاده و دوشهائی باز و عریض دارد.

حضرت فرمود: ای ابو بصیر! پدرم زره پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را

پوشید برایش بلند بود بطوری که روی زمین کشیده میشد، من هم وقتی آن زره را پوشیدم بزمین میرسید ولی چون قائم بپوشد، مثل اینست که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پوشیده است و دامن آن بزمین کشیده نمیشود. گوئی اطراف آن را گره زده‌اند. کسی که عمرش از چهل سال تجاوز کرده است، صاحب الامر نیست «1»

و در بصائر الدرجات و اختصاص شیخ مفید از سهل بن زیاد روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: خدا ذو القرنین را در انتخاب دو ابر کند رو و تندرو مخیر گردانید. ذو القرنین ابر کند رو را انتخاب کرد که رعد و برق در آن نبود اگر ابر تندرو را انتخاب میکرد نصیب وی نمی‌شد. زیرا خداوند آن را برای قائم ما ذخیره فرموده است.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1112
صدوق در کمال الدین از ریان بن صلت روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: آیا صاحب الامر شما هستید؟ فرمود: من صاحب الامر هستم ولی نه آن صاحب الامری که زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که از ظلم پر شده باشد چگونه من میتوانم چنین کسی باشم با این ضعف بدن که در من می‌بینی؟! قائم کسی است که وقتی ظهور میکند بسن پیر مردان و بصورت جوانان است، و بدنی نیرومند دارد. بطوری که اگر دست بطرف بزرگترین درخت روی زمین دراز کند میتواند آن را از بیخ بکند. و چنانچه در میان کوه‌ها نعره کشد، سنگهای سخت از هیبت صدایش خورد شود! عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست.
او چهارمین از فرزندان من است. خدا تا زمانی که مصلحت میداند او را از نظرها غائب میگرداند آنگاه او را آشکار میکند و بوسیله او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
شیخ الطائفة در کتاب غیبت از سعد بن عبد اللّٰه اشعری از ابو هاشم جعفری نقل کرده که گفت: روزی در خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بودم. حضرت فرمود: هنگامی که قائم قیام کند، دستور میدهد مناره‌ها و اتاقهائی را که در مساجد میسازند، خراب نمایند. من پیش خود گفتم: چرا قائم چنین کاری می‌کند؟
ناگاه امام حسن عسکری علیه السّلام رو کرد بجانب من و فرمود: معنی این کار اینست که: اینها چیز تازه و بدعتی است که پیغمبری و امام آن را نساخته است! در کمال الدین از ابو بصیر روایت نموده که گفت: مردی از اهل کوفه از حضرت صادق علیه السّلام پرسید چند نفر با قائم قیام میکنند؟ چه مردم میگویند: به تعداد سربازانی که در جنگ بدر شرکت کردند یعنی سیصد و سیزده نفر میباشند؟ حضرت فرمود: او قیام نمیکند مگر با افراد نیرومند و این افراد هم از ده هزار نفر کمتر نیستند.
مؤلف: مقصود حضرت اینست که یاران قائم در هنگام ظهور منحصر بسیصد و سیزده نفر نیست بلکه این عده کسانی هستند که در ابتدای ظهورش بگرد وی

اجتماع میکنند.
نیز در کمال الدین از ابو الجارود نقل کرده که امام پنجم فرمود: هنگامی که قائم در مکه ظهور میکند منادی او بانگ میزند: هیچ کس خوردنی و نوشیدنی با خود برندارد، و سنگی که حضرت موسی از آن آب بیرون آورد بار شتری نموده با خود بردارد بهر منزلی که میرسند چشمه‌ای از آن بیرون می‌آید، هر کس گرسنه باشد سیر می‌شود و هر کس تشنه باشد آب مینوشد و چهارپایان خود را نیز آب می‌دهند تا در نجف واقع در بیابان کوفه فرود می‌آیند. این حدیث در غیبت نعمانی بسند دیگر هم نقل شده، و در بصائر الدرجات هم با مختصر تفاوتی بسند دیگر آمده است.
و هم در کتاب مذکور از ابان بن تغلب روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه قائم قیام کرد، هیچ کس از مخلوق خدا در پیش روی او نمی- ایستد جز اینکه او را میشناسد که بدکار یا نیکوکار است؛ آگاه باشید که در قائم علامتی برای بینندگان هست و آن راه راست است.
هم در آن کتاب بهمین سند روایت شده که آن حضرت فرمود: دو خون در اسلام هست که ریختن آنها از طرف خداوند حلال است و کسی حکم خدا را در آن جاری نمیسازد تا موقعی که خداوند قائم خاندان پیغمبر را برانگیزد و او حکم خدا را در آن مورد جاری سازد، و شاهد طلب نکند. یکی اینکه کسانی را که زنای محصنه میکنند سنگسار میکند و دیگر اینکه هر کس مانع زکاة دادن باشد گردن میزند.

هنگامی که امام زمان در نجف قیام میکند

همچنین در کتاب مزبور از ابان بن تغلب روایت مینماید که حضرت صادق فرمود: گویا من. قائم را در بیرون نجف می‌بینم که بر اسبی تیره رنگ و ابلق که میان پیشانی تا گلویش سفید است سوار شده است. سپس اسبش او را بحرکت درآورد بطوری که مردم هر شهری خیال میکنند که قائم در میان شهرهای آنهاست.

وقتی پرچم پیغمبر را برافراشت، سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان فرود می‌آیند و همه منتظر قائم میباشند، این فرشتگان آنها بودند که با نوح در کشتی بودند و هنگامی که ابراهیم خلیل را در آتش افکندند با او بودند، و موقعی که عیسی را بآسمان بالا بردند با او بودند! و چهار هزار فرشته صف کشیده و علامت مخصوصی دارند، و سیصد و سیزده فرشته جنگ بدر هستند.

و چهار هزار فرشته که آمدند حسین (ع) را در کربلا یاری کنند ولی اجازه نیافتند، آنها بالا رفتند که اجازه بگیرند و چون مجددا از آسمان فرود آمدند حسین (ع) شهید شده بود. از این رو آنها تا روز قیامت همیشه پژمرده و غبارآلود در کنار قبر امام حسین (ع) بسر میبرند، و ما بین قبر حسین (ع) تا آسمان محل آمد و رفت فرشتگان است.

نیز در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: گویا قائم را می‌بینم که روی منبر کوفه نشسته و یارانش که بتعداد سربازان جنگ بدر سیصد و سیزده مردند دور او را گرفته‌اند و آنها پرچمداران او و حکمرانهای الهی در زمین بر بندگان او میباشند.

سپس حضرت نامه‌ای که مهر طلائی دارد و همان عهدنامه پیغمبر برای اوست از قبای خود بیرون می‌آورد. چون مردم عهدنامه پیغمبر را می‌بینند مانند گوسفند وحشت زده از دور او متفرق می‌شوند مگر وزیر او و یازده نقیب و سرکرده آنها، کسی از آنها نمی‌ماند، بهمان تعداد که در میان اصحاب موسی بن عمران نزد وی ماندند. پس آنها همه جا را میگردند و جز او چاره سازی پیدا نمیکنند، بهمین جهت بسوی او باز میگردند. بخدا قسم من میدانم قائم چه بمردم میگوید که آنها آن را انکار نموده و کافر میشوند.

و هم در کمال الدین است که مفضل بن عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: میدانی پیراهن یوسف چه بود؟ من گفتم: نه! فرمود: وقتی

آتش برای سوزاندن ابراهیم افروختند: جبرئیل آمد و آن پیراهن را آورد و بر او پوشانید و تا آن را پوشیده بود گرما و سرما در وی اثر نمیکرد. چون وفات او سر رسید آن را در جلد نظربندی پیچیده باسحاق آویخت و اسحق هم به یعقوب آویخت چون یوسف متولد شد یعقوب آن را بیوسف آویخت.
وقتی آن بلاها بیوسف رسید آن نظربند در بازوی او بود موقعی که یوسف در مصر آن پیراهن را از میان جلد نظربند بیرون آورد، یعقوب در کنعان بوی آن را استشمام کرد. و گفت: إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ «1» یعنی من بوی یوسف را استشمام میکنم، اگر مرا بخطا نسبت ندهید این همان پیراهنی بود که جبرئیل آن را از بهشت آورد.
مفضل بن عمر میگوید: عرضکردم: قربانت گردم! بعد این پیراهن بکی رسید؟ فرمود: باهلش رسید و هنگامی که قائم ما ظهور میکند با او خواهد بود. آنگاه فرمود: هر پیغمبری که علم یا چیزی را بارث برده، بالاخره بمحمد صلّی اللَّه علیه و آله رسیده است. این حدیث در خرایج راوندی بسند دیگر هم آمده است.
نیز در کتاب مزبور از عبد اللَّه بن ابی یعفور از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت میکند که فرمود: هنگامی که قائم ظهور میکند دست خود را روی سر مردم میگذارد و بدان وسیله عقول آنها جمع و افکارشان کامل میگردد «2» این روایت

بسند دیگر در «کافی» هم آمده است.
در غیبت شیخ از ابو خالد کابلی روایت کرده که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود:
هنگامی که قائم وارد کوفه شد تمام مؤمنین، در کوفه هستند و یا بکوفه می‌آیند چنان که امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: قائم در کوفه بمؤمنین می‌گوید: با ما بیائید تا بجنگ این متجاوز برویم.
مؤلف: شاید منظور از «متجاوز» سفیانی باشد. «1»
نیز در آن کتاب از مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: چون قائم قیام کند زمین با نور خداوند روشن گردد و مردم از نور خورشید بی‌نیاز گردند و هر مردی در ایام دولت او دارای هزار پسر خواهد شد و یک دختر در میان آنها برای او متولد نمی‌شود. مسجدی در بیرون کوفه می‌سازد که هزار درب داشته باشد، و خانه‌های کوفه بنهر کربلا و «حیره» متصل می‌شود. بطوری که مردی در روز جمعه سوار استر تندرو می‌شود تا خود را بنماز برساند ولی بنماز نمیرسد! همچنین در غیبت شیخ نقل می‌کند که حضرت باقر علیه السّلام ضمن یک حدیث طولانی فرمود: مهدی وارد کوفه می‌شود در حالی که سه گروه با سه پرچم با هم کشمکش دارند ولی در برابر او تسلیم

میگردند. مهدی وارد مسجد می‌شود و بمنبر میرود و برای مردم خطبه می‌خواند بقدری مردم از دیدن و استماع سخنان وی گریه

میکنند که نمیدانند چه می‌گوید اینست فرمایش پیغمبر که فرمود: «گویا دو نفر حسنی و حسینی را می‌بینم که پرچم را برافراشته‌اند و حسنی پرچم خود را بحسینی تسلیم می‌کند» و مردم هم با وی بیعت می‌کنند.

چون جمعه بعد فرا میرسد مردم بمهدی می‌گویند: یا ابن رسول اللَّه! نماز- گزاردن پشت سر شما مانند پیغمبر است. مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد، مهدی می‌گوید: فکری برای شما خواهم کرد. سپس بسرزمین نجف میرود و نقشه مسجدی که دارای هزار درب و گنجایش همه مردم را داشته باشد، میریزد و ساختمان محکمی روی آن میکند.

آنگاه دستور میدهد از پشت قبر حسین علیه السّلام نهری بکشند که آب آن باراضی نجف و کوفه رسیده و در نجف بریزد؛ و روی آن نهر در راهها، پلها و آسیاها میسازد. زنی از اهل کوفه را می‌بینم که زنبیل گندمی روی سر نهاده میرود که آن را در کربلا آرد کند! این روایت در ارشاد مفید بسند دیگر هم آمده است.

نیز در غیبت شیخ از صالح بن ابی الاسود روایت می‌کند که امام جعفر صادق (ع) از مسجد سهله سخن بمیان آورد و فرمود: آگاه باش که آنجا هنگامی که صاحب ما با کسان خود می‌آید، جایگاه اوست. این روایت در کافی هم بسند دیگر آمده است.

هم در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: خداوند اصحاب موسی را بوسیله نهر آبی امتحان کرد چنان که خدا فرمود: إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ «1» اصحاب قائم هم چنین امتحان خواهند داشت. این روایت در غیبت نعمانی بسند دیگر هم ذکر شده است.

و هم در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

قائم مسجد الحرام و مسجد النبی را خراب کرده و بر اساس اول؛ میسازد و خانه خدا را

را در جای خود بنا می‌کند و در جای خود برپا میدارد و دست دزدان بنی شیبه را بریده بر خانه کعبه می‌آویزد.

همچنین در کتاب یاد شده از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: دولت ما آخرین دولتهاست هر خاندانی که لیاقت سلطنت دارند پیش از ما بسلطنت میرسند تا هنگامی که ما بر سر کار آمدیم و روش دولت ما را دیدند نگویند اگر ما بسلطنت میرسیدیم مانند ایبان (آل محمد) عمل میکردیم و اینست معنی آیه شریفه وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و هم در

غیبت شیخ از اصبغ بن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام بمسجد کوفه که در آن موقع با سفال و گل پخته بنا شده بود رسید و ضمن بیاناتی فرمود: وای بر کسی که تو را منهدم میکند و انهدام آن را آسان میسازد وای بر آن کس که تو را با گل پخته ساخت و قبله نوح را تغییر داد خوش بحال کسی که موقع خراب کردنت توسط قائم از خاندان من حاضر است. آنها برگزیدگان امت پیغمبر میباشند که همراه برگزیدگان عترت من هستند.
قطب الدین راوندی در کتاب خرائج از ابو بکر حضرمی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هر کس قائم ما اهل بیت را به‌بیند اگر بیماری داشته باشد بهبودی مییابد و چنانچه ضعیف باشد نیرومند میگردد.
نیز در خرائج از ابو خالد کابلی از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود:
هر گاه قائم قیام نمود، دست خود را روی سر مردم می‌گذارد، و بدان وسیله عقلهای آنان جمع و اخلاقشان کامل میگردد.
همچنین در کتاب مزبور از ابو ربیع شامی روایت کرده که از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود:
انّ قائمنا اذا قام مدّ اللّه لشیعتنا فی اسماعهم و ابصارهم حتّی یکون بینهم و بین القائم برید یکلّمهم فیسمعون و ینظرون الیه و هو فی مکانه
هنگامی که قائم ما قیام کرد، خداوند چندان نیرو بگوشها و دیدگان آنها می‌دهد که میان آنها و قائم یک برید «1» خواهد بود، قائم با آنها صحبت میکند و آنها هم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1119
صدای او را همان جا که هست، میشنوند و بوی نگاه می‌کنند «1» این روایت در کافی نیز از عباس بن عامر روایت شده است.
در خرائج راوندی از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود:
علم بیست و هفت حرف است. آنچه پیغمبران آورده‌اند دو حرف است و مردم هم تا کنون بیش از آن دو حرف ندانسته‌اند، پس موقعی که قائم ما قیام میکند بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را در میان مردم منتشر میسازد و آن دو حرف را هم بآنها ضمیمه نموده تا آنکه بیست و هفت حرف خواهد شد «2».
شیخ مفید در کتاب ارشاد از ابو بکر حضرمی روایت نموده که امام پنجم فرمود: گویا قائم را در بلندی کوفه (شهر نجف) می‌بینم که با پنج هزار فرشته در حالی که جبرئیل از سمت راست و میکائیل از جانب چپ و مؤمنین پیش روی او قرار دارند بآنجا آمده است و لشکرهای خود را در

شهر پراکنده میسازد.
و نیز در کتاب مزبور از عبد الکریم خثعمی روایت نموده که گفت بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم قائم چند سال سلطنت میکند؟ فرمود روزها و شبها آنقدر طولانی می‌شود که هر سال زمان او بقدر ده سال شماست لذا مدت سلطنت او بحساب سال شما هفتاد سال خواهد بود، موقعی که آمدن او نزدیک شد، در ماه جمادی الاخری و ده روز از ماه رجب چنان باران میبارد که مردم مثل آن را ندیده باشند، و با آن باران خداوند گوشت و بدن مردگان مؤمنین را در قبرهاشان میرویاند. گویا من آنها را می‌بینم که از سمت «جهینه» می‌آیند و خاک موهای سر خود را میتکانند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1120
و نیز در ارشاد از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود: هر گاه قائم آل محمد ظهور کرد پانصد نفر از قریش را می‌آورد و گردن میزند، آنگاه پانصد نفر دیگر را، تا شش بار این کار را تکرار میکند. من عرضکردم: آیا دسته‌های بعدی هم پانصد نفرند؟ فرمود: آری و همه آنها از قریش و دوستان آنها میباشند.
همچنین در ارشاد شیخ مفید است که ابو الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که در ضمن یک حدیث طولانی فرمود: چون قائم قیام کند بکوفه میرود؛ در آنجا دو هزار نفر مسلح و مخالف نزد وی آمده میگویند: از هر جا آمده‌ای- برگرد ما احتیاجی باولاد فاطمه نداریم. او هم شمشیر میان آنها میگذارد و تا آخرین نفر را میکشد. سپس وارد کوفه می‌شود و در آنجا تمام منافقین را که یقین باو ندارند بقتل میرساند. قصرهای کوفه را ویران میسازد و با جنگجویان آنها نبرد میکند و آنقدر از آنها میکشد که خداوند خشنود گردد.
نیز در ارشاد است که ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم قیام میکند، با امر جدیدی «1» می‌آید چنان که رسول خدا در آغاز اسلام مردم را بامر جدیدی دعوت کرد.

نیز در کتاب ارشاد از علی بن عقبه و او از پدرش نقل کرده که گفت: موقعی که قائم قیام نمود بعدالت حکم میکند و در روزگار او ظلم و ستم از میان میرود و راه‌ها امن می‌شود، و زمین برکتهای خود را بیرون میدهد و هر حقی بصاحب حق داده می‌شود. و پیروان هیچ دینی نمیماند مگر اینکه اظهار مسلمانی میکنند و با ایمان شناخته میشوند. نشنیده‌ای که خداوند میفرماید:
وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ یعنی: هر کس در آسمان و زمین است از روی میل و اکراه تسلیم او میشوند و بسوی

او بازگشت می‌کنند ...» (توضیح بیشتری در باره این آیه عنقریب ذکر می‌شود).

قرآن و مساجد در زمان مهدی (ع)

و نیز در کتاب مزبور از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام در حدیثی طولانی روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کرد چهار مسجد را در کوفه منهدم می‌کند «1» و هیچ مسجد مشرفی را نمی‌گذارد جز اینکه کنگره و اشراف آن را خراب می‌کند و بحال ساده و بدون اشراف می‌گذارد. شاهراه‌ها را توسعه میدهد. هر گوشه‌ای از خانه‌ها که واقع در راه عمومی است خورد میکند، و ناودانها که مشرف براه مردم است برمیدارد. هر بدعتی را برطرف می‌سازد و هر سنتی را باقی می- گذارد و قسطنطنیه و چین و کوه‌های گیلان (دیلم) را فتح می‌کند ...

همچنین در کتاب مذکور از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: هر گاه قائم آل محمد قیام کند خیمه‌هائی نصب می- کند برای کسانی که قرآن را همان طور که نازل شده بمردم تعلیم دهند در آن روز، این مشکلترین کارهاست. زیرا آن قرآن بعکس قرآن فعلی جمع آوری شده است «2».

در «دعوات» راوندی نقل کرده که حضرت صادق بمفضل بن عمر فرمود:

هر وقت قائم ما ظهور کند مانند پیغمبر زندگی میکند و بروش امیر المؤمنین علیه السّلام رفتار می‌نماید.

عیاشی در تفسیر خود از رفاعة بن موسی نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1122
شنیدم که در تفسیر این آیه: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً میفرمود:
اذا قام القائم لا یبقی ارض الّا نودی فیها شهادة ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه
هنگامی که قائم ما قیام کرد جایی در روی زمین باقی نمیماند، مگر اینکه در آنجا صدای اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمدا رسول اللّه بلند می‌شود.
و نیز در تفسیر عیاشی از عبد اللّه بن بکیر روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام تفسیر این آیه: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ را پرسیدم. حضرت فرمود: این آیه در باره قائم نازل شده، هنگامی که علیه یهود و نصارا و صابئین و مادیها و برگشتگان از اسلام و کفار در شرق و غرب کره زمین، قیام میکند، و اسلام را پیشنهاد می‌نماید هر کس از روی میل پذیرفت دستور میدهد که نماز بخواند و زکاة بدهد و آنچه هر مسلمانی مأمور بانجام آنست بر وی نیز واجب میکند، و هر کس مسلمان نشد گردنش را میزند تا آنکه در شرق و غرب عالم یکنفر خدا- نشناس باقی نماند.
عرضکردم: قربانت گردم! در روی زمین مردم بسیار هستند چطور قائم (ع) میتواند همه آنها را مسلمان کند و یا گردن بزند؟ حضرت فرمود هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، چیز اندک را زیاد و زیاد را کم میگرداند.
نیز در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که قائم آل محمد قیام نمود بیست و پنج نفر از قوم موسی که حکم بحق و عدالت میکنند، و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع وصی حضرت موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر را از پشت کعبه (خانه خدا) بیرون می‌آورد.
این روایت در ارشاد مفید هم از مفضل بن عمر با جزئی تغییری نقل شده و در باب «رجعت» خواهد آمد.
و نیز عیاشی در تفسیر خود از ابو المقدام از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که در تأویل آیه لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی خداوند

او (امام زمان) را بر همه ادیان غالب می‌گرداند، هر چند مشرکین نخواهند فرمود: هیچ کس نمی‌ماند جز اینکه اقرار به خاتمیت محمد صلّی اللَّه علیه و آله می‌کند.
در غیبت نعمانی از حمران بن اعین نقل میکند که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: گویا دین شما (اسلام) را می‌بینم که آغشته بخون میگردد (از بس دشمنان دانا و دوستان نادان، بآن ضربت میزنند) نمی‌بینم کسی آن را بحال نخست برگرداند؛ مگر مردی از ما اهل بیت که در هر سال دو عطا و در هر ماه دو روزی میدهد. در زمان وی چنان حکمت و علوم دین از طرف خداوند داده شود که زن در خانه‌اش مطابق کتاب (قرآن) و دستور پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله حکم کند.
نیز نعمانی در کتاب غیبت از عبد اللَّه بن عطا روایت کرده که گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم مهدی با چه روشی در میان مردم حکومت میکند؟
فقال یهدم ما قبله کما صنع رسول اللَّه و یستأنف الاسلام
جدیدا فرمود: آنچه از آثار بدعت و گمراهی قبل از وی بوده است، منهدم میکند چنان که پیغمبر اساس جاهلیت را منهدم کرد. آنگاه از نو اسلام را از سر می‌گیرد «1».

همچنین در غیبت نعمانی است که زراره گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: نام بنده‌ای از نیکان را برای من ذکر کن و منظورم قائم بود فرمود: نام او نام من است، گفتم: آیا او هم بروش ملایم پیغمبر سلوک میکند؟ فرمود: نه! نه! ای زراره بروش پیغمبر رفتار نمیکند، پیغمبر در میان امت خود با ملایمت رفتار کرد و میخواست بدان وسیله دلهای مردم را با هم پیوند دهد، ولی روش قائم جنگ است و در کتابی که با اوست «1» نیز چنین مأمور شده که با جنگ کار را از پیش ببرد، و در آن روز توبه کسی را نمی‌پذیرد. وای بر کسی که با وی دشمنی کند.
همچنین در غیبت نعمانی از حسن بن هارون روایت میکند که گفت: من در خدمت حضرت صادق نشسته بودم. معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید آیا هنگامی که قائم ظهور کرد بر خلاف روش علی علیه السّلام حکومت میکند؟ فرمود:
آری و آن بدین گونه است که علی علیه السّلام با منت گذاشتن بر اسیران و مردم و گذشت از آنها عمل مینمود. زیرا که میدانست بعد از وی سلاطین جور بر شیعیانش تسلط پیدا میکنند. ولی قائم با مردم (بیدین) میجنگد و آنها را اسیر میکند زیرا او میداند که بعد از وی بهیچ وجه شیعیان مورد غلبه دشمن قرار نمیگیرند (و خطری متوجه آنها نیست) در تهذیب

شیخ طوسی این روایت بسند دیگر هم آمده است.
هم در آن کتاب از علاء بن محمد روایت میکند که گفت: اگر مردم میدانستند قائم هنگام ظهورش (از بسیاری کشتن مردم) چه می‌کند، بیشتر آنها دوست داشتند که او را نمیدیدند، او نخست بکار قریش میپردازد. جز شمشیر چیزی از آنها نمیگیرد،
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1125
و جز شمشیر چیزی بآنها نمیدهد، تا جایی که بسیاری از مردم (بیدین) میگویند: این مرد از خاندان پیغمبر نیست. او اگر از آل محمد بود بر مردم (کدام مردم؟) رحم میکرد.
نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت حضرت باقر علیه السّلام فرمود:
«یقوم القائم بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید علی العرب شدید، لیس شأنه الا السیف لا یستتیب احدا و لا یأخذه فی اللّه لومة لائم»
یعنی قائم بامر جدید و کتاب جدید و حکم جدید که بر عرب دشوار است قیام می‌کند، کار وی شمشیر (و جنگ) است توبه هیچ کس را قبول نمیکند، و ملامت دشمنان او را از هدفش باز نمی‌دارد.
و هم در کتاب مذکور از یعقوب بن شعیب از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که بوی فرمود: نمیخواهی پیراهن قائم را که در آن قیام میکند بتو نشان دهم؟
عرضکردم: چرا میخواهم به بینم. حضرت دستور داد جعبه‌ای آوردند و در آن را گشود و یک پیراهن کرباسی از میان آن بیرون آورد و آن را باز کرد. دیدم آستین چپ آن خون آلود است، حضرت فرمود: این پیراهن پیغمبر است که در روزی که دندان مبارکش را شکستند بتن داشت، قائم هم در روز ظهورش این را بتن می‌کند. من آن خون خشکیده را بوسیدم و آن را بصورت خود مالیدم. سپس حضرت پیراهن را پیچید و برداشت.
و هم در آن کتاب از عبد الرحمن بن کثیر نقل می‌کند که حضرت صادق آیه شریفه أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ را تلاوت کرد و فرمود: این «امر اللّه» امر ماست، تو برای آن شتاب و عجله مکن که خداوند صاحب الامر ما را با سه لشکر از فرشتگان و مؤمنین و رعبی (که در دل پادشاهان و گردنکشان میاندازد) تأیید میکند.
قیام وی مانند قیام پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله است که خداوند می‌فرماید:
کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1126
و نیز در غیبت نعمانی از بشیر نبال نقل می‌کند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: مخالفین ما میگویند: وقتی مهدی قیام

میکند بدون اینکه یک قطره خون بریزد امور سلطنت برای او فراهم می‌شود. فرمود: نه! این طور نیست بخدائی که جان من در دست اوست اگر بدون خونریزی امکان داشت این کار برای پیغمبر روی میداد و دیگر دندانش نمی‌شکست و روی مبارکش مجروح نمی‌گشت بخدا قسم تا ما و شما شدائد و صدمات بسیار نبینیم و خونها ریخته نشود دولت او قوام نمی‌گیرد. در این وقت حضرت با دست اشاره بپیشانی مبارکش فرمود «1»

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1127

نیز در کتاب یاد شده از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: پیروان حق همیشه در ناراحتی بسر می‌برده‌اند! آگاه باشید که مدت ناراحتی اندک و زمان دولت قائم طولانی خواهد بود.

هم در آن کتاب از عمر بن خلاد نقل کرده که گفت: در محضر حضرت رضا علیه السّلام از قائم آل محمد سخن بمیان آمد. حضرت فرمود: شما امروز راحتی بیشتری دارید عرض شد: چرا؟ فرمود: برای اینکه وقتی قائم خروج می‌کند شدائد بسیار روی میدهد و خون زیاد ریخته می‌شود و مردم دسته دسته سوار بر اسب هر سو در تاخت و تازند لباس قائم زبر و غذایش صعب التناول است.

پرچم قائم همان پرچم پیغمبر است

و هم در کتاب نامبرده از عبد اللَّه بن سنان روایت نموده که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: خداوند بر خلاف وقتی که تعیین‌کنندگان وقت (ظهور امام زمان) معین کرده‌اند، عمل می‌کند! پرچم قائم همان پرچم رسول خداست که جبرئیل در روز جنگ بدر از آسمان آورد و آن را در میدان جنگ باهتزاز درآورد.
آنگاه جبرئیل عرض کرد: ای محمد بخدا قسم؛ این پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. عرض کردم: پس از چیست؟ گفت: برگ درخت بهشت است. پیغمبر در جنگ آن را برافراشت سپس پیچید و بدست علی علیه السّلام داد و پیوسته نزد آن حضرت بود تا اینکه در روز جنگ جمل حضرت آن را برافراشته نمود و خدا او را

پیروز گردانید. آنگاه علی علیه السّلام آن را پیچید و همیشه نزد ما بوده و هست و دیگر هیچ کس آن را نمی‌گشاید تا اینکه قائم ما قیام کند.
وقتی قائم قیام نمود آن را باهتزاز در می‌آورد و هر کس در شرق و غرب عالم باشد آن را می‌بیند. رعب و ترس وی یکماه زودتر از پیش روی و چپ و راست او رفته در دلها جای می‌گیرد، آنگاه گفت: ای محمد! او بخونخواهی پدرانش قیام می‌کند و سخت خشمگین است و از اینکه خداوند بر این خلق غضب نموده متأسف می‌باشد.
او پیراهن پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را که در جنگ احد پوشیده بود بتن دارد و عمامه و زره پیغمبر را که بقامت وی رساست می‌پوشد، و ذو الفقار شمشیر پیغمبر را هم در دست دارد، سپس شمشیر می‌کشد و هشت ماه از کشته بیدینان پشته‌ها می‌سازد.
او نخست از بنی شیبه شروع می‌کند، دست آنها را میبرد و بکعبه می‌آویزد و جارچی او اعلام می‌کند که اینان دزدان خانه خدایند. آنگاه بقریش حمله می‌آورد، شمشیر آنها را می‌گیرد و با ضرب شمشیر سیر آبشان می‌گرداند. او قیام نمی‌کند مگر بعد از آنکه، دشمنانش دو فرمان: یکی در بصره و دیگری در کوفه مبنی بر بیزاری از امیر المؤمنین علیه السّلام بخوانند! و نیز در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم ما قیام میکند با مردم نادانی روبرو میگردد که در نفهمی از جهال جاهلیت که پیغمبر با آنها مواجه بود؛ بدترند «1» عرضکردم:

چطور؟ فرمود: وقتی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مبعوث شد مردم بتهائی

از سنگ و صخره‌ها و چوبهای تراشیده را پرستش میکردند و زمانی که قائم قیام میکند، همه مردم کتاب خدا (قرآن) را بمیل خود تأویل نموده بآن استدلال میکنند، آنگاه فرمود: آگاه باشید بخدا قسم عدل قائم (چندان گسترش مییابد و نافذ است که) مانند سرما و گرما بداخل خانه‌های مردم رسوخ می‌کند.
نیز در غیبت نعمانی است که ابان بن تغلب روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق میفرمود:
اذا ظهرت رایة الحقّ لعنها أهل الشّرق و الغرب. أ تدری لم ذلک؟ قلت: لا قال: للّذی یلقی النّاس من اهل بیته قبل خروجه
. یعنی: وقتی پرچم حق آشکار شد، مردم شرق و غرب آن را لعنت میکنند. میدانی چرا؟ گفتم نه. فرمود: برای ناراحتیهائی که مردم قبل از ظهور وی از سادات خاندان او می‌بینند و هم در آن کتاب منصور بن حازم از آن حضرت روایت کرده که فرمود: وقتی پرچم حق آشکار شد اهل شرق و غرب آن را لعنت میکنند. گفتم: برای چه؟ فرمود: بخاطر صدماتی که از بنی هاشم می‌بینند «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1130
و نیز در آن کتاب از یعقوب سراج روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: سیزده شهر و طایفه است که مردم آن با قائم می‌جنگد و او
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1131
هم با آنها می‌جنگد نام برد و اینان: مردم مکه، مردم مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره، مردم دمیسان، کردها، اعراب قبائل بنی ضبه و غنی و باهله و از دو اهل ری! نیز در غیبت نعمانی است که حضرت صادق از پدرش از جد بزرگوارش علی بن الحسین علیهم السلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم ظهور میکند خداوند هر گونه نقاهتی را از مؤمنین برطرف ساخته قوای از دست رفته آنها را بآنان پس میدهد.
و هم در غیبت نعمانی است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: گوئی شیعیانم را مینگرم که در مسجد کوفه خیمه‌ها زده‌اند و در آن قرآن را آن طور که نازل شده است، می‌آموزند. وقتی قائم قیام کرد مسجد کوفه را شکسته و قبله آن را درست میکند.
نیز در آن کتاب از علی بن عقبه روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
گوئی شیعیان علی علیه السّلام را می‌بینم که قرآن را بدست گرفته و بمردم تعلیم میدهند.
نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: چه حالی خواهید داشت هنگامی که قائم خیمه‌هائی در مسجد کوفه بر سر پا

کند، آنگاه فرمان نوی برای آنها بیرون آورد که بر عرب دشوار باشد؟ «1»
همچنین در آن کتاب است که ابو صالح کنانی گفت: من در نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که پیر مردی وارد شد و عرضکرد: فرزندم بمن ظلم و ستم میکند حضرت فرمود: نمیدانی که حق و باطل هر کدام دولتی دارند و پیروان هر یک در دولت دیگری خوار است هر کس در زمان دولت باطل بکسی آزاری وارد سازد،

در دولت حق تلافی آن را از او خواهند گرفت.
و نیز در آن کتاب از ابان بن تغلب نقل کرده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: عمر دنیا تمام نمیشود مگر اینکه گوینده از آسمان صدا زند: ای پیروان حق جمع شوید! همه پیروان حق در یک قسمتی از زمین گرد آیند. آنگاه بار دوم گوینده‌ای صدا میزند: ای اهل باطل جمع شوید پس همه پیروان باطل در یک سرزمین اجتماع کنند. من عرضکردم: اهل باطل میتوانند داخل جبهه حق شوند و بالعکس؟ فرمود: نه بخدا، چنان که خدا فرمود: ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ «1» یعنی: خداوند نمی‌گذارد اهل ایمان داخل این ورطه شوند که شما (بیدینان) در آن هستید، تا اینکه بد از خوب تمیز داده شود.
و هم در کتاب یاد شده از ابو بصیر و او از کامل از حضرت امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: وقتی قائم ما قیام میکند، مردم را بامر تازه‌ای دعوت مینماید، چنان که پیغمبر (ص) مردم را بدین گونه دعوت نمود. اسلام در حال غربت ظاهر شد و بزودی مانند روز اول غریب می‌شود پس خوش بحال غربا.
و نیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
اسلام با غربت ظاهر شد. و بزودی نیز غریب می‌شود، چنان که بود. پس خوش بحال غربا.
من عرضکردم: آقا این را برای من شرح دهید! فرمود: دعوت‌کننده ما دعوت خود را از سر می‌گیرد. مانند دعوت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله «2» و هم در کتاب مذکور از بطائنی روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در اثنای اینکه جوانان

شیعه در پشت بام خود خوابیده‌اند، ناگاه در یک شب بسوی صاحب خود میروند و صبح را در مکه خواهند بود. در غیبت نعمانی از ابو بصیر روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: قائم از مکه ظهور نمی‌کند تا اینکه حلقه کامل شود. عرض کردم: حلقه چقدر است؟ فرمود: ده هزار

نفر که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در جانب چپ او باشد:
«ثمّ یهز الرّایة المغلبة و یسیر بها فلا یبقی احد فی المشرق و لا فی المغرب الّا لعنها ثمّ یجتمعون قزعا کقزع الخریف»
آنگاه پرچم پیروزمند خود را برافراشته و بحرکت می‌آورد. هر کس در شرق و غرب است آن را لعنت میکند «1» سپس مردم قبائل مختلف مانند پاره‌های ابر در فصل پائیز ناگهان بدو روی اجتماع کنند، یکنفر، و دو نفر، و سه نفر، و چهار نفر، و پنج نفر، و شش نفر و هفت نفر، و هشت نفر، و نه نفر، و ده نفر (یعنی دسته دسته بطرف قائم میروند) شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود:
شیعیان در دولت قائم رؤسای روی زمین و حکمران آن میباشند. بهر مردی از آنها قوت چهل مرد داده می‌شود سپس فرمود: امام محمد باقر فرمود: پیش از قیام قائم وحشت دشمنان در دل شیعیان ما جای میگیرد. وقتی قائم ما ظاهر گشت، و مهدی ما خروج کرد، هر یک از آنها از شیر دلیرتر و از نیزه چابک‌ترند، بطوری که دشمن ما را زیر پاهای خود له میکنند و با کف دست بقتل می‌رسانند.
شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» از ابو المقدام از حبه عرنی روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام بحیره تشریف برد و فرمود: روزی برسد که کوفه به حیره وصل شود و چنان مرغوبیت پیدا می‌کند که یک ذرع زمین آن به چند اشرفی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1134
فروخته می‌شود، و مسجدی در حیره بنا شود که دارای پانصد درب باشد! و نماینده قائم در آن نماز میگزارد. زیرا مسجد کوفه برای آنها تنگ خواهد بود. دوازده پیشنماز عادل در آنجا نماز میگزارد.
من عرضکردم: یا امیر المؤمنین! آیا مسجد کوفه در آن روز گنجایش این همه جمعیت را که میفرمائید دارد؟ فرمود: چهار مسجد برای قائم ساخته می‌شود که مسجد کوفه کوچکترین آنهاست. مسجد فعلی کوفه و دو مسجد دیگر در آن روز در این دو طرف کوفه واقع است، و با دست مبارک اشاره به نهر اهل بصره و کوفه و نجف کرد.
کلینی در کافی روایت میکند که سالم بن مستنیر گفت: از حضرت باقر (ع) شنیدم میفرمود: هنگامی که قائم قیام کرد، ایمان را بهمه ناصبی‌ها پیشنهاد میکند که پذیرفته و ایمان بیاورند. اگر واقعا داخل در ایمان شدند فبها و گر نه یا گردن آنها را می‌زند و یا باید جزیه بدهند چنان که امروز کافران ذمی بدولت اسلام جزیه میدهند.
مؤلف: در کتاب «مزار» تألیف یکی از علمای پیشین ما «1» از ابو بصیر روایت شده که گفت: حضرت صادق علیه السّلام بمن فرمود: ای ابو محمد! گویا من فرود آمدن قائم را با کسان و بستگانش در مسجد سهله

می‌بینم. عرضکردم: مسجد سهله اقامت‌گاه اوست؟ فرمود: آری مسجد سهله جایگاه ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن بوده. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه در این مسجد نماز گزارد و هم محل سکونت خضر در آن مسجد است.
عرضکردم: قربانت گردم! قائم همیشه در آنجا اقامت میکند؟ گفت: آری! عرضکردم: بعد از او چه کسی در آن سکونت میکند؟ فرمود: هر کس که بعد از قائم خلیفه باشد. عرضکردم: با کافران ذمی چه میکند؟ فرمود: مانند پیغمبر با آنها صلح می‌کند و آنها نیز با کمال ذلت جزیه بوی میدهند. عرضکردم: اگر کسی

با شما دشمنی ورزد چه می‌شود؟ فرمود: در دولت ما مخالفین ما دیگر فرصتی برای دشمنی با ما ندارند، زیرا در آن موقع خداوند ریختن خون آنها را برای ما حلال کرده است. امروز کشتن آنها بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را مغرور نسازد. وقتی قائم ما قیام کرد خداوند بوسیله او انتقام پیغمبرش و ما را از دشمنان ما میگیرد.
در کفایة الاثر از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در ردیف ائمه اولاد حسین علیه السّلام فرمود:
التّاسع منهم قائم أهل بیتی و مهدیّ امّتی اشبه النّاس بی فی شمائله و أقواله و افعاله لیظهر بعد غیبة طویلة و حیرة مضلّة فیعلی أمر اللَّه و یظهر دین اللَّه و یؤید بنصر اللَّه و ینصر بملائکة اللَّه فیملأ الأرض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما
یعنی: نهمی آنها قائم اهل بیت من و مهدی امت من است که در شمائل و اقوال و افعالش از همه کس بمن شبیه‌تر است. تا اینکه بعد از غیبت طولانی و حیرتی که مردم را از پریشانی گمراه میکند، آشکار شود، و امر خدا (دین اسلام) را بالا برد و دین خدا را بر همه ادیان غالب گرداند و با نصرت خدا و فرشتگان تأیید شود، پس زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از جور و ستم شده باشد.
مؤلف: بعضی از روایات در باره روش حکومت آن حضرت در طی اکثر ابواب سابق گذشت «1»

نابودی شیطان بدست قائم است

سید علی بن عبد الحمید در کتاب «الانوار المضیئة» بسند خود از اسحاق بن عمار نقل میکند که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم اینکه خداوند بشیطان فرمود: منتظر «وقت معلوم» باشد. قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ این وقت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1136
معلوم کی خواهد بود؟ فرمود: روز قیام قائم ماست. وقتی خداوند او را برانگیخته میکند (و آماده قیام است) در مسجد کوفه است. در آن وقت شیطان در حالی که با زانوهای خود راه میرود، بآنجا می‌آید، و میگوید: ای وای از خطر امروز! قائم پیشانی او را گرفته و گردنش را میزند. آن موقع روز وقت معلوم است. که مدت او بآخر میرسد.
شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود:
چون قائم قیام کند با پای خویش بمیدان کوفه می‌آید، و با دست خود اشاره بموضعی میکند و میگوید: اینجا را بکنید! بدستور او آنجا را حفر میکنند دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود دو روی بیرون می‌آورد. آنگاه دوازده هزار نفر از غلامان و مردم عجم را میخواند و آن سلاح را بآنها میپوشاند، و سپس خطاب بآنها میگوید: کسانی که این لباس را نپوشیده‌اند، بقتل برسانید.
کلینی در کافی از ابو بصیر روایت می‌کند که مردی خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السّلام رسید و عرضکرد: شما اهل بیت رحمت هستید و خداوند شما را باین منقبت مخصوص داشته است. حضرت فرمود: چنین است خدا را شکر میگوئیم. زیرا ما هیچ کس را بگمراهی نیانداخته و هیچ کس را از راه هدایت بیراه نکرده‌ایم.
دنیا بآخر نمیرسد، مگر اینکه خداوند عز و جل مردی از ما اهل بیت را برانگیزد که مطابق کتاب (خدا قرآن) عمل کند و هر کار زشتی را ببیند، تقبیح نماید.
شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» از علاء بن محمد روایت میکند که گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: قائم چگونه در میان مردم رفتار میکند؟
فقال یسیر بسیرة ما سار به رسول اللّٰه حتّی یظهر الاسلام قلت و ما کانت سیرة رسول اللّٰه (ص) قال: ابطل ما کانت فی الجاهلیّة و استقبل النّاس بالعدل و کذلک القائم اذا قام یبطل ما کان فی الهدنة ممّا کان فی ایدی النّاس و یستقبل لهم العدل
فرمود: بروش پیغمبر (ص) عمل مینماید تا آنکه اسلام را آشکار میسازد.

عرضکردم: روش
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1137
پیغمبر چگونه بود؟ فرمود: پیغمبر آثار کفر جاهلیت را از میان برد و با مردم بعدالت رفتار کرد. قائم هم موقعی که قیام میکند هر اعمال نامشروع و بدعتی را که هنگام صلح و سازش با بیگانگان اسلام در میان مسلمین مرسوم گشته از میان میبرد و مردم را بعدالت گستری رهبری مینماید «1»
تذییل امین الدین طبرسی در کتاب «اعلام الوری» مینویسد:
اگر گفته شود: همه مسلمانان متفقند که بعد از حضرت ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله دیگر پیغمبری نخواهد آمد، ولی شما شیعیان عقیده دارید که چون قائم قیام کند جزیه را از اهل کتاب نمی‌پذیرد؛ و هر کس که بیش از بیست سال داشته باشد و احکام دینش را نداند بقتل میرساند و مساجد و مشاهد دینی را خراب میکند و بطریقه حضرت داود که برای صدور حکم شاهد نمیخواست، حکم میکند، و امثال اینها که در روایات شما وارد شده. این عقیده موجب نسخ دیانت و ابطال احکام دینی است، و در حقیقت شما با این عقیده نبوت و پیغمبری را بعد از خاتم انبیا اثبات نموده‌اید هر چند نام آن را پیغمبر نگذارید، جواب شما چیست؟ «2» پاسخ میگوئیم: ما از آنچه در این سؤال ذکر شده که قائم جزیه را از اهل کتاب نمی‌پذیرد و کسانی را که بسن بیست سالگی میرسند و احکام دین خود را نمی‌دانند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1138
بقتل میرساند اطلاع نداریم. بر فرض هم که در این خصوص روایتی رسیده باشد، نمیتوان آن را بطور قطع پذیرفت. و اما خراب کردن بعضی از مساجد و مشاهد دینی، ممکن است، منظور مساجد و مشاهدی باشد که بر خلاف جهات تقوی و دستور خدا بنا شده است؛ که البته کاری مشروع خواهد بود و پیغمبر هم چنین کاری را کرد «1» و اما اینکه قائم مانند اولاد داود حکم می‌کند و در صدور حکم شاهد و دلیل نمیخواهد، این هم چیزی است که نزد ما معلوم و یقینی نیست. فرضا هم اگر درست باشد آن را بدین گونه باید تأویل کرد که: در مواردی که شخصا علم بحقیقت قضایا و ماهیت دعوی دارد، طبق علمش حکم می‌کند زیرا هر گاه امام یا حاکم یقین بچیزی پیدا کرد لازم است که موافق علمش عمل کند، و دیگر شاهد و دلیلی نخواهد، و این موجب نسخ دیانت نیست.
بعلاوه اینکه گفته‌اند: قائم جزیه نمیگیرد و گوش بگواهی شاهد و گواه نمیدهد، در صورتی که صحیح باشد هم باعث منسوخ گشتن دیانت نخواهد بود. زیرا نسخ آنست که دلیلش متأخر از حکم منسوخ باشد و با هم نیاید. اگر هر دو دلیل با هم آمدند نمیتواند یکی ناسخ دیگر باشد هر چند در معنی

مخالف آن باشد. مثلا اگر فرض کردیم که خداوند فرمود: روز شنبه را تا فلان وقت در خانه بسر برید و بعد از آن وقت آزاد هستید، این را نسخ نمیگویند، زیرا دلیل رافع همراه دلیل موجب است.
چون این معنی معلوم گشت و دانستیم پیغمبر بما اطلاع داده است که قائم از فرزندان من است و از دستورات او پیروی کنید، و هر حکمی میکند بپذیرید، بر ما واجب است از وی پیروی کنیم و هر طور قائم میان ما حکم نمود عمل نمائیم پس اگر ما حکم او را پذیرفتیم هر چند با بعضی از احکام سابق فرق داشته باشد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1139
احکام دین اسلام را منسوخ ندانسته‌ایم زیرا چنان که گفتیم: نسخ احکام در جایی که دلیلش وارد شده باشد، متحقق نمی‌شود.

مؤلف: حسین بن مسعود فراء «1» در کتاب «شرح السنه» بسند خود از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بخدائی که جان من در دست اوست سوگند یاد میکنم که: عیسی بن مریم آن حاکم عادل در میان شما مسلمانان فرود می‌آید و صلیب را میشکند و خوک را میکشد و جزیه دادن را از میان برمیدارد و چندان مال بمردم میدهد که دیگر کسی آن را نمی‌پذیرد.
سپس حسین بن مسعود میگوید: مقصود از شکستن صلیب اینست که عیسی علیه السّلام کیش نصرانیت را از میان برده و مطابق دین اسلام حکم می‌کند و معنی کشتن خوک تحریم نگهداری و خوردن و اباحه کشتن آنست (که نصارا عادت بدان دارند) و این میرساند که خوک نجس العین است: زیرا عیسی علیه السّلام بدستور شرع اسلام خوک‌ها را می‌کشد. چون چیز طاهری که مردم از آن نفع میبرند تلف کردنش مباح نیست، و این که فرمود: جزیه دادن را از میان برمیدارد یعنی از اهل کتاب (یهود و نصارا) برداشته و آنها را مسلمان می‌کند.
ابو هریره از پیغمبر روایت نموده که در باره فرود آمدن عیسی از آسمان فرمود در زمان او تمام ادیان از میان میرود. مگر اسلام که باقی میماند، و دجال را می‌کشد «2» و چهل سال در روی زمین زندگی مینماید و سپس وفات می‌کند و مسلمانان بر وی نماز می‌گزارند.
بعضی (از دانشمندان اهل سنت) گفته‌اند: مقصود از برداشتن جزیه اینست که

بقدری اموال در آن روزگار زیاد می‌شود که نیازمندی که جزیه بخاطر آنها مقرر گردیده است پیدا نمیشود، بدلیل اینکه پیغمبر فرمود: چندان مال بمردم میدهد که دیگر کسی آن را نمیپذیرد.
بخاری «1» بسند خود از ابو هریره روایت کرده که پیغمبر فرمود چه حالی خواهید داشت هنگامی که عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و امام شما هم در میان شما باشد؟ این حدیثی است که همه علما اتفاق بر صحت آن دارند (پایان سخن فراء) مؤلف: فراء و سایر علمای اهل تسنن روایات دیگری در این خصوص نقل کرده‌اند که همه میرساند آنچه در باره طرز حکومت قائم نقل شده اختصاص بما ندارد، بلکه مخالفین ما هم روایت کرده‌اند ولی آنها این امور را بحضرت عیسی نسبت داده‌اند. اما این را خوشبختانه روایت هم کرده‌اند که پیغمبر فرمود: هنگام نزول عیسی امام شما در میان شماست. هر جوابی که از این مطلب دادند همان جواب

ماست زیرا اشکال مشترک بین ما و آنهاست.
سید علی بن عبد الحمید نیلی در کتاب «غیبت» خود از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده که وی بسند خود از سعد بن عبد اللَّه اشعری نقل کرده که امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: باندازه یک جای قدم زمین که در کوفه داشته باشم نزد من بهتر از داشتن یک باب خانه در مدینه است.
و هم در آن کتاب از فضل بن شاذان از سعد بن اصبغ نقل کرده که گفت:
شنیدم حضرت صادق می‌فرمود: اگر کسی خانه‌ای در کوفه داشته باشد، آن را از دست ندهد.
و نیز در آن کتاب از ابو خالد کابلی از علی بن الحسین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: قائم گروهی از مردم مدینه را می‌کشد و سپس با لشکر از مدینه بیرون
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1141
می‌آید تا به «اجفر» «1» میرسد در آنجا دچار گرسنگی سختی می‌شوند فی الحال میوه برای آنها روئیده می‌شود و آنها هم از آن می‌خورند و از آن توشه می‌گیرند این است معنی آیه شریفه وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ «2» یعنی: علامتی برای آنها اینست که ما زمین مرده را زنده میگردانیم و از آن میوه‌ای بیرون می‌آوریم تا از آن بخورند آنگاه حرکت نموده تا بقادسیه «3» میرسد در آن موقع مردم در کوفه اجتماع نموده و با سفیانی بیعت کرده‌اند.
و هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود:
قائم ما سیصد و نه سال سلطنت می‌کند بمدتی که اصحاب کهف در غار خود توقف نمودند. او زمین را پر از عدل و داد میکند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب زمین را برای ما میگشاید او هم چندان مردم بی‌دین را بقتل رساند که جز دین محمد (ص) نماند و بروش سلیمان بن داود رفتار نماید، اگر آفتاب و ماه را بسوی خود بخواند، اجابت میکنند «4» و زمین در زیر پایش پیچیده می‌شود (یعنی طی الارض خواهد داشت) و از جانب خدا بوی وحی می‌شود و او هم طبق دستور خدا عمل میکند.
همچنین در آن کتاب از عبد اللَّه بن مسکان روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
انّ المؤمن فی زمان القائم و هو بالمشرق لیری اخاه الّذی فی المغرب و کذا الّذی فی المغرب یری اخاه الّذی فی المشرق
! مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1142
در زمان دولت قائم اگر یکفرد با ایمان در مشرق باشد برادرش را در

مغرب میبیند و آن کس که در مغرب است برادرش را که در مشرق میباشد، می‌بیند. «1»

سید رضی الدین بن طاوس در کتاب «سعد السعود» مینویسد: من در «صحف ادریس» دیده‌ام که وقتی شیطان بخدا گفت: مرا تا روز رستخیز مهلت بده خدا فرمود: نه تو را تا روزی که وقت آن معلوم است مهلت میدهم. آن روز، روزی است که: زمین را از لوث کفر و شرک و گناهان پاک میگردانم مردانی را برای زندگی در آن روز بر می‌گزینم که دلهای آنها را برای ایمان و درون آنها را با پرهیزکاری و اخلاص و یقین و تقوی و فروتنی و راستی و بردباری و استقامت در امر دین و وفا و زهد در دنیا، و میل بآنچه من بآنها میدهم، امتحان کرده‌ام.

آنها را داعیان مهر و ماه قرار داده‌ام، و سروران زمین میگردانم، و دین (اسلام) را که برای آنها برگزیده‌ام، برای آنها باقی میگذارم. تا آنکه مرا چنان که میباید عبادت کنند، و بمن شرک نورزند.

نمازها را در اوقات مخصوص بخود بپا دارند، و زکاة مال خود را بپردازند و امر بمعروف کنند، و نهی از منکر نمایند. در آن زمان امانت داری را در روی زمین برقرار سازم که هرگز چیزی تلف نشود، و کسی از چیزی نترسد، جانوران و چهارپایان در میان مردم باشند، و بیکدیگر آزار نرسانند، و تمام جانوران زهر دار را از میان میبرم، و اثر سم حیوانات نیش دار را، بلا اثر میگذارم.

برکات خود را از زمین و آسمان بر آنها میفرستم، و زمین با گیاهان و سبزه خود نزهت گیرد، و هر درخت ثمر داری و عطر آگینی، ثمر و عطر خود را بیرون میدهد.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1143

رأفت و ترحم را در دل آنها جای دهم، بطوری که مواسات و برادری میان آنها برقرار گردد، و آنچه دارند علی السویه میان خود قسمت کنند، فقرا بی‌نیاز میشوند و کسی بر دیگری برتری ندارد. و بزرگ بر کوچک ترحم میکند و کوچک بزرگ را محترم میدارد، همه متدین بدین حق (اسلام) هستند و طبق دستورات آن رفتار میکنند و حکم مینمایند.

آنها دوستان من هستند که پیغمبری چون محمد مصطفی و امام امینی مانند علی مرتضی را برای (هدایت و راهنمائی) آنها برگزیدم، و آن مردم را دوستان و یاوران پیغمبرم محمد مصطفی و امینم علی مرتضی قرار دادم.

ای شیطان! آن روز وقتی است که در علم غیب خودم پنهان کرده‌ام، و ناچار بوقوع می‌پیوندد. در آن روز تو و تمام دار و دسته و لشکرت را نابود میگردانم، فاذهب فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

مؤلف: این آثار که ذکر شد در نابودی شیطان و دار و دسته او در تمام ایام

پیغمبر و امت او تا کنون تحقق نیافته است؛ و مسلما باید روزی بعد از برانگیخته شدن پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله متحقق شود؛ و آن روز هم فقط زمان ظهور و سلطنت قائم آل محمد است چنان که در اخبار سابق گذشت و قسمتی هم خواهد آمد.
در کتاب «عدد القویه» مینویسد: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: گوئی قائم را در پشت نجف می‌بینم که زره پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را پوشیده و چون جمع شده است، آن را می‌تکاند تا باندامش رسا می‌آید آنگاه، آن را با پارچه‌ای از استبرق میپوشاند و سوار اسب ابلقی (سیاه و سفید) که میان دو چشمش سفید است شده، و طوری آن را بحرکت می‌آورد که سفیدی پیشانی اسبش را مردم شهرها ببینند و خود علامت ظهور او باشد، سپس پرچم رسول خدا را میگشاید و از گشودن آن نوری میجهد که ما بین شرق و غرب را روشن میکند.
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: گویا قائم را می‌بینم که بر اسب سیاهی که میان پیشانیش از سفیدی

میدرخشد سوار است و از وادی السلام بطرف خندق مسجد سهله میرود و این دعا را میخواند:
لا اله الّا اللَّه حقّا حقّا لا اله الّا اللَّه ایمانا و صدقا، لا اله الّا اللَّه تعبّدا و رقّا، اللّهم معزّ کلّ مؤمن وحید و مذلّ کلّ جبّار عنید. انت کنفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الأرض بما رحبت اللّهم خلقتنی و کنت غنیّا عن خلقی و لو لا نصرک ایّای لکنت من المغلوبین، یا منشر الرّحمة من مواضعها و مخرج البرکات من معادنها، و یا من خصّ نفسه بشموخ الرّفعة فاولیاءه بعزّه یتعزّزون. یا من وضعت له الملوک نیر المذلّة علی اعناقهم فهم من سطوته خائفون. أسألک باسمک الّذی فطرت به خلقک فکلّ لک مذعنون. أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تنجّز لی امری و تعجّل لی فی الفرج و تکفینی و تعافینی و تقضی حوائجی، السّاعة السّاعة، اللّیلة اللّیلة، انّک علی کلّ شیء قدیر.

باب سی و سوم آنچه طبق روایت مفضل بن عمر در روزگار آن حضرت در جهان روی میدهد

اشاره

در یکی از تألیفات علمای شیعه بسلسله سند از مفضل بن عمر «1» روایت شده است که گفت: از آقایم حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند. عرضکردم: آقا برای چه؟ فرمود:
زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند میفرماید:
یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْساها؛ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَةً «2».
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1146
و نیز این همان ساعتی است که خدا فرموده: یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْساها «1» و هم فرموده: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ «2» یعنی: علم آن وقت فقط در نزد خداست و در آیه دیگر فرمود: فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها «3» و نیز فرمود: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ و هم فرمود: ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السَّاعَةِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ «4».
عرضکردم: معنی «یمارون» چیست؟ فرمود: یعنی مردم میگویند قائم کی متولد شده و کی او را دیده، و حالا کجاست و چه وقت آشکار می‌شود؟ اینها همه عجله در امر خدا و شک در قضای الهی و دخالت در قدرت اوست اینان کسانی هستند که در دنیا زیان می‌برند و پایان بد از آن کافران است.
عرضکردم: آیا وقتی برای آن تعیین نشده؟ فرمود: ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین میکنم و نه هم وقتی برای آن تعیین شده است! هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و (بناحق) ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد! در صورتی که خداوند هر سری دارد برای این مخلوق که از خدا و اولیاء خدا برگشته‌اند واقع شده است، هر خیری خدا داشته باشد اختصاص به بندگانش دارد که باید بآن برسند. زیرا که خدا همه وقت با بندگانش است. آن اسرار که بآنها میدهد برای این است که بر آنها حجت باشد.
فقلت فکیف یا مولای فی ظهوره؟ فقال یظهر فی شبهة لیستبین امره و یعلی ذکره.
مفضل گفت: در وقت ظهورش چگونه است؟ فرمود: ای مفضل! او در وضع شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا اینکه امرش روشن شود «5» و نامش

بالا رود و کارش آشکار گردد، و نام و کنیه و نسبش برده

شود، و آوازه او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد

برده می‌شود؛ تا اینکه بواسطه شناختن او حجت بر مردم تمام شود.
بعلاوه ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده‌ایم و نشان داده‌ایم و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته‌ایم که: او همنام جدش پیغمبر خدا و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم، بخدا سوگند کار او بواسطه روشن شدن نام و نسب و کنیه‌اش که بر زبانهای مردم بالا گرفته، متحقق می‌شود. بطوری که آن را برای یک دیگر بازگو میکنند. همه اینها برای اتمام حجت بر آنهاست. آنگاه همان طور که جدش وعده داده، خداوند او را ظاهر می‌گرداند قوله تعالی: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»
یعنی: خداوند نماینده خود را با هدایت و دین حق میفرستد تا او را بر تمام ادیان غالب گرداند هر چند مشرکان نخواهند.

مفضل گفت آقا تأویل «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ» چیست؟
(یعنی چگونه امام زمان بر همه ادیان غالب می‌شود) حضرت فرمود: تأویل آن این آیه است: وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ: یعنی: چندان از مشرکان بکشید که دیگر فتنه‌ای در میان مردم نباشد و همه دین برای خدا باشد.
ای مفضل بخدا قسم! اختلاف را از میان ملل و ادیان برمیدارد و همه دینها یکی می‌شود چنان که خدا فرموده: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ «2» و هم فرموده:
وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ «3» یعنی هر کس دینی جز دین اسلام را بپذیرد هرگز از وی پذیرفته نمیشود و او در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود.
مفضل گفت: آقا! آیا دینی که پدران او ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد داشتند، همان دین اسلام بود؟ فرمود: آری همین دین اسلام بود، نه غیر آن! عرض کردم: دلیلی از قرآن بر این مطلب دارید؟ فرمود: آری از اول تا آخر قرآن پر از
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1149
دلیل است. از جمله آیه: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ میباشد. و دیگر این آیه: مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ «1» یعنی اسلام دین پدر شما ابراهیم است و اوست که شما را مسلمان نامید. و دیگر آیه ایست که خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل از زبان آنها نقل میکند که گفتند: وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً «2» یعنی: خدایا ما دو نفر را دو تن مسلمان و تسلیم‌شده خود قرار ده، و از اولاد ما نیز مردمی مسلمان بیرون آور. و دیگر این آیه در داستان فرعون است که میفرماید:
حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ «3» یعنی: وقتی فرعون میخواست غرق شود، گفت: ایمان آوردم که جز خداوند یگانه‌ای که بنی اسرائیل باو ایمان آوردند، خدائی نیست و اینک من از مسلمانان هستم.
و در داستان سلیمان و بلقیس ملکه سبا میفرماید: وَ أْتُونِی مُسْلِمِینَ یعنی: در حالی که تسلیم شده‌اید، نزد من بیائید، و چون بلقیس بنزد سلیمان آمد گفت:
لَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ
یعنی من با سلیمان در پیشگاه خداوند جهانیان اسلام آوردیم و از زبان

عیسی بن مریم علیهما السلام میفرماید:
مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ یعنی عیسی گفت: کسانی که میخواهند با پذیرش دین خدا مرا یاری نمایند کیستند؟ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ «4» یعنی حواریون گفتند: ما یاوران دینی تو هستیم ما ایمان بخدا آوردیم و شاهد باش که ما مسلمان هستیم! و در آیه دیگر میفرماید:
وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً «5» یعنی: آنچه در آسمانها

و زمین است با میل و بی‌میلی اسلام آوردند و در داستان لوط میفرماید:
فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ «1» یعنی: ما در آنجا بیشتر از یک خانه از مسلمانان نیافتیم و در آیه دیگر میفرماید: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا .. لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ «2» یعنی: بگوئید: ایمان آوردیم بخدا و آنچه از طرف خدا برای ما نازل شده و بین هیچ یک از پیغمبران فرق نمیگذاریم و ما برای او اسلام آوردیم.
و در آیه دیگر میفرماید: أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ الی قوله وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ «3» یعنی: آیا شما حاضر بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید تا آنجا که فرمود: و ما همه برای او اسلام آوردیم.
مفضل عرضکرد: آقا! ادیان چند تا است؟ فرمود: چهار دین است و هر کدام دین جداگانه‌ایست عرض کردم: چرا مجوس را مجوس می‌گویند؟ فرمود:
برای اینکه در سریانی خود را مجوسی نامیدند و دعوی کردند که حضرت آدم و شیث هبة اللّه ازدواج با مادران و خواهران و دختران و خاله‌ها و عمه‌ها و سایر محارم را برای آنها حلال کردند و ادعا می‌کنند که آدم و شیث بآنها دستور داده‌اند که در وسط روز آفتاب را سجده کنند و وقتی برای نماز آنها قرار نداده‌اند، در صورتی که این ادعا افتراء بر خدا و دروغ بستن بر آدم و شیث است.
مفضل گفت: آقا! چرا قوم موسی را یهود می‌گویند؟ فرمود: برای اینکه خداوند از زبان آنها نقل کرده که گفتند: إِنَّا هُدْنا إِلَیْکَ، یعنی ما بسوی تو رجوع کرده‌ایم. عرضکردم: چرا نصاری را نصرانی می‌گویند؟ فرمود: بخاطر این آیه است که به عیسی گفتند: نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ ما یاوران خدائیم، و دین خدا را نصرت میدهیم.
مفضل گفت: آقا! چرا صابئین را بدین نام می‌نامند؟ فرمود: برای اینکه

آنها معتقد شدند که وجود پیغمبران و فرستادگان الهی و ادیان و شرایع آسمانی بیهوده است و هر چه انبیا گفته‌اند باطل است و از این راه یگانگی

خداوند و نبوت پیغمبران و رسالت فرستادگان الهی و جانشینی جانشینان آنها را انکار نمودند و میگویند: نه دینی و نه کتابی و نه پیغمبری است و باعتقاد آنها جهان آفرینش هیچ گونه رابطی با مبدء وجود و مدبر عالم ندارد و خود سری میگردد.

عرضکرد: سبحان اللّٰه! چقدر این اطلاعات مهم است؟ حضرت فرمود: آری ای مفضل آنچه گفتم بشیعیان ما برسان تا در امر دین خود شک نکنند.

مفضل گفت: آقا! مهدی در کدام سرزمین ظهور میکند؟ فرمود: هنگام ظهورش هیچ کس او را نمی‌بیند هر کس جز این بشما بگوید او را دروغگو بدانید.

عرضکردم: آقا! آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمیشود؟ فرمود: چرا بخدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است دیده می- شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال 257 تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت روز وفات پدرش «1» در شهری واقع در کنار شط دجله که آن را شخص متکبر جبار گمراهی بنام جعفر ملقب بمتوکل ملعون بنا می‌کند.

آن شهر را «سر من رأی» مینامند (سر من رای یعنی مسرور می‌شود هر کس آن را ببیند) ولی هر کس آن را ببیند گرفته می‌شود در سال دویست و شصت هر شخص با ایمان و با حقیقتی او را در سامره می‌بیند ولی کسی که دلش آلوده بشک و تردید است او را نمیبیند امر و نهی او در آن شهر نفوذ میکند و در همان جا غائب می‌شود و در قصری بنام (صابر) در جنب مدینه در حرم جدش رسول خدا ظاهر می‌شود و هر کس سعادت دیدار او را داشته باشد در آنجا او را میبیند آنگاه در آخر روز سال دویست و شصت و شش از نظرها غائب می‌گردد و دیگر هیچ کس او را نمی‌بیند تا موقعی که همه چشمها بجمالش

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1152

روشن گردد.

مفضل گفت: در طول غیبت با کی انس میگیرد و با کی گفتگو میکند و کی با او سخن می‌گوید؟ فرمود: فرشتگان خدا و افراد با ایمان طائفه جن با وی سخن میگویند و دستورات و (توقیعات) او برای موثقین و نمایندگان و وکلایش صادر می‌شود.

و همان روز که وی در صابر غائب می‌شود محمد بن نصیر نمیری، خود را باب او (و رابط میان او و شیعیان) معرفی میکند، آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار میگردد.

ای مفضل! گویا او را می‌بینم که وارد شهر مکه شده و لباس پیغمبر را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته است، و نعلین وصله شده پیغمبر را بپا کرده و عصای آن حضرت را بدست گرفته چند بز لاغر را جلو انداخته و

بدین گونه بطرف خانه خدا میرود بدون اینکه کسی او را بشناسد و بسن جوانی آشکار میگردد.
مفضل گفت: آیا بصورت جوان برمیگردد یا با حالت پیری ظهور میکند فرمود:
سبحان اللَّه مگر از حالا کسی میداند؟ وقتی خدا فرمان ظهورش را صادر کند هر طور او بخواهد و بهر صورتی که او صلاح بداند ظاهر می‌شود.
مفضل گفت: آقا! از کجا ظاهر می‌شود و چگونه آشکار میگردد؟ فرمود: ای مفضل او به تنهائی آشکار می‌گردد و تنها بطرف خانه خدا می‌آید و تنها داخل کعبه می‌شود و چون شب فرا رسد همچنان تنهاست، وقتی چشمها بخواب رفت و شب کاملا تاریک شد جبرئیل و میکائیل و دسته دسته فرشتگان بر وی فرود می‌آیند و در آن میان جبرئیل بوی می‌گوید: ای آقای من هر چه بفرمائی پذیرفته است و فرمانت رواست. او (قائم) هم دست بر رخسارش میکشد و میگوید:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1153
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ یعنی: خدا را سپاس میگذارم که وعده‌اش در باره ما راست درآمد و زمین را بما واگذار کرد و هر جای بهشت را بخواهیم منزل می‌کنیم چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان بفرمان الهی! آنگاه در بین رکن و مقام می‌ایستد و با صدای رسا می‌گوید: ای نقبا و مردمی که بمن نزدیک هستید، و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است، برای اطاعت از من بسوی من بیائید! صدای او باین افراد میرسد و آنها در شرق و غرب عالم بعضی در محراب عبادت و گروهی خوابیده‌اند، و با این وصف با یک صدا که میشنوند و با یک چشم بهم زدن در بین رکن و مقام نزد او خواهند بود.

سپس خداوند بنور دستور ميدهد كه بصورت عمودى از زمين تا آسمان جلوه كند و هر كه ساكن زمين است، از آن نور استضائه نمايد و نور از ميان خانه‌اش بر وى بدرخشد و از اين نور دلهاى مؤمنين مسرور گردد، در حالى كه هنوز آنها نمى‌دانند كه قائم ما اهل بيت ظهور كرده است. ولى چون صبح شود همه در برابر قائم خواهند بود و آنها سيصد و سيزده مرد به تعداد لشكر پيغمبر در روز جنگ بدر هستند.
مفضل گفت: آقا! آيا آن هفتاد و دو نفر كه با امام حسين عليه السّلام در كربلا شهيد شدند هم با آنها ظهور مى‌كنند؟ فرمود: فقط ابا عبد اللّه حسين بن على عليه السّلام با دوازده هزار نفر از شيعيان امير المؤمنين عليه السّلام در حالى كه حضرتش عمامه سياه پوشيده است ظهور ميكند. «1»
عرضكردم: آقا! آيا مردم بغير روش و سنت قائم عليه السّلام قبل از ظهور و قيامش با
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1154
امام حسين عليه السّلام بيعت ميكنند؟ فرمود: اى مفضل! هر بيعتى قبل از ظهور قائم كفر و نفاق و نيرنگ است، خداوند بيعت‌كننده و بيعت‌گيرندگان آن را لعنت كند. بلكه اى مفضل! تكيه بخانه خدا ميدهد و دستش را دراز مى‌كند و نورى از آن ميجهد و ميگويد:
اين دست خدا و از جانب خدا و بامر خداست سپس اين آيه را ميخواند: إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ «1» يعنى: كسانى كه با تو بيعت ميكنند، در حقيقت با خدا بيعت مينمايند، دست خدا بالاى دستهاى آنهاست، پس هر كس آن بيعت را بشكند، كارى بزيان خود كرده است.
اول كسى كه دست او را ميبوسد، جبرئيل است، و سپس ساير فرشتگان و نجباء جن و بعد از آنها نقبا با وى متابعت مى‌كنند. مردم در مكه فرياد ميزنند و ميگويند:
اين مرد كيست و اين جماعت كه با او هستند كيانند و اين علامت كه ديشب ديديم و نظيرش ديده نشده چيست؟
بعضى به بعضى ديگر ميگويند: اين مرد همان صاحب بزهاست! عده ديگر ميگويند: نگاه كنيد ببينيد كسى از همراهان او را مى‌شناسيد؟ مردم مى‌گويند ما جز چهار نفر از مردم مكه و چهار نفر كه از اهل مدينه هستند و فلانى و فلانى ميباشند هيچ كدام آنها را نمى‌شناسيم.
اين واقعه در آغاز طلوع آفتاب آن روز خواهد بود، موقعى كه آفتاب طالع شد گوينده‌اى از چشمه خورشيد بزبان عربى فصيحى بانگى ميزند كه اهل

آسمانها و زمین آن را میشوند، و میگوید: ای مردم عالم! این مهدی آل محمد است و او را بنام و کنیه جدش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله میخواند و بپدرش حسن علیه السّلام امام یازدهم تا حسین بن علی صلوات اللَّه علیهم اجمعین نسبت میدهد.
آنگاه گوینده میگوید: با وی بیعت کنید که رستگار میشوید و مخالفت امر او ننمائید که گمراه خواهید شد. سپس به ترتیب فرشتگان و جن و نقباء دست او را
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1155
میبوسند و میگویند: شنیدیم و اطاعت میکنیم، هیچ صاحب روحی در میان مخلوق خدا نمیماند جز اینکه آن صدا را میشنود. کسانی که در جای دور و نزدیک و دریا و خشکی میباشند، می‌آیند و برای یک دیگر نقل میکنند که ما با گوش خود چنین صدائی را شنیدیم.
هنگامی که آفتاب خواست غروب کند؛ کسی از سمت مغرب زمین فریاد میزند ای مردم دنیا! خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین فلسطین بنام «عثمان بن عنبسه» اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده، بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید.
و با وی سر بمخالفت بر ندارید که گمراه میشوید، در آن وقت فرشتگان و جن و نقبا گفته او را رد کرده تکذیب میکنند و بآن گوینده میگویند: شنیدیم و نافرمانی میکنیم! هر کس شک و تردیدی بدلش راه یافته باشد و هر منافق و کافری، با این صدای دوم گمراه میگردد.
در آن وقت آقای ما قائم تکیه بخانه خدا میدهد و میگوید: الا ای اهل عالم! هر کس میخواهد آدم و شیث را به بیند، بداند که من همان آدم و شیث هستم، هر کس میخواهد نوح و پسرش سام را به‌بیند بداند که من همان نوح و سام میباشم، هر کس میخواهد ابراهیم و اسماعیل را به بیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل هستم هر کس میخواهد موسی و یوشع را به بیند بداند که من همان موسی و یوشع هستم.
هر کس میخواهد عیسی و شمعون را به بیند، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم. هر کس میخواهد محمد صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهما را به بیند، بداند که من همان محمد و علی هستم، هر کس میخواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین میباشم. هر کس میخواهد امامان اولاد حسین را به بیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم دعوت مرا بپذیرید و بنزد من جمع شوید که هر چه خواهید بشما اطلاع دهم.
هر کس کتابهای آسمانی و صحف الهی را خوانده است اینک از من میشنود آنگاه شروع میکند بقرائت صحفی که خداوند بر آدم و شیث علیهما السلام نازل

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1156

فرمود پیروان آدم و شیث میگویند: بخدا قسم! این صحف حقیقی آدم و شیث است این مرد آنچه را ما از صحف آدم و شیث نمیدانستیم و بر ما پوشیده بود، و یا از آن حذف و یا تبدیل و تحریف شده بود، بما یاد داد.

سپس صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را میخواند. پیروان تورات و انجیل و زبور میگویند: بخدا قسم! این همان صحف حقیقی نوح و ابراهیم است که چیزی از آن سقط نشده و تبدیل و تحریف نگردیده، بخدا قسم! تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل همین است و این بیش از کتبی است که آن را خوانده‌ایم سپس قرآن می‌خواند مسلمانان میگویند: بخدا قسم! این همان قرآن حقیقی است که خداوند بر پیغمبر نازل کرده، چیزی از آن کم نشده و تحریف و تبدیل نگردیده است.

آنگاه دابة الارض در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و در صورت مؤمنین کلمه «مؤمن» و در صورت کافران کلمه «کافر» را می‌نویسد. سپس مردی که صورتش بعقب و پشتش بسینه برگشته است، بنزد قائم آمده جلو او میایستد و میگوید: آقا! من بشر هستم یکی از فرشتگان بمن دستور داده که بخدمت شما برسم و نابودی لشکر سفیانی را در بیابان «بیداء» بشما اطلاع دهم.

قائم بوی میگوید: داستان خود و برادرت را شرح بده. آن مرد میگوید:
من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم، از دمشق تا زوراء هر جا آبادی بود ویران ساختیم و بحال خراب گذاشتیم، سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و قاطران خود را در مسجد بستیم.
آنگاه از آنجا خارج شدیم در حالی که نفرات ما سیصد هزار لشکر بود و می- خواستیم بمکه بیائیم و خانه خدا را ویران سازیم و اهل مکه را بقتل رسانیم؛ ولی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1157
چون بسرزمین «بیداء» رسیدیم در آنجا منزل کردیم، ناگاه صدائی شنیدیم که گفت ای بیابان این ظالمان را در کام خود فرو بر! با این صدا زمین شکاف برداشت و تمام لشکر را بلعید! بخدا قسم از تمام آن لشکر جز من و برادرم حتی بندی که با آن زانوی شتر را می‌بندند، باقی نماند. در آن هنگام فرشته‌ای را دیدیم که سیلی بصورت ما زد و رویهای ما بپشت برگشت چنان که می‌بینی! سپس آن فرشته به برادرم گفت: برو بشام نزد سفیانی ملعون و او را از ظهور مهدی آل محمد بترسان و بوی اطلاع بده که خداوند لشکر او را در سرزمین (بیداء) نابود گردانید.
آنگاه بمن گفت: تو هم برو بمکه و قائم را بنابودی ستمگران بشارت بده و بر دست وی توبه کن که او توبه تو را قبول میکند قائم هم دست روی صورت او میکشد و بصورت نخست برمی‌گرداند و با وی بیعت نموده و همراه او میماند.
مفضل گفت: آقا: آیا جن و فرشتگان برای بشر آشکار میگردند؟ فرمود:
آری و اللّه آشکار می‌شوند و با آنها سخن میگویند، مانند یکنفر آدمی که با بستگان خود سخن بگوید. عرضکردم: آقا! آیا فرشتگان و طایفه جن همه جا همراه قائم میروند؟ فرمود: آری و اللّه. آنها در زمین هجرت واقع در کوفه و نجف فرود می- آیند، و عدد یاران او در آن موقع چهل و شش هزار نفر فرشته و شش هزار جن است (در روایت دیگر فرمود چهل و شش هزار هم از جن) خداوند قائم را پیروز می‌گرداند.

قائم (ع) در مکه چه میکند؟ و مردم با او چه خواهند کرد؟

مفضل عرض کرد: قائم با اهل مکه چه میکند؟ فرمود: آنها را دعوت بحکمت و موعظه حسنه می‌کند آنها هم از وی اطاعت می‌کنند. قائم مردی از خاندان خود را در آنجا بنیابت خود منصوب داشته و مکه را بقصد مدینه ترک می‌گوید.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1158
مفضل عرضکرد: آقا! با خانه خدا چه می‌کند؟ فرمود: آن را میشکند و بر همان پایه‌ای که روز نخست در عهد حضرت آدم برای مردم بنا شده و ابراهیم و اسماعیل بالا برده بودند، بر پای میدارد. و آنچه که بعد از آن در مسجد الحرام تعمیر شده که پیغمبری و جانشین پیغمبری آن را نساخته است، آن طور که خدا میخواهد آن را میسازد. و هر آثاری که در مکه و مدینه و عراق و سایر جاها از ستمگران باقی مانده باشد همه را ویران میکند. مسجد کوفه را نیز خراب کرده و بر اساس اولی آن بنا میکند. و همچنین قصر عتیق را نیز ویران میکند. خدا لعنت کند سازنده آن را، خدا لعنت کند او را.
مفضل عرضکرد: آقا! آیا قائم در مکه اقامت میکند؟ فرمود: نه! بلکه نائب خود را در آنجا میگذارد، ولی چون اهل مکه دیدند قائم از میان آنها رفته است، هجوم می‌آورند نائب او را میکشند. قائم بسوی آنها برمیگردد و آنها بطور سرشکسته و ذلیل و گریه کنان نزد وی می‌آیند و التماس میکنند و میگویند: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم توبه کردیم، قائم آنها را موعظه میکند و از غضب خدا میترساند و شخصی از اهل مکه را به نیابت خود انتخاب میکند و از مکه خارج می‌شود.
این بار نیز اهل مکه هجوم می‌آورند و نائب او را میکشند. قائم هم یاوران خود از طایفه جن را بسوی مکه فرستاده و سفارش می‌کند که جز افراد با ایمان یکنفر از آنها را باقی نگذارید. اگر بملاحظه رحمت پروردگار نبود که همه اشیاء را گرفته و مظهر رحمتش نیز من می‌باشم، خودم با شما بسوی آنها باز میگشتم. زیرا آنها بکلی از خداوند و من فاصله گرفته و هر گونه پیوندی را قطع کرده‌اند. لشکر مهدی هم بسوی اهل مکه بازمی‌گردند. بخدا قسم از هر صد نفر آنها بلکه از هر هزار نفر آنان یکنفر را باقی نمیگذارند.

مقر قائم (ع) هنگام ظهور کجاست؟

مفضل گفت: آقا خانه مهدی در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع

شوند؟ فرمود: مقر سلطنت وی شهر کوفه است و محل حکومتش مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنائمش مسجد سهله واقع در زمینهای صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است.
عرضکرد: آقا همه اهل ایمان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: آری و اللَّه. در آن روز تمام مؤمنین یا در کوفه و یا در حوالی کوفه می‌باشند، زمین آن بمساحت جولانگاه اسبی بدو هزار درهم میرسد. اکثر مردم آرزو دارند که کاش میتوانستند یک وجب از زمین «سبع» را بیک وجب شمش طلا بخرند، و «سبع» از مضافات همدان است «1».
در آن روز طول شهر کوفه به پنجاه و چهار میل میرسد بطوری که کاخهای آن مجاور کربلا است. خداوند در آن روز کربلا را محل آمد و رفت فرشتگان و مؤمنین خواهد نمود! و در آن روز ارزشی بسزا دارد، چنان برکت بآن روی می‌آورد که اگر مؤمنی از روی حقیقت در آنجا بایستد و یکدفعه از خداوند طلب روزی کند؛ خداوند هزار برابر دنیا باو عطا میفرماید «2».
آنگاه حضرت صادق علیه السّلام آهی کشید و فرمود: ای مفضل! تمام اماکن روی زمین بر یک دیگر فخر می‌کردند. از جمله کعبه در مسجد الحرام بر زمین کربلا فخر نمود. خداوند وحی فرستاد که ای کعبه ساکت باش! و بر کربلا فخر مکن! زیرا کربلا بقعه مبارکی است که در آنجا از جانب خداوند بوسیله درخت به موسی بن عمران وحی شد.

و همان تلی است که مریم و عیسی منزل کردند و محلی است که سر حسین علیه السّلام را در آن شستشو دادند و مریم عیسی را شست و خودش هم بعد از ولادت وی غسل کرد.
کربلا بهترین سرزمینهاست. پیغمبر هنگام غیبتش از آنجا بآسمان بالا رفت و آنجا تا موقع ظهور قائم خیر و برکت زیادی برای شیعیان ما دارد.

مفضل گفت: آقا! سپس مهدی بکجا میرود؟ فرمود: میرود بمدینه جدم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله وقتی بمدینه در آمد مقامی بس عجیب خواهد داشت که باعث مسرت مؤمنین و نقمت کفار میباشد.
مفضل گفت: آقا! آن مقام عجیب چیست؟ فرمود: می‌آید کنار قبر پیغمبر و صدا میزند: ای مردم! آیا این قبر جد من است؟ مردم میگویند: ای مهدی آل محمد آری این قبر پیغمبر جد تو است. میپرسد: چه کسانی با وی در اینجا مدفون هستند؟
میگویند: دو نفر از اصحاب و انیس او.
با اینکه او از هر کس بهتر آن دو نفر را میشناسد، در حالی که مردم همه گوش میدهند، سؤال میکند: آنها کیانند؟ چطور شد که در میان تمام مردم فقط این دو نفر با جد من پیغمبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در اینجا دفن شدند، شاید کسانی دیگر مدفون باشند.
مردم میگویند: ای مهدی آل محمد! کسی غیر از این دو نفر در اینجا مدفون نیست از این جهت در اینجا دفن شدند که خلیفه پیغمبر و پدر زن او هستند، مهدی سه بار این سؤال را تکرار میکند، سپس دستور میدهد که آن دو نفر را از قبر بیرون بیاورند.
مردم هم آنها را بیرون می‌آورند در حالی که بدنشان تر و تازه است و اصلا نپوسیده و تغییر نکرده‌اند.
سپس مهدی میپرسد: آیا کسی در میان شما هست که اینان را بشناسد؟ مردم میگویند: ما آنها را باوصافشان میشناسیم. اینان انیس جد شما هستند. میپرسد: آیا در میان شما کسی هست که جز این بگوید یا در باره اینان شک کند؟ مردم میگویند
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1161
نه! مهدی سه روز بیرون آوردن آنها را بتأخیر می‌اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می‌شود.
سپس مهدی بآنجا آمده و روی قبرهای آنها را برمیدارد و به نقبای خود میگوید:
قبرهای اینان را بشکافید و آنها را جستجو کنید. نقبا هم با دستهای خود آنها را جستجو کرده تا آنکه تر و تازه مانند روز نخست بیرون می‌آورند. دستور میدهد کفنهای آنها را بیرون آوردند بر درخت پوسیده و خشکی بردار کشند، فی الحال درخت سرسبز و پرشاخ و برگ و خرم می‌شود! با مشاهده این وضع عجیب دوستداران آنها، میگویند: بخدا قسم این شرافت حقیقی است که اینها دارند، و ما هم بدوستی اینان فائز شدیم هر کس

جزئی محبتی از آنها در دل داشته باشد، می‌آید و آن منظره را مینگرد و با دیدن آن فریفته میگردد.
در این هنگام جارچی مهدی صدا میزند: هر کس دو صحابه پیغمبر و انیس او را دوست میدارد در یک سمت بایستد. مردم دو دسته می‌شوند: یک دسته دوست آنها و دسته‌ای دشمن آنان. مهدی بدوستان آن دو نفر دستور میدهد که از آنها بیزاری جویند. آنها هم میگویند: ای مهدی آل پیغمبر! ما پیش از آنکه بدانیم اینان در نزد خدا و تو چنین مقامی دارند از آنها بیزاری نجستیم، اکنون که فضل و مقام آنها برای ما ظاهر شده، چگونه با دیدن بدن تر و تازه آنها و سبز شدن درخت پوسیده از آنان بیزاری بجوئیم؟
بلکه بخدا قسم ما از تو و کسانی که عقیده بتو دارند و آنها که باینان ایمان ندارند و آنها را بردار زدند، و از قبر بیرون آوردند، بیزاری میجوئیم، در این وقت مهدی بامر خداوند دستور میدهد باد سیاهی بر آنها بوزد و آنان را مانند ریشه‌های پوسیده درخت نخل از میان میبرد.
سپس دستور میدهد آنها را از بالای دار پائین بیاورند، و بامر خداوند زنده میگرداند و دستور میدهد تمام مردم جمع شوند. آنگاه اعمال آنها را در هر کوره
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1162
و دوره‌ای شرح میدهد، تا آنکه داستان کشته شدن هابیل فرزند آدم و برافروختن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانی شدن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و دار کشیدن عیسی و شکنجه دادن جرجیس و دانیال پیغمبر و زدن سلمان فارسی، و آتش زدن در خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام و تازیانه زدن ببازوی صدیقه کبری فاطمه زهرا و در به پهلوی او زدن، و سقط شدن محسن بچه او و سم دادن بامام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و عموزادگان و یاوران آن حضرت و اسیر کردن فرزندان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و ریختن خون آل محمد، و هر خونی که بناحق ریخته شده، و هر زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، و هر خیانت و اعمال زشت و گناه و ظلم و ستم که از زمان حضرت آدم تا موقع قیام قائم از بنی آدم سرزده همه و همه را بگردن اولی و دومی انداخته و بر آنها ثابت نموده و ملزم میگرداند و آنها هم اعتراف میکنند.
آنگاه دستور میدهد هر کس حاضر است و از آنها ظلمی دیده قصاص کند.
آنها هم قصاص میکنند، سپس آنها را دوباره بر همان درخت بدار میکشد، و امر میکند آتشی از زمین بیرون آمده آنها را با درخت میسوزاند آنگاه بباد دستور میدهد تا خاکسترشان را بآب دریاها بپاشد.
مفضل عرضکرد: آقا این عذاب آخر آنهاست؟ فرمود: نه! نه! ای مفضل بخدا قسم فردای قیامت هر مؤمن و کافری بصحرای محشر می‌آیند و

آقای بزرگ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار نیز حاضر میشوند و همه آنها از آن دو نفر قصاص میکنند. تا جایی که آن دو نفر را در هر شبانه روز هزار بار میکشند و باز بامر خداوند بصورت اول برمیگردند تا باز عذاب شوند.

بغداد آن روز

سپس مهدی از مدینه بکوفه میرود و در بین کوفه و نجف فرود می‌آید در آن روز
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1163
یارانش چهل و شش هزار فرشته و شش هزار نفر جن و سیصد و سیزده تن نقیب میباشند مفضل عرضکرد: آقا! در آن روز دار الفاسقین (بغداد) چه وضعی دارد؟
فرمود: مشمول لعنت و غضب خداوند است. فتنه‌ها و آشوبها آن را ویران میسازد و بکلی متروک میماند. ای وای بر بغداد و مردم آن از خطر لشکری که با پرچمهای زرد، و لشکری که با پرچمهای خود از مغرب زمین میایند و کسی که جزیره را جلب میکند و لشکری که از دور و نزدیک به آنجا میرود.
بخدا قسم همه گونه عذاب که بر امتهای متمرد و سرکش از اول خلقت تا آخر عالم رسیده بر بغداد فرود می‌آید. عذابهائی به بغداد میرسد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است طوفان شمشیر، آنها را فرو گیرد. وای بر کسی که آنجا را مسکن خود قرار دهد، زیرا هر کس در آنجا مقیم شود با حالت شقاوت باقی میماند و هر کس هجرت کند در پرتو خدا بسر برد. بخدا مردم بغداد چنان غرق در ناز و نعمت و عیش و نوش میشوند که میگویند: زندگی حقیقی دنیا همین و خانه‌ها و کاخهای آن، قصرهای بهشت است و دختران آن (در زیبائی) حور العین و جوانان آن جوانان بهشت است. و چنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگانش را به بغداد ارزانی داشته است! افتراء بخداوند و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و حکم کردن بر خلاف قرآن و شهادت دروغ و شرابخواری و زناکاری و خوردن پلیدی‌ها، و خونریزی، چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع تمام دنیا بپای آن نرسد. آنگاه خداوند همین بغداد را بوسیله آن آشوبها و آن لشکرها چنان ویران میسازد که وقتی رهگذری از آنجا میگذرد؛ میگوید:
شهر بغداد در اینجا بوده است!!

آنگاه سید حسنی آن جوان زیبا از طرف سرزمین دیلم خروج کرده و با صدای رسا صدا میزند: ای آل احمد! دعوت آن کس را که از غیبتش متأسف بودید

اجابت کنید این صدا از ناحیه ضریح پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بلند می‌شود پس گنجهای خدا از طالقان او را پذیره میشوند. آنها گنجهائی هستند اما چه گنجی که نه طلا و نه نقره است بلکه مردانی هستند که ایمانی فولادین دارند، و بر اسبهای چابک سوار و اسلحه بدست گرفته و پی در پی ستمگران را کشته تا آنکه وارد کوفه میشوند و در آن موقع اکثر روی زمین را از لوث وجود بیدینان صاف کرده‌اند. آنها کوفه را محل اقامت خود قرار میدهند.

چون خبر ظهور مهدی علیه السّلام باو (سید حسنی) و اصحابش میرسد، اصحابش باو میگویند: ای پسر پیغمبر! این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟

سید حسنی میگوید: با من بیائید تا ببینم او کیست و چه می‌خواهد. بخدا قسم سید حسنی میداند که او مهدی است و او را می‌شناسد، ولی برای این میگوید که باصحابش بشناساند که او کیست.

سید حسنی بیرون می‌آید تا بمهدی میرسد و از وی می‌پرسد: اگر تو مهدی آل محمد هستی عصای جدت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و انگشتر و پیراهن و زرهش موسوم به «فاضل» و عمامه مبارکش بنام «سحاب» و اسبش «یربوع» و «عضباء» شترش و «دلدل» قاطرش و «یعفور» الاغ آن سرور و اسب اصلیش «براق» و قرآنی که امیر المؤمنین جمع- آوری کرده کجاست؟ «1» مهدی علیه السّلام تمام اینها را بیرون آورده به سید حسنی نشان میدهد آنگاه عصای پیغمبر را گرفته و بسنگ سختی میزند، فی الحال سنگ مانند درخت سبز می‌شود؛ و شاخ و برگ در می‌آورد. مقصود سید حسنی اینست که بزرگواری مهدی علیه السّلام را باصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با وی بیعت کنند. آنگاه سید حسنی عرض میکند: اللَّه اکبر! یا ابن رسول اللَّه! دست مبارکت را بده تا با شما بیعت کنیم، مهدی هم دستش را دراز کرده و حسنی نخست خود و سپس سایر لشکریانش با وی بیعت می‌کنند، مگر چهل هزار نفر که قرآنها با خود دارند و معروف به «زیدیه»

می‌باشند که از بیعت کردن امتناع میورزند.

آنها می‌گویند این کار چیزی جز یک سحر بزرگ نیست و با این حرف دو لشکر بجان هم می‌افتند، مهدی علیه السّلام بطرف طائفه زیدیه آمده و سه روز آنها را موعظه می‌نماید و دعوت بآرامش و پذیرش خودش میکند، ولی آنها بر سرکشی و کیفر خود میافزایند مهدی علیه السّلام هم ناچار دستور قتل آنها را صادر نموده همه را از دم شمشیر میگذرانند. سپس مهدی علیه السّلام باصحاب خود میگوید: قرآنهای آنها را نگیرید بگذارید تا باعث حسرت آنها گردد؛ همان طور که آن را تبدیل کرده و تغییر دادند و مطابق آنچه در آن بود عمل نکردند «1» مفضل عرضکرد: آقا! بعدا مهدی چه می‌کند؟ فرمود: لشکری برای دستگیری سفیانی بدمشق میفرستد؛ او را گرفته و روی سنگی سر می‌برند. آنگاه حسین علیه السّلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفری که در کربلا از یاران او بودند و با وی شهید شدند، آشکار می‌شود. ای خوش آن رجعت نوری «2» سپس صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام ظهور میکند و خیمه‌ای که بر چهار پایه استوار باشد در نجف برای وی بر سر پا میکنند. یک پایه آن در نجف و پایه‌ای در حجر اسماعیل و پایه‌ای در صفا و پایه‌ای در زمین مدینه است.
گویا چراغهای آن را می‌بینم که مانند انوار مهر و ماه در آسمان و زمین میدرخشد. در آن موقع باطن هر کس آشکار می‌شود، و زنان شیرده از وحشت بچه‌های خود را رها میکنند. آنگاه آقای بزرگ محمد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با انصار و مهاجرین و آنها که باو ایمان آوردند، و نبوت او را تصدیق کردند و در رکاب وی شهید شدند، ظهور میکند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1166
با ظهور حضرتش کسانی که دعوت آن حضرت را تکذیب کردند و در باره پیغمبریش شک نمودند و اعتنا بگفتار وی نکردند و کسانی که گفتند او ساحر و کاهن و دیوانه است و از روی هوای نفس سخن میگوید و آنها که با وی جنگ کردند حاضر میکنند تا از روی حق و عدالت انتقام اعمالی را که از بعثت آن حضرت تا موقع ظهور مهدی با هر امامی و در هر وقتی از اوقات مرتکب شده‌اند از آنها بگیرد. اینست تأویل حقیقی آیه شریفه: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ «1».
مفضل عرضکرد: آقا فرعون و هامان در آن وقت کیستند؟ فرمود: اولی و دومی است. عرضکرد آقا آیا پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و علی علیه السّلام با قائم خواهند بود؟ فرمود:
آری و اللَّه پیغمبر و علی ناگزیر میباید قدم روی زمین بگذارند آری بخدا آنها همه جا حتی به پشت کوه قاف و ظلمات و قعر دریاها هم میروند تا

آنجا كه جايى نمى‌ماند جز اينكه پيغمبر و على عليهما السلام رفته و آثار واجب دين خدا را در آنجا برپا ميدارند «2».

اى مفضل! گويا مى‌بينم كه ما ائمه آن موقع جلو پيغمبر جمع شده و بآن حضرت شكايت مى‌كنيم كه امت بعد از وى چه بروز ما آوردند، و مى‌گوئيم امت ما را تكذيب كردند و بى‌اعتنائى و نفرين و لعنت و تهديد بقتل نمودند، واليان ستمگر آنها ما را از وطن بيرون آورده بپايتخت خود بردند و جمعى از ما را با سم و حبس كشتند. در اين وقت پيغمبر سخت گريه ميكند و ميفرمايد اى فرزندان من! هر چه بشما رسيد بيشتر بجد شما رسيد.

دادخواهی حضرت زهرا (ع)

آنگاه فاطمه زهراء علیها السلام می‌آید و از ظلم اولی و دومی و غصب فدک
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1167
ملک خود توسط آنها، و رفتن بمیان مهاجرین و انصار و ایراد خطبه‌اش در خصوص غصب فدک، و جوابی که خلیفه در رد او گفت که: پیغمبران ارث نمی‌گذارند، و استدلال زهرا بگفته زکریا و یحیی و داستان داود و سلیمان و اینکه دومی باو گفت:
آن طوماری را که پدرت برای تو نوشت بمن نشان بده و او در آورد و نشان داد و او آن را گرفته پیش روی قریش و مهاجرین و انصار و سایرین پاره کرد و گریستن زهرا (ع) و برگشتن بطرف قبر پدرش رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در حالی که میگریست و محزون بود و بخداوند و پدرش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پناه آورده و با شعار رقیه دختر صفی تمثل جست شکایت میکند که گفت:
قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم یکبر الخطب
انّا فقدناک فقد الأرض وابلها و اختلّ اهلک فاشهد هم فقد لعبوا
ابدّت رجال لنا فحوی صدورهم لمّا نأیت و حالت دونک الحجب
لکلّ قوم لهم قرب و منزلة عند الاله علی الادنین مقترب
یا لیت قبلک کان الموت حلّ بنا املوا اناس ففازوا بالّذی طلبوا
سپس داستان اولی را نقل میکند که چگونه خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جمعی را فرستاد تا امیر المؤمنین را از خانه خود برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده ببرند، و امیر المؤمنین بعد از آن حضرت مشغول جمع آوری قرآن گردید، و قرض حضرتش را که هشتاد هزار درهم بود، با فروش دارائی خود، همه آنها را پرداخت.
و هم نقل میکند که چگونه عمر گفت یا علی بیرون بیا و در آنچه مسلمانان شرکت کرده‌اند تو نیز شرکت کن و گر نه گردنت را می‌زنیم، فضه گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام مشغول کاری است که اگر انصاف داشته باشید، خواهید دانست که او از آمدن معذور است، ولی آنها گوش نگرفتند و هیزم آوردند تا درب خانه‌ای را که امیر- مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه در آن بودند آتش بزنند، و بالاخره، آن در را هم آتش زدند. فاطمه آمد پشت در و از همان جا صدا زد: ای عمر و ای
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1168
بر تو چگونه بر خدا و پیغمبر جسارت ورزیدی که با این کار میخواهی نسل پیغمبر را از روی زمین براندازی و او را از میان ببری و نور خدا را خاموش

کنی، با اینکه خدا نمیگذارد که نورش خاموش شود.
عمر گفت: ای فاطمه! فعلا نه محمد حاضر است و نه فرشتگان از جانب خدا برای امر و نهی و ترساندن می‌آیند، و علی هم مانند یکنفر از مسلمین است، اگر میخواهی بگو بیرون بیاید و با ابو بکر بیعت کند و گر نه همه شما را آتش میزنم فاطمه در حالی که میگریست گفت: پروردگارا! شکایت فقدان پیغمبر و رسول برگزیده‌ات و ارتداد امتت و ممانعتی را که از رسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ما قرار داده‌ای بعمل آوردند، بتو میکنم.
عمر گفت: ای فاطمه این حرفهای زنانه را کنار بگذار. خدا نبوت و خلافت را یک جا برای شما جمع نمیکند. سپس هیزم را آتش زد و قنفذ ملعون دستش را داخل نمود تا در را بگشاید، و عمر با تازیانه به بازوی فاطمه (ع) زد بطوری که بازویش همچون بازوبند سیاهی ورم کرد، و طوری با پا بدر نیم سوخته زد که بشکم دختر پیغمبر خورد و او که حامله بود محسن شش ماهه خود را سقط کرد «1» عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند بدرون خانه. فاطمه با صدای بلند گریه میکرد و میگفت: ای پدر! ای پیغمبر خدا! دخترت را دروغگو میدانند و میزنند! و بچه‌اش را کشتند!! سپس امیر المؤمنین در حالی که چشمش از شدت غضب سرخ شده بود از داخل خانه بیرون آمد و عبایش را در آورد و روی فاطمه که غش کرده بود انداخت و او را بسینه چسبانید.
و بوی گفت: ای دختر پیغمبر خدا! میدانی که خداوند پدر بزرگوارت را برای هدایت جهانیان برانگیخت. مبادا مقنعه خود را از سر برداری و نفرین کنی! ای فاطمه بخدا قسم اگر چنین کنی یکنفر در روی زمین نمیماند که بگوید محمد و
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1169
موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم پیغمبر خداست هر جنبنده‌ای که در روی زمین است و هر پرنده‌ای که در آسمان است خداوند آن را نابود میکند.
آنگاه بعمر گفت: ای پسر خطاب وای بر تو از این کار که امروز نمودی و از عواقب آن. از خانه من بیرون برو پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و امت جفا جوی را بکشم عمر هم با خالد بن ولید و قنفذ و عبد الرحمن بن ابی بیرون رفتند.
امیر مؤمنان فضه را صدا زد و فرمود: ای فضه بانوی خود زهراء را دریاب که دچار درد زائیدن شده است. چون فضه بکار آن مخدره پرداخت. بچه‌ای که پیش از ولادت نام او را محسن گذارده بودند سقط گردید! امیر المؤمنین فرمود: این بچه بنزد جدش رسول خدا میرود و بوی شکایت می‌کند.

امیر المؤمنین در تاریکی شب زهرا را برداشته باتفاق حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بدر خانه مهاجر و انصار میرفت، و آنها را بیاد خدا و پیغمبر و بیعت و پیمانی که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله در زمان حیات خود در چهار جا برای وی گرفت و در هر مورد مسلمانان او را امیر المؤمنین (ع) دانستند می‌آورد و همه وعده میدادند که فردای آن شب بیاری وی قیام کنند ولی چون صبح میشد هیچ کس حرکتی از خود نشان نمیداد.

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام محنتهای عظیمی را که بعد از پیغمبر دید و با آن امتحان خود را داد، بآن حضرت شکایت می‌کند. میگوید: یا رسول اللَّه داستان من مانند داستان هارون است و من بشما همان را میگویم که هارون بموسی گفت:
ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ «1» یعنی: فرزند مادرم مردم مرا تنها گذاشتند و نزدیک بود مرا بکشند پس تو کاری نکن که دشمن بمن سرزنش کند، و مرا با مردم ظالم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1170
قرار مده من هم صبر کردم و تسلیم حوادث شدم و راضی برضای خدا گشتم و با مخالفتی که با من نمودند و نقض عهد خود که با آنها در باره من معاهده نمودی، حجت بر آنها تمام گشت.
یا رسول اللَّه! من متحمل رنجها و گرفتاریهائی شدم که هیچ جانشین پیغمبری در هیچ امتی متحمل نگشت، تا جایی که با ضربت عبد الرحمن بن ملجم مرا بقتل رساندند، و خداوند شاهد بچگونگی نقض بیعت من است.
طلحه و زبیر عایشه را به بهانه ادای مراسم حج و عمره بمکه بردند ولی او را گردش داده به بصره آوردند. من هم ناچار برای جلوگیری از بلوای آنها بسیج کردم و خدا و شما را بیاد آنها آوردم، ولی آنها برنگشتند تا اینکه خداوند مرا بر آنها پیروز گردانید و خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته و هفتاد دست که میخواست مهار شتر عایشه را نگهدارد بریده شد.
یا رسول اللَّه: آنچه در جنگهای شما و جنگهای بعد از شما دیدم از جنگ جمل بر من دشوارتر نبود «1» زیرا آن جنگ از سخت‌ترین و هول انگیزترین و بزرگترین جنگهائی بود که من دیدم. همان طور که مرا بار آوردی و باین آیه:
فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ؛ و آیه وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ من نیز صبر کردم.
یا رسول اللَّه بخدا قسم تأویل این آیه وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ «2» واقعا بعد از شما تحقق یافت که خدا میفرماید:
محمد هم پیغمبری است که پیش از او هم پیغمبران بودند، آیا اگر او مرد یا کشته شد شما بطریقه (جاهلیت سابق) خود بازمی‌گردید؟ (این را بدانید که) هر کس

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1171
(بعد از پذیرفتن اسلام) بطریقه سابق خود برگردد، هیچ گونه ضرری نمیتواند بخدا برساند.

ای مفضل! آنگاه حسن علیه السّلام برخاسته و خطاب به پیغمبر می‌گوید: ای جد بزرگوار! من هنگام آمدن پدرم امیر المؤمنین بکوفه با حضرتش بودم تا اینکه بضربت عبد الرحمن بن ملجم ملعون شهید شد. همان طور که شما باو وصیت کرده بودید پدرم نیز بمن وصیت فرمود. چون معاویه ملعون از شهادت پدرم مطلع شد، زیاد زنازاده را با دویست و پنجاه هزار سرباز بکوفه فرستاد و بوی دستور داد که من و برادرم حسین و سایر برادران و بستگان و شیعیان و دوستان مرا گرفتار سازد و از ما برای معاویه بیعت بگیرد.
هر کدام از ما حاضر نشدند گردنش را زدند، و سر او را برای معاویه فرستادند چون من این را دیدم از خانه بیرون آمده، بمسجد جامع کوفه رفتم تا نماز بگزارم. بعد از نماز بمنبر رفتم و بعد از حمد و ثنای الهی گفتم: ای مردم! اوضاع دنیا عوض شده و آثار دین از بین رفته، و بردباری کم شده امروز دیگر از تحریکات شیطانی و حکم خائنین کسی آسایش ندارد.
بخدا قسم دلیلهای محکمی برای آنها آورده شد، و علائم زیادی بر ایشان روشن گردید، و مشکلاتشان آشکار گشت، و هر لحظه منتظر بودیم که تأویل این آیه: «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ ...» تحقق یابد. ای مردم! بخدا قسم جدم رحلت کرد و پدرم شهید شد و وسواس خناس در دلهای مردم تخم وسوسه پاشید و فتنه‌جویان برای ایجاد فتنه عربده‌ها کشیدند و بر خلاف سنت رفتار کردید.
ای وای بر آن فتنه کر و کور که صدای کسانی که مردم را براه راست میخوانند و برای پذیرش حق و حقیقت صلا میزنند، شنیده نمیشود، در آن فتنه است که سخن نفاق آمیز آشکار می‌گردد و باطن تفرقه اندازان معلوم می‌شود و دو لشکر خارجی شام و

عراق بجان هم می‌افتند. خدا شما را رحمت کند بشتابید بسوی گشایش و نور آشکار و پرچم بزرگ و چراغی که هیچ گاه خاموش نمیشود و حقی که مخفی نمی‌گردد.
ای مردم! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکی گمراهی که شما را احاطه کرده بدرائید. بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و ردای عظمت پوشانید، قسم یاد میکنم جمعی از شما که دارای دلهائی صاف و نیتهائی خالص باشند، بدون اینکه آمیخته بنفاق و قصد افتراق باشند برخاسته با من بیعت کنید، تا من بتوانم با شمشیر قیام کنم و اطراف کار

را بر دشمن تنگ بگیرم و با نیزه‌ها و سمهای اسب لشکر آنها را از میان بردارم، ای مردم! خدا شما را رحمت کند سخن بگوئید و بمن جواب بدهید! یا رسول اللَّه! مثل اینکه مهر سکوت بدهان آنها زده بودند. زیرا جز بیست نفر کسی دیگر بمن جواب نداد!! آنها برخاستند و گفتند: ای پسر پیغمبر؛ ما با شمشیرهای خود تا پای جان برای نصرت تو ایستاده‌ایم. فرمانبردار توئیم و هر کاری بکنی تصدیق میکنیم، هر امری داری بفرما.
من بچپ و راست خود نگاه کردم دیدم جز آن بیست نفر کسی دیگر نمانده است. در آن هنگام پیش خود گفتم: من هم از جدم پیروی میکنم، چه او وقتی سی و نه نفر معتقد داشت در پنهانی خدا را پرستش نمود. چون خداوند او را بسن چهل سالگی رسانید با جماعت بیشتر امر خدا را آشکار کرد. اگر آن عده با من بودند ببهترین وجه در راه خدا جهاد میکردم، آنگاه سر بآسمان برداشتم و عرضکردم:
خداوندا! من مردم را به راه راست دعوت کردم و از عذاب تو ترساندم و امر و نهی کردم، ولی آنها پاسخ مثبت بمن ندادند و از یاری من سر باز زدند، آنها از اجابت دعوت داعی حق غافل بودند و از یاری وی خودداری کردند و در پیروی از او تقصیر نمودند و بکمک دشمنان او رفتند.
پروردگارا! عذاب و بلای خود را که بر ستمگران همیشه میفرستی بر اینان نیز فرو فرست. این را گفتم و از منبر بزیر آمدم و از کوفه کوچ کرده رهسپار مدینه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1173
شدم! در کوفه دسته دسته مردم (خون مرده) می‌آمدند و میگفتند: معاویه دسته دسته سپاه خود را بشهر انبار و کوفه گسیل داشته و آنها هم دست بغارت و قتل مردم و زنان و اطفال آنها زدند؛ من هم بآنها فهماندم که وفا ندارند، لشکری فراهم آوردم، و بآنها گفتم که شما بطرف معاویه خواهید رفت و پیمان و بیعت خود را با من میشکنید، و همان طور هم که گفته بودم، تحقق پذیرفت.

آنگاه امام حسین علیه السّلام با بدنی آغشته بخون، خود و یارانش که با وی کشته شدند، در جلو پیغمبر میایستد. چون پیغمبر او را مینگرد زار زار میگرید. از گریه او اهل آسمان و زمین نیز گریه میکنند. فاطمه زهراء (ع) هم ناله جانکاه از دل پر الم بر می‌آورد. از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرت زمین و اهل زمین متزلزل می‌گردند.
سپس امیر المؤمنین و امام حسن در سمت راست پیغمبر و فاطمه زهرا در سمت چپ آن حضرت قرار میگیرند. پیغمبر او را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: یا حسین فدایت گردم! دیدگانت روشن باد و دیدگان من هم روشن باشد سپس حمزه سید الشهداء عموی پیغمبر در سمت راست آن حضرت میایستد و در سمت چپ جعفر بن ابی طالب (طیار) قرار میگیرد.
ناگاه خدیجه کبری و فاطمه دختر اسد (مادر امیر المؤمنین) محسن سقط شده فاطمه زهراء را بدست گرفته ناله کنان بنزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله میایند و مادرش فاطمه علیها السلام این آیه قرآن را میخواند: هذا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ، یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً «1» یعنی: اینست آن روزی که بشما وعده شده بود.
امروز هر کس کار نیکی کرده یا عمل بدی نموده، کرده خود را خواهد یافت، امروز هر کس آرزو میکند که کاش میان او و عمل بدش زمان متمادی فاصله بود.

مفضل گفت: در این وقت حضرت صادق علیه السّلام چنان گریست که محاسن مبارکش از سیلاب اشک تر شد! سپس فرمود: روشن مباد چشمی که با این گفته نگرید!! مفضل هم بسیار گریست و آنگاه عرضکرد: آقا این گریه چقدر ثواب دارد؟
فرمود: وقتی از روی حقیقت باشد، بشماره نمی‌آید! سپس مفضل عرضکرد: آقا چه میفرمائید در باره این آیه: وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «1» یعنی: روز قیامت از کسی که بخاک سپرده شده سؤال می‌شود بچه جرمی کشته شده است؟ فرمود: ای مفضل بخدا قسم این «موءوده» و بخاک سپرده شده، محسن بچه فاطمه (ع) است. زیرا مقصود از این آیه مائیم و هر کس جز این بگوید او را تکذیب کنید.
مفضل عرضکرد: آقا آنگاه چه می‌شود؟ فرمود: فاطمه زهراء برخاسته و عرض میکند: خدایا! آن روزی که بمن وعده فرمودی از کسانی که بمن ظلم کرده‌اند و حق مرا غصب نمودند و مرا زدند و اولاد مرا بگریه آوردند، انتقام بگیر! بوعده خود وفا کن. در این وقت فرشتگان هفت آسمان و حاملین عرش الهی و ساکنان هوا و اهل دنیا و آنها که در زیر طبقات زمین هستند، با ناله و فریاد میگریند و بخدا شکایت میکنند.
در آن روز تمام قاتلان و ظالمان بما و آنها که از آنچه بر سر ما آمده، راضی بودند هزار بار بقتل میرسند، نه مثل کشته شدن آنها که در راه خدا شهید میشوند زیرا شهیدان در حقیقت نمی‌میرند چنان که خدا فرمود: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ «2» یعنی: گمان مکن آنها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، نه! آنها زنده و

در نزد خدایشان روزی میبرند، آنها از آنچه خداوند از فضل خودش بآنان روزی داشته است خوشحالند، و هم از آنان که هنوز بآنها ملحق نشده و از پشت سر آنها می‌آیند، مسرورند و شادند، که ترسی بر آنها نیست و آنها غمگین نمیباشند.
مفضل عرضکرد: آقا! بعضی از شیعیان شما عقیده برجعت شما ندارند فرمود:
آیا آنها سخن جد ما پیغمبر خدا و گفته ما ائمه را نشنیده‌اند که میگوئیم:
وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ «1» یعنی: بجای عذاب بزرگتر، عذاب نزدیکتر به آنها می‌چشانیم تا شاید برگردند. ای

مفضل عذاب نزدیکتر رجعت آل محمد و عذاب بزرگتر عذاب روز قیامت است که خدا می‌فرماید: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ «2» یعنی: قیامت روزی است که اوضاع زمین و آسمان‌ها دگرگون میگردد و همه در پیشگاه خداوند حاضر میشوند.

مفضل گفت: آقا! ما میدانیم که شما برگزیده خدا هستید بدلیل اینکه خداوند میفرماید: نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ و این آیه: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ و این آیه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1176
مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «1» ترجمه آیات به ترتیب اینست: مقام هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم، خداوند بهتر میداند رسالت خود را در کجا قرار دهد خداوند آدم و نوح و اولاد ابراهیم و فرزندان عمران را بر جهانیان برگزید.
آنها از یک نسل هستند، بعضی از بعضی دیگر، و خداوند شنوا و داناست.
حضرت فرمود: ای مفضل ما در این آیه کجا ذکرشده‌ایم؟ عرضکرد: بخدا قسم اینکه خدا میفرماید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ «2» یعنی: نزدیکترین مردم بابراهیم کسانی هستند که از وی پیروی کردند، و این پیغمبر (محمد) و آنها که بوی ایمان آوردند و خدا ولی مؤمنین است و این آیه: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ»
دین پدرتان ابراهیم است، خداوند شما را مسلمان نامید و این آیه وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ «4» یعنی: ابراهیم گفت خدایا مرا و فرزندانم را از پرستش بتها برحذر بدار، شما هستید.
و میدانیم که پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام نه بت و نه صنمی را پرستش نکردند و باندازه یک چشم بهم زدن بخدا شرک نیاوردند و این آیه وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «5» عهدی که در این آیه ذکر شده منصب امامت است که بظالمین نمیرسد حضرت فرمود: ای مفضل از کجا دانستی که ظالم بعهد خدا و منصب امامت نمیرسد؟
عرضکرد: آقا مرا بچیزی که طاقت آن ندارم امتحان نفرمائید زیرا آنچه تاکنون آموخته‌ام از علم شما بوده، و از فضیلتی که خدا بشما عطا فرموده استفاده کرده‌ام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1177
حضرت فرمود: ای مفضل! راست گفتی اگر اعتراف به نعمت خداوند که بتو روزی نموده نمی‌کردی، چنین نبودی ای مفضل: آیا میدانی کدام آیات قرآن است که کافر را ظالم دانسته؟ عرضکرد: آری این آیه است الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ و الکافرون هم الفاسقون کسی که کافر و فاسق و

ظالم باشد، خدا او را پیشوای مردم قرار نمیدهد.
حضرت فرمود: احسنت ای مفضل! رجعت ما را از کجا دانستی اینکه مقصران از شیعیان ما میگویند: معنی رجعت اینست که خداوند سلطنت دنیا را بما برمی‌گرداند و آن را برای مهدی ما قرار می‌دهد. وای بر آن شیعیان قاصر که چنین گمان کرده‌اند که خدا سلطنت را از ما گرفت تا آن را بما برگرداند؟! مفضل گفت: نه بخدا سلطنت خدائی از شما سلب نگردیده و سلب نخواهد شد. زیرا آن سلطنت، سلطنت نبوت و پیغمبری و جانشینی پیغمبر و منصب امامت است.
حضرت فرمود: اگر آنها در قرآن مجید تدبر میکردند؛ فضل و مقام ما را بخوبی می‌دانستند آیا آنها نشنیدند که خداوند عز و جل میفرماید: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً «1».
ای مفضل! بخدا قسم! این آیه در باره بنی اسرائیل نازل شده ولی تأویل آن در باره ماست، و این فرعون و هامان همان تیم وعدی (یعنی اولی و دومی) است.

آنگاه جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیه السّلام برخاسته و آنچه را از امت جفاکار دیده‌اند بجد بزرگوارشان رسول خدا شکایت میکنند. سپس من بر میخیزم و از ظلم منصور خلیفه عباسی شکایت میکنم، بعد از من فرزندم موسی بن جعفر از هارون و بعد از او علی بن موسی از مأمون و بعد از وی فرزندش محمد بن علی از معتصم و بعد از وی فرزندش علی بن محمد از متوکل و بعد از وی فرزندش حسن بن علی از ظلم

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1178

معتز شکایت میکنند.

آنگاه مهدی همنام جدم رسول خدا در حالی که پیراهن آن حضرت را که آغشته بخون پیشانی و دندان پاکش میباشد پوشیده، و فرشتگان اطراف او را گرفته‌اند، آمده و جلو پیغمبر میایستد، و میگوید: ای جد بزرگوار، شما مرا باوصافی معرفی فرمودی که مردم مرا از روی آن اوصاف بشناسند. و نام و نسب و کنیه‌ام را ذکر فرمودی.

مع هذا امت منکر وجود من شدند و متمرد گشتند و گفتند: مهدی متولد نشده و اصلا نبوده. اگر هست کجاست و کی می‌آید؟ پدرش مرده و اولاد نداشته است و اگر او موجود و سالم میبود خدا آمدن او را تا این موقع بتأخیر نمی‌انداخت، من هم تاکنون صبر کردم و اینک بفرمان الهی ظاهر گشته‌ام.

پیغمبر میفرماید: خدا را شکر میکنیم که وعده خود را در باره ما عملی ساخت، و ما را وارث زمین گردانید، و در بهشت هر جا بخواهیم مسکن میکنیم، چه خوب است پاداش عمل‌کنندگان و هم میفرماید: موقع نصرت و پیروزی خدا فرا رسید. و آیه هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ «1» امروز مصداق پیدا کرد، و تأویل شد. سپس این آیه را میخواند إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقِیماً وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً «2»

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1179

یعنی: ما فتحی آشکار برای تو نمودیم. تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را به‌بخشد. و نعمت خود را در باره تو تمام کند و تو را براه راست هدایت نماید و خداوند تو را پیروزمند گرداند.

مفضل عرضکرد: آقا، پیغمبر چه گناهی کرده بود؟ (که خدا میفرماید: گناهان گذشته و آینده تو را به‌بخشد) فرمودند: ای مفضل پیغمبر عرضکرد:

خدایا گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم (علی بن ابی طالب) و اولادم که جانشینان منند تا روز قیامت بمن واگذار کن. و مرا میان پیغمبران و انبیاء از کرده پیروانم رسوا مگردان. خدا هم گناهان آنها را واگذار به پیغمبر کرد و همه آنان را بخشید.
مفضل میگوید: در این وقت من سخت گریستم، و عرضکردم: آقا، این از موهبت خداوند است که به برکت وجود شما بما رسیده است.
حضرت فرمود: ای مفضل! شیعیانی که پیغمبر گناهان آنها را بگردن گرفت تو و امثال تو هستی. ای مفضل این حدیث را برای بعضی از شیعیان ما که در امر دین لا ابالی هستند مگو. زیرا باعتماد این فضیلت، عمل باحکام دین را ترک می‌گویند و در نتیجه از رحمت الهی محروم میگردند. خداوند در باره آنها فرمود:
لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ «1» یعنی: اهل بیت پیغمبر شفاعت نمیکنند مگر برای کسانی که خدا آنها را دوست بدارد، و آنها نیز از خوف و خشیت الهی مسرورند.
مفضل گفت: آقا! پیغمبر در موقع برانگیخته‌شدنش بر تمام ادیان باطله غلبه نیافت (پس چگونه خداوند میفرماید: او هنگام رجعت بر تمام ادیان غلبه می‌یابد؟) فرمود:
ای مفضل اگر پیغمبر بعد از بعثتش بر تمام ادیان غالب شده بود، دیگر نه مجوسی و نه یهودی و نه صابئیان و نه نصرانی و هیچ تفرقه و اختلاف و شک و شرک و بت‌پرستی و اوثان و لات و عزی و پرستش آفتاب و ماه و ستارگان آتش سنگ بود، پس لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ تأویلش امروز است. اینک این مهدی و این هم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1180
رجعت است که خداوند میفرماید: وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ یعنی: بیدینان را بکشید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و تمام دین از آن خدا باشد.
مفضل گفت: گواهی میدهم که از علم خداوند استفاده کرده‌اید و با قدرت و اقتدار او توانا گشته‌اید و با حکم او تکلم میکنید و بأمر او عمل مینمائید.

سپس حضرت فرمود: مهدی بکوفه بر میگردد و آسمان ملخهای طلائی بر آنها میبارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب پیغمبر نیز فرود آورد

و یقسّم علی اصحابه کنوز الارض تبرها و لجینها و جوهرها

گنجهای طلا و نقره و گوهر زمین را بیارانش تقسیم می‌کند «1».

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1181

مفضل گفت: اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران دینی یا بیدینان در گردن داشته باشد، چه می‌شود؟ فرمود: کاری که مهدی می‌کند اینست که در تمام دنیا اعلام میکند: هر کس طلبی از یکی از شیعیان داشته باشد، بیاید و بگوید.

حتی اگر سیر یا خشخاش هم در گردن یکی از شیعیان باشد، مهدی آن را بصاحبش رد می‌کند، تا چه رسد جواهرات گرانبهای طلا و نقره و املاک.

مفضل عرضکرد: آقا! آنگاه چه می‌شود؟ فرمود: مهدی بعد از گردش در شرق و غرب بکوفه می‌آید و وارد مسجد کوفه می‌شود، و مسجدی را که یزید بن معاویه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بنا کرده خراب می‌کند، همچنین مسجدی را که برای خدا ساخته نشده ویران میسازد. خدا لعنت کند بانی آن را «1».

عرضکرد: آقا! مدت سلطنت مهدی چند سال است؟ فرمود: خدا میفرماید:

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1182

فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ. فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ. وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ «1».

یعنی: روز قیامت مردم دو دسته می‌شوند: یک دسته شقی و یک دسته سعید. آنها که شقی هستند در آتش (جهنم) میباشند و در آن آتش ناله و فریاد می‌کنند و تا آسمانها و زمین برقرار است، در آنجا میمانند، مگر اینکه خداوند بخواهد آنها را از آتش درآورد، و خدای تو هر کاری بخواهد میکند.

و آنها که سعادتمند هستند، در بهشت جای دارند و در آنجا همیشه میمانند تا گاهی کک آسمانها و زمین برقرار است. مگر اینکه خداوند بخواهد (از بهشت بیرون روند، که البته بیرون میروند). این عطای دائمی خداوند است» و بعد از آن روز رستخیز فرا میرسد. «و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا.

مؤلف: شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» روایت مزبور را این طور ذکر کرده است: حدیث کرد برای من برادر رشید محمد بن ابراهیم بن محسن طارآبادی و گفت: که وی بخط پدرش ابراهیم بن محسن که مردی صالح بوده این حدیث را یافته است و او آن خط و نوشته را بمن نشان داد».

مؤلف: بدان که تاریخ ولادت مهدی علیه السّلام که در این روایت ذکر شده با آنچه سابقا گذشت «2» مخالفت دارد دیگر اینکه مشهور اینست که شهر سامره را

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1183

معتصم عباسی ساخت. شاید متوکل بنای آن را تمام کرده، و بنام او معروف گشته است. فیروزآبادی در «قاموس» مینویسد: «سر من رأی» که نام شهر سامره است، یعنی هر کس آن را دید مسرور شد. و علت این نام آن بود که وقتی معتصم شروع ببنای آن شهر کرد، بر لشکر وی دشوار آمد، ولی وقتی منتقل بآنجا شد، هر کس از سپاه او آنجا را دید مسرور گشت لذا آن شهر را «سر من رأی» و به تخفیف «سامره» خواندند.

و اینکه مفضل پرسید: «آیا حسین بر خلاف سنت قائم عمل میکند» شاید معنی آن این باشد که (با تعجب میپرسد) چطور می‌شود حسین بر خلاف سنت قائم، پیش از ظهور او رجعت می‌کند؟ حضرت جواب داد که رجعت امام حسین بعد از قیام قائم است. زیرا پیش از قیام قائم هر بدعتی ضلالت بزرگ و گمراهی است.

و اینکه: امام زمان علیه السّلام میفرماید: ... «بداند که من آدم و نوح و ابراهیم ... هستم» یعنی علم و فضل و اخلاق آنها را که بخاطر آن شما از آنها پیروی میکردید، و آنها را میداشتید، من نیز همان علم و فضل و اخلاق را دارم.

و اینکه: فرمود: امام زمان تمام گناهان آینده مردم را بگردن دو خلیفه میاندازد، علت آن روشن است. زیرا آنها امیر المؤمنین علیه السّلام را از حق خودش منع کردند و از خلافتش دفع نمودند و این دو سبب شد که سایر امامان نیز کنار زده شوند و در صحنه اجتماع مغلوب گردند. و بعکس خلفای ظالم بر سر کار آیند و تا زمان ظهور قائم بر مردم چیره شوند، و این جنایت و ظلم منشأ و علت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی و فسق هر فاسقی گردید.

زیرا اگر امام بخلافت می‌رسید بواسطه قدرت و اقتدارش و استیلاء و بسط یدی که داشت میتوانست از هر گونه کفر و گمراهی و فسق و مفاسد جلوگیری بعمل آورد. علت اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام در ایام خلافتش قدرت بر بعضی از امور پیدا

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1184

نکرد این بود که آن دو نفر قبلا اساس ظلم و ستم را پایه‌گذاری کرده بودند، و این موضوع در دلهای مردم ریشه دوانیده بود.

و اما علت اینکه گناهان گذشته بشر قبل را نیز بگردن آنها انداخت، این است که آن دو نفر راضی بافعال مردم امثال خود بودنند، مانند ممانعت جانشینان پیغمبران از رسیدن بحقشان و هر فسادی که بر این نیت و عمل مترتب می‌شود. زیرا اگر آنها این افعال را زشت میدانستند، خودشان مرتکب آن نمیشدند، و هر کس راضی بفعل کسی باشد مانند این است که خود مرتکب آن شده است. چنان که آیات بسیاری دلیل بر این مدعاست.
مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهود را نسبت بخود اینان داده و یهودان زمان پیغمبر را بواسطه آنچه پدرانشان در عهد حضرت موسی و سایر اعصار مرتکب میشدند، نکوهش میکند. زیرا که خدا میدانست یهودان عصر پیغمبر از اعمال پدرانشان رضایت دارند، و نیز روایات مستفیضه هم از طریق شیعه و سنی مؤید این مطلب است.
بعلاوه دور نیست که ارواح ناپاک آنها در صدور آن امور مفسدت انگیز از اشقیاء، مدخلیت داشته است. همان طور که ارواح پاک اهل بیت پیغمبر مؤید و مدد کار کارهای خوبی بوده که پیغمبران انجام میداده‌اند. و در رفع گرفتاری‌ها واسطه بوده‌اند، چنان که در کتاب «امامت» گذشت از اینها گذشته، ممکن است مطلب را این طور تأویل کنیم که: امام زمان علیه السّلام تمام کارهای آن دو نفر را تطبیق باعمال اشقیا میکند و ثابت مینماید که آنها در شقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده‌اند، زیرا هر کار شقاوت آمیز اشقیای عالم، از آنها نیز صادر شده است.
و اینکه: خدا در آیه گذشته فرمود: اشقیا در آتش دوزخ و سعادتمندان در بهشت هستند، مگر اینکه خداوند تو بخواهد- آنها را نجات دهد- إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1185
شاید حضرت خواسته است که در این آیه خواستن خدا را بزمان رجعت تفسیر کند باین معنی که در اینجا مقصود از بهشت جهنم، عالم برزخ باشد، چنان که در روایت دیگر هم رسیده است و با این بیان حضرت استدلال کرده است که این زمان منوط بمشیت خداوند است که برای مردم روشن نیست، و این معنی بهترین وجهی است که مفسرین در تفسیر این آیه ذکر کرده‌اند.

باب سی و چهارم در پیرامون رجعت

اشاره

شیخ حسن بن سلیمان «1» در کتاب «منتخب البصائر» بسند خود از محمد بن مسلم روایت میکند که گفت: از حمران بن اعین و ابو الخطاب پیش از آنکه آن کارها از ابو الخطاب سر بزند «2» شنیدم که میگفتند: از حضرت صادق شنیدیم میفرمود:

نخستین کسی که قبرش میشکافد و زنده شده بدنیا برمیگردد حسین بن علی علیه السّلام است.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1187

و این رجعت عمومی نیست (که تمام مردگان زنده شده سر از قبر درآورند) بلکه افراد خاصی بدنیا برمیگردند «1» که یا مؤمن خالص و یا مشرک محض باشند.

و نیز در آن کتاب بسند مزبور از حماد بن عیسی روایت میکند که گفت:

بکیر بن اعین بمن گفت کسی که من در شخصیت بزرگش شک ندارم یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و علی علیه السّلام بدنیا رجعت میکنند.

نیز در کتاب یاد شده بسند مذکور از فضیل بن یسار از حضرت باقر علیه السّلام نقل میکند که فرمود: (اولی و دومی) را جبت و طاغوت بگوئید، و از رجعت نیز سخن بمیان نیاورید. اگر دشمنان بشما گفتند: شما شیعیان سابقا این حرفها را میزدید، بآنها بگوئید: اما امروز این را نمیگوئیم. زیرا پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله با صرف صد هزار درهم دلهای اینان را بدست آورد، تا دست از وی بردارند، و شما (شیعیان) نمیتوانید با سخنان خود دلهای آنها را جمع کنید.

مؤلف: مقصود حضرت اینست که از دشمنان تقیه کنید، و آنها را باین اسامی نخوانید (و از رجعت که خوش آیند آنها نیست، و برای شما ایجاد خطر می‌کند صحبت ننمائید).

همچنین در کتاب نامبرده بهمان سند از زراره روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام از رجعت و امثال این امور مهم سؤال کردم. حضرت فرمود: این را که میپرسید هنوز وقت آن نرسیده است. خداوند میفرماید: بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ «2» یعنی: ... بلکه آنها آنچه را که با علم خود بآن احاطه نداشتند، دروغ پنداشتند در صورتی که (دروغ نیست) و هنوز (موقع) تأویل آن نرسیده است.

و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از محمد بن طیار از آن حضرت روایت کرده است

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1188

که در تأویل آیه: وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً «1» یعنی: و روزی که برانگیخته میکنیم از هر گروهی، جمعی را. فرمود: هر مؤمنی که کشته شده باشد؛ بدنیا برمیگردد تا (بعد از زندگی مجدد) بمرگ طبیعی بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد، بدنیا برمیگردد تا کشته شود (و بثواب شهادت نائل گردد).
و هم در کتاب مزبور از ابو بصیر روایت کرده که گفت: حضرت صادق علیه السّلام بمن فرمود: آیا مردم عراق رجعت را انکار میکنند؟ عرضکردم: آری. فرمود: آیا این آیه را در قرآن نخوانده‌اند: وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً؟ هم در آن کتاب از بکیر بن اعین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:
گویا حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را می‌بینم که با شمشیرهای خود مردم (بیدین) را در بین صفا و مروه بخاک میاندازند (که البته مقصود امام رجعت آنها بدنیا است).
و هم در آن کتاب است که جابر جعفی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام تفسیر آیه وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ ... «2» یعنی اگر در راه خدا کشته شدید یا مردید ... سؤال شد، فرمود: ای جابر آیا میدانی راه خدا کدام است؟ عرضکرد نه بخدا مگر اینکه از شما بشنوم. فرمود: کشته شدن در راه علی و اولاد اوست.
هر کس در راه محبت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هیچ کس نیست که ایمان باین آیه داشته باشد، مگر اینکه کشته شدن و مرگی در پیش دارد، باین معنی که اگر کشته شود دوباره برانگیخته می‌شود تا بمیرد، و اگر مرد، برانگیخته می‌شود تا اینکه کشته شود، نظیر این روایت در تفسیر عیاشی هم ذکر شده است.
مؤلف: شاید آخر روایت تفسیر قسمت آخر آیه یعنی وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللَّهِ تُحْشَرُونَ باشد، باین معنی که مقصود از «حشر» رجعت باشد.
نیز در کتاب مزبور از فیض بن ابی شیبه روایت می‌کند که گفت: شنیدم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1189
حضرت صادق علیه السّلام آیه وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ ... را تلاوت نمود و سپس فرمود: تمام پیغمبران برسول اکرم ایمان می‌آورند و علی علیه السّلام را یاری مینمایند و بعد فرمود: آری و اللّه خداوند از زمان آدم تا پیغمبر خاتم هر پیغمبری را که مبعوث گردانید دوباره بدنیا برمیگرداند، تا در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام جهاد کنند. در تفسیر عیاشی این روایت بسند دیگر هم از فیض بن ابی شیبه نقل شده است.
و هم در کتاب مزبور از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که در تفسیر یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ فرمود: مقصود از «مدثر» محمد صلّی اللّه علیه و آله و آمدن آن حضرت در زمان رجعت

است که مردم را از نافرمانی خدا برحذر میدارد. و در آیه دیگر که خدا میفرماید: إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ نَذِیراً لِلْبَشَرِ «1» نیز مقصود پیغمبر است که در رجعت بدنیا بازگشته بشر را از معصیت خدا برحذر میدارد، و هم در آیه دیگری که می‌فرماید: وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ «2» مقصود آن حضرت است که خدا او را در رجعت برای هدایت و تأمین حوائج تمام مردم جهان برانگیخته می‌گرداند.
همچنین در کتاب «منتخب البصائر» بسند مذکور از امام محمد باقر و آن حضرت از امیر المؤمنین علیهما السلام نقل میکند که فرمود: آمدن «مدثر» در رجعت حتمی است. مردی عرضکرد: یا امیر المؤمنین! آیا پیش از قیامت انسان زنده می‌شود و باز می‌میرد؟ فرمود: آری و اللّٰه یک لحظه کفر بعد از رجعت سخت‌تر از چند کفر قبل از رجعت است.
و هم در آن کتاب از یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السّلام نقل میکند که فرمود: کسی که پیش از روز قیامت بحساب مردم رسیدگی می‌کند حسین بن علی علیه السّلام است و حساب روز قیامت هم بدست اوست باین معنی که هر کسی را (خدا بخواهد) او به بهشت یا بدوزخ می‌فرستد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1190
هم در آن کتاب از حمران بن اعین «1» از امام باقر نقل کرده است که فرمود: اول کسی که در رجعت بدنیا برمی‌گردد، همسایه شما حسین علیه السّلام است آن حضرت چندان سلطنت می‌کند که از پیری ابروانش روی دیدگانش را می‌گیرد و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که در تأویل آیه یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ «2» یعنی روزی که آنها بر آتش امتحان میشوند فرمود:
مقصود اینست که در رجعت غل و غش آنها مانند طلا گرفته می‌شود، تا آنکه هر چیزی بحقیقت خود بازگشت کند.
مؤلف: شاید بیان حضرت اشاره باخباری باشد که در باره امتزاج بین دو طینت (در مجلدات سابق بحار) گذشت، یا اینکه مقصود امتحان آنها باشد تا آنکه واقعیت و باطن آنها آشکار شود.
نیز در کتاب «منتخب البصائر» از حضرت موسی کاظم علیه السّلام روایت میکند که فرمود: مردمی که مرده‌اند بدنیا بازگشت خواهند کرد و انتقام خود را می‌گیرند بهر کس آزاری رسیده بمثل آن قصاص میکند و هر کس خشمی دیده بمانند آن انتقام میگیرد و هر کس کشته شده قاتل را خود بتقاص خون خود میکشد و برای این منظور دشمنان آنها نیز بدنیا برمی‌گردند، تا خون ریخته‌شده خود را تلافی کنند و بعد از کشتن آنها سی ماه زنده می‌مانند، و سپس همگی در یک شب می‌میرند، در حالی که انتقام خون خود را گرفته و دلهاشان شفا یافته است، و دشمنان آنها

بسخت‌ترین عذاب دوزخ مبتلا میشوند. آنگاه در پیشگاه خداوند جبار ایستاده تا حقوق از دست رفته آنها را از دشمنان بگیرد.
و نیز در کتاب مزبور بسند مذکور از محمد بن عبد اللَّه بن حسین روایت کرده که گفت همراه پدرم بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدیم، میان آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، سپس پدرم بحضرت عرضکرد: در باره رجعت چه میفرمائید؟ فرمود:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1191
در این باره همان را میگویم که خداوند فرموده: تِلْکَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ «1» یعنی:
این بازگشت زیان بخشی است، تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از رسیدن آن به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رسید. و این هنگامی است که مردم بدنیا برمیگردند و خونخواهی آنها تمام می‌شود، پدرم عرضکرد: اینکه خداوند در قرآن میفرماید: فَإِنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ، فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ «2» مقصود چیست؟ فرمود: وقتی از ستمگران انتقام گرفته شد و سپس مردند، ارواح آنها بیدار است نه میخوابد و نه میمیرد.
مؤلف: شاید علت اینکه اینان ببازگشت زیان بخش توصیف شده‌اند، این باشد که آنها بعد از قتل و عذاب شدن، عذابشان تمام نمیشود، بلکه کیفرهای روز قیامت نیز در انتظار آنهاست، یا اینکه باین معنی باشد که آنها قادر نیستند برای انواع قتل‌ها و عذابها راه چاره‌ای بیاندیشند و «ساهره» شاید در تقدیر بنا بر اسناد مجازی این طور باشد که: آنها در حالت بیداری میباشند، یا اینکه: در میان گروه بیدارها هستند.

بیضاوی در تفسیر تِلْکَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ می‌نویسد: این رجعت، بازگشت زیانکارانست، یا صاحبان این رجعت زیان کارند و معنی آن اینست که: اگر این رجعت درست باشد، ما از زیانکاران میباشیم، زیرا ما آن را دروغ میدانستیم، و این را بطور مسخره میگویند.
فَإِنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ متعلق بمحذوف است یعنی آن را دشوار نگیرید فما هی الا صیحة واحدة أین رجعت، جز یک صدا که نفخه است، نیست، فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ یعنی با آن صدا آنها در روی زمین زنده خواهند بود، بعد از آنکه مرده بودند و در دل زمین جای داشتند.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1192
«ساهره» زمین سفید هموار است. علت اینکه چنین زمینی را «ساهره» گفته‌اند اینست که «سراب» در آن جریان دارد، چه ساهره بمعنی جاری شدن است، عرب میگوید: «عین ساهرة» یعنی چشمه‌ای که آب آن جاری است، و ضد ساهره، نائمه است.
و هم در کتاب «منتخب البصائر» از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام تفسیر این آیه شریفه را پرسیدم:
إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً «1» یعنی: شما را پیغمبران و پادشاهان قرار دادیم. حضرت فرمود: مقصود از انبیاء پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اوست، و منظور از پادشاهان ائمه اطهار میباشند، عرضکردم: خداوند چه سلطنتی بشما عطا فرموده؟ فرمود: سلطنت بهشت و سلطنت بهنگام رجعت.
نیز در کتاب مزبور از معلی بن خنیس نقل کرده که گفت: حضرت صادق علیه السّلام بمن فرمود: نخستین کسی که بدنیا برمی‌گردد، حسین بن علی علیه السّلام است و او چندان سلطنت می‌کند که از پیری ابروانش بروی دیدگانش می‌افتد. سپس حضرت فرمود:
اینکه خداوند (به پیغمبر) میفرماید: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ «2» مقصود پیغمبر است که بدنیا برمیگردد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه شریفه وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً «3» میگوید: یعنی:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1193
هیچ کس از اهل کتاب «تورات و انجیل» نیست مگر اینکه قبل از مرگ او (عیسی) و پیش از روز قیامت بوی ایمان می‌آورند، و او هم (عیسی) بر آنها گواه خواهد بود. روایت شده که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چون بدنیا رجوع میکند تمام طبقات مردم بوی ایمان میاورند.
سپس علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از قاسم بن محمد و او از سلیمان بن داود منقری از ابو حمزه و او از «شهر بن حوشب» نقل کرده که حجاج بن یوسف «1» بمن گفت:
ای شهر! یک آیه‌ای در قرآن است که مرا از درک معنی آن عاجز کرده است. من گفتم: کدام آیه است ایها الامیر؟ حجاج گفت: آیه وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ است. بخدا قسم من بسیاری از یهود و نصارا را دستور دادم گردن بزنند و در آن هنگام آنها را بدقت مینگریستم، هیچ گاه ندیدم که لبهای خود را پیش از مرگش بمنظور ایمان
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1194
آوردن به عیسی حرکت دهند.
من گفتم: ایها الامیر! تأویل آیه این نیست که شما فهمیده‌اید. حجاج پرسید پس تأویل آن چیست؟ گفتم: عیسی بن مریم پیش از روز قیامت بدنیا فرود می‌آید، و در آن موقع پیروان هیچ دینی اعم از یهودی و غیره نمی‌ماند جز اینکه قبل از مرگ بوی ایمان میاورند، و عیسی خود پشت «سر مهدی» نماز میگذارد. حجاج گفت: ای وای! این را از کی دانستی و از کجا آورده‌ای؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (امام محمد باقر) بمن خبر داد حجاج گفت: بخدا قسم این تأویل را از چشمه زلالی آورده‌ای!! نیز در تفسیر علی بن ابراهیم بعد از ذکر این آیه بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی: چیزی را که علم آنها بدان احاطه ندارند، تکذیب کردند، در صورتی که هنوز تأویل آن برای آنها نیامده است. كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدین گونه پیشینیان را نیز تکذیب نمودند. این آیه در باره رجعت نازل شده.
بیدینان وقوع رجعت را تکذیب میکنند و میگویند: رجعتی نخواهد بود.
وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لا يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ «1» یعنی: بعضی بدان ایمان دارند و برخی ایمان ندارند، و خدای تو داناتر است که مفسدین کیانند.

و هم در تفسیر علی بن ابراهیم مینویسد از حضرت صادق علیه السّلام معنی آیه وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً را پرسیدند. حضرت از راوی پرسیدند: اهل تسنن در این مورد چه میگویند؟ راوی عرضکرد: آنها میگویند: این آیه مربوط بقیامت است. حضرت فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی جمعی را برانگیخته می‌کند و بقیه را رها میگرداند؟! نه! این در ایام رجعت است، آیه‌ای که مربوط بقیامت است این است: وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً یعنی آنها را برانگیخته میکنیم و یک نفرشان را باقی نمیگذاریم تا آنجا که میفرماید «موعدا»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1195
و نیز در تفسیر مزبور از معاویة بن عمار روایت نموده که گفت: بحضرت صادق عرضکردم معنی زندگی تنگ در آیه وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً «1» هر کس از ذکر ما روی بگرداند، گذران تنگی برای او خواهد بود چیست؟ فرمود:
بخدا قسم این آیه در باره نواصب (و دشمنان ما) است عرضکردم: قربانت گردم! ما که آنها را همواره در ناز و نعمت دیده و می‌بینیم و بدین گونه هم می‌میرند. فرمود:
بخدا آنها آن زندگی ناراحت‌کننده و گذران تنگی را هنگام رجعت در پی خواهند داشت که در آن موقع نجاست میخورند.
همچنین در تفسیر مزبور است که آیه: وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ «2» یعنی: در زمان رجعت هر کس ظلمی در باره آل محمد نموده باشد، اگر تمام آنچه را که در روی زمین است مالک باشد، همه را میدهد تا از کیفر آن روز نجات یابد.
نیز در تفسیر مذکور ذیل آیه وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ «3» یعنی: حرام است بر (مردم) قریه‌ای که آنها را نابود کردیم که بدنیا برنگردند آنگاه علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از محمد بن ابی عمیر و او از عبد اللّه بن سنان و او از ابو بصیر و محمد بن مسلم و آنها از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هر قریه‌ای که خداوند مردم آن را با عذاب نابود گردانید در رجعت بدنیا برنمیگردند.
بنا بر این آیه شریفه بزرگترین آیات داله بر رجعت است. زیرا هیچ یک از مسلمانان منکر این نیست که تمام مردم اعم از آنها که با عذاب خدا نابود شده‌اند یا آنان که وفات یافته‌اند، همه در قیامت برانگیخته میشوند و اینکه در این آیه خدا میفرماید «لا یرجعون» مقصود اینست که در رجعت برنمیگردند؛ ولی بقیامت برمیگردند تا بدوزخ درافتند.

مؤلف: امین الدین طبرسی (در تفسیر مجمع البیان) میگوید: علماء در معنی این آیه اختلاف نظر دارند، و چند وجه ذکر کرده‌اند: وجه اول اینکه: «لا» در لا یرجعون زیادی است و بنا بر این معنی آیه اینست که: حرام است بر مردم قریه‌ای که ما آن را نابود کردیم که بدنیا برگردند. و گفته شده که معنی آیه اینست:
واجب است بر چنین قریه‌ای که وقتی مردم آن با عذاب الهی، نابود گشتند، دیگر بدنیا برنگردند و با این معنا «حرام» بمعنی واجب است.
وجه دوم اینکه: قریه‌ای که مردم آن با گناهان نابود شده‌اند، حرام است که اعمال نیک از آنها پذیرفته گردد. زیرا آنها بازگشت بتوبه نمیکنند.
وجه سوم اینکه: حرام است آنها بعد از مردن بدنیا برنگردند، بلکه زنده میشوند و بدنیا برمیگردند تا مجازات شوند. سپس طبرسی روایت محمد بن مسلم را ذکر میکند.
و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم بعد از ذکر این آیه سَیُرِیکُمْ آیاتِهِ فَتَعْرِفُونَها «1» یعنی: خداوند آیات (و علامات) خود را بشما مینماید تا شما آن را بشناسید میگوید:
هنگامی که امیر المؤمنین و ائمه طاهرین (ع) رجعت بدنیا نمودند، دشمنانی که آنها را می‌بینند آنان را می‌شناسند. دلیل بر اینکه این آیات ائمه میباشند گفته امیر المؤمنین علیه السّلام است که فرمود: «خدا را آیتی بزرگتر از من نیست» پس وقتی که آن ذوات مقدسه بدنیا برگشتند دشمنان آنها، آنان را میشناسند.
و نیز علی بن ابراهیم در تفسیر آیه رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ «2» یعنی: خداوندا! ما را دو بار میرانیدی و دو بار زنده کردی تا آنجا که میفرماید
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1197
«من سبیل» حضرت صادق فرمود: این آیه در باره رجعت است.
مؤلف: یعنی یکی از این دو زنده گردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت؛ و یکی از آن دو مرگ در دنیا و دیگری در رجعت میباشد.
و هم علی بن ابراهیم در تفسیر آیه سَیُرِیکُمْ آیاتِهِ (آیه سابق) می‌گوید: مقصود اینست که امیر المؤمنین و ائمه معصومین را خداوند در رجعت بدشمنان آنها نشان میدهد فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ چون آنها را دیدند خواهند گفت: ایمان آوردیم بخدای یگانه و کافر گشتیم بآنچه قبلا شرک میورزیدیم فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ. یعنی:

وقتی آنها آن روز عذاب ما را دیدند دیگر ایمانشان سودی بحال آنها ندارد. این سنت الهی است که همیشه در میان بندگانش جریان داشته و در این مورد کافران زیانکار گردیده‌اند.

و هم در تفسیر مزبور است که آیه وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ «1» یعنی: خداوند کلمه توحید را در نسل اول (حضرت ابراهیم) باقی گذاشت. زیرا دودمان وی بدنیا برمیگردند «لعلهم» بمعنی «فإنهم» است. و مقصود اینست که ائمه اظهار رجعت بدنیا میکنند.

نیز در آن کتاب در تفسیر آیه فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ «2» یعنی منتظر باش روزی خواهد آمد که آسمان دودی آشکار می‌آورد، میگوید:
این بهنگامی است که مردم در رجعت از قبر بیرون آمده بدنیا باز میگردند و ظلمت و تاریکی همه مردم را فرو می‌گیرد و آنها میگویند: اینست عذاب دردناک رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ خدایا این عذاب را از ما برطرف کن ما ایمان آوردیم. خداوند جواب رد بآنها میدهد.
و می‌فرماید: أَنَّی لَهُمُ الذِّکْری وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِینٌ یعنی: امروز از کجا بیاد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1198
آوردند که ایمان بیاورند، با اینکه قبلا پیغمبری آشکار بنزد آنها آمد ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ سپس از وی روی برتافتند و گفتند: وی چیزهائی را آموخته و دیوانه است. وقتی وحی بر پیغمبر رسید و حضرتش از هیبت وحی الهی غش نمود، بیدینان گفتند: پیغمبر دیوانه است سپس علی بن ابراهیم این آیه را ذکر میکند: إِنَّا کاشِفُوا الْعَذابِ قَلِیلًا إِنَّکُمْ عائِدُونَ «1» یعنی اندکی از عذاب را برطرف میکنیم. زیرا شما (بقیامت) عود خواهید کرد.
اگر یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ روز قیامت باشد نمیفرمود: شما عود می کنید. زیرا بعد از آخرت و قیامت حالتی نیست که مردگان عود بآن کنند. سپس علی بن ابراهیم میگوید: یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری إِنَّا مُنْتَقِمُونَ «2» روزی که باز خواست بزرگ را از مردم مینمائیم ما انتقام از آنها می‌گیریم، که البته این انتقام و بازخواست در قیامت است.
مؤلف: امین الدین طبرسی در ذیل آیه فوق فرموده است: وقتی قریش دعوت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را تکذیب نمودند حضرت هم آنها را نفرین کرد که مبتلا شوند به قحطی نظیر قحطی زمان حضرت یوسف قریش هم با دعای حضرت مبتلا به قحطی سختی شدند، بطوری که از فرط گرسنگی میان زمین و آسمان را بصورت دود میدیدند و از روی ناچاری مردار و استخوان میخوردند. آنگاه متوسل به پیغمبر شدند، حضرت هم از خدا خواست که ناراحتی آنها را برطرف سازد.
بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «دخان» در این آیه که میفرماید: آسمان با دود آشکاری می‌آید از علائم پیش از قیامت است این دود در گوشهای کفار و منافقین فرو میرود، و از حرارت آن، سرهای مردم مثل سر بریان خواهد شد! افراد با ایمان هم از آن دود حالتی شبیه به زکام و سرماخوردگی پیدا

میکنند تمام زمین از حرارت آن مانند خانه‌ای می‌شود که آتش در آن افروخته باشند و هیچ روزنه‌ای هم

نداشته باشد، و این حالت تا چهل روز خواهد ماند. «1»
همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً «2» روزی که زمین شکافته می‌شود و آنها بسرعت سر از قبر درآورند، یعنی در رجعت.
نیز در تفسیر از علی بن ابراهیم میگوید: حَتَّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ تا موقعی که دیدند آنچه را که بآنها وعده داده شده، این بینندگان قائم و امیر المؤمنین در

رجعت میباشد.
نیز در کتاب مزبور از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که در باره آیه وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى یعنی: ای پیغمبر رجعت برای تو از دنیا بهتر است، عرض کردم: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى یعنی چه؟ فرمود: خدا بزودی بهشت را بتو می‌دهد تا خشنود گردی.
شیخ طوسی بسند خود از فضل بن شاذان و او بسلسله سند از بریده اسلمی روایت می‌کند که پیغمبر صلّى اللّٰه علیه و آله در ضمن حدیثی بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی خداوند در هفت جا تو را با من حاضر میکند تا آنجا که فرمود: محل هفتم آنکه در وقتی که هیچ کس نمانده باشد من و تو هستیم و نابودی احزاب بدست ماست «1»

سؤال مامون و پاسخ حضرت رضا (ع)

صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» بسند خود از حسن بن جهم روایت می کند که مأمون (خلیفه دانشمند عباسی) بحضرت رضا علیه السّلام عرضکرد: در باره رجعت چه میفرمائید؟ حضرت فرمود: رجعت درست است بازگشت بعضی از مردگان در امتهای پیشین سابقه داشته و قرآن هم ناطق بآنست، و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: آنچه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1201
در امتهای پیشین بوده است طابق النعل بالنعل در این امت نیز خواهد بود و هم پیغمبر فرمود: موقعی که فرزند من مهدی قیام میکند عیسی بن مریم از آسمان فرود آمده و پشت سر او نماز میگذارد، و هم فرمود: اسلام با غربت آشکار گشت و عنقریب نیز غریب می‌شود، پس خوش بحال غربا. عرض شد یا رسول اللَّه بعد از آنکه اسلام دوباره غریب شد چه می‌شود؟ فرمود: حق بصاحب حق بازگشت میکند.
قطب الدین راوندی در کتاب «خرایج» از جابر جعفی از حضرت امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امام حسین علیه السّلام پیش از آنکه شهید شود بیارانش فرمود: جدم پیغمبر خدا بمن فرمود: ای فرزند! تو را بعراق میبرند و آن سر- زمینی است که پیغمبران و جانشینان بآن برخوردند و آنجا «عمورا» خوانده می‌شود.
تو در آنجا شهید میشوی و جماعتی از اصحاب تو که احساس اسلحه و آهن را نخواهند کرد نیز با تو بشهادت میرسند.
آنگاه این آیه را تلاوت نمود: قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ «1» و سپس فرمود: آتش جنگ بر تو و آنها سرد و سلامت خواهند شد. پس مژده باد شما را!.
بخدا قسم اگر این قوم ما را بقتل رسانند، ما بنزد پیغمبرمان برمیگردیم.
آنگاه من تا مدت زمانی که خداوند بخواهد خواهم ماند. من نخستین کسی خواهم بود که قبرش شکافته گردد و بموازات برانگیخته شدن امیر المؤمنین از قبر و قیام قائم ما از گورم بیرون می‌آیم.
آنگاه جماعتی از فرشتگان آسمان بامر الهی فرود می‌آیند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکری از فرشتگان بسوی من نازل میشوند ... سپس محمد و علی و من و برادرم (امام حسن) و تمام آنها که خدا بواسطه ایمان کامل بر آنان منت نهاده بر مرکبهای ابلق که همه از نورند و تا آن روز آفریده‌ای بر آنها سوار نگشته فرود می‌آئیم. سپس محمد صلّی اللَّه علیه و آله پرچم خود را باهتزاز درآورده و آن را با شمشیر خود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1202

بقائم ما میدهد، و بدین گونه بعد از آن تا زمانی که خدا تقدیر فرموده در جهان خواهیم زیست ...
من هر جنبنده حرام گوشتی را کشته و نابود میگردانم، بطوری که جز حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی نماند. سپس من یهود و نصاری و سایر ملل را بدین اسلام دعوت میکنم و آنها را در برگزیدن اسلام و شمشیر مخیر می‌گردانم. هر- کس اسلام آورد بر وی منت مینهم و هر کس امتناع ورزید، خون او را میریزم.
و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت: تفسیر این آیه را إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ «1» یعنی: ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در دنیا و روزی که شهیدان برمی‌خیزند، یاری میکنیم: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم، فرمود: بخدا قسم این در رجعت است. نمی‌دانی که بسیاری از پیغمبران در دنیا یاری نشدند و کشته گشتند و ائمه هم کشته شدند و کسی آنها را یاری نکرد؟ تأویل این آیه در رجعت است.
عرضکردم: تأویل این آیه چیست؟: «2» وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1203
قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ «1» یعنی: بشنو روزی را که گوینده از محل نزدیک صدا میزند، روزی که مردم صدای حق را میشنوند، آن روز روز قیام است، حضرت فرمود: این آیه نیز مربوط به رجعت است.
در تفسیر علی بن ابراهیم قمی این حدیث را آورده و در پایان میگوید: امامان بعد از پیغمبران کشته شدند و در دنیا یاری نشدند.
مؤلف: پوشیده نماند که این معنی از آنچه مفسرین گفته‌اند (که آیه مربوط بقیامت است) روشنتر میباشد. زیرا یاری ائمه و گرفتن انتقام آنها از کافران و دشمنان آنها باید در دنیا و زمان ظهور امام زمان باشد.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1204
و هم در کتاب یاد شده از زراره روایت نموده که گفت: مطلبی داشتم که نمیخواستم ابتداء آن را از حضرت باقر علیه السّلام بپرسم. سؤال لطیفی را پیش کشیدم تا در خلال آن بمسئله مورد نظرم برسم. آن مسأله لطیف این بود که از آن حضرت پرسیدم: آیا کسی که کشته می‌شود مرده است؟ فرمود: نه! مرگ مرگ و کشته شدن کشته شدن است (یعنی هر کدام حساب جداگانه دارند).
عرضکردم: جایی را در قرآن نمی‌یابم که خداوند میان کشته شدن و مردن فرق گذاشته باشد. حضرت این دو آیه را أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ «1» وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ «2» که خداوند مرگ و کشته شدن را از هم

جدا ساختهَ است، خواندند و سپس فرمود: ای زراره! بنا بر این مرگ مرگ و کشته شدن کشته شدن است، با این فرق که خداوند میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا «1»

یعنی: خداوند جانها و اموال مؤمنین را از آنها میخرد تا در عوض بآنها بهشت بدهد. آنها در راه خدا جهاد میکنند و دشمنان خدا را میکشند، و خود کشته میشوند این وعده راست خداوند است».
زراره میگوید: عرضکردم: خداوند در آیه دیگر میفرماید: كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ «1» یعنی: هر کس مرگ را می‌چشد آیا میفرمائید: کسی که کشته می‌شود مرگ را نمی‌چشد؟ فرمود: کسی که با شمشیر در راه خدا کشته می‌شود با آن کس که در بسترش جان میدهد یکسان نیستند، کسی که کشته می‌شود ناچار میاید بدنیا برگردد (و مجددا زندگی کند و بعد بمیرد) تا مزه مرگ را بچشد. این روایت در تفسیر عیاشی هم آمده است.
و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله خبر رسید که دو دسته از قریش گفته بودند:
محمد چنین می‌بیند که اگر از دنیا رفت منصب جانشینی وی بخاندان او بازگشت میکند. پیغمبر سخنان آنها را بخاطر داشت تا روزی که قریش در یک مجلس گرد آمده بودند آنچه را پنهان میداشت بزبان آورد و به آنها فرمود: شما جماعت قریش بعد از من کافر میشوید، سپس مرا در لشکری از اصحاب خود می‌بینید که شمشیر کشیده بر روی و گردن شما فرود می‌آورم.

در آن موقع جبرئیل نازل شد و عرضکرد: ای محمد. بگو ان شاء الله یا اینکه گفت: این شمشیر زن ان شاء اللَّه علی بن ابی طالب است «1» سپس جبرئیل عرض کرد یا رسول اللَّه شما یک رجعت و علی بن ابی طالب دو رجعت خواهید داشت و وعده‌گاه شما سلام است ابان بن تغلب عرضکرد: قربانت گردم سلام کجاست؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سلام واقع در پشت کوفه است.
و نیز در کتاب مزبور از ابو بصیر روایت می‌کند که حضرت باقر یا صادق علیهما السلام «2» فرمودند: وَ مَنْ كانَ فِى هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِى الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا «3» یعنی: هر کس در دنیا (چشم دلش از نور ایمان) کور باشد در آخرت نیز کور است و سخت گمراه میباشد، این در رجعت خواهد بود و در تفسیر عیاشی بسند دیگر هم آمده است.

عیاشی در تفسیرش از سالم بن مستنیر روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آنها (خلفای غاصب) خود را بنامی که خدا جز علی بن ابی طالب را بدان موسوم نگردانید خواندند (مقصود لقب امیر المؤمنین است) و تأویل (امیر المؤمنین) هنوز نیامده است. من عرضکردم: قربانت گردم تأویل آن کی خواهد آمد؟ فرمود:
موقعی که تأویل آن نزدیک شد خداوند پیغمبران و مؤمنین را در پیش روی آن حضرت جمع میکند تا از وی یاری نمایند و اینست معنی آیه شریفه وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ الى قوله وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ در آن روز خداوند پرچم خود را به علی بن ابی طالب علیه السّلام میدهد و آن حضرت سرکرده جهانیان است و جهانیان نیز در زیر پرچم او خواهند بود، و او امیر و سرکرده آنهاست و اینست تأویل کلمه امیر المؤمنین.
و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از ابو الصباح روایت میکند که گفت:
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1208
بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرضکردم: قربانت گردم سؤالی دارم که نمیخواهم نام آن را ببرم حضرت فرمود: سؤال تو از رجعت است؟ عرضکردم: آری فرمود:
رجعت قدرت نمائی خداوند است و کسی جز فرقه «قدریه» «1» آن قدرت را انکار نمیکند روزی طبقی از بهشت برای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آوردند که شاخه خرمائی در آن بود که آن را «سنت» میگفتند پیغمبر هم آن را گرفت در حالی که طبق، اشاره بسنت و روش مردم پیش از شما بود.
مؤلف: قدریه فرقه‌ای از معتزله اهل تسنن میباشند که بسیاری از قدرتهای الهی را انکار میکنند و موضوع طبق بهشتی اعلامی از جانب پیغمبر بوده که آنچه در امت آن سرور پدید می‌آید بعینه در امتهای پیشین نیز واقع شده و مسلم است که رجعت بکرات در امتهای پیشین روی داده است.
و نیز در کتاب مزبور از حمران بن اعین نقل میکند که گفت بحضرت باقر علیه السّلام عرضکردم: آیا چیزی در بنی اسرائیل بوده است که در این امت نباشد؟ فرمود:
نه! عرضکردم: از معنی آیه أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ «2» یعنی: آیا ندیدی مردمی را که هزاران نفر بودند و از ترس مرگ از خانه‌های خود، بیرون رفتند، پس خداوند بآنها گفت:
بمیرید، آنگاه آنها را زنده کرد، بطوری که مردم آنها را زنده دیدند، سپس در همان روز مجددا آنها را میرانید یا اینکه فرمود: آن روز آنها را زنده کرد

و مدتی در

جهان زیستند و در خانه‌ها سکونت نموده غذا خوردند و ازدواج کردند و بعد از مدتها بمرگ طبیعی مردند.
و هم در آن کتاب از جابر جعفی روایت می‌کند که گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام را در زمین با فرزندش حسین علیه السّلام رجعتی است. وی با پرچم خود می‌آید تا اینکه انتقام خود را از بنی امیه و معاویه و اولاد معاویه و آنها که همراه آنان بجنگ حضرت آمدند بگیرد، خداوند در آن روز سی هزار نفر از یاوران علی را که همه از اهل کوفه میباشند و هفتاد هزار نفر از سایر مردم شیعه را بیاری علی برانگیخته میگرداند. و دوباره در صفین آن دو لشکر یک دیگر را مانند بار نخست ملاقات میکنند و تمام نفرات لشکر معاویه را از دم شمشیر میگذراند، بطوری که یکنفر آنها باقی نمیماند که خبر آنها را بیاورد، آنگاه در روز رستخیز هم خداوند آنها را برمی‌انگیزد و با فرعون و آل فرعون ببدترین عذابها گرفتار میسازد آنگاه علی علیه السّلام بار دیگر با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدنیا برمیگردد و پیغمبر پادشاه روی زمین می‌شود و سایر ائمه فرمانداران او خواهند بود، و بعکس روز نخست این بار بطور آشکار مبعوث میگردد و خدا را آشکارا عبادت میکند. سپس حضرت صادق فرمود:
آری و اللّه امیر المؤمنین دو بار بدنیا رجعت میکند، و با دست اشاره کرد که چند بار آن حضرت رجعت خواهد کرد.
خداوند سلطنت تمام اهل عالم را از روز آفرینش دنیا تا روز فنای جهان به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله میدهد تا وعده‌ای که در قرآن بآن حضرت داده مصداق پیدا کند چنان که فرمود:
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی: خداوند پیغمبرش را بر تمام ادیان غالب میگرداند، هر چند مشرکین نخواهند.
کراجکی در «کنز الفوائد» بسند خود از محمد بن علی از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که: در تفسیر آیه أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ «1» یعنی: آیا کسی که ما باو وعده نیک دادیم، پس بآن وعده خواهد رسید؟ فرمود: موعودی که

این وعده بوی داده شده علی بن ابی طالب است که خداوند باو وعده داده که در دنیا از دشمنش انتقام بگیرد، و در آخرت نیز بوی و دوستانش وعده بهشت داده است.
مفید در کتاب «مجالس» از عبایه اسدی روایت کرده که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود: من آقای پیران هستم، در من علامتی از

ایوب هست «1» و روزى بيايد كه خداوند كسان مرا مانند كسان و فرزندان يعقوب بدورم گرد آورد.

کلینی در کافی از حسن بن شاذان واسطی روایت کرده که گفت: نامه‌ای بخدمت حضرت امام رضا علیه السّلام نوشتم و از ناسازگاری و تعدی مردم واسط که از پیروان عثمان بودند، و بمن آزار میرساندند، شکایت نمودم. حضرت بخط مبارک مرقوم فرموده بودند که: خداوند جل ذکره از دوستان خود عهد و پیمان گرفته که در دولت باطل صبر پیشه سازند؛ بنا بر این تو هم بحکم پروردگارت صبر کن، که چون سرور مردم قیام کند پیروان باطل را از قبر بیرون آورده انتقام دوستان مظلوم ما را از آنها بگیرد در آن موقع است که آنها می‌گویند: مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ «2» یعنی: چه کسی ما را از گورمان بیرون آورد؟ اینست آن روزی که خداوند وعده داده و فرستادگان خداوند راست گفتند.
شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بسند خود از موسی بن عبد اللّٰه نخعی از امام علی النقی علیه السّلام «زیارت جامعه» را روایت کرده تا آنجا که حضرت این فقره از زیارت مزبور را خواندند: «و جعلنی ممّن یقتص آثارکم و یسلک سبلکم
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1211
و یهتدی بهداکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی رجعتکم و یملّک فی دولتکم و یشرّف فی عافیتکم و یمکّن فی ایّامکم و تقرّ عینه غدا برؤیتکم» یعنی خداوند مرا از آنان قرار دهد که از آثار شما (اهل بیت عصمت) پیروی می‌کند، و از راه شما میرود، و با هدایت شما هدایت مییابد، و در جمعیت شما برانگیخته می‌گردد؛ و در رجعت با شما بدنیا بازگشت میکند، و در دولت شما بریاست و دولت میرسد، و در راحتی شما بشرافت نائل می‌گردد، و در روزگار (دولت شما) قدرت بهم میرساند، و فردا چشمش با دیدن شما روشن می‌شود.
و در زیارت وداع فرمود: و مکّننی فی دولتکم و أحیانا فی رجعتکم یعنی: خداوند مرا در دولت شما (آل محمد) قدرت دهد، و بهنگام بازگشت شما بدنیا زنده کند. در تهذیب شیخ طوسی این روایت هم از صدوق نقل شده.
نیز در «تهذیب» شیخ از صفوان بن مهران جمال از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که در زیارت «اربعین» فرمود: «و اشهد انی بکم مؤمن و بایابکم موقن بشرایع دینی و خواتیم عملی» یعنی: من گواهی میدهم که مؤمن بشما هستم و باحکام دین خود و پایان اعمالم یقین برجعت شما دارم.
و هم صدوق در «من لا یحضره الفقیه» از حضرت صادق علیه السّلام

روایت می‌کند که فرمود: کسی که ایمان برجعت ما ندارد و متعه (عقد موقت) را حلال نداند از ما نیست «1»

بعضی از مردگان هم برای یاری قائم زنده میشوند

و نیز کلینی در کتاب «کافی» از ابو بصیر از امام ششم علیه السّلام روایت میکند که به آن حضرت عرضکردم: معنی آیه شریفه چیست: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ «2»

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1212

یعنی: با اصرار زیاد بخداوند قسم خوردند که خداوند مرده را زنده نمی‌گرداند.

ولی خداوند مرده را زنده می‌کند این وعده راست خدا است ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

حضرت فرمود: ای ابو بصیر! در باره این آیه چه عقیده داری؟ عرضکردم آنچه من میدانم اینست که مشرکین عقیده داشتند و برای پیغمبر قسم میخوردند که خداوند مردگان را زنده نمی‌گرداند. حضرت فرمود: اف بر کسی که این عقیده را دارد.

حضرت فرمود: از آنها سؤال کن آنها بخداوند یگانه سوگند میخوردند یا به «لات» و «عزی»؟ «1» عرضکردم: قربانت گردم! مرا در جریان امر بگذار حضرت فرمود: ای ابو بصیر! هر گاه قائم ما قیام کرد، خداوند گروهی از شیعیان ما را که سر دسته شمشیرشان را بر روی دوش داشته باشند، از قبرهاشان برانگیخته نموده بسوی قائم میفرستد.

چون این خبر بجمعی از شیعیان که هنوز نمرده‌اند میرسد بیکدیگر میگویند فلانی و فلانی و فلانی از قبرهای خود بیرون آمده و هم اکنون با قائم هستند. وقتی این خیر بگوش مردمی از دشمنان میرسد، میگویند: ای جماعت شیعه! چقدر شما دروغگو هستید این دولت شما است، با این وصف شما در این دولت هم دروغ میگوئید نه بخدا قسم این اشخاص زنده نشده‌اند و تا روز قیامت زنده نمیشوند. خداوند هم زبان حال آنها را در این آیه وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ حکایت فرموده است.

در تفسیر عیاشی از ابو بصیر هم این حدیث آمده است.

مؤلف سید بن طاوس در کتاب «سعد السعود» از کتاب «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» تألیف شیخ مفید بسند خود این روایت را از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام نیز نقل کرده است.

و نیز شیخ طوسی در کتاب «مصباح» در زیارت حضرت ابو الفضل العباس علیه السّلام این جمله را روایت کرده:
«انی بکم مؤمن و بایابکم موقن»
یعنی: من مؤمن بفضل و مقام شما در نزد خداوند هستم و یقین به برگشتن شما دارم.
و هم در «مصباح المتهجد» شیخ طوسی در ضمن زیارتی که با سلسله سند روایت کرده است، این جملات از آن مربوط باین مقام است:
و یرجعنی من حضرتکم خیر مرجع الی جناب ممرع و موسّع و دعة و مهل الی حین الأجل و خیر مصیر و محلّ فی النّعیم الأزل و العیش المقتبل و دوام الاکل و شرب الرّحیق و السلسل و عسل و نهل لا سأم منه و لا ملل و رحمة اللّٰه و برکاته و تحیّاته حتّی العود الی حضرتکم و الفوز فی کرّتکم
. حاصل مضمون آن این است که خداوند مرا در رجعت شما بحضور شما برگرداند تا از فیض محضر شما بهره‌مند گردم.
و هم در «اقبال» سید بن طاوس و «مصباح» شیخ روایت نموده که توقیعی برای قاسم بن علاء همدانی وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام باین مضمون صادر گشت. حسین علیه السّلام در روز پنجشنبه روز سوم شعبان متولد گردید؛ آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان! سپس دعا را نقل کرده تا اینجا:
و سیّد الاسرة الممدود بالنّصرة یوم الکرّة المعوّض من قتله انّ الأئمة من نسله و الشّفاء فی تربته و الفوز معه فی اوبته و الأوصیاء من عترته بعد قائمهم و غیبته حتّی یدرکوا الاوتار و یثأروا الثّار و یرضوا الجبّار و یکونوا خیر انصار.
یعنی: و او (امام حسین علیه السّلام) سرور آل محمد است که در روز رجعت: نصرت خداوند باو میرسد. آقائی که خداوند نه امام را از نسل او در عوض شهادتش بوی موهبت کرد. و تربتش را موجب شفا دانسته و سعادت را در زمان رجعت، با وی و جانشینان او بعد از قائم آنها و غیبت او که همه از عترت وی میباشند، قرار داده تا

اینکه از قاتلان آنها انتقام بگیرند و از دشمنانشان خونخواهی کنند و خداوند جبار را خشنود نمایند و بهترین یاور آنها باشند ...
و هم در «مصباح الزائر» سید بن طاوس زیارتی برای امام زمان علیه السّلام در سرداب سامره (که حضرت در آنجا غائب شده است) روایت کرده که از جمله این فقرات است:

«و وفّقنی یا ربّ للقیام بطاعته و المثوی فی خدمته و المکث فی دولته و اجتناب معصیته فان توفّیتنی اللّهم قبل ذلک فاجعلنی یا ربّ فیمن یکر فی رجعته و یملّک فی دولته و یتمکّن فی ایّامه و یستظلّ تحت أعلامه و یحشر فی زمرته و تقرّ عینه برؤیته».
یعنی: پروردگارا: مرا برای فرمانبرداری امام زمان و خدمتگزاری حضرتش و زندگی در دولت آن سرور و دوری از نافرمانیش، موفق بدار. خداوندا اگر من پیش از آن زمان، مردم؛ مرا! در آن جماعتی قرار بده که در رجعت وی برمی‌گردند و در دولت و روزگار او بملک و تمکن میرسند: و در سایه پرچمهای او بسر میبرند، و در زمره او برانگیخته میگردند، و چشمش بجمال وی روشن می‌شود.
و نیز در آن کتاب در ضمن زیارت دیگر آن حضرت این فقرات دیده می‌شود:
و ان ادرکنی الموت قبل ظهورک فاتوّسل بک الی اللَّه سبحانه ان یصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان یجعل لی کرّة فی ظهورک و رجعة فی ایابک لأبلغ من طاعتک مرادی و اشفی من اعدائک فؤادی.
یعنی: ای قائم آل محمد! اگر پیش از ظهور حضرتت مرگ گریبان مرا گرفت متوسل بوجود اقدست میشوم که خداوند بر محمد و آل محمد درود بفرستد و هنگام ظهور و ایام دولت شما رجعت و بازگشتی برای من بدنیا قرار دهد، تا آن طور که میخواهم فرمانبرداری حضرتت بنمایم و دلم از کشتن دشمنانت شفا یابد.
هم در کتاب مزبور ضمن زیارت دیگر حضرت این جمله را میخوانیم:
اللّهم ارنا وجه ولیّک المیمون فی حیاتنا و بعد المنون اللّهم انّی ادین لک بالرّجعة بین یدیّ صاحب البقعة
یعنی: خداوندا! در زمان حیات و بعد از مردن ما، رخسار

مبارک ولی خود را بما بنما! خدایا من در پیشگاه صاحب این قبه برای تو ایمان برجعت می‌آورم.

دعای عهد

اشاره

و هم در کتاب «مصباح الزائر» سید بن طاوس از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس چهل بامداد این- دعای- عهد را بخواند، از یاوران قائم خواهد بود، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند (هنگام ظهور) او را از قبر بیرون آورد؛ و با هر کلمه این دعا؛ هزار ثواب باو عطا فرماید و هزار گناه از نامه عمل او محو کند.

اللّهم ربّ النّور العظیم، و الکرسیّ الرّفیع، و ربّ البحر المسجور؛ و منزل التّوریة و الإنجیل و الزّبور، و ربّ الظلّ و الحرور، و منزل القرآن العظیم، و ربّ الملائکة المقرّبین و الأنبیاء و المرسلین. اللّهم انّی أسألک بوجهک الکریم و بنور وجهک المنیر و ملکک القدیم، یا حیّ یا قیّوم! أسألک باسمک الّذی اشرقت به السّموات و الأرضون، یا حیّ قبل کلّ حیّ لا اله الّا انت.

اللّهم بلّغ مولانا الأمام الهادی المهدیّ القائم بأمرک، صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطّاهرین عن المؤمنین و المؤمنات فی مشارق الأرض و مغاربها، سهلها و جبلها، برّها و بحرها، عنّی و عن والدیّ من الصّلوات زنة عرش اللّه، و مداد کلماته، و ما أحصاه علمه، و احاط به کتابه.

اللّهم انّی اجدّد له فی صبیحة یومی هذا و ما عشت من ایّامی، عهدا و عقدا و بیعة له فی عنقی، لا احول عنها و لا ازول ابدا.

اللّهم اجعلنی من انصاره و اعوانه، و الذّابین عنه و المسارعین الیه فی قضاء حوائجه؛ و المحامین عنه و السّابقین الی ارادته و المستشهدین بین یدیه.

اللّهم ان حال بینی و بینه الموت الّذی جعلته علی عبادک حتما فأخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبّیا دعوة الدّاعی، فی الحاضر و البادی.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1216

اللّهم ارنی الطّلعة الرّشیدة و الغرّة الحمیدة و اکحل ناظری بنظرة منّی الیه، و عجّل فرجه و سهّل مخرجه و اوسع منهجه، و اسلک بی محجّته فانفذ امره و اشدد ازره، و اعمر اللّهم به بلادک و أحی به عبادک، فانّک قلت و قولک الحقّ ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ.

فاظهر اللّهم لنا ولیّک و ابن بنت نبیّک المسمّی باسم رسولک حتّی لا یظفر بشیء من الباطل الّا مزّقه و یحقّ الحقّ و یحقّقه و اجعله اللّهم مفزعا لمظلوم عبادک، و ناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک، و مجدّدا لما عطّل من احکام کتابک، و مشیّدا، لما ورد من اعلام دینک، و سنن نبیّک و اجعله ممّن حصّنته من بأس المعتدین.

اللّهم و سرّ نبیّک محمّدا (ص) برؤیته و من تبعه علی دعوته و ارحم

استکانتنا بعده.
اللّهم اکشف هذه الغمة عن هذه الأمّة بحضوره و عجّل لنا ظهوره انّهم یرونه بعیدا و نراه قریبا العجل العجل یا مولای یا صاحب الزّمان برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
سپس سه بار دست بر ران راست خود بزند و بگوید:
العجل العجل یا مولای یا صاحب الزّمان.

ترجمه دعای عهد

حاصل مضمون دعا اینست: ای خداوندی که خدای نور بزرگ و تخت رفیع «1» و خدای دریای خروشان هستی، و تورات و انجیل و زبور را (بر موسی و عیسی و داود از آسمان) فرو فرستادی، و ای خدای سایه و شعاع آفتاب، و ای خدائی که قرآن عظیم را (بر محمد صلّی اللّه علیه و آله نازل فرمودی و ای خدای فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل! من تو را بقدرت کامله و نورانیت آثار صنع و سلطنت قدیمت میخوانم! ای

خدای حی قیوم! تو را بآن نامت که آسمان‌ها و زمینها با آن روشن گشت میخوانم. ای زنده‌ای که پیش از هر زنده‌ای بوده‌ای! گواهی میدهم که جز تو خدائی نیست.
خداوندا! من از جانب مردان و زنانی که ایمان بتو آورده‌اند و در شرق و غرب زمین دشتها و کوه‌ها و خشکی‌ها و دریاها بسر میبرند، و از جانب من و پدر و مادرم باندازه وزن دستگاه سلطنت و ذرات آفرینش و آنچه علمت بدان احاطه دارد میخواهم که درود و رحمت خود را بر آقا و امام ما «هادی مهدی» راهنمائی که او را خود راهنمائی کرده‌ای و کسی که دین مقدست بدو پایدار است، برسانی! خداوندا! من بامداد امروز که در آن بسر میبرم و هر بامدادی تا زنده‌ام عهد و پیمان خود را با امام خویش تجدید میکنم، و بیعت او را بگردن میگیرم و هیچ گاه آن را از نظر دور نمیدارم و از یاد نمی‌برم.
خداوندا! مرا از یاوران و مدافعین او و آنها که سعی در انجام مقاصد او دارند و از پشتیبان‌های وی و کسانی که در ارادت بحضرتش سبقت گرفته‌اند و آنان که در رکابش شهید می‌شوند، قرار بده! پروردگارا! اگر مرگ را که برای بندگانت یک امر حتمی قرار داده‌ای میان من و آن حضرت جدائی انداخت، مرا از قبرم بیرون آور تا در حالی که کفنم را پوشیده و شمشیرم را از غلاف درآورده و نیزه‌ام را بدست گرفته‌ام در میان آنها که در شهر حاضرند یا آنان که کوچ می‌کنند، قرار گیرم و دعوت‌کننده آن حضرت را اجابت کنم.
خداوندا! آن طلعت رعنا و آن صورت زیبا را بمن بنما و با نگاهی که بوی میکنم دیدگانم را روشن گردان.
خدایا او را زود برسان و آمدن آن حضرت را آسان کن و راه آمدنش را هموار گردان و مرا از راهی که او میرود، راه بر! حکمش را نافذ و کارش را روبراه کن.

پروردگارا! شهرهای خود را بوسیله او آباد کن «1» و بندگانت را زنده گردان زیرا خود گفته‌ای و گفته‌ات راست است. ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ «2» آری فساد اخلاق مردم در دریا و خشکی آشکار گشته است.

خداوندا! ولی خود و فرزند دختر پیغمبرت را که همنام پیغمبرت میباشد، ظاهر گردان تا بهر باطلی که میرسد، آن را بهم زده از میان ببرد، و حق را بر جای خود استوار و آشکار سازد.

پروردگارا! او را پناه بندگان ستمدیده‌ات و یاور مردمی که جز تو یاوری ندارند قرار ده! او را بفرست تا احکام تعطیل شده کتابت (قرآن) را تجدید و آثار دینت و سنت‌های پیغمبرت را محکم کند و او را از خطر وجود دشمنان، در پرتو لطف خود نگاهدار! «3» پروردگارا! پیغمبرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله و کسانی را که بواسطه پذیرش دعوت وی از پیروان او گشته‌اند، بدیدن وی شاد گردان و به بیچارگی که ما بعد از پیغمبر پیدا کرده‌ایم رحم کن! خدایا! این غم و اندوه را (که بر اثر غیبت او بما رسیده) با حضور او برطرف نما و در ظهور او شتاب کن، دشمنان ما ظهور آن حضرت را بعید میدانند ولی ما آن را نزدیک می‌دانیم. یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن! شتاب کن! و نیز در کتاب مصباح الزائر می‌نویسد: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: هر کس خواست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله یا یکی از ائمه صلوات اللَّه علیهم را از دور زیارت کند بدین گونه زیارت نماید ... تا آنجا که میگوید:

انی من القائلین بفضلکم مقرّ برجعتکم لا انکره اللَّه قدرته و لا ازعم الّا ما شاء اللَّه

یعنی: من از کسانی هستم که اعتقاد بفضل شما دارم، رجعت شما را اقرار می‌کنم و این قدرت را از خداوند انکار نمی‌نمایم و بچیزی جز آنچه خداوند میخواهد عقیده ندارم.

مؤلف: بیشتر این اخبار که متعلق بزیارات و دعاهاست در کتابهائی که شهید و شیخ مفید و غیر اینان نوشته‌اند و نزد ما موجود است و همچنین در کتاب عتیق ما و در کتاب «زوائد الفوائد» پسر رضی الدین علی بن طاوس مذکور است.

کلینی در کتاب «کافی» از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که: در ضمن حدیث طولانی راجع بجان دادن مؤمن فرمود: سپس مؤمن در بهشت برین خاندان پیغمبر (ص) را ملاقات میکند، و با آنها غذا میخورد و با آنان گفتگو میکند تا آنگاه که قائم ما اهل بیت قیام نماید.

وقتی قائم ما قیام کرد، خداوند آنها را زنده میکند و دسته دسته لبیک-گویان بجانب وی میشتابند. در آن وقت اهل باطل دچار تردید میشوند و

افرادى كه حرام را حلال ميدانند از ميان ميروند، و اندكى ميمانند، آنها كه در ظهورش شتاب ميكنند بهلاكت مى‌افتند، و آنان كه عجله ندارند و تسليم خواسته و مشيت خدايند نجات مييابند، پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله به على عليه السّلام فرمود: تو برادر منى و وعده‌گاه من و تو «وادى السلام» است.
ابن قولويه در كتاب «كامل الزياره» بسند خود از حضرت صادق عليه السّلام روايت مى‌كند فرمود: چون به نزديک قبر حسين عليه السّلام يا هر يک از ائمه رسيدى اين زيارت را بخوان تا اين جمله:
«اللّهم لا تجعله آخر العهد من زيارة قبر ابن بنت نبيّک و ابعثه مقاما محمودا تنتصر به لدينک و تقتل به عدوّک فانّک وعدته و انت الرّب الّذى لا يخلف الميعاد».
يعنى: خدايا! اين را آخرين زيارت من از قبر فرزند دختر پيغمبر قرار مده و او (امام حسين) را با مقامى پسنديده زنده گردان تا بوسيله او دينت را يارى كنى و دشمنت را بكشى، زيرا تو خود اين را باو وعده داده‌اى، و ميدانم كه تو خدائى
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1220
هستى كه وعده‌ات خلاف نمى‌پذيرد. همچنين اين زيارت را ميتوان در جنب قبور ساير ائمه هم بخوانى.
على بن ابراهيم قمى در تفسير خود اين آيات را بدين گونه تفسير مى‌كند: قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ اين انسان امير المؤمنين على عليه السّلام است و ترجمه آيه اينست اين انسان كشته گشت. مگر چه كرده بود گناهش چه بود كه او را كشتند؟ سپس خداوند ميفرمايد: مِنْ أَيِّ شَيْ‌ءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ يعنى: او را از چه آفريد؟ از نطفه آفريد! سپس او را اندازه‌گيرى كرد.
آنگاه راه را براى او باز گذاشت. ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ يعنى: سپس او را ميرانيد و بخاک سپرد، و از آن پس هر گاه او را از قبر بيرون مى‌آورد كه مقصود زمان رجعت است. كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ «1» ولى آن انسان (امير المؤمنين) نتوانست مأموريت خود را انجام دهد، و از اين رو بدنيا برميگردد تا آنچه خدا بوى دستور داده بود اجرا كند.
شيخ حسن بن سليمان در كتاب «منتخب البصائر» از بهاء الدين سيد على بن عبد الحميد حسينى باسناد خود از احمد بن عقبه از پدرش روايت ميكند كه از حضرت صادق عليه السّلام پرسيدند: آيا رجعت صحيح است؟ فرمود: آرى. گفتند: نخستين كسى كه مى‌آيد كيست؟ فرمود: حسين عليه السّلام است كه بعد از ظهور قائم عليه السّلام مى‌آيد.
عرض شد آيا همه مردم با او هستند؟ فرمود: نه بلكه چنان است كه خدا ميفرمايد يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً مردمى بعد از مردمى مى‌آيند.

و هم آن حضرت فرمود: امَام حسین با یارانش که با وی کشته شدند در حالی که هفتاد پیغمبری که با حضرت موسی بن عمران برانگیخته شدند با اوست، بازگشت بدنیا میکنند. قائم، انگشتر خود را بامام حسین میدهد چون قائم رحلت کند، امام حسین علیه السّلام او را غسل میدهد و کفن میکند و حنوط کرده در قبر میگذارد.

و هم در آن کتاب از جابر جعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام

میفرمود: بخدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد و نه سال در جهان سلطنت میکند. عرضکردم: این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از قائم پرسیدم: قائم در عالم خود چقدر می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال. آنگاه «منتصر» یعنی حسین علیه السّلام بدنیا برمیگردد، برای طلب خون خود و یارانش، و از پس او امیر المؤمنین رجعت میکند.

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چون تفسیر آیه فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: این در موقع بازگشت و رجعت پیغمبر بدنیا است که مدت سلطنتش پنجاه هزار سال خواهد بود. و امیر المؤمنین نیز چهل و چهار هزار سال سلطنت میکند «1».

مؤلف: کتاب «الانوار المضیئة» تصنیف شیخ «2» علی بن عبد الحمید نزد من

است و این اخبار در آن موجود است.

ابن قولویه قمی در «کامل الزیاره» بسند خود از ابو عبیده بزاز و او از حریز روایت می‌کند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: قربانت گردم! چقدر عمر شما اهل بیت کم شده است، با اینکه این مردم محتاج بشما ائمه هستند مرگ بعضی زود فرا میرسد؟ حضرت فرمود: ما ائمه هر کدام صحیفه‌ای (کتابی) داریم که آنچه در مدت عمر خود محتاج بآن هستیم، در آن نوشته است، وقتی آنچه در آن است تمام شد، امام صاحب آن کتاب میداند که مرگش رسیده است!.

در آن هنگام پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بنزد وی می‌آید و باو اطلاع میدهد که خواهد مرد و خبر میدهد که چه مقامی در نزد خداوند دارد، امام حسین علیه السّلام هم صحیفه‌ای «1»

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1223

را که بوی داده شده بود خواند و آنچه بنا بود در سرنوشت او روی دهد دانست و بعضی چیزهائی که منقضی نمیشد از آن باقی ماند، سپس آن حضرت بکربلا رفت، چیزهائی که باقی ماند این بود که فرشتگان از خداوند خواستند که بآنها اجازه دهد بیاری آن حضرت بروند، خداوند هم بآنها اجازه داد.

فرشتگان تا خود را آماده کردند، و از آسمان بزیر آمدند وقت گذشته بود و آن حضرت شربت شهادت نوشیده بود از این رو فرشتگان گفتند: پروردگارا! بما اجازه دادی که فرود آئیم و حسین علیه السّلام را یاری کنیم، ولی موقعی که ما رسیدیم روح مقدس وی بعالم بالا پرواز کرده بود.

خداوند وحی بآنها فرستاد که در اطراف بارگاه او باشید تا وقتی که به بینید او از قبر بیرون آمده و او را یاری نمائید و از حالا پیوسته بروید و بر آنچه در راه یاری نمودن او از دست داده‌اید گریه کنید، و شما را بیاری او و گریستن بر وی امتیاز دادم، پس فرشتگان برای تقرب بذات الهی و تأسف از یاری وی که از آنها فوت شده بود، گریستند. و چون آن حضرت رجعت کند، آنها از یاوران او خواهند بود.

کراجکی در «کنز الفوائد» از سلیمان بن خالد روایت میکند که امام صادق علیه السّلام در تأویل این آیه شریفه: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی: بیاد بیاور روزی را که کسی با حرکت سریع و اضطراب از جا برمیخیزد و دیگری نیز از پی او می‌آید. فرمود: «راجفه» شخصی که با حرکت سریع و اضطراب بر می‌خیزد، حسین بن علی و دیگری که از پی او می‌آید علی بن ابی طالب علیهما السلام است نخستین کسی که در رجعت از قبر بیرون می‌آید و خاک از سر و روی خود میتکاند حسین بن علی است

که با هفتاد و پنج هزار نفر برانگیخته میشوند. چنان که خداوند میفرماید:
إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی: ما پیغمبران خود

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1224

و مردم با ایمان را در زندگی دنیا و در روزی که شهیدان برمی‌خیزند یاری می‌کنیم روزی که عذر ستمگران سودی بحال آنها ندارد، لعنت خدا و عاقبت بد؛ برای آنهاست «1».

و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از عبد اللّه بن نجیح یمنی روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم معنی آیه ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (در آن روز از شما از نعمت سؤال می‌شود) چیست؟ فرمود: مقصود نعمتی است که خداوند بمحمد و آل محمد روزی فرموده، و اینکه میفرماید: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ «2» اگر با علم الیقین بدانید؛ یعنی: با چشم به‌بینید و اینکه میفرماید: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ نه! بزودی خواهید دانست. یعنی: یک بار در رجعت و بار دیگر در قیامت (که در باره دشمنی با پیغمبر و اهل بیت او از شما بازخواست می‌کنند).

نجاشی در کتاب رجال خود مینویسد: مؤمن طاق «3» را با ابو حنیفه حکایات

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1225

بسیار است از جمله اینکه روزی ابو حنیفه از وی پرسید: ای ابو جعفر! آیا عقیده برجعت داری؟ گفت آری ابو حنیفه از روی تمسخر گفت: پس از این کیسه خود پانصد درهم بمن قرض بده تا وقتی من و تو در رجعت دوباره بدنیا برگشتیم آن را بتو بپردازم! مؤمن طاق فی الفور در جواب گفت: یک ضامن بیاور که ضمانت کند تو بصورت آدم بدنیا برگردی تا این مبلغ را بتو بدهم چه میترسم که تو بشکل بوزینه برگردی و من نتوانم طلب خود را وصول کنم! این داستان در کتاب «احتجاج» طبرسی هم آمده است.

و در کتاب «علل الشرائع» «1» تألیف محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم که نسخه قدیمی آن نزد ما موجود است مینویسد: خداوند در قرآن به پیغمبرش خبر داد که اهل بیتش بعد از وی مبتلای بکشته شدن و غصب حقشان و گرفتاریها میشوند و آنگاه آنها را بدنیا برمیگرداند و آنها دشمنان خود را بقتل میرسانند و خداوند زمین را در اختیار آنها قرار میدهد و آن این آیه شریفه است وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ «2» و این آیه است: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ «3» ابن شهرآشوب در کتاب «مناقب» از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که در

تفسیر آیه أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ یعنی جنبنده زمین را برای آنها بیرون می‌آوریم تا با آنها سخن بگوید فرمود: دابة الارض علی علیه السّلام است.
و هم در کتاب مزبور از ابو عبد اللَّه جدلی نقل کرده که گفت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دابة الارض من هستم.
و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم از عبد اللّٰه بن عباس روایت نموده که پیغمبر در تفسیر آیه وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها فرمود: مقصود از روز روشن در این آیه امامان ما اهل بیت است که در آخر الزمان بسلطنت میرسند و زمین را پر از عدل و داد میکنند.
شیخ صدوق در کتاب «صفات الشیعه» از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی و او بسند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس اقرار بهفت چیز کند مؤمن است. سپس حضرت یکی از آن هفت چیز را ایمان برجعت شمرد «1»

ای برادر! گمان نمی‌کنم که بعد از نقل آن همه آیات و روایاتی که در باره اثبات رجعت برای تو نقل کردم، هنوز در عقیده برجعت شک داشته باشی. باید بدانی که رجعت مسأله‌ایست که شیعیان در تمام اعصار بالاتفاق معتقد بآن بوده‌اند، و میان آنها همچون آفتاب نیم روز مشهور و معلوم بوده است، چنان که آن را بشعر در- آورده و در تمام شهرهای خود در مقام مناظره با مخالفین (اهل تسنن) بدان استناد

می‌جستند، و مخالفین هم آنها را بدین عقیده سرزنش مینمودند، و در کتابهای مربوطه ثبت کرده‌اند.

مانند فخر رازی و حاکم نیشابوری و غیر اینان، سخن ابن ابی الحدید نیز در این باره گذشت. اگر بملاحظه تطویل کلام نمی‌بود بسیاری از سخنان آنها (یعنی علمای اهل تسنن) را ذکر می‌نمودم.

ولی کسی که ایمان بائمه اطهار دارد چگونه در مطلبی که قریب دویست روایت بطور تواتر از چهل و چند نفر از محدثین بزرگ و موثق و علمای اعلام در بیش از پنجاه کتاب آنها نقل شده است، تردید میکند؟! علمای بزرگی مانند ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم قمی، سلیم بن قیس هلالی، شیخ مفید، ابو الفتح کراجکی، نعمانی، صفار، سعد بن عبد اللّٰه اشعری، ابن قولویه قمی، سید علی بن عبد الحمید بن فخار موسوی، سید رضی الدین علی بن طاوس، و فرزندش «1» مؤلف کتاب «زوائد- الفوائد»، محمد بن علی بن ابراهیم، فرات بن ابراهیم، امین الدین طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفی، محمد بن عباس بن مروان.

احمد بن محمد بن خالد برقی (مؤلف کتاب محاسن) ابن شهر آشوب مازندرانی شیخ حسن بن سلیمان، قطب الدین راوندی، علامه حلی، سید علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید بهاء الدین نیلی، احمد بن داود بن سعید، حسن بن علی بن ابی حمزه، فضل بن شاذان، شیخ شهید محمد بن مکی.

حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور نابینا مؤلف کتاب «الواحدة» حسن بن محبوب؛ جعفر بن محمد بن مالک کوفی، طهر بن عبد اللّٰه، شاذان بن جبرئیل، و صاحب کتاب الفضائل، و مؤلف کتاب العتیق، و مؤلف کتاب الخطب و غیر اینان از مؤلفین کتابهائی که در نزد ماست و مؤلف آنها را بطور تحقیق

نمیشناسیم.

بهمین جهت هم اخبار آن را بآنها نسبت ندادیم. هر چند بعضى از اخبار رجعت در آن كتابها هست. اگر چنين مطلبى متواتر نباشد، در چه چيز ميتوان دعوى تواتر كرد؟ با اينكه تمام طائفه شيعه اين مسأله را در هر عصرى از علما و راويان پيش از خود روايت كرده‌اند.
من فكر ميكنم كه هر كس در موضوع رجعت ترديد كند، در منصب امامت ائمه اظهار شک دارد، ولى چون نمی‌تواند آن را در بين مؤمنين اظهار كند، با حيله و نيرنگ بمنظور تخريب دين حنيف اسلام شبهاتى در باره رجعت كه ناشى از ملحدان بی‌دين است القا نموده، و افكار مردم ضعيف الايمان را از اعتقاد بآن منحرف ميسازد يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ «1»

شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» مینویسد: اعتقاد ما در باره رجعت صحیح است. بدلیل این آیه شریفه قال اللّه تعالی: أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ «2» و داستان عزیز پیغمبر که صد سال بعد از مرگش خداوند او را زنده کرد قال اللّه تعالی: أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها «3» (که خداوند در سوره بقره ضمن این آیه شرح داده است) و مانند داستان برگزیدگان قوم حضرت موسی که خداوند میفرماید: ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ یعنی شما را بعد از مرگتان دوباره زنده گردانیدیم تا شکر خدا را بزبان آورید (ترجمه آن نیز قبلا گذشت) در باره عیسی (ع) می‌فرماید: وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی یعنی: عیسی باجازه

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1229

من مرده را زنده میکند. تمام مردگانی که عیسی باذن خداوند زنده کرد بدنیا برگشتند و داستان آنها معروف است.

و مانند اصحاب کهف که مدت سیصد و نه سال در غار خود بخواب رفتند، سپس خداوند آنها را بیدار نمود و بدنیا بازگشتند؛ چنان که داستان ایشان معروف است (و قرآن مجید هم گواهی میدهد).

این گونه رجعت‌ها که طی آن مردمی در امتهای پیشین از این جهان دیده فرو- بستند و دوباره زنده شدند بسیار است، و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود آنچه در این امت است طابق النعل بالنعل مثل همانهاست که در امتهای پیشین وی داده است. بنا بر این اصل، لازم است که رجعت نیز در این امت باشد. من بزودی کتاب مستقلی در رجعت خواهم نوشت و کیفیت رجعت و دلیل‌های اثبات آن را روشن خواهم ساخت. اعتقاد به تناسخ باطل است، هر کس عقیده به تناسخ داشته باشد، کافر است، زیرا اعتقاد به تناسخ مستلزم ابطال بهشت و دوزخ است.

شیخ مفید در کتاب «الفصول» در جواب مسائلی که از «عکبرا» از وی پرسیده بودند از حرث بن عبد اللّه روایت کرده که گفت: من در مجلس منصور دوانقی خلیفه عباسی در وقتی که در سر پل بزرگ بغداد بود نشسته بودم- «سوار» قاضی هم نزد وی بود و سید اسماعیل حمیری «1» اشعاری که در مدح بنی عباس و دولت آنها سروده بود،

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1230

میخواند و منصور از استماع آن مسرور میگشت.

چون قصیده بانتها رسید، سوار قاضی رو کرد بمنصور و گفت: این شخص (سید اسماعیل حمیری) با زبان شما را مدح میگوید ولی دلش با آن موافقت ندارد! بخدا کسانی که این مرد آنها را دوست میدارد، شما بنی عباس نیستید! و او دشمنی شما را در دل پنهان ساخته است.

سید اسماعیل گفت: بخدا قسم قاضی دروغ میگوید، من براستی در این قصیده تو را مدح گفتم. او این را از روی حسد بمن میگوید. چه میبینید من نزد شما آمد و رفت دارم و شما بمن نظر دارید.

دوستی من نسبت بشما اهل بیت! واقعی است و من آن را از پدر و مادرم بارث برده‌ام، ولی این مرد (سوار قاضی) و خاندانش در زمان جاهلیت و اسلام از دشمنان شما اهل بیت بوده‌اند! از این گذشته خداوند در باره خاندان او این آیه را نازل فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ یعنی ای پیغمبر کسانی که از پشت حجره‌ها تو را صدا میزنند، بسیاری از آنها نادانند.

منصور گفت: راست گفتی. مجددا قاضی گفت: یا امیر المؤمنین! وی عقیده به رجعت دارد و بشیخین ناسزا میگوید.

سید اسماعیل گفت: اما اینکه گفت من عقیده برجعت دارم، من عقیده برجعت را باتکاء این آیه قرآن دارم وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُکَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ و در جای دیگر از قرآن میفرماید: وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً پس میدانیم که ما دو بار برانگیخته میشویم که یکدفعه بطور عموم و در دیگری افراد خاصی را بدنیا برمی‌گرداند.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1231

چنان که خدا فرموده رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ و هم خداوند در باره عزیر پیغمبر فرموده: فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ و هم فرمود: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ این منطق قرآن در باره رجعت است «1» پیغمبر اکرم صلّى اللّه علیه و آله هم فرمود: طایفه متکبران روز قیامت بصورت مورچه‌های ریز برانگیخته

میشوند.
و هم فرمود: چیزی در بنی اسرائیل پدید نیامد جز اینکه در امت من نیز میباشد و در امت من هم مثل آن خواهد بود، حتی فرو رفتن در زمین و مسخ شدن آدمی و سنگسار نمودن او. و حذیفه گفت بخدا قسم دور نیست که خداوند این امت را بصورت بوزینه یا خوک‌هائی محشور گرداند.
بنا بر این رجعتی را که من معتقدم مسأله‌ایست که قرآن بآن ناطق و سنت پیغمبر بر آن شاهد است و من عقیده دارم که خداوند عز و جل این مرد یعنی سوار قاضی را بصورت سگ یا بوزینه یا خوک و مورچه ریز بدنیا برمی‌گرداند! چه بخدا قسم در حقیقت وی ستمگری متکبر و کافر است.
راوی گفت در این حالت منصور خندید و سید بالبداهه این اشعار را سرود:
حاشیت سوارا ابا شملة عند الامام الحاکم العادل ...

نظریه شیخ مفید

و هم مفید در کتاب «ارشاد» آنجا که علامات ظهور قائم آل محمد را ذکر میکند مینویسد: و از جمله مردگان از قبرهای خود بیرون آمده بدنیا برمیگردند و با یک دیگر مأنوس گشته بدید و بازدید هم میروند.
و نیز در ضمن مسائلی که از «ساری» از وی پرسیده‌اند، سؤال شده بود: معنی روایتی که از حضرت صادق نقل شده چیست که فرمود:
لیس منا من لم یقل بمتعتنا و

لم یؤمن برجعتنا
یعنی کسی که قائل بمتعه ما و ازدواج موقت (که آن را صیغه هم میگویند) نشود و ایمان برجعت ما نداشته باشد، از ما نیست؟
آیا مقصود بازگشت بدنیا و مخصوص اهل ایمان است، یا منظور غیر آنها از ظالمان جبارند که پیش از روز قیامت رجوع بدنیا میکنند؟
شیخ مفید بعد از جواب سؤال از متعه، راجع برجعت نوشت: و اینکه امام فرموده هر کس ایمان برجعت ما نداشته باشد از ما نیست، مقصود رجعتی است که ایمان بآن اختصاص بآل محمد صلّی اللَّه علیه و آله دارد باین معنی که خداوند مردمی از امت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را بعد از مردن و پیش از روز قیامت زنده میگرداند و این عقیده خاندان پیغمبر و از معتقدات شیعیان آنهاست و قرآن مجید هم گواه بر آنست «1»

نظریه سید مرتضی

و هم شیخ مفید در کتاب «ارشاد» مینویسد: سید مرتضی رضی اللَّه عنه در پاسخ مسائلی که از شهر «ری» از وی پرسیده‌اند، از جمله در باره «رجعت» که سؤال کرده بودند: عده قلیلی از شیعیان عقیده دارند که «رجعت» یعنی بازگشت دولت آل محمد در زمان قائم علیه السّلام نه رجوع بدنهای آنها، چنین فرموده است:
عقیده شیعه امامیه در باره رجعت آنست که خداوند متعال در موقع ظهور امام زمان مهدی علیه السّلام مردمی از شیعیان آن حضرت را که قبلا مرده بودند، بدنیا برمیگرداند.
تا بثواب یاری او و مساعدت وی و مشاهده دولت آن حضرت فائز گردند.
همچنین مردمی از دشمنان آن حضرت را نیز زنده میگرداند، تا از آنها انتقام گیرد.
و آنها نیز از مشاهده ظهور حق و بالا گرفتن دین پیروان حق، زجر بکشند.
دلیل بر اثبات رجعت اینست که: هیچ عاقلی تردید ندارد، که خداوند قدرت بر زنده گردانیدن مردمی در پایان روزگار، دارد. و این معنی فی نفسه محال نیست. پس
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1233
وقتی ثابت شد که رجعت عقلا جایز و از حیز قدرت خداوند خارج نیست، راه اثبات آن باین است که میگوئیم علمای شیعه اجماع دارند که این معنی واقع می‌شود، و ما در کتب خود ثابت نموده‌ایم که اجماع علمای شیعه حجت است، زیرا حاکی از وجود قول امام علیه السّلام است.

گفتار سید بن طاوس

سید بن طاوس در کتاب «سعد السعود» بعد از نقل کلام شیخ طوسی از «تفسیر تبیان» در ذیل آیه ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ «1» در جواز اعتقاد برجعت بدلیل این آیه شریفه میگوید: شیعه و سنی حشر مردگان را که همان رجعت است در کتب خود نقل کرده‌اند. از جمله حمیدی (دانشمند معروف اهل تسنن) در کتاب «جمع بین صحیحین» از ابو سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود: روش و شیوه امتهای پیش وجب بوجب و ذرع بذرع بعینه در باره شما نیز جاری خواهد شد، تا آنجا که اگر آنها بسوراخ سوسماری رفته باشند، شما نیز خواهید رفت! عرضکردیم: یا رسول اللّه! آیا شیوه یهود و نصارا در بین ما جریان مییابد؟ فرمود:
پس شیوه کی؟
و از جمله زمخشری در تفسیر «کشاف» از حذیفه روایت نموده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: شما امت اسلام بعد از من شبیه‌ترین امتها به بنی اسرائیل هستید و طابق النعل بالنعل از راهی که آنها رفتند خواهید رفت. تا جایی که من نمیدانم گوساله پرست هم خواهید شد؟!.
سپس سید بن طاوس میگوید: وقتی این پاره‌ای از روایات آنها در مطابقت شیوه امت اسلام با امتهای گذشته و بنی اسرائیل و یهود باشد و قرآن مجید و اخبار متواتر هم گواه بر اینست که مردمی از امتهای گذشته و یهود وقتی بموسی بن عمران گفتند: ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه خدا را بطور آشکار بما بنمایانی، خدا هم

آنها را میرانید و سپس زنده گردانید، بهمین دلیلها که آنها معتقد هستند میگوئیم:
در امت اسلام نیز این وضع جریان دارد و خداوند کسانی را بعد از مرگشان دوباره زنده میگرداند (و این همان رجعت بعقیده شیعه است) عجب اینست که من در روایات اهل تسنن دیده‌ام که آنها بیش از شیعه در این خصوص روایت نقل کرده‌اند. از جمله در روایات آنها اشاره باین هست که مولی امیر المؤمنین بعد از ضربت زدن ابن ملجم و بعد از رحلتش مانند ذو القرنین دوباره بدنیا برمیگردد.
چنان که زمخشری در «کشاف» در داستان ذو القرنین میگوید: و از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: خداوند ابرها را تحت فرمان ذو القرنین گذارده بود و پرده‌ها برای او کشیده و نور برایش پخش شد. از آن حضرت علت این را پرسیدند. فرمود:

او دوستدار خدا بود. خدا هم او را دوست میداشت.
عبد اللّٰه بن کوّاء از آن حضرت پرسید: آیا ذو القرنین پادشاه بود یا پیغمبر؟
فرمود: نه پادشاه بود و نه پیغمبر ولی او بنده نیکوکاری بود که یک شاخش در راه بندگی خدا ضربت دید و با همان ضربت مرد، سپس خدا او را زنده گردانید آنگاه شاخ چپش ضربت دید و دوباره مرد، مجددا خداوند او را زنده گردانید و بهمین جهت ذو القرنین «1» خوانده شد و در میان شما مردم هم کسی مانند ذو القرنین هست!
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1235
همچنین من در کتابهای آنها (اهل تسنن) دیده‌ام که جماعتی (از مردم عادی) را نام برده‌اند که آنها بعد از مرگ، و پیش از دفن و بعد از دفن بدنیا برگشتند و حرف زدند و چیزها نقل کردند و سپس مردند! وقتی مخالفین ما از اهل سنت و غیر هم این گونه موضوعات را نقل کرده و در کتابهای خود نوشته‌اند، چرا حاضر نیستند قبول کنند که علمای اهل بیت دوباره بدنیا برگردند و برای چه از روایات ائمه اطهار در خصوص رجعت اظهار تنفر میکنند؟! رجعتی که علمای ما و اهل بیت پیغمبر و شیعیان آنها معتقدند از جمله علائم و معجزات پیغمبر اسلام است، چرا مقام آن حضرت در نزد اهل تسنن با انکار رجعت باید از موسی و عیسی و دانیال پیغمبر کمتر باشد؟ زیرا میدانیم که خداوند متعال بدست آنها مردگان بسیاری را زنده گردانید و تمام علمای اهل تسنن هم باتفاق آن را قبول دارند.

مؤلف: شيخ حسن بن سليمان در كتاب «المختصر» از كتاب سيد جليل حسن بن كبش نقل ميكند كه وى از كتاب «مقتضب الاثر» بسند خود از سلمان فارسى روايت نموده كه گفت: روزى بخدمت پيغمبر (ص) رسيدم. حضرت فرمود: اى سلمان خداوند هيچ پيغمبرى را مبعوث نكرد جز اينكه دوازده نقيب براى او قرار داد. عرضكردم: يا رسول اللّٰه اين معنى را من از يهود و نصارا هم شنيده‌ام.
فرمود: اى سلمان ميدانى آن دوازده تن كه خداوند بعد از من براى پيشوائى برگزيده است، چه كسانى هستند؟ عرضكردم: خدا و پيغمبرش بهتر ميدانند فرمود: اى سلمان خداوند مرا از نور پاک خود آفريد، مرا خواند، اطاعت كردم از نور من على را آفريد، او را نيز خواند اطاعت كرد، سپس از نور من و على فاطمه را خلق كرد، و او را نيز خواند اطاعت كرد، آنگاه از نور من و على و فاطمه حسن
مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1236
و حسين را آفريد، و آنها را نيز به بندگى و اطاعت خود فراخواند، و اطاعت كردند. خدا هم ما را به پنج اسم خود موسوم كرد: خدا محمود است و من محمد هستم. خدا على است، اين هم على بن ابى طالب است، خدا فاطر السموات و الارض اين هم فاطمه است. خداوند صاحب احسان است، اين هم حسن، خداوند محسن است اين نيز حسين است.
از آن پس از نور ما و نور حسين، بقيه امامان نه‌گانه را آفريد، و آنها را به پيروى از خود دعوت كرد و آنها نيز پيش از آنكه آسمانى درست شود و زمينى پهن گردد، و هوائى و آبى، و فرشته‌اى و بشرى باشد، پذيرفتند و خدا را اطاعت كردند، ما با علم خداوند، انوارى بوديم. كه او را پاک و منزه ميدانستيم، و از وى اطاعت ميكرديم.
سلمان گفت: عرضكردم: يا رسول اللّٰه! پدر و مادرم فدايت گردد، كسى كه اينان را بشناسد چه پاداشى دارد؟ فرمود: اى سلمان! هر كس عارف بحق آنها باشد و از آنان پيروى كند، دوستان آنها را دوست بدارد، و از دشمنان آنان بيزارى بجويد، بخدا قسم با ما خواهد بود. هر جا ما وارد شويم، آنها نيز وارد ميشوند و هر جا مسكن كنيم آنها نيز ساكن ميشوند.
عرضكردم: يا رسول اللّٰه! آيا مى‌شود بدون اينكه اسامى آنها را بدانم، بآنها ايمان داشته باشم؟ فرمود: نه اى سلمان آنها را تا حسين دانستى (يعنى امير المؤمنين و امام حسن) بعد از حسين سيد العابدين على بن الحسين، و بعد از او فرزندش محمد بن على باقر، شكافنده علم اولين و آخرين از انبياء و مرسلين و بعد از او فرزندش جعفر بن محمد لسان صادق خداوند،

و بعد از او موسى الكاظم صابر در راه خدا، و بعد از او على بن موسى الرضا، راضى بامر خداوند، و بعد از او محمد بن على برگزيده خلق خداوند، و بعد از او على بن محمد هادى، راهنماى خلق بسوى خدا و بعد از او حسن بن على امين دين خدا، و بعد از او فرزندش مهدى ناطق و قائم بر حق است.

مهدى موعود عليه السلام، متن، ص: 1237

سلمان گفت: من گريستم و عرضكردم: آيا من آنها را درک ميكنم؟ فرمود: اى سلمان تو و امثال تو كه آنها را دوست بدارند با معرفت آنها را درک ميكنند. سلمان گفت خدا را شكر كردم سپس عرضكردم: يا رسول اللَّه آيا من تا زمان آنها خواهم بود؟ فرمود: اى سلمان اين آيه را بخوان: فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً سلمان گفت: گريه من از روى شوق شدت يافت و گفتم: يا رسول اللَّه اين معنى در زمان شما خواهد بود؟ فرمود: آرى و اللَّه در آن زمان من و على و فاطمه و حسن و حسين و نه امام اولاد حسين كه همه مظلوم اهل بيت من بودند، همه يک جا جمع خواهيم بود. آنگاه ابليس و لشكريان او و مؤمنين واقعى و كافران حقيقى حاضر ميشوند تا از يک ديگر قصاص كنند، و هيچ كس ظلم نكند. و مائيم تأويل اين آيه:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُرِىَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ. «1»

صدوق در کمال الدین از ابو بصیر روایت میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرضکردم: یا ابن رسول اللَّه از پدرت شنیدم میفرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود. حضرت صادق فرمود: پدرم فرموده: دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام! آنها مردمی از شیعیان ما هستند که مردم را دعوت بدوستی ما و شناسائی ما میکنند.
و هم در غیبت شیخ طوسی از ابو حمزه ثمالی روایت میکند که حضرت صادق (ع) ضمن حدیث طولانی فرمود: ای ابو حمزه ما را بعد از قائم یازده مهدی خواهد بود که همه از اولاد حسین علیه السّلام میباشند.
شیخ مفید در «ارشاد» مینویسد: بعد از دولت قائم آل محمد دولتی نخواهد بود، مگر آنچه که در روایتی رسیده که اگر خدا بخواهد اولاد قائم بجای وی می‌نشینند. این حدیث هم قاطع و اطمینان بخش نیست. غالب روایات میگوید: مهدی موعود چهل روز پیش از قیامت می‌میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد و علامت بیرون آمدن مردگان و روز رستاخیز برای حساب و پاداش اعمال خود آشکار خواهد شد. و اللَّه اعلم.
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1239
عیاشی در تفسیر خود از جابر بن یزید جعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام میفرمود: بخدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد و نه سال سلطنت میکند. عرضکردم: این کی خواهد بود؟ فرمود: بعد از مرگ قائم است عرضکردم: قائم در عالم خود چقدر میماند؟ فرمود: نوزده سال از موقع قیام تا هنگام مرگش عرضکردم: آیا بعد از مرگ قائم هرج و مرج می‌شود؟
فرمود: آری پنجاه سال. آنگاه امام منتصر بدنیا باز میگردد برای خونخواهی خود و یارانش. وی بیدینان را بقتل میرساند و باسارت میبرد، تا جایی که میگویند اگر این شخص از دودمان پیغمبران بود، این همه مردم را بقتل نمیرسانید.
طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت و فشار مردم ناگزیر شود پناه بحرم خدا ببرد. وقتی گرفتاری وی شدت پیدا کرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح بدنیا برمیگردد، در حالی که از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر ما را میکشد، و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح میگرداند، و سیصد و نه سال سلطنت کند، آنگاه امام باقر فرمود: ای جابر! میدانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حسین علیه السّلام و سفاح امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه است.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از جعفر بن محمد مصری و او از عمویش حسین بن علی از پدرش روایت میکند که حضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در شب رحلتش بمن فرمود: یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا باینجا رسید ...: یا علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود، و بعد از آنها دوازده مهدی میباشد. یا علی تو نخستین آن دوازده امامی. سپس یک یک ائمه را نام برد تا اینکه فرمود: حسن (عسکری) هم این صحیفه را بفرزندش م ح م د که از ما آل محمد محفوظ است تسلیم کند، اینها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود دوازده مهدی

دیگر خواهد بود، چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، و یک نام مانند نام پدرم عبد اللّه و احمد و اسم سوم مهدی است و او نخستین مؤمن است.

شیخ حسن بن سلیمان در «منتخب البصائر» از جمله روایاتی که سید علی بن عبد الحمید بسند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده اینست که فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود از اولاد حسین علیه السّلام.

ابن قولویه در کتاب «کامل الزیاره» از حضرمی و او از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت میکند که آن دو بزرگوار از شهر کوفه سخن بمیان آورده و از جمله فرمودند: در آنجا مسجد سهله است که خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه در آنجا نماز گزارد. بخدا قسم عدل (حقیقی) از آنجا آشکار می‌شود. قائم بامر الهی در آنجا منزل دارد و کسانی که بعد از وی قیام بامر خدا میکنند نیز در آنجا میباشند، و آن مسجد منازل پیغمبران و جانشینان آنها و مردان صالح خداست.

مؤلف: این اخبار که ذکر شد با آنچه میان ما شیعه مشهور است، مخالفت دارد. راه تأویل آنها بدو گونه است:

اول اینکه مقصود از دوازده مهدی «1» پیغمبر و سایر ائمه غیر قائم باشد. باین معنی که آنها بعد از قائم بدنیا رجعت نموده و بنوبه سلطنت می‌نمایند، و قبلا هم از شیخ حسن بن سلیمان روایت کردیم که مهدی را بهمه ائمه تأویل کرده بود و هم او گفت که قائم بعد از مرگش دوباره بدنیا برمیگردد. و نیز با این روایت میتوان بعضی از اخبار مختلفه را که در باره مدت سلطنت قائم آل محمد رسیده است

با هم جمع کرد «1» دوم اینکه این مهدی‌ها جانشینان قائم باشند که در

زمان سایر ائمه که رجعت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1242
بدنیا میکنند، مردم را دعوت بدین خدا مینمایند، تا زمان از وجود حجت خالی نماند، هر چند جانشینان انبیا و ائمه حجت‌های خدایند، و اللّٰه یعلم.

باب سی و ششم توقیعاتی که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام شرف صدور یافته است

اشاره

شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد: جمعی از علماء از ابو الحسن محمد ابن احمد بن داود قمی برای من نقل کردند که گفت: بخط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابو القاسم حسین بن روح «1» در پشت نامه‌ای مشتمل بر جواب مسائل اهل قم که از حسین بن روح پرسیده بودند: آیا این جوابها از وجود اقدس امام زمان است یا از محمّد بن علی شلمغانی؟ زیرا که وی گفته است: جواب این مسائل را من داده‌ام، نوشته بود:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم ما برنامه شما واقف شدیم و از مضمون آن اطلاع یافتیم تمام جوابها از ماست و آن مخذول ضال مضل معروف به عزاقری لعنة اللَّه علیه در یک حرف آن دخالت نداشته است.

سابقا نیز جوابهائی بوسیله احمد بن بلال و افرادی مانند او بشما میرسید، بدانید که آنها و این مرد ملعون (شلمغانی) همه از اسلام برگشته و مرتد شده‌اند، خدا آنها را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد».

و هم در نامه نوشته بود قبلا میخواستم بدانم آن جوابها را (که احمد بن بلال و غیر او) بما میدادند از حضرتت بود یا نه؟ جواب آن بدین مضمون صادر گشت:

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1244

آگاه باش آنچه سابقا بوسیله آنها بشما رسید، ضرر نداشت و جوابها درست بود».

و هم شیخ در غیبت مینویسد: از یکی از علما نقل شده که در خصوص بعضی از این قبیل افراد که مورد غضب خداوند قرار گرفتند (و از راه حق منحرف گشتند) از حضرت سؤال شده بود، و این جواب بافتخار او صادر شد: «علم، علم ماست و کفر آن کس که کافر گشته برای شما زیانبخش نیست. توقیعی که بدست او صادر شده اگر یکی از موثقین گذشته انتساب آن را بما تصدیق کرده است، خدا را شکر کنید و آن را بپذیرید. و آنچه در آن شک دارید، یا فقط بدست همان گمراه مرتد توقیعی در باره آن بشما رسید، بما برگردانید و از ما توضیح بخواهید تا صحت و سقم آن را برای شما روشن سازیم. خداوند جل ثناؤه یار و مددکار شما باشد و هو حسبنا فی امورنا و نعم الوکیل.

ایوب بن نوح «1» گفته اول کسی که این توقیع شریف را برای من روایت کرد ابو الحسین محمّد بن علی بن تمام بود. او میگفت: من آن را از روی نوشته پشت نامه‌ای که نزد ابو الحسن محمّد بن احمد بن داود بود استنساخ نمودم. وقتی ابو الحسن آمد من آن را برای او خواندم. ابو الحسن گفت: این مکتوب را اهل قم بشیخ ابو القاسم حسین بن روح

نوشتند و مسائلی در آنست که حسین بن روح هم جواب آن را (که از ناحیه مقدسه رسیده بود) بخط احمد بن ابراهیم نوبختی در پشت آن نوشت و این مکتوب بدست ابو الحسن بن داود رسیده بود.

مکتوب محمّد بن عبد اللَّه حمیری

اشاره

نسخه آن مکتوب اینست که عینا نوشته می‌شود: مسائل محمّد بن عبد اللَّه بن جعفر حمیری «1» بسم اللَّه الرحمن الرحیم: خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند، و دوام عزت و تأییدات و سعادت و سلامتی حضرتت را افزون کند، و نعمتهای خود را بر وجود اقدست افزایش دهد، و احسان و مواهب و فضل خود را نسبت بشخص شخصیت زیاد نماید و مرا در هر پیشآمد سوئی نسبت بوجود مقدست، فدایت گرداند، و پیش از جنابت بمیراند مردم اشتیاق دارند که بدرجاتی برسند، من هم میدانم که هر کس را شما بپذیرید قابلیت دارد و آن کس را که از خود دور کنید فرومایه است. بدبخت کسی که رانده شما باشد، من بخدا پناه میبرم که رانده درگاه وجود مبارکت باشم.

خداوند حضرتت را مؤید بدارد. جماعتی در شهر ما هستند که در معروفیت و شخصیت با هم برابرند، و هر کس مقام و موقعیت خود را لازم میشمارد. توقیع حضرتت چندی پیش بجمعی از اینان رسید که بآنها امر فرموده بودی به «ص» کمک کنند در آن توقیع نام علی بن محمّد بن حسین بن مالک معروف به «مالک بادوکه» که داماد «ص» رحمت اللَّه علیهم است میان اسامی آنها نبود، و او از این حیث اندوهگین شده و از من خواسته که مراتب اندوه او را بعرض مقدست برسانم که اگر حذف نامش بواسطه گناهی بوده که از وی سرزده، بداند تا از آن گناه توبه کند و اگر جز آن بوده با اعلام آن، موجبات تسکین خاطرش را ان شاء اللَّه فراهم آورند.

جواب حمیری

این توقیع در جواب عریضه حمیری از ناحیه مقدسه صادر گشت: «ما جواب کسانی را

دادیم که با ما مکاتبه نموده بودند».

مؤلف: حاصل جواب حضرت اینست که این عده که نامهای آنها در توقیع برده شده نامه بمن نوشته و سؤالاتی نموده بودند و من هم با ذکر اسامی آنها جواب دادم، ولی علی بن محمّد در میان آنها با من مکاتبه نکرده بود لذا من هم نام او را نبردم و این دلیل بر تقصیر و گناه او نیست «1»

توقیعی که بافتخار شیخ مفید صادر گشت

احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» می‌نویسد: مکتوبی در اواخر ماه صفر سال 410 (هجری) از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام به شیخ مفید محمّد ابن محمّد بن نعمان قدس اللّٰه روحه رسید رساننده آن مکتوب گفته است که آن را از ناحیه- ای متصل بحجاز آورده، مضمون توقیع اینست: این مکتوبی است برای برادر با- ایمان و دوست رشید ابی عبد اللّٰه محمّد بن محمّد بن نعمان: شیخ مفید ادام اللّٰه اعزازه که از جمله پیمانهائی است که بودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم: سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد بما با علم و یقین امتیاز داری. ما شکر وجود تو را بپیشگاه خداوندی که جز او خدائی نیست برده و از ذات بیزوالش مسألت مینمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمّد و اولاد طاهرین او فرو فرستد، و بتو که پروردگار توفیقاتت را برای

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1247

یاری حق مستدام بدارد، و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما میگوئی با صداقت افزون گرداند، اعلام میداریم که: بما اجازه داده شده که تو را بشرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه بتو مینویسیم بدوستان ما که نزد تو میباشند برسانی. خداوند آنها را بطاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آنها را برطرف سازد.

خداوند تو را با امداد خود بر دشمنانش که از دینش بیرون رفته‌اند، پیروز گرداند و در رسانیدن بکسانی که اطمینان بآنها داری بطرزی که ان شاء اللّٰه می‌نویسیم عمل کن.

هر چند ما در جایی منزل کرده‌ایم، که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم بعلتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان میباشد در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملا آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمیماند.

ما از لغزشهائی که از بعضی شیعیان سرمیزند از وقتی که بسیاری از آنها میل ببعضی از کارهای ناشایسته‌ای نموده‌اند که نیکان گذشته از آنها احتراز مینمودند و پیمانی که از آنها برای توجه بخداوند و دوری از زشتی‌ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته‌اند اطلاع داریم. گویا آنها نمیدانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری بشمار و می‌آورد و دشمنان شما، شما را از میان میبردند.

تقوی پیشه سازید و بما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که بشما رو آورده است از ما بخواهید. امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد، در آن نابود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد از ورطه آن بسلامت میرود آن فتنه و امتحان علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت و نافرمانی ماست. خداوند هم نور خود را کامل می‌گرداند هر چند مشرکان نخواهند.
خود را از دشمنان نگاهدارید و از افروختن آتش جاهلیت بپرهیزید. کسانی

که در این فتنه بجاهای پنهان، پناه نبرده و در سرزنش آن، راه پسندیده گرفته‌اند چون ماه جمادی الاولی سال جاری فرا رسید، باید از آنچه در آن ماه روی میدهد، عبرت بگیرید، و از آنچه بعد از آن واقع می‌شود، از خواب غفلت بیدار شوید.
عنقریب علامت آشکاری از آسمان برای شما پدید می‌آید و نظیر آن در زمین نیز ظاهر می‌گردد که مردم را اندوهگین میکند و بوحشت می‌اندازد.
آنگاه مردمی که از اسلام خارج شده‌اند بر عراق مسلط میگردند و بواسطه سوء اعمال آنها اهل عراق دچار ضیق معیشت میشوند، سپس این محنت با مرگ یکی از اشرار از میان میرود؛ و از مردان او پرهیزکاران خیر اندیش خشنود میگردند، و مردمی که از اطراف عالم آرزوی حج بیت اللّٰه دارند، بآرزوی خود میرسند و بحج میروند.
هر مردی از شما باید بآنچه که بوسیله دوستی ما بآن تقرب میجست عمل کند. و از آنچه مقام او را پست میگرداند و خوش آیند ما نیست اجتناب نماید زیرا خداوند بطور ناگهانی انسان را برانگیخته میکند؛ آنهم در وقتی که تو به سودی بحال او ندارد و پشیمانی او را از کیفر ما نجات نمیدهد. خداوند تو را برشد و کمال الهام بخشد و با لطف خود برحمت واسعه خود توفیق دهد «1»

و نیز در کتاب (احتجاج) از شیخ موثق ابو عمر عامری رحمهٔ اللَّه علیه روایت میکند که گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان در باره فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام گفتگو نمودند. ابن ابی غانم عقیده داشت که حضرت عسکری علیه السّلام

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1249

رحلت فرمود و اولادی نداشت. سپس آنها نامه‌ای در این خصوص نوشتند و بناحیه مقدسه فرستادند (تا وکلای حضرت بآستان مقدسش برسانند) و در آن نامه نوشتند که ما بر سر این موضوع کشمکش نموده‌ایم. جواب نامه آنها بخط آن حضرت صلوات اللَّه علیه بدین مضمون صادر گشت:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم. خداوند ما و شما را از فتنه‌ها نگاهدارد و بما و شما روح یقین موهبت کند، و از سوء عاقبت باز دارد خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین نموده‌اید، و شک و تحیری که در باره صاحبان امر خود بدل آنها راه یافته است، بمن رسید. ما از این موضوع بخاطر شما غمگین شدیم نه بخاطر خودمان و در باره شما ناراحت شدیم نه در باره خودمان، زیرا خدا با ماست و جز بخدا بهیچ کس نیازی نداریم و حق با ماست و بنا بر این کسی که از اطاعت ما سرباز میزند ما را بوحشت نمی‌اندازد. ما اثر صنع خدائیم و مردم بطفیل وجود ما، موجود گشته‌اند.

ای مردم چرا دچار تردید گشته و در حال تحیر مطلب را بر خود مشتبه میسازید آیا نشنیده‌اید که خدا میفرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیغمبر و صاحبان امر خود را، اطاعت کنید.

نمیدانید در اخبار رسیده است که حوادثی برای ائمه گذشته و آینده شما روی میدهد؟ و آیا ندیده‌اید که خداوند از زمان حضرت آدم تا زمان امام حسن عسکری علیه السّلام سنگرهائی برای شما قرار داده که بآنها پناه برید و علائمی مقرر داشته تا بوسیله آن هدایت شوید. بطوری که هر گاه یکی از آن علامتها پنهان شود، علامت دیگری ظاهر میگردد، و هر وقت ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگری میدرخشد؟

آیا وقتی که امام حسن عسکری علیه السّلام رحلت فرمود: گمان کردید که خداوند دین خود را باطل کرد، و رشته واسطه میان خود و بندگانش را قطع نمود؟ نه. چنین نبوده. و تا روز رستخیز و ظهور امر خدا که مردم او را نمی‌خواهند هم، چنین نخواهد بود.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1250

امام گذشته با سعادت رحلت فرمود و همچون پدران بزرگوارش از دست

مردم رفت، وصیت و علم و فرزند و جانشین او در میان ما است و جز ظالمان گناهکار کسی راجع بمنصب و مقام امامت وی با ما نزاع ندارد، و جز کافر منکر کسی ادعای این منصب بزرگ را نمیکند.
اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار گشتن سر الهی نبود، چنان حق ما برای شما ظاهر میگردید که عقلهاتان حیران گردد و تردیدتان برطرف شود، ولی آنچه خداوند خواسته و هر چیزی در لوح محفوظ مرقوم است، تحقق خواهد یافت پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کارها را بما واگذارید. همه گونه خیر و خوبی از ما بمردم میرسد. آنچه بر شما پوشیده است، برای اطلاع از آن اصرار نورزید، و بچپ و راست میل نکنید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است بطرف ما قرار دهید. من آنچه لازمه نصیحت بود بشما گفتم و خداوند بر من و شما گواه است.
اگر محبت بشما نداشتیم و صلاح شما را نمیدیدیم، و بخاطر ترحم و شفقت بر شما نبود، گفتگوی با شما را ترک میگفتیم ... و صلّی اللّٰه علی محمّد النبی و آله و سلم تسلیما.

جواب اسحاق بن یعقوب

و نیز در احتجاج طبرسی از شیخ کلینی و او از اسحاق بن یعقوب نقل میکند که گفت: من از محمّد بن عثمان رحمة اللّه علیه «1» خواهش کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره‌ای از مسائل مشکله است بناحیه مقدسه تقدیم کند (بعد از آنکه وی پذیرفت و تقدیم کرد) توقیعی بدین مضمون در جواب سؤالات من بخط مولی صاحب- الزمان علیه السّلام بافتخارم صادر گشت:

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1251

خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت بدارد اما اینکه پرسیده‌ای که بعضی از افراد خاندان ما (سادات) و عموزادگان ما منکر وجود من هستند، بدان که بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست هر کس منکر وجود من باشد از من نیست و راهی که او میرود راه پسر نوح است «1».

و راهی را که عمویم جعفر و اولاد او نسبت بمن پیش گرفته‌اند، راه برادران یوسف است! اما فقاع (آبجو) نوشیدنش حرام است ولی نوشیدن شلماب اشکالی ندارد، و ما اموالی که شما بما میرسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول میکنیم. بنا بر این هر کس میخواهد بما برساند و هر کس نمیخواهد قطع کند، آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما میدهید بهتر است.

و اما ظهور فرج، بسته باراده خداست. آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغگو هستند و اما کسی که عقیده دارد که حسین علیه السّلام کشته نشده، عقیده وی کفر و تکذیب حقیقت است و ضلالت و گمراهی میباشد.

و امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانّهم حجّتی علیکم و انا حجّة اللّه علیهم

: یعنی: حوادثی که برای شما پیش می‌آید، (برای دانستن حکم آنها) رجوع کنید براویان حدیث ما «2» زیرا آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا بر آنها میباشم. و اما محمّد بن عثمان عمری که خداوند از وی و پیش از او از پدرش خشنود گردد؛ مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است و اما محمّد بن علی بن مهزیار اهوازی، عنقریب خدا دل او را اصلاح میگرداند و شک را از وی برطرف میسازد و اما آن مالی را که برای ما فرستاده‌ای؛ نمیتواند مورد قبول ما واقع شود.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1252

مگر اینکه از حرام پاک و پاکیزه گردد، پول زن خواننده، هم حرام است.

و اما محمّد بن شاذان بن نعیم، او مردی از دوستان ما اهل بیت است. و اما ابو الخطاب محمّد بن ابی زینب اجدع، پس او و اصحاب او همه ملعون

هستند، و تو با آنها که عقیده اینان را دارند، نشست و برخاست مکن. زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم از آنها بیزار بوده‌اند و اما کسانی که اموال ما را میگیرند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل اینست که آتش خورده‌اند، و اما خمس برای شیعیان ما مباح است و برای ایشان تا هنگام ظهور ما حلال گشته است. تا بواسطه آن ولادتشان پاک باشد و پلید نشوند و اما مردمی که از فرستادن آن اموال بنزد ما پشیمان شدند و در دین خدا شک کردند هر کس بخواهد آنچه بما داده بوی پس میدهیم و ما احتیاجی به بخشش مردمی که در باره ما شک دارند نداریم! و اما علت غیبتی که بوقوع پیوسته؛ خداوند میفرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهائی که اگر برای شما آشکارا شود شما را آزرده میکند، سؤال ننمائید: هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغی زمان خود را بگردن گرفت، ولی من زمانی که ظهور میکنم، بیعت هیچ یک از طاغیان روزگار را بگردن ندارم «1».

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1253

و اما کیفیت انتفاعی که مردم در غیبتم از من میبرند، مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست، من امان مردم روی زمین هستم، همان طور که ستارگان امان اهل آسمان میباشند! پس درهای سؤال را از چیزهائی که مورد لزوم نیست، ببندید و خود را برای دانستن چیزهائی که از شما نخواسته‌اند، بمشقت نیاندازید، زیاد دعا کنید برای تعجیل فرج، زیرا دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است!

و السّلام علیک یا اسحق بن یعقوب و علی من اتّبع الهدی

در غیبت شیخ طوسی از علما از ابن قولویه و ابو غالب زراری و غیر آنها از کلینی از اسحق بن یعقوب نیز این توقیع را نقل کرده است. و در کمال الدین هم از ابن عصام از کلینی روایت شده است.

جواب ابو الحسن محمّد بن جعفر اسدی

و نیز در احتجاج طبرسی «1» از ابو الحسین محمّد بن جعفر اسدی «2» روایت نموده که گفت: در ضمن جواب مسائلی که من از حضرت صاحب الزمان پرسیده بودم و محمّد بن عثمان برای من فرستاد، مرقوم بود که: و اما اینکه پرسیده ای ملکی
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1254
در ناحیه شما وقف است، اگر صاحبش محتاج بآن شد میتواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب اینست که اگر آن ملک وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده، صاحب ملک اختیار دارد که امضاء خود را پس گرفته و آن را باطل و تملک کند ولی اگر تسلیم متولی وقف شده، صاحب ملک نمیتواند در آن تصرف کند، خواه محتاج بآن باشد یا بی‌نیاز از آن باشد.
و اما اینکه پرسیده‌ای کسانی در اموال ما که در دست آنهاست، بدون اجازه ما تصرف میکنند و استفاده آن را برای خود حلال میدانند، هر کس این کار را بکند ملعون است، و ما روز قیامت از وی بازخواست میکنیم. پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود: هر کس آنچه را که پیش عترت من حرام است حلال بداند، بر زبان هر پیغمبری ملعون است پس هر کس حق ما را تضییع کند از جمله ستمگران محسوب است و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود چنان که خداوند فرمود: أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.
و اما اینکه پرسیده‌ای شخصی نماز میگزارد و آتش و تصویر (عکس) و چراغ (روشن) مقابل وی قرار دارد، آیا نمازش صحیح است یا نه؟ و مردم پیش از تو در این خصوص اختلاف داشته‌اند، جواب اینست که اگر نمازگزار از اولاد بت پرستان و آتش- پرستان نباشد، جایز است ولی اگر از اولاد بت پرستان و آتش پرستان باشد، جایز نیست روبروی آنها نماز بگزارد «1» و اما اینکه پرسیده‌ای املاکی در ناحیه شما وقف ما شده، آیا جایز است کسی آن را آباد کند و بعد از کسر مخارجی که برداشته بقیه مداخل آن را بناحیه ما بفرستد، و این کار را بحساب ثواب بردن و تقرب بسوی ما محتمل شود؟ جواب اینست که هیچ کس حق ندارد در مال کسی بدون اجازه صاحب تصرف کند، پس چگونه
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1255
جایز است کسی در مال ما تصرف بکند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته، و هر کس بدون اجازه چیزی از اموال ما را بخورد مثل اینست که آتش در دل خود نهاده است و عنقریب نیز به آتش جهنم درافتد.
و اما اینکه پرسیده‌ای راهگذری از جنب درختان میوه داری که وقف ما

شده میگذرد و از میوه آن میخورد آیا برای وی حلال است یا نه؟ جواب اینست که خوردن آن برای راهگذر حلال و بردن با خود حرام میباشد.

این حدیث را شیخ صدوق در کمال الدین بسند دیگر هم از اسدی نقل کرده است «1».

توقیع دیگر برای عثمان بن سعید و محمّد بن عثمان

شیخ صدوق در کمال الدین مینویسد: این توقیع بافتخار عثمان بن سعید و پسرش محمّد بن عثمان (نائب اول و دوم امام زمان علیه السّلام) از ناحیه مقدسه صادر شده است. این توقیع را سعد بن عبد اللّه اشعری روایت کرده است. شیخ ابو عبد اللّه جعفر رضی اللّه عنه گفت: من آن را بخط سعد بن عبد اللّه اشعری رضی اللّه عنه دیدم توقیع اینست:
خداوند شما دو نفر را در راه بندگی خود موفق و بر دین مقدسش ثابت بدارد و شما را با آنچه موجب خشنودی اوست، نیکبخت گرداند، آنچه گفته بودید که «میثی» از «مختار» و گفتگویش با شخصی که او را ملاقات کرده بود و استدلال کرده بود که پدرم امام حسن عسکری علیه السّلام جانشینی غیر از جعفر بن علی (جعفر کذاب) ندارد و او هم امامت او را تصدیق کرده است، بما رسید و از تمام مضمون مکتوبی که از آنچه دوستان شما در خصوص او بشما خبر داده بودند، بوی نوشته‌اید مطلع

شدیم. من از نابینائی بعد روشنی و از ضلالت بعد از هدایت و از عواقب سوء اعمال و فتنه‌های خطرناک پناه بخدا میبرم خداوند عز و جل میفرماید: أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ یعنی: آیا مردم گمان کردند ما آنها را بمجرد اینکه گفتند: ایمان آوردیم، رها میکنیم، و دیگر امتحان نخواهند داد؟! چگونه این مردم در فتنه افتاده و در حیرت و سرگردانی قدم میزنند و از چپ و راست. میروند آیا از دین خود کناره گرفته‌اند یا دچار شک و تردید گشته‌اند، یا با حق و حقیقت دشمنی ورزیده یا جهالت را پیشه خود ساخته‌اند؟
آیا اخبار و روایات صحیحه در این باره به آنها نرسیده، یا اینکه از این موضوع اطلاع دارند ولی آن را بدست فراموشی سپرده‌اند؟ نمیدانند که خداوند زمین را از حجّت ظاهریا غائب خالی نمیگذارد، و اطلاع ندارند که امامان بعد از پیغمبرشان یکی پس از دیگری آمدند، تا آنکه بر حسب تقدیر و اراده الهی نوبت بپدر بزرگوارم حسن بن علی (امام حسن عسکری) رسیده و او بجای پدران خود نشست و مردم را بحق و راه راست راهنمائی کرد، و نوری آشکار و ماهی تابان بود تا آنکه خداوند او را بجوار رحمت خود دعوت کرد و او هم بر طریقه پدران خود رحلت نمود و درست مانند هر یک از آنان در زمان خودشان، اسرار امامت را بجانشین خود که حامل اسرار الهی است سپرد، و بدین گونه وظیفه خود را بپایان رسانید و در گذشت؟! و بعد از او هم خداوند مکان جانشین او را با مشیت و اراده نافذ خود مخفی ساخت. اگر خداوند اجازه میداد که ظاهر شوم و این

ممنوعیت را که از حکم او گذشته است، از من برطرف مینمود، من حق را بطور آشکار و در بهترین شکل و روشنترین دلالت و واضحترین علامت نشان میدادم، و خود را در میان مردم ظاهر میساختم، و حجّت خدا قیام میکرد، ولی مقدرات الهی مغلوب نمیگردد، و اراده‌اش بهم نمیخورد، و توفیقش از حد خود تجاوز نمیکند.

مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1257

باید مردم هوای نفس خود را در خصوص ظهور ما ترک گویند و بهمان شیوه که داشته‌اند ثابت بمانند و از آنچه حکمتش بر آنها پوشیده جستجوی بیهوده ننمایند که گناهکار شده و قادر نخواهند بود، سر خدا را کشف کنند و در نتیجه از کار خود پشیمان میشوند.

آنها بدانند که حق با ما، و هم در خاندان ما معصومین است، هیچ کس جز ما این را نمیگوید مگر اینکه دروغگو باشد، و بر خداوند افترا به بندد! جز ما کسی این ادعا را ندارد، مگر اینکه گمراه و خیره‌سر باشد. علی هذا با این مختصر که گفتم بما اکتفا کنند، و دیگر توضیح بیشتر لازم نیست، و با این اشاره قناعت نمایند.

توقیع در جواب احمد بن اسحاق

و نیز شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» از جماعتی از علماء و آنها از تلعکبری «1»
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1258
و او از احمد بن علی از ابو الحسین اسدی از سعد بن عبد اللَّه اشعری «1» و او از احمد بن اسحاق رحمة اللَّه علیه روایت کرده که وی (احمد بن اسحاق) گفت: یکی از شیعیان بنزد من آمد و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه‌ای بوی نوشته و خود را امام دانسته و ادعا کرده بود که: امام بعد از پدرم من هستم، و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد من است.

احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم مکتوبی در این خصوص به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر نوشته و نامه جعفر (کذاب) را هم در جوف آن گذارده ارسال داشتم. سپس جواب آن بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحیم: خداوند تو را پاینده بدارد. مکتوب تو و نامه‌ای را که در جوف آن گذارده و فرستاده بودی بمن رسید و از تمام مضمون آن باختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است؛ مطلع گشتم! اگر بدقت در آن
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1259
مینگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم میشدی! خداوند بی‌شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی که در باره ما نموده و فضیلتی که بما داده است، سپاسگزارم که همیشه حق را کامل میگرداند، و باطل را از میان میبرد، او بر آنچه من اکنون میگویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما در باره آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی بصدق گفتار من خواهد داد.

آنچه میخواهم بگویم اینست که خداوند صاحب این نامه را (یعنی جعفر کذاب) نه کسی که نامه باو نوشته و نه بر تو و نه بر هیچ یک از مخلوق امام مفترض الطاعه قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ کس لازم ندانسته است. من عنقریب پیمانی را برای شما روشن میگردانم که بخواست خدا بدان اکتفا کنید.

ای احمد بن اسحاق! خدا تو را رحمت کند، خداوند بندگانش را بیهوده نیافریده، و سرنوشت آنها را مهمل نگذاشته است، بلکه آنها را با قدرت کامله خود آفریده و بآنها چشم و گوش و دل و فکر عطا فرمود. آنگاه

پیغمبران را بمنظور بشارت بعدل خداوند و ترساندن آنها از نافرمانی الهی بسوی آنان فرستاد، تا آنها را باطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند، و آنچه را آنها از امر خداوند و دینشان نمیدانند بآنها بفهمانند.
سپس بواسطه فضل و دلائل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه کتابهائی بر آنها نازل فرمود و فرشتگان را بسوی آنها فرستاد، تا آنها میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند.
یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد، و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را اژدهای آشکاری گردانید، و دیگری باذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم باجازه او افراد لال و پیس را شفا داد.
دیگری را منطق الطیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد. آنگاه محمّد

صلّی اللَّه علیه و اله را بعنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را بوسیله طلوع او بر مردم تمام کرد، و طومار نبوت را با وجود مبارکش مهر نمود «1» و او را بسوی همه مردم فرستاد و از راستگوئی او آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت، سپس در حالی که وی پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد.
آنگاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسر عمو و جانشین و وارث او علی بن ابی طالب علیه السّلام و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند یکی پس از دیگری قرار داد، تا دین خود را بوسیله آنها زنده گرداند و نور خود را کامل کند، و میان آنها و برادران و اولاد عموی آنها و مردم طبقه پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجّت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود زیرا خداوند امام و حجّت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات منزه کرده است.
و آنها را خزینه دار علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلائل تأیید فرموده است. اگر جز این بود مردم همه یکسان بودند، و هر بی‌سر و پائی دعوی امر اللَّه! «2» و منصب خدائی میکرد، و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی‌یافت، این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد؛ نمیدانم بچه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید بفقه و دانائی در احکام دین خدا داشته است بخدا قسم او نمیتواند حلال را از حرام تشخیص بدهد، و میان خطا و صواب فرق بگذارد.
و اگر بعلم خود می‌بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد، و حتی از حدود نماز و وقت (وجوب و استحباب) آن اصلا اطلاع ندارد.

و اگر او به تقوی و پرهیزکاری خود اطمینان داشته است، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، باین منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن بشما هم رسیده باشد. ظرفهای شراب او را همه کس دیده است. علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است.
و اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد و اگر حجتی دارد آن را اقامه نماید، و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند! قال اللّه تعالی فی کتابه: بسم اللّه الرحمن الرحیم- حم تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ. ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ ائْتُونِی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرِینَ «1» یعنی: این کتابی است که از جانب خداوند مقتدر حکیم نازل شده، ما آسمانها و زمین و آنچه را که در بین آسمانها و زمین است، جز بحق و مدتی که نامبرده شده، نیافریدیم. و آنها که کافر گشتند، از آنچه آنها را ترسانیدند، دوری گزینند.
بآنها بگو بمن نشان دهید که آنها را که غیر از خدای یگانه میخوانند، چه چیز از زمین را آفریدند؟ مگر در خلقت آسمانها شرکت داشته‌اند، کتابی را که پیش از این (قرآن) آمده باشد (و در آن نوشته باشد که آنها در خلقت آسمانها دخالت داشته‌اند) و یا علامتی که موجب یقین باین معنی باشد، اگر راستگو هستید بیاورید؟.
کیست گمراه‌تر از کسی که غیر از خدای یگانه را میخواند، و تا روز قیامت دعایش مستجاب نمیشود؟ و آن خدایان باطل، از اینکه آنها را میخوانند غافل

هستند؟ وقتی این مردم برانگیخته شدند، همین خدایان دشمن آنها خواهند بود و عبادت آنها را انکار میکنند!» ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات تو را افزون کند آنچه را که گفتم از این زورگو (جعفر کذاب) بپرس و او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی بپرس که تفسیر کند، و یا از یک نماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان نماید، و بخوبی پی بارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد. حساب او با خداست. خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد. بعلاوه خداوند جز در حسن و حسین علیهما السّلام، امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است! هر گاه خداوند بما اجازه دهد که سخن بگوئیم آن وقت حق آشکار و باطل از میان میرود، و تردید نیز برطرف می‌شود. من شایق

الطاف، خداوند و مرحمت او هستم و حسبنا اللّه و نعم الوکیل و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد.

و نیز در «خرایج» راوندی از احمد بن ابی روح روایت کرده که گفت: ابو الحسن خضر بن محمّد اموالی بمن داد که به بغداد بیاورم بناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام برسانم، و دستور داد که آن را بمحمّد بن عثمان تسلیم کنم، و گفت که از ناحیه مقدسه برای شفای وی از بیماری که بدان مبتلا بود التماس دعا نمایم (و یک مسأله فقهی هم پرسیده بود). من به بغداد آمدم و نزد محمّد بن عثمان رفتم، ولی او از گرفتن آن مال امتناع ورزید؛ و گفت برو بنزد ابو جعفر محمّد بن احمد که حضرت بوی امر فرموده آن را از تو بگیرد، و جواب سؤالی که داشته هم صادر شده است! چون بنزد ابو جعفر محمّد بن احمد رفتم و مال را باو سپردم؛ توقیعی بیرون آورد و بمن داد که نوشته بود: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم. خواهش کرده‌ای برای بهبودی تو دعا کنیم. خداوند تو را شفا داد، و آفتها را از تو دور کرد، و ناخوشی که بواسطه حرارت

در خود می‌یابی از تو برطرف ساخت. اینک تو شفا یافته‌ای و بدنت سالم است ...!:

مؤلف: در اینجا آنچه را میخواستم در کتاب «غیبت» جلد سیزدهم بحار الانوار بنویسم پایان مییابد. امیدوارم حضرت باری عز اسمه بافضل عمیم خود مرا از یاوران حجّت و نگهدار دین خود قرار دهد، و از پشتیبانان و حاضران در زیر پرچم حضرتش بشمار آورد، و چشم من و دیدگان پدرم و برادرانم و دوستانم و بستگانم و تمام مؤمنین را بدیدن جمال عالم آرایش روشن گرداند و غبار سم اسبان یاوران درگاهش را سرمه چشم ما کند. زیرا اوست که هر کس امید خیری و نظر احسانی داشته باشد رو ببارگاه مقدسش می‌آورد. و از آنها که در این کتاب من نظر میافکنند، نیز انتظار دارم که از خداوند در زمان حیات و بعد از وفاتم برای من طلب آمرزش کنند، و الحمد للّٰه اوّلا و آخرا و صلّى اللّٰه على محمّد و اهل بیته الطّاهرین- بقلم مؤلف- کتاب: کوچکترین بندگان خداوند بی‌نیاز محمّد باقر بن محمّد تقی (مجلسی) در ماه رجب سال یک هزار و هفتاد و هشت هجری (1078) این ذره بی‌مقدار مترجم کتاب نیز میگوید: بحمد اللّٰه و المنه در اینجا ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی رضوان اللّٰه علیه باتمام میرسد. امید است حضرت باری تعالی جلت عظمته با الطاف بی‌پایان خود این خدمت ناچیز را از این گمنام بپذیرد، و آن را وسیله آمرزش خود و پدر و مادر و برادر و فرزندانم و کلیه بستگان و دوستان دیندارم قرار دهد، و در دنیا و آخرت از شفاعت حضرت ختمی مرتبت صلّى

اللّه علیه و اله و ائمه اطهار علیهم السّلام محروم نگرداند و در زمان ظهور اعلی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از حاضران درگاهش قرار دهد. انّه سمیع الدّعاء.
قم: علی دوانی بتاریخ 20 دیماه 1339 شمسی مطابق 22 رجب المرجب 1380 هجری قمری
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1264
تذکر در پایان کتاب «مهدی موعود» مناسب چنان میدانیم که برای تکمیل آنچه از نظر عقلی و نقلی تاکنون در باره شخصیت بزرگ و جهان مدار حضرت ولی عصر عجل اللّه فرجه گفته‌ایم، چند قصیده که در مدحت آن موعود جهان بشریت گفته شده، نیز بیاوریم تا از نظر ادبی هم کتاب خالی نماند.
نخست چند قطعه و قصیده از مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی که از اعاظم مراجع تقلید نجف و بزرگان فلاسفه عصر اخیر و استاد جمعی از مراجع تقلید کنونی شیعه بودند، می‌آوریم و سپس بذکر چند قصیده از فضلا و ادبای معاصر نیز مبادرت میورزیم.

چند قصیده در مدحت آن موعود جهان

جام جهان نمای جم

صورت شاهد ازل، جلوه‌گر از جمال تو معنی حسن لم یزل، در خور خط و خال تو
جام جهان نمای جم، ساغر درد نوش تو طلعت لیلی قدم، آینه مثال تو
کوکب درّ ری فلک؛ شمع در سرای تو سرمه دیده ملک، خاک ره نعال تو
عرصه فرش ساحت گوشه‌نشین گدای تو قبه عرش حلقه منطقه جلال تو
دفتر علم و معرفت نسخه حکمت و ادب نقطه مهملی است در، دائره کمال تو
ماه دو هفته بنده، حسن یگانه روی تو پیر خرد بمعرفت کودک خرد سال تو
رفرف عقل پیر اگر از سر سدره بگذرد باز نمیرسد، باول قدم خیال تو
گلشن جان نمیدهد، چون تو گلی دگر نشان خلد جنان، نپرورد سرو باعتدال تو
خضر اگر چه زندگی، ز آب حیات یافته باز کند دوندگی، در طلب زلال تو
ای بفدای ناز تو، و آن دل دلنواز تو سوخت ز سوز عشق تو «مفتقر» نوال تو

شمع دل انجمن

همره باد صبا نافه مشک ختن است یا نسیم چمن و بوی گل و یاسمن است
دیده دل شده روشن مگر ای باد صبا همرهت پیرهن یوسف گل پیرهن است
شده شام دل آشفته غمگین خوشبوی مگر از طرف یمن بوی اویس قرن است
یا مسیحا نفسی میرسد از عالم غیب که دل مرده دلان تازه‌تر از نسترن است
نفخه‌ای می‌وزد از عالم لاهوت بلی نه نسیم چمن است و نه ز طرف یمن است
ای صبا با خبر مقدم یار آمده‌ای؟ خیر مقدم! که نسیم تو روان بدن است
گر از آن سر و چمان نیست ترا تازه بیان صفحه روی زمین بهر چه صحن چمن است
گر ندارد خبری زان لب لعل شکرین طوطی طبع من از چیست که شکر شکن است
ور نه حرفیست از آن خسرو شیرین‌دهنان بلبل نطق من از چیست که شیرین سخن است
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1266
گر حدیثی نبود ز آن در دندان بمیان از چه رو ناطقه‌ام معدن درّ یمن است
*** ای نسیم سحری این شب روشن چه شبست مگر امشب مه من شمع دل انجمن است
چه شبست این شب فیروز دل افروز چه روز مگر امشب شب اشراق دل آرام من است
مشرق شمس ابد مطلع انوار ازل صاحب العصر ابو الوقت امام زمن است
یوسف مصر حقیقت که دو صد یوسف حسن نتوان گفت که آن در ثمین را ثمن است
آنکه در کشور ایجاد ملیک است و مطاع و اندر اقلیم بقا مقتدر و مؤتمن است
کلک لطفش زده بر لوح عدم نقش وجود دست قهرش شرر خرمن دهر کهن است
دل والاگهرش مخزن اسرا اله دیده حق نگرش ناظر سرو علن است
حجّت قاطعه و قامع الحاد و ضلال رحمت واسعه و کاشف کرب و محن است

حاوی علم و یقین، حامی دین و آئین ما حی زیغ و زلل محیی فرض و سنن است
جامع شمل پس از تفرقه اهل وفاق باسط عدل پس از آنکه زمین پر فتن است
*** ای سلیمان زمان پادشه عرش مکان خاتم ملک تو تا کی بکف اهرمن است
ای همای ملاء قدس و حمام جبروت تا بکی روضه دین مسکن زاغ و زغن است
ای رخت قبله توحید و درت کوی امید تا بکی کعبه دلها همه بیت الوثن است
دل بدریا زده از شوق جمالت الیاس خضر از عشق تو سرگشته ربع و دمن است
کعبه درگه تو قبله ارواح و عقول خاک پاک ره تو سجده گه مرد و زن است
ای ز روی تو عیان جنت ارباب جنان بی‌تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است
ای شه ملک قدم یکقدم از مکمن غیب وی مسیحا ز تو همدم، دم باز آمدن است
ای که در ظل لوای تو کند گردون جای نوبت رایت اسلام برافراشتن است
ای ز شمشیر تو از بیم، دل دهر دو نیم گاه خونخواهی شاهنشه خونین کفن است

شاهنشه والاتبار

آمد بهار و بی‌گل رویت بهار نیست باد صبا مباد چو پیغام یار نیست
بی‌روی گلعذار مخوانم به لاله‌زار بی‌گل نوای بلبل و شور هزار نیست
بی‌سرو قد یار چه حاجت به جویبار؟ ما را سرشک دیده کم از جویبار نیست
بی‌چین زلف دوست نه هر حلقه‌ای نکوست تاری ز طرّه‌اش به ختا و تتار نیست
بزمی که نیست شاهد من شمع انجمن گر گلشن بهشت بود سازگار نیست
گمنام دهر گردد و ویران شود به قهر شهری که شاه عشق در او شهریار نیست
ای سرو معتدل که بمیزان عدل و داد سروی باعتدال تو در روزگار نیست
ای نخل طور نور که در عرصه ظهور جز شعله رخ تو نمایان زنار نیست
مصباح بزم انس بمشکاة قرب قدس حقا که جز تجلی حسن نگار نیست
ای قبله عقول که اهل قبول را جز کعبه تو ملتزم و مستجار نیست
امروز در قلمرو توحید سکه زن غیر از تو ای شهنشه والاتبار نیست
در نشئه تجرد و اقلیم کن فکان جز عنصر لطیف تو فرمانگذار نیست
جز نام دلربای تو از شرق تا بغرب زینت فزای دفتر لیل و نهار نیست
در صفحه صحیفه هستی به راستی جز خط و خال حسن تو را اعتبار نیست
و اندر محیط دائره علم و معرفت جز نقطه بسیط دهانت مدار نیست
ای صبح روشن از افق معرفت درآی ما را زیاده طاقت این شام تار نیست
ما را ز قلزم فتن آخر الزمان جز ساحل عنایت و لطفت کنار نیست

آرام دل ما

صبح ازل از مشرق حسن تو دمیده است تا شام ابد پرده خورشید دریده است
حیف است نگه جانب مه، با مه رویت ماه آن رخ زیباست هر آن دیده که دیده است
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1268
هرگز نکنم من سخن از سرو و صنوبر سرو آن قد و بالاست هر آن کس که شنیده است
ای شاخه گل در چمن «فاستقم» امروز چون سرو تو سروی بفلک سرنکشیده است
تشریف جهانگیری و اقلیم ستانی حز بر قدر عنای تو دوران نبریده است
ای طور تجلی که ز سینای تو موسی مرغ دلش اندر قفس سینه تپیده است
سرچشمه حیوان نبود جز دهن تو خضر از لب لعل نمکین تو مکیده است
از ذوق تو بلبل شده در نغمه‌سرائی وز شوق تو گل بر تن خود جامه دریده است
ای روی دل آرام تو آرام دل ما باز آ که شود رام من این دل که رمیده است
باز آ که به از نفخه وصل رخ جانان بر سوخته هجر نسیمی نوزیده است
لطفی بکن و مفتخرم کن بغلامی کس بنده بآزادگی من نخریده است
در دائره شیفتگان دیده دوران آشفته‌تر از «مفتقر» زار ندیده است

در سری نیست که سودای سر کوی تو نیست دل سودا زده را جز هوس روی تو نیست
سینه غمزده‌ای نیست که بی‌روی ریا هدف تیر کمانخانه ابروی تو نیست
جگری نیست که از سوز غمت نیست کباب یا دلی تشنه لعل لب دلجوی تو نیست
عارفان را ز کمند تو گریزی نبود دام این سلسله جز حلقه گیسوی تو نیست
نسخه دفتر حسن تو کتابی است مبین ور بود نکته سربسته بجز موی تو نیست
ماه تابنده بود روشن از آن نور جبین مهر رخشنده بجز غره نیکوی تو نیست
خضر عمری است که سرگشته کوی تو بود چشمه نوش بجز قطره‌ای از جوی تو نیست
نیست شهری که ز آشوب تو غوغائی نیست محفلی نیست که شوری ز هیاهوی تو نیست
«مفتقر» در خم چوگان تو گوئی گوئی است چرخ با آن عظمت نیز بجز گوی تو نیست
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1269
ای شمع جهان افروز بیا وی شاهد عالم سوز بیا
ای مهر سپهر قلمرو غیب شد روز ظهور و بروز بیا
ای طائر سعد فرّخ رخ امروز توئی فیروز بیا
روزم از شب تیره‌تر است ای خود شب ما را روز بیا
ما دیده براه تو دوخته‌ایم از ما همه چشم مدوز بیا
عمریست گذشته به نادانی ای علم و ادب آموز بیا
من «مفتقر» رنجور توأم تا جان بلب است هنوز بیا
ای خاک درت جام جم ما آیا خبرت هست از غم ما
ما جمله اسیر کمند توایم آسوده تو از بیش و کم ما
ای سینه لبالب غم تو و ز ناله و آه دمادم ما
با ساز غمت دمساز شدیم ای راز و نیاز تو محرم ما
درد تو علانیه عین دوا زخم تو معاینه مرهم ما
لطف تو نشاط بهشت برین قهر تو عذاب جهنم ما
خرم دل «مفتقر» از غم تست فریاد از این دل خرم ما
ای مرهم سینه خسته ما وی مونس قلب شکسته ما
ما بلبل شورانگیز توایم ای تازه گل نورسته ما

در نغمه‌گری دستان تواند در گلشن وحدت دسته ما
پیوسته بود با نفخه صور این زمزمه پیوسته ما
برخاسته تا افق گردون فریاد ز بخت نشسته ما
کی حلقه شود در گردن یار این دست بگردن بسته ما
از «مفتقر» این غوغا چه عجب وز این غزل برجسته ما
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1270
در عشق تو شهره آفاقم دیوانه حلقه عشاقم
گر جلوه کنی ز رواق دلم بیزار از حکمت اشراقم
از قید هوی گر باز شوم شهباز اریکه اطلاقم
جز خال و خط تو نمی‌بینم طغرای صحیفه اوراقم
از خلق کریم تو می‌طلبم راهی بمکارم اخلاقم
در حسن ترا چون جفتی نیست البته ز طاقت من طاقم
سرگشته کوی توام، چه کنم با این هوس دل مشتاقم
ای فاقه و فقر تو مایه فخر من «مفتقرم» من مشتاقم
هر کس که بعهد وفا نکند پس دعوی صدق و صفا نکند
عشق تو قرین بی‌رنج است رنجور تو فکر دوا نکند
تلخی ز تو ای شیرین جهان سهلست؛ و لیک خدا نکند
با این همه بی‌سر و سامانی دل جز کوی تو هوا نکند
لعل نمکین ترا حقی است تا کس نمکیده ادا نکند
با غمزه تو دل غمزده‌ام یک لحظه امید بقا نکند
امید که دست مرا تقدیر از دامن دوست جدا نکند
تا «مفتقر» از رعایت دید بیمی از فقر و فنا نکند
آن دل که بیاد شما نبود شایسته هیچ بها نبود
از هاتف غیب شنیدستم حرفی که بحال خطا نبود
آن دل نه دلست که آب و گل است گر طور تجلی ما نبود
درد دل عاشق بیدل را جز جلوه یار دوا نبود
افسوس که خاطر عاطر شاه گاهی بخیال گدا نبود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1271
با لاله روی تو مرم شمع ما محرومیم و روا نبود
در حلقه زلف تو دست زدن جز قسمت باد صبا نبود
مهجورم و «مفتقرم» لیکن در کار تو چون و چرا نبود
چشمی که ز عشق نمی‌دارد از لؤلؤتر چه کمی دارد
هر کس که غم تو بسینه گرفت دیگر بجهان چه غمی دارد
آن دل که زیاد تو یافت صفا خوش باد که جام جمی دارد
بالعل تو هر که بود همدم هر لحظه مسیح دمی دارد
هر کس که فدای وجود تو شد در ملک عدم قدمی دارد

آن کس که ز جام تو کامی دید ناکامی خویش همی دارد
خود بین ز طهارت محرومست در کعبه دل صنمی دارد
این طرفه حدیث از «مفتقر» است کز لوح قدم رقمی دارد
ای داغ تو لاله باغ دلم وی سوز تو نور چراغ دلم
ای تراز لطف تو گلشن جان وی تازه ز قهر تو داغ دلم
سرگشته کوی تو شد دل من هرگز نروی بسراغ دلم
امید که هیچ مباد تهی از باده شوق ایاغ دلم
حقا که فراق تن و جانم خوشتر باشد ز فراغ دلم
این نامه شوق از «مفتقر» است یعنی که رسول بلاغ دلم
رسوای زمانه زبانم کرد فاش این همه راز نهانم کرد
با این همه نتوانم گفت عشق تو چنین و چنانم کرد
گیرم که زبان بندم از عشق با اشک روان چه توانم کرد
آهم چه زبانه کشد بکند بالاتر از آنچه زبانم کرد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1272
رخساره زرد گواه دل است کاتش گل سرخ بجانم کرد
سودای تو در بازار جهان آسوده ز سود و زیانم کرد
شوری بسرم شیرین دهنی افکند، و شکر بدهانم کرد
من «مفتقر» پیرم از غم عشق تو دوباره جوانم کرد
هرجا که بسوی تو می‌بینم یک جا همه روی تو می‌بینم
دریای محیط دو گیتی را یک قطره ز جوی تو می‌بینم
طغرای صحیفه هستی را در طره موی تو می‌بینم
ارکان اریکه حشمت را در کعبه کوی تو می‌بینم
از صبح ازل تا شام ابد یک نغمه ز هوای تو می‌بینم
نبود عجب ار خم گردون را سرشار سبوی تو می‌بینم
من «مفتقر» سودا زده را شوریده بوی تو می‌بینم
بخدا که ز غیر تو بیزارم وز خویش همیشه در آزارم
آواره کوه و بیابانم سرگشته کوچه و بازارم
چون مرغ شب آویزم همه شب روزانه چه بلبل گلزارم
در خرمن نه فلک آتش زد یک شعله ز آه دل زارم
رنجورم و باز مرنجانم بیزارم و باز نیازارم
آن خاطر نازک را ترسم کز زاری خویش بیازارم
من «مفتقر» سودا زده‌ام اینست متاعم و ابزارم
تا بی‌خبری ز ترانه دل هرگز نرسی بنشانه دل
روزانه نیک نمی‌بینی بی‌ناله و آه شبانه دل
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1273
تا چهره نگردد سرخ از خون کی سبزه دمد از دانه دل

از موج بلا ایمن گردی آنگه که رسی بکرانه دل
از خانه کعبه چه میطلبی ای از تو خرابی خانه دل
اندر صدف دو جهان نبود چون گوهر قدس یگانه دل
در مملکت سلطان وجود گنجی نبود چو خزانه دل
در راه غمت کردیم نثار عمری بفسون و فسانه دل
جانا نظری سوی مفتقرت کاسوده شود ز بهانه دل

[مهر او]

آقای ادیب نیشابوری از مدرسین عالیمقام خراسان
گر رخ گشاید، رونق افزاید چمن را ارزان کند اسپرغم و مشک ختن را
گلبرگ رویش ارغوان را سخره دارد پیچنده مویش ضیمران و نسترن را
یک گوشه چشمی که بنماید کشاند در هر خم زلفش هزاران انجمن را
دندان بود یا آنکه در بیجاده پنهان آراسته بابونه
یا در عدن را فرزند آدم با چنین صورت که دیده
شاید ز جنت جا گرفته این وطن را گر پرده از رخساره بردارد بکیهان
آدم‌پرستی پیشه گردد برهمن را من دامن او را نخواهم داد از دست
تا جان رود از قالب و پوشد کفن را جان مرا با مهر او آمیختندی
پس چون رها سازم روان خویشتن را از چهره برقع برفکن، مهر جانسوز
در سجده آور پیش یزدان اهرمن را مگذر ادیبا زین تمنا از در دوست

از دیوان قوام الشعرای یزدی

آفاق پر از زمزمه اوست

شد نامه عمرم سیه آن لحظه که دیدم بر روی سپید تو خط غالیه شم را
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1274
آهو ز نگه کبک ز رفتار تو آموخت این رسم خرامیدن و آن شیوه رم را
گاهی بگشا لب بتکلم که خلائق دانند هم آخر که وجودیست عدم را
شاهنشه اقلیم بقا مهدی قائم کش کحل بصر کرده ملک خاک قدم را
یکتا گهر درج امامت که گه جود از ابر کف خویش خجل ساخته‌ایم را
شاهی که پی رونق شرع نبی از قدر برتر ز مه و مهر برافراشت علم را
بر غیر وی ار چشم عدو هست عجب نیست کی کور ز هم فرق دهد نور و ظلم را
داند که دو آفاق پر از زمزمه اوست یکره دهد ار خصم فراگوش اصم را
بنگر که بانکار وی آرند دلائل آنان که ز لامی نشناسند نعم را
گویند نهانی تو و هر جا نگرم من بینم زده فرت بصدا جلال خیم را
ای گشته وجودت ز ازل باعث ایجاد عرش و فلک و مهر و مه و لوح و قلم را

نیز هم

گر برباید نقاب، ماه من از رخ بروز شب‌پره‌سان آفتاب، سر بگریبان برد
ساکن بیت الحزن، بندیش ای کاش روی تا نه دگر باره نام، از مه کنعان برد
هر که شود کامیاب، از لب آن خضر خط رشک غبار رهش؛ چشمه حیوان برد
لاله نو خیز را؛ تازه کند داغ دل پرده رخسار خویش، چون بگلستان برد
سرو سمن‌سای من، گر بچمد در چمن چهر و خطش آب و تاب از گل و ریحان برد
خاطر جمع ار کسی، صرف خیالش کند در عوض از طره‌اش، حال پریشان برد
خجلت رعنا قدش، نخله طوبی کشد حسرت زیبا رخش، روضه رضوان برد
حجت حق رهنماست، ور نه امم را برون کفر خم زلف او، از ره ایمان برد
مالک ملک بقا، مهدی قائم که تاج خادم گاه او، از سر خاقان برد
نسج عناکب شود، بند براهین تمام دست چو بر ذو الفقار، قاطع برهان برد
جان برهش هر که داد، گوهر مقصود برد ای خنک آن کس که او، این دهد و آن برد
هر که در ایوان او، ناصیه ساید بخاک رتبه والای او، سر سوی کیوان برد
مهر رخش چون طلوع، کرد در این مه رواست از رمضان گر سبق، حرمت شعبان برد
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1275
نور ولایتش ورا، تا نشود دستگیر از ید بیضا چه سود، موسی عمران برد
خاتم فیروز بخت، زینت انگشت اوست نام وی آنکو چو من نزد سلیمان برد
آنکه بر او رنگ داد، چون بنماید جلوس گر دستم عدل او، از رخ کیهان برد
آنکه چو گردد سوار، بر فرس اقتدار گوی سپهرش قضا، در خم چوگان برد
سید یحیی برقعی «حکمت» قم

خسروا خیز و شهنشاهی کن!

شبی آراسته چون صبح امید باصفاتر ز گلستان بهشت
ماه با قرص تمام از دل شب سر بدر کرده چو ترسا ز کنشت
خیره گردیده بر این عالم خاک نور افشان شده بر خاک و مغاک
مرغ شب ناله شبگیر کند بنوای دلک سوخته‌ای
بلبل از دوری گل افتاده همچو پروانه پرسوخته‌ای
شمع یک گوشه بپا اشک فشان گهر از دیده کند بر دامان
عارف سوخته دل در دل شب بنوا یا رب یا رب گوید
سالک وادی عشق ازلی راه معشوق بشب در پوید
زاهد و عابد سجاده‌نشین از خدا میطلبند ناصر دین
مغ و مغبچه و دستور و ندیم گرد آتش شده در دیر مغان
زند و پا زند گرفته در دست موبدان مویه کنان نعره زنان
همه آتش بکف و دل شیدا مصلحی خواهند ز آهورمزدا
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1276
در کلیسا شده ترسا بچگلان دست بر سینه بپیش اسقف
بسته زنار و چلیپا بر سر گرد ناقوس زده صف در صف
این ترانه بسرایند فصیح: نیست مصلح بجهان غیر مسیح
رفته در بتکده هند و بر بت گرد از چهره بت می‌شوید
سر تسلیم نهاده بر خاک پیش بت سجده کنان میگوید:
چه شود دادگری نیک سرشت بهر اصلاح سر آرد ز کنشت؟
در کنیسه شده حاخام یهود ید یدش در پی و تورات بدست
با گروهی ز بنی اسرائیل بدعا بر سر سجاده نشست
گفت یا رب برسان موسی را مصلح پاک سرشت ما را
خلق از ظلم و ستم خسته شده مصلحی دادگری میجویند
شده در گوشه خلوت هر یک راز دل با صنمی میگویند
تا بکی این همه خونریزی و جنگ سرزند زین بشر بی‌فرهنگ؟
همه بودند در این اندیشه که ز سامرا ماهی سر زد
شد پدیدار ز بیت عصمت کودکی خیمه بعالم بر زد
ز گلستان رسول اسلام مهدی آل محمد زد گام
این ندا گشت در آفاق بلند: مصلح منتظر آمد بوجود
رخت بر بندد باطل زین پس که خدا از رخ حق پرده گشود
زهق الباطل و جاء الحق گفت گوش دل این سخن از غیب شنفت
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1277
خیز ساقی بتولای ولی پر کن از باده وحدت جامم

آر تا نوشم و زایل گردد غم و رنج و محن و آلامم
سخن از حجت حق شاه جهان مهدی منتظر آرد بمیان
هر که دیوانه او شد بجهان خلعت عقل و خرد را پوشید
آنکه زد مهر غلامیش بدل آب از چشمه حیوان نوشید
با تولای وی از دوزخ رست هر که در کوی ولایش بنشست
ای بیادت دل شیدائی ما صاحبا پرده‌نشینی تا چند
خیز و از ظلم و ستم باز رهان این تن خسته ما را از بند
خود بپا خیز تو ای خسرو دین پاک از ظلم نما روی زمین
خسروا خیز و شهنشاهی کن تا بپای تو بسائیم جبین
پایه تخت بزن بر گردون عدل و انصاف بگستر بزمین
بنشین داد بده دادستان صلح کل صلح بیاور بجهان
من کیم خسته دلی شیدائی عاشقی سوخته‌ای رسوائی
سر کوی تو بدریوزه شدم بامیدی که رخی بنمائی
«حکمتم» خاک سر کوی توام بسته سلسله موی توام
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1278
محمد حسن بهجتی/ از فضلای جوان حوزه علمیه قم

نور جمال خدا

باز طبیعت کشید، بروی گلشن پرند بچهره روزگار، دوباره زد نوشخند
گیتی فرسوده از، جوان شد و دلپسند بدامن دشت باز، بهار، دیبا فکند
باز بآهستگی باد بهاری وزید! باز برآورده طبع، شکوفه‌ها رنگ رنگ
نهالها دوش دوش، بنفشه‌ها تنگ تنگ بیخته در، مشت مشت، ریخته زر چنگ چنگ
چو ارتش صلح سرو، کشیده صف هنگ هنگ بهر طرف جفت جفت، ستاده ناژو و بید
سبزه نگر پشت پشت، لاله ببین موج موج قمریکان الف الف، بلبلکان فوج فوج
دمیده گل دشت دشت، رسته سمن زوج زوج کبوتران صف بصف، گرفته بر اوج اوج
خنده زده قاه‌قاه، کبک میان خوید نرگس مخمور، سر، ز خواب برداشته
افسری از زرّ ناب، بفرق بگذاشته ز ریزه‌های طلا، کف خود انباشته
سرو پی دیدنش؛ قامتی افراشته ز شوق رخسار او، بلرزه افتاده بید
سمن لباس سفید، کرده ببر چون عروس دمن شده از گیاه؛ چو گنبد آبنوس
چمن زده هر نفس، بپای شمشاد بوس بتخت فیروزه گل، نموده خندان جلوس
غرق شعف زین نشاط، که ماه شعبان دمید نور جمال خدا، ز پرده آمد برون
ز نرجس آمد گلی، تازه رخ و لاله گون که نور رویش بود، بعالمی رهنمون
بسر ز شوقش نشاط، بدل ز عشقش جنون تازه بنورش امل، زنده ببویش امید
فرشتگان بهشت، کمینه دربان او عالم خلقت نمی، ز بحر احسان او
معجزه عیسوی، در لب خندان او مطلع انوار حق، چهره تابان او
شهان به پیشش زبون، چو بنده زر خرید
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1279
بپا شود رستخیز، چو رخ هویدا کند هزارها مرده را؛ بیک دم احیا کند
از رخ تابان خود، صد ید بیضا کند بنده گاه او، کار مسیحا کند
مادر گیتی چو او، پسر بدوران ندید ای شه آزادگان، دین شده تنها بیا
ز شرع حق غیر اسم، نمانده بر جا بیا تیره شده از فساد، چهره دنیا بیا
رفته بباد هوس، خرمن تقوی بیا بیا که چنگال ظلم، قلب عدالت درید
بمخزن دین حق، فتنه روان سیل سیل راهزنان فوج فوج، اهرمنان خیل خیل

برده گهر بار بار؛ ربوده زر کیل کیل از این خسان آه آه، وز آن ددان ویل ویل
دل همه خون شد ز غم، جان همه بر لب رسید بباغ شرع نبی، نمانده دیگر گلی
نه یاسمن نه سمن، نه لاله نه سنبلی نشنوی از فرط بهت، ز هیچ سو غلغلی
نه ناله از طائری، نه نغمه از بلبلی بیا و این باغ را، بده صفائی جدید
قواعد اجتماع، شکسته و ریخته رشته آزادگی، سوده و بگسیخته
بحیله گرگان مست، با گله آمیخته اجانب از هر طرف، فتنه برانگیخته
شده خزان فرودین، شب عزا روز عید! بیا و درمان درد، شفای علت بیار
تمدنی تازه‌تر، برای ملت بیار بهر سر اجتماع، تاج سعادت بیار
ظلم و عداوت ببر، رسم عدالت بیار بیا که اسلام شد، خوار و غریب و وحید
بیا پی صلح را، ز سنگ و فولاد کن جامعه را جان و دل، بعدل آباد کن
بیک تزلزل خراب، پایه بیداد کن بکاخ شاهان بکوب، پرچم و فریاد کن
که مظهر عدل حق، بداد مردم رسید! گرچه دل «بهجتی» غرق بود در گناه
چه غم که باشی تواش، ملجأ و پشت و پناه مرانش از آستان، گرچه بود روسیاه
که راندن از در گدای، نشاید از پادشاه بده رهش کز کریم؛ کسی نشد ناامید

آینده امید بخش

گر نباشد بدل فروغ امید آدمی را جهان شود زندان
نبود گر نشاط و شوق و نوید دل شود خسته، جان شود حیران
زندگی را بود امید، کلید هر معما از او شود آسان
ناامیدی سیاهیست و بلا قهر حق است و برق عالمسوز
دوزخی تیره است و جانفرسا وحشت افزا شبیست بی‌دم روز
در ره یأس هر که شد پویا نشود بر مراد خود پیروز
بامیدی که در دل فرداست شوق با جان و دل درآمیزد
در جهان هر نو او هر غوغاست از گلوی امید برخیزد
انتظار فرج که شیوه ماست جان برافروزد و دل انگیزد
هر که را انتظار، راهبر است دارد آینده‌ای درخشنده
بر دل هر که یأس، کارگر است راستی مرده‌ایست جنبنده
بین اقوام شیعه مفتخر است که بود ز انتظار دل زنده
ز انتظاری عمیق و پا برجا شیعه اینسان مبارز است و غیور
همتی دارد آسمانفرسا هست همواره از مذلت دور
راد و آزاده است و بی‌پروا نرود زیر بار باطل و زور
شیعه در دوره‌های استبداد سینه خویش را نموده سپر
در قبال حکومت بیداد آستین بر زده است و بسته کمر
با خیانتگران نموده جهاد باخته در ره عدالت سر
بسته گه راه دولت اموی گه در افتاده با بنی عباس
کرده چون برق و باد پیشروی ننموده ز تیغ و تیر، هراس
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1281
شیعه پیروز و غالب است و قوی که بود پر امید و پر احساس
چون کشد عدل در جهان فریاد تا ابد ظلم اوفتد مدهوش
رود از بین، زور و استبداد آتش فتنه‌ها شود خاموش
صلح و آرامش و فضیلت و داد بر رخ خلق
واکند آغوش آن زمان دارها شود بر پا
کیفر اهل ظلم داده شود حکم حق مو بمو شود اجرا
حکم باطل فرو نهاده شود از نقوش سیاه بدعتها
لوح اسلام، پاک و ساده شود حجت منتقم امام زمان
چون کند دست انتقام برون بنماید ز خون جباران
چهره تیره زمین گلگون خانه ظلم را کند بنیان
پیکر جور را کشد در خون آن زمان ناله‌ای ز روی زمین
نشود جانب سپهر، بلند زندگی چون عسل شود شیرین

نبود کار لب بجز لبخند آفرینش شود جوان و نوین
نبود خاطری ز غصه نژند در همه جا باهتزاز آید
پرچم لا اله الا اللّٰه دین توحید حکم فرماید
بر همه خلق از سپید و سیاه جز ره حق کسی نپیماید
نتوان یافت یکنفر گمراه دیگر آن روز ننگری در راه
هر قدم صد فقیر گرد آلود نشنوی از کسی شکایت و آه
همه باشند خرم و خوشنود بود آن روز، روز عیش و رفاه
که بود عهد مهدی موعود
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1282
سید احمد واحدی شیرازی از فضلای جوان حوزه علمیه قم

دولت حق و عدالت

گرچه نوروز در آغاز بهار در طبیعت بدمد جان دگر
لیک دانم که ز دل رنج و شکنج نتواند بزداید یکسر
*** اجتماعی که شد از ظلم خزان کی شود زنده دل از باد بهار
باید از عدل همی جان گیرد تا که از علم شود سنگین بار
*** روزگاری پی تاراج عقول نغمه‌ها غرب همی کرد بپا
که دگر نوع بشر در عالم کامیاب است زهر صلح و صفا!
*** هم نگهبان حقوق بشر است سازمان ملل و منشورش باز دیدیم که دفع اشرار
از ضعیفان، نبود مقدورش *** گر بشر تشنه اصلاحات است
باید از چشمه قرآن جوید ور بود طالب آزادی و صلح
باید اول ره یزدان پوید *** دولت حق و عدالت بیقین
در خور مهدی موعود بود صلح و آزادی خالی ز مجاز
هم از آن خسرو مسعود بود *** وه چه خوش مژده خدا داد بما
که زمین را سر و سامان آید دیو نادانی و فقر از گیتی
بگریزد چه سلیمان آید دوستان منتظر و چشم براه
که نمایان شود آن مصلح کل بحقیقت بود آن روز بهار
که شود زنده ره و رسم رسل
مهدی موعود علیه السلام، متن، ص: 1283
محمد علی- فتی تبریزی

آئینه غیب‌نما

ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش بدر از پرده غیب آی و نما طلعت خویش
طاق شد طاقت یاران بگشا پرده ز رخ ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش
نه همین چشم براه تو مسلمانانند عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش
آمد از غیبت تو جان بلب منتظران همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش
بی‌رخت بسته بروی همه درهای امید بگشا بر رخ احباب در از رحمت خویش
گرچه غرقیم بدریای گناهان لیکن شرمساریم و خجالت زده از غفلت خویش
روی دل سوی تو داریم بصد عجز و نیاز جز تو ابراز نداریم بکس حاجت خویش
جز تو ما را نبود ملجئی ای حجت حق باد سوگند ترا بر شرف و عصمت خویش
«دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت» بگشا مشکل ما را به ید همت خویش
روزگاری است که از جهل و نفاق و نخوت هر کس از رنج کسان می‌طلبد راحت خویش
تا که بر کار خلایق سر و سامان بخشی گیر با دست خدائی علم نهضت خویش
توئی آن گوهر یک دانه دریای شرف که خداوند جهان خواند ترا حجت خویش
ساخت حق آینه غیب نما روی ترا نگرد خواست در آن آینه تا طلعت خویش
روز میلاد همایون تو عیدیست که حق در چنین روز عیان ساخت مهین آیت خویش
یافت زان روی شرف نیمه شعبان کامروز شامل حال جهان کرد خدا رحمت خویش
قرب حق یافت بتحقیق کسی کاو بصفا با تو پیوست و گسست از دگران الفت خویش
خوش زدی دم ز مدیح ولی عصر «فتی» که فزودی ببر اهل و لا حرمت خویش

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹